Digitized by the Library and Information Centre of the Hungarian Academy of Sciences

Perzsa 0. 12. Qu. 30

MAGY. AKADÉMIA
KÖNYVTÁRA

R 7252 Q. 12.

No 54

Tohfat al Mumenin

[This Title is in the hand writing of Sir Gore Ouseley Bart. to whom this book once belonged.]
G. C. R.

Tohfeta-l Mémininén

i.e. A Present for the Faithful

A Dictionary of Materia Medica

by

Mohammed Mémen Hoseini

LIBRARY

تحفة المؤمنين

رب بسم الله الرحمن الرحیم یسر

سبحانک اللهم یا قدوس ویا طیب النفوس انعم لنا انوار معرفتک واذقنا حلاوة مغفرتک شکر
تبیرین شهریت جیوه حکیمی راجل شانه که بی نصیبان ذاتی عرصه روزگار امکان رامایده وجودش
رسیده وظلمهان نهانخانه نیستی رااز روایح وجود جان درتن هستی دمیده مجردان بی
تعلق درمراتبات قدمتش قایم بذات ولباس پوشان عوارض درباگاه حضرتش مستلون بشیون
صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی ازکیفیت لطف نهانی درخروش وبی سروپایان محفل سفلی
ازکمیت مایده ظهور درجوش ازحکمت محکمش آبای علویرا بالتهات سفلی نهایت ارتباط وروح
مقدس راباجسد بدن غایت اختلاط ازدارالشفاء وجودش خاک گلابد معمول انسان گلزار
بهارایجاد واجزاء هرگل وخار وترکیب هربرگ وبار ازصحت نژاد باغ سایه پرداز سحاب
فیضش همه ثمرهای امید بیار ودشت خاکنشین رازبهار لطفش گلهای رنگارنگ درجیب وکنار
مدبران کشور نایوت درد هقانی روزگار ازقدرتش صاحب اقتدار خطه خاک وبابنیاب
امکل که صاحبیر مرلوکنف الغطاء است ازاربابات که خاتم انبیاء ورسل است ازقرب
مرتبتش صاحب لولای افتخار لولاک وامیر الدفراء بارگاه کبریا که صاحبیر مرلوکنف الغطاء است

ازاباد

از ارتباط از ریش مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایت ارض وسما که ایمه سبدی اندار غار بش آمین
امانت ولایت مثنوی رخش خرطی کشیده دزکوئی ۱۱ که بیرون نیست از ما خوبروئی ۱۱ و بعد بر ناظران حقایق
رسس مکنوف میدارد که چون والد این ذره بمقدار بیر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود وحدس
صایب و ذهن ثاقب بدقتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده مجلات جدی از و مختلف کتبه
خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با انچه این خادم مخادیم نجیب محمد موسی حسینی طیب مجرب یافته و از صاحبان
تجربه اقتباس چیده نموده مجموعه سازد و بنابرین لازم دانسته که بقدر امکان در تشخیص ادویه بارعایت اختصار
پرداخته و باعث دیگر انکه چون مولف اختیارات بدیعی بلغته فارسی نوشته سالها بسیار در تحقیق ادویه و بیان
خواص نمود و عطاران بی بضاعت بآن اکتفا کرده و کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات و اکثر ادویه
موثره مبدل بقدیم انحاجت شده خواست که بقدر امکان انچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب
اختیارات ذکر نموده در سلک تجربه آورده لهذا کتاب بالاسم البسیط جهله مشهور بجامع بغدادی را
در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مولف آن جزاه الله خیرا نهایت مبدل جیده نموده و هرچه از جامع
ابن بیطار و غیره کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده بدستور استخراج کرده و دقیقه از انها مرعی نگذاشته و هرچه
از کتاب تذکره اولوالالباب مشهور بجامع انطاکی که نسخه داؤد انطاکی علیه الرحمه بعد از جامع بغدادی
تالیف نموده و در بعضی امور مزیدی داشته الحاق از او اجب دیده و بدستور هرچه این تلمیذ مولف معنی مولف جمع
شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیره ایراد نموده و در جامع بغدادی نظر رسیده
و بیان آنرا لازم دانسته و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن بیطار و حاوی
کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و بختشو و منقذ السموم جالینوس
و کامل الصناعه و مصنفات محمد بن ذکریا و سایر کتب و منقولات حنین ابن اسحاق و مصنفات و حکمای هند
مثل ترجمه ماهر و کتاب جرک و ست جوک و بهوجدیو و فروزشاهی و سرت اقتباس آن لازم بود و علی سبیل
و بجهة اختصار آسامی قابلین هر از را و دوای مجهول المثل را که در کتب ملاحظه شده بقید تحریر در نیاورده
و در ذکر در جایات کیفیات انچه به تجربه و قیاس انسب دانسته بیان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بآن لازم

بود ذکر کرده و در یافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف
و دانش و استقرا پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت فقیت بخادمی درگاه خواقین
کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان بهره مرتضویه و دودمان مضیئه علیه صفویه بوده اند و این
بیمقدار نیز بمبانی اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصهٔ ذریته خیر البشر ناصر حاکران ایمه
اثنا عشر حافظ ملت بیضا خاتم الانبیا ناشر مذهب حق ایمه هدی اشاعه بادشاهان خاقان بن
خاقانان سلطان خواقین جهان سکندر حشمت صاحبقران سلیمان نشان با تقدیر و الاسم و المکان
لایزال مؤیداً بالتائیدات السبحانیه و ممهداً بالبدیته الجلال الربانیه و مفتخر بوده اند لهذا این دبیر دراز
مجموعه مسمی بتحفهٔ المومنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالک ارقاب موشح ساخت و با وجود عدم
لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایق تر ازین بدرگاه شاهنشاه نمیدانست ۵ پای ملخی نزد سلیمان
بردن ۱۲ عیب است ولیکن بهتر است از بوری ۱۲ التماس از ناظران این نسخهٔ سقیم آنکه اگر خطائی مشاهده
نمایند لباس اصلاح بپوشند و بجز دکتابت کاتبان لفظ اوین بدون مقابله و تصحیح جایز ارد ابیرون
کتب طبی نگذرند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات مبنی است بر پنج تشخیص تشخیص اول در
بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و قوت و قدر تربت ادویه و شروط اخذ هر دوا و ذکر جات
قوتها با شخاص با قسام تشخیص ثانی در ذکر صفات افعال ادویه با قسام و بیان کلیهٔ افعال و شاهده
آن و تفسیر اسامی و معانی و لغاتی که در طی انشاء این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفرده و اغذیه
مفرده مدار علیهات تشخیص ثالث در ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه
و ذکر مصلح و بدل او و قدر تربت و انچه با و مناسب است تشخیص رابع در مداوای سموم تشخیص خامس
در بیان اوزان و انچه با آن تعلق است دستورات منقسم است به ۵ قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است
با دویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تجفیف و تسویه و امثال آن و طریق انها میدن غنیه و جوشانیدن
و ماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه و ذکر
معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم ثالث در معالجات با رعایت اختصار ۱۲ اللهم وفقنی کما تمامه
فانزد

فانک علی کل شیء قدیر بعونک تیسر کل عسیر **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء و ماهیت و خواص
و قدر نزبت ادویه و شرط اخذ آن و در ذکر درجات قوتها بحسب مراتب ارباب فطانت پوشیده نماند که
چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه بحسب فلکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصوره و الهیه میباشد
هرگاه شخصی از اهل بلدی بدون بلدی باید یا در فصلی بدون فصلی یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی آن یا در وقتی
که نارس بوده مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان اشکال و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در
اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آن را موافق اول ننموده و احاطه بر جمیع احوال بر هیچ شخص
شخص واحد نیست و بدستور هریک از خاصیت و نفع و ضرر آن را بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منشا این
و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و اندرجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت
و خاصیت اکثر ادویه گردیده ظاهر است که قدر نزبت بعضی نسبت با مزجه سابقه و جمعی قیاس بر معتدل المزاج
و بعضی قدری را منظور داشته که کمتر آزار موثر نشده اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده ازان
استعمال نمیتوان نمود و جمع نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی
مراعات حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ ادویه آنست که هرچه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در
فصل بهار و در حین حیات بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید که مغسول
نجاک و سایر نثافات نبوده باشد و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهوره آن بلد بهتر است و از نباتات
ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس او مطلوب باشد در آنصورت قبل از تمامی نمو و بر آب شدن باید
گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخم ها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی کلها و شکوفه را بعد از
شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل رخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخ ها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را
بعد از استحکام تمام و قت ریختن برگ بلکه تا آخر فصل خریف و ضع و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت
و می باید که وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده شده هوا صاف و حفظ ادویه در مکان
نمناک و جائی بسیار گرم و آفتاب نیابد نمود مگر مطلب خشک او شده و هرچه از آفتاب قوتش زایل نشود در سایه خشک
باید کرد **بدانکه** تاثیر دوا بالذات بکیفیت است مقدار ابالذات تاثیرش بکمیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل

تقسیم درجات

منحصر است بچهار مرتبه چه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود ببدن معتدل و متغیر شدن او آلد
از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر بقدر
سهلی محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی بمقدار حد ظاهر
رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد نرسد طبیعت
درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بجد هلاک رساند درجه رابع نامند و هریک از درجات را
عرضی میشمند که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات به نحو دیگر که در کتب قدما متداول
ملاحظه شده و ذکر آنرا لاتغیر دانسته چنانکه بیان شد ثابت نشده که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامی
که کیفیت بحد غلبه محسوس نرسد در عرصه معتدل مجاری خواهد بود و غلبه آنرا بحدی که بیکچند زیاده
بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس است درجه اول نامند و غلبه دو چند آنرا درجه دوم و علی
هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در درجه دوم مثلاً در دو جزو حار غالب خواهد بود
و در سوم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات بمراتب بهمان نسبت چنانچه
در کندم و فلفل مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاره هریک بر سایر اجزاء و قدرت
هریک منوط بر اثر فعل جزء غالب و مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی است پس اگر بحسب زیادتی و یکی
مقدار هریک از دو یا سه کیفیات محسوس مشتبه باحساس کیفیت ذی مزاج مافوق و مائحت آن نشود بسبب اشتباه
مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوس بسبب قلت و
کثرت کمیت بلعوب اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیشود و بجهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالب
بنهج دیگر غیر انچه اولا مذکور شده بیان نموده اند که چون بدن مشتمل بر اعضاء مثل معده و بر مجاری مثل عروق
و بر اخلاط مثل محصوره در عروق و بر رطوبته ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات مسواقی و بر اعضاء
و روح در جمیع اخراج مذکورات ساریست پس هر چه تقدیری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن
نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر دهد و الی شاء الله افضیه کرده مقصود الذی خواهد شد که معتدل
عبارت از وقتی باشد که از آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاریت و تجاوز آن در مثل او

نیست درجه اول است و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دویم و اگر در روح و اخلاط و رطوبته ثانیه اثر نماید
در رتبه سیوم و اگر تاثیر در روح و خلط و رطوبته و رطوبته ثانیه تاثیر کند و اعضا را شامل گردد که نهایت
تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم شد مستم قاتل است مگر آنچه بحسب صورت نوعیه تریاقیه او باشد
و مراتب قوای ادویه منحصر است بمرتبه و قوت عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه
در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابهه که در میدان ایجاد و اعضا حاصل شده
مزاج اولی مانند مرتبه دویم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن لوازم مرتبه اول است
چه آن ذی مزاج ثانوی مرکبست از اجزای که هریک را کیفیت مزاجی اولا مختلف الذات مثل تسخین بعضی
و تبرید بعض و از اجتماع و تفاعل کیفیات ثانوی حاصل شده و اثر او غیر از مزاج اجزا خواهد بود و چون رفع
و قبض مثلا و هر چه از امزاج ثانوی طبعی شد مرکب القوی مانند و آنچه صناعی شد اگر مزاج ثانی را اثر
موافق آنرا اجزا او مقوده اوست آن مرکب را متوافقه القوه و اگر مخالف شد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند
متضاده القوه مانند و طبیعه بادن خالق هریک از قوت متضاده را در امکان خود استعمال مینماید در صورتی
که عالق مدرکه باشد و مرتبه سیوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه مانی خاصیه عبارت
از دوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیه مزاجی اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد
و مانند اختصاص اسطوخدوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه
صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست که بواسطه صورت نوعیه دفع سمیت مینماید بدانکه
مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بقای صور عنصری در مرکبات قابلند باید که مراتب قوتها چهار باشد
چه تصریح نموده اند که مرکب از مزاج اولی از کیفیت اجزا و متفاعله متهاسه میباشد و تاثیر او بمرتبه اول است که از مراتب
و همچنین مزاج ثانوی را هم از بسیط غیر آن مثل تریاق که مرکبست از مائیت و دهنیت و جنسیت و تاثیر او بمزاج
ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را از بسیط غیر از مذکوره و تاثیر اجزا غیر متفاعله
مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل شده و اندراج
مرتبه از صورت نوعیه اجزا غیر متفاعله میباشد و تحت مرتبه از نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند که بعض

از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و کلی مرکبات از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است با حکم المرکب میباشند بحدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا با تحلیل او بسیار و نظایر بسیار مانند سایر متطرفات و آن معادن سبعه است و کویند بسایط متطرفات زیبق و کوگرد است چه هر کاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده کوگرد و قوت ناریه ساقطه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اکر زیبق غالب باشد یا قوت باره کیرد چون اجزاء ردی الجوهر بود کبریت کم باشد یا قوت مائیه صورت فلعی یابد و هر کاه بدی جوهر بیشتر باشد ترکیب متکون کردد و اکر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صنع و فور داشته باشد بدی جوهر کبریت مانع نباشد صورت نحاسی پذیرد و چون بایں حال بوست شدید غالب باشد صورت روئی تولیا که خارشتی مانند قابض شود و اکر کبریت جید الجوهر و زیبق روئی الجوهر باشد بالعدم اسباب صنع صورت حدیدی عارض کردد و انقلاب بعضی بعضی با عمال مخصوصه که رفع بدی جوهر یک شود ممکن است و غیر محکم التراکیب را هم مراتب میباشد چه بعض را تفریق اجزاء بسیار میباید مانند کوگرد و نمک و بعض را بسیار دشوار است و قدماء کفته اند که هر کاه مزاج دوائی را ندانند اجزاء او را باو استنباط میتوان نمود چه هر کاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل او اجزاء مائی خواهد بعد اجزاء هوائی و صاعد تش اجزائی ناری و تفلش اجزاء ارضی خواهد بعد پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از انچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث طعوم از کیفیت حاره و باره و معتدله است در باده لطیفه و غلیظ و متوسط بینهما و از فعل حار در لطیف حراقه ظاهر شود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحه و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ عفوضه و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحراره و البرودة در لطیف دسومه و در غلیظ حلاوت و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاوته و تعریف هر یک و بیان افعال بعد ازین مذکور خواهد شد تشخیص ثانی در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تغیر آسا می و معانی نعاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه مفرده مدار علیهات بوشند نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تشخیص و تعریف حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و اماسک نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی است مانند تفتیح و تسدید و ترویح و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را

صفات

صفات منحصرات در هژده قسم ۱ لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گبک و تذرو و زرده تخم مرغ
۲ لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه ۳ لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند اماردو
سیب و کاهو ۴ لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چه پخته و تلخ و دشوار باشد ۵ غلیظ
صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته شده باشد ۶ غلیظ ردی الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت گاو و سپرغم و کشنیز ۷ غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود و به ۸ غلیظ
ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قاز که قدید کنند و مانند کوفته ۹ متوسط اللطافه والکثافه
وصالح الکیموس کثیر الغذا باشد مانند گوشت بره یک ساله که تغنی نماند ۱۰ متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا
مانند زردک و کلم رومی که قبض عبارت از وست ۱۱ متوسط صالح الکیموس کثیر الغذا مثل انگور ۱۲
متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک ۱۳ متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه
که خوب پخته باشند ۱۴ متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته نباشند ۱۵ لطیف ردی
الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم که بسیار خوب پخته نشده ۱۶ غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مثل
گوشت گوساله ۱۷ لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته ۱۸ غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا
مانند کلم بوته دار که کرنب عبارت از وست و تفسیر آسامی و بیان فعل هر یک و صفات آن بترتیب حروف
بدین نهج است حرف الف الکاله بمعنی خورنده عضو هر چه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفوق و نفوذ
نقصان جوهر عضو باید یابس اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد اعضان
بمعنی شاخهات و مخصوص شجر و گیاه ساق دار است الکلیل بمعنی تاج و ابزار یک و غیر آن آمده و در
ادویه مراد از وچیزی بودن شکوفه و بار نباتات و اکله و اکالیل جمع است اجام بمعنی ذی ساق است
اودیه جمع وادی است و بمعنی کنار رود خانه است انکباب مراد از نگاهداشتن عضو است بخار ادویه که جوشانیده
باشند یا کرم کرده نهند انکحال بچشم کشیدن چیزی استشاق به بینی کشیدن چیزی مایع که بسیار سایل باشد
حرف الباء تشع بمعنی بدمزه است و هر چه طعم مرکب از مرارات و قبض داشته باشد یابس اسم خوانند
بیض نورانی و درخشنده بطایح زمین ناکه از آب در آن جمع شده باشد و بقارات مرداب مانند

بخور هرچه دود او را استعمال نمایند نیک کوبند کرکه در ساق اشجار متکون شود بادزهر
اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص بدین است
بربوا بفارسی بلغوز مانند بزر آنچه از نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل حنا حاشا ماتور
جمع بقر است باکور نخستین میوه که برسد تبر بربین بصاق ذرات آب دهن بعیر بفتح اول
سر کین و بکسر ثانی جوان و بکسر اول دوشیزه حرف التاء و القهه بفتح ثانی و ضم ثالث
لذیذ نه کریه و تاثیر او ترطیب و تلیین و ازخا بسیار و تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاک است
و هرچه در شان او آن باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجای کند که دفع ضرر سم کند بدین
اسم نامند و گویند که مخصوص صناعی است و آنکه افیون را تریاک خانه نامند جهة حفظ قوت که در این امر
با تریاک اشتراک دارد تصفیق آمیختن شراب با آب تعلیق آویختن چیزی بگردن و سایر اعضا
تکرج بفارسی بنیوا گویند و آن متغیر شدن طعم با بو یا هر دو تکلیس بفتح صاد رجوع کردن و براب نمودن
و بهره بردن شتن آمده و مراد از و مهیا ساختن بفتح از ادویه است بجهة نفوذ و سرعة تاثیر و رفع کردن
کثافت و ثقل آن خواه با حراق باشد یا بعمل دیگر تصعید آنچه با تشی اجزای او را صعود فرمایند و لطیف
او را اخذ کنند حرف الثاء ثمش بفتح نوشیدنی و مراد از و هرچه از نباتات بلین درخت و گیاه باشد ثمر بار
نبات است مثل خوشه و میوه و امثال آن ثقیل بفتح گران آمدن بر طبع و دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد
حرف الجیم جربش که بلغوز مانند جرل براو مهمله زمین سنگلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی بفتح
پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات لزجه و جامده از سطح عضو مانند آزروت و جالی ملین طبع است
اگرچه بی قوت مسهل باشد جاذب بفتح کننده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب حرارت از
مکان آن بجانب خود مثل تاقیا و آنچه شدید الجذب باشد بکان و خار را از عمق بدن میکند مثل کوشت
حلزون جامد بفتح بسته شده است آنکه در شان او سیلان نباشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم جامده بفتح
اول و ثانی آبکه دوآمده و جمع شده و جزو جزو جفاف خشکی حرف الحاء حاض بفتح ترا شی است و فعل
او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و اطفاء تشنگی خون و

تبرید

وتولید ریاح و منفرالعصاب است و هرچه زبانرا اندکی بگزد و باقلیل جلا دهندوتقطیع باشد حامض نامند کقاکه
انچه ازسایدن دو جزو جدا شود حلو هرچه زبانرا منبسط سازد و اندک حرارت در واحدات کند و لذیذ باشد تمرهندی
نامند و فعل او تفتیح و تلیین و جلاءت و کثیر الغذا و محبوب قوتهاست و معطش میباشد سریف بمعنی کزنده است که اجزای
او در زبان فرو رفته بشدت بسیار بگزد و تفریق اجزای او نماید و فعل او تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است بحیثیه
شدت حرارت حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حراقه است و فعل او مثل افعال اجزای اوست حلتیت شستیزنده
حمول اعم از قتاله و فزاره است حب انچه در تمر باشد و بغلاف مثل کندم و جو حمل بار از نباتات اعم از تمره و غیره
تمر است حلیب شیره تخمها و غیر آن و نیز تازه دوشیده است حشیش گیاه خشک و شیره نخشک شده و کویند مخصوص بنباتیست
که بر روی زمین پهن نموده باشد و باساق نباشد و بجد نمیرسد حرف الخاء خاثر انچه از اجزا غلظ را بهم آورد
خفیف بمعنی سبک و انچه برطبع اعتماد او آسان بوده و سریع النزول باشد خمل بمعنی پرزه است و در ادویه هرچه
شبیه بپرز برطب ظاهر او شد مثل انچه برروی به میمانند خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از چربیست که بسبب تخفیف
در سطح جراحت تفریق نکرده پوست بر دیاند پیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلع است
خلعلع اسم صبغ است خسرو سرکین طیور است حرف الدال دسم هرچه زبانرا نرم کند و اجزای او را منبسط کرداند
بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخاء و احداث سخونت است دواء مطلق آنکه
تاثیر بکیفیه کند و اجزا بدن نشود دواء غذائی آنکه تاثیر کیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد دواء سمی آنکه
بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده باشد بالخاصیت کشنده است مثل افیون دابق آنکه بحدت زود جسم کثیفه بدست جسم لطیفه
مثل دبق دهنی انچه در جواهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت انتقال او کردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی
مالیدن است و مراد از دلوک انچه از سنوحات میرندان مانند حرف الذال ذفر بدبوئی ذرور انچه سایده بی مایعی
بر عضو بپاشند ذو الخاصیه آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر باشد یا رفع زهر کند حرف الراء رض کوفتن
رخو نرم است رخص بفتح اول نامی میاز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکنی باشد رزین آمیده و مرد
بردبار و در ادویه انچه در دنانه و حوشی جوهری تمام باشد رادع آنکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را
قابل ورود آن نسازد و دفع مقابل جذب است ربص رطوبت غلیظ که در اطراف چشم جمع شده جسیده باشد

مرة الکیموس انچه از دو اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع فضله پنجم اول انسان رسوب نشین
که بانبعات و انچه در بایعات اندازند و بر روی آن نا استدرار بسیار نامند روث سرگین خیلوت حرف الزای زعوفه
طبع بسیار کریه و ترکیب از مرارات و ملوحت تهت زهر شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات برآید و اسم
کیموس است که ساغری نامند و در ادویه انچه بر سطح او چنری شبیه بموئی تازه نهند مرغب نامند حرف السین سایل انچه از اجزای اولیه
در جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب رود و غیرها سباخ شوره زار وسط
بی کران ساحل کناره دریا سم انچه بقیاسی زهر نامند و بسبب ردیه کیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد و مانند بیش
سفونه انچه بدندان بخایند و بالند و قوی جوارح را بخشند سیخی انچه بسیار نرم سائیده نهند سهک بد بو شدن گوشت
و عرق که از بدن برآید سهل زمین نرم حرف الشین شطب بضم اول و ثانی از قانون الادب جوهر شمیر و بفتح اول و سکون
از قاموس اللغة جدا کردید رود و شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه بابن صفات شبیه شطب نامند شجر
نباتی که باساق خشب باشد و کامل او انکه اجزاء اربعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و چون قشر و اصل و
غصبان و حب و مثل دخت خرما ترف بضم اول و فتح ثانی کنکرهای کوشک و در ادویه انچه در اطراف او زاید
و برآمده باشد کیهان نامند مشرف نامند شمه انچه بوکند شتر بفتح اول و ثانی در بدن پلک چشم شاهق کوه بلند
سدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی کوشه دهان شغ و شغ سر شکستن و فراخی و سفیدی بر روی آب و شغ عصل
از هم باز شدن حرف الصاد صفیق پوست درشت صفر به زمین سنگستان صفن بفتح اول و سکون ثانی جزکی را دیم یا مشک
ریز ندیس زرد کرده و بعض طرف کنار رود و نباتات انچه چنین دارد و زردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد
مصفق مانند حمار الکیموس انچه از خون متولد شود که بهمه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط و مخلوط ما قد طبیعی باشد
و خلط بداز و بهم نرسد حرف الضاد ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع نرم باشد برعضو مالند و برنه بندند اعم از انکه
موم و روغن داشته باشد حرف الطاء طلاء انچه رقیق القوام برعضو مالند طبیخ انچه جوشانیده باب آب او استعمال کنند طیب
بسکون ثانی خوشبوئی و به تشدید آن پاکیزه طراثه تازه طحن خورکردن طاحنی که آسیا نهند مسنی باسم لازم
طانی اوست طفاوة انچه بر روی آب آیند حرف العین عفص بکر فاطع رخت است که زبان را خشک سازد و اجزاء او سبب
برودت بهم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت و ردی است عاصر انچه ما موجود بهم آوردن اجزاء

عضو لیف رمانند ضماد و دانه تمر هندی و دو میل بخار شی فشرده کویند **عنب** بضم اول و سکون ثانی میاه است **عنبر**
آب فشرده از نباتات که منجمد نشده نهند **عصاره** بمعنی عصیر است امّا انچه در آب آتش و آفتاب منعقد کرده نهند استعمال نمایند
عنود خونه نباتات و غمائد جمع آنست **عطر** بوی خوش حرف الغین **غرغره** بمعنی آواز مختلف است که از حلق آید
و مراد از و حرکت دادن مایعات است و در حلق فرو بردن آن **غض** بضاد معجمه مارس از نباتات است **غسّال** بغین نخست نحو
دهنده و انچه جلاء سطح عضو مایعات رطوبه مایعه دهد مانند ماء الشعیر **غلیظ** بغین کثیف است و در الغذیه بیشتر متداول است
و استعمال لفظ کثیف مراد و به **حرف الفاء فتیله** بمعنی شانه که مخصوص دو برند **فرزجه** شانه که قبل و دبر را مخصوص باشند **فرفض**
و فرفری بمعنی زنگ بقس باشد **فاتر** بکسر فوق فتح از هم جدا شدن **حرف القاف قابض** طعم کرنده است که اجزاء زبان را بهم
آورد و در شت سازد و فعل او به تبرید و تخفیف و غلظ تقویت شهوات است و در غیر طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم آوردن
اجزاء عضو کیفیتی و استمساک نماید **قطور** انچه در کوش و اعضا چکانند **قاشر** هر چه بجدی جالی باشد که حرکت از سطح استخوان
تواند زد و رود در سطح جلد بقشر نمود **قاتل** انچه از راه ضدیت هلاک سازد و مرادف سم است و بعض گفته اند
زهر حیوانی مخصوص بهم و غیر حیوانی مختص بقاتلیت **قضبان** شاخهای گیاه بی ساق و قضب و احداث **قیع**
بضم اول و ثالث و سکون ثانی خونه کشت **حرف الکاف کیموس** کنکاب است که از هضم معدی بهم رسد بشیه
بکنک محلول **کیموس** اخلاط متولد از هضم کبدی است **کثیر الغذا** انچه بمقدار کثیر خورند بدن می نمود **کماد** انچه
کرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسوس کندم **کثیف** بخلاف لطیف انچیزیست که اجزاء او بد شواری قبول
انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزاء بدن بسرعت ننماید **کاسر** انچه قوام ریاح غلیظ را
بحرارت رقیق ساخته دفع نماید تخم سداب **کادی** داغ کننده و مراد از و انچه جلد را بهتر اجراف و تخفیف
بهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در رفع ترف الدم جراحت است **حرف اللام لطوخ**
بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلاء غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد **لزاق و لصاق** انچه بر عضو بچسبانند
و یا چیزی که باشد **لعوق** بمعنی انکشت به که از معجون رقیق تر باشد **لعابی** از جنس بدن او را در آب اجزاء
آن مخلوط بر طوبت شده چیزی زنج بهم رسد و جون بر شته کند از ان او رفع شود **لطیف** انچه
در زبان او بشاید بعد از ورود بدن منقسم کردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت

کند مثل زعفران **لزج** انچه در ان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر بر حرارت مزاجی و او قابل امتداد گشته منقطع مثل خبازی **لحا** ریشه های **لحا** باریک نباتات **لخلخه** انچه از نایعات و رطوبی کرده برهم زده بوکند **لیف** انچه از اوصول و لحا و نباتات رویده باریکتر از لحا **ملاق** انکه بکیفیتی چاره لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراد محسوس نباشد مثل خماد خردل مابرکه **حرف المیم مالح** شوره و انچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلاد دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا دون غسل ماء **مرّ** تلخ هر چه سطح ظاهر زبان را نفوذ کند و درشت سازد با کراهیت بوده طبع را بهم و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است **ملطف** انچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل حاش و مکلف **مغلظ** انچه بخلاف او باشد **محلل** انچه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارت متحجر اخراج اجزای آن جزو بعد جزو از موضع آنها خلط کند مانند جندبیدستر **منجّد** هر چه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد قابض است **محشی** هر چه سطح عضو را درشت کند و اجزای او را در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از انکه بسبب کیفیت عضو او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزا مانند زردک **ملسی** انچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد محشی است **مفتح** انچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج اخلاط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هر چه حریف و مرطیف مثال لطیف مایل بحرارة و مایل باعتدال و هر چه حامض لطیف باشد مفتح است **مرخی** هر چه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان **مصلب** انچه ضد مرخی باشد **منضج** انچه خلط را قابل دفع سازد اعم از انکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس مانند طبیخ حاشا یا منجد را نرم سازد چون حلبه **مقطع** انچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح عضو ملاقی آن و دفع او نماید بدون تفرق در اجزای خلط مانند سکنجبین **مقشی** هر چه ریاح مجتمع را متفرق ساخته قابل دفع کند **محلک** هر چه بسبب قوة نافذه چاره تحریک اجزای غذا و بمامات کند مثل انجره **مقیّ** انچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزای عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسده واجب الدفع

ساخته

ساخته طبیعه دفع اخراج اخلاط کند مثل بلاد محرّک آنچه بسبب حرارت مفرطه جذب خون نظایر جلد کند
مثل صمغ آنچه اخراج دهد محرق هرچه بسبب قوت نافذه تحلیل اخراط لطیفه و رطبه کرده احداث مادیه نماید
مثل فربیون مفتت آنچه بسبب تفریق اجزاء خلط منجر کند مثل زجاج محرق معفن هرچه رطوبت عضو را فاسد سازد و بنوعی
که بدل ما یتحلل نتواند شد بدون احداث احتراق و تاکل مانند زرنیخ مقوی هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضاء
بجدی کند که قبول زیادتی فضول ننموده ممانعه تواند نمود خواه بالخاصیه باشد مثل کل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد
مانند روغن گل مرقق آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ مضج هرچه در هضم بخلاف منضج و ماخم باشد
مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی را بسبط مفاجاة تعدیل مزاج او کند و خون را دفع نماید مثل قرابشته آنچه
تحریک طبع بجوانب غذا کند مهیی آنچه بسبب تولید ماء لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات و اعضاء شاسل
گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منی گردد مثل لبوب مدر آنچه از اخراج مائیه غذیه و فضول سبالیه
مانند بول و حیض و عرق و نیز سهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعاء نماید معرق آنچه بسبب تلطیف
رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج کند مقی هرچه اخراج فضول از طریق مری کند ملین
اعم از منضج و مرقق و مخرج مافی المعده و الدمعات مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد
مخدر آنچه اخلاط حاره را کثرت حدت یابد آنچه تکثیف روح حساس که نفسانی نباشد و روح محرک که حیوانی است
بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات مردد خلک میباشند مزیق هرچه تلطیف و تلیین
سطح عضو بحد تفریق کند تا آنچه در آن محتبس باشد بحرکت او حرکت کند مثل آلوی بخارا مجفف آنچه اعضای رطوبات
با تقلیل او کند مثل سندروس مسدد آنچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری محتبس شده منع و دفع مواد واجب الدفع
کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجت باعث تسدید گردد مانند لعابها مغری آنچه بالفعل یا بالقوه در رطوبته
لزجه باشد که بسبب چسبیدن مواد گردد مثل آهک نشسته معطش آنچه طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح
او باب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه معطش هرچه بقوه نافذه تحریک مواد دماغی بجهت خشم کند
و بسبب رفع آن عطسه حادث گردد مصلح آنچه اصلاح مأکول و مشروب نماید اعم از آنکه رفع خواص آن کند یا معاونت
بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهة وصول آن با عضا گردد منع دو نوع هرچه منع

خلک شدن جراحت کند و رطوبت او را زیاده کند مثل موم و روغن **مدمل** هر چه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبت کند
سطح جراحت را لزج کند چسبنده کرده و دهن زخم را بهم آورد و مانند دم الاخوین **ملحم** آنچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل
مزاج خونی که وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند **مسیخ** بی مزه و با نفخ
مرادف است **بایع** آنچه ضد جاذب است و سیلان نکند و رقیق الاقوام **مخروره** پراکنده **متفرق** بفتح اول و کثرت ثالث
نام کسر و در اثمار و کلها هر چه سر او هموار نبوده زواید داشته متفرق گویند **معقب** خمیدگی شده **معقع** بضم میم و فتح عین و تشدید
جزی **مضوغ** هر چه را خائیده باشند **مبت** آنچه خواب آورد یا منوم مرادف **مسکر** هر چه مست آورد و اعم از آنکه
تفریح بخشد یا نه باشد **مضغه** هر مانعی که در دهن حرکت دهند **مروح** مالیدن جنبانی بر اعضا **ممرخ** آنچه در مالیدن
آن بر بدن بسیار میانه رو در لک عضو نکند **مبرد** آنچه از سوزان خورد کرده باشند **منحول** آنچه تخته تخته باشند **مشن**
بدبو **مغسول** آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند **محروق** آنچه در سوختن بحد رمادیه نرسیده **حرف النون** با نقطه آنکه
جذب رطوبت بمالیدن کند اعم از آنکه منافذ او مری باشد مثل آهک آب ندیده یا مری باشد چون اقشر و با نقطه دا
محل نیز مانند نجیم نبات بی ساقه **نبطی** در لغات مرادف لغت قوی است و در ادویه مراد خود روئی که کاشته باشند
نفاخ هر چه در رطوبتها غریبه باشد و او از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل
میوه ها خواه در عروق مثل مغزها و اکثر تخمها و قسمتهائی را فعل تقویت باه است **نفاح** آنچه از ادویه یا سایده
می بایع در پخته و مانند **نقوع** خیسانیده که بجوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **نشاره** آنچه بسوهان و دم آره ریزه
شده باشد **نطول** هر چه را جوشانیده و آب آنرا برای اعضا ریزند و یا به شوینده قسمی است از رو **نشوق** آنچه به نی کشند
حرف الواو **وعر** بفتح عین معجمه زمین سخت و بد است **وثب** جستن از جا و عر کرده **وقود** برافروختن آتش **وهاج** بالهاء و ضم
آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و کندانیدن غذا و خلط کند بسبب قبول هضم او شود مثل نمکی **هش** آنچه جرم او سست
و ریزنده باشد و با ندک فشردن ریزه شود مثل خربزه بخلاف یقوی **هتک** پاره شدن **تشخیص** ثالث در بیان کیفیت
و ماهیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و مبدل و قدر شربت و ترتیب وضع و ذکر
آسامی ادویه بلغتهای یونانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماند که هر چه بحرف دیگر است
بلفظ گویند مجرب است یا عجربی دانسته اند مذکور میشود و آنچه تحریر نموده بلفظ مجرب است مذکور میشود و میاورد

هر دو افعال کلیه و اولا بیان مینمود مثل آنکه مفتح است یا رافع است و امثال آن تا اثار او محض افعال
مذکوره با فلان چیز فلانی عمل میکند و در فلان مرض فلانی اثر دارد و دیگر چیزهای موافق
غیر مذکوره و در امراض غیر مسطوره توانند استعمال نمود و تجارب دیگر حاصل کرد و دلازم نمود که انچه
عرض کنه خواص تمر و بنج و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نمود و متفرق مذکور نسازد
مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراد شود و بدستور تا جمیع خواص برگ را متلا ذکر نماید در تنکیب بیان خاصیت
چوب و دیگران چیزی نشود بخلاف سایر کتب که منوشن ذکر کرده بلکه خاصیت ان هم چوبی مثلا بیان نمود و خاصیت
از برگ و بار و باز در تنکیب در سایر اثار بیاید علی هذا القیاس و چون مداوائی چندی از سموم یک
نسق است و هر یک را بانفراده دوائی منحصر نیست نهایه مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر ماهیت ان
بیان نمود و تشخیص رابع که مخصوص است ان الله بکلام مرقوم خواهد گشت از متون کتب ظاهر میشود که اول کسیکه تالیف
در ادویه نموده نیقوریدوس یونانی و زمان بعضی تقمان که عبارت از وقت و تالیف نیقوریدوس بمقالات
ایسته و الخ این است و ثانی قولیس که ادویه عین راجع نموده و ثالث اندروماخس صغیر که ادویه ترباق
کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب برایس العلما که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بیان
بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده دیدروس قصاری بابلی است
و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید
افادت و تالیف نیقوریدوس منقولات اسحق گشته و ولد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس نخاشعه
در آن باب تالیفات نموده اند و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد ابن احمد بن ذکریات که کتاب
کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس و ابن اثعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی
بن خراط صاحب منهاج و جرجیس بن یوحنا و سابع و امین الدوله و ابن تلمیذ مولف منفع و ابن بیطار مولف
مالایسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داؤد مصری مذکره تالیف نموده و مولف اختیارات بعضی را
بعبارت نقل نموده و بعد ازان حکیم علی کیلانی شارح قانون بسیطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده
و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر نرسیده که بلغته فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد

حرف الدال مع الالف الطير الليل لغة بربرية بمعنى رجل الطير است بجهة مشابهة شاخ گياه او بچنگال مرغ خار
به ترکی ايانغی نامند و مراد از تخم است بسيار ريزه و تيره مايل بکبودی و طولانی و نهايت تلخ و با حرافت و گياه او
شبيه بشبيت و گلش اطر ليل هندی گاگهنگی و بسمی انفاحر زالارض و شيطان سفيد برگش متفرقه و ساقش
مربع و آخر بهار ميرسد و اين گياه سبز و تيره و شبيه برازيانه است و قسمی از دوست و تخم خلال دانی گويند و در آخر تموز
گرم و خشک محلل رياح و جالی الدت منفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی کرده و شمانه چون با خاج
بسوزانند و باعسل بيان مذ قبات حصات و بکوبند هم او را با عسل جهة دفع رياح و ايلاوس نهايت مجرب
و ضماد او مجفف قروح و زايل کننده آثار جلد و نفوخ او در دنيه و بدستور تر او ابو مسقط جنين و مفرح حار و
مصلح سکنجبين هفرکرده و مصلحش کثيرا و بدلش در اطليه برص کندش و قعد تر تيش از يکدرهم تا سه درهم با عسل
يا شراب چون در فصل گرمی هو يکدرهم او را با عفر قرحا و تربد و در فصل از هر يک دانگی با عسل بر شته بعد از نقيه بعد الاكل
و مهلات بيان مذ و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب نوشند و عرق
کنند دربدء اول نهايت تا روز سيوم موضع برص را آبله کند بعد از دفع زبد آب بالکليه برطرف شود مجرب است و گفته اند که
هرگاه از مغز و آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند يا از مرکب او بدستور مذکور در بدايت مذبور استعمال
نمايند يقين رفع برص شود اين لغة يونانی بمعنی چوبی ميری الکلب است بجهة دفع گزون او و هر سگ ديوانه است
و آن نباتيست ساقش بقدر ذرعی و شبيه ساق رازيانه و برگش شبيه برگ خرفه سيمون و ازان درشت تر و خارناک و مابين
سرخی و سياهی تمرا و مايل به بياهی و سبز و سطبر تر و در غلاف و طبقه و از تمر سگ کوچکتر و در طعم تجربت و تندی و تلخی
نا نخواه و گلش سرخ مايل به تيرگی و از زير برگها روييد تمر او در اول و سيوم گرم و در آخر اول خشک و محلل جالی مفتح و مدر
فضلات و ناضم و منقی بلغم و رياح معده و کبده و مفاصل و در کاسنی و مجفف باعتدال و طبخ او جهة جوده و برودت
مفرط و سعوط آن جهة زکام و ضيق النفس جهة بلغم مجتمع در قصبه ريه نافع و شحم او در اطعمه شخص که سگ ديوانه گزيده
باشد با زهر آن و ضماد شش جهة کلف و باعسل جهة جوشها و سرکه زرد آب او زير ابيض مفيد بود و قعد تر تيش از يک دانگ تا دو درهم
و مفرح حار است و مصلحش کثيرا و بدلش نصف وزن او چوب الغار يا دو وزن آن نا نخواه است و جالينوس فرمود
که چون او را در ريط با ستان خشک کرده و کوبيده نگاهدارند با شيح و سه مثقال عسل رفعات با يد دفعه

یکروز درمیان سک دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از تخم او که یا تر تازه باشد یا خشک دیوانه گزیده نابد هر چند که از آب تیز ترسد و کوبند چون گیاه او را بجمیع اجزا بیارچه بر خی بسته بر اعضا و در زمان موضع بندد و رفع الم میکند و خاصیت جامع انطاکی مخصوص در مزاران نمیداند و کوبند چون گیاه او را بر تعلق او بر دروازه خانه بموجب حفظ صحت اهل آن خانه است و مولف جامع اللادویه از محمد بن احمد ذکریا نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و خشنه الیحقات نامند خوردن او مقوی باه است و نگاهدارنده تعشق زنان است بحدی که ممانعه بجال او از نکند ابن سینا غیس حنین بن اسحق در الف مع الراء ذکر کرده و آن پوست تخم درخت ارزنگ است و در اصل کرم و در دویم خنک و با قوه بازده و قابضه مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و با قوت را و عدد درهم او با نبات چنته در جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب و بر که در آن جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او منقی و رفع کرم جگر کلیه ان بحرست و حقنه بطبیخ او منقی جگر و جرک قرحه امعا و مثانه او بحته قلاع خیثه و دردندان و تقویت لثه و التیام او مقوی ماهره و در جمیع افعال مثل ماهیران و قطور خیسانیده او در کلاب بحته تخفیف بطوبت و حفظ صحت چشم و رفع بقایای رمد زمن بغایت مفید اعضا مطبوخ و منعقد او در افعال مانند خصی و قدر شربت او از درم او دو مثقال و از طبیخش تا سه درهم و خصوصا جهت اعتال و مصلحش عسل است الیلیس بلغته بربری و مغربی نابت شجری در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده ازان و برگش مانند مورد و نرم و ترشی بقدر با مرو سبز چون برسد سیاه و نرم شود چون او میخایند و بخورند او سفید زرد مایل بسرخی مستعمل است از دریشه های باریک او مرکب القوی و بروت و بیوست در غایت و بسیار قابض و آب خیسانیده او نمک آب بگیرد و جهت استقا و زردی چاره بموجب دانسته اند و بدستور چون با کونتا بخته نماند و کوفته آنرا بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و بسیار و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است بهندی نبک بفتح و خفای نون و سکون کاف فارسی آبار لغته عربیت و آن سرب سوخته است بطریق احراق او در دستورات مذکور است از درویم مرد و خنک و مغسول او قوه چشم و جوشش آن و جراحت خبیثه و اعضای بواسیر و زخمهای کهنه و ترف الدم و سیلان رطوبات و بارد و غلیظ کال از جهته قروح مقعد و با برکه جهته تحلیل و رهاو استقا نافع و بدلش آن سرب و خورد شش کننده است الاذاق و الانزروت بلغته یونانی سماقیا الاموجر یونانی هم بلغته کنانا مانند الاعفص ظاهرا ست یونانی سیم فنجک است الاهوج الانیس یونانی رسم انیسون است

الارن و الاثون بلغه یونانی بوف الکبیر است الامیس فنجکشت الاصارن یونانی بوف صغیر است الاغلس یونانی دوسرا است
الانولیس انیوس معرب ابانس یونانی است درختی است شبیه بدرخت عناب و ترشش مثل انگور و زرد و اصلاح است و برگش شبیه برگ صنوبر
و عیص ترازان و خرزان نمیکند و نخش مانند تخم خیار قسم هندی با خطوط سفید و قسم جنبی سیاه و صلب و املس و تهیتر از قسم اول
و اول و سوم کرم و در آخر دوم خنک مطلق و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح معده و کبد و اکتحال بحکم او
تاب ضرورش جهته یا نی رقیق و قرحه و بثور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و رمد یابسی و حفظ صحت چشم و روبانیدن
مژگان و نشاره او جهته جرحهای تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیفتر سود و افعال مذکوره از آن بربع الدرجات
و طلای سحق مطبوخ او در خراب بحلی خاریدست و گویند بالخاصیت لطفا خون جاری میکند و با سفیدی تخم مرغ جهته
سرخی آتشی و بانفراده جهته تجفیف و گوشت آوردن فروخیته و منع جوشهای پر آبله کردن اعضا مجرب است و قدر
شربتش تا ده درم و مفرد معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنارست ازاد دارو بلغه فارسی سلی صلبی است آلو بخارا
اسم فارسی است اجاس است آلوچه موصلی و محمد زکریا دوائی دیگر را بدین اسم خوانده آش بچگان اسم فارسی حدیدست
آهن اسم فارسی حدیدست آهن ربا اسم فارسی حجر مغناطیس اسم فارسی ادرک است آب دارو آلوی کشنه بکسر
اول و زن نشسته بمعنی کاشته و زراعت شده بخیه و آنورد و انبخته و امرود و خشقانو و امثال آن از بر کویند که ابهای
آن را بر اورده خشک کرده نهند آب بازان ادرک بفتح اول و ثالث و سکون کاف و بخیل سر را کویند و اورا آلوی
کیلی و جبلی آب بکسر و آلوی کشنه نیز خوانند سرد و ترست و مسهل صفرا و تشنکی و رشاند میران طبع آرد میده
نعارست اسم سمیدست آرد سبوس دار اسم فارسی خشکارست آرد جو بریان کرده اسم سویق آنجیرست آرد کنار
سویق النبق است آلوی سفید اسم شاه لوج است الوبالو اسم فارسی در السیاست آمبو اسم فارسی برسال و غزال است
آملة فارسی املج است آرد دقیق بالغه ترست آب بنیکه اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب جکیده
از کوه و غیره ماء المقطرات است آب جو ماء الشعیر است آب پنیر ماء الجبن فارسی است آب آهن تافته ماء الحدید است
آبهای ماهی نمکدود اسم فارسی ماء النون است آب درخت کافور اسم ماء الکافور است آب کامه اسم فارسی مری آهک اسم
فارسی نوره است آبی اسم فارسی سفرجل ابرک آفتاب پرست اسم فارسی خرمانست ابرک بیاض موجوده باصطلاح
اهل کیمیا زیبق است آنک بنون رصاص اسود است آفتاب وآنی الشیاوان از اغذیه است و در رفرده مذکور

است آتش اسم فارسی اغذیه مطبوخه بایع است و بعضی اوقات در رمزورات و در سایر مواضع مذکور میشود آغوز بترکی اسم دفلی است آئینه چی انجاز سی و نقره و آهن ساز ندارد و ج بلغته ترکی اسم درخت بابل است آغوز بترکی اسم لباس است اغاج و اعاج دلی بترکی آسود انبات است آرابویه بفارسی فندق مکرر است آذربویه بفارسی گل خطمانا مند ابق ایلوج باصطلاح اکبریان زرشک است آبرس و اوروس اسم فارسی ابهل است و ابرسن ترکویند آلک اسم فارسی سنبل الطیب است آبوی هندی خردل است آک بلغته هندی آتش است آشه بلغته هندی سویق است الف الصنع الباء البقر شنوده بفارسی گویند و آن از بخارهای بر روی زمین شوره زار بهم رسد و بعد از تصفیه آن با آتش بشیه تبدیل میشود و در آخر سیوم کرم و خشک و منفح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت حدت و قوی از تمک و بوره در افعال و جهت علل پیرزود و مکرر نافع و مجرب و آشته اند و مقرری دکرده و مصلحش کتیرا و عسل و مقدارش تا نیم درهم و بدرقه بلیله اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با نکر جهة احتباس بول که هیچ چیز دفع آنرا چون او محرمیت ساز خواص او مرکب آب است بعمل مخصوص که آب را در ظرف روحی تو تیا کرده در آب شوره حرکت دهند او جزو اعظم بارود است ابل هندی اسم اهلیله ابر بفارسی اسم اشنج است ابوخل بفارسی هوجه نامند و اضافی میباشد قسم اول نباتیست شبیه بدرگاه و در یکتا باخوشت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش مرغب و کلش انشعو و دانه او سیاه و بخش بقدر انگشت بسیار شیرین و قوتش تا چهار سال باقی میماند و در اول و دویم کرم و خشک است محلل اخلاط مرالی و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و طابع معده و مجفف و طبخ و جهة درد سر و سپرز و جگر و نقرس و درد کرده و حصاة و یرقان و سیما که و طلاء او جهة بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و باردجوجهة خرة که باد برگ کویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و مقدار و قدر تربتین دو درهم است و چون نخواهد او را در روغن بجوشانند و قدری وطی ترتیب دهند جهة سوختگی آتش نافع و حمول آن بدستور حمول بخش با مار العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ برگ است او خشن و ساقش دراز و خشن تر تخمه و کلش مایل بنفش و مزه قابض تر از قسم اول ضماد جهة خرة و منع عرق انفع و بسیار حابس طبیعه و قسم ثالث ابرگ ریزه تر از اول و خشونت و کمتر و شاخها او ریزه و کلش بنفش و بخش دراز تر و مزه تند طعم تیز از هم و جهة گزیدن افعی و منقال از بیخ او با شراب بهتر بن نهایت و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه ثالث و از ان کلش ریزه تر الطعم و بغایت بیخ در آخر دویم کرم و خشک و بمثقال و نیم او مثل زوفا و قرصا با جهة

خواص ابهل از اخفاء الهیه مکرر یاد و در اخفاء دل بزرد در آب قدر یکنخود بعد آب بیرون محرمیت و بخش از اجزاء اخفاء در رمضان و عدد کبیر کرکاب الطیب

حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضماد شش با پیه بز و با پیه خوک خنازیر و نقرس و اورام حلیه
و عصاره او با عسل جهة قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج
جنین و سقوط او جهت تنقیه دماغ و رفع انار و غلظ طبقات چشم و با سرکه نیز با ضماد اجهة تبرز
مفید بود و قطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی
بیاض چشم و محلل و مهات و کشنده در جمیع افعال قوی تر از بر کیو د است میدن تخم و گل
و تخم آن بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث
فتح ثانی مهمله ابریشم است و گویند مراد از دیباج است کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد
چه سوراخ کرده او را قرمانند و انچه در آب بجوشانند و کشیده باشند از قسم ابریشم خام است بلکه
حریر عبارت از دست در اول کرم و خاک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل و روح طبعی
و باه و مسمن بدن و جهة خفقان و ضعف معده و ریح و آب مطبوخ او با شکر جهة تفتیح سده
و نیکو کردن رنگ خاره نافع و محرق او ضعیفتر و جهة خفقان و ضعف معده قرحه و دمعه و سلاق
و جرب چشم نافع و پوشیدن حریر جهة منع بهم رسیدن تمل آزموده و محرق او مضر کرده و مصلحش آب ورد
و قدر قرتش از یکدرهم تا ده درهم و بدلش مروارید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه
بقراض کردن و با جواهر دیگر سایرا دویه بر روی لنگ سائیدن است اهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث
و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از مرد کوهیست و مراد از و با راوست شبیه بلبق تازه او بیخ
او سیده پش سیاه و با بندک بیرنگی و قبض و حدت و عطریت بسیار کمتر از بارزد که قسم اشهر مرد کوهیست
و برگش شبیه برگ فرخت کمتر از سیوم کرم و خاک و بغایت لطیف با قوة مجلفه و قابضه و لذاعه
و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده غفوته قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهت دبو
و بواسیر و مطبوخ او جهة استسقا و چون ده درهم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر
آنکه او را فرا گیرد و بر آتش ملایم بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم فانید مخلوط نموده
هر صبح و شام دو درهم با آب گرم با رد المزاج بنوشند جهة دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد

بوبهر و دفع اقسام کرم امعا نهایت مفید و نافع و چون با عسل سرشته هر روز یکدرهم تا سه درهم او را بدهد
نماید حیض منقطع را جاری سازد و بهت ببوبهر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بچوشانند تا
روغن سیاه شود قطور او جهت یکری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور ضماد دیگر کش جهت اورام حاره و سیاه جلد
و چرک و آثاری که از فضول بهر سد و مرهمی که بعد از بشدن زخم در عضو ماند و جهت قروح ساعیه و کاوه و ناسور و اندمال
جراحات مفید و طلای او با برگ کهت دار و الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا با عسل جهت جراحتین دندان
و تعفن و اکلهٔ آن و لعوق مکوی قیه او با نصف او قیه روغن گاو تازه و مثل هر دو عسل که تا یکهفته بدان مداومت کنند جهت یبوبه
مجرب دانسته اند و مفرحکر و مصلحی خولنجان و مفرحه و مصلحی حاما و عسل و بدلش بوزن آن جوارش و مثل او
سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر قریب بسه درهم ابو قاس بلغه یونانی اسم قاسول رومی و ابو القاسم
و ابو قاسس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکی سیاست نباتیست مانند درخت و کیاه برگش از برگ زیتون
باریکتر و مانند برگ خار و سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل بابونه است و شاخهای او برآمده و بخش قوی تر
و برازطوبت و تلخ و مستعمل در مداوی یرقان و عصاره او در طوبتیست که با آرد گرسنه آمیخته و خشک کرده باشند و برگ
ش خام کل و کل او را سایده دست بآن نخورند و این سبب غسل نماند مولف تذکره او للباب او را اشتان دانسته
و مولف جامع بغدادی او را غلط جعل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشتان باشد چه اشتان را برگ نمیباشد و عطر تیه
ندارد و مسمی بغاسول اطارسیت و در اکثر صفات متشابهه بهم نیستند در اول و سیوم کرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی
و مفتح سه قراط از طریوت خاصه آن بدستور دوازده قراط از مخلوط مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرد آب
گویند چه استقاء حاره مجرب است و بخش سه قراط از یرخ و یک مثقال از عصاره بخش با ماء العسل همین عمل کند و مفرح شا
و مصلحی عسل و خود آب بردو بخشش در آن قاطع سهال اوست اقیطیس نباتی ست شبیه بابو قاس و مساق و بی
خشکو و نوشش برزمین و بخش بطر در سیوم کرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استقا نافع و مصلحش عسل آب
و خردبعده و قدر قریب تنش تا یکمثقال ابهل نباتیست بخش سه یکدرم و خوش طعم و برگ مثل آسیت و شاخهای او بسیار
و تخم شبیه تخم زردک و در کنار دریاروید و مولف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل ست
و در دویم کرم و خشک و مدر بول و جهت لیز آزموده و قدر قریب تنش تا دو درهم ابرگاکیا دام عنکبوت و در حرف

بقاریس

عین الله المعاند مذکور میشود **ابروان** لغة یونانی و بمعنی دایم الحیات است و بعربی حی العالم است و همیشه بهار نامند و از جمله ریاحین

ابرسا حشیشی است معروف و بعضی گویند که ابرسا نوعی از بنفشه است و بعضی گویند که ابرسا نوعی از بنفشه است و بعضی گویند که ابرسا نوعی از بنفشه است

همیشه سبز است گیاه او و امنیت کوهها ساقش بقدر زرعی و زیاده بسطری انگشت همین و بارطوبتی که بدست چسبد برگش شبیه بزبان بار یک بارطوبت و گلش مابین زردی و سفیدی و بستانی او بهتر از کوه است و ضعیف او در امنیت بستانکاه و محوطها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده باشد و برگ ریزه برآب بقدر نیم بند و گلش کوچک زرد مایل ابرنجی و تخمش مثل تخم بادیان و در باغهای اصفهان و غیر بلاد بسیار است و در آخر دویم مرد و در اول خشک با قوه قابضه

در اوایل و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حار

و جگر و نافع ترقی الدم و جهت سیح و سهال یکوقیه از آب او با نزاب نافع ضماد او به آرد جو جهة فروج خیسته و مفاصل

حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و ادرام حاره چشم نقوس نقرس مجرب و نطول اعضاء او جهة زمین دیدار و

و بار و مغص کلی کبع جهة درد مروا لتحال او جهة رمد و حمول او جهة قطع او طوبات سایله رحم را مفید و طلاء او جهة

نمادیع که تیغ زده خون آنموضع باب او مخلوط کرده مجرب دیا جهة خارش بدن بدستور آزموده و برگ خام او سوده

جهة دفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و ضرر به برگ او جهة سهلان رحم و قطور روغنی ریتون که برگ یا عصاره آنرا

در آن جوشانیده جهة درد گوش حار بسیار نافع گویند و مفرسیرات و مصلحین کل امنی و قدر نیم بش از عصاره آن سه مثقال

تا هفت مثقال و از برگش پانج مثقال وزن دلش گاو است و از دیسقوریدس منقولست که از نوعی انحی العالم میباشد و در قدر برگ

شبیه بحرفه و در غیب و غبار آلوده در نهایت کرمی مفرح جگر ضماد او با به کهنه محلل خنازیرات **ابزار** کیابت ساقش نازک

و شکننده و در انتهای ساق برگ بهم پیچیده بجای گل و در بهار حدود بلاد بارده و در جاهای سایه و مکانی نمناک باشد

و موضعی که مدتی آب در او ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در ترنجبه میخورند و مانند تنبل و تلخیت و در خوردن

شبیه بهلیون و در رویم کرم و شهیه و در هضم و عصاره اش جهة او ادم دره و یرقانه نافع و در آب نمک خیسانند

نامی از وزایل نفوذ و نهایت محرک بابت و مجلس مجهة تنقیه و نفاع و شوینز و مرکه و کروبات **آبش** آبت بلغة عربی کوشت

بانگ است و در اتراح مذکور میشود **ابن عرس** حیوانیست بری و معروف بفارسی راسو و موش خرما مانند شبیه بوشی و مرمر بیاض او

دراز تر از موش و از بزرگتر و موی و دمش افشان در مصر بخانه بسیار الفت میکرد و در آنجا عرشه مانند در سیوم کرم

و خاک و کوشت او محلل ریاح غلیظ و بهق و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا بارد المزاج و بازهر سموم است چون با شبت

دروغن کنجد یا روغن زیتون نارسی تاب بخته بنشند و چون پوست او را کشیده جوشش را بعد از پاک کردن تمک آلوده در سایه خشک کنند
دو مثقال او با شراب جهت سموم ملوم است و نفع زهر طعون و طبیقون چون بجای تمک کبیر ترکرده خشک نموده
باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموعه او را در ظرف بسوزانند ضماد خاکستر او با برگ جهت نقرس
بسیار مفید است و خوردن او دو مثقال از خون او با آب عسل جهت صرع و طلای خون جهت خنازیر و صرع و ضماد او کنت
او جهت درد مفاصل و خدر اسم یکان از بدن بفر محرور و بلغمی و مصلحش برگ و کاسنی و انار ترش و مغز خشخاش و اصلاح
او در روغن کنجد و زیتون نخست آب کوبند چون کف بیاورد او را در زندگی او پرورده آورده بنهند و زمان تعلیق نماند منع حمل
کند و چون او در طعام زهر را مشاهده کند بلرزد و مویرتن او راست شود ابازیر انچه در طعامها مهاکند اعم از انکه تعلیق
بنهند یا دوتیا بایم شبیه اسم کمانچی تبرکی اسم غبار است ابتل بهندی مجنک است ابرک بهندی طلق است ابزار عوام لفت تذکره
گویند بلغته شام کیاه سوریکان است ابوزوح و ابوزوح اسم شاه بلوط است ابن آدی بهندی بیال کلب بی است بفارسی نخال نامند
ابوتروبن بلغته رومی نوعی است ابزار اللفظ مغربی ابرون صغیر است ابوالاخیب دکیریت است ابوالدرداء بهندی است ابلیو
بلغته عربی ابرون است ابریز مراد مهمله مکسوره و زای معجمه و مهمله است خالص ابردان بلغته یونانی اسم آنست انیون
به یونانی راتیج است اباروس یونانی و حجر است ابوقلون نام سنگ است ابوقلون حجر الثعلب است ابلیزطیس مصری است
ابرق شقفنی بحری است ابوعمار صعتر است ابریمون بروی اسم ابرسا است ابرقلیا بروی اسفناخ است ابوعلیس بروی
بعین مهمله کل خبز است ابرنی اسم لوف الصغیر است ابوطارن یونانی اسم نقر الیهود است ابرنج برنج کابلی است ابراهیمیه
از جمله لغویه و آن اشنان است که آب غوره و قند و اویجاره و بادام و کلاب ترتیب دهند و قوی معده و دل و
جگر و مفرح الاطبع التا انرج نعارب بالنگ و ترنج نامند و پوست او در دویم کرم و خشک و تخمش در اول و سیوم
کرم و در دویم خشک و برگ شکوفه در آخر دویم کرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترنج او قوی دل و در آخر دویم
سرد و خشک قابض و مسکن تی صفراوی و قطع مرة صفرا و یاقوت و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون را و مفرح
و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان جاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و برفان و تشنگی
و اسهال صفراوی و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاخ دار نافع و طلای او جهت کلف قوی
و جهت قلع سیاهی در کبد از جامد و قطور او جهت برفان کهنه چشم باقی ماند و غرغره مطبوخ او در برگ جهت خراج

جون ترش چون با روغن کنجد یا روغن زیتون نارسی تاب بخته بنشند و چون پوست او را کشیده جوشش را بعد از پاک کردن تمک آلوده در سایه خشک کنند
دو مثقال او با شراب جهت سموم ملوم است و نفع زهر طعون و طبیقون چون بجای تمک کبیر ترکرده خشک نموده
باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموعه او را در ظرف بسوزانند ضماد خاکستر او با برگ جهت نقرس
بسیار مفید است و خوردن او دو مثقال از خون او با آب عسل جهت صرع و طلای خون جهت خنازیر و صرع و ضماد او کنت
او جهت درد مفاصل و خدر اسم یکان از بدن بفر محرور و بلغمی و مصلحش برگ و کاسنی و انار ترش و مغز خشخاش و اصلاح
او در روغن کنجد و زیتون نخست آب کوبند چون کف بیاورد او را در زندگی او پرورده آورده بنهند و زمان تعلیق نماند منع حمل
کند و چون او در طعام زهر را مشاهده کند بلرزد و مویرتن او راست شود ابازیر انچه در طعامها مهاکند اعم از انکه تعلیق
بنهند یا دوتیا بایم شبیه اسم کمانچی تبرکی اسم غبار است ابتل بهندی مجنک است ابرک بهندی طلق است ابزار عوام لفت تذکره
گویند بلغته شام کیاه سوریکان است ابوزوح و ابوزوح اسم شاه بلوط است ابن آدی بهندی بیال کلب بی است بفارسی نخال نامند
ابوتروبن بلغته رومی نوعی است ابزار اللفظ مغربی ابرون صغیر است ابوالاخیب دکیریت است ابوالدرداء بهندی است ابلیو
بلغته عربی ابرون است ابریز مراد مهمله مکسوره و زای معجمه و مهمله است خالص ابردان بلغته یونانی اسم آنست انیون
به یونانی راتیج است اباروس یونانی و حجر است ابوقلون نام سنگ است ابوقلون حجر الثعلب است ابلیزطیس مصری است
ابرق شقفنی بحری است ابوعمار صعتر است ابریمون بروی اسم ابرسا است ابرقلیا بروی اسفناخ است ابوعلیس بروی
بعین مهمله کل خبز است ابرنی اسم لوف الصغیر است ابوطارن یونانی اسم نقر الیهود است ابرنج برنج کابلی است ابراهیمیه
از جمله لغویه و آن اشنان است که آب غوره و قند و اویجاره و بادام و کلاب ترتیب دهند و قوی معده و دل و
جگر و مفرح الاطبع التا انرج نعارب بالنگ و ترنج نامند و پوست او در دویم کرم و خشک و تخمش در اول و سیوم
کرم و در دویم خشک و برگ شکوفه در آخر دویم کرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترنج او قوی دل و در آخر دویم
سرد و خشک قابض و مسکن تی صفراوی و قطع مرة صفرا و یاقوت و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون را و مفرح
و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان جاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و برفان و تشنگی
و اسهال صفراوی و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاخ دار نافع و طلای او جهت کلف قوی
و جهت قلع سیاهی در کبد از جامد و قطور او جهت برفان کهنه چشم باقی ماند و غرغره مطبوخ او در برگ جهت خراج

زلوکه در حلق مانده باشد مفید است و مفرسینه و عصب مصلحش تربت خشخاش و شراب النبین و بدلش آب انار ترش و آب
لیمون و چون جواهر و مروارید را دوران نجیاند مضمحل سازد و رب او در افعال قوی تر از دیگر عورات او چه
غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و انتعال جمله بیاض و طلا را و جمله قویا نافع است و کوفت او که
شیخ ماهند در اول نبرد و تر و دیر هضم و مفرح او ست غیر ی معده و مانع صعود بخارات از معده و موزث
قوی او مصلحش عسل است و پوست مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوت تر قایه و معطش و مفتح
و محلل نفخ معده خصوصاً چون با عسل پرورده باشند و طبخ خلک و مسکن قی صفراوی و مضع او چه شستو
کردن دهان و عصاره و کوشت و پوست او با هم کوبیده باشند چه کزیدن عقرب افعی نافع و همچنین ضمار
آن همین از دارد و طلا و پوست محرق او با شراب چه برص سیاه مفید است و غیر محرق او را چون در جامه
بکذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست بکعید او را با تمام در شراب اندازند در ساعت تریش کند و
مفرح حار و مصلحش عسل و مفرد مانع حار و مصدع و مصلحش نفته و قدر شربت از خاک او بخدرم و ارمنی با هفت
مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و مثقال از مقشر او مقادم جمیع سموم حیوانی
و قویتر از زیان کبر و با آب کرم با شراب چه کزیدن عقرب محرب و بدستور خمار او و آشامیدن یک درم از
مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلا و چه تحلیل ورم بلغمی و سنون او چه لثه و
روغن تخم او چه بواسیر طلا و اوتر با بغایت موثر و مفرح سده کوش و سریع النفوذ است در اعضا و محلل
قوی و ملطف و چون کسی بآن تدهین کند کویند عقرب با او نزدیکی نکند مجربست و خمار مطبوخ ترنج در برکه
با شراب چه مفاصل و نقرس و اورام و سیلان نافع و برک او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و
مفتح سدد و چه ضیق النفس بلغمی مفید شکوفه او در افعال مثل برک او و از ان لطیف تر فاد هوی او مائی
و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح چه رفع ضرر و مائی آمیوده و همچنین فرو بردن روغن برک او همین اثر دارد
جامع و مولف انطاکی مرواید محلول در آب ترنج که در قاروره کرده باشند در حمام کذاشته تا حل شده تا چه
رفع سموم و امراض اعضا و پرتقه و چه زخم مجرب میداند چون چه رفع جمیع سموم با اندکی مناسبه
بتوشند و روغن ترنج که از پوست خالص بسی عدد او را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک رطل

یا دو رطل

یا دو رطل روغن کنجد انداخته دهر سه شبانروز بر بروی آورده پوشانیده ریخته باشند مالند و نرم بسترکرم
و خشک و محلل و تدبین او جهت امراض برده و عصبانی و درد مفاصل و دفع کزیدن هوام و لزیدن شدید و بر
اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در بخار و بر بدین جهت استرخاء و خشونت کردن عرق و جاع و لقوه و رعشه
و اختلاج و عرق النساء و درد کرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او جهت درد سر و علل سودا وی
و درد شقیقه و درد دندان و مضغه او جهت دندان نافع **آملک** هندی اخرجه است **اترل** هندی درخت است
انتمر یونانی اسم بابلی است **اتاق** عربی حار رطب تریاق است **انزی** هندی اسم معان است **الدلفع انانباطون**
نبطی است که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار کرم است و ملطف و جالی موافق مزاج بیران
و مرطوبین است **اتاریون** یونانی اشتر غار است **اتالقوه** یونانی اشق است **اتامطیقون** بلغمه رومی اسم مویز است
اترورد یونانی بنفش **اتمد** فارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و بار صاحبقران اهل کبیر را اعتقاد آن است
که چون چند روز با صابون بسیار قلعی خوب بشوید و بهترین او اصفهانی است که از نواحی اقتایه و قنایه خیزد
و در درویم مرد و در سیوم و چهارم کوبند خاک و بر اتب در رجات با و اختلاف نموده اند قابض و مخفف
قوی و باقوه سمیته قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب منفی حرکت نخها و کوشت زیاده و جهت
تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضا
و بانک مثک مقوی باصره بیران و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و خارا و بر بشانی و نصف سر
جهت قطع رعاف که از جب و یاع باشد و با بته تازه جهت سوختگی آتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کزیدن
و رفع قمل و زرد راو جهت جراحت تازه و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه و رینه چشم بغایت مفید
و محرق او که با بیه سرشته بر آتش گذارند تا نعله درگرفته بسوزد لطیف تر و معمول او الطف است
و با مرواید و مرکبین خرد و نشکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب است و با حضض و سماق جهت دفع و جرب بدستور مجرب است و مغز شش و مفاصل و خوردن او قاتل است و بدلش ابار و مصلحین شاهد
کثیرا **اترار** بلغمه اهل بابه آنبر بارسی است **اثل** بلغمه عربی اسم نوع بزرگ درخت گز
درخت عمر و عظیم و برکش خشن و با زعب اندک و ثمرش بی شائبه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن

وتیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانه‌ای ریزه بهم چسبیده و کوبند آب سرد است وغذیه و ثمرة الذنب مانند
و مولف اختیارات بدیعی و جامع انطاکی و منعی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و حدیقه و قانون
اقسام سرو کوهی و درخت کز را مشتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که اهل عرب
اقسام سرو کوهی است و طرفا و انثل اقسام کز است و جوز الابهل بخر ثمرة العرعر وغذیه بخر ثمرة الطرفاء سرد در اول
و در دوم خشک با قبوضه و یابس ملوحه و مراره و جالی و منفع و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهة جرام و سده و دم
سیز و منع سپیدی مو در سرکه و تراب مغوی حکاک و ملین و رم و طبخ او و آب مضغ او بپوست اما قایم مقام زبیب است
و در ازالة قروح جهة و آتاک و اکله و مضغه او جهة درد دندان و خارش جهة تحلیل و رم جک و بخور او بهفت دفع
جهة سقوط دانه‌ای آبله و بور امیر و جوشهای ریزه کهآب زدگرداود و خاکستر و آب طبخ او جهة قروح معفنه و تقویت مبو
نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر نرمت با طبخ او تا چهل و پنج مثقال و از عضاه او تا پانزده مثقال و مضعف
معده و بدش خورالرد و مصلحش صمغ عربی و پنبه دانه و طرفا کی فرموده که چون کریت را با آب انثل ده وزن آن تقویت بسیار
هفت بار تغطیر کنند صمغ الاول را بعا و تر نرمش در دویم مرد و در سیوم خشک و بعض ایام در دویم نرمی نشانند و اصلی ندارد
قاطع سیلان خون و اسهال خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و آشامیدن او جهة نفث الدم و ربو
منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبتی و بوداده او با کل خوردنی و بدستور دو درهم و نیم او بگیدرهم و نیم او
کلنار که در آب دفع و رد دفع همین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال مجرب معده و حبس سیلان خون لبیار مفید و طبخ بکوفته
او و خیسانیده اش در آب گرم و با شکر بنوشند جهة یرقان و کزیدن رتیلا و جرب و طبخ او طوبات رحم و در مزاج اطفال
جهة طوبات منفش نافع و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند و از عقب آن دوغ و نان میده تناول
تناول نمایند و باعث فربهی بدن و خوبی رنگ چهره و تقویت معده و تنقیه طوبات نافره آن شود و چون با صندل
و فرفیون جوشانیده آب بدان بکرر بقوام آورند جهة تقویت اعضا غذا و اعصاب و سده سپرز بعد پیل و جهة متعفن
منفش نافع و چون در کلاب جوشانیده و چشم جکانند جهة دفع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و ذرور او جهة قطع
خون جراحت بدن و بریدن گوشت زیاده و غول و جهة جرب طبخ او نیکو کردن رنگ چهره و رفع تعل و حمرة
جهة تقویت لثه و آکل دندان و خارش مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مفرح و مصلحی و قوت قدر نرمش

از ۱۲ تا ۱۵ او جهة قطع طوبات رحم و در مزاج اطفال منفش نافع و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند و از عقب آن دوغ و نان میده تناول نمایند

وتخم اوخیر از ریزه الخوب بعربی حب القلقد

از سائیدا و دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن عصفر یا پیه انار است **اشلق** بعربی اسم پنج انگشت است و بیونانی اغیس یا نیه
بعنی ظاهر و پاک نباتا و بابین شبیه و کیاه و در موضع صلب قریب بانها بروید و دشت جهائی او قوی و صلب و بیرکش از برک تنوین
ریزه ترو کم زنگ تر و بر سر هر شاخی پنج عدد تخمه بپنج انگشت چون بدست مانند بوی او دوغ طریه شبیه بسلسله است و کلش
سفید مایل بسرخی و ارزقی و تخمش از قفل کوچکتر و سفید تر بعضی سیاه و شاخ او رانفع نیست و مداومت تخم او قاطع بسل
و کار مایه است و در دویم کرم و خشک کویند در سیوم خنک است و بعضی در دویم سرد و قدر دانسته اند و بعضی در دویم سرد و در

اول خنک میدانند باقوه قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیفتر و باذ تر بسوم و مجفف منضج و شکننده
بادهای فاسد و زیاده کننده اثر و جهته کزیدن مار و هوام و سک دیوانه و سوده بکار و سپرز و صاحب جنون و یرقان جهته
کشودن حیض غایت مفید و ضماد او جهته تحلیل و رم صلب و اعیا و دوم سپرز و جراحت دانتوا عصب و درد بائی و درد
مرطوبتی و رمی منتن و ابطی و لیرغس نافع و بدستور نطول مطبوخ او با برکه در روغن بادام و زیتون و طلای او با آب
جهته درد نقرس مفید و محمول و بخور قمر و برک او با نمک آن بوده نه صوائی جهته ادرار حیض و جلوس و طبخ او جهته دم الاخوین و مقعد
و رحم او با کیره تازه و برک او جهته صلابت تثبیین و فرش کردن برک او جهته کثرت قوته باه و کریز انیدن هوام موزی و بخور او نیز باعث
کریختن هوام مینوشد نقر کرده و مصلح او مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش یکمثقال و کوبند بدلش و وزن آن شش دانگ است و منفعت مجدد
از برک او سهل قوی و محبت و کویند تکیه کردن بر چوب او درخت و اشکندنش مانع احتلام و قاطع نعوظ است **آنا نیا**
بیونانی اسم معجونیست بعنی منفعة الاراضی و کویند اسم حکیمی است چون در معجون مذکور میکویند حکیمی که است بنابران بابین اسم او موسوم کشت
الدفع البجیم آجا واجا بلغته نهدی درختیست دکش از برک خیار پهن تر و شکوفه او چون ریسمان های بهم کرده زرد
آویخته و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون ده درهم نیم او را بکویند بنوشند و باد و درد نهاد بنشیند و بنوشند
جهته حبس بول اسپار آزموده است **اجر** بلغته یونانی و عربی بالف ممدوده و هم بالقبح الف مستعمل است در دویم کرم و در چهارم
خشک و هالی و قطع و با برک او فشی نهاد میدن مفتت حصاة و ضماد او با سخوره دفع قتری و منع ظهور آن و با نمک او جهته
خراز و با برکین کاه جهته اورام و بثور بلغمی و استسقاء لحمی و رقی و سوداوی و ذرور او جهته قطع خون جراحت تازه و جلوس
بر روی او جهته زخم رطوباتی و با برده و ریحی مجرب خصوصاً وقتی که روغن کل بر آن ریخته باشند و چون اجر آب دیده را اسپار
نافته در آب شراب اندازند که آب را بجوش آرد و سر را به نجار آن بدارند معرق قوی دارد و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات

این بال برخیصه
مدرس طب الاسلامی

مرتبه وقدر مرکبه بسعدیل مجرب است وقدر تربتش یکدرهم وروغن او کاجر ا بقدر یکمثقال ریزه کرده ودر آتش نرم
نموده در روغن زیتون انداخته بعد ازان کوبیده باقی معکوس تقطیر کرده نهند بغایت کرم ومجرب النفوذ است
وملطف ومحلل واشتهاء آوردن او جهة تفتیت بلغم شامه مجرب دانسته اند ومدر بول وجهة سایر علل مثانه
نافع وکشنده کرم معده واسهال وجهة منفض باردورياح ونفخ باطنی وظاهری وسموم باردہ وکزیدن عقرب وفالج ولقوه
ورعشه وعرق النساء ومفاصل وتحلیل خون منجمد بانزاب وبانزابی وفاجهة ضیق النفس ورفع فضلات ریه مفید
واکتحال او جهة تحلیل آب نازل شدن بسعدیل وحمول او جهة کشودن خوف خوف بواسیر وساقط کردن دانه بواسیر ودفع
کرمهائی مقعد وفرزجه او جهة کشودن خون حیض واخراج جنین زنده ومرده ومشیمه ومجرب الاثر وسعوطا او جهة
صرع وسیان وذبول او جهة کشتن کرم دندان وتسکین الم آن وطلائی او جهة زخم آنش بسعدیل وقطور او
جهة نقل سامقه ونشوق او جهة امراض برده بیخ از دماغ وضماد او با انشق جهة ورم سپرز بغایت مفید وقدر
شربت از یکمثقال تا دو مثقال است ومضر معده ومصلحش مرکه ومضر کرده ومصلح آن کبرا اجمود بالغتیه هندی
اسم گرنش است اجوان هندی اسم نانخواه است اجری. هندی گرنش است اجاس هندی آلوچه بفارسی آلو بخارا
نامند اگرچه شامل قسام آلوی سیاه بزرگ است در اول سرد ودر دویم تر وملین ومرطب ومسهل صفراء
رقیق ومسکن حرارت دل وقی صفرائی وتشنگی جهة تپها دحاره وصداع حاره وخارش بدن نافع وطبخ نرطل
او در دو رطل آب تا نصف رسد با قندی نارمسهل خوبی وبی اذیت است وموافق سینه ومثل سایر ترشیها
دیگر مضر سعال ونفوث او مرطب معده وجهة قی وغشیان حار مفید وغرغره بطبخ برگ بیخ او جهة ورم لثهة
ومنع نزلات دماغی وورم لوزتین وتقویت بن دندان واشامیدن او جهة دفع کرم معده وضماد برگ او
بالکل جهة کشتن کرم اعاجب ودفع دماغ ومصلح غیاب ومضر معده ومصلحش کلقند ودربیان مصطکی
وکندر وعسل وقدر تربتش تا نیم رطل وبدلش تمرهندی وآلوئی صحرائی وخیکلی مخفف ومطبوخ او در
کلاب قابض طبع وضع آلو کرم تر از ضع عربی ویبوست کمتر ازان ومقت حصاة وجهة دفع واکتحال
او جهت عدت بصر وضماد او با سرکه جهة قوباء وجوشش بدن اطفال مفید ورب او سرد وتر وملین طبع ومسکن تشنگی
ودر تپها حاره والتهاب سواد وسایر آثار مثل آب اوست اجوان هندی بیخ است اجل هندی

صندل ابیض است اجوا بهندی فودینه بریت اجلی کردی گلکری کاتیرا بهندی کهاره قتاد الحارات الاجلی اصفر
ادرک است الاقیمون الحاوی مهملا حیون بجاوی مهملا بونانی وبخم راسن الافعی است وآن تمرگیاه است شبیه بسرو افعی
وبی ساق ونباتا وخشن وباریک میباشد از برگ ابوخلسا ولکها هوبا باریک ریزه تر وباطویت که بدیت چسبید
وخاردار ودرزعب وشاخهای او بسیار باریل بیضی وریزه دارد وجانب ابرک میدوید وبرگش باریکتر وریزه
وگلش بنفشه ودرشش شبیه بسرو افعی ودرخش بقدر انگشت وبابل سیاهی وباریک مدور از درد ویم کرم ودراول تر
ونفتت حصاة ومدر بول وحیض وشیر وعرق نیخ او مقدم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون باشراب وجزء
مناسب بیاشامند کوبند جهته درد کمر مجرب ومورث اشتهاء خارش وجوشش ومصلحش نیز وقدر نیرتش مادهٔ مثقال
وبدلش دانه ترنج است احریض بفارسی گل کافته ورنگ زعفران وبلغمیه وبیلی گل کاجیره مانند بنفشه اودر دویم
کرم ودراول خلط بری درسیوم کرم وقوتش تا سه سال باقی میماند منضج وباقوت قابضه ومحکم باه وسموم ومنوم
ومحلل ومقوی جگر وکدازنده خون منجی مطلقا وخاد او باعسل جهته قوة باه وبامالت پرشانه جهته اختناق
بول مجرب مطلق او باعسل جهته بهق وبرص وقلع اطفال وبابرکه جهته خارش بدن واورام حاره وباجزء دویم
جگر مفید ومفرح وبرزه ومصدع ومنجی ومفید معده ومصلحش عسل وقدر نیرتش یکمثقال وچون باکوشت بجوشانند باعث
زود بهراشدن آن ولذاذت اطعمه میشود اصداق الارض بهارست وآن نوعی از اقحوان ومذکور خواهد شد اصلیب
بابونانی اسم نیرمست اصل البقر عنب الثور است اصیا بونانی افعی است اصل البقر بخاء معجمه برگش کاکوتا ودراخر
اول کرم ودردویم خلط محل وجاذب وشاهیدن دومثقال تا سه مثقال وبیم ازسوخته او جهته استسقا ودفع سموم
ببیار آزموده وخاد تازه او که برداشته شود جهته ورم جراحات عارضه که ازکاردوامثال آن وقطع سیلان خون
وتتق رحم واندمال جراحات ودردمفاصل وعرق النساء ورفع الم کزیدن هوام ووحشی او به آرد جوجهته جوشانیدها
وبابرکه جهته اخلاط ورم حار وباعسل جهته اورام بارده وبابوره وکورد وامثال آن جهته استسقا وبازعفران
جهته کشودن خراج وباماقلی جهته ورم لسان وباب القیل جهته قوبا ولعفه ودواء الثعلب مجرب بابرکه جهته خنازیر
واورام صلبیه وتولول وکزیدن زنبور وورم ودردزانو وتکراضماد بجهته اودردوغن زیتون وکذاشتن
برجین تاخاکستر شود جهته بیرون آوردن خار وپیکان وامثال آن ازبدن وبزیرناف زنان جهته اخراج جنین

گویند و غیر جوده کاذیان است و قسمی از بخور مریم و در بردن چرک از پشینه و جامه مثل صابون است در وسط سوم
کرم و خاک و جالی و معطش و مفتح و مسکن خواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و نفتت حصاة و محلل و
جاذب فضول دماغی و با قوة تریاقیه و جهة کزیدن هوام و تسکین درد آن و رفع مواد مفاصل
بقوة مسهله و جهة احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حول
او جهة بواسیر و شقیقه و اعانته برحل و ذرور او جهة مفاصل جراحات خبیثه و لعوط او مفتح ضعفا
و بغایت معطش و طلای خاکستر او جهة مفاصل و درد و رک نافع و مفراخ و مصلح زیر مورد و کثیرا
و قدر نصف تا یکمثقال و دانه منقال او کشنده و بدلش در رفع سم بورنش دانه تراز و ذرا وند طویل
و فودنج اذرقی بغیر اذراقی است و در ترجمه ناهرجوک مذکور است که آن شبیه بزبدالبحر و در نهایت حدت
و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن آن بقدر دانگی کشنده است اذرا طلیه مستعمل است
و ظاهرا قسم پنجم زبدالبحر باشد اذخر بفارسی کیاه مکه و عربیه دشیشا مذ بنایت شبیه بکولان که نوعی از
اسلیت است بخش غلیظ و بسیار شاخ باریک مویی برکش ریزه تر از کولان و ازان درجم و رقت کوچکتر و مایل بسرخی
و بزردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار انبوه سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و دلگیر و دیدوس
فرمود که قسمی او را تمری میباند سیاه رنگ مدویم کرم و خاک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و مقطع
فضلات و منضج اخلاط و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقام سموم هوام جهة ورم جگر
و سده آن و ورم و رفع نفث الدم و با دیا جهة استسقا و علل کرده و ریه شیخ عضل و با مصطکی جهة
تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهة سپرز و یکمثقال او را با فلفل با لسوبه جهة رفع غشیان مجرب دانسته اند
و جهة ازاله خوف نافع و ضماد او جهة ورم بارده جگر و شانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا جلوس
در طبیخ او جهة ورم رحم و درد مفاصل و مضغه و سنون او جهة درد دندان و تقویت لثه و عمود و وضع
رطوبات و مادامت آن میدان طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهة اخراج بلغمی مجرب است و شکوفه او لطیفتر و در افعال ضعیفتر است و مضر کرده لبسیده ادرار و مفرح و مسکن
و مصدع و مصلحش کلاب صندل و قدر نصف تا یکمثقال و بدلش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش راسن و قط و بیل

فقیه اذخر هیزم کنند و دکاکین بدان گرم کنند

دردست چپ کرفته دست راست را بر دوی او کذارند بطن قرر عظیم برسد و اکر معده تها باشد تقویت کاه
دارد باعث انقباط حمل میشود اذان الفار اینچه درکنار آبها و بیشه ها و سایه ها روید بستانی نامند برکهای
تبدیر و شبیه بکوش موش و کیاه او بی ساق و بی کل بر روی زمین پهن میشود و چون بمالند بوی خیار
از و ظاهر میشود شاخهای او سه پهلو میشود و این نوع را مزاج در سیوم سرد و تر و با قوة قابضه و بایک
و با یک قوة محلله و ضماد ش بارد جوجه در دم حار چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهه در دکی
و دوم حار آن و سعوطا وجهه صداع حار نافع و مسکن التهاب و غشیان و سقط کرم معده است و مری آن
سه قسم است قسمی از شاخهای بسیار دو باریک و از یک اصل میروید و شاخهای اسفل سرخ و مجوف و برکهای باریکتر
و دراز تر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط پشت برکها محدب و اطراف برکها تهدد و رنج روح
بر شاخها رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه و کلش لاجوردی و نوع از کلش زرد و پنج بقدر انکشت
و بر شبیه و فرق در میان این قسم و اسقولوقندریون نیست که این برکش دراز و ریزه است و اسقولوقندریون
بخلاف اوست و درین قسم حرارت و برودت معتدل و جهه لقوه و صداع و صرع و اوجاع بارده و صرع نافع
و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و ضماد او جهه کزیدن افعی و سعوطا و جهه لقوه و طلای او جهه
نوازیر خنیر بسیار مفید و نوعی او با ماء العسل جهه تنقیه رطوبات و نفع نافع و مفرشانه و مصلحی مزبور بخوشی و قدر
تر بتش مادون مثقال است و کویند مصلح او تخم خرفه و قسم دیکر را نهایت دیکر است و شاخهای آن بر روی زمین
پهن میشود و برکش مایل بتدویر و بی کل بسیار شبیه بنوع بستانی و از ان ریزه تر و با حرافت است و کویند بی کل
بلکه بجهه نهایت تندیزکی و چسبیدن اوشاخها چسبیدن مرئی نمیشود و در سیوم کرم و خشک و جهه سموم و
اورام بارده و رفع آثار و جذب خار و یکان از بدن نافع و ضماد عصاره او بر کرد و قضیب و مراق باعث
تحریک عظیم باه حتی بیران و یوسان را بحال آورد و مطبوخ خشک او چون ضماد کنند درین اثر ضعیف
تر است و قسم سیوم را برکت مایل بتدویر و خاز اک مدور غب و شاخش نیزدار و فرشی بر روی زمین در آخر
سیوم کرم و خشک با قوة سمیه و زیون تر بان اقسام و مقوی قوی مسهل و زیاده او کشنده و التصاق بر کرد او
بر خاره باعث سرخی لثه و لثه او مفرح جلی و مولف مالایع کوید که چون کرمشغال و نیم او با بخور شمیده

مثل او حب صنوبر بنوشند جهة تنقیه چرک و نشش نافع است ارمنین یونانی اسم نباتی است که برای دستانی مبتدی بری او
غیر مستعمل است و بستانی او را برکش شبیه بر برگ اهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذرع و غلاف تخمش شبیه بغلاف
لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و کوچکتر از تخم بستانی و خشت غلاف است
در سموم گرم و محلل و جذاب و یکدرهم او با تمر اثر نهایت محرک باه و فساد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و صلابت مکان
و فار از بدن و مخرج جنین و مطور او با عسل جهة قروح جنبه نافع است ارونقیا فی بلغته یونانی نباتیست شبیه بکرنب بسیار
تند رائح و لاذع و در غایت حرارة و اجتناب از آن اولی است مکرر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و موقف
اختیارات بدیعی گوید فساد المعدات و بند از ان ظاهر است و صاحب معنی گوید که ثمر او اغلاف میباشد ارک درخت
مسواک است شجر او قریب بدرخت انار و برگش بحریفی و خزان نمیکند و فار او و خشش مایل بسرخی و زرد بیشتر
بعد از رسیدن سیاه میشود و بانک حلاوت در اول کم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده جهة
دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظ و فساد مطبوخ او در روغن زیتون جهة محلل ورم رحم و دبر بسیار مفتح و مطبخ او
جهة عسر البول و نفخیه ثبانه و تخم او جهة تفویت معده و رفع اسهال نهایت نافع و فساد برنج محلل و مانع نزلات
و مانز او نمله و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار او موجب خوشش او ست و صمغ او مصلح کبر او
و قدر نرتبش از طبیخش تا نصف طل و از تخمش تا نه درم و بدلش صندل است ارنگان بلغته فارسی تنگ بزه است بیک بدرنگ
و کوچک مورد لطیف و طلای آب بکتیرا و نعناع جهة اورام حاره و با محلات جهة بریدن گوشت زیاده و با قروح
جهة رویانیدن گوشت و با مدرات جهة ریزانیدن حصاة نافع است و اجتناب از خوردن او اولیست ارز معرب از اوریز
یونانی است بفارسی برنج نامند در درجه خشک در حرارت و برودت معتدل و بالغی صحت و رحور المزاج برودت احداث
میکند و ظاهر از انچه بخته اینی تاثیر قدما و اکثر متاخرین مرضی را مزوره از برنج نموده اند مخصوص اصحا دانسته اند چه
در هر مرضی احداث کیفیه متفاده و در اصحا کیفیه متوافقه شرط و حکما هند متفق اند بر انکه اکل او باعث طول
عمر و صحت بدن است و در حدیث نیز اینمعنی وارد و برنج هندی از جهة کمتر وارد و او را جهانیا نامند برنج سفید
فار سکا را قبض بیشتر و سفید او در تغذیه قوی تر و اقسام او سدد قابض و بتهائی قلیل الغذا و جهة زحیر و اسهال
دموی و احتقان رحم و امراض کرده و شانه سفید و با نیروشکر گیرا الغذا و بهی و سمن بدن و قولنجی و با دوغ نارنج

وسهاق مسکن حرارت وجهة سهال صفرا وتشنگی بخشیان نافع وبالیز بزجهة زحیر وبا پیه کرده بزور وغش جهة منغص واکثار او مصلح
حال بیدن ورنگ رخساره ومولد خلط صالح ومورث دیدن خوابهای خوب ومولد قوی نیک وسُدد واعتقال طبع ومصلحش خیسانیدن آن
در آب نخاله آرد کندم وخوردن او وبالیز نی است وچون در آب قطر بخشانند دفع سده او میکند وآشامیدن مطبوخ او مثل
ماء الشعیر وسکن حدت خون ولذع اخلاط مرای معده وامعا وبالیز تازه بالبا صفرده روز خوردن جهة تولید منی مجرب است
وحقنه آب مغسول او جهة سیح وقروح امعا نافع ومورث جلاد اذن جواهر سعد بن وآب نخاله او درین آب قوتیر وطلای او با بزر
جهة کلف وآثار وضماد او با پیه جهة کنودی ذبل وذرورش جهة جراحت تازه وآشامیدن آن درین آب که بسیار پخته باشند با پیه کرده نیز
جهة افراط سهال مرضی وسهال دوائی وسیح نهایت مجرب وآب مبطوخ شنوک مسقط جنین است وپوست شنوک که بسیار نرم
صلایه کرده باشند از سموم است کویند بدم او کشنده است ومولف تذکره منکر این از است ومکرب مصدع میداند وسعوط کردن
کوه رینی سفید کردن او بهم میرساند جهة قطع رعاف مجرب است وبدل برنج آرد جو مغسول ارز بفتح اول وسکون ثانی را در خت
صنوبری مانند است وزفت رطب از ان حاصل میشود ارسطون شراب غلیظی است که از خرما دو یه جاره ترتیب میدهند قوتیر از خرما
مقوی اخشا مانده است ازبند برنده بنجست بخنیه بیاز تفاوتی از ایستان ازند ومولف تذکره کوید که آن بوسوس سفید است که
بفارسی آنرا سوسن آزاد نامند وزنبق عبارت از دست بغایت کرم وجذاب وجلای وطلاء او جهة قطع خون بواسیر مفید وآشامیدن
او بغایت مدر حیض وقدر تخمش یکدرم است ومولف مالیخولیا کوید که تخم سوسن احمر بری است که ولیوس مینویسد ارجوان معرب
ارغوان فارسیست کرم مایل باعتدال ومخرج اخلاط از جهة برودت معده وکلیه وتصفیه
لون وطبخ او مقوی موافق الات نفس ومعده ولوخته او حابس است جهة نزف الدم وخضاب میکوبت
وزمان از وحظاط میسازند در تشریح او چون مقدار دو درهم بجوشانند مقوی قوی تر است ومصلحش مجرب
غاب وتمام بدلش صندل سرخ ونصف آن کل ارمنی ودانه ارغون در اده یه عین قایم مقام تخمیر است
اراغون بونانی تخمیت سیاه ومدور تلخ درمیان کندم وعدس میباشد ونفارسی سیهک مانند ملین
ومحلل وضماد او با برکه جهة اورام صلب جاره وتسکین درد آن نافع وودی الغذا ونفاخ ومورث
قولنج ریحی مصلحش برکه ممزوج بشیر بزی است ارنب نفارسی خرکوش مانند وعربی تمور کویند وارنب
معرب از ارنبائی است سریانیست وآن حیوانیست معروف کویند مثل زنان حایض میشود ومنقلب میکردد

نرا و بادهٔ کی و بالعکس و بهترین او سفید است در اول سیوم کرم و در دویم رطب و گویند خشک است پوست او
مسخن بدن و معتدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر رود و ست در بدن و موئی محرق و غیر محرق او حابس
خون همهٔ اعضا و خون برشته او جهة سهال و قرحهٔ امعا و دفع سموم و طلاء خون کرم تازه او جهة کلف بدن
و بثوری که آب سفید از ان ترشح کند و جوشش خلطی که در بدن بهم رسد و مسکن دردهائی که منفذ او که نفوذی
باشد جهة رعشه مرضی و فلوک او جهة اصلاح امراض لثه درد دندان و اعانته بر رویانیدن دندان اطفال
و خاکستر دماغ او با پنیر خرس و یا با دارالعسل و آب بیاز عضل جهة دق و دار الثعلب و پنیر پایه او و اچون بقدر
قیراطی تا نخفال با برگ نیوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کزیدن افعی و ادویه قتاله و سه
قیراط او با تراب جهة دفع ربع مجرب دانسته اند و طلائی او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او با
چون بنوشند جهة رفع سیلان رطوبات رحم و نکس و اسقاط میدن و حمول آن بعد از ظهر که دو درم تا نیم مثقال
مانع حمل زنان و زهره او را تاثیر بالعکس پنیر پایه است و جلوس در طبخ آن جهة نفوس و مفاصل و خوردن
کونت آن مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گاو میش و بز بهم رسد و جهة بول دزوراشی و مسلس بول
و رعشه و فالج و امراض باردهٔ نافع و اصلاح او پختن او است بخار آب جو با روغن و نبت مفرح و در امزاج
و مصلحش کاسنی و برگ او با روغن و چون مجموعه را بخورند جهة خدر نافع و هر کاه مجموعه او را بسوزانند
و سه مثقال بنوشند جهة پرنک کرده مفید و چون جوف او را پاک نکرده در طرفی بسوزانند و با روغن گل طلاء
نمایند جهة رویانیدن موی بر سیاه تر است و ضماد خاکستر استخوان او محل خنازیر و پنیر او جهة شقاق
و منع ریختن مو و بول او جهة حدت بصر و ترکیب او بقدر نیم تا یکدرم با بزر جهة مسلس بول و بول
دزوراشی نافع و تعلیق هر دو چشم او مورث هیبت در نظرها و مولف تذکره گوید و مولف تذکره گوید که
چون هفت روز بر روزه و جب از مغز سر او با دوا و قیه نیز تازه بنوشند منع سفیدی موکند مجرب است و مولف
جامع الادویه گوید که خصیه او را نمک تلخ و ورش نمکسوده کند و دود انرا اسعوط نمایند جهة نفوظ مجرب
است و خوردن آن با روغن سداب جهة اخراج مشیمه از موده است و بیناس گوید که چون زهره او را بنوشند خواب
آنکی غلبه کند بمرتبه که تا مرکه باز ندهند و استنشاق نفوذ نماید بیهوشی نیاید و پنیر پایه او را با مرکه یا ذرور

جمیع سموم میدانند و گویند چون زن قرع او را نخته تناول نماید در حال آبستن گردد و همچنین حمول بر کمر او را
و این باب موثر دانسته اند و نگاه داشتن کعب او را جهت دفع چشم بد گویند موثر است ارنب بحری حیوانی است
بقدر قنفذ شکل مایل بسرخی و مابین اجزاء او چیزی سبز مانند برگ اشنان و سم او در صلابت مثل سنگ و آن
سم قاتل است در نهایت حرارت و احراق و فساد کوبیدهٔ او تنهائی و با تخم انجره ستر نده موی و همچنین طلاء
روغن طبخ سوخته او حالی باجره و دندان و طلائی خون او جهت کلف و بهق نافع و خاکستر او با پیه خرس
و تنهائی جهت داء الثعلب نهایت مفید است و ابن طلیمذ طلاء او را جهت کرمدن زنبور یا هر سریع الاثر است و میدانند
ارسطیس ارجنیقون معرب از ارجیقه یونانی و آن ارزیر است ارغامونی یونانی قسمی از مابین است ارجن بعربی عنکبوت
است ارادة مصطکی است ارطاماشیا یونانی بزبان سف است ارسطولوخیا یونانی زراوند طویل است ارمانیا یونانی
ارمیان ارجوان است ارطا یونانی نبات بزرالبنج است ارباط درخت کاد یست ارسطو یونانی ودیرست ارمیان یونانی
ارنیقس بفتحه نام بهلوست و آن خیر رومیان است که کاهی رومیان گویند ارجمان یونانی فلفل است ارمنیا یونانی نوشادر
ارزنی جناب ارانیقون یونانی بزرالبنج است ارسانیقی ارجمان زرنیخ زرد است اردسم دارو یمنی یونانی تودری
است ارکنیلی یونانی دارینلند بعربی جمص است ارطاماس یونانی طین قیموليات است ارقب بعربی تمشی
کرمیا ارمینی یعنی زنج سیاه است ارطیس یونانی نوره است ارنیس یونانی نوع از مردهٔ است ارقلس یونانی
نام شتانی است اربعه بعربی سقولوقندریون است ارزیز بفارسی رصاص ابیض است ارقان اسم خناست
ورد غنی جلوزرا نیز مانند ارجان اسم نوراليری ورد غنی اوست ارطی یونانی درخت غرب است اردما
وارد لیزان آردلیزه دادد اروی مرمازخوزست ارطیخ یونانی عنقود است ارمیاقن یونانی منمشی است
ارنیس یونانی علیق است اردخس یونانی کرسنه است ارقیا خشخاش سبزی است اردجک تبرکی عنکبوت است
اردک تبرکی منمشی اریا تبرکی نیزه است ارغیلم اسم عربی نقلته الحمقا است ارغول کاغوروقیت ارذمونی
یونانی شفای النعاب است ارشد مرتشت است اردم ارزیون است ارقوس یونانی اهلیلج است ارمونیا یونانی
اقاقیا است اریار عمومانی ابلج است ارخص یونانی خصیه الکلب است ارند انلی است اردشد ابوخلسا است ارجانون
فاخته است ارونیا یونانی زعرور است ارتقی یونانی خلنج است ارزه بفارسی قند رومی ارداند بفارسی
خرمی است

خیری است ارندی بهندی خروع است ازرن بفارسی دخت است اردوه بفارسی رباحست است اردک بفارسی بطست الاقصی معرب ازار

المعجم ازاد درخت بفارسی هندست غظیم ترش شبیه بزعرور و با خونه و تخمش مثل تخم زعرور و در آخر بهار رسید و برگها در درخت بماند و برگش سبز و املس مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزانی نمیکند و در تنکابن جبال دارابست و در طبرستان

طاخک ماند و نوعی را ترشه یفندق و این نوع از سوماست و بعربی بستان است و بهندی بکاین نامند و گلش شبیه بخیری و در نهایت خوشبوئی کاشی و سیوم کرم و در اول آخر خاکی و مفتح سرده دانهٔ و برگ شبیه قبل و چوبه در از آن

موئی نوتر و خرش از سموم عصاره برگ او باعسل چهته باد قولنج نافع و مفتح سدد و مدر حیض و چهته سموم باروده و عرق النساء

و احتباس بول و حیض و تحلیل خون خون بنجد در خانه یفد و قدر خرش تا سه درهم و عصاره تخم خیار او باعسل او با بیضه مخ

مقلوم جمیع سموم و برگ سم قاتل حیوانات و بدنش مدر و از کردن موی شهد انج است و چون بوست او را با شراب و بیلمه

بجوشانند و طبیخ او را بنوشند چهته تهای بلغمی آزموده است و یکدرهم تخم او کشنده است و مولف تذکره گوید که عصاره او مفتت

حصاه و مانع غثیان و قی و برگ او شبیه او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و مولف جامع بغدادی گوید

که وقت قرب عصاره او بهار و پائیز است و در دو فصل دیگر ممنوع و ثمر و در او منفق قروح متفقه خرد چون عصاره برگ او

ثمر او را با قدری مرد ارسنگ بوده بار دفعی کال را چند روز بر روی یکدیگر بر بالند و هر روز یکبار تجدید کنند و هم روز دیگر

بحال روند بعد از حمام بستور بالند و سر را بلباس خفیف بپوشند سود مرا بود و قروح را زایل کند ازاد کاشی و بهست

ازاد در بلغمیه بربری قوقات ازوری بتر کی جبر است الف مع ال الجیم الرسم کرمی که در چوبه ازاد و یک از زمستان و خمادی او

عصب مقطوع را در ساعت الیتام میدهد الفیدلج بفارسی غیدانه مندازانچه از قلعی تربتی در هند الفیدلج گویند

گویند و بهترین قسم است چوبه قلعی را صفایح کرده با کوکر کوبیده و با نجم آن آمخته بر روی یکدیگر گذاشته درخم کرکه کنند

در خته شد کل گذشته بر طرف ا محکم دارند که نجار کرکه قلعی بر دد از هم بریزد پس از کرکه بیرون آورده خاک نرم پس بالیده بریزند

و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و غسل الفیدلج را علت یکی زایل شدن ترش کرکه است و انچه از این بر ترتیب هند

یکی بهمین دستور است و یکی احراق اوست و آن اینست که الفیدلج در احراق او اگر سه بانو خود سمی حاصل شود در دوم

مرد و در سیوم خاک در غسل آن فرط است تا مجفف و لطیف قبلی الدفع شود مبرد و مسدد و مقوی و قالع کوفت زیاد

و مدمل قروح چهته سوختگی آتش با برگه و رخی کال زنجه چهته در دیدرد و با نیز دختران چهته و زهاحاره و مفاصل حار تخت

وهمایم توتیا

ازاد بهندی کاشی از اکابر مرغوب الخرد فی و مصدر اس بوخنا دعلی هم

و دوا فی ازاکی معالجه علاج مرض القرب ازاد بهند در ابن مقاله ۱۲

و دردهای دنبال و درد چشم و بثور آن و بیاض و ضعف چشم حیوانات و بالیدن موی و سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و بای غب التعلب در
ادعات جهت باد نفخ و بثور و نزف الدم و حکه و دردرحم با قلیها و آب بنج او جهت ردیعنی موی مجرب دانسته اند و جهت رفع
بدبوی زیر بغل و کنج ران و حول او جهت منع عمل و قطع سیلان حیض نافع و شاهیدن او موی خشن و زیاده از حد را
کنده است و بدرش ابارد و مرطبتر است **الشفیع** اخ الرصاصین و **المحاصین** بفارسی اسفیداب یزدی نامند و او را از سنگ
براق صفایی گچ مانند آن دریندی و نواحی اصفهان بعمل می آرند جالی و مغری و رافع آثار جربی و صاف کننده
بثره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای آب جهت باد نفخ و او را م حاره مجرب است و خورون او کشنده است
الاسفیذاج بفتح اول و ثانی بلغت عربی رسم نباتیست که از ان حصیری بافند و در آبها و زمین آبدار بسیار میروید نیز و ماده میباشد
تبرید کنندگی نامبرده و دانه او سیاه مایل باستداره و نیز کرکرتر از تخم ماده و کیاه او خشن و بطبع ترازماده و هر دو را نوع مرکب
از برودت غالبه و حرارت قلیل و محلل بود و ضماد او جهت آشتگی و سهد و مالیخولیا و خاکستر او قاطع نزف الدم جمیع
اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع بود و زیره نرا و بقدر درهم با نیم آب جهت سهلان و نزف الدم و باقوة مدره
ضماد بر اباهای متصل بنج او جهت کرمین هوام و تیلان نافع و تمرنوع غلیظ او بغایت منوم و تا بچندرم او موش سیاه و مصلحش
الکبریت الحی و فلفل و زنجبیل و قیصوم و کرنب و مستقی و غلیظ او جهت آبدان قوی تر و مستقی و غلیظ او جهت آبدان یابسه مفیدات **الیلنج**
کیاهیست بسیار او یکساله و شاخش دراز نرد زنگ و برگش شبیه برگ کنره تیز کمتعمل صباغان مغرب و شاخش پشه پشه
و با تخوبقه و برگش باریک و اخیر در سیوم کرم و در دویم خشک و محلل و منضج اخلاط و غلیظ و در رفع اورام دسیوم و منضج
در ریاح بعد بیل و ضماد و مطبوخ ورق او را در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلاء و مطبوخ او با آرد جهت جرب نافع
و قسمی از او را برگ ریزه تر و شش پر شعبه و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او اغلاقها بسیار و تراکم مانند
غلافهای بنج و از ان کوتاه تر و نرم تر و تخمها را و بسیار ریزه و سیاه و ریشه او بسیطری انگشت و رنگش مایل سرخی و زردی
و بسیار تند طعم و از قسم اول کرم تر و تند و در ریگزارها و کوهها بروید نمیدرم از بنج و تخمش جهت درد اخت و ریاح غلیظ و کرم
معده و قولنج ریحی و بلغمی و جهت کرمین مغرب و از سیوم قسم اول مجرب دانسته اند و کویند ضماد او را و اکل او انتشار اکوکب
میکند و جهت مفاصل مفید و چون او را با بنج با سویه و چند دانه شش از هر یک مثل نصف او حب سازند و هر روز دو درهم
بنوشند ریاح انتشین را زایل کند و هر کاه مداومت نماید بیضتین را با کلیه رفع نماید و مغربه و مصلحش صمغ عربی و قدر

نرفتاز نم

شربتی از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او سکاروین و سدس قرد مانا و دو صنایی بدل
او اصفرات و مستعمل او نیع و تخم او ست اصفه بفارسی ایدرده گویند آن چریست که بر روی سنگهای کنار دریا
منکون میشود و قسم او تخمی دو سیع انقیب آذرم و شبیه بعدده و بر سو واخ ست ماده گویند قسم
که با صلابت و با نقشها و صغیر تا مندرا مل کرم و در دویم خاک مجفف و محل با قوه جاذبه و چون
تازه او را با مرکه ممزوج با لنزاب ترکرده بر جراحتهای تازه بگذارند التیام دهد و با لخاصیت قاطع
نزف الدم و باعسل مطبوخ با آب جهت التیام زخمهای کهنه و خاک او مجفف قروح عمیقه و بوجهه او
جهت منع نزف الدم قویتر و جهت رعدیا بس و جلدی یا جره و فتیله تازه او تنها و با یبه کتان مفتح افواه
عروق مضمومه و جراحات جاشیه و حرق و مغول او در رادویه عین ناخ ست و چون قطع انور نقدر یکه
توان فرو برد بخیاطیسته بلع نمایند و یکسر خیاط را بایست نگاهدارند و لحیه صبر کنند که بجذب خلوات کرده
با لیده کرد بعد از ان خیاط را بکشند تا از کلوی او را بیرون آرد و در اخراج زلو و خارکه در حلق مانده باک
بعدیل ست و سنگها که در حوض او هم رسد و تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که بحث زیت السفرجل را فوق کند
باید قسم ماده را با آب ترکرده دیگر و زر آفتاب نهند و یا ماهتاب کنند اسرار بکر اول با بقه خوبی اسم
نبات شجری مبنیتا و در آبهای ایستاده و سواحل دریا خصوصا در فلزم و ساحل جده بسیار ست و در ایران و حدود بیک ساق
بقدر زرعی و شبیه بحی العالم ست و چون مجازی روی آب شود از ورک و شکوفه شبیه بورده ظاهر میشود و بعضی
بقدر فندق مستطیل مرغب و با بنک نباعت و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیرش سبات عارض میگردد
و آن ثمر مرکب القوی و سخی و دلوک و بخور او چهه دردندان و نتن میدان او با شیره تازه از محرور و با قرا ب
از بروده و بغایت محرک باه و محل صلابات و مفتح سده و منعش حرارت غریزی و حابس نجارات و قدر نصف
از نیم مثقال تا یکدرهم و صنع او نزع و بعد از خشکی شبیه بکند در قوه با رطوبته فضلی و جهه امراض بارده
و دفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید ست اسد بفارسی شیر نامند گوشت او دیر هضم و موث شجاعت و ضماد
به او بر گردن ران و انتین و تضیب و مقعد مقوی جاع و قطور او با زوغن تخم انجره و احلیل جهه بغوط
بعدیل و طلاء او جهه تکلف زهره او مقوی باضره و نتن میدان او یکدانگ او که از منه با زرده تخم

نوع نزلات و رمد ترهل و ریو و کرانی کوشش و ضعف بصر مجرب است **السبوس** با لف بوده بلغمی
نمک چینی است و آن نمکی است که بر روی نمک سفید سبک و نوعی بر روی سنگ پایل زردی
و آزار السبوس و نمک را زهره السبوس نامند و شبیه بنوشادر و قوی تر از سنگ او شند بهتر
التفسیر است که رگهای زرد قلیل غایر و نشسته باشد و در سیوم کرم و خلک و بالنوع و منفص و چه روح کنه
یابه عسر الاندمال و بر بدن کونت زیادتی و با عسل منقی زخمها و با موم روغن مانع التیام و روح خیثه و آرد با قلا
جهه تقرس و طلای آن با سرکه جهه پیسر و کرده و با جمع البطم و رفت جهه تحلیل خنازیر و مغول هر دو بدستور تفصیل
اقلیما مطف و جالی بصر و جهه بردن بیاض و رفع انا زنافع و با لخاصیته زهره السبوس با طل خون بهاء و خونی
او با عسل جهه قرحه نشش نافع و موت سیح و مصلح جمع عربی و قدر قرنش از یکدانگ تا پانزده نخود با
نامند از جمله اغذیه و آن مرقی است که از ادویه چاره کوشت مرغ و غیر آن بقول و انبهار آن
ترتیب دهند لطیف و مرطب و جالی الکیموس و موافق امزجه سودا وی و حاب سعال و قرحه ریه و آفات
السقمونیا لغته یونانی است و بپارسی غصل و بپاز دشتی و بپاز موش نامند برکش شبیه بر برگ کدو و بی تیغ و بی تخم
مایل بزردی و بخش شل بپاز و بزرگ و بهوا سبز میشود و محتاج بفرس نیست و هر چه در زمین نهاده و دست قابل است
در آخر سیوم کرم و خلک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و منقی معده و منقی اعضا و جالی و حابس جوش
بظاهر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظ و تریاق زهر هوام و جهه ضیق النفس مزمن کهنه و ریو
و استسقا و لبر و عرق النساء و مفاصل و نقرس و جرع و درد کوش و شقیقه و درد سر بارد و سیان و قی الدم و سنگ
ثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی و سهل دموی نافع و منوی او که بخیر افته در آن تخم خیه
باشند بحدیکه خمیر منضج کردد در رطوبات مزمنه مستعمل است مسهل اخلاط غلیظ با لخاصیته مقوی معده و چون
تخم مرغ را در جوف او کذارند پخته بزنند و تخم را بتوشند مسهل اخلاط غلیظ و معدل آن و چون کوبیده با دانه انکوزن
بقدر ربع آن در پارچه بسته موضع دا و التعاب را آن چندان بمالند که بخون آورد موی بروید اکر محتاج
به تکرار نباشد بعد از نزع جراحت تکرار عمل نماید و هر کاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بجوشند
تا بخته شود و آن روغن را اضافه نمایند بر کف پائی بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نکذارند و با نفته

همین عمل کند اعاده شهوت باه مایوس نکند و اگر مجربین نسخه اند و اشامیدن نه قراط او که در عسل خته باشند
جهة احتباس بول و درد و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و منفض نافع
و آب جرکث تورا که باد و چند ان عسل بقوام آورده باشند از بهر وجع الصدر و ضیق النفس و یا شیدن آب طبخ او در خانه بدستور
و تعلیق آن خته طرد خنافس و هوام مؤثر و چون زیره کرده در روغن مذبور خته جمود اطراف سر مازکی و درد مفاصل
و نقرس و درد گوش پخته آن و با موم و قلیلی کوکرد خته قروح شهدیه و جرب منفرح و یابس و حکه و خراز و باز فت
و حناخته تبور مراطفال مفید و قراطی از عسل و ورنه های او که با هم کوبیده باشند مقوی و حناد خته او خته
نامیل و نقاق که از ماء عاض شده باشد موجب و حناد و مطبوخ او در دیده خته کزیدن افعی و نوش اکمنده مکسهای گزنده
و الحاصیه کشنده موش و در ساعته و دختن آن با خود موجب هر بسباع و هوام و مار و قمل و موروچه و مگس و چون
او را کوبیده با آب آورد کرسنه خورده نبوشند خته استسقا مفید و چون جوف عسل را در سرکه کوبیده در حمام بر بهق
بمالند بهق را نفع دهد و با برطرف نکند زایل سازد و چون نزدیک تاگرسنی نمایند انگور را با صلع آورد و
عرس او در دیا می و خت انار و به مانع ریختن شکوفه آن و تخم او ملین طبع و خته مغص و درد مقعد و رحم نافع و چون
کوبیده با سرکه خته سازند و یکعدد آن را یکروز در میان از انچه گذشته که یکروز در عسل رقیق نخیسانیده بیرون آورند
و انچه را بکنند و بعد از ان آب گرم بر سر آن بنوشند با آبی که در و بوده چوشانیده باشند میان مند رفع قولنج
صعب نماید و جوف عسل مفرح و رین و مکرب و مفرح عصب صحیح و مصدع و موزت غشیان و مفرح و مقطع و مصلحی
شیری که ریشک تقه دواغ کند و ربوب خواکه و قدر نیم مثقال تا دو درهم و بدنش بلیوس کوبند سیر کردن اشور دیون
که ریر صحرائی است و در دمانا و وجع و مولف تنگده قابل بدل او نیست و کویند خاکستر او با روغن گل خته شقاق
و حکه و سقاط دانه بولبر نافع است و مرکه عسل که او را چوبی مثل کارد ریزه کرده بر سیمان کشیده چهل روز
در سایه خشک کرده باشند یک طل او را هفت طل و نیم مرکه که انداخته هر ظرف را بسیار محکم نمود و ماه در آفتاب
گذاشته بعد از ان افشرده بیرون آرند و با عسل تازه شش ماه در سرکه بندارند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظ
و مقوی معده و حلق و قوه ها ضمه و خته صاف کرده آواز و بدبوی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون صرع
و تقیت تنگ نفسه و عرق النساء و تقویت اعضا ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ رخساره و حدت ابصر و مخصوصه

جهة سستی کونت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهة کرانی سا مودش امید بن جهة تقویة سینه و ریه
و تنگی نفس و نزع سموم نافع قدر قدر تمش از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود تا شانزده یا هجده
با یه استعمال نمود و قرابین مفصل در جمیع مذکورات انفع از تمر که او و مقرا عصاب هم نیت بخلاف تمر که و جهة نزع
و علاج استسقا و درد سپرز و عرق النساء و تشنج مره نافع و مصحح مفرحین و صاحبان قوت است و دستور ساختن تراب مثل عمل تمر هندی است
که بجای تمر که آب انگور یا سه دسته ماه در آفتاب گذارند آش معرب از اسفرباني و فارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر
از درخت انار و برگش ریزه تر از برگ انار و مایل با ستاره و تخمش سیاه و خرمان میکند و با عطریه است در اول سرد و در دوم خشک
قابض و با ندک حرارت مجفف و تخمش قوی با قوت تر یاقیه اگرچه نه و برگ او و تخم دکل و حرم او را نیست یکدیگر در ادات و قوت
و یبوست تفاوتی هست مجموعه او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باره و مدر بول و قابض و محلل
و مفرح و حابس اسهال و جهة نزلات و نفث حمات خونی خیص و ضعف کردن بول و برفع جمیع سموم خصوصاً جهة تبلد عقر
که با نزاب بنوشند و طلا دا و جهة ورم حار قروح نافع و ربا و که آب تخم او را بچشانند تا غلیظ شود و جهة تسکین قی و نزع
خمار و نزع سعوط بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهة نفث الدم و قروح مثانه و درقت البول
و اسهال مزمن و سعوط بخارات و سرفه رطوبتی و قی و تشنجی و سرفه حاره و ذرب مفید و ضماد پخته تخم او جهة سیاه کردن
موی با تراب جهة قروح پائی و کعب و آبرد جوجهة ورم حار چشم و ضماد بر کش جهة نمله و حمره و نشری و ورم خصیه و
ضربه سقط دیوالیرود خس و بار و غش زیتون جهة سوختگی آتش و با کل ارمنی و سرکه جهة حکه و جلدی ناخن و
آثار رعاف و درد سر و با خضد و عدس و کل ارمنی و اقاقیا جهة تقویت اعضا زا قهنی مجرب و بخور او جهة نزع
باد و دفع هوام و سعوط دانه بوسیر نافع و ضماد بر کش زیر ناف جهة اسهال مزاری نافع و چون ربع رطل از آب
برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس ربع رطل او جهة قروح و بروز مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی
اعضا و نشستن مو با آب او جهة رویانیدن مو مجرب است و قطور آب جهة چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه
و سلاق و دمه قوی تر از توتیا و جهة کلف نافع است و ذرور برگ او جهة جراحات و سجق جلد و بدوی زیر نعل و
داخس نافع و مفید و در ساق درخت مورد کرمای بهم میرسد شبیه بکف دست و او را نیک آشی نامند و مولف اختیارات
بدیع حمل بر صفت نما و نهم و آشی نیک نامیده و این دلیل غایت جهل او میتواند بود و نیک آشی در جمیع افعال

قوی‌تر از برگ و ثمر است بعد از آنکه او را سوزانیده کوبیده با شراب یا سرکه نرم تخت قرص‌ها ساخته در سایه
خشک نموده بنهند و بوئیدن مورد مانع صعود بخارات حاره بدماغ مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او
مهیج جذام و قدری تنبل تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در ادرام
حمض گویند بدلش مطلقاً برگ توت است و خرطوم زکام و مصدع محرورین و موت بخوابی و مصلحش
بنفشه و روغن مورد که آب برگ او تازه او را با مطبوخ او را مثل آن روغن زیتون بجوشانند روغن
بماند برد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهه التیام زخمها و قروح سر و بنور و نقاق
و سحج او استر خاء مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مؤخر سیاه کردن مو و منع بخار و عرق و دوم بوسیر نافع
گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته جهه درد کتف ران و خنصر موافق کند و مالخاصیه نگین باید
آلس بن مورد و بری را برگ کشنیز زرد تر و عریض تر از لبستانی و طرف او تند تر شبیه بلبستانی و چوب او صلب تر
و مقدار کمتر از ذرع و ثمرش مثل کشنیز تر و از وسط برگ ثمر بزد و شاخهای سیار از یک اصل برمی آید و
مورد الحقوم مانند و بلغنه تنگ‌تر از نستان جز گویند و در نستان برگ ثمر بزد و سیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ
او با شراب مفت حصاة نمانه و جهه یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال و منع او را ثیر و تقویت معده و
جاذبه و دماغ ثمر با جهه اخراج کرم مقعد جولاً و جهه صرع و رفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی نافع است و ثمر او
تا ثیر چوبه قوه او را مثل باد آورد میدانند و بعض بقوت فهستین دانسته اند و ابن ثمیده جهه خربه و بقطه که بر
اخ واقع شود بالخاصیه دانسته الصحاح اسقولوقندریون بالفارسیه یونانی بمعنی ذیل الصفات است و گویند بمعنی کاوی سپرز چه خورده کاوی آنرا
و سپرز او بر طرف شده بود و آن نباتیست بی ساق و بی شکوفه و بی تخم و بیئت او مثل لاتها که در سایه شود و برگش شبیه ببرگ
بنفشه و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و منزف و منغب در دویم گرم و در سیوم خشک و لطیف و محلل و
مفتح و بند و جهه سپرز و تفتت سنگ کرده و نمانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهه سپرز ثمر با
و صمغ او بعدیل و چون چهل روز با سکنجبین تناول نماید در رفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق او مانع حمل و قدر
شربت نیم درهم و مفردل و ربه صلحش خربق عربی و مفرنمانه و مصلحش عسل و بدلش بوست بیخ کبر گویند دو وزن
او کما در یونانی است و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صهاریخت را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ

کبریت وضع الرئیس بابن سینا اشاره نموده اند **افثودیون** بر صحرای ثمیت هرچه رابوته وبی دانه شبیه بشیح باشد
و انچه مرکب از دو دانه بزرگ باشد مانند برچیبی دانه وبسیار کوچک وپوست از وجد افثوه معنی نامند
وثقودیون یونانی عبارت ازوست وکراته بری نیز گویند تلخ وقابض ولذاع وبرکش ریزه وانجدوکم عرض از ریستانی وکلش مایل بزردی
وساقش دراز وقسمی از کلش وساقش سفید وآخر سیوم کرم وخشک تریاق زهرهای حاره ومدبول وحیض محلل وجالی ودرجمیع افعال
واقوی از ریستانی است ودر دوم چون خواص شرح وحدت تکرار باعث تطویل میگردد وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش اسقیل وبخش ثقافت
مهی مبرد والمزاج است **اسارون** بلغته سریانی کیاهیست برگه دراز وباریک مثل گوش گاو واز زرد چوبه باریکتر واندک عطریه وتندی وشفیدی
مایل بزردی ولغه اخر مایل بزردی ومنبت او جنگلها وکیاه او منبسط برروی زمین وبرکش شبیه برگ سنبل وبسیار پیچ واندک چکنی
ومایل بابتداره وکلش بفشی ودر زیر برگ شبیه بقل تفسیح وبخش مثل تخم کاجره که عبارت فرطم از وست وقسمی از انیز اسان بقدر ذرعی و
سدر وبرکش مثل برگ خطمی ودقیق واعلاه وسان برشعبه برمالای بعض در اطراف شعبه مانند دانه کندم ودر جوف آن تخمهای
مزغبی وبخش بطری خصوصاً کرمانی خنثوی وخوشبو طعم وقسمی دیگر برکش مثل قسم اول واخر وصابت شاهبرا کنده ومایل بکلی وبکلش زرد
وبفشی وتمرش مثل کبر ودر جوف او تخمی مثل خطمی وبرانشجاری بجد وبخش بسیار تحت ارضی وبرکره وقوی الریح وتلخ ولذاع
واین قسم مخصوص است در دفع سموم وگزیدن مار وقسمی را برگ انی همه قسم ریزه تر وشاخها واو منبط برروی زمین وکلش بفشی
وبخش نرم جبلی که زرد وتلخ ولذاع ومابعطریه ومنبت او کوهها ساده واین قسم ضعیف ترین اقسام اربعه است ومجوزان نامند
آخر دویم کرم وخشک وبهترین او قسم اول که از ذرنک اوفر بفشه وشاهفیره وملطفه ومحلل ومدر ومفتح وملین معده وجگر
وبسیار زکرده از اخلاط بارده ومالیخولیا قوی بلغم ومفت حصاه وعسر البول واحتباس حیض ودرد ورک وفضول ورحم
النساء ونفوس نافع خصوصاً دو ماه در آب انکور خیسانیده بخشند وبازای هر سه مثقال او آب انکور چهار رطل ونصف شیره وبا نیم
مقابله
وکوکنفد بهی قوی مبرد ومرطوب وجهت تسکین دردهای باطنی وبشقاوه ریزان سودی ودرم زخم جگر ومثقبه الات بول
از رطوبات لزجه وامراض اریده ومانع وسده جگر وصلابت طحال وجهت امراض طحاله ریزه ودود آن جهت گرزانیدن
عقوبه فساد وبانیزانه بر کنجران ودنا وجهت نعوذ لسباع مفرد ومغربه ومصلحش موزج وقدر شربتش از یکمثقال تا سه
مثقال وبدلش وج ومثل وزن او وزنجبیل است بانصف او وج ونصف او فوتنجان وحکماء هند را اعتقاد ثابت است که چون قبل از
آبلیغ دم او را بنیم زیره بنوشند ابدا بسیار کم بری آید ومحبوب میدانند **اسد العدس** کیاهیست شبیه بکیاه عدس

فقرالیهود است خارزنیح مرغ است اسود سلیخ مارسیاه است اسعد یونانی خبث الحدید است اسطاقانس
یونانی جزرست وبلغت رومی اسطفلین وبلغته شام اسطون نامند اسنی اودوبتر کی اسم فلفل است
اسقوالس یونانی بروانی است اسبلی بلغته نکابن این اسم جری است اسناک بلغته نکابن حاقن است اسطام
نوعی از حدید است که فولاد باشد استنه بلغته ابل بیت المقدس قودی است اسرنجوز زنجفر
سوخته است اسمار اسفوم آس بری است اسپندان بفارسی اسپرک است اسقیلقون یونانی ضماد الجمار است
اسطافیلوس یونانی زبیب است اسطافیلوس اخر مازیب الجبل است اسکند بهندی اسم بهمنین ایضا است اسپرک
بهندی اسم اکلیل الملک است اسپره بفارسی بزرقطونا است اسپند بفارسی اسم حرمل است اسفناج بهندی روی
قرطف است اسپرک بفارسی ازیرست استخوان خرما بفارسی نوی النمر است اسلتو بلغته نکابن سعد است

وگرههای ریشه گیاهی را نیز بایں اسم نامند وگویند آن بدور بسیار ولذیذ وشیرین وبقدری نخورده
میباشد وبرکشی باریکتر از برگ کراث وزیاده برسه عدد نمی باشد وبی ثمر وبی گل ودر ریگ زارها جرم ایها
میروید استر بفارسی اسم نغل است الالف مع الشین المعجمة العشق معرب ازاوشنه فارسی است وآن
صمغ است مایل بزردی نبات او شبیه بگوجک وساقش باریک ومرغب مایل بسفیدی وگلش مایل بزردی
وازرقی ونهایت او بلاد مردلیر وگویند صمغ نبات اشترغار است ودر دویم کرم ودر آخر اول خشک ومحلل
وملطف وجاذب از عمق بدن وجالی ومفتح سده وجگر وسپرز واخواه عروق ومسهل بلغم غلیظ وزردآب
ومفتت حصاة ومخرج جنین وکشنده کرم روده وباقوة مجففه ومدر فضلات حتی خون وبا سرکه
آشامیدن جهة سپرز وبا ماء الشعیر جهة ربو وعسر النفس انتصاری وباعسل جهة صرع وتنقیه رطوبات سینه
وعسر البول ودفع خراد ویه مسهله ودرد تهکاه ودرکین ودرد کمر وعرق النسا وتحلیل ریاح وخارج
وهدر وجهة ضماد او وجهة تلیین صلابت مفاصل وبا سرکه جهة ورم جگر وسپرز وریاح تحت آن وبهق
وکلف وخنازیر وجرب وریاح انثیین وورم بلغمی وبا نطرون وردغنی خنا جهة اعیا وانتفاخ مواد
بارده واکتحال او جهة بیاض وربد وجرب شعیره ورطوبت چشم ومرهم او جهة بردن کوشت زیاده
ودر دیا بیدن کوشت تازه وغرغره او با آب جهة تحلیل رطوبات بلغم دماغ وخناق سوداوی وبلغمی

والبیتانه
بهندرست

نافع و مضر معده و گرده و مصلحش انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش سکبینج با جاوشیر با برموم
اشترغار معرب اشترخار است نبات او شبیه به بادآورد و گلش سفید و زرد و خارهای او دراز و دانه او کوچکتر از دانه باهندی بجودان
بادآورد و شبیه به بیخ انجدان به بو و طعم و با تلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازه او را اشتر کاهو در موصل و مغرب میخورند و گویند نبات انجدان
خراسانی است در سیوم گرم و خشک و بیخ او بهتر از برگ او و پرورده آن مفتح سده و مدر بول و با قوه تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم
یک مثقال از جرم او جهت تب ربع که از ماده بلغمی باشد نافع و طلا او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و سرکه او در قوه
مثل سرکه عنصل در افعال بهتر از جرم او و قدر شربتش از سرکه تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش کثیرا و شربت
مغوزه و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت تا سه اوقیه است اشنه لغة عربیست بفارسی ۳
دواله نامند و آن چیزیست شبیه بریسمان باریک بهم پیچیده است و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود
بهترین او سفید خوشبوی تازه و زبون ترین او سیاه است و در اول گرم و خشک و انچه از درخت بلوط باشد سرد و مجموع آن
با قوه قابضه و محلله و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی معده و دل
و جگر جهت رفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیاء و سنگ مثانه و نشستن او در طبیخ جهت تسکین دردها
و ضماد و مسحوق او و آب جهت تقویت اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع التهاب آن جهت تلیین
صلابت و درد و اورام و تقویت جگر و رفع بدبوی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و
نقیع او وانچه از درخت بلوط باشد جهت حرارت و حمرت چشم مفید و مضر امعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا بوزنش
و بخور او جهت اختناق رحم موثر است اشخیص لغة عربیست سفید و سیاه میباشد برگ نوع سفید او شبیه [illegible] گاه [illegible] و ازرق
نیز باشد و بد بو و صحرائی و کوهی میباشد مجموعه او را برگ شبیه ببرگ کنگره و بی ساق و بیخش سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگره
و گلش بنفش و تخمش شبیه بقرطم صمغ او را اشخیص مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر
و تازه اشخیص منبع و خشک او سیاه و ساقش بقدر انگشتی و سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دار و بیخش سطبر سیاه است و گاه باشد که سوراخها
داشته و اندرون او سرخ و [illegible] زنان مستعمل بیخ اوست و هر گیاه که در حوالی آن روید [illegible] سازد در خراب و صاحب اختیار است بدیعی
از کمال ظهور جهت تعریج نمود که نوعی از مازریون است و مازریون است از ینبوعات است بخلاف اشخیص است و اختلاف ماهیت هر یک
از کتب ظاهر است سفید او در دویم گرم و خشک و با قوه تریاقیه و [illegible] قیراط او با شراب قاتل [illegible] زردآب و ضماد او با شراب

مقوی

۹ در بعضی نسخه‌ها [illegible]
[illegible] ۴

مقوی احشا و محلل ورم باطنی مطلقا و بابرگ جهت ادرار ظاهری بارده و قدر نرتیش با نجدرم و رصع و مصلحش شکر تبرزد و بسیار او در آخر
سیوم کرم و خشک بود و منقال آ کشنده و محرق و در نشر و بابت غیر مستعمل و طلا و را وجهت قوبا و جرب و بهق بارد و نیز با وجهت تحلیل سود بارده
و ضماد آن بر دندان مفت قوی و در جراحات متاکله منقی آن و لطوخ او بابرگ و کوکرد و نقرا البهود وجهت قطع نایل موثر و
خاکستر بیخ او بر دو نوع را جهت قدیع مجرب دانسته اند اشنان گیاهیست بی برگ و شاخهای او ریزه و شبیه بگیاهای شور کرده و کاذران
بآن جامه خویش را سفید و اخراج العصاره و نیز او را عسول نامند و آن عبارتوقاس ست و مولف تذکره اشتباه در آن کرده ست در سیوم
کرم و در گرز دویم خشک و جالی محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و تشد در یم سبز او مهیل زرد آب و یکدرم او و یکدرم مدر حیض و
پنجدرم مدر بول و ده درم آ کشنده و پنجدرم آن مسقط جنین زنده و مرده و طلا و را وجهت بریدن کوفت زیادتی زخمها سودن
او وجهت جلای دندان نافع و مدار و متا و مفسد دندان و مصلحش تخم کمون و روغن بنفشه و مفرشانه و مصلحش عسل اشتر اشتر بفتحتین
تیزش مانند آن بیخ است بیخ چیپ تاق چند گونه و کوچک و کلش سفید ست مایل بسرخی و تیزش مستدیر و منتظم میباشد و مخلوطه
در اول کرم و خشک محرق او در دویم کرم و خشک و در سیوم خشک و ضماد او وجهت جبر و کرز و سق و قبله و دمل و قروح خبیثه و ورم
خصیه و کونکی عضل و عصب و بازدن کنجد و سرکه جهت جرب و حکه و تلیین صلابات آبرد و جوا وجهت سفید و آب سیدان او وجهت دردهلو
و سرفه و یرقان و صفرا سوخته و سیخ و خشونت حلق و محرق او مدیول و حیض و محل ورم بلغمی و بابرگ دافع دا والثعلب و بهق سفید
و نخشی جالی و قاطع اخلاط غلیظ و کرم نرا زاصل آن وجهت نفث الدم و بابا ما والعسل جهت تنفیه جگر نافع و مورث شد و مصلحش سکنجبین و
مرخی معده و مصلحش کلقند و قدر نشرش با نجدرم و محرق او با سکنجبین و از نخشی تا ده درم و بدلش در اکثر افعال عرق السمک ست و گویند
مغات با کرسنه اشیران بونانی خصی الکلب ست و مولف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده ست اشموسا نوعی از مرد دکه ابوتر
از اقسام اوست انقاقل شقاقل ست شنان دارو اسم زوفای خشک ست اشتلیوس دارشیعان ست انقوذن اسم ترکی
ریحانست اشیاط یا بیطا در مابین ان الف آید ذکر بشود اشتیون بلغته مصری بسفاج ست اشتر گیاه اسم فارسی گیاه بلیخه ست
اشکانی بلغته شکانیان و طبرستان تقیه یابنه ست اشیل بلغته کیلانی نوعی از بطاخ ست الا لف مع اللام الهواصلی فروخون شکست
بقدر انگشت شبیه بنی و کاره دارد محوف و بابدک پهن و از بن خرد و قصبی از و بابا طوبت بسیاه لون و اندا فعال قایم مقام
مومیاست و بهترین او مخطط و بسبک خرد و شکننده در سیوم کرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون
با خون جراحت سرشته و ضماد او نماید جهت التیام عدیل ندارد و اصابع صفر بنجمت بقدر کف دست اطفال و بقدر نخ
هندی هیس بدر گویند شبیه بنجه گوجال و رنگ نایل نزدیک ۱۲

اصابع الصوص

اگنشت چه از رطوبت و چون خشک شود رنگش ابلق است از زردی و سفیدی میگردد و بانرک حلاوت و تبیینی در یکزار و
نزدیک آبها و برکش شبیه بیرک کند با ساقش باریک و از بن تا بر گل بنفش و قسمی دیگر انیخت شبیه بناخن بلنگ و
زرد و این کرم تر و تند تر است و مولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم است و کف عانه است و نیز دیگر وصف نخواهد
و در رویم کرم و خشک و محلل و نهایت فضول غلیظ و منقی اعضاء عصبانی و تریاق سموم هوام و جهة جنون و
امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و فعاد او جهة تحلیل صلابت و بخور او جهة گرزانیدن موش و سایر
ابرص نافع و سم آخر مقطع جنین و مفرالدت بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر نیم تا دو مثقال و بدلش یکوزن
و نیم او هزار چشمان رد و نلث او مدت اصابع هرمس شکوفه سوریجان است و در سوریجان موجود است اصل الغلط
غلفل رومیست اصل القر بفارسی پنج شیر نامند و آن نباتی است کرم و خشک و مسکن مخدر و جهة معده مادره و رد
مفاصل و اشتمال آن قرباً و فعاداً نافع و محرق خون و مبورث سدر و منوش حواس مصلحش در نیز خیسانیدن و قدر نیم تا
دو مثقال است اصابع المصوص مولف معنی گوید که ابوریحان وصف نبات او را نکرده است و گفته است که آن دوائی هندیست
و بخش مستعمل بلاد ما شبیه بسلتوک و چون درد ان ساعتی نگاهدارند پوست او شق شده مغزی از و ظاهر میگردد و مثل
پنبه در تحریک پیاله موثر است اصل اربعه عبارت از پنج گبروج را زیانروج کاسنی و پنج کرفس اصابع العذارا نوعی از انگور
طویل القدر است اصابع الغلیان فرنجاست اصابع الملک بکلیل الملک است اصل الکبد انخ اسانی شهر عارات است اصل الیبوس
سوسن موصوف است اصل الوشق اسپاجونی ایرساست اصل الکراس نوعی از فلیون است و ترکی اندر کوند است اصل الیبوس
کبر است اصطرک سعد ثانیا یا بره است اصل الرجلان بلدر است اصل الفیل مهدی گ او بر است اصل الغنی سعد ثانیا است
اصل الغربان زربوست اصل القلح آبیر بروج الضم است الالتفاع الضاد المهملة اضبوطه رنة العجوز خشک است اصل الرمس
الکلب بفارسی چ است الالتفاع الطاء المهملة اطراطیقوس نوعی از بقم شبیه الکوب است و بعربی جالی
نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و براطرافش گل با بنوج و بعضی از و مایل بسفیده بنفش و در
دوران برگها و مجوف گل و برگهای شبیه بکوکب و برگهای ساق او باریک و در از و در غرغه تخش اخیر و تلخ و درد و برام
و خشک با قوة برده و قابضه و محلل و مجفف و ضماد برگ او جهة ورمهای چشم و برآمدگی حدقه و نمکین و روان و
طلاء گل او جهة نمکین در دجا لسین و گنج ران و ورم آن نهایت موثر و نوشا میدن او جهة خناق و صرع اطفال

مفصل ران

نافع

نافع وقدر شربتش تا دو درم است **اطریه** بفارسی آنش آرد از دشته نامند از غذیه معروف است و باهجه دشته قطایف
وبغدا از شامل و انجا از آرد کنند و روغن بادام و خرفه و اسفاناخ و امثال آن ترتیب هند بفارسی اواج نامند جهه مرطوبه
ونفث الدم و خشونت حلق و سینه و قروح و امعاء و مثانه نافع و مرخی معده بارده است و انچه با کشک نا شسته و زنبها استعمال
نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش تیرداد و یه هاریه است و انچه از آرد جو ترتیب دهند
جهه سل و تب دق و حاره و با تر تیجه اخلاط مراری و تسکین حدت خون و انچه با کونت نبات کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و
با ترتیبی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ و قطایف بفارسی رشته خطائی کویند و بدون طبخ با آب ترتیب استعمال است و انچه از
آب ترتیب هند سریع الهضم است تر از آرد کنند و نشاسته سازند قابض تر است و سبکتر است از کندم کثیر الغذا و دیر شته
مدادینه اوبتا **اطیار** اکلیه بستان است **اطیماط** و **اطبط** باسم بربری رتبه است و فوهل نیز نامند **اطرفا** بربانی
اسم انرجه است **اطروخیا** لبربانی اسم مادیخولیا **اطریون** بهندی بهنها محصاه قثاء الحمار است **اطیطون** الشقل است **اطریقون** خصائص
اطبشا قیصوم است **اطاء** یونانی درخت غبیرا است **الطلع** مع **انطاء** و **العجم اظفار الطیب** بفارسی ناخن بربان کویند و آن
جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خشونتی و سفید و مایل بسرخی و از سواحل بحر هند خیزد و در اسهام حلزونیت و بعضی
از دوغ و با نقیع و بعضی سفید و نبرک با دسوده است و کم بود و قیمتی بزرکتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو
کویند بهترین آن قسم اول هندیت و قسم اول و اچون بسوزانند بوی جذاب از ان ظاهر شود و در دوم کوکنار و مدر
فضلات و خون منعقد در کرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهه صرع و سکته و نزلات و خشونت و اختناق رحم و
احتباس حیض نافع و مصرع و مصلحش سکنجبین و مویز شیخ و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش قصب الذریره **اظفار الجن** نباتیست بقلی کل و بی برک شبیه بناخن چیده و انچه مایل بسیاهی و در اول کرم و خاکستری جهه یرقان سیاه
و سرفه یابسی و مالیخولیا جهه رفع بخوابی نافع و طلاء او کبد را که بخه جهه تحلیل ادرام مفید و مفرد دماغ و مصلحش عناب
وقدر شربتش تا سه مثقال است **الطلع** مع **العین** **العجم** **علی** **الشرطین** کویند رشیح است و کویند سنکبوت است **اعیون** جلبه است
اعلوبوطس بوتس بعربانی طلی است **الطلع** مع **العین** **العجم** **بوس** قثاء الحمار است **اغیس** یونانی و بمعنی ظاهر است و اسم اغلی است
بلغت حجاز و یمن اسم نوشادر است **اغراطش** بونانی نیلی است **اغلیفس** یونانی دوسر است **اغریس** بونانی جوز
رومی است **اغریا** یونانی ارض است **اغلین** **اغلیفحم** یونانی مفتح عبارت از شیح و نبات قوتیای آمانی که
اغلیسیقم **اغجر**

که بایک یکر سایده باشند اغلارن اسم ترکی جنبست الف مع الفاء افیقطس اسم یونانی و بمعنی محلل و آن
نباتیست کمتر از ذراع و ساقش باریک و کلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پرشاخ و مزغب و تخمش بزرگتر
از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و تخمش بی رایحه و نرم و با عطریه و بوی کیاهش شبیه
ببوی ترنج است و منبت او ساحل بحار و نمرآبهای و جائی که جوده عرس کشته باشند و در مصر و دریای
ساحل شام بسیار است و در سعید مصر او را اشنیخ نامند در دیم کرم و خاک و باندک حدت و برش و سایر
اجزاء او جمله سده جکر و سپرز و تحلیل خلط غلیظ و اعیاء عملیات و در دیا و نفخ نیز در اخشاء و
ضماد نجته او جمله جمیع سموم قتاله نافع و باید سه روز باب اب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش از
مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره تخمش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیع او رطوبتی نمی ماند که
عصاره توان کرفت و روغن او در آنار مثل اوست و زیت اشنیخ نامند افیقون یونانی نباتیست شبیه
باخطیطی مکر در بیو و در زراعات پرو بد نهایت مرد و مخدر و در اطلیه را دعه مستعمل و شرابش جایز نیست
اغوریمیدون یونانی نباتیست مایل شجر و کیاه و منفجر در ساقی و برکش زیاده بر دوازده عدد غلیظ و بی کل و بی
تمر و ریشه های او باریک و سیاه و ثقیل الرایح و بی طعم و مرد و تر و ضماد آن مانع نزرک شدن استهان خصوصاً
با روغن زیتون نارس و آب مبذن او مانع تولد ذن و مبرد و قدر شربتش از برک و بیخ او جمله قطع تولد
سه مثقال است که با شراب نوشند افسنتین اسم عبرانی مارست و بعربی حبه است و اقسام او را آشمی میباشد
و بزرک و کوچک و سیاه مایل بزردی و مایل لبرخی و ماده را چهار دندان میباشد و نرا دو دندان و باید
جوان بشد و علامت جوانی سرعت حرکت و سرا بهنه بلند و خشن است و باید خشن مایل لبرخی و لرش عریض
و جدش صلب و مایل به باریکی بوده از آب محارات و جنکل و خواره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و
بعد از صید بی امتداد زمان قطع کند و طریقی آنست که سر را با دنباله یا هم بسته بقدر چهار انکشت و از سر و
دنباله بیک ضرب قطع کند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بحرکت باشد استعمال نماید کرد پس از قطع
باید پوست او را و جوف او را انداخته و بعد ازان استعمال باید نمود نهایت حار و یابس است و مجفف و
محلل و چون آب و نبت و روغن زیتون طبخ نمایند و با کند تا تمادل کند مواد غلیظ را بطرف جلد

دفع اده

دفع کرده تحلیل میدهد و در مجدوم انیمغ تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن متورم شده مثل فلس ماهی پوست
برزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقمل و کثیفه را بقشر جلد دفع میکنند و خوردن او جهة سموم مزمنه
و ملذوعه و ضعف بصر و رعشه و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای جوانی و حواس و طول عمر
مؤثرست و هرگاه سر سال بکبار تناول کنند و ضاد کوشت خام او جهة رفع سهیت افعی کرده و قسام مار را بغایت نافع و جهة
دار الثعلب و دار الحیه و تحلیل خنازیر و اورام جاریه مزمنه بارده نافع و اکثار آن محرقه اخلاط و مصدع و مصلحش نیر و ربیوه است
و چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ از خوانی حفه کرده بازای هر یک گرهی بزنند بعد آنرا بر مرجب خناق جهة رفع علت
بالخاصیه مجرب نسته اند نمک افعی که جوف آنرا پر کرده بشند در افعال ضعیفه از کوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب او
و طریق ساختن او انکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفالی میس قلعی دار آنقدر
که او را بپوشاند و اندکی نمک چندان بپزند تا نمک چندان بخورند که مهرا کرد و پس کوشت او را از استخوان جدا کنند و با دو نمک بکوبند
و بقدر ربع او با شیر اوتان خشک میده پاکیزه اضافه نموده با مرق کوشت او خمیر کرده قرصهای نمک بیوند و بکیفیتی که یابند
و با نمک و روغن بلسان تدهین کنند تا مشرح شود و قدمان او اگر ربع او باشد بهترست و نخود که در حین خوردن کوشت
او با لطف او بخورند در افعال قریب بقوس است **افوبس** بونانی اسم نباتیست با بن خبز و کیاه او قشر زرد و شاخهای او
باریک از سه عدد زیاده نمیشود و برگش شبیه بسداب و بسیار سبز و ترشی مثل خیار کوچک صنوبری شکل و سیاه و کلش زرد و
تقدیری امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود داخل او سفید و ظاهرش سیاه میباشد در دویم کرم و خشک و ملذاع و ادویه
اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموعه آن مقی و مسهل بلغم و حدت و تیزی که قراطاست و از رطوبت او تیزی قراطاست و
مولف تذکره کوید که رطوبات در نزاوست و جهة تحلیل صلابات و جلادی بیاض چشم نافع است **افیقون** یونانی هم بمعنی
الجوز دو الجوز است و آن نباتیست بسیار بیخ خاکی و فروع آن مثل خیاط و برکهای او بسیار ریزه و کلش سرخ و تیره
و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و نباتات و اشیائی که نزدیک او روید مفرحند و بیخش شبیه بزردک و
نصاری کویند که در حوالی او چیزی نمیروید و طعمش تلخ و باندک شیرینی و کلش بر تخته دانه ای بندد در سیوم کرم و در دویم
خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهة تفتیح و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا و
تشنج نافع و بالخاصیه جهة امراض سودائی و تنقیه سودا بسهیل و چون یکهفته هر روز ده درهم او را با نصف رطل

بعضی اعالی کویند

نیم تازه خیسانیده و بمانند مثقال سکنجبین بنوشند جهة رفع خفقان و توحش و مالیخولیا تشنج مجرب است و چون ده درم
تخم او را لیلة بسبد و نیلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت بکل ورد و عرق
بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوة کند بدون مضرت و باعث ضعف نمیشود و مولف مکرر ثلث رطل
ثلثین رطل دانسته قیاس بر مولف سابع نموده و اورا اعتقاد آنست که یکرطل او را در سی رطل ماء الورد یا جهل روز باید خیسانید و مطبوخ او
با مویز جهة مالیخولیا که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصاً گاه بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل کاذی با شد
و چون ضعیف التر کیب است زیاده از یکدرم نباید داد و مقر صقلوی و حار المزاج است و موجب غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا
و موافق بیران و کوهنده مضر یبوست و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درم و بدل الوجود
و جوارش آسیا یکی زنجبیل و جوارش اوقاحا شا و دوا نکارد ترید و تخم او را نباید نرم کوبید افسنتین بلغة یونانی اسم مباین
تا بین شجره و گیاهیست بیابونه گاو چشم و برگش مثل صعتر خیبازاک و سفید و خاشخش مثل برگ سلف و انبوه ساقش بلند و گل
او مثل گل بابونه و از ان ریزه تر و تخمش شبیه بهم پیچند و تلخ و قابض و بوی او با عطریة ثقیلی و قسمی را برگ مثل برگ سنبل و رک
و سفید و گلش زرد و بوی او را ق سفید و در مصر پسته ماهند و زبون ترین اقسام آو بهترین او رومی طریسی و سوری است
که با جرا قدة و تلخی و قبض در اول و دیم کرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفراوی و سایر اخلاط معده
و منقی دماغ و عروق و سینه و خشک و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و بانزیکننده اقسام کرم و در یاق
سموم مفرد سدد معده و محلل ریاح و جهة قولنج و رعشه و سکته و تهای عصبی مزمن و باد صعبه و طحال و نارد بن جهة درد
معده و ابا انیسون جهة تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز دانگ مثقال بنوشند جهة سقوط اشتها که از
رطوبات بهم رسیده مجرب و در دم او جهة کرمهای عجیب النفع و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه جهة قطر نافع و جهة بواسیر
و تشنج معده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه حاره تولید در معده بهم رسیده باشد لبیا روشر و قطر او با زهره بز
بار دعش با دام تلخ جهة امراض کوشش و کری قدیم مجرب مقوی دماغ و حواس او با عسل مدر حیض و حول او با موم جهة جلب القوع و ضماد
او با آب جهة کشری و بخار مطبوخ او با شراب جهة درد کوش و طلاء مطبوخ او با سفیدة بیض جهة درد دندان و چشم و با عسل جهة
وضع از بنفشه تخته پاک چشم و با درد دل که جهة مفاصل حاره و سائیده او با موم روغن گل جهة درد تهیگاه و درد جگر و درد
معده کهنه مجرب و محلل صلابات جهة دوالنفعه و دوالجنبه و بواسیر و صلابت رحم و درم بواسیر و صماد نافع و اکتحال او

انتهی

جهة معده وعناده واستفراغ وحبس وکثرت بول او بیمان منع کرم زدن آن آشامیدن او یا مرکب با غذا منع عرضه از کتابی که آن
مرکب کتابت کرده باشند و طلا و او بر بدن با روغن زیتون نافع مقاربت پشه و دود و آن جمله گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبخ
او کشنده پیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحی این بود و در محور و تربت نار و قدر شربتی از یکمثقال تا دو مثقال و از مطبوخ او
پنجدرم تا ده درم و بدلش جمله معده بوزن سه ارزن و نصف او هلیله زرد بجهة جگر عصاره غافث و جمله معده و قیصوم تربیل
او پیشود و عصاره افسنتین که آب او را از آفتاب خشک کنند در افعال قوی معده و مفتح سده جگر و تنها و کله مرکبه و تقویت معده
و تنقیه معده از اخلاط اربعه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج نافع و موثر شراب و اصل مصلحی ریوند
و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش سه وزن افسنتین با غافث یا تنکاهی و خراب او بقوی معده و مدر بول و حیض و جهة امراض
جگر و طحال و ریو و تفتیح سده و برانگیختن شهوتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم بادی و مزمن و
نافع است و نافع باد و حدوث امراض و طریق ساختن آنست که نود مثقال افسنتین را درشش هزار مثقال آب انگور خیسان
بجوشانند تا بثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد ازان صاف کنند اگر سی مثقال مایا بزده مثقال و اگر چهل مایا بزده مثقال شکر بکوبند
کرده در ده هزار و پنجصد مثقال شراب مخلوط نموده در ظرف مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین
که در آبچهار رطل روغن زیتون مایروغن کنجد یکرطل کل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب یکذارند جهة بردة ظاهر و باطن
بدن و اعضا مالیدن نجدرم او جهة رفع برقان و سده پرزور سده جگر خصوصاً با سکنجبین عسلی و جهة تقویت معده و رفع اختباس
حیض و سم قطع و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مست و بعد از ان خمار و قطور او جهة کرم گوش و ریاح
آن و طلای آن جهة درد چشم و با قیروطی جهة تقویت معده و رفع اختباس حیض و در آن نافع است افیون اسم یونانی
و بمعنی مثبت است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند مراد از و شیرهٔ پنجه خشخاش سیاه است و به سفید و بهترین او مایل
بسفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و در آفتاب یکدو روز آفتاب یکدو روز قوام آرایه نشود و در چهارم سرد و خشک
و از خشخاش سفید در آخر سیوم و مخدر و مغوم و مسکن درد و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیاتی و جهة اسهال
و سیج و قطع و مزوره و ضیق النفس و ربو و نزلات و صداع که از حرارت نباشد باطلی نافع و اگر از مواد باده باشد بسبب تحدیر
مفید و ضماد او جهة درد سر و تخفیف و قروح و دمهای جاره و مازرده تخم مرغ پخته و با زعفران جهة جرب و با شیر زنان و خمیر
شیر میداده و زعفران جهة نفوس حار و رمد و فتیله او با صاف و زعفران با لبوبه جهة زجیر محرق و قطور ش با روغن

بادام و مروزنجوش چنده رد کوش و بابوم و روغن چنبه حرب و مکه نافع و در معاجین و ادویه برکه حافظ قوت آن و مسقط آنها
و قوت باه بشرط مداومت و مفرح و مصلح جند و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر و تربتش یکیست با جهار قیراط و زیاده
از یکدانگ ممنوع است او و در هم او کشنده بود بدش سه برابر اینهاست و بکوبند نیم لفاح و در احتباس طبایع و کافور و
کهربا افلیمون تخم شبیه بخردل و مندبوشبیه به بوی نبت و باعطریه و فعایت کرم و طعمش تلخ و بناتش بقدر ذرع و برگش
مثل برگ بادام کلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف برزالیح است و از هند خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند قسم
او کوچک کمیاب است و در دویم کرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی تریاق زهر عقرب
و زنبور و محلل ریاح و شهی و با قوه قابضه و مفتح سده حنا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و دافع
از معده و طلاء او با روغن زیتون در حال دفع در دو گزیدن عقرب میکند و مصیع و موش خفاش و مصلحش روغن زیتون
و قدر و تربتش مادو مثقال است و بعض گویند برگ افلیمون برگ جوز است و اصلی ندارد افشرح معرب افشره است فارسی
و یونانی عصیر مانند و آن مخصوص آبی که است افیون انجدف و اسم شیخ جبلی است افقرتیون که هند قوقایند افرپون بونانی است
فرفیون است افستین بونانی و باسم رومی فرفیون است افراتیون نفع است افاریقون دبق است و گویند مازریون است
افسنس بونانی فرنجمک است نیز مانند افردیجان قسم اول و بفرد خشن است آخاسون اسم رومی زیت است افلاطون مقل
ازرق است افرسلین جراقمر است اخایه او دیه خشبوست که در طعامها کنند افیقرون اخینوس است افردیس اسم
یونانی جراب است افسنتین اسم یونانی بعضفر است افیو بونانی بزورت است افیوقافن بونانی تخم خیارزی است افسنتون
بونانی بادآورد است انیسونا بونانی دارچینی است افیقابن بونانی سرابست الدلفه القاقی قحوان اسم عربی
و یونانی اوراحاس مانند و بفارسی بابونه کاچیم مانند و نوع صغیر را بهار کویند بری و بستانی میباشد و شهری
او با برگ بریدگی شبیه برگ کشنیز و رازیانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریزه و سفید از گل بابونه
بزرگتر و فصل الربیع و باندک تلخی و طعمی از بابونه است و فرق آنست که بابونه تخم میدارد و او ندارد و مستعمل کل اوست
در سیوم گرم و در دویم خشک و مسخن و مقوی و محلل و مفتح سده جگر و اعضاء عروق و باطف و مدر عرق و بول و حیض
و مسقط جنین و با قوه قابضه و مفتت حصاة و محلل خون منجمد در خانه رحم مقعد و چه در زنانه و صلابت پستان
و استسقاء و قراقر معده و با سکنجبین و نمک مهل سودا و بلغم و لعوق با وچه ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طشت

او جهة صلابت رحم طلا آبیازه او براشتین وقصب کنجرانی مقوی باه وجماع وضماد او جهة التوا اعصاب وبابوم وروغن خرد
ورم صلب وغربت بیم منفال برآمکینی تنها نافع وفرزجه او مدر حیض ومنقی رحم واکثار او مصدع ومصلحش سکنجبین وبکلاب معده
ومصلحش انیسون ونفته وقدر نیم نیم منفال وبدلش بابونج است وتخم صغیر او دردویم کرم وه راول خشک ودر افعال ضعیفتر
از اول وباتر ابه جهة نکوئی زنگ ضماده وتحلیل ورم صلب واکتحال خشک او جهة تقویة طبقات چشم وظلمت بصر وجلاء
آثار قروح ودفع نزول آب نافع وروغن اقحوان که کل او را در چهار شش آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده وچهل روز در
آفتاب نهاده نهند جهة نفع جراحات اعضاء عصبانی والتوا اعصاب ودرم سا فل بدن ومقعد وصلابت رحم ودردکوشش
تقبیح مسامات وادرار نمودن عرق مؤثر وشاید نیم درهم او مدر عرق وجهة دفع قولنج مفید است اقاقیا بلغة یونانی اسم
عصاره قروح است واورا از تمر نوعی مقیلان که قرطا مند قبل از رسیدن آن افشرده میکنند وقبل از جفاف با قوی وحکاک
وبعد ازان سیاه میشود ودرد ویم سرد ودر سیوم خشک ومغول او در دویم خشک قابض قاطع نزف الدم ونفثة الدم و
مجفف مدار وغیر مغول او بالذع وحابس نزلات وسهال واکلد وضماد قوی بدن واعصاب مستر خیه از اعیا
وبسبب امراض وضماد شش جهة ورم حار وبارد رحم ومقعد ودخس وبرآمدگی حدقه وسوختگی آتش وبالکل نیم درهم مورد
جهة قطع عرق او در اعرق وبالادن وروغن کل جهة قطع سهال اطفال مجرب ومورث سده ومصلحش روغن بادام تر تنش
تا یکدرهم وبدلش بوزن عدس وضد دست کوشند خفض واخیر اثر است افسنتین یونانی نباتیست شبیه بیاد آورد واهل
مغرب را اسن نیز نامند برکش مثل بادآورد وساقش کوتاه تر وغلیظ تر از او وگلش مثل او پر خار وخارهای جوانب برکش مثل خوزی
وساق تازه او را پوست کنده میخورند وتخم او مانند قرطم ریزه تر ودر دویم کرم ودر اول خشک وبسیار لطیف وچون خشک
تلخ وباتندی میباشد گویند جهة گرز وتشنج زیره چهل مثل باتر اب مجرب جهة ورم مزمن وتشنج خفض ضماد شش مفید وتخمش باتر اب
جهة رفع سموم نافع ومقرر کرده ومصلحش خشخاش وقدر تنش از سه درهم تا پنج درهم وبدلش نعناع عیب پرنده وتفاوت فرقی
میان افسون نباتات نشناخته ظاهر خواهد بود ظاهرا اسم یونانی گیاه نشناخته شد اقط بفارسی کشک ماند وآنرا نوعیت
که از طبخ منجمد کرده وپس چکانیده بعد از رفع خشک نمودن وخشک قابض ودیر هضم وقابض میرود ودر بیان
کرده او جهة سهال مزمن بسیار نافع ضماد سوخته او جهة داء الثعلب ورفع نزف الدم وبول پرخفته وبا ثیم سوخته و
جو سوخته با سویه جهة خراز مجرب که اول سر را بروغن گل چرب کنند وبعد ازان طلا کنند مولد ریاح وبلغم غلیظ

خام و سدد و مصلحی جوارشات و کلفدات اقلیما یونانی آنچه آب آن از کداختن اجساد متطرفه مانند
مس و نقره و طلا و مثل کف در روی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد از جمله
کف اوست که بعد از کداختن او بهم رسیدن بسبب حرکت آن فلز بعض بطرف تحت جمع میشود و بهترین
او طلائی و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد طلائی مایل بسرخی و نقص سفید سیاه و طلا را
غلبه بوده است که سر طلا میزنند و کوبند کافی هم میباشد و مرقشیا و سبزمت هریک در طبع مثل معدن
آن و یبوست زیاده بر و غالب و مجفف مقوی باحره و منقی جراحات جهه بردن گوشت زیاده و ریاضین
گوشت تازه و رفع تعفن زخمهای و بیاض عین و بهق و جرب و جالی کلف و آثار سبل و ناخنه و سمه و غشاوه
و نزول آب طلا را و رادع او رام و آثار سیاه و رافع سپرز و بازغوان و افیون رافع غاصل و بقراطس
و خوردن طلا را و یک قیراط جهه خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از محرق و مغسول و بیش مردار سنگ
محرق مغسولست و مولف مذکر گوید چون جمع کند ذهبی و مرقشیا و اوراد کداختن بعد از کداز بریزند در
عسل تا مرد شود بگیرد و بپزد جزو مشتری را شمش کند مجربست و فقیر انیق را موقوف نبرط مخفیه میداند
اقمار یا ان البدن نارمنگ ستا قرد و معا قرد و معا ستا اقیوس یونانی کمنزبت اقیس یا زیون یونانی اقاقیا
یونانی تشنیج ستا اقراس و اقرد و سد بق ست اقارون اسم روی مرج ست اقرطیطس کل علیق القدوس ست
اقولیون سیون رعی الابل ست اقارون کرویا ست اقطی یونانی خمار کبر ست اقتار ابغی یونانی شقاعی ست
اقتالوقی یونانی باد آورد ست اقویل اسیلیو نوس بلسان ست اکماروس یونانی سورنجان ست اکالق الثمرات
واقطنار وقی اقطن یونانی ماش اقوما نوس راز یانه بری ست اقرعا قرحات اقراص الملک جوز الکنور ست اقوبطس و
روحس یونانی طرفاست اقلیدس یونانی انجره ست اللقی و الکاب الکلیل الملک نباتیست برکش بدور بقدر درهم
و شاخهائی او بارپای و درشت و صلب و بیض منبسط بر روی زمین و بیض راساق بقدر ذرع و کلش بزرد
و ریزه و بیض را نیفش و بیض را نیفه طبعش گرم و خشک در اول و پراکنده و تمرش مثل غلاف تخم ترب
و هلالی شکل و در غلاف تخم بشدت دوری ریزه تر از خردل و بیض را تخم شبیه بحلبه و بیض را غلاف
غیر هلالی مرکب القوی و حراره و یبوست در و غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف

ومقوی اعضا وملین اورام وجهت صداع وشقیقه وجهت تزلات ودرد جگر معده وسپرز واماض معده ورحم نرباً وضماداً
نافع وجهت تحلیل فضول باطنی وطلاء بخته او با منفیخ جهة اورام مرکبه وحاره چشم ورحم معده واشتین ومطبوخ او
با قرابیه جهة قروح شهیه معده وبا افسنتین جهة ورم جگر وسپرز ومعده وقطور عصاره او جهة درد گوش وشنیدن آید دیع
او با تخم او با منفیخ جهة ورم احشا نافع وعصاره با زعفران در تسکین کلی طبان مجرب وطبخ او جهة ربو ومفت حصاة جهة
جهة تقویت معا ونقیه وتسکین درد امعا ضعیف وشربت او مفرح افسنتین ومصلحش انجرعسل وسویق قدر شربتش دو مثقال واز
عصاره او بست درهم وبدلش بابونج است الکلیل الجبلی الکلیل الجبلی نباتیست بقدر ذرع وبرگش دراز وباریک تر از بابونه وبابل
بسیاری وشاخ او صاف وگلش در میان برگها بابل بقدری وازرقی وتخمش صاف بابل باشد اره وتخم ریزه وبرگ وشکوفه او
بانگ تلخی وتندی وخشونتی دارد وبخرد باست درسیوم گرم وخشک معدل بول وحیض ومحلل ریاح ومفتح سده جگر وسپرز ومنقی رحم وجهة
درد جگر دیرخان سودا وی ومرقه مزمن وشقاء وسنگ شناذکره وضماد او جهة تحلیل اورام مزمنه نافع ومفرح ورو مصلحش سنبلین
وقدر شربتش تا نه درهم وبدلش افسنتین وچون شکم صدر از اخشاء او خالی کرده واز بن کیاه برکنند منبع تعفن او کنند ودر منبع
تعفن لحوم بهتر از نمکست الکمکت بلغة هندی اسم نمکیست بقدر باز دو مستدیر وسیاه وقسمی بابل بطول بقدر بلوط وچون
حرکت دهند صدا از جوف او مسموع میشود ودر جوف او سنگی کوچک موجود است وقسمی انطاکی مستدیر وکوچک وقسمی دیگر شبیه
مازو وبزرگتر وسفید ودر جوف مرد وخبری سفید شبیه ریگ دریوم سرد وخشک ومحلل اورام وحابس نزف الدم وچون در پوست
بسته بر پشت پائی چوبی نانی بندد جهة عسر ولادت بغایت زود است وتعلیق او با ریسمان نافع جهة خفقان وچون با شقاطو
بگذارند بخشن در دست دارد جهة غالب شدن برخصم وتعلیق او بر درخت جهة منع ریختن ثمر آن وحمول با خیر وخران که سایه بانند
جهة حامله شدن زنان عقیمه بسیار مؤثر است ومراد از الکمکت دو قسم سیاه ودو قسم سفید دراجی بندکو خواهند الکارع جمع
کراع است وآنرا بفارسی پاچه مانند وبهترین او پاچه گوسفند وبزیکساله است الرخ ودرهم وبعد از انهضام مولد خون
صالح رقیق ومعتدل الغذا وجهة تهیین وجهة بواسیر وسودا ومحرقه وسپچ وخشونت حلق وسینه وشقاق لب وزبان وگرفتگی
آواز ومزمنه بابس ورسل ودق ونفث الدم وعسر البول وهزال مفرط وصاحبان زخم والتیام وشکستگی استخوان وباصلاح عرق
جهة بخش وامهال مراری ومنع لذع مواد حاره ورفع مفرت دواء ومشروب آب پاچه بزوحار وملین طبع بابس المزاج و
حقنه او جهة نفض وزحیر دی مجرب وفعول او جهة پوست دباغ وضعف آن وتحلیل خنازیر واورام صلبه وطلاء

آلوه هندی لیاست

روغن جوز یا چه یا زنجبیل و زعفران و روغن گل چنانکه تسکین درد سر و هذیان و تفاصل مجرب و مولد قوانج و مصلحش نزاب کنه و سرکه
و عسل و نخاله و مازریون و مانند آن و انتخوان سوخته او چنانکه رفع نزلات و نزف الدم جراحات و باجر چنانکه ساقط کردن
دانه بواسیر موثر است اکثوث کثوث است اکروبک انزروت است اکروفش جوز رومی است اکراالبحر لیف البحر است اکل القفه
فرنیوث است و گویند کافور است اکرار نوعی از حمام یونانی است اکیاوس یونانی جندبادست اکسوفیلین یونانی حوانه است اکسوابو خلباست
اکرفش کرفش است اکلیه اسم ترکی فرجاست اگره بفتح الف و سکون کاف اسم مجوزست اکروت بهندجوزست اللاف مع الدم الیه
نجاری بهند گویند و گویند کرم و تر و محلل اورام حلیه و ملین اعصاب و چون یکدو دنبه گوسفند تر را آنقدر مصکه ده هر روز
یکچند ایا عاقرقرحا و زخمهای تر بندبوشنده چنانکه رفع عرق النساء مجرب نشته اند چون دنبه را ورق کرده برعضو بندند تا منعفن نشود
چنانچه تنبیه است و کدا از مواد تبخیر مجوب و دیر هضم مکرب و ردی الغذا و مضعف قوت ناظره و موافق تذکره گویند که سیاهانکه در
مبرد و موجب یبوست فجاءه خود و مصلحش آنکاره و سرکه و ادویه حاریه است الوین یونانی اسم بنایتست کمتر از ذرع مایل بسرخی
و شاخهای او باریک و صلب و یبوست او سیاه و برگش ریزه و کلش نرم مایل بسرخی و زرد و تخمش شبیه بچغندر و بارطویت و تند
طعم و تخمش شبیه بحم افیون و منبتش او در یک زار و کنار آبها در سیوم کرم و خشک در چهارم و غسال و مقطع و مفتح و یکدرم
او تخم او تا دو مثقال با یکدرم نمک و چهار اوقیه آب بجوشانند بسه که سهم قوی سودا و چنانچه رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج
نجابت موثر است و یبوست تخم او در یک فصل قوی تر و چنانچه برخان اسود نافع است و مورث سبح و مصلحش کتیرا و عناب و قدر قرنفل
تا سه درهم و از یبوست تخم او تا دو درهم است الب بعربی اسم درختخار دایست شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه شبیه برگ زیتون
و خارش شبیه و نضاوت و سبزی زیاده تر و سم کل حیوان و از اقلی قوی تر و چون داخل غذا کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت
بمیرد و اگر بوکند یا بخورد در ساعت کور و کر شود و منبت او بین ترین نبات بلاد نهاوند و جبل الوند است الوس الوس یونانی بعض مذهب
بالکلب و آن گیاهیست شبیه بکیاه پنبه و با خشونت و برگهای او مستدیر و مایل بر گیاه و تخمش شبیه ترمس و آن در میان دو
پرده است و رنگش مایل بسیاه و سرخی و گویند تومی از عرکش و نیل است در دو دیم کرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و بخورش
چنانچه دم خفیه عجیب الفعل است و مالخاصیتی که گزیدن سگ دیوانه مجرب و تنه او مصدع و مصلحش مزرنجوش و قدر قرنفل بالکفال
الینج بلام ساکن و نون مفتوحه بلغت یونانی است بمعنی الاصل است و آن نبات شبیه بنرگس است برگش مطر و بقدر نیزی
کلش سفید مانند گل نرگس تخمش سفید و طولان و خاردار و طول او کمتر از یک ذرع و در بنشاهای او قیه شهل جوزو

بهترین او هندی و در خور در آخر دوم کرم و خشک در اندک تلخی و مولف تذکره کوید سرد و تر در سیوم میداند و بالی جهته تخم او را
جهته شری از هر خلطی که باشد مجرب است و باید روز اول نیدهم او را با آبه و قیه سکنجبین بنوشند و در روز دوم نیم مثقال و در
سیوم یکدرهم و یکمثقال بر ده نرم و ساق که هریک باشد با نیم اوقیه سکنجبین مجرب و نهته امده و نیم اوقیه لقطیر بول طوبی
نافع است الوبالی بیونانی بمعنی عسل سمین است و آن رطوبتی است شبیه بروبیا که از ساق درختی حاصل میشود و بهترین او تراق
صاف شیرین غلیظ است در سیوم کرم و در دوم تر و کذا و قیه او با نیم اوقیه سهل فضول خام تره الصفرا و اخلاط ردیه جهته
قروح و جرب و در مفاصل نافع و درختی که از شاخهای درخت او جوشاند بن بار دخن بمیدانند طلائی او جهته درد عصب و
جرب مفرح و اکتحال او جهته ظلمت بصر نافع و شراب او بونانی راکسالت و سبات بهم میرساند و مانع اید حرکت نکند و بعضی سکنجبین
و بیه است القاقون لسان الاسد بیونانی قطی است الیج نوعی از است الیون بیونانی سداب است الطسوسیه است الوی
النبیش بیونانی ملح است المقطرون بیونانی کبریت است الس بیونانی ناخواه است السنه العصافرن بیونانی العصافیر است الدد بیونانی زیبق است
الدیطی لبلاب است الاس بیونانی رهش است الوج مولف جامع الادویه کوید که او ادویه شبیه بهیش است و در بلاد عجم کاذی یابند و مولف اختیارات نوعی از خلصه شمرده اند الدکیل اسم ترکی رازیانج است آلوه اسم فارسی عقاب است
آمله اسم ترکی تفاح است البسط کشت برگ است الدکیل اسم فارسی سفرجل است الدلک بلغته دیلمی فارسی است البک اسم
ترکی مرج است السی اسم هندی برگ نباتی است الایچی اسم هندی قاقله است الحاقن بیونانی بسباسه است الدلفع الیم
ایلج نمر درخت هندی و معروف و مستعمل و مشتهر بیدانه و چون در زیر نجباند تیز ایلج نامند و کویند فرط است که تازه او را بعد از
در زیر نجباشند و بعد از ان خشک کنند و انچه در زیر نجته و پرورده نشده باشد تلخ و بسیار غصص در سیوم خشک در دویم سرد و لزیر پرورده
در اول سرد و در دویم خشک قابض و مانع زنجتن مواد معده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و اخلاط سودا و محرک
باه و قاطع قی و اسکی و آب دهن و خون بواسیر نفرف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و جشا و اعضا
و اعصاب و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بصفرا و بارد کنار و آبه بیه قطع اسهال فرش و مکن حرارت خون و آشامیدن
سفوف او با قند با البویه هر روز بخورد م آب کرم جهته هیچ و چرکسی بسیر نوا صر و ضعف معده و جشا و اعصاب با بزر قطونا
چشم مجرب و طورات منقوع او که کوبیده و خیانیده باشند جهته ازاله سیاهی عین از آبوده است خمیر ماهی با معده و دوغ
آمله را افشرده تا سه بار آمله تازه کند و شربت معمول از آمله و انشتین در تقویت معده بسیار و دوغ او که با برک

مورد یا پوست بیخ صنوبر با سرکه بیخته و آب طبیخ آنرا با شن او روغن کنجد و زیتون چرب شده بتنبه جهة تقویت مو سیاه کردن مورد و اندن
و رفع احبا و تقویت اعصاب و خروج مقعد و سرعت نبوض اطفال مجرب دانسته اند و چون خمار آب آمله خضاب کنند مو را سیاه کند و
قدر نخود تریش از آمله در هم ماشی یک درهم و در مطبوخ تازه در هم و نصف سیر و سبر و دین و مصطکی عسل و سنبل و سولد قوتیه و مصطکی و روغن
بادام تریش و بیدش و اکثر افعال بنوشش بلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و ناضمه و قاطع نزلات الدم
بواسیر
و جهة نور بصر و حافظت و ملاست او و حافظ سیاهی موی است **اسفیدان** درخت خاردار است و نبیت بادیه و عوام طبرستان نامند و اهل
بهندوستان کیکر و ببول
ادویه تمر او را بفارسی مغیلان گویند و ضع او را ضع عربی و ثمرش را قرط و سمط و عصاره و تمر او را اقاقیا گویند و قسمی تقدیر
درخت بید و انار کوچکتر و شاخش بطریق اول سفید و چون کهن گردد شن ابنوس سیاه شود و قسمی بخارا تر و شاخش سیاه رنگ و بسیار بلند
میشود و برگ دو قسم دیده تر از برگ بید و کمتر شش سفید و ثمرش شش غلاف مائل و لوبیا و دانه های این شش و بقدر ترمس و شش و میان
پوست حیوانات را دباغی میکنند جمع اجزاء او در دویم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول طبع خار و برگ او جهة تقویت
اعضاء مستر خیه و شاسیدن او قاطع سهلان و مفتح سدد و ضماد او بر کلاذه او جهة اتیام جراحت و رفع اورام و جلوس در طبخ او
جهة برود مقعد و طوبات رحم و ثمرش و برگش جهة دباغت قایم مقام مازو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع نزلات الدم و نفث الدم
و پوست شاخ او کحال او جهة قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمدة اجزاء روغن شیخ حسن است ضع او ثمرش را قرط و حبه
و عصاره تمر او را اقاقیا گویند مغاث و بخ او و شون او جهة استحکام لثه و سواک او مقوی دندان است و انچه اکثر اطبا
در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرط و مغیلان و طلح غیر یکدیگر اند و بعد از تامل رفع اشتباه میشود
اندریا بیونانی سم شجریت برگش شبیه ببرگ کبر و رایحه برگ مانند و ثمرش بقدر نخودی گوجک و مایل سفیدی غالب و سیاهی
کمتر و او را تسبیح میکنند و منبت او اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحیست و دموع ایوب شجره تسبیح نامند و اصل
سموم کرم خل و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و او رام باطن و مسکن بخشش که مغص گویند و تخشش در غلاف
بقدر دانه کنار و مایل بسردی و خشکی و آب تازه او و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهة رفع سموم بوام و سگ دیوانه خصوصاً
گزیدن عقرب و ضماد شراب او جهة اورام حمراء باسی و عسر البول و فواق و طلای آن جهة کلف و قطور عصاره او جهة بیاض
چشم و در و بر کش جهة جراحات تازه نافع و قدر نخودی از عصاره تازه او بنفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال است
اسوج لغته بربریت بمعنی انانی فی و آن نباتیست مایل شجر و کیاه مثل نی بسیار و مجوف و منبت او بسکلاخ و

کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد ضغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش خشن و بقدر سطری نکشت و از
ساق او شاخهای بسیار مجتمع روئیده و بنده دار و چون کشت بدهند از هم جدا شوند و برگش مثل برگ
زیتون و ثمرش بقدر نخودی گرد و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بخش خشبی و صلب و مرکب القوی
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضا باطنی منع نزلات و با شراب قابض جهة سهال
و با طبخ او جهة قی و قبیله و منع علل مثانه و کرده و مطبوخ او با انچه جهة برفه و تنکی نفس نافع و
خشک او را چون بکوشند تا آب نصف بماند و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهة ضعف جگر و حشا و
دل مفید و هرگاه با آب انگور بکوشانند و هر روز تا یکرطل بنوشند جهة قرحه کردن بدن للاغر و سکوی
رخساره و تنقیه رحم و ذرورش جهة قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت موثر و قدر نبرش
تا نیم درم و مولف تذکره منبت اسوخ را مقصود منحصر در اندلس میداند اما ریطن بونانی نباتیست
از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و لغید و بعضی منع بقدر
فندقی و برگ و قبه را یره زردی و بخش باریک و منبت او کوه های خشک و در شکاف بسیار یابند و
در بلاد روم و فرنگ جهة تب لرزان زیر باج ترتیب دهند کرم و بلیطف و مقطع اخلاط غلیظ و مدر
بول و حیض و مانع ریختن مواد معده و منشف رطوبت آن بمادالعسل محلل انچه در معده و مثانه
منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهة قطع نزلات مجرب دانسته اند و مستعمل از و قرآن گذشته و درمان
جامه مانع کرم زدن و مفرح معده و مصلح آب و قدر شربتش نه قیراط است ام الکلید انقیطس است و موسع جامع الکلید
بغدادی غیر آن دانسته است ام الکلب شبیه ربع بقدر ذرعی مایل بزردی برگش شبیه برگ للاغیه و بانگ خوانند
و گلش زرد شبیه بگل للاغیه بدبو و منبت آن مزارع و دریلاد مصر بسیار است و عصاره تازه او را دو مثقال و برگ
خشک او را دو درهم جهة گزیدن سگ دیوانه و قسام مار و عقرب مجرب دانسته اند اما باید بار و غن زیتون بنوشند
اسعد جمیع معاء آن زرده جمیع حیوانات و از جمله اعضاء عضبانی و قلیل الغذا و دیر هضم در سیوم
سرد و خشک و مولد خوانیخ و مصلح جوارش عود و نزاب مطبوخ او با گوشت و برگه و زعفران و ادویه حاره
جهة معده که ضعف برنشق مالیخولیا شود نافع است ابرباریس نباریسی زرشک مانند و معروف است بطلق

مراد
او دانه بیرون کرده اوست در دویم سرد وخشک باقوة قابضه ومقوی معده وجگر ودل ومانع ریختن مواد باعضا
وقاطع صفرا وتشنگی ومسکن حرارت معده وجگر وغلیان خون ما ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب وامثال آن
مفتح سده جگر ومقوی جگر سرد وتر وسایر احشا وبهتر استقصا ما ادویه حاره جهة سردوبن ودماغ است جهة تقویت ناخمه
وآب دماغ تری وغشیان ودماغ خوان جهة صلابت جگر نافع وضماد انوا ادویه نباتی وما ادویه مناسبه جهة قرحه امعاء واسهال که
از ضعف احشا باشد نافع وضماد زرنگ را وبرگ اورا وبرگ حاره وتر بیشتر آن که از آب زرنگ آب بیشتر می باید وبعد آب لیمون نصف
یکی باشد ویا انکر قوام آورنده جهة دفع سموم قتاله واکثر بن نافع وخفقان وغشی وضعف نشتها ومولف تذکره کوید مجرب است آن
تنج ودر وایه اضافه کنند در اکثر امراض جایم مقام تریاق فاروق است وزرنگ مولد ریح ومصلح تنفل وقابض طبع ومصلح
شکر وقرنبا وقدر شربت از آب تا نابت مثقال واز جرم او تا یازده مثقال واز دانه او تا سه مثقال ومبدش مثل او کل سه دو
نملث آن صندل سفید سه وهمازه زرنگ در افعال قویتر ولطیف تر ومبدش دو وزن آن زرنگ دانه بیرون کرده دو بوست
بیخ ازرنگ ۱۱ ارغیس ۳ وذکر نکرده مولف بالایع وقال را غیر قرانیا دانسته است وخواص مثل زرنگ بیان نموده وفی الحقیقه آنست که
قراطون بازرنگ قریب البطبع باشد وذوقال قرانیات مذکور خواهد شد اموفیاقن بیونانی اشق است ایوس نا نخواه است اماقون
بیونانی حماة است اسعا یالدر ضخ قراطین است اروسیا بمعنی قوت است وبعضی زائد کویند ام الخلود نوعی از جلاروق است بلغته مصر وان در بعضی
الملخرون بلغته عجم ایرانی خرنوب نبطی است اماطیطس بیونانی شاذنج است اموتیقون بیونانی ابازاست اسعد الیا بیونانی لوزاست اموی
یرومی عکر الزبیت است آملکه بهندی کوکو فارسی اعماسین یرومی آب غوره است اندرود اسم فارسی کشنیز است اللفحل النون (انبلیس
بیونانی اسم نباتیست مانند شیح وکیاه ودرشوره زار ومواضع آفتاب بید وبرکش مثل برک عاس وخاشش بقدری شیرین وبخشی
باریک کوچک وکلش سفید مایل بنفشه وبید بو وتخمش در غلاف رقیقی وقسمی ازو کوچک برک وساقش مرتفع میشود واول
کرم ودر دویم خشک ومفتح محلل مسدر وباقوة قابضه وتخم دفع وکلش جهة عسر البول دردرد کرده نهایت نافع وبا نخبین جهة صداع
وذریره او با روغن کل وشیر زنجهة صلابت رحم ودرم آن وبسیار نافع وذرور برکش جهة زخمها ورویانیدن کوشت موثر تر قدر
تمر بنش از یکمثقال ونیم تا دو مثقال است الغسرا بیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار وبرکش مثل برک بادام وعریض تر
ازان وکلش شبیه بکل مارواني زرد کمتر وبخش سفید وکوچک چون خشک خود بوی خراب بلند وآید ومنبت آن کوهستان وخصوص
بربانی نیست ومعتدل ومفرح ودرشاهاد السکار تریاب یا بانی خاصیه جهة رفع توحش وجنون وتقویت حواس وذهن
بنویسد

نبات یعنی حتی انیکه حیوانی از نخ و برگ شاخ او بخورد باعث انس میشود و تعاد برگ چنه منع زیادتی قروح و خفقان و موت
انفع العجل بلغته عربی اسم شعریت شبیه بنبن کاو و نباتا و ماین شجر و کیاه او و رین و برگش شبیه بیرگ کاسنی و ازان
ریزه تر و کلش منبش و ازان ریزه تر و معتدل با قوه محلله و مدر حیض و شامیدن طبخ برگ او با لخاصیه چنه رفع سموم نافع
و نطول او محل صلابات و مسکن درد کزیدن هوام است اندرودطالیس یونانی اسم نباتیست مبنت او ساحل بحر روم شبیه
باشنان و بسیار منع و بی برگ و تخم و رغلافی مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلخ و ملاح نامند و ظاهر انوعی
از قاقلی نبود و راءل سوم کرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبخ او چنه استحقاق مجرب اطبا چنه تورس و خشک
فتانه و عسر بول و احتباس حیض شیر با و طلاء و جلوسش نافع و قدر شربتش از تخم او تا یکمثقال با شراب و امثال آن طاریخس
با شکر با شراب با بره کنا تا ریع رطل است انگیز مولف تذکره جامع الادویه ابن الدوله کوید که آن کیاه است شبیه
حریم جبال کیلان چون بر روی او نشسته بر روی زمین نخوانند و در دیکر انچه قسم ترست یابند آن است مشاهده کنند و انچه ماده
بهمن بیات مینماید بلغته صفالیه جاوانی نامند کرم و خشک ضماد و برگ خشک با سکبر کرده در دیکر و زیبش زایل میکند و تخم او
بغایت مسهل تر است نفوذ مزاج او از قسم ماده است موجب شده زمان و اندکی از مایه شراب مفوم قوی بجد یکه تا سه شبانه روز عقل
بیدار نشود خود زدن دوش زیتون با کرم و فع خوابی او را میکند و قدر شربتش تا دو درهم است اناباس یونانی اسم کیاهیست
برگش شبیه بمرزنجوش و مایل با سبزه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و مربع و قرنش مثل غلاف نانخواه و تقدر خشخاش
و بسیار تند و تلخ و کل قسم ماده لاجوردی و قسم نر بنفشه میشود و در آخر کرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی نوع و قع
سده و شامیدن آب و تخم او چنه زایل نافع و ضماد تخم چنه بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح چنه
و جلای اثار و غرغره آب برگ قسم ماده او چنه تنقیه دماغ از بلغم و از سعوط او در طرف مخالف چنه درد دندان و انحلال او با عسل چنه
قروح چشم و جلای بابره و حرب و کمه و سبل نافع و موت سیح و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال آب و نیشن
ارطنیثا است انس النفس بنا بنست بربع شبیه بحریر و برگش در تشریف و کلش مثل ترتیز برگ زرد میباشد و برکهای عیدا حاط
بر کل او دارد و با جرکتا آفتاب میل کنند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت نمایند و ساقش مربع و مایل سیاهی در مرور
و اطراف شام سیار است و در مجاری آبها میروید چون شیر دار ازان بخورد تیز تشنی زیاده بنوشد و خوردن آن نیز باعث
نشاط و سرور میکردد و در دوم کرم و در یبوست معتدل و در نعمن نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از

بول و حیض و حیض
ای شست
از مطبوخ و حقن بفعل نرساند قوی حافظه و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با میعه تخم با تره
کوفته بهیج با شخص صیاله مجرب و نسخه اند و نقع سده و زنگ خاره را منع کند و بدن را فربه سازد و بیرقاز از اسکروند
و مقرکرده و مصلح عسل و کنارش مورث درد مفاصل قدر نیم مثقال بخورند هم و از عصاره و طبیخش نابرده درم و حبش آب انگور
و مطبوخ با دار چینی و زعفران چو کوبیده آب را بیاشامند تربت سازد جهت با تخم لیاو و مواد سودا وی نهایت نافع انسان
چرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده و خاد او جهت نقبقه نافع و اشخوان او لدع امراض مهلکه و مداوات آن مورث کوفتگی
و وزد بوسیده در نیم زمانی اکله مجرب و اشخوان سه روز هر روز یکمثقال با مثل آن شکر جهت صرع و غش و افتاد
و مفاصل نهایت از مولدات و آب دهن شاه کشنده کرم گوش و هوائی که در گوش افتد خوبتر باقی کردن عقرب و تبلد
و کشنده مار و هوام است و جهت قوبا و انار قروح و طرفه و بیاض چشم و مایکرین عصفور جهت قطع نالیل و قوبا و انار قروح
و تنهائی جهت ترف الدم و اندمال جراحت و باعسل جهت کلف و جلادی انار و جهت نافع و خاد و کندم ممضوغ انسان خصوصاً
که ناخته نبید جهت تفتیح و تحلیل اورام و لسنون دندانهائی او بر بازوی چپ مگس در دندان و جهت دستوار زائیدن و
و رفع خوف مؤثر و زهره او مسخن بدن و خون حجامت و فصد جهت نقرس و مفاصل و عرق النسا و دشنا میدن آن مورث
بلدوت است و خون حیض سم قتالست و مورث جذام طلاء آن و مکس در دهای صعب و حمول او مانع حمل و نخورند حیض
را جهت تبلزه مجرب و نسخه اند و بول انسان خصوصاً اطفال جهت مرفه کنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خشنه و حرارت
و آب نخود و ماء الجبن جهت رقان و قطور او جهت بیاض عین و تنک منعقد او از بول جهت رفع بیاض چشم مجرب و در افعال
مثل نشر زقی و در صناعت بدل اوست و فضله طفل را که غذائی لطیف داده باشند خشک کنند نفوذ او در حلق جهت
خناق و درم کلیه بستور خاد او عسل محل قوست و طلاء او جهت چمره و جراحات و التیام آن و رفع غفوت انحصا
و شامیدن یکمثقال آن جهت برقان و قطع اسهال و رفع سعیت جراحت جربه زهردار و قولنج و حکه بسعدیل و باعسل
و خراب جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تنهای جانوران یکمثقال او را با یکمثقال نوشادر منعقد جهت رفع مثل و اسکنه
و زیبق منعقد مجرب و نسخه اند و سنون محرق آن جهت قطع نعفن بنی دندان و اکله و نقصان لثه و روئیدن
گوشت بن دندان مجرب و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده ماء شخص بیابان مندانشخص در مجرب صاحب
نافع

ناخن بجوشد رسد و بعضی گفته اند که ناخن پای نر بهمان خاصیت دارد و موی سوخته انسانی نرم کند جهت سفید موی و استسقا و دفع سموم قتاله
و ریزانیدن سنگ مثانه و کرده و ربو و بهر واکحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل رفع جهت رد دندان و درد گوش و ذر و اجهت
اکله و ذرف الدم و تحفف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح جهت و سلعه مجرب و چون بول انسان را در خرد سال با عسل لیسانند
جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان را که با کبریت مدبر کرده و آنش بکرد و روغن تقطیر کنند در رضاع نظیر ندارد
و در دستور ان آنکه مذکور میشود آشامیدن آبی که خصیه انسان را نشسته باشند جهت قولنج و دم جگر و چه فواد نفع عظیم دارد و در دستور آت
چون طفلی را باسهولت تحدید تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قابل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و نمی انسان جلای بصر
و برص و طلق و خوردن شیره مور شنجرام مجرب دانسته اند انوطیلون نباتیست بی نهر شبیه به نباتک کدو و این علیه کوبند جهت
جراحات تازه نهایت نافع است و در حال التیام دهاند و طون نباتیست شبیه بهرک بید خشک شده و از ان عریض گرم و خشک
و منع ترشح و جهت رد مفاصل نافع است انبیج بهندی اینه نامند نمرد خشت هندی نقد و خشک کردکان و نمرد نفع مثل مادام بهر
و از اول نکون نارسیدن سرایت و بعد از رسیدن فرد میشود و بعضی را نمر بهت مثل لیمو نارس و اورا عفوفت و اندک ترشی و
چون برسد لخ و ترش و نیز بش کرده در انهتا زرد و نیز بش کرده در هر دو قسم آن نیز بش و خبث میشود و در دوم ارام در سیوم خلک
گویند غیر رسیده او در اول مرد اشتهاء اخلاط را جه و بی سفل مقوی نفس و جهت نگوکردن رایحه دهان و منع خفقان و رد غائل
سرباد و رفع بواسیر و تقویت مری و ترشی او جهت سهلی و قطع طرق و ریزانیدن سنگ مثانه و کرده و دانه
او جهت سفید کردن دندان و فاکتر جوید او جهت نزف الدم و طلاء شنج و درک او جهت درازی موی سیاه و ترشی نوافع و گویند
ضعف معده و جگر است و مصلحی میخواهد انجبار نباتیست برگش شبیه برگ رطبه و بابدک رغبتی مثل عبار و شاخهای او قوی تر از شاخهای
رطبه و مایل برخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق متشبک میشود و اینچه در نزدیکی آبهاست کلش سرخ و بعد از رختن کل علاقهای
کوچک از و بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه دانچنبی خشخاش و سرخ و مستعمل از و عصاره پنج تازه آن در رنیه های باریک و مدت
و آنرا الحاء الذبار گویند در سیوم مرد و خلک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصاً از سینه و بواسیر و حابس سهلی مزمن
و نزلات و سکن تی و قوی معده و امعاء و اعضا و جهت تسکین التهاب صفراء و غلیان خون و ضعف تشنجها و بول الدم تازه
و ترشی و رفع سموم و افتاح افواه عرقی معقد و سل تازه و اینه حتی زبول را نافع و ضماد او در شامیدن او جهت سیچ و سهلی
کبدی و کلیوی و اعضا و آنرا عضل وفته و تنک آن قدر و ترشی جهت روباندن کوفته و ذرف الدم زخمها نجابت نافع و قدر

نرمتر تن یکمثقال و از عصاره او یکدرم و از برگش نیم درم و مفرح مروارید و مصلحش زنجبیل و بدلش نهل او زرنگ
و ریع آن کل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغته ذارالمزر کوله نیز مانند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر
و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه بپرکلم و از آن بزرگتر و کلش چربی مانند نیست و بغیر و تیزتر بعد از رسیدن
سفید و مدور و بهش شبیه بدرهم و بسیار خشبو و ساقش او را بترکی بالدرغان و تخمش را بعربی محروث و ضع او را
حلتیت نامند و فسی را از آن ترش سیاه و بدبوی و برگش مثل صفحه سوخته پرسوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید
و ضع او بدبو و حلتیت مختنی و بفارسی انگوزه و کیاه او را کاما مانند و سفیدش بهتر از سیاه در دویم گرم و خشک
سیاه او در سیوم و مدر بول و حیض و لیز و مخنق کرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و تقوی معده و مقطع
بلغم و محلل ریاح و جهه عسر بول بلغمی و بر انگیختن آنها و تقویت باه و دفع ضرر اغذیه و ادویه سمیه و اخلاط
غلیظ و سده لیز با سکنجبین و با بیضه تخم جهه تب ربع مجرب و بدستور جهه تب بلغمی و نهای رکینه غایت مور و جهه درد
سینه و سرفه و عرق النساء و مفاصل و استسقا و رقان و دفع قولنج حتی بوئیدن آن مجروح با نبراب و اخراج جنین
قوی الذرب و ضماد شیاف بوم روغن جهه خنازیر و جراحتها و عرق النسا و ورم انثیان آن و با روغن زیتون جهه
کمنه تحت عین و طلای مطبوخ او با برگ و پوست انار جهه بواسیر و زرد و برگ او جهه اکله نافع و مفرح نافه و مصلحش
تخم خربزه و مفرامعا و مصلحش ضمع عربی و قدر تیزش نادو مثقال و بدلش محروث بوزن او دو دانگ آن
حلتیت و گویند بوزنش دو و او ایی انسب تخت و مفرح مروارید و مصلحش نیم بات انار و سکنجبین و ترش او که از
ساق آن با برگ ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده قاطع اخلاط غلیظ و جهه برودت و رطوبت معده
و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف بهم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو
و سرکه و بدلش ترش و اشتر غار و نیم درافعال او قوی تر از سایر اجزاء او طلای محل اورام و مانع زیاده
شدن خنازیر و ملحم زخمها و قدر تیزش یمثقال و دو بیست مفرحش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الطائی
گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرم بخورد تا یکهفته بعد از ان هرگز آبستن نشود
و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انیسون** بفارسی یادیان رومی نامند تخم نباتیست بلندتر
از ذرع و ساقش مربع و برگش باریک و خشبو و کلش مایل سفیدی و تخمش در غلاف لطیف طویلی از زیانه

کوچکتر و نیز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و در بول و حیض و لبن و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضاء
و مهیی و قابض طبع خصوصاً برشته کرده او مقوی کرده و مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهة صداع بارده و سقطه
در رسینه و مزمنه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القینه و قطع سیلان رحم و ادرار فضول نافعة و مقاومة
تبرقیه بخورش جهة درد مفرط و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سقوط او جهة جلاء دندان خصوصاً محرق او و در ریق بد بوی
دهان و اکتحال او را جهة سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که از انبون در آن جوشانیده نهند جهة کری و ثقل سامعه و جهة خفقان
او جهة خفقان و طلا بر مطبوخ او در برکه جهة تحلیل اورام گرمی مفل و طبع او با شکر جهة رفع زردی چهره و زن زائده
نافع و مفرحا و مصلحی رازیانه و مصلحه محرر و مصلحی سکبین و قدر نیم شش از و درهم تا نیم درهم و بدلش تخم گشنیز و ربع او
رازیانه و در تقویت باه بدل او انجره انجره لغته فارسی و بعربی فویص و ملغته دارالمرزکنه نامند و تبرکی گرگنه نامند است
برگش بر شریف و انبوه و با خارهای بسیار ریزه و خارهای سیاهش اظهر و چون سال رصی جلد شود و ماغت حزه جلد و سوزش و خارش
کرده و طعمش زرد و تخمش براق و نرم و باندک مهی و تیره رنگ از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره تخم اوست مراد اول مسوم و گرم خشک
و مطفف خلط لزجه و جاذب بصفرح اعضا و مدر بول و حیض و لبن و مهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر
و سپرز و محلل و کذا شش برگ کوبیده او در تبهای قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او با مرصاف بالمناصفه نهایت مدر حیض و
ضماد بر کشنده او جهة برآمدگی رحم و تحلیل و بیله و کشودن دنبل و قطع نا سور خصوصاً با عسل و جهة التوا عصب و با تخم جهة
جراحت سگ کوبانه کرده و با قیر وطی جهة درم سپرز و بیخه او با روغن زیتون جهة درم جراحت و درم پشت کوشش و شنج
با ماء الشعیر جهة نفیه شش و سینه و خشونت جهة ربو و آلات شش و استسقا و علل کرده و سپرز را خراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکبین
جهة درد پهلو و سپرز و درد کرده و پهلو و سکن آن در رحال و طبع او و با اصل السوس جهة نفیه نهانه از برگ آش مدن او با تخم
گشنیز و تیرگون سفند نهایت مهیج باه و با شیر آب مسهل با عتدال بلغم و فضله او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور در برگش بحلل
محلل ورمها و با مرارهم جهة اکله و قروح و سرطان و با عسل جهة بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلا او با عسل بر قضیب و بیخ
ران مهیج باه و مقرره و ادعا و مصلحی جمع عربی و کثیرا و مفرد مقصود و مصلحی غنا و قدر نیم شش نانه درهم و بدلش زوفا با چرب
و مصطکی او محلل درم لهانه و زردی تخم و برگش مجفف زخمهای متاکله و سرطان منفرد است بی لذع و حدتی از زوت در اصفهان
کنجد و در شکاین کنجه نامند خنثه غار دارست بقدر دو ذرع و برگش تنبه بر گ مورد و در خت کندر و خیشه او در

دربلاد وفارس وترکستان ومنج بکعب بابل بزدی میباشد وبهترین اقسام آنست که دربالیکی مثل کندصوبحار ذرود وشکس ودرطغرش میباشد
درآخر دویم کرم ودراول دویم خشک ومجفف بالنوع وبهترین معتدلات بلغم غلیظ وبالعرض مهل ضعف اومحلل ریاح غلیظ ازعرق
بدست خصوصاً بابلیه وترید وسکنجبین واشتهای آن ودرتسمین منزول بغایت مقوی گویند چون بجندرم اورا باسه قیراط حرالبقر
که عوام انداتا گویند ده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند وچهار روز بعدازحمام وبعدازخوردن چندعدد زرده تخم مرغ
نیم پخته نوشند باعث تسمین عجیب گردد وبغدادی گوید که زنان مصری ازروت رادرآب بندوانه تانصف وخیانیده
چنانچه تسمین تادودرم اومیرساند وبغدادی گوید که زنان مصرتادودرهم اورامیرسانند وگویند بجندرهم سایه آن لبیب پدید
سام وچسپیدن اوباجاکننده خصوصاً باطلق محلول وازاسهارگنونه نموده اند ومصلحش صمغ عربی وروغن بادام آبکرده مفرد
استعمالش نمایند باید روغن ده چندوقدرخته نیش ازمفرد تادومثقال آب ومرکباً سایرمسهلات بکمثقال وبدتش بونوزادوبهرت
واستعمال اودرخارج جهت التیام وزایل کردن گوشت زیاده وپاک کردن چرکی زخمها وقطع سیلان خون ورفع آثارجدری
وباقطرون چندرم شیشه بخبازیرکه درحلق بهم رسد وباعسل سرشته ولعقه آلوده درگوشکنداشتن جهت پاک کردن چرک بسیار
مؤثروالکتحال اوخصوصاً بعدازانکه درشیراولاغ یاشیرزنان پرورده کرده باشند جهت رمد وچسپیدن پلک چشم وقوف نزلات
وجرب وسیلان مفیدست وچون بامرواریدومرجان سوخته وباشکر بالوبه ذروساز ندجهت ازاله بیاض چشم موثرند گرمزاج
دانشه انفخه نفارسی پنربانه مانندازبرجیوانی درحین ذکرآن حیوان مذکورمیشود ومجموعه آن تادرجه سیوم گرم وخشک ولطیف
ومحلل وباقوه تریاقیه ومنجی کننده کل ذایب مثل خون وشیرکه درمعده واعضا منجمد شده باشند ومانع رعاف حابس السهال
قرمن وسیج ونفث الدم وزحیرالدم وسیلان رحم ورافع اختناق رحم ودردشکم ورودده وبابرکه محلل خون منجمد درمعده
مجرب دانسته اند وپنربانه کوخرد وبزکوهی وآهو وشتروگوسفند وقیل بقدرنخودی بغایت مهیی اندانه انتله جبردازرست
بلغنه انجا اسم بجهت صلب قسمی ازسیاه وکبرالفروع وبزرگ تقدیم بزکولان وفروع اوشبیه برشته بنطاقلن وطعمش مثل دانه شقالوبرکش مایل بسرخی وشبیه برگ عنب الثعلب وانبوه وقسمی سفیدوبرکش مثل برگ خیارومایل بزردی وخشونت
طعمش نیزمثل وبرایحه برگ اندک تندوباعطریه ومنبت آسیه بلاد اندیس وچین است وسفیداودرآخردویم گرم وخشک ودرسیم
سم هوام ضعیفه ازقسم سیاه ومستعمل ازبزرگ اوست جهت تحلیل ریاح وتسکین دردهای باطن قدرنشش تادومثقال وبخش
کشنده حیوانات بغیرانسان ومحرک باه وسیاه اودرآخرسیوم گرم وخشک ومثل جدوارتریاق سیوم وازان ضعیفتر ومسهل و

دستخ معده و جگر و محلل مواد بلغمی و پخته در شراب قاطع بواسیر و محلل ورم و مقوی رحم و محلل ورم آن و ورم سایر اعضا و تدبین بروغن او موجب درازی مو و غایت موثر خناق و کرب و مجفف رطوبات و مصلح روغن کنجد و شیرینی و قدری ترشی مقوی اوست و بغدادی گوید که در حوالی او گیاه بروید که چون گوسفند خورد می میرد و مثل گیاه بیش و از خوردن گیاه او مثله رفع تسمیت او میشود و بلغمه انجا گیاه ندکور را اطواره گویند و مولف تذکره گوید که گیاه اشنه کننده حیوانات است بگفته بادنجان است انقوریا ام دوزیر محمد ابراهیم آب بیداد را بخ که گویند

رومی بلادرست انجدان رومی سیالیوس است و گویند کاشم است اندراسیون بخور الدکر است اندروص و اندرومیون بیونانی اسم فارسی است و مولف تذکره جامع تمیم اندرومیون را بلغمه یونانی لسان العصافیر میداند اناخوریش بلغمه رومی اناغالیس است اناغالیش بیونانی اذان الفارست انفوا بفتح اول مریحه است انبجات اسم قسم مرباست مثل زنجبل بربوده و غیرها انطوفیس بضم اول و فتح ثانی عربی حرم است انجل خطمی است انودیا عصاره قثاء الحمار است اناکیوچ خشخاش است انومیا نقاوی النعناع است اندیقیا بیونانی بلوانودیا بروی کاسنی بستانی است انقلیمن بیونانی بهار و آن نوعی از قحوان است اناتیقی الجوزه است انزه السود خشخاش از جات است انوب الملک و انوب الملکی نوعی از ابرون است انوج عود است اندروسامن بروی بیون بفارسی هوا یقون است و بلغمه شامی اندروغلوسیون بیونانی آنس بعربی الطرخود و سنبل است اناکیر اسم نبطی اناغالس است انداموس بیونانی آب ماشی است انحظها جلنار است انفاق روغن زیتون مارسیده است انجوک مزر نجوش است انجیذه قراسیون است انبوس ماشی است انانا مونیج انقون ورد منتن یونانی دریاس است انبارتقین خشتی است انبالس یوقا فاتر است یونانی انبالس بالیا چمالست فاتر شتین است انجباد و انقیاد انجوسا و انقیا و انوخلس است انقاقیون آب غوره است انانطیقن بیونانی اکتمکست انبرون موج است انجیر بفارسی تین است انکور بفارسی عنب است انار بفارسی رمان است انار دیکه بلغمه مازندرانی قسم اذخر است انوند خمیر است انچر بغدادی باد رنجبویه است در مصر او را انجیر فرنگ گویند انقوذ اسم فارسی و ترکی اسم تمام است انار دان بفارسی حب الرمان است انار دان دشتی بفارسی حب القلقل است انجلک بفارسی اسم ولخ است بروج است اندزا بفارسی جرالبقر است انگبین بفارسی عسل است اینلی بهندی ترمهندی است انکوزه بفارسی حلتیت منتن است انذه اسم هندی بصفه است اندرائی بهندی اسم خطمی است آنولا بهندگ آمله است اندرجو بهندی اسم لسان العصافیر است الدلف بضم الواو و آوز اسم جنس مرغابی گویند مراد ازان نوع کبیر او است مجموعه آن در دویم کرم و تا آخر دویم تر و مسخن و غلیظ الغذا و در

بضم و در بر و محرک یاه اند و هر گاه با ادویه حاره بنرند بهتر است و آبکامه و آب انار مصلح آنست و طلاء
مغز تراو جهه و رم مقعد و جلد او جهه داء الثعلب و داء الحیه و جهه رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد
و با آرد یا قلا جهه ورم بستان با لبن جهته مفید و زرده تخم او جهه افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون
نیم گرم کرده در رحم جهه احتباس حیض نافع و کوشت او که مهرا گویند جهه التیام فتوق و زیاده کردن
بیه کرده و ریزانیدن بنک کرده و نشانه مؤنر و موالف جامع الادویه گوید که چون اورا با آب بنک بنوشند
جهه درد نشانه و حصاة بسیار نافع است و پوست تخم او مسخن جهه اسهال دموی بهترین ادویه است و مضغه و زیل او
جهه بره خنک مفید است اوتوما یونانی بمعنی مقطع الاذیه است و آن نوعی از ابوغلس است که هوجوبه نامند
برگش دراز باریک و نرم تر از هر یک هوجوبه و بی ساق و بی ثمر مایل بسیاهی بغایت کرم و تند و تلخ و با شنیه
خوردن او خطرناک و مطلاء او محلل مواد غلیظ و کوفتن درهم او جهه عسر البلدت نافع اوفیبو بلغته
یونانی بمعنی حدقی است چه کل او شبیه بر کش و بسیار کوچک و انبوه و نقش او اندرونش زرد و بر کش شبیه
بر کندر و اقش بقدر شبری و بطری انگبت و نورانی مثل شمع و تخم شبیه به بیاز رنگ کونید در شام و صبح بسیار
و در شبیه رشد و اول برد و در پوست و رطوبت معتدل و تخم در حرارت معتدل و در یوم خنک و جهه
اسهال مزمن کویند مجرب است و جهه یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و نیم او در آخر
دویم برد و در اول خنک و مدر بول و حابس اسهال و جهه سموم و کزیدن رتیلا و خارش با شراب جهه
منع روئیدن مو که قبل از بلوغ طلا کنند مؤنر و قدر شربتش تا سه درهم مضر کرده و مصلحش کتیرا و کویند
عل اوسیبه اسم فارسی نوعی از نیلوفر نهدی است در یوم کرم و خشک و محل ریاح و در فعل و طبع و
مثل تفاح و جهه بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم م و بدلش تخم تفاح
اوفیبو نوالس یونانی اسم نباتیست شبیه بیاد روج و شاخهای او بقدر شبری و مرغ مایل بقیری کو
تخمش شبیه بفشنیز و سیاه و در غلاف مثل غلاف بزر الفج است و مستعمل تخم اوست و در دویم کرم و خشک
و ملطف و مجفف بی لذع و یکدرهم تا دو درهم او جهه تنقیه صفرا و هوام با شراب نافع و یکدرهم او با بزر
و فنجل جهه عرق النساء مجرب است اندوماتی یونانی شراب و عسل است که با شراب و چندان

عسل بنشه و بجوشانند تا بقوام آید و با عسل و آب انگور بجوشانند و در آخر در جلاب و تخلیص و انضاج قوی تر در خیسانده نرم
تلیین او کثر کرد و کرم و خنک و مفتح و محلل و ملین طبع و مدر البول و بعد از اطبخ نیاید استعمال نمود که قاطع آنتهاب و صورت
انفلاب معده کرد و اونیا یونانی اسم عصاره نباتیست منبت آن بوادی عرب قریب بمصر و شام و برکش شبیه بسرکه تمر
و بر سوراخ که کوباکرم زده بنشد و کم آب ریزنده و کلش زرد و بیرنگ شبیه بعصاره مایعت کرم و تند و جهت ظلمت جنه و تنقیه
آن و سلاق و دمویه نهایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصار خشنی ش و غیر آن دانسته اند و مولف تذکره
تصحیح بعصاره مذکور کرده است اوجالینوس ابوخل است اوقیمن یونانی بادرویه است اوراس ایون یونانی گرفس جبلی است چاه و
بیخ چبل و سالیون گرفس است اورز یونانی اسم آب است اورز مالی یونانی مارالعلس است اوماریا یونانی عصاره قثاء الحمار است
اوکوبالی یونانی سکنجبین عسلی است اوباج ترکی اطریفی ترشی است اومالی یونانی دبس عنب است اوهلیله یونانی اوکوبند و آن زردی
است غلیظ و بایدکه شیرین و از ساق درختی حاصل شود هر چند که کرد و بهتر است و آن الوماست و مذکور شد اوچانی یونانی
اقحوان است اولیوسوس یونانی قرة العین است اوریزا یونانی آرزن است اوفو یونانی خرمهره است اوماریقا یونانی دادی
رومی است اوقطاریون غافث است اوریا نوف الصغیر است اوریقاس صغیر است اوزرباوی یونانی طحلب الماء است اوران
یونانی بیض الطیور است اوقلیس یونانی فرنجمشک است اوقفقلین یونانی لسان الحمل است اوماتایا یونانی مشمش است اوزرخوری
یونانی زبیب است ابوفرومس یونانی کرم العنب است اوصیا بلغة تنکابن درخت عرعر است اوبهر هندی اسم آونت هندی
ابل اوقیس یونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغة مازندرانی خنیثه العلق است اوکلیلک تبرکی اسم ورنج است اوزالک
تبرکی حرمل است اوملکوتبرکی زنجبار است اوکلکی تبرکی اسم زنجبار است اوس هندی اسم زنجبار است الدلفمع الهاء الهیلج الصفر
هلیله زرد است و بهترین او بالیده و زرد و مایل بسرخی باملاسته است و در آخر اول سرد و دردویم خشک است سهل بعد
صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم او است و جرم
سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق دماغی ماندن غلیظ و مجموعه آن مقوی حواس و ذهن و
جهة خفقان و صداع و بخشیان و خدام و حمیات مزمنه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود بخار بدماغ
و تصفیه نیکو رخساره و اطفا نایره سودا که از احتراق صفرا بهند نامی است و بعضی و حمیات منع کرده اند
و این قول حق است مگر آنکه خلط غلیظ از صفرا و بلغم رقیق باشد و بدستور و حقنه منع کرده اند که

اوقلیس یونانی اسم اظفار الطیب است
اوجا
اوخنی بلغت خنیثه است
اوقفقلین یونانی لسان الحمل است
واوراساکوتی
اودرمالی

در شرح اسباب علامات و قواعد کلیه علاج مرسام صفراوی مذکورست که هلیله در حقنه آن باید کرد و این قول
پسندیده است و حقیقت در استعمال کرانی که شد شوخیات و جماعت بوده مکرر کرده و باعث رفع علت نشده و
استدلال مانع بسبب عمر آن طور قوی ندارد و حقنه را اثر در انفضیت است نه در مرسام که باعث انضمام و تقاوم
مواد غلیظ گردد و خصوصاً که با ادویه ملینه و مفتحه و مدره و جاذبه تخفیف رطوبات اضعاف او باشد و عصاره
خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور نیز دو و زور هلیله زرد جهت دفع و تخفیف رطوبات
و حدت بصر نافع خصوصاً بر گاه و زمستان کرفته بسورانند و بدستور قطورات خیسانیده او همین انرا دارد و لکن دوای آنرا
او جنه تقویت لثه و خون بن دندان در و یانیدن کوفتن آن مفید و نمر سقل و مصلح عناب سپستان و مصلح قبض
لازم عفران و غن بادام و قند و نخجبین و قدر تربت از جرعش تا پنج درم و از مطبوخات و منقوع او هفت درهم
تا ده درهم بدلش و غیر اسهال بوت انار و طرخشتین و قدر تربت کوفته عوض هم است و از خواص محرره او است
سرعت کار اختن معاون خصوصاً حدید را اهلیلج هندی و اسود نیز مانند فارسی هلیله سیاه است و او بیدانه
و نقدر زیر سیاه چلب آب در دو یم حاکه در وسط اول سرد و سهل سودا و منقی خون و روح از خلط سودا وی و تحته
بواسیر و تقویت احشا و در پیرزو طوبت معده و جذام و بودا و جنه اسهال مفید و نگاهدارنده او همینه مر
در دهان با لغت سپاهی مو و تقویت لثه نهایت موثر و کوبند مفرحکات و مصلح عسل و قدر تربتش از جرعش تا دول
و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف و زنش عوض و خمس آن تخم مورد اهلیلج کابلی
بهترین او بایده و سیاه مایل بزردی است و در برودت معتدل و در اول حاکه و بعضی او را هلیله سیاه اکرم به
اعتدال نامند مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با خلط و مدر بول و بهترین قسام هلیله در افعال قوی تر از
هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص در هلیله زرد مذکور شد و کویند چون یکسال بر روز یکعدد او را تناول نماید
موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی هلیله پرورده کابلی دانسته اند بالجمله جنه
رفع صفراها و بسیار خوردن آب نافع دوانه هلیله مدر بول است و در رو تخم محرق او جنه قطع خون بواسیر
و نزف الدم اعضاء و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر تربت از جرعش تا سه مثقال و در مطبوخ تا نیم مثقال
و بدلش هلیله سیاه و مربای او که زیاده از یکسال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی

دلقوی

وتقوی حرارت روحواس **اهلیلج چینی** از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی وسیاهی کوچک و درشت دانه وکم گوشت و مایل تبدیر وضعیف الفعل بحدیکه باجود سایر اهلیلجات استعمال نباید نمود **املک** از جمله اغذیه است وآن مرقی کوشت بقول مطبوخه است که صاف کرده بپاشند وبعضی راطرشی درحین طبخ داخل کنند وخواص وما یتولد نوع وبقول اشتمال است **اهلیلم** بهندی حرمل است **اهیوغیون** یونانی کشنیز است **الالف مع الیا والیا والنون** یونانی بمعنی عنبه مکرر مقدمه غنیه وظاهر از این کیاه عبارت از دشت در مصر زیتونه مانند نباتیت زیاده بر ذرعی وشاخهای برگره ساقش مایک از هم متفرق واز برگ بلوط باریکتر وکوچکتر واطراف آن پیراز دایره وبخش مایک وه راز وگلش زرد چون برصفحه مس این کیاه راطرح کنند بزنگ نقره کرد وبلاد عوض در دویم کرم وخشک وکمونید معتدل است بمجفف ومفتح محلل ریاح ودردان وتبوآن ولهاة واستسقا بمزاج جنه پرقان وپیرزد بخورش مسقط جنین وضماد وشرب برگ وبیخ او جنه نیش هوام وطلاء وبرگش جنه اورام حاره وقروح وشستن مهلن کره لفل جنه تب یومی وکره نافی جهت تب بلغمی وثالثه جنه غب ورابع جنه ربع کویند مجربست وتعلیق این نبات راهل روم وفرنک موجب اکرام واعزاز دانسته اند وقدر شربتش از یکمثقال تا دومثقال ومقرشقل ومصلح او کثیراست **ابرا اریزا** یونانی نباتیست برکش شبیه برکرآس بری داز اصل برکخیری طویلی یا شبیه بخیوط تاکی انکور رسته وشکوفه او برسران خیوط میباشد وطعمش بسیار قابض وشنده دردویم سرد ودرسیوم خشک وقاطع نزف الدم وسهمان وقروح امعاء حابس صفی وبخش سرد وتر وقابض تر وقاطع نزف الدم همه اعضاء درهمه وقت وقدر شربتش تا دومثقال است **ای دیغون** یونانی نباتیست شبیه برکرآس داز اصل برکخیری آبی وبعض هندی آن چربست شبیه بصنع که برصدف فروبرده شده خشک میکردد ورنکش مثل مرمه ومستعمل صباغانست ومرد با تحلیل وجنه ورم حار وقروح عاص نافع است **ایخارون** یونانی بعض الشیح فی الربیع است وآن نباتیست بساقش قریب بذرعی مایل بزرد وبرکش شبیه بسیب ودرورقها کلش خیری بسیار یکی موسته است غیر منحنی ودیهار یعنی میشود وبتپش در شهرهای خراب زمین شوره است وبرنج انفع نبات بسیار مرد ودر وابتدای تحلیل وخوردن تازه او درحال مورث خناق ودرقیی مثل قطر وضماد بش جنه ورم خصیه ومعده ومالیدن جنه جراحت عصب وسایر اعضا نافع است **ایرسا** یونانی بعض قوس قزح است ومراد از برنج سوسن کبود بری است والجلیل چه سوسن کبود رازنکش برکب از سفیدی وزرد وبنفش است وبیخ سوسن کبود بری والجلیل بهی دراز بقدر انکشت

و بواکره تقویت دردو بم گرمی و خشکی کبد و ملطف و مسخن و مسهل باد صفرا و بلغم غلیظ و مره صفرا و حبه عسنده و خشخاش و مغص و دردجگر و سپرز و لرزه که از برودت خیزد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و باکره حبه کردن هوام و درم سرده و لیز و با تراب حبه یاره شدن عضل و بی تراب حبه بوی خمر چون مضغ کنند و فضادش که نخته نهند حبه در رحم و صلابت و انقلام رحم و ادرام صلبه و قرحه و خنازیر و باکره حبه در سر کنه و باد و جذام از حرق سفید حبه کلف و قروح او باصل حبه اخراج جنین و زردوش حبه روبا میدن کوشت بر اشخوان و التیام زخمهای غایره و بد بوی ناسور و باعل حبه پاک کردن چرکن زخمها و جلوس در طبیخش حبه صلابت مقعد و رحم و المرض بارده آن و طبیخ او باکره حبه نزلات و درد کوشش و مضغه او حبه درد دندان امتلائی و روغن او حبه کشودن اقواه و عروق بواسیر و شامیدن او حبه دفع سمیت قطونیخ کبر و یکوجه او مسهل قوی و غرغر آنی باما و العسل حبه خشونت قصبه ریه مفید و بدلش دهن الغار و بدل ایرسا در سهال باد صفرا ثلثت و وزنش مازیون است با بیت مثقال کبر تر و قدر تر تریش تا دو مثقال و کویند مقر شش و مصلح او عسل است ایدا میر یونانی چربست شبیه بروغن مایل بسبزی و بریساق و شاخهای درخت جنکلی متکون میشود در تنکابن دارینه نامند برد و خشک و حبه سهال مجوب و در رطوبت و غیر محرق او حبه نرف الدم جراحات تازه و کهنه و محرض حبه قروح بغایت موثر و قدر تر تریش از دو مثقال تا سه مثقال است ایل بقاسی کاکوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنک و قوی هیکل و ریشه های کرم کبر میباشد و بقوا لوحش مانند و بقاسی کوزن نامند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوهای که در ... جنان بلند میباشد و حبه او از آهو بزرکتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل کرما منع میشود و حبی دنبا لهدار است و عل نامند و در تنکابن نوکا و بترکی جویر کویند و نوعی که در کوههای کرم کبر میباشد از و عل بزرکتر و دنبا له دار است بجوز کویند و نوعی که در کوهای سرد کبر میباشد بقوچیل نامند و همه آن بر سال در بابز درخت شاخ می اندازند و قوی تر از اول و بر فروع تر می آرند و بغایت طول العمر میباشد و کویند بعد از بر سال نشانه دیکر در و بهم رسد و بعد دشانه او عمر او معلوم میشود و الدجیو از جد جیو نقل آورده اند که صاحب هفت شانه را دیده و از

قواعی

خواص ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت اقسام
او غلیظ و مولد سودا و دیر هضم و مدر بول و منقوی باه میرودین باشد و دنبالهٔ همه انواع از جمله سموم است و گوشت انچه
در هوای گرم بعد از دو سه روز بسیار گرم ذبح کرده شده باشد با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبیخ او است با روغن بید
آشامیدن تراب دما والعسل بعد از ان و شاخ سوخته و یکمثقال با یکمثقال کتیرا که مصلح خرزهره است بشانه جهت تنقیه الیم
و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و دردشانه و لیز و سیلان رحم نافع و چون زیره کوفته
در کوزه یکمثقال کنجد در تون حمام سوزانند تا سفید شود و با برگ بید بهی طلا کنند و در آفتاب نشینند هتی از ایل
کند و روغن جهت تنقیه نافع و هر گاه مثل آقاقیا مغسول کنند جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه جسم مفید
و سنون او جهت تقویت و جلاء دندان و قلع نهایت نوشدارو است و طلای آن بر عانه و دستان مدر حیض و تعلیق شاخ او جهت
قضیب و خصیه و هر یک جهت منع کرمین مار و هوام مجرب و آشامیدن یکمثقال از خون او در شیر جهت اسهال مزمن و قرحه
امعا و طلای او و دنبالهٔ سوخته آن با تراب بر ذکر و کنجدان و عانه باعث تقویت انعاظ فی الفور هر خوانی
نهایت موثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام مجرب هر کی که در حوف تحت چشم او جمع شود هوام تریاک
گاو کوهی مانند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هر گاه طفلی را که بعد از ولادت قبل از
شیر دادن یا و دیر قدری بگیرند از ان چکی در نرحل کرده در کام طفل بمالند تا دام الحیوت آن طفل را از گزیدن
هوام ایمن نماند و از رویت آن طفل فارست شده حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مخفف مسحوق او با تراب
و اشنان آن جهت تقویت باه با دیبه نبات سقفور و یکمثقال او تریاق کرمین افعی و قضیب مفت حصاة او
نیز مایه او قوی باه و حمول که سه روز بعد از ظهر بنوشند مانع آبستنی زنان میباشد و جهت تشنج و امراض مادهٔ نافع
و محل صلابت است ایدیسارون فاتر است ایطاماس درخت غریب است ایقاقیا س عصفر است ایرقان حنا است
ایزنزا عقیدة النار است ایدیع دم الاخوین است ایهقان خرچنبر است ایغثون اسقولوقندریون است
ایرسس یونانی نخاس است ایوس یونانی زنجار است ایطیمس یونانی بقیع است ایکسلین رومی آبنوس
است ایکده ترکی خیر است ایسپک ترکی ایرشم است ایوک ترکی قاقم است ایشک ترکی حمار است ایبار
ترکی خشک است ایلوا هندی صبر است اینک ترکی بقر ایرمسار هندی بابونج است حرف الباء مع اللام یلنجوش

بفارسی بابونه گویند و جمیع اجزاش قوی است بکردیل که گویند بهتر از قوی است در دویم گرم و در آخر اول
خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و نیز مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قیه
جهة تنقیه بلغمی و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای رمد و
ریاح کوشش و درد و جلد و اخشا و نقد و رحم و احتباس حیض و عسر البول و عسر ولادت و اخراج الک خانه و
تسکین دردها و ورم جگر و بلوو یرقان و ازعیاء و عفونت سودائی و بلغمی و قولنج و ایلاوس شربتاً و ضماداً
نافع و طلای او تلیین اورام صلبه و نشستن در طبخ او بدستور و لطول آن در اکثر علل مفید و نفر حلق و مصلح
او عسل و شربت آن رو غایدن او جهة قلاع و ذرور او جهة غرب منفتح بغایت نافع و قدر شربتش تا نه مثقال
و بدلش مصطکی و بزنجبار ف و قوی آن و نیم او کرم و خاک و قدر افعال قوی تر از کل او و یک مثقال او با شراب العسل
بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل ترتیب دهند کرم و محلل اورام بارده مخفف و طلای او
جهة تبخیر ده بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و قدید سام که از مار ماهی و قند و تحلیل ریاح اعضا
و کرانی کوشش نیز سامه و درد مفاصل و نقرس نافع است بخور بابونه باعث گریز آمدن هوام میباشد بادنجان
معرب از فارسی است و بعربی بقدونس گویند بستانی او در دویم گرم و خشک و کوبند خشکی او در سیوم است
و قوی معده و مفتح سدد ی که از غرا و بهم رسد و خود منفذ مسدود و ملین صلابت با روغن بلسان طبخ و با
سرکه قابض و مدر بول و با لخاصیه مسکن صداع حار و خشونت عرق و دافع غثیان بدلوی زیر نعل و
کبخ زای شده و مجفف طوبات بلغمیه و بورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ چهره
و مصلح او طبخ آن با روغن و گوشت های فربه و سرکه و خوردن او یا آب انار ترشی و نیز شیرین و فاروان و کوله بار
و کرویا و انیسان آن و ضماد و بنا له او که اقاقیا گویند با دام تلخ جهة بواسیر و امراض مقعد و فرو رفتن نا له و شکوفه
او بعد چرب کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهة ورم آن و بواسیر مجرب و چون بادنجان را مهرا نخته
تا مضمحل شود و صاف نموده آب او را با روغن زیتون بچوشانند تا آبها سوخته شود بر جای راتا یک ل زنگ مدفن
میدارد و در رفع نا لیل مجرب است خصوصاً چون بچشانند تا نقل او بیندند و روز بآن روغنی چرب کنند و اگر آب او را با
روغن تخم کتان بچوشانند جهة شقاق و ورم صلب و دفع فسادی که از برما و برف بریدت و یا رسیده باشد
بقاز

نهایت مؤثر است وچون رسیده اوراکه تخمش زرد باشد بهرکند وتخم اورا بردوم روغن مانند شقاق میانه انگشتان رادر
حال زایل کند وهرگاه بادنجان زرد نشده راخالی کرده چوفش بروغن کدو بپزد قریب بکروز در قرون وتنور گرم نگاه دارند و
روغن را ازان استخراج نمایند چند قطره درگوش مجربست وچون اقماع وگوش را اضافه نمایند چنانچه بوی بعید است واز خواص اوست که سریع
سرعت کدازمعدن میکرده وچون نوشند دررا دردکند اشته قند اخل کند وشتر اردرآن کداخته درمحلول ریزند نهایت تقویه یابد
واودشنه اند وبدستور سایند ان کبریت را درشب محلول باد ولبخت سفیدی کبریت ونباتا ودشنه اند وباد بادنجان بری را بساق بقدر
ذرعی وبرنعنه وبرگ شبیه ببرگ سقاق وتنبلو وترشی بقدر زیتون وکردکان ودرخار وشتر بیت ملطف وجالی اکرام وخلق وتر
ازسنبای وضماد ترشی جهته اورام بلغمی وسیاه کردن مو واتحاد برگ خلاف جهته بیاض چشم وجلاد باجره ودمعه نافع است
باقلا تازه اشرا ول بپزد وتر وخشکش دراول بپزد دردوم خشک کلش کرم باعتدال ولطیف پوستها واندرون مجعف و
قابض است وباقلا دقشوی باه است وسریع الانحدار است ازمعده وغیر سرد وباقوت محلل ومنفخه وبارطوبت فضلیت وجهته
قرحه اعضا وسهال وقی وتنقیه سینه تبخش وتقویت آن منع زبخین مواد رقیقه ازدماغ وتسکین بعال وطیب طعم تبخش جهته جویدنت
حلق وضلاع بطوبت ومنع تولد حصاه وتفتیح سده وضماد شن آرد جوجهته ضربت وورم پستان کهته انجا دنیز بند خصوصا
هرگاه بانضاع دمرکه بخته نهند وباجلبه وعسل جهته تحلیل ونمل وورم بن گوش وباگندو وکل رنج ومعقدی تخم رنج جهته
برآمدگی حدقه وباکل خطمی واشنان آن جهته اورام حاره وبخته اوباشراب جهته ورم انثیین وکلف ونمش وتحلیل خنازیر خصوصا
تازه جوشنبانی وروغن زیتون کهنه وبابیه خوک جهته نفوس مجرب دانسته اند چون باقلا تازه رادوحصه کنند وطرف اندرون
برنخم زلو واشنان آن گذارند قطع سیلان خون نماید وبستن اوبرموضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت آنست وروغن
بخته منع زبخین مواد چشم وطلاء اوبا برگ اوخاز برگ اوی بخته برخی وبطری بلک چشم لسبار نافع وضماد برگ اوبوست سیرون او
جهته سوختگی آتش مجرب وگلش مسکن حرارت ومانع وجوش دردانون قلعی سابیده درآفتاب کنند خضاب نیکوست وخوردن باقلا
مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ وفساد منی ومنجر باخراجات ومصلح اوجوشانیدن وبارد روغن بادام واودویه جاره اضافه
نموده وخاکستر گاه باقلا جهته زنع آثار حرب سیاه لسبار نافع باقلی قطی وباقلا مصطی نوعی زیره باقلی معروف مستقدر
مرمس وسیاه لون منیت اودرآب وایستاده وتخمش بطری شل نفع فی وبرنش تراز برگ باقلی لسبانی وگلش نفع بقدر گل نافع
لسبار قابض وموافق معده وبهترین ادویه قرحه اعضا وسهال مزمن است ودرافعال بلغم تراز باقلا بعروف باقلی مصری

وظاهر انخش تخم نیز بدین است که از نیتری آرند و با نوشادر بقدر مخروطی در دو یم کرم و در اول خشک و با رطوبت قطا
ومفرح و تقوی دل و فم معده و مهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و مفتح و محلل اورام و اشتیاق تولید
او معطش قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارده و سرده لیز و تقویت قوت ماسکه
مهور و زایندن سنگ مثانه و سقوط آب او با برگ و کافور جهت رعاف و قطور عصاره آن جهت جلاء باصره
و دمعه و طلاء او جهت ورم خشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تنین بحری و با برد جور و رعشه کل
و برگ جهته اورام حاره نافع و تکمید او بر پستان رافع اورام او مولد شیر است و فائدن او جهته دفع کنندگی
و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و نشش و در گوش کند نمش آن جهته درد دندان مفرد و اکتار آن مولد خلط
مراری و ظلمت بصر و باعث سدر و دوار گویند و مولد کرم معده و مصلح او خرفه و خیار و برگ و قدری نرتش از
آبش با ده مثقال و بدانش نوزدن او سوء نیز است و از خواص او است که چون خایده او در آفتاب گذارند کرم از او
تولد نشود و چون در اول نزول آفتاب بحمل نخایند یک ای در دندان نکنند و نخش مانع تولید سودا و جهته
عسر البول و تحلیل نفیخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدری نرتش از آبش تا سه مثقال و روغن او
که آب او را با مثل آن بر روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند کرم و تند و جالی و نصف اوقیه او
با آب کرم جهته اخراج کرم معده و طلاء او جهته مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع است

بادزهر معدنی است فارسی تریاقست و بعربی جرجیس نامند و مراد اطبا از و جرب کافی در هر کاه بادزهر
جیوانی استعمال نمایند مراد از و جرالتین است و مولف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و توجه آن نشده و این
دلیل است بر عدم مطالعه کتب معتبره و این نمیدانند و نمیگویند که معدن او برای ارسطو و غیره قاطع شده و اوایل

چنین است و منع قسم میباشد سفید زرد و سبز و اغبر و منقط و رازی در طب ملوکی چنان نموده که ملونی زردی
و سفیدی و برنگ مسمه مشاهده کرده و در رفع فرزتش تجربه ساخته و این هندو به گویند که زرد مایل سبزی
و سفیدیست و در کتب مسطور است که معدن او در کرمان در کوه زرند است و بر قسم میباشد سبز نیم رنگ زرد مایل
بسفیدی و مایل بسبزی و سرخی و چیزی با او هست که دانش نمیرود و از اخلاط الشیاطین نامند و حقیر قسم
سبز تیره و زرد مایل سیاهی و زرد کاهی را مشاهده نموده است و گویند که امتحان او آنست که زرد چوب را

بر روی مستکی بسایند و بعد ازان با ذرور را بر گاه زنگ رد چوب بگ شود خوب است و الا فلا کوبند علامت خوبی او آنست
که در آفتاب گرم عرق کند و چون سایده بر موضعی گزیده اثر می ماند آن بپاشند سم را بطریق رشح دفع کند چون قدری وجه
را آب سایده در کلوی اثر می کند بکشد و یا بحیوانی نیش زده و امثال آن داده باذر هر اید هند بر گاه ازان سم خلاصی یابد
خوب است و فیزانی امتحان بتهر میداند در حرارت معتدل در آخر دویم خاک تا دوازده جو بیاورند چهارم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی
و مدامت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوائی و بائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاهدارنده ازمان
گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی اعضا و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و ازاله کننده
سمیت آن و بهی و مقوی اعصاب و قوی مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهه خفقان نهایت مجرب است و قدر
نشش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ گویند بیدن بنم دانگ از نوع او که
از تابش آفتاب بهر سو جهه ازاله خفقان فی الفور مجرب است باذر جوانی مراد از مطلق او جز الفیس است و آن سنگیست در نیزار
بر گوهی متکون میگردد و اکثر او در طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل سیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز در
جوفش مخلصه باشد و انچه بدور مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافته گردد و چون با بر گ سایند مایل بسرخی باشد و نوعی هندی
او سیاهی سیاه غالب بسبزی و در جوفش نیم و سایر اخشاب یافت میشود در خواص بسیار ضعیف تر از نوع نباتی کاره نیز است
و فرق میان علی و بخر علی آنست که سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی از و مشاهده کرده دوازعلی دود
سیاه و در آخر دویم گرم و در اول و سیوم خنک و مقوی جمیع اعضا و بهی و تریاق سموم قاتله و در خواص مثل معدنی است الا آنکه در
محو در امزاج نهایت مفرد و محرق خون و موثر است انتهایی سهال دموی و محلل اورام بارده و آب خبز جهه حاره نافع و طلاء
او با گلاب جهت اعون و فتوق و بواسیر و با نمراب جهه تنها جهه گزیدن هوام مفید و با آب بکان جهه گزیدن زنبور مجرب
و قدر نشش از یک قیراط تا دوازده قیراط و نوعی از فاذزهر جوانی جز الدیل است که از گاو کوهی گیرند و این جمیع گویند بهترین
فاذزهر است و موافق جمیع امزجه است بانی صحبت و چون آنرا در زیر زبان نهند از گزیدن ان بوتسند هیچ سمی در بدن حیات دار اثر
نکند و در سایر افعال مثل باذزهر معدنی است و انواع دیگر جز الجیه است ان الله یکلو خواهد باذرد بلغه فارسی است و بعربی
قنه و بترکی قاتسق نامند جسمی نباتی است برگش شبیه ببرگ خیار و منشا به نبات سکنج و ساقش باریکتر از و و بغداد از و که مایل
بزردی باشد و در بیابانها کثیر شبیه بکبند بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیوم گرم و در دویم خنک و قوتش تا ده سال باقی

لیکن

باذرد بهندی گاو کوهی و بلغه فارسی گزنده و بترکی قاتسق نامند جسمی نباتی است برگش شبیه ببرگ خیار و منشا به نبات سکنج و ساقش باریکتر از و و بغداد از و که مایل بزردی باشد و در بیابانها کثیر شبیه بکبند بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیوم گرم و در دویم خنک و قوتش تا ده سال باقی

مانند

ماند ومحلل وملین وسخن ودر حیض ومسقط جنین وباعث سفت حصاة ومفتح سده کرده وتریاق سموم وجاذب وجه الشعر النفس
ومرفه کبد ریو واختناق رحم وصرع وبواسیر وقطع عضل وامراض عصب وعلل بلغمی وضعف معده وجگر وپیرزدبا تراجه سموم
وطفیقون نافع وضماد شش جهه دمل وفساز برواعیا وگرازوملف وقلع آثار وبادرهها جهت رویانیدن گوشت وگفتهاند اویر
دندان گرم خورده جهه رفع آن ودرد آن وبخور شش جهه صرع واختناق رحم واخراج جنین خمیر یابس ومفرد باغ ومطبخ روغن نفطه
وگاو خورد مفسد گوشت صحیح است وقدر نرشش یکدرهم وبخته سموم بکمثقال وبدلش بهم وزن آن سکنجبین وربع آن جاوشیر است وقطور او
بارد خشک سوزش جهه درد گوش ودرد مرمفید است بادآورد لغه فارسیست وکنکره مفید نیز گویند وبعربی سوکته الیهقا نامند
ومولف جامع تیمی اورا عصفوری میداند وآن نبات فارسیست بقدر دو ذرع وساقش بقدر انگشت ابهام وبرگ از آن دو شبیه
ومفید ومرغب فهار ودر نرشش مثل قبه وبرهار وگلش بنفش ودر جوف قبه چیزی مثل پنبه وخارهای وقبه مثل سوزن وتخمش شبیه بتوطم
ومدر ورویعض نسخها بجای بادآورد نبید اند وگویند نسخهای اسم عربی است وبادآورد اسم فارسی او وتحقیق آنست که یک جنس اند وبعضی
راگفتهاند بابل بزردی وبرگش عریضتر ومفیدتر وقبه او بزرگتر ومفیدتر وساق او کوتاهتر است وتخمش مانند کبر پهن ودراول گرم وخشک
وگویند دراول سرد است وظاهر حرارت اوست وتخمش قویتر وباقوه مبرده مخففه محلله است وتخمش کمتر ولطیف ومحلل وقویتر از
برگ اوست وتخمش قویتر از برگ اوست ومسهل بلغم غلیظ است وسودا ومدر حیض وبول ومفتت کننده حصاة ومفتح سدد ومحلل
قوت باه وباقوت قابضه ومقاوم سموم ویکدرهم او تخم او جهه نفث الدم سینه وسهال کهنه است ودرد معده وعسر البول
وکزیدن هوام وقهای مزمن وبلغمی وسودا وی وضعف معده واستسقا وبرقان وتخم او جهه کمتر از تحلیل ریاح ودردورک
وگرد مرفه وبیالیدن ساق تازه اورا برداشتن جهه ازاله آن مجرب دانسته اند ومضمضه بطبخ او جهه درد دندان وضماد ش
جهه ورم بلغمی وآب او جهه رفع تشنگی والتهاب نافع ومقرشش ومصلح او فهستین وبدلش نشاسته وقدر نرشش از بخش مانده
منفعال واز آبش سه مثقال واز خواص تخم اوست که چون درخانه بپاشند هوام بگریزند ودر شکاف شال ریزه مانند باریکاش
بلغمه اندیسی عنبه گویند وآن نباتیست بی ساق وبرگش شبیه برگ لبلاب کوچک وگلش شبیه بگلش قمری شبیه بدیق وبار طوبتی
بسیار وچسبنده ومرغب تنبوی وبرهانه ولبابر نهایتی چسبنده وگرم ومحلل ومقطع ومجفف قوی وتخم برگش مدر بول و
اگشار او مدر حیض ومکمثقال آن بانوا جهه بسرزدن ضیق النفس وضماد گوسپیده او براعضا مانع قشعریره تهائی وگجدی مجفف
منی است که چون سی هفت روز تناول فرمایند قطع نسل کند وطلا بر او محلل مواد بلغمی وسودا وست بارد و

باردو بفتح بای فارسی بر وزن ساردو بمعنی مطلق سرد است وبعضی گویند بمعنی سرد یابس است وبعضی گویند بمعنی سرد تر است
ضعف باه گویند بمعنی سرد تر است وبعضی گویند بمعنی سرد یابس است وبعضی گویند بمعنی سرد تر است

بنفشه بارد رخوت بقم بنفشه گویند عیون الدیک است باچه بفارسی کراع است بارتنگ بفارسی لسان الحمل است وترکی باغ اییرباغی غیر گویند بارد رخوت بسعد وبفارسی بنیز است بارد رخوت بخو وبفارسی برنوه است بارس اسم ترکی پوزاست بالدرقان بفارسی جلوزاست بالدرطان ترکی ساق الاعدست باط باط اسم ترکی بزرالنیج است بان ترکی عس است بانج مجدان ترکی سمک است باقرساق ترکی اسم اعلاست باذوی اسم کبدست باز بفارسی اسم بازی است بانشه بفارسی اسم بابونه است باقرقوه اسم ترکی قطاة پیری هندی شاهفرم است حرف الباء مع الباء بفارسی طوطی ماند واز خود دیسه لاجورد وقطم زود تر تعلیم سخن گوی میکرد دو در دیم کرم ودر اول خنک وبسیار یبس الهضم دکونشت او جهة التیام قروح خبیثه ومزمنه ونفوع دل وضعف او ورفع تایبل وخوردن دل وزبان او موروث نصاحت ومرغ الاطفال ورفع لکنت زبان ومرکین او جهة رفع کلف وآثار ونکو کردن رنگ رخساره وخون او جهة ازاله بیاض عین نافع بهر لیز بلاد هندی است در جمیع خواص قوی تر از بست بهرآنه زراوند طویل است حرف الباء مع النون بتنگ هندی بقم است بهاکا هندی شب یمانی بقم هندی مراره آب بهر هندی بحرست بیانه هندی خلوات هندی ناهمفرم بنج نبیذ التمر ونزد بعض نبیذ دخن وگویند نبیذ عسل است بتنگ قاقصه است وبفارسی بنگدان طیوراست بتهوه هندی تیازی قطف گویند حرف الباء مع الثاء وبثاذر وبثاذی بزرقانی نرخس است حرف الباء مع الجیم بجم ثمر الطرفاء بچه هندی بچ است بچاک هندی پنس است بچوره هندی اتوج است بچو هندی عقوب است حرف الباء مع الحاء بخشی محاره بهله ازان انغوزاست بیخ بلغه اندلس قطلب است حرف الباء مع الخاء بخور ازار عرطنینا وغیر اوست وآن نباتست برکش مثل شبیه ببرگ لبلاب کبر بگ بوی او بمزه بیک بوی او مایل بتلخی وزغبه وساقش بقدر چهار انگشت وکلش مثل کلغ وازنفض هم کبود وبنفش مثل شلغم وعرض وسیاه وکیاه او اشنه مریم نامند وهیئت او جایهای سایه ومستعمل ازان بیخ وعصاره آن قوی تر از بیخ است وکیاه عرطنینا خمار دارد وساقش دراز تر وبرگش شبیه ببرگ کلم وبرشاخ وبخش شبیه بخوزمریم وسیاه ودر اوشل کره جنه های برآمده میباشد بخلاف بخوزمریم ودر اول وسیوم گرم وخشک در آخر آن ومفتح ومحلل وجاذب وملطف ومسقط جنین ومدر بول وحیض وعرق وشیر وجهة یرقان ونفخ اقواه وعروق ماساریقا ودفع نضول از اقطار بدن ومنافذ وریو وبازاب جهة نفع ضرر ادویه قتاله وزیاد کردن

بخور ازار عرطنینا

بخشی محاره بهله ازان انغوزاست بیخ بلغه اندلس قطلب است حرف الباء مع الخاء بخور ازار عرطنینا وغیر اوست

بخشی محاره بهله ازان انغوزاست بیخ بلغه اندلس قطلب است حرف الباء مع الخاء بخور ازار عرطنینا وغیر اوست

بخشی محاره بهله ازان انغوزاست بیخ بلغه اندلس قطلب است حرف الباء مع الخاء بخور ازار عرطنینا وغیر اوست

قلیل یا شیه وکلش زرد و سفید بهتر باشد و باعطریت قوی قوه تولی تقل رایحه و نیستا و مخصوص کوتاکه باران و آنجا بهتر شود
واکثر اطبا و غشایین منوش ذکر کرده اند و هر دو را یکجا ذکر نموده اند و بعض دو جزو نموده اند و بعض از اضافات قیصوم را حد
برنجاسف و صفات او را قیصوم مذکور ساخته اند و در اول دویم کرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و تفتت
حصاة و دو درهم کل او با عسل مخرج قیام کرم معده مجربات و نشاسیدن طبخ او جلوس در آن جهة اعتبار حیض و بول و
عسر ولادت و انضمام تم رحم و اخراج لنک مشانه و ضماد شش جهة درد سینه و اسهال و تقیح سده و ماغ و تقویت
دماغ و مرسام بلغمی و سیاتیک و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد باسور و نطول او جهة امراض مذکوره
وسدة خیشوم و زکام و سردرد و اورام حول او با برحاف جهة رفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهة تجویف رحم و استحاضه
طبخ او جهة زکام و امراض دماغی و گویند مفرکرده و مصلحش انیسون و قدر نصف تشش ماشه منقال و بدلش قیصوم و در امراض
دماغی با بونج و گویند خواص او شش افتیمون است پرسیاوشان بفتحه یونانی است و بمنع داء الصدف و بخار سمی از برسیاوشان
وعوام سنبل نامند و بعربی نغر الجبا و نغر الارض و نغر الخنازیر و جعدة الثعلب و نغر الکلاب و کنزیره
البر و ساق الاسود و ضعیف نامند آن نباتیست برگش شبیه بکشنیز و بیان و ترشی و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه در
مواضع نمناک و سایه روید و قوتش تا شش ماه باقی است معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج
و مدر حیض و بول و مسهل سودا و بلغم و معده و امعا و جهة تنقیه سینه و ترشی و ربو و ضیق النفس و درد سینه و برقان
وحصاة و اخراج جنینه و خون نفاس و ضماد شش که پخته نهند بار و بخی جهة داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دمیلات و
خایدن او جهة غرغاره سوء مزاج و قرحه چشم و قوتش جهة منع ریختن موی و رویانیدن آن و خراز و خوف آکله خال او جهة
اسهال و ظلاء تازه او جهة قروح خبیثه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه تنها و ضماداً مفید و طلاء او کوبیده او با مغز بیضه گاو
جهة درد سیاتیک نافع و ذرور سوخته او جهة اندمال قروح الکلیه مفید و مخربیز و مصلحش مصطکی و قدر نصف تشش از جرام او
تا هفت درهم و از آب طبخش تا پنج درهم و بدلش جهة الام تشش بونرنش بنفشه و نصف آن اصل السوس بردی داء الحیات
برگزگویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بزرعی و مدور و نرم و او را ریزه کرده برسیمان ترتیب دهند و گلی مستدیر
وضخیم و سفید و خوشی منطور برگش مثل برگ خرما و تخمش ریزه تر از خلیه و تلخ و تخمش با جلاء دوت و کاغذی مصری
ازان و از انیسون که پخته نهند ساخته میشود و مرا از وقوطاس و در کتب طبی آن کاغذیست در دویم مرزوده در

باد رشتها ۱۳

۲۰ مرحوم در خشت کلان نیم خرچال تر کن تا نیم خشک شود در اول بر دود دوم
خشک شیل الفدا و دویم هم و نفاخت کهنه مانند و خلیل خرما نیم خشک

۲۱ مرحوم در سیاه باد نجان بر کرکم آب اشتا کن تا کلان کردند بعد بهمان طرح هم طعام خشک شود
و دیوان حساب نظر کرد کم شود و خیلم و حیات بغیر و نفس الفی و وجع عضو ها اسهال بلغم ۱۲

۲۰ مرحوم منصور
پنیر الموتی

او و ایل او ل خشک و آبی جالی دندان و قاطع فوق الدم مطلقاً با برگ چنبه سپرند بستوری و اوخائیدن او چنبه رفع بواسیر و نفرات
وضماد او چنبه تحلیل ورم محرق او چنبه زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه او
اشنیدن با برگ چنبه سپرز زائق و کوبند مفراحات است و مصلح عسل است برطانقی بلغت یونانی نباتیست غربستان او فوز و ربیعی و برگش
شبیه برگ حاض بری و ازان ریزه تر و سیاه تر ازان فرغب و سیاقش باریک کلش نایل برخی و قسمی ازان شبیه بخربق و مرکب القوی و
یاقوت قابضه و کویند در ایل دویم کرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ عصاره او چنبه الیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک او
چنبه قروح دهن و زخمهای متعفن و اورام لوزتین و اشیدن او چنبه تهای نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش آنچنبه است
برنکاکلی دانه ایست سدو رسیاه و املسی و از نفل کوچکتر مقرشش سفید و بادنک تلخی و در آخر دویم کرم و خشک و مفرح کرم معده و امعا
بجنبه کبر شبیه و بهندوانه برنک
و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط زجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح مفرد امعا و مصلحش بنفشه و مستعمل از و مقشر آن و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن او و ترمس و نیم وزن او و قیل است برباهمر بالفتحه بر بغین نقطه است بقله که در هر باین اسم
مسمی است و آن شبیه است بکرفس و خردتر و شبیه ببوی رازیانه و بادنک تلخی و تخمش شبیه بارنک و دویم کرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا
و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و پیزرو مدر بول و مسمن بدن و کره دهن و محرک باه و منقی مجری بول و چنبه بوا بسیار نافع
و مفرد دماغ و مصلح او سیلغو و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسابه و مداومت خوردن نباتا و چنبه رفع زردی رخسار از روده
و در سا برخواص و رفع خمار ضعیف تر از تخم اوست برسیان اسم فارسی نباتیست بهیت او بلد بابل که در حوالی کوفه شبیه بوبی شکوفه و کل
و تخم او میکند و در اول تموز بر سد و از اد و به غیر شهره است کرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و رو حنفی و محلل ریاح و ملطف
و ملاد آب او با کلنج چنبه رفع سیاهی جلد کما از جزب و غیر آن شنیده محرب دانسته اند و آنچه مقطر کرده عرق او شنیدن و نفل میدهد و در خواص
مثل باد رنجبویه است برم مولف متعنی شکوفه ام غیلان میداند و مولف جامع بغدادی در شکوفه درخت خاراری میداند شنیده یا غیلان
بقدر زعرور و زرد بلغمی و خوشبوئی و منوم و مفرح و تازه او سهل و خشک آن قابض و چنبه مزه کهنه و نفث الدم نافع عرق
او چنبه تفریح و در عطریات مستعمل و کویند در خواص مثل عرق بید مشک است برتوف بفارسی درخت است قریب بدرخت انار و در شاخ
و برکش شبیه برگ زعرور و ازان ریزه تر و مفرحتر و ریاح او تند بو و بدبو و شکوفه او مثل خوشه و بازردی و مطر شکوفه
او بزعفران دارد و در دویم کرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده باد ها و عصاره برگ او چنبه قمع اطفال
و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد خشاونت زبان نزلا و ضمادا نافع و تره دویم او با

باکیدانک جاوشیر مسهل قوی و بکمتقال او با یکچه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان کاز مردی باشد و معوط او با عصاره سداب جنبد
و دهن بادام تلخ جهة رفع نسیان و جهود او نقیعه دماغ و زکام و بویدن برگ او جهة سرده بنجین و عشنیز دماغ و زکام و درد
برگ خلاف او جهة الیتام قروح و ضماد او با زفت جهة جراحات نافع و مفراعا و مصلحی صنع عربی و بدلش مرزنجوش و قدر نرش اعضاء
او نه متقال و از برگ خلاف دو درهم است پرداق بلغته اهل مغرب اسم خشتی است و بعجمی اسم تنگ بیک است و زرد چون سایند مایل
بسفیدی باشد و در عراق تنکون کردش گاهی و سندروس گاه را میرویاند و در دویم خلاف و میان سپیدان خوشت مطلقاً جهة
خفقان و سپرز نشر ناً و ضماداً نافع و ذرور او جهة التیام جراحت موثر و خاتم او باعث ایمنی از عرق کشتن و پیچیدن او در
یاره با لنگ چقاق و در زیر برکشتن آن باعث خواب دیدن هر چه در آن روز شنیده کردد و گویند چون بر کاک تیرانی بارک
قسمی از عنب الدب است و نیخ او از نوعی دیری است لبیار کرم و خلک و سرکوی و زیاد او موثر شجون و کشنده است پرداق لغته عجمی است
لبرانی عروس و پیوانی العوانش مانند بنات بیت پرشاخ و شاخهاش کمان کج و خمیده و کلش بسفیدی و تخرش بنفش یا بنفش و طعم او تند و
بنجش سفید و پوست بیخ او با زردی در اول کرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهة استقا و نوا سیر و
ضماد او جهة بهق و داء الثعلب و ادرام و سوخته او باعث جهة تقویت جکر و عصاره او جهة سفیدی و دو چشم نافع و مفرشانه و مصلحی
انیون و قدر نرش تا بخورهم و بدلش تقول مولف تذکره ریباس است برسین بلغته مصر اسم رطبه است برسیلون از جمله مغیوثات
و کویند از قسمی اعلوات است برسیون ثمره خرنیست پشیه بامرود و نبیت او اکسندریه و در مقر تنادل منبایند و در سایر بلاد بعیده اسم است برنق
و بیرنکایا بزنک است بره بعربی جغاست یزروس یونانی بزر قطونا است براشن یونانی بمعنی منیتی است و کراث را بایان اسم نیز نامند
برنقش انشق است برقونن بلغته مغربی خشخاش است و بلغته شامی آلوچه است برزبر بعربی نرد راک است برخاخ اسم مرد است برطوس بلغته
اندلس بجوز الدکر او است براذة الید و رهدید موصوفت بردسلام بلغته مغربی لسان الحمل است برزقا فهلوانی برما نون و برد نون بروی
براسی یونانی اسهل است پردانیا یونانی فانزه است پرسیا الرشیان است برسن قطن است برشوم بعربی قصب است برودة اسب بابونه است
برطیقون طحلب معرب است برنی یونانی ابرنیم برکسینه قصب الذریره است برونیولوس قیزه است برمس حبر است برایران بفارسی مطاریون است
براجیل کرفس است برشیان دارو عصی الرعیت پرلیا یونانی تخم رازیانه برلون یونانی اشنه برونس یونانی جسین است ابرنقا میله
یونانی مغرجل است برغش خشیش است برنیس یونانی بلغتی است برموطاون یونانی اذریون است برمن هندی ساج برنج بفارسی آب
ازرت است برف بفارسی اسم تلخ است برغش بلغته خراسانی قنبار بری است بفارسی اسم آرد است برموم بفارسی عکر است

برگ نیل بفارسی اسم و سبهه آ برشنوک بفارسی خطاف بری هندی شش آ بعربی رهنها مذیر موتن هندی ارسن
است برسوخ تبرکی زیرا باشد برهمی هندی قسمی از بیش آ برغوں براء اول و لام آخر اسم فارسی خبیش آ بریا
بفارسی هدیه آ برام چر ابرام آ برزقطونا مشهور آ و در اصفهان البیرزه و در شیراز بنکونا مذ لیف و سع سیاه مبیاشد
و بهترین آن سفید و زبون ترین سیاه آ و سنگونه برنگ اصل اوست در یموم سرد و در دوم تر و سیاه او با بیوست و اجتناب
از خوردن او اولیت و سفیدی او سکن تشنگی و حرارت و با قوه محلله و ملین طبع بود اده آن قابض و جهت تهای جاره و غلیان
خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض سوی و اخلاط سوخته و برغه و مخص و قرحه امعاء
و زحیر و خناد او با روغن گل نرم و مرکه جهت درد مفاصل و نقرس با روغن نرم کردن او ام ظاهری و خناز یر و ورم صلب و بجره و بجره
و با آب بنی جهت دمل مجوب با روغن بنفشه جهت درد مرجار و تر طبیب دماغ و اعضاء و شق شدن موی و دراز کردن آن و خمار
گو بیده او کو با مثل روغن گل و بوست خشخاش پخته بنشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجوب مضعف عصب و مفد نتها و مصلحی عمل
و سکنجبین علی و قدر نرمش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در برغه و خشونت حلق و
امثال آن بهدانه و ده درهم کو بیده او کشنده آ برنجنج بفارسی اسم بار دخت پسته آ که پسته نه پسته باشد و کو بند
درخت پسته یکسال بارمی بند د و یکسال ثمرش دانه نمی بند د و او را برغنجه نامند و در خواص مثل بروی پسته نیست بلکه برد
و خنک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا آ برزکتان در کتان موصوفت و بفارسی برزک نامند ازبند
مطلق مراد او ست برزونخم بنا بت بندر و هر تخمی در خمله اصل آن موصوفت برزالکرفس جبلی فطراسالیون آ برزر
الجرزا بری دو قوت آ برزالدرجوان در ارجوان موصوفت و غیر تشنیز آ برزالهندالسودی جبلة بنگ آ
برزالاصفر قرطم آ برزالقنب شاهدانج آ برزالسفلین حرف بابلی آ برزرازیانج رومی انیسون آ برزالفجکث
در انملی مذکور آ برزالورد تخم گل نرم و در ورد مذکور آ برفاجرعاده آ برزالخمخم تودری آ برزالریان ابری
و برزالمطاحب القفقل آ برزالجلی قلت آ براق القمر چر القمر آ برزالحوت تودری آ براق بصاق آ بفارسی
آب دهن برزباز بفارسی بسپاره آ بز بفارسی مغز و تیس و شاهل آ برزچه بفارسی اسم وزن بری آ برغاله
بفارسی جدی آ بزفیج بنجشت مایل بسیاهی و باریک و کره دار و از هر کرمی ریشها برآمده و اندرونش بنفش
و نبات او بی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند کیاه سرخس و بقدر ریگ سیر و از میان شاخهای

درختان و انواع اشجار بیرویده و در تنکابن داجار نامند و در رویم کرم و در اول خشک و بعض کوبند و اول کرم است و در
بیوت معتدل است و مسهل سودا و بلغم غلیظ و خلط را که ملاقات کند محلل نفخ و زینجبر و معده و قولنج و منجر کننده
نیز خیلی منجر و مفرح بالعرض از جهة دفع سودا و جهة خدام و علل سوداوی و مفاصل و صداع و جهة المقوا عصب و تشنج
میان انگشتان نافع و خوردن آن با نمک و اطعمه خصوصاً بخشن او در منجر و با با العسل موجب سهل مواد و بی ضرر است و مطبوخ
او با اصل السوس و انیسون جهة سرفه و ضیق النفس و ربو پیدا و مت مطبوخ او با لعاب جهة سقوط بواسیر نهایت مؤثر و جوش تنقال
او را بجوشانند و با لوبیا خام خیر و با تر بخیسانند بوشند جهة ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع بنوشند مفید و محبت و منفتی و مفر
سینه و کرده و مصلح برسیاوشان و جوشانیده او با ماء الشعیر و فواکیه یا به با جزوس سالدار و قدر نرخبن از درم و تا سه درم و
از مطبوخ تا شش درم و بدانش جهة سودا و سودا وی نصف قدر مثل افتیمون و ربع آن تلک هندی بسیار نفاری بزنا نکوبند
و آن پوست اندرون جوز بوا است که بر جوز چسبیده بهتر بن او تند بوا الشقر تا یل بسرخی هم عجده است و در رویم کرم و خاکی کوبند اول
کرم و در رویم خلط است محلل ریاح و صلابت باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات مفرح و مقوی معده و باه و ناضم و خوشبو
کننده دهان و جهة سلس بول و سیچ و نفث الدم و قرحه امعا و رطوبات سینه و تشنج و سهال کهنه و در دیسنتر و منع زخمش فضلات
بمعده و تقویت رحم و رطوبات آن و ضماد او با برگ مورد جهة دفع بدبوی زیر بغل آزموده و با برگ بن نرد عمل جهة اورام
صلبه فرزجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهة صرع و شقیقه و طلاء او با عسل رحم
جهة درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجوب و مصدع و مصلح کلاریه گویند مقر حکرات و مصلح اوضاع عربی و قدر
نرتشن تا سه درم و بدانش جوز بوا است بد بتخفیف سین سهم جزی حرارت و تشدید سین بلغته هندی مرجان و بفارسی بسبخ مرجان
و مرجانا بعربی فرومل نیز گویند و آن معرب از فرو الیون یونانی است و بسبخ مرجانا بعربی نشفه مانند و آن سنگیست یا فوت یاقوتیه
که از قعر دریا پیدا شود و بهترین او سفید است و هر چند بلندتر میکرد و سرخ تر مشبو و شاخ او جان است و بسبخ او سفید و بسبخ او سیاه نیز
هست و سیاه قویتر و سفید اضعف است و بهترین او بسبخ که صاف و کم سوراخ و صلب و بی اصل شبه دراول سرد و در رویم خشک و مفرح
و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده بشد خصوصاً محرق آن جهة وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف
معده و ضد و انتهاء و نفث الدم و سهال دموی و سنگ ثمانه و کرده و سیزو بواسیر نیم منقال او که یا بصف آن ضمع عربی و با بصف
تخم مرغ مرتشه بنشند و با آب مرزنوش بدهند جهة قطع نزف الدم باطنی مجوب خصوصاً سوخته آن محرق و مغسول نوع سیاه او نهایت

بقیا

ودر غایت تلخی است بسا سا حرمل عربیت بسیار دبصل است بقیص یونانی بقش است بقصاص شاه ترج است بو
زویون یونانی نوعی نقیل تو نیای مضوعت پستان نفارسی اسم ضرع است پسته نفارسی مشق حرف الباء
مع الشین بشام درختی شبه بجازی ودر عراق ومصر میباشد ودرین اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال
مینمایند وبیرد رخت بقد رتوت مفید وبی ثمر او ازان کوچکتر است وبرگش مثل صعتر وبا بطوبت چسپنده وبا برش
وگلش زرد وتخمش شبیه بکمایه وبیزه وترشش مثل خوشه ودر دو دانه ها مایل بزردی وبعض سرخ وبعض بطوانی مثل حب
صنوبر وچون جزوی ازان قطع نمایند ازان آب سفید تراوش کند وبعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد وتهرین اجزاء
او در دمعه اوست ومواد چوب او متقوی لثه ودافع بدبوی دهان است ومجموع اجزاء او در دویم گرم ودر اول خشک
وبرگش با بطوبت فضیله ودمعه او وخته یاض عینی وتنقیه زخمها وتجفیف آن وقطع نزف الدم وعرق او در دندان و
ادرار وزمودن بول وحیض وحمول آن با زعفران جهة اعانت حمل وتنقیه رحم وتحلیل ریاح نافع ودانه او مقوی معده
واعضاء باطنی وجهة کزیدن عقرب نیز بادهاً مفید ودغنی دانه او مسهل بلغم ومرة السودا وموجب منفی وبرگش
بتنهائی وبا دغنها وخضاب نیکوست وچوب او با خود دشتن موجب جرایع است وبانی لب او اخضب البرش مانند چوب
حب او موجب مغص وکرب ومورث امراض بدست اجتناب ازخودن او اولی است بشنین نوعی از نیلوفر مصریست ودر
حین زیادتی آب نیل میروید وساقش بمقدار عمق آب وگلش سفید نقد رقبضه خنجر است ودر طلوع آفتاب از آب
بیرون می آید ودر غروب بهمان بنشود وتخمش شبیه بجاورس وبخش مثل شلغم وازان کوچکتر ودر رنگ وطعم مثل
زردهٔ تخم مرغ است واهل مصر آنرا بخته وخام میخورند ودر دویم گرم ودر اول وسیوم تر ودر جمیع افعال مثل نیلوفر
وبخش مقوی معده وباه وجهة زحیر واسهال صفراوی وبا برخمه نافع وگلش باقوة محلله ودوغنی معمول از گل او جهة
ذات الجنب جنون ودرد سر حار ونقیقه سعوطاً وطلاءً مفید وتربتش او در افعال مثل تربت نیلوفر ودانه او محلل
مدرها وجهة بواسیر نافع گویند مفرشانه وصلخی عسل وقدر تربتش تا هزده مثقال بشیش بعربی اسم برگ خطمی است بشه
بتغیر ج است پشنگ جطیانات بتوبون بربانی بزرگ نطوانات بستان بلغة بربری بسفاج است پشم بلغة فارسی
اسم صوف است پشک اسم ترکی ستور است پشم اسم فارسی قبی است پشم وفوغ بفارسی طحلب است پشیاس
بهندی اطرخود وهی است حرف الباء والهاء الهملة اصل بفارسی بیاز است وبری او بی بوته ودر خشه سار وکوه کثیر الوجود

وطعم دبوی وبرگش مانند بیازو تبرکی کوبران کوتیند قوتیرا زستانی ومجوعجان در آخر سیوم کرم ودر اول سیوم خشک کوبند جهار کرم وبا طوبت فضلیه ومنع سرده ومقوی شهوتین خصوصًا بخته او بکوفت چرب دافع نفرة هوائی باطنی ومبانی وطاعون واختلاف آبها ودر بول وحیض ونفت حصاة ومطبوخ تمرا او اکثر الغذا وملین طبع وبخته او با جزی جیه بنقیه تنش پسنیه از اخلاط اجبه وبخته او در بکرله یا پرورده سرکه جیه زان وبیزر وبرانکیزن آنها وتقویت باصره ومنع غشیان صفراوی وقی وتهوع مانع غشیان او دیه کریه دافع سموم وآب او جیه رفع خمر رسک وبوانه کزیده نافع خصوصًا چون یک جهار یک فندن نشاه ازان در عرض سه روز خورده نمود نهایت محبت وقطور آن جیه دمه وحکه وجرب چشم وابتدا او نزول آب وباعسل جیه بیاض وسعوط آن منقی دماغ وبویدن او جیه رفع خمر هوا ومانی وسرده دماغ وجکانیدن آب او وکندش بخته او در کوش جیه ثقل سامعه وتخین وبا بکندن جرک وتحلیل ریاح وضادش جاذب خون باطن جلد وقولنجی زنک ضماده وبا بارود وعسل وتمک جیه برص وکلف جیه قروح نالیل شهیه کویند محبت جیه زخم کزیدن سکک دیوانه وعقوب زنبور وضماد بخته او جیه کشودن اورام بارده وبازرده تخم مرغ با روغن تازه جیه درد رحم معده وحکه ورو غن کوبان تنقیه جیه تفتق نعدیه بواسیر وزیره محبت حمول او جیه کشودن رکهائی بواسیر وسپلدن فرمودن خون متورم وجیه کهی ناخن وتشنج نافع وپوست محرق او با موی سوخته وکاغوجیه اکله مجدد وقیروطی آب او با پیه مرغ جیه ریش شدن مانی از کفش ومنوره مفید ونفرح دین واکثار او موث قوی نسیان وعمر غش ورياح غليظ ومولد کرم معده وغلظ غليظ در رحم معده وموجب تشنکی وصدع محرورین وملحی بشتن او با یک تبرکه خوردن وبعد از ان آب آنار وکاشت تناول نمودن دافع بدبوئی او با قلی نان نوخته وگردکان مشوی است وتخم او در آخر دویم کرم وخشک در طوبت فضلی مبهی وضادش جهد دار التعلب وبهن نافع وقدر قرنش با لمنفعات بصل القی بازیت ریزه وپوست او سیاه وبرگش از برگ بلیوس دراز تر ونهایت کرم وآب طبخ او مقی اگر زیاده خورده شود فضله القی دفع کند ودیقوطوقوت وخناق کشنده است اولی استعمال کردنست بصل العنصلی وبصل للعار وبصل الکلب للقمل است بصل الماکول بلیوس است بصل الزیر وبصل الذیب بلیوس است وکویند صنفی از بلیوس است بصل الزجس بیازرگس است ودر رفع نزول بدستور سایر بیازها در جین ذکر نبات آن مذکور است بصاق آب دهن است ودر انسان مذکور شد بصاق القرح آلقمر است بصل الحیه بصل الحنایل اسفیدلت وکویند بلیوس است حرف الباء مع الطاء والظاء بطم بنجاری وترکی درخت سفر مانند وآن عظیم میشود ودر برخزان میکند وبرگش مانند برگ معط وتخمش سبز وشبیه بسماق وعدسی واز ان مرارتی مرتکب وبا خوشه ومغزش سبز وپوستش ارغش ونجاری نی مانند ودر جبه الخضرا موصوفست وضع او انجاری وترکی سفر مانند ودر علک الاطم

مذکورست اما درخت و برگ و شاخ او در اول سیوم گرم و خشک و معتدل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش
خصاب میوئی و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب و برگ او با روغن و با سرکه جهة روبانیدن موی و دور کردن آن
فایدہ مؤثرست بطبیخ بلغمه رومی و فارسی خرزهره نامند و بیونانی فاجق تا نیرین در اول سردو در دوم تر و قدر رتیرین مایل
بحرارت تر و نیرین او کم آب و نازک و مجوم و تیرین مایلین او هیون که خرزهره گرگ باشد و در شمل سیاراق آن التحاله
سریع بخلط غالب صفوی و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت و برودت مایل معتدل و
مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و جلائی او از زیاده آن سیاراقسام و مجموعه اضماف خرزهره مدر بول و مخرج حصاة است و حالی
و سریع النفوذ و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل اینچه باو رسد و مصلح حالی کرده و قروح باطنی و حالی و مرخی اخلاط و
سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش برکه و آب انار تر شش و تنها خوردن مورث تنهای صفراوی و بالدی
طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سدد و تیرین اوقات خوشنا دل او مابین طعامست که طعام دل از
معده انحدار نکرده باشد و فساد کوشت خرزهره جهة تورم و درد چشم و اورام صلبیه و بایوره جهة کلف و آثار و فساد
مجموعه او جالی جلید و جهة کلف و بهق و فساد پوست جهة منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهة اطفال و اشیدن دو
درهم پوست شاخ او جهة اخراج حصاة و انداختن آن در دیک ماهیخ زود پخته شدن کوشت بغایت آزموده است و نخستین
تا دو مثقال از ریشه خرزهره مقی قوی و فساد او باعسل جهة فروح تنهیدی نافعست و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین
و بهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی کرده و شانه جهة مرقه هار و در سینه و خشونت زبان و حلق و تنهاده هار و در کبه
و خشکی و رقة البول و جهة بدرقه شدن قوة او دیم بجگر و مجاری بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که از جهة حصاة
بهم رسیده باشد و فساد کوشید غیر مقشر او بغایت جالی لینه و جهة کلف مجوب و کویند مفرسیر و مصلحش عسل آب و قدر نیم
از دو درهم تا پنج درهم است بطبیخ بهدانه بفارسی بهدانه و بیونانی دلاع و دانه قرع در اول دوم سرد و در آخر آن سرد و یبکن
حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او باعسل و انکبین و زنجبیل جهة قطع ملغم و بانیز جهة امراض سوداوی
و با تمر هندی جهة مواد صفراوی و در جوشانده و بگلقند جهة تفتیح سده و ادرار بول و بیرقان و مواد محترقه و اعانت هضم
و با نیز خشت و انمال آن جهة تهای هاره و دفع غلظ ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم لزج
و مرطب بدن و مفرسیر با رد المزاج و مفر معده سرد و مصلحش کلقند و عسل و قند و انمال آن در مزاجی که صفراوی بسیار

غالیه بیخ هندوانه از جمله الطاف مستحیل صفرا بیزو مسهل آب کبد و در بریدن بدون مصلح موجب ضعف باه و درد مفاصل و نسیان آن و چون هندوانه را لوراج کرده و قدری عسل در آن سوراخ ریخته و سوراخ را محکم کند و بگذارند و بر کنار آب دفن کنند آب مثل شراب میگردد اما مانع هضم و مفسد معدهٔ است و گذردویم برد و مدر و در ترجیع افعال مانند تخم کدوست و قدری تر شش نانی ریم آور و در اخراج حصاة و انحدار خرزه از معده کویند محرّب و مرمای پوست هندوانه بعسل و شکر جهت مجرّبان سام و سوداس مرهم و در کنیه و بهرتیب صعف معده کما خلط کرانی بشد و تقویت ماضمهٔ نافع است **بط** فارسی اردک مانند و از جمله طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد و در دویم گرم و در اول خشک و بر طبیعت فضلیه و کثیر الغذا و سمین بدن و کرده و مبهی و مصفی صوت و نافع ربو و مولد خون غلیظ سریع التعفن و در هضم و مفسد معده و مصلحش برکه در نخیل و ادویه حاره و سکنجبین و خمیر مایه و نمک جهت بلغمی بروبال و بحری و خاکستر نخیل خمیر مایه و آن جهت کلف و نمش جهت خمیر مایه نافع و بیضه او بهترین بیضهٔ کرم و ملطف و ملین و محلل با قوت ماندهٔ و جهت خفقان و دوم نسیان مرشته مادر با قلی محرّب جهت مرقه شریا نافع و جگر اردک پروار مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم غلیظ در هضم و در افعال ضعیف تر از تخم مرغ جهت نفخ بزاق و در سینه و با کبر باجهت قطع سیلان خون زخم و بریده او با سداب و عرق زیتون جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع و پوست او امراض مذکوره نشاد جهت بواسیر مقعدی و بیضه او در هضم در افعال ضعیفتر و از تعفن دورست و چون هضم شود و تقوی معده و احتباست **بطایخ** اسم ماده تخم ماهیت بتوز تخم نشده بخه و جامد لو بقدر انگشت و سایل او نیز میباشد شش رنگ و بهترین او تازه مایل بزردی سایل آن مکسود او دویم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت کرده و بیزور و یاح نافع و سریع التعفن و مفرح و دین و مصلحش زنجبیل آن و ادویه حاصت قطع تشنگی آن میکنند و سکنجبین و ترشیها مطلق و انجدر کیلان تخم ماهی را تبیل میسازند تقریب الفعل است با او **بطر** اخیون **بطاطا** **بطخ** ذقی نزاریعه بطخ هندی **بطرخ** قتل طلی هندی است **بطا** یونانی اسم سفلکاح است **بطراس الیون** یونانی بقم کرفس جبلی و آن خواسالیون است **بطراخوا** یونانی اسم صفیع است **بطریون** یونانی خرنوب الخوک است **بطیطن** یونانی بیروجست **بطسقا** یونانی موسیانی است **بطارشن** یونانی مرجس است **بطراوان** یونانی لغط است **بطینه** بیل است **بطاط** عصی الراعیه است **الباع العین** **البعوضه** اسم مرجس است **بعوض** بق صغیر است **بغر** فارسی خاکپشه مانند **بعیر** اسم مرکبی حیوانات است که خلق اعم از هم متفق و بعضی مثل مرکبی کوهند و شتر **البلوع الغین الواغل** فارسی استرمانند از فرط حرارت نزاع تولد نمیاید و بر دوات و واقع میشود و شاه و شده و بهترین اوانست که مادرش مادیان نباشد و بعد از آنکه بدو اب نشده و مادر الدغ و رسوم گرم و خشک و کوشت او جهت

درد مفاصل وبیدا وسکن نفرس وعرق النسا وچون با روغن زیتون دل او را طبخ نموده تا روز تا یعلی الراعی
نبوشند باعث قطع نسل از جانب مرد شود وچون زن تا روز زنه متقال از آنرا و بعد از طهر متعاقب هم بخورد
مانع حمل میگردد و بدستور بول او همین اثر دارد و بدستور مومیائی و هم روزی چرک گوش او بخورسم او مسقط جنین
وگریزاندن هوام و هیجان بخور زبل او و خوردن آن جهة تسکین تولنج نافع وچون ذکر او را با غض کوبیده
در روغن زیتون جوشانیده و در موی بمالند جهة دراز کردن موی سیاه نمودن آن موجب و ذکر الاغ بخور اگر
غذائی خر سان است که از آرد گندم خمیر کرده نیز همین اثر دارد و ضعیف تر از آن است و آن دیه جاره و کوشت بر جسته
بانند استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال و خشکی و سکنی قی صفراوی و التهاب و تشنگی و قوی بدن و مفتح سده
و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و مبهی و مبطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و موافق
تذکره موافق آنچه که بقدر درازی نباشد قلیه که ترتیب میدهند که از بز که و دنبه نباشد کور شود ذکر نمودات و همین خاصیت
دارد آتش ماهیچه و آتش اگره الیکه در اصفهان آتش برک نامند البلع القاف بقلیه الحمقه بفارسی خرفه و بعربی
از علیم و بقولی ترفال سالی کوبند با تش کمتر از زرع و اگر او نمودنش بر زمین و با تش بقدر الکشت و برگش بسیار
تاریک و شکننده و ریزه و مایل بسبزه و برگش لغیده و تخمش سیاه و ریزه و طولانی و ریوم مرد و تر و کوبند در دوم تر است
و آب او سکن حدت صفرا و خون و قاطع زرق الدم و نفث الدم و چرکی ادرسنه و مانع زلات و جهة حصاة و ادرار بول و خون
بول خرقه آن و نوشیدن و بوئیدن و حرارت جگر و تهائی جاره و دفع حب القرع و دردشانه و وجع الصلب و تریدو مانع
و درد کهار نافع و ضماد او با روغن گل جهة صلاح جاره و سوختگی آتش و ادرام جاره و با نزاب جهة نور و با آرد جو جهة تقدیم
نقاقولی و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و نخری و حمره و انتشار میدان او با یوند جهة قطع جرب
و حفقه او جهة ورم انثیین و سیلان فضول با بعاد و حرم و ضماد تخم جهة تبایل قوی تر از نبات او و نبات او در مرض
صاحب تب و امراض جاره بغایت نافع و مفرباه مرد دین و ضعیف المزاج است و با بلغی جهة مسقط آنها و کنار او
مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کزفش و نفاع و قدر زرنیخی از آب او نهایت متقال و نوشش کردن نبات او مانع
احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او فراوان و ضعیف تر و ذرورش جهة قلاع اطفال و غیر آن نافع و در مرض
تشنگی قوی تر از نباتات او است و گویند مفرسیز و بعده یا رده است و صلحش قند و شکر و قدر زرنیخی تا نجد یم است و

جهة گریزاندن هوام

مقدوری دیگر از سرکه و نبات و
دنبه که از سر او دنبه نباشد

ثالیل وقروح باطنی وغلیان خون نافع وبطی الهضم ومضر بروده وقاطع باه ومصلح جوارشات وتخم خشخاش
وراوند جهة امراض حاره داورام تریاً وضماداً مفید ومضر کرده ومصلح شکر وقدر نرمش تا سه مثقال است
بقله حامضه ترش خرسانی گویند قسمی از حاض بزرگ ورق آب بی ساق واز برگ کرنب کوچکتر وترشی مزه ودرجه
نمناک می روید ودر اقعان مثل حاض ومضر عصب ومصلح عسل است بقله البراری نباتیست از کاسنی بوی کوچکتر وتخمی مرد
زمینی سهل میشود ولکش زرد بخلاف قناری که تخم بزمینی فرو رفته است وطعم اندکی شوری وتلخی در آخر دهانرا
میرساند ودر آخر نیسان تخم زند وتخم شبیه بدانه بنفشه ودر اول مرداد در رطوبت معتدل وکوهستان خشک است
ومقوی احشا ومعده وجگر جهة خفقان وبوی دهان وتقویت لثه وناخنها وتب ربع بلغمی نافع ودر جامه خواب
کنجشک موجب دیدن خوابهای خوب است بقله الدما نباتیست برگش شبیه برگ بادرنگ از ان ریزه تر وتخمش مانند
وبرنشبه ریزه وبیرون سیاه واندرون سفید واکثر نهایت او از بلاد مغرب وغورست وهر سال در بهار نریشود تا اواسط
تابستان مینماید پوست تخم او را میپزند تا مثل زفت میشود وچون به پنکان وحریره با لمند هر حیوانی که بخورد و
بخون او مخلوط شود در ساعت او را بکشد ودر اندیس نیم مثقال از پوست او را بجای گندش استعمال مینمایند واز
نهایت سردی وخشکی تا دهم او کشنده است بقله خرسانی بقله حامضه است بقله الرمل بقله ابراری بقله البارد وبقله
زهر او بقله لبنیه بقله الحمقات بقله ارجیه تریحانست واز قسمی با درنجویه ومذکور شد بقله انانیه وبقله غاریسیه با درنجویه
است بقله غریب بقله بمانیه است بقله یهودیه بهندی هندباء بری است وگویند قرصفه است بقله غزال منکط انیع بقله بارده
لبلاب است بقله الفار کرنب است بقله الخطاطیف خودای الخطاطیف است وگویند عروق صفرا بقله القدس
خودنی بری است بقله دبه بقله الرقوطف است بقله الحمقا بر اهلیلوج است بقله الملک نباتیست بقله عالیه جریر
نباتیست بقاء رطاخیس است بقیش پیوتانی بقش است بقسمات خیر الکعک است بقله الاوجاع پیوتانی او را
رفاقا لینا مانند نباتیست مغربی وبوادی او فریقه در طعم شبیه بانیون وبادرنگ وتلخی ودر دویم گرم وخشک
وجهة دردنگم هر شخص را در هر زمانی مفید است بقله الصب بادرنجویه صحرائیست بقله دشتی نفاق است بقر کاوات
بهترین او یک ساله است که بحمل نا مند ونضج او را بهتر از کوهستان چهار ساله میدانند وزرد او بهترین از سایر الوان
اوست گوشت او زیاده از یک ساله در دویم گرم ودر سیوم خشک وغلیظ ودیر هضم وموجب امراض سوداوی بعد از

فارسی وعربی غرفتا مذاز جمله منوعات است ودرکنار آبها بروید شبیه بدرخت سماق وشاخش زیاده برنیم عدد نیشود وبابل لبرخی شیرین دار
وخمیرالاعضان ازینجهت گویند وبرکش شبیه برگ کاج وبچیده وگلش سفید ودرهم وتخمش شبیه بنان هدانه واورا حب الغفد گویند ودر
سیوم کرم وخلک ومقیح سدد واخلاط وبجهه بیزر نهایت نافع وچون ازین درسالی یکعدد ازان نمایند درآن سال حامله نشود
واگر هفت سال مداومت کنند هیچ وقت حامله نشود بکاین هندی آزاد درخت برکنیه غوشته بکیر هندی خیارتیز بکری
هندی خرفست بکورتین تبرکی علیق است بکاین هندی خلک است بکایت هندی نخجنک است انابع الادم طب نام درخت است بقدر درخت
سقز وبرگش شبیه برگ سداب ازان سفیدتر ودر بوی شبیه بان ومنبت آن عین الغنی توابع مغرب وطلوع منوای بمانی ساق
درخت ها رانگافته آبهای اوکه مثل صمغ منجمد میشود دروغن طبان است ومولف مذکره ساکن مو میفوماید که بالفعل معدوم است واز جوب
بنام وسایر اجزا بمانند وبدستور بجای حبیبان تمرتام راعطاران میفروشند وهمادر برکش جته کزمین عفونت طبع آن جته نفخ
ورياح غليظ وقطور بطوخ او جته درد کوش وهمادنع درخت مذکوره که سوزانیده نهند تابرکه جته نایل ومرائی بوست تاه او
باعل جته تقویت معده ورفع رطوبات آن نافع وچون شاخ وبرگ او رانجته آرایع رابا روغن بجوشانند قایم مقام روغن است و
خواص جوز بخود ودهن او در مقام خود گفته میشود بلیون لغت یونانی است بفارسی زیره وتلخ بیازمانند وبوی بصل الذیب است
مانند بیاز تورتونیت بلکه مثل کیدانه بیرو بوست او سیاه ونیخ وبرکش مثل برگ بیاز وعریض تر ازان ودر طعم وبو شبیه بیاز
وتبرکی داغ نخاعی بامانده ودر کرمیان نیخ طرم نامند ودخش ازیاران بزرگ میشود واندک تلخی ومایل بشیرینی واز کولات است اوانی
تمیند گویند مثل بیاز است وگوچک طاول وبرکش اوغوانی وزمان ازگلکونه میانزند وچون تخم نیخ رابا دبوخشانند مثل رونماش رنگ
میکند وبه بیاز برگش شبیه وبرکش مثل کرات وگلش شبیه بنفشه وطعمش باجلد وبست ودراول سیوم کرم وخلک گویند درآخر اول خلک است
ومیهج باه وحالی وجاذب خون ظاهر بجلد ومسن وهمادا وبرگ وحوالی قضیب جته تقویت باه بدستور جته القوای عصب وکزفلکی انتخوان
وباعل جته تقویت بدن کرست نده ذکر زمین سک بیوانه وباغلفی جته درد معده وبازدره تخم مرجته کزمه تحت جنبه ورا او دیه هیابه
جته نایل مسماریسه وماکنجبین جته بخور سینه وبازدوجته نفاق عضل ناخن باخلاق النعم جته کلف دهن واثار زوج وبابرگ
جته غوب وطلای بخته او در زیر جاکتر بابوره ارنی جته نخاله سر وزخمها تازه وحول او جته اخراج جنین وخنیه نافع ومولد غلط
غلیظ وهفوعصب ومورث مفص ومصلحن کالین وتیزتازه وعسل وترشی او که درسرکه پرورده کنند بجوکباه مرطوبین ومنتج طعام
بلیله ثمر درخت هندیست بابل بامانده وبزرگتر از عفص وشبیه بهلیله جنبه وپوست او رقیقتر از پوست هلیله ومشتمل بپوست او ست

در اخر اول مرد و در آخر دویم خلک و ملطف و قابض و مقوی معده و آنتها و بالجمله حیثیه مسهل سودا و بالطبع
مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و نجارات و جهه بواسیر و بود اده او جهه آسهال مزمن نافع و اکتحال
او جهه دمعه مفید و مضر نقل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم بدلش آمله مقشر آب بقدر ثلث
اگویند شکوفه خیار و تلث او مورد و سدس او بلیله سیاه است و چون روزی نجد رهم او با نجد رهم شاهد
آب گرم بنوشند و مداومت نمایند جهه قطع سیلان آب دهان و تقویت باجره مفید است بلوط نبقه طرفه
دارمازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی ازان دراز و قسمی ازان مستدیر میباشد و مستدیر را بهش مهند
و او از قسم لذیذتر از درخت او شبیه بدرخت فندق و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن نلیند
شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده اند و مولف مالایسع سه قسم ذکر کرده و این اصوب است
و در هر صورت شاه بلوط نیز از اقسام اوست و مستطیل دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری مرارت غیر
ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله محمد بن احمد رازی در گرد
که در بعض بلاد در درخت بلوط یکسال بلوط را میدهد و یکسال بعض و ترین ماکول او و در اول مرد و در
دویم خلک و تلخ او و در اول سوم خلک و نایبنهایت بعض است و غلظ و حابس آسهال مزمن است و نفث الدم
و نزف الدم و جهه بیخ و سلسل بول و تقطیر البول و قروحه امعا و خفقان و غشیان که از ضعف معده باشد نافع
و ضماد او با بیه خوک مکسوده جهه ورم حادث او رام بلغمی و سوخته او جهه قلاع و قروح رحم و مقعده محمول
او جهه قطع سیلان رحم نافع و نان نقیل و مصدعه و مولد سودا و مصلحش بنکنجبین و قند و قدر
شربتش از نیمثقال تا یانزده مثقال است و بدلش خرنوب و منطی و درخت بلوط را جمیع اجزا ابرد و یابس است
و رشته های باریک او یابس تر در قطع سیلان رحم و انمال آن نافع است و برگ آن جهه اتمام جراحت تازه
و خاکستر چوب او جالی دندان و جهه اکلمه مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کندر با روغن زیتون
سرشته مداومت نماید او کند قاطع سلسل بول و بول فرش و ادرار بندی و منی و مجفف نار فارسیت
و مجوب دانسته اند و آبی که در میان سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهه خضاب ابرد بهتر از حفاظ است و حفظ
الصحه که پوست رقیق اوست و برگ او ملاصق است مجفف قوی و رادع [illegible] و حبس بول و سیلان

خون در طبایت نزیا و ضماد او جهت نفع نافع و بدلش کلنار است و پوست انار و کوبیده مورد با سویه بدل اوست و قدر نزبتش کمتقال
و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط با ندک مرارة و قبض و بیل او کمتر از شاه بلوط است و غذایتش او غالب و بقوه جالبه
و سمن بدن و مولد به کرده و شوی او با آنزیه و بهم یاه و مقوی بدن و جهت رفع سموم و نهایت موثر و در رطوبات خواص ضعیفه
از بلوط است و تفاخ و اتم بلوط مفرطی و شاه است و مصلح آن مزرجوش قوی و شکر و سکنجبین و چون پوست و قشر او را مهراب خته
و یکشب بر موی کجا و نموده و قبل از ان با طین قیموا نیسته بپوشند نهایت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست شاه بلوط
بلوط الارض اسمی است مشترک بر کجا ذریوس در نبات کبر کش مثل برگ کاسنی عریض است و منبت او ریگزار و تحت کوهان
کوهان که نوع تراسل است و او جید و اریغید اندیس است و طعم او تلخ و بادندک تلخی و در دویم گرم و خشک در اول و قاطع
فضول و نفع سده احشایی باطن و در ریول و حیض و رافع علل سپرز و ضمادش جهت پاک کردن زخمها متعفن و کوفتند و ده
و نفع زیادتی قروح نافع و قدر نزبتش از یکدرم تا سه درم است بلوطی نباتیست برگش شبیه برگ سیر و سیاه لون و بدبو
شاخهای آن مربعه و سیاه و پرشاخ و برگش چیزی شبیه بنیم و لکش مدور و زرد و اخیرا گرم و محلل و ضماد او بر ابتدای
جهه زمین سگ دیوانه نجته و او را در زیر خاکستر جهت بو امیر و نو امیر مجوب دانسته اند و با عسل جهت پاک کردن زخمها نافع و در
افعال قایم مقام فراسیون است و دو وزن او فراسیون است بلح بجای مهلة تمر و خشک است که هنوز نیز و زرد مایل بسرخی
نشده باشد و خورده فرمانند و داخل اکثر طیوب میکنند در اول و دویم سرد و در آخر آن خشک و با عطریه قابض و مقوی
معده و هکر و قاطع قی صفراوی و سهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات
تازه و مقوی عصب مستخی و خشونت کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و نقوشش و سینه و مولد غلظ غلیظ و مولد
ریاح و عسل مصلح او و قربت خشنی نش و نفقه مرتبا و قدر نزبتش دو درم و جزو اعظم سگ رامک است و چون آب آورد
آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجوب بلحجة بجای مهلة بلغمه معنی کهاست
که بر روی زمین منبت شده میشود و شاخهای او با یکدیگر فرق و بهم پیچیده شبیه به پیچیدن کرمها یکدیگر بر روی زمین
مثل دایره مستدیر میباشد و لکش نرم و سفید است گرم و خشک و مقطع و محلل و مغرغره عصاره او و لطوخ او جهت اخراج زلو
که در بینی مانده باشد نافع و خوردن او در ظنیت و ضماد او محلل قویست بل بلغمه هندی اسم خیارهندی است نزدیک
از خیارکبیر و تخم او نیز و مقوش حب و پوست تر سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست در آخر دویم

کرم وخشک با قوت قابضه ومقوی احشا ومحلل صلابت عصب وجهت فالج ولقوه وسایر امراض بلغمی وبوا سیر ورياح و
رطوبات غلیظه وبا جوارش جهت تحلیل رياح بوا سیر بسیار مفیدست وقدر نیم مثقال آن ومصدع محرور نی و
مصلح کشنیز آن ومولف اختیارات بدیعی بل وشنل واذخر را اجزای یک نمرد دانسته اند ونه انچنان است بلادر بقله
هندی ست وبعربی حب الفهم وتمر الفهم نامند وآن بارد خشک در سیم بنشیه نباتی هابوط وبهی ومشتهی بر وسیاه ومقوی نفس و
در درون او مثل بادام ونیز بن وما بین پوست ومغز او ملوا از رطوبات سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند ودرخت او
بقدر گردکان وبرگش عریض واغبر وتندبو وخوابیدن در سایه او باعث سکر وسبات وعسل بلادر در جهارم
کرم وخشک در پوست او در سیوم کرم ودر اول خشک وبی مضرت وبهی وبهیج یاه وعسل او را مخلوط کرده بار وغن گاو واستعمال
نماید محلل ومسخن وملطف ومفرح جلد وجهت امراض باردهٔ دماغی وعصباتی ورطوبی وتقویت حفظ وذهن و
رفع رطوبات ورياح وتقویت اعصاب ورفع سل بول ونسیان وفالج ولقوه ورعشه وضدر واختلاج وقطع نایل
ووسم وسایر امراض جلد ومضر محرور ومحرق خون ومورث یبوست دماغ وجوشش دهان وبدن وجنون ومرسام ومالیخولیا
ومصلح روغن گردکان ومغز تازه گردکان وما را لشعیر ودفع وهندوانه ومدر ومنفعل او کشنده وقدر نیم مثقال ربع درهم
تا نیم درهم وبدلش نخود زن او صندق وربع آن روغن بلسان ودرس ثلث آن نفوط ست واکثال او در چشم جهار مایان
مورث بیاض ورافع آن خرنی وحماد او با دویه نهالیه وغیر متفرقه جهت امراض باردهٔ نافع ونجوا نور ایل کشنده
بوا سیر ومقوط دانه اوست وپوست بلادر بهی وحفظ سیاهی موبغایت موثرست خصوصاً هرگاه با روغن بطم تدبیر
او کرده شهند بسکیل نباتیست پرشاخ وخشن ومربع وساق تنها دراز وبرگش منفرجه ونشیه پرک روغاس
ومایل بسفیدی وگلش سفید مخمسی صلبه ومدور ومیان او مایل بکبی وچوپانان نیز را با وصاف میکنند ودهانه اط
مصفی الرحایز نامند مرکب القوی وحرارت وبیوست او غالب وملطف وبخدریم از جرم او بدستور نیم او جهت از
عصاره او جهت کرمین افعی ورتیلا نافع وقطره عصاره وآب مطبوخ او با روغن گل جهت دردگوش وحمادش نیا سیه
خوک جهت ابتدا ذخاز بسیار مفیدست بسیل مرکبیست معروف بقدر عصفوری وخوش الحان وگرنشا ودر
سیوم گرم وخشک وبغایت محرک باه وخصوصاً بیاض بیضه ومغز او وبرگش او بسیار جالی وباتبض وحمادش جهت تنگ
خماره واز اله کلف ونمزاید اجفان وتحول او جهت اسقاط جنین موثر وخاکستر او جهت التیام جراحت

دقوران

خون

وخوردن کرم او جهته تصفیه صوت و تنش مفید است **بلور** بلام مشدده مفتوح سکنیت بسیفی و نقاف و سه ساکن و بفارسی بلورنامند نقاس

والکحال او جهته بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهته ارتعاش اطفال از جواجین موثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد

بلس عدس است **بلس** بعربی تین ابیض است **بلوسیطون** کلمه ایست **بلنجک** بجیم و کاف فرنجک **بلیطس** بلغته اندلسی بقلم الیمنیه

بلنامن یونانی اسم بلاس است **بلیقی** یونانی حرف یائی است **بلاد** بقین بلغته بربری حرف بری است **بلاد** عرطنیث است **بلوت** بکمون نبطی

اسم غرفیح است **بلطاون** بقلته یابنه است بلغته یونانی **بلیوسا** سورنجان **بلوهه** شقراقت **بلدرج** فنقلیس است **بلاد** بری بربانی بلیوس است

بلنجه نجاوی معجم بهار است **بلنجف** برنجاسف است **بلهر** بلغته هندی ماقلی است **بلیلهور** بلغته هندی فلفوه **بلدوه** هندی تلدوا است **بل**

هندی برتقله المحلات **بلی** هندی نبطی کرنب است **بلد** هندی نبطی بهل هندی نبطی است **بلبون** بتر کی الفج است **ابلغ** اودی

بترکی حرف الاوات است **بل** بنبرازی طراغیت **بلنک** اسم فارسی نمر است **بلاخوار** بلغته نطاقی جوشیصات است **بهلیم** بلغته دیلمی غالیس است

الباء مع النون من نفعه بوز بنفشه فارسی است و بعربی فوفرمانند و یونانی ابره و در اول برد و در دوم تر است و گویند در اول برد

تر است و بنفس در اول گرم و تر در دنبه اندر مهل **صفحه** او مکی مطبوخ و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و خشی یوم و محل اصلام و لطیف

و جهته صداع حاره و برقه و خشونت سینه و حلق و حرقه نشانه و بول و درد کرده و احتباس بول و ذوات الجنب و خناق و ذوات الریه و وجع

اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز بدلاوت نمودن و دو درم او تا چهار درم با آب بمرد جهته رفع سهال صفراوی لذاع حار است

و سه مثقال سائیده او با نیز خشت و نکر و امثال آن سهل او سریع العمل است و سرشته او با نیزه کلفته جهته تهیج مرکبه بعدیل است

گویند گل تازه او فاتر سموم است و نطول طبخ او جهته رفع یرقان و امراض دماغ و اعضا و خناق او جهته صداع حاره و ادرام حاره و بثقاته

و درد مقعد بفیدا کتار او سورت تضعف دل و یاوت کریه تقل معده و غثیان و التهاب و تهای حاره و مصلحش انکی از انیون

و بدلش نیلوفر بر کل کاکنج و در گل کاکنج است و قدر شربتش از جرم او پانزده مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ سعال

او با شکنجبین جهته خروج مقعد اطفال بغایت موثر و خناق او جهته ادرام حاره و التهاب معده و چشم و تنوع مقعد و رطوبت صفراوی

و حکه بعدیل است و روغن بنفشه سرد و تر و سموم و جهته حرارت و جهته خشکی دماغ و سینه و سرفه و زبخشن موی و نرم کردن اعضا

و نفاص و حفظ صحت ناخن و مکرآ بیدن او و درهم بعد از تعریق در حمام جهته ضیق النفس خناق او یا موم بر سینه اطفال

جهته سعال بغایت موثر و قطور او در گلیل جهته حرقه البول و حرارت نشانه و سعوط او جهته درد سر حار و زنجبلی مفید و بدلش روغن

نیلوفر است و بدلش ناف بز جهته سعال مزمن و جوشانده بنفشه با بنه با روغن بنفشه آلوده بر مقعد خناق نماید و در شومیم عدیل

ومانع نزلات وراوع ومجفف وساکن صداع حزنی وفرحانی مفاصل ونقرس وعرق النسا وصفاره او وبا آرد جوجه او ارم
حاره ودرد کوشش وجشم وبا تراب جنه نقرس وورم خصیه ولبتان وطلاء آب وبعد از کشتن موی مانع رویانیدن آن بشرط
تکرار ومطبوخ او بسر که وبا نشاستن آن افیون مجفف قروح وطلاء رماد او وبا دارچینی وزنجبیل وعسل بهترین ادویه درد معده
ونرتبه وبخور او قاطع نزف الدم وفتیله او وبا انجر بهترین ادویه بواسیر واراض مقعده وجون دوسه عدد آن وبا تراب
رافع بیضه است که باجوارت بر بروت بر دوشند وبخور او جنه جرب بیت نافع وشش قراط جنه نفث الدم وترفه وضماد بر شش جنه
اکله آتشخان وطلاء بجنه او بازردی تخم مرغ با بیه جنه درد مقعد وکبخ ران وخصیه نافع وبا آرد جو وبا قلا جنه منع بزرگ
شدن لبتان وخصیه وباعسل جنه درد خصیه فرزجه او جنه قروح رحم ورطوبات رحم مفید وبا زرانیخ جنه برفه وزرنیخ نفث الدم
وتسمین بدن وبا مازالعسل وهم وزن او وخشخاش جنه منع او در اجاص فرزنالدم سایر اعضا وبا افیون جنه زن بخوابی وسنون او
با قطرون جنه درد دندان وتاکل آن وبخور شش جنه کرم دندان ومضغه طبیخ او جنه درد دندان وضماد شش درد مفاصل نافع
وقند نرتبش از سفید او از شش قراط تا نیم مثقال واز زرد او از سیاه او چهار قراط وقند چهار درهم آکننده است
وبدنش افیون ومورث سردرد وارخاء اجفان وجفون ومصلحش عسل وانیسون است وروغن او گرم زرانیخ سفید را گوسپند تا به گرم خمیر کرده
ودر آفتاب اندک خشک کرده نشنده نهند وتدبین او جنه قروح صفراوی سرد وجب حکه وسعوط او جنه وجع شقیقه او جنه وجع شقیقه او درد مفاصل
وقطور شش جنه درد گوش وحرش جنه صلابات ورفع نافع است وجون بزرانیخ را با نصف او تخم کاهو وتلث او خشخاش کوبیده
روغنی بگیرند ورنافع تریاق رسام ومانیخولیا وسوداوی وتندی نفس است مترا با دو دانگ او سعوط بندق معروف افتدات
مانیت وبوی خلوف نامند در آخر اطعمه کرم ودر اول حک بهی وتقوی امعا خصوصاً معا وصایم وزیاده کننده جوهر وباه و
قلیل الغذا ویکی از قیه او با مازالعسل جنه برفه زمن وبواسیر او با بدک طفل منفخ نرنه بارد وموافق سینه وشش با
انیسون جنه خفقان وهزال کلیه وحرق البول وتقویت باه وسموم بارده وزهر عقرب نافع وضماد سوخته او با بیه خرسک و
با بیه خوک جنه دار الثعلب وبا روغن زیتون جون بریان فوخ اطفال با اندک جنه دفع ارزه جنین اطفال تر خاره ومرغی نحو
بغایت موثر وتشمیدن او با انجر وسداب بعد از طعام جنه سموم اغذیه وباشکر وعسل جنه برفه مفید وکندش جنه جهار عدد او
در چهار رکن خانه وهمچنین نگاه داشتن او با خود جنه مانع کردیدن عقرب ومولد ریاح ولغلظ مغز او ومفرح معده ومهیج قوی ومصلحی
مازالعسل ودوا نیدن وشکمی وجلاب وبدلش مغز کردکان وحب الصنوبر وقند نرتبش با بیت درهم آن وچکانیدن عصاره او

بندال کب بیت خبر کبر انجی ... بهجر ... بهجر ... بهجر ... بهجر ...

درخته قطرقه و پوست سبز او نهایت قابض و دود انگ او حابس سهال کهنه و حقنه او بدستور و روغن او کرم خوک و حقنه
نافع و مضر آبرد و در دسینه و جگر کهاز برودت باشد و تدبیر او حقنه گزبدن عقوبه و تیلد نافع و مفرحه و مصلح بیه است ازند
هندی ریشه است و آن دانه آیت نقد رفتی و پوستا و سقلی و صلیب و ارقت و نفاق و تیره زنگ مایل بانگ سبز تغرلو
سفید مایل بزردی در آخر دویم کرم و خنک و مقوی ناظمه و معده و اعضا و مسترخیه و جگر و تنزیا و ضمادا قاطع اطوبات و نرلد
و حقنه فالج و لقوه و حیه و صرع و ربح غلیظ نافع و مداومت او نهایت مبهم باه مایوسین و عصاره او سهل سودا و بلغم و زردا
و ضعف جمیع بدن بی اگر بهمن حتی انکه باعث نزع برص و کلف و غش و یرقان میکردد و نیم درم قراط با نزاب با سکنجبین رافع قولنج
و یکمثقال بوستاد حقنه گزبدن عقوبه و تیلد تنزیا و ضمادا و حقنه تب ربع و سهال بقیه تنزیا و حقنه صداع و نقرسه و ربع و سیل
وغشوه و لقوه و فالج و صرع و ربح الختم که عبارتست از بطلان حس و حرکت سقوطا بقدر طفلی و بخور پوست ملاصق مغز او حقنه
جنون و ام الصبیان و ضمادا و با برکه حقنه خنازیر و ربح کردیت و صرع اطفال و اکتحال طبخ او با برکه حقنه ربع احولی و نزول
آب معدود درهم انزع دخت او حقنه ذات الجنب با رد و ربو و نزله و نفث الدم و فرزه مغز او حقنه اخراج جنین و احتباس حیض
و یکدرهم او حقنه در دو رحم نافع و قدر نرتبش از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال او نیم دانک محموده مخلوط کنند در سهال
نهایت سریع الاثر است و هر کاه دو درهم او را کوبیده در جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو فشرده تا کونشمش
طبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سفوف بابونه شنبلید باعث اخراج اخلاط مختلفه میکردد و در انتفاخ بعید است ابنوک پوست
و خشت پشیه پوست درخت توت کویند پوست درخت توت کویند پوست درخت توت کویند پوست درخت توت کویند پوست درخت توت کویند
کشنده در اول کرم و خنک در آخر عطرات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع سهال صفراوی و خشان و مهی و مدر بول و حقنه
طحال و تخفیف اطوبات نافع و طلاء او مانع عرق و خنوک نده عرق و قاطع ریحه نوره و منقی جلد و اطوبات تحت آنه
و قدر نرتبش تا پنجدرهم و بدل آن است بقله کی دانه ایست شبیه بعدس جازان بایده تر و نیز از می شوکویند قسمی از حلو و کیفیت
و تدابیر او سرد و خنک با عتدال و قابض و در خواص مانند عدس است و ضمادش حقنه قیق و سهال مزور او حقنه قروح مساخیه نافع
و اکثار او مولد سودا و مصلح روغن آنست نبات ورد ان حیوانی سرخ لون و بر او رقیق و در حمام و قریب آبها و جایهای متعفن
میشود و بعضه شبیه بلوبیات در دویم کرم و خنک و محلل و مجفف و نرشی میدن سوخته او با یکمثقال و نیم باعل او حقنه اضباس
حیض و بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و قرحه البول و در رحم نافع و قطور مطبوخ جوخاد بروغن زیتون

نافع

جهة درد کوش و یا ضاده موم و زرده تخم مرغ جهة درد رحم و کرده و احتباس بول شربًا و ضمادًا نهایت مفید و چون او را با قرطمانی و اندکی از ف فس که نعارسی سانس مانند با روغن زیتون بچوشانند تا مهرا شود جهة امراض مقعد و بواسیر کوبند مجرب و با انجیر جهة قروح ساق نافع و پضماد او در رفع قروح مذکور بعد بیل و مجرب است خوردن خون او با ماکولات موروث برص و دود و زنبور و نوشادر با مجز کریا ابن او است بن بکسون مرویت بن بتشدید نون بلغة اندیس اسم قهوه است بُن بضم با و سکون نا بلغة فارسی جنبه الخضراء بنفوسه بلغة اندیس اسم خرفطان است بُنبُر سیستان است بنج جبلی مردی شوکران است بنفسج الکلاب بسیج شقایق است بنات النعش قطرب بنات الماء انجره است بنجنگزوا بلغة فارسی لسان العصفور است بنطرون بونانی بورق است بنات الشیح بابونه است بنات بلغة فارسی علک البطم است بنجنگشت نعارسی اسم انملی است بنطا فطران اسم یونانی قرحه اصابع و بنطافلون لزیزاهند اوست و بهنی بهون اسم هندی اوس بلغة تکلن بن ثیل است بنطاطاپس بونانی بنطا قلون است و بنی قرحه آن اسم بنطاطلیس بونانی بنی قرحه اجحنه و اسم بنطافلون است بنکار اسم یونانی لبقاج پکن هندی بادنجان است بنوسا اسم هندی بنفسج است بنولی اسم حب القطن است بنیدا اسم هندی مرزنجوش است بنیرایه اسم فارسی الفخت است بنیرک اسم فارسی حبارا است بنیر اسم فارسی جبن است بنیرکار اسم بنیر خرما نعارسی حمار است بنیره دانه نعارسی حب القطن است بنفشه سک گشنیز فارسی است بنوق اسم ترکی قطف است بنیکه کنه اسم فارسی قصم است بنیک اسم فارسی قنب است و بهندی خار مغیلان را بابن اسم نامند بنرکی نبتانی است مکوحیا است بنکو بنیرازی نیز قطونا است بهنی اسم هندی اوسیند است بنیره هندی خفض است بندری بهندی کاقنست بنس لوچن بهندی طباشیر است بندیکر بهندی اسارون است البابونج الواوبونه بنجیست سفید اطول از انگشت و صلب مضمت و با خونست و بعربی مستعجله نامند و آن نوعیست از مستعجل و فرق میان دو نوع خطوط کثیره بوزیدنست بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و گویند لعقه بر ریسه قرن میان هردو حلاوت بوزیدنست و لعبت بیری گرده دار است و شبیه به سورنجان است دور آخر دو یم گرم و خشک در ما بوطیت فضلیه و مبهی و محرک باه و جالی و با نی حبه مسهل زرداب و با طفه ریاح سموم مادیه و مسمن و مفتح سدده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مقطع حنین و جهة استسقا و دفع کرم معده و از ادویات اخلاط غلیظ و دردماغ و فالج و با جهة بواسیر نافع و مفرح نیسان و معلحس عسل خردل و قدر نیم تنش با مثقال نیم است و بدلش دو وزن او بهن سفید و گویند بونش موج و در تریاقیت نیم وزن او زرنباد و زراوند طویل است بونش در بند قرحی است متخلخی که از نباتی نرتیب می دهند و نبات آن بقدر نیم جز و برگش مثل برگ حنا و تخمش بدر از شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی و در دو یم سرد و رادع و طبعی و طلا

او جت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره و نقرس و صداع نافع و بدلش شیاف ماهیتا و خصوص بونیون ماهیتا
نباتیت ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه برگ کرفس و لطیفتر از آن و گلش شبیه بگل نیلوفر و تخمش ریزه و قهوه و در دویم کرم و خشک و
تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و سنگ مثانه و کرده و امثال آن که ذکر نموده شد بعمل آید باعث صحت بدن است و مغض و مدر بول
و مسقط جنین و کرم شکم و مستعمل بر کرفس و تخم و عصاره او جهت کرده و مثانه و سپرز نافع خصوصاً با ماء العسل و خاصه او با نمک
جهت خنازیر و حمول او جهت اخراج کرم معا مفید و مضغه او مغث و مصلحش غاب و نیز تازه و قدری تربتش با مثقال وانیم او
نیم و بدلش کندر است بولا مونونیون بونانی قسمی از مخلصه است گیاه آن مانند درخت و خشش و شاخ او با برگ مانند شبیه
و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و اطراف آن چهار چیزی مستدیر و کوچک و در آن تخم سیاه و بخش شبیه بدروح و سفید و دراز و
باصلابت و تلخ و منبت او در زمینهای درشت کوهسار و مستعمل بیخ او است در آخر دویم کرم و خشک و لطیف و مخفف و بخهه و در و در
و در حمه معا و با مرکبه جهت صلابت سپرز و با نمک جهت کرمهای شکم و آب جهت عسر البول و عرق النساء و با نیز تازه جهت تفتیت
حصاه نافع و ریه قراط او را چون ناشتا بنوشند هر گز عقرب او را نگزد مگر آنکه عقربی را بگزد پس باید تا فیاً تا ول نماید و تعلیق او
مانع گزیدن عقرب و منفع او جهت درد دندان با درد نافع و صداع و دراتیهان محلل ریاح آن و قدری تربتش با مثقال و مقرحه
و مصلحش غاب و بدلش با دزهرت بورق نباتی بوره مانند و آن نمکی است که از اخجار تره زار پیدا میشود و اقسام میباشد و نوع
او را نطرون و سفید و سبک و برسوتر از ارمنی و بسیار سبک شبیه بگف مایل بسفیدی و صلب او را افریقی و زبدی و سفید و سبک و سبک
بورق الصاغه زرگران است و اخیر او را بورق الخیازی و سفید و رقیق گف مانند غیر صلب او را رومی گویند و مضرع
او یکی از درخت خرمیست که بطبخ او را غلیظ کرده و می سازند و این بسیار خفیف سفید مایل بسیاهی و غیر ماء است و مسمی
به بورق الغوب و قلیت که با لویه سائیده سفید آب طلی میکنند و بعد از سفید و آب بورق بخوشانند تا بحد اخراق رسد
و این بازرانه و نمکدار از این قسم بعمل می آید و بهترین اقسام او ارمنی و بدترین او زبدی و در رسوم کرم و خشک و محلل
و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و اشباه بدن ارمنی او قلع اغلاظ غلیظ و مسکن مغض و رفع قوانج و هیچ باه حتی
طلاء و آن مقادم سموم و با هم و زن او زیره کرمانی و با ماء العسل با طبخ زوفا و اشنان آن جهت تحلیل ریاح و آب جهت
وضع تسهیل قطروز ریاح و با نیخ انجدان رفع سمیت خون کرم کا و تحلیل خون منجمد در معده و با نیفته وضع عرق
مثل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و آب رد غن زیتون جهت قولنج یا پس و خاد شی جهته از اید حرب حکه و ایاض بدن و

برص وبکوبی زنگ خاره وبارد وغنیا جهته رفع لرزه وتشویره تنهای بانجی وسودادی وبابونه خوردن جهته کزبدن کبد ویرقان
وبابونه اردک جهته کشودن دهل وبا انجدو سرکبین کلاد جهته استفا وبا روغن بابونه جهته ادرار فرمودن عرق وضماد او با روغن
بزاف وشلم ونشستن نزدیک آتش جهته کشته شدن کرم معده واخراج آن نافع وطلای آن با روغن زنبق بزدکوا عائه بافت
نفوط وباعسل بزهمن ازدارد وبا ادویه مناسبه جهته قالیج والتواء عصب وقطور او با نزاب آب جهته سرده کوش ودردآن
ورطوبته دوی وطنین وبا برکه جهته اخراج کردن چرک گوش واکتحال او باعسل جهته بیاض وتقویت بارد وغرغره او
با برکه جهته اخراج زلوی که درحلق مانده باشد وشستن سرباب او جهته خراز وبا روغن بنفشه جهته کرم کوش وقرحه او جهته
رطوبت رحم واحتباس حیض نافع ومفرح معده ومحرک قی ومصلح مطلق وضع عربی وقدر تنبش از یکدرهم تا دودرهم واز
قسم اوازنیم درهم تا یکدرهم وبدلش یکوزن ونیم اونک است ومداومت استعمال او نمودن موجب سیاهی لون وپاشیدن
آن برموی باعث رفت او وجهته داء الثعلب وداء الحیه نافع وگفته اند واهل صناعت را اعتقاد آنست که چون اورا بیاض
بیض مرغ شته درکوزه خفاش بسوزانند وتا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با خطل تقطیر کنند از آب مقطر حمل جمیع جراحات وتنقیه
اوساخ والحاق وضع وتلزیق می آید ومجرب گشته اند بول الدبل وصی است که از جنس البر وبول شتر تربیت میدهند
وازیمن وملکه خیزد وجهته الصاق جراحت خیشه حیوانات نافع وبغایت کرم وخنک ودراماض بارده بغایت موثرات بول
بول از جمیع حیوانات کرم وخنک وجالی است ونفاذ بجز بره مختلفه است وبول انسان اعمل از سایر ابوال وبعد
ازان بول خر وگاو است وچون بربول را بجوشانند تا غلیظ شود ومنعقد گردد جهته قروح خبیثه ونواصیر واندمال وتخفیف
بیعدیل است وبول انسان جهته قروح عمیقه ورطبه وسلعیه وحکه وجرب وحرق خراز ودمعه وآبله ومنع زیادتی قروح خبیثه و
ثبورات که دربرهم میرسد وبا بورق جهته کندن سگ دیوانه که موضع لدغ را بنوشند وداء الثعلب وبرص وتقشر جلد و
اشتیدن او جهته دفع فساد هوا وکزیدن جانوران وسموم ماکوله نافع ومداومت او برصباح بقدر دو کف جهته دفع تب
بعدیل وشستن مقعد با بول کرم جهته ورم آن ودر رض آتشک شستن موی آن نافع رنجش وتساقط آن وخفقه او جهته
مغص وحصول ثقل بول با روغن خارجهته درد رحم وقطور او جهته کرم گوش خصوصاً دیوانه اگر کرم کرده باشند وبا رطوبتهای
کرم چکانیدن واکتحال او جهته غرب رمد وظلمت ابصر وبطوخ او در ظرف مس با عسل جهته قلع بیاض که از قروح بهم رسد
ضماد خاکستر او که با بول خر پخته شده جهته قطع تنفس اندام اعضا مفید وشستن بول طفل نابالغ جهته عسر النفس انتصابی و

بول سرب در نفی بعضی مشهور و مفرح آن تنقیه و با برک و بیخ مسهل و مقیی و در دندان نافع و مرکب و بخور آن در نفی خفقان
و اسهال صفراوی نافع و خوردن آن و بخور آن جهت اسقاط جنین و بخور آن جهت [illegible]

وطلا وکف آن جهة تایل نوشد و بول گاو باده نعایت جالی و جهة فروج اطفال و نور چشم و از گاو و نرجهة دود معده پاره و بواسیر و بواسیر و با رحاق جهة درد گوش و با برگ جهة درد دندان و شستن عضو با خرول و بول گاو جهة خدر مجرب و نشسته اند و بول خوک جهة قلعه ماضی عین و ریزانیدن لنگ کرده و شنانه نعایت بعدیل است و بول خر جهة هر دو کرده مجرب و نشسته اند و بول بز با نسل الطیب هر سه قدر چهل مثقال با نجهة استسقاء لحمی و قطور او جهة درد گوش و طلا بول سگ جهة تایل و بول نشتر جهة ورم حار و سده آن و شقاقیلا صلابت پیوند و تقویت باه و امراض باده و حنا و قطور او جهة جراحت گوش نافع و بول جاموس با رحاق جهة درد گوش بارد مجرب بولا لبرمانی با قلاست بولو دیون بروی ترجمه آست بوطا قوطین بیونانی سلق است ابولوطرنجون بیونانی نیلوفر است بوصیر اقلوس است بولوسیون بیونانی بیلاد سیاه است بوتی قطور یون غلیظ است بولوقیمن بیونانی فرصنعه است بوغلص بیونانی لسان الثور است پوت بیونانی درخت است نرش شبیه بغرور ظاهر او خشکند رس بطری شبیه بوقل اسم خرفه است بوبانش فلفل بوبقاس نرفت پارسی است بوربطس بیونانی ترشک است بوقصا درداست بوشاد شنجم است بوجا هندی بیش بوشت است بولوخودیون بیونانی بلغاج است بوزنگ بادرنج است بوطانیه فانه است بوارد اسم اصطلاحی نبع بقول مانند زرد کی و شلغم و توری و کدو و چقندر است بورق للعرب و بورق الخبازین و بورق الغربه بورق الضاعة از اقسام بورق مذکور است بوکر هندی است بوبچا هندی اسم نمر است بوره سلیمانی است فارسی اسم قطرون است بوره اسم فارسی بوره است بول هندی رحاص است بوبم اسم فارسی چغندر است بوف بغاری قسمی از چغندر است که بترکی اسرغوش گویند بوکه هندی اسم کلیه است بوره هندی نخاله است پل هندی بزر بقله الحمقا است بوی اموان هندی برنجاسف پوست اسم فارسی قشر نبات و جلد حیوانات است پوشکیف اسم فارسی زیلبت پوشتار بغاری اسم نبع الحیه است پول برگ بی بغاری سلاجه است پوده کوهی وحشی نوع جنگلی مهری را مانند بوتیمار بغاری نعفین بریست پوشت بهار بهار خرما ماده اسم کفری است بوره اسم مزر است پوده صحرائی شکر انبیع پوت نبع درخت زنگ اسم ارغیس است بوزنه بغاری اسم قرد است بوزنه بترکی جدات پودنی دوی بالغ بترکی دلغین را مانند بومی نوز اسم ترکی قوز است بوزاد اسم ترکی عجل است بولاد قسمی از حدید است بوقره اسم ترکی خط است ابا و مع الها بهمن بلغة فارسی اسم نبع است مثل زرد کی و بانگ صلابت و کچی و با خونت قلیلی و ناهموار و با عطوبت بعید اوراظاهر و با طن بعید و رخ اوراظاهر رنج تر از باطن و منبت او کوهستان و خیابان و اراضی نقیر تیری و زیاده کمتر ازان و برگش مثل برگ اجاصی و منبط و خارناک و صدر مرساقش برگی چند با هم عجیبه و بی گل و در تموز بر سد و دیم گرم

بهیر هند درختی است هندرا قاتل دیدان وجب الفرع و تنکنده باد و معدل خون فاسد شده و بلغم و رافع هر تاد یخته بریوه و سهمی بدن نافع ۱۲
بهیکر مول بیخت هندی تلخ و تیز گرم و خشک در دوم پخته لمراض بارد و بلغمی و حمیات مرکب و ادرار بلغم و بخته خلق النفس و وجع جنب طلاق نافع ۱۲

بهنکره نام کی هست بهندی ابهل است و در خلق شبیه بانجدان و از نبات انجدان بزرگتر و مایل بسرخی و تیزکی و بی طعم و بوی پس ندارد و مخصوص بلاد هند است و یونس را اعتقاد آنکه برد و تر است جهت نشر ای صفراوی و حرقه و خصیه نافع و اهل صناعت ازان خواص بسیار ذکر نموده اند و بران بسیار نچه دیده اند بهمی نبات است شبیه به نبات جودار ان کوتاه تر و باریکتر و خونناک او شبیه بشیلم و پشش مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم بسیار قابض و وجه بهبهان زمین و نرف الدم و مرقوع الکثیر خود و سلسل البول را نافع و قدر تر تش دو درهم است و چون در شیر ملتون برنگ سرخ ارغوانی باد لنشان آن سرخ بسیار برغصوی که خون برود بندند در قطع خون مجرب میدانند بهنس اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز بدین اسم نامند بهوج بید مشک است در خلاف مذکور خواهد شد بهرم و بهرمانی نقاسی کل عصفر است بهن گر خراز الضحر است بهار قسم صغیر انجوان است و بهرمان صاحب جامع بهمی کوید بهم فارسی یاقوت است بهج بوزیدان است بهه اسم فارسی غرجل بهاو درخت خرما بهم فارسی طلع است بهارنج قسم ترنج خرمات بهم تفوت است و او را کفری نامند بهارت صورات بهندی نوعی از پنبه و در انجا نند کوت است بهیر بهندی غنم است بهیره بهندی بلیله است بهمری بزبان هندی ستان النور است بهو یکپتی بهیار دوچ بهیر بهندی بعدد است بهاوزه بهندی بلدعدد است بهرت بهندی دنبه است بهنکری بهندی زاج است بهن جر بهندی قطر است بهن ژوه بهندی سنا مکی است بهنک بهندی قنب بهول کل ریع است بهوپر بهندی ابهل است بهط هریره است بهارنگی اسم هندی برنگ بغدادی است الباد مع البلاد بیض مراد از مطلق او تخم مرغ خانکی و حرارت هوا صفد او و حافظ او از فساد در رنگ نگاهداشتنی است و بهترین او نیز کی مقدار است که در هاز رود از مرغ تولد نشده باشد و نیز نشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بکری و مرکب القوی و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدای او در دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و شانه و قرحه کرده و شانه و نفث الدم و سرع نزلات حاره سینه و اصلاح آن و مقوی

شخصی که خون زیاده او دفع نشده و ضعفی که از فصد پیدا شده موافق مزاج سودا وی و تخمه او و در کرکه قابض طبیع و
منع ریختن مواد بمعده و باسماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال آن تخمه اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن تخمه درد
شکم و با تخم ترمه تیز کرمک شقوق روده قضیب کاو کوبی و بزبانه تخمه تقویت باه نعناع نافع و خوردن زرده خام تخمه آرزین
مار و حرقه شانه و تصفیه صوت مفید و نفع معده و اکثار رود او مستان مولد حصاة کرده و پختی و کلف و سیاه تخمه و سیر
هضم و موت قولنج و مصلحش او و یه حاره و آبکامه و نیم تخمه او در مزاج طفل ما بین شیر و با کند رتخمه برنجه و با تخم کتان تخمه
ضیق النفس و با بزرک کند و انزروت تخمه تسمین بدن بسعد یل و بادام الدخوین تخمه زحیر و با طباشیر و کهربا تخمه قطع سیلان
خون و تسدید فوهات عروق و سیج و با نیم نقال جرم لک زرکران زعفران مند و الدت را باد استحکام میدهند تخمه قطع سیلان
حیض و درد رحم مجرب و ضماد ش با روغن کل و با بونه تخمه ورم چشم و انشین و مفعد و با موم و روغن تخمه تلیین اورام
و اعصاب و طلاء تخمه او با زعفران و روغن کل تخمه ورم حار بواسیر مفعد و ضربان او و ضربان چشم و باعث تخمه
کلف و آثار سیاه و با روغن بنفشه تخمه او را م حاره و با مرزنجوش تخمه ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و بتنهائی تخمه
نقاق سفلی نافع است و سفیدی تخم مرغ مغزی و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفید
موافق محروری و تا میدن او با آرد و جوتخمه قطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او تخمه در چشم و جراحت مقعد
و قروح تخمه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کرده آن بر تبره تخمه آثار حرارت آفتاب و با دویه قابضه بی لذع تخمه خون
رعاف که از پرده های دماغ آید و با کندر چشم طلا کردن تخمه منع نزله بچشم و تنهائی رادع و مسدد سام و تخمه او را جاره
نافع و حقنه او با الکیل الملک و امثال آن تخمه قروح امعاء و سیج و اسهال مراری و حمول او با روغن کل تخمه ورم مقعد و رحم
و اکتحال او تخمه تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و نبر النبع تخمه صداع حاره مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مجفف
قروح و قاطع رعاف و تخمه جرب و جلد و با صد تخمه باغ چشم و نفوخ سوخته او و بقدری که سیاه نشود و خاکستر او تخمه
رعاف مهلک قلع بیاض چشم مجرب و سوخته او بمقداری که مانند آبک سفید کرده و با عسل تخمه قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر است
و خوردن پوست قشره مسحوق او بقدر دو درهم سیج و باه و طلاء او با عسل و سرکه تخمه تحلیل اورام و زرد او قاطع خون
و تخمه التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و مرده ملاصق پوست او حولا مفید است از اله بکارت است و با خون کبوتر از امرار است پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آبک است و در علم ضماد از ان بهتر یا بوره و نوشادر و نقلی مشترک است

وروغن زرده تخم مرغ که زرده او را در آبی پخته باشند سوزانیده کرفته بهندکرم و محل و ما طفه و حقنه و رد مقعد و اسر
درد دندان و رویانیدن مو نهایت مفید است و چون زرده را با نوشادر تا بته برشته کرده روغن بکیرند در تطهیر اجساد و محو آثار کاه
اصل حار را با وصل کند اصل بارد را تا بت کند و چالینوس حدی بجهة نیم پخت کردن تخم قرار داده که هر کاه آب جوشیده بکذارند
تا صد شماره کند و یا در آب سرد کرده با نفس کذارند تا سیصد شماره نمایند نیم پخت بیشود و قدر نیم پختی از پنج عدد تا پانزده عدد
است و تخم سار طیور را بواب خود مذکور است و در فضایل تخم تدرو و تیهو و دراج و کبک نشیه بتخم مرغ خانکی نباشد پیش هندی نماند
و آن پخت و نیست بلاد چین و کوهی که بلاد هل نامند هندا زهر بلاد هل عبارتست و آن سریع النفوذ تر از سام قوی و قلیل
اقسام آن کنار از دو ساعت قاتل است و در بلاد تبت نیز اقسام او می باشد و یکی را بلغنه هندی کویکیا نامند و چند از تر بوند و آن پخت نشیه
بشاخ آهو و برکره و بر روی او نقطهای سیاه و کاه باشد که مانند طلق صحوق و مثل کاخور سوده خیری بر آن نشسته باشد و درون بلغنه سیاه
و براق و صلب و بلغنه اش و برخ زرد و مایل بسفیدی و قوی تر از حقه سیاه است بحدیکه اکر بر کاب طلا کند در را کاب تر کند و بوی او
کشنده و آن بسیار یافت است و ملوک ضبط مینمایند که چون اقسام او را بترخ کاه و مانند بجائی تر خون دوشیده خود و قسمی دیکر را بکهنا ک
نامند بشکل حیوانست پر و نقش سیاهی مایل و در نقش زرد مایل بسفیدی و کیاهش مقدر زرعی و بر نقش شبیه بر کاهو و کل او مثل
و بلغنه زرد و بلغنه اش منقش و کچه ای کشنده است بقدر نیم ساعت و بخش مثل نبت و قسمی صنوبری شکل و کوچک و بر نقش مایل زردی
و شبیه بسعد و او اثر نا مند و در غایت تندی و تلخیت و یعنی قسم شبیه بحدوا است و سایر اقسام سوای مهوره را تحی و تندی نمیباشد
و قسمی شبیه بقط و دیبا سیاه و قسمی شبیه بکلیل الملک و درون انبل نامند و کهای درون سنبل نزیافت میشود و قسمی را بهاتره صوراة
کویند و آن سفید مایل بزردی و غیر مخروط شبیه بنیخ نی و کره دار و بقدر انکشت و بر همی تر کویند و مهوره نیز نامند و کلدانک
او قاتل است و قسمی را بلدنا نامند شبیه بزردچوبه و در زردچوبه کهای بافت میشود و در نقش بنیر اغر و مانند کزی زردی و منقط سیاه
و کالوت نیز کویند و بقوت بکهنا ک است و قسمی شبیه بزنجبل و کهای در و نیز یافت میشود هندی خونیز کویند و بقوت بکهنا ک
نیست و قسمی را با جلیک و نوعی را کجاری و قسمی را در د سنهاک کویند و هر سه شبیه بکهنا ک در حوالی جمیع اقسام مذکوره
سوائی جدوار نبات دیکری روید آنهم بچند نوعی دور تر از ان و هر چه کمتر از بیست و رعه دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار کشنده
نیست و کسی که مداومت سمیات کرده باشد در آن کمان میتواند بود و تحصیل انی اقسام نموده و همه در جهام کرم و خشک و در اطلیه
برص و جذام و در معجون تریاق مستعمل است و کویند بهشتاق اقسام او مورث صرع است پیش موش پنبا حیوانی است شبیه

بوشش وسکان او مواضعیت کہ بہ پشش آب دور تریاق اقسام پشش وسایر سموم حیوانی ونباتی وجملہ برص وجذام نافع وبعضی گویند
کہ آن نباتیست کہ جوا پشش رویدہ فاذر ہراوست واشتباہ بجدوا رادہ اند واو را بجای زامند پیل بلغتہ ہندی دریشت نقدیر سب
وبی تخم وباعضوصت وقبض ورایحہ او شبیہ بخرو بسیار خنک ودرخت او قریب درخت سیب وبرکش ازان کوچکتر درویم برد ودرسوم خلط
وقابض اسہال مزمن وذرف الدم اسعا ومقوی معدہ وقاطع لزوجات ومرباراوکہ بازنجبل باشد بہتر است واکثار خوردن بیل مولد
بواسیر وقاطع خون حیض است وصلحش نکرو بدلش سماق پیم ثمر درخت شبیہ بہ بہی کوچک وصلب ودرغب وبسیار زیادہ از بہ وصافتہ تازہ
کوبیدہ درخت او پیوندکنند وامرود بر نہال بلوط وبہ درخت بید وتفاح الصفصاف مانند کثیر الوجود تا اوسط زمستان باقیست
ودرد ویم برد درخنک وحابس اسہال وقی وقاطع خون ومانع خفقان ومقوی معدہ ودماغ وباعث علی محلل اورام وطبخ او قادر
سموم حارہ ومضعف او جہت تقویت ندان وجلوس وآن جہت قطع ذرف الدم وبرکش جہت انعام جراحت تازہ نافع بغیر واکثار او
مولد سدہ وعسر البول ومصلحش روغن بادام وبدلش بلوط وبعضی قدر تمرہندی ازدہ درہم تا پانزدہ درہم است بیخ فی اسم فارسی
اصل القصب است بیخ مرجان نبارسی بید است بیاز نبارسی اصل است بیار غصل نبارسی اصل است بیخ شہنبی نبارسی اصل الغلت است
بید نبارسی صفصاف است کہ بید بری خوانند بید مشک نبارسی خلاف بلخی است بیخ تقی نبارسی اصل تنوکران است بیخ انجدان
انجدان خراسانی نبارسی اشتر غار است بید خرما نبارسی جاوشیر است بید انجر نبارسی خروع است بید انجر خطائی نبارسی وندات
پیہ نبارسی تخم است بیخک کشت برکشت است پس کوش نبارسی لوف الکبیر است بیخ کولہ نبارسی محروث است بیخ انار دشت
نبارسی رمان است بیخ تفاح بری بمروج الصنم است بید کیاہ نبارسی شبل است بیخ طرخون کوہی تاقرقحا است بیخ خاز بلغتہ تنکابنی
ترخس است بیخ دارچان بلغتہ مذکور بلغاز است بیم بلغتہ مذکور سواب است بیرزد نبارسی بازرد است بیورد اسم فارسی قسمی از
خرفہ است بیجادہ بہ سیاہ است بیخ برند اسم صفہانی شیطرج ہندیست بیخ بخور بخور مریم آذربویات است بیخ سنبل نبارسی
سنبل اردمانی وآن بیخ نوات بیان بتبرکی اوس است بین بتبرکی دماغ است بیلد چین بتبرکی سیمابی است بیلدار بلغتہ تنکابنی
جندبیدستر. ہندی دارفلفل است بیشتره ہندی نوشی خیارتیز است بیخ ہندی تخم نبات است بیلدار پیلا ہندی فلفل است
پتہ. ہندی مراره است بیلی اہیار. ہندی خان الارض است بیمود بزرا ہندی بازرد است بیسر ہندی سلوت بیلہ ہندی
خصیہ است بیل. ہندی تورد است بیولتہ ہندی خیر البن است بیر ہندی کنار است بیغول تخم کتان بیاون بلغتہ مصری تبین است
بیغاش بلوط است حرف التابع اللذ تا بنول مانی ہت ومشتمل جمیع اہل ہند است نباتش شبیہ بہ نبات لوبیا بردرخت

می بیرکش شنبه بیرک لبلاب بابونه بادیان زنگ و در طعم شنبه تقویت نفس و درد دیم کرم و خشک و مفتح و مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مهیج و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی حافظ و فهم و نشاط آرنده و مفرغ او جهة رطوبت دماغ و مسخ کردن لبه تقویت بدن دندان و قطع نزف الدم لهاة و تحلیل اورام لهاة و ضماد او جهة التیام جراحت تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر تمرهندش باد و منقال و بدلش قرنفل است و طریق نفع او نزد اهل هند آنست که باقدری آنرا مکوفته و اندکی کهنه و قدری فوفل استعمال نمایند و جرم او را استعمال نکنند تامول و تمول تابول است تاکوب فرفیون تاغد عاقرقرحا است تامسمق ترنجبین است تاهنیا بربری مصفرات است تابقیس حرف است تاقوه اسم فارسی جوزاتل است تانبه اسم هندی نحاس است تال بهندی اسم نقره و مس و برنج است تانکار اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم نخود تاراته بلغت هندی دینار اسم جبل الرمل است تبین بفارسی کاه نامند و مجموعه آن در اول سرد و در دویم خشک و جلوس و بطیخ کاه کندم و تعریق به بخار آن جهة رفع آزاری که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد نافع و محل او رام و شستن بدن بطبیخ او جهة رفع سدد نافع و نیز او را شنبه به شنبه مریض میدارد و ضماد خاکستر او با نیم وزن او نمک قدری سرکه جهة قروح ساعی نافع و کاچوتبر و جهة افزایش محورین مفید و بخور کاه با قلی جهة حفظ شکوفه های درخت از سقوط موثر است و با لحاصیت مجموعه کاه مفرح عجب و خوابیدن بر روی آن بغایت مفرح و عرق کاه گل که بجای آب کلاب کرده شنبه بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف محورین بغایت نافع است تبین بکله اذخر است تتری بهندی سماق است تج بهندی سنبله تخم کاجر و تخم کافشر اسم فارسی قرطم است تخم ترتیر بفارسی بزرحماض است تخ بعربی خیرزش است تخم کرفس بفارسی فرطاسالیون تخم کاج بفارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیضه است تخم خربزه بفارسی تخم زردک بفارسی دو قسم است تخم قنب بفارسی شهدانج است تخم زردک بفارسی سوسونست تخم بلغ بفارسی حب النیل است تخم کوچه با قلی معربست تدرج معرب اندرو فارسیست و بترکی قرناول و در نقابی و مازندرانی تونک نامند در دویم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکتئاب زهره او و خون او جهة بیاض و نزول آب و زرد را نخوان او جهة رفع قروح مجرب و طلاء مرکبش او جهة بهق و کلف بمرهم و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سقوط زهره او نقطه سدده دماغ و در رفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد مره صفرا در محورین و مصلحش سکنجبین است تذا بهندی اسم جرادست تذرو بفارسی اسم تدرج است ترمس بفارسی با قلی مصری نامند از با قلی کوچکتر و سفیدتر و وسطا و اندکی زرد رفته و مایل بزردی و بتری او ریزه و زرد تر و تلخ تر در

حرف الثاء مع الالف

تیز دهنست

ورد و بیم کرم و در آخر آن خبث و بستانی در آخر اول کرم است مدر بول و حیض و حالی و مفتح و محلل است و مسقط جنین و کشنده
اقسام کرم شکم و ضماد او جهته بهق و سفعه و نمور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و خدب سم هوام و اکله و
نار فارسی و تضمید بخته او با برکه و غسل جهته عرق النساء و ورک و اثار ضربه و سقط و با ارد جوا و آب برکه جهته تشنج او و جاع
حاره و مبطوخ او در برکه و آب جاکستر او جهته اورام آبهج بلغمی و مفاصل و با فلغونیا جهته نابل و برزفر مفعد و تشقق او و
قطع سیلان دانه بوا و آب طبخ او با حنظل قاتل کبک و بنه مجرب است و غسل بنیره با او باعث نرخی لون و تفتیح او ساخ و مصلح
احوال موی و خورد و صباح و مساجهته قوت باصره و قطع صارع مرض و امان از نزول آب با غسل جهته ضیق النفس و نزوله مرض و
استسقا و نفوذ بیمز و شانه و دفع حصاة و حمل او با مر مسقط جنین و اکثار او باعث ذردی رخساره و ردی انعقاد و تغیر طعم
بهت و مصلحش نشر تها و قدر شربت با او دو به ازده گرم تا نجدرهم و مغرا و هفت مثقال و بدلش در جلاب و زن او با قلاد و تخم
خربزه و دفع کرم بوزن او در رنه ترکی و در سیاه افعال استین است و شهوات که چون رمس مقشر کرده در ظرف مسی نیز تعدیر
پوشانیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کنند پس با وزن او در دغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهمن کرمی کنج ران اضمار
کنند اسهال مفرط آرد و بر بالای ناف اسهال سودا و بر و رکین و تهیکاه اسهال بلغم و هرکاه موضع را آب برد نفع ندهد قطع اسهال
نخود و رمس بتری قوی تر و جمیع افعال از بستانیت ترید بنجبت ظاهر سیاه و باطن سفید و محوف هیئت او حوالی خرما نی و هند
و نبات او سیاه دارد و برکش نبیه بیرنگ لوبیا و اطراف او محدود و کش آسمانجونی و ترشش مثل لسان العصافیر و هر جه اندرو نش سیاه نبید
مثل خرنوب است و زرداو تریدست و بهتر ش او سفید و سبک و ضعی دارست در اول سیوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و طوبات
رقیقه و بارنجبل قاطع بلغم غلیظ و ناج از عمق بدن و منفی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی و مانع از بلغم و جهته عرق النسا و اختلال
او و فالج و سرفه که بشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهته بلغم لوبیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام
جهته سعال مزمن و درد سینه نافع و هر اسعا و بخف اعضا و مفت و مکرب و مصلحش خرا نیدن بوست سیاه او و با روغن بادام و شیر
جرب کردن و با کنیرا استعمال نمودن و قدر نشر تش از جرم او تا سه درهم و در مبطوخ تا نجدرهم و بدلش پوست ریشه توت است
بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر معاجین ممانعه در کوبیدن او نباید کرد ترنجبین شنبیلی آنکه خارمسی
کاج منعقد میکردد و نشرش و در اول کرم و تر و حالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل ضعیف و محکم باه و الطاف ترشحت و جهته درد
سینه و سرفه و غشیان و تهیای حاره و تشنگی و با ما الجبن جهته اخراج محرقه و با روغن کرکان جهته عسر البول و با نیشه تازه کشیدن

جهة ترکیب پاه نافع و مفرسپوز و مصلحی تمهیدی و عبارت قدر تر تشی از هفت منقال و بدلش تر خشت و بدستور آب جوشانده کنی نافع تراب
بفارسی خاک مند و آن عبارت از انجا از زمین بسبب آفتاب صدمات نرم شده پخته سرد باعتدال و خاک مخلوط و نافع است تراب البیطار
خاک چهار راه است و از تراب الطرق حدا ایهای غیر چهار راه بخطا اعدل است و بسبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منفی جراحات
چرکی و داعغ اتیام آن و جهة استحکام اعضا و ستر خیانه نافع و جزوی از مفرح معاجین قدیمه بخطا و از خواص اوست که چون قبل از
طلوع آفتاب در روز نشنبه بدست چپ بردارند جهة رفع عداوت و تفریق موثر است تراب الصیاد خاک شکاره صید است که در بیابان صید آن خورده
بگنفتان او بانجیر مخت جهة اتیام استخوان شکسته مجرب و نهشته اند تراب ده جزیره ست و دوم که در آنجا هوام متکون میگردد و خاک
او جهة اسقاط زلوی که در حلق بچه از موزه است حتی گندم و جو در وی آنجا همین خاصیت دارد تراب الغار و تراب لهاک اسم لغات
تراب الحق کنکر زرد است تریاق نوعی از اوزه و بخویشه که بجای سنبری میخورند تریاکیون علی است ترمین الوس است ترمینه العسل ماندین
خوشه است تریاق جلی تخم نوعی از خلنجان است تریاق خارا تریاق طبعی با زهر است تریاکیان غافث است تریاق الروس تومر است ترخانی فطراست
ترشتوح طرفعلدست تربون پتوناق و فلی است تریاق ترکی مومیائی است تردوم بلغته نبطان اطوخودوس است تریاک اسم فارسی
افیون است تره تیزک اسم فارسی جریرات تربد اسم فارسی ترخون بفارسی ترخون را گویند ترب بفارسی شلغم تره بلغته
اصفهان گرات است ترنج اترج است تری بهندی شاهترج است تربل اهنی عبارت از بلیله کابلی و بلیله و آمله است تره تره و آنرا بلغته نبطان
حاض است ترک نیزکی زیبل است تبانه تبرکی سلحفاه است تلتوبه طوفه است تلخیون و تنمیر بفارسی است تنمیرج معرب از جنمیرک
فارسیست و او را چنبک و خشوم نامند دانه ایست بقدر یه دانه و مثلث و سیاه براق در آخر دوم کرم و خاک و جالی و بانگ حدت
و نهایت قابض و محلل و مقوی باجره و جهة دمعه و خشونه و جراحت قضیب و اعضا عصبانی نافع و جون در جوف بیاز اجوف کرده نهند
و در زیر آتش نجته بریان کرده با نبات در غوان و مایران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تغیرا سفلی است
سفید و سبک که در میان بنک انجام یافت میشود و جهة قلع مواد چشم نافع است تفاح بفارسی سیب نامند و تریش او در اول کرم
در دوم تر و تریش او در اول سرد و خشک و تیزیش و نرمش او که منجرش نامند در حرارت سیر رودت معتدل و در اول خشک و در دوم
او مقوی دماغ و مفرح و جگر و جهة خفقان و علت نفس نافع و تیزیش او مفرح و ملطف روح حیوانی مریح الدستها و دهنهای کسر معده
باند باقوة تریاقیه و بخته او جهة مرخه و آب او با مرار اب و کوشتاب جهة رفع غشی مجرب است و آب او معاجین مفرحه مقوی فعل
آن و اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحی اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و

موافق معده صفراوی و خنجه او در خیر جهه اسهال دموی و مصلح او دویه سمیه و خاکروه او آب انار داد و به مناسبه جهه
مناسبه جهه تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عرون و مصلحش
کلقند و داراچینی است و ترشی و نیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس و بیمزه او مولد خلط خام و صماد
او در ابتدا را و ام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه عصاره و عصاره برگ او جهه سموم نافع و قدری ترشی بهفت منفعات
و شکوفه او با دویه موافقه جهه رفع اخلاط متعفنه سینه و با دویه مفرحه جهه نفوع مفرحات و کوبیدن آن بهم برگ با مخلط حار
که در بکر معده باشد برسد رفع آن میکند و در سیب ترش که آب او را بدون نیرشک بقوام آورده باشند در آخر اکل هر دو طبیعت
و بیوست معتدل و جهه غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و خصوصا اسهال
دموی و ترشی و رب نیرین او در افعال قوی تر از سیب نیرین است و نسبت سیب جهه سموم و با نفوع قدیمیا مونز و مرباتی او در
جمیع افعال بهتر از مفرد او است تفاح برّی نزدیک است تفاح الارض با بونج است تفاح نوعی از هندیا بریست که بقله بهودنا مانند تفاح
ارمنی منقش است تفاح قاچ چوج است تفور اتفعیر است تفراین بونانی بیخ است تفسیفوبا طخشقون است تفاح الجن ثمر تفاح است
تفاح ماری از نوع است تفت شافیا است تفده بقاق کازبره بریت تفره کردیات تفرک بفارسی اسم جلیدات است تفاح
تفکان اسم ترکی نوک است که بفارسی خارکویند تکر اسم هندی اهاردن است تل هندی بفارسی سمسم است تلی هندی انزروت تلی
است و طحال را نیز بانی بهم نامند تلیس اسم هندی جمیوم است تلیسپا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و او را
از ابتدا ارنکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ویلع نیز کویند و دیگر بلح و سیوم خلال چهارم بسر پنجم رطب و ششم
هفتم تمر هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دویم کرم و در اول خنک و یبوسی در اول تر و نهانده میبر و دین و موافق سینه
و تشنه و کمتر انعقاد و مولد خون متین و مقوی کرده لاغر نموده ملین مفاصل و جهه بالغ و اعیا و درد و درک و امراض بارده
و بلغمیه و درد کبد و طحال او با جمله جهه تب بلغمی و حصاة مجرب مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصلح
و موبث قولنج و رمد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرر او اقتضاب لذت و در بلادی
که خرما حاصل نشود اهل آن بلدرا باید بسیار تعلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسخن او جهه اسهال و زرد و روغنه
او جهه رو بانیدن قرحه و ذرور جهه و الصاق جراحت تازه و قرحه خشنه و دمعه و سیل و رطوبت بغایت نافع است و چون تمر را
در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بعدیل دانسته اند تمر هندی بار و خیست و زعلدی
بفتح اول

بقاری شیری و دانه اش تخم باقلی کوچک و درخت او مثل درخت انار و برگش مثل برگ صنوبر و طعم باقی انعدی و ترش و سرخ و تیره رنگ و در یوم سرد و در دویم خشک و سکی غیشان صفراوی و ملین طبع و سهل صفرا و اخلاط محترقه و در جوضات سهل سوداوی نیست مطفی هیجان خون و جهة خفقان حار و حکه و جریان قلیع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشی و کربی و تقویع محرورین بعد یوم و اکثار او مورث سبع و سعال و مقرسیر زه و مولد سدد و صلخی کبد او خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و غیاث و قدر ترش از هفت منقال تا سی مثقال است بدرقش آلوی سیاه و در خیه اسهال زرشک و دانه او در یوم خشک و قابض و منع تخم او جهة امساک منی مجرب و ضماد او جهة خلع عضو و قی و تقویت سمع عضل و با بیه حامل او جهة نضج و کندن دمل آزمقه است و نضمید مطبوخ او مکس اورام و دردهای حادات تمسخ نقاریسی نهنک مند جوانی است بحری و بزرگ جثه و دست و پای او کوتاه شاید بودن او در شت و در خارج آب تعیش میکند و کوچک او که در ریگ تعیش کند و رل های نامند و آن تفقوراست و در دویم سرد در سیوم خشک و گوشتاو محکم یاه و سمن بدن و رافع قولنج و طلاء با بیه او جهة ازار کردن او نافع و بار و غش کل جهة رد کردن و تقویت یاه و تطور او جهة درد کوش و کری و صداع و نقیقه و تدهین او بر بدن جهة تب ربع و سوزانیدن او در چراغ مانع صداع و زنج و طلاء و خون او با هلیله بلیده و آمله جهة تغیر او نون و ضح هق سفید و انتحال مرکبی او جهة بیاض قرنی و نازه چشم و زهره او و در بن باب غایت قوت و بخور جگر او جهة زنج جنون و تعلیق جثه او جهة منع تزاید خلام و بستن بر پای زست جهة تقویت جماع مورث تتمم سمای است تمر الفهم بلاد رست تمن اسم عربی آزرست تمول اسم فنا بری است تمیلی بلغته دیلمی نبات نافیات تموشن اسم دیلمی علیق است تمش دانه التلیق آزاکوند تماش هندی حب الخضرا نامند تنفکار قسم از بورق و نوعی معدنی او قسمی شبیه بزاج و آن بوره زبدی است و نیز ازی بخار نامند و قسمی شبیه بزاج فد آن زبد البورق است و نیز ازی بزنگ نامند و نوعی مصنوعی او قسم لجام الذهب مصنوعی است و قسمی بالفعل متعارف است مرکب است از نمک قلی با لویه و تته برابر هر دو یوزه ارضی که مجوف را در زیر کاه و کاه پیش تقدیر چهل نوبت بخوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی است بلجام الذهب مصنوعی است از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس و آن قدر در موضع نمناک بدارند تا صاف شود و آخر سیوم کرم و خشک و از سموم است و ادهان او نافع نزف زند گداختن طلا و لطیف محلل و جالی و مقطع بواسیر و جهة بریدن گوشت فاسد جراحات و در دندان و تاکل آن مفید است و معدنی او و اخاصیت آنست که تفقیه قلعی و تلیین آهن میکند و چون آهن را بگیرد و آب نطی زهره تفقیه کند و بار دیگر

چشم و مقعد و قضیب و فرزجه او جهت رسیدن حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبات باشد نافع و مفرش و مصلحش کثیرا است

تنبول تانبول است تنوب قسم کوچک صنوبر است تنوم قسم صغیر ضامر بوما است تنبری اسم هندی حنظل است تنکبکبار اسم هندی

تنکار است تنکار توت تیرش او انیطی و ترش او را شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون

صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انفتاح شبیه بانجیر و نفخ سدد و مصلح حال جگر و سپرز و مسمن و مقوی بیه کرده

و جهت آبله خصیه نافع و نفخ معده و مریع الاستحاله بخلط حار و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی

حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب او جهت

ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قروح امعا و اسهال حار و رب او نایب مناب گل او جهت ردع و تحلیل و خشک او مقوی معده

و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر بیست مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو

اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و نقرس بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد

و مطبوخ بیخ در رم ریشهای او باشه وقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی سودا و قریب الاثر است

و رطوبت بیخ او را که زخم کرده و خراشیده و آنچه در عرض شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان

و تحلیل ورمها و بزرگ نفعت و از صمغ توت نیز همین اثر آید و چون ریشه توت را که از ثلث فتح گرفته باشند هفت وقیه با برگ انجیر

و برگ تاک بقدر یکوقیه در دیگ سر پوشیده بجوشانند که تا بدیس برای خضاب بغایت قوی و مجرب است و مضمضه طبیخ پوست درخت

و برگ او جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یکوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و مواد و

ضماد او با بوره در حمام جهت بثرهای ترش و طلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح سوختگی آتش و ضماد توت فارسی با بوره جهت تنقیه

و بثری از مودت است توابل اسم اصطلاحی هند ادویه یابس است که در اطعمه کنند مثل گشنیز و زیره و امثال آن تودری اسم فارسی

بنو یانی اردسمن و بعربی بزر خمخم نامند و نبات او برگی راز و بی ساق و شاخهای او نرم و صلب و مانند خاری ریزه و ثمرش در غلاف

باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندکی پهن و سرخ و زرد و سفید و مایل بسیاهی و بی تندی و در اصفهان قدومه گویند و نوع ارا

قدومه کلکون و اغر خبه آ جهت خیه را خاکشی نامند و حقیر نباتات برعوراست بعده محمر است و بهر دو در اول تر و بیک یک را اند و در دوم گرم

و در اول تر و محرک باه و شیر و مسمن بدن و جهت برودت احشا و بلغ کردن خارج و صدا که در قفا باشد و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت

و سعال دموی و یابس و مطبوخ او در شیر جهت تسمین اعضا و ذکر خاره نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش همین نوع است و نبات ...

تودری [illegible]

قانقلی در رغایت ردیاست **توتیا** معرب دودنا فارسی دیونانی نمقوشش مانند و آن معدنی و انا یعنی میباشد و معدنی آنه قسم آنیکی سفید شبیه بپوست تخم نشتر مرغ و بهتر می نقش نگ ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور به توتیای هندی است و در غایت قدرت است و انا یعنی که مشتق از انبوبه است و بفارسی توتیای قلمی نامند و مزاری که شبیه بمغناطیس اردوست و چندین قسم میباشد یکی ازد و بس است که در کدافتش شک نیست در کوره و طبقه بر سر قسمی سفید و سیاهی تقبیل و قسمی نقیل کثیف و در اول اصاعد و ثانی از رب اوست و آن از ذایب قلعیست که بتدریج و زر و ایب مس ریزند و از ظلال و نقره و قلعی بهتر و بدستور از مورد و چوب درخت زیتون بری و از به بعد از اخراج دانه یعنی می آرند و بدستور از عصفر و خرنوب و توت سفید و خلک و شاخ درخت امرود و مصطکی و طبخ لخم از نشاد و انجیر و از کل یا رونه تازه و از نکوفه نارک و از برشم ماهی و از غرب الجلود و بقر و از نیم غیر مغسول ترتیب میدهند اما بطریق انجیار آنکه بعد از تکلیب کردن آن در ظرف سفال جائی داده و سر پوشش سوراخ داری بر آن محکم نموده چندان آتش کند که رود و آن بر طرف شود اما بطریق نیم و سر نیم آنکه نرفت با العسل آلوده بدستور آتش کند که رود آن بر طرف شود و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مضروع او انا یعنی کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تفصیل استعمال جایز است و طریق غسل دادن آن در دستورات تحریر یافته است و این اندوله ذکر نموده که توتیائی بحری نیز می باشد و آن سفید و مستدیر و شبیه بسنگ ریزه است و جالینوس توتیا را در اول برد و در دویم خنک و تر دانسته اند و مغسول او برد و بخفیفی تنبع است و منوی او لطیف تر و مقوی چشم و حافظ الصحه او و مانع انحدار مواد و جذبه تقویت روح باصره و قوه چشم و قصبه و عانه و مقعد و مرطوبات متفرح و جراحت پنج بصر اعضا و انمال قروح و بارد و خشک کل جذبه التیام جراحت عصب و نتف رطوبات و قاطع نزف الدم و مقوی معده مستخرج و جذبه قروح ظاهری و باطنی ترمیاً و ضماداً و اکثر امراض عین و الکه و شفاف و جذبه حرقة البول و حمول او جذبه سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش نوشادر او شاذنج و نصف او توتیای انسانی مغسول و کوبیده قرنیت و اقلیمیدل اوست و طریق نشویه آن است که توتیا را آب سائیده قرص کند و بر آتش نرم در روی سفال نگذارند و بکردانند تا خاک شود **توماثل** معرب از تقال فارسی است و آن چربیست که از رسی و آهن تفته و چین کوفته آن ریزد و از مطلق او مراد توماثل النحاس و بهترین او مایل سیاهی و لرخی و براق و رقیق است که فرسی نامند در سیوم گرم و خشک و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خنده و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و بهترین کهنه زیاده صلب جراحات و اشمیدن مغسول او با علک البطم و با آرد کندم یا صمغ مهل قوی بلغم و جذبه استسقاء و با اصفر

نافع وزیاده او باعث سیج وقوح اعضاست وناشسته او را نباید در اضمده ومراهم استعمال نمود وآب مغسول او در نهایت لطافت و حدت میباشد وقوابل الحدید در چهارم خشک وحابس سهیل خون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودیگر خواص قریب بقوابل النحاس است وچون در تربیه رجالی نمناک خصوصاً تحت خیها یکهفته بگذارند زعفران میشود وآن جهته بردن چربی وجلد وجره او یا بر او نوشادر جهته رفع بیاض وسبل آزموده است وبا برکه وعسل محلل اورام است ومرکاه او را با برکه بکار نقطیر کنند ومعادن را بر اتیه بکر نقل مینماید خصوصاً نشتر او وچون با نحاس وزنگون زعفرانیه زعفران ممزوج کردد وبعد از ان تقطیر شود ونشنوف با برکه معطر بکار آن نفیکه بجای که نشنوف حمل نمود بهترین اعمال دانسته اند توت العلیق وتوت وحشی قرعلیق است توت ریوند نوکر ان است توت بلغه مغربی بقلته الدوجاج است توز فارسی جوز رومی توت اسم فارسی فرصاد است توتکی اسم ترکی تعلب است تهین بالهند اسم هندی باقلی نبطی است تهین الدیچی اسم هندی هیل است تهوک اسم هندی لعابست توته اسم هندی طوطی است توتیزه اسم هندی قرعیست التار مع الیاتین بفارسی انچنار مندبری وبستانی میباشد وهر یکی آن نرومادهٔ و برّی آن غیر ثمر ودر برکه بارنش کوچکتر ودر شکافتن دیوانچر نامند وباسمیّه وسیار کرم وتند ومحلل قوی وضماد آنش در رفع تالیل وجالی نافع ولیتر او در افعال قویتر از شیر بستانی وتازه بستانی در اول کرم ودر دویم تر وسیم وکیز العذا تر از سایر میوه وسریع الدخار ومسکن حرارة وتشنکی ومعوق ومولین طبع ومسهل برفق ودکاء قوة عضیه ومبرد دل ومسکن بدن خصوصاً چون چهل صباح باقدری انیسون تناول نماید در تسمین عدیل ندارد ومفتح سده ومقوی جکر ودافع سده ودرم طحال وبواسیر وعسر البول وهزال کرده وخفقان دربو ومعال ودر رسنیه وخفوقت قصبه ریه وباکردکان خوردن جهته امان از ضرر سموم قتاله وباسداب یا بیناب ترباق وبادام وپسته مصلح بدنهای ضعیف زیاده کند بعقل وجوهر دماغ وتازه وخشک او با مغز قرطم دیکر اثار دیکر دارد بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه وخشک او در دویم کرم ودر اول تر در چهارم مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه ومعطش ومثقل ومولین طبع ودافع مواد عفنه بطرق مسامات جلد ولهذا اکثر اوقات مولد قمل است وبا مغز اکدکان جهته معاودتی قویه وصاحبان یبوست طبع تفتیح مجاری غذا وتسمین بدن وکزیدن عقرب ورفع سوت ریاح مفید است وضماد او با آرد کندم وجوز منفیخ ومحلل ودرم وبن کوشها ودملها ویا پوست انار جهته دخس وبا زاج جهته قروح ساق ویا خردل جهته خارش کوش وودی او یا بوره ارمنی جهته بهق واثمان نقی او آب مطبوخ او یا جلبه جهته سفیده ریه وبا سداب انیسون جهته ریاح وسدد نافع

نفرنکی خیکس منه

تند بود و نبات شبیه به رازیانه کوتاه سفید و تخمش مثل انیره و بایدک عرض و در اطراف او شعیره های مثل الطبل الکاست و بیخش غلیظ
و بسیار تند و تلخ و منبت او کوه های سخت و در شکاف و الموت جرید و بدیلی تشنج نامند و بیخ او را زخم کرده و رطوبت او را بلعند
انجاد میکنند و مجموعه آن نبات را افتره عصاره میکنند و آخرش متخلل و سبز نابل سیاهی میشود و آخر یوم کرم و خشک باطوبت
فضلیه و قی و مسهل بلغم غلیظ و جهه ردیه و بطلان استهاد و تحلیل ریاح و سدد و صماد او جهه دا التعلب و رویانیدن مو
و در زانو و امثال آن و با هم وزن او موم و کندر جهه انقطاع بواسیر و جهه قلع آثار سیاهی و نقشی و کبودی جلد و با عسل جهه
جرب متفرح و با گوگرد جهه الفجاء رورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت نباید گذاشت و قدر نشستن بیخ قراط و بوست بیخ او در
افعال مثل ضیع است و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهه نقوت عصب و درد مفاصل و تشنج مدید او جهه خایل
نهایت مفید و قدر نیم او از پوست بیخ او درم دانه قراط و اشتاد او مورث دوم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق و غشی
و صلع نیز تازه و لعاب بزر قطونا و بدلش در دا التعلب قابلی و کونیا لحاصیت تخم سداب نافع مفرتا و میکند و چون گیاه سداب
او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و زکام و ارخا را رفع کند و جهه اکثار مرخی زیاده رحم نافع
است و او فیر ضیع سداب بری است چه سداب بستانی را صفات غیر اوست **ناقب البحر** بفارسی **شاهر** لوبیاست **ناموس** بونانی مزرنجوش
نامقس بونانی حرف بابلی است **نخ** بکسر لای معجمه خبز های فشرده است و قوتش متوسط است مابین عصاره و جرم آن چیز از مطلق الخبز مراد
لای آب انگور است و آن نافض است و ضماد شش با تنگ جهه ورم حار و ورم صلب و ورم اسپانی و حفنه آن جهه قروحا امعا و اسهال
مزمن و سیلان رطوبات رحم و شامیدن برشته کرده او با دانه های انگور که در و یافته خود جهه قروحا امعا و تقویت معده و
و اسهال نهایت نافع **نخین** انچه غلیظ باشد **نده** ضرعه است **نرما** بلغه اندیس ابر فارون **نرند** نانی است که در آب گوشت پخته
تناول نمایند شامل است بر انچه در دوغ و نرتها و غیر آن کنند **نعب** بفارسی روباه نامند و آن حیوانی است معروف و پوست او
در گرمی قریب بسمور و جهه مردین و مرطوبین و نطول جلنج زنده و ندبوه او جهه درد مفاصل و طنج زنده قوی تر خصوصاً در روغن
زیتون جوشانیده شنیده جهه تقشد و صلابت مفاصل نافع و باعث راه زدن اطفال و رفع اعیا و آشامیدن یکمثقال از نشاور که
خاکستر ده شنیده با عسل جهه ربو و سرفه و طلاء آن با بوست نوشته تخم مرغ جهه دا التعلب مجرب و سبیه او جهه درد کوشش و با روغن زیتون
و امثال آن جهه نقرس و درد ها بارده و سعوط او با هموزن آب کرفس و شربت او روز یکبار جهه ابتدا احتلام و زیاده شدن آن
نهایت موثر و کوشتاوه جهه مردین و تحریک باه و صاحبان استفاغ مفید و خاکستر پوست او جهه نوشکی آتش و نواصیر و قروح حاره

وتبیین دست و پا به او مانع مفرت ریاح و نگاهدارنده خون دندان او را چه منع فریاد کردن سگ مجروح داشته اند و مالیدن پنبه او بر جوی
و نصب کردن در موضعی از خانه بسبب اجتماع کیک بر آن جوب **نعبان** ماربخطیر است **نتار یر** بفتحین مغز و دواست **نفع** بفتحتین عربی
اسم حرف بابلی است **نفوس** هندی باری است **نقل** اسم جرم چیزهای است که آب را افشرده باشند از انجیر غلیظ تر و در افعال
مناسبت است **نیلج** بفارسی برف نامند در سیوم مرد و در دویم خشک و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده باشد
و چه معده کرم و تقویت بهم طعام معده حاره و تپهائی حاره و چربه حکه و ضماد او بر شانی چه قطع رعاف و تامیدن او با عاف
اجتماع حرارت در معده و مخدر و مطفی و مورث سعال و مفراخ ضعیفه و مبرد دین و صاحبان اورام باطنی است و با آب پرورده
با و بهتر است **نوشادر** مخفف نوشادر عسل از خواص اوست که چون تک با برف آمیخته بر تخته بر آبستو بکشند تخته در آن پنهان خود در یک ساعت
آب تخته را کرده **نیلج چینی** رطوبتی منجمد است شبیه بنمک که از هند آرند چه بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد شش بر بدن چه تبه و قاطع
وانی اسم را بربارد و نیز استعمال میکنند **نیلبان** عنب الثعلب است **نام** بعربی بانیت تشبیه کنیدم و قریش کوتاه ساقش بارکیز
و بی بند و غیر مجوف و خوشه او شبیه بازدن و طعم او تیز ش و در تنگابن زراعتش نامند و در مازندران بازمیل و در دویم کرم
و در اول خشک و ضماد تازه او چه درد چشم و منع ریختن مواد و تامیدن او محلل ریاح و مفتح سده و فاکنزاد و چه تقویت مژگان
و رویانیدن آن و تقویت بصره نافع و مقرحه و مصلح تیزاد و قدر قرنش پانج مثقال و بدرش تو دری است **نمرة الطرفا** نمره خشکزارست
بزرگتر از غدیه که ثمر آنرا نیز خورند و شبیه نخل و کرمانی هم بسیار تازه ست و در افعال مثل ثمرة الاثل است و خالی از حرارت لطیفه
و جلا و لطیف و تقطیع نیست **ثمرة الاثل** نوعی کوچکتر از بارکز است که غدیه نامند بقدر نخودی و از ان بزرگتر و بخرمثل
در دویم مرد و در سیوم خشک قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او که یک اوقیه آنرا در دو رطل
آب جوشانیده باشند که تا نصف بماند منقی رطوبات عفنه اطفال و چه کزیدن زنبور و رفع جرب رطب نافع و با نگبن چه بر آن
و زردی رخساره و رطوبت رحم و ریو و سعال و ضعف حکه و احشا و الکلیه و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه نمره نافع و ضماد نافع و عفص
او چه تاکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او یک شبانه روز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطور او
مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول افات و مقوی بصر و چه معده و سلدق و جربها نافع خصوصا گرد رکلد خیسانیده باشند و جرم
او چه نفث الدم جراحات تازه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و مرتشه او با کل سرشوی چه اسهال مجرب و در دو او چه
بردن گوشت زیاده و قطع خوف جراحات و طلا او چه زنگ رخساره و صافی نشره و حمول او چه تجفیف رطوبت رحم و ضماد او

که با آب و سرکه بحبه نهند جهة سپرز نافع و مفرّبه و مصلحش دوقو و بدلش بازو یا پیه انار بوزن آن و قدر شربتش از جرم او تا
دو مثقال و گویند تا چهار درهم است و چون غذیه را با صندل و بنفشه چون سائیده آب او را با شکر بقوام آرند شربت مذکور
جهة صلابت سپرز بتعدیل است و جهة تقویت اعضا و اعصاب و اشتها و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت
آن موثر است ثمره العلیق توت العلیق است ثمر السدر بنق است ثمرة الفوا بلغة مصر شاه بلوط است و بعض از و مراد بلادر را میدانند
ثمقوسی اسم یونانی توتیاست توسی اسم یونانی حاشاست توم الحیه و توم الکلب و توم البری اسقوردیون است ثمره الورد
اهل است ثمرة الشوک حلبا است ثمرشجرالدوم مقل مکی است توم الحار طحلب است توم الثعلب بلغة اندلس قسم ثانی بسند بطش است توم بفارسی
سیر گویند و بری او اسقوردیون است و بستانی او دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یکی مختصر بیکدانه و بقدر پیاز کوچکی او کمتر است و
جبلی او را بفارسی موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ کسی و گلش بنفش و بیخش بیکعدد و بی دندانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند
بستانی مشهور بر دندانه است و در آخر سیوم گرم و خشک با رطوبة فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف
رطوبات معده و مفاصل و حرارتش شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و باقوت تریاقیه و خوردن او با رعایت زمان
و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوائی و وبائی و تعفن آنست و جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و
تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظ و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و ریاح تهیگاه و در رطوبتی محرک باه و مولد منی و در
محرورین مجفف آن و معطش و جهة تبهای کهنه و قروح و تنفس و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوئی که در حلق مانده باشد و رفع تشنگی
از بلغم و از سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ بشره و با لطیف غذاهای غلیظ و جهة ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل
اورام و حصاة گرده و با شراب جهة سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجرو سداب و با مویز و کهنه
قوی تر از فادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با نیز کوبیده و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با ماء العسل
سرشته نهند در تحریک باه بتعدیل و اکثار او با عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان
زحیر و خنازیر و مولد صفرا بسیار شده و مضعف باصره و مهیج باه و منحو نفرش و مصلح او طبخ اوست در آب با قلیلی نمک و اضافه
نمودن روغن بادام و روغن کرده و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش با تبرزین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهة
احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلاء او با عسل جهة بثور لبنه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متقرح و با رکاب لخیر سیاه و زیره
جهة گزیدن ابن عرس و با حنظل و روغن زیتون جهة جذب سم عقرب و با برگ انجیر جهة تحلیل رطوبات غلیظ و ورم اعضاء و ضماد بخته او با نیز

هنر این سعایر توم انچه بتجربه رسیده بجهة فالج روز اول یکدانه او را بلع نمایند و هر روز یکعدد افزود نمایند تا بچهل عدد رسد و باز هر روز یکعدد کم کنند تا بیکعدد رسد
زایل مرض میگردد و محتاج به تدبیر دیگر نیست و دیگر هم بتجربه رسیده که چون بلادر را در خاک دفن کنند تا پوسیده شود و در آن خاک سیر یکدانه غرس نمایند تا قوت
گیرد آنگاه معجون بجهة سل نمایند تقویت عظیم بخشد و مغز سیر در ریشی که سفید شده باشد سیاه کند مجرب ۱۲

جهه کنود و دعل و تصفید محرق او باعسل جهه از اله زنگ خون منی در تخت بلک چشم و بار و غنی بان جهه دا النعاب و روغنی که
در و مکرر سر جوشانیده بشند جهه چو دخون در اطراف بدن و نقاق که از بر دودت شد و جهه مفاصل و قوی نافع و
نیز با و حماد نافع و غرغرا و با برکه تر شی سر جهه اخراج زلوئی که در حلق مانده بشد و جهه دیگ مفید و مضمضه طبخ او با کند
جهه رد و دان بار د مفید و بدش بیاز عصل و سر صحرائی و طلاء او با نوشا در جهه همو و مرض و با رفت جهه دا خس و خشونت ناخن
و کچی آن و طبخ او کننده قمی است توبون نخمی است شبیه بخربزه و نجار سی تخم زرداب کونید و تبرکی صفرا و دی نامند منبت کیاه
او امکنه سایه ناک او شبیه است بدایه برکش دراز تر و کلش کفید و تخش تلخ و تند و ریزه و کونید تر بدزرو نیخ او ست و در
افعال شبیه خربق و در سوم کرم و خلک و مغی و سهل اخلاط غلیظ و قاتل اف کرم شکم و مخرج حیلی جنبش و مدر حیض و بول
او رام بار ده و قدر تر بش نیمدر یم است و مصلحش کثیرا است التامع الیا تیفوس بلوناتی او خوانند تیرون بلوناتی و فلی است تیرا اسم
و ردا یفوس است تیبلی بلغته ترکی پیلان اودی است و در زنکایان کرک جردانش کویند و آن نباتیست در کنار آبها و زمین
نمناک بروید و محصور بانی و بر روی زمین بهن بنود و شاخهائی او دراز بانند بائی بسیار و برکش بسیار ریزه و بر مرتبه ی رسته
و کلش با پنی سرخ و سفیدی و با برک آمیخته و طعمش مایل بتیزیست در اول مرد و طعمش خلک و قابض و طبعش او جهه مغض و عرق بول
و فروج منانه و طبع او جهه سنک کرده و آب کیاه او از نیم رطل تا یکرطل و در قوی تمام سم مار و سک بوانه کزیده بجوب و راتع
حرقه البول و احتباس بول و حصاه و بتهای حاره و سل نهایت آزموده است و خماد او جهه جراحات تازه و کزیدن هوام و ارام
حاره و منع نزلات و خماد خاکستر او جهه قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف فروج نهایت نافع و قسمی آنرا برک سلاب و کلش
خبثو و تخرش ریزه و عروق او در ضخامت تقدر انکشتی و در عدد پنج یا شش میباشد و عماره او با او دیه نهایت جهه علل چشم و
تحلیل مواد و تخشی نهایت مدر بول و جهه قی و قطع سهال و منع ریختن مواد واخ و تقویت حصاه کرده و منانه و فروج
آن مفیدست و قسمی ازان میباشد که هر کیاه کاه از ان بخورد اعضا او ورم میکند بوخشه او در ظرف مس جهه قطع خون بواسیر خماد
از مجربات نموده اند و کویند زیاده بر سه بار احتیاج نمی افتد و خماد تازه او با روغن کل نهایت ملین و نفع و محلل است حرف الجیم مع
الدال جاورکنیا ورسی کویند و آن نوع ریزه و خشن است که نعار سی ازان مانند زنک او غیر و ازان ریزه تر و اول مرد
و در آخر دویم خلک و بسیار قابض و تحلیل الغدد و ازان لطیفتر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و جرغی غذا یه
بیشتر و خوردن هر اغذیه و جهه التوا و حجاب فرزلات نافع حابس سهال مراری و محمد کرم کرده او محللی نفخ معده و مکن دود

بوالیه مولد خون سودا وی و مورث سوء مضغی و فهما و مذکرات جائی حطائی نباتیت ساقش زیاده بود و ورق و برگش مایل بنفش کم
باعث اول و تر و لین و تفتح و تقوی ناضمه و ضاد نخته او جهه او ارام صلبه و تسکین و در دبو اسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مفرحه
بارد رطب مصلح با دیان خطائی و رازیانه است و ابن تلمیذ گوید که جای قرصی است که از چین می آرند و مسهل و دافع ضرر نشر آب هلاکت
اخبار الصین ظاهر میکرده که نبات برطبه و خشو و بانک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل شود و طبخ او گلنهاب و صاف کننده خون است
جاولیز صنع است بدبو و ظاهرش سخت تیره و باطنش سفید و نباتات و اساق غلیظ تر از زردی و نرم و براوجبری شبیه بنیم و بیضه
برگش شبیه برگ انجر و مایل باستدارة و خشن و بسیار سبز و قبضه او شبیه بقبضه لبنت و لطخ زرد و تند و بخش غلیظ و نعنعه دارد و بدبو و بیرون
او سیاه و اندرون سفید و رسوم کرم و خشک و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و تقوی اعصاب ضعیف و مضعف اعصاب صحیح و مقط
جنین و قاتل آن و قوة تریاقیه و جهه تنها دایره و کونشی مفصل و تنعقد و درد مفاصل و در دکه از صدمات بهر سیده باشد و فالج و
صرع و امراض بارده دماغی و عرقه که بعد از جماع بهرسد و مغص و مرقه بلغمی و تقطیر بول و جرب مزمنه و نقرس و قولنج بلغمی و ریح
و استسقا و حصاة و دفع سموم و منع نزلات و جهه نیکستکی استخوان و فساد او جهه جراحات خبیثه و رو باندن کوشت بر استخوان
و سایر اعضاء و منع آن از قبول آفات و دردهای باردة و ریاح و باروغنها جهه احیا و بارو غن زیتون جهه ازبدن بیرون آوردن
و حمول او مقط جنین و جهه امراض بارده رحم و اکتمال او جهه بیاض قرنیه آب بنشون او جهه درد دندان و منع نالی آن و طلاء
او جهه قروح نارفاریس مفید و مقرا نشان و مصلحش مرمانخور و خیاندن او در مطبوخ عنبی تا بگنقال و بدانش بنوزن او قیه
یا نیم انجره با نشق و بخش جهه قروح مزمنه و حمول او جهه کشودن حیض و اخراج جنین مرده نهایت قوی الفعل است و آب میدن تخم او
با نبات جهه اختناق رحم و با نیم مثقال زراوند طویل جهه کزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهه اضباس حیض بسیار نافع است
جاموس بفارسی گاومیش ماند و قسمی از گاو است و کوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهه اصحاب ریاضت و هزال کلیه نافع و مولد
سودا و مفرد و مفاصل و امتلای آن و مصلحش آبکامه و داجنی و ادویه ملطفه و شاهبلوط سم سوخته او جهه صرع و کعبه محرق
او با عسل جهه تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او جهه مجفف قروح و دافع حکه و تقوی باصره و قدر نیم تولیا
سه مثقال و صابون سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با برگ جهه دار الثعلب نافع و بخور موی و شاخ او باعث کرختین
افعی است جاصا بلغمه مرباتی اجاص است جاوانیز سلق الماء است جاوی زعفران است جالیه باقلی قبطی است جاوپین و جاوپیج
حب البقر است جاموکو خشخاش زیدی است جاوکون نفارسی سپارسه جاکسو نهندی تخم زنج است جاول نهندی برنج است جاکری
جابرس

جاول بکسر اول نوعی از برنج است جاوشیر عبارت از شیر گاو است که نوعی از برنج را با آن خورند جاوشیر عبارت از شیر گاو است که نوعی از برنج را با آن خورند
مدتی جدا مداومت کنند بعد از آن بقدر قوت طبیعت خوراک او را زیاده کنند جاوشیر عبارت از شیر گاو است که نوعی از برنج را با آن خورند
دار حرارتی در طبع ملایم کاهنده خام و مولد بلغم جاوشیر عبارت از شیر گاو است که نوعی از برنج را با آن خورند

اسم هندی فوه است جاتری اسم هندی بسباسه است جایفل هندی جوز است جاکوته هندی اشفاخ است چاندبل هندی اسم بلد است
جال هندی درخت سواک است جامع الیم قنطوریون است وجزر رایز کویند جاورس هندی ذرة است جبین بتشدید نون
بفارسی پیشانی است و در رویم مرد و تر و مقوی معده و رده و کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر
هضم و بعد از هضم سریع السلوک را قضا و باعث گرانی و صعوبت غایت و نهایت سمین بدن و باعث نرمی جلد و پرشته او بعد از
طبخ و فشردن جالس السهال و قضا دش نافع و رم جراحات و مفرح مردین و رافع تشنج و طعام و غیر هضوم او باعث قولنج سده و ظلمه
بصر و مصلحش عسل و نفاع و صعوبت و پیز نگسود کهنه در رویم کرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او
باعث جبهه انفجی ردمل و رافع وحش و بانوشت در جبهه کلف نافع است و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب در مرد بدن
و مورین و صاحبان سده اخت و بسیار کهنه و متعفن او اقرب بسمیت و مصلحش مغز گردکان و در محورین میوه ها و تخمها و غیر کهنه
بتر کرا نزاد کویند و غایت قرطب و منوم جبهه تب دق و سل و انتهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی
و انتهاب خون نافع است جبره بلغه مغربی اسم بامیت طوشن تره چهار انگشت و برکش نشیه بیرک نیل و نیخ مثل موی و سفید و بی کل
و بی تر است و در بوی شبیه بخیر در اول در رویم کرم و تر و مقوی دل و خارد حواس و مفرح و جبهه صاف کردن خون و اتمام جراحات
نیز با گلها و طلاء و با خراب و در رهم و جبهه و هن عضل و پاره شدن آن نافع و کویند تخش را چون با پاره کوشت طبخ نمایند
قطوه ائی کویند را با هم ملاصق میسازد و مرتق او را جبه تر قان مجرب دانسته اند جبین بفارسی لسک کی ماند و آن نه قسم میباشد
و نجنه او دو قسم او را که یکی سفید غیر براق و دیکری رنج لون باشد جص کویند نجنه و براق و سفیداج را سفیداج جهانین و آن را در
رسوم مرد و خشک و آش میدهند او کشنده است و طلاء مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار آهن جبه قطع سیلان خون و با برگ جبه
رعاف و بر بدن جبه منع عرق و با کل ارمنی و عدکه الفیس و آب مورد و سرکه جبه رمد رموی و منع ریختن مواد و با کلیز
جبه رفع باد یغ او ارام ملهب مجرب است و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر ناخنها بمالند ازاله
کثافت میکند و بر جابه ها باعث قلع چرک و جربی آن میکردد و طلاء آن بواسیر را دفع میکند و سفیداج جهانین در افعال قوی تر
از همه و نهایت قابض و رادع است و جامع و مجفف است جلد بنک لغه فارسیت و جلنج معرب او و آن تخم خارستر زرد رنک
شبیه بتوکران و بتر کی صغر اودی کویند و آن قوتون است جب لغه هندی چوبیست زرد رنک و از اجزای هندیات
و در بعض نسخ بخا معجمه مسطور است جبلات قرطاسیون جبن بتر کی اسم ذئاب است جبره وجبه هندی شطیح است جبل بتدی

اسم اصل است بعربی اسم نباتیست شبیه به نبات در منه ترکی و ازان خشتوره شاخهای او باریک و بسیار و لکش شبیه بناقوزان
و تخمش مانند پنبه و کوچکتر از عدس و بمانند تلخی و سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و مفتح
او بدستور آید درهم از جرم او چهته شکنش باد ها و رفع مغص ریحی بعدیل و بخور او مسقط جنین و مصدعه و مصلحش علیله کابلی و قدر
نیز بیش تا نه درهم است و بدلش نیخواهند جلد بلغه تکاین امد یا میراست جدوار نیخست مخروطی شکل بقدر انملتین و ازان
کوچکتر بفارسی ماه قرفون گویند و یونانی ساطریوس نامند و آن پنج قسم میباشد یکی را ظاهره تیره و باطن بزنگ بنفشه و مایل
بسرخی و عقربی بشکل و در طعم او اولا شیرینی و بعد ازان تلخی محسوس گردد و ازین نوع را خطائی گویند و یکی ظاهر و باطن او تیره و زنگ
و مایل بزردی و عقربی بشکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و سائیده او برنگ نیل و هر دو را هندی گویند یکی بقدر زیتون و مایل بسیاهی گویند
از بلاد دکهن خیزد و قسمی اندیست و انرا نیز مانند بقدر تمری و سیاهی و نرم و بسیار تلخ و بهترین اقسام اول است و در اوله سیوم گرم
و خشک و تا سیم بمقام تریاق کبیر و مفرح و مقوی دل و اعضا و ریئسه و اخراج و فاذهر بیرنش وافی است و سایر سموم و مفتح و محلل و منضج
و مسکن اوجاع و مقوی باه و پشتها و مدر و چهته او و لم عاره و بارده و جمع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا
و عسر بول و تسمین بدن و در داخت و حصاة و برقان و قولنج و امراض باروده نافع و طلا او و جالی جلد و چهته بواسیر و در و دندان
و در چشم و با برکه چهته طاعون و دفع برص و منع وبا و مقید و مصدعه محرورین و موشر احت امعا و مصلحش کلکین و نیز آن
تا فته و قدر نیم بیش چهته اطفال تا پنج سال و در ترتیب ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا چهار دانگ و بدلش دو ثلث
سه وزن او زرنباد است جدوال نوع بلیله است جداجد صرصر است جدی جاذر غالبه است و در مغز مذکور شد جدوار بلغه اصفهانی و مقوی
صبر مقور است جدوجد جرجیر بفارسی ترهٔ تیزک مانند و بری او بهتر ان است و دو قسم میباشد یکی ساق دار و برگش از برگ ترب ریزه تر و لکش زرد و
بسیار تند و او را فرودی گویند و یکی بی ساق و برگ او نرم و کم حدت و لکش رنگ تخمش لبنای او سه قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساق دار
و برگ او با خشونت و در ازان تر است تره و کوه تره و در تکاین خاص تر باند تخم او سفید و حرف بابلی عبارت ازوست و قسمی را
از شاده و بفارسی تره تیزک نامی گویند و برگش زبر کدو و لکش رنگ تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه و برگ تخمش ریزه از جنس دو
و مراد از مطلق او قسم اخیر است و بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی در دوم گرم و در اول خشک مدر نیرو بول
و مفتح سدهٔ جگر و پسز و مفت حصاة و مولد بلغم و مجلب جماع و مخاط و با زهره کاهد چهته از اله قروح و خوره و اوشانیدن چهته بدبوئی زیر بغل نافع و مصدعه و موت سدد و منبع و مطعم بصر و مصلحش کاشنی و تخم او در خواص مذکوره قوی تر از

وتاب کرم مقی بلغم وبازده تخم نیرشت جهته تحریک بول مونث وضماد او جهته کلف وباعس جهته بهق ونمش وبازهره گاو جهته نقاط ناخن
نافع وموجب نورآن خون وانصاب مواد باعضاء ضعیفه ومصلحش نیز تازه وقدر نرمش از بستانی او پنجدرهم واز بری سه درهم
وبدلش مثل آن تود یست تخم زردک بری وبانخم بیاز وبرگاه که درخت انار ترشش را تاب نرم نیز کفایت کند انار او شیرین بخود
وبرگاه که خشک او نخود را تاب او مکرر پرورده کند در تولید منی بعدیل است جرسیک بلغته کوهستانی لرستان جابلق است دو است
که نرکان نبات انجا ازاد مانند پنجه بسیطری انگشت وطول او زیاده برشبری وطعمش تیزین ورنگش مایل بسیاهی وباطن او سفید
وباصلابت خشینه وساقش قریب بذرعی وبرگش شبیه بزبان وطول او بقدر شبری ومیوه او لطیف وتیره وبرگهای ساقش از
از اطراف اعلی بقدر یرک بید وگلش کبود واز کل بلغه هندی بسیار کوچکتر ومستعمل بنج اوست دافع رعشهات وتشنج آن
وچون بریش دندان بمالند بنحیکه از کل وتر بنی لیل نمیکرد دو سنون او یکدرهم ودو دوغ رافع تغفن بن دندان
وزدودن گونت آن از مجربات است وضمادش جایز کرفتراب بدرافعه زخمهای باطنی وادرام اخت است جرکا بکسر اول
وتشدید ثانی اسم عربی سلوت وآن ماهی عظیم جثه است رنگش سیاه ومفلس وشبیه بافعی او مثل ماری باریک ودراز وزنهکان اسهلی و
دیاز ندران کلیش مانند مکسو واو کرم وخشک وضماد او جاذب بکچان وخاراز بدن وطبخ او جهته قرحه امعا وجذب مواد باطن
جلد وحقنه او جهته عرق النسا وبعدیل دنبان او ملین طبع وجهته تصفیه صوت وقصبه ریه وسل وقی الدم وخون او بقدر
نیم اوقیه بامثل آن برکه قاطع خون که از حلق آید ومولد بلغم نمج وبطی الهضم ومنفر کرده ومصلحش صعتر ونعناع وآبکامه
وسکنجبین است جراد بفارسی ملخ تا مند در دیم کرم وخشک ومهیی وجالی اخلاط غلیظ وجهته تغیر البول والمراض قصبه
ریه وخوردن دوازده عدد آن که اطراف وسرآنرا انداخته باشند جهته استسقا مجرب دانسته اند
جهته جذام بالخاصیته مفید وبخور او جهته بواسیر وعسر بول وضماد او بالهای او که کوبیده باشند جهته نا سیل وکلف وجرب خصوصاً
سوخته آن با برکه بغایت نافع وطلاء وجوف وتخم او جهته کلف وخوردن قسمی بابل او جهته کرمیدن عرق مفید وبستن کبد او نافع
دارد که در مزارع بهم رسد بر صاحب تب ربع بالخاصیته دافع اوست وملخ قلیل الغذا ومولد اخلاط بد وموزی جرب وحکه ومحرق
اخلاط ومخفف ومصلحش سکنجبین وانار بن است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی کویند وآن حیوانیست برشش ربع وازجوالی سر
تا نصف تن صدفی واز هر طرف ده پائی شبیه بپائی غیلموت وبر سرش دو شاخ ودو شاخ دیگر تحت چشم بیرون جسته آزجراد
بری کرم وخشک تر وخوردن او هر روز از سه عدد تا هفت عدد جهته منع زیادتی جذام مفید ونشیمن دو مثقال از نوجوانه او
باید داد

با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج لنگ کرده و شبانه مجوید نشتانند جربوب جابوت جربوز نقلة الیمانیة جرجر با قلی
جراحقه مغط الاعیت جرندق کرم دانه است جرجر الماء قرة العین است جرجر سکر تر مس است جروان قاره است جرجیا قرا سیا است جرد
بلغة دیلمی نبات نافیاست جهر هندی سنبل الطیب است جردل هندی خنجل است جرجل هندی شفند است جرغون بفارسی لسان الحمل
جریه هندی ام عصفور است جزغ بفارسی کرم زنج است جزبی گونت بفارسی بهمن است جرنیس تیرکی اسم هندی است جراته هندی نصب الزرد
است جر هندی بمعنی پنج است جزر بفارسی گزر و زردک گویند نباتی اوکی طول میباشد و یکی مستدیر در دویم کرم و تر گویند
در اول ترتیب دهند و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و طین و جهة نزله و در سینه و معده و جگر
و حصاة و نطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مرباتی او نهایت مهی و مقوی احشا و ضعیف و رحم و پرورده او لبکه و نمکی جهة
اذیته پسر و معیل و مقوی جگر و معده بارد و در درجه سیم بیابوسی آن و نبیذ آن که آب فشرده نهند او را بارنج اوصل چون نبیذ
درخم بگذارند ماسکر خود نهایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و مرخی او که با ادویه مناسبه کرفته خود بدستوریکه در دستورات مذکور
و در جمیع آثار بابیت مشابهت تمام دارد و بکار و ضماد جهة اکله نافع و رحم او بطی الهضم و نفاخ و مفرح و رین و مصلحین او به جاره
و آبکاه مرنجبه او با کوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر نشش از رحم او ناصد و شصت مثقال و از مریی تا هفت مثقال و تخمش
در محرکیاه در اثار شی اصل او و چون بگیرند او را با بگیرند و تخم شقیم در جوف قریب دو زیر آنش طبخ دهند جهة اخراج لنک شانه و کرده
و عسر البول بجوب دسته اند و قدر نشش تا دو درهم و بدلش انیون و دو قوت و بری او را در قرون کز نامند بخش بقدر انکشت
و لکش زرد و غلاف تخم او خارکی در درد و قوند کورت در اول سیوم کرم و در آخر اول خارش و بادکرد حدقی و در افعال سوائی
تحریک یاه قویتر از نباتی بود و حول او مخرج جنین و خوردن او جهة سموم و ضماد بیخه اصل او بر کرد جهة انجاد خون که از بریدت
یا ضربت ناقع و آویخته او در منازل باعث ازخنین سوام و مفرحه و حلق و مصب و حول او منفی رحم و معین بر حم است جزغ
شکلیست که از زمین و جهة خیزد و نشیمه بخشم و طبقات او خطوط مستدیر سفید و زرد و کرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی کفیم او را
بابا غوری کویند و قسی سلیمانی کویند و ظاهر از عین التمر نیز از جنس او شنیده و در سیوم کرم و خلک و حالی و باعث بیدار
و جهة یرقان و منع خواب قمر یا جهة عسر ولادت بچیدن او در موی زنان مفوز است و تعلیق او بر اطفال موجب سیلان آب
دهان و رفع ام صبیان و نکاهداشتن او موجب خصومت مردمان با او زنده او و دیدن خوابهای هولناک و رافع نکوه
و سنون او جهة تنقیه و جلای دندان و ذرور او و قاطع خون و جهة رویانیدن کوشت و بریدن لحم خارج و انحال او جهة

زنج بیاض و نرول آب یاض است جزماج نزة الطرفات و معرب کزماز و جزور رشتر بچه است جزرا قلیطی و جزبری گویند تقاطی است
مع الین جاد زغوان جمعه خشک است جارتم هندی است جنبش بفارسی بلغور نامند و آنی نگوفته کندم و انمال آن جشیز ج و جشمک کشمیر ج
است جش بلغته فارسی اسم مهره کبود است که برگردن اطفال جهة چشم بد بندند جنوم چشم خروس اسم فارسی عین
جت بهند زرع توسیاست الدیک است جمل جبن محرف پارسی کمات است جعده کیاهیت کمتر از نیم ذرع و برگش مغدوش و کردی آن بالا مرغ و بعضی دیگر
را اطراف محیط کنارهای ریزه برطرف شاخهای او مثل قبه و بر آنی خطوط شبیه بموی سفید و بر از نخ و گلش سفید مایل بزردی و
باعطریت و این نوع جبلی است و جده صغته نامند و بستانی را جده کبیر نامند و بزرگ او بزرگتر و کم بوتر است مستعمل و جبلی است
و بعد از هشت ماه قوتش کم میشود و در آخر دویم کرم و خشک و مفتح و با قوة تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبع او جهة گرمی زمان
هوا م و یرقان سیاه و تپشها و تپهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و جهة القوع و تحلیل ریاح و عسر بول و مغاص و حصاة
و تنقیه رحم و رفع نسیان و با برکه جهة پیرزنان و جهة تنقیه قروح مزمنه و التیام آن ضماد نافع و مفرمعده بردوینی و مصدع
و مصلح حمامات و قدر شربتش تا سه درهم و اصلاحش نا بیت تنقال و بدلش بوزنه کوبی در تحلیل ریاح و تفتیح و در اخراج کرم معده
بوتیخ انار و سلیخه است جعده قتا بلغته دشتی برسیاوشان است جعده صغیر جیده کوبی است جعده کبیر جیده بستانی است جعل اسم
جعفل فارسی قسم بزرگ خفاش جعفل اسد العدس است جعفری بلغته مازندرانی قسم کرفس است ابورق خراسانی جغندا اسم فارسی
سلق است جغدا اسم فارسی یوم است و آن مرغیست که در روز قوت ابصار ندارد و اقسام میباشد یکی را بفارسی لوف و تبرکی آرو قوش
گویند و عظیم الجثه تر از سایر اصناف است و شاه یوم نامند و یکی را بترکی یملاق گویند و آن کوچکتر از همه است اکثر مزاح حقی
کرا واز سایر جغد تر و بقدر زغوی است و قسم او سطا سیاه لون مسمی بجغد است و در زنگبار کوره یوم نامند مهریار سی گوید که بطبع
دل او در حین ذبح با وجود کری آن بر روی صاحب لقوه و برکردن او را فع علت است و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ
بینی طرف موافق صاحب شقیقه از عجایبات است و جون زهره او را با خاکستر چوب کز و عسل آمیخته بنوشند جهة سلس بول و جون فراش
آزموده است و طلاء خون او با روغن جهة کشتن قمل مفید است و اکتحال خون او و زهره او جهة تشکوری نافع و جون او را ذبح
کنند بجهم او مگسها و یکی مطوس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطوس آن موجب خواب است جوارت بلغته خراسان
اسم ماست است جفت آفرید مولف تذکره گوید که اسم یونانی است و بعضی مزوج و بخطا بفارسی بودن اظهار است چنانکه مولف
مالابد منه بیان نحله و آن بناتیست ساقش بقدر نیزه و شاخهای سیار و باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و متساوی هم و در طرف

چلکی آلم چلکا

ساقش غلاف فاش مثل هلیله و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خار دار و درون هر غلاف سه پرده و تخمش شبیه بحلبه در هر پرده پنجه دمیشد و در وسط کرم و در اول خلقت بارطوبت فضله و در تقویت باه تو بتر از خصیه الثعلب و چون هفت مثقال تخم او را با گوشت بره بگسالد بجوشانند و صاحب استسقا یکهفته بداومت آب آن نماید طبلی و لحمی او دفع کند و مرباء او باعسل نعابت تحریک باه و مقر کرده و مصلحش کتیرا و قدر نفیش نیم دو درهم و بدلش تخم خیار است جفت بوت ملاصق لبوب است و بر طلع هم اطلاق میکنند و جفت بلوط در بلوط مذکور است و در مطلق این هم مراد است جغری کفریت چقطوط بلغت نوکران است چکاک اسم فارسی قیره است جکار اسم فارسی کبد است چکور تکی اسم ترکی جراد است جکاریک اسم ترکی دانه میوه است چلکی اسم هندی صباحت است جلکی ابن الدولة کوید تره هندی است بقدر خربزه سبز رنگ خار دار و در ریحانی درون او دانها بقدر کرد کان است زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و درون دانه تخم دیگر بقدر پسته و صلب مغز او سبز و چرب مایل بتلخی درخت او عظیم است با لحیت مغز او مولد منی و محرک باه است جلید بفارسی ترکی نامند در طبع و آثار مثل تمر است و از آن کثیف تر جلنار بفارسی گلنار کویند و غیر گل کنار است اگرچه در جمیع افعال مشابه کردند و دیگر مرد و خلک قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جمیع اسهال موی و صفراوی و رطوبی و رقیق الدمعا و سیج و قروحا لمعا و نزف الدم بر عفوف نفث الدم و جرب حکه و منع ریختن مواد بعده نافع و ضماد او جهت بدبوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید او رام و سقوط موی و سنون مضضه و با برکه جهت بدبوئی دهان و استحکام اسنان و نقه و قلاع مقوی رحم و مصلحش کتیرا و قدر نیم دو درهم و بدلش بزدن او پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب بگیرند و غنچه نا شکفته او را بحب رسد و معاد بین آن از درخت بدان جدا کرده فرو برد تا یکسال رسد نکند و از جوابات نمرده اند جلد پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خلک مرچه در طبخ مهرا تغذیه او بیشتر و اصلح و بر بضعی او آبکامه رو غنهار کرم باید نمود و بجهت بعضی که صدمه و ضربه یا رسیده پوست تازه کرم جدی ذبح کرده نفند و بر اتصال آن نعابت مسکن اوجاع و رم است و بجهت جبه الحم بارده مفید و الصاق پوست سر غاله بر سر حب برسام مفید بحب و پوست تازه بز جهت خدب بسم افعی و پوست کوسفند جهت ترویح جبه و حکه و جرب و قرانه پوست بز قاطع خونی و احت تازه و خاکستر جمیع پوست جهت نوامیر و سوختکی آتش و سیج و صلد و ضماد سوخته پوست اسب ابی بار دکر سنه تا یکروز متوالی جهت دفع مرطان از مقدمات و نعلین پوست فیل جهت تسکین تب لازم و پوست متعفن جهت کزیدن سگ هوا نه و منع ترسیدن او از آب سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب مخرن پوست افعی جهت دار الحیه موزات جلوز اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و جهت صنوبر کبار بز کویند و این بجهت اشتباه

جیم بجا بت جنه انکه بجائی مهمله ۴ حب الصفور است حکیم علی در ترجمه قانون گفته که جلغوزه صنوبر کبار است و در اختیارات بدیعی چنین گفته و معمول بهمین است جلفیطا دوغ غلیظ است جلاب از انزروت در آنجا مذکور است جلیاسو زغه است جلغوزه ۴ فارسی میوه ایست نجرب الصفور جل ورد احمر است جلبوب نوعی از سلاب است جلجلان رسم و کنیزه ش مل است بلغه حبش مخصوص سمتم و مولف ندکره کوید ۴ سم برنانی سمسم است جلهیف اسم عربی غلیم است جهنم قسم سیاه عوسج است جلز جلفا است جل نسرین معرب کل نسرین است جلیان خلاست جلجلان معربی چنین خشخاش سیاه است جلیخ ج فوذنج بری است جلماثا قند است جلوجا جاوشیر است جلیان معربی چنین جلجلان صعتر است جلغیجن کلقند است علی جلیک اسم ترکی قطات است جلناق اسم سلق حبشی است جلنا غوج اسم ترکی حب الخضر است جلفان اسم ترکی حداه است جلی وار بلغه نبطی آزاد درخت است جلیره بهندی ۴ خنه است جمیز نوعی از انجیر است و بیونانی اسیقوفامند و بفتح بین الدحق و او و غیر انجیر بری است چه انجیر از سموات و مالکول نبت و او اوردیلم دیو انجیر نامند و جمیز را کرنکلا انجیر نامند و او مالکول است درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش برگ توت اندکه و شاخ پرشیر و ثمرش بقدر آلوچه در تنک ابعد از رسیدن سبز و پمزه و در بعض بلاد در سالی دو بار میدهد در دیلم کرم و در اران زرد و جثه سرخه میس و در سنه دکرده و پیزر و سوراش نافع و لعوق او که برگ و شاخ و ثمرش را جوشانیده آب او را بانند بقوام آورده بانند جثه ربو و حبس النفس و مزه و زنش و کرفتکی آواز مجربات است و بکنفتال برگ مسحوق او با آب قاطع ۴ سهال و محبوب است و با عوزن او شکر در دفع مزه از مقدمات و پیزر او محلل اورام و ملین و ملحق جراحات و جذاب و مسهل اخلاط غلیظ و از نیز انجیر لبنای ضعیفتر آن میدان نهید ۴ او جثه سبز رو تنهای بارده و خاکستر چوب او جثه قروح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ثمرش رودی الغذا و نفاخ و مصدعه و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب برد است جمشت سنکیست که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و بفتح و سکون دوم و سکون سوم و بمعجمه و بمثناه فوقانی نوعی از عرعر است و در سیوم کرم و خلط محلل و دافع خفقان و غشیان و غشی و مست و طلاء او جثه اخراج ورم چشم و خاتم او جثه تقویس و قضاء حاجات و محبوبی نزد خلایق مونر و در زیر سر کردن خشم باعث میدن خوابهای منوش و ست و قصه ترتیبش نامبردیم و در ظرف او الکل و تمر بعنوان او را نام شل ۴ میدان است جمد نقاریس یخ نامند و طبع مثل یخ و از ان لطیفتر و جثه هضم و پیاس صفراوی و محرق نبایت نافع و ضماد او بر سپانی جثه رعاف محرق و مفرادم ماطع و اعصاب است جمار نقاریس نیز خرما نامند و آن در اعالی درخت و موضع طلع اوست و قلب انتخیر کویند بفتح و کسر و ترتیب مطعم نیز است در اول برد و خلط و مقوی معده و قاطع اسهال و جثه غلبه صفرا و لاغری کرده و غلیان خون و نفث الدم و در سنه

وسهل ورفع ضرر نیشند ودفع خمار وقی صفراوی وصاف کردن اوازدمنع تحلل ارواح وخنب حرارت غریزیه ازبدن وضماد او
جهة کزبدن زنبور نافع وخلط بلغمی ومولد ریاح وبطی النزول ومصلح عسل وخرما وزنجبیل پرورده جهبوذ نشر است که شش ساعت در
آب بخیسانند تا آب بیوزد ومدتی بگذارند واستعمال نمایند وبیخ نیز اگر ری تا سه سال راجهوری نامند وگویند آب انگور کهنه
چون ساییدن خفف سدد وکرم وخلط ومنفخ ومحلل ومشتهی وبیهن ومعین جماع وسریع الانحدار ومولد خون غلیظ ومسمن ومخن است
جعیم بخیت شبیه به بیخ زردک بری وبارگ دراز ماندن سفید وبیرونش مایل بسفیدی وزردی وخشبو وبارگ تلخی وندی
وتیزی دارد واز بلاد وچین خیزد ودر آستان کرز بوتهای مانند وساق او وبرگش شبیه بزردک است در سیوم گرم وخشک ومحرک باه خصوصاً
مربی او چنه ربو وسرفه وزقاق الدم وذوات الریه وذات الجنب نافع ومفرس ومصلح ضع عربی قدر زنبش ادویه ادویه
گویند از کمتقال تا یکمثقال با اوجلاب نافع خفقان است ودر جال از موجبات است جمل نعاریس نشر است مانند بچه کمتر از مالا وبتر
زسایر کونت اودر دوم گرم ودر سیوم خشک ومقوی باه واعضا او چنه تب ربع وخرق الصاء ودیرقان ودرقه البول نافع ومولد
امراض سوداوی واخلاط غلیظ ومصلحش مازیزه حاره وقرابه کنه وترشی کبرو سکنجبین است وبول نشر مسهل زرداب چنه سرفه وزکام
ودرد جگر وسپرز واستسقا ویرقان وسدده جگر وتقویت باه ورفع سنه وبوسیدن او چنه سده مصاعات وانطول جوشیده او
باحمل چنه نفوس وفالج وخدر واورام مجوف ونشر او چنه استسقا آزموده است خصوصاً که بابول او آمیخته شنبد وطلا کرده کونت سوخته او چنه قبض
وضماد شش تازه اوکرم شور کرم نشر چنه تکلف مجوف ومداومت اطلی نشر شش او بورت کوری وحمل شوستاک او وبا شیر بعد از ظهر
سه روز متوالی معین حمل او تقویت مرکبین او قاطع رعاف وشامیدن او با اودیه مناسبه چنه صرع وضماد تازه او چنه خلیل خنازیر
وبثور وبخور او وطلا او چنه نابینی موثر وشامیدن کف هن او در چین سقط الجورث جنون وچکانیدن آب او در
دماغ او باعث روان شدن او وکوفتن نشر چنه تنفید رحم ویوا سیر وقطع خون وتفتق دموی تارک او چنه اندمال قروح وچنه
او چنه رعاف معوطاً وسیلان خون جراحت فوراً نافع بیتن گنه نشر الجبان زنده بوده بر آستین عاشق چنه دفع عشق کوبند
ازموده است وچون کندم رابعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند وکف دهان او نیز بهمین انزدارد وتنها یه نشر در تقویت باه
بعدیل است ومعنی جمان بعربی لوبیا است جمغرم ریحان سلیمانی است جد چینی السبوس است جار النهر سقط الحاراست جمر تمر
هندی است جمل الجن فرجوان است جماز بلغه نگاپنی سریع است جمگ رهندی اسم خفاش است جمگ گ اسم هندی فلفل است جمیل
بلغه دیلمی جنبک لک است جنبی اسم هندی بابسنی لبنانی است جنطیانا یونانی اسم بیخیست دراز غلیظ مایل بسرخی و
تلهانی بعید
از خواص موجه جنبی آنست که شیره او با بارزد نزع جریان سلسله

وتیرگی وتنج دردی او را ساق نقد زانکشته و در طول تر بید و ذرع و برکش شبیه بپرسکردکان و بمنع و ریزه
ترشقات و لحش نرع مایل بکبودی و فرشش را غلاف شبیه بکنج و بخیردی او را جز تقانی نامند برکش شبیه بحاص قداو
بینی کنگره 15
غیر مستعمل است و در اول سیوم کرم و خشک و ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر تریاق سموم و مخ چنین
وچته کزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم منزوبه و دم پیزر و جگر و عرابول و اخباس حیض فضاد او چته کزیدن
جانوران و جراحات و قروحه خبیثه و دم بار داخش و چته ضربه و سقطه و کرا عضا و وقی و ازالهٔ بهق و طلا او
با خیار کف پشت قاطع خون و حیض و استحالهٔ و باب اب در تریاقها قوی است و نفرسینه و مصلحش اقوقولون و قولون
است وقد رشربتش ۴ مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل بکوزن و نیم او سارون و نیم زرنیخ کبود و در سایر مواضع قسط
زرد او ندو بقا و قوتا و تا سه سال و عصاره او در افعال قوتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اضداد آنست
که او را کوبیده تا نیخ زرد آب خیانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده در طبخ دهند که منعقد گردد چند
نقار سی آشی بجگان و ترکی اغلاق شی نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان مای در آبهای عظیمه بیشتر یافت میشود
و از سک ماهی کوچکتر و موی او نرع مایل بسیاهی و در خارج تعیش نمیکند و در دیلم او را سک ماهی و قیاس
بتقاضای آن میکنند که خصیه ان الغنم جنبانند و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نمود اصلا بولون
نداشته بود و بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و بر ورده گردان بدود کاه بعد از مدتی صاحب بولون
شده و انیک درد و نوعی استحاله هست شکی نیست و آن حیوان نهنگ آبی بحری است و بهترین او نرع و بعد از ان
زرد است و سیاه او از سمیات قتاله است در آخر سیوم کرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر
هوام و مخفف و چته اخباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و تفتیح و فواق و مغص و مالیخولیا مراقی و فوتنج بلغمی و ریحی
و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصابی و صرع و مبهج حرارت غریزی و معطوط
طلا و او چته درد سر مزمن و سیاه و کزاز و تشنج و صرع و سرسام بلغمی و دوغی او بدستور و تضمید او بار و نخها چته
تحلیل اورام مزمنه و دردها و منومه بارد مثل مغاص و انتفال او و کندش تنفس او در گوش چته ریاح و ثقل سامع و وجع
بارد آن و اکتحال او چته غلظت بصر و دمعه و بسل و حمول او مصلح حال رحم و سقط جنین و مدر حیض و حمل او شامیدنی او
بقدر یکه افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون سادی او افیون بیاشامند سمیت او زایل کند و خصوصا
دهلی از نو

وصلخ ترتیب بقنه وقد زنجبیل یکایک بدلش مثل اوج و نصف آن فلفل و ثلث او و ربع مواد بوزن اوشک و دو اصل
جگمر فرنجوه و جهته تحلیل رطوبت لزجه سه وزن او فلفل و ثلث او و ربع مواد زنباد و جهته سیاه بقدر یکدرم کنند بیت
درمدت یکروز و تریاق او ترشی ترنج است و بزرا و لاغ جنجبل قسمی از هلیون است و از دشتی خیزد و در افعال مثل اوست
جنبد غنچه ماشکفته بر درختی را گویند و اکثر استعمال او جنبد رمان چنار اسم ذات است جناح بلغه اندلس راس جنوبیه
قطوریون دقیق است جنباه الشعر حرشف است جنبار ثمر قلت و در قانی ندکور میشود جنجر اذان الغزلت جنجل صعترات
جنجه بهندی زنبق است جنجفال اسم فارسی حمص است جندن اسم هندی صندل است جنده بهندی نخود است جندلی بهندی بلغمی است جنگ جنجل
بهندی مقناطیس است جوز بقاری گردکان نامند مغز او در دویم کرم و آمن خلک و بار طوبه فضلیه و علین طبع و حمل و میع و دهان
تخمه و خوردن ده مثقال او که باده مثقال انجیر کوبیده بنهند در علین طبع محبوب و بر بان کرده او با پوست جهته مرده که از مرد و باشد
مفید و مغز کهنه او را چون با شتا بخانند و طلا کنند جهته شنیع بارد و با بس از نار و ساق و قوبا و اطفال و غانغرا که و دمی
مودی بوت عضو و جهته حمره و غرب و اکتوا ر عصب و دا و الثعلب و دوم پستان و خوردن او با از روت مانع خمر از روت و
خروج کرم معده بسعدیل و حماد و با نگ و عسل و بیار جهته گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز گردن او با تراب جهته منع ادرار حیض و
خوردن مغز او در زمانستا باعث سهولت قی و با انجیر سدا قبل از سموم نجوزند نوحیه عدم تاثیر سم و بعد از ان سبب دفع سم
و اکثار او مخرج جب القرع و موبث درم حلق و بثور دهان و مصلخ آب انار و مغز مجوز دین و مصلخ خشخاش و کهنه مشرح او
باسمیت است و از خواص او سکه چون باس بکوبند و با او بمالند مس را ریزه کند و باش میدن سوخته گردکان که با پوست
سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با آب مورد و انمان آن جهته قطع خون بواسیر مجرب است و اکتحال آن جهته جرب و بیل و دمعه
مفید و بدستور حماد معرکه محرق او با رفت جهته فروج سر و جوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره
باعث دفع تغیر آن و ریب آن که از آب گردکان سبز و عسل با ریب انگور ترتیب دهند جهته قتاق و بثور دهان و خون بن
دندان و ورم و سستی آن بسعدین و علاوه نازه او شش برگ او بر گ حنا جهته نزلات و صداع مزمن و بقیه گل اجماع
با رده مثل نقوس و جهته قباع و انمان آن و قطور آب برگ او که گرم کرده بنهند جهته گرگ کوشش و باش میدن و حمول
کردن خاکستر پوست ثانی آن جهته نزفالدم و ذرور او جهته جراحت و قروح و خیثه و درد دندان و مرهای او با عسل جهته
تسمین بدن و تحریک باه و راندن طبع و تقویت رده و او بر فخوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهته

قطب

نقطه بول نافع و پوست تازه او کوبیده با خبث الحدید سائیده و با برگ طبخ دهند یا کفته خیسانده هر روز بر هم زنند خضاب قوی و باد دوام است
و ضماد پوست تازه او جهة خراز و قوبا مفید و مطبوخ تخم و قیه پوست تخم او در معده مملی از غذا مع قوی و قاطع اخلاط لزجه
و جهة درد شکم و سائل بدن نافع است و چون پوست تخم او را در روغن زیتون بجوشانند یا مهرا نموده جهة پیدا مزاجی حقنه نهایت مؤثر
و مسواک کردن با پوست تخم او بهر تجربه قوی منقی دماغی از اخلاط و رفع نسیان و مسواک کردن با پوست او مقوی اللثه و طلاء
چوب او با برگ جهة منع ریزش خمار مجرب است با رفت جهة قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهة
منع تولد قمل از مجربات است و قرابادیها جهة پیدا مجرب یافته اند و چون در فصل خزان رینهٔ درخت او را بریده بار روغن و ماز و طلا
بجوشانند کرم روغن سیاه کرده و در روغن بدور اصاف نموده رینهٔ کرده رینهٔ بریده بروش در تیشه کنند نفع تیشه ب ب و دهنی او
مسدود کرده بگاک پوشانند و قدری لدن خشک در کرد و کرد بیرون آورد و چندی تیشه بیاد و در تیشه یافته شود و خاصیت کرد بهتر اثر
او باند و مولف ندارد گوید که یکسال نهند نکم چون قبل از بر آمدن برآشیان در حمام طلا کنند نافع رویدن مو کرده کند
مجرب دانسته اند و روغن کرد کان را شتر خایند و است و محلل و منقی و شاب بن او در روزی سه درهم با کفته جهة درد
مجرب و جهة ازجر یاره نافع و طلاء او جهة الکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع ادن در دهای یاره بدنی و زایل
نمودن قوبا و دا الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهة لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز کرد کان جهة الظهر است بزودی او و بول
روغن او و در روغن سداب یا لبی حیته مغز کرد کان مسکن و مصلح و روح است تمرها و ضماد جوبوا بفارسی جوز بویه نامند تمر
درخت هندی بقدر تخم مرغ با چون مغز کرد و بقدر عفص مزج تیره رنگ درخت او بقدر درخت انار و بهتر نی او تازه و خشبی
تند است که خطوط سیاه و نقطه نقطه دارد و یم کرم و خاک کویند خاکی او در یوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده
و فم آن دمری و جگر و حافظ حرارت غریزی و ناضم و جهة صلابت جگر و بیزر او ارم یاره آن در قان و خشونت عرق
و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلفه و خش بود و عریل و خشیان و رطوبت معده و قی و زلق الدعا و اسهال معده
یاره و رطبه از اله رطوبت منفذ معده و استمراری دماغ و ضماد او جهة درم یاره جگر و اوجاع یاره و رطبه دکری کوشش و
اکتحال او جهة تقویت بصر و بسیل و جرب نافع و مفرشش و مصلح عسل و مقصد عنه محرورین و مصلح کثیر او بسیار خوردن موت بلوز
حلق و حمی و مفرح جگر و مصلح سفنه و تند زشتش باد و ثقال است و بدلش بوزیدان است و جهة سدد و صلابت یکوزن و نیم او
سهل الطبع و قوتش تا سه سال باقیست چوب خس بخیست معروف کیاه او جی کل تلخ و برگش تیشه برگ بی و با قی شبیه

بقی

با قی و بهترین او قطعه ای بزرگ مایل سبز تیره نمک شاخ جهانیده بی کرم و بی کرمه است و صلب و اندرون سیاه و ثقیل
الوزن بحدا فراط که بحکمی مانند خوب بیخ کرم زده و او ضعیف القوت است و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست زیاده
برحرارت و نهایت تجفیف و طوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و مایل بطبیعت قضیبه و مقوی ماه و منقی خون و روح
از کشاده تر و یاقوت قائمه و مقوی حرارت غریزی و مربع النفوذ در عمق بدن و قوی اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و جمیع علت
آنها که از روح خیفه سبیل و در رفع امراض زمستانه و الکه و علل سوداوی مثل جربی حکه و تب ربع و نوایر و در دمفاصل و خدر و لقوه و فالج
و سایر ادجاع بارده و جراحات زمستانه و ادرام صلبه و دار الثعلب و دار الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مانجو لیا که از احتراق ملوم آنند
و جهت قطع عادت تنفس نافع و نظر و رفع نوازمه و زکام و مغموم و منجر و مکوکنه و زکر خاره و مستی آوردن و در تولید و تناسل قوی الدراست
و در بروز و موی خصیه و رفع صعبت خلط از اختلاط دهن و نکز فیقر تجربه نمود و علاج مایوسین با وشنده و متعفن از کثرت مواد آب طبیعت
و جرم او مسدد و قوی التجفیف است کم زیاده او خشک نشنه و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلیه بیت چه ترک عادت آن و اعتیاد
باد و یه حاره منظور خرد است و اکثر از فرجه و هم چنین احتناب مجدوری از ربوب جامضه و اتریه کم ترست لزوم ندارد و تجربه جقیر کرد سه مرتبه
که جمعی مختصه علتی چندی از آب منظر رینه تند بجای آب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها استعمال نموده از جوخات قلیله احتناب نمود بسیار منتفع
گردیدند و تمام استعمال او اخذ عرق و نقوع و غیر آن در دستورات تجربه یافته و مرباو او در جمیع افعال ضعیف تر از طبیخ اوست مکرر در
تقویت معده و دفع جوز مائل بفارسی تاتوره گویند و آنی معرب ارکزه مائل فارسی است و آن خود رو و مزروع میباشد نبات او
نقد نبات با دنجان و برگش از آن کوچکتر و کاهی سفید و تنبیه بموتی و کل اسلاب بدازان دراز تر و خمر تش نقد کردکان و خارناک مثل خار خر
و در جوف او دانه ای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست در اصل جهام مرد و در دیم خشک گویند و خشکی او بسبب اللطف است
مسکن حرارت ملتهبه و منفوط و در غایت تنویم و سکر و اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی دهاد او در روغن دانه او
جهت بواسیر او جاع حاره مقعد و اکثار آن قاتل و قدما بکید رهم او را سم دانسته اند و طلا و طبیخ او با مرکه و عسل محلل اورام و اسقا
و خربان و قاطع عرق و مانع تشنجه و جاع و ضماد مجموعه نبات او جهت تقویت اعضاء مسترخیه و مانع ریختن مو و مخفف رطوبات
غریبه و خوردن او جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدری تر تنش تا یکدانگ بدلش نافع و دوزن و موی تر جنون و فساد فکر و مصلح
فلفل و رازیانه است و عسل جوز القی تمر تنجی است مخصوص بلاد یمن بقدر فندق و در هندی بیضی بهلی مانند و جوف متصل
بر بره و میانش بره ها دانه و بقدر چلغوزه و بایدک بیوی در دیم کرم و خشک و مقی ملوم و مسهل جلاء اطرافی اورده و مانع

وعصبانی نافع و قدر نرخش یکمثقال را بنه دانه آب کرم و عسل و هرگاه بیت درهم نبیت را در یکرطل آب بجوشانند تا
بنصف رسد و جوزالقی بمخش سایر مقیات را باقدری نمک سابیده و بسل برشته با مطبوخ نبیت بقدر احتیاج آب کرم و قدری عسل بتوان
نهایت مقوی و مغایه است **جوز الخمس** تمر شجریست هندی بقدر فندق و مدور و سیاه و خالدار و پوست او ناهموار و در جوف او دانه
بقدر قرطی و زیاده از پنجدانه نمیشود و در دویم کرم و خشک و مسهل بلغم و از وجات و سودا وی محرق و قدر نرخش یا دو درهم با آب
کرم و مطلقی **جوز البعیر** دانه ایست مدور شبیه بآلوده و چوف او متوی شبیه بدانه آلو بالو و رنگ او بانک شربت و قبضی مایل بگرمی
و قاطع مهیا لیست بارب مورد و جهت اورام نافع است **جوز القطاط** دانه ایست شبیه بگنجه و قطاه در خوردن او حریص و کیاه او
پرشاخ و نبیت بر روی زمین پراکنده و برگش شبیه برگ خرفه و از ان عریضتر و غبار اکی و منبت او زمین نمناک و قدر نرخش مثل گنجه و پرده دار
و در جوف پرده غلاف کوچک مایل بطول و در آن غلاف دو دانه کوچک مایل بگری و خنکی و خوردن برگش جهت تقطیر البول و جرب نافع خصوصاً
با طلع بلیون و عصاره برگ او جهت قرنیه ریحی و خلطی نافع است **جوز الرکش** تمر شجریست درخت کبیر الوجود بقدر جوزی و اندک طولانی
و متدیر و انهار او تند و پوست خشک و چین دار و در قعر و در وسط پوست جسمی صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انگور و بزرگ و خوش
و بانک تندی و اصل مهوار و اغلف السودان گویند و زنگ او مایل بزرگی و تیرگی و در سیوم گرم و خشک و آب کرم و مدر حیض و مقطع جنین
و رافع دردشانه و آب طبخ او مفتت حصاه و روغنی که از آب طبخ او در روغن زیتون پزند جهت درد کمر و سیاه اعضا مفید و قدر
نرخش یکمثقال و مبیع یاه و نهتا و صدعه حصاه و مضریه و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او مغلف و در تجربه یاه انجره است **جوز انکوتل** و
بعضی جوز القی نگویند فرد و خبیث هندی شبیه بجوز و نگل و زنگ متدیر و پوست او نازک و بهن و در جوف او غلافی شبیه بغلاف
شاه بلوط و طعمش مثل او تلخ و گرم و شبیه بمبلات و کشنیز بقدر و در آخر سیوم گرم و خشک نهایت مقوی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه
جهت رفع سدد و صلابت او جاع باره و حصاه نافع و مزمن اعضا مرتبه است لیعد از خوردن او تا یکهفته بحال اصلی نمی آید و مصلحش
فواکه و بدلش نصف و قدر نرخش یکمثقال و یکدرهم و کشنده است بقی و اسهال و مصلحش زنجبیل آب بره و متواتر بریدن و آب میان مبردات و قطع بدن
جوز نیم بضم اول و زا مهمله معرب کوز کنم فارسیست و کل کنم نیز گویند جزیست شبیه بگردکان کبر بری نمک شکون بنوند بغیر
مایل زردی چون در عسل گذارند متغلظ شده قدر فیلی او جرم عظیم بهم میرساند در اول سیوم گرم و خشک و بارطوبت فضلیه بغایت
مبهی و محرک آن و مسمن و مع هذا اگشا و جهت تخفیف قوی مطفی یاه است و جهت حصاه و عسر البول و قطع خواهش از کل خوردن و اسهال
آن و آب بیخ جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت قوبا و صفحه و نزف الدم نافع و مغث و مقی و مصلحش انار و ریباس و قدر نرخش

تا دو درهم است چون بکرطل آب ریزند و سی رطل عسل آب کرم بسیار بر هم زنند و ظرف را بپوشند بعد دو روز تمام شود بحدیکه در تفریح و تنقیه از شربت خرقوی تر از آن نباشد **جوزارقم** نخ کیاست مستدیر بقدر کردکان و سفید و مصمت و سنگین و در طعم شبیه بلوط باندک تلخی و چون خشک شود از اندرون پوست رقیق سیاه ظاهر شود و ساق گیاه او با برگ مستدیر بزیاده بر ذرعی و مجوف و خشن و اغبر و کلش شبیه بقبه و نبت و سفید و مخمش لسبار یا برگ مستدیر شبیه بپرگ ندک و در مزاج و حال اوی و دیدر دویم کرم و خشک و مخدر و مسکر و مفتت حصاه و مخرج کرم معده خصوصاً چون با آب خشک مطبوخ نوشند و آنی که از و ترتیب دهند بغایت نرم و ضماد او محلل ادرام بلغمی ساقط در کنجد مجوب و نشانده بقدر نرمش با دو مثقال و مصلحش در تخدیر شیازه است **جوشیر** ما بلغه نیلی بارد است بقدر نخودی و بکل زعرور و از خشخاش لسبار کوچک و بعد از رسیدن نارنج لون و لذتش و با قبض است و درخت او مقدر درخت آلو ما بو خیری و برگش شبیه بپرگ سیب و کلش بقدر دو بیضه بلاد خراسان نیکند و در تنکابن بلاد خود نامند در دویم کرم و خشک و مشتهی آورنده و تقدیر مخمش بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و لسبار اوجاع بدن اعلی الخصوص درد کرد و تهیگاه و هاضم طعام در کل حال و مانع مغص اطعمه در معده و مفرح و دینی و مصلحش انار بن و قدر نرمش تا سه درهم است **جوزابه** طعامی که از آرد کنم و بزر بها ترتیب دهند و بترکی کماچ گویند و آن مرطب و ملین و موافق تشنه و نشئه و قلیل الغذا و نفاخ و مخصوص جان ریاح و رطوبت معده است **جوزالرفع** رتاج یا می است **جوزالابل** ابهل است **جوزالطیب** جوز بوا است **جوزهند** ناریل است **جوزماش** و جوز ماشا و جوز ماشی و جوز مقاتل و جوز محاتل جوز ماش است **جوزالرخ** جلغوزه است و گویند دفلی است **جوزاذر** و بادرخت سروا است **جوزاره** نبق هندیست **جوزبران** فلوس است **جوزبخیه** جوز الملس است **جوزالانهار** و جوز البر جوز العطاه است **جوزاری** نوعی از مخلصه است **جوزسنا** جوشیصاست **جوپل** بلغه اصفهانی کاسنم را گویند **جوزه صاغان** اسم فارسی از بوا است **جوخان** اسم فارسی خشاش است **جوان** البیر غم شایع است **جو** اسم فارسی نخود است **جوبزه** اسم فارسی سلت است **جوبک خشان** اسم فارسی عرطنیثا است **جوبر** اسم ترکی دغلبت **جوایا** اسم هندی ناخواه **جوارا** اسم هندی ذره است **جوتری** اسم هندی لسبار است **جون** اسم هندی قرطی است **جونه** اسم هندی نوره است **جونگاوران** شجره آبی مالک است و صابون انشفاف مقصد **جوهه** اسم هندی فاره است **جونک** اسم هندی علق است **جوهار** اسم هندی نشسته جوست **جوکا** اسم هندی حاضی است **جولاهی** هندی بقلته الیمانیه **جهاد** اسم هندی ظرفاست **جهو** اسم هندی کرزمانج است **جهنا** اسم هندی جراد البحر است **جهار** اسم هندی شجر است **جهجه** اسم هندی مخیض است **جهر** اسم هندی قرنبیت **جهرجه** اسم هندی تاج ریحی است

جوزابلی اصل نیست اشتقاقیست که جامع او در وقت دفع او در اکثر مواضع اطعمه است و بعضی از اهل هند او را جوزابه گویند و بعضی از اهل هند او را جوزابه گویند و بعضی از اهل هند او را جوزابه گویند

چکلک

جودهکاران شجره آبی است وصابون الصاق نامند چیلنگ اسم ترکی تمره ایست شبیه بدل کنجک و در رودانه و ریزه شبیه بدانه هائی که در توت میباشد و رسیده او سیاه و تیره و ترشی و یرزنی و در بوی شبیه ببوی خربزه کرک و اندرونه او سیاه و بقدر تری و زیاده ازان و در کشن شبیه کلنج و بانگ خار دار کشنیز به باچهای و مثل بنفشه و گیاه او همیشه سبز است و در نگاش لب بدانه و در دیلم جمیل و در کیلان و مازندران خربزه کاو نامند و باقی تمید نیخوانا میده است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دانه او سیاه نقاش بقدر نخودی از وسط برگ او ببوی باریک متصل و برگش بقدر درهمی و باتقعیر و انتهائی او مثل مرسوزنی و از جمله خارهاست و اگر بوش نامند و هردو جسم آن در طرستان موجود است و اخیرا در نگاش خرما نامند و آنرا دانه اشی بری و چکلک سرد و تر و تقوی دل و مطفی صفرا و مرطب و مقوی دماغ و جهة اخرجه سودا وی و خفقان و سعال مزمن و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و جذری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است اجیدار بلغه فارسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط و بانهایت سبزی مایل بزردی و ترشی بقدر غصص مایل بتلخ و بر روی او شبنمی مانند و ازان دانه سرخی بقدر عدس منعقد گردیده نمو میکند و سرخی آن زیاده بشود و آن را جب قرمز میگویند و در کرم و خفقان ان اندکی مدر بول شود و در نبات او در سیوم کرم و خناق و سرفه نشین و آب بلیغ برگ او جهة تجفیف اطوبات رحم و فساد بر کتاره او جهة ادرام حاره و تسکین درد و منع زیادتی آن بتک عصل و رشت میدن خاکستر او با سرکه جهة بهمان و با عسل و روغن جهة ذحیر و ذرور او جهة اتیام جراحات و طلای او جهة تقویت اعضا مستر خیه نافع و قدر نیم مثقال است جیوه اسم هندی و فارسی معنی است جبک اسم دیلمی حرمل است جیران اسم ترکی غزال است جفر اسم هندی جو بیوات جیبال اسم هندی دندانست جیتیه اسم هندی دخن است جیل اسم هندی حدقه است جیمونوا اسم هندی گل اجلدرا اسم سیبل است جمه بونا فارسی مرخص است جیدر بونه اسم هندی شاهتره است جیر نوره است حرف الحاء مع الالف خاجشا نوعی از پونه کوهیست شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهاء باریک مایل برخی و بر برگ و باریک و لکش ریزه و مدور و سفید و مایل بنفش و برخی و بشکل جهار میدوید و تخمش کوچک اخرمل و در آخر دویم گرم است و خناق مزمن قوی و مدر بول و حیض و مخرج جنین و منیه و مفتح سده احشا و مقی شش و سینه و مقطع و مسهل بلغم و تمام گرم و مقوی معده و گرده و محلل خون جامد و تریاق سموم جانوری و نباتی و شکوفه خالص و مسهل سودا و جام افتیمون و جوز حاش را با مالک سائیده و سرکه نیوشند مسهل بلغم و خلط آنچه بآن طبخ او با عسل جهة عسر النفس و نفیه بلغم سینه و مسخن باعسل جهة قولنج و تحلیل نفوخ و درد رحم و نکو و تقویت کرده و تنقیه ثقبه

وتحریک باه ورفع صرع وخوردن قلیل او باطعام جهة قوة باصره جهة نفث دم وسیل شکوبه واوراق تازه بلغمی وبا آرد گندم وشراب قبض النساء
واسقاط آن نافع ومضر به ومصلح نفاع وقدر شربتش ازده تامثقال تا پنج درهم وبدلش نمیوزن او افتیمون ودر غیر تفتیه بکوزن ونیم او
صعتر وچون بکوزد او را باده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قوی تر است وچون صد مثقال او را کوفته ونخته در
تنه بسته در نصف رطل آب انگور اندازند تا خرد نمود جهة تفویت ناخنه ورفع سقوط اشتها واوجاع عصبانی وبرودت آن وسایر اوجاع
ماوون نهیکاه وتفرقه تهای بارد ورفع مفرت سردی هوا وبرف وسموم نهایت موثر است حاشیش بفارسی حش یوسف کویند چیزیست
که در آبها نجی خیزد مایل بسفیدی وبدره مایل بزیرخ وحاد ولیسار تند وقوی تر از فرفیون ودر چهارم کرم وخشک در سیم او تقی
قوی ویکدرهم اوکشنده است لقی مغوط وضماد او جالی ورفع کننده رخساره ومستعمل زنان است وچهة امراض بارده واستعمال او در
خارج بدن جایز است حاج بفارسی اشترخار بترکی وده پیکانی نامند کیاهیست که تر نخیش براو منعقد کردد کرم سیاه خشک
وزاج وجالی ومنفع زیان سموم است وغرب دیخور وضماد او راقع بواسیر وطلاء اعضاء وسوختها وچهة قروح سعیه بعدیل
وتقرحات ومصلحش کثیرا وبدلش چهة قوتها دروغن اوکله از آب تازه او وترتیب او چهة مفاصل وجمیع علل بارده نهایت موثر والمختار
عصیر او وچهة یرقان خفیف چشم وقطور آن قطره او در بینی وبعد ازان آشتاق بروغن بنفشه نافع صداع ترمن مجرب دانسته اند وشکوفه
او چهة بواسیر نافع است حاوان اسم سریانی ابوقلمون است حافر الحمر سورنجان است حافظ البقط تین است چه مانع صعود آن است وحالی الحمر
نوره است چه حفظ حوز بوا زقا دمیکند حافظ الکلوة نفلس است حافظ المروءة حافظ الفحل وقرقوس است حافظ الفلان وقیصوم است
حالی الثعلب جانبوری کویند زرنیخ است وبعضی کویند مجرا القینور است وبعضی کویند خارشتر است حالی الرأس اسم یونانی اسفیذج است حالیه اطریفون است
حافر سم حیوانات است محادم الاحبة للنساء بفارسی تخم خلفر کویند واوطاره کیاهیست شبیه بلبلاب در مجاورت خود پیچد وکاکنج کبود دکل
کل بلبلاب در آفتاب بهم می آید ودر غلاف هر یکی سه دانه مثلث میباشد ودر کیوم کرم وخشک ومسهل اقام کرم وبا تربد مسهل بلغم غلیظ
وبا تقویم مسهل صفرا واخلاط غلیظ وبا سکبنج مسهل سودا ونفع برده جکر وسپرز وچهة برص وبهق وتنقیه بدن ودر دمفاصل وسایر امراض
بارده نافع وقدر شربتش از یکدانک تا نیم مثقال ویکدرهم زیاده اوکشنده است مبغض وتصوق یاسا ریقا ومسهل مغوط ومصلحش
بابونج وبخ واکودن بروغن بادام وبدلش بوزن آن تخم خطمی وسوس او جوارشی است ومفرد او بعد از یکسانه روغن عمل
میکنند وبا محک سریع العمل است وقوتش تا ده سال باقی میماند حب الکلا بار نباتا ناغوریس است وآن مذکور شد وآن شبیه است
بکرده کوچکی که از باقلی بزرکتر نباشد ومایل بطول ورسط آن خطوط درنک او ممزوج از الوان مختلفه است وقوتش تا ده سال

باقی میماند و در آخر دویم کرم و در اول خشک و مقوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و مسکر و مفتت حصاة و جلای آثار و با
تراب جهة صلابة مزمن و تعلیق هفت عدد او را برای جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن هفت عدد و مخور
هفت عدد او و قدر نیم تشنی نیم مثقال تا یک درهم و مکرب و مفتت و مصلحش روغنها و ضع عرقی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده است
حب الازم غیر تحم کنار است و مولف اختیارات بیان کرده و مولف تذکره گوید که نبات او کمتر از ذرع و بر تنش متدیر و تنش درهم
و حب السنه قسم صغیر است و او مثل خرنوب مایل تدویر و در چوب پوست او دانه مثل عدس و مغز دانه چسبنده نرم باطن پوست او
مایل سیاهی و مرخی و قسمی بزرگتر از نخود مفرح و خوش مزه و در رطوبات نضیجه و محرک باه و مسخن و جهة تسمین
کرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد بلغم و مفرط حلق و مصلحش بکثیرا و قدر
نیم تشنی تا هفت مثقال و بدلش حب الخضراست حب النیم بفارسی نقل خوانند گویند دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه لون و ملساو
مغزش سپید و خوش و نبات او بقدر ذرع و نیزدار و برگش سفید و اغبر در دویم کرم و در اول تر کثیر الغذا و جهة و مسخن و مک او قیه
او بعد العمل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و بربع رطل آب برگ او مسهل قوی و قدر نیم تشنی ماده درهم است و بدلش پته و کنجد است مالها مضعفه
و بطی النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین عسل است حب النیم بنون بعد از یم و سین مهمله لغة عربی اسم دانه ایست شبیه بحب القطم
و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از جاز و میش خیزد و گویند فلفیه است و درخت او شبیه شیشم است در دویم کرم و خشک مقوی معده
و مسخن و جهة و مفرح و مجفف رطوبات غریزیه و مقوی ناظر و منقح و مفتت حصاة و مدر بول و اورام بخارات و مصدعه و مصلحش
نیروقدر نیم تشنی تا مثقال و بدلش کیاه است حب الغلة بفارسی مانس هندی گویند دانه ایست سیاه مایل بزردی و براق شبیه بتخم کتان
و از آن بزرگتر مایل تدویر و نیزدار و در چینی خایند از احداث حرارت میکند کرم در دویم خشک گویند مایل برطوبت است بقاءت
مفتت حصاة کرده و رافع قولنج و مدر بول و حبس و ملین طبع و مجفف مفرط و بواسیر و مقوی سده سپرز و ضماد او جهة ملوی زنگ خوره
و رفع بواسیر نافع و مضر یه و مصلحش عسل و قدر نیم تشنی بکدرهم با آب رب و اعتقاد اهل هند است که جون او را کوبیده بر لنگ بمالند
سنگ را قابل قطع میکند حب الاس دانه ایست شبیه بمویز خ و ملساو غلاف دار و شبیه بقرطم و بهی و بادبک تنفی و خطرته
و کل نبات او شبیه بویش و در اس در حرف اندکوریست در دویم کرم و خشک و مبهی و مقوی معی و نافع زحیر آن و جهة المرض
بارده نافع و قدر نیم تشنی تا دو درهم و بدلش رب اس است بقدر نیموزن او و مولف مالایع مویز را حب الاس و اشتباه او
از جهة شباهة او است حب بلسان تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و مایل بطول و منقش سفید و اغبر و در وزن

بقیه

نقیل وطحلب تخم بشام بیمزه وبعمر وسداب وبالفعل چون حب لبان ودرخت او مفقود تخم بشام را بدل او میکنند
وفی الواقع بدل او بنفشه وحب لبان در آخر دویم کرم وخشک در مدر بول وحیض ومقوی معده وباقوة ترياقيه ومحقف رطوبات
معده واخشا واعضا ورافع مغص وامراض بلغمی وسوداوی وضیق النفس ودرد معده وجهة تحلیل نفخ ذمرزه ودوم ربه
دعرق انساء وجع باسده جگرو استسقا وگزیدن هوام نافع ومفرمثانه ومصلحش کثیرا وفدرتبخش تا دودرهم است وبدلش بگرزان
ونیما وعود لبان دارگرمات بورزش سنبحه وعشر اوسبارته ۲ ودرتریاقیه هم وزن او وزراوند طویل **حب لبانا** دانه ایست
کوچکتر از بسته ودرد رغلاف لوبیا ومانند تلخی وپوست او سفید ورقیق ودرخت او بزرگ از درخت گز وبرش شبیه
ببرگ بید وبسیار سبز وگلش مثل ریحان دراز ودرد رویم کرم وخشک ومفتح سده جگرو پیزر ومسهل خلط غام وبلغم عصاره او
منقی ورشا میدن جرم او با آب برکره جهة پیزر ومسهل خلط مجوف فتیلة وجهة عاق ومنون آن جهة استحکام لثه وصماد او جهة اورام
صلبه وتشنج ومفاصل وسفه وصلابات جگرو پیزر ومواد سوداوی وبلغمی وکلف وجرب وحکه وبابول جهة نابلس نافع ومفتح وحفر
جگرومعده ومصلحش رازیانه وقدر تبخش تا دودرهم است وبدلش بگوزن ونیمان سنبحه وعنزاوسبابه ودهنی اوجای ومحلل جهة
درد گوش ودودی وطنین ورفع نابلس وشقاق زبن ونرم کردن عصب ودردندان واوجاع بارده ووجاع اوانسان آن تحلیل دهد
بارد جگرو پیزر وبواسیر وبا مصطکی جهة تی بلغمی وصماد او باغیر صماد جهة نزلات بارده ودردی دماغ وجرب وحکه وتقویه جلد وقتلها
آثار قروح نافع ورشا میدن بگنفال او آب برسل صحیح قی ومسهل وبا آب برکره جهة تنقیه جگرو پیزر ونیمدرهما ومسهل رطوبات رقیقه
ومفرمعده ومصلحش انیسون وچون داخل طبوخ کنند مشارکت نمیشود **حب اخفر** بفارسی بن نامند وآن بار درخت سقوطره ودیلم
خواص درخت او ندکورشده تازه دراول خشک ودردویم کرم وخشک ویابس او درسیوم کرم وخشک وبیخ او مدر حیض وبول وخون نوابر
که منقطع نشده ومسخن کرده ومعده ومحلل نفخ ورياح ومسخن کرده ومنقی بدن از فضلات بلغمی وجهة برزه ولقوه ووجاع واستسقا با
برکره رشا میدن او جهة کزبدن ریشه وتنقیه جگرو درد لروصماد محرق او راجهة روبانیدن موی وداوالثعلب مجوف نشانند بالفعل اخفر
ومفرمجوف وبرش وقاطع انتهاء وصداع آرد وصورت قلم ومصلحش کثیرا فیه ونفشه وسکنجبین وروب جامفه وبدلش نخود کوهان
وگویند بسته وبادام است بالمناصفه وروغن مغز او درد ویم کرم وخشک وبین ومصلح بلادر ومقوی اعضا دموی وجهة مواد
بارده رطبه ورشا میدن او جهة تصفیه آواز وتفتیح سده ویرقان وعسر بول وتحلیل حصاة ودردکمر وزانو ووجاع ولقوه وبا
برکره جهة جمیع سموم وبرودت هوا واعضا ودهنی او بدستور جهة امراض مذکوره واعیا ونقویت اندام ومرثت تشنگی ومصلحش

طبا شیر و قدر شربتش تا سه درهم است حب الحلب در طبرستان مهذب نامند دانه ایست
غلیظ با عطریه و پوست بیرون او سرخ و درون صلب و مغزش سفید بقدر خلر و در خت او
خوشبو و قریب بدرخت بلم و زیاده بر قدر دو قامت و در جبال کرم سیر یافت میشود و در
طبرستان بسیار است و برگش دراز و خوشبو و از برگ زرد آلو کوچکتر و مایل بتیرگی و در
دویم کرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده کرده و مقوی جگر و سبز و مسکن تو
طلاع باطنی و مفتت حصاة و مخرج اقامه کرم و ملین صلابتی که از صدمه و خمه
و جهة اخراج رطوبت سینه و شش و مفرح و مقوی اس و جهة خفقان و در دکر و پشت و قولنج
و غشی و با بادام و نکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل آن کنند باعث سرعت
انهضام او و رافع ضرر آن و مداومت باغتسال او در حمام مانع ترلات است و بغایت
مجرب دانسته اند و لکاهدانش او در بارچه کبود و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور
او موجب الفت معاندین و طبخ او جهت نقرس و طلاء او جهة کلف نافع و مفرد دماغ
واحشاء حاره و مصلحش کلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم است تا بخدرام
و بدلش مغز کردکان و بادام تلخ و چوب و برگ او در اول کرم و خشک و مقوی بدن و جهة
رفع رایحه کریهه بدن و کریز انیدن هوام و لکاهدانش چوب او باخود جهة قضاء حاجت و بخور
بولست او را جهة کریز انیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قط
و روغن بچ شانند جهة قاع و کز از و لقوه و رعشه و اورام مفاصل شریا و طلای او جهت
جبر کسور و رضه و بقطونیا مفید است حبحب نمر درختیست در عمان از زنجبل بزرگتر و برگ
وچون شکسته میشود اجزای آن مستعمل میشود بقدر نخودی و بزرگتر از ان و جزیی نرمی شیره
با گرد و اهمر اغبر و تند بوی و لذاع و بسیار قابض و ترش و مادامی که در نمر اوست قوتش
تا هفت سال باقیست و چون بیرون آید تا یکسال در دویم سرد و در سیوم خشک و قاطع اسهال مزمن
و نزف الدم و قشعریک و التهاب صفراوی و غشیان و چون بکهفته مداومت نماید جهة رفع صداع

عادم

حار ومنع تعاعد بخار بدماغ وسدر وداروباعسل جهة زحیر نافع ومفرسینه وصوت مورث سعال ومصلحش کیتراوقدرنزبت یکدرم وبدشش سماق است حباحب بفارسی کرم نبات بانامند حیوانیست از مکس کوچکتر ورنگش اغبر وزرد ومقعدش درغایت سبزی ودرزیر بال او مسطور وچون بردوازمیکند مکشوف میگردد ودرنبات رمانند اخگر میدرخشد کرم وخشک وحاد وازذرایع قویتر وسته عدد او قتال ویکعدد مقطوع الرأس او راخشک سوده بانند یادوآزده مثقال نقیع حلیت چون دوسه روز بنوشند جهة اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب دانسته وقطور یکعدد ازخشک او بارد غن کل جهة برگ کوشش وکری وباصبر ولعید آب مقطر بوا سیروتدابین او بردغن کنجد برخاره مجرب دوسته مردم وجهة قضاء حاجات مومنراست حباب حیوانیست بسیارکوچک وسیاه وشبیه بحقرب وازجعل باریک تروددرغبر پیدا بخبر بهم نمی رسد وچون کسی را بگزد دریکشبانه روزاکو نمیکند ازسته روزنمیگذارد علاجش تبرید وتحدیر قویست حبارسی بفارسی اهویره نامند مرغیست بری خاکستری رنگ ومنقش بسیاه ومنقارش درازدرآخر دوبم کرم وخشک وموافق مرد دین وکونته وبیه اوآزبود ضیق النفس وبهردبرده سنگدان او جهة خفقان واکثر امراض سینه واکتحال او یامثل آن نمک سنگ جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون اورا بانمک سنگ وسنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند بجعد داود رقطع اسهال دوریست کهزبت نامند بعد لیست وخون اوراتا سته مثقال باآب او وشراب جهة ربو وعسر النفس وخاکستر براو جهة ناسور قدیم نافع وکونته او دیرهضم ومضر محرورین ومصلحش سرکه دارچینی است وکوبند چون ناخن اورا باهموزن او حب المنعم سائیده باعسل بکسی اطعام کنند باعث محبت مفرط نود وتعلیق او موجب قبول وحب تعلیق چشم رالست او رافع چشم زخم وتعلیق سنگی که آنرا دان او بهمرسد قاطع رعاف وبهفده او خضابد خوبدالست حبریی مرغیست جرنة شبه بحبارسی وازآن کوچکتر ودرکنارآبها میباشند کرم وغلیظ ومولدخون لوداوی

ومصلحش مهرا بختن بادار چنبه و آبکامه بدون روغنها استعمال نمودن حبوب بفارسی
دانه نباتات را گویند و در طی اصل هر یک مذکور است حبق بعربی اسم کل نباتات مابین
شجر و گیاه و خوشبوست و از مطلق او مراد فودیخ بر تربت حبق الفیل و حبق القنانه
مرزنجوش است حبق الراعی بریحانست حبق قرنفل فرنجمشک است حبق اترجی
و حبق ترنجبادر نجبویه است حبق البقر بابونج است حبق بنطی حاجم است حبق
الماش و حبق الملاد فودیخ نهریست حبق النوح مرواست حبق جبلی فلفلمویه است حبق بستانی
تاج خروس است حبق النهر بوسماخیوس است حبق البقر کرسنه است حبر مداد است
حب القلقل در حرف قاف مذکور است حبق ریحان شیخ است حب قنب شهدانج است
حبا قاجد قوقابریست حب الحنکا حب السمنه است حب البهود کاکنج است حب
الدامنه حب القارت حب الرده کرم دانه و آن نمر سیستان است حب الغم بلادر است
حب الرشاد تخم نوعی از جبر جبر است که حرف بطی نامند حب البطم حب الخضر است
حب البزان العصافر است حب الرشاد بزرالحاص است حب الفقد تخم فنجنگ است
و کویند تخم یکمون است حب سجیا یا دانه حب الفعر قاقلاست حب حطای و حب
سلاطین و ندست حب القاقوح بلغة بغدادی وسیخ و لبوب خنک است حب الاثل
عذبه است حب العرعر ابهل است حب القراط مارزبون است حب العروس کبابه است
و کویند تخم نیلوفر است حب حلوه انسون است حب السودا شونیز است
و تشمیز را نیز کویند حب العصفر قرطم است حب الملوک ماهودانه است و کویند
وندست و کویند حب صنوبر کبار است مولف بغداد کوید بلغة بغداد قراصیا است
حب العضور دبق است و کویند انلق است حب القنا عنب الثعلب است حبق و
حبین دفلی است حب الساکین لبلاب است حبجب بلغة اهل مکه بطیخ هندیست
حنظل بنا منله درو روغن است حشره عوزه انکوراست حشرا بسریانی اسم

لفناه است

لغتاع است حجر اسم هرچه از زمین صلب کرده از تواب رطوبات وجفاف
مرة بعد اخری تارافع مزاج ارضی او کرده و اختلاف رنگ او بحسب محل
وغلبهٔ رطوبت وحرارة وامثال آن مبا شند رطوبت وبرودت آن غالب اردو
موجب بیاض اند وقلت هردو باعث نکرج وحرارة ویبوست باعث حمرة اند
وقلت آن باعث صفرة وحرارة مفرط ورطوبت ضعیفه موجب سواد ومحک
ودر غیر متحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او مبا شند حجر لبنی سنگیست ابیض وباندک
تفافی وچون بسایند مثل شیر میکردد ودردویم سرد ودر اول خشک وقاطع نفث الدم
وحیض ومضغت حصاة وجهة قرحه امعا نافع وضماد او رافع مواد واکتحال او جهة منع
نوازل وقرحه وسلاق نافع ومورث برقان ومصلحش عسل وقدر نیم مثقش نیم درهم
وبدلش شادنج است حجر عنبی سنگیست سفید وسائیده او غلیظ مایل بزردی وشیرین
مایل بحرارة ومنقی وقروح ودر افعال ضعیفتر از حجر ارمنی است حجر منقش سنگ است
زعفران رنگ توبرتو وزود شکن واز نواحی مغرب خیزد ودر شکل شبیه بسرخ
درقوة قریب بشادنج واندک از وضعیفتر باشیر وخنان جهة قروح عمیقه چشم و
التیام طبقهٔ قرنیه وبرآمدکی حدق وحنونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قنطی
بلغته مصر اونه نامند واین سنگ است مایل بسبزی وسست وبغایت زود شکن وکاز ران
باو جامه مینویسند ودر اول سرد وخشک است وقاطع سیلان خون در ظاهر وباطن ومحلل
اورام ومجفف قوی واشامیدن او باب جهة اسهال مزمن ودر دمشانه ونفث
الدم وفرزجه او جهة قطع سیلان حیض ورفع بدبوی رحم وذرور او جهة قطع خون
جراحات اکتحال او با ادویه معزیه جهة قرحه چشم وباموم روغن جهة منع زیاده شدن قروح
خبیثه والتیام جراحات نافع است حجر حبش سنگ است شبیه بزبرجد وتیره کویند
نوعی از زبرجد است واز بلاد حبشه خیزد وسائیده او سفید رنگ مینماید کرم بسیار تند

ومنقی وجلی وجهت ازاله آثار قرب العهد وبیاض واشتاریدون ورم قرنیه
وظفره نافع است **حجر الیهود** سنگی است بشکل بلوط ومایل بسفیدی وباخطوط متوازیه
ودر آب نرم میشود وقطعی ندارد ومحمد بن احمد گوید که نر ومادہ میباشند ومادہ باد
مستدیر وسفید ومخطط بسیاهی وسرخی مثل دستنبو به وبقدر جوز است وجهت
حصاة زنان مجرب ونر او بشکل بلوط ومخصوص حصاة مردان است در اول
گرم ودر دوم خشک وگویند معتدل است ومدر بول ومانع تولد حصاة واز یکدانگ
تا نیم او با پنجاه مثقال آب مغتث سنگ کرده ومنانه وطلاء او جهت التیام جراحت وباعسل
جهت تلیین حلابات نافع ومضر معده وسپرز ومصلحش تخم کرفس وعسل گویند مضر کرده و
جگر ومصلحش صمغ است **حجر الفلفل** نزد مولف مالایسح حجر جبنی است واین تلمیذ گوید
وآن سنگی است در اطلیه مثل کلف مستعمل است سنگی است که لقوه را جذب سنگ ریزه
مثل فلفل است ودر حین خشک کردن فلفل بآن مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند
ودر اطلیه مثل کلف مستعمل است **حجر القمر** سنگی است که لقوه را جذب میکند ودر حین زیادتی
نور قمر اغبریه او مبدل بسفیدیه میشود وباندک شفافیه وسبک است ودر مغرب وبلاد عرب
یافته میشود ودر دوم سرد ودر اول خشک وجهت صرع اکلاً وسعوطاً مجرب دانسته اند
جهت خناق وخفقان ونزف الدم وتعلیق او در پارچه کبود باعث قبول وجاه و
رفع خوف وفزع واو کحتن او بر درخت خرما حافظ ثمر او بثمر آن مضر کرده ومصلحش
کبر او قدر شربتش یکدرس **حجر افریقیه** آن سنگی است مابین وخفته وثقل واجزاء
او مختلف است در صلابت ولین وباخطوط سفید مثل اقلیمیا واز افریقیه خیزد
وباقوة مجففه واندک قابضه بانوع ومحرق ومطفی او سه بار در خرفعل او قوت تر
وبجهت قروح خبیثه متعفنه مفرداً وبا شراب وعسل نافع است ومحرق مغسول او بسموم
بادام روغن جهت لوخنگی آتش واماض چشم را مفید **حجر الاساکف** سنگیست ملون

بسرخی وزردی وسیاهی وشکسته او مایل به تبرکا و کبودی وسنعمل کفش دوزان آ
وزرو را وجهة ورم لهاة وجراحات وقطع نزف الدم نافع است **حجر البحر**
سنگ است رقیق وسیاه چون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد واز نواحی
شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفف وجهة ریاح ورکین والتیام جراحت
نافع است **حجر الحوان** سنگیست سفید وشفاف وشبیه بنیلوفر وفرق میان او و بلور
نرم شدن او در آب جهة خفقان ونزف الدم وحرارت معده واشتهاء او رافع
مرض عشق است وقدر شربتش یکدرهم ونوعی مایل بزردی وبسیار براق نیست
واز جمله سموم است **حجر الکلب** سنگیست که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد
وزود اندازد در عداوت مؤثر دانسته اند وچون در آب یا در شراب اندازند
واز آن بنوشند وحضور او در مجلس باعث عربده اهل مجلس وگذاشتن او در بیرج
کبوتران باعث گریختن کبوتران است **حجر حرامی** سنگیست سیاه وبدبو از صقلیه
خیزد واز آتش مشتعل گردد واز آب گرم برون ریزند شعله ور گردد واز روغن
اطفا یابد تعلیق او جهة صرع ودردرحم وجهة زنان عاقر ومنع اذیت حیوانات
موذیه وبخورش جهة گریزانیدن هوام مؤثر است **حجر اعرابی** بفارسی سنگ سنگ
وسنگ زخم مانند سنگیست شبیه بعاج واز بادیه عرب خیزد وجلا وقاطع نزف الدم وجراحات
وسنون محرق او جهة جلاء دندان وتقویت لثه نافع است **حجر غاغاطیس** سنگیست
از وادی مشهور بغاغا مابین فلسطین وطبریه خیزد معروف است بجهنم وچون در آتش
گذارند مثل چوب لوخته گردد واز یکرطل او یکوقیه بماند باصلابت وسفیدیه
وقبل از احراق سیاه مایل بکبودیست وبسیار سبک وصفایحی وبوی شاخ حیوانات
ونفط است در دوم گرم وخشک ومحلل وملین وشربت او قاطع حمل وحیض ومفتت
حصاة وبخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد وجهة گریزانیدن هوام مؤثر ومضرت وصلحش

زعفران و مهیج صرع و عین و ضماد او جهة تقرس و رویانیدن گوشت مفید و بخور او دافع کم
اشجار و قدر نزر بنش نا بخمدر هم است حجر الاسفیذج سنگ است که در و یافت میشود و اسفیذج
مذکور شده و بهترین او سفید و صلب در آول کم درد و بم کم و خشک و مجفف و بی لذع
و قاطع نزف الدم و دزدار او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل اورام و اشامیدن
او بقدر دو دانگ با شراب و امثال آن جهة حصاة کرده و برقان نافع است حجر خرنی سنگ است
مصری شبیه بحرف و صفایحی و زود از هم ریزد و بغایت خشک و گرمی او کمتر و با قوت فایضه
و اندک حدت و قایم مقام حجر قیشور و در ستر قن مویی و دور هم او با شراب قاطع خون حیض
و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم
بستان و قروح خبیثه و منع زیادتی شدن مؤثر است حجر المسن سنگیست که بآن کارد و شمشیر تیز کنند
و بفارسی سنان گویند و آن با لوان مختلفه میباشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق
و سنادج قسم ازبون اوست و سرخ حار است در اول و باقی همه سرد اند جهة حکه و دواء الثعلب
و دواء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن بستان و خصیه و سائیده او با بین جهة
رویانیدن مویها و اشامیدن بکدرهم او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع نافع و مفرکرده
و مصلحش کثیرا و سائیده اقسم اغبر آن بر روی مس جهة قروح که دفعة رسد و محرق قسم
سبز زیتونی آن و بتونیذ آن جهة توتیای آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهة خنازیر
و قوبا و جرب و حکه و با قیر و طی جهة سرطان و اکلة و خناق و خروج مقعد و ادرام حاره
اعضاء عصبانیه و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن او و دیه چشم بر روی او
باعث زیادتی قوت و جلاء آن مؤثر و ذرور قسم سرخ او جهة بیاض چشم و قروح
و توتیای آتش مفید است حجر الحیة بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار هم میباشد بقدر
نصف فندق و مایل بدرازی و برنگ خاکستری و بعضی سیاه و صلب و مخطط
سه خط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و قسم معدنیت و مهره مار نامند
و بعضی گویند

وبعضے گویند سنگیست ملون از معدن زبرجد بهم میرسد وجمعی گویند زبرجد است
وبهترین آنست که چون بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند بر آن موضع بجهد پس شیر را
منجمد کند وچون جذب تمام سم کرده باز دیگر بجهد ودر حین جذب سم لون او
متغیر گردد وبعد ازان چمنه در شیر اندازند بجای آید وجهة گزیدن عقرب وهوام
دیگر ضعیف الفعل است وجهة رفع سنگ مثانه بغایت نافع وقدر شربتش تا ره قراط
وتعلیق مخطط او جهة صداع ولیسه عشی نافع **حجر هندی** سنگیست که از هند خیزد
ومایل بسیاهی وسرخی وسائیدهٔ او مایل بسرخی وزردی وشاه دانه هندی نامند
وذرور او جهة قطع خون بواسیر وجراحات بعید یل واشامیدن یکدانگ او دکمتر
ازان جهة قطع خمنه اعضاء باطنه وبواسیر وسم عقرب مفید است **حجر منفی**
بنون بعد از میم وقبل از فا سنگیست حراز نواحی مصر آرند شبیه سنگ ریزه
وابلق از الوان مختلفه طلا وسائیدهٔ او با آب باعث بچے عضو میشود **حجر البرام**
سنگ لیست سیاه که از وادیے وظرف میسازند ودر خراسان بسیار است جهة تقویت
لثه ودندان ونزف الدم موثر است **حجر الکرک** سنگیست بسیار سفید واز هند وساحل
دریائے آنجا خیزد وقبل از حکاکی باگدورت وبعد ازان شفاف وسفید میگردد
وشبیه بحجر سلون ودر آخر دو یم سرد وخشک ورادع جالی جهة خفقان غثیان وعطش
والتهاب وذرور او جهة نزف الدم واکتحال او جهة رفع بیاض چشم مزمن وتازه
وازاله آثار فروج چشم واعضاء سنون او جهة جلاء دندان ورفع زردی او وجمیع
امراض ردیه آن واشامیدن طعام وشراب در قروح او مورث سرور ورفع
شر در مجلس ودر داشتن او باعث رفع بهتان وسحر وچشم بد ومورث محبت
مردان وزنان وکذا شتن او در منزل متباعضین بدستوریکه گذاشتند البته الفت
ایشان وتر دا هل هند بسیار موثر است **حجر الملک** سنگ لیست ثقیل الوزن

بعد ازان چون در شیر انداز نه

حجر الکرک بسیار سفید واز هند وساحل دریائے آنجا خیزد وقبل از حکاکی باگدورت وبعد ازان شفاف وسفید میگردد

سیاه کون و مایل بسفید بی نیز میباشد و جنس بخار دهان متواتر با درد طعم زعفران
از و ظاهر گردد و چون با و اعضا را بالذ حرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ پا
ترتیب دهند در حمام سرد و خشک جهة درد کرده و عسر النفس شربا و جهة رفع بیاض
چشم با شیر مرضعه بسرا کتحا بغایت نافع و قدر شربتش بکدانگ است حجر الدیک
سنگ ایست بقدر با قل و ازان کوچکتر و سفید مایل بزیکی و درونش خروس منکوس میکردد
و در دیم کرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهة رفع خون و سموم و بواسیر و در داشنا
داشتن او جهة رفع تشنکی و آشامیدن آبیکه او را شسته باشند و نیز جهة تشنکی مفرط
بغایت بعدیل است حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چقماق نامند و آن اقسام
الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در سیم خشک و ذرور او مجفف خنازیر و جهت
القیام قروح غیر الاندمال جمع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لته بسته باشند
جهة عسر ولادت مونث است حجر المقناطیس سنگ آهن ربا است و از انتهایه
عمان و حوالی بحر هند خیزد بهترین او لاجوردیه و صاف و زبون ترینش سیاه است در سیوم
خشک و کرم در اول و کویند سرد است و چون خواهند قوت جاذبه او را قطع کردد از بودن
آهن از مالیدن سیر رفع قوت او میشود و در نیخال هر کاه در خون کرم انداز ند اعاده
قوت او کند خصوصا چون در خمیر بزر انداز ند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق
و رطوبت نیز مسقط قوه او است و شرب او معوی جکر و سپرز و مزیل حصاة و فالج
و نقرس و مفاصل و عرق النساء و عسر ولادت و باه العسل مسهل اخلاط غلیظ
و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهة رفع مضرت جراحات آلات آهن زار دار
عجب الذنب است و جهة قطع نزف الدم و التیام جراحت و محرق او در جمیع افعال مثل
شادنج و قدر شربتش تا نه قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت
و قضای حاجات و دولت و نکاهداشتن او رافع کزاز در رفع درد دندت و بای
و نفس او

وتعليق او بطرف چپ جهة عسر ولادت وزائيدن مونث است وگويند چون
حايض مس او كند اين خواص از و زايل گردد وجمنز حل در سنبله بكند او را
با كلاب خسته سرمه تر تيب داده اكتحال نمايد ومريخ در ميزان بود از آهن نيز سرمه
تر تيب دهند ودیگر از و اكتحال نمايند شخصي مكحول بمقناطيس مدة مديد نظر در شخص
مكحول باكند بمرتبه باعث محبت نايد باول گردد كه مافوق آن متصور نباشد ومجرب
دانسته اند حجر يونس سنگيست شبيه ببوره ارمني وازان كوچكتر ومملح وبالفظ
هاي زرد وسفيد كرم ومحلل قوي وتدهين بروغن زيتون كه در آن جوشانيده
باشند جهة رفع ماندگي بسيار مفيد است حجر المنافقة بالفاء سنگي كه در مثانه متولد ميشود
كرم وخشك واشا ميدن او جهة تفتيت سنگ كرده مونث وجهة سنگ مثانه بدلفوع
واكتحال او جهة بياض چشم مفيد است حجر الحمامة كه در ديگ حمام جريست متحجر ميشود ٥٢ الحمام
وتيره رنگ وسست كرم وخشك از ادويه قويه سرطان رحم است وضماد او جهة
رفع سرطان رحم است غير مزمن مونث حجر البقر سنگ است كه در زهره وشيردان
گاو متكون ميشود وفاذزهر گاوي نيز نامند مايل بسياهي واندك وبانك براقي
وسست ومنقط بسياهي وبعضي بزردي وباطن او مايل بسفيدي وزردي
بيشتر در گاو سياه بهم ميرسد وهر گاه متكون گردد جسم گاو مايل بزردي وسفيدي
حدقه او مستدير گرديده لاغر ميشود واكثر اوقات فرياد ميكند وفاذزهر مذبور
بعضي بهن وبعضي طولاني وبعضي مدور وانچه در زهرهٔ او متكون ميشود از يكدانگ
تا چهار مثقال ميباشد وقوتش تا دو سال است در آخر جايم كرم وخشك ودر افعال
از جر التيس بغايت ضعيفتر ومحلل ومسمن ومدر حيض وبول وجالي وهفتت
حصاة واكتحال او مقوي بصر ورافع بياض وطلاء او جهة بهق وبرص
وانار بوا سير والتيام جراحت وبآب كشنيز جهت حمرة ونمله ساعيه ::

وامثال آن و با شراب جهة روبانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب
بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یکعدس او با آب چقدر
جهة نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلاغاصد با در
حمام تا چند روز و از عقب آن کوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن
و از مجربات دانسته اند و مضمضه بدین و مصدع و مصلح کنه او قدر شربتش تا دو قیراط
و یکمثقال او قاتل است و انچه از رودهٔ گاو و متکون میشود بزرگتر و سبکتر و در افعال
ضعیفتر و در باو زهر مذکور شد **حجر الابل** سنگیست در گاو کوهی متکون میشود و در باد زهر
مذکور شد **حجر الحوت** جلیت در سرماهی متحجر میشود سفید و صلب بهمن میباشد کرم و حار
و در ریزانیدن تا سنگ کرده بغایت قویست **حجر بحری** جلیت سفید و مدور و صلب
در جوف او دانه ایست چون باعلی و اسفل حرکت میکند و از لواحل و دریا خیزد و قسمی از
کبک کوه یکدانگ تا دو دانگ او در تفتیت حصاة هر عضو بغایت مؤثر است **حجر**
الافرنج سنگیست مانند قشور بر روی آب میایستد و از اسنبول خیزد و مجفف
و قابض و یکدانگ او در حال رفع سم عقرب میکند **حجر الزجی** سنگیست سیاه با سواد خ
ها مانند شفیخ و با صلابت و از جبال طرف شرقی حلب خیزد و در آخر سوم کرم و خشک
و محلل و حابس خمس حیض و جمس کرم کرده و سرکه را بر دیخته و عضو را بنخار آن بگهداند
باعث از اله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و نشستن مقعد .....
بسرگه دران تافته او را انداخته باشند جهة بروز مقعد و نقول آن جهت محکم نمودن
اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و حمول چرم او جهة بواسیر منع حمل و طلا آن جهة
استقنا نافع است **حجر ارمنی** سنگیست لاجوردی و اغبر و با رمدیه و نرم ملمس و قسمی از او
سرخ و نبره و از ارمنیه خیزد و در طبع کرم و خشک و مفرح و مسهل قوی بسعوط و انفع
از لاجورد و اسلم از خریق سیاه و جلا کرده و مثانه و با نی حاجة جهة جذام مفید
و مستحل آن

ومتصل آن مغسول او نشت **حجر النسر** سنگیست سفید و مدور و صاف از حجاز خیزد و قسمی
از اکتمک است و **حجر النسر** و **حجر العقاب** نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت
میشود و امین الدوله قایل اینکلام است و مولف تذکره گوید اکتمک دانسته است و
ظاهر آنست که قسمی از وباشد چه اکتمک چهار قسم است دوسیاه در حرف الف مذکور است
و دو قسم سفید باجمله آنرا میدن فلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل
و هر مقامه مدر بول است **حجر بارقی** سنگیست شبیه بحجر خزفی بقدر کف دست و سبک و اندکی
از و جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از جذب آب بقعر آب رود و چون
در آفتاب گذارند آب را بس دهد جهت استسقا زقی نافع است که چون موضع
از جواسد آنرا جراحت کرده بران بندند جذب رطوبات کند **حجر الخاسر** قسمی از
حمامنست و چون رفع خاراست باین اسم نامند **حجر الابیض** سنگیست سفید و سایر او
مثل شبر جهة عسر بول و در جمیع انچه فاذزهر جبوانه نافع گوید آن حجر بیضه است مراد اکثر دبستوار نافع
بآن از حجر الابیض است آینهٔ زجاج **حجر البقوز** سنگیست متخلخل و سفید شبیه باسفنج
و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه و نیز میباشد و از اسکندریه عمان
مصر خیزد در اول کرم و بعد خشک و محلل و حابس نزف الدم و او را کرم کرده سرمه اند اخته
باشند جهة ضیق النفس و طلا او جهة سترون مو به و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون
حکه خطوط از نوشتجات باو کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهة جلاء دندان
و استحکام لثه و بردن گوشت زیاده و قروح غابره و شکوری و رفع آثار و مالیدن او
مثل سنگ پا بر کف پا جهة رفع صداع و تقویت بصر مو ثر است **حجر البف** بفاء و باء
موحده عبارت از پشم فارسیست و لکن سنگیست در غایت صلابت و بهمین سبب او را بیوند
پس مایل بسبزی و زردی پس صاف و بعد از ان سبز مایل بسفیدی در آخر هم سرد و خشک
و مقوی معده و قاطع نزف الدم و جرح و قروح باطنه و خفقان و حرقة البول شربا و با خراب

سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر کودک جهة خناق و برص و معدهٔ تقویت معده و بران
جهة عسر ولادت و در دست جهة سحر و رفع چشم بد و ضرر صاعقه موثر و کبد خشم قمر
در برج اسنی با شمس و بران صورة انسان نقش کنند تعلیق او جهة آرام باطنی نافعست
و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر
او یکمثقال بودن را برخی شرط میدانند و قدر شرب شش یکدانگ است **حجر الخطاطیف**
سنگ ایست بقدر سر انگشت و مایل بزردی و سفیدی از سر اندیب خیزد و گویند چون بچهٔ
خطاف را بزعفران زرد کنند او گمان برقان کرده آنسنگ را با نشان خود میبرد و آن
در هیم کرم و خشک و شربا در طلاء جهة یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و مفتح
سدد و جهة خفقان نافع است و مولف مالاسیع تقریح نمود هر آن سنگ چیزی که خطاف را
در ایام قرو بندو نوماه شکم بشکافند تا عدد از ان یابند در طی بیان خواص خطاف مذکور
خواهد شد **حجر الدم** سنگیست نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان و یکدانگ او با شم قاتل
حجر انا غلیطس سنگیست سائیدهٔ او مثل خمیر و جهة دمعه و طرفه نافع است **حجر بوقه غرقوس** سنگیست
کاذ زران برنگ میشود سائیدهٔ او مجفف جراحات و قطع سیلان مولد و تخفیف
و اسهال و در دمثانه و لذع الدم نافع است **حجر النمر** سنگیست ابلق شبیه پوست پلنگ
و بقدر مغز بادام و ازان کوچکتر از پلنگ ماده حاصل میشود و چمز در شیر انداز نه شیر بریده گردد
و طلاء او جهة جراحات و تعلیق او جهة منع آبستن شدن زنان موثر است **حجر الطربط** سنگ مرمر است
خمار محرق او با زفت جهة تحلیل او رام صلبه و با موم روغن جهة درد دم معده و سوزش او
جهة تقویت لثه نافع است **حجر الرخام** سنگ سفید است بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مولد
از و قسم سفید است در اخراج دم سرد و خشک دافع و قاطع نزف الدم و جهة جراحات و با سرکه
جهة تحلیل او رام و رفع التقاء با ضمع و نوشادر جهة بهق و انار و ذر در او جهة قطع بواسیر
و با شامیدن مسحوق او با عسل هر روز بوزن یکمثقال جهة رفع دملها و موی موثر است

و گویند الناطرون

وکوبیدن اشامیدن سنگ مقابر که منقوش نوشته باشد باعث نسیان وشراب
روز شنبه وچهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم معشوق وقصد رفع عشق ورافع تعلق
است حجر الاسود باصطلاح اهل صناعت موریسر است حجر الیرقان وحجر الحطاطیف است
حجر الرفاد وحجر الاصم حجر النار است حجر البادزهر حجر الحیه است حجر اسم بادزهر
معدنیست حجر ان باصطلاح اکثریان زرنیخی است حجر لازورد لاجورد است حجر الحدید
وحجر البهرمقناطیس است حجر الواج حجر اعرابیست حجر الفیطوس حجر غاغا
طیس است حجر الماء سنباده است وکوبند اسم شبه است حجر الاصفر حجر الاثمد حجر
المس است حجر الدم وحجر الطوشادنج حجر النوره وحجر الروشناس ارشد است حجر عرافی
حجر المحک است حجر منویر کلس است حجر النار وحجر الماسکه حجر الولادة اکتمک است
حجر الهتب وحجر النمر وحجر العقاب وحجر البسر وحجر البحر یا شامل است وحجر
النفاف وحجر الشعر حجر القشور است حجر الرجل وحجر الحاک نیز نامند حجر النجر
بسد است حجر الیتس بادزهر حیوانیست حجر البلور بلور است حجر حدید ضماران است
حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرودیر حجر الافرنج حجر زنبق زنجفر مخلوق است
حجل قبح است حجر السوس اسیوس است الحامع الدال حدید بفارسی
آهن نامند نرو ماده میباشد نرا و فولاد و مادهٔ او نرم آهن است در دویم
کم در سیوم خشک است و فولاد طبعه را نا بورقان و مضوع از نرم آهن اسطام نامند
وچون شاخ سوخته بزو حجر الرخام را با سویه برآهن مالیدن در آتش سرخ کند بسیار نرم
شود و فلز عبارت از دولت هر کاه با رصاص یا مرقشیثا باسم الفار یا زرنیخ
بگدازند بر تنبه رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد ازان با نوره
و نحاس او را بسوزانند بگدازد زود گداز و فولاد مضوع که متعارف بسیار است طریق
ساختن آن است آهن متعارف را در کوره مخصوصه با تش سیار بپزند تا یکهفته
خرید و در کنند

بتابند وحنظل وصبر وهرچه در وتلخی قوی باشد یا زهرهای حیوانات شیر بر وزنجبه آنقدر بتابند
که در چشم او داخل شود وکوبند چشم آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر
در آب طفا غایند اقسام آهن ربا ومثل آهن بخه جذب کند وآب آهن تافته بغایت
مقوی باه وقابض وجهه امعاء واسهال مزمن وبواسیر ودرم پسر وتقویت معده وسلسل
بول ودرد مقعد وکزیدن سگ ودیوانه زردپه زنگرخاره وبیضه نافع وشراب آهن تافته در
رفع خفقان واستسقا وضعف حکیم باه قویتر وصفت خبث الحدید در عنوان الحدید
ان الله تعالی مذکور خواهد شد حداه بفارسی غلواج وبترکی جلقان نامند درجه یم کرم وخشک
وگویند در اول خشک است مطبوخ او باکند ناو مداومت خوردن آن قاطع بواسیر وآشامند
مبدن قدری از محرق او که مجموعه را لوزانیده باشند باندکی مشک وگلاب جهه ربو وضیق نفس
وسعال مزمن مجرب دانسته اند مطبوخ مغز او باکند ناو عسل جهه زخیر دبواسیر ولوخته
سر او بقدری بگدانک بآب اشنامیدن جهه نقرس بعدیل ومجربست ودر رفع غدد بادرانک
بلغمی وسلسله بعدیل وندهین بروغنی که بیضه او را در وجوشانیده باشند ماهر الثعلبه جهه
جهه برص مجرب دانسته اند وجهه فالج ونقرس وتقویت اعضا نافع وخمیر او جهه ربو
اکتیل زهره او که خشک کرده با آب میل در چشم مخالف طرف ملوع بکند جهه رفع
سموم هوام مجرب دانسته اند وخصوصاً چون در آب دیان سته هفته در آفتاب
گذاشته باشند چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشند مانع
خواب میشود حدق اسم بادنجانات وباین اسم چنر براکه شبیه ببادنجانست می نامند
وآن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل بنخار وپهنانه ودرتابستان بهمرسد وزود فاسد
میشود نبات او از نبات بادنجان اندک زرد کتر ورسیده ورسیده وثمر او زرد واهل
قدس او را بادنجان بری واهل حجاز شوکة العقربی نامند درجه یم کرم وخشک واهل شام
جامه باو شویند بسیار رجالی وقایم مقام صابون وبخور او جهه بواسیر بعدیل وطلاء حجازی

اورا جهة تکریدن اهوام وعقرب از مجربات شمرده اند وتدهین روغنی او در جوشیده شد
جهة اعیاء وتقویت بدن وورد کوشش نافع وحمول باعسل جهة کرم مقعد موثر وخوردن
او با خطمی وموش کرب ومصلحش سکنجبین است حدید جنبه ضمانت حدجلنار است
حدج خطلست حدیقه هرکل مستدیر وشبه بخشم میماند الجامع المراد حرمل بلغت سریانی
نوعی از سداب کوهیست ۲ بفارسی اسپند نامند نبات او بقدر ذرعی میباشد واز
یکبوته چندین شاخ میروید وبرکش مایل ببنفشه ودیر وغلاف دانه ها آماده ومدور ومثلثة اللا
ضلاع ولبه خط وباندک سرخی وتخم سیاه بقدر خردل وقلیل الرایحه واز مطلق حرمل
مراد اوست وقسمی از آنرا مثل زردک وپندوازد کوچکتر ومایل ببنفشه وگلش مثل
یاسمین سفید وغلاف دانه طویل وحرمل ابیض باغبار غلاف او نامند در سیوم گرم ودر
دویم خشک وقوتش تا چهار ماه باقیست لطیف ومحلل ریاح امعاء ومطلق غلیظ ومهیج و
مسمن بدن ومدر بول وحیض وشیر ومسهل سوداء وبلغم غلیظ وحب القرع وجالینوس
ونفش از رطوبت دلزوجات ونقوع آن جهة تحلیل سوداء وصاف کردن خمر ونرم
داشتن طبع وجرم او جهة صرع وتسخین بدن واعضاء ودماغ ودفع قولنج وعرق النسا
وفالج وامراض باردة واستسقاء در دفع جنون واعیاء وسدد وبرقان ونسیان نافع وجهة بکوفیه
اورا کوبیده باجهار اوقیه آب بجوشانند وآب او با ماشه اوقیه عسل وهم اوقیه روغن بجوشند
بنوشند مقطع قولنج بعدیل است ودر بشقه سینه واعلا بدن از لزوجات وضیق النفس ونفاخ
بعدیل وهرگاه اورا بقدر یکطل در ۲ آب انگور ۲ بقدر سه طل بآن بجوشانند تا بربع رسد
وروز بر دو اوقیه ازان تا سه روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن وجرب وجرع مجرب
دانسته اند ودر اسقاط حمل زنان که در وقتیکه حامل شده باشند وبعد ازان نشوند میباید تا سه روز
متوالیا ازان مطبوخ بنوشند چون باندازه روزه جب عرق النساء هر شب بکمشقال ونیم
از حرمل ناکوفته تناول نمایند رفع ضیق النفس وآن علت کعب مجرب است وچون باتخم کتان

مخلوط نمود و با عسل سرشته مداومت نماید جهة رفع ضیق النفس بعد بلیت و چون زجاج محرق اضافه نماید تقیت حصاة کند و اگر خاکی باز عفران و زهر مرغ خانگی و عسل و شراب داب بادیان نیز جهة ضعف بصر امتلاء و نطول آب مطبوخ او جهة تقویت لثه و اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل آن جهة رفع قطع امراض جگر و سل و خناق او با روغن شبت برناف و تهیگاه جهة قولنج مزمن و لعوط عصاره و آب مطبوخ او جهة قطع نزله و حمرة چشم و قطور او که در آب تر به و روغن زیتون جوشانیده باشند جهة کر ایشان سامعه کرست و دویدن طین و بخور او جهة درد دندان و تعلیق او در لثه کبود رافع سحر و کوبیدن او در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این اثر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب میوه‌ها آن ترشش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال و تا دو مثقال و بدلش فرد مانا و کوبیده تخم سداب است و حمول بیخ او که با روغن ایرسا سائیده باشند مفتح افواه عروق و خشم بواسیر است و روغن او در سیوم کرم و محرک باه و مفتح سدد دماغی و جهة فالج و لقوه و رعشه و ریاح اعضا شربتاً و ضماداً نافع و حقنه او جهة عرق النسا و درد مکرر و بروده کردن و رحم مفید است **حدیث** بیائی تحتانیه و تاء فوقانیه نباتیست که بر روی زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل برگهای کوچک و خشبو در سیوم کرم و خنک و مفتح سدد و جهة بدء ہضم و رفع بخار دهان و خشبو کردن دهن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون کوبیده از ان بخورد کوشت و شیر او لذیذ و خشبو میشود **حرمله** نباتیست حجازی و از جمله ینبوعات و بقدر و قامت و پر شیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و خناق او را جهة جوز بسیار مؤثر دانسته اند **حرف منطی** اسم نبطی حب الرشاد و نبات اوست و از جنس ترة تیزک و برّی بستانی میباشد و بر دو قسم بستانی دماکول است در جر جیر

صفت آن مذکور شد

صفت آن مذکور شد و تخمش انقره باطول و برگش مایل بتدویر و با شریف و نباتش
تره تیزک بری و بستانی میباشد در طبایع کرم و خشک و ملطف و کشنده و کرم معده
وحب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب الفعل و تخم او مضر معده
و مثانه و مورث نفیر الول و مصلحش کاسنی و سرکه است و برزه او شدید الحدقه
و شنبلیله بستانی و ازان بزرگ تر و قویتر ازان در افعال و بدستور تخم او و نسبت میستانی او قوی
و مستعمل بستانی اولست و تخم بستانی در طبع کرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل
اورام سبز و فاتل جنین و اقسام کرم و مفتح و مهضم و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و بهمت الخدار
بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخا بدن و اخراج مواد فاسد و رفع سیلان و حرکت امعا و معده
و تقویت اشتها و استیصال بواسیر و رطوبات غلیظ و فتح سدد باب کرم و جهت قولنج باعسل و جهت سرفه
و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و بازردهٔ تخم مرغ نیم برشت و عسل و جهت شکاف عضل سینه و شعشه
لوداج که سبب بصدمه بر سینه ریخته باشد و لوداج او بغایت قابض و جهت سیچ و اسهال بلغم
نافع و مضر کرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار
درهم و با تخم نیمرشت بغایت مهیی و مصلح سینه و جایز شکستگی اعضا و با شیر یز بقدر دو درهم
تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت مؤثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و نطول شراب شریف او
جهت ریختن موی و خارش او و مکن درد کردن عقرب و با عسل جهت ورم سبز و جرب منفعه و قروح
شهدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و دوار و رام حاره
و باب و ملک جهت نمش مجرب و تفتیح دمل و با سرکه جهت برص سفید و جهت سفید و جهت خطاف
جهت رنگ کردن و ضخ که هرگز زایل نشود و با زفت جهت درد سر کهنه و با دهن انفار جهت درد سا ئل
و کرگاه با صابون و عسل جهت نمش مجرب و در انفحار دیلم مؤثر است و نطول طبخ او جهت
پاک کردن چرک تحت موی و رفع رطوبت لزجه مفید عرف بابلی نبات او بقدر
شیری و برگش شبیه برگ ترب و با خونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و

در شکاهیتی خاص تره و در مازندران کلمه تره و شاتری نامند کرم و تره تندتر از حرف بنطی
حب الرشاد باشد و مدر حیض و مخرج آن منفخ و مهیج باه و جهة امراض بارده و عرق النسا و معی
قوی و مسهل خون بسبب شدة تفتیح و جذب و در سایر افعال قوی تر از حرف بستانی و شاتره
قیراط اکل او مسهل و مقی اخلاط مرّیه و قدر شربت یکدرهم حرف انیس کویند قسمی
از حرف بستانی و عریض الورق و بخش بزرک و کلش سفید و حدت او کمتر از حب الرشاد
و خردل فارسی و خردل سفید و بعضی حرف بابلی را باین اسم نامند و مهیی و منقی و منفث
رطوبات و آروغ آرنده و در سایر افعال مثل رشاد است حرف اللوف حرف منثر قبرت و حرف
منثر قی قسمی از حرف بستانی بقدر ذرعی و باشاخهای باریک و برک او را جانبین مثل نبات خرنوب
و شبیه ببرک شنبلیج و از ان نرم تر و سفید و نرمش مثل فلک و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت
قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و کلش سفید و در اطراف او شعبها و در جمیع افعال قوی تر از
حرف بستانیست و مطیخ نبات او و بانبات جهة رفع نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ
موثر است حرف الماء نباتیست در کنار آبها میروید و برکش شبیه ببرک تره نیز ک و اول تکون
مستدیر و در آخر باشریف منشعب و اغبر جرجرالاست و چه جرجرالاء در میان آبهای استان میروید و برکش
بدشریف است تازه او در هیم کرم و خشک بابس او در سیوم و مسخن و مدر بول و حیض و جهة علتهای
بارده باطنه و خمادش جهة قروح و بثور و کلف نافع است حرنف اسم نبطیست و بعربی شنبر نامند
و بفارسی کنکر شت بستانی او را برک بزرکتر از برک کاهو و بارطوبت چسبنده و ملس و بابل بسیار
و ساقش بقدر انکشت و تا دو زراع طول او و در سر او چند شیشه بسیه مجتمع از اجزای زرد رنک
و بخش مایل بسرخی و بالزوجة و تخمش طولانی از جو بزرکتر در هیم کرم و در اول خشک کوبند در اول بزرد
و بارطوبت فضلیه و مهیی و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مقاربه و محرک جماع و محلل ریاح و باهم
غذا و جهة قرحه ششم و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد او جهة داء الثعلب و خوشبو
کردن عرق و موم روغن را که تازه مثل از آب کنکر ممزوج کرده باشند و جهة تحلیل اورام

صلبه سرد اثر و جهة برص نافع و نطول او جهة خارش بدن و خلاص هیز او جهة سوختگی آتش و التواء عصب
مفید و مضر دماغ و مولد لوا و تفاخ و مصلحش ادویه حاره و دهن و سرکه است و قسم بری را
مراد از مطلق حرنف است برگ سیاه و تیره و کوچک تر و ساقش بر برگ و خارش تند و در
سرش چیزی بقدر انار و خاردار و بیخش سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
و در جمع خواص قوی تر از بستانی و مصلح مولد منعفنه و مخرج مواد غلیظ از سینه و مضر محرورین و
مصلحش سرکه و تخم شهالت و طلاء اجزاء لطیفه کل او با سرکه جهت جرب و نطول طبخ جمیع اجزاء آن
جهت حزاز و رفع حمل نافع است و قسم بری را بساق است و کوچک و بخارات و تخم
نامند محلل و مقی و وضع حرنف را بفارسی کنگر زدنامند و الله تعالی اعلم ذکور خواهد شد
حردون حیوانست شبیه بوزغه و ورل بری و ازان بسیار کوچکتر مثل مار کوچک و دنب دار
دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روز بسی متلون بالوان مختلفه میگردد و در طرستان
ماچه کول نامند و در اصفهان مال مالیدنا مند و از جمله سموم است در خانه ها و کوه یافت
میشود و در سیوم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لفه سیاه بسته باشند جهت تب بلغ و طلاء
جلد محرق او با عسل بلاحس کنندهٔ اعضاء است بحدیکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال
خون او جهت تقویت باصره و سرکین او جهة بیاض و حکه چشم و ضماد او جهة تفتیه بشره و رفع
جمیع آثار مفید است و سرکین او سفید و سبک و در بوشبه بشراب میباشد و امین الدوله
فرموده ضماده به و کوفته او موی را میبرد و تعلیق حرحان بر بازو راست هیچ باه و شهوة
جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت او و فریب کرده او بلند بر کسی شخص باعث شدة جماع است
و از محمد بن احمد نقل است از خوردن یک قیراط از چشم راست او خشک کرده باشند باب
سد آب البته قاطع منی است و یک قیراط از چشم چپ او و باب تخم سیاه بمطبوخ او اسهال
دو غن کاو بغایت محرک باه است و مسخن کرده است و چون حردون را صاحب عرق النساء
صید کرده رگ باطن ران او را جهة موضع را شکافته آن رگ را باسم صاحب عرق النساء

قطع کنند و بعد ازان با دست ریزه نماید بدون آلتے باطی حیه رفع آن علت شود و گویند
مجرب است و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق آن مورث جذام است حربا بهندی گرگٹ
بفارسی آفتاب پرست گویند او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند مورا و افشان
و همیشه نظر با آفتاب در چهارم کرم و خشک و از سموم و خون او مانع رویدن موی
میکند باشند و رفع انار جلد و طلاء آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چندان روز
سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق است و یکدرهم او کشنده است حرجوان ملخ
بپارسی است و در جراحات مذکور شد حرزة البقر جرالبقر است حرزة الحمار جرالحمار است حرجل
ملخ بزرگ سبز است حریث شباهت مثله مارماهی است حریق الملس بلغته اندلس خلبوب
را نامند حریص خاک خالص بقیه و گرخاک سکندر است حربصه طعامیست بفارسی
کاجی گویند حرمل اسپند و حرمل عربی قسمیست از حرمل است و مذکور شد حرمل طین بیاض است و اخیر
لون و رایحه او متغیر شود باشد حرمیط اسم عربی است از دوخیشت حرمانه اسم بنطی مرمانلس است
که خرنبل نیز نامند حرشا و حرنا بنین و تاء مثله خردل بر است حرض اشنان است حریرا بر اسم است
حریقان اسم سنگ است حرب طلع است حراب اسم عربی است شتر غار است حرز الشیاطین علف
اطریلال است حربه نوعیست بطوس است حوا بستانه دبریس میباشد و از مطبوخ او مالند بیاض است
که در مازندران انار بچه گویند قشر بقدر انگشتے و از ان باریکتر و شاخهای او باریک تر و
منشعب از بالای قشر میشود و قبه او شبیه بقبه زردک بزرگ و تخمش عریض و مایل بطول و تند طعم
و باعطریه و برگش شبیه بهرگ کشنیز و از ان بسیار ریز تر و بخش شبیه بزرگ و سفید
و باندک تندی و طعم بدستور برگ او مرکب از طعم زردک و راز یانه و صعتر بخت و سعید
جرجانی و این تلمیذ گویند در طبرستان او را جعفری قسم از برای او باک چنانچه مشهور است
در اول خام کرم و خشک و ماضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت رفع
سموم مار و هوام و بدبوی دهان و تقویت معده بارد نافع و مصدع و موجب

رمد وجرب بنوشد مضر محرورین و مصلح یوبق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول
بارده است خرابزه و خراث و خرّاة نیز گویند هر قسم میباشد و از جمله سداب بزرگ
شمرده اند یک قسم او را دیازندران جعفری نامند برگش شبیه ببرگ کرفس و بقدر
برگ کشنیز و تخم او سبز و خشبو و بهترین اقسام کرم تراز بستانی و جهة ریاح و ادویه قاتله
بارده دستم عقرب و تقویت باصره نافع و مخفف منیه است و قسم دیگر را سافش باریک
و بقدر ذرعی و برگره و شبیه ببرگ سداب و بارغت و خشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانجدان
و زوفرا عبارت ازان تخم است و بفارسی دینار و نیه نامند در سیوم کرم و خشک
و ناب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده و جگر و سپرز و مسمن کرده و مسمن
آن و مبهی و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و بوئیدن او جهة زکام و رطوبات دماغی
و برودت دماغ و خمار او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلاء کل او و برگ او با عسل
جهة جراحت و اکله و فاکهه جمیع اجزاء او با شراب و روغن بنفشه جهة رفع سموم هوام
و بندرم او با ندک شراب جهة گزیدن هوام شریر نافع و جالینوس بالخاصیت او را
جهة سعال یابس مفید میداند و تخمش در افعال قویتر از اکثر اجزاء است و مضر سر
و مخفف منیه و مصلحش بادرنجبویه و بدلش سداب است هرگاه از اقسام دیگر از اکثر او خرا
یافت نمیشود و قدر شربتش تا سه درهم و از تخم او تا یکمثقال خراز الصخر جزایت
جر برگهای نمناک متکون میشود سبز مایل بسفیدی و جثه بدیت بالند برنگ حنا مشابه کرد
در مصر حنا قوش و بفارسی کل سنگ و بدیلی سنگ حنا گویند سرد و خشک و با قوت جاذبه و خاله
او جهت التیام اقسام قوباء و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضاء او را رام حاره
و ورم زبان و با عسل جهت برقان نافع است خرنبل لغة عربیت و کف الدابة و کف الثعلب
و بهونا بنه مرباقلی نامند مراد از و بجثت سطبر و سفید و مایل بسرخ و زرد و طعم او شیرین مایل بتلخی
و این الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته است و نبات او انبوه و برگ او شبیه ببرگ سیب

وعریض تر و مزغت و ساق او مجوفی از وسط آن رسته تا بن سرخ و زردی و مرغب و
برگهای ریزه و احاط ساق کرد بلند آن تا حد زرع و منحرف بجهة اسفل بحدیکه مداخل
زمین میباشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و در دنش باندک رطوبت و خارهای ریزه
در اطراف او و گلش مایل بسفیدی و زردی و تخم محیط و ساق او مثل فراسیون و پر شعبه و شاخ
و منبت او نزدیک آبها در بلاد شام و کوهها بیت المقدس و طرستان و بهترین او تند بو و
نرم و شیرین است در وسط تابستان خشک در اول یوم کرم و باتر باقیه و قوتش تا ثمنیت سال باقیست
و مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مهی و مقوی احشا و جهة رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار
و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و در ابتداء و دلثه و سُدّه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج
و ریاح غلیظ و ضعف جگر و سپرز و باعسل جهة حصاة مداومت آن تا یکهفته و با هفته جهة استسقاء
لحمی و زستة و با سکنجبین جهة نیکو کردن رنگ رخساره و با مغز تخم خربزه جهة کرده و با گلنار
جهة قطع سیلان و با آب کندنا جهة ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس
جهة تحلیل انچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهة رفع مفاصل و عرق النساء و ضماد و مطبوخ
مهرای او با سداب و سیر در روغن زیتون جهة فالج و لقوه و کذا زدحدر و عرق النساء و
فطور او در کوش جهة کر و انسداد سامع و اکتحال او جهة قطع بیاض و ناخنه و سلاق و اشامیدن او
جهة سموم حیوانیه و نباتیه و تقویت باه و اجماع اطبا است خصوصاً با شراب و بدستور طلاکردن
او و اشامیدن منقوع او با زیتة بلقدر یکمثقال موجب عدم تاثیر سموم تا مدت یکسال و کوبند
تا مدت العمر و با آب و نمک جهة سقطه و ضماد تازه و خشک او جهة منع ورم جراحات و ایام آن
بغایت مفید و کوبند محرر بدن است و مصلح انیسون و قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال
و مولف فالایع بیان نموده و ضعف از دو درهم بهمرسد و شیره او مخلف عظیم و صلب است
و رفع اثر سموم را در عرض سال مخصوص او دانسته خرم سراج القطرب اللث خک بفارسی
خارخسک نامند بری و بستانی میباشد و بستانیه بهتر میباشد شبیه به بنات هندوانه و شاخهای او
منطوی و زردی

منبط و برروی زمین و برکش شبیه بسرک زیتون و شاخهای او خاردار و نمرش صلب
و سه بهلو و از نخود کوچکتر و لغید و اطراف او تندر مرکب القوی و خنک و غالب و جالی
و ملدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی است و مفتت حصاة منضج القوی
و رادع و ملین طبع و رافع قولنج حار و باشراب جهة او و بر سمیه و ضماد عصاره و طبخ
او جهة ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد با عضا و باعسل جهة قلاع و عفوصت
دهان و ورم عضل حلقوم و ورم لثه و اکتحال عصارهٔ آن مبرد و مجفف و رادع است
و بمنقال عصاره خشک بریسه با شراب جهة سم افعی باشیدن آب طبیخ او جهة برطرف
شدن کبک از خانه موش و چون تخم را با آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه
بعد لیست و قدر شربتش تا پنجدرهم و مقشر و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم او
در افعال مثل عصاره است و روغن او که از آب او در روغن زیتون و کنجد ترتیب
دهند طلا نمودن و حقنه و اشامیدن او جهة تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن
رنگ خال و درد مکروکرده و عسر بول و جگانیدن و مالیدن او در اجلیل و عانه و مکر
جهة حصاة و کرده و مثانه موش و قدر شربتش هفت مثقال است با سفیدهٔ باعسل و چون
خشک دانه با شیر تازه سه بار بخته خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد حسوٌ بتشدید
و او اسم مایعا تبست و از حبوب و غیر آن ترتیب دهند و بطریق قهوه توان خورد حسل حسّ
بفتح اول و ثانی کیاهست شبیه بصعتر و برکش دراز و بزرگتر و تیره رنگ بیونانی
جسیم کویند و در رحم کرم و خشک و بخته او معوی معده و ناضم و مصلح طعام فاسد شده
و جهت خوشبوی دهان و آروغ و باشراب جهة گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش
تا پنجدرهم است و استعمال زیاده او نیز جایز است حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه
سوسمار است حسکه بلغة بستیاج معربست حسن لبه اسم فارسی خس خس لبان است
حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است حشیشة الزجاج کیاهست در نوروز نار

وحوض مرو بدن ناخها و او بار یک و مایل بسرخیت و برکش خشن و مرغب بر ناخها و او سبز شبه بنفش
بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و در جامه میچسبد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح
سدد و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل میکند و از جهته به ابیر اسم مسماست و
وزایل کننده بواسیر و دوا و قیه عصاره او با شکر و عسل جهته سرفه و کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره
او جهته اورام حاره و با سفیدآب جهته حمره و نمله و بارد و غمر جنایا به بزجهته نقرس و لیدن برگ او با قیر و طی
جهته قوبا و غرغر او جهته دم لوزتین و بارد و غمر کل جهته درد کوش مفید و مدر شیر مصلح خفقان و
خفقانش و قدر شرتش نادو درهم است خشیشه اسم اصطلاحی قنبیت خشیش الدخش کیا است
معیشش بنکلاخ و برکش شبه ببرک عدس و ازان بزرگ تر و ازخرد یکم و خشک و محلل و لطیف
وضماد او جهته داخس و قروحه شهدیه نافع است خشیش العلق امین الدوله کوید کراوره کیلان خشش
نامند و از جمله بود نه سه و نازندران اسحی کویند او شبه بسوسبز و مایل بسیاهی و خوشبوست
و با لطافت اخراج زلوی در حلق ماندرا نماید و در سایر افعال قوی تر از اقسام فوه تجت
خشیشة العقرب حاصر یوماست و ملفته حجاز بولا موبوست خشیشة الکلب فراسیونست
خشیشة البرص کیاه اطریلال است خشیشة الطرخانیه و خشیرک است خشیشة الطحال و
خشیشة الدود السقولوقندریقن است و حیوانزا بین اسم نامند در قدیم مشهور بار بعه
الربعین بوده و الحال سبعه و سبعین کویند خشیشة السلحفاة و خشیشة الفاة السن است
خشیشة البراغیث بلغه شام کیاه قرنفل نامند و در عراق مراد ازان کی هیرت کبک را
دفع میکنند و در طرسان کبک و آتش نیز نامند و قسم ازدو قسش شمرده اند خشیشة المعدن:
کیاهیست سفید و صلب قریب بسنک چون شکسته شود اجزاء او ریزی کردد دیار و غن چون مشتعل کردد
شعله او برطرف نمیشود و ریش سمندر نامند و داخل ضمادات ملوبکا میکنند و او جالی موثر
صحت و طراوت خشیشة الاورام مدر یونست خشیشة السعال فتح یونست خشیشة الید
اسد العدس است خشیشة الافعوان سکی است خشیشة النور باد رنجویه است خشفیفل تقاتل

خشیشة السلطان
حرف ابجد است

لام

حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن انگور نارسیده است در اول جرم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد و خشک تر و مطفی حرارت خون و صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضا و تشنگی و ضعف حار و جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و حصف دخارش و سستی بدن نافع است و مضعف معده سرد و مفرباه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش و بعضی امزجه بجهت تکثیف و مصلح کلقند و انیسون و انجیر و بدش ریباس و ترشی تریخ است و رب غوره قاطع تشنگی و ممکن حرارت و التهاب معده و جهه اسهال مرار و براینکه حابس اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و رفع غشیان صفراوی است و رفع بخار و منع قبول مواد و بارد انا ما جهه تب صفراوی مجرب و عصارهٔ او که در تابستان قدری خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهه خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلا و او با آب کنند تا جهه تجفیف بواسیر و فرزجه او جهه تنقیه اصلاح رحم نافع و باسر که جهه نواصیر و جرب کوش و خرغره او جهه ورم حلق و حقنه او جهه قرحه امعاء و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهه دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تاکل مفید و آب او در افعال مثل عصاره و مقوی قوهٔ ماسکه و معده و چون تو تیا را بآن پرورده کنند بدستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست و تقرشینه و مورث سعال و مصلح کلقند و شربت خشخاش و قهر شربت از عصارهٔ او یکمثقال و بدش آب ترشی سیب است و سماق و شربت او که آب غوره قریب بشیر نه سه جزو و عسل کف کرفته بگیرند و ترتیب دهند و یکسال بر و کذارند آشامند جهه رفع باد و تقویت باضمه و تولید شفا و سقوط لهاة و قلاع بغایت مؤثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی اللبان الحاری بفارسی حسن لبه نامند کواوضع در دیباچه و کمکام عبارت از و مولف تذکره کوید که اکثر اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار مشخص کردم که صمغ جزو است و در اول تکون صمغ مذکور بقدر

وقاطع صفرا

دانه کندم ظاهر شده و بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبو
ترین صمغها و سفید مایل بسرخی و سیاهی و محلل و جاذب در طعام کرم و در اول خشک
و مقوی دل و مورث سرور و خائیدن او جهت تقویت لثه و طلاء او جهت حبس کفن نزلات
و قطور او با روغنها جهت دردبار گوش و اشامیدن او جهت مغص و تقویت معده و دماغ
و ازاله رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرور و بلغمی
روغن بادام شفته و خشخاش و بدستش للدون و مطبوخ با لماء صفه حصی الذکر نافع جراحات
هرسی بجا مهمله و جیم معجمه جلیونست حصی در سر آلات حصاة بخار سرکنگ ریزه نامندروع
و مجفف و سایده او مثل غبار جهت شرف الدم جراحات و دفع ورم آن مفیدست و اندرختن
آن مسکوزه در کوزه آب حصاة غلظ او و مقوی احشاء و است حصاة الفاء حصف حکی بخار سی
هلیله و بهندی رسوت گویند یکی هندی میباشد و یکی اوری او بیونانی بوفیون نامند
و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب سه ذرع و پوست او کاهی
رنگ مایل و برگش شبیه سرو شمشاد و ثمرش مثل فلفل و سیاه او املس و طعمش
تلخ و بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در آب
اندازند کف او برنگ خون گردد و از آتش ملتهب شود و با قبض و حرارت باندک
و منقوشش او که از دوشاب و آب مورد و صبر و زعفران بسازند محلول او برنگ
خون نمیشود و باطن او با قوتی نمیباشد در او معتدل در حرارت و برودت و در دوم
خشک و قابض و در ردع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع و آنش مبدل او جفاف
جهت آورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و اجناس خمنی و نفث الدم سفید
و سرفه و در رار حیضی و بواسیر و در دکر و جگر و برقان سیاه و زجر و کزیدن مار دیوانه
و حرارت کرده و مغانه و التهاب و تشنگی و حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء
و غرغره او جهت اورام حلق و ملطفه او جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش

و نقاط او

وضماد او جهة خفقان مقعود و داخس و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او
و جهة جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و در منع نزله نافع و مقرشیرز
و مصلح انیسون و حاما و قدر سرشش از نیم مثقال تا یکدرم و بدلش حضض مسهل
مکرر در روح و او سیاه تر از زقوم کی میباشد و مضوع او زرنگ و افسنین و امثال او را
استعمال نماید کرد و بدلش ضدل سغبد و فوفل بالمناصفه حفاء بفارسی اسم عربی بردیت
حفج بفتح حاء و سکون فاء اسم رودی است که بفارسی شیردان و هزار خانه گویند حفوق
بقاف اسم بقلة الحقا است حقین اسم مالت است حق فوشه اسم ترکی صافرا اسم ترکی
صافرا است حلبه در کیلان بجاء مهمله در اصفهان شنبلیله مانند از حبوب معروفه است قوتش
تا دو سال باقیست در اول هیم کرم و در اول خشک و در دوم تعاجی و منضج و محلل و مسهل
و مدر حیض و مقوی ریه و بارطوبت فضلیه و باعسل چون طبخ یابد مسهل و منقی امعا
و جهة مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی طبخ او با تمر هندی و انجر
و مویز که با آب و عسل بقوام آرند جهة درد سینه مزمنه و فروج آن و ضیق النفس
با آب برسیاوشان مجرب و جلوس و نطول و طبخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط
مشیمه و شقیقه رحم و ضماد ش جهة اورام صلبه ظاهره و باطنه و ورم سپرز و در رحم
و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و لوخنگ آتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر آثار
و حقنه او جهة زجر و طلاء او جهة رفع جرب و خوره و نگرخال و با مویز جهة منع تولد
فمل و قطور نقیع او در کلاب جهة دمعه و سلاق و حمره و بقایات ورم چشم و ذرور او
با بوره محلل طحال و با انجر جهة کشودن دمل و بار و غن کلرخ و سرکه و آرد جو جهة اورام حاره
و باعسل جهة باردة و مداومت خوردن او با خشخاش و بادام و آرد کندم و شکر و عسل
سرشته باشند جهة تسمین بدن و اصلاح کرده بغایت موثر و مصدع و مغثی و مفرانشیان
و مولد خلط غلیظ و مصلح سکنجبین و انیسون و قدر سرشش از گیاه او تا ده رهم است

ز و از عصاره اول از ربع دوم انعاق نمود
از خصی عربیت

واز تخم او تا پنجدرهم و بدرش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهة درد کمر و جگر و سردی معانه
وتفطیر البول و در درجم و ضماد او جهة تقویت موی نافع است و روغن او که از تخم او گیرند گرم
و تند و محلل و ملطف و ملین صلابت و منضج دیرینه و جهة تخلخل ردی موی و قروحه
رخساره و با موم جهة شقاق با اد و به کلف جهة جلا و بشره مو نرانست حلق جبرئیت منجمد
سیاه لون و ترشش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته باشند ترتیب میدهند و نباتش
شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاک است
آشامیدن او با آب سرد جهة رفع صفرا و ازاله خار و التهاب معدع بعدیل و قدر شربت
تا پنجدرهم حلیب بیاي موحده قبل از باي تحتاني و با بعد از ان دو ائیست هندي و جنسش شبیه
لوبیا خان در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اخلاط غلیظ و مقوی بدن و مجتمع
نفرس و در دمفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی است
حلقا نوعی از بربریست که از او جوحصیر دامنال آن ترتیب دهند در اصفهان قسمی از بربر
نامند در اول گرم و در دویم خشک و پنجدرهم او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم است
چون سه روز بنوشند و شستن سر با محرق او حراز و قروح ابریه و داغ کردن باشفهاد او
که با کش افروخته باشند جهة نمله ساعیه و جمز سه بار تکرار غایند جهة منع زیاده شدن او دام
رخوه نافع است حلاب کیاهیست بقدر شبر بر و در اکثر امکنه و معموره میروید و برگش بسیار
باریک و بدستور خارهاد او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل است و بحرارت در سیوم
سرد و خشک خمادا و با آردگندم جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و فلج آن و با حنا جهة
خارش کفه است مفید و مانع زیاده شدن آن و جهة سیلان زرداب مفید است حلتیت
بتای نقطه فوقانی و بعد از ان باي تحتاني و قبل از ان اسم صمغ انجدان است و او را
حلتیت طبیب گویند و منتن او و غیر صمغ که او بدبوست و گویند از انجدان سیاه منبعث حاصل
و بفارسی گاه گویند و طیب از قسم سفید آن که مشهور بکوله برات است و بهترین اقسام است

دو برادر بل

وچوراب مایل بسرخی وصاف و تند بو بانشاغت است مایعیست که چون در آب حل کنند مانند
شیر شود و در چهارم کرم و در دویم خنک و قوتش تا هفت سال باقیست و منش او در سیوم
خنک و بوی او شبیه ببوی کندنا بغایت گرمیه با قوه سمیت تریاقیه او غالب بفارسی انگزه
و در اصفهان انکنت کنزه گویند و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن محلل قوی و مدر بول و حیض
و جاذب خمس بطاهر جلد و میه و جهة تحلیل و ریاح و خون منعقد و تب ربع و رفع رطوبات و در د مفاصل
و کزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبه و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض باردهٔ
دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق و نوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر
و بازرده تخم مرغ جهة سرفه خنک و درد پهلو مجرب و با الجمله جهة برقان سدی و با شراب و فلفل
و سداب جهة گزاز و با سکنجبین جهة جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهة خکاف عضل و یا مرد
فلفل جهة کشودن حیض و با شراب جهة امراض عصب و با سیر و حنظل نا جهة گزیدن سگ دیوانه
و با آب ؛ رسنگ جهة دفع جرک و بیلات باطنیه و با قوابض جهة اسهال رطوبه و مغص ریحی
و بلغمی و فالج و صداع و امراض باردهٔ دماغی بحة الصوت و خشونت حلق و نوصه بلغمی و مخرج
اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و بازردهٔ تخم مرغ جهة سرفه خنک و درد پهلو مجرب و با الجمله
جهة برقان سدی و با شراب و فلفل و سداب جهة گزاز و با سکنجبین جهة جمود شیر و با آب
خاکستر و آب دریا جهة خکاف عضل و یا مرد فلفل جهة کشودن حیض و با شراب جهة
امراض عصب و با سیر و حنظل نا جهة گزیدن سگ دیوانه و با آب رسنگ جهة دیلات
باطنیه و با قوابض جهة اسهال رطوبه و با ادویه مناسبه جهة برودت معده و جگر و سبرز
و استقا و سستی بدن و زردی و کمودت رخسار و خارا و جهة دا ء الثعلب
و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلاء او در خارج جهة تسکین درد دندان
و زخم گزیدهٔ سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت بیکان زهر دار و ما نند آن
و با روغن زیتون جهة گزیدن عقرب و با قیروطی جهة ثالیل و غدد و با الجمله خشک کرده

جهة قوبا و باز بخار و زاج جهة بردن کوشت زیاده که در پیش متکون شود و کذا اشتن او
در احلیل باعث لغوظ شدید آورد و اکتحال او باعسل جهة قوت باصره و نزول
آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و ذوفا جهة دندان کرم خورده
و نگاهداشتن بر او رام خیسته بعد از شکافتن آن جهة اخراج اجزاء خیسته آن و
غرغره او باعسل جهة ورم لهاة و باسر که جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد
و بخور و حمول او جهة اخراج جنین میت و بستن او در پارچه کبود و کذا اشتن در محراب
مانع تکون کرم ران موضع و در مزرعه باعث گریختن هوام آن موضع و بدستور بر برجه
بالند هوام از ان گریزان گردند و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة کری کهنه
و درد گوش و دوی و طنین نافع و مفرد مانع و جکر و مصلح انارین و انیون و مضر
سقل و مصلح کتیرا و بوی او مفرح و درین مصلح بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل
و اکثار آن مورث اسهال و قی و تشنگی و خارش پیه و مصلح آب مویز و
سیب و صندل و قدر شربتش از یکدرم تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبنج و کوبند
مطبوخ و محروث کبریخ اجذان باشد بدل او لیست حلبوب بلغه نبطی کیاهیست بقدر
شبر و بالاتر شاخ و بسیار گره و شعبه با ذکره او رسته و برگش کوچکتر از برگ روج و مقرشش و یکروی او
مزغب و تخم نوع ماده او خوشه تخم دار و تخمش از بطم کوچکتر و بر هر عدد بهم بسته و سبز و با رطوبت
و تخم نوع نر او بخلاف آن کوچک و مستدیر و روی او قدری عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سبز و دیگری
صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دویم کرم و خشک و محلل او رام بارده و ملین طبع و سی
مثقال از آب مطبوخ او مهل رطوبات مائیه مرة الصفرا و حمول بر کشاده او بعد از ظهر و خوردن
تخم صدف او باعث حمل بدختر و آسانی میدن و حمول نر آن باعث حمل پسر است حلزون بفتح
اول و ثانی اسم کل حیوان صدفیست در بر و بحر و نهر میباشد و اعم از صدفیت آن مخصوص جلد بحری
آن حیوانست و شیح و دوع و اظفار الطیب و ملح و حنف الغراب و نرقورا و لبس و صدف

دوم دار بر

ومروارید و رنطاع وغیر آن از انواع حلزون اند و جلد جری او در حمام سرد و خشک و خواص آن
در صدف مذکور خواهد شد ان الله تعالی و کونت او در حمام سرد و تر و کونت او لیس که در مصر
ام الحلول کویند از اقسام بربر و متطیل و لطف و سریع الاستحالة بخون صالح است کونت
جذام و جرب و حکه و جنون و لود نافع است و کونت سایر حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع
تشنکی و التهاب صفرا و ضماد آن جاذب بیکان و امثال آن از بدن و جهة تحلیل رطوبات
سوداوی و قیحیه و قروح و ورم و نقرس و جذب زهر سک دیوانه کزیده و طلاء رطوبات آن
که بسوزان لوزاج کرده تر دیک آتش داشته کرفته باشند با مرصاف و صبر بالویه سر شته
جهة التیام جراحات خبیثه و تحلیل او رام مزمنه مفید و بعد بل است و کونت مجفف
مسحوق او مدر حیض و با مر و کند جهة التیام جراحات خصوصاً عصب و اکتحال موضعه
مجموعه او با عسل جهة رفع انار قرحه چشم و طلاء او جهة جرب متقرح و هق و جلد دندان و با سرکه
جهة قطع رعاف و مالیدن رطوبة او بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی کوش جهة ورم
و رفع رطوبة زخمها و غایره کوش و طلاء کونت محرق او با فطران بعد از کندن مو و شعر منقلب
جهة منع روئیدن آن موثر است و فرو بردن کونت خام او جهة درد معده و با مر جهة قولنج
و درد مثانه نافعست و کویند با خاصیة منطرقات صلبه را بسیار زم میسازد و چون
کونت او را با مثل نوشادر و نصف او کبریت و سدس او با نمک سائیده تقطیر کنند افعال
غریب در مشتریه غایة و مارب را عقد کنند حلتیا نوعی از زیتونات و برکش مثل برک
زیتون و شبرا و جهة نا لیل نافع است حلیفه خرات بریه است حلیموا اسم فارسی هم حماض
بریه است حلاحل مصطکی است حلقم بضم قاف قراداست حلباب لاغیه است و کویند
لبلاب است حل بلغته حجاز سمسم غیر مقشر است و بلغته اکثر یان زبیق رانا مند
حلاق الشعر نوره است حلحل و حلاحل بصل است حلوتمیا کنیر است حلدنیون اسم
یونانیه ماهیت است حلوای قیده اسم فارسی طف است حلوه سه زلیبیا اسم فارسی

زالدیه است **حما** بلغته نبطی اسم نبات شجری است مشبک از شاخ سرخ یا قوی مانند خوشه
باصلابت و کلش ریزه مثل چیز سرخ و برگش شبیه ببرگ قاقر و تند و خوشبو و تخمش بسیار لذاع
و منبت او طرتوسه بهترین اقسام است و قسم مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود مایل
بسبزی و بوی او شبیه بسداب و قسم نبطی او غیر مشبک و مختطبل او برخم و تند بو و سفید مایل بسرخی
و بهتر از مائی است و قوت حما اهف ساب یافیست در اول یبوم گرم و خشک و مفتح سده
و سبز و جگر و مقوی و مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معدی و موزت
سرور و طبخ او جهة نفرس و ورم مزمن جگر و ضماد او جهة صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره
و گزیدن عقرب و با مویز جهة اورام احنا و با فرزجات جهة ورم رحم و با کمال جهة امراض چشم
نافع و مضر معدی و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر سبزش
تا دو درهم و بدلش بوزن او سارون است و با مثل او فرنفل و یا وج و یا سدس او دارچینی
عرق بکشند و عرق او را با عسل امیخته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال و تفریح
زیادتر از بر خیر میکند **حص** بفارسی تخم کویند برسته و بستانی لبوبهترین میباشد بری او را
گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچک تر و خمرش مایل بسرخی و دراز و با لخمیت کم و خشک تر
از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سبرز و کلیه و جالی چرب متفرح و قوی با و ملین اورام بن
گوش و انثیان و با عسل منقی قروح و جراحت سرطان و بستانی او بهترین جمیع است نزد
بقراط در دوم کرم و در اول خشک و تازه و سبز او در اول تر و فرسش تا سه سال باقی میماند
و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق زیاده کننده رشیر و منی و مهیج و مقوی شش و ممن بدن
و مقوی حرارت عزیزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه انتهاد آب طبیخ او با قدری نمک
با قوت تقطیع لزوجات و مفتح سده است بسبب کسب ملوحته و او مدر بول است بسبب حرارت و
با لخاصیه جهة درد سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه جهة کرفتگی او از کرم خشک پاشد و تب باد
نباشد و چون تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون بگذرد رسکه جنانید تا نشتا تا ول

غایند و دران روز جزیرخورند جهة کشتن کرم مجرب دانسته اند و چون در آب جنانیز غام
ظاهر تناول غایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهة اعاده شهوت جماع مابین
بعدیل است و چون هریسه ازان ترتیب چون دلده داده باسکه بنوشند و در طبیخ او نشینند
جهة اصلاح امراض مقعد و شفیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است خوردن
او مابین هر طعام معین هضم و طبخ تخم سیاه مقطع جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات
و در افعال قوی تر از شفید و با قوة تر ناقیه و جهة استقا و جذام و یرقان سدیدی و سده
جگر و تحلیل ریاح و غول و طلاء اقسام او جهة خارش اعضا و صداع و رفع زردی
رخساره و سعفه و خراز و کلف و تقویت موی و رفع بجعة اعضا و امراض مفاصل
و خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهة بواسیر و موی از مقعد است و روغن تخم که با قرع
و انبق بدستوری که مذکور است (در مسهلات) کرفته تخم در سیوم کرم و خشک و بند و باقوه نافذه و بغایت
مقوی و مبهی و در تسکین درد دندان و امراض لثه بعدیل و جهة دردهای بارده و جذام و قوبا
و امثال آن بغایت موثر است و تخم و شیر تازه مولد فضول و نفوخ او جهة تحلیل ورم لثه
و درد دندان نافعه است و از خواص تخم آنست که چون در اول هلال بعد تناول بهریک
ازان یکعدد تخم را مالیده و مجموعه را در لثه بسته از میان هر هم بالای شانه آن لثه را
بجانب عقب بیندازند و در انقضای تمام جمیع نائل بر طرف میشود و مفرح و منانه و مصلح
خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقل و مصلح جوارش کمونی و زیره و شبت و کلقند و در محرورین
شکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و سایر افعال نرمس است و خوردن
آب بعد از تناول تخم بغایت مضرات (حاشیه) هندی سیاه کوچک بری و بستانی و مائی میباشد نوع
بستانی قسمی را برگ رفیق و ترش و نرم و پهن و ساقش کشیر و تیره و خوشه او متراکم و تخم سیاه
و براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و تیز مکو و غوری غلاف و بغارسه ترشه نامند و
قسمی را تخمش بدون کل متکون میشود هر هم قسم ترش و بهترین انواع اند در دویم سرد و خشک

وبا قوة قابضه ومسکن تپه وغشیان صفراوی ومشتهی وجهة رفع خمار وخواهش کل خوردن
وامثال آن وبرقان وتقویت جگر والتهاب نافع وبخته او ملین طبع وضماد او بارد وغن کل در عرق
جهة قروح شهدیه وخوردن مطبوخ او جهة جراحت امعاء وسیج مفید ومضر اه ومصلحش شیر بزها
وقدر شربتش تا هژده درم وبدلش ترشح تخم او در اول سرد ودر دوم خشک وقابض
وجهة قرحه امعاء وخفقان حار وبرقان والتهاب وکزیدن عقرب وبرشته او جهة اسهال
کبدی ودموی وصفراوی وتعلیق او ببازوی چپ زنان مانع آبستن ومضر کرده وسبز او مصلحش با
رازیانه وقدر شربتش دو درهم وبیخ او جهة سیلان رحم وبرقان واسهال دموی سیج وقطع
خون حیض وضماد او جهة جرب متقرح وقوباء وخناق ناخن ودانش دبا آرد جو جهة خارش بدن
وطلاء بخته او با سرکه جهة ورم سبز او وتعلیق او برکردن جهة خنازیر وشامیدن طبیخ او
جهة تقویت سنگ مثانه واحشا وحیض وبرقان سودی نافع است وقسم بری عریض الورق
شبیه ببارتنگ ومدور شکل شبیه ببرگ چغندر وساق جبلی نامند وبیخ او را در اصفهان
حلیمون کویند در افعال قوی تر از بیخ بستانی وبا نبات جهة سرفه وضماد او جهة مفاصل و
کوفتکی اعضاء ونفرس حار نافع وخوردن آب گیاه او وبرگ پخته او جهة سیج صفراوی
ومیتی مفید وبیخ او بقدر یکمثقال با آب خبث الحدید جهة بواسیر مجرب دانسته اند وضماد او
با مقل ازرق وموم روغن وتخم کتان جهة بواسیر باطنه وبخور او بیخ بر جهة خشک کردن و
انداختن بواسیر ظاهری مفید وقسم مائی که در کنار آبها میروید وبرگش با صلابت وشبیه
بکاسنی است ونباتش شبیه بنیلوفر وبیخش بچغندر وسرد وخشک وقابض وحاصل البقر
نامند در قوة وفعل نزدیک بمتقدمین جهة خفقان وغشیان نافعست وجهة جرب وجراحت قروح
خبیثه او ورام حار ومنع زیاد شدن زخمها مفید وبدلش لطیا طلست جاج حیق بغطا است
وغیر بستان افروز است برگش شبیه ببرگ بستان افروز است واز آن بزرگ تر
وساقش بدستور بسیار قوی ورنگ برگ او مختلف الالوان وخوش منظر ودر باغها

بالستان افروز

بابستان افروزغرس مینمایند ومشهوراست بلاله خطائی ودرتبریز بکل عاشقان ودراخول
سرد وخشک وباقوة محلله ورادع ودافع سده ادماغ وزکام وضماد برکش جهة بوخشکی آتش
نافعست وتخم او مقوی دل وبرشته او بروغن کل وآب سرد او جهة اسهال مزمن مفید
واکثار او مضر مثانه ومصلحش کندر وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بستان افروز ودروغن او
که ازآب وروغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشانیده باشند تاآب بوخته دروغن او
مانده باشد محلل وباقوت قابضه وخوردن او دو مثقال جهة ریاح معده وطلاء او جهة ریاح
اغشیه دماغ نافعست حمام بفارسی کبوترنامند صحرائی وخانکی میباشد درآخر دوم ایام کرم
ودراول ایام خشک وبارطوبت فضلیه وبجهة اهلیه آن بهترخصوصاً تازه بروبال او برآورده باشد
مقوی کرده ومولد خون ومنی ومسمن وقاطع اخلاط بارده وجهة فالج ولقوه ورعشه واستسقاء زقه
وطبع نافع وطلاء خون او بربنائی جهت قطع رعاف که ازحدت دماغ باشد وبدستور آنرا میدان
بقدر ربع قیراط ازخون مجفف او دربختن خون کرم او درجراحات سرکه باسخوان رسیده باشد
باعث التیام آن واکتحال جهة حراحت چشم وکمنه وطرفه وغده وخصوصاً که دربال تازه
او باشد وسرگین کبوتر درسیوم کوخشک وبارد جهة اورام صلبه وبا روغن زیتون جهة بوخشکی
آتش وباسرکه جهة تحلیل خنازیر وبدستور باتخم کتان وباعسل جهة کندن دمل وقاطع خشک
ریشه زخمها وباحرف وخردل جهة نقرس وشقیقه وصداع مزمن ودردپهلو ومفاصل وباآرد جو
وآب وسرکه وعسل باهم بخته باشند جهة دمل وخنازیر واورام صلبه وباآرد کندم وآب
وقدری قطران که برهم کرده سه شبانروز برروی ضماد نمایند وبازبدستور تجدید نمایند...
وازاله برص بغایت مؤثر است وباسرکه جهة سعوط واقام استسقاء بارده واشتهاء میدان آن
بکدرهم تا سه درهم وارچینه جهة خضاب ونشستن درطبخ سرگین او جهة عسر البول وبیله او
جهة رفع انارقروح واکتحال سرمحرق او که باموی بوخته باشند جهة غده وظلمته بصر وبستن زنده
بچه کبوتر را که تنگم او را شکافته باشند جهة رفع سم افعی وعقرب ومالیدن سرگین بوخته او

جزء نخست ماه آبان گوزن اسرو نوه ع منقلب روز آدینه سیزدهم ساعت از روز گذشته نوزده ع بگذشت

با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف شدید و طلاء بیخ عدد از تخم او با به خوک احلیل جهت
تحریک باه بغایت موثر چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهت خشونت
سینه و نیکو کردن رنگ خاره و تسمین بدن مفید و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران در
زیر او و یا در بالا او باشند با این خاصیه مورث شفاء آبله دارد و مجاورت آن سبب امن
از حدز و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه
کبوتر بعنوان و ملاومت مورث برص و کبوتر صحرائی خشک و تر و لطیفتر از اهلی و مجموع او مضر
محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش نخجتن او با آب و غوره و سرکه خوردن و کاسنی و خیارین
و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبیخ نمایند و بنوشند در حال سنگ کرده و مثانه را اخراج نماید
زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و عشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که
نوزانیده باشند جهت اعاده بکارت از اسرار است حمار الوحش کوخر نامند در فارسی
و معروف بخر کوراست کوشت او در درد یم کرم و در سیوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او
دبیه او جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلاء دبه او جهت تکلف و قوباد با روغن قطا جهت درد
و کمر و با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و زهره او جهت رفع داء الثعلب و دوالی و جهت رقیاط او
با خولنجان و آب کرنب جهت سنگ مثانه و خصه و قضیب او بغایت مقوی باه و مقوی سر او جهت رفع
بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و نفس خشک کرده او با کثیرا
و عسل جهت ربو و سرفه و عرالنفس و بیرمایه او مقوی باه و درد انگشت کردن انگشتر از سلم او
در خنصر چپ و بستن قدر از پوست بینایه او بر بازو و با بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند
مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست بینایه بقدر یک
شبر صاحب صرع باشد اعم از انکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغیر
انگشتر شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب
و جگر و سم او ذرا فعاک مثل حمار اهلی است حمار بفارسی خر و الاخر نامند غلیظتر و
کثیفتر و بطی الهضم

کنیفز و بطی الهضم تر از خرکور و کرمی و خشک او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب
طبخ او جهة گزاز و خوردن زهره خشک او جهة رفع تغیر عقل و سحر و مغز سر او مورث
حزافت و با سرکه جهة رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا خورده نافع جهة صرع و باشامیدن
سم لوخته او هر روز نیم مثقال جهة مصروع و ضماد آن جهة خفقان مزمن و با روغن زیتون
جهة خنازیر و با شراب جهة کچی ناخن و برص آن و بجز سم او جهة عسر ولادت و خیر غلیظ جهة
جنون و ضماد بیضه او جهة رفع اثار قروح و جهة التیام جراحت احشا بحکم خوردن بعدیل است
و عصیر سرگین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهة رفع رعاف و
بدستور طلای آن بر پشت بادکه با سرکه سرشته باشند و همچنین اسفناق خشک او که سرکه بران پاشیده
باشند و خوردن او با شراب جهة گزیدن عقرب و تعلیق پوست پشت او بر اطفال جهة رفع
صرع مؤثر و چون عقرب گزنده بر او لاغ معکوس کرده با لخاصه مسکن درد آن بدستور چون بعد
نکور کوشش او بگویند را عقرب گزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس میگوید که طلای نطفه او
سه بار یا چهار بار مقطر دانه بواسیر است و چون قضیب او را در کوزه آب نهاده بر آتش گذارند
بحدیکه قرب بسوختن نشود و بآب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهة رویانیدن مو دراز کردن آن
بغایت مؤثر است و چون قضیب زنده او را جدا کرده با او دو برحاره بخته در حمام تناول نمایند باعث
بزریکه قضیب کردد و از مجربات و ندحین خصیه خشک او را جهة تب ربعه مجرب دانسته اند بشرطی
که بعد از نوبت تدهین کنند و اندکی نخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند
نیم مثقال او با ماء الفطر حابس اسهال است حمستر بتشدید میم و ضم حا بلغة جارة تهذیب
و فقر الهود را نیز نامند حمص الامر بلغة مغرب خشک است حماض جبلی حماض بریست حماض حجری
حماض بستانی است حماض لواقی حماض مائی است و حماض البقر نیز نامند حمض اسم مجموع
اشجاری است که ملوحت داشته باشند و کوبند مخصوص اشنان است حمار البیت حارقیان
عدیه است حمص الکرسی حماض بریست حمیضی نوعی صغیر حماض است شبیه به برک و

درعکابین ترشش دانش نامند حماض الارنب کشوث است
حمرالارض خراطین است حمم نبات حبه است وبجای میجه نیز آمده است بلغه نام دیگر اسم
لسان الثور است حماط نوعی از حرات حمل وحملان بفارسی بره نامند ودر لحوم مذکور مشهور
ان الله تعالی حمرا اسم عربی ابوخلت است دیگر حای اسم فارسی است الحامع النون حنظل
تمرکیا هست بقدر نخود دانه بسیار کوچک ودر نهایت تلخی ودنبالش شبیه به نبات هندوانه وبرگش وبیخ
ازان کوچکتر وسبز واندرون او زرد است وانچه در بوته منحصر یکی باشد از جمله سموم وشحم او مادامی
که در بوته باشد قوتش تا چهار سال باقیست وانچه بیرون آورده باشند تا شش سال وبهتر بن او
سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند ومستعمل شحم اوست در اول چهارم گرم ودر گرد دویم خشک
ومسهل سودا وبلغم غلیظ ومنضج افواه عروق ومقطع جنین وقاتل آن وجاذب اخلاط از عمق
بدن وجهة فالج ولقوه وامراض باردهٔ دماغی واعضاء عصبانی وعرق النسا ومفاصل ونزلات
مزمنه وغلظ چشم وسیدوعسر النفس استصباب در بوسور مزمنه وامراض باردهٔ کرده ومثانه
نافع ومفرز دماغ ومعده ومصدع ودرهوائی بسیار سرد موارث مغص وکرب ودرهوای بسیار گرم
باعث اسهال وموی والتهابات ومصلحش کثیرا ومقل ونشاسته ومضر ابدان نحیفه ومصلحش
رب فواکه وقدر شربتش از یکدانگ تا نیمدرهم ومصلحش کثیرا ومقل وبهترین اصلاح او آنست
که سائیده بماء عسل سرشته خشک نمایند پس باکثیرا وغیرا بسایند وبدانش بوزن او بیدانجیر وثلث آن
حرمل است وحقنه طبخ اوراکه دربست اوراجوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی وریحی وعرق النسا
وفالج وامثال آن وشیاف او مسهل قوی وفرزجه او قاتل جنین وطلاء سبز او جهة عرق النسا
ودردهای بارده وبخور او مدر حیض وحمل او چندمرتبه برکف پا جهة جذام وسقوط آب او جهة
زردی چشم وپاشیدن آب طبیخ او درخانه جهة کشتن کیک ومنع تولد آن هو نزلت وچون
حنظل را سوراخ کرده دانه هارا بیرون کنند وبروغن زیتون ملمو کرده نقبه را مسدود کرده بخمیر بگیرند ودر
روی آتش گدازند تا چند جوش کند خضاب او واشامیدن او ادرحام جهة سیاه کردن موی

زیتون

ومنع سرعت سقط سے آن مجرب دانستہ اند و قطور روغن زیتون کہ حنظل در وجوشیدہ باشد
جہت درد گوش و مالیدن او بر دندان جہت آسانی کندن دندان مونز و سوطا و مفتح سدہ
دماغی و طلاء او جہت رفع لنار یرقان و نیکو کردن رنگ خارہ و اکتحال بالہ او جہت سیاہ کردن
چشم و ازرق بغایت مفید و جہت درد مقعد و تخم او مہل قوی و منقی مورث دوار و جون مکرر بغایت مفید
بنوشند در آب و عک بخسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیدہ با شیر و خرما بجوشانند خوردن
او مورث صحت بدن و برک خشک او بقدر چہار درہم با نان ستہ وضع مہل سوداوی و بلغمی
و افتیمون و ابار فتیرا جہت مالیخولیا و صرع و داء الحیہ و جذام و امراض سوداوی و طبخ او جہت
استسقا و کزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او با آب تازہ او و نوش سہ جہت
تحلیل اورام و قطع سیلان خون مقعر مفید و جون جوف حنظل را خالی کردہ سرد دران ریختہ
بجوشانند جہت درد دندان و تقویت لثہ نافع است و روغن حنظل کہ از دو جزو آب تازہ او با یک جزو
روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جہت امراض بارده و درد گوش آن و منع
ریختن موی و دفع دوسیہ و طین کوشش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و اسہال بدرم او مہل
بلغم و اقسام کرم و تہیج او با زرع کاو و بز نافع جہت اخراج اقسام کرم و تقطیر او جہت قولنج نافع است
و اگر تازہ او بنا شد ربع رطل شیر او را باید جوشانید و با یک رطل روغن طبخ نمود حنظ بفارسی
کندم نامند بہترین او تازہ مایل بزردی و بعد از ان جنس سفید و است و در اول کرم و در
و در رطوبت معتدل و تازہ او کہ خشک نشدہ باشد در جمیع تر و بہترین غذاہای اصحا و کثیر الغذا و ملیمن
و مسدد و مقر صاحبان سدہ و عروق واحشا و خام الولد کرم معدہ و مصلحش سرکہ کہنہ و مقرر زبان عالم
و پختہ او نفاخ و دیر ہضم و مولد ریاح و مصلحش سرکہ نہاد و خوردن آب بالای آن مورث قولنج و جرب
و آرد کندم بختہ باشند کہ نان فطیر قابض اندو آرد مطبوخ او با شکر و یا دام جہت سرفہ و نفث الدم
و درد کردہ و سینہ و تسمین بدن بغایت مؤثر و با غذاء و روغن تازہ جہت خشونت سینہ و ضماد
کندم مضموغ جہت نفخ دل و طلاء آرد کندم با نخجیر جہت نیش و لسعہ و با عصارہ بیخ او جہت منع ریختن

فضول با عضاء و تفتیح امعاء و بشراب و سرکه جهت سموم هوام و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام
حاره و خنازیر و عدد تیه مجرب پخته او با آب و روغن زیتون محلل اورام حاره و ذرور
او بر موضع گزیدن سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر کندم را بر موضع گزیدن سگ دیوانه گذارند
بسیار مفید و چون خمیر کندم را چند ساعت بزخم دندان سگ بسته و نزد سگ اندازند در گاه آن
خمیر را سگ تناول نکند ظاهر میشود که سگ دیوانه گزیده است و روغن کندم که با قرع گرفته شود
و طریق آن در دستورات مذکور است جهت قوای معده و حرارت مکلف نافع و خمار کندم پخته
با موم در روغن گل جهت جلای رخسار بعدیل است حندقوقا اسم نبطی است و از جنس
بونجه بریر و بستانی میباشد و بریر را بعربی حبا قا و بفارسی دیو آسیب صحرائی نامند و بستانی
او را بعربی ورق و در اصفهان شبدا گویند و در مازندران شدر بت و کلش خوشبو و با سرخی
و سفیدی و نرمی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و سر قش بقدر نیم ذرع و تخمش مایل باستدارة
و رنگش مثل ناخواه و مستعمل از دو برگ و تخم است در دویم گرم و در اول خشک و با قوة جالیه و ملین
طبع و مدر خصلات و تخمش گرمتر از برگ او و مهیج و باشراب جهت رفع سموم قتاله بعدیل و مسکن
مفرض و قولنج و رافع یرقان و استسقا و اکتحال عصارا او با عسل جهت غشاوه و قرحه
نافع و کنار او مورث درد و کلو مصلح بکاهو و کاسنی و تازه او موافق مزاج و آب منبع اخلاط
فاسده آن و قدر شربت اوقیه او ناسه درهم و روغنش او مسکن درد مفاصل صنوبری او را
برگ بزرگ تر و سر قش دراز و تخمش قریب بجلبه و کریه طعم و کلش سرخ و بفارسی بونجه بعضی گویند
و دیوانه گفته و نامند و در هم گرم و خشک و آب او مفوق معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت هیضه و درد معده
و پهلو و ریاح آن و مرغ و تقطیر البول و برودت و مثانه و نطول عصارا و جهت تسکین درد عقب گزیدن
بغایت موثر و عضو صحیح را موجب احداث درد است و نشستن در طبخ او باعث سرعت گرفتن
اطفال و روغن او هم همین اثر دارد و سوطا آب او جهت صرع و جنون و جنون و عسول بان منفعت
بشره و مصدع محرورین و مصلح کشنیز و بقول بارد است و تخم او گرم تر و خشک تر از نبات او و بجای

دمیده و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانیست و قدری شش تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کتیرا
و مقرحه و مصلحش نشادر است حنا بکسر حا و تشدید نون نباتیست و ساقش بقدر نیم ذرع و برگ
و برگش شبیه برگ مورد و عرضتر از ان و نرم و گلش سرخ مایل بنفسجی و فاغیه نامند و خوشبو در سایه
دو بار گل کند و مرکب القوی و مایل بسردی در چهارم خشک گویند و در اول گرم است مفتح افواه عروق
و سدد و مجفف بالذع و محلل و در التهاب قریب است بدم الاخوین و باقوة قابضه و اث میدن
آب تفیع او روزی سه مثقال با هفت مثقال شکر جهة ابتدا و جذام بغایت نافع جزو بگاه مداومت کنند
و جذام زایل نشود قابل سایر علاجات نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال
آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس برسد و آشامیدن آب تفیع او ده مثقال باعث روییدن
ناخن اصلع بجای ناخن یکه متاکل و جهة برقان و سپرز و سنگ کرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط
جنین و اث میدن جرم او بقدر نیم مثقال با خاصیه رافع قولنج و حلیق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب
بزرقطونا و کوبند زبالا از یک مثقال کشنده است و ضماد او بر کف پای ابله دارمانع بروز ابله
در جسم او خصوصا جون با ندک عصفر و زعفران امیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهة حمرة و سوختگی
آتش و مضمضه او جهة قروح دهن و قلاع اطفال و طلاء او جهة اورام حاره که زرد آب از و آید
و با روغن جهة رفع جرب و آب برگ پیدا نجیر جهة شقاق مزمن و درد زانو مجرب و بر جهة وضع عین
جهة منع ریختن و مولد بخشم خصوصا چون با یک کشنیز سرشته باشند و با قطرون و روغن زیتون جهة
روبانیدن موی سر و با کل حرف جهة فتق و قتیله و باز فت و روغن کل جهة قروح سر و با برگ کردکان و قبل
بالمناصفه جهة بهضه و وجوه و تنفیضه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب و نمک بغایت موثر و ذرور او
جهة تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یکمثقال با عسل و کشنیز جهة تقویت دماغ بغایت نافع و
کل او معتدل و لطیف و یکمثقال او با سرکه و قیه آب عسل جهة قطع نزلات و انواع صداع
و تجفیف طوبات و طلاء آنجه الیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی عصبی
و درد اعضا و با سرکه جهة درد سر و با موم روغن کل سرخ جهة درد پهلو و کوفتگی اعضاء

باد و به مخصوصه سبز جهته ورم و درد آن و کذا شتن او و میان لباس مونیه مانع کرم زدن آن و
برک او را نیز صاحب این اثر دانسته اند در روغن گل حنا کردهن الفاغیه نامند بدستور روغن
کلسرخ مکرر در روغنها برده کنند کرم و محلل و مقوی عصب و نیکو کننده رخساره است و بدلش
روغن مرزنجوش و روغن حنا که از جمله مرکبات است در دستور نامه مذکور است حنظ
رومی خنداوس است حنا قریش خراز الصحاح است حنا مجنون بلغته مصر و سمه است حنقه
وحنقا بلغته اندلس حشیشة الرجاج است حنا والغزاله بلغته مصر ابوخلاست حور براء مهمله و بضم جا
و براء مهمله نیز آمده از جمله اشجار است قریب بدرخت خرما و برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و
دراز تر و دانه او مانند کندم و بلغته اندلس او را سرو الرنا مند و گلش خوشبو و رومی و نبطی میباشد
وضع رومی انرا گویند کهربا است و بفارسی درخت نوذ گویند و آن بردو است هر کی نکران و غیره
استعمال مینمایند درخت رومی او بزرگتر و برگش دراز تر از نبطی است و نبطی او و بدل ضع و در اول
کرم و در جرم خشک و یکمنقال از بولت او جهة عرق النسا و تفطیر بول نافع و قاطع حمل زنان و بر اد
نیز همین اثر دارد و کرم تر از بولت او و قطور آب او جهة درد کوش مفید و اکتحال تمر تازه او با عسل
جهة غشاوه مفید و قطور او در حوالی او روید بیفاید است و رومی او را نبت منست بلغار و روس
در سیوم کرم و در اول خشک و روغنش گرم از بولت و شاخ او گویند قوی التاثیر در افعال قریب بروغن
بلسان و خوشبوتست و از روس می آرند و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف الدم
جمیع اعضا و خمالهٔ برگش باسهال جهة نقرس و فرزجه او معین حمل و تخم او جهة منع سیلان رطوبات
بمعده و امعا و خفقان و عرق النسا و تقیح سده و باسهال جهة صرع نیز نافع و مانع حمل و قدر
شربتش یکمنقال و طبع او محفف قروح و اکلم است حواصل بزرگ قراجلان نامند از جمله
طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشند و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن آن
موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مُرّی با دارچینی و با دارچینی و ادویه حار تناول
نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعضاء و جهة دردهای بارده نافعست و فروبردن

بیه خام او بهته قوینج و مغص مفید است **حوص** قسب است **حومر** تمر هندیست **حوت** سمکست
حوزهند مرنجه است حومانه اسم عربی طریفان است **حوادر** آرد کندم بسیار نرم و سفید است
حوجم عربی کلیخ است **حوران حومران** طرخون است **حور** اسفندان حاجم است **حوک**:
باد روج است **حوت النهر فین** بحری است **حیه** بفارسی مار گویند و اقسام میباشند در آخر بسوم
گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر است و در خواص افعی مذکور شود
ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون با کنجد در ظرف مس کرده سر انرا مسدود کنند که بخار
بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود و طلا کنند آن جهة قوباد استرخاء سفل و رویانیدن مو و دراز
کردن مو و تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و خاله خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در
کوزه نو کرده در تنور حمام نو انبوده باشند با روغن زیتون جهة تحلیل خنازیر و باسر که جهة
داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست نو خته مار با روغن
تخم کتان که چند روز ممزوج نمه کذاشته باشند جهة نواصیر کهنه بسیار موثر و قطور مطبوخ پوست او که
در شراب جوشانیده باشند جهة درد گوش و مضضه جوشانیده او در سر جهة درد دندان و
تعلیق دندان او که در حال حیات او کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهة رفع تب ربع
نافع و اطعمه رس و دیمقراطس گویند که چون شکم مار را از سر تا دنبال شکافته احشاء او را بیرون کنند
و از شاه بلوط خشک باب خیسانیده نرم کوفته باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش گذارند
تا نخته شود پس شاهزم را بر بریص ضماد کرده بعد از یکشبانه روز یکی یند با لکلیه زایل کنند
و مجرب در روغنی // در دندان مار و سر و زهر او جوشانیده باشند طلا کند او جهة جذام و ثعالبیل سریع
الاثر است و ابن الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند که استعمال زهر مار را در هیچ امر خوب نیست
و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهة قطع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه // عبارت
از پوست است // مار از هر سالی اندازد بر ورک زنان موجب زحمت و لادت است و بخور او
و مقطا جنین و مخنق دانه بوا سیر و تخم مار را چون در سرکه و بول سائیده طلا کنند جهة رفع برص نافع

اگر آرد جو را با زهر مار خشک کنند و بخورند خوب است

مجرب دانسته اند واکتحال بپه مارماهی نزول آب است حیس غذاییست از روغن و
نان کرم میسازند و بفارسی جبکاک گویند غلیظ و دیرهضم کثیر الغذا و مسدد و مسمن
و مصلحش سرکه و عسل است حی بلغت اکثر زبق است حیوة المویدة قطران است
حیصل بادنجان است حیفه خشبة الزجاج است حیومیون اسم یونانی با قلاست
حیومس طین حمالست حی العالم ابرون است حرف الخاء المعجمة خالق النمر کویند مازریون
سیاه است و بعضی را اعتقاد انکه المقیل و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مولف
مالایع و صاحب تذکره کویند که آن کیاه است غیر مازریون برکش شبه ببرک قنا و ازان
کوچکتر و باخشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و ساقش بقدر شبری و بخش شبه
بدم عقرب و لامع مثل شبثه و در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله و تا خیر او در سباع امریه
و مقاربه او کشنده عقرب است و در اطلیه رادع اورام حاره و تسکین درد چشم و مفطد انرا
بوا سیر و نیمدرهم او کشنده انسان است سعد روخناق و تریاق او کافیطوس و باشراب و سعتر
ادویه حاره است خالق الذئب نوعی از خالق النمر است برکش شبه ببرک دلب و ازو کوچکتر و تیزتر
و تیزبقاتر از و زیاده تر و از ساق او شاخهای باریک دراز رسته با فاخته کشنده کرکش و در سایر افعال
مثل خالق النمر است خالق الکلب فارسی است بفارسی بکوله نامند و مولف مالایع غیر او دانسته
و بیان نموده کیاهیست برکش شبه بلبلاب کبر و اطراف او تند تر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه و زرد رنگ
و باشاخهای باریک و دراز و دیرشکن و مغزش در غلاف شبه بغلاف باقلا و در جوف او دانه کوچک
سیاه و صلب و در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله و برکش کشنده سک و سباع و همه او
بهنه تحلیل اورام بارده و نضج بغایت موثر است خاماموثی بونانی حاما بمعنی زعین و لوثه
بمعنی انجیر است و آن نباتیست بپه ساق و کل شاخهای او بریز و بعد ازانکه خشک و منبسط
روی زمین بهیت استداره و برکش شبه ببرک عدس و در تخت برکش مندیری و بخش باریک
در سیوم کرم و خشک و تند بو و جال و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظ و خوردن و بخوردن قدر قلیل او

خیلان و کزیدن
م و ظلمت بصر او پندار
ثرا و قدر ثربت
ن است خاما ذا قت
میزمرق سکباح سرد
اح الارض وان
ن مرو عریض الورق است
و نامند بمعنی تفاح
بفتح خاما لاون
مترا سم فارسی رمانه است
ه بلغت فارسی
فالقت انکبرا است
ما نبط بی مونانه بمعنی
ن کما ذر یوس است
راست خالدون بمونانی
و بارد و غیر تربت دهند
بن است خبر المقطاف
سمه است و بهتر از او
رمانه زندران کیاه او را
او مراد بریسه ترش
و رو بهن و در دو سعت

طمان سم

خاتم الملک سادروانست خاصه بلغته شام شیطرج است خارخک اسم فارسی خبص ابیض است خاصی تره بلغته تقابی حرف یابی است خار بلغته هندی اسم خاراست خبز بفارسی نان گویند

از اکثر حبوبات ترتیب هندو بهترین او نان کندم سفید مغربست که بحد اعتدال پخته باشند وسبوس بقدر اعتدال جدا نشده وبا نیز ورغن زرده تخم مرغ پخته باشند غلیظ ودیرهضم ومقوی کرده آنرا نان گرم سنگی ومخفف رطوبات

معده وخائن آن جهت نرم کندی ودندان موثر ونان مردمطبخ بی تازه او نمیرسد الا خمیر الاخمار وخشک او دیرهضم ومخفف واقسام او موثر شنگی وبارا زیانه وزیره وحلیه وسیاه دانه مشتهی ومفتح ومخفف ومحلل ریاح

وباخشخاش مغموم وسخاله دار باعث سده نمیگردد ونان جوسریع الهضم تر از نان برنج وبرد وقلیل الغذا وجهت اسهال وتهای جاره که بی ضعف معده نباشد نافع وموثر قولنج در برودین ونفاخ آنرا مضر ناطعل

ومرق گوشت نان برنج مرد وسیار خشک ومعطش ومسدد ومقوی بدن وکثیر الغذا او جهت اسهال صفراوی ودموی ونیکو کردن رنگ رخساره موثر نان کندم وبرنج وجو که باخمار ترتیب دهند بدون روغن بهتر از سایر نانها

وباعث سرعت هضم آن نان آرد نخود وباقلی وعلوط وارزن بطی الهضم ومسدد وقلیل الغذا وقابض وباترش نهایت مفرد مصلح او روغن وشیر نهایت خبز الطابق نان مساجی رقیقی است که برروی ساج آهنین پزند قابض

ومربع الاخمار وموافق اسهال بولیست خبز الغرطی نانیست که برروی تابه پزند ورقیق خاشک وشهور بلجاج است جهت باضین وصاحبان احتراق موافق است خبز الملة نانیست که برروی خاکستر گرم کرده واخگر نزده وشهور

به نان خشک است وبهتر از نان ساجی است خبز الجواری نانیست که در کرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند وبهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست که در کرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا وشهور نان میده است و

مربع الاخمار ومورث سنگ کرده وسده جگر است ومصلح انیسون ورازیانه وسکنجبین بزوری وشکر است خبز المختار نانیست که کندم را ناشسته وسبوس ناگرفته ترتیب دهند مربع الاخمار وبخر سده ودر بعض امزجه ملین طبع

ومولد خون سوداوی وضعف بدن مورث بواسیر وجرب مصلحش نیز نهاد ودهنها ونیز تازه است خبز الملک نان میده آنست وبقسمات مانند غلیظ وسده وطلائی محلل ومنضج وجهت درد مفاصل نافع است

خبز القش نیز گویند

بانان مقطوا بوالسرد ضاد وشاخ وطلاء شیرا و جهة اسقاط اقسام تابیل وخیلان وگزیدن
عقرب و اورام بلغمی و قلع انار واکحال او باعسل جهة رفع انار قرحه چشم و ظلمت بصر او ابتداء
نزول آب و حمول او باشراب جهة درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربت:
یک قبراط خالص صابن شبه و بفارسی روئی توتیا نامند خاو لنجان خولنجان است خاماذاقت
بیونانی بمعنی عار الارض و در حرف عین ان الله تعالی مذکور خواهد شد خامیزمرق سکباج سرد
شده است از روغن صاف کرده باشند خامایون بیونانی بمعنی تفاح الارض و آن
بابونج است خامولا اسم نباتیست از تابع رونیدن باسم و گویند مراد ازان مروعریض الورق است
واهل مصر هر نظارو بابن اسم نامند خامون اسم یونانی کمونست خامان بیونانی بمعنی تفاح طمان
الارض است و آن مابونج است خافالا بیونانی زیتون الارض و آن مارزیون است خامالادون
مالیس بیونانی بمعنی اشخیص سیاه است خالس اسم ترکی خس است خاکستر اسم فارسی رماد است
خارپشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندوز اسم فارسی جند است خاکشی بلغت فارسی
اصفهان اسم جنه است خامالادون لوفش اسم اشخیص سفید است خاد بیونانی بلغت صقالیت انگبر است
خامالادون اسم یونانی خرمالست خاماقبطی بیونانی ضمان صغیر است خامانبط بیونانی بمعنی
صنوبر الارض و آن کما فیطوس است خاماذربوس بیونانی بلوط الارض و آن کما ذریوس است
خالیودنیون بیونانی بمعنی خطاینه است و آن مابران است و گویند عروق الصفر است خالدون بیونانی
خندروس است خیز الطالون نانیت که در کرفتن سیوس سبوس و مبالغه کرده باشند رقیق و بارو غن تر تربت دهند
و مشهور بکسم است و دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین مسدد و مولد خلط متین است خیر القطاف
نان روغنی دار است ر مبالغه در کرفتن سبوس نکرده باشند و در قوت مثل بکسم است و بهتر از اوست
خبازی از جنس خبطی است و بفارسی نان کلاغ و بترکی ایم کاجی و در مازندران کیاه اوط
بخلک نامند و بستانی او ملوخیا است و برای او بفارسی خبر دگویند و از مطلق او مراد برلیف نرگس
مسند بر و بهمن و کلنس کوچک و سرخ و مایل به تیرکی و بنفش مایل بسیاهی و مدور و پهن و در وسعت

او تقویر و بنات او کوچک از خطمی و در اول سرد و تر کوبند و در دویم و بور قیه و قوة متضادیه
ملین طبع و لطیفه از ملوخیا و مدر بول و مفتح و رادع و مفتح سدد و نیم طل از طبع نشاء او با شکر
جهة جرب و قرحه امعاء و زیر و خرقه بول و مثانه و تخمه الصوة و درد سبز و برقان و طبع برگ او
جهة او و یه قتاله و درد کرده و خمار او جهة اورام حار و شکستگی اعضاء و با عسل جهة شقیقه نوا سیر چشم
و با نمک جهة البیام آن و کزیدن زنبور و مکس عسل و با روغن زیتون جهة نوحکی النفس و با سرکه و خمار
خشک او با بول جهة فروج سرو رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کبر اللعاب و مزلق و مغری و ملین جهة سرفه کرم
و خشکی کرده و مثانه و سیج و کرفتکی او از و قوت امعاء دفع لذع او یه حاره و کزیدن زنبلا و رفع
نزله و با تخم چند قوفه بریا لویه جهت درد مثانه و حقنه او جهة بوزش امعاء و رحم و مقعده و با عسل جهة
درد جکر و خمار او جهة اورام حار نافع و مقر معده ضعیف و مصلح ربوب فواکه و قدر شربتش تا بخدرهم
و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خیار تا بیجاه درم و او مولد ریاح و مصلح تخمش او با کوشت مرغ
و او یه حار است و خیار بستانی را برکش دراز و کلش زرد و کوچکتر از کل خیار و در جثه نزار بسیار میروید
و بقدر کیاه بنفشه میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل بسبزی و برودة
و رطوبت او زیاد از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت سبب لطافت و بجهة خشونت سینه
و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مقر معده بارده و مصلح او یه حار است و تخم او مسهل قوی و با خلط
غلیظ و مفتح سدد و جهة عرق النساء و آب او با شکر جهة رفع اخلاط محترقه و مضوع او جهة تحلیل اورام
و تسکین درد کزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است خبه بلغت شیراز بشقرک در
شهر خوب کلان
در اصفهان خاکشی و بتریکه نوران و در مازندران کیاه او را شلم نامند و ان تخمینب بسیار ریز
و دراز و مایل بسرخی و بتریکه برکش طولانی و تند شبیه بسرک جرجیر و شاخهایش باریک و متفرق
و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک بقدر الف در دویم کرم و در اول تر و مهیج و مشتهی
و مقوی معده و ناضم و جهة معده سرد و تحلیل مواد و نخاع آبله و حصبه و نشر برودة احشا و با شیر همین
بدن خصوصا جهة بادو وزنا او شکرده روز بنوشند و جهة رنک رخسار و کرفتکی او از یکه درهم

از هم رفع بحمد

او جهة رفع سمیت او دیر دیکه منقال دنیم او جهة نفث الدم و اخلاط سنبه دریه وخاکشی جهة ابو ام حلبه
سنبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و بستان و انسیان و مثور او در خمیر
جهة جذب و نشف و سرفه مزمن و فرزجه او با عسل جهة اغاجیل و قروح رحم نافع و مصدع و
مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو منقال و بدلش تود ریاست که بزرخمج نامند **خبث** جرم:
اجاویست **الحدید** درحین کداختن ازان جدا شود و مجموعه خبثها کرم و خشک است **خبث الحدید**
بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها معتقل از دو آنست که با سرکه سائیده خشک
کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق آن نموده باشند در دویم کرم در سیوم خشک و بغایت
مجفف و مقوی معده و مانع تزفر الدم و ادرار حیض و حامد سنه است و جهة سلسل
البول و استرخاء مقعد و معده و بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهة قرحه
امعاء و مثانه مجربست و با زرده تخم مرغ بقدر یکدانک جهة تحریک باه محرور این کوبوشی باشند
بغایت آزموده و با شکنجبین جهة ادویه قتاله و خمادا و جهة تحلیل اورام حاره و شیر منعقد
در بستان و التحاب او جهة خشونت بلعوم و قطور او جهة پاک کردن جرکی کوشش نافع و مضرتش
و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربت او تا دو دانگ و دو درهم او کشنده است و چون او را بیست مرتبه
باب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد ازان با روغن زیتون بقدر ریسه انگشت بر بالای
او بر آید بخوشانند ثالث روغن بسوزد با حرف بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز
یکدو انگشت ازان تناول نمایند جهة صاف کردن او از و تقویت بدن و نیکوئی رنگ خاص
و اخراج فضلات بدن بعدیل و هر گاه در روغن زیتون بخوشانند و با عسل معجون کنند
بدسوء رحم اثر دارد **خبث الفاس** نقل مس است در قوت قریب بخبث الحدید است **الفی**
و ملطف و جلا دخودن او سم قاتل است و در اد و یه چشم و زخمها مستعمل **خبث**
الرصاص نقل قلعی است بغایت قابض و معمول او جهة النتیام جراحت چشم و تقویت باصره
و منع ریختن مواد بچشم مؤثر است **خبث الفضه** نقل نقره است و قوی القبض و طلاء او جهة
لطف

قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحت نافع است **خبیث الذهب**
نغل طلاست لطیف تر از ذهب در افعال وقوی تر از خبث الفضه است وطلاء او با آب جهت دفع
بدبوی زیر بغل وکیخ ران محرب ودر افعال نایب مناب اقلیمیا است **خبص** اسم عربی جنس است
در حامذ کورنس **خبص البیض** خاکینه نامند وباسبزیها کوکو بندکنند الغذا ودیر هضم ومسدد
ومولد خلط غلیظ وبادار چینه وخولیجان وادویه باهیه مقوی باه است **خبازی** شجر خطمی است
خبز الذئب اقحوان است **خبز الفرد** ولوف کبیر است **خبز دمی** خبز الکعک است **خبز الناعم**
نبات بخور مریم است **خبز** جمیع اسم نبات است که بکردش آفتاب دور کند **وخبازی** مشتق از اوست
خشخش بتا مشاة افتتین است **خشم الملک** طین مختوم است **خطا** بتا مثلثه سرکین دواز مطلق مراد سرگین
گاو است ودر اخطاء مذکور شد **خفه** بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ است وبدستور خان وخشخاش فهمند و آن
اسم مرغیست که بفارسی رخ نامند بقدر کرکدن وازان بزرگتر میباشد وطعم او اکثر اوقات فیل است
ودر بلاد ما بین چین و ربخ میشود وازاستخوان بنایند او جهت ملوک قدح میسازند وخاصیت
او آنست که جنس بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند وهمچنین است سایر استخوان او این الدولیه
گوید که آن شاخ آهو مشکدار است وهمین اثر بجهت ابیان نحو گوید جهت اسهال نیز نهایت نافع است
ومولف تذکره گوید که در سراندیب یافته میشود وخوردن بیضه آن بقدر ده درهم جهت حکه وجرب
وسده جگر نافع وبخور استخوان او باعث افاقت مصروع است وزبل او جهت رفع آثار سنگ ان او
جهت بواسیر تحاملا مفید است **خدرفق** عنکبوت است **خداع الرجال** بزر الفج است **خرنوب** بسنبل وبرسیم
میباشد وبستانند او دو قسم است یکی را خرنوب شامی گویند درخت او بدرخت گردکان وبرگش
مستدیر وباغلظت وکلش ذهبی وغلاف او بقدر شبر سیاه وکوتاه تر وتخم دانه ها را او شبیه وضخیم
باقلا وازان در شام ومصر میسازند ودر اسهال استعمال میکنند وباوجود شیرینی از سایر
شیرینها ابرد است وقسم دوم خشن خاردار وبرگش نرم ومایل بتدویر وغلاف ثمرش شبیه بباقلا
ازان رقیقتر ودانه ها را او بقدر ترمس وشیرین طعم ودر شکاین کراث کوبند ودر مازندران

وکیلان لذ

وکیلان لاکه نامند تازهٔ هردو قسم مسهل بصفرا و مدر بول و خلط او در حرارة و برودت معتدل
و در دویم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانهٔ او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدر بول
و ضماد بخته او جهة صدمه و سقط و امثال آن در ثالیل و خوردن تازه خروب شامی که از سال
نگذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح و بادانه جهة فتق و تسمین بدن و چون داخل
شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها آورد و جهة سرفهٔ مزمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل اورام
و جهة بروز مقعد و نزف الدم نافع مضر معدهٔ و مجفف اعضا و مصلح نهدانه و نبات و
و بدلش بوزن او از هریک از قرط و طراثیث و عفص و قدر نصف بتش تا بنجدرهم است خروب نبطی
ثمر نبات جنس برر است و آن دو نوع میباشد درخت قسم شبیه بخروب شامی و خاردار و ثمرش
کوچکتر و مبطم و بسیار قابض و آنرا قرط و سط کویند و مقبلان نامند و قسم ثمر خار است بقدر فرزع
و شاخهای او پراکنده و خارهای او تند و ریزه و گلش زرد و برگ و داغدار و بارش شبیه بکرده
کوچک و در قزوین کیاه او را درکنند و مرادار خروب برر و نبطی نوع اخیر است و در
دویم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معدهٔ و قاطع خون هر عضو و حابس اسهال و جهة بر قان
و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سکون او جهة درد دندان و استحکام آن و پوست
بیخ نبات او مانع کرم خورده است و محتاج بآلت کندن نیست و چون با جناحضاب کنند مانع دندان
سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلای آن بر بدن جهة اعیا و تقویت اعضا موثر و
چون خروب بریز را کوبیده در آب بخیسانند و جامهٔ رنگین را با آن تر کنند باعث ثبات رنگ او
میشود و مجرب است و آب او با بسمورد منقی اجاره و ثابت کننده صاعد است خروب اشوک
و خروب مغربی و بر خروب نبطی است خروب مصری خروب قبطی ثمر قرط است خروب التحریر
انا عور است خروب سیلان خروب شامی است خروب هندی خیار شنبر است خروب اسم جنس
خروب است و کوبند مخصوص بر ر است خروب اسم فارسی خباز ی است خردل تخم کیاه است خرد
برکش شبیه ببرک ترب و ازان کوچکتر و خشن و مربع ساق گلش زرد و قسمی از بر ر او را

بترکه تخمی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی را کبکج کویند و برگش ریزه تر از بستانیه و تخمش غبر مدور سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید کویند و آن حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از مطلق آن حرد اول نوع سرخ اوست در اول جهارم کرم و خشک و جاذب اخلاط از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سدد و مدر فضلات و مفتت حصاة و جهة درد ریح و بلغمی جکر و سپرز و رفع لسبان دامراض بارده دماغی و نیمدرم از تخم او و با شراب جهة سرور و تقویت باه و باعسل جهة ربو و سعال رطوبات کرم معده و تب بلغمی و لوداوسیه و ضماد او جهة نقرس و لیرغس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب اخلاط بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و باعسل بدستور و با موم روغن جهة تصفیه رخساره و ازاله رنک خون مرده کهنه چشم و با سرکه جهة جرب و حکه متقرح و قوبا مزمن و برپشانیذ جهة نزلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن او بر قضیب جهة تقویت باه و جهة خروج بهنده باخونت و س قش کوتاه و بقش و کلش سفید و مایل بسرخی و بنکل خوشه و تمرش شبیه بدانه قرنم و تخم او مسهل بد مضرت تر از اصل آن و در آخر سوم کرم و خشک و تند و بر خطر و از خریق سفید قویتر و مسهل مرة السودا و بلغم و صفرا و آمیخته بلغم جاذب از عمق بدن و جهة امراض بارده قویتر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او مؤثر است خریق سیاه اثر التاثیر از ان جهة برقان لوداوی و شقیقه مزمنه و رحم و احشاء و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون مفید و مضر کرده و مصلحش کتیرا و صمغ و فودنج و مصطکی و حامشقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خریق سفید و کویند مازریون و چهار دانک و زنش غاریقون است با ماهیه زهرج و ضماد او جهة بهق و آبله در باب سفید او مذکور شد و رفع نالیل و بردن کونت زیاده فاسد از زخمهای فاسد و جهة ناصور صلب طلای او و دوسته دفع جرب و مضمضه و فتیلم و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و باشیدن آب طبیخ او در مواضع مانع دخول خشرات و حیوانات مثل کندم و امثال آن که در طبیخ او خیسانیده باشند

فاضل کور دوم الف

مجرب با سکنجبین و آب کرنب جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغر او با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خنونه مزمنه قصبه ریه و ثقل زبان و لثرطانی ان در دو دندان و سعوط او مورث عطسه و جهت انتصاب ماء مضروع و صاب غشی و اختناق رحم و فیلا و با الخیر جهت ثقل سامعه و دوی طنین و اکتحال مضروب با آب عسل جهت غشاوه و خونت بلک و بخور او جهت کریز انیدن حشرات و لطوخ او جهت درد دندان بی ورم مجرب و مضرور و رش و مورث نشئی و غشیان و مضمض کامنج در وغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر نرتش تا سه درهم و چون در آب نکوراند و بنوشند منع چوشیدن او کند و برکه نیرین در کیلانات از او تریاق هند و بطوخ نبات و با چقندر جهت صرع و صدر و ادرار ضی بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خرمل آبله دهنده منفاع الغیب تا سه من خوانده شود و بعد از ان ۱۰۲ مرتبه تا سه من گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خرمل را در خانه که دفینه گمان داشته شود افشانده یک شبانه روز در خانه را ببندند و روز دیگر خود بها را در جایگه دفینه مجتمع یابند و روغن او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلای او جهت درد دندان و اختناق رحم و پهلو های مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم کوفتش و اورام صلبه و تفتیح سده اعضا و جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن شده باشد و بدستور جهت دردهای بارده مزمن نافع و قدر نرتش تا سه درهم است **خردل** برّی **خوشکیاه** او را تبرکی قحی نامند حرارتش کمتر از نسیانی و مفتت حصاة و حالی جلد و جهت بارده مزمن نافع و تقوی ذهن و ضماد او با بابونه جهت سعفه مجرب و سایر افعال مثل نسیانی است **خردل** فارسی **خردل** ابیض **خرنوق** و **خرفق** حرف ابیض است **خروع** بکسر خا و فتح او و بفارسی بید انجیر و تبرکی کرچک نامند رکش شبیه برگ انجیر و ازان بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع و بخشش مثل بخوف و تمرش در خوشها بهزار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقط و مغزش سفید و بر روغن او آخر دو یم گرم و خشک و محلل و ملین و عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اجنه و جهت کرب و مصلخن کنیز و مصطکی و نفاع و قدر نرتش از تخم عدد تا ده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوارض و مثل تا توره و بنجاه عدد او کشنده است و فاذزهرا و ریباس و رب ریباس و بدلش عشر آن دندانست و ضماد او جهت تایل و کلف و اورام بلغمی و درد آن و نقرس و مفاصل و تلین صلابات و با برگ جهت ورم پستان و او اخر با برگ و ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم خاره چشم و ورم زیر کلوی یا اعضا و با خایه جهت درد مفاصل و با روغن زیتون دردهای بارده و روغن او کرم و لطیف تر از روغن زیتون و مقی و دو مثقال او جهت تسکین وجع الفواد با رد و با ماء الاصول محل بلغم نزج اعضای بعیده و تندید النفوذ و طلای او جهت تلین صلابات و تنضج و انضام ورم و انقاب آن و جرب و متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و دفع آثار کبودی جلد و درد کوشر و با زبد البحر جهت وا و الثعلب و با آب کندنا جهت بواسیر نزفی و ضماد او نافع و جوشنیده او با سلخ الحیه و خرمل تدهین او جهت داء الحیه و اقسام قوبا و کزاز و کلف بعد لیت و بدلش روغن ترب و گویند چون بید انجیر را با خرمل و سیر و طلق تقطیر کنند مشتری را تمر کند و محرب دانسته اند **خروع** چینی و ندیست **خرق ابیض** نوع کبابیست رکش شبیه برگ بارتنگ و ازان بزرگتر و کلش نرم و ساقش بقدر چهار انگشت مجوف و چون خشک شود پوست او متقشر میشود و بخشش شبیه بیاز و مسطح با زنبهای و گفته اند با ویکیه با میل بزردی و تلخ و از شکستن او غباری از و ظاهر میشود و در جوشش مثل دام غلبوط در سوم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط الزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة و منفث سدد و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او با برگ جهت قوبا و برص و ذهبی و قلع دندان متماثل و بوئیدن او عطسه و فزر جه او مدر حیض و قاتل جنین و مفرح برین و مقی زیاده از قدر نرتش کشنده نجات و تنضج و مصلخن تخم او و خمیر با مصطکی و روغن بادام

او مغز بادام استعمال نمودن و بستور خیساندن او یکروز در آب آش میدن آب آن دیابانکرو حل منعقد ساخته نوشیدن و قدری
تخم خرفه او نیم مثقال تا یکمثقال و بدنش جو را لقی و در خلائی معده نباید تناول نمود خرفه السود نیز کیاهیست سیاه و برگ و گلهای
اوجوف و اکثر او مایل ببدو یرو ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه برگ خیار و اردکو چکتر و زاید اطراف او پشتر و با خوشه
خرفطان که بهندی اورا بندا کویند چنانچه اسهال که علاج پذیر نباشد از جمله محرمات و درخت بیضه که از درخت مغیلان رسته نباشد با از کنار
باید که وقت غروب آفتاب روز یکشنبه زیر آن درخت رفته عود بخور کند و بر نهنه شود مرغ در آب حل نمود خرفطان مالیده و بکوید که خود را آمده ترا
بخنه اسهال خواهم برد روز یکشنبه پیش از طلوع آفتاب رفته از اجابه دور و قبل از طلوع آفتاب رفته از اجابه دور و قبل از طلوع آفتاب رفته از اجابه دور و قبل از طلوع آفتاب رفته از اجابه دور
که دختر باکره روز یکشنبه پیش از طلوع آفتاب رفته نبهنه بهفت تار کهنه بقدر یکه در کرتوان بست از ان چوب قطع درو سط ریسمان بسته در کرنبهنه
و باز کنه اسهال دفع شود بعون الله تعالی تجربت و از امرار است صحیح تمام ادویه امراض کل ۱۲

قاتل طیور و وحوش و چون در شیر نهاد چند روز خیسانیده با جو مقشر با عدس جوشانیده و آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و با لخاصیه تنقیه با و کردن باعث تغیر مزاج منفذ بمزاج حار و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است خرم ببندید را اسم فارسی حریه است و لویفه سراج القطرب و آن کیهیست ه در بستان و مواضع سایه دار میروید و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بگرمی و جاف و مقوی دماغ و مغوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح و نگاهداشتن او در کف دست و آستین باعث محبت و رو غنی که از گل او ترتیب دهند جهت درد سر و بخواب و رفع توحش و طلاء او با موم و روغن جهة نیکوی رنگ خال و موجب قبول و رافع بغض است خراطین کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم سر در اول کرم و تر و مقوی موی و سه درهم آن خشک کرده با شند با ب انگور مدر بول و جوشانیده او و در روغن کنجد جهة خناق و سرفه بغایت آزموده و مسحوق او با روغن بادام با لخاصیه جهة فتق امعاء و التیام آله مجرب دانسته اند وجهة عسر ولادت و رفع سنگ کرده و مغانه و با شراب متغیر رنگ بدن برقان در بهمان علت و خلال او جهة درم حلق و لهاة و منع نزلات و طلاء تازه او بقدر سه شبانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب دانسته اند و بدستور جهة جراحات اعضاء و عصابند موثر و با غبار آسیا جهة استحکام مفصل که از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و لقطه و تسکین اورام حار و با روغن دانه زرد الوجهة بواسیر و طلاء مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهة بزرگ شدن قضیب بغایت موثر و مولف تذکره گوید جهة مطبوخ او با قضیب حمار زنده الکلاً و ضماداً در بیاب بی شبه مجرب است و قطور او با بیه مرغ و روغن زیتون جهة درد گوش نافع است و چون با جعل نبات و دران طبخ نمایند طلاء او جهة بواسیر ترف الدم و شقاق مقعد بعدیل است خرامقان کیاهیست در شکل و بوی مثل سنبل الطیب و رنگ او سبز مایل بشیریتی دراول کرم و خشک و محلل و مجفف و در

قطا

افعاء مثل او و ازان ضعیفتر است خرقطان کیاهیست از درخت بادام و زیتون و امثال آن میروید و مضرت باندرخت میرساند و غیر علم است و کلمرستان دروشی کوبند و خرقتا نرا برکش شبه ببرک زیتون و مایل باستدارة و شاخهای او هر کرما و تخم او سرخ سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منفی دماغ و مفتح سدد و باقوة محللة بعضی کرم و خشک دانسته اند یک اوقیه آن و جهة تکستگی استخوان دونا عضل و قطع نزف الدم و رفع سیح و اکب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و ذرور برک خشک او و لوخته او جهة قوبا و سرطانیت مجرب است بشرطی که موضع را بابول و عنک بحدی بشویند که خون ظاهر گردد و کوبند مسهل اخلاط و بغایت مخفف لوسیر است خرفات بره تازه و خروق جمع اوست خرق خلز است خریق اسم انجیر است و کویند فاوانیا است خرالحمام جوز جندم است خریع اسم عربی اخریص است خرالضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است خرفع نمر عنبر است خرفا لعصفور رفتان است خرطال برطان است خروسان اسم عبرانی عقرب است خرازیل است خرم بکون را پولست خمرغ است بجهة ادویه عینی منقول کرده باشند و بتشدید را شامل مربیه است و سراج القطر بجای است خر اسم فارسی حمار است خرکورا اسم فارسی حمار الوحش است خرماده اسم فارسی انانست خرکوش اسم فارسی ارنب است خرخدا اسم فارسی حدیه است خرما اسم فارسی تمر است خرزهرا اسم فارسی دفلی است خرماتر اسم فارسی رطب است خرمای خشک اسم فارسی قنب است خرما و خرمای خشک خرجنک اسم فارسی سرطانست خرپزه اسم فارسی بطیخ است خرپزه کوهک اسم فارسی بلبوب است خروس اسم فارسی دیک است خرس فارسی دب است خردهک اسم فارسی مرجان است خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است خزامی بالف اخر و با اسم کیاهیست بسیار خوشبو و بغایت خیر و بشیر نامند و صاحب تذکره غیر خیر بر دانسته اند و از خلاصه بیان نموده که چون اورا بعکس نهاده صلیب عرس کنند بنفشه متکون کردد و چه کلش شبیه است به بنفش و منشا او جبال و میان رودخانها و کلش مایل بکبودیست و لاجوردیست و بسیار خوشبو مانند کل نسرین

وجه تسمیه

و تخم سیاه است مولف مالابع خبری برتبه راد انسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برکش
کوچک و گل او سرخ است و موید قول صاحب تذکره است انچه امین الدوله در خبرای ذکر نموده
از قول جالینوس هر برگ او مختلف القوة و لطیف و ماش و گلش سرخ میباشد بخلاف خزامی
و از صفات و خواص او خبری ظاهر نمیشود خزامی غیر اقسام او باشد و از خوشبوترین گلهای صحرا است و سفید
نیز میباشد و در نفع مناکل گل حنا در اول دویم گرم و خشک و بعضه رطب دانسته اند گل او
ملطف و مسخن و مفتح سدد دماغ و مقوی آن و جاذب رطوبات دماغی زکامیه و محلل ریاح
و رفع درد سر و مقوی جگر و دل و سپرز و کرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم جهة خوشبو
کردن عرق و تنف رطوبات و سیلان مزمن برودت رحم و اعانت برحمل و احداث گرمی
و تنگی فرج و طلاء خشک او جهة خوشبو کردن عرق و تقویت عصب مفید و بیاز و برگ و تخم او
در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل اند و روغن او که سازند قایم مقام نفط و مصدع محرور رین
و مصلحش مورد و شربت از گل او تازه در هم و بدلش بابونج است خرف بفارسی لفعاک گویند
بسیار خنک و بادک حرارت و خاد اقسام او جهة ورمهای تازه نرم و قروح اعضا با بس المزاج
مثل غرغرف و تر و جهة انسلاخ جلد و سفال تنور با هم نافع جهة التیام جراحات و بالسویه جهة حکه
وجوشها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهة ورمهای مزمن و خنازیر و غده و سفال
جهة جلاء دندان و تقویت لثه و قطع خون آن و جلاء بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعضاء دماغی
و مصلحش روغن بنفشه است و در غرغر و نبلو و خز اسم لباسی است که از ابریشم و پشم و کم و بیش ترتیب
دهند و خز خالص لباسی است که از موی بسیار باریک بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و درین
زمان مراد از جز پوست جوانیست از سمور کوچکتر و معروفست در دویم گرم و خشک و
پوشیدن او جهة نقرس و فالج و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و موی لوخته او
جهة قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و استاسیدن او جهة فتق اعصاب و اعضاء
بصابیذ نافعست خرمیان تحریف خرمان فارسی است یعنی مانند خردان جوان چند است

وگاه هست ازین اسم چندمراد باشد خرخاکش مرماخوز است خرناد الماء خشک است
بسکون سین اسم هندی کربت است خسرودار واسم فارسی خونبان است خس الجمار
ابوحنک است خسف اسم عربی جوز است خسق احریض است خس الکلب دبلب قولنج است
خس بفارسی کاهو و بتر که خاشی نامند بریه و بستانیه میباشد و برد او سرد تر از بستانیه
و برکش بود رخت و طعم او تلخ و برکش مایل بسبزیه و شیر دار و باجلاو تندیه و قسم ازو
پر ساق و قسم را ساق زیاده برود و شیر و شیر او کرم و مدر حیض است و کیاه او در لغز
جرم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیمدرهم با سرکه و آب مسهل خلط مائی و طلا را و با روغن
گل جهه درد سر و التحاب او جهه قروح طبقه قرنیه و جلاء بصر و با شیر دختران منوم و جهه درد چشم
و بیاض آن و برص و اثر میدان و طلا کردن او جهه سم عقرب در تیلا نافع و برک و ساق او
در افعاب مثل خنخاش سفید است و بستانیه او نیز ساقدار میباشد در جرم سرد و تر در سریع
الانحدار است و مولد خون صالح و دفع ضرر آب و هوا را و مسکن حدت خشم و صفرا و مفتح
سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و مانع سمنه
و ملین طبع و جهه امراض و بوست لوذا و بقرا و حکه و جنون و جذام و پرقان و درد بستان و تب های
حاره و حرقة مثانه و بول و در سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حاره و سرفه که از گرمی و
خشکی باشد و با سرکه جهه برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل
و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره
و قدر شربت از آب او تا سه درهم و از تخم تا دو درهم است و مطبوخ او در غدا بنیه
سرعة الهضم بیشتر و جهه درد سینه زیاده کردن شیر موثر و خماد او جهه اورام
و التهاب و ورم چشم و ذرور بوخته او جهه التیام جراحت و قلاع نافع است
و تخم او در دو یم سرد و خنک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهه نزله و زکام و درد سینه
و تقطیر البول و سیلان منی و طلا او جهه ریختن مواد بچشم و جهه درد سر و قوی و نافع و گزیدن

خلاصت خرزالصحرا خرزالصحرا و مذکور شد خرزان اسم فارسی خرزالف المخاض السین است فلک دانه قرطم اسم الف فارسی

وخرزهرخاص بفضل بغیداست

عقرب و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابت
و مرطب دماغ و منوم و جهة مالیخولیا و صرع نیکو و منع سنن شراب مؤثر است خشخاش
بحری خشخاش معروف است خشکار و جزالخشکار است خشل مقل مکی است خشب السنونیز
نزد بعضی سیسار بون است خشخاچه نرینه شتر است خشخاش ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش الوحشی است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند
وکلش سفید میباشد و خشخاش سیاه را کلش بنفش و سرخ و سیاه گویند و این الوان را
تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بریرا کبیر التشریف و مرغب میباشد بخلاف بستانی و تخم
خشخاش سفید در آخر دویم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و دم
او با شکر جهة خشونت سینه و سرفه حاریا بس و نفث الدم و نپ دق و حرقة مثانه
و امراض حارة آن و مقوی جگر ضعیف کرده و مسمن و باعسل مهیی و مداومت او قاطع باه
و بو بدن بوداده او رافع بخواب و با مثل او مغربا دام مولد خون صالح و دافع زوال و چون
خشخاش تازه را با پوست گو بیده و قرص بسازند جهة سرفه و درد کهنه سینه و حرقة البول
و اسهال کهنه و تشنگی شربا و بجهت تجفیف رطوبات و تحلیل اورام خداداً نافع و قدر شربتش
تا بنجدرهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یکمثقال و نیم و از گل او تا یکدرهم و مضر
مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بتجفیف و رادع
و مسدد و یکمثقال او کریه و شام بنوشند جهة اسهال و سوء و صفراوی و التهاب امعا مجرب است
و ضماد او جهة درد سر با حلیه و گلاب کم طبخ یافته بانگ جهة ابتداء ورم و تسکین درد آن و منع
ریختن مواد باعضاء رئیسه و نزول و مبطوخ برگ آن جهة بخواب و با آرد جو جهة اورام حاره و
با درمنه و لعوق آب مطبوخ او با عسل کهرب خشخاش گویند جهة منع نزلات و سرفه و
اسهال مزمن نافع است خصوصاً با فاقیا و عصاره طبیة النیس و طبیخ بیخ او جهة جگر علیل و خلط
غلیظ معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل برطوبت و در آثار قویتر

از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و منوش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و ناضج و مورث نسیان
و مفد خون و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن او جاع حاره و یابسه و منوم قوی و منشط بالعرض است
و کل خشخاش با آب کشنیز جهت طلاء شاعیه و قروح ساعیه و حمادا و جهت نور بش چشم و قرحه قرنیه اکثی لا مفید
و روغن او که بدستور روغن گل سازند مخدر و مسکن دردهای حاره و اورام و آشامیدن او جهت نزله
و سرفه حاره و قطور او جهت درد گوش و ورم حاره آن مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از ان
ضعیفتر و منوم و مسدد است خشخاش مصلح اطباء سابق از افیون عصاره اوست نه از اقسام دیگر
و مراد از قسم بریان است که برکش کنیر النشریف و زغب دار باشد در آخر سیم سرد و در جمیع افعال تخم او
قوی تر از تخم بستانیه است جهت سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب جهت رفع سیلان حیض نافع
و مضر دماغ و مصلح را زیانه و قدر شربتش بجمیع اجزا بقدر نصف شربات اجزا بستانیت
و از تخمش یکمثقال و بدلش خشخاش کاهو است در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بریاست
برکش شبیه ببرگ نره تیزک و دراز و با خشونت و مایل بسفیدی و ساقش خشن و قبه او کوچک و شبیه
بتفاق و در قوت از خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یکمثقال او با مازالعسل ملین طبع است
خشخاش مقرون کیاهیست برکش سفید و بازو اید مثل لاده و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه بناخ
گاو و سخن و ازین جهت مقرون گفته اند و در جوف او دانه ها مثل حلبه کوچک و منقش کنار دریاست
و غیر هلالیک است چه دانه او زرد است و این زرد نیست و مقطع اخلاط است بقی و اسهال و برک
و گل او جهت تنفیه جراحت و خشک ریشه آن و اکتحال گل او جهت قرحه چشم و طبیخ بیخ او جهت علل بارده
جگر و عرق النساء و رفیق کردن اخلاط غلیظ لزجه نافع و یکمثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است
خشخاش زبدی کیاهیست بسیار سفید و سبک و ساقش بقدر زرعی و برکش بسیار ریزه و دراز
و بیخ او باریک و ثمرش متصل ببرگ او و سفید و مستدیر از و ثمرش در وسط تابستان میرسد
بغایت گرم و تند و در طبع مثل جلاب است و از جمله سموم و مسهل و منقی و جهت تنقیه دماغ
و دفع بلغم و صرع مفید است و قدر شربتش از تخم او تا یکدرهم است خشاب بفارسی آب میوه ها مطبوخه

که باشکر طبیخ یافته باشد مثل الوبالو یا جویزو سیب و به و زردالو و امثال آن و مجموعه آن الطف
از اصل آن مولف تذکره گوید که از الوبالو جهة تنشکر و اصلاح خلط محترق و التهاب و درد سبز
و از جهة تقویت اعضاء رئیسه و ارواح و ماضمه و رفع غفونت و از سیب جهة خفقان و غشی
و کرب و از مویز جهة تصفیه صوت و تفتیح سدد و برقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود جهة
سرفه و تنگ عفنه و منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و زبون ترین اوخت زردالو و مجموعه
مولد ریاح و مصلح آن انیسون و نبات و مصطکی است خشکنین معرب از انکبین خشک است و آن
عسلی است در غایت خشکی و سبز و زرد مایل و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در رنگها بین تفاوتی
نامند و در دیلم و طبرستان است دندان گویند سفید او در جمیع افعال قوی تر از عسل و در
غایت حدت و حلاوت و زرد و سرخ او قوی تر از سفید و سبز او بسیار کم مایل بتلخی و سیاه او قوی تر
بعسل بلاد در جهارم کرم و در غایت جلا و تقطع و تحلیل و زیاد او محرق اخلاط و مهلک است
و قدر شربتش تا یکدرهم خصی هر مس اسم جلبوب است خصیة البحر و خصیه خرقه ایست چند
خصی الوبک حب البان است و مولف تذکره گوید غیر اولست و کیاه او شبیه بعنب الثعلب و اطول
و دانه او بقدر الوبالو سفید و در دویم کرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهة
تحلیل صلابت و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او بنفشه و قدر شربتش تا یکدرهم
و بدلش زیره است خصیة الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بتخیت سفید و از لور نخان
کوچکتر و طعم او شیرین و با لزوجه و باندک تندی و در بویه شبیه بلوبیا منه مثل دو بیضه کوچک
که باهم ملاصق باشند و از هر بیضه ریشه باریک دراز رسته و در آخر هریک دانه کوچکی موجود
که هر چند انواده بزرگ شود بیضه او کوچک گردد و از پنجه قاتل اخبه نامند و مستعمل اصل بیضه
نه حب مذکور بر کش بقدر انگشت و از بر کپاز اندک عریض و پهن بر روی زمین نرم و
ساق او بقدر شبر و بالای آن دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش
جبال و اماکن نمناک و بذر تخم است و در اخر اول کرم و مبه و مقوی عصب و جهة گزاز

وتنشیج یابس و تولید منی و تقویت نعوظ و طلاء او با روغن کل مقوی مویز و مبنیت آن یابغ سقوط و قدر شربتش
دو مثقال و مضرغم معده و مصلح او شکر و بدلش تخم رطبه و تخم زردک است و گویند نوعی از وراکالت
که در آن چنبر شبیه بمکس میباشد بیخ او در تقویت باه ضعیفتر است نوعی دیگر میباشد در برگش
و ساقش سرخ و بر سر او دو عدد کل بسیار گوجک و درون او سیاه و در تابستان میروید و دو سال
میماند در دویم کرم و تر و گویند جهة امراض لودا و بی مجرب است و هر که او را قلع کند دلست آن شخص
بحس و حرکت کردد و چون او را بسوزانند و با موم روغن زیتون با با سر که تدهین کنند دفع آن
نوع چهارم او را برگ سه عدد و مایل بطرف زمین و شبیه ببرگ سوسن سفید و از ان کوچکتر و نکش
سرخ و ساقش باریک بقدر ذرعی و کلش مثل سوسن از اد که زنبق است و بخش ملدور و بقدر جوز بی
شحمه و درون او بالزوجت و شیرین در دویم کرم و تر و بغایت مهیج است و نوع پنجم راتبات و بیخ او مثل
نوع چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از ان بزرکتر و برّاق و صلب در سیوم کرم و با رطوبت فضلیه
در تخر بک باه قویتر از شقنقور چون بیخ مذکور در دست دارند باعث نعوظ کردد و جهة فالج و لقوه
و تسمین بدن و بر انیدن حصاة و حمول او با زعفران و اند کا مشک موجب حمل در هنگام
مجرب دانسته اند و تخم او با شراب لقایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلح او سکنجبین و قدر شربت
از بیخ او تا یکدرم و از تخم او تا یکدرم است خصی الکلب بیونانیا از حس نامند و آن بیخ کیاهیست
مثل دو زیتون بهم چسبیده یکی ماده و بزرکتر و ممتلی و دیکری نر کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون بر کش شبیه
ببرک کندنا و ساقش با برک نانیم ذرع و کلش ریزه و باهم متصل بشکل سرو و بنفش و شبیه
بکل اصابع صغیر و حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده نموده بهم صفات با هم شبیه اند
مکر انکه کل اصابع صغیر بسیار بهم متصل نیست و سرخ دار غوانیا است در تخم دویم کرم و خشک
و محلل اورام بلغمی و مسخن ریه و مادهٔ او با رطوبت فضلیه و نازهٔ او که با شیر بخته باشند بغایت
محرک باه و خشک قسم نر او قاطع آن و گویند یک از نر و ماده که بعد از دیکری خورده شود فعل اول
باطل میکند و مصلحش در سخونت ریه صمغ و خشخاش است و تصریح نموده اند که قسم ماده او باعث

نوع پنجم را تبات و بیخ او مثل

تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل اول و عریضتر و با رطوبت چسبنده و کمتر منفش و بخش
دو عدد و کوچکتر از اول و برگها ممتلی و دراز و در سیوم کم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال
و خشک سائیدن از نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع غوثت آن و جهة نمله و
و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سده و رافع انار حلالست خصیه از جمیع حیوان
زبون ترین اعضاء رطوبت در و غالب و منقی و بهترین همه خصیه خروس فربه است و مهی
و مولد خون صالح و مصلح سایر او بختن او با نمک و صعتر و استعمال نمودن است و خواص خصیه
هر حیوانند در ضمن آن مذکور میکرد مع الضاد المیعجم خصلاف بضاد معجمه درخت مقل است
و گویند مقل مکی است خضیف خربزه نارسیده است خطر و سمه است خطمی معروف است
و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و انچه بکل بانم خطمی بزرگ نامند و جالینوس سرد و تر
دانسته و بیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری و از انواع خبازی
شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و کل او ضعیفتر از برگ و ساق او را خشک کرده کوبیده
استعمال کنند بهتر دانسته اند آب طبیخ او جالی امعاء و مقعد و رافع ضرر و تندی ادویه مسهله
و یکمثقال آن جهة تحلیل قوی بیخ کشنان بول و حیض و قرحه امعاء و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال
و مغص و مواد لزوجی و خلط خام و صفراوی و جهة التیام قروح و تسکین درد و ورمها و تحلیل آن
و خنازیر و تفتیح جراحات و دمل و ورم بستان و مقعد و ورم جراحات و خراز و شکستگی اعضا
و عرق النساء و مفاصل و نقرس و بار و غن زیتون جهة کزیدن هوام و لوخنگ آتش و بادویه
مناسبه در و غنها جهة ذات الجنب و ذات الریه و صفاق بجهة او بار و غن بغایت منضج سریع الاثر
در اورام حاره فطول او جهة نرم دانستن موی و جلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد و التصاق
فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده او جهة سنگ کرده و لعاب او با شکر جهة سرفه حاره و صفاء
او با سرکه که در افتاب نشیند جهة بهق و با روغن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانند و بکنجد و تخم او
با دو جزو دانه خرما با سرکه طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب و پولت بیخ او بغایت ملین قوی

التحلیل وطبخ آن جهة مغص وزحیر وسدد امعاء وقرحهٔ آن وباشراب جهة عسر بول ودفع
حصاة ودفع فضلات خام مثانه وعرق النساء وداء تعاش وتنکاف عضلات
وجلوس در طبخ او بدستور تضمد آن جهة تحجر مفاصل وصلابت اعضا ومضمضه طبخ او
با سرکه جهة درد دندان نافع چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشتن وزیر
آسمان چندان بگذارند در آب منجمد نفوذ طلاء او جهة رفع تهیج پلک چشم موثر وجهة سرفه حاره
ونفث الدم مجرب وطبخ او را نیز همین اثر است ومضمضه معده ومصلح اوعصارهٔ زرشک وعسل و
لازیانه وگویند مقرر بهه است وعسل مصلح اوست وقدر شربتش از یکمثقال تا دول وطبخ او
تا سه مثقال وبدلش خبازی وضع خطمی بغایت مسکن تشنگی وقایض طبع ورافع صفراوی است
خطاف بفارسی برسوک وبتر کی قرلاقوچ وبدلیمی خجلانماند از طیور معروفست گوشت او
در سیوم گرم وخشک وکباب او مفتح سدد ورافع سنگ مثانه ودافع برقان وامراض سپرز
واستمیدن یکمثقال از خشک محرق او جهة قوة باصره وغرغرهٔ آن باب جهة خناق وجمیع امراض حلق نافع وطلاء لوخته او نیز همین اثر دارد واکتحال محرق او مقوی باصره ودماغ وباسرکین
وباخاکستر وباعسل جهة ابتدای نزول آب وبیاض وجرب وسبل وطفره نافع وبدستور خون گرم او
وسرکین او بغایت جلاء وجهة بهق وآثار ونیکو کردن رنگ رخسار وضمار او باز هرگاه وجهه سیاه کردن
موی سفید مجرب دانسته اند وخوردن آب مصور مدقوق او با قدری باد روج جهة اخراج جنین میت
سریع الاثر است وبدستور یکمثقال خاکستر آشیان او که بوزانیده باشند جهة عسر ولادت بغایت
مفید وخوردن خون او بسبب دفع پیش زنان وطلاء او بعد از کندن موی سفید باعث بر دمیدن موی
مجرب دانسته اند وطلا کردن جشمهای او با روغن زیتون بر ناف زنان جهة عسر ولادت موثر وسعوط
زهرهٔ او با روغن جهة سیاه کردن موی سر وریش سفید مجرب است ومولف مالایسع
گوید مخصوص سفیدیه قبل از وقت است وباید شیر در دهان نگاهدارند هر دندان سیاه نشوند
وچون در سالی یکبار بچه میکند هر گاه در حین زاییدن تور قمر شکم بچه اول را بنگاهند یک زرع

ظاهر جمله دنبه

ظاهر میکردند یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زائیدن بچه کشته شده
که بدن گوساله بر زمین نرسیده فرع کرده باشند نسبته بر بازوی صاحب صرع یا بگردن او بندند
در دفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را جهت در حریر سفید پیچیده نگاهدارند
باعث جاه و قبول و قضاء حوایج میگردد و امین الدوله گوید که سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق
او موجب دفع فرع است و گویند چون بچه را و ابر عفران و امثال آن زرد کنند بدستوریکه او در حین
رنگ کردن نه بیند جهت دفع زردی بچه بگردن یرقان باشیان آورد چون وقت صلوة جمعه آشیان
او را خراب کرده باشند با آب حل نموده بان غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شیرانست
خفاش بفارسی شبپره گویند در سیوم کرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظ
و زرد آب و رفع استسقا مهرا و در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و نقرس
و درد کمر و مهار دارد و طلاء مطبوخ او بر احلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و جلوس در
طبخ او جهت فالج و حمول بیه او قاطع حیض و طلای خون او قتیل از بلوغ مانع برآمدن و در بستان مالیدن زهره او بر فرج زنان جهت عسر ولادت مجرب و ندهین روغنی که در ظرف مسی علیق
او را بخته باشند جهت رویانیدن مو بیه و دراز کردن او بعد یل داکحال مغز سر او با آب پیاز جهت
نزول آب و باعسل جهت بیاض و طلا دادن بر کف پای مبهج باه و سرکین او جهت قوباء و بیاض چشم
و خاکستر لوخه او جهت منع مستسقه مونث و شیر و بول او بغایت جالی و در آشیان او منجد بهر سد
و شیر زق نامند بقدر بند انگشت و سفید و متخلخل شبیه بقلوب اخدار است بکمنقاب او
قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکحال او رافع بیاض عین و طلا دادن او باعث جراحت جلد و ستر زن موی
و قاطع نائیل است و کذا نشستن سر او در بالین که عالم بران نباشد مورث بخوابی و بد ستوردل و چشم او
همین انزدارد و دفن کردن او در بیت کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در رواج موش باعث
گریختن ایشان از آن مکان و دانستن او مورث قبول است خفج خرد ل بریه است خف الوبر
نوعی از جلز و نست و دراز تر از دو ذرع و بزرگتر از ان خفروج خرفه است خل الزیب

ترشی است کہ از روغن زیتون وغیرہ و یا از سرکہ و روغن با دام و نان فطیر و شکر ترتیب دہند
خلدل ابراہیم جزر بریست خلال نوعی از اطریلال است خلال خلیل نبات اطریلال است خلوق
زعفران خلّال خلال مامون از خرافات خلیان اسم یونانیہ بارزد است خلقیس اسم
یونانی زاج است خل الخمر سرکہ انگوریست خل العنصل سرکہ عنصل است و در اسقیل
مذکور است خلال دریج مذکور شد و آن غوره خرمالست از حریلے کہ گذشتہ باشد و لسیناج را
نیز باین اسم نامند خل بفارسی سرکہ نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از
حبوبات مثل برنج وغیرہ ترتیب میدہند و مراد از مطلق او سرکہ انگوریست و خل خمر او را
از انجہت گویند کہ ما دامی کہ او خمر نشود سرکہ نمیگردد و بخلاف سایر سرکہ او الذ ترش مشروب و بہترین ہمہ
سرکہ انگوریست و بعد از ان مویز پس خرمایی و مویزیہ و انجیر و سرکہ طاریہ و نارجیلی و عسلی
و سہ قسم آخر کم و خنک اند و سرکہ انگوری مرکب القوی در سوم خنک و گویند خشک او در سیوم است
قابض بسیار و مجفف و سریع النفوذ و رسانندہ باقوت ادویہ باعضا و ملطف و قاطع اخلاط
غلیظ و رفع تشنگی و مہیج ہضم و قاطع نزف الدم و مضمد محرک الشہوة و کدازندہ بلغم و سبز و موافق
معدہ ملتہبہ و بلغمیہ و جہة قطع صفرا و تفتیح سدہ ما سار بقا و سبز و مداومت خوردن او ناشتہ
قاتل کرم معدہ و کرم او با عسل جہة نفس الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن کرم او جہة
ادویہ قتالہ و رافع جوع و خون بسیار و شیر در معدہ و با نمک جہة دفع ضرر کزیدن سگ دیوانہ و
مکیدن او بتدریج جہة زلویہ کہ در حلق ماندہ باشد و سرفہ کہنہ رطوبی و غرغرہ جہة رفع سیلان
فضول بحلق و خناق و سقوط لہاة و درد دندان و مضمضہ او بمک جہة قطع خون بن دندان
کہنہ کہ کندہ باشند و باز اج سفید جہة خشونت لثہ و سستی آن و طلاء او جہة انتشار فرحہ خبیثہ
و باد سرخ و حمرہ و غلہ و جرب متقرح و بواسیر و داخس و ورم ظاہر و باطن و مانع ورم
جراحات تازہ و درد سرحاد و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمی و لوخنک آنش بغایت مجرب و
چون بر عضو مالند منع قبول مادہ از عضو مجاور خصوصا میکند و نطول او جہة گزیدن حیوانات سمیہ

و الوش

و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن وجهة رفع سیلان خون وطلاییه که باسرکه بخته باشند منع سیلان فضول البشم میکند وخمار انگیز یه که در وطیخ یافته باشند جهة لرزش عضو وخشونت آن مجرب و باگرد جهة نقرس و باعسل جهة رفع آثار تحت پلک چشم وخون مرده و باروغن گل جهة درد سر یه که از آفتاب حادث شده باشد و باآرد جو جهة خناق و ورم بستان و بناگوش و باخاکشیر جهة عذ و ورم بارد و باجرمل جهة حذر و گزاز و مفاصل و جوشیدن او گلاب بارچه رایان ترکرده باشند و برسر گماد کنند جهة درد سر یه از صفرا و خون و بخارات حمام حادث شده نیز مجرب و قطور باشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بدستور سنگ را در و انداخته بخار او جهة درد مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویز یه که در ان خیسانیده باشند جهة سبز و مضمضه طبیخ او و باز بره و صعتر جهة تسکین درد دندان و قرحة آن مجرب و قطور او جهة کرم گوش و بخور او جهة دوسنتاریا و طین و کرایند سامع و تفتیح سدهٔ خیشوم و بوئیدن او جهة سیلان مضمضات و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون یک او قیه پیاز غنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا لثغه و یکهفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز نا شسته دو درهم ازان بنوشند جهة رفع بدبویی دهان که بمجرد رکت معده باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل مذکور شد و مقرحان دلو دا یه مزمن و قوة باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مفراعصاب و اعضا عصبانیه و رحم نا قهین و مبرودین و صاحبان ریاه غلیظ و درد مفاصل و مدا و مت امورث استقالت در صاحبان ضعیف الاحشاء و نفس و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و سیج و لاغری بدن و مصلح او شیر بها و گوشت آب جرب و شراب سیج غلیظ و در دفع ضرر سرفه شیر بینه و روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارة و در ضعیف الاعصاب عسل و ادویه حاره و در سیج لعابها و قدر شربت او تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طارد و نار جیل مقرعصب شیند خلیج در خشت شیعه بدرخت کزو در چین و بلاد روس بسیار بزرگ میشود و برگش مثل برگ گزو گلش

کوچک وسرخ وزرد وسفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردل است در دویم کرم وخشک و شکوفه او تند تر و قوی تر از سایر اجزا او و شکوفه و برگش جهة کزبدن هوام و روغن او که شکوفه را در ان ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة اعیاد درد مفاصل و نقرس نافع و نشاده جوب او را همین اثر است و یکمثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن جزی در ظرف چوب او مانع خفقان است خلاف شامل بید مشک و بید برّیست و بید موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او بعد از برگ بهم رسد رنگش زرد و بعد رخوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخها را و میروید و کمتر بید نامند و در اکثر مواضع یافته میشود و قسم تر او پاکل و تصفا اسم خلاف بریّ است و گلش در دویم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول تر و سرد و بید موله در افعال ضعیف تر از وست و مفتح سدّ جگر و ملطف و دافع خفقان و تشنج و جهة ضعف معدهٔ حار و تبها و محرق و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه او خاکستر چوب او جهة نزف الدم و باسور که جهة تالیل و غده و ورم بستان و ورم اعضاء ظاهریه مفید و جرم و برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهة سدّ جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع از تهاوی احتباق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهة پاک کردن حرکت آن بسیار مفید و مضر تهیکاه و مصلح او کلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با شکر بکوبند و طریق اشامیدن آب او در دستور اول مذکور است و صمغ او مغوی باصره و جلاء و ثمرش جهة اسهال و مویّ محرّب است و جلوس در طبخ برگ و شاخ جهة رفع فساد اعضا بغایت موثر.

خلاف بلخی بفارسی بید مشک گوید و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم رسد و بقدر بلوط و بلوط بزردی مایل و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و جالینوس سرد و تر دانسته و جمع دیگر در اول گرم مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مغوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار مواد حاره باشد و باین طبع و عرق در جمیع افعال قوی تر از عرق بید

و طلبر

وکلابت وملین طبع ومقوی دل ومعین باه ومقوی احشاست وجوشانده برگ او درخواص ومصلح وقدر شربتش مثل بیدانست ورغن بید مشک و نکوفه بید مشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار ومانع صعود بخارات وخوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم وبدنش روغن گل آنفه است وچون با مغز بادام بطریق بنفشه بادام بگیرند لطیف است وبدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف برسیبید مطلق معروفست خلد بضم خا وفتح لام بفارسی موش کور ودر اصفهان داده شمشک وبدیلمی کاپیش گویند جوانیست بجثه وبمدم وبدست وپا وداز موش کور چکتر ورنگ وریشه اشجار را میخورد ودر زمین ها نمناک را بپوسته لوراخ میکند وگویند چشم او در زیر جلد است واشیارا می بیند وطبعا نادوس گویند که هرگاه درلوراخ مسکن او پیاز کنند تا بگدازند بیرون او بیرون می آید واز سموم فنانه بغایت گرم وتر طبایت وچون موضع دنبالهٔ او جهة خنازیر وبیاض چشم ودفع اثار جلد وخال ودماغ او بارد وغن گل جهة برص وبهق وقوبا وخنازیر وهرچه ازبدن بروز کند ببعدیل وقاطع رعاف وسیلان خون هرعضو ومحلل اورام خون او نیز همین اثر دارد وسر او را چون لوخته بازاج سفید در گوش گذارند جهة ازاله بدبوی آن و طلا کردن او جهة درد سر وبخور او جهة عسر ولادت وبول وسقوط زهرهٔ او باب مسیخ رطبه وقدری زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده اند وتعلیق سلب بالدار او جهت تب ربع وصرع و باسانی جهة بیرون آمدن دندان اطفال وگویند خوردن دل او جهة اعانت بر اطاعت روحانیات کشد ودخن کردن او در راستانه مانع اثر سحر واندا ختن دندان او در میان جماعی موجب تفرقه درایشان وهمچنین است در اتش انداختن سر او خلد بضم خا وتشدید لام بیه دانه ایست شبیه بگرسنه وگیاه او کمتر از ذرعی وبرگش ریزه وگلش مابین سفید وزرد وتخمش شبیه بغلاف با قلا وسفید وان نیز قسم است از غلاف با قلا کوچکتر ولوبیست او غلیظتر وعریض وبسیار سفید بکشد ودانه او بقدر نخود کوچک او را حلیان ابیض وحمام مضاعف اتفلاف وخشن دانه او در سفیدی وکوچکی وتدا میر کمتر از اول میبکشد او را تفته نامند

و مذکور شد سیوم طویل الغلاف قریب بافلاو سیاه رنگ و دانه او مستدیر بزرگ مایل بزردی است
و بسیار تلخ و در مصر بسیار کوبند چهارم را دانه کوچک و پهن و اغبر است و جلبان اسود نامند
پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را اقصاص کوبند و بهر اقسام او در آخر جریم
خشک و در اول سیوم سرد و طبخ او در عسل مدر بول و حیض و منقی امعاء و محلل اخلاط غلیظه
و بعاء ملین سینه و جهت سرفه قصیر ربهه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه دادار شیر و خماد شش
جهت تقویت اعضاء دوستا و کلف و باعسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موضع موجب جمعیت
موجه است و مفرا عصاب و مولد لبوداد تعاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربت او
از دو تا ده درهم و نوعی بر آبه او بغایت غلیظ و مدر شیر است خلط کمه بغارسی بسیاج خاذبرک
بلغته مصر لبیه نامند جمله اعضان بگونند خمیط کوشت بربان است خمان الارض نوع صغیر
خمان است خافیطوس کما فیطوس است تخم نبات تودریست و بلغته نبطی اسم خمازی
خالیون است ماذریون سیاه است حمل لوزبخان خمه او راق بنجکشت خمیره بنفشه است فارسی
بنفشه مرباست خیرمایه اسم فارسی خمیره است بفارسی خمیر ترشی کوبند و آن خمیر از آرد گندم
که بار و غن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست از هریک را بهند سرشته گذارند
تا ترشی و بدبوئی و قدری ازان داخل خمیرمان کنند تا فطیر نشود و مرکب القوی و در دویم
گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک زیاده شده بانمک منضج
و مفتح و مُلَیِّن و محلل اورام بارده و مسکن درد آن و سه مثقال آنچه در خمیرمایه کم نمک
بقدر چهار مثقال حل کرده بنوشند با چهار دانک طباشیر شکر و یکدانک زعفران رفع خمار و تشنگی
و تب و التهاب مجرب و چون ۵ مثقال سرکه اضافه کنند جهت سهل صفراوی و احتراق مفید و زعفران
محلول او در آب یا ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد او با حناء و روغن و نمک جهت تحلیل
صلابت عظیم یوسه مجرب و چون بکجز و آب نعناع و یکجز و خردل سائیده و نصف عشر خردل ثبت
و سه جندان مجموعه خمیرمایه اضافه کرده در ده مثل آن همه آب بجوشانند تا نیصف وزن آن برسد

لی ضاد نمله

پس صاف نخمه تا نصف وزن آن عسل بقوام اورند جهة تقویت باضمه بمرتبه ایست که صبر توان کرد
ومنفعه معده از اخلاط محرقه ودافع بلغم ومیبس است وهرگاه معاجین با هیه بلا فاصله بنوشند
بغایت سریع الاثر وچون خمیر مایه را کوبیده وآب انار شیرین وامثال آن بسرشند قایم مقام
خمر است واز اسرار مکتومه وآثار معظمه سینه علیل ومصلحش کثیر اوقدر نشرش تا هوده درهم است
خمر مراد از دردی ما یخمر العقل است یعنی انچه عقل را بپوشاند ودر عرف از مطلق اوشراب
انگور مراد است که آب انگور صاف را در خم کهنه کردن او بزفت اندوده کرده مدتها در افتاب
وبعد ازان در سایه گذارند وغیر انگور پر انیدند نامند واضاف او بحسب افعال زیاده بر نصف قسم منعقد
وچون خردل داخل کنند بدون جوشیدن خمیر مینوشند وشیرین میباشد وباز عنوان باعث سکر سرور
وتقویت جگر ودل میگردد وچون باندازه انگور باشد قابض میشود وریحانه آنست که خم را بعد از اندودن
بزفت وباقیر وموم الوده کردن بعود وکشته بخور کنند ودر آب انگور مورد ومصطکی وشیرین
وسیب بقدر اندازند وبعد از آفتاب گذاشتن ظرف او در زمین دفن کنند واخر برو شش ماه
نگذشته باشد مطار نامند وبفارسی دلایچ گویند وچون آب انگور را بجوشانند تاریع او بسوزد
پس درهم کنند او را جمهوریر گویند وهمزه وغلیظ را قهوه نامند واو قاطع باه است واسترالی که از یکسال
وبا دو سال گذشته باشد عتیق گویند واو در سیوم گرم ودر دویم خشک است وقدیم او که زیاده
از دو سال تا چهل سال است واو در سیوم تازه انکر مطاره است در دویم گرم وتر واز شش ماه
تا یکسال در آخر دویم گرم ومایل برطوبت است واولی آنست که بعد از جوشیدن عقلا تا سه ماه
نگذرد استعمال نکنند وقویتر از اقسام زرد وعتیق رقیق وضعیفترین همه تازه سفید است
ورقیق او سریع النفوذ ومنضج وغلیظ آن دیر هضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا وشیرین او
ثقیل وغذای او غالب در ترش وشیرین او معدهضم ومضر عصب ومورث توحش و
قسم قابض خمر حابس طبع وباعث خشونت سینه ودباغت معده قول الخمار وتلخ او جالی
ومفتح وهاضم وسیاه او دیر هضم ومولد لوذا وسیر خوشبوی او که عبارت از ریحانه است

معتدل و بهترین از سایر و بد بوی او مصدع است و موروث امراض مهلکه و مسمن او که در افتاب
رسانیده باشند بعد از جوشیدن با برنجیده تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد سهام
حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جهو رسیه باشد غلیظ و مسمن و منضج و مقوی عصب و مصدع است
و مدفن او که خم او در زمین دفن کرده باشند و اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیر هضم
و متعفن و مولد سهام مزمن است و شراب کهن صرف مودی اعضا و موروث سیخ است و ممزوج
با اعتدال مصلح حال بدش و ممزوج با آب کشنیز باعث بستگی اعضا و استسقا و ثقیل او دیر هضم و ضعیف او
سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و موروث امراض بلغمی و
تیره مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او منضج و مدر است و بهترین شراب ما بین یکساله و پنج ساله معتدل القوام و
مایل بتنکی و خوشبو است که در رنگ ما بین سرخ و زرد باشد و ترش و تلخ و شیرین و متوسط و کام را بهم
نیاورد و در قدر استعمال او اختلاف بسیار است و تا غشی مقصد در هم است بحویز کرده اند جالینوس
و بسیج الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه داکذا شته اند و در محرور المزاج قدر رکه بدرقه طعام
نخورد رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد و از قسم سفید و رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد
که در معتدل المزاج و میرودین بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قویم الابدان و صاحبان
خلط غلیظ قدر یکه از حد طرب بتقل و حواس و خواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است
باید و در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از طرب و حرکات قویه و در سیری مفرط و غضب مفرط
و در هوای بسیار گرم و وسط روز یا تابستان استعمال ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مکرر در
هر ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند
و بعد از پانزده روز یا یکهفته بیاشامند اولی است و بدستور شرط است که در امکان
استعمال او عطریات استعمال و نقلات و آب روان و اسباب سرور بهجت و مشاکل مرغوبه
و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام مجمل مزوطرا در بن رباعی
درج داده است رباعی

گر باده خوری تو باخردمندان خور ۱۱ بس با صنم لاله رخ و خندان خور ۱۱

بسیار خور

بسیار مخور و رد مکن فاش مساز ۱۱ اندک خور که گاه خور پنهان خور ۱۱ و سبب مستی متنعم شدن
حواس است بخار آنچه در پی که قبل از تحلیل اجزائی متصاعد و بد تصاعد اجزای دیگر منعقد
لهذا ضعیف الدماغ زود مست کردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است
و بحد کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح جوانی و قوت دل
که بسبب اخراج روح بتدریج بظاهر باعث سخا و شجا و خوبی ادراک میکردد و در هر
مزاجی خمر محرک خلط غالب باشد و آثار آن خلط است چه کثیف الخلط را اخلاط باعث ملال
و کریه منظر و در لطیف الخلط باعث خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب
و اخلاط باردهٔ رطبهٔ را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار سن
و فصل و مکان و وقت کرده شود جهة حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنک رخساره و تقویت
فهم و ریاضه دل و معده و جکر و نفوذ فرمودن غذا در ماسار یقا و فربه کردن بدن و تحلیل
فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق و لطیف آن بادرار و عرق و اخراج صفرا بسول و عرق
و دفع بلغم و سودا و تلیین طبع و جهة تقویت حواس و اعضاء اصلیه و نشاط و فرح و رفع جوع
کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل و
عضب موثر و باعث شجاعت و سخاوت و تریاق اکبر سموم و مفتح سدد و موجب باه
و مانع پیری و رافع تهیج بدن و رطوبتی است و ممزوج قسم سفید او جهة تب دق و تب عفن
و تب غشی و صرف او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در خادات جهة تحلیل
مواد و نفوذ فرمودن او بدرقه شدن قوة ادویه و خوردن او با قدر ربع رطل با آب
سیب و کوشت آب پی جربز جهت غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جربز او
زیاده بر تحدید و هرکاه مراعات شروط و مقدار نشود و مضرت او بمراتب زیاده از
منافع اولست و باجمله سبب موت فجاءة و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع
و فالج و جنون و سرسام و رعشه و امثال آن و در دردها و امراض کوش و چشم و

دهان و دندان و زبان و اسهال و موی و دم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه
و اورام خطرناک و اکله و جوشهای و فساد اعضا و ضعف قوتهای دماغی و مورث تهای
محرقه و مرکبه و غشیه و استسقا که علل پذیرینا شد و مولد سنگ مثانه و کرده و حرقة البول
و ضعف اعصاب و سایر مضرات او و احدی نیست از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج
رافع علت خمار است که با تقلب نفس و برد اطراف و غشیان و تهوع امراض هولناک
میباشد و مضرتهای عاجل بدینها اگر علاجی نمیباشد و امراض عقلانیا او غیر منفعا ست
و از انجمله تقویت قوی بهیمیست و ضعف قوة نفس ملکه که امتیاز اشرف است خلق با اوست

خمان لغت نبطی است و بیونانیا قطی نامند نباتیست صغیر و کبیر میباشد و کبیر او شبیه
بدرخت و شاخهای او مایل بسفیدی شبیه بنی چه مستدیر و برکش مثل برگ گردکان
و ازان کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخ از سه عدد تا پنجعدد و بر هر شاخی قبه و کلش
سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بنفش و مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در لونش
شبیه شراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازه او ان در التیام جراحت مستداقه

خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و برگرده و برکش شبیه ببرگ بادام و منشعب الاطراف
و ازهر کرهٔ ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه بر سر او شبیه بخمان کبیر و تخم او مثل
خردل و بیخ او دراز و بطبع سه انگشت تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان
نوعی صغیر مراد است و مستعمل بیخ او در جوارح خشک و سرد در و غالب و باندک گرمی رادع و مسهل
اخلاط زجه و بسیار مجفف و باقوة محلله و آب طبخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا
و آب افشرده او مطبوخ بیخ او بدستور و مثقال سائیده بیخ او جهة شکستگی اعضا و از
جائی ببرون رفتن استخوان و افتادن بندت بغایت موثر و طبیخ بیخ او با شراب جهة
استسقا و کزیدن افعی و وجع مفاصل و دفع سده و حمول او جهة درد رحم و امراض
مقعد و نواصیر و مضمضه آن جهة هلاک کرم دندان و سعوط او سه روز رافع حمرة چشم و عکوس

در طبیخ او جهت صلابت رحم و انضمام فم او و خماد بر کش جهت نواصیر و با آرد جو جهت اورام حار و سوختگی آتش و کزیدن سگ دیوانه و با بیه بز جهت نقرس و خوردن مزاو جهت صلابت رحم و طلا بر بخنه او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن آن و مضر بهه و مصلح او عسل و نرجستن تا دو درهم است و مولف اختیارات بدیعی در خت هندی دانسته و فیه ما فیه **خاماهان** لغت فارسیست و خاماهن نیز گویند از اجاریست و نر و ماده میباشد حدید جنس نر او و حجر الحمار قسم ماده او و سایل بر بردوت در دو یم خشک اند و نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی غالب و چون بسایند مایل او زرد رنگ شبیه بزنگ زر ریخ میباشد در دست کردن انگشتریه آن مقوی دل و دافع تاریکی مکانها و نیز کحل کشیدن او جهت حفظ صحت چشم مو نر است و مادهٔ او سرد و تر از حدید جنس و رنگ سائیدهٔ او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال و نیم از سائیده او جهت رفع خمار مجرب است و باعث تبرید و تفریق مخمور است و هر دو قسم جهت علل صفراوی و دموی دورم چشم و تقویت عضو بجدیکر از ریختن مواد متاثر شده و دو درهم از سائیدهٔ او جهت رفع درد شکم از دوائی مسهل حادث شده با نیم بغایت مفید و مسدد و مصلح عسل است **خندر یله** بلغت تلنکی نباتیست شبیه بکاسنی برگ و ساق و بیخ او باریک تر از ان و کلش زرد مایل بسرخی و برشاخهای او صمغ منکون میشود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسپنده و قوهٔ او تا یکسال باقیست و صمغ آن تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب یرقان و خماد او جهت کزیدن افعی و آب او که با شراب طبیخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ او جهت قطع بواسیر نافع و چون مجموعه گیاه را با بیخ آن کوبیده با عسل قرص سازند و با آب بوره ارمنی طلا کنند جهت بهق و برص مو نر و صمغ او در سیوم کرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و جهت التزاق شعر منقلب چشم و بردن کوشت زیاده جراحات و فرزجه او با مرهاصاف که لعقه را با والوده بانند و بقدر زیتون حمول نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بتفاوت مو نر و اکتفای او جهت سبل و بیخ او جهت کزیدن عقرب نافع و مورث سیخ و قرحه امعاء و مقلی او

ن مسته وقدر سرشتش بکدانگ است خندروس بفارسی ذرة مکه کویند وخطر رومیه مانند
ودر تنکابن کندم مکه خوانند نباتش شبیه بنیلوفر برکهایچیده وبشکل خیار است واثمار
او متصل بهم وزرد وسرخ وسفید میباشد ومایل بحرارت ودر دویم خشک ومحلل بلغم وخون جامد
وفاطع نفیل ونفاخ وغذائیته او غالب وخمار بخته او در سرکه جهة جرب منقوح وشقیق وتقشر
ناخن وطلاء مضموغ او جهة نواصر جشم وکزیدن جانوران وحقنه طبخ او جهة قرحه امعاء که
باحرارت ناشی وتغذیه او جهت سبل واسهال نافع وبدلش ذرة است خشخاش سفید بدون
بلغته سرپانی کیا هیرت شبیه باسرانش که بفارسی سرلش نامند وظاهرا نوعی از وباشد برگش
شبیه بکرات واز ان لطیفتر وساقش قریب بذرعی ونرم وبرسر او کل کل سفید شبیه بلوط
وبخش مستدیر مثل بیخ لوسن آزاد واز ان بزرکتر وتخم او در قبه مثل تخم بیاز در آخر دویم کرم
وخشک قوتش تا ده ساعت بقیت مسخن وتند وبا قوة مجفف محلله وملطفه وجابر وکسور
مقویه باه ومحلل ریاح واورام اینیه ومفتت حصاة ودافع قرحه باطنی ویکدرهم او مدر
بول وحیض ودو درهم او جهت درد پهلو وسرفه وسستی عضل نافع وتنرش وکل او ملین طبع وباخراب
جهت کزیدن عقرب وخوردن ساق تازه او جهت سکان خصوصا چون باسرکه ودروغن زیتون بخته بمالند
وآب او با سفیدآب وسفیده تخم مرغ جهة توخشکی آتش وباکودجهة قوبا وبادار وتزمس جهة خارش بدن
وبیخ او در افعال قریب بترونه درهم او جهة کزیدن هوام وخمار مطبوخش با درد شراب جهة قروح
خبیثه ودرم بستان وخصیه وجراحت چرک دار ودمل وطلاء او جهت قوبا ودا والثعلب وباعل
جهة انتفا وبهق سفید ولوخته او باروغن جهت ریا بندن موی واکتحال او جهة بیاض چشم وآب مطبوخ
بیخ او باشراب ومروزعفران جهة رطوبات چشم وسلاق ولوزش بلک وقطور آب بیخ او به تنهائی
وباکندر وعسل وشراب ومرجهت چرک کوش وچکاندن مطبوخ او وروغن زیتون در کوش مخالف
دردناک جهة تسکین الم کوش علیل مؤثر وشقاقی که در سرما بهم رسیده باشد وسوختکی آتش وثقل سامع
وطلاء او با سرکه بر انکشت ابهام طرف موافق دندان دردناک با لخاصیه مسکن درد او در مضرکلیه

دانه الاخوین

ومصطکی او مصطکی و شربت او تا سه درهم است و بدلش در باه ثقافل و در سموم اسقیل است **خنفا** بفارسی جعل است بردار و به بزرگ بریه و کوچک اهلی نامند و بردار قویتر است در دویم گرم و خشک و محلل و تند و آب منقوع او بقدر یکمنت مسهل اخلاط معویه و کبدیه و معائیه و جهت التهاب مجرب دانسته اند و بستن ثفافه او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیت اوست و بخار او دافع فروج ساق و روغن زیتون که در و جوشانیده باشند جهت تسکین درد کوش مریض الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب جهت قلع نالیل و اکحال رطوبت او که از قطع دنباله آن ظاهر شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه و نافع و کذا ختن سر یا جعل در موضع باعث جمعیت کبوتران و کوبند حبس کردن هفت عدد او را در زیر طارمی سرخ مس موجب بازدیدن و ظهور برودت هوا است و جمعی در جوف گذاشته بر ان زن بند ندرافع عسر الولادت و بولس گوید جرم مسحوق جعل در تنور خبازان بهمرسد جهة درد چشم موثر است **خندیقون** نشر است بیت

از خره واد و به ترتیب دهند واز مخته عاقر حکی ۷ فرسک است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دویم گرم و در یکم تر خشک و مولد خون صالح و مقوی باصره و مفتح سدد جگر و سبز و جهة تب ربع و تبهای بدل و امراض مزمنه نافع و قدر شربت او خرده درم و بهترین نسخهایی که در منهاج و غیر مذکور است و ان **نسخه** زنجبیل ۵ منقال فرنفل بهل هریک یکدرم و زعفران و فلفل سیاه و مشک و دارچینی و عصفر و قسط شیرین و مصطکی هریک یکمنقال و دانگ انیسون و نانخواه و حب الغار مکه عال جرارمنه لاجورد یکنیم ل زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب و آب شیرین و آب سیب و آب انار شیرین از هریک چهل و پنجال باشم حل کنند و او به دیگر را کوبیده در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه منقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه بیامیزند و نهصد و پنجاه منقال عسل صاف کرده با کش نرم گذاشته شراب جوشانیده مذکور را با نها چندان بجوشش به نرمی داده استعمال کنند و هرگاه تر یاقیت عظیم مطلوب باشد قدر یاد زهر بعد از سرد شدن او در و حل کنند **خنزیر** بفارسی خوک گویند و از اسطوخودوس منقولست اکثر او را در اشخوان مغز نمیباشد و بعضی زهر ندارند گویند او را اول گرم گرم و در سیوم تر و خشک و در طعم گویند فربه

خنفا را در هفت خنفا برداشته مطبوخ کنند از وقتی میوزد آنرا با کاه پوشیده بطریق فرخنجا که قوش میکنند بکار طبیعی آن طبیعی آن مطبوخ آورده در اجعل کنند زده و بای بر اعاده کرده تا بوی طلاقت و قوی شود حسب الاصول بکار برند

اضافه

از کونت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام جمعی کونت مفتولا نزا بجای کونت فوک میفرمودند
و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سدد
و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن مروت و غیرت است و قدماء
مجرب بیان نموده اند و لبب صداع مزمن و دوا و الفیل و مفاصل و مغد معدا و مصلح او خمر و کعب بوخته او
بقدر دو مثقال با شراب جهت کزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهة برص مجرب دانسته اند و یکی از ان
که در عراق بجد رسیده بنظر جهة تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک و حشی جهت سنگ مثانه
و در سایر افعال مثل بول گاو است و سرگین خشک او با آب شراب جهة نفث الدم سینه و رافع درد پهلو
و با سرکه جهة دهنه غصل و با روغن گل جهة الورم العصبی و زهر او جهة قروح خبیثه و قطع بواسیر و با عسل
و فلفل جهة رویانیدن موی سر قرحه و حفته کردن او با پیه او جهة درد جسم و مقعد و بوخته آتش و سرما
و پیه کهنه او که مدتی بر و گذشته باشد ملین و مسخن و مغسول او با شراب جهة اورام حار و بوخته نافع و از
جالینوس منقول است هر پیه خوک او با مومیائی رفع کری سامع میکند اگرچه مادر زاد باشد و خمیر او در جمیع افعال
مثل خون انسان و طلا او جهة ورم بستان و شیر منعقد آن و تحلیل اورام باطنی خاصیة مفیده است و از
مهر پارسی منقول است هر زرد استخوان بوخته او رفع بواسیر میکند و اشامیدن اسم بوخته او قاطع
سلسل البول است و موی بوخته و باز فت احراق یافته باشند با روغن گل مجفف قروح مرفوع
العلاج است خنزیر البحر و لغین است خندریس خرد است خشیف سلاب است خنگ فارسی اسم لسان الحمل است
خنثی بکسر فون اسم فارسی حنالت خشیش بلغت دیلمی خشیشة العلق است خولنجان بفتح سوم
و تشدید لام و بکره و تندطعم و لذیذ و اندک عطریه و از هند و روم خیزد و کویند از اشیان باز در نواحی دریا
بر میدارند و نبات او معلوم نیست و مولف تذکره کوید نبات او بقدر دو ذرع و برگش مثل برگ قرفه و گلش
ذهبی است و غلیظ و برگه را خولنجان قیصی نامند و برگه را کر باریک و صلب است عقاربی و قسم اخر
بهتر است و فوتش تا هفت سال باقیست در اخر دویم کرم خشک و مقوی معده و احشا و باضمه و باه و ماسکه
بول و نبات کاسر ریاح و جهة قولنج و آروغ تر شی و برودت کرده و دکه و تنوع اعضاء

باطنه و رفع بدبوی دهان و خمازیر و دردهای یرقان و دردهای بلغمی نافع و نگاهداشتن او اندک زمانی در دهان موجب شدت لثوظ و یکدرهم سائیدا و با یک او قیه شیر کوسفند ناشتا بنوشند در تحریک باه مجرب است و مضرس دل و حجاب سینه و مصدع محرور و نیز مصلح او صندل و طباشیر و کوشنه آب مرغ قریه و انیسون و حابس بول و مصلح او کتیرا و قدر بیست رو نا یکمثقال و نیم بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو نامند انچه کوشت او از دانه جدا نشود هلو کویند و غیر او کاردبه و بهترین او هلوست دراول سرد و در دویم تر و طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون صفراء و بخارات حاره بالبه و جهت تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج لوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه حاری معین باه و منشهی طعام و آب او نیم رطل را نبک کنانیده تا صاف شده با نمک و با شکر و تر نجبین و امثال آن مسهل صفراوی جهة رفع اختلاط لوخته نافع و مضر مرطبین و اعضاء و سریع التعفن و مورث تبهای مزمن اکرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظتر و دیر هضم و باقوة قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بدستور خام و تلخ او همین آثار دارد و خشک کرده او قابض و بقایت دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و طبع او قبه آبدار شفتالو و خشکوفه او با شکر جلاء جهة کثرت کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلاء آن بر ناف دفع کرم شکم و بر بدن طلا نمودن مکرر او بعد از نور یا خواه تازه باشد خواه خشک جهة رفع بدبوی فوره و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهة قطع نا لیل نافع و ایضا رضوان تقریح نمود یکدانک شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهة درد کوش و کری و تقویت شده آن و درد بواسیر و خائیدن مغز او جهة رفع کندر دان و یکدرهم از استخوان دانه او جهة اسهال مجرب است خوص :: اسم عربی برک درخت خرما است و برک درخت مقل و نارجیل و امثال آن را کهبجرد از و قبار باشد شامل است خولان بلغة مصر اسم حضض هندی است خواتم الملک طین مختوم است :: خوخ اقرع شفتالو یه کاردیست و کوشند اسم و کوشند ساج بربری و هندی خواضیه

بردیست خویع بعربی اسم نوعی از جرنف است خون سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است
خوگ از فارسی خنزیر است خوگره بلغه صفابا بذرنرست خوبکلان اسم هندی فارسی خمینه است
خیارشنبر معرب از خیار چنبر فارسی است وبهندی بکبر نامند ثمر درختیست بقدر درخت گردکان و
برگش کوچکتر واطراف برگ تندیه وگلش زرد و بشکل یاسمین ومایل بسفیدی وثمرش دراز
وباریک قریب بذرعی ودرجوف او پرده ها یی خشک وبران رطوبت سیاه منجمد وپرده ها ی اورا فلوس
در طوبت باعسل خیارشنبر نامند ومستعمل عسل اوست وشیرین وبدمزه میباشد در اول گرم وتر
ومحلل وملین وبا اندویه مناسبه هر خلطی مسهل آن ومسکن حدت خلط ومنع عصب وملین سینه
وموافق زنان حامله ومسهل برفق وبطی التحلل وجهة تحلیل اورام ظاهریه وباطنه نافع وباثر مهندی
مسهل صفراوی لوخه وباثر بد مسهل بلغم وبا بسفایج وآب گاوسنه وآب برگ بید وآب شاهتره
مسهل بود او جهة تفتیح سده جگر ودردآن وبرقان وتهیار جاره ورفع سدد اعضا
وزحیر ومغص وعرق النساء او باآب کشنیز رادع خناق صعب ومحلل آن وباآب انجبار وشیر
منفجر ومحلل آن در انتهار وطلاء او جهت درد مفاصل وتقرس وتلیین صلابات
نافع ومضر معده ومغثی ومصدع او مصطکی وانیسون ومورد بخش بسیب چسبیدن او
با معاء مصدع آن باروغن بادام وقدر شربت او بخمنقال تا بیست وبدلش سه وزن او مویز
بیدانه ونیم وزن او تربجبین وجوشانیدن عسل او باعث رفع قوت او وشدت التزاق
بر دست میشود استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم است ودانه او از
پنجعدد تا هفت عدد را کوبیده باشند مقی خونیست وخوردن وخوردن مسحوق بولت سیاه او
با زعفران ونمک وگلاب جهة عسر الولادت وانفلاق منیمه مجرب دانسته اند خربق اسم یونانیه
شنبر بوسه فارسی است چه بویی او در شنبر بیشتر ظاهر میشود در عراق وعرب منثور نامند واز جمله
گلهای خوشبولست سفید وزرد وسرخ وبنفش میباشد واز مطلق او مراد قسم زرد است ومراد از
بری او قسم سرخ واو غیر قرانیست چنانکه گذشت ومجموعه آن در دویم گرم وخشک ومحلل ومدر وجالب

وملطف وجذاب از عمق بدن و مکمن فواق و سده در هم از اب او بدستور از سایدن او مدر حیض
و مخرج جنین مرده و مشیمه و مقعد جنین و تخم و بیخ او و حمول انرا همین اثر میباشد و اکتحال او
جهة بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت سپرز و جون داخل مراهم کنند جهة ورم صلب
و مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم روغن جهة شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او
محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظ و ضماد بیخ مطبوخ او جهت درد دندان بار دنافع و مصدع و مصلحش
روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل کنند کرم و نبات محلل و شربا جوارش
مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویت معی و با عاقرقرحا و تخم انرا چون بر
طلا کنند جهة تقویت باه و سعوط او مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است خیربه خطائی
نوعی سیاه خیریست و باعتدال اقرب و در مداوا کمتر مستعمل است خیرزان بفارسی خرزان نامند و آن
نبات نیست شبیه بریسمان و بسطبری انگشت و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر دراز و کرم خورده و ظروف میسازند
در دوم گرم و خشک و اسائیدن او جهة قطع سیلان نزف الدم و طلای او رادع و محلل
اورام است و چون در میان امتعه کنار ندارچینه خرد نیز سازند خیرزان بلدی اسم مورد بربست
خیل فارسی است خیط بکسر خا نامه است خیری بر قسم سرخ خیریست و کوبند خرامی نوعی بر سه است
خیروح خبازی است خیر بوا قاقله صغار است خیتعوح حب القطن است خیازه اسم فارسی
خیار شنبر است خیار اسم فارسی قثد است خیار کبر اسم فارسی قثاء است خیار دشتی اسم فارسی
ثمرة الکبر است خیار کبر اسم فارسی قثاء الحمار است حرف الدال دارچینی بفارسی دارچین
و بونانیا قیمونیا و بسریانی مرسلون نامند پوست شاخهای درخت هندیست شبیه بدرخت انار و
برگش مثل برگ گردکان و ازان بارکمتر و بی گل و بی تخم بهترین او بطبرخون خوشبو تند سرخ مایل بسیاهی
و باقبض و شیرینی مایل بتلخی باشد و در آخر طعم کرم و خشک و قوة او تا پانزده سال باقیست لغات
لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح
و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوة نار نفسی و حیوانی و طبعی و دماغی

باصرار وجهة نزلات وسرفه رطوبات وسوء القنیه والاستسقاء وخفقان ووحشت ووسواس وجنون ✱
وتقویت اعضاء رئیسه وسدهٔ جگر وسپرز وقوبات عروق ودردکرده وعسر البول وبدبوئی دهان
وتقویت باه وتخفیف رطوبات دماغ وتصفیه صوت از بلغم غلیظ باکر ودفع رطوبات لزجه قصبه ریه
وحنجره وجاقسام فتق وعونات زخمها وامراض بارده دماغ وعصبانی ومطبوخ او با مصطکی
جهة دفع فواق مجرب واکتحال او جهة قوة باصره ورسانیدن افراد ویه بطبقات چشم وطلاء مجموع او
برحنفه جهت لذت جماع وضماد او جهة جوشش لثه وکلف ودفع ازیرقانها بلغمی ولوداوسی وجهة عشم
بغایت مفید ومضعف بواسیر ومکمن آن وطلاء آن بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع ومضمضع
محرر ومفرمنانه ومصلح او کندر واسارون وقدر نصف آن از هر درهم تا پنج درهم وبدلش در تحلیل و
تلطیف وتقویت اعضاء مثل وزن او اهل وکبابه ودر اصلاح او دیه سلیخه ودرباه خولنجان است
وروغن او که در هر سیصد مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده کرده
اقلا یکهفته گذاشته ومکرر بهم زده صاف کرده باشند در جمیع افعال مثل رعشه وفالج وکزبدن
عقرب وسرتیلد ورفع قرحهٔ قرنیه تباهی دایره نافع وقدر نصف آن مثقال است وعرق دارچینی سریع الاثر
لازم اوست وجهة برقان ورياح رحم ومقعد وقطور او جهة کرانه سامعه بسیار مونث است دار
شنعان اسم فارسی است وقندول وعجه البرق نامند چه هرگاه برق وقوس قزح باورسد
خشبو تر از عجه هندی میشود وملاء از دو است بطبرستان بسرخی وخشبو است وآن شاخهای درخت است خاردار
وکوتاه وگلش زرد وخشبو وتند وتخم سفید او بدبوی وضعیف است درد دیم کرم وخشک ودافوقه بارده
قابضه وتندطعم وبا تلخی وفوشش ساقط نمیشود ومحلل تفخ ومجفف رطوبات غلیظ ومقوی منانه و
اعصاب ومعین نضج جنین ومفتح سدد ومقوی جمیع اعضاء ومسقط بواسیر ومانع نزلات ودرافع درد سر
بارد وفالوس العلاج مجرب است وطلاء او جهة قروح متعفنه وخبیثه وساعیه وقلاع ومضمضه طبخ او
جهة حفظ صحت دندان وبا نراب جهت قروح خبیثه دهان وسنون او جهت تعفن لثه بسیار
مونث وبالجمله صمغ جهت قروح عجائبی که مابین خصیه ومقعد است نافع وگذاشتن او با فاویه در مینه
الذکر

جهت بلوی و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم است و نفث آن را و رافع
اعضاء و تعفن اخلاط و قدر شربت تا دو درهم است و مضر سپرز و جگر و مصلح او دوقو و مصطکی و
بدل او بورنش سه ارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن دریخ است و ایمن الادویه
بیان کرده که در لته بسته حمول او باعث حمل زنان عاقر مجرب است و از خواص اوست که چون
شاخ او را با کندر بخور دهند در لته بسته در نصف چهارم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارد در
خواب شخص را بیند که از حاجت او جواب گوید و روغن نکوفه او که نورالقندول باشد بطریق روغن
گل بنفشه بادام کرجی یا بادام کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو و در آخر دو یم کرم و خشک و خوردن
تخم او قیه او با شراب زرد یا میبه مقوی فم معده و حقنه او با اندوبه جالینوس جهت اسهال بطوبه
و طلا آن جهت نقرس و فالج و امراض بلغمی دماغی و عصبانی بارده و تقویت باه و سعوط او در
تحلیل اورام صلبه و تفتیح سدد دماغ و تنقیه و تحلیل ریاح و تقویت پرده های دماغ نافع است

دادی بلغت فارسی قسمی از هوفاریقون است و مراد از مطلق او دادیه فارسیه است
بعضی دارزنوشته اند
بفارسی جوجاورکوبه
و آن دانه ایست مثل جو دراز تر و باریک تر ازان و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد
و نبات او زیاده بر شبریه و سرخ است در اول کرم و در دویم خشک و قوتش تا چهار سال
باقیست و با قوة ترياقيه و قابض و مسکر و ملین صلابت و جهة درد مقعد و استرخاء آن
و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سدده و تحلیل ریاح و درد رحم و عوق باسل جهة کرم معده
و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهة بواسیر نافع او و علل آن و بر وز رحم و باد و روغن
زیتون جهة بواسیر نافع و مورث سدده و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش تمر و بنفشه و مضرتش
و مصلح انیسون و قدر شربت تا دو درهم و بدلش نصف او بادام و دو ثلث او اهلیله است

دادی رومی قسمی از هوفاریقون است و نار قیصر عبارت ازان **دار فلفل** بفارسی
بهندی پیپل
فلفل دراز کویند و آن بار درختیست مثل درخت توت و مغرس مثل لوبیا و در غلاف
او فلفل دراز میباشد و بعضی گویند سکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند

در آخر دویم کرم و خشک و مسخن احشا و محلل مولد باد و مفتح سدد جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و رفع ریح و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اگر جای او که در جگر بزغاله کباب کرده باشند جهت خشکی و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصلح او ضمع عربی و صندل و کلاب سائیده و بدلش غلغل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است با سویه و انج ابروج در اصفهان انجگک گویند دانه امرود جنگلی است و مایل بمثلثه و سیاه و مغزش سفید و شیرین و برشته او را تنقل میخایند در اول کرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخشکی و میوه و مدر بول و مسمن بدن و غذایت در و غالب و موافق سینه و جگر و اعضای تنفسیه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شربت انار و انک ابن الدوله گویند تخمیت شبیه بتو در سرخ و ازان ریزه تر و گیاه او بقدر شبریه و در کوه طبرستان و نواحی آن یافته میشود کرم و تر جهت علل بلغمی و سودا و یه نافع و جهت بخاه دم او را با صد درم باد و چندان آرد کندم و قدری روغن نانها ترتیب داده تناول نمایند ::: در تسمین بدن بعدیل و فربه کردن او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است دانج البر جبل است درختک و در رمانوع سفید اثمو سیالست دار روی سولانست دار برنیان بقم و ابوقه بطبخ هندیست دار کبیر بلغت شامی بسپالسه و گویند طالیسفر دار و اشن اسم دیلمی غنم است دارج بلغته دیلم اسم ابدمامیر است دار و آن بیونانی ازاد درخت است دار رفیل اسم فارسی قرضعنه است دار توصح اسم فارسی طرطیر دانه مویز اسم فارسی عجم الزبیب دار انکنه و این اسم عربی کزیره است دار جاز بلغته تنکابن بسفاج است دار دا اسم ترکی جاورس است دام عنکبوت ابرکا گیاه است دانقور اسم ترکی خربزه است دار بلدا اسم هندی عروق الصباغین است داکلکا اوتاباج اسم هندی منذلست است دبق بفارسی مویز ک عسلی و کشمش ملکا و لیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در حوف او رطوبت چسبنده و دانه او بقدر خشخاش و گیاه او از درخت امرود و غیر آن متکون میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید

وبرگش شبیه ببرگ مورد و لطیف و سبز نیم رنگ و در آخر دیم کرم و در اول آن خنک و با رطوبت
فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل و سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظ و جون
در آب کرم خیسانیدن و بوست تخم او را از عسل افشرده و صاف او را با مغز کردکان
و بدسوز با مغز دانه بیدانجیر سرشته بنوشند جهة شقیقه و صداع و بلغم و تفتیح سدد و عرق النساء
و امراض باردة نافع و طلاء او منضج و مفجر و جمع کننده مواد او رام و مسکن دردهای بارد
و باز زنیخ و زفت جهة قلع ناخن و بارا تیخ و موم جهة نضج و ملهی و با کندر جهة قروح خبیثه
و با آهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیدن او در آب آهک جهة تحلیل او را م سرد
و با صناجهة سعفه و ابریرو با روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار مونر و بلغمیه مفرح دل
و مصلح او با دریخ بوبر و قدر شش تا یکمثقال و زیادهٔ او مورث مغص و دوار و ثقل
اعضاء است و بدلش در تحلیل نصف او اهیل و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال نیم و زنش
عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و مرشاب و سپستان طبخ داده مثل رشتهٔ خیاط ترتیب داده
بر رویهٔ انشجار گذارند و طوریه که بران نشیند بآن بسته کردد و صید نخورد و چون با فرمز
بیامیزند باعث شدهٔ رنگ او کردد و در سایر رنگها هم بسیار داخل است **دبیدار** بلغة نبطیه
گیاهیست کماز هندوستان خیزد ساقش بقدر ذرع و خسی و اسافل شاخهاء او خاردار و برگش
بسیار سبز و ریزه و غرشش مثل گل شبیه بمرگیاه بنفشه و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم
دبو باتندی و باندک تلخی و اطعمه را طعم خوش میدهد و در دوم گرم و در سوم خشک و قابض
و معطش و محرق و مقوی معده و با شیر محرک باه و جهة لقوه و فالج و نقرس و امراض باردة
سرماگوفاک و جهة استرخاء مقعد و سنگ مثانه مزبا نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول
بارده و قدر شش از تخم و برگ تا سه درهم است **دلبس** بفارسی دوب گویند و شامل او
دو شاب انگوریه و خرمائیست و مراد از مطلق او شیرهٔ خرما است و رطب طبخ یافته باشد
و غیر مطبخ را بسیلان نامند و دوشاب انگوریه مسمی بمفجج است خرمای او در دوم

کم و در اول خشک و بلین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهة سرفه و فالج و درد مفاصل
و طلاء او تنها قسط و نمک جهة کلف و بالو نیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد لبو و او محرک خون
و مصلح سرکه و بادام و خشخاش و تربشها لست و دو شاب انگور را که از جوشانیدن آب او
بربع رسد و باکل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ و رب العنب و آن به اندک تربشی
میباشد و مذکور خواهد شد و دو شاب انگور را در آخر اول تر و در جایم کرم و مولد خلط و مسمن و مفتح
و ملاومت او با شیر تازه و باندک بادام جهة زوال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و باندک کرکم
جهة برقان و سپرز و باندک زعفران جهة رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهة صرع مجرب دانسته اند
و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهة رفع شریه در هما نروز و با انجر و حلیه جهة سعال مزمن
و درد سینه و با ماء الشعیر مغث حصاة و علل بول و شیخ الرئیس قدس سره فرمود که با آب سیب و قدری
برگ ریحان داند که عمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است سوداء الکبار و ضمادا مطبوخ او با خطمی جهة
تحلیل اورام و کشودن دمل نافع و قدری تربتش ازده مثقال تا بمت مثقال و اکثار او محرک خون
و مفتح و مصلح تخم ریحان و خشخاش لست دُبّ بفارسی خرس نامند و بترکی ابو کویند از سایر
حیوانات محیل تر و شدید القوة و کثیر الخوف و دویم کرم و در سیوم رطب و مس او بابس المزاج و جان
او شدید اللزوجة است لهذا بجراحات معلوم نیست و جنس مکر از بلد صورت او از لزوجات بسیار و ان
ظاهر میکردد و جا خطرا اعتقاد انکه عدیم الصورت متولد میکردد و این محض اشتباه است و زوجه او عدیم
مفتح قوی و اشامیدن بکدانک او با شکنجبین و عسل و فلفل جهة درد جکر بارد و استسقای
لحمی و زرقة و مصروع و نیم مثقال جهة قولنج ذوالریح بغایت نافع و طلاء او تا بیخ مرتبه با عسل
و فلفل جهة فروج و الکله و خراز و رویانیدن موی مجرب و اکتحال او با عسل و آب سداب زیانه جهة
قوة بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و سیزمایه او جهة قرحه کردن بدکم موثر و خون
بقدر یکمثقال جهة صرع بلغمی و طلا کردن او که کرم باشد جهت نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او
بعد از کندن موی زیاد از چشم مانع رویانیدن آن و بدستور مانع رستن موی اصفهان

وبیه او در سیوم کرم وخشک وضماد او جهة درد مفاصل مزمنه وبرص وداء الثعلب وسرفه بارده
وبیرون رفتن وشکستگی استخوان وکوفتگی اعضا ونرم کردن اعصاب واعضای متحجر نافع
وچون جوف انار را بتمامی خالی کرده وبیه او را با مثل آن روغن زیتون دران کذا شته
باتش کرم کنند جهة روبانیدن موی برداء الثعلب وبواسیر ونواصیر وسعفه ومالیدن بیه
بر بدن اطفال در حین ولادت جهة عدم ضرر او از مضرتهای خارجی مویز وپوست او
بسیار خشک وجلوس بران جهة نفرس وفالج ومرطوبین وصاحب بواسیر وقشریره وتعلیق
جشم راست او باعث گریختن وحوش وتعلیق هر دو چشم او که در لفه بسته باشد بر کردن
صاحب تب ربع دافع آن علت وتعلیق انیاب او بر بازوی چپ جهة منع سحر وجادو وبخور
موی او جهت گریزانیدن هوام موثر وچون خصیه او را شکافته مازو بسیار پاشیده خشک کنند
جهة رفع اسهال بغایت نافع است وکرکین او محلل خناق واورام وخوردن او جهة رفع مغص
مفید است **دبا** بکون اسم جراد است **دبابه** بتشدید باء اول نوعیز بستانیه است **دباغ**
بلغة عراق تفتین برلست **دبابه** بتشدید بنوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی گویند
الدال مع الجیم دجاج بفارسی مرغ خانگی نامند وخروس ونسبت بمرغ حرارتش کمتر
وپوست در وغالب وخروس بچه اعتدال ومایل برطوبت ومرغ جوان قریب در آخر اول کرم و
در رطوبت معتدل ومرغ بچه ار طلب ازو وبرطوبت فضلیه وقریب بهر دو تر خروس بچه مخالف
وقیاس وتجربه شهد جمیع لحوم عزبانی حارتر ومهترائی آن کثیر الغذا ولطیفتر از اکثر طیور ومولد خون صالح و
عزمهترائی بخلاف اوست وگوشت آب خروس سالدار محلل وملین طبع ومخرج سودا جهة قولنج بسیار مفیدست
وچون شکم او را با نمک وقرطم پر کرده بسیار بخارش نهند وبعد از یکشب حرق او را بنوشند جهة بواسیر مزمن مجرب است
ورعشه ورطوبت مفاصل ونفخ معده وسوء الهضمیه وقولنج نافع وخروس جوان زیاده کننده منی وجماع
کننده آن وخروس بچه جهة تاهبین واعراض حاره ومرغ بچه جوان قویتر وجهة تسمین بدن ونصفیه
رنگ خوب بهتر ازال وزیاده کردن جوهر دماغ وفهم وقوع خیالات فاسده وپخته او با روغن

تازه جهة سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته بامان میدهد جهة رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهة رفع خواهش کل خوردن و امثال آن و موافق معدهٔ رطبه و جگر و بینی او جهة نرم کردن صلابت و مواد بودائی و طلاء نیم کرم او بر سر جهة مالیخولیا عجب النفع و جهة شقاق لعنه و جمیع امراض یابسه و بینه معلوف بقرطم جهة ابتدای جذام و سرکین او جالی و تند و خوردن او با شراب و سرکه جهة قولنج و رفع سمیت قطربقدر یکمثقال مفید و طلاء او جهة بهق و برص و امثال آن و با سرخاک او جهة سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثر الغذا و مسخن و دیرهضم و خون مغز سر او بدون بختن جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از جراحات باشد مجرب دانسته اند و بختهٔ او جهة تقویت دماغ و قوهٔ متفکره و برده جیبنه دان او که خشک باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجربات است و استعمال خصیهٔ خشک او بازده تخم نیم درم جهة تقویت باه بسیار مؤثر و بدستور خاکستر او با روغن زنبق بر پشت زنان و کهنه ران مقوی لعوظ و خون خروس و مرغ را آش میدهند و خشک کردهٔ او را لعوظ نمودن جهة قطع رعاف مجرب است و جگر بدن خون بال نارسیده او را فع بیاض چشم از مودات و خون شکم مرغ را انگاشته که انچنان زنده بعد بر موضع گزیدن هوام بندند بهت جذب سمیت آن بر سلیر موضع جهة جذب آن بظاهر و رفع بیهوشی سرسام و تناول نمودن مرغ باشیر و کشک و مالت و شیر مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و مصلحش ادویهٔ حاره و شراب و مطبوخ آب انگور است و در محرورین شکنجبین و استخوان لوخته نوع مرغ سیاه مانند آن چوتک که با هم نزاعی باشند یا بر موم سرشته حمل کنند اعادت بکارت کند و از اسرار نهفته دانند و خوردن کشک متولد جوف او مغث حصاة و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن مورث قبول و در دست داشتن موجب ظفر بر خصم ج بفارسی کبک دری کوهی بندو در تنگابی نر کوه کرک کوهی مانند از طاؤس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطط بخطوط سفید و بسیار زیرک و درکوه ها بلندتر میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در اغوای قول تر از کبک و بخور پر او با لخاضه جهة رفع طاعون و با مویز و نگاهداشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است ج اسم نبطی او بهاک و بجایا

اسم سریانی غرب است **الدال مع الحاء** بحای مهمله کزبرة الحمام است وحماز غوان است
الدال مع الخا دخسن بحای معجمه بفارسی ارزن نامند وآن قسمی از جاورس است واز ان
بزرگتر ودر طبع مثل او ودر افعال وخواص مانند آن ومطبوخ معقد او باشیر وروغن تازه
مولد منی وملین سینه وصالح المعدة وآردا وقابض طبع وقاطع اسهال صفراوی وبولست
وسنگ مثانه ومصلحش شکر وعسل وبدلش برنج است **وخان الکندر** دودهٔ کندر است
که اورا نورانیده وطاسی منکوس گذارند تا دود دران جمع شود چون جمع شود نرم وقرص کنند وبرانیدن
مزه ورفع موی زیاده والتیام قروح اعضا نافع است **وخان القوار** دودهٔ شبنه است
گرم وخشک ومقوی باصره وجالی وجهة سبل وناخنه وبرون کونت زیادهٔ زخمها مفید است **ودوده مرکب**
جهة رطوبت چشم وناکل کونت یاران نافع ودودهٔ بطم را نیز همین اثر است ودودهٔ میعه وقت
وقوار طلب وقطرون مثل دخان القوار میرست ودودهٔ هر حکم اصل آن دارد باندت لطافت دخن
دلقین است درخشیا بلغت نبطی شامل روغن بلسان ویک است درعلیق است دراقیطون
لوف الکبیر است درقطونا لبطن زراوند طویل است دلسیه نوعی از بلاب است وکویند خندرستا است
درافیقن فلوسی است درسونارسی بونانیذ زجاج آدراقن بلغت شام اسم خوخ است دردروغن زیتون
اسم فارسی عکالزیب است درنجف اسم فارسی جراقمرا است درخت کاج اسم فارسی صنوبر است
درخت وسک اسم فارسی غرب است درست اسم فارسی الوسن است درخت وسک اسم فارسی
دردار است درمنه ترکی اسم فارسی نخم بسیناج است درمنه خراسانیذ اسم فارسی کیاه خشمر است
ونخم آن بستناج نخم درمنا اسم فارسی سیخ است دروستا اسم هندی نوعی از بنفش است درونا ق
اسم ترکی کریکه است درناف اسم ترکی طلق است **دردار** لغة فارسیست واورا درخت پسته
وناروین نیز کویند چه ثمر او چون خشک شود از جوف او پسته منکوس میکفد ونوعی از غرب است
دراول سرد وخشک قابضه وباقوة جالیه وجابر کسر اعضا والتیام دهنده جراحت تازه وبرگ
تازهٔ او مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وبخنه او ملین طبیعه وخمار او جهة زخم تازه وباسر که جهت جراحة

جرب رطب و قطور عصارهٔ برگ او کرم کرده باشند جهته درم کوش و اکتحال او با عسل جهته ظلمهٔ بصر
نافع و بولت بیز او در افعال قوی‌تر و بکمنفال او باشراب و با آب مسهل بعصیر بلغم و طلا آن با سرکه
جهته تغیر دادن رنگ برص موثر و رطوبت نمر او جالی جلد و بشره و جهت تب دق و سرفه مزمن مجرب
و آب خیسانیدهٔ نمر خشک او قایم مقام رطوبت اولست و جوشانیده او را در آتش گذاشته
رطوبتی که از طرف دیگران بهم رسیده باشد در کوش بچکانند جهت رفع کری که از امتداد امراض
بهم رسیده باشد در کو بچکانیدن جهه رفع کری که از امتداد مرض بهم رسیده باشد آزموده است و محرق

و مولد بواسیر و مصلح تنکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش چشیر کرست **در دراب** بفارسی
و بعربی کویند از جنس خربزه است بغایت خوشبویه و کوچک و افعال مثل خربزه کرمک است که
هیلیون نامند و در بطیخ مذکور شد و اکثر هیلیون را در دراب دانسته اند و غلط است و بوئیدن او
مسخن دماغ و مقوی آن و مفتح سدد دماغی **دروج** بلغت فارسی یعنی است عقربه شکل خاکستری رنگ
کره دار و عدد کره او زیاده از دو سه نمیباشد و باندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید
و برگ کیاه او شبیه به برگ بادام و مایل بزردی و برزمین فرش میشود و باز غیثه و ساقش مجعف
و بقدر دو زرع و از میان برگ میرود و برگهای ساقش متفرق و باریک تر و دراز تر از برگ
تحت او راز بیخ عدد تا هفت عدد میباشد و کلش زرد و جوف دار و مشتمل از دو بیخ او بمثل دو توئی
نادره سال با قیمت در سیوم کرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظ و مقوی حواس و معده و جگر
و سبز زدل و مفرح و با تریاقیته و جهته خفقان و رفع طاعون و گزیدن عقرب و دیلا و تقویت
باصره و مایخولیا و مراقه و باشکر جهته درد سینه و صداع بلغمی نافع و او بختن قطره او در درون
خانه باطاضیه جهته رفع طاعون و تعلیق لوزاج کردهٔ او با ریسمان بر تحت کمرگاه زن حامله
باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و بستن عدد از ان بر سر که بطول لوزاج
کرده باشند موجب رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای خوب است و مصدع و مصلح رازیانه
و در محرور اشربه بارده و حاضمه و قدر شربتش نا دو درهم و بدلش بورنش زرنیاد و دو دلیت او

بهمدرسکت جنبا مانند
کیاه او را

قرنفل است **وَرْدي** نه نشین عصاره است و بفارسی لاله نامند و بهترین لاله سیمابی است
که خنک اورا در رطوبت و بفارسی دارتو نامند در سیوم گرم و خشک و در تحلیل او رام
مجرب و جهة رفع حمرة و قروح و قلاع و بردن کونت زیاده زخمهای و منع نزف الدم
والتیام جراحت و خناق او نیز بر شکم جهة رفع سیلان حیض دایم و در سایر مواضع
جهة کلف و خش و نایر انار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارد و مفاصل
و ورم پستان و محرق او که خنک اورا بر روی اخگر دیا در کوزه گذاشته بوخته باشند
بحدیکه بغلیظی باشد بغایت جایی و در جمیع انار قویتر و مستعمل تازه محرق اوست و کهنه
محرق ضعیف اوست و مفعول بوخته او جهة غدده و جلاب بصر و ناخنه و بیاض و با
برگ مورد جهة ورم بلغمی معدی و خناق مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و جنس او را با قلی
و نشادر تدبیر کنند جهة ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارزد که آن نوره است سفید کند
در اصلاح نقره و زود بردن رنگ مس سعید لیست **وردي الحل** لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر
از وست مگر در منع الحلمه که قوی ترش است **دراج** مرغیست قریب بکبک و کونت او
زیبا و خوش منظر و مولف تذکره اشتباه بسمانه کرده است در دویم گرم و خشک و لطیفتر از کبک
و تدرو و کونت او زیاده کنند جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منویه و مقوی معدی و اعضاء
و مضر محرورین و مصلحش ترشیهاست و خون و زیل و زهرهٔ او جایی و رافع بیاض عین و آثار
جلبوه و بقول مهر یارش بیه او بارد و غش را زقی جهة درد گوش عجیب الاثر است **دروفیون**
اسم یونانی است و بعربی زیتونیه نامند کبا هیت برکش شبیه بهر کن بتوتن و از آن دراز تر و
باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرع و کلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنگ
در غلافی کشیده در شت شبیه بغلاف تخم هندبختش بطبرزل انکشیه و بقدر ذرع و منبت او زمین
سنگلاخ نمناک و نزدیک دریاها مبیاشد در سیوم گرم و خشک و بغایت مجفف و دود دراهم او سم
قاتل است و بها نوقت و کمتر از آن تا هفت روز و قدر دشت بتمش تا یکدانگ و مصلحش قی کردن

بالسرکه و شیر نانالست وذرور سایندا و قاطع خمر و السنام دهنده بجراحت و نطول او تحلل اورام بخصوص
روضع زنبور نحل ندمقطوانه بوالیر و قاطع دندان و قطور او واقع کرباو و محمول او مقدر حیض مجرب دانسته انه
وجهه درد مفاصل و امثال ان لیسار موثر است و آب او در شقیقه معاون و تفصیل کردن و خفیف الوزن
ضاعت ان از اشیای مشهور مجربه اهل الجیب و اتر بیطار و غیره او را سرد و قوی تر از نفاخ بیان نموده اند
دردیطلارس بهونانیه بمعنی دار البلوط است چون آن کیاهیست که از درخت بلوط میروید
و می پچد و نوعی از بسفایج است و بخش مشبک و بهم پچیده و مرغب و شیرین و با عوضه و حلب
و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و برگش مثل برگ کس و با حلاوت و تندی و
تلخیت در سیوم کرم و خشک و یکدرهم او کشنده است بالتهاب و درد شکم و بغایت قابض و مغص
و خماد او جهه گزاز و فایج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش تا یکدانگ و مالیدن و سائیدن بریدن
و زود پاک کردن و باز تازه نمودن او و درستر دن موی عجیب الاثر دانسته اند دریاس
معربانه دروس فارسی و نوعی از درد منش است کیاه او بقدر شبریه و زیاده ازان و از
ساق او شاخهای رسته برگش شبیه بهرگ کنار و ستبر مایل بسیاهی و عدد برگ بر شاخ از سه
تا هفت و کلش زرد و مستدیر دهن و کوچک و بدبوی و تخمش شبیه بفلفل کوچک و در سیوم کرم
و خشک و بارودت و بخدرم تازه سکر قوی و زیاده ازان کشنده بخناق و محلل بلغم و لودا و مفتح
سدد و دافع یرقان و ریاح و گویند چیزی در روغن طیخ دلله بوزن او آرد کندم اضافه نموده
باعسل بقوام آرند و بعد از طعام تا شش درم او را تناول نمایند و تسمین بدن مجرب است
و مضر لثه و مصدع و مصلخش کشنیز و کبر است و مولف تذکره دریاس را تفسیر بخر دیکر
کرده است و نه انچنان است الدال مع ثنین دشتیه دشتیه دستنبویه اسم فارسی
درداست دشیش خشیش است دعیار اسم سریانیه قاقیا است دعیا عینون افیون است
دغا علک البطم است دفلی بفارسی خرزهره نامند و بهونانیه شیریون و بسریانیه رودیون
و بعربیه حیق گویند آن نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده ازان و برگش بزرگتر و عریضتر و بد

تشریف دراز وصلب وبدبوی وتلخ وتند وکلش خوش منظر وبسیار سبز وبعضی هم زرد وسیاه میباشد ودرخشنده وبزرگ وچنبری مثل موی بره ومجتمع شاخ وثمرش طویل قریب شبرسه وبرازجیب مانند نیم وپخش دراز وباریک وتور وسبز اوبرسه ونهرسه میباشد ودرعام سال اصلا او بایقه ودربانیز کل میکند وبرسه اوعظیم ترانست درآخر سیوم کرم وخنک وبغایت محلل ومخفف وجالی وبرک نقیع اوسم جمیع حیوان وبغایت ملتهب وزیاده ازنیم درهم اوکشنده انسان واستعمال او مخصوص بخارج بدنست واشامیدن طبخ او باشراب بقدر نیم اوقیه رافع سم هوام وطلاء بخته او که بعدازان سائیده باشند جهة ورمهای صلب ودردزانو فکه وعرق النساء ومفاصل وجرب وکلف وجمیع اثار وحکه ومطبوخ شاخ او جهة زخمها وباروغن جهة جرب جمیع حیوانات وبا افیون واشق جهة دردسر وجمیع قروح آن مجرب دانسته اند وذرور برک خنک او جهة زخمها وحمول او جهة دردرحم وآب برک وگل او جهت جلای رخسار واصلاح موی بیعدیل است وآب مطبوخ او کشنده کبک وسایر وارضه بغایت موثر وروغنیکه گل وبرک او درو مهرا بخته باشند وبدستور آب او را باروغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب بوخته باشد جهة قوطیر که مقدمه کحل است وجهة جرب وحکه ورفع برص از مجربات است وبکدرم او کشنده بخناق والتهاب ومضرتش ومصلحش عسل وبدلش درتحلیل بوزنش حلبه ونیم وزنش برک انجیر است وازخواص اوست که چون باموی سر تقطیر کنند قطع شعله کوکرد کند وباعث عوض او میشود ارگاه درآفتاب تقیه بزنجوخ کنند جاری سازد وچون او را باوزن او حنظل تر ومورد تازه باسرکه کوفته بعد عشر دخا وملح القلی وعشر نوشادر وعشر ایارود حل کرده باشند بدو تقطیر برمحدو نلثه وبکرا عاده تقطیر محدد غایند وتصفیه کنند ارض هارب نماید وتقیه معقود بمیقاطراو وسحق آن باعث تشمیع کرد دمولف کتاب برهان درتقیه اقامت مجرب شمرده است الدال مع القاف وقاق الکندر ریزه هاکندر است که

عوطا وبیه شبرد

از و مقشر کردد **دقطامایون** بلغت مذبور اسم منکطر امشیع است **دقیق النخل** فارسی اورا
کشن خرمانا مندوآن طلع رسیدن است **دقرقیا** بلغت سریانی بطیخ است **دقیاس** بلغت سریانی
بول است **الدال مع اللام دلب** بفارسی چنبار نامندوان درختیست معروف سردتر
وقابض وبولست وتمرش بسیار سرد وخشک در سوم راحرارة قلیله وجالی وضاد برکتازه او جهت ورم
زانو وبخته او در شراب جهت ورم چشم ومنع ریختن مواد رطبه ورفع ورم بلغمی نافع ومضمضه
او کهدر سرکه بخته باشند جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانیه وضماد محرق او بغایت جالی
ومجفف وجهت برص ورفع رطوبات متعفنه زخمها وباب جهت تقشر جلد مفید وتمرش بابیه جهت
سوختکی آتش ونفوخ کل او کهاز تمرش کرفته باشند جهت قطع رعاف موثر وبخور او باشیدن
آب مطبوخ جرم آن کشنیز جعل است وغبار یکه بر برکش می نشیند بغایت مضر صوت وسمع
وبصر وقصبة ریه است ومصلحش شیر تازه است **دلدل** نوع کبر قنفذ است وقنفذ جیلی نیز کویند
وبتر یکه در و در ماز مندوان مثال قنفذ و در دیلم شال کرد نامندوآن حیوانیست قریب بیک و
در پشت او بجای موخارهای ابلق از سیاه و سفید بقدر شبری وزیاده میباشد واز قلم بارکمتر
وطرفین او باتندیست وذرد رلوخته او جهت جراحت بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است
وانشاء الله لفظ مذکور خواهد شد **دلیک** تمرکل سرخ صحرائیست مثل بارکل سرخ بستانیست
وباندک شیرینی وعفوضت وزرد مایل بسرخی وبقدر زیتون و در شکل این ملیک نامند وبعربی
آنیت برونیا کویند و در اصفهان این کل نامند و کل نبات او برخار است بسیار از کل بستانی
وکلش بیضوی ومشتمل بر چهار ورق وجوف تمرش مرغب ومحتوی بر دانه های طولانی سفید است
و در دویم سرد وخشک وقابض ورادع وجهت اسهال صفراوی ودموی وتقویت معده وجکر
دل ومضمضه وغرغره طبیخ او وسنون آن جهت تقویت لثه وخناق مفید وبدلش تمرکل سرخ
وصحرائیست مثل بستانی وقدر شربتش تا دو درهم وجرم او مورث سعال ومصلحش کلقندیست
دلیوث اسم عربی نوعی سرخ صحرائیست مثل دو پیاز که ملاصق بهم باشند و بدو برد مانند
کوبا مازلین

که بابیاز است و بالای او بزرگتر از زیران و بعد از خشک بسیار صلب میشود و کلش شبیه بسوسن کبود
سرخ مایل بسفیدی و برگش بسیار کوچکتر از ان و ساقش قریب بزرع و تخمش مستدیر و منشا آن
اراضی معمول و مزارع است و در اخر دویم کرم و خشک و بارطوبت فضلیه و جاذب و جالی
و مسمن و میهج و کوبند بزرگ فوق قاینده محرک باه و زیران قاطع باه زنان و اشا میدن بالاتی
جهت فتیله اطفال نافع چون بیخ او را سه عدد در یکرطل نبیذ خیسانیده هر روز نیم رطل
ازان بنوشند جهت خنک کردن بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آن
اشامیدن یکدرهم از بیخ او با ماءالعسل تا چند یوم همین اثر دارد و خاد او با کندر
و شراب جهت جذب بکان و خار از اعضا و با شیلم و با ماءالعسل جهت تحلیل غرب نافع
و طلای او جهت سرخی رنگر خسار نافع اثار و فرزجه او جهت کشودن حیض موثر و مضر حلق
و مصلحش در شیر بختش او و قدر شربتش تا دو درهم است **دلق** اسم حیوانیست شبیه بسمور
و در اصفهان موکوه و بفارسی دله نامند و کوشت او میهج در سایر افعال مثل سمور است
دلقین اسم یونانیست نوعی از سمک است و بفارسی ماهی بینی دراز و بدبلمی کچه ماهی نامند
سر او شبیه سر خوک و بدفلس است سرد و تر قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضاء
و میهج او کرم و خوردن و مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل کرده جهته
باشند جهت کرانی سامعه و آویختن دندان اویا طفال جهت رفع فزع موثر دم بلغت شام اسم وضع
و رسالمت **دلیس** نوعی از صدف است و در مهرام المخلول نامند و آن ودع بریست
دلاع اسم عربی بطیخ هندیست و لوع بلغة اهل بیت المقدس نوعی از کلک و بیونانیه
سفند و لیون نامند **دم** اسم فارسی دبق است **الدال مع المیم دم** اسم عربی خون است
و خاصیت خون هر حیوانیه در طی ذکر آن مذکور است و مجموعه آن محلل اورام و جالی بیاض
عین و برشته او قاطع اسهال و رافع سموم است **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند
و آن صمغیست خالص الحمرة مایل بسفیدی و قوتش مدتها باقی میماند و کوبند عصاره

کیاه سرخست و از سقوطرا و نواحی هند خیزد و کیاه او معروف نیست در سیوم سرد و خشک و قابض قوت
و قاطع خون از جمیع اعضا و منیت الم و رادع سیلان فضول و جهة حرارة جگر و احشا
و التیام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت موثر و جهت نهیر و السهال دموی صفراوی و سیلان و شقاق
مقعد و تقویت معده و لثه بازرده تخم مرغ جهت قروح امعا و اکتحال او جهت تقویت باصره
و قرحه نافع و مفرکرده و مصلح کتیرا و قدر شربتش از پنجدرهم تا یک مثقال و بیرنش دانگ است
و عصاره خشک و جوشانده بلور و شیشه را باو رنگ کند صافتر و نکوتر از عقیق بنماید و در بزار
عدیل ندارد دماغ معز سر حیوانست سر دتر و یوبس اهم و با قوة تر یابسه و مقوی دماغ و مولد منی و طرد
او جهة رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معدا و مصلح نعناع و سرکه و ابکامه و آب دیه جاده است
و معده النجر کو بند خمع لیلاب است و بغایت جلابی و جهة مسدرش موی آن مرده است دمادم نوعی از لوبیا هند است
بقدر ماش سرخی شقاف و بر سر او نقطه سیاهی و هندی مورنا مند کرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع
سیلان آبدهن و قدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانگ است دمیا بالغته مصر افسنتین است
دم الین و دم الثعبان دم الاخوین است و معه الغاق حب النیل و مسجه اسم فارسی بید الجیر
خطائی نامند و مشهور بحب الملوک است کیاه او بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادنجان و ازان
رقیقتر و گلش برنگ ارغوانی و دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم
چینی او بزرگتر و دانه او شبیه بر بسته و قسم شجری شبیه بدانه بید الجیر غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی
الحلست و مورث مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر و مایل بزردی منقط بسیاه و بهترین
اقسام چینی مایل بزردیست و بعد ازان هندیست در اول چهارم کرم و بغایت تند و یابس و در جوف
مغز او پرده ایست و آن در سمیت مثل پیش است و بدستور پوست او باید جدا کرد و هر چه پوست
مدتی مانده باشد بدستور از سموم قتاله است و اقسام او مسهل بلغم سودا و جاذب رطوبات خام از
مفاصل و مفتح و جهة التهاب و برقان و نقرس و سنگ کرده و مثانه و درد کمر و رکین و ساق
نافع و طلاء او حافظ سیاهی موست و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد سرخی او زایل کند و نگار
ان و جهن ا

آن موجب برص لبست وخلط او بالست جهة خفاق وبرص حیوانات وبا ادویه مناسبه جهة
جمع اورام بارده واوجاع مفید وقدر شربتش در قوی الابدان بکمد و در غیر آن نصف
عدد است که با مصلحات باشد ومضر محورین وبکدر هم او کشنده باسهال مفرط وقطع معاو
مغص ومصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او کنیرا و نشاسته وگل سرخ وبکلنب در آب لیمو
کذا خنثی ومعین فعل او تربد وعصاره عافث واهلیله کابلی وانیسون وبیاز عنصل وزعفران
وبلغاج است وبعد ازان خوردن آب سرد وشیر وربوب حامضه ومشوی واورا مضرت کمتر است
ودر اهوا بسیار گرم بلاد حارها بسی وتخیف الابدان استعمال او جایز نیست دندان دوقوا
دقه شبیه دنق بستان است ونقرا بقرا است ونبه اسم فارسی الیه است دندان فیل اسم فارسی
عاج است ونبلان اسم تریاکی شبیه است دولبا یونانیان نباتیست که در سنگلاخ وزمین سخت میروید
ساقش مثل ساق ریباس وطولش زیاده بر شبر است ومایل بزردی وزغب او نیز مایل بزردی
وبرگ او چهار برگ مربع شکل او سبز مایل بسفیدی است ویربالائی برگهاست چیزی میروید
مثل گل بنفشه شکل وتخمش دران وخوشبوئی وخام وپخته او ازما کولات است ودر اول خانه گرم وخشک و
باندک تبریدی ومقوی معده ومدر بول وملین طبع ومحلل وجهة رفع اورام وریاح شکم وخوشبو کردن دهان نافع
دوغر نباتیست مثل گندم ومنبت او گندم زارها وازان دراز تر ودرشت تر ودانه او ریزه تر وبرنگ
باندک سرخی او متفرق وپوست او سیاه وبعضی ازان سرخ ودر هر خوشه دو غلاف یا سه شکل فتیله
دانه او ودرمیان پرده ها غلاف دخوشطوم گرم وباندک خشکی ومنفیخ ومحلل ومسهل اقوام گرم
وخلط او جهة اورام صلبه وداء الثعلب وبا آرد گندم جهة غرب منفجر نافع ومفرانتین ومصلحش کتیرا
وقدر شربتش دو درهم است دوقو یونانیان اسم تخم زردک بری است شبیه بنا خواه وازان
ریزه تر وباندک تلخی وکیاه او زیاده بر شبر وبرگش مثل برگ سازبانه وازان ریزه تر وچتر او
مثل چتر کشنیز وگلش زرد وتند وزغب دار وخوشبو وبیخش بسطبر است انگشت وبار یکتر ازان
وقریب شبر وطعم او مثل زردک ودر قزوین گذرا کویند ودر جمیع افعال قوی تر از بستانیست

عل اکوم شنو

دوایا اعرابا

لوائی تحریک باه و در جزر خواص نبات او مذکور شد مرادازد و فوتخم اوست در سیوم کرم و در دوم خشک و ملین بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه با ضمه و محلل قوی و با قوته تر با قیه وجهته کرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و در دمفاصل و حب القرع و تحلیل مغص و تفتح و مغص و تنقیه رحم و اعانت حمل و کزیدن هوام و رفع عسر ولادت و سیج اطفال و جهته استسقا طبیلی مجرب دانسته اند و خادا و محلل اورام بلغمی و قدر شربتش تا دو درم و کویند مضر باه محرورین است و مصلحش کتیرا و مضر سینه و مصلحش مصطکی و بدلش دو وزن آن تخم زردک و کویند بوزنش تخم کرفس است **دو قس** بلغت یونانی شامل هر دو قسم نبات است یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان و بوی بود و دیکر برابر مثل کشنیز و کلش شبید و جغر او مثل جزر زردک و تخمش شبیه زیره و با تندی و بخشی در طعم شبیه بزردک و برکش بزرک در سیوم کرم و خشک و تخم در هر دو قسم در افعال و خواص مثل دو قو و ازان اندک ضعیفتر و قسم اخر را بدیلمی کیک و انش کویند چون سائیده و بر جامه خواب پیاشند رفع اذیت کیک میکند و جالینوس دو قو و دو قش را یکی میداند و بعضی دیدوسی دو قش را از اضاف زردک بر بسته شمرده اند و این بتحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده کرده است **دود البقل** بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه بهزار پائی و ازان کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برکهای سبز بهم رسد سرد و خشک و تازه طاردطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهته کزیدن جانوران و اثر میدن او جهته رفع سموم مشروب نافع است **دود الزبل** کرم ایست زرد رنک که در مزبله متکون میشود و تکرار خادا و مطبوخ او در روغن زیتون جهته قرحیه که مقرحکی است و رفع داء الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او جهته بواسیر و امراض مقعد مفید دو اُدم با الف و بدا الف چیزیست مثل صمغ سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختان کهنه متکون میشود در افعال قایم مقام مومیائیست و وجهت الصفیر کرم درخت کاج است قریب الطبع بذاریج و بکمنفال اوسم قاتل است و خلاکوبیدهٔ او در کشودن و رمها و ازاله کلف و نخم کردن اعضا عجیب الفعل است **دود الخل** کرمیست که از سرکه و خراب بهم رضادا و رادع و محلل و مقوی اعضاست و سقوط او جهت رفع کرمی که در دماغ

تلمع فی

بهمرسر قوی الاثر است **دود الجریر کرم** ابریشم است و در اول حال او تخمی است ریزی و مدور و کبود رنگ
که در لته بسته در زیر بغل نگاهداشته بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میشود و شبیه
بمورچه است و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده سفید میگردد و در این ایام خش روز اصلا برگ توت
نمیخورد و بار اول یکروز و بار دویم دو روز و بار سیوم سه روز بعد از بیدار شدن و رنگش سرخ و بهیت
دانه خرما میشود و بعد از چند روز که بچهل را لو رها کرده بیرون می آید سفید لون و پرور میباشد
نر و ماده او با هم جفت شده در عرض شش چهار روز تخم خود را ریخته میمیرد و از عدد و از ریاح مضره
و مرده جنس حوزن حابض فاسد میشود در اول کرم در دویم نر و سه درهم از خشک سائیده او با مرق
آرد کندم که چند روز بدستور بیاشامند در تسمین بدن و نیکو کردن رنگ خصان بغایت مفید و تعلیق مرغ
با او بغایت مسمن آن و خاکستر لوخته او جهة القیام زخمها و رطوبت او جهة رفع آثار و خاد مطبوخ او
در روغن کنجد جهة او رام خناق و انتفاخ میدان آن جهة خفقان نافع و تعلیق خشک او در پارچه سرخ
جهة رفع تب مؤثر است **دوام** شامل درخت مقل و ملوط و مسندیر است **دواء الثعلب** بلغت مصر
اسم سلیمانیه است **دوارس** اسم فارسی است دریاس است **دورس** شوکران است **دواء الجراد** نبات وردان است
دود حوبا دلبوت است **دود قوبره** و دود قواغ بادو دوا بالغربا است **دوسی** ماء الحدید است **دوم** بلغة مغرب
خرما است **دواء الخطاء** خالید و نیون است **دواء الحیه** جنطیانا است **دول طالیص** فراسیون بلغة هند اسم
خاک است **دوبا روج** کاکنج است **دود القرمز** دود الصباغین قرمز است **دواء الثعلب** بزرگ است **دوره** انثر
نوعی از لوف است **دوقوفسیا** بونانیه حنظل است **دوقوفسیل** است **دوبرارحم** است **دوقطاس** منکطراشقاقا
دوالا اسم فارسی اشنه است **دوشاب** خرما دیس است **دوشاب** اسم فارسی دوشاب خان است **دوشاب**
اسم فارسی منفجیح است **دوغ** اسم فارسی مخیض است **دوده** اسم فارسی دوخان است **دوکا** اسم ترکی
ارزالت **دوبی** اسم ترکی جلید است **دوشانه** اسم ترکی ادب است **دوشان** فوردسه اسم ترکی دلت است
دونه اسم هندسی مرزنجوش است **دود** اسم هندی لین است **دولی** بیکن است اسم هندسی بادنجان است
بریسم **الدال مع الهاء من البنان** کیفیت تکون او در بلدان مذکور شهرین او تازه

دواء الحیه بزبان هندی خاکه دهان او مستعمل است مرده خشک جالس السهال
دواء الحیه بزبان هندی خاکه دهان او مستعمل است مرده خشک جالس السهال
دواء الحیه بزبان هندی خاکه دهان او مستعمل است مرده خشک جالس السهال

قوی الرایحه خالی از حموضت است کی شبیه بآب بسیار تیره مایل بسرخی باشد و حل نفوذ و آب را بتوام کند
و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمی چکد از شستن بآب اثری ازان نماند
و در خشیدن زبانرا اندک بگزد با قبض باشد او چه در دوایی اثار نباشد مغشوش است و خوب او را
تا چهل سال قوت باقیست انچه از شاخ برک بلسان و روغن زیتون بعمل آید قریب القوة باولست و انچه
با فعل متعارفست از جهت عدم درخت بلسان که در عین انفش بوده از شاخ دیگر بلسان و میعه
سایله و بسباسه و روغن حاصل کنند اکثر اثار او دارد و بسیار شبیه با و میباشد در سیوم گرم و خشک و معدل
وحیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانق الغور و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد
بارده و مقوی عصب و رحم و قوة باصره و آشامیدن او جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و ورم
در عنه و امراض بارده دماغ و عصبانیه و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه ئش و ضیق النفس و ربو
و نفس الانتصاب و درد کلیه و حرقة البول و سلسل البول و امراض مقعد و فساد او جهة اسهال
قضیب و رفع لرز و تغیر رنگ و ضخ و درد مهار و طوبیت و جراحت و پاک کردن چرک آن و حمول او
جهة اعانت حمل و درد رحم و قطور او جهة درد گوش و اکتحال او جهة ابتدا و نزول آب نافع
و قدر شربتش تا نیم مثقالی و بدلش بکوزن و نیم تا دو وزن از روغن زیتون کهنه است بار و غن بلسان
رازقه که حب بلسان دران جوشانیده باشند و روغن تخم ترب بهتر از سایر ادهانست در بدل آن
چون روغن زیتون را هفتاد بار مثل او آب صاف بجوشانند تا آبها بوخته روغن بماند در جمیع خواصی مواد
بدل اولست و اکثر محرر بین بهتر از و دانسته اند دهن باصطلاح اکثریان زیبق است و بعرف
اطبا جرب است که از اشیا بطریق مخصوصه حاصل شود و روغن حبوبات انچه از کلها و نکوفه و غیر آن
گیرند هریک در مکان خود مذکور شد و منفعه و انچه از قرع معکوس تقطیر کنند قویتر از سایر اقسام و
طریق هریک در دستور اتست اول مذکور است دهن الوسن الاسمانجونی ابریسانست و در حرف الف
مذکور شد الزفت در حرف ا مذکور خواهد شد دهن البزک روغن تخم کتان است و در کتان مسطور است
دهن الجاورک و دهن السعد روغن اجراست و مذکور شد دهن الاترج روغن ترنج است و مذکور شد
دهن الحل

دهن الحل بجائی مهملہ دهن السمسم است دهن الخل بخاء معجمہ از مرکبات و در باب ادهان
در دستور ثانیا مذکور است دهن الجن بجیم روغن کلمسرخ است دهن علی او مالی است
دهن الخلوق روغن زعفران است دهن الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت بطم است
دهن حب البطم روغن حب الخضر است دهنام رصاص السود است دهنه اسم شبه است
واهمت اسم فارسی عقارات است دهن الصوابه روغنی است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون
وسندروس میسازند و در سندروس مذکور است و هیچ بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن شبکیست
که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معادن متکون میگردد و مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد
ودهنه نحاسی زنجار معدنیست و بهترین او نیز تیره است در عین صافی هوا و صاف نماید و در تیرگی
آن تیره و فرنگی عبارت از زرد است و بعد ازان طاوسی مایل بسرخی و خفافی و بعد ازان زرد و زبون
ترین او طاوسی مایل بسیاهی است و انچه سائیدهٔ او زرد باشد طلاء نامند و هر چه محک او
سفید کرد و نقره و سرخ آن مسی و تیره و سیاه انرا اهن گویند در چهارم کرم و خشک دانسته اند
وجالب و ملطف و نیم درهم او فاذزهر سموم است و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن امعا
و علاج بزیرمیت و اکتحال او جهة تقویت باصره و قطع بیاض جسم مجرب است و رفع احتباس بول
و دوالیست اکتحالا و از خواص غریبه او و طاوس او با سرکه کوبیده کهنه جهة قوبا و بعقه سودا و ست و بهق و برص
و سوط مملوک او با سداب جهة رفع صرع ببعدیل و بدستور نفوخ با منک تا سه دفع همین اثر دارد
و نانوره اسم هندی جز مائل است و هی اسم هندی مالت است و هوان اسم هندی دخان است و هذا اسم هندی
شنکاهی است و این کرم و خشک است در اول سرد و خشک است در اول و هنه فرنگی اسم فارسی هیچ و هیچ است الدال
مع الیاء دیودار اسم فارسی و بعربی سنجر الجن و اهل هند او صنوبر هندی نامند و منبت او بلاد هند است و آن درخت است کوچک
و مایل بسیاهی و شاخ او مثل شاخ رز نباد و باندک نمی و نالکی و بیشه او نمند و محرق و معطش و در چهارم کرم و در سیوم
خشک و در سموم قتال و ضعف او مشکور اهل صناعه گویند نگاهدشتن او باعث اطاعت جن میشود و خمار او حالی
و مقرح جلده و جهة زوام بارده ناقع و سایر اجزاء دیودار در سیوم کرم و خشک و اشیدیه ز سائیده او جهة السعوط

ودهنه هردو خشک

وخارج ولوه وامراض باردهٔ دماغی وسکنه وصرع وریزانیدن سنگ مثانه وکرده ودفع آکهان ملفق
وشستن در طبخ او جهت قروح مقعد نافع ومضمضش ومصلح صمغ عربی وروغن بادام وقدر
شربتش تا یکدرهم است **دیفروخش** بونانیه بمعنی مضاعف الاحراق وسه قسم میباشد یکی
معدنیه وآن خاکیست که از چاه قبرس بیرون آورده در افتاب خشک کرده میسوزانند وقسمی
خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند ودر طعم وقبض مانند مس است وقسم دیگر
مرقشیثا ئ لوخته است وقسم اول وثانیه مستعمل وکرم وخشک وبسیار مجفف وجهر جراحات
خبیثه وقلاع وجوشش دهان والتحام زخمها والهاة منقطع وحبس خونش آن وقروح عانه
ومقعده بردن کونت زیاده ونرم کردن موی وبا قوم روغن جهت تحلیل دمبله وخشک کردن
قروحه سر ونفخ او در حلق جهت انتهای خناق نافع واشامیدن او کشنده است **دیقنیقوس**
بونانیه بمعنی دایم العطش واینهم قسم از خار است ساقش دراز وخاردار است وبرگش محیط
ساق وشبیه ببرگ کاهو وبرهر بندی از ساق او دو عدد برگ دراز خاردار ومرغب ودر
بیرون ودرون برگش برآمدگیها مثل حباب بخار دار وطرف برگ او متصل ساق مجوف
وعمیق وآب باران دران جمع میشود وبرسر هر شعبه که از شاخ رسته چیزیست شبیه بمخاریط وخاردار
وبعد از خشک شدن میشود وچشم بسکافند در جوف او کرمهای ریزه شفاف میباشد وقوتش
مدتها باقیست در دیم کرم وخشک ومجفف وباقوت تریاقیه وجالی واشامیدن نفیع
ومحلول او در آب سه روز متوالی جهت سبز وتحلیل خلط غلیظ وتقیح ودفع لزوجت او مقوی
فضیه ریهه وحار ومدر بول ومخرج کرم معدی ومحلل خناق وضماد او جهت تالیل وقروح شهدیه سر
وضماد بخته او جهت بخش کردن عضو که ادراک الم بر بدن ولوخش نکند وطلاء مطبوخ بیخ او
بالشراب جهت شقاق مقعد ونواصیر وتضمید سر او که بجای ثمرات بعد از ریختن بر موضع کزدن
افعی وغیر آن جهت رفع سمیت نافع وچون در پارچه بسته در شیر حل کنند واز آن قدری در شیر
دیگر ریزند باعث انجماد میگردد وچون کرمهای جوف ثمر او را در پوست جوانه بسته بگردن دارند
منفعت

بلند بجهت رفع تب ربع مؤثر دانسته اند و مضر کرده و مطلش صمغ و نشاستش تا سه درهم است

دیک ریدیک اسم فارسیست و مرگ موش علی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق است که مجموعه را سائیده در دیگ تصعید کنند از جمله سمومات قویه و تندیست و جهة بردن کوفت زیاده مضاعف متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و اکلة و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و باعسل جهة قطع انار جلد و دانه بواسیر مؤثر است **دیامرون** اسم یونانیست نشربت نوشت دلیسم حمام است دیاسقولیطوس جوارش گویند است دیاقوزا اسم یونانیست نشربت خشخاش است دینار اسم سریانیست تخم کوشت است دینارویه اسم فارسی قسمی از خراتست بری است دیک اسم عربیست خروس است و در دجاج مذکور شد دیوماتوتیطس اسم یونانیست اصل الوف است دیو فروجانس دیو فروجش است دیوسر بلوس است دیوانجنین برسیاوشان است دیوا بسیست چند قوقایی بریست دیوخار اسم فارسی عوسج است دیوجه اسم فارسی علق است **حرف الذال المعجمة**

ذاقنی اسم یونانیست غار است ذاماسکینا اسم رومی اجاص است **ذاقنی الاسکندرانی** کیاهیست برگش قریب بدرخت غار جبلی شبیه ببرگ مورد و ازان بزرگتر و سفید و طول شاخها بقدر شبرست و از ساق مابین هر برگ بقدر نخود فاصله دارد و بیخش خوشبو شبیه بعود و تندتر و طعمش در دوم گرم و خشک و مدر و محلل جنین جهة تقطیر و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتش از بیست و درهم تا دو مثقال است **ذاقنی دیداس** بیونانی بمعنی شبیه انار و قسمی از مازریون عریض الورق است و بمغربی مارزو در شام بقلة ناعمة تشش بقدر ذرعی و شاخهایش بسیار و باریک و از نصف اعلا میرود بدو پولست و شاخهایش قوی و لزج و کلکش سفید و مغزش بعد از رسیدن سیاه و دانه اش کوچک تر از حب الغار در آخر سیوم گرم و خشک و حاد و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظ و منقی و مدر حیض و محلل و مفتح و جابی جلد و رافع انار و معمل از و شربا جایز نیست و قدر شربت از هر یک تا سه قراط و از تمر تا بنجعد دو مقطع و محرق خلط و مصلح نشاسته و کتیرا و بدلش دو وزن او مازریونست **الذال مع الباء** ذبل بونست سنگ لبنست هندیست و گویند استخوان اولست بغایت سیاه و بعضی اجزای او مایل بزردی براق و صلب در دویم سرد و خشک

وجالی نهایت قابض و سنب محکوک او مقطر بوا البرد باعسل جهة التیام قرحه قصیر رهبه و نفث الدم و بیت
ربع و ضماد او جهة ادرام سرطانی و خنازیر و اسقاط بوا البرد و طلاء او با سفیدهٔ مرغ جهة نشقاق کعب و شق رحم
کر از ولادت بهمرس و شقاق مقعده و خروج آن نافع و قوریجه او مانع سیلان رحم و استطلاق حیض و جهة تسهیل
ولادت مفید و مضر خیکه و مصلحش سپید و قدر شیش تا دو درهم و بدلش استخوان قنفذ و شانه الوجهة برفع نخالهٔ بافاقیه
بن مو د تولهٔ محل در بخشن مو مؤثر است و چون او را با چوب در ازار کرآدمی را از کلو کشند با کشند و قدری
خاک قبر مقتول بخورکنند و منع محبوبه فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح متاعضین مؤثر است ذباب
بفارسی مگس نامند و تکفن او از فضلات است و اول کرم و سفید است و کمتر از یکهفته پیر بهم جریساند و از
کافور و زرنیخ و روغن زیتون مبکریزد و گویند چون صورت مگس از کندش و زرنیخ ساخته
در محلی بگذارند منع او میغاید در اول کرم و تر و بهترین او سیاه و بعد لمان از زرق است و زرد او
خالی از سمیت نیست محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع کوفتگی زیاده جراحت و مانع
انتشار موی و دای الثعلب مجرب و حکمه و قوباً سرّاً و را انداخته بر موضع کنده زنبور یا لذع رافع
الم آن و جاذب سمیت و تکرار ضماد او جهة دای الثعلب مجرب و جهة تحلیل ورم چشم و رفع کوفتگی
زیاده بلک و غیر آن آزموده و تفوخ سوخته او در مجرای بول جهة رفع احتباس بول مؤثر
و آشامیدن او با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و
خام او را بعود جهة تقویت باصره و منع آفات چشم مجرب میدانند و سرکین مگس را چون با آب و عسل
بنوشند جهة ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته چون چند روز بخورند و در آفتاب نشینند
محل برص پوست انداخته زایل میکرد و بهتر از اطریلال است و روغن او که مگسها در روغن
کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف کرده باشند جهة روبانیدن مو مجرب است الذال
مع الراء او المهملة ذاریح بجای مهملهٔ جوانیست بقدر زنبور و بهن و بدبو و با نباتات تازه میباشد
و بترکا الاکلنگ و بدیلمی دارسیاس نامند و بلغت اصفهان قسیح از لمنین است و بهترین موجود
در کندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی باشد و با خطوط زرد بنفش و سبز و زرد و منقط

بسم الله

بسیاهی وسیرا قاع غیر مستعمل اند در آخر بسوم کرم وخشک وبسیار تند ومنقرح جلد واز سموم قتاله
ومقطع ومفتح ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ودافع سپرز محرق اوشربا مستعمل است
وخوردن محرق او با مرق کونتت کاو وبدستور با روغن زیتون جهة رفع خوف سک دیوانه
کزیدن بهترین اد ویه است وقطره های خون منجمد با بول شارب او دفع میشود وعوام را اعتقاد انکه
سک های کوچک بسبب کزیدن سک دیوانه متکون شده واین دوا در اخراج سنگ کرده ومثانه اخراج آن میکند
بغایت موثر است وبجای احراق هرگاه بپارچه بسته بخار سرکه جوش بدارند باعث تلطیف
او میشود واستعمال جایز است وضماد او جهة داء الثعلب وبرص ناخن وباقیر وطی جهة قلع ناخن صحیح
وباسرکه جهة جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وفوبا وکزیدن عقرب وثالیل ورفع قمل وبقایای جدری وفنی
واکتحال او جهة ناخنه وروغن زیتون که در وجوشانیده باشند جهة رویانیدن مویز ابرو وداء الثعلب
وکرانیدساعده درد کوشش نافع وقدر شش یکعدد لوخته آن وزیاده کشنده است بدرد مثانه ومغص
وبول الدم وغشی وتب بسیار تند واختلال عقل وچون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد
شسته در آفتاب گذارند همین او جهة منع ابتدا الکلب وقلع مزمن انجرب است ذرق هندی واحد
ذرایح ذرقسون عنب الثعلب محشی است ذرق بصم اول وفتح ثانی جند قوقا بستانیه است ذره جاوس
هندیست وان دانه ایست شیرین ولغندد وبنالش مثل کیاه نیذ وسرد وخشک وقوی الغذا وغلیظتر
از وشن مجفف وحابس سهال در جمیع افعال مانند جند روسی ومصلحش روغنها وشیر بنها ذره مکه
خند اوسی است ذربس طبهونج است ذرباس سافیاست ذرق بجم ثانیه سرکنی طوریست ذرق الطیر
خرفطان است الذال مع الفاء ذفرا سم عربی باب است وهرچه کریهة الرایحه عربی بدستور ذفرا نامند
الذال مع القاف والکاف ذقل فطر اسالیون است ذکر بجم ثانیه زراوند طویل است الذال
مع النون ذنب الجبل بیخ نباتیست باصلابت ونوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت او کنار
آبهاوشاخهای او بسیار مجوف ومایل بسرخی وباخشونت وبرکره وکره ها را دباهم متصل وبرگ دباریک
وشبیه بارنیک وشبیه برگ اذخر از کره ها رویده ودر اطراف شبیه بدم البت وبر اشجار مجاور

منشت میکرد و بدل مزمن بعضی کوبند کلش مابین مفید است و کبود و قوتش تا مدتها باقی میماند
در اول جوشم سرد و در آخر آن خشک و قابض و بدلیغ و قاطع نزف الدم و جهة قرحه امعا و جراحت منثانه
و سرفه و عسر نفس حار و اقسام اسهال حار و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت شرب
او جهة التیام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر و ضماد او جهة التیام جراحت عظم و عصب مقطوع و قیله
امعا و ورم مقعد او رام حاره اعضا رسوط آب او جهة رفع رعاف نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد
سودا و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش انجبار **ذنب السمع** کیاهیست ساق بقدر زرد و ذرع و افضل
منابت و عالی آن مستدیر و باخار بارزم متساعد و برگش شبیه ببرگ کاو زبان و مزغب و ازان کوچکتر و مایل
بسفیدی و اطرافش خار دار و در سرهای او چیزی مستدیر و مزغب و منقش رنگ جسم دروسط او سته
مانند مویز و بشم در دویم خشک و در اول کرم و قوتش تا سه سال باقی و بارطوبت لزجه و قوة قابضه
و جهة رفع اورام بعید یل و جهة التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و جع او جهة مستحکم نمودن
استخوان شکسته شریعاً ضماد نافع و طلای عصاره او جهة استرخای احفان مفید و مصدع و مصلحش کشنیز
و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقال است **ذنب العقرب** نزد جالینوس صاحب یوناست
و بعضی کویند نر کیاهست شبیه بدنباله عقرب و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه در بلاد سرد و مسکن
در دویم کرم و خشک و جهة سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است **ذنب الثعلب** باصطلاح اهل شام کیاهیست
برگش شبیه ببرگ بلوط و کلش زرد و بخش شبیه بسلیم و ظاهر او سیاه و باطن برنگ خون و ضماد او با سرکه
جهة کزیدن تیتین بحری نافع **ذنب الحروف** کیاهیست بخش باریک و شاخهای او سفید و بحوف و برگش
متساعد شبیه ببرگ اسن و کلش زرد و شبیه بکل رشاد بریز و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی با ندک
لزوجه و در آخر دویم کرم و در سیوم خشک و عصاره او بدسوز سائیدن برگش جهة بیاض چشم بعد یل
و جهة کزیدن سک و بوانه قبل از انکه از آب خوف کند بسیار مؤثر و مسکن منفض و محلل ریاح و قاطع
و دافع سبز زود مضر کرده و مصلحش قشر سته و نشر شش یکدرم و بدلش ربع آن بخور مریم **ذنب الحرون**
ذنب الحرذ دست **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهة شبیه بودن بخوشه او و بدنباله موش **ذنب الفرس**

بلوط نام ذنب الطیل است ذنب البوت ذنب السبع الذال مع الواو ذو ذنلت حبات زعرور است
ذوالف ورقات مرباقلی است ذومایه نوکته و ذومایه راسن قرصفه است ذوخمسة اوراق
ذوخمسة اقسام وذوخمسة خنجة اعضان بنطافلون است ذوخمسة اصابع اثلق است ذوثلث
ورقات شامل چند قوقاولیاه خصیة الثعلب وقصقصه وطریفلن است ذوثلث شوکات نشکاعی است
ذوثلث الوان ذوثلث اوراق طریفلن است الذال مع الهاء ذهب بقارس زرد طلا نامند
معتدل مایل بحرارت ومقوی دل وحرارت ورطوبت عزیزی مفرح وجهة خفقان ووسواس
وجذام وجنون وانواع بواسیر وامراض لحوا وسفراوی وبرقان وسپرز وضعف کرده
وسنگ مثانه ورفع هموم وحمول نخاله اوکه بامرواربدرآب تریخ حل کرده باشند جهة جذام مجرب
وبدستور جهة زجر واسهال وموری ومحلول او با نوشادر فقط جهة اخراج سم مجرب وطلاء آن محلل اورام
وجهت داء الثعلب ودار المحیة وبهق وبرص وانکحه او جهة غلظ اجفان وبیاض وغشاوی وکمنة وانبات
او در نقبه غرب جهة رفع آن مجرب میل سرمه که ازان بسازند جهة تقویت بصر ومنع رمد ودرد چشم
وزرورا وجهة وسنون او جهة درد دندان وامثال اوکه در دهان جهة رفع بدبوی ان وانکتر او
جهة داخس وام الصبیان ومفاصل موثر وتقلیق خالص اورا جهة رفع صرع وفزع اطفال مجرب
دانسته اند ولبنا وس این خاصیت را مخصوص داند مجرب بقدر جزوی که در نهایت صلابة میسازم وبلاقه
معدنی متکون میکردد دانسته است ولعبت با طلاء او بدن او مورث دافع هموم وباعث سرور
وتقویت دل است وچون کوش را لوراخ کنند با لوزن طلا هیچ وقت القیام بذیر نکردد کوبند مضر مثانه
ومصلح غسل وشک است وانکر را اعتقاد انکه اصلا ضرر بدروی نیست وچون طلا را تنها سحق نمایند که از
اجاد چیزی داخل نباشد خصوصا" اد ویه سمیه در آنوقت خوردن او باعث طول عمر ورفع جمیع امراض
سودائی وحفظ صحت است ودرین امور جزء عدیل او نیست وطریق حل کردن وسحق در دستورات
مذکور است وقدر شربتش از یک قیراط ونیم است تا یکدانک وبدلش یاقوت محلل وچون
از طلا بکل ملیده ساخته در خواب در بیداری صاحب توحش مزمن وخفقان وخیالات سودا وی

کلف والکلف

دردهان نگاهدارند ورفع جمیع اعراض مذکور مینماید الذال مع الهمزه ذیب بفارسی گرگ
تبرکا قورنامند حیوانیست معروف ومزاجش در سیوم گرم وخشک وجگرش جهة امراض جگر بغایت
نافع وبابت شراب رافع استسقا وتهاب بارده وباسکنجبین جهة برقان وبآب گرفش جهة سبز
نافع وغافث مقوی افعال اوست وقدر شربتش بکدانگ ومسکین او بسیار گرم ومحلل
قویه وبهترین او بسیار سفید است گرباخونت بگرو آشامیدن او تا یکمثقال بآب گرم شراب
سفید وبدستور با فلفل ونمک جهة قولنج سریع الاثر حتی تعلیق او وغرغره او باعسل جهة خناق بلغمی
بغایت مفید وبخوراد باعث جمعیت موش در انموضع وبول وخون او قاطع جمل زنان ا
شربا وحمولا وبدستور خصیهٔ او همین اثر دارد وقاطع شهوت زنان وارسطو فرمود که یکمثقال
خشک آنرا با آب سرکه تیزک جهة درد سینه وپهلو وباصعتر جهة درد تهیگاه بسیار نافع است وزهر او
بقدر دانگی باعسل جهت تب ربع وقولنج واستسقا ویک نخود او با مطبوخ جهة نقویت باه
بد نظیر وبدستور طلاء آن درین باب موثر است ودافع تشنج وگزاز وجراحت عصب وسعوط
آن جهة نزلات عظیمه وبآب چقندر رافع جرب چشم در همان ساعت وبا قلیلی مشک جهة
صرع واکتحال او باعسل جهة تیرگی چشم ونزول آب وضادش با ورس جهة بهق وبرص وباادویه
مناسبه جهة تقشیر جلد ودار الثعلب ودرد مفاصل وقدر یکدانگ از نشش خشک کرده او با شیر جهة تب
ربع وامراض نشش بغایت مفید وبیدانه او جهة دار الثعلب ودار الحیه وورم مزمن وبکیرا از
دماغ او با شیر مانع صرع وبخور مولد او بسبب گرختن هوام وخاد استخوان محرق که باذکرش
موخته باشند جهة بواسیر وطلای مولد محلول او بوشش در محلل اورام وآو پختن دنباله او
در جراکاه گاو باعث نفرت گرگ از آنمکان وپوشیدن پوست او سفندیه که گرگ گرفته باشد مورث
خارش بدن وتعلیق هر دو چشم او مانع صرع واذیت هوام وسباع ودزدان وجون
در پوست گرگ پیچیده نگاهدارند جهة غلبه بر خصم ومحبوب در نظر خلق موثر وتعلیق کعب او بر زانو
جهة درد ریحی زانو وجهت حرکات مفید وچون سر او را در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان

لز فوز نمیرانند

از خوف هلاک نخوندد رصورتیکه از مقر محل کریزت نداشته باشند وچون در برج کبوتر کذارند مار
وسایر موذیرا داخل نکردند وچون سر اورا در ممر سیلاب دفن کنند دیکر سیلاب ازان ممر جاری نکردد
ومجرب دانسته اند چون صداق نامه زنان را بر پوست کوسفند نویسند کرکس کرفته باشند هرکز
مابین زوج وزن الفت نباشد وچون دندانهای پس اورا دران پوست پیچیده در منزل دفن کنند
باعث تفرقهٔ اهل منزل کردد وکویند چون زهرهٔ اورا تطوخ کرده مجامعت غایبد دیکری قادر بر جماع بطوع
آن زن نکردد وکویند کرک دیوانه نشود کوشت آدمی نخورد **حرف الراء السین** پیچ تنباکست
خشه ورنکش مابین یاقوتی وسبزیست وساقش شعبه دار وبرکش عریض ودراز وقسمی شبیه بسرکب
عدس ودرشت وانبوه واز ساق او روئیده بر روی یکدیکر وکلش مایل بکبودی ودانه اش مانند تخم
وباندک پهنی وطعمش باتندی وخوشبو کویند بیخش زرد وسطبر است انکشت خنصر وپوستش سیاه
ورقیق وسطبر است بالای او بیشتر از اسفل ومستعمل بیخ اوست وبعضی کویند که او بیخ لوسن کوهیست
دراول سوم کرم وخشک در ثالث کرم ورطوبت فضلی وجالی ومقوی معدهٔ ودل ومثانه ومفرح ومفتح سدهٔ جکر وسپرز
وقوتش تا دو سال باقیست وباقوة ترياقيه وجهة قطع اخلاط غليظ سينه وتنفس وتقطير بول رطوبات
ومالیخولیا مرارة ودد ومفاصل وکرم وتقویت باه وفم معده وهاضمه ورفع اختلاج وتحلیل نفخ وتلیین
اوجهة احتباس بول وحیض وتوحش وخون که بمشارکت معده باشد ومطبوخ او باشراب جهة
زهر حمام وسموم بارده وتنقل اوجهة شقیقه واعراض سرکه بلغمی پسند وتحلیل اورام وقطور او جهة
دوبر وطنین وبخور او جهة کشودن حیض وضماد برکش جهة شکاف عضل نافع ومضر محرور ومصدع
واکثارش مصدع خون وقاطع باه ومصلح شرکه در بوب حامضه وخمیر شبقه وقدر کثیر تشنج جهة ورم بولش
بوزن او ایرسا وکویند قسط شیرین است ومثرا با که ازان ترتیب اند معروفست شراب الیسیر کلکته باعتقاد
حالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است وجرم راسن خشک را جوشانیده واز اب بیرون آورده یکشبانه روز در اب
کرم کذاشته بعد از بیرون کردن طلاء قرص جهة از هم رفتن پیت روز خشک نمایند ۴ روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویت معده و فم
هضم وبرا بکشیدن اشتها بسیار بیت دانه راسن کدر دریا نماند جهة رفع سرعت انزال مجرب دانسته اند وخوردن او

نقویت دندان و اندرختن کرم او و طلای او جهة نکوئی رنگ حسار او باعسل جهة رفع آثار مونز است و تنج ار بسل معجمه
فرمعه که فیسی از راسن که برکش شبیه بعدس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و کیاه او پر برگ و ش خهای او
منبط بر دوار زمین مشبت او کنار دریا و زمین نمناک و خوردن او و درد کزیدن هوام را در ساعت تسکین مبدهد
راوند بفارسی ریوند نامند و ان بیخ ریباس است و بهتر بهر او چیزی است که رنج مایل بزردی المرا یحه باشد
و بعد ازان قسم بهتر یکه رعفران رنگ کشم بود بعد ازان خراسانی و زبون ترینهر او زنجی سیاه براق
صلب است در بریوند و اب جستن کشیف میاغ و بیخ ریباس اینچه قریب مظاهر زمین است باریک و سیاه
و غیر منشابه بریوند است و جمد بقدر دو سه ذرع چقر نامند ریوند ظاهر میشود در کیب الفوز در اول ۸ م ار او
و مسهل بعض خلط غلیظ و رقیق و خام و پاقوخ قابضه و مقوی قره جاذبه بجکر و باذهر کموم بارده مخفف و محلل
و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و مفتح و مفتح سده بجکر و پسز و امعاء مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل جهة
و مقطع
تنقیه امعاء و محلل نفخ آن و انواع استسقاء تخمه و مغص و درم بارد احشاء و یرقان سدی و رفع اسهال
کهاز سده ماسار یقا باغ و کل رنج و قوابض جهة اسهال و مولد بانی صیت رافع بثث و حرارت غریبه
و جهة درد کرده و مشانه در رفع رحم و خفقان و فرحه امعاء قبوالسر و نواصیر و نبع نافع و باجاویر
و مطبوخ زبیب و بصابح جهة قولنج ثقاء و بلغمی و باب پرسپاوستان جهة سنگ مشانه و باب بسان
الحمل جهة قطعه ترف الدم و باهلیله کابلی و غاریقون و صبر جهة تنقیه دماغ و انواع صداع بارده صفراوی
و عشه و شقیقه غالبه و دوار و کزاز و جنون و نزلات و باشراب بجانی جهة فتح و عفص و بسته عضل
آن و باطبخ اسارون و قنطوریعد جهة عرق النساء و تهاری بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و باز اراشک و عدل
جهة ورم حار رمن اعضاء باطنی و مقوی آن و باسنبون جهة قواق و اروع نراش و مدد هیکاه و فتق و درد
نگاه داشتن و اب او را فرو بردن جهة نفث الدم و سل و ورم سینه و ریه و بهر و طلای او جهت فتی به و مطبقه
و ضماد ش باسرکه جهة کلف و قوباء و اثار ضربه بغایت نافع و باعیا جهة ورم حار رمن و باقوابض جهة استحکام
استخوان مخلوع و طلای او بین الکتفین جهة رفع خوف قیلی نافع و مضر نسل و مصلح ش مکوبند مضر مزاج
اطفال و ضعفان و نرسیش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جکر بکوزن و نیم او کاسر رنج و حبس آن

لبن البر

سنبل الطیب وعصارهٔ او که آب ریوند را خوشانیده باشند و تا غلیظ شده باشد در عرض یک سال قوی‌تر از دوست و آب ریوند که در دستورات مذکور شد بهتر از عصارهٔ اوست راوند یا خ بفارسی بادیان کوبند بستانند او در اول سوم کرم و در آخر اول خشک و تخمش کرم تر از برگش و بیخش قوی‌تر از سایر اجزا او محمو عراو مولد خیر و مدر بول و حیض و مفتح سدد جگر و سپرز و کرده و مثانه و سینه و مقوی معدهٔ و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و تریاق سموم حیوانیه و مجفف قوی و با قوهٔ قابضه و جهة خفقان و غشی با کل گاوزبان مجرب و با برسیاوشان و انجبر جهة سرفه و ربو و عسر النفس و با دویه مناسبه در تبها جهة ریاح غلیظ و فواق و درد پهلو و تهکاه و رقع رطوبات و اسهال مزمن و غشیان و دافع بلغم حامض و بدرقه شدن قوهٔ ادویه و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع و مفرح و مقوی و مصلح صندل و سکنجبین و چون عصارهٔ او را بازده غلیواج در شبنه کرده تا سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یکدرم از آن یا مثل آن تناول نماید در آن سال اصلا مرضی عارض نگردد و وزر و رلوخه او مانع انتشار قروح و طلا رنج او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال مثل عصارهٔ اوست در رقت حصاة و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم او تا یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بدلش تخم کرفس و رازیانه بریان خمهای عریض و شنبه بریاسس و بخش زیره و بسیار خوشو و در آخر سیوم کرم و در دویم خشک و جهة تقطیر البول و تفتیه رحم و حرکت قروح و ابهام مزمن و رفع احتباس حیض نافع راتیناج صمغ صنوبر است که مثل سایر صموغ منجمد گردد و با آتش طبخ یافته منعقد نشود و نانی را بپیونانیند فلغونیا نامند و سیال غیر منجمد او رقت رطب است در آخر سیوم کرم و خشک و قسم آتش دیده کرم تر از قسم اول و آتش میدن نیم منقال او با زده تخم مرغ که نیم پخته باشند و بدستور با آب طبخ بسوسس کندم جهة سرفه و ربو و جراحت رطبه شش و مضع او جهة سرفه رطوبیه و جذب فضول دماغی و ضماد او جهة التیام جراحت و ازاله حکه و جرب

وخشونات جلد و باکلمه رجهة حبق رکها و نواصیر و باتخم کتان با سویه جهة رفع تالیل و بواسیر مجرب
وجهة شقاق کعب و کجی ناخن مؤثر و کشیدن او مانند تنبا کو روز اول یکدفع روز دوم دو مرتبه
روز سیوم سه مرتبه جهة سرفه و ربو و قرحه خشن عجیب الفعل است و بعضی گفته اند چون با زرنیخ
و بیه بزر کشته بخور کنند اثرش قوی تر میشود و مولف تذکره گوید چون راتیانج را با نصف او
زیره انغار و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد غایند در ساعت دانه
بواسیر را ساقط گرداند بالم شدید و تدارک آن بسفیدی تخم مرغ و سفید آب و بخوردن شیر تازه
باید نمود و طلاء راتیانج مقوی ذرا بدان نرم باعث ورم و درد میشود و بخور او که بپارچه آلوده در افتاب
خشک کرده باشند جهة زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ او در اصلاح شود زود را
مؤثر رامک از او و بیه مرکبه است و آن قرصه است که در قدیم از عصاره بلم میساختند و در زمان
ازماز و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین او آنست که یکجزو مازو و نیم جزو پوست انار را
سائیده و در آب دو سه روز بجوشانند و برهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل آن
ضمغ محلول و یکجزو نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نخمه قرص سازند و اگر بوزن پوست انار ربع
بسیار نارس اضافه کنند بعید العمل است در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملطف و مقوی
معده و امعا و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد با عضا و جهة اسهال کهنه و دموی
و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و مجفف قروح شرباً و ضماداً نافع و طلاء او
مقوی جلد مسترخی و رفع ورم حار و نفرس و ورم مقعد و برز آن و حابس عرق و رافع عفونت و بخار
فاسد و باضماد موبر و قاتل قمل و سوزن او مقوی لثه و قاطع خون و قدر شش تا دو مثقال و بدلش
سک و مغز مثانه و مصلحش عسل است رازقی در قدیم لوسن از اد را نامیده اند که زنبق باشد
و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده اند راتیانج نا جیل است راتیانج و راتیخ راتیانج است
رائی نوعی از غنک است و بلغت هندی اسم خردل است راک بلغت هندی اسم رماد است
رابون بلغت اسم راوند است رانا بلغت رمان حلوا است رازیانج رومی و شامی

انیون: ا

انیسون است راقه حلتیت است راج خرما است راحته الاسد نوعی از عرطنیث است
راطنی بیونانی اسم مجموعه علکهاست راسن اشنیخ بلغت انریس اقسون است
راسن الهندیه بلغته اسکندریه قسم از مخاصه است رال اسم هندی برسیاوشان است
قنص است راج هنس هندیه برسیاوشان است راج گیر اسم هندی صمغی از آسای است راج گبرا هندی از ان الغراب است
رب عبارت از آب میوه هاست و بنانات است که بطبخ بقوام اورده باشند و رب
هر چیز در تحت انجیر مذکور است ریل نوع جیدا فستین است و کوبند نوعی از زیر خاکست
و قیصوم و دودرهم اورا جهة دفع زار هوام مجرب دانسته اند رب العنب میفتح تیت
و در دیلم دوشاب ترشی نامند رب ضمع کمکام است رشیس علیق است ربنا نخ ارمنیان است
ربرق عنب الثعلب است ریشا نوعی از ماهی کوچک است و در افعال قوی تر از ماهی روبیان
دانسته اند ریناد بفارسی انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای آن
کوتاه و آن اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن عدد ی
ازان قتال است و خمادکوهیدهٔ او بر موضع گزیده اش مجرب و جذب رفع سم میکند و اطهر
بقس بستن زنده او را بر بازوی صاحب دوریحه رفع تب مجرب دانسته اند و زرور
خشک او قاطع نابیل است و کویند چون منوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت
او نخواهد ریتم بلغت مغربه نباتیست سفید و سیاه میباشد و او را سیاه شاخهای زیاده بر زرعی
و بدبرگ و صلب و مانند ریسمان بر جوبها میتوان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا
و دانه اش مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه و رنگ و شاخ
او سفید است در سیوم گرم و خشک و جذب و محلل و با قوة قابضه و تندرو و دو درهم او از
ثمرش مقیی قوی و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهت عرق النسا نافع و قاتل جنین و خمادش
جهة نمش و گزیدن سگ دیوانه و اشامیدن او بدستور جهة سگ دیوانه و اخراج جنین زنده و میت
و مدر قوی و مسهل اقسام گرم و خوردن هفت عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند

بسیب اسهال ومنع برودت میکند ومضر معده ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا یکمثقال است
رتة اسم نبطی بندق هندیست ریة مروالی اسم هندی حی العالم است رنگ منکطرا منبع است
رترت اسم خمار زنگبار است رجل الطیر ورجل الزرور ورجل الغراب ورجل العقق ورجل
العقاب کیاه اطریلال است رجل الحمامة ابوخلاس است رجل الدجاج اقحوان است رجل الزاغی
رجل العرس خریق سیاه است رجل الجراد زرنب است رجل الغروج قاطع است رجله بقلة الحمقا است رجل
الزاغ رجل الغراب است رجمیع فصفاضه حیوانات است رجل الغراب کوبند نبات اطریلال
واکثر تصریح نمودند که غیر اوست ودر نواحی بیت المقدس بسیار است کیاهش بقدر شبر
وبرگش بسیار سبز مایل بسیاهی ومشوق شبیه برشاد بستانیه در وسط او منشق بدو شق مانند
چنگال غراب وشعب او متفرق ومانند دو انگشت قبض وشیرین ومانند طعم زوک وبیخش بسیار غایر
در زیر زمین ومستدیر وظاهرش زرد وسائیدهٔ او مثل بورنجان وبزبان ترکی غازاباغی وبهلوی
کلاغ پا نامند در اول کرم ودر دویم خشک ومفتح سدهٔ جگر کرم ومفتت حصاة ومسکن ریاح ومحلل
وجیهٔ قویهٔ ومنفص ودردکر ولبنت بسیار مونث ومطبوخ بیخ او در رفع اسهال مزمن بعید البت وطلای
عصارهٔ او که با کتش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل بارد وبا نیم وزنش لقاح جهة مفاصل حار
مفید وبدستور روغنی که در وجوش نهند باشند همین اثر دارد ومضر محرور ومصلح کاسنی وامثال آن
وشربتش تا دو مثقال رجیق خرماست رخمه بجای معجمه اسم عربی مرغ مردار خور است واین قسم
از کرکس وبزرگتر وسفید مایل بسرخ وباخط سیاه وجنبش بسیار زرد ومسکن او جبال وبیابان
وبغایت خایف میباشد زرد وبم کرم ودر اول خشک وتخم او بهترین اجزاء او است وگفته اند
که اگر هفت عدد بیضهٔ او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد وبه نگردد از
تا نبرادو به دیگر مایوس باید بود وطریق آنست که بعد از شقیه بگیرد بیضهٔ او را خام تناول نمایند
وتا شش ساعة اصلا چیزی نخورند وبعد از ان مرق چرب بیابان مند وبعد از یکهفته تکرار عمل کنند
وذرور بیضت تخم او قاطع نزف الدم وباعث التیام جراحت وباسر که جهة قوبا وخراز نافع

الرکبی او

وسرکین لوبا سرکه جهة رفعه برص ببعدیل وحول ودود اورا در اسقاط جنین واد را حیض مجرب
دانسته اند وطلاء او جهة کزیدن عقرب ومار وزنبور وقطور او با روغن زیتون جهة کرانی ساعه
ورفع کرتسه وبخور کونت قدیدا و باخرذل تا هفت مرتبه جهة کشودن کسی که از زنان لسته باشد
مونر دانسته اند وقطور وسعوط زهرهٔ او با روغن بنفشه در کوش طرف مخالف جهة درد شقیقه
ودر طرف موافق با روغن زیتون جهة ریاح وکریه واکتحال او با سرکه جهة رفع بیاض وبخور براو
جهة کرفتکی ابوان هوام بردارنافع وچون جکر موش او یا سائیدهٔ خام اورا در روز یکسه دفعه هر دفعه
یکدانک با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهة رفع جنون مجرب دانسته اند واشامیدن اوست اندرون
سنکدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهة رفع جمیع سموم ودو درهم مغز سر او مورث
جنون وبلاهت وتعلیق سر او وبخور موی او باعث تسهیل ولادت وطلاء مغز سر او با روغنها
جهة درد سر نافع واز ارسطاطالیس منقولست که جون زهر را خفه کرده با چهار قسط روغن
زیتون بجوشانند تا مهرا نوشند بهبود یابد او جهة رفع جذام مونر است رخبین بلغة سریانی وبفارسی
بورکوبند وآن غبر متصل است از ماهیت شبرکه بطلق غلیظ کرده وبجکانیدن حاصل شود واول کرم
ودر آخر خشک وکنز الغذا ومهیج وشبرین ومسدد وبطیء الهضم وثقیل است ومحصل ماهیت وموزع است
که بعد از کنک شدن ازان جدا کردد واز جوشش بسیار منعقد وسیاه کردد وبتریاق فاروق نماند
انف الله نم در میم مذکور خواهد شد رخ اسم فارسی خوشه است رخام الطین بفتح میم لباست رخیسیه
را بتایج است رخام مجر او خام است الرابع السین رسالون شرابیست که از خمر وعسل وادویه
حاره ترتیب دهند کرمتر وقوی تر از شراب ارسلون است ودر امزجه باردهٔ نافع است رسانجن بضم اول
حضض است رس اسم هندی قبل است رصیت اسم هندی بخور السنود ونت رصاص سنک است سفید بخرنک
در دوم سرد وقریب القوة بسرطان وجهة طلاء باصره ودمعه نافع است الرابع الشین رشقة لطایف
اسم فارسی اطریه است رشاد حرف بستانیان است رشیمه را بتایج است الرابع الصاد رصاص
ن ل قلعی وسرب است واز مطلق او مراد قلعی است رصاص ابیض نامند وبفارسی ارزیز

نیز گویند و نکون او از زنبق است غالباً و کبریت قلیل ردی الجواهر و زبون ترین فلزات است
و در سیوم سرد و مجفف و با جواهر رطوبت حامد از بر دوست و قابض و انا میدن او کشنده است
و طلا را آئیدی او با آب کشنیز و کاسنی و آب بارنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن
و روغن گل سرخ جهة سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و
قضیب و با دسرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد با عضا و با شراب جهة درد عصب و اورام مرکبه
نافع و پستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت و جماع و تبقعد عصب و التوائی آن و محلل و باقی صفحه
انکستر او با عث لاغر بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است
و چون بر روغن جرب کرده بگذارند تا زنگ بهم رساند از ان روغن زنگ گرفته بر اهن
که بمالند هر گز زنگ نگیرد و گویند دوغ باز یر اشقیه آن میکند و بعد از شقیه چون با قاطر خل و
زاج سبحق بجدیکه تشمیع پذیرد غایند یا دران بسته که مناسب او باشد ملحق با دل کرده مجرب است
رصاص بفارسی سرب نامند و بعربی انک و در نکوین از رصاص ابیض زبون تر و از لوخه او
ابا رسرخ حاصل میشود در دوم سرد و تر با قوة قابضه و دافع و لازنده بین او در زمین نمناک منفتح
برآمده کرد و سائیده او با روغن گل و عصارات نباتات در خواص مثل رصاص ابیض و پستن
او بر کمر بقدر هفت و نیم مثقال منع احتلام و پستن صفحه او بر غدد خنازیر و الثواء مفاصل دافع
و محلل آن و خاد آن با روغن گل و آب بارنگ و آب کشنیز جهة سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل
نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاه او که بر کف دست بماند با آب و غیره در مدور جرب
و لوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کند مجرب است و بجند رهم او را در زیر بالین کسی دفن کنند در
آنکس نخواهد خوابها پریشان بیند و چون هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزه نو گذاشته
و قبر که زحل در شرق باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار از اشجار غاید و چون سنجاب
او را بحد بسوزند که سیاه او بر طرف خود جهة قطع ترف الدم و التحام قروح خبیثه و دمل و حکه
بغایت سریع النفع از با رو مجفف بی نوع است و اشا میدن سرب کشنده هر گاه سائیده باشند

و فرو بردن کلوا و با خاصه رافع درد معده مزمنه است و آزموده مجربین است رطب خرمای تازه است و نسبت او بخرما مثل نسبت میوه ها تازه است بخشک آن و دوامت او با بادام بغایت مسمن و محرک باه و معوّر کرده و مکرا است و سایر خواص او در تمر مذکور شد رطبه بفارسی اسپیت باغی تازه است و تمر یکی یونجه نامند و خشک شده را بعربی قت گویند در آخر اول کرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضاد بخته او که روزی دو بار کنند جهة زرعه مفید و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل حاره آن و تخم او قوی تر از سایر اجزا و قابض و مولد منیه و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصاً چون در حمام و بعد از آن تناول نمایند و جهة خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقیست و قدر شربتش از ده درهم تا پنجدرهم و روغن تخم او در رو غنه از آب آن در روغن زیتون ترتیب دهند جهة لقوه و رعشه تریاقی نافع است و خشک او قابض و کلش ضعیفتر از تخم اوست رعی الزراریز قوه الصبع است رعیا و یلد السقم را نافع است رعی الابل است رعی الحمام گیاهی است لولش زیاده بر شبریه و برگش دندانه دار مایل بسفیدیه و از ساق رویندا و ساقش منتصر یکی و بخش بقدر شبریه سرخ بزردی مایل و تخمش شبیه بکرسنه و کبوتر محب این گیاه است و مولف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهیست و بیخ او را صباغان استعمال مینمایند و نار فیصر عبارت از اوست باعطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دوم کرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و آشامیدن او مدر حیض و ضاد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و بیه تازه جهة اقسام دردها و ورم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قوه الصبع است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات زرد کوک و برگش شبیه ببرگ درخت سقر دراز باریکتر و درشت تر و ساقش پر شعبه و چربش شبیه بنجگشت و کلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و دو سطر ان شکاف دارد و باندک شبریه و بخش اسطریه انگشت و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شبرین و خام او بدستور ساق تازه او میخورند در دوم خشک و در اول کرم و گویند در سیوم کرم و خشک است مفتح و

ومحلل اخلاط بارده و ریاح مقاوم سموم حیوانیه و خادا و باسر که جهه ورم سر و خائیدن او جهه ابو جهه تسکین
درد دندان و رفع عسر نفس مونر و تحشی جهه کزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرد و مضر
احشا و مصلحش قرفه و سنبل و قدر شربتش دو درهم است و بدلش وخشیرک و کویند چون شتر مسموم کشته از کیاه
خورد قطاص منقوع و بابن جهت رعی الابل نامیده اند رعی الحمار خار لیث شبیه بادا ورد نهایت تشریح بحیم شبیه بر بخه
حرف و بخش تندو تحشی شبیه بخرد ل سیاه و باغوضه و چون حمار را لغتی در دست بهتر از خوردن این کیاه خلاص یابد
در سوم کرم و خشک و نهایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و مدستور تخم او و ربع درهم او جهه بسبز
بهیدیل و جمیع اجزا او جهه اختلاط عقل و جنون و عسر النفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش بنفاتیق
داز شدت ادرار مسقط قوة است رعاد نوعی است از ماهی عریض و کوتاه و پشت او بهن مایل بسیاهی
و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافته میشود در دو یم کرم
و خشک و لیسش زنده او بر سر جهه رفع صرع و صداع مجرب است عرق جهن و بولست او درازاله درد سر مزمن
و شقیقه و دوار نهایت مجرب و بهیه کونست او شهوة برانزا اعاده میکند و قاطع بلغم و رافع برقان و بسبز
و قاطع خون هما عضا و بخنه و او جهه سل و مطبوخ او در درد عن زیتون که مهرا نده باشد جهه مفاصل و درد کم
و نقرس و طلا او جهه تحریک باه مونر است و این بهیه کویند که ماهی شبیه بعرعار و ملاحظ کردم نهایت محذر
و خوردن او را کشنده با نهم رغوه کف مایعات است و انچه از جامدات بر سر او منعقد صابون و یا مک رغوة القمر
حجر القمر است رغیدا را قوالست رغوة الملح زهرة الاسبوس است رغوة الحجا بن و رغوة البحر اسفیخ است
رغت جلنار است رق سلحفاة بحر است رقش سلحفاة نهری بزرک است رقیب الشمس صابر بوما است
و نوعی از بنوع را شامل است رقع خرقطانست رقعا اسم عربی خان صغیر است و کویند مرخس است
رقاقس لغتی بربریست و کویند جفت افریدست و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند رقون
و رقان خمالست رقه بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهه تکسیک استخوان مفید بند و مطلا
ازان بخلیت صلب زرد رنک و صمغ و خشک و دو مثقال او با زرده تخم بهم خت جهه خرید و سقط و بریده
شدن استخوان نافع است و باید که سه روز متوالی تناول نمایند رقیع یعاید کویند در خشت بقدر در خشت

کردکان و برگش برگ درخت خیار است و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه و ثمرش مانند دانه
انجیر و با شیرینی و مائی است و مولف تذکره گوید که او را در مصر بانجیر فرنگی نامند نیاتش زیاده بر دو
ذرع میباشد و برگش بسیار سطبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ را در زمین غوس کنند میروید و ثمرش
از برگ بیرون آید و بقدر خیار زیبا که چک میشود با شیرینی و شیرا و مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است
و ازین صفات ظاهر میگردد که انجیر نمیباشد که در بلاد کرم سیراب و درمازندران موجود است
در دویم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالا قصبه ریه و صوت و شیرا و جهة قوی با انار و تحلیل اورام بارده
و سقوط بواسیر نافع و سایر اجزاء او جهة دیدو جرکه شربا مفید و قدر شربتش از تخم ورشته او
شش درهم و مقوی معده و مصلحش کتیرا و طبخ او مقوی بلغم و اخلاط غلیظ و خماد برگش جهة التیام
جراحات نافع است رکب صدف البواسیر است رکب نخود مریم است رکب چندن الاحمر
صندل احمر است ریمان بفارسی انار کوهی تبدو اقسام میباشد شیرین بیدانه را که اطبا نامند لطیف
تر از سایر و سرد با عتدال و در اول تری با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ
و از پنجه باعث نفوذ محرور و نیز سبب و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و
خوردن او بعد از طعام بسبب انحدار آن و جهة تصفیه روح کبد در تقویت حکر و استسقاء لحمی و زرقه
و سودا القیه و بر قان و سپرز و خفقان و الم سینه و سر فه حاره صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و
نفوذ کردن غذا و رفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار و اکثار او مضر غذا و مرخی معده و مصلحش
مصطکی است و چون سر انار شیرین را لورا خ کرده بدفعات بقدریکه گنجایش داشته باشد روغن
بادام شیرین در و ریخته بر روی آتش گذارند روغن را جذب کند و بجدیکه روغن بادام را
دیگر جذب نتواند کرد و میکدند آن جهة درد سینه و سر فه از مجربات است و بدستور اش میدند آب او با شکر
و نشته و صمغ عربی و روغن بادام که نیکرام بعد با شکر همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که بهوا مزد
بفارسی میخوانند کوبند در سر دو تر مایل باعتدال است و انار ترش در دویم سرد و خشک و قابض
و مدر بول و ممسک حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد بمعده و جهة رفع صفاروة خفقان

رکب السنبل درخت است

رمان بری در جوانی کوک بود است بیشتر جهان بار کرک آنرا دهند و کل میکنند بعینی نان را در برک کرک
و اصلح وجب نمازد و بهترین آنرا دانند و طعم و بیرنگ و بوی کرک او بهتر است و بقدر انار او و طبخ او
جهة قطع دم و طبخ برگ او جهة وجع مثانه و حصاة و سنگ مجرب است از دهنده رفع غلبه کردن رفع الم میدهد ۱۲

حار و منع صعود بخار غذا و رفع و خاصیه ان نافع و اکثار او مورث قرحه امعاء و سیج و تشنج و ضر
مبرد و مضعف جاذبه جگر و قوة باه و مصلح انار شیرین و زنجبیل بر و رده و امثال آن و آب انارین که
با بیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و سکنجبین رطل و منقال شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهة
تیهای صفراوی دیرقان و جرب و حکه نافع و خاد مطبوخ مهزا و او با پوست او و تخم جهت جرب و حکه
صفراوی مجرب و طلاء مطبوخ او در شراب جهة تحلیل اورام بعید یل است و مضمضه آب او جهة قروح
خبیثه دهان و قلاع و اکتهالش جهة ناخنه و سیل نافع و خاد و عصاره او که در طبیخ غلیظ شده باشد با قدری
عسل جهة قروح خبیثه دهان و قلاع و اکتهالش و قروح خبیثه بینی و کوشت زیاد زخمها و درد کوش مفید است
و لحوق او قابض و جهة رفع خواهش خوردن گل و امثال آن زنان حامله را و پوست انار ترشش
در افعال نوبر از آب اوست و چون باب انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهة سلاق و جرب
و لثویت با جره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گلسرخ در و بچکند
با تش نرم گذاشته در گوش جگانند جهة درد آن بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قابض
و بارد و مجفف است و لفوف او با عفص مسهل بعد اخلاط نوشته و جهة آتشک بغایت مفید و جلوس
در آب طبیخ او جهة رفع سیلان حیض و خروج مقعد و خاد او با عسل جهة رفع اثار آبله و طلاء
نوشته او با عسل بر سینه و معده جهة رفع نزله و نزف الدم و دیة الدم و حقنه با آب او که با برگ خوجو
مقشر بوده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سیج نافع و مضمضه با آب طبیخ او جهة تقویت لثه
و اشامیدن آن جهة سلس البول و خشتی مقعد بآن جهة قطع خون بواسیر و امراض مقعد
و آشامیدن سائیده او بقدر یکدرهم با آب کرم در دفع کرم معوه بعید یل است و طبیخ پوست انار
درین باب از مجربات است و جهة نزله حاره و درد دندان مضمضه او بعید یل است و چون
پوست انار ترشش را با مازو با لویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهره نرود و منعقد گردد بقدر
فلفل جهة تهیئه داده با نزده عدد و زیاده از آن جهة اسهال مزمنه و سیج مخوف و قرحه امعاء
و مقعد مجرب است و رب انار شیرین در دویم سرد و در اول خنک و قابض و جهة التهاب تشنگی

نوشادر بزبان تر

مفرط و نپ‌های تند و قی و خمار و رفع فساد رنگ خاره و دفع غشیان نافع و انار دانه قابض
تر از رب هریک است و در افعال قوی‌تر و کوبیدن ترش او با مویز با لوبیه و خمس آن ریزه
کردن جهة رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر تشنج و سرفه و مصلحش مویز و کرد کمان و بدلش
سماق است و گل انار در خواص مثل گلنار فارسی و جهة خون بن دندان و التیام جراحات
و فتق و قلاع و خناق او با برگ رز بر فم معده جهة مفرط و عصاره او با گلاب جهة منع و تحتن
مواد بخشم در فم و رم آن و با آب بارنگ جهة قرحه اصلیل و با آب جهة ابتدار داخلی و خارشی
بائی که از موده و کفش شده باشد و با سرکه جهة بادسرخ نافع و عصاره پولت و پیه او قائم
مقام گل است و خوردن هفت ازان که هنوز باز نشده باشد بهمی که بدست کرفته کلهارا
ناشتا بلع کند جهة بروز دمل و رمد تاریک از موده است و دانه‌های زردی که در اقماع انار میباشد
شبیه بزهره و در جمیع افعال مثل تخم گل است **رماد** بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از چیز و از چیز
و خبز و دخانی است و شمسش درشت خبز و دخانی زایل شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها
در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوبناک و غیر آن با سرکه جهة بیضه و خوده و شقیقه و تحلیل
اورام بوا سیر بعسل است و خاکستر بید مفتح سدد و جهة التیام قروح و قلع آثار شر با گوضاد اکله است
و مضر تشنج و مصلحش کتیرا و قدر شر بتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نزف الدم و مکن
اورام مانع اکله و رافع قرحه قضیب و مقعد و خاکستر تبنه مغموس در قطران و زفت و خاکستر کدو
جهة قرحه قضیب و مقعد مجرب است **رمل** بفارسی ریگ روان و در اصفهان مارنامند رسوم خشک
و مجفف و کرم شده او جهت تنشف رطوبات و استسقا و حول سائیدن او جهة قطع حیض و منع حمل
بغایت مونث و با خاصیه آب خوش‌تر را بدمزه و آب بدطعم را خوش مزه کند **رهیث** بعربی سمسم
نباتیست از جنس نخود شبیه بدرمنه بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد میکردد و چیزها را رنگ
توان نمود و کویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد میشود و او جهة زکام مجرب است و باعث
کرمخوردن هوام و قلع کاز لوخه و ابهم رسکویند بهتر از قلع اشنانست **رمرام** قوطر نیست خرد خضعفا

وقلط کرازو بهمن ضعیفتر از قلط استان است رمان البر شامل درخت قلقل وجلنار است رمان
العلک خشخاش سفید است رمان النهر نوع کبر هو فاریقون است رماد عشق الخطاطیف
خاکستر آشیانه خطاف است ومذکور شد رند بعربی اشق بربری است وبلغته نام غاروکوبند
صندل است رنف اسم عربی بهرامج است رنگت اسم هندی دم الاخوین است رنگ
اسم هندی اقاقیا است رنگ کانه اسم فارسی مفینه است رودیون اسم سریانی
دفلی است روات یونانی خشخاش سیاه است روزمی اسم سریانی آزاد است روبارد سی
اسم یونانی آزاد درخت است رودلا اسم یونانی ورد است رودسی اونا اسم عبرانی سماق است
روین اسم یونانی قوة الصبغ است روبا اسم سریانی عنب الثعلب است رواس اسم نبطی
قرة العین است روحانی وروح بلغت اکثر یونان زیبق است روث سرگین حیوانات است
روفیون نوعی از عنب الثعلب حیلی است رودابو یونانی سرو است ورد است کرباعسل ساخته
رودشیا نبات بعد از خشخاش ولون بعد از الف یونانی اسم کجی است وسریانی اسم
مرتفینا است رواحر انچه ارباب طبخ غایند ورو غن وترشها داده حاره اضافه
کنند رواس اسم هندی اذخر رویذ اسم هندی خرات است روئی اسم هندی قطن است ردی
اسم فارسی طالیقون است روئی تونیای شبه است ومشهور بروح تونیا غیر مصنوع است
ومعدنیت بخلاف سایر اقسام تونیا که روئیدنی معدنی نیستند روبه اسم هندی فضه است
روتها اسم هندی دته است رودده اسم فارسی امعا است روشن اسم هندی حجر الغمر است
روباه اسم فارسی ثعلب است روغن بنفشه ورو غن خشخاش ورو غن سنبر بخت ودهن الخل است
ودهن سمسم نیز آمده روغن زیتون اسم فارسی روغن زیت است روغن زیتون فارسی
زیت الانفاق است روغن بادام کوهی زیت المرجان روغن درخت ارزن زیت السودان است
روغن اسم فارسی سمن است رونک اسم فارسی شاه طل رونا سی اسم فارسی فوة الصبغ است
روغن زفت قفاد آلانی است رودا ارغد الغة یونانی بمعنی اصل الورد است وآن بخسست
نعمان الدوانی
لسعم نعوط

شبیه بقسط و سبکتر ازان و بعد از سائیدن بوی کلسرخ ازان ظاهر میشود در دویم گرم
و ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب یافته اند **رو بیان** بفارسی ماهی رو بیان
نامند و آن حیوانیست کوچک دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ آبی باسکنجبین
مسهل حب القرع و مطبوخ او با بیاز و کندنا که بعد ازان بروغن کرد کان سرخ کرده باشند
بازرده تخم مرغ بغایت محرک باه و حمولش مسخن رحم و معین حمل اورام حاره صلبه و جاذب بیکان
و خار از بدن و طلاء مهرا او روغن زیتون جهه مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش
ربوب حامضه و مولد لبودا و حکمه شدید است **روس کلمه** و مغز سر حیوانات کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف
و مولد منه و مسمن بدن و بهترین آن کله کوسفند جوان است و حقنه آب کله و باجه جهه ترتیب اعضاء
وامعا کرده و ملین او رام صلبه باطنی و نطول او جهه ترتیب دماغ و جنون و بخواب بردن و انتهاء در دسر نافع
و منجر و مضعف معده و هضم است و مصلحش آبکامه و خردل و صعتر است **روسنج** معرب از روی
لوخته فارسیست در اسخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور رفت و بهترین او سیاه
مایل بسرخیست در سیوم گرم و خشک و اسائیدن زیاده او کشنده و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب
منقی جراحات و مدمل و جالی غاوه چشم و دماغ زیاد و فروخ خیسنه و جهه بردن کوفتگی زیاده موثر است
و معمول او ملایم تر و اسائیدن ربع درهم او با موم روغن کنجد که مصلح اوست مسهل قوی
ماء اصفر و جهه استسقا بسیار نافع و با آب باران و عسل مقی است **رهنی** بفارسی اردنامند
و آن کنجد بوداده مقشه است که از سائیدن بسیار مانع کردد و روغن او جدا نکنند گرم و مرطبین
صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منفع دملی و میبی و مفید اشتها و غلیظ و مصلحش عسل است و سرکه
و انجار از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب میدهند در اثار مثل اصل است **ریبج و**
رهنقا و ریبج الفاشک است **ریحان** بنوعی از خمر است و مذکور شد ریباج و ساغ است **ریحان**
القصارین و ریقت بعد است و جهه سیج و دمی که در با کفش و امثال آن بهم مفید و طلاء خوبنباب
کباب او که با نمک و ازیره یک له بکرم جهه تابل و قوبا با سه بغایت موثر و لوخته او جهه رفع سیج

تازه او در دم کرم و خلط سودا و کرم و خلط محمی مفید

محرب است ریحان داود اذان الفار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان یمانی قطف است
ریحان النفع بلغته مصر ترنجان است ریحان القبور آس برّیست ریحان ابیض شبه است ریحان
الملک شاهسفرم واز مطلق ریحان مراد اوست ریحان الجمال سلیخه است ریحان السنبطان
نابایخ ریحان سبز ضمیر آن است وآن نوعی از شاهسفرم است ریحان کوکدن ریشه والله
اسم فارسی سنبل الطیب است ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروج است ریوند
راوند است ریم اهن اسم فارسی خبث الحدید است ریشم اسم هندی ابریشم است ریشه اسم
هندی قیصوم است ریباس معروف ومشهور ویخ او ریوند است در دویم سرد وخشک ولطیف وباقوة
قابضه ومقوی معده داخث وجگر حار ومفرح وقاطع یرقة وتشنگی وغشیان ومسکن حدة صفراء
وخون وجهة رفع مستی وخمار بوا سیر وطاعون ووبا وخفقان وواسواس واسهال حار وبران
وتپهای حار وتحریک اشتهاء ومنع بروز دمل واکتحال او جهة قرحة باطره وبیاض وخاریدن باآرد جو
جهة حمرة وباد سرخ وغلبة نافع ومضر سبعة وباه ومجفف اعصاب ومورث قولنج در مبرودین
ومصلحش شربت عود وانیسون وعسل وقدر شربت از آب او تا سه درهم وبدلش ترنج
ترنج وآب غوره است وربّ ریباس قوی تر از آب اوست وشربتش جهة وحشت وجنون و
بخارات واحتراقات نافع است ریهه بفارسی شش وبتر کی ابکر نامند وقلیل الغذا و
خفیف وبهترین او شش بره وبزغاله هیچ شش ماه تا یکسال است وجهة نافهین مفید وگویند
مداومت او مورث سل است ومصلحش او سرکه وگلاب وخاد کرم او جهة ورم جشم که در بیاض او
قطع خون ظاهر باشد مجرب است ریهه البحر چیزیست که در کنار دریاها یافته میشود وخاد او
جهة نفرس وشقاقیه که از سرما بهم میرسد باشنا فعست ریش عبارت از برطوبات و
ذرور نوخته اقسام آن جهة التیام زخمها نافع وموی بسیار نرم باز که کرک گویند
در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است وچون از پیه بیرطوبات بخر بزرگ
وبقدر وقف باشد جدا کرده بسوزانند ودلنوبند وخنک کنند نفوخ او جهة قطع خون رعاف

که از هیچ جنس منقطع نشود از موهاست و در جمیع اقسام نزف الدم بعدیل است ریحان الکافور
نباتیست در کل وساق شبیه بسپیدبو برگش مثل انار و از ان ریزه تر و کلش کبود مایل بسفیدی
و از جمیع اجزا او بوی کافوری آید در دویم گرم وخشک و بوئیدن او محلل رطوبات دماغی
وضماد او جهة دردسر و تحلیل اورام و اشامیدن آب او مفتح سدد و جهة یرقان و قطع سیلان خون
اعضا و ذرور او جهة قروح و جراحات نافع و مضمضه او مطیب دهن و مصلح لثه و دندان و قدر شربتش یکدرهم
و از آبش هفت درهم است ریحان سلیمانی گیاهی است از جنس عشقه و بر درخت میپیچد و همیشه سبز
و شبیه ببرگ ببلاب و دانه اش مثل فلفل و سیاه و کلش سفید و در اصفهان و دارالمرز بر درختان
میروید و در دیلم و شکابن و مکام نامندگرم و خشک و لطیف و مجفف مسهل بلغم زایله بود او منقی خون
از اخراجات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و ضماد طبخ او جهة بواسیر و امراض
سودا وی و در درد رحم و طلای او با عسل جهة ورم بلغمی و با سرکه جهة ورم حار و اشامیدن و طلا کردن
آب شکوفه او جهة گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربتش از برگش سه درم و از آبش شش درم
و انچه در بعضی کتب ادویه مذکور است که در اصفهان مشهور است بکل عقرب و جهة گزیدن عقرب و تبلد
و زنبور ضماد آن نیز با مجرب و برگش از ببلاب کوچکتر و کلش مثل خوشه و بخش منقش و از اندرون
زرد و کوچک است اما همیشه سبز است و او سطاریون است و مذکور میشود کویند قسم جبلی او و برگش
مثل ثبت و کلش سرخ و با سفیدی میباشد حرف الذامع الالف المعجمة زاج معرب
از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام میباشد در اقسام او غریب و از یکدیگر و سفیدند
و سرخ او زرد مینو و زرد منقلب سبز میکردد و زاج سفید را قلقدیس و زرد او را قلقطار و
سبز را قلقلند مینامند زاج اصفر افضل از سایر زاجهاست و بهترین او صلب ذهبی و
و درخشنده است در سیوم گرم و خشک و لوخته او لطیف تر و محرق معقول را حدت کمتر
بخلاف سایر املاح که از احراق قو بیتر میشوند و طلای آن با بابونه چهره و سلوه و جرب
و حکه و ذرور برش جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و منقد و حول

او باب کند ناجهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتی نفس جهة تقیه چرک کوشها و چشم
و باعل جهة سطبر بپلک و قتیله او باعل جهة بواسیر و نواصیر و قرحه کوشش و رفع چرک آن
نافع و اشامیدن او جهة کتن اقام کرم میباشد و زیاده از یکدرهم او کشنده بسل است
و مورث سبح و سرفه قوی است و چون دو خرزاد را با یکجزو اقلیمیا با سرکه سائیده در
ظرف سفال کرده چهل روز تا بستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود
و از اله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و جهة بردن کونت زیاده جراحتها بعد ملیت و مغرغر
اقسام زاج با سرکه نافع زلوکه در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مو نرو قدر شش
که بخطر باشد تا یکدانگ و مصلحش شیر تازه و نمک و بدلش زنجار است و مقطر او با ماء ربع
آنسرکه جهة تکمیل سحق کرنب و زبیق و رصاص بحد تسمیع مجرب دانسته اند و رصاص را
بآن شده زاج اخضر بآن کرم و خشک از سایر و محرق و اکال و بوخته او لطیف تر و اشامیدن
یکدرهم او جهة رفع سمیت فطر و باعل جهة اخراج کرم معده و باب مقی قوی است و چون
صاحب بنیه قوی مرطوب از ان بنوشند موی سفید ریخته موی سیاه برمی آید مجرب دانسته اند و چون
بغایت مقرحش است ترتیب بسیار باید نمود و طلا کردن او جهة اکلة دهان و بثور و صفوع زیر زبان و بواسیر
الانف و نزف الدم جراحات و قطور او باب جهة قطع رعاف و تقیه دماغ از رطوبت و دردش
که بارد باشد نافع و مقرجراحات عصبانی و زیاده او کشنده است زاج ابیض آن زاج سفید
مایل بزردیست و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بآن رنگ میکند بسیار قابض و جالی در جمیع افعال
مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید است مایل بسرخی و چون او سیاه باخی و لیف و
نقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و انچه سبقا بنفش است از جنس احمر
و ضعیفتر است زاج الاسکوفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه چون آب بر و رسد
سیاه نگردد قابضتر از سایر و با قوة جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت آن
و سیاه کردن موی و باب جهة جوشنها و رطبه و حقنه آن جهة عرق النسا نافع است زاج المقطر

و قاطر نوشادر

وقاطر نیز نامند از جنس زاج اخضر است که مایه لطیفه آن در زیر زمین معدن منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان او آنست که چون بر فولاد بمالند نمکش می کند

زاج المطبوخ از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط بخاک او را با آب بجوشانند تا منجمد گردد و بهترین مهرکه ترو بریده استعمال کنند زاج ابود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاسکافه است زاج البحر گویند زاج اصفر است زاج لوری زاج احمر است زاج لاری و کرمانی از جنس زاج قبرس است زاج قبرس زاج زرد مایل بسبز است زاج بلور اسم فارسی لنب یمانی است زاج اسم فارسی قنقذ است زاج اسم فارسی غراب است زاج اسم فارسی غراب کبیر الود است و بترکی قوزغون نامند زادن مران است و گویند مرو است زاد ق اسم زبق است زاج اسم فارسی انبار پارسی است زبیب بفارسی مویز گویند و بهترین او هر کونست و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقه نامند در آخر اول کرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل با عتدال و جالی معده و امعا و محرک باه مبرد و دین و موافق قصبه ریه و مسمن و مغو یه جگر و جهة سرفه بلغمی و امراض کرده و مغانه و قروح امعا و باکل و کاوزبان و خرما بسیار جهة خفقان مجرب دانسته اند و با حسن لبان جهة دفع نسیان و با سرکه جهة برقان بدستور مجرب و جون بجای دانه هر عدد فلفل جائی داده مداومت نمایند جهة سردی کرده و تقطیر بول و سنگ مثانه بیعدیل و جون با انیسون بخته و مهر کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهة سرفه مجرب و ضادش با بهه حیوانات جهة تحلیل اورام و کشودن دمل و قلع ناخن متحلل و با آرد باقلا و زیره جهة ورم انثیان و با شراب جهة قروح شهریه و جدریه و عفونت مفاصل و جوشهای سرطان و غالفرا با که مفسد عضو است مفید و با جاوشیر جهة نقرس ناخ و مضر محرورین و مصلح سکنجبین و میوه های ترش و خشخاش و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتی تا پنج درهم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند و بهترین او سبز و بدترین او سیاه است و همه آن لطیفه از دانه دار و مبهی و با قوة مسهله و اب نقیع و مطبوخ او که با قایند بقوام آورده باشند جهة سیر فه و مواد سینه

نافع و منقی صوت است و خیار او با زعفران و زردهٔ تخم مرغ و عصفر جهت کشودن دمل و تحلیل
صلابات سپرز نظیر کوبیده او با صبر بجهت سر محبس است و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده
و اکثار محرق خون و مصلحش مذکور شد **زیب الجلیل** بفارسی مویز ترک نامند و مویز مرطب اولست کیاه او
مثل تاک و از ان ضعیفتر و شاخهای او لطیف و سیاه و کلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف مثل لخف
در دو سه دانه بهن غبر مستدیر و با خشونت مستدیر و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند و
در آخر سوم کرم و خشک و بسیار جلا دهنده و مفتح و ملطف جنین و خائیدن و غرغره کردن او
جاذب رطوبات داغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و درد دندان و رطوبت لثه و باعل جهت
فلاح و باقطران جهت کرم دندان خوردن او تا پانزده عدد با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظ
باید که بعد از شرب او بدرقات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت
و با او دیر مناسبه جهت دفع سپرز و کشتن کرم معده و خمار او جهت داء الثعلب و تقشیر جلد با روغن زیتون
و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون
جهت کشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و زیاده
از یکمثقال او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است **زبد البحر** بفارسی
کف دریا نامند آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و با کریها یی دویی مایل بسفیدی و آزاد و تر
آب او بسیار متحلل در انجا او مایل بکرا هیت سیوم بشکل کرم و سبک و مایل بسفیدی و او دود
نامند چهارم بسیار تجویف شبیه بپشم چرک آلوده و سفید مایل بزردی و او را افیون فی نامند
پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن باخشونت و باسفندی طعم و بادبوی و از سایر اقسام بهتر است
در سوم کرم و خشک و از ده قماله و قاطع قی و غشیان و باضم الطعم و مفرحوت و قصبه ریه و
مصلحش لعابها و صمغ و قدری بیشش بکدانگ و خمار شش جهت کلف و بهق سیاه و بدلش شبح است
و نمش و با موم و روغن کلسی جهت قوبا و بثور لثه و فروج و جرب منقی و سترون مو و جلاء دندان و طلاء او
با سرکه بر بدن لاغر کردن و اذابه لحم از مجربات واث میدن او بکدانگ از قسم سیوم با مثل او

کثیرا جهت عسر بول و سنگ کرده و در درد کمر و استسقا و سبز زرد خاد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیفتر و جلاء او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگر اند **زبد البورق** کف بوره است و او غیر بوره است و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه بآرد است و بوره زبد سه جامد مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه ببوره و ازان لطیفتر و تندتر است **زبد روغن** تازه پنج مگس آنرا مگس و روغن کرده نامند و مراد از روغن تازه کوسفند و گاو و بهتر است دراول گرم و آخر تر و ملین و منضج و مسمن سده و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و ادرار ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و باعسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهی و با بادام تلخ جهت دفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سیچ که از حدت اخلاط باشد و با شربت کل جهت قطع فعل دوائیه مسهل و با زرده تخم مرغ نیم پخت جهت نزع اخلاط با نزده مثقال او و با هفت مثقال شکر جهت زحیر بول مجرب و طلاء او با خاصیت تغذیه بدن میکند و موقوف بورد والدت غذائیت و جهت نضج درمها و کزیدن افعی و تمریخ او بر بن دندان جهت سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و دافع خفقان تازه و کهنه با او و به منفع جهت ورم اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا چون بعد از اطلیه صاحب جرب متقرح خود را بوشانند عرق کند در دو روز دفع علت کرده و حقنه او جهت ورم صلب امعا و قرحه آن مفید و دوده روغن تازه جهت منع سیلان مواد بجشم و التیام قرحه جرب و حدت بصر و غلیظ بلک نافع و مضعف قسم معی و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن خمس او لوخته باشند و قدر شربتش سه مثقال است و در نسخه دیگر سه درم است **زباد** نوعی از عطریات است سیاه مایل بسرخی و سایل در نبلدی و اقاصی هند از حیوانیکه بمشهور بزباده و بفارسی گربه زباد نامند و آن حیوانیست قریب بخرگوش با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دوران او از عضوی شبیه بپستان ماده حاصل میشود در غایت خشونت در سیوم گرم و در پوست معتدل و منتف و مفرح دل و بسیار

مفرح و مقوی حواس و جهة تسهیل ولادت نیم درم او را بقدر زعفران و مرق کوشت فربه مرغ مجرب
دانسته اند جهة غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعد و طلا او جهة تفتیح دمل و التیام
قرحه و بار و غن بادام تلخ جهة حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و بو بیدن او جهة زکام و تمریخ او
بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بو بیدن او موریث بد خلقی و ضیق النفس و مصدع محرور و مصلحش
صندل و کافور است و اغذیه باردهٔ و بدلش غالیه زبرجد ارسطو زمرد و زبرجد را از یک کان میدانند و در
معدن طلا بانگون میشود و سبز و صاف بلکه یک امعر یر نامند و زرد مایل بسبز را فرنشته و زیون ترین همه
زرد مایل بر خبیث دانند و گویند در سیوم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد جالی و مفرح و قاطع
نزف الدم و دافع عسر بول و مفتت حصاة و جهة دفع جذام بهترین ادویه و مقوی باهره و تعلیق او
جهة عسر ولادت نافع و مقطباه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درم و بدلش زمرد است و چون
با نوشادر سائیده تقطیر نمایند تا منحل گردد مارب را عقد کنند و اجساد ضعیفه را بمراتب شریفه رساند و چون
صورت مرکبی را در و نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتری از و در بنصر چپ کنند باعث
تسهیل ولادت و فرح و ازاله هم و کدر و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند
و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر بحر بدام آیند و گویند شراب در پیمانهٔ زبرجد
مست نمیکند زبل سرگین حیوانات بقدر مجموعه آن کرم و محلل و مجفف اند و زبل باصل آن هر یک
مذکور است زرنیب حیوانیست بقدر سگ کوچک و روی او مایل از خطهای سفید و سیاه و بعضی
از پوست او نیز بدستور مایل و بهتر که بر سوخ و باصفهان خوکه نامند مشهور که هر چند او را
بزنند فریاد کرده و در سیوم کرم و خشک و مادامی که میته نخورده باشد کوشت او صالح الغذا و جهة
ریاح و سردی احشا و ازاله بلغم و تحلیل نفوذ نمودن هوا و پوشیدن پوست او جهت
نقرس و مفاصل و حذر و رعشه نافع است زبدالبحر او از افیونست زبدالبطریه اسفنج است
زبدة القصب طوبیه است در بنج جمع منجه زبدة الملح زهرهٔ السوسن است زبدة القمر
حجر القمر است زبدة الفواکه مربی مسحوق نباتیست زبش بطیخ زنی است زنبور بری زنبور الجبل است

زنگار

زبان کنجنک بهم فارسی لسان العصافیر است زخول زجول تخم کنوث است **زجاج** بفارسی
ابکینه و شیشه نامند و معدنی و مصنوع میباشد و معدنی او سفید و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع
آن و از سطوبلور را از جنس معدنی او دانسته و آینهٔ سنگ را از جملهٔ معدنی و غیر بلور است و بهترین
معدنی سفید در اول کرم و در دویم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از سنگریزه سفید
و خالی است که بالمناصفه گداز ند و انچه با مغنیس گداخته باشند صاف و شفاف او قبول رنگها میکند
و شیشه نیکو و الوان مینا از انجمله اند **زجاج** فرعونی انست که پوست تخم مرغ را یکهفته در شیر تازه
بخیسانند و شبانه روز دو سه بار تغییر شیر دهند بهر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال ازان
درحین گداز اطعام او کنند و اقسام مصنوع کم تر از معدنی است و محرق او مجفف و مقطع و محلل
و جالی و اشاید ز او مفتت حصاة قوی الاثر جهت ضعف کرده است و مثانه و حرق البول و دفع
سهر زوطلا او جهت خراز و بارو غن زیتون جهة روبانیدن موی و اکحالش جهة رفع بیاض و جرب و سیل
و جلاء البصر و سنون او جهة رفع زردی دندان و ضمادش با حناجهة حناز یرو امثال آن بسیار نافع است
و محلول او افعال مذکوره قوی تر ازان و آن با مقطر و کبر یتون در وغن میسود و مفراح و مقرح
اعضاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او سحوق مثل غبار باید
زحل بلغة الکنز بان رصاص السود است **زختم الملک** سادا در انست زدا و کشی بلغت سنگابن
تمام است زدا و زجد و ارست زدا اسم فارسی مطلق صمغ است زرنگ اسم فارسی انبر بارسی است
از اسم فارسی ذهب است زردک اسم فارسی جذر است زرجف اسم فارسی خمر است زرقون
اسم معرب سریخ است زریر الثقیلة مبارک زرقوریه نبات اطریلال است زرتکنتیا و بدال "وزرک
آب عصفر است زرنیخ خراب ینه سنگ است زرباس است تخم فارسی محض زرده تخم مرغ است
اسم فارسی محخ البیض است زرد موگوفت **زردچوبه** اسم فارسی عرق الصفر است زرد آلو
اسم مشمش است زرین درخت امین الدوله کوبد که او را در خراسان کل عاشقان نامند و نبات
او را یکذرعم زیاده و برگش عریض و مرغوب و گلش زرد و شاخها او بزرگ و دراز چون

زرشک نبات و دیوال آب عصفر شربت

زختم خات بهم زبانست برگ درشیرین کند و گلها و شیره نافع
و تخم او مفتح و مدر کبد و طحال و مفرح و مقوی قلب و مانع
درد و قرحه روده و مثانه و کلیه است

نزدا و غناد سرد و غایند کلش میریزد کم و خشک و جهت عرق النساء و اخراج خون مثانه مجدد
احتباس بول و کزیدن هوام را نافع است و بعضی گویند اسم آزاد درخت است **زریر** بفارسی
اسبرک ستاند و بیونانیا او حشیش است و صباغان از و چیزها را زرد کنند و خاصیتش بقدر شبرسیه
و کلش زرد شبیه بگل عصفر بریه و مستدیر و اندک خارهای نرم و برگش زرد مایل بسفیدی و کوچک و
بخش زیاده بر شبرسی و طعم او کمیاه شبیه بگندنا است سرد و خشک و بانذک حرارت و قوت جالیه و محلل
صلابت و رافع آثار و مسکن درد باد و مدر خون و مفتح سدد و نیم طل آب مطبوخ او یا مویز کرسته روز متوالی
بنوشند جهت سپرز و برقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون او با عسل همین اثر دارد و ضماد آن طبخ
او با آرد جو جهت اورام حارّ بغایت مفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش بکنجبین
و بدلش نصف وزنش قوه و قدر شربتش در مطبوخات ناشتا ل و از جرم او تا سه ل **زرنباد** بضم بهندی کچور
عطریکه او را مستدیر و رق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی و از
بلاد چین و بنگاله و کهین و حبش آرند نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب برگ انار و کلش زرد و ثمرش
شبیه بتخم کل و بخش مثل راوند و طعمش تلخ و ایخه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی
و در کف دویم کرم و خشک و رطوبت فضله و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق روح
حیوانی و طبع و مبهه و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران و مفتح سدد
و جهت وحشت و مواد سودا وی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زجر اطفال و رافع رایحه بیمار
و سراب و رفع درد دندان و حفظ صحت اکل و ضماد تازه او بر بالای صیت رافع جمیع علل سرد
و طلاء او بر درک جهت داء الفیل و بخور او جهت گریز انیدن موریچه که دیگر عود نماید مجرب و تعلیق
قطعه بزرگ مقدار او بر حوتین و مکرر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاد او مفرد دل و مصلحش
بنفشه و بدلش در تقریح او دو رویج و نیم وزنش دانه ترنج و چهار دانگ او طرخشقوق و قدر شربتش
یکمثقال تا دو درم است **زرنب** هندی بر همی نامند و بفارسی و ترکی برک نباتیست از برک صعتر
عریضتر و مایل بزردی و خوشبو شبیه بهوریج و کلش زرد و نباتش بقدر ذرع و رؤسش مربع و مجوف

* و نیز در نسخه ها بهندی حالیس و مرکب او را حالیش گویند ۱۲

تمش باده

وطعمش باجدة وقوتش تا چهار سال باقی میماند و منبتش جبال فارس و ادرا سروتر کتابها نامند در آخر
دویم گرم وخشک در ملطف و بغایت مفرح و باقوة قابضه و مقوی معدة و جگر و قایم مقام دارچینی در جمیع
امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت و از کله بلغم و تقویت هضم و تحلیل ریاح و تقویت اعضا رئیسه
و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع سموم نافع و عصارهٔ تازه او در تقریح مثل خرسوط او با آب برگ
بنفشه جهة درد سر بارد نافع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و قدر نیم شش تا دو درهم است و بدلش
مثل او دارچینی و کویند کبابه و سلیخه است **زراوند** لغت فارسیست دو قسم زراوند طویل و مادهٔ او مدحرج نامند
و از مطلق مراد او قسم طویل است و آن بجثت بسطبر تر از انکنت و زیاده ازان و دراز و ظاهرش تیره
و مایل بسرخی و باطنش سرخ و مایل بزردی و طعمش تلخ و باندک تهوع میدهد و برکش شبیه ببرگ لبلاب کمبر
و ازان دراز تر و عریضتر و شاخها بقدر شبر و باریک و کلش بنفش و بکل شکوفهٔ امرود و قسم ازان
ضعیف و غیر مستعمل اطبا است و بجهة عطریه و حدت داخل دوغنها میکنند و آن بجثت دراز تر ازدرعی
و باریک و پوست او غلیظ و کلش شبیه بکل سداب و قسم اول در سیوم گرم و در دویم خشک و مدر بول
و حیض و تریاق سموم جوانند و نیایند و قائل اقسام گرم معدی و جانی و جاذب و محلل و مقطع
بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة کشنده خمل و جهة بواسیر و نفخ و استرخا و عصب و تنقیه سینه
و صاف کردن رنگ چهاره و رافع ریاح و تنقیه جگر و با شراب جهة سموم و با فلفل جهة احتباس
حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهة سبرز و یکمثقال او با شراب العسل مسهل قوی بلغم
و اخلاط غلیظ و جهة صرع و کزاز و ضعف احشا و نافع و ضادش جهة کوبیدن عقرب و هوام و رویانیدن
نیدن کوفته در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهة قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهة سبرز بغایت
موثر و سوزنا او جهة تنقیه رطوبات لثه و فرزجه او جهة احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین
بغایت موثر و قدر شربت از دو درهم تا بدو مثقال و کویند مضر سبرز و جگر است و مصلحش
عسل و بدلش زراوند مدحرج و کویند در تحلیل صلابت سبرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن
افربیون و در تخفیف عاج الکرم است **زراوند مدحرج** بهندی کو مکوندی کویند مدحرج بفارسی

زرآوند کرد کوبند و با صفهان نخود اپونت می نامند بخدمت مدور با بهن بقدر خندقی
و شاخها کیاه او زیاده بر ذرع و برکش شبیه ببرگ زراوند طویل و ازان کوچکتر و خوشبو و باریک
تر و نرم و کلش سفید و جوف او سرخ و بیو و قوت اقسام او نادر و ساب با قیمت در دویم کرم و خشک
و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فاذزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی
معدی و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و شقیقه و حرکت رعشها
و دندان و فتح دهنه و عضل و سبز زرد و دم و درد پهلو و لرزتهای باردة نافع و در سایر افعال
قویتر از طویل و خاصیتی جاذب بیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا جهة بهق و فروج خشنه
و باعسل جهة رویانیدن کوشت زخمها عمیقه موثر و قدر شربت تا دو درم و مضر سبز و مجفف اعضا
و مصلحش عسل و روغن بنفشه و کدو و بدلش قسم طویل یوزن آن و نیم و زن ریوند چینی و کوبند بوزن آن
زرنباد و نصف آن قسط و ثلث آن بسالیه است زرنیخ لغت فارسیست و یونانیا قرساطیس نامند
و معنی کبریت الارض است و بیخ قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ
ورقی کویند دویم سرخ و بهترین او شبیه بیخ و صاف و زود شکن است و یکی سفید و او را زرنیخ الغوره
دوا و الشعر نامند و زبون ترین اقسام و بدستور سیاه و سبز او غیر مستعمل است قسم زرد در سیوم
کرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سبز و سیاه و قویتر و اقسام زرنیخ از سمومات اند
و محرق او لطیف تر و در بردن موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمیه افعال
از همه قویتر و مجموعه آن مفض و لزاج و محرق و با قوت قابضه و ستردنده موی و کوشت زیاده رجها
و کشنده اقسام کرم معدی و جالی آثار خون مرده و دافع جرب و صفه و اکله و با را بتایخ جهة
دوا و الثعلب و با مالیت و اکهک و خاکستر و امثال آن جهة ستردن موی و باز رفت جهة برص ناخن
و با روغن زیتون و امثال آن جهة رفع قمل و نایه جهة تحلیل جراحت و با روغن کلنبر جهة
بثور معقد و بواسیر و جراحت مینه و با ادویه مناسبه جهة برون کوشت زیاده و رویانیدن
کوشت بینی و دندان و بخور او با را بتایخ بدستور کر دو دان بحلق نرسد جهة سرفه کهنه و با میعه

و مجفف

ومغز چلغوزا و مغز بادام با لوبیه چون مکرر بخورند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت
موثر است و شرط است که بعد از بخور هر بیره اردکندم بار و روغن بادام و مغزش جهة رفع مضرت
دود استعمال غایند و طلا روز نیخ سیف و بدستور آب نیخ سبز تازه بعد از کندن موی جهة منع روئیدن
آن مجرب است و یکدانک او با عسل جهة تصفیه او از ورفع چرک سینه و اشامیدن او با بیه و ریه کردن
جهت تب بلغ موثر دانسته اند و احتیاط آنست که با شامیدن او بهیچ وجه حرارت نکنند و طلا و او
با زهرهٔ گاو و آب حی العالم دنبت جهة منع لوزاندن آتش موثر و چون با بول صبیان سرخه بسوزانند
سنون او جهة بردن کونت متعفن دندان و رویانیدن صبح آن آزموده است و با سرکین کنجشک جهة نا لیل
مجرب است و با صبر و حب الیان و آب کندنا جهة سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بعدیل است و چون
در شیر حل کنند هر مگسی که بران عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف او زرنیخ صرف است و بدل هر دو را
کثیرا فعال کریب و کلف که از تصعید زرنیخ بهمرسد رفع از طلا کل عصفر و آرد برنج مینماید و چون زرنیخ زرد
در ابتدا ندبیرات تصعید سفید کنند بکجزو او دو جزو زهرهٔ اورا قمر سازد و از مجربات شمرده اند
بطریق تدبیر بدستور الیق است **زراقه** در لغت جوابند است و بفارسی شتر گاو بلنگ نامند جثه کردن
او دراز و شبیه بگردن شتر و سرش مثل سر شتر و رنگش مثل آهو و منقش بسفیدی و شبیه به بلنگ
و پائی او مثل پای گاو و شاخش بدستور دو دستش دراز سر از باد در بلاد حبشه یافته مبنود کرم و خنک
و مولد خلط غلیظ و لوداولیست و نفعی از ان در طب ذکر نکرده اند مگر زهرهٔ او جهة نزول آب مفید است
ذرنزوار از جمله طیور است و بفارسی سارو و بترکی سقرچین نامند کرم و خنک و مبهی و مقوی بصر و مضر
دماغ و مصلحش الجامه و سرکه و سرکین او جهة کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع عشا و بصر موثر است
زریق مرغیست سفید ابدو بزرگی میباشد گوشت او بدطعم بر لیف و عصب و بطی الهضم و مصلحش بروغن
بنفش و آب چقندر مطبوخ استعمال نمودن است گوشت او کرم و خنک و محرکه باه و سرکین او بسیار جلا
و جهة رفع انار نافع و زهرهٔ او با سپیدهٔ و جهت بیاض چشم و استرخاء قضیب بکلدًا و ضمادًا نافع است
زعفران معروفست در سیوم کرم و در دویم خنک و مفرح و مقوی حواس و منفتح و مفتح و محلل
بهندی کیسر

و مصلح عفونت خلط بلغم و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جواهر رئیسه و منضج روح حیوانی و جگر و اخا و الات نفس و مورث نشاط و ضحک و منفی کرده و منافذ و بشره و موم جهة سدی جگر و سبز زور رسانیدن قوت ادویه با عضا و یکمنفتاح او جهت عسر ولادت مجرب و هر روزه قبراط الی ثمانیه و جهة اذابه سبز زبا میفتح جهة خارو با ادویه مناسبه جهة درد رحم و مقعد و باعسل جهة ریزانیدن حصاة و خادش جهت منع سیلان رطوبات بخشم و تسکین حمره و ورم کوشش و درد کمر با رد و دفع بیخوابی و حمول او جهة درد رحم و مقعد و اکتحالش جهة طلاء بصر و دمعه و غشاوه و رفع زرقه چشم و سلاق و ضرب و قرحه و زرور او جهت قطع نزف الدم و طلاء او با فربیون جهة نقرس و درد مفاصل و نطول او جهة رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و منجر و منفعت مضعف اشتها و مغثی و ملاومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم کننده بتفریح مفرطیت و بدلش مثل او قسط و مثل او دارچینی و تریخ و ریواس آن سنبل و کمون آن سلیخه است و چون دو درهم او با یک سرشته مثل کردمان مدور ساخته تعلیق نمایند جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان او ما دیان با لطافت مجرب است و روغن او که بنجاه منقال او را در سه و نیم رطل روغن کنجد بار و غن زیتون بجوش و خیسانیده هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سوم کرم و خشک و طلاء او جهة ملین عصب و صلابت رحم و مخدر و محلل و مموم و تدهین منه و تقویت آن جهة ذات الجنب و طلاء آن جهة تفویه فرد رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهة قروح خبیثه رحم نافع و برگ گیاه او جهة التیام جراحت تازه و منع ریختن هوا با عضاء مفصد و چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده باشند و بکنند جهة خناق و ذات الجنب و خفقان بعد بلست زنگار هنه است که از لوبان کرده بر روی صفحه پهن نموده ترکنند و جائی نمناک گذارند تا زرد شود بعد ازان کوبیده اجزاء زرد نده او بگیرند و باز بدستور گذارند و تکرار عمل نمایند تا او همه زعفران کهنه و بهترین اقسام او خصوصاً در صناعت آهنگ کبراده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموعه زعفران مشکوکم و خشک و قابض و از جمله سمومات و خادا و جهة نقرس و لوا سبر و داخش و خشونت پلک چشم و ناخنه و دای [illegible]

و السلام

دبا سرکه جهة بارسیخ وجوشنها و حار مجرب و فرزجه او جهة قطع خون حیض وذرور او جهة قطع خون دین
دندان و تقویت آن و خوردن یک قیراط او مانع لکنة آبستن و در ضاعت جزو عظیم است زعرور در اصفهان
کویند کویج و بتریکا بشیان و در تنکابن کرجل کویند از جنس کندش طبرست و در نفع قروح سر دود را دل خنک
و قابض و مسکن حدة صفرا و خون و یرقان و جهة اسهال و تقطیر البول و جگر و معده حاره نافع و مقوی اشتها
و آب او با سکر جهة در دسر حار مجرب است و خاد او جهة او ورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر کرده و مورث
قولنج و مصلح انیسون و عود و قدر بستش از آب او بست و پنجدرم و از جرم او دوازده مثقال درم
و بدلش سفیدار شش است زغر مرده است و اسم فارسی تخم کتان است زغار خراطین است زغن اسم فارسی
غذاف است زفرق اسم مغرب عناب است زفت برای وجیع زفت یابس است رفت رومی زفرف
شامل زفت یابس است و زفت بحریست و از مطلق و اکثر زفت بحری مراد اوست و کویند
اسم قنقص است زفت رطب رطوبت سابله ضو بریه بارکه قسم تر است و رطوبت
بارد از آن که غیر درخت چلغوزاست و مسمی به تنوب حاصل میشود و منجد آن از زان را بتاریخ آب
و انچه از درخت شربین کرد از اضاف سرو است و ثمرش مانند ثمر سرو و از ان کوچکتر که بهر
قطران نامند در سیوم کرم و در اول خنک و مفتح و منضجه اخلاط غلیظ و ملین صلابات و شاید فاد
جهة ربو و جهة نقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با سکر جهة نفث الدم و مدره سینه
و سرفه مزمن و خاد او جاذب خون است بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهة کزیدن عقرب
و جانوران و با موم جهة برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و
جراحت فم مثانه و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها و خنکر غه و ارالتصاق او بر میان سر
بعد از تراشیدن با فوخ جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با سکر جهة اقسام
جراز مفید و جهة جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهة
خنازیر و با او و به مناسبه جهة رویانیدن کوشت زیاده زخمها و غرغره او جهة او رام حلق و راه حلق
و عضلات آن و قطور او یا روغن بادام جهة رفع رطوبات کوشش و حقنه او جهة ورم حاره

حلبه
وصلابه معاورحم وکزیدن عقرب مقوی ومقرشش وسپرز ومصلحش کنرا وبقشه وقدر شربتش تا دو درم
وبدلش مثل او قبرلست وکوبند ریه آن قطران وروغن زفت که رطوبت بخار اولست که در حین جوشانیدن
بشی را بر روی او گذارند وانچه در بشم جمع شود افشرده اخراج نمایند وضماد او با آرد جو جهة خارزیره
روبا بیدن مو ودرد النقلب وجهة جرب انسان وحیوان وتمدد اعصاب وعرق النسا وامثال آن
انفع از زفت لست وقاطع نزف الدم ومسهل وتریاق سموم وجالب لست ودوده زفت جهة نیکو
کردن مژگان وقرحه چشم وتقویت باصره ودمعه ولوزش چشم ورفع ریحتی مزه بغایت موثر است
زفت یابس زفت رطب لست مگر که بخود رخوه خشک گفته یا بطبخ خشک کنند در سیوم گرم ودر چهارم خشک
وتجفیف او زیاد از رطب ودر انضاج ضعیفتر وجهة القیام قروح وضربه وسقوط وشکستهای بدن او با زرده
تخم مرغ نیمرنست جهة قطع خون حیض وبواسیر وسستی کمر وتقویت رحم نافع ودر سایر اعمال ضعیفتر از رطب لست
وقدر شربتش تا دو مثقال **زفت بحریه** شبیه بقطران وسیاه وسیال واز زمین مثل نفط حاصل
میشود وصف سیال قیر لست وکشتی رانان استحکام مبدهند واخل مراهم میکنند وبهترین او صاف
ونرم لست در سیوم گرم وخشک ومحلل ومقوی مفاصل وجهة عرق النسا وفالج وجذام والقیام
اعضا شکسته نافع وقدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم لست ومقرشش ومصلحش کنرا وبدلش قطران
وکوبند جاوشیر وسقرالست بالویه **زقوم** از اشجار لست وجاز یره وشام میباشد جاز یر او بقدر قامت
وبرگش از برگ انار عریضتر وبا تشریف وگلش در اطراف شاخها او بهیئة یاسمین زرد ومخرش
سیاه رنگ وشبیه بلیله ودر جوف آن دانه مثال کنجد این نوع را برگ وبار تازه او جهة جراحات
تازه نافع وقوی القبض ورداع لست ودرخت نوعی شامی بزرگ تر از جاز یت وخاردار
وگلش زرد ومخرش از بلیله بزرگتر ودیده او شیرین بمزه وباعفوضت ومغث لست در دوم گرم
وخشک ومحلل ریاح وجالب وراقع انار وقدر شربتش تا پنجدرهم لست وروغن تخم او باندک تخدیر
بود ومحلل ریاح ومفاصل ومواد بلغم واخلاط غلیظ ومسهل آن وراقع سده سپرز وجهة فالج ولقوس
وامثال آن شربا گوشما دا نافع ومقرح ومصدع محرور وسیاه کننده جلد ومصلحش شیر تازه وقدر

لز بوتی

شربتش چهار قیراط وبدلش نفط است **زقال** اسم فارسی قرانیاست وان تخم درختیست بقدر زیتون وباقوزه رنگ وبقدر خشخاش سیاه میباشد وترشی وبانوک عفوضت وقبض سرد مایل باعتدال وجهة اسهال وقرحه امعا وتقویت آن وتسکین عطش والتهاب معده وغلیان خون وصفرا ومنع صعود بخارات بدماغ نافع ومفرسینه ومصلحش شکر است وتخم خشک نارسیده کشنیز جهة اورام قروحه مزمنه بغایت موثر وخاکستر برگ او جهة رفع آثار مفید است ومولف مالابسع قراقاطرا اشتباه بزقال نموده درانجا بر ریس زقال را بیان نموده ونایاب منابذ رنگ دانسته اند وظاهرا قراقاطرا اشتباه بانجا بر ریشی بانجا **زقاط** بریس حب الزلم است **زلابیه** بفارسی حلوا زلیسانامند مولد خلط صالح سریع الهضم وبغایت مسمن بدن ومغذی ومقوی کرده است وجهة رطوبت تشنگی وسرفه نافع ومسدد ومصلحش سکنجبین وانار **زلایف الملوک** نوعی از ابرون است کوهی العالم باشد وبفارسی زلف عروسان نامند **زلفج** اسم فارسی عزیزی بهمین است **زلو** اسم فارسی علق است **زیادة الراعی** اذن الفراست **زمور** اسم فارسی زفت یابس است ودردلک مغسول را ازمور لایکه نامند ومتعمل زرکران است ودراحتباس حیض بعد ولادت وقدر یکمثقال او بازرده تخم نیم رشت از مجربات است **زموم** ارامسامیزبق است **زنج** بفارسی جرغ وبترکی اولوک نامند از جمله سباع طیور است وگوشت او بسیار گرم وجهة ضعف دل طبیعی وخفقان عارضی وزهر اد جهة غشاوه وظلمت بصر وسرکبین او جهة کلف ورفع آثار موثر است **زمرد** از کان طلا وغیر او نیز بهم میرسد واقسام میباشد یکی زبادیست یعنی در رنگ شبیه بزباب سبز نه انگه برحامل او عکس نشیند وآن بغایت صاف وابدا ربانش وآبش ممتوح در قیصان ویکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان باشد ومشهور بزمرد نوا است ویکی را فستقی گویند که در رنگ سبزیست بسیاهی زند وزمرد کهنه نامند ویکی را صابونی گویند وآن بهتر است که بسفیدی زند وبعضی را انعم زبرجد دانسته اند ومجموعه آن در دیم سرد در سیوم خشک وقوتش همه با قیمت ومقوی دل وجوهر روح وتریاق زهر هوام ومفرح ورافع هموم وخفقان وجذام واسهال دموی وقاطع نزف اکوم

ومدر بول و مفتت حصاة و جهت برقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهة تقویت بصر
و سیل و طلاء او جهة سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او رافع کلال بصر و انکستر یه او منع حدوث ضرع
در شخصی که مصروع نباشد موثر و چون خاتم او طلا باشد رفع طاعون و تعلیق او مبطل سحر است و چون
یکمثقال او را در انکستر یه ممزوج از طلا و نقره که با لمثاصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان
و آفتاب در برج هوا باشد باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضاء حوایج مجرب دانسته اند چون
اطعام زهر دار رسد را عرق کند و کوبند حامل او تنگ روزی نمیکند و کوبیدنی فی را نظر بر و افتد
کور میشود و قدری بینی در رفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجد است زنجبیله بالغ مصروا سکندریه
قتایل الرهبان را نافع مندز ند بلغة شام اسم غار است زنجفر زنجفر است زنجار الحدید
زعفران الحدید است زطاح قسمی از حلزون برسته که در انجار و بقول میباشد بقدر با قلا است
وخرا بخر است که در دریا سند کاچول کوبند و در حلزبند کور شده زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی اشتر غار
زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی را سی است زنبوع اسم عربی استنبولست زنگار اسم فارسی زنجار است
زنگار مجزود و زنگار رومی از اقسام زنگار مصنوع اندوده زنگ دوسر است زبیق اصفر کوبند اسمین
زرد است زنجر اصفهانی حمر را نافع مندز نجبیل بخدست معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از ان
و ازان بسیار کوچکتر و برگ و بیخ مردو دراز ندران نیز میباشد در سوم گرم و در اول خشک و در رطوبت فضلیه
و مقوی ناضمه و ملین طبع و مفتح سده جگر و مبهر و محلل ریاح غلیظ معده و امعا و مجفف رطوبات و رافع
تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوة حافظه و جهة سموم حیوانیه و اخراج خلط غلیظ و رطوبت دماغی
و حلق و رفع برودت هوا و خارش و کرم معده و برقان و مقطر بول و اسهال از ضعف و غذا باشد
و با نبات و کندر جهة رفع مضرت میوه تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ پخت جهة زیاده
کردن منیه و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و با پسته جهة تقویت باه از اسرار مجربست
و اکتحال او جهة عشاوه و بیاض و سیل و خمار و شی جهة تقویت اعصاب و گرز و ریاح بواسیر بعد قیل
و دردمان و انتنی او رفع تشنگی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش

تا دو درم

تا دو درهم و بدلش دار فلفل است و مرباء او محرک باه مبرد و دین باشد و جهة تقویت ماضمه
و بنفشه بیران و تجفیف بلغم قوی تر است **زنجبیل الکلاب** کیاهیست تند بسیار روئیدنی
سگ و برگش مثل برگ بید و دراز تر و بزرگ تر مایل و کم آب و شاخهای او سرخ بسیار کم
و خشک و ضماد ش جهة کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل است و برگش محلل او رام صلبه
و خوردن او جایز نیست و مولف اختیار است بدیعی او را فلفل الماء دانسته در صفات
فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اولست **زنبق** از ریاحین معروف است و بفارسی لوسن آزاد
نامند و غیر لوسن آزاد ابیض و غیر یاسمین است در لوسن مذکور نرم و میخوش و اشتباه عظمی
دران کرده اند در درویم کرم و در دوم رطوبت معتدل ملطف و مقوی دماغ و بهازاد در افعال مثل
بهازنرکس و قوی تر از ویست و روغن او مثل روغن کل مدتی در آفتاب گذاشته باشد سه مرتبه
و زیاده ازان کل زنبق را تجدید نمایند در دوم کرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضا
مجدده دوم او بمسهل خلط مرار یدر بول و طلاء او جهة دفع قشعریره و سردیه دماغ و اعصاب
و اعضاء و تناسل نافع و بدلش در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است
زنجار بفارسی زنگار کویند معدن او از کان مس بهم رسد و بهند مسی عبارت از ویست و مضمحل
او اقسام است یکی زنگار مجرد نامندوان رنگ مس است که بر پوشش مس را بطرف سرکه کهنه
بنهجی منطبق سازند تا مانع صعود بخار سرکه کردد و بعد از هفده روز از آن سرپوش مس رنگ متراشند
و جمع کنند و یکی را از بخار دود و دیگر نامند او را از صفایح مسی که هر روز بر آن سرکه باشیره درخت اب
کوزار زند تا زنگ کرفته هر بیخ منقال زنگ او را با سرکه کهنه کرده یا دن مس بسایند تا غلیظ
کردد و شب بکذارند و بخ اندرانند و بواسطه سرخ از هر یک چهار منقال اضافه کرده در آفتاب
خشک کنند و قدری پنبه فتیله بسازند و اقسام دیگر کور دستورات مذکور است و بهترین آن معدنی
و دویست و در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله و اکلم و متعفن و لزاع و سترنده
کونت و مورث قرحه و قاطع انار و با موم روغن بدلیع و مانع زیاده شدن قروح خلیفه شاعیه

دورم جراحات وجهة رویانیدن کونت وباضع البطم وبوره سرخ جهة قروح لثه وجوشنها بطلا مفید وسائیدهٔ او با شیر دختران وسرکه وعسل در ناودان مس بحد یکه غلیظ نشود خشک نشود جهة حدت بصر وقطع بیاض وناخنه ودهور وسبل وسلاق محرب ومحرق او که در چشم شود شبه بتوتیا کرده جهة جرب واسترخای پلک چشم وسلاق نافع وطلای او با فندق سوخته وکنیز او سرخ وسفید به تخم مرغ جهة کل جراحت سطح بدن مجرب ومفرا عضای عصبانیه ویکدرم او کشنده بقوه حجر بعد از نجاوز آواز معده وعدیم العلاج وباید قدر قلیل الغذا اورا با دویه مغزیه استعمال نموده چون دهن را با آب مملو ساخته از زخار دود به در بن سوراخ کند جهة رفع بدبوی وقروح خبیثه آن موثر است وبا ادویه مناسبه جهة قروح خبیثه سر مفید است **زیتا** اسم فارسی کیاهیست که در بلاد در یه در تابستان میکارند ودر اول زمستان میروید بسیار گرم وتند مصلح وموجب حرارت بدن بطریق که در هوای سرد منفرد نشوند جهة تسکین ریاح وحدت بصر ودرد سر بارد نافع است خام اورا بقلت مغثی ومضر محرورین ومصلحش در سرکه پختن وانار دوبه بعد از ان خوردن **زنجفر** بفارسی شنگرف نامند معدنیست او از معدن جیوه وطلا ومس بهمرسد وبعضی او را کبریت احمر دانسته اند ومضرش او از کوکرد وزیبق است ودر دستورات اقسام او مذکور است دردویم گرم ودر سیوم خشک وبعضی دردویم سرد دانسته اند واز جمله سموم قتاله ورداع اورام حاره وقابض تر از شادنج وقاطع ترف الدم وجهة رویانیدن کونت زخمها واکلمه وتعفن وقروح وسوختگی آتش وجوشنهای حاره وحکه وخمش وحفیف ورفع قمل وناکل دندان وباموم وروغن جهة شقاق مجرب ودرهم او کشنده بخناق وکرب وبدلش شادنج وگویند مردار سنگ وسفیداب بدل اولست **زنجبور** نوعی سرخ او را سمیتیه غالبتر وطلای او جهة برص واورام بارده باعسل ومکث نافع وکزبن او صاحبان امراض مزمنه عصبان مثل فالج وامثال انرا بغایت نافع واز مجربات دانسته اند وضماد مطبوخ نوعی سیاه آن در روغن زیتون جهة بهق وبرص وانار غابره موثر گویند آشامیدن خشک سائیدهٔ او بقدر یکدرهم موجب قرحهی بدن است **زنبور** عسل نحل است

خفف

نوزده

زوفرا قسمی از حزان بریست زوله بلغته جرجان فوالست زوفا بلغت مازندران قسم اخیر فرقی صنعه
صفه است **زوفای یابس** کیا هیست بستاید و مرزنجوش و باعطریه و شاخهای بسیار کره و برگ آن
کلی مایل بزردی و بذر تخم و تلخ مزه در دویم گرم و در اخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستاید است
و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظ و کرم معدو خمس جاید و محلل اورام و جهت سرفه
مزمن و ربو و ورم سپرز و نزله و عسر النفس و درد سینه و معده دجکر و قولنج و کزیدن جانوران
و داء الثعلب و فالج و الیه و سیج و باعسل جهة رفع نکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط
غلیظ و باقرومانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهة نیکوئی رنگ خاره و باسرکه و باسرکه جهة استسقا و باطبیخ
انجیر جهة خناق و امتلاء و ضاء و شش جهة ورم حار و باسرکه جهة بادآن و رفع خون مزه در یک چشم باشد
و بخته او جهة نزول آب و بابوره و انجیر جهة درم سپرز و بخار مطبوخ او جهة ریاح کوش و مضمضه او با سرکه
بخته باشند جهة درد دندان نافع و مضر جکر و مصلحش جمع عربه و انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ خارخ
و بدلش صعتر است **زوفای رطب** جریکا است که در آذربه و مویز زیر شکم و کیخ ران کوشند جمع منعقد
میکردد و بفارسی پشکل بز میش و بزیکا سقلداق نامند و بهترین او آنست که در آب چون بنید بنشیند او
جدا کنند و جمع نمایند یا کوبند بنشم را اخراج کنند و هرگاه منعقد او بهم نرسد بنشم میان ران کوسفند
و بز را جوشانیده چربی او را بکیرند در دویم گرم و در اول تر و کویند در اول خشک است و منضج و ملین
و محلل و جهة منفض و صلابت جکر و سپرز و بروت احشاء و کرده و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلاء
او جهة درم رحم و معده و مثانه و جمیع اورام صلبه و بخر و مفاصل و تعقد عصب و الم حرب چشم در بخش مزه
دابر و هو تنیخ و شکستکی اعضاء و وقتی با پیه مرغابید و طبور جهة قروح کوش و تصفیه قروح و شقاق مزمنه و حمول
با الکیل الملک و روغن تازه جهة احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرور و مکروب و صلحش سکنجبین
و روغن کل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق کوسفند و کاو و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال است
و چون او را از بنشم جدا کرده بسوزانند جهة قروح تذاکر و جهة اعضاء عصبانی بهترین ادویه است
زوان نزد اکثر حکیم شیلم است و مولف جامع بغدادی غیر آن دانسته و قایل است که آن دانه ایست

ع نوع فروش زوفای یابس شیلم است

مایل بسیاهی و اندک سبزی مثل باشن کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلاف منحنی مثل غلاف
شنبلیله و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم بهمن نیز میباشد و در سیوم گرم و خشک و باسمینه و باقوه
جاذبه و خادش جهة بیرون آوردن بیکان و امثال آن از بدن بغایت موثر و خوردن موجب
سبات شدید و مصلحش ربوب حامضه و طلا او با عسل جهة رویانیدن موی داء الثعلب
و تحلیل اورام و کمادا جهة دردسر بارد مفید است زهرة بفتح اول قرلقل نامی و در مغرب قرنفلیه
نامند مذکور خواهد شد بلغت فارسی هراره است و بعربی برعوه اطلاق میکنند روح را نیز نامند
زهرة السبوس السبوس نامند زهم اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور زهم اسم عطر است
زهرة البیض جوزجندم است و گویند خراز الصخر است زهرة الجبل زمین بلغت جرجان آزاد
درخت است زهرة الحمض را بلغت اکثریان نحاس است زهر اسم فارسی سم است بعربی اسم شکوفه است
زهرة الملح جیزلیت شبیه بشوره و منور طعم و زعفران رنگ و تند و بدبو بود و لذاع درخیتیکه آب نیل
طغیان کرده باشد در زمین باقیست بماند و از افتاب بهم خشک گردد و زهر الملح حاصل گردد
و ماسر جویه گویند که آن نوره ایست مثل غبار بر روی غنک معدنی میباشد و بغایت گرم
و خشک گرداند و تند و مجفف و محلل قوی و جهة قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد رطوبه که از کوشش
ترکود و جهة غثاوه و آثار قروح و منع روئیدن موی و بارو غنها و جهة اجیاکه مانده باشد
نافع و اشامیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از غنک هندی عرق
با سکنجبین جهة صرع نافع و مقرمعدی و بدلش یکوزن و نیم غنک هندیست و قیی از انکه
مایل بسرخی باشد و مانند دانه های بهم چسبیده باشد از سموم قتالة و یکدرهم او کشنده است
و علاج بذیریست زهرة النحاس کفیت شبیه بدانهاکه از ریختن آب بر روی چلم مس بقط
ظاهر شود و آن از کان مس و از مس گداخته بهم میرسد و در قوة قریب بزنگار و انتخاب میدن
سه قیراط و مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او با عسل جهة ورم بارد و لهاة و لغیفه
و مرسه و بارو غنها و مرهم ها جهة بردن کوشت زیاده و تحلیل اورام و خشک کردن دانه بواسیر

بنور
وباشراب جهة وضع وبهق سفید وقطور او در کوش بارد وغنها جهة کری کهنه نافع واز سموم قتاله
زیرا اسم فارسی کمون است زیرا رومی اسم فارسی افتیمون است وکرویا را نیز نامند
زیت الاصحا وزیت قلیطی وزیت رکابی زیت الاقناق است وزیتون الارض مازریون
سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زبت ریاح طرانیث است زیتونیه
بلغة مصر ایمارا انوطانیت وگویند اسم در رومیتون است زبت البرجان زیت
اسودان است زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد یا غرابت زین کمان
زبت الشلجم روغن تخم شلجم است زیرضرط است زیتون الحبش وزیتون جبلی وزیتون
الکلیه زیتون بری است زیتون الماذ زیتون است که تر دک آبها میروید در جمیع افعال ضعیفتر
از سایران وبعضی گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماذ آزیره
صحرائی اسم فارسی کمون بریست زیره سبز اسم فارسی آب نمک پرورده باشند مسمی
بزیتون کمون نبطی زیبان ناخواه است زیرباج از اغذیه ملطف امعا ومکمن مرة الصفرا امعا
وحدة اخلاط ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سده وموافق صاحبان جگر حار وتب بای نا به
وشطر العنب است ومخمر از چه بارد است وطریق ترتیب او چنانکه در اقناع مذکور است که
کونت را بقدر یکرطل ریزه کنند واگر مرغ باشد از بند جدا کرده با دارچینی ونخود مقشر وروغن بنفشه
وآب جوشانیده نیم رطل سرکه وربع رطل جلاب یا شکر سفید ویک اوقیه بادام محلول در طلاب
ویکدرهم کشنیز خشک مثل آن عود وسداب وقلیلی آن زعفران اضافه کنند زیتون بری وبستانی
میباشد وبستانی درخت بزرگتر وبرگش ابدار تر وسبز تر از بری وبعد از چهار سال برمیدهد
وتا هزار سال میباشد ورسیدگی او کم تا اعتدال وبا قبض ونارس او سرد ورطوبت خشک وسیاه
وکرم وخشک وسریع الاستحالة بسودا وصفرا ومخرج معده ومفتح وبهترین او سبز رسیده است که در آب نمک
پرورده باشند با طعام خورده شود نه قبل بعد ازان در نیوقت مقوی معده ودابغ آن ومشتهی
وحابس طبع ومبنیه است ومورث بخوابی ولاغری ومصلح مغز کردکان وبادام وروغنها

وسرکه و کویند مضر تشنج و مداومت آن محرق اخلاط و مصلحش شربتهاست و ضماد او
جهة رفع بثور سر و ضماد نارس او جهة توحش آکلش و طلاء دانه او با بیه و آرد کندم جهة
برص ناخن و بخور سیاه و رسید آن با دانه جهة ربو و امراض تشنج نافع برکش در دوم گرم
و خشک و ضمادش جهة حمره و نملة و منع زیاده شدن آن و شری و نار فارس و غرب چشم و اورام
حاره و القیام بولت که منقطع شده و با عسل جهة داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف
طلا کردن او جهة استهال و خائیدن او جهة قلاع و ضماد پخته او با آب غوره بحدیکه بقوام عسل
رسد جهة دندان کرم خورده نافع و حقنه آن جهة قروح باطنیه و معقد و رحم و عصاره آن
در افعال مذکوره مثل برگ اولست و حمول آن جهة قطع سیلان رحم و نزف آکم و ضماد
او جهة برآمدیکه حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل بلک نافع چون پخ درخت زیتون را با قدری
برگ آن بجوشانند و مضمضه نمایند جهة تسکین درد دندان و تطویش جهة زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن
جهة اخراج رطوبات دماغ از بینی نهایت موثر و تعلیق پخ او با بانی صیت جهة سم عقرب آزموده
و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزه کرده احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده
شراب در باشند و بار دیگر احراق کنند همچنین تکرار کند در همه افعال قوی تر از توتیا است و ضماد خاکستر
بر او با سرکه جهة عرق النار و بر بالای عقوبت از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه
نمودن موضع و رفع علت از مجربات ابن سینا بیان نموده اند و مولف تذکره ضماد مذکور فوق برگ
و شاخ و اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب غمراو
جهة داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوشنها نافع و رطوبت شاخ تازه او که از سوختن آن
بهمرسد جهة جرب و بثور سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ اهلیجات او جهة صداع و شقیقه
و دوار و باشیدن آن در خانها جهة گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصا و چوب او قبول عامه
و قضاء حوائج و برکت موثر است و مضمضه آب غلک زیتون را در ان خبانیده باشند
جهة استحکام لثه مفید و ضع او در صورت شپشه بسقمونیا و مایل بسرخی در اول کرم تر و

در دویم خشک و در رقوت دهن قوی تر از کندر و رافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهة رفع رطوبت
جراحات و بامرهم جهة روبانیدن کوشت موثر بر او قوی تر و مدر بول و محلل او جهة رفع وجع
احتباس حیض و خاوندش با سرکه جهة جرب متقرح و سنون او جهة تسکین درد دندان کرم زده
مفید است و چون زیتون را در آب که آهک طبخ داده باشند بخیسانند در روز تلخی او
دفع شود و بخورد انه زیتون قاطع ربو و سعال است **زیت** بفارسی روغن زیتون را گویند
انچه زیتون رسیده کبر نذ زیت عذب تر مندو غیر مغنوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد
و اجزای او از یکدیگر منقطع نمیشود و بخلاف مغنوش و این نوع در دویم گرم و با یبوست و قبض
و قول بر رطوبت آن اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار زده صاف کنند با لذع
و لطف است و جهة درد اعصاب و عرق النسا و با سراب و آب گرم جهة مغص و اخراج کرم شکم
و قی کردن با لوچها ده مثقال و با یکرطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهة رفع سمینه او و
و حقنه او جهة رفع قولنج درمی و سدد و درد مفاصل و عرق النسا و در دکر و با مرهم ها
جهة التیام و اصلاح زخمها و طلاء او جهة درد ها بارده مفید و چون شش سال بر دبکذرد زیت
عتیق نامند و کرم تر از نجر عتیق و محلل و ملین طبع و بشره و مصلح او یه و مضعف قوة آن
و مانع جمود اعضاء و رافع ضرر سرما و اکثر اش مقوت بصر و جهة قوابض بیاض رقیق و ضرب و سلاق نافع
و جهة نزول آب قایم مقام قدح و طلا کردن کرم او مسکن الم کزبدن عقرب است و چون روغن
تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود و قدر سنر بنش تا هفت مثقال

زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است و او معتدل و قابض و کویند در آخر اطبرد
در اول خشک است مسمن بدن و مدر و تفت حصاة و موافق معدو مقوی لثه و دندان
و مانع او اعرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سده و قاطع عفونت و مقوی اعضاء و مغسول او
موافق درد اعصاب مجاوره و نیکو کفاره و نمک زار است و روغن زیتون بر قایم مقام
روغن کل سرخ است و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی مویها و استخوان و مقوی دندان

متحرک و مانع سیلان رطوبات لبات و قاطع خون لغیث است و جمیع مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته اند و هرچند کهنه ترمنفعه قویتر میکند و انچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایلند بر انکه تا چهار هزار سال میماند و گویند چون هبت در راهم او را با مثل آن عسل و نلث آن کندر و روغن نو نیز با ملخ صفه در حمام سه روز بجوشند و آب سرد در آنروز با نخوزند از جمیع دردها یا برده و حذر و فالج و امثال آن نجات یابند پیران صدسال را هیجان شهوت نو مجرب دانسته اند و روغن که از زیتون متعفن یکنوع خلط فاسد و بسیار منجر و مولد حکه است و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا نصف بار و بعد از انکه آبها بوخته باشد چندان بجوشانند که نصف رسد بمرتبه بدل عتیق میشود و قدر سرشش تا هفت مثقال است الا شیخ بهتر از روغن بلسان است و در و اسرار عجیبه است زیتار ثقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بحد غلیظ بجوشانند و بعد ازان بخوشانند بنفشه رند در دویم کرم و در افعال قویتر از حمض است و ضادش جهة درد مفاصل و عرق النسا و تقرس و استقا و القیام زنجهها و برق لاغر و با شراب و ماء العسل جهة درد دندان و با نقیع ترمس جهة جرب و دواب نافع و هرچند کهنه شود در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است **زیت السوسان** ثمر لیست مثل بادام کوچکی و نور البر برنا مند و از درخت خارناک بهرس و خار مذکور را دواب میخورند در عراق تنکس کوهی تنکس و بادام کوه نیز نامند و طعم روغن شیرین و خوشبو است در دویم کرم و در اول سرد و کویند خشک و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهة امراض سودا و یرقان و برده مثل خون و فالج و دوالیس و حذر و ادرار فضلات و تفتیح سدد است و ادرام بارده نافع است و مولف اختیارات بدیعی غیر روغن روغن نور البر بر دانسته است **زیت افنجل** بلغت صعید مصر روغن انفیطس است **زیت الحیل** بلغت نواحی هیراسم نفط است **زیبق** بفارسی سیماب و جیوة نامند از جمله فلزات و معدنیات شیعه بنفش گداخته و از گداز سنگها و تجزیه بهرس و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم

هفتم قرص الشمس است

هفتم قطرانیست که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف شیشه مشرب و قلعی و جلد سنگ آبند و طلا
و نقره معدوم میشود و در دویم سرد و در سیوم تر و باحدت و قبض و اشتناق و دود و محرق
او مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و کبر انیدن هوام
و طلای کشته او با تخم خربوزه و با دام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و
فرد حه سابله و رفع تحمل مجرب و باکندر و راتیانج و موم رو غنس زیتون جهت دانهای آتشک
از مجربات است و بدستور دود همین ادویه همین اثر دارد شرطی که بحلق و بینی و گوشش نرسد در یک هفته
سه بار بخور کند و غذا نمک دار و غیر لطیف بخورند و بعد از شقیه دود و هند و چون زیبق را کشته
بریسمان مالیده بر کردن به بندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقول او نیز جهت خنک کردن دانه آتشک
و قروح مجرب است و خاک زیبق که در ظرف آن بهیر سر در جمیع افعال مثل مقول اوست و در سمیت
با مالیدن آن و ناامیدن آن غیر مقول او با سمیت و بسرعت از اعماق مضر و با مضر و در دفع
چون ناکشته او را در سلاچند روز هر روز بقدر حبه تا یکدانک بنوشند و بتدریج زیاده کنند و
کونت آب بعد از ان بخورند باعث مضر نمیشود و جهت حفظ صحت و تقویت باه و ماهیه و قوت بینه
بعید یل است و قدر شربت غیر مقول تا دو درهم و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار کرم
و باحدت و از سموم قتاله و محرق غلظ و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید و دستورات
مذکور است و جهت غیر مقول او را با نقره خالص محلول کرده بر مس بمالند و با تش بزند مس را منقض
کرداند طریق عمل در دستورات مذکور است حرف السین ساذج ساذج هندیست بر هین شبطرج نامند
بر کیبت بید ساق و کل و در آبها ایستاده و در بلاد هند میروید سفید میرک کردکان مایل بسیاهی گویا
غبار بران نشسته و خوشبو و در چین و در خطوط و کیند و در غیر بلاد هند نیز بهمرسد و قوتش تا سه سال
باقیست در سیوم گرم و در دویم خنک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی اخ
و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعا و جهت سیلان آب دهان
و بدبوی انکه از شرکت معده بهم و خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد جگر مزمن و عسر

ولادت و مشیمه و جمیع نواد و تقویت حواس و برقان و استسقاء و سپرز و حصاة و منع و اخس و جمیع
امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن او را
در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلاء او با سرکه جهة احتباس حیض و شیر و دفع بدبوی
زیر بغل و کچ ران و تضمید کوبیده او را مطبوخ در شراب جهة تحلیل ورم اجفان و کذا خشک او
در میان جامه و اقمشه جهة کرم زدن آن موثر و مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضرمثانه و مصلح آن
شربت بهه و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش دو وزن آن سنبل هندیست ساج درخشیست هندی
واهل هند او را ساگون نامند بقدر درخت چنار و برگ صلب مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو
و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مولف تذکره او را فندق هندی دانسته است جوزه را در دویم
سرد و خشک و مانند حرارت و خاصه سائیده او با سرد جهة درد سر حار و او رام و خوردن نشاره
او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلاء محرق او بعد
ازان احراق در آب ماءالشعیر و امثال آن انداخته و سائیده باشند جهة ورم اجفان و تقویت بصر و حدقه
نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو
و جهة دراز کردن مو و رفع خارش بدن مفید باشد و جوز نافه مشک را در و کذارند و حافظ بوی
آن و وزن او دو یار میباشد ساذار در اصل معرب از سیاه دانه است بمعنی سیاه درختان چه دار
بلغة فرس درخت است و بعربی لواد الحکام نامند بجهة انکه قسیس بداد از و ترتیب میدهند و
لواد القضات که صاحب اختیارات بدیعی ذکر کرده اسم غلط است و انچه گفته که از درخت
بطم حاصل میشود اصلا ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق و شبیه بشبه و بادک تلخ و در خوشه
درختان هند و بلاد و حوالی آن بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مولف تذکره انچه از درخت
نارجیل بهم میرسد بهتر دانسته اند در دویم سرد و خشک و بادک حرارت محلله و رافع اورام
حاره و با آب بارتنگ قطع نزف الدم بهه اعضاء شربا و غرغرا و حابس اسهال و موی و التیام
دهنده زخمها و با سرکه جهة ورم قضیب و ناسور و با شراب جهة اورام باردة و با روغن مورد

الجزء الثانی

جهة منع رحش مورموثر و نهایت سودا و است و فرزجه او با سرکه و حقنه آن با سرکه جهة قطع
خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال آن نافع و مداومت خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر
شربتش یکمثقال و بدلش دو وزن آن مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عصاره و آن
حیوانیست شبیه مار و دست و پا دارد و دستها کوتاه تر و بطی الحرکة و البق از زردی و سیاهی و دنبالش
کوتاه و بترکیب بلاغونه و برن مانند و آتش در و تاسیر میکند و اگر در تنور آتش انداز ند افسرده کند
یکمثقال از سموم قتاله و نهایت کم و خشک و متعفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که در دهن آنچه
باشند سترنده مور و قرحه کننده و عضو است چون دست و پا را و را قطع کرده و احناء او را خراج
در عسل چند روز بگذارند عسل مذبور جهة درد مفاصل و اورام بارده ضماد او نافع است و خوردن
او قاتل و فاذزهر او تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم زرنیخ بریست و زرنیخ بلدی مسمی
بجلیانه است و او کوچکتر از جلیانه است و شبیه بخردون و با نقطهای سیاه و بسمیه جلیانه
نیست و ملاقات خون او بر بدن مورث برص در سوم کم و خشک است و ضماد کوبیدهٔ او را
بر اعضاء جاذب بیکان و خار و رفع ثالیل و تقشر خشک و بر دندان کرم زده مسکن الم آن و چون
شکافته بر موضع عقرب گزیده بگذارند درد را ساکن کند و طلاء او خشک با روغن زیتون جهة
روییدن مو و رفع احتباس بول و قطور زیل و خون و بول او با اندک مشک در حلیل جهة رفع خفقان
بسیار مو نر و همچنین جلوس در طبخ او از دارد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش شربت
ریباس و امثال آن سامان اسم فارسی نوعی از برد است بسیار نرم و باریک و قابل بزردی و ازد
حصیر ترتیب دهند مرد و خشک و جلوس بران باعث فروح و جهة رفع بواسیر نافع و کوفتهٔ او
قاطع نزف الدم است سابرج معرب از فارسی اسم برجی است سابلبوس سالبوس سابرک بالکاف معرب
و سیابوس است ساجر اسم هندی ملح القلیا است ساقه و ساق الشعر بر سیاوشان است ساکنت
بزرالانجرة است سالیون اسم یونانی کرفس است ساوس اسم هندی یونانی هندباست
ساطریا و ساطریون اسم یونانی حشیشة الثعلب است ساق الحمام بلغت مصری زرع الحمام

وانتظابکا کوبندوان نارفیقرالست ساغنین وساغا فیقوس اسم یونانیه سکنجبین الست سافرومس
اسم یونانیه فرونج الست سارداسم یونانیه عصابه الست ساطربوس اسم یونانیه جدوار
وبمعنی مخلص الارواح الست سارنقون اسم یونانیه سیح الست ساری اسم هندی حب النیل الست
سالیلس اسم یونانیه حجر القمر الست سالسم اجنبوس الست وکوبندنا نخواه الست ساتاپولا اسم سریانیه
باداور الست سالس اغبریون اسم یونانیه کبیکج ساتهل اسم هندی صعتر الست سارا اسم فارسی
زرزور الست ساس اسم فارسی فاس الست ساکون اسم هندی ساج الست سارسل اسم هندی
قنفذ الست ساکر کوتها اسم هندی هجر الثعلب الست سانب اسم هندی حبه الست سالیکا اسم هندی
کندر الست سپستان لغت فارسی الست یونانیه ولق نامند نمرد رخشیت زیاده بقدر وقامت
ساق او مایل بسفیدی وبرکش مدور وبزرگ وبارش درخوشه در اول زرد وبعده از خشک
سیاه میشود در حرارت وبرودت معتدل در اول تر ومسهل محرور وسوداوی المزاج مواد
سوداوی ومزلق وملین سینه وحلق ومسکن وحدت صفرا وعطش وقلیل الغذا ومقوی
اعضا وجهت حرقه البول وسرفه حار یابس واخراج کرم معده وخشونت صوت وکرفتگی آواز
اذو سیح که ازدوا رتند بهترست واصلاح اذیت او به مسهله وبهاران بلغم نور نافع وفساد مطبوخ او
درد وشاب خرما جهت کشودن دمل ازموده الست وقدر سرشش از شش عدد تا بیست مثقال و
مضعف معده وکویند مفرح کبد الست ومصلحش درمبرودین کلسرخ ودرغیر آن عناب وبدلش خطمی الست
سیسح فارسی شبه وشوق کویند سکنی الست سیاه وبراق زود شکن وبیک درد دیم سرد دو
درسیوم خشک وخوردن او جهت خفقان وکشودن سده وزیرا نیدن حصاة وتقویت معده
وبکدانک او باشراب مقوی دل واکتحال محرق مغول او باعسل جهت جلاء بصر وتقویت چشم نافع
وپیوسته نکاه کردن درو مانع نزول آب ومقوی باصره مشایخ ونکاهداشتن او جهت رفع چشم بدتعلیق
او برسر رافع درد سر ومضر سپرز ومصلح آب الخیر وچون سطور رقیقه چند برصفحه آن از لوره
لم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته دران نکاه کند ودرغیر آن نظر نکند دران روز لقوه او دفع شد

از خواص

از مجربات شمرده اند و لخاد اشتق قطوه او بقدر یکمثقال با نیم رفع فرع و وحشت از مومیه است
سنجاب اسم جمیع حیوانات درنده است سبع الارض پرسیاوشان است سبع الغرافیموکراست
سپستان ازاد درخت است سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سبز قبا بلغت اصفهان
اسم شقراق است سیب اسم هندی صدف است سیار اسم هندی فوفل است سنکا اسم هندی
دزغنه است سیرغم اسم فارسی شاه سقرم است ستوتبا بعد از سین اسم هندی قسمی
از پیش است سناورا اسم هندی بوزیدان است سنجلات اسم یا سمین است سنجوس بلغت رومی
سنجیلیس بلغت یونانی اذخر است سنجاب بلغتهٔ انگریزیان زمیق است سنجاب انجر اسفیغ است
سمور یون و سنجوریون اسم است سنخاج اسم معجمه کیاست شبیه باذخر و پرشاخ و برگ و بیخ او در سیوم گرم
و خشک معقول معرق بارده و مفتح سوداجکر و ماضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت صرع و سکته
و فالج نافع و مخرج مدرین و مصلحش ربوب ترشی و قدر نیم مثقال و بدلش یک مثقال و نیم او
اذخر است سنجوفس و سنجوس اذخر است سنجی زاج احمر است سنجاوس اسم سریانی
اسطوخودوس است سنجبتا اسم یونانی مصطکی است سنجبس اسم یونانی درخت مصطکی
است سنخاله انچه سخاله انچه از فلزات بسوهان جدا کنند و انچه در حین کوفتن جدا شود و ریزد
سدر بفارسی کنار گویند مراد ازین اسم برگ سایهٔ اولست و بیرا و برخار و ضال نامند و بستانی
کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذ است و ثمرش شبیه بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ
میباشد شاره بجوب او در اول سرد و در اخر دویم خشک و قاطع نزف الدم و رفع قرحه امعا
و مثانه از ضعف معده باشد و دافع استقا و سبز و حقنه او بسوزجه جراحت امعا و زرد
جهت زخمها نافع و قدر سرشش تا اوقیه درهم است و برگ او جهت زخمها و شقیقه حرک بدن و تقویت
موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و خاد او با شراب جهت نضج ورم باد
حار و تحلیل آن مفید و بدستور طبخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دویم
خشک و بعضی در اول کرم دانسته اند و نارسیده ترشش و قابض و لزج و مسهل بعضی در سیوم او

قلیل الغذا و دیر هضم و صاحب الکیموس و بمرطل ابرد و مسهل صفرای معده و امعا و مطفی حرارت
عزیزه و خوردن ترشش او مانع صعود بخارات بدماغ و رافع صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده
و کشنده کرم معده و امعا مضر مبرودین باشد و مصلحش کلقند و در مزاج محرور سکنجبین و تمر خشک او
قوی القبض و آرد او را لویق الینفا نامند جهة اسهال مزاری قرصه و امعا و دماغ و تکوفه او در حرم جهة
رفع شرری مجربست و دانهٔ او بغایت قابض و ضاد کوبیدهٔ او جهة تشنگی اعضا و تقویت آن
مجرب و طلای مطبوخ او بحدیکه غلیظ کعجینه جهة سستی اعصاب و عضلات و سرعت حرکت اطفال
مؤثر و چون دانه را بنبق را بگلاب اغشته زریع نامند از برگ و بار او بوی گلاب آید چون بعسل الوده
بانند عرش شیرین لذیذ سداب بونانیه فجن و در شکاین و دیلم هم نامند بستانیه او ارد رخت انار
کوچکتر و برشاخ و برگش ریزه دبدبو و بسیار سبز و کویا غبار بر رو نشسته و کلش زرد در سوم کرم و خشک
و تازه او را خشک کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح
سدد و محلل ریاح و باترنا قیه جهة سبز و برقان و قولنج ریحی و امراض سینه و معده و رحم و حصاة
و بواسیر و اشمیدن او با نشت خشک جوشانیده بانند جهة تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تشنگی
نفس و سرفه مزمن و دوم حار رهبه و عرق النسا و مفاصل و لرز تبهای بارده و چون با روغن بخور بانند
جهة اخراج کرم شکم و طبخ او در شراب جهة استقاء لحمی و خوردن او با نمک جهة حدة بصر و ضاد بدن او
دافع بول بیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی باضه و مشتهی و به انجرد و کردکان جهة سموم مشروبه
و سموم و اهوام و مداومت او هر روز بقدر یکدرهم جهة ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او
نیز همین اثر دارد و آب طبخ او بقدر دو اوقیه با عسل جهة فواق مجرب و چون داخل منبذها کنند
باعث خشبوی آن و شدت انکار و دفع ضرر آن میکند و مورث آن ثقل سر و صداع و مصلح انار
منجوش و شیرین است و اشمیدن تخم آن بقدر سه درهم قیراط با شراب جهة رفع مضرت او و به قتاله
و نیلوفر هم او جهة عرق النسا و دود و درهم او جهة ازاله درد کزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور جهة
کزیدن سگ و دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبخ برگ سداب با روغن زیتون جهة تفتیح امعا و تفتیح رحم

دفع اد حلل

وخاد او محلل اورام خنازیر و باعسل جهة درد احتناق رحم و مفاصل وخماد مطبوخ او
در روغن زیتون جهة عسر بول و یا الخیر جهة استسقاء لحمی و تنها جهة تهیج محرب و با سرکه
جهة رعاف و با ورق الغار جهة ورم اثنیان و با موم و روغن مورد جهة بثور و با
نطرون جهة بهق سفید مفید و جمیع اقسام ثالیل و با نبیت و عسل جهة قوباء و با سرکه و سفید آب
و روغن کلسرخ جهة حمرة و غلم و قروح رطبه سرنافع و با خود اشتی باعث کریختن حیوانات
موذی صاحب شامه و قطور عصاره او که در پوست انار کرده باشند جهة رفع درد گوش و اکتحال
او با آب رازیانه و عسل جهة ضعف باصره و سقوط عصاره او جهة ام الصبیان اطفال نافع
و مداومت خوردن آن مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط مبرد و مصلح سکنجبین و
الیسون و قدر نشتی تا سه مثقال و بدلش صعتر است و صمغ بستانی و برای سداب
بغایت گرم و خشک و غیر مانا فع سالت و جهة فرح جنین و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او بقدر
یکدانگ جهة اخراج جنین و منبعه محرب و کوبیدن بر آن او باعث رعاف قوی فتاده است و روغن
سداب بگیرد او با چهار جزو آب ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة برودت کرد و مثانه
و درد کمر و رحم استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و کرانیه سامه و خوردن او بقدر نصف اوقیه
در حمام جهة رعشه محرب و خفقه او جهة مغص و قولنج ریحی و خلط نافع است سداب بری و برکش
بزبان ترکی ازده کوبیه
باریکتر و کم تاخ تر و بدبو و تند تر از بستانیه و در چهارم گرم و خشک و سموم عقرب و چهار دم او
کشنده تر است از دفلی آواز طلاقات مطبوخ او دست و رم میکند و عصاره او او چون بر انگبینه و آهن مالند
نافع زنگ او منفوه و چون در مکان کوسپندان و مرغان ریزند حیوان موذی مفارقت نموضع کنند
و خماد بولت نبات او با شراب جهة داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده خماد کنند موجب جذب مواد و
احراق دموت آن عضو میکرد و دلدار لیستاج آسد و سس سیلیه است سداب آغریا اسم عبرانیه فراسیون است البن ع الزاد
سرخس اسم فارسی و بیونانیه لطارسن نامند و در تنکابن و دیلم جارگ بندوان جنبست سیاه مایل بسرخی
و هر گره و بر از ریشه او باریک و باساق و بی ثمر و با کل و شاخی از آن بیخ میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن

وبتهار جهة فتق والتيام جراحت وتقويت اعضاء سست وقطع نزف الدم وتخفيف زخمها و
تحليل اورام ورفع قوباد باكرد جوا وآب جهة حرقت دغله و لوختك آتش وغرغر طبيخ او جهة درد
دندان وقروح لثه واسترخاء آن وبخور او جهة كرز انيدن هوام خصوصاً بنه ولعوق او با عسل
جهة سرفه كهنه مجرب مقوى معدة است واشاميدن او بشراب جهة نزف الدم قرحه امعا ومنع انصباب
نضلات بمعدة ورفع نفس الانتصاب و ذرور صعفش جهة رفع بواسير الاف و باكلنا رجهة قروح طبيه
وخائيدن او جهة سيلان اب دهن نافع وچشم غمز وبرك او با ماء الورد آب سركه طبيخ غايند تا مهره نوليس
باروغن كنجد بخوشانند و نقل او را بر موضعى نمايند دروغن را طلا كنند جهة سياه كردن مو و دراز كردن
مو وحفظ وسقوط او مجرب و تضميد او با موم وروغن زيتون جهة تقويت معده نافع وبدلش مثل آن
انزروت سرخ ونصف او بولك انارست سرطان بفارسى خرچنگ نامند دردويم سرد وتر وماده وجهة
وتحليل وبهترين او قسم ماده است وعلامتش انكه چون لوزينه بر پشت او فرو برند آب سفيد ظاهر كردد
ومبهى ومحورين وكثير الغذا وبطى الهضم ورديه وقيه از آب طبيخ او باكرفس وراز يانه مفتت حصاة
ومدر حيض وفضلات ومسحوق او با باد روج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر بول و با شير الاغ
جهة كزيدن رتيلا و عقرب وغرغر شيره كوبيده او بقدر يك سكر جهة خناق و درد
لوزتين سريع الانزالست و خاكسترة كوبيده او جهة جذب سموم وتسكين الم كزيدن عقرب
وسلخ اج بيكاو اخراج بيكان وخار از اعضا وتحليل اورام حاره نافع و تعليق جسمها با او
جهة تب غب وتعليق با بازو بر دست جهة حفظ مبوه وسقوط آن ومطبوخ دوت عدد انزاكه اطراف
انزا قطع كرده باشند جوف او را با آب وخاكسترتاك ونمك شسته وآب صاف قطير نمود باشند با جو
مقشر طبيخ داده بنوشند جهة سل ودق وبيوست اعضا وبزالا مفرط حار مجرب و بدستور محرق
او با صمغ عربى داده بنوشند جهة سل ودق وبيوست اعضا وبزالا مفرط حار مجرب و بدستور محرق
او با صمغ عربى داده بنوشند و به مناسبه همين انزدارد و بجهة بواسير بغايت نافع وضماد محرق او جهة سرطان
بستان از موده است وچون چند عدد زنده او را در ديك مس بيقلى بسوزانند تا كسترة شود و هر روز
يك قطره را با نيم او قيه آب بنوشند جهة رفع سموم سك ديوانه كزيده مجرب است و بايد كه بر موضع زخم

مهر

مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشته و اکومدتا از کزیدن سگ دیوانه گذشته یا نگذشته رفع آفت
سگ دیوانه گزیده میفاید و بدستوری چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب
بنوشند و بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او چهار این امر وقتیست که آفتاب در برج
و بمقابلهٔ قمر نباشد و شعراء یمانیه طلوع نجم یا نقوه و هرگاه یکجزء محرق مذکور و نیم جزء جنطیانا عشر جزء کند را اضافه
نموده شش روز زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند و همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل
با هم طبخ نمه با کنند جهت شقاق باد مقعد و شقاقی که از سر با هم سر و شقاق مادهٔ سرطانیه نافع و مقشر شقاق
و مصلحش کل ارمنی و کل مختوم و قدر شربتش از نیم توله تا سه مثقال و از خام دو توله تا سه مثقال است
سرطان بحریه خرچنگ دریائی و آن دو قسم است یکی انکه چون از آب برآید منجمد میشود و آن سنگیست بقدر سرطان
نهری و از آن کوچکتر و مدبره و نرم و در دوم سرد و خشک در دوم و راجلاء و تلطیف بیشتر و جهه رطوبات که در
طبقات چشم ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و سلاق دنا خنه و دمو و قطع نزف الدم جراحت و سوزش جهه او و دندان
و جلاء او جهه کلف و نمش مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری بغایت سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی
در بلاد دیلم و تنکابن او را انقلاب نصب نموده صیاد ماهی بآن میکند و سرد و تر و محرق او را در خواص ضعیفتر از
قسم اول و خوردن او کشنده است سراج القطب هر کیاه در تب در خند بان اسم نامند و قطب
اسمی است شامل کرم ثبات و شامل حیوانیکه بقدر مگس بر روی آب همینه حرکت میکند و سراج القطب شامل او
افیمونس و سرخبلد است و اخیر بلغت مغربه نباتیست و کبر او وجد میان کتان کلش مانند کلرخ و بیخش بقدر
کردکان و از ماکول بعضی مردم است او در افیمونس است و مذکور شد و مولف گوید از مطلق این اسم مراد
سروج است سرکه هندیه اسم کاجی است و مذکور خواهد شد ان شاء الله سرمق معرب از سرمج فارسی است و آن
قطف است سرو بدان اسم شامی کرفس است سراج القطب صاحب است سرطاط فالوذج است سرودا ند لبوجز
رومیست سراج القطر بلغت نباتیست تا خنک تشن بمز دانب در خند و گویند سروج القطم است و گویند اسم
مشترک است مثل سراج القطب سرساد انلق است سراد خلال است سراج الظلام کندس است سرانبون اسم
یونانیه اسارون است سرپیون اسم یونانیه برسیاوشان است سرخان خبیونس اسم یونانیه تطبرج است سروجیلع

عرعر است سرخان ذنب است سرقون زنجفر محرق است سرجه اسم ترکی عصفور است سردین بلال بعد از زاج
اسمار یس است سرخ مرزا اسم فارسی اذان العرار است سرکه شنبر اسم فارسی سرمه اسم فارسی اثمد است
سرکین گاو اسم فارسی اعشار البقر است سرکین اسم فارسی زبل است سراویل الطول قسم اخیر البلاب کبیر است
سرکین لوسمار اسم فارسی بعر الضب است سرکین خرد کس اسم فارسی خرد و یک است سرب لوخه اسم فارسی
ابار است سرپش اسم فارسی اشراس است سرپشم ماهی اسم فارسی غرنی السمک است سرکه اسم فارسی
خل است سرپشم پولت حیوانات غرنی الجلود است سرم لغت شیرازی و آن قشاع است سرهنج اسم هندی
حب النیل است سرس اسم هندی لحیة التیس است سرکه داک اسم هندی عنب است سرلوس اسم هندی خردل
ابیض است سراسم هندی خرا است سرما اسم هندی اثمد است سرمانق اسم ترکی عنقه است سزابا زاء معجمه
اسم نبیذ الحنطه است نزد اهل بغداد سسنبای معرب از سالیوس یونانی است سعتی اسم هندی از نب است سعتر اسم
بلغت فرنگی چوبه است که بجای چوب چینه در علت آنک وغیره استعمال میکنند و ظاهرا چوب صنوبر مؤلف
تذکره چوب صنوبر را بنای مناسب چوب چینه بیان نموده است وحقیر شاهد عدل دفتر نیافته است

حرف الطاء المهملة وبعدها النون

سپونا فی اسم بانیست کالکذر کدم زار میر وید مابین گیاه و شجر و بس قشی باریک و برگ او
بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و سر برگها او پخته از یکدیگر
متباعد و در زمک سفید و در آخر سان شعبهای ریزه و بجای تخم قبها بران منعقب مضد صنوبری و
کلش مضد و زرد و بخش دراز و مضد و بایدک تلخ و خوشبوی و تندی و متعطش او غرگندش است
و تخش مثل زیره و در آخر سوم کرم و خنک و بیخش تو بتر از سایر اجزا و مستعمل است بغایت جالی و تند
و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جامه باو شسته متغوط و شامیدن او باعث مسهل رطوبات بارده
و جهة امراض سکر و عسر النفس و یرقان سدری و باجاو شیر و بیخ کبر محلل و مدر سپرز و مدر بول و مفتت
حصاة و خاکرش با رد جوش کوکنار جهة جرب متقرح و مطبوخ او با سراب و آرد جو محلل او رام حاره و سعوط
او جهة ثقیله دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهة درد دندان و در فرزجات و منقیه رحم و در اد و یرقان
مقوی و جالا بصر و طلاء او رافع بهق و جمیع آثار و با کل ارمنی جهة جرب و حکه بغایت مفید و لقوط ربع درهم او

با بیست عدد زیره کرمانی وزنت الابقان جهة لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مقرر سینه
و محرق اخلاط و مصلح کبر است و مولف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مولف تذکره کندش دانسته است
و در ابدان سمیت غالب است بخلاف سطوخودوس و بجب مایند ظاهر میکردد و غیر او در یونانی کندش بن سطاخیس
یونانی نباتیست مایل شجر و کیاه و شبیه بقراسیون و از ان دراز تر و سفید تر و بر برک دراز تر و برکش ریزه و سفید
و خوشبو مایل بکراهیت و بانلوک رغبت و شاخهای بسیار لاغر باریک رسته و کلش ریزه مایل بزردی و انبوه
و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمین های خشک در چهارم کم و در اخر اول خشک و مدر قوی بول
و حیض و مفتح جنین و مخرج ان و مکن خفقان بارد و منقی مره سوداوی جهة توحش و مالیخولیا و لوسن و
دردهای ریحی شکم و تقویت دل نافع و مدرة کردن ما مطبوخ او جهة سک دیوانه کزیده قبل از انکه از
ترسد مجرب دانسته اند جهة دردغم زیتون جوشانیده در کوش چکاند و بدستور بر دندان طلا کند جهة رفع
درد دندان نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است سطراطیوس یونانی نباتیست مایل بر دراب بیخ مربع
شبیه بیاد رنجبویه و بیخ و سردتر و رادع او رام حاره و جهة حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب
اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطلب است سطاریون یونانی اسم نباتیست مایل بشجر و کیاه و شبیه
بعنقود بر انشجار مجاور ریحه بد و به تنهایش نبرویده کلش شبیه بنفشه و چندین عدد تر دیک بهم خوشه و اندرون
کلها سرخ و زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برکش مثل برک بنفشه و ضخیم و در اصفهان کلعقرب و بفارسی
برابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر فاسر و متین است مرکب القوی و رادع او رام حاره
و بارده و برک کل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهة کزیدن عقرب زنبور و ربتلا و سایر هوام سریعا
و ضماد او مجرب است سطوکا لغت سریانی و ان میعه سایلة است میعه باشد سطراک زرنباد است سطوکس
اسم یونانی جلنار است سطوعیون اسم یونانی زوفا است سطیلیون اسم یونانی جعدة است سطفلین
اسم یونانی جزر است سطاح اسم جنس کیاه است که بر دوی زمین پهن میشود سعد بخنیث بقدر زیتون
و بزرکتر از ان و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی شنکار زمین و بتر کی طلاق و در تنکابن اسکتو
نامند برکش شبیه ببرک کندنا و از ان دراز تر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض و در اخر

دوم کم

دویم گرم وخشک مجفف وبالغ ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهة
سم عقرب شرباً وضماداً نافع ومدر جهة تقویت اعصاب وتحریک باه بسیار مؤثر است واسامیدن جهة زایل
کهان عقل وفهم ورفع ریاح وتقویت معدة ونیکوی رنگ رخسار وخفقان وبرقان وصداع باردو بواسیر الا دبواسیر مقعد
وتقویت باصره وبارد وعن جب الخضراجهة دردکر وسردی کرده ومثانه وتقطر البول وبه تنهایی کهنه وقطع بوة وجهة
برودت رحم وبهم آوردن فحم ان خرباً وضماداً نافع جهة وحولاً ان نافع جهة تقویت دندان ولثه وخوشبوی دهان ورفع
قروح آن سعوناً جهة کوفت آوردن جراحت مزمنه کبسب بطوبت زیاد تیه بجهة درد دهان وبارده وبخور وراد
ضماداً نافع وقطوراو جهة کرایند سامه وطلاء او بازفت جهة جوشش سر وغسول او جهة سرخ کردن کونه و
اسامیدن یک وقیه شراب که یک وقیه ازان دریکرطل شراب جوشانیده باشند جهة رفع اقسام کرم معدة مجرب
واستعمال کردن او با بیخ باعث ضعف وقوة اوست ومفرحاتی وحوت ومطلق بنکر ومضر بهر ومصلح آن شراب
ومداومت ان محرق خلط ومولد اجزام ومصلح اوسته روز در آب سرکه بخیسانند وقدر رشتی تا دو مثقال
وبدلش مثل او سنبل الطیب است ونصف او مروریع آن دارچینی است وقسیم ازمعدنی که شبیه بزنجبل
وممضوع او برنگ زعفران از جمله سموم ومحرق ومفرح جلد ودود انک او موریث جنون وزیاده آن
کشنده است وطلاء او در ساعت موی را سترده باعث جراحت جلد میکردد سعدان اسم عربی کیاهیست
شبیه بکیاه خشک وخاردار ومفید ترازان وبرکش نرم ترازان ونمکش ملدر وبرخار ونخم او بهمین است
واعراب معتقداند که بیخ ونمراو مدر بول وقاطع زحیر واسهال است سعوط انچه در بینی کشند ومانع بنکر
بامیزند اسم مرنامند سعید وسعد سلد فجر ویمنی است وخنینة العلف نیز کویند سعید عربی بلسان است سعر بعین
مجمه بزرکی است شبیه بدسوز غنی مجمه سکنج است سفرجل بفارسی به وامی به بزرکی جوانامند ومعروف
شیرینی او دربرودت قریب الاعتدال ودراخراول تر مدر بول ومقوی معدة ودل ودماغ ومفرح ومسرت
افزا روح جوانید ونفاینده وطلاء اب کرم کرده او اکر استعمال غایند جهة دفع تهیج اطراف ولوا القیه مجرب
وتریش دراول سرد ودر دویم خشک ودر تقویت معدة قویتر از شیرینی وجرم هردو قابض واکثار آن
مصدع بعد خصوصاً بعد از غذا وحابس طبع حار المزاج اند در خلاء معدة وبوئیدن اقسام او مفرح ومقوی

٤ واز اخراجات خاطر شریف بجهة اصلاح ایشان نیز نباشد
وبیک کلی از عهده بر آید ان شاء الله تعالی

سفرجل

قوتهارروح حیوانیه ونفاذ بدوخوردن آن تفریح وروغن دلو اس وکساله وخفقان وحفظ جنین از اسقاط
وبرانکیختن اشتها وضعف جگر ومعده وقسم آن جهت برقان ودرسر جهت سردی وتراکمات ومنع سود بخارات بدماغ
ودل وانصباب مواد ورفع خوابهنس کل خوردن وامثال آن واسهال وتشنگی والتهاب ورفع مستی وحرقة
البول وغثیان وبیقه ودردغم معده که از بلغم مواد محترقه باشد واز ادبدبوی عرق نافع وآب او جهة
نفث الدم مفید وجرم او مسدد ودر مضرتها قوی تر از آب ومصلحش مربا کردن اوست باعسل وقطور آب
در اکحیل وفرج جهة حرقة البول وجراحات مجاری بول بغایت مفید وبریان کردن در آتش بقدر یک رنگش
تبره کردد جهة قطع اسهال مجرب است خصوصا جوف او را خالی کرده جوز بوا نرده کرده دران جا داده بحقه بندند
ومضرات ضعیف ومحتش قصیر ربهه ومورث رعشه وسرفه وقولنج خصوصا جرم غیر مربا او مصلحش عسل وانیسون
وانمار آن وتدریشتش از آب او در نداوریاس درهم است وبرب بهه ترش در آخر اول سرد وخشک وقابض
وقاطع یقه واسهال مرار ومانع صعود بخارات ومسکن تشنگی وحرارت در معده وامعاکه از خلط موجب بشن
ومسهل بعصر ومضر صاحب سعال است وبرب شیرین قریب الاعتدال وبیوست در وغالب وقابض او کمتر از
قسم ترش است در جمیع افعال وآن در اخلاط ضعیفه انسب از دست وقدر شربت ازان نا بیست درهم است
وشکوفه تازه بمعتدل وبا قوت نابضه ومسکن درد سر وغلیان حرارت ومقوی دماغ ودل ومعده ومربای او جهة
تقویت احشا وسینه ودل وخفقان حاره ومنع صعود بخارات مؤثر وضماد جرم به وشکوفه او بدستور بر کرش
جهة حبس فضلات از انصباب باعصاب واورام حار چشم وسایر اعضا وتصعید برک آن جهة تخفیف
زخمها نافع است ودروزیه که بر رویه بمیالند که زغب وخمل کویند بسیار قابض وبغایت مضر حلق
وصوت است وخزو رشن جهت نزف الدم جراحات مفید وخاکستر وشاخهای نازک درخت وبرکهای
تازه رویده او بهه اغصان بهتر از قوتیا است وجهة سلاق وحکه وسبل ودمعه وجرب نافع است وروغن
بر که آب مطبوخ مهرای او را با مضاعف آن روغن زیتون بجوشانیده باشند وتار وغن خالص باقی ماند
سرد وقابض جهة جرب بطیء سوء سرد وخلط قروح دمان ودوار وطنین دماغ یکدرهم وحرقت بول ومنع ادرار
عرق مفید واشامیدن او جهة نزف الدم وصداع حار ودرم جگر واسهال مزمن وزحیر حار وقرحه معا

دافع

ورفع سم زرایح ودود خنب الصوبر نافع وحقنهٔ او نیز همین اثر دارد وروغنی که از سنگوفه
بطریق روغن کلسی ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است وبهدانه در دویم گرد و تر و باندک
قوتی قابضه و لعاب او جهة خشونت حلقوم وحلق وسرفه حاره یابسه و تسکین حرارت معده
وتهیج او و لوزتین زبان و دهان و پیوست آن و طلا را وجهت بوخکی النفس و رفع ضرر حرارت اقتاب بغایت
نافع و مفتح و دارا و جهة گندیدگی دندان مفید و مغرغره به مبهی محورین و موافق اعضاء متنفس
جهة سل و قرحه امعا و لعاب و کرفس او نافع و قدر شربت دو مثقال و از لعاب او نا ده مثقال و مضعف
و مرخی معده و مصلحش در محورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا است سسفاذلس
اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز میروید و شاخش تا بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه
ببرگ شاهتره و از ان بزرگتر و گلش بزرگتر از قحوان و وسط ان زرد و بعضی را گل زرد و وسطش
سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی و خامی و بخته او ازاکولات است و بعضی او را از اقسام پیازیه
دانسته اند و در آخر دویم گرم و خشک و مدبول و حیض و مفتح سده احشا و مقوی معده و مسکن درد کرده
و مثانه و تریاق سموم و سم منقال از آب او با شکر و بخدرم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظ و بدستور
بخدرم گل او با مثل آن هلیله و عسل مسهل قویست و مفرحکرد و مصلحش کنیز اسفیدولبون اسم یونانی نباتیست
وبرگش شبیه ببرگ خبازی و برگ جاوشیر و شاخها بقدر زرعی و شبیه بقدو شاخ رازیانه و تخمش شبیه بپسیالیوم
وازان بهن تر و سفیدتر و نقل الایه و شبیه بترب و منبت و اماکن رطبه است در دویم گرم و در اخر ان
و مسهل بلغم و مفتح جهة یرقان سدی و قولنج و دودجگر و عسر النفس و ربو و صرع و خفقان و بواسیر و احتباس طمث
و قطور آب تازهٔ او جهة شقیقه چرک گوش و حدا و جهة بواسیر و ناصور نافع و اثار مجدن تخم او و جلوس دران
جهة احتباق رحم و مخرا و جهة افاقه صعبات و لذع غش و سکته و صداع مزمن بغایت نافع و نطول او
با روغن زیتون همین اثر دارد و خاد کل او با شراب جهة منع زیادیه فروج خبیثه و غلظ مفید و مضرکرده و مصلحش
کنیز او قدر شربتش از نخم او تا دو منقال و از برگ او تا دو درهم و جهة یرقان بیخ او بهتر از نخم او است سفید مزبله
در اصفهانی سفید سلمه تا مندو آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست سفید اسقدفارس حرمل ابیض است

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

قال جالینوس الکذکره الذی یقال له الاسطیخ فی الفصول الذی یقال له الاسطیخ فی الفصول

سفند فارسی جرجل است سفامن یونانی اسم خیارست سفرجل هندی است اسم سل است سفید بلوس اسم یونانی شاهبرج است سفلیون اسقولوقندریون است سفلیس اسم یونانی سکم حیدست سفوشن اسم فارسی بذرقطونا است سفش الکرم ع لبیح الکرم است سفید آب اسم فارسی سفیداج است سفید آب بزوبا اسم فارسی سفیداج سفید مهره اسم فارسی حصا صین است ازودع است سفال اسم فارسی حرف است سفید خار اسم فارسی عویسج است سقمونیا اورا بعربی محموده نامند عصاره نبات بریشیر است که شاخها بسیار از یک بیخ میروید و بقدر ستة اشبار درع بر روی زمین پهن موجود و در بعضی مکان گاه باشد که راست بایستد و ظاهر او بطوبت چسبیده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم تر و سبز تر و نازک تر ازان و ثمش سفید و مستدیر و میان پهن و قبل الرایحه و بخش سفید بقدر زرد که عظیم حجم گوتاه بدو و براز رطوبت و جوهر ابتدای بیخ او قطع کرده اطراف را از خاک خالی نمود برگها را فرش کنند رطوبت یعنی لبن ظاهر در برگها جمع خود و در دانه و بهترین او صاف و سبک و زن بسیار و سریع شبیه باسفنج است که زود در پزه خود مایل بکبودی و زردی و سفیدی میباشد و محلول او در آب سفید خود و زبون ترین او جرمغانیا است که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه او قتال است و هر چه از صفات مذکوره بیابد مضوع از شیر منوعات خواهد بود و قوت غیر مأیوس تا سه سال قیت و بعد ازان قوت مبهد زایل گردد و بقدر مدر میشود و منوی تا سه سال قوة باقیست شرط است که درمیان سیب و خمیر قشور به از وکنند و یا مثل او مصلی استعمال غایند مثل مصطکی و خود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و این تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهتر مصلحات دانسته است و در محرورین باعصارة الکلیخ و رب استعمال غایند باید که مبالغه در سابقه او نکنند که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و دماغ و ای بسا رکم و بسیار کم استعمال نکنند و بیا است در سیوم کم و در کثر دوم خلط مبهل صفرا و لزوجات مخلوط بآن و جاذب از افاضع بدن و مقوی فعل هر مبهل نیابت سریع الفعل و خالی جنین و کرم معده و جیا و محلل و مفتح و مدر فضلات مجهز کزبدن عقوبت شاق و خماد نافع و با مثل او تربد چون با شیر بنوشند جهة اخراج اقسام کرم معده و امعا و مجوب و بالا جود جهة امراض سوداوی و بازنجبیل و تربد جهة مواد بلغمی نافع و زیاد او مفرد ل معدة امعا د جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و دافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و خماد او جهة بهق و برص و با روغن بادام جهة درد سر و با روغن زیتون جهة جراحات و با عسل جهة عرق النسا و با سرکه جهة فوبا و صداع صرفا یا زیره کاودتر مس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهة اطلاق بخودن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر و جهة ادرار محرق و محلل و خماد او جهة برص و درد مفاصل و تحلیل ادرام

نافع و مفاد

نافع وخاد برگ او در افعال ضعیف تر از بیخ او و فرز جمیع اجزا او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از بزرکش تا یکدرهم و بدلش بکوزن و تخم او صبر زرد و نیموزن او هلیله زرد و کویند لاغیر بدل او دست و سقمونیا را با کلاب و آب سماق و بر سائیده قرص کنند بهر جهت بلغ مالیدن و خوردن و متقال از بهی کردان محموده را منوی کرده باشند با قدری غفته جهت جمیع امراض صفرائی و مع تنها مفید و با مقررت است و از خواص اوست که چون سائیده او را فرش و لحاف زنبق کنند و مصل بوط اصنیا طابع کشد و او را عقد و منقاد کند مجرب است سقولوقندریون باسم یونانی حیوانیت بسیط بعنکبوت و با بهای بسیار دارد و متاخرین او را ابوبیع و سبعین و متقدمین اربعوار بعین نامیده اند واز سموم است و طلاء مطبوخ بحری ان در روغن زیتون سترده موی و جهة رفع حکه نافع است سقنقور حیوانیت بسیط بزمج و دنبالة او دراز و دست و پا دارد ابو القاسم عبد الرحمن نمیر بیان فرموده که در بلاد هند مشاهده کرده که بقدر دو ذرع تولی دنبالة وعرضش زیاده از نیم ذرع و ملون بزردی و موی نعت شفاء الاقسام خضر بن علا مصری مخصوص بلد قلوم و با رسیان نموده و دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس او معروف بذکر ماده و جنس بری معروف بانثی مطلق ماده او تخم را در یک سواحل نهان کرده زیاده بر هفت عدد نمیشود و لذت او ملون بزردی و سیاه و نزدیک و قضیب و ماده او را دو فرج میباشد و خصیه او بسیط بخصیه خروس در جوف کرکاه او در آب در سواحل بعیش میکنند خواص مشهور او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن ماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا تفکر کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند در سایه خشک کرده قویترین اجزای او در تقویت باه کرکاه و ناف و مثلث و نباک و نمک او را تا نیر عظیم میباشد تازه نمکسود در دویم کرم و تر نهایت مسمن و نمکسود او دویم کرم و خشک نهایت مسهل بحدیکه بسبب شدت مسهلیت او را در منع بحر بتهلک رسانند اطعار آن کافور و تخم کاهو میکند و جهة نافع او لعوه و تقویت حافظه و رعشه و جذر و کزاز و مفاصل نافع و مضر مجرورین و مصلحش ریوند جاهفته و تخم کاهو و طبخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ غریب و تخم خیر بحت است و شربتش تا سه درهم و بدلش بحکه حیدا و قضیب مجفف کاو و کوهیت و جمیع کوخصیه الثعلب را بدل او دانسته اند اصل ندارد و مهربارسی کوید که طلاء خون او با هلیله و آمله تغیر رنگ و ضع و برص میکند سقرلیل و بصاد اسم عربی و شاب حرباست و در قانون الادب بصاد آمده و اطبا الجز بصاد اند اسم بانسه میدانند سقنقس سقنقور است سقه و علاء اسم سریانی بفتح سقرغوش اسم یونانی عقرب است سقراغانون یونانی است سقولوبندریون

سقنقور حیوانیت بسیط کوچک در بیابان و بیشه بسیار بحری دریای هند و نشه و در کنار بسیل بسیار باشد و فضلهای او دول را کوه و کویند او قلیل است ۱۲

اسقوردیون است سقراطیون اسم یونانیه قبیل است سقولوس اسم یونانیه حرنف است سقونیا اسم یونانیه صابون است
سقرجبن اسم ترکیه زرورد است سقر اسم فارسیه و ترکه علک البطم است سقولنجبن اسم ترکیه خراطین است
سقرقوبیورتی اسم ترکیه ماهیزهج است سقر اسم ترکیه بقر است شکر بفارسیه شکر نامند و آن عصاره
نباتیست مثل نیشکر و دیگر تحولف که بعد از طبخ منعقد گردد هر گاه بدا تصفیه باشد شکر احمر و چون نامشته
صاف نمایند و در ظرفی بریزند که در او جدا گردد و مسمی بسلیمانیست و چون طبخ دیگر داده و صاف کرده بقیع که درد
جدا گردد در قالب صنوبری ریزند و او را فانیذ گویند و اگر طبخ ثالث مبالغه کرده باشند ملوج خوانند و بفارسیه
قند مکرر و هر گاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند
مولوم به نبات قرار یست و چون آب طبخ داده باکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بر نیسمان کشند مخصوص باسم آزاد طبرزد نامشته
دانند طبرزد و اکثر قسم صلب قند را مکرر مخصوص باین اسم دانسته اند و آبه نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع
و صلح دسینه و شش و جایا بر طوبت آن جهة سرفه و احتباس بول و حرقه آن نافع و مولد خون معتدل است و مورث قمع
و صفیه که مثل مک بر نیشکر ظاهر میشود و جهة جلاء باصرهٔ بطریق نافع است و شکر سرخ در دویم گرم و در اول تر و سلیمانی
در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسام است و هر چند صاف تر باشد حرارتش بمراتب
کمتر است و هر چند کهنه تر و خشک تر و غالب میشود و انواع شکر حابه و صالح الغذا و مسمن بدن و جلاء و ملین طبع
و اعضا تنفس و مقوی ارواح و قوی جگر و محلل ریاح امعاء و مهیی و سریع الهضم و بطی النفوذ و بقولی بین
و نافع بسری و مولد خون صالح
و باعث استحکام اعصاب و استخوان و رافع خلط سودا وی و امراض آن و در تقدیر مرض سریع الاشراب است و باب گرم
و روغن بادام جهت تحجیر الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که بگرم بنوشند جهة رفع سده جوف و تقیه از نان صاف نقاوس
نافع و بجهة عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات بقدر یک اوقیه رافع سرفه و خشونت آواز و خشونت سینه و درد آن
و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهة جلای بیاض چشم و لحم زاید و بامرواریدو سرکین سیار
جهة سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و خارش و باکبریت و قطران و سندروس و
نوشادر جهة قوباء و برص و سایر آثار قریب الفعل و دو زدر او جهة بردن کوشت زیاد جراحات و رو باهیدگی گوشت تازه
و بخور اقسام او جهة رفع زکام بغایه مؤثر و مفرح صاحبان سل و سهال و مقوی بود او دی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصاً و صفراوی

در جی ای زنا

که در حین کوشکی مفرط استعمال نمایند و اقسام گهنه او محرق خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام شیرینا زه و شربتها
و آب انار ترش به و طبرشیر و کامو و امثال آن و بدلش در تقویت باه و تلین و ترطیب و مثل او تربخبین و در تسکین
قوابخ عسل و قدر شربتش تا سه درهم است **شکر الکوشر** بضم عین و فتح شین از نهم تا دوازدهم ماه بود و اسم
درختیست و شکر آن شبیه است که بر درخت خشک منعقد گردد و شبیه بیاره‌ای عکک و سفید و ریاحند و سیاه را حجازی نامند
و مغز او مسیح بخرفع است و بهترین او یمانیست که او لا بذائقه شیرین و با قبض در آید و بعد ازین احساس تلخی نماید
در اول کرم و خشک و این تلمیذ بهتر معتدل و الطف از شکر دانسته اند و حجازی را کرم تر از یمانی و مفتح و اقسام
او مقوی حکر و ریه و یابس طبع و اعضا و تنفس و جهه در دسینه و سرفه و درد معده و جگر و کرده و مثانه و قرحه تنفس
و یابس شربت جهة استسقا و یابس کوفته جهة سعال بهتر از قرقوندیه و مداومتا و با آب کرم تا یکماه هر روز بقدر
یک و قیه جهة ربو ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکحال او جهة قوة باصره و بیاض نافع و مصلح محرورین مصلحش زعفران
بادام بدلش بعضی گفته اند که شکر تبخال است و قدر شربتش یک و قیه و قولنج تا بربت سال باقیست و مولف اختیارات
بدیعی تصریح نموده که او شکر بقال است و غلط او اصرح چه نبات او از انجبار بادیه بر شبیه است بحد یکه از قطع
یک درخت او زیاده بر یک طل شیره جمع میشود و در هم آن کنده است بحراحت تنفس و جگر و سینه او بسیار
و باریک و برگ او نرم و در بعضی بلاد باریک و کلش عریض بقدر برگ ارغوان و شبیه بآن و در بلاد کرمان تشبیه بکل
خرزهره یافته میشود و کلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و کلش بزردی مایل بشبیه بکل خرزهره و نمرش شبیه
بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه بپرز حریر و پنبه و در غایت نرمی و اعراب بادیه ازان بالش ترتیب میدهند
و برگ و شاخ او در سوم کرم و خشک و طلای مطبوخ آن در روغن زیتون جهة خایه و تشنج و حذر فور در برگ
خشک او جهة منع قروح خبیثه و اکاله تحاکه و رفع جرک و تجفیف قروح و ورمهای گرم زیاد و پینه نمر او را چون
تر و تازه بکار چون ازهم باز کرده جراحات گزارند قاطع نزف الدم و جهة دویاندن گوشت مونث است و شیره او
در چهارم کرم و خشک و سترنده موی حلود درین محل مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه بواسیر و رافع کچلی و قوبا
و سعفه و مصلح ارواح صاحبه علم صناعت است و محمد ابن احمد ذکریا گوید که در ظرف سفال که شهد او را جمع
کرده بودم و بعداران ظرف را مکرر با آب کرم و اشنان شسته جمع کثیر ازان ظرف آب خورده و همگی هلاک شدند

عنبر را بعضی از اکابر گفته اند که عنبر جزیره‌ایست در بحر هند و بعضی گفته اند که عنبر از بیخ درختی است که در بحر
و اکثر اوقات او را بکنار بحر می‌یابند و بعضی گفته اند که عنبر از بیخ درختی است که در بحر

منافع او و اقسام او

وقسم این شجر را سمیت بحدیست که جلوس و رسایر او کشنده است و برگش شبیه ببلاب و مدور و قسم را شبیه بسیر
درخت کو نوکلش سفید و تمرش مثل بخود و مایل بسرخی و کبوس باین ثالث کویند که ازین قسم تنکر میکرفته اند با وجود
شیرینی قدرد و مثقال در سه روز قاتل بوده و در خزاین ملوک ضبط اقسام شکر العنزه از جهة مینوشند
سکباج غذائیست که با سرکه ترتیب دهند و ان ملطف و مقطع و مبرد و دافع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر
نحیف البدن و علل عصبانی و لوداویه و سرفه و سیج و مضعف معده و منانه و رحم و قولنج و در درد مفاصل و مضر
مثانه و دیر هضم است و مصلحش حلویات و بابونه و طریق ترتیب اینست که کوشت را بجد وسط ریزه کرده اکر
مرغ باشد از بند جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز زرد کک کندنا را چند جوشش داده کرفته با کشت سرد
بنوشند و با کوشت و سرکه داده و در خوشبو مهر یخته با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند شکر جوشین
امین الدوله کوید نباتیست هر کش شبیه بهرک مولد و در وسط آن خاتمی شبیه بچشم جی العلم کبیر نباتیست
دارد کرم و خنک و بجهة صلابت پیرزنا نافع و مسهل بود و مولف تذکره کوید کحب السوک است سکنجبین
از فارسیست و بهونانی ساغافیون نامند و ان صمغ نباتیست درشکل شبیه بخیار و بهترین ضمغ او صاف بیرون
سرخ و اندرون سفید است که با رطوبت ظاهره و در بور مانند مکلیت و قطعه باشد و کویند قطعه باد مستحیل میشود
و فرق میان این رطوبت اولیت و قولنش تا بهشت سال باقی میماند در سیوم کرم و خنک و بعضی خنک او را در دویم
دانسته اند مستحسن و ملطف جلا و محلل ریاح و او رام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن
و مفاصل و مسهل ماء اصفر و باقوت ترنجانقیه مصلح او و مسهلهٔ قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهة امراض
بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تب بلغمی و لوداویت و صرع و فالج و صداع
بارد و مغص و با تراب جهة کزیدن هوام و با عسل جهة قوبا و سیاه و ضماد او جهة جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله
اثار جلد و تقعد عصب و لوا سیر و عرق النسا و التیام عقل مقطوع و تحلیل خنازیر و سعفه و فرجه او جهة اجتماع
حیض و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و انکفاء او جهة نزول آب و ظلمت بصر نافع و مقرح و رین دمویت ادرام
باطن و مقرحات نافع و مصلحش انیسون و مقرکرده و مصلح آن کیتر او قدر نصف بیشش تا یکدرهم و بدلش قند و کویند در غیر
رفع سموم را بیتاج بدل اولیست شکر عصاره ایست که غیر اصلی آن مرکب است از مازو و عصاره و غوزه

خرما کہ بخ ناماند وآن نوعی ... از رانک است در دویم سرد وخشک وحابس بود وطبع ومقوی باسکہ اعضا و
قاطع عرق ورایحہ اوزہ وبدبوی بدن وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش رانک است سک السک
چون اصل وغیر اصل را قدر مشک بیامیزند بایں اسم خوانند وچون در نافہ مشک کنند کہ مبسبک الجلود است
وچون ہر نافہ را در آب خیسانند سک را بان برسشند سک الماء نامند وچون نافہ کوبیدہ باو بیامیزند
سک الاکراس کویند واقسام او مایل بکرمی ودر افعال قریب رانک است وقسمی از سک السک کہ از جملہ الماء
طیوبست مولف خفاء الاقسام کوید کہ او مقوی احشاء محلل ومفتح وملین ومفرح وجہہ درد مفاصل
ودل واسہال ونزف حیض نافع وطریق ساختن او آن است کہ ده رطل آب غوره خرما را با سہ رطل
ماز وسہ سائیدہ بجوشانند تا قریب بانعقاد کہ دو از آنش بردارند ویک رطل از ہر یک از سنبل الطیب
وسنبل العصافیر وبسباسہ وبرگ جوز بوا وقرنفل وفاقلہ صغار وکبار وکبابہ وعود ہندی سے مثقال
دو از جنبیہ سہ دقیقہ ومندل زرد نیم طل زعفران پنجدرم وصمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیدہ بادہ درم
مشک خالص با ... کور قریب الانعقاد بسرشند وقرص ساختہ خشک کنند پس قرصہا را نرم سائیدہ ومنفتح قرص سازند
واستعمال نمایند سکنجبین مولف او بقراط است منافع کلیہ او تفتیح وتلطیف وتقطیع غلیظ وتعلیظ رقیق وتسکین
حدہ خون وصفراست ومفرحات چون سیج ومعل وبابلہ وحصیدہ ومصطکی واشنہ وبدلش جلاب وشربت بنفشہ است
واقسام در دستورات بیان شدہ سک انگور اسم فارسی عنب الثعلب است سکنجہ بحریہ غلیظ است سک ابہ اسم
فارسی قصاعہ است سک دیوانہ اسم فارسی کلب الکلب است سکور اسم ہندی کہ خلاف است سکال ابن الاوکوید
سکنجہ مجوشش است سلیخہ پوست شاخہا درخت است مثل لولہا ہے تنک کہ راخ ومیوہا نہ اسلوس نامند ومخصوص ہند
وعلامت برگ درخت او شبیہ بسرگ لوسن وگلش غلیظ وپوست او سبز وہفت قسم میباشد یکی زرد وغلیظ
وخوشبو دویم سرخ ملون بیخ مرجان وصفا بخش وخوشبو سیوم سفید بزردی مایل وپوا یحہ چہارم مایل سرخی وبسیار
ورقیق پنجم رقیق کبود ودر بوی شبیہ بکل سرخ ششم شبیہ بکلرخ وشبیہ بقسط غبر یراق ہفتم رقیق وبسیار سیاہ
وبد بو کویند از درخت دارچینی نیز ہم سہ وان مستحیل بدارچینی میشود وبہترین او قسم اول ودویم وپنجم است
کہ باندک طعم وقبض بسیار شود وتلخ نباشد وقوتش تا ہفت سال باقیست در آخر دویم کرم وخشک ولطیف ومطلق

وقطع وقمع

منضجه ومسخن سدد و محلل ومقوی اعضا ومدر حیض وقفلات ومخرج جنین وحصاة وجهز ربو وسعال و دردمعده و
درد مجاری رحم ومنع نزلات وزکام ورفع سمیت ادویه وزهرافعی وتهیج نوبت وحدة بصر وتقویه مفرحه رحم
وخوشبو کردن آن وتحلیل ریاح نافع است شرباً وضماداً و بخوراد واکتحال وجلوس در طبیخ او تدخین بخار او
جهة بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است ومعطس کرده ومصلح کنیز او مضر امعاء مصلح آن سپستان وکنیز او بدقش
دارچینی وقدر نصف آن تا دو درهم است سلق بفارسی چقندر نامند لجه در غایت سبزی و زرکا برگ باشد سلق الوان نیز

ابیض نامند مرکب القوی وحرارتش در اول دیابور قیه وقوت قابضه در رطوبت یابس وجالینوس در مطبوخ
وجرم او حابس طبع ومائیت او ملین وقلیل الغذا وفتاح ومفتح ومقطع بلغم وجهة راعشه تحریک باه موافق وبهترین
اجزاء او آب برگ وساقها وبرگ او بهتر از بیخ اولست واز طبیخ بورقیه او زایل میکردد وخوردن او که باسرکه وخردل
طبخ یافته باشد جهة رفع سدة طحال بسیار مؤثر است وجهة درد کرده ومثانه وامراض مقعد نافع وآب او با ادویه مسهله

معین اخراج بلغم وجهة مفاصل ونقرس نافع وسقوط آن جهة تنقیه نفوذ ادعاغ وبازهر هلکلک جهة نقوه وصداع
وتنقیه وحمرت عین وقطور نجکرم او با بوره از منع جهة تهیج ۱۱ بار وغن بادام جهة درد کوش وفتول طبیخ برگ
وبیخ او جهة خراز وبخار سر وقمل وصئان که بفارسی رشک نامند مفید وضماد آب نجکرم با بوره از منع جهة تهیج لثت
باو استسقا مجرب وحقنه او جهة اخراج ثقل وبیخ دبروز مقعد وطلا برگ بخته او جهة نوحتکی آتشی وجوشنها و
بادسرخ وضماد برگ خام او جهة بهق وداء الثعلب وفروج خشنه وسعفه ومفاصل وباعسل جهة قوباد ونالیل
وباضماد جهة خوب کردن عمل بسیار وغن بادام جهة ملین اورام نافع وخوردن او باخردل وآبکامه مسکن قولنج
وریاح غلیظ واکثار او محرق خون بورث قولنج ومغص ومغثی ومصلحش بخشن او باعدس است واستعمال
خردل وآبکامه سلق الی حاض مائیت مذکورند سلق برتی وسلق جبلی قسیم از حاض است وبفارسی
جلیمو گویند ودر حاض مذکورند سلت بفارسی جو بهنه نامند وبرابای جو کندم گویند وآن دانه نباتیست متوسط
میان جو وگندم ومثل گندم مقشر میشود وسرخ وسفید میباشد در اول کرم ودرد وبم خشک وقول القفص است
ونان گرم او ملین طبع بود ومولد خلط صفرا وچون بکروز بر دیگذرد بعید الا نهضام ومولد نفخ و
مضر معده ومصلحش را ریانه وجرجیر بها وسرتهاد ومطبوخ او با شیر مسخن بدن ومولد لبنیه کرده وهریره

اوبار وغن

او بار و مغز زیتون جهة بالنجولیا و بزیان و تنقیه سینه و کرده و شانه و جهة دفع سرفه شدید و صداع و بحلل اورام و دفع طحال و کلف و جلوس در طبخ آن مکن در دو بوسر و آب پوست او منفی نزهة است **سلع الحیه** پوست ماریست که در بهار اندازد و بهترین او پوست نرست و آن غلیظ مایل بسیاهی و زردی و براق میباشد در آخر دویم کرم در سیوم خشک و بلوم او که باشد در هم آرد چو ماندان بخته بنوشند جهة نوالبر باطع و ظاهری محرکست و بدستور یکه درهم او با نه درهم عدد دانه خرما که در سه روز بنوشند جهة منع خروج مایل و سقوط آن مؤثر و باز بخلس جهة ایز ایندن سنگ ثانه بغایت سریع الاثرست و مضمضه با سرکه دیم کرم در آن جوشانیده بنوشند جهة رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته بنوشد جهة درد کوش و رفع سیلان مواد و جهة جرب و معده و اسهال خاصیتی اعتماد و سلدق و تقویت باصره نافع و بخور او ملبغت کرخی هوام و محرج جنین و سنه و سلعت و مخفف قروح رطبه است و صداع او با بونه شاد جهت بهق و برص و آثار و طلاء او با روغن زیتون و با سرکه جهة روماتیزم موی دار و الثعلب محرک و بالیدن موی و روغنی که در آن جوشانیده بنوشند جهة نفاق مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر نرتیش با کمد رهم **سلاقون** لغة مطلی است و در سرسندیان نامند درخشت قریب بخشک بدو برگش شبیه برگ بید رخت غرب و برگ لون و کلش رنج و تخمش مثل شاهدانه و با لیزیه و قبض در دویم کرم و خشک و ورک و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانات خصوصاً افعی و جهة نفاطه تنقیه قصبه ریه و صاف کردن او از رطوبات برکش محلل اورام است **سلجغات** بفارسی کنف و شک پشت گویند و بترکی ساغه گویند حیوانی است معروف بری و بحری و نهری میباشد و گوشت او در اول کرم و در دویم و بری کرم و خشک و مقوی باه و کمر و اعصاب و حابس خیض و باجند محلل ریاح غلیظ و الینام دهنده فتق و ترطیب عضد و شش محلل اورام و خون بری او را تنها جهة صرع و تشنج نافع چون با آب جوز و عسل جبر سازند و بقدر فلفل صبح و شام بخورند جهة صرع نافع و طلاء او جهة تقرس و ضماد کاسنی سوخته مجموعا او که سفیدی بجدی رسیده چند بار روغن کاد و بغیر ان جهة سرطان مفرح بی نظیر و بخ او در دیده و ران اجرا و مرسه و با سفیدی تخم مرغ جهة نفاق مفید و با اعضاد و رد او جهة زهمها عسر العلاج مفید و چون فلفل اضافه کرده با عسل لیسند و صبح شام یک مثقال بنوشند جهة ربو و کرفتکی آواز و نفس و سل مؤثر و طلاء زهره او محلل خناق و قروح خبیثه و سقوط او جهة بصر و الکحال مجفف آن با عسل جهة نزول آب و بیاض

۲ باخاکستر او عزاز آن

بارد و تر مخرج و دوغ علاج دفع با و دفع کرفتکی و بوی و بر ایت و طلای موضع

دومعه نافع و منفیه او بقدر فلفلی باهر برای موافق و قطع عرقه مزمن اطفال مجرب و طلاء او با عنزآن را زایانه جهه دوم انشیان
بعدیل و بیه او جهه تشنج و کزاز و جلوس و رضع او جهه قیق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهه رفع سموم و بخور آنجوان
تحافی او جهه تهاوع سحر و آب برمر بختن از کاسه فوق او جهه رفع لسن معانرت زمان نهایت موثرست و گویند چون
کف را بر پشت دفن کنند نفع بارین تلک و آن مکان کند مجرب است و مقرا معاء و مصلحش عسل و قدر نیم مثقال از سوخته او
یکدرهم و از تخم او یکقیراط و از خون او یه قیراط اسلوی آنرا اطبا اورا سمانی دانسته اند و بعد ادی غیر آن از طیور مای
بیان نموده مای او در از تر از سمانی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی دارد و ظاهر نیشود و اینچه بترکی بلوه و در مکان
بسیار نامند عبارت ازان نیشد چه او از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین نامند و در مکان بی آب نباشد و از کثرت
باران بسیار و از عدم باران کم میباشد کرم و خشک در سیع الدخل از معده و محرک باه و موجب تشنگی و حکه و تبور
مصلحش برشپات در روغن بادنجه او بهتر از کباب اسلاجه بول بزکوهیست که در رنگ لاجه مایل بنفشه و در
ولایت دیلم ازان شوره ترتیب مینمایند و بسیار قوی تر از ماردست در آخر دویم کرم و خشک و مستعمل صاف کرده او بعد
و بخر جاف او سیاه و شبیه برقت خاکستر آلوده و طریق و تصفیه در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط صوفیه و آنهاست
بلدرچین او را هر روز با شکنجبین تا چهل روم باعث شفای جذام متحکم دانسته اند اگرچه بجد رتحش اطراف رسیده باشد
و طلای او جهه کندن او آلام و قلع آثار مفیدست سلیمانی بفارسی دار شکنه و در مصر دار التعلب باشد و او
مصنوع از زبتی و سم افعاست چنانکه زبتی رطل در یک او قیه پزند و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده شهد در چهار
کرم و خشک و از سموم قتالهست و رافع گوشت زیاده خراج و خشک ریشه زهمها و قابل بواسیر و عفونی
بلغمی و جمیع آثارست تا باوجع شدید که طاقت نتوان آورد و با مندل سفید جهه برص انسان و دواب مجربست
و جهه پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگرانست و یکقیراط او کشنده و طلاء او با دچند ان او صابون
رافع دردهای مزمن بارده مجربست سلطان الجبل جزیره بحدی ست سلاجه بجیم اسم هندی مقابل
ازرق ست سلور بسرب ازسلورس یونانی آن و آن جزیره سلیقون اسم یونانی اسرج ست سلیخه
عنکبوت ست سلم بنوت سلمه قرطست سلیط زیت ست و گویند عکر ست سلق اسم یونانی
نبات در و آن سلیقون قرة العین ست سلخه اسود نوعی از سلجه ست سلارس اسم هندی سیه سایه

بهندی تمر پیچ و تنبهم و تاماتیر و تمتر او تمتر ک گویند ۱۲

سلوک اسم هندی ترکی علق ست سلیخا قبوس نوشادر ست سماق درخت او قریب بدرخت انار و برگش مانند برگ انار مثل آزاد پیرخ و و انهای او بشکل عدس و خوشه او مثل خوشه حب خضراء طعمش ترش بافض و مستعمل و قوتش تا سه سال باقی ست در دوم سرد و خشک و جمیع ان در سیوم و برگش کمتر از دانه او و ادراع و معوی اخضاره و قابض و رافع صفرا و حبه قی و غشیان و تخمه الدم و لفت الدم و ذرب و اسهال مزمن و منع رخیش صفرا معده و امعاء و کثرت بول نافع و سیم کوب آن با زیره حبه قی عنیف مجرب ست و مهیج اشتهاء و با زرده تخم مرغ و کشنیز قاطع اسهال و لحوم کبار او پخته شنود بدستور قابض و سائیده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سقوط کردی بر روی اوست حبه قطع سیلان رحم و سنون او حبه تقویت لثه و قلاع خبثه و قطور خیسانیده او در کلاب و آب حضوصا با قدری کیتر اجهه جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و آب حبه منع ابتدا ارمد و نطول آب طبخ او نافع و رم مقربه دوق و ضماد او با آب حبه منع و رم مخف و سایر اعضاء و با زغال جوب بلوط حبه بواسیر مفید و جوش او را با برگ و جوب و شاخهای در آب بجوشانند با قوام عسل رسد در جمیع اقسام مثل حفض و حبه تحلیل اورام و نفله و قروح رطبه و غرف رحم و فسا دلثه و قروح شهدیه و دافع کلف و داخس و در رحم چشم و امراض حفش نافع طبخ برگ او سود موی و حقنه طبخ حبه قرحه امعا مفید و جوش برگ او مهرا کند و آب او را منعقد سازند در رد و تبرید و قبض مثل اقاقیاست و طلا محلول او با آب با تنک حبه قروح خبثه و سلسل البول و استرخاء اعضا نافع و ضماد برگش بر معده اطفال دافع اسهال و مقوی احشاست و خمر معده و جگر بارده مصلحش مصطکی و انیسون و نشتبش بخدرم و بدلش سرکه و صمغ درخت سماق شدید التبس و با جزاحاره بارده در رادع و محلل ست و حبه اتفاق جراحات و حدقه لقره و تشکس درد دندان و امراض حفش مفید و زرد و ش دافع بواسیر سماق الدباغین گویند نوعی از ماز و ی بزرگ انتها

کوهیست وبعضی گویند که برگ سماق که دباغان خلوه رقیقه نامند وبآن دباغت میکنند ودر جمع افعال مثل
سماق ست وقبض او بیشتر ست مسم بفارسی گنجد گویند وبیغه جهة جلجلان وقوتش نا دو سال باقیست
در اول گرم وتر ومفتح ومصدع آواز وخشونت حلق وسواد سودا وی واخلاط سوخته وصالح الغذا وقلیل التغذیه
وبطئ انهضام ومقعد ومحسن ومحلل اورام وخوردن او باشراب جهة گزیدن افعی وما شل او شکر وخشخاش
وعشران بزر البنج ابیض ونصف آن بادام کهر روزاز مجموع او یک اوقیه استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن
مجرب ومولد بیه کرده وشیره کوبیده او با بنات جهة دفع سوداش معده ومری ترشش سندن رطوبت معده
سوداوی وحرقه ولذع او دیه مشتهیه مجرب وخوردن دو درم او با یکدرم کرکان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب
وضماد او محلل اورام وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی ودوسم اخضر وسبزی عصب وسوختگی آتش
وقولنج معاد قولون ولنطول باب برگ او باعث دراز شدن موی وسیاهی آن وبخوردنش سودا وی سر
وضماد او با شراب جهة تحلیل ورم چشم ودندان نافع وآب طبخ گنجد با خوذ دهدر حیض ومسقط جنین و
دو اوقیه آب طبخ او با جراب بقع مؤثر ویک اوقیه دنبه روغن گنجد ونصف اوقیه انیسون
کنا شنا بوشند جهة رفع خارش بدن ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند ولبطئ الهضم و
مرخی اعضا وموزش بدبوی دهان وصداع ومصلحش عسل وبودادن او قدر شعیر تمیش نا بخذ رنگ آب
وبدلش تخم کتان ست وروغن او را قوت تا هفت سال باقیست در دوم گرم وتر ودر نضج
وتسهیل وتلیین طبیعت بسعید ل ست وتربیت ودفع احتراقات خلط وحرقه البول مثل اصل
او ودر رفع ضیق النفس وسعال یابس وتشنج یابس وقرحه ریه قویتر از گنجد ودر مزوره مرطبتر
از شاهدانه ومداومت خوردن او جهة قرحه نخش ورفع هزال مجرب وطلاء او با سعید
تخم مرغ محلل صلابات وبا او رائما روغن زیتون وزرده تخم مرغ رافع رمد چشم وبالعاب بزر قطونا
جهة خشونات وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتی که از نوره بهم رسد مجرب وجوشانیده
او با قلقل سفید ومصطکی جهة کشودن سدده کوش مفید وبطئ الهضم ومرخی معده ومقوی مواد
ومفید دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا مصلحش جوشانیدن او با بندک خمیر وخوردن

آب لبهون و الکامه و امثال آن بعد از ان قدر شربتش تا ده درم ست و بدلش روغن بادام شیرین ست

سمقوطن بعضی حی العالم و برخی قطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صحرائی و سهلی و صحری که در سنگ لاخها میروید و برگش صلیب و شبیه بر ازیانه و شاخهاء او صلیب و سرهای شاخهاء او مثل سرهای نبات حاشا و باعطریه و طعمش با حلاوت و بخش دار و لسیطری المکثت و منقش و مستعمل از و برگ و سرهای شاخ ست حار و با قوة قابضه و محلل و مجفف و با سکبنجبین علی جهة فتح عقل و عصب و با شراب جهة قرصه المعاء و رفع خسیلان حیض و دکرده و حصاه و مطبوخ او با ماء العسل جهة تقیه فضول و با ماء جهة نفث الدم و با ب سداب جهة قیلة المعاء و حصاه و شربتش تا پنج درهم و سم و قسم سهلی که در غیر سنگ لاخ بروید ساقش پراکنده و خشک زغب دار و طولش تا دو ذرع و برگش باریک و باطول و زغب دار نزدیک سلق یکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای آن بر کهای ریزه که ببرگ بزرگ ملاصق باشند و کلش زرد و چون ببرگ و ساق او دست رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید باز و حب و مستعمل از و ریشه ست و با عطریه و با شربتی و قوت او را چون با وطبخ دهند با رها با کلاهم ملاحق کرده و در قوة ریشه بعضل و حرارتش کمتر از ان و با رطوبت فضیله و قوی باه و دو مثقال او هبت نفث الدم کینه و شدخ و قطع عضل و فساد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد نافع ست سماق بتر کی بیلد رچین و در مازندران درده و در دیلم و شم نامند واز طیور معروفه و غیر سلولیت و در آخر دوم کرم و خشک گویند غذا ی اکثر از خرق ست و اصلاح ندارد و گوشت او کثیر الغذا و سخن بدن و مدر بول و مفتت حصاة مورث رقت رطوبت قلب و تقویت دل او بسی و منفتح باه زنان و بچه او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و کرازو مصلحش روغن بهیج و کنجد و بادام و شیر و روغنها و آب انار و فساد ش شق کرده او جاذب سم هوام و لبوق زهره او بعسل و هر روز بقدر یکعبه جهة صرع بعد یل و قطر خون او مسکن الم گوش و جلاء اثار و بیاض چشم و سرکین او جهة کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور بر آن نافع تب ها ست و امین الدوله از خواص او بیان نموده که چون بکبد دسماق مشوی

سماق نوعی از سماق است که بیلد رچین میباشد

مشوی را بنامی بدستور که جزی از وطرح نشود تناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه
گزیده میشود سمندر مهر پارسی گویند او حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود چنانکه ماهی از آب
و بقدر عصفوری والتشین رنگ وخوردن زهره او بقدر دانکی و آب مخود مطبوخ و با شیر
تازه رافع سموم ومشروبه والکتحال دماغ او با سرمه جهت نزول آب وحفظ البصر وطلا وخوق او مانع زیاده
شدن وضح وتغیر رنگ اوست سمک بفارسی ماهی و بهترکی مانع نامند واقسام آن زیاده از حد
احصاست وبهترین آن اصراحی که در آبهای سرد وخوشگوار وسنگ دار بعید المنبع صید کنند وفلس او
بسیار کوچک حجم وبزرگ استخوان وشکمش بسیار سفید وپشتش منقش بسیاهی بامحفظ بسیاهی مایل بسبزی
باشد ودر هامز ورتناول نمایند وبازی شبوط را بهتر دانسته اند در ولایت ایران تزالدکه منقط
بسرخی ست واسلف که پشت او سبز وشکمش سفید ست وسناه ماهی که در بحر طبرستان صید کنند
بهتر از سایر اقسام ست وانواع او بحسب لطافت وکثافت وکیفیت در استعمال واختلاف زمان
ومکان مختلف میباشد وبعضی از انواع او را کرم دانسته اند مثل جری ومار ماهی وغیر آن مراد
از مطلق اقسام اوست ولطیف تر ست که وصف آن نشده وتازه او زیاده بریکروز نگذشته باشد
در دوم منزل سرد وتر وکباب او بهتر از برشته در رو غن ست ولطیف ترین اغذیه وصالح الغذا
ومرطب ومسهل محرورین ومصلح لغلظ حاره وسمی بحر جهت قصبه ریه وقرحه وشش وسل ویرقان دق
وسرفه یابسه وضعف کرده زخیره ومنعض حاره وکباب او با آب غوره وسماق جهت اسهال مراری ودموی
مجرب وتخم او در رقوبت باه قوی الاثر وجهت سعال وزخیره حاد عسید وضاد شق کرده او کاموزج
دانسته باشند جهت جذب مواد بظاهر ورفع اخلاط دهن صاحب سرسام وادرام حاره بعد بل و
خوردن قدر کثیر او قی کردن آب کرم عسل وسکنجبین منقی فضول غلیظه واخلاط فاسده وجهت
درد مفاصل وعرق النسا ودبق واثار مجرب وزهره او خصوصا زهره شبوط رافع بیاض چشم است
ومقرمیرد دین ومعده بلغم ودماغ رطبه واعصاب ومصلحش بخش او بارو غن جوز وکنجد بادام
وخوردن بخیل برورده وعسل وکلقند وصعتر والکامه واد ویه حاره با خاصیه مورد نیکی

دراج

ورافع آن سرکه و انکامه ست وخوردن آب بعد از وبنایت مفرد و آشامیدن شراب مفید
وبدستور خوردن او با بلبنیات وتخم مرغ وگوشت خصوصاً لحم بزی بغایت مفرد ومورث اخراض
مزمن ست واقسام وکسیف وعظیم الجثه وانچه چند روز از حید او گذشته باشند مورث سده احشا و موجب
خلط خام ونمک سودا و که پانزده روز بران گذشته باشد مایل بگرمی وخشکی وقاطع بلغم
ومورث اشتها وموافق مبرودین وانچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط
فاسده وسودا وسوخته وقدید نکسوده او را که سمارلیس نامند زبون ترین اقسام وکسیف آنست
ومحلل بلغم غلیظ ومقوی حمل معده وضاد سرحرق او جهت ورم معقد وشقاق آن وگزیدگی عرب
وسگ دیوانه وبار وغن بادام جهت ورم صلب لهاة وطلا او سخوان سوخته او جهت برص نافع
وماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد وخشک ومجفف ودیر هضم ومقوی ماسکه ومانع انصباب
صفراویه معده ومورث جذب وشور سود اولیست سلمه سلکه صیدانوعی از ماهی ست شبیه بنوعه
کوچکی که حمید سکه نامند پای آن بطرف وحشی رانست و مزا و باریک و دراز و سرش
کوچک و دنباله اش دراز و زیر چانک اسفل با خط وخال در چشمه قریه بول و نزدیک بشهر صیدا
بلاد سنام یافته میشود و بعد ازده یوم ماه سباط ظاهر میشود و نر و ماده جمع شده بهان هیئت تا آخر
ماه مرئی اند و آنجا کوشش الیان کف شکون میکرد و نر و ماده داخل آب میکرد و مردم از اجمع
میکنند و یک جا و باتخم بیرشت و مرق مرغ در بعضی جا پخته و سده نفوظ بجد هلاکت میرساند و آن بمزاج
قوی تر از ماهی مذکور ست و نیم درم از نمک سود سکه در غایت قوه در الفاظ چرخی یاد نمیرسد
و گویند نر و ماده او در اناث این خاصیت دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست
وانچه از ریگ زار حوالی حشها صید میکنند و سفید و بهتر از مذکور آنچه صید ست و این اثر با و نیست
سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن کاو کوسفند و
بز ست و تازه او را زید نامند و کفته باشد و روغن کاو لطیف تر از مجموع آن در آخر
اول کرم و تر هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش کم میشود و تا سه سال در جمیع بدن اول

برسد و در اقوال قوی‌تر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدل او ملین حلو و منقی
بشره و فضول دماغی و سینه و مسخن بدن و رافع بهوست خبیثوم و حلق و جهته سرفه و یرقان و طحال و حصاة
یک اوقیه او و نیم و قیه سنکر جهته عسر بول مجرب باب خاکستر کرم خوردن و قی کردن جهته سموم مخدره
و حقنه او جهته زحیر و قرحه امعاء و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم و سقوط
او جهته خناق و شقاق دواب و طلاء مکرا و محلل او رام و مانع بهم آمدن زخمها کهنه او با خاجهته
جرب بعد یل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهته جریان چشم و چون با شیر بخورانند جهته درد
مفاصل بغایت موثر و مفرغ علتهای رطبی و مولد صفرا در محورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و
حاضمه و مصلحش در محور زشهاد و در بر و دو خوارشات و قدر شربتش درتداوی و تاد او قیه است
سمور حیوانیست شبیه بدلق و از ال حمیاه تر از سایر جلود و موی سوخته او مخفف قروح و نماد بیه او
مسخن کرده و سنیه ست سمین بفارسی چربی و فربهی ست که بر ظاهر کوشت و روده و غیر ان باشد
از شحم ارطب قریب الفعل ست بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبیع و اعضا و سریع الاستحاله بعضوات
و در صفرا وین و در مفرت و در مصلحات مانند روغن تازه ست سمیر اصاحب بحر کوید قسمی از
ماهی زهرج ست و در دیار ریه موجود و شبیه بکاسنی بقد و قامت و برکش در غایت سبزی
و اغبر و بحش بقدر کرناز خ و سم حیوانا لست و این تلمید میکوید در میان جوزا رهم برسد خوشتر او
شبیه نفاس و سم حیوانات بغایت کرم و در اضمده مؤاد بارده مستعمل ست سمار ان اسم یونانی
ماهی شوریست سمار بغت اهل مصر اسمل ست سمر درخت بغیلان ست سمنه و سمینون حب السمنه است
سمق بضم اول مرز نجوش و بفتح اول یاسمین ست سمسم بری حب النیل ست سم الجار و فلاست
سم السمک ماهی زرج ست سم الفار سنکمک ست سم الغم دو اسم نوعی از سمندر یا شرست سمولون
کرفش ست سمک الیهودی سنج الجزایر ست سمور اسم فارسی بنده ست سمولین یونانی جم
اسفیداج ست سمیفلس نوعی از عنبر ست که سایه او قاتل ست سمطاوس اسم یونانی
اندلس ست سملیفا اسم سریانی سدیر بطبس ست سمار روغ نوعی از قطران سمکه الزله سمکه ذول سمکه

صیدست سماقیل سماق الدباغین ست سمن اسم فارسی دیترست سنم بضم اول اسم فارسی
طنبل ست سموک اسم ترکی اعظم ست سمندر بهن اسم هندی زبدالبوست سنا کیاست
ربعی و ساقش باریک و شبیه بگیاه حنا و کلش مایل بکبودی و دانه او بهن مایل بلازردی و مگرد
در غلاف شبیه بکرده و حجازی او را رک بزرگتر و کلش نزدیک برگ او مستعمل ست و قوتش
تا هفت سال باقیست و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط
سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق بدن و مقوی آن و حالی جلد و جهته درد مفاصل و اورام
بلغمی و سودا وی و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و ترب مطبوخ او چهار مثل آن رد عرق النسا
که بنصف رسد جهته درد مفاصل و ورکین و بواسیر مفید و خمار مطبوخ او در سرکه بجد یکه قوام بهم رسد جهته
حکه و جرب و کلف و لک و اندمال زخم کهنه و منع ریختن مو و باجا جهته سیاه کردن مو مؤثر
آب مطبوخ او بهزار جرم آن و یکمثقال از سحوق او باعسل که از سه روز تا یکهفته هر روز یا شانزده
جهته مفاصل و امثال آن مجرب ست و مورث کرب و مغص و غشیان و مصلح پاک کردن از
شاخ و چوب و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و با آمله و بنفشه و آب میوه استعمال
نمودن و قدر شربتش از جرم او دو درم تا سه درم و از مطبوخ یازده درم و بدلش مثل او
نصف او هلیله زرد و ربع او بنفشه ست سنبل بفتح خوشه ست و بوف اطلاق شامل
سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی ست و یونانی تاروین نامند و از مطلق او مراد سنبل
هندیست و او گیاهیست پا تمر و لنبکل و شبیه بدنباله سمور و دو له از ان باریک تر و دراز
انگشتی و سیاه مایل برزدی و خوشبو و بخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سال بهایت
در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر باردو مدر بول و حیض و محقف رطوبات
معده و سینه و فضول دماغ و مانع القاب ماده با بحا و معدیا و دافع لذع آن و مغث حصاة
و حالس طبع و جهته زکام و لقاء سرد و کرده و دلهره و سینه و خفقان نفع و استسقا و اورام باطنی
و با افتتاح و ضدل نیابت مغیث و مفرح معده و آب سرد جهته غشیان و خفقان و ضلاس

قاطع عرق و باعث خوشبوی بدن و اکتحال او با آب شیر و جبهه حمره چشم و تقویت باصره و رویاندن
مژگان و باعفض جبهه دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبخ او جبهه تنقیه رحم و کشودن حیض و فرو رادجبهه
التیام جراحات و طلا با مطبوخ او و زخم جبهه سیاه کردن و دراز کردن موی موثر و مضمضه کرده و مصلی خیر
و نشر تبش تا یکمثقال و بدلش اذخر و شراب او که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف
رسد و سه هفت در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است سنبل رومی بیخ و سائی
کلدار و خوشبو و باصلابته و در رشکل شبیه بسنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبضش
اوکمتر است و در افعال ضعیف تر است و مدر بول و با تر یاقیه و محلل بفتح معده و درم سپرز و جگر کرده
و رافع در دشانه و کرده و شراب او که بنیم رادر سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف
کنند و روزی بیست مثقال آب تا شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده و کرده معده
و جگر و یرقان و عسر بول نهایت مفید است و روغنی که از آب سنبل الطیب و یا سنبل رومی ترتیب دهند
مسیح بدین نارد بن و از سنبل هندی قوی تر از سنبل اقلیطی است و سادج او را بطریق سعوط ادهان
ملیسا زندوان ملطف و محلل و جهت امراض بارده اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش
با یک اوقیه است سنبل جبلی بفارسی ریشه والا کوبند و مولف تذکره کوید که آن معراست بفتح دال
و غران دانسته اند کوید برک نبات او شبیه ببرک قرصعنه و شاخهای آن مثل شاخ ان و از ان
کوچک تر و با خار و با ساق و پیچش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی و اندرون
سفید و خوشبو و با ثمر و با کل است قریب القوة بسنبل رومی و معالج اعضا خصوصاً معده و جگر بقوی قوت
ماسکه و محلل ریاح و نفخ و دافع استسقا و قی و سنراب او در منافع مثل سنراب سنبل است و
قدر شربتش یکمثقال سنبل فارسی شامل پرسیاوشان و قسمی از ریاحین است که با برگس
میروید و در غایت خوشبوئی و برگش و بیازش قریب ببرک و بیاز نرگس و کلش بی نفش و بعضی سفید
نیز میباشد و بشکل یاسمین و در هر ساقی چند بن عدد برک بر بالای یکدیگر و در افعال قریب
بنرگس و بیاز او ضعیف تر از بیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رومی است سنبل الاسد
الفاسد

انطاکی گوید آن سنبل جبلی است و آن موسب سنبل بری و سنبل العصافیر سنبل هندی است شمایل مفرد
اسارون است سنبل ارزنانی و سنبل سودی سنبل جبلی است سنبل الطیب و سنبل العصافیر
سنبل هندی است سنبل الکلب ثمر در دارست و گویند سنگوفه لسان العصافیر است سنگویه
اسم فارسی و معرب او بجیم بجای کاف است و آن دانه ایست دراز تر از دانه انگور نهایت صلب
شبیه بسنبک و گویند از فارس خیزد و در تذکره علوی دانه سپستان و در بعضی کتب وشقار
الاسقام الیق تصریح نموده اند در سیوم کرم و خشک و طلای آبا سرکه جهت برص و انار مفید ست و خوردن
او جایز ست سنبل الطیب را به هندی چهر گویند سندروس سنگیست از سواحل دریا خیزد
و گویند ضمغ درختی ست و محمد بن احمد ذکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست آبدار و آب او
کرم مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا بجوشد و چون بر روی آب آمده سرد و منعقد
گردد و مخصوص هند ست و او شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و بادبک بتحتیت بخلاف
کهربا و سه قسم میباشد رزد باطن سرخ براق و یک مایل بسبزی و سیست و دیگر سیاه و صلب
و قسم اول بهتر ست و جوارش مثل کافور و کاه ربا و بنده کاه ست قولنج تا بست سال باقی
میماند و از ادویه جلیل القدر ست در هر سه کرم و در اول و سیوم خشک و مجفف
رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا
و لفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال دموی و جهت نوالاسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس
بلغمی و تب تایه اسهال مزمن و پیرز و مداومت او با سکنجبین جهت فرحی مجرب ست و مانع عرق و حافظ
قوت زور کردن و مسقط جنین و بجوزا و با بنگ جهت قطع زکام و بواسیر و سنون آن جهت درد
دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور جهت درد گوش و کرانی سامه و اکتحال او جهت بیاض
و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و در زوار و جهت التیام جراحات و جوشانیده او با
روغن بادام بحدیکه قوام آید جهت شقاق هر اعضا مجرب و السنه اند و با بنگ و کربت
و قطران جهت قوبا مجرب و مقرر کرده و مصلحش ضمغ عربی و مغز بستش یکدرهم و مدلش مثل و

ونصف او کهربا با دریع او سادج ست در روغن او که معروف بدهن الصوا ست جهت
قوبا و رفع انار و التیام جراحت و ادرام مقعد و نور صر غایره و ضرب کهنه بعید یل ست و
طریق آنست که سندروس را سائیده بروغن زیتون و یا روغن بنفشه یا شن نرم در عرض
دو هفته بقوام آرند و باید دانچه او بجا مله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله ست سندروس
اسم یونانی و بمعنی شبیه العرعر ست و بسریانی سمیقا گویند و آن گیاهیست ربیع قسیم
را برگش شبیه ببرگ بلوط و شاخها او مربع و لقدر شبری و در اطراف آن شبیه چرمی کردی و
در ان تخم سیاه و بنه او مسک لاخ ماست و قسم راشاخها لقدر دو وریع و برگش شبیه ببرگ
سرخش و کثیر الغذا و از دو جانب هر شاخ روئیده و از انتهای شاخ شعبه های دراز و باریک
در اطراف آن اشیا مستدیر کردی و در ان تخم شبیه بنخم چقندر دراز ان مدور تر و صلب
و قسم را منبت قریب ماک انگور و برگش بزرگ شبیه ببرگ کشنیز و شاخها لقدر بشبر
و مایل لسعیدی و مابذک سرخی کلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی
در دم سرد و در سیوم خشک و قسم اخیر او قویتر از اقسام او همه آن قاطع نزف الدم
و قابض و جهة التیام قروح و رافع ادرام و خناز یر سندید الاثر و لقدة و شرب او قاطع اسهال
جهة قرحه امعا نافع ست سیناوج بفارسی سنک سیناده گویند و مسغل حکاکان است
و نوعی از حجر الملس ست و ثقیل الوزن و براق و گویا یک نوع منجد با تخلخل ست و بهترین
آن نرم و صلب و ثقیل مایل بسبزی ست در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف الدم
و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر ست و خاصش محلل ادرام و مسکن التهاب و با
سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با موم جهة بواسیر و سنون او جهة خلاء دندان و حک
با و جالا معادن و چون در آب سائیده مرجان را و جلا دهند بسیار بروق آورد
مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست سنجاب حیوانی ست از موش
صحرای بزرگتر و دنباله او کوتاه و پر مو و سیاه و زیر شکم او سفید و با تخ خاکستری و در

تنکابن

سنگابن اشکول نامند و در ماژندران اسنبک و در رخها حامبدارد در اول گرم و در دوم
تر و گوشت او مسکن حرارت و حبه در دسینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلح
روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل المزاج و رافع درد عصب و موی او حبه لالتیام
جراحات و قطع خون و با عسل حبه روح او رام مفید است سنور بفارسی گربه و تبر کالیک
نامند و بلغاری وحشی میباشند و لحیا درهم گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست
او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نفرس و فتق و طلاء محرق او بتامه که خاکستر نمود
با سرکه حبه شقاق انگشتان پا بعید لیست و سرکین او شدید الحرارت و طلاء او با روغن
گلسرخ در روز نوبت رافع تب غب و حمول بخور آن مسقط جنین و ضاد گوشت تازه او
رافع نفرس و قدید و مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و حبه جر استخوان شکسته
نافع و محاورت نفس او و خوردن قدید گوشت آن موجب هزال و سلت و مهر یارس
گوید مغز سر او با آب جرجیر شربا حبه تقطیر البول و درد کرده و سقوط زهره گربه سیاه مادگی
زنبق حبه لقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است و ارسطوطو حضیه او را حبه جذام
نجابت نافع دانسته اند و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و زاجی رنگ و در جمیع
اوصاف قویتر از اهلی و در هم گرم خشک و بخور مغز سر او را حبه سقوط نطفه مجرب
دانسته اند و جلوس در طبخ او حبه درد کمر و تقریس نایب مناب طبخ کفتار است
سنیوسه بیونانی او را برمادر دانا مند از اغذیه موافقه و مقوی اعصاب و مبهج اشتها
و مسخن بدن است و مولد سوداء و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلح سکنجبین سنجد اران
او ترتیب آنست که ارد کندم را با روغن خمیر کرده بهم کنند و کوشت قیمه کرده را
با سیار داده و یه با دران بپیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سندیال
بلغة شام درخت بلوط و بلغت مصر سلد انیون بنت سناء اندلسی و سناء بلدی
علیقون بنت سناء بیلة بلغة مصر آلة بنت سنط و طاست سیوت بندی مکون بنت

سنفره سنقراق است سنجبوس مصطکی است سینیز شونیز است سندیان الارض فرایون
سند وقس سرخ است سن اسم یونانی موست سنام الجمل کوهان شتر است سنبا بلغة قبط
مصر سمک لسان البقر است سنو بلغة مصر خطاف است سکنبان بلغة هندی قسم ارسن است
سنف بلغة هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنتهٔ بلغة هندی ارزن است
سینه اسم هندی آبار است سندی وسندان اسم هندی عود است سنکر اسم هندی غار است
سنبهالو هندی انثی صعتر است سنبل کلی جر هندی مخ سنبل است سنبک بهندی شاخ حیوانات
سنجی کهار بهندی قلی است سنبل کهار بهندی سمسم الفارسی است سنک اسری بهندی
توتیای فلم است سنبل بهندی دارشیشعان است سنک کارد بفارسی حجر المس است سندی
شراب است که از درخت نارجیل بهم رسد و در نارجیل مذکور است سنک بمعنی اسم
فارسی باصطلاح شیشه گران عبارت است سنک کنج اسم فارسی چین است سنک چاقماق
اسم فارسی ترکی حجر النار است سنک لشم اسم فارسی حجر حبشی است سنک زخم اسم
فارسی حجر العاج است سیناده اسم فارسی سنباده است سنکل بلغة فرنس زوفای
رطب است سنجد اسم فارسی غبرت سنجد کرچی بلغة اصفهان بار درخت بنه است سنکدان
مرغ اسم فارسی سنباده است سنکل بلغة فرنس زوفای رطب است سنجد اسم فارسی غبرت
سنجد قابضه است سنک لشت اسم فارسی سلخفات است سن الکلب اسم سریانی سنت
سورنجان بخت شبیه بزیره صحرائی و مایل باستداره پوست او مایل بسرخی و اندرون
سفید و بشرین طعم و بسیار رطوبت و خشک او باصلابته و قسم باطن سیاه و باطن سرخ
و از سموم است و برکش قریب ببرگ کراث و ازان قویتر و ساقش بقدر شبری و گلش
زرد بقدر سه شنبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ میباشند و مینت او
کوهها در سوم کرم و در دوم خشک و فوائش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع
ان خصوصا از مفاصل و مفتح سدد و جاذب اخلاط زجه از عمق بدن و دافع برقان

سنک زخم بر سنک زخم

وسبزرو یا بجهت عرق النا مجرب دانسته اند و بازنجبیل و فلفل نیابت میدهد وجهت مفاصل بسیار
مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در لنگیدن درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حصول او
با روغن کهنه کوسفند جهت بواسیر مجرب و فور و راو مجفف زخمها و خوردن نیم درم او با شیر تازه
و فانیذ تا سه روز نیابت محرک باه و سور نجان بسیار مفرح معده و مورث مغص و مضوف
جگر است و مصلحش کتیرا و زعفران و شکر و قدر شرتش از مفرداتش نایکدرم و با دو یه نیم درم و
بدلش مستعجله است و بوزن او زنجبیل و فلفل مقوی فعل او بیند و بویدن کل او مفتح سدد دماغی
و محلل ریاح و در دسر با رد است سوسن در اصفهان مرونا مند چه لقیح نوشته اند که مار او را
دوست میدارد و خود را با او میمالد جهت انشراح جلد و تسمین بدن و تقویه بصر و بیخ او در اول
کرم مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی معدر یول و حیض و مسهل رطوبات
و غاسیل اعضاء باطنه و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تقیه سینه و
شش و جگر و التهاب معده و سورش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبی
و شب ناهی کهنه بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اکراز و
چیزی باقی ماند و بقی دفع نشود و با سهال او را خارج میکرد دو هر گاه مداومت
خوردن او بقدر یکدرم با مثل آن شکر و نصف او را زبانه از اول حمل تا اول سرطان
تناول نمایند و در تمام عمر علتی تاری نگشته موجب جلاء بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تپهای کهنه
مینوده و اکتحال او جایی بیاض و ضماد برگ تازه او در دفع بد بوئی میان انگشتان پا و
زیر بغل مجرب و این ماسویه گوید چوب او کرم و خشک تر از سایر اجزاء اوست و با
قوت قابضه محلل است و سیسارون را عبارت از و دانسته اند و ابن الدوله نبز او
متفق است و محمد بن احمد گوید تخم سوسن قویتر از سایر اجزاء او است و جماعتی از اینان معتقدند
او داخل مجاهیل کرده اند و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس است و از سوسن
اماکن دیگر تخم نمیرسد و گویند اصل السوس مقرر کرده و سبز رست و مصلحش اول کتیرا و عناب و ثانی

ع در تلخی نرمی زبان کهنه و در اکثر بلاد موجود و موجود شیخ علیه الرحمه و تصحیح نمودند و بعضی گویند
سنبل الطیب و فرق نهاده که بیاض مایل بزردی است و اصل آن مستعمل

کلسخ و مغز تخم تا بخدرهم و بدلش نصف او تربد و نمش او بخیل ست و رب سوسن
که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بحد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر ازان در دافع
ضرر مسهلات و لذیع ادویه ست سولان بلغه تونانی بیخی ست شبیه بسوسن لون و بشکل کرم واز
روم و سقالیه خیزد در حبهارم کرم دشمنک و محرق جلد و سم قاتل و سقوط او حبه لقوه و
طلاء او با روغنها جهه تحلیل اورام بارده و رافع ریاح و اکتحال او حبه بیاض غلیظ نافع است
سوسن معرب ازسوسنهار شیرپانیست و بری و بستانی و هریک ازان سفید و کبود میباشد
و بیخ اقسام او منعقد و بادبرد و میر و طولانی و سفید و خوشبو و شبیه بیوی بنفشه اند لذا
عوام او را بیخ بنفشه نامند و کل سوسن سفید ما بعطریه قوی و غیر سوسن کبود بری و جیلی ست
و کلش بسیار کوچک تر از سوسن کبود و بستانی و بخش یکعدد دو بین و دراز و پرکره چنانچه
در حرف الف مذکور شده و قوه اقسام سوسن مرکب از حرارت معتدله و ارضیه لطیفه و قوه
مجففه و قابضه ست و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و دافع
چرک آن و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و حنازیر و ضعیف تر از سایر ضماد
او با برگ و آرد جوجه ورم و رایحه او محلل ریاح دماغی و محرک شهوه زنان و در تفریح
فریب بزعفران و عصاره او که با خمس او سرکه و عسل در ظرف منحاس انعقاد جوشانیده
باشند جالا و مجفف بلیغ جهه جراحت اطراف عضل نافع و روغن او ایرساست مثل روغن
در جمیع افعال و خوردن آن جهه قولنج ایلاوس صرع او و جهه امراض رحم و درد عصب
سرتا ضماد امفید و قائدن بیخ او جهه رفع بوی خمر و ضماد او و خوردن تخم او بحبه کرمان
هوام نافع و قدر سنبر از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او یک و قیه ست
و قسم از سوسن که در تخت در ختان میروید کلش رز دو کوچکتر و بخش بسطیر انگشت
و خوشبو و با لطیفت قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایر ساد کلش کرمتر
از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بارده بلیغ و جهه درد دندان نافع است

سوسک فارسی و در هند رسونکر
و در عربی نجاته و دان ۱۲

و بعد ازی گوید که این قسم عدس البرست سویق اسم عربی جمع آرد ماکولات ست و بلوف اطبا
مراد ازان بود اده اوست و شرط دانسته اند که بعد از بودن جو بات بکبار آب کم و بکبار
آب سرد بنوشند انگاه آرد کنند و سویق جو و کندم جهت تسکین تشنگی و بهای حاره و امراض التهابی
نافع و سویق جو در تبرید و تخفیف تسکین حرارة و سویق کندم در تبرید و ترطیب اقویست
و مفرمشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و رازیانه و امثال آن و در عین کردکان
و سویق شعیر آب انارین جهت تشنج صفراوی و صداعی که از بخار و احراق رطوبت معده باشد
مفید و با شراب در دور و عین کره جهت تشنج خلط لقاضار لبسیار له اطلاق و قی اسهال اطفال
و تقویت بدن ایشان نهایت موثر ست و سویق میوه های انچه خشک کرده و بو داده
مسخن کنند جهت اسهال و حرارت و غلبان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش
حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت اند سولقه مولف تذکره گوید شرابی ست که ترخ را
کوبیده و بیخته بجوشانند تا غلیظ شود و با شیره و مویز یا عسل یا شکر و اندکی آب اورا
دران روان کرده دارچینی و قرنفل و لسیاسه اضافه نموده دو روز در ظرفی کرده
دگر بر بهم زنند و استعمال نمایند و از جو و کندم نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین
از همه ترخ و عسل در سیوم کرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش مفتح سده جگر و سپرز
و مبه و ناضمه و جهت یرقان و استسقا و عسر بول نافع و مصدع و بخور معمول از وزه
محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از کندم مولد فواخ و مصلح
سکنجبین ست سوفال ابو حریح گوید که آن شکوفه پوست های غلیظ و شبیه بپوست درخت
لسان العصافیر ست کرم و خشک و باجدة و حرارت جهته درد مفاصل بارده نافع ست
سوداالسند و الهدکشت برکنت ست سوداراج سرخ ست سورج سوب از سنوده
فارسی و آن بارد ست سوربون سنج الرئیس گوید شیح از منه ست سوربار دنگ ست
سودانیات مرعی که بفارسی دارکوه و اصرد نامند کوشت او مبه و مفرد ماغ ست

سوسن درخت هندی بخور او را مفرح و مفرطها و اسهال بلغم و خونی و بخور او را با عسل
فرزان نافع داند برگ او را با عسل جمع اقی مرد دان بلغمی ست و بخور او را با عسل
داخل قرابادین کنند و بخور او را با قدار کرچ در دندان نافع ست

سوسن کبیر ست برگ او را با عسل جمع اقی مرد دان بلغمی ست و بخور او را با عسل
داخل قرابادین کنند و بخور او را با قدار کرچ در دندان نافع ست

سواد الحکام سناد اوران ست سواد القضاة عفص ست سواس خرنبه ست سوقوطون
ابروس ست سوبخش سوسن هندیای ترلست سوسن جبلی شامل آسن وابرسا وشبت وهریک قسم ازآن مثل
تلند وسوسن زرد وبنفشه ست وبلوط ست آسوس ازاد اسم قارچ زمینی ست سوطلیس اسم یونانی سنگ
سوماتون وسورتاخیون اسم یونانی اسفناج ست سوفه اسم یونانی قثاء ست سوسبز سبز ست سورتین
قطون خصی القلب سورلسولان ست سودر یقون اسم یونانی قسمی از توتیاست سورکان اندک
حلتیت ست سوسمار اسم فارسی ضب ست سوداسم ترکی لبن ست سوغان اسم ترکی اصبل ست سوته
بهندی ذهب ست سوناموای بهندی مالونج ست سوندی بهندی اذخر ست سوره بهندی نبت ست سور
بهندی خرزست سورمحا بهندی ولقیس ست سهاکه بهندی تنکارست سهکن بهندی بهن احمرست سهرین
دارچینی ست سهجنه بهندی فلفل سفید ست سیالیوس فارسی کاسم رومی نامند نباتی ست وچهار
قسم میباشد کیاه یکا شبیه برازیانه وازان قویتر وقیه او شبیه بقبه نبت وثمر او ازثمر انجدان
که کوچکتر باشند ودراز تر ودندانه ودخش زیاده برشیری ودباعطریه تر ویخ این قسم قویتر از سایر
اجزاست ودیکی راشبیه برگ به لسلاب کبیر وازان درازتر وکوچکتر وقیه او مثل قبه
شبت ودخش سیاه وشبیه بکنبدم وازان بزرگتر وتندتر وخوشبوتر از قسم اول وقبه
او بزرگتر وثمرش عرلیفه وبزرگ مقدار وزبر وخوشبو وقوتش ازقسم اول قویتر
واز ثانی ضعیفتر ودیگر انبات شبیه باخذان وثمرش سفیدتر واز ان معتدلتر ودراز
وقریب باکف دوطبقه باشند باعطریه وتندی وچون مقشر کنند ازان تخم دراز تر از بادیانه ودلیل
بسبزی ودرطعم شبیه بتربخ ظاهر گردد واین قسم کمتر معمول ست ومستعمل ازسیالیوس مقشر او ست
ومجموع اقسام ان در دوم کرم وخشک ومحلل وملطف ومسکن دردهای باطنی ومدر بول
وحیض ومفتح سدد ومقوی معده وجهت صرع وعسر النفس وتقطیر بول واخراج جنین ودردرحم وتقویت ناظم دوران
وتقویت باه وازاله بلغم منجمد وبکمثقال او با فلفل دشراب جهت رفع مفرت هوای
سرد مداومت نه قراطاخم او با منیضج نادره رفته درد کرده والوقی یخ قسم اخر باسیل

۲ سوسن اسم دیگر بنفشه ست سوسن زرد سوسن ازاد

۲ دراز تر ودراز تر

جهة رفع فضول سینه وخشم وسیرفه کهنه وامراض کرده ومثانه نافع ومضر محرورین ومصلحش
کثیرا واکثار او مضر حکر ومصلح ان زرشک وقدر سنبش یکمثقال وبدلش اجدان
سفیدارون ابن ماسویه وامین الدوله گوید جوب سوسن که بفارسی تلخه گویند وحبیش
ابن اسحاق وجمعی دیگر از جهة اشتباه ماسنج سوسن را شنوینز دانسته اند وگفته اند که
جوب شنوینز مولف مغی گوید در وتحلیل واندک قبض ست وطبخ او جهة معده واورام
فم ودن بول مفید ست وجمعی گویند قلقاس ست وبغدادی والنطاکی مجهول المایه میدانند
سپیدبر اسم فارسی تمام ست بری ولبستانی میباشد وبری قسمی مدمات وبرگش شبیه برگ
سداب وقویتر از لبستانی ولبستانی شبیه بقناع وازان سفیدتر وخوشبو وتخمش ریزه
تر از تخم ریحان ودر آخر هرم کرم ودر اول آن خشک ومفرح ومفتح ومقوی احشا ودماغ
ودل ومدر حیض وبول ومخرج کرم شکم شربا وجنین مرده جلوسیا وشربا وبا
قوت تریاقیه ورافع عفونات ومحلل ریاح وجهة سیر حضوصا با بسرکه وروغن کل وامراض
بلغمی ودر دسینه ومعده وورم حکر وسپرز وبا عسل جهة کزیدن عقرب وباسکنجبین
جهة کزیدن زنبور مجرب وباطبخ او جهة دفع قمل ودفع بدبو ودرد رحم وفواق خشک
مثانه وبا بسرکه جهة قی الدم نافع ومضر بهه ومصلحش کشنیز وقدر سنبش او آخشک او
یکمثقال وبدلش مرزنجوش ست وروغن او که اب اورا بار وغن کنجد بجوشانند
یا کل او در روغن مکرر کرده در آفتاب بگذارند جهة سدده دماغی ومخرش بنات
موتر وتحلیل مواد وتقویت اعضا وخوشبو کردن موی سر وتقویت آن بعید ست
سپیدبان بیای موحده قبل از الف اسم درختی ست که لبستانی وبری میباشد
بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن وغیر سپیدبان بیاء موحده بعد از سین
اول ست وگذشته واین بر عکس الورق ست وبار یک وبر برگ وبهم چسپیده پیدا شد

۲ بهندی کل اول کوبند از بقع نقات مصنوع نه [illegible] بجهة سرطان ضماد او نافع مجربست ۲

وظاهر طبع او با اعتدال اقرب بخشک و او را ابرسی رود خشک گویند بجهة اسهال صفراوی و دموی و بریده و سوزش اعضا نافع

کلش زرد از دلسیار خوش منظر و در خوشه ثمر قرنفلی انها بقدر ماش حلبه زرد و سیاهی و در
باغهای مصر جنبه خوش منظری عرس میکند و بعضی دانه او را حب العقد و جمع ثمر امل
دانسته و اصلی ندارد و مایل بگرمی و دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن
ولفت الدم و دافع بواسیر و سیرز و با شیر زباق سموم و پاشیدن آب او ملغ
تولد کیک و لیس انکشتری او را در اکاشت خنصر چپ روز چهار شنبه قبل از طلوع
افتاب با خاصیة مورث جاه و قبول نظرها و مصدع و محرور و مصلحش کشنیز و قدر
شربتش ناد و درهم سنت و بدلش باد آورد سنت سیسیا نوعی از مائیت و بعربی
لسان البحر و بفارسی ماهی مرکب مانند دربحر فلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و
باطن حجری و در جوف او رطوبت سیاهی که مثل مداد کتابت توان کرد در اخره و یم کرم
و خشک و پیر هضم و طلاء کحل حیوان و سنون او جهة جلاء دندان بسیار مونر و فور دریش
ملغم زخمهاست سیلان بعربی اسم عصاره خرماست که بدون طبخ در افتاب غلیظ سازند
ودلسیس اعم از انست و در جمیع افعال مثل دلسیس الطف ازو و محرق خون و سریع
استحاله لصفرا و مفرح مجرد زنیر و مسدد و الت بخلاف رطب که مسدد نیست و مصلح میوه های
ترشش است نیسلم ابن نامیدند کوبد شبیه بزنجبل و بانیخ و قبض است و در افعال ضعیفه از ان
سیفه بلغت عرب روغن برب صحرائی است سیاب خلال است سیال یا سمین است سیف العواب
و لبوث است سیکران بیخ است سکران الحرطوبت فلوس است و گویند ماهی زهرناک است
سیسرون حرف الماست سیسیون افتیمون است سیسیا تمر هندیست سیر
قرة العین و بلغت فرس اسم ثوم است سیقوموزون خمیر است سیسیامون بیونانی
سمسم است سیسفس اسم یونانی خیار شنبر است سیسفس اغریوس یعنی
خیار بر است سیفا قیطوس یونانی آبنوس است سیم بسم فارسی قضیب است اسقور یونانی
سیر صحرائی اسم فارسی

بالکل

سیهک اسم فارسی از اقواست سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و اصفهانی سیاه
سرخ نامند سیمات اسم فارسی زرق است سیمین اسم فارسی نوعی از ذراریح است
سیمجان اسم فارسی و ترکی فاره ست سیب اسم فارسی تفاح است سیندر اسم هندی
سرخ است سیوف اسم هندی گرفتیاست سیاهی اسم هندی شقاقل است سپیدا اسم
هندی کافور است سیلیخ اسم هندی اشنه ست سیاه داران اسم فارسی ساداوران است
سیهم اسم هندی کز است

سیورت

حرف الشین

حرف الشین شاهترج معرب از شاهتره و دو نوع میباشد
یکی را برگ لسبار کوچک و شبیه بکشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریض تر و گلش سفید و هر دو قسم
را طعم تلخ و بادکنک تند و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاست و مزاج او حار یابس در دوم و در حرارت
معتدل و دود دوم خشک و گویند گرم (زرد) است و تنیج از پس در اول سرد دانسته و مفتح سده و جگر
و مقوی معده و مدر بول و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و محرق و صاف کننده خون

مر
درد محرقه

و باعث اشتها و خشک در تقویه معده و مدر بول قوی تر و جهه امراض سوداوی و بلغمی نفور
و تپها کهنه و بابسه که جهه قی صفراوی و عفنیان بلغم و آب تازه او با تمر هندی جهه تنقیه
معده و امعا و رفع قولنج و یرقان و جرب و حکه و اکحال عصاره او جهه تقویه تابره و
یا صمغ جهه منع ریزش شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه او جهه حرارت کام و زبان
و تقویت لثه و ضماد خشک او با جنا که در حمام استعمال نمایند جهه جرب و حکه مجرب و
شستن سر با آب منقوع او جهه قمل و صئبان که رشک باشند و ابریه نافع و این ناسویه
ضماد تازه او را جهه کزیدن زنبور بسیار موثر دانسته و تخمش معتدل الحرارت و در افعال
محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاد او را دانسته اند و گویند مضرتش ست
مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درم تا پنج درم و از آب سه مثقال
تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درم و بدلش نصف وزن او ست و دو ثلث او
هلیله زرد ست و قسمی از کیاه شبیه بنبا هتره ست و از ان تره رنگ تر و برش باریک تر و شبیه

بافستین وکل او مایل بسیاهی و تیره و اندکی بدبوی قاتل کاوست و از غیر شناه تره هست
و غیر مستعمل است شناه چینی عصاره حامده سیاه صفایی ست و بر ولقتی شبیه بنفش و گویند خاتم
عصاره ریوند ست و بعضی عصاره حنای چین دانسته اند و مایل بزردی او تیز
از بلاد هندخیزد بمرد و مجفف و قابض و طلاء او جهة دردسر حار و ادرام حاره
و ابتدای فتق و نزلت او جهة دردسر منع صعود بخارات و ضعف معده و دود
دردوز او جهة ترف الدم جراحات نافع و او غیر تحقیق وی خطاست شناه اسفرم
ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ ست و قسمی هم بزرگ برگ و سبز و تیره در اول کم
و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و سموم و مفتح سده دماغی و رایحه او مانع و باو
او دافع دردسر محرورین و مسافرین و گرانبدن هوام و جهة خفقان و ضعف
معده و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر رافع دردسینه و ربو و سرفه و مضغه و
خائیدن او جهة قلاح و خاد ترکردهٔ او با آب برود و مقوی اعضا و تخم او مقام
سموم بالخاصیة معتدل جمیع امزجه و بو دادهٔ او قاطع اسهال و زخیر زمن
خصوصا که در کلاب جوشانیده باشند و خاد او در چشم جاذب فضلات
و قدر نخود تا سه درم و از عصاره جرم او تا ده درم و مداومت بوئیدن
او مفرد ماغ و مصلح شیلوفر و بدلش باد رنجبویه ست شنادیج معرب از شنادنه
فارسیست و بعربی حجر الدم نامند بجهة قطع کردن سیلان خون نه انکه در رنگ
شبیه بخون باشد و آن سنگیست در سنگل و شبیه بعدس و زود شکن و الوان
مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مقوی و آن تیز بس است
و بعد از ان زرد و ابلق و سفید و زبون ترین او خاکستری رنگ تیره ست
و حقیر نوع سفید را در فیروزه کون و سرخ و رزد ابلق را در حوالی
خوارزم و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده که قسمی مصنوع

از نفس طبیعی

از مقناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی بخلاف مضروب از
جرالحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است و مناد یج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او
در اخر سرد و در دویم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بهشت سال باقیست و مجفف و قابض و سیلان خ
و رواع او خاتم او مقوی عصب و عقل و قوه باصره و جالس سیلان خون اعضا طاهری و
باطنی و خوردن او با آب انارین و امثال آن حبیت نفث الدم و با شراب تهیر عرق ال
و حیض دایم و زرورنیخ و باد و یه مناسبه جهة السهال دموی و قرحه امعاء و خیر و سل و طلاء او
با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهة ورم حار چشم و سایر اعضا و باد سرخ و سوختگی آتش و آهن
او با شیر دختران و امثال آن جهة رمد و دمعه و کوزش یک چشم و سلاق و حرب دقره
و حکه و با آب حلبه جهة امراض بلغمی چشم و ذرور او جهة رفع کوشت زیاد جراحت و دیابتیدان
کوشت مجرب و با آب کنیز و مانند آن جهة تنور و قروح حاره و مزمنه و اجراحیت مقدد و رحم
و قضیب و اعضاء عصابی بسیط است و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و مفرشتاه
و مصلحش کنیز او بدلش مقناطیس سوخته در اد و به عین حضض و در غرآن دم الاخوین است
ستاف اسم هندی چ ست شبیه بتربد و طعمش بحدت و ذی مقراطیس گویند در اول گرم
و خشک و مسهل بلغم ماکی جهة امراض باردة نافع ست مناطل و سنائل نیز گویند و بفارسی
روسنک نامند و دایئت هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلا و بزرگتر و کوچکتر
و با تلخی و پوست او لسیار چین دار و مایل بسیاهی و لبرخی دا ملس در آخر دویم گرم
و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفاصل و اعصاب و جهة فالج و لقوه و
رعشه و صرع و امراض باردة و دماغ نافع و مورث درد سر و مصلحش قوا که باردة و
شربتش تا نیمثقال است با مثل او نبات مناه بلوط در بلوط مذکور شد مناسرخ معرب
از سنا برگ و آن تفاح ست منا یورقان اسم فارسی حدیدیست که فولاد میشود
و در حدید مذکور شد مناه کوه معرب بجیم و لکاف معرب شاه آلوی فارسی آن

آلوچه سلطانی است و در الف مذکور شد شاه داخ و تفاق تخم قنب است و در اینجا مذکور شد
شاه بلوط بر بلوط است و همسفرم بری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند شاه جیلاصلی
است شنار با اسم یونانی ارشم است شناب درخت ماهو دانه است شاه اسفرم رومی اسطو
خودوس است شناب رومی فلفل سفید است شنابیر اسم فارسی هدهد است شناد تخم
هندی شنامل مخرهندی است و قسمی از شنادخ عدس است شنالکه بلغم و بلیغ دشنال تشنج
دلدل بلغمه مازرندان دلیغ است شنال زهره بلغمه مکابن تارسیلوفا انزانامند شنال حب اسم مازندرانی
و سمک است شناه با اسم فارسی بطار خشت و در اقسام سمک مذکور شد شناخ اسم فارسی قرن است
شنبت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید نون ثالث که مولف تذکره تصحیح نموده کیاسیت معروف
و بفارسی شنبوت گویند شبیه برازیانه و اهل تجربه تقریح نموده اند که هریک از ازیانه و نبت
و در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشود و قوتش تا ده سال باقیست و در آخر دو یم کرم و در اول
آن خشک و از آن دو به کبار و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در بین افعال قویتر و مسکن
بعوض و مفتح سدده و هاضم و بازرقیه و جهت برقان و امراض بلغمی قاطیه و فواق و ضعف معده و جگر
و سپرز رو بو سنگ کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات نفاس نافع
و باعسل جهت سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او تخم او مسکن بعوض و محلل نفخ از قطار
بدن و رافع غشیان که از جوشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و در درد کرده مثانه مفید
و سوخته او در سیوم کرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر و ضماد او مترنبا نافع
و خوردن او با رماوزاج و عسل جهت نواشیدن حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و دود
و دماد مجفف قروح پرحرک و جهت قرحه قضیب سپید بل و قطور عصاره او جهت امراض
گوش و جلوس در طبخ آن جهت امراض رحم و ضماد و سحوق او با عسل که در طبخ بلغم افتاد
رسیده باشند بر مقعد باعث بلغم طبع و تخم او در اطعمه ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن
ترشی او بعد از طعام منقی قوت و مداومت خوردن و اکثار آن مضعف باه و قاطع منی

دلیون

ومغشی ومضرمحورین ومنجر ومصلحش آب لیمون وامثال آن وقدر شربتش تا هفت درم
واز تخم اوتا سه درهم وبدلش رازیانه ست وگویند برسر گذاشتن اکلیل تهوبا خاصیت
مانع امراض دماغی ومورث قبول عامه ست وروغن او که عصاره اورا بالمناصفه با روغن
زیتون جوشانیده باشند تارفع آب او شود ویا تازه اورا در روغن رخنه بعد از یک
شبانه روز صاف نمایند ومکرر تجدید کنند ملطف ومسخن ومحلل وجهت اعیاد در مفاصل
وتشنج اطراف ودردعصب ودمع قشعریره ولرزه وملین صلابات نهایت موثر ست

شیرم نباتیست شیر دار وقبضش معمور تا وساقش شبیه به نی وبرگ او بقدر ذرع وبرگش
شبیه بطرخون وبرگ کاج وگلش بنفش ودانه او شبیه بعدس مایل بسفیدی وزردی وپوش
سبطر وبرنیز وقویتر از تمر وتمرش قویتر از برگ وبهترین او خفیف الوزن ورنج ست
که شبیه باشند بموی پوست بجده ودرسیوم کرم ودر آخر دوم خشک وقتال سهل قوی بلغم وسودا
وزرداب وبا قوه قابضه ومفتح دهن رکها وسدد ومدر بول واخلاط از عمق بدن و
موافق معده وجهت قولنج ودردمفاصل واستسقا وتقویه وضماد او جهت قوبا بعید بل وبعبث

مضرمحورین وضعیف المعده ومورث تب های تند ومحرق منی ومصنوع اشنه وکشتال
اوکشنده بقی وکرب وعشی وخناق وشیر او نیم مثقال قاتل وغیر مستعمل ست ومصلحش
درشیر خیساندن واستعمال اوست با انیسون ومقل وهلیله زرد وصبر وقدر
شربتش تا یکدانگ وبدلش مازریون خشک شبیه اسم عربی روی توتیا وفارسیست
وشبیه را بفارسی شبه نامند وآن یکی از معادن فلزات ست وبوضع اسم اصطلاحی
مصنوع از روی توتیا مس دانسته اند که بفارسی ازار یخ گویند ومرداو از مطرقی او
سوداوی ست وآن شبیه بقلعی ومایل بکبودی واز سرب اندکی پر کدار زالت و
در دوم کرم خشک واکل در نظر وف آن مقوی دل ومعده ورافع خفقان وسوختگی
جهه بیاض عین وسلاق وجرب ودر طلیه وجهه تکلف واثار اوراه مقید در مضرمحال

نسخ شبیه در جواهر آن را بقبا و اطلس الفصل الفوه ترا ۱۲
جست

بقصه

ومضر طبال ومصلح غسل وقدر سترش تا بکلا نگاه در تبدیل السود بابیاض رصاص با عمل مخصوصه
مجرب است ومولف تذکره گوید که چون رفع زنبور او شود قلیه را ملحق بقلیه میکنند از خاصیت
اوست هرگاه آب را در ظرف دهن مکی ازان کرده ودر ظرف دهن ملایازی قدر
شوره ریخته ظرف وآب را دران حرکت معتدل دهند آب را بغایت سرد کنند
معمول پیداست شب ازجمله معادن اربعه است غیر کامل الصورة که عبارت از احجار
واملاح ونوشادر وشبوب بآن ناشد وآن جسمیست شبیه بزاج وباترشی اندکی
بخلاف زاج که بی طعم وترشی است ودر اکثر افعال قریب بزاج است وازاینجه در حبشان
ویمن وسایر بلاد خیزد دو اصناف او را مفده قسم شمرده اند وانچه موجود متداول است
یکی سفید وشفاف مایل بزردی وپاره زرد لیست که شب یمانی گویند وآن انیست که در
بلاد یمن چکیده منجمد میگردد وقسم ثانی زردی وشفاف رانفارسی بزاج بلوری نامند وباجه
های مربع مشکل را مکعب ومشفق ومایل باستدارة ازاج مدحرج نامند قسم سیوم مایل
زرد وسنگین که بازهومنة رانجه باشند زاج زرگویند واین اقسام در تداوی مستعمل است
وقسمی لرزد مستطیل وقسم سرخ غیر مضبوط الشکل ونوع سبز شبیه بزاج که شروطم باشند
در تداوی مستعمل نیستند وقسم ازرق شفاف وسیاه مایل تیره که ازجمله سموم اند
وظاهر نوتیا نیز عبارت ازان باشد ومجموع آن در دوم گرم ودر سیوم خشک
ومجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزایل کننده کوشت زیاده والتیام
دهنده قروح ورافع جرب ورنگ معادن ودر صاف کردن آب وشراب
سریع الاثر ودشراب اومانع قی وغشیان ومقوی معده وسکه وسوط دقاطع رعاف
وحمول اورافع سیلان حیض ومانع حمل وباقطران مسقط جنین وضاد او
باردعن جهه اورام بلغمی وبااد ویه مناسبه جهه استسقاء لحم وتهیج وبامور جهه
رفع بدبوی زیر بغل وبا نمک وعفص در سرکه جهه قروح ساعیه خبیثه وبا تب

(انجم خکم

زرجبه جگر وجرب وباعسل جهة رفع ثالیل واثار وباعسل جهة رفع اثار وبابوم جهة واخس
وباب جهة رفع قمل ورسنک واکتمال اوبابروارید وسنکر وکلس پوست تخم مرغ وسرکین
خروون بالسویه جهة رفع بیاض مجرب وباسماق وعفص جهة دفع دمعه وخره مزمنه وعین
داورام وسبطر یک جزم مفید دنوع اورد هن ادفعی کننده آن وقطور او جهة رطوبات
وکرایه سامعه وسنون باوخل جهة درد دندان وحرکت آن وتقویت لثه وللهات نافع وکذا شتن
او درزیر جامه خواب نافع احتلام ورافع قرع وخوردن او مورث سعال وسل است دردرد یم او
کننده ومصلح روغن تازه ومیوه ها وشیر باوقدر شربتش یک قراط وبدلش نوشادر است
واز خواص اوست که چون کرم جثم بدرسد اورا بخور کنند دران قطوه تقیه بصورت جثم
ظاهر گردد هرگاه انرا درطرف کنند قبلیه خانه الشخص بگذارند هرگز جثم بدباهل خانه نرسد
شب بضم اول وسکون باء موحده اسم نوعی از عنکبوت بسمی است شب العباعین فلفی است
شب الاساکفه وشب الاسفر وشب القاع قلی مصوص است شبوط نوعی از سمک است شبوقه
نوعی از کرم خمان الارض است شبیب هدهد است شبطباط عصی الراعیست شب پره
اسم فارسی خفاش است شبدر اسم فارسی جندقوقی لیتا نبت شتر اسم فارسی
ابل است شترجه اسم فارسی جزو راست شث شبای مثلثه نباتیست بی ساق وکل او
منحصر در اوراق متراکم توتر تو وبارطوبت لسیار وکریه الرایحه وزردو منبش کوهای سنگلاخ
ودباغان دباغت پوست آن میکنند درد دم سرد وخشک وآب او جالس قی
ومقوی معده قاطع برف الدم همه اعضا وجهة اسهال سریع الاثر ودر امراض قایم مقام
ما بند بابیتا ومضرمثانه ومصلح عناب ومنبتش یکدرهم وبدلش سماق است شجره ابی
ابی مالک قسمی از غرطیثا است وبرگ دیجری ومنبتش کنار آبهای جاری وسایبات
وساقش منحصر در یکا مربع وسبز وبعضی مایل بسرخی وبرکش بقدر کفی در اطراف او
مثل ارزه ودر هر عقد ساقش دو برگ میروید ومنتهای او میان تهی وکلش بنفش

ومنه الحدیث ان رجلا قتل رجلا فجاء اخو المقتول فاراد ان یقتله فقال النبی صلی الله علیه وسلم اقتله فقال لا فقال اعف عنه فقال لا فقال خذ الدیه فقال لا فقال اذهب فاقتله فانک مثله

دریزه و ثقیل الرایحه و تریش بقدر نخود و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و سرخ و بیرون
سیاه و اندرون سفید و چون بر آب زنند مثل صابون کف میکند بان جامه میشویند
و او غیر جوده صبا غلت و در او ایل دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال و بیخش از ادویه
شریفه مسهل بزق سودا و بهتر از لاجورد و رافع جمیع امراض سودا وی و در رفع جذام بعد از
حتی تقریح نموده اند که از مداومت آن جذامی که از تغیر متشکل شده باشد رفع میشود و مقطع بلغم
حار و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلا بر کرب برای و نهری دافع صداع و الیرقان و هذه رحمهات
و مفرمثانیست و مصلحش سکنجبین و شربتش تا سه درهم و بدلش خربق و بورنش
از منیه شجرة الاریب امیر الدوله
از محمد بن احمد نقل میکند که شجره الست غیر نبات ماهو دانه و در بلاد دمشق مزروع او نیز میباشد
شبیه بثمر سنا دانه او رو غنی که از و میگیرند در طعم شبیه بطعم او و دانه های که در سنا خهای بالا باشد
منقی قوی و از سافل مسهل ملاقی و از وسط مقی و مسهل و قدر شربتش از بانزده دانه تا
چهل عدد است شجره مریم نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد و سنا خدا او در هم و مشک
و در یکدیگر و چون در آب گذارند دراز و مالیده شود و چون خشک کرد بحال اول
عود نمایند در سیوم گرم و در یبوست متعدل و مفتح و رافع بلغم و محرر لبنره و جالی و آب تقطیر او
جهت عسر ولادت و در اخراج جنین سهل و طلای کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است شجره الطلی
شجره مریم است شجرة الیمام صامر لوماست شجره القطران سنزبن است شجرة الدم الوحشی
و بعضی بر سنا هره نیز اطلاق مینمایند شجرة الکافور شامل اقحوان و ریحان الکافور است
شجرة البق قسم بر لبست شجره الحیات درخت سرو است شجرة الحیه شجره الشیم شجر دراست شجره سلیمانی
شجره ذو القرنین و شجرة الصنم سرو خ الصنم است شجرة ابلیس دیو دار است شجره القدس نوعی از
قنا دست شجره جره آزاد درخت است شجره الله و شجره الکعبه صنوبر هندیست شجرة الخلد
امبلان است شجره الحیه حنیطا است شجره باردة لبلاب است شجره رستم زراوند طویل است
شجره موسی عین القدس آوعوسج را شامل است شجره طیبه درخت خرما است شجرة التسبیح الاذخر

آخر الفصل

شجرة العصب نوازیس ست شجرة ابراهیم سنج کشت و بعضی اسفیلان و جمع شاه بلوط دانند شجرة الدلق
درخت سپستان شجرة التین لوف الکبیر ست شجرة الخطاطیف عرق الصفر است شجرة
الطحال حرمله اجدی گویند فاشره سپستین ست شجرة الضفادع کبکبج ست شجرة الکلف
اصابع صفر ست شجرة الدب درخت توت ورست شجرة الیتس طراغیون ست شجرة الزاغ
طباق ست شجرة نوعی از راتاج ست که بالش بخته مابند و او را قنقس نیز نامند شجرة بقار
پیه نامند و همین را فهی و هرد و ازد و سومت و مائله دموآندک در سطوح اعضا منعقد
کردند و شحم العقاد او اقل مائله ست مثل پیه که در قاعده دل میباشند و همین اکثر مائله ست
و اقل انعقاد مثل فهی که ملاصق رودهاست و او از شحم راطب و ابروست و مذکر
شند و شحم تازه کرم و نرد کهنه کرم و خشک و لطیف ترست و شحم هر حیوانی در طی ذکران مذکر
کرده میشود و از مطلق آن پیه مراد زست و بهترین شحوم در نضج و تلیین او رام و قرحه معا
پیه خوک را دانسته پس پیه کرده بز و پیه گرسنه راو پیه خرس جهة داء الثعلب و پیه مرغ
ابلی و مرغ جهة خشونت زبان و درم رحم و چون با پرک بخته شود جهة قرحه مثانه و کهال
پیه ماهی که از حرارت افتاب گداخته مابند با عسل جهة تقویة ماجره و پیه گرگس
و جوارح و طیور و حشیه جهة مفاصل نهایت نافع اند چون خواهند که شحوم را مدتی
نگاهدارند باید که مرو ها و کسافتها او را گرفته در افتاب یا به نزدیک آتش
گداشته او را صاف با قدری سعد یا بادرشتشعان یا دراذفر یا شونیز و یا بنزاب
چند جوش داده با قدری مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن
مخلوط کرده و خوردن شحوم مغشی و مرخی معده و مصلحش در محرورسکنجبین و آب
لیمون و امثال آن در مبرد در زنجبیل و نمک مانند آن و بدلش در جمیع افعال
روغن زیتون بهتر از الست شحوم ربض اول مرغیست سیاه و منقار و پای او دراز
مایل بسرخی و بقدر قمری و بهترکه او را فره طاوح و بصفاهان غوغار و در ماژندران

نولاکا نامند در دوم گرم تر و صالح الغذا و جهة کذا زما خولیا و قالیج نافع خون او بار و غن بادام
بادام تغایت موثر حس صورت و رافع گرفتگی آواز است شحم الارض قطن بست و گویند خراطین است
و بعضی جوز چندم دانسته اند شحم النخل حمار النخل است شحم الحنظل اسم اخیر بلاب کبیر است
شحم الارنج السبت است شحم المرخ خطمی بزلیت شحم فاوند فاوندی است شحم الحجر معجونی قلیا است
شحار ابیض بلغة اهل صناعت ملح القلی است شحت توبال الذهب است شدخ تخم خارا
شراب مرد ق خمر لیست کهنان مبده و بکمامات رادران خیسانیده بعد از ساعت صاف
نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهانست شربین از اصناف سروست برکش ازان عفیر
و ثمرش شبیه بمارسر و ازان کوچکتر و بهترین قطران ازو حاصل میشود و بعضی او را
از اقسام صنوبر دانسته اند لبر دانسبه و ازان کوچکتر است و در اصفهان معروف
بدرخت ترنج است و قسمی ازو کوچکتر و خارناک و ثمرش بقدر گردکان و عربی
گویند اقسام او در اول سیوم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او راهبة قروح ظاهری
و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و کرده و ریاح غلیظ طول او جهة منع تخلین
موی و رفع و تحلیل او رام و امراض رحم و مقعد و ذرور او رافع نزف الدم و اعیاء
و جهة التیام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبخ برگ و ثمر او با سرکه جهة درد
دندان و ضماد او جهة خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و محرج مشیمه و جهة
سعال و علل جگر و کزبدن از سب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مهلش
قوا کته ترشش و کشنیز است شعیر کیاه حنظل است شربت قراسیون است شنار
زرشک معدست شراب جوشی که خمر لیست که خمیره جوشش بلاد مغرب باب انگور و
در یا نعلب آرند و با عفوضه و شندی میباشند و شراب اسم اصطلاحی خمر است شراب
خشخاش اسم فارسی و یاقوت است شراب خرما بنید التمر است شراب دوشاب اسم فارسی
بنید الدبس است شراب عسل بنید العسل است شراب موبیز اسم فارسی بنید الدبس است

انتهی

شنبلیک اسم فارسی حنظل ست شنبدان اسم فارسی فاشرستین ست شنشوقه
قوه ست شنشاقل ست شنگرف آنچ بنا تیست که در دیر العویا یلاد مصر یافته میشود
سطبر تر از انکشتی و بی مزه و مایل برزردی وجهه استقاء رقی مجرب دانسته اند و گویند
که بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند شنبلیله بلغت فرنجی اسم نباتیست
کثیر الوجود و در کوهها برف دار و برگ و تخم و شکل آن کیاه مثل زیره ست و طعمش
با ندک تندی و مرارتی و بخشش قبض عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی ازان راست و بعضی کج و
بالجاصیه و ما وجود کرمی جهة تهاب حاره نافع و مدر بول و مفتت و محلل ریاح معده
و رافع اکلیه مستحکم و ضادش بجهة علت موروف بنوکه گویند مجرب ست شنبلیله
صعو لسبانی و بفارسی مرزه نامند شنبلیله بفارسی چوکوشند بهترین او سفید بالیده و تازه
کهنه یکسال او کذشته باشد لسیار مدبست در اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت
جالبه و قابضه و مخفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنکی و مصلح شیر بوعات
و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون ست و آرد بو داده
او را که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال ست و چون خمیر او را بکذارند
تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از نیک شدن از یرقان او قیه تا کرطل ازان بنوشند
جهة رفع تشنکی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبها و اسهال صفراوی
سپیدبست و آب مقشر مطبوخ او بحدیکه مهرا نخته باشند ما والشعیر نامند سرد و تر و مدر بول
و مسکن حدت خون و اخلاط محرقه سریع الحدار ست و مولد خون صالح و مرتب و جهة
تبها و تندو جکر و حار و سدل و دق و قرحه ریه امعا و سعال حار بالس نافع و قی معده
و مفرح شار بارده و لقاح و مصلح آن کلقند و در حین اعتقال طبع استعمال او را جایز
ندانسته اند و مطبوخ آن با نصف آن خشخاش کوبیده و جهة صداع حار و با اضافه
قرطم جهة اخراج بلغم لزج و منع نزلی و تفتیح سدد با انجیر و عناب و سپستان و پرسیاوشان

جهة سعال و درد سینه مجلبت و شیره جوکه کشک الشوانا مسدر و مایل بخشکی و غلیظه تر
ماء الشعیر و جهة اسهال صفراوی و ادرجه حاره مفید ست و ضماد او و ادویع و محلل اورام
و آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبیه و کشنیز بنده و رم کلیه و یرقان و تخم کشنیز و بول
اطفال محلل اورام صلبیه و کشنیز بنده دمل و باالکلیل الملک پوست خشخاش جهة ذات الجنب
و ماآب جهة تقرس حار و مطبوخ او با بسرکه جهة حرب و حکه و بابیج و افیون و آب کاهو
و مانند آن جهة صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استسکام و اذن عصو شکسته
و کوفت دیده و غرغره شیره او جهة ورم و درد کلیه و طلاء مطبوخ او با الخیر ماما با العسل
جهة تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت موثر ضاد سوخته او جهة کلف و جرازنافع شعر بقار
موی نامسند و آن متولد از بخارات اخلاط و محترق آن میکوین بلبثود بغایت یابس
و خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور ست و مراد از مطلق شعر موی انسانست و چنین
بسرکه تر کرده بر زخم سگ دیوانه کزنده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب
در وغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مخفف و مبلغ و جهة اکله و
خشک کردن زخمها نافع و مجرب و جهة قلاع و قروح خبثه و باکندر و زفت جهة
جراحت سر و با مرداسنگ جهة شکیس حرب و حکه و موی چشم و با آب و روغن زیتون
جهة سوختگی آتش و زرداو جهة بروز مقعد بغایت موثر و قطور او با سفیدآب دکوبیای
مغسول و کل ارمنی جهة حرقة البول مجرب و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و سدد
و کریز انبدن هوام و حمول او جهة سیلان رحم و تجفیف رطوبات موثر و مار الشعیر که
از تقطیر او حاصل شود جهة روبانیدن مو مجرب ست شعر الغول کما امیت
بالساق و بی ثمر و منحصر در اوراق خشن و شبیه بسبزخشن و مایل بسیاهی و بخشن سیاه
و پرلایه و غیر پرسیاوشان و در دارالمرز کثیر الوجود و در سکاین کرمانند
و در خواص قریب به پرسیاوشان و در تنقیه سینه قویتر از است شعر الحباد نباتست

غیر سیاه و شان شبیه بموی بال ست و باریک و سیاه و چندین عدد لنبکل دسته از یکجا میروید
و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و بی ساق و بیخ او چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد
گرم و خشک نهایت مسخن بدن و مجموع او مسخیل سیاه بخون صالح میشود و مقوی فعل او شیر بز
و در حیوانه الحیوان مذکور ست که چون شخصی خون بخوراد جهة تب ربع مجرب دانسته اند و کوبند
تعلیق او مانع ماند یکه راه روان ست شعر الجن شعر الغول ست شعر الارض و شعیر الخنازیر شعر الجاد ست
شعار برقشای بزی بصغیر ست شعور الصفالیه زعفران ست شعور روی خند روس ست شعال بغین منجمه آسم
فارسی کلب بزی و آن ابن اوست شغفین مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق کردن او سیاه
و ناتمام و بیاضه و برنگی الافاخته نامند در رحم کرم و خشک نهایت مسخن بدن و مجموع او مسخیل
مجهز صالح میشود و مقوی قوة ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مغلوجین و زیاده کننده قوه
حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلح سرکه و کشنیز و مقوی فعل او شیر تازه ست
و در حیوانه الحیوان مذکور ست که چون شخصی خون بر قضیب طلاکرده مباشرت نماید و دیگر
بآن زن مقاربت نتواند کرد جالینوس گوید تخم او با بذرک عسل و اندک بوره جهة
درد جگر و حمول دنبل او جهة درد رحم مجرب ست و مهریارس بیه او را جهة درد رحم و ثقل سامعه
نهایت نافع و مفید دانسته اند شغفین بحری حیوان دریاییست شبیه بخفاش در رنگ و بال
و شکل و دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله نیشی مثل خار و از زدن
نیش الم عظیم حادث میشود و چون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند مورث
بیخوابی مفرط گردد و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آنخانه و پاشیدن سوخته
او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدیخته او را حوت الارض نامند و گویند چون خر
در مکان بول شخصی بنشیند او را دفن کنند باعث صوزش عظیم و درد عظیم صاحب بول میشود
و مادامیکه رفع او ننمایند ساکن نمیشود شقفل بارکیاه کبریست شقفتالو اسم
فارسی فوخ ست شقفترک اسم شیرازی خبه ست شقیقل شقاقل ست شقودیس

فوخ کلان بتازی کرنب
هندی بندگی

قنا بر لیت شقایق معروف ست کویند چون نعمان ابن منذر خورنق اولا ذریعه نموده بشقایق للنعمان مسمی گشته و آن بر دو قسم بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی ازان کوچکتر و تخم دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق او و بغایت قوی السکر دردوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و حالی اثار و مجفف و شرب کل او خشک مسحوق او بقدر دو درهم و با مفتح جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعته بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوح او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برگ ساق که او با کاه جوشنده بکشند مدر حیض و شیر طلا و عصاره او منقی چرکهای رافع نقشر جلد و محلل و رم چشم و سقوط او و منقی رطوبات دماغ و فطور او جالی بیاض چشم و ضماد کل او یا پوست کردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رقع قوباء و مداومت شرب تخم او هر روز یکدرهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم از قبه او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه ست چون ظرفی را از کل شقایق پر کرده و فرش و لحاف آنرا سخت نموده چهل روز در سرکین تر اسپ دفن کنند هر هفته سرکین را تغیر دهند خضاب صلب ثباتی شود کویند مجربست شقاقل بچنبش پر کره یا ز وجه و اندک شبرنگ و لبطری الکنت و دراز و ساق کیاه او پر کره و بر هر کره برکی رسته و تخم بقدر نخودی سیاه و مملو از رطوبت سیاه و کلش بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار نمناک و مکان نمناک مستعمل بیخ او فولش تا چهار سال باقیست در اول کرم و در دوم تر و مبه و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کبد و مسخن کرده و معده و جکر و مصدع و مقرح اشتها و مصلحش عسل و مرباء او عسل سپغابله و مقوی ارواح و قوی و قدر سرتبش تا بچدرهم و بدلش در تقویه یا به حب الصنوبر و بزیدان ست شقراق مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی و نقار سیز قبا نامند و در تنکابن کرکو کویند در دوم کرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم مصدع و مصلحش سکنجبین حبق و سرکین او حقنه کلف نافع ست شقردیون اسقوردیون ست شقرد

شقف

شقیف اسم شقایق بتشکر شقال اسم فارسی تبهال ست وآن غلاف حیوانیست
شبیه بکیس و در خارا تراوت مثل کرم ابریشم از لعاب جنودی تند و دران می
میرد مایل به تدویر و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت در رو غالب و از وجه
و ملین نافع و مسکن حدة اخلاط و سوزش مری جهة خشونت سینه و سرفه و صاف کردن
آواز و باخشکی کلیه و معده و اکثار او مغثی و مصلحش سنگر و ترنجبین و قدر سنجش تا
پنجدرهم و بدلش بنات ست و مولف افیتارات او را نکر العشر دانسته و فیه مافیه کما لا یخفی
سکاج از اصناف بادآورد ست و ازان قابض تر و لطیف تر و بعضی هر دو را یکی دانسته
و اول اصح ست که بادآور دیفارسی شامل سنوکه بیضه و شوکه غربیه ست و در بعضی بلاد
بکنکر فرسودف انذیکی را کل سفید و یکی را بنفشه ست و آخر مخصوص لبکاع و در جمیع افعال
مثل قسم سفید و قویتر ازان و مستعمل از وبیخ و ثمر و بیخ قویتر از ثمر و قاطع نزف الدم
و باقوة یاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبخ او جهة بهای اطفال و بهای مرکبه
نجابت نافع و مفرحه و مصلحش صمغ عربی و سنجش دو درهم و بدلش بادآورد و سیاه
خواص در انجا مذکور شد سنک بفارسی مرک موش نامند چه خوراندن او بموش
موجب قتل ست و رایحه موشی که از و خورده باشند باعث مردن موش دیگر ست و آن
جسمیست مدور نیسفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله ست و اهل صناعت
او را در کل مقام بدل رزنیخ میدانند و انچه رز دباشد ریون ست و قوتش بعد از
هفت سال فاسد میکردد و رنگش اغبر و وزنش سبک میشود در چهارم کرم و خنک
و محلل و معض و التیام دهنده زخمهاست با احداث درد شدید که میتوان
کرد و طلای او با روغنها جهة حرب و حکه و با کلاب جهة اورام باردة و استسقا
نافع و اکتحال او در یکروز رطبقات و رطوبت چشم زایل میکند و بمقدار هم او در
یکروز رنگ شنده ست و ترباق او تراشیده پوست حیوانات که سوزانیده بقدر ربع او

سنک بفارسی مرک موش نامند چه خوراندن او بموش موجب قتل ست و رایحه موشی که از و خورده باشند باعث مردن موش دیگر ست و آن

تا دوچندان بیاشامند شکوبیخ اسم معرب خشک ست شکوتا کثوث ست شکنک اسم فارسی
حجر العلیست شکوفه اسم عام قفاح ست شکنبه اسم فارسی کرکس ست شنگر نیز اسم فارسی گوشی
فانند سبزی معمول سنجستان است شلجم معرب از شلغم فارسی و بربری لفت نامند بری و بستانی
میباشد بری دو قسم میباشد یکی را کشنا خمار نبالش دراز و برگش نبوض انگشت مهین و بخش
باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و نوشش سفید و منابت او مضارع ست
و دیگری بستش دشتها رنماک و نزدیک آبها و بخش بقدر خیار بسیار سرخ و ماکول ست و برگش
شبیه ببرگ بستان و ازان باریکتر و املس و کثیر التریف و تخمش مثل بستانی مایل بسیاهی
و تخم قسم اول مفتح بشره و قسم ثانی در خواص قریب بستانی و ازان کم تر و در رطوبت کمتر
و بستانی در اول دویم گرم و در اول تر کثیر الغذا و صحیح باه و مدر بول و مقویست بارده و مفتت
حصاة و رافع اسهال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلحش زیره و شیر نباتی
و ریشه های باریک او سائیده با عسل بنوشند جهة سپرز و عسر بول مجرب و ضماد
او مطبوخ او محلل او رام ست و ترشی شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشاء و
مشتهی و بانفیج ست و نطول مطبوخ جمیع اجزاء او جهة شقاق و قرس و حکه مفید
و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و میزاید بیخ آن و مشتهی و باز قیه و در
جمیع افعال قویتر و مولد ریاح و مصدع محورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و کلقند
و قدر شربتش تا دو درهم ست و روغن تخم او جهة ریاح و رافع اعیاء و تقویة الآت
تناسلی شتر باه و ضماد آن مفید ست سنبل بار درختی ست هندی و سفر جل هندی گویند
و بزرگتر از فندق و در طعم تند بانمک تلخی و قبض و زم ملمس و پاقشر در سیوم گرم
و در اول خشک و محلل قوی و ملطف لغلظ غلیظه و مسهل و سلاغ ریاح و جهة صلابت
عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مفرحیه و مصلحش عسل و فرزبتش تا نیم درم
سنبل العبر نوندر است سنبلج تخم اخبار است سنبل بلغة خراسان میبالند لند بغدر
کوهان

کردکان وبزرگتر ازان ودرطعم مثل شفتالو ودرآخر بهار بهرسد لطیف تر از شفتالو ودر خواص و افعال بهتر ازان وبیغا یدست شمع بفارسی موم نامند زرد وسرخ اوراسکرا رکداختن وآب سرد بختن واوبختن دوماهتاب سرو سفید میکنند وراول دویم کرم ودررطوبت معتدل وقولش تاسه سال باقیست محلل ومنضج وملین ومفتح ادویه مرهمها وموافق زخمها وفرزدن ده فرلنوب اوکه بقدرکندم ریزه کرده وفروبردن یاددر روغنها حل نموده بنوشند جهة قروح باطنی وسعج مجرب وجهة دردسینه وسرفه ورافع انجاد شیر وسل دردکلو ولهات وتصفیه اواز بعدیل وطلاء اوجهة حکه وجرب وخشونت ولفح اورام وسیع کردن وبحرک آوردن زخمها وزم کردن سینه وصلابات ورفع اذیة زخم خریه زهردار موثر وبخوراوجهة رفع عفونت هواوبای وبرق آوردن صاحبان تب ورایحه او جهة رفع بدبوئی واذیت بوی مردار وحقنه اوبا روغن کلسرخ جهة سعج بغایت نافع ورافع اشتها ومسدد ست ومصلح تان ونزبتش تاینم درهم وبدش اردباقلی ست وگویند چون اشیان مگس راالبوزانند ونظر فی بالند ودرآب دریا وسایرآبها بگذارند آب شیرین رابخود جذب کند وموم شمع عروسی رادر شربتی نبات جهة محبت واچه درغراسوزانیده باشند جهة بغض وعداوت موثر دانسته اند واز خواص اوست که چون فرد رسینه بقلیت عطار دازنخست برسی باشند یکمثقال موم شمع عروسی راباتیه قراطوموم صاف پاک دریکدرهم لغوه مطرط نگاهدارند غلبه برهمه خصم اوراروی دهد وزبان همه دشمنان لسبته شود شمس بلغت اکثریان ذهب ست شمار رازباخ ست بلغة سنام ومصر شمشاد اسم فارسی نفس ست شمامه درد اسب ست شمشیر قافله صفارست شمیعه شامل روغن ترب سند رلطیس ست شمول خمراست شملیت اسم هندی حلیه ست شمی ظ اسم هندی ملح ست شندر طبوب معموله ست ودرمصر بسیار معمول وبیونانی سمیلبوس نامند

وگویند بمعنی دخان الفرس ست وبهترین او سفید بی بوی ودست در سیوم گرم ودر دوم خشک
و تقویت دل ومدر بول ست و فضلات ومنفث حصاة ورافع اخلاط از جهة سینه وباز غران
مفرح وجهة سرفه وصعب عصب وخفقان وبا انیسون جهة قویج مجرب دانسته اند وطلاء
او جهة قروح اثا وحمول او جهة بواسیر وتقویت رحم مفید ومجفف ومحرر وبخش ومصلحش سینه
روغن کنجد وقد رشرتبش چهار قراط ست ودستور عمل او آنست که حسن لبان را نیم
کوب کرده در ظرفی کنند وبران ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده بکمال حکمت
استحکام دهند وآتش معتدل برافروزند تا صعود بر طرف بالا کند ودر انجا سرد شود اگر
بجهة زیادتی بخار ظرف بالا را بعود وصندل بیالایند جایز ست شح اسم معروف
بعرب حلزون ست وآن نوعی ست که کاغذ با و مهره سکنند ودر حلزون
مذکور ست شنبلید اسم فارسی شکوفه سوریجان شنار فراسیون ست شنیز
شونیز ست شنتا اسم سریانی اشنه ست شندر بلغت قبطی تودریست شنکار الله
لحام الذهب ست شنجار بجیم وکاف بفارسی ابو خلساست شنبلید بلغت اصفهان
حلبه ست شنجرف زنجفر ست شنک بلغة اصفهان لحیه الیس ست شوندر اسم
معرب قسمی از سنبلیج بری ماکول ست که در سنبلیج مذکور شد وبخش در تریاقیه قویتر
از نوع لستانی ودر تریاق فاروق او داخل این نوع را دست ورافع غوغائیت
ورياح ودر افعال قویتر از سایر اقسام تخم ست شوکران اسم یونانی نباتیست
بارجه وساقش پر کره مثل ساق رازیانه وبزرگتر از آن وبرگش مثل
شبت وگلش نفید شبیه بگل شبت وبدبوی وتبهای سناخ او چرد ارد
مثل ناخواه مایل بسفیدی وتخمش مجوف ومشهور به بیخ تفتی ست وانفعت
بلادر زیرزد ودر چهارم سرد ودر سیوم خشک ومخدر ومسکر ومنوم وه درم
او قاتل وطلاء عصاره او جهة باد سرخ وغده واو جاع حاره وضاد برگش و

وتخمش مانع احتلام و ورم اینثیان و مانع بزرگ شدن پستان زن و قاطع شیر و
نزف الدم و رعاف و اسهال ست و قدر شربتش پنج دانگ و چون پیچ او را
با بزرالبنج از هریک پنج درم کوبیده با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه درصد و پنجاه
مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده از ادویه جدا سازند
مسکر قوی و در استسقاء مزمن مجرب ست و حقیر او را مویز غ نامیده و قدر شربتش از
یکصد تا سه صد عدد و زیاده ازان منوم قویست منویر بفارسی سیاه دانه نامند بتازی
شبیه برازیانه و ازان دراز تر و باریک تر و کلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخم
او بزرگتر از غلاف بزرالبنج و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب باابنسون و
قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و
حیض و شیر و مقطع اخلاط وجالی و مجفف و مفتح و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم
بارده حتی بخور او باعث گرفتن احلام و حمه قوی ریحی و درد سینه و سرفه و قی امعده
و غشیان و استقاء و بران و پرزه مداومت آن هر صباح باروغن زیتون حمه
سرخ کردن کونه و تصفیه بشیره و بابرگه حمه اخراج اقسام کرم شکم و دود رحم او
تا سه روز با آب بیکرم حمه کردن سک دیوانه و رتیلا و باسکنجبین حمه تب
ربع و تب بلغمی و آب عسل حمه نفس الانتصاب و سنگ کرده و شانه و سوخته
او و کوبیده خصوص که با رب مورد بنوشند بعد یل و ضماد او حمه تالیل و دفع جال
و نقرس جلد و درد مفاصل و درد سر باردة و سده جنشوم و بابول اطفال حمه
فلیل او رام صلبیه و بابرگه حمه جهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و آب حنظل
که بر اطراف ناف طلا کنند حمه اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با عسل
افعی و با خمر خفاش یا خمر خطاف حمه وضع نفایت موثر و با عسل حمه در رحم
در حین نفاس و با روغن کلسیخ حمه حرب و ضماد سوخته او با موم و روغن

حنا و مانند آن جهة منع بخیش متوی و رویائیدن آن و با کلاب جهة زخمها سوداوی
ساق پای مجرب دانسته اند و با بول جهة شهد به سر و مانع نزلات و سعوط
و بوئیدن آن جهة دردسر مزمن و کشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید
و گاه کرم او بر سر جهة زکام و بر سایر اعضا جهة تخلیل ریاح سریع الاثر و قطور بوداده
یا روغن زیتون بقدر سه چهار قطر جهة رفع زکام که باعطسه و کرفه لسیار مجرب و مضمضه
مطبوخ او با سرکه جهة دلو دندان مالند و قطور او با روغن جهة دلو گوش و سدد و ریاح آن
نافع و نرب روغن او با روغن زنجبر و کندر جهة اعانه باه مالوسین از مجربات السنه اند
و طلای روغن او که بقریح مسکوس کرفته بکنند بر اعضا نساسا و کرجهة توطئ بهدان و سلاق
و لعاب صعب بابله و سپستج و سدد اعضا نافع است و خلوف آن نیز جهة باه و امور مذکور
سریع الاثر است و لکن رزبه نوشنیز مورث خبال محرور و سدر و صلحش کرکه و مصرکه و
مصلح آن کتیرا و قدر نیز نشان در سم لازروغن لوز نا یکدیم و بدلش انبون و لفف
او نخم شبت است شنوار امسک الخن است و اوسا در رنگ مسک و بوش
نامند و ابو ریحان بیان نکرده که در بلاد دیلم با سم کیاه دیدم و آن نباتیست
خاکستری رنک شبیه بالنسنه و منحصر در اوساق زیر، منظم و از زوی زمین جدا و غ
نکرده و با کلک و با ساق و بخش سیاه بقدر سماری و منبتش سنک لاتع ها و کوههای
عظیم و از تاز، او خنبد ماه بوی مشک خالص میدهد در سیوم کرم و خشک و مفرح
و مدر حیض و مقوی لازواج و قوی و در جمیع افعال قریب لسنه الطیب است
شنوبلد اسم عربی بخا بصف است شنوبنیر اسم قافله صغار است شنوحط
اسم عربی درختیست برنک و شاخها او صلب و باریک و برکش
شبیه بمک بید و در جرب او کمان میاندو جمیع اخلاط روغانی
قابضه جهة اسهال مفید است و جلوس در سایه او ممنوع است شنوع درخت

شوکه ابراهیم بلغة عربی قرصفه ست شوکه یهودیه شوکه زرقا سیز ماسند شوکه مطعه نوعی از طباشیر ست
وکویند غافث ست شوکه مازریون ست شوکه الزرجس بلغة مغربی ونیافوس ست
شوکه العدس عنکبوت ست شوکه العلک بلغة مغربی اسخیص ست شوکه عربیه شکاعی
ست شوکه بیضا ماوآورد ست شوره بلغت حجاز اسرار ست وبلغت فارسی ابوراست
شوکه مصریه وشوکه قبطیه قرطست شوکه شبها وشوکه شبها شوک سنا یکه کیاه وفرنوب ست
شوغار زاج سفید ست شوکه الجمال اشنر غار ست وبلغت مغربی الابل ست
شوداینق سودا نیاست شوکا بلغت مکاین اسم وعل ست وآن ازجنس ابل است
شهدانج تخم قنب ست ودرانجا موصوف ست شهد عسل ست کداز
موم بی آتش جدا شده باشد شهدانج بری حب السینه ست شهده اطرافیون است
شورا اسم فارسی وبترکی قاقلی ست شیطرج هندی چترا کویند اسم معرب نبج تابت
سرخ ولسیار تند وباریک وبرکش شبیه برکد شنادست ودراو ابل سردی
هوا خشک میریزد ومتصل به بیخ او برکه میماند ودرتابستان ازشاخهاراو کلابزه
بربرک سفید ظاهر میشود وبخشش ازخشخاش بنابت ریزه تر ومستعمل بیخ اوست
ومنبتش خرابها وقوتش تابیخ سال باقی میماند درآخر دویم کرم وخشک وجالی ومحرق
وجلد ومسهل اخلاط زجه واستعمال او باشیر وسرکه مفتح سدد وهاضم ومهیج باه و
مسقط جنین ومجنه صاف کردن آواز ورفع بلغم مفاصل وباج وسموم ودردعضل
وسیز نافع وضماد او مجنه بهق وبرص سفید ومجرب وروبانیدن موی بعدار
وطآن موثر وچون کوبیده درکفدست مخالف دندان دردناک کرده بکشور
بطرف مخالف آن تاصباح کدازند رفع الم آن میکند وجلیت وچون تخم مرغ
رابیک روزدرمیان سائیده اوپنهان کند پوست پوسیده اورا سرخ کند
وآن علامت نازکی وخوبی اوست وضماد برک اومفرح جلد ست وقدرتش

بکدرسم ومقر به ومصلحش صمغ عربی ومصطکی وبدلش در علل سپرزمرجان وغیر آن
زرنباد وفوه ست شیح بفارسی درمنه کویند وخشک واقسام او را ملیسوز انند
وآن نباتی ست کلش خوشبو وتلخ وباندک حدت وشبیه بافسنتین رومی واقسام
میباشد جبلی فوتر از دشتی وهرچه کلش مایل بزردی وبرک شبیه بسداب ونبالش
ازشبت کوچکتر ست شیح ارمنی باشد وهرچه مایل بسبزی ورطوبت چسپیده وکلش
زردست شیح جبلی ست وعرایض الورق کرکلس سرخ ست شیح خراسانی وشیح
ترکی نامند ودرمنه تخم لبتیاج سفید ودرشنبلید نامند چه اقسام شیح را مستعمل
کل اوست وتخم او بین سبب ودرمنه ترکی متعارف تخم ست معروف ودرلبتیاج
کرم معده واسهال اخلاط فاسده ومحلل ریاح ومهنه کزیدن عقرب درتبلا وسموم
باردوه وفواق ومغص ودردورک وعسرالنفس وبهتهاء مرکبه نافع ومفرمعده وعصب
ومصدع ومصلحش مصطکی وترنجبین وضماد سوخته او بارروغن زیتون وامثال آن
مهنه داوالثعلب وسرعت براوردن موی موثر وذرور او راهنه اکله وطلاء آب
طبخ او جهنه درم بلغمی وچشم وسایر اعضا مفید وقدر نخودش درسموم تاسه درهم
ودرسایر امراض تا دودرهم وبدلش افسنتین وبوقت سداب رابدل او دانسته
وروغن او بدستور روغن بکل کرند جهنه از زبتها وامراض باردوه واستسقا ودرمعده
نافع است شبلم بفارسی کندم دیلمانه کویند وآن دانه الثعلب ازجو باریکتر وکوچکتر ودانهٔ
مایل بسبزی ونبات او شبیه بنبات کندم ودرکندم زار میروید ودراصفهان
کاکلک میکویند درجه یم کرم وخشک ومحذر وموجب سدر ومفدا وازبای که
شبلم داشته باشد مسکر ومنوم وضماد او جاذب ومنقی مواد وباسفیدی تخم
مرغ محلل صلابات وباعسل جهنه تفرس وبابرکه وروغن زیتون جهنه قوبا وسفعه
وجرب مفرح وطلاء روغن او منوم وکرم تر دلطیف تراز روغن کندم ست ومصلح
ازآن

ضرر آن روغن وشیر وفی کردن وربوب حامضه بوبیدن شبیه اسم عربی آن داد
غیر شبیه العجور ست ومنبت اولبستانها وجای که باران لبسیار باشد واو کبابی است
ساق وشاخ او سفید وبرگش مایل بسفیدی وغبار ناک وگویا بیماراض رزه کرده الله
وخوشبو وباتندی شبیه ببوی صعب تر درسیوم گرم ودر دویم خشک ومفتح سدد
ومحلل ومدر حیض ومنقی فضلات ومواد نزله وضماد او رافع ورم ریحی وبلغمی ومانع مواد
ورمی در ابتداء ودر انتها ومحلل آن وهمه ریاح رحم وحدت جنس بغایت موثر
وقدر شربتش تا یکمثقال ست شیرخشت بناء آخر وبکاف اسم صنع یعنی از اشجار
بلاد هرات ست واز جنس ششنیم مانند تر بجنس ست وبهترین او شیرین وسفید
وحب بارزگ ست چون در دهان نگاهدارند کام وزبان را لبسیار سرد کند
ومنقوشش ومصنوع از آرد وجورا این صفت نیست در اول گرم ودر رطوبت معتدل
ودر جمیع افعال سوای تقویت باه وضرر صاحبان فوایح را قویتر از تر بجنس ست و
حابل ومدر ملین طبع ومسهل اخلاط سوخته ومرکبه رقیقه ومقوی جگر ومعده و
احشا وجهه خشونت حلق وسرفه وبتهاء که از مواد رقیقه باشد وجهه حرارت
جگر او ورم آن باید الشیر بهتر باشد او وبه واعذبه صاحبان تب ست وضماد
او ملین طبع وجالب لبزه وباشیر جهه طراوت کونه موثر ومولد قرا فرمعده ومصلحش
بار وغن بادام ورازیانه وقدر شربتش قامشت مثقال ست وبدلش مثل آن
تخمیر ست وشیخ الرئیس در بعضی مقالات خود فرموده اند با وجود انکه شیرخشت
مسهل اخلاط رقیقه ست مضر صاحبان قولنج ست شیرسته بلغت کیلان اسم سرکه
شیرین مصنوع ست ودر اکثر منافع مثل خروبی مضر یکه که در سرکه میباشند اوقات
ودر اکثر مواضع وطرق عمل الست خرزل سرخ با تخم شلغم بری کی شبیه بتخم شلغم
لبستانی مایل لسیاهی ست با سرکه بپزند سائیده تا مثل خمیر کرده وبعد از یکروز

نسخه در بلاد بهار شبیه وضماد علف کرا کر آنرا بکوبند وبران بندند
بسیار خوب خاص را بکاه آن ذرجرا کوبیده وبی علف را بخورانند اثر عجیب
علف را بهر کاه

ده مثقال او را باد و لبث مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه
مخلوط نموده تا هفت روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور شود شیخ الجر
حیوانی است بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و سر و بینی او
شبیه بگوساله و گویند در شبانه از مکان خود حرکت نمیکند از پخته سمک الهودن
نامند پوشیدن فعلی از پوست او مانع تولد تقرس و رافع موجود آن و بخور از زار
آن جهة تبهار بلغمی و کشتن بشبه مجرب است و خوردن او را جهة داء الثعلب و بهق
مفید دانسته اند شیر زرق اسم بنطی شیر خفاش است و گویند از مراد از بول و سرگین
اوست و در خفاش مذکور شد شیر ابلج اله مقشر خشک چه او را در تازگی جهة
اصلاح قبض او معمول است که مقشر کرده در شیر میخیسانند و خشک کرده نقل
بلدان میکنند شیر جبل بفارسی درمنه کوهی گویند شیح حبشی فلفل سیاه است
شیاف خوزی پوشن در بندیست شیراز ریحانست شیرا به خشتی شش شیرج دانه
سمسم است مذکور شد شیبة العجوز اشنه است شیبان دم الاخوین است شیاله
بلغت اندلس اسفوج است شیر خشیر گویند شیطرج هندی است شیشه بلغت فارسی زجاج
را نامند و بلغت هندی اصاص است شیره نبات اسم فارسی عسل طبرزد است
شیره جو اسم فارسی کنگ الشعیر است شیر اسم فارسی لبن و اسد است شیرین
پان اسم زنگاسوس است شتوران اسم ترکی جنه است شیر مرغ اسم فارسی
شیر زرق است شیره خرما اسم فارسی دبس است حرف الصاد صاعر و یا
اسم سریانی و بعربی خشیشة العقرب نامند کبر او را از یک بیخ چهار پنج ساق مربع
و سافها پر شعبه و برکش شبیه بر برک شبث و اران کوچکتر و زغب دار و با
خشونت و کلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی خشنه و
صغیر او را برگ کوچک و مدور و ساقش بمفردش بر زمین و کلش لاجوردی بی

حرف الصاد

بالفا الیها

برکنار آبها وجاها که آب در دلسیار بماند و برطرف شده باشد و عصاره کل هردو را
صاف نموده باصمغ عربی بجای لاجوردی استعمال نمایند و در کتابت و نقاشی
بهتر از آن نیست و مستعمل او برگ وساق و تخم آن در آخر دویم و در اول خشک و
مسهل بلغم و مره الکوا و تریاق سم عقرب و در تبلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی
و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضاد و شراب او رافع سموم بارده و بلغ
کردن ۳ عدد از دانه او قبل از نوبت تب بلغمی و چهار عدد حمه تب ربع و ضاد
مسحوق او جبهه قوبا و ثالیل و تقرس و التوای عصب و با شیر جبهه و رم حجاب دماغی
اطفال و تمر نوع صغیر او با ندک نمک هندی با نطرون جبهه رفع اقسام کرم و هر
درهم از کثیر او حمه اجراح حصاة نافع و تعلیق پنج کثیر آن مسکن درد کزندن عقرب
و مفرسیر و مصلحش عسل و شربتش نادو درهم ست و ابن الدولة
درخت حب السمیه را صابون یاد انسته ست صابون از مخترعات هرمس ست
وطریق ساختن او آنست که از قلی یکجزو و از آهک نصف آن نرم ساییده ظرفی
یا در حوضی کرده با پنج مثل آن آب تا دو ساعت برهم زنند و باید سوراخی
در ان ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از تهنشین شدن سوراخ
را باز کرده تا آب صاف بطرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته برهم زنند تکرار
عمل نمایند تا تندی در جرم او باند و آنها را جدا کانه ضبط نموده و بقدر رده مثل
آزاد روغن زیتون را بر روی آتش گذارند بتدریج اول از آب آخر بجوزد او دهند
تا مجموع انها بالبقیه شود و مثل خمیر کرد و پس خشک نموده دیزه کنند و بجای روغن تربنتین
روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و روغن بید الجیر و امثال آنها میکنند
و بهترین همه قسم اول ست و در آخر سیوم کرم و خشک و مقطع و منضج و اکال
و مفتح و ملین او رام و جالی و حیول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در بول

صابون از دوا طبی صفاتی که نموده شده است که آنرا بابا رام شیر بیاند بهم کوبند

مجربست وضماد او با مثل او حنا جهة درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و بانق
و سلیمانی جهة درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن کلسرخ جهة خشک کردن زخمها
سر اطفال و قروح مشهد یه که بهر چند روز ازاله و تجدید مینمایند و با سرکس کبوتر و
امثال آن جهة کشودن دنبل و شستن موی با آن جهة دفع چرک و قمل و خشک
و با لعابها جهة حکه جرب و رفع اثار نافع و شیاف او مسهل و رافع قولنج و
مخرج کرم مقعد و مدر بول و شرب دو مثقال او تا چهار درهم کشنده بجراحت
امعا و احشاست صاصلی نباتیست شبیه بخلفا تازه روئیده و ازان کوچکتر
و نازک ورزو و خشکش و تازه او ماکول سست کرم ترجمه الم فواد و ریاح معده
نافع و تخمش در افعال شبیه بشونیز و بخش شبیه سلبوس کوچکی و بخته و خام
او ماکول و اکثار او محرک باه و رافع وجع الفواد سست صاب اسم عربی
جمع اشیاء بسیار تلخ سست و برقتاء الحمار و برنوعی از کیاه شیر دار بسیار تلخ
شامل سست صاقر مرغ حق کوست و ازجنس بوم و کوچکتر اضاف آن و دو
افعال مثل اوست صابون القاف وصابون الشباب بتخفه انبی مالک ست
صاره و صاردان لوف الصغیر ست صاحبه جذر ست صبر مالکبر باعصاره نباتست
برکش لشکل برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه بتیرک رقعه بمانند که در مازندران انجیر
بغدادی نامند و بخش بقدر شلغم و از نیک بیخ زیاده برده برگ میروید مملو از رطوبت
در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگها ساقی میروید قریب بذرعی
و پر از رطوبت عسلی و با اندک تلخی حلاوت دکریه الرایحه و نمرش مثل غوره خرما و در
آخر سرخ میشود و انچه از خربزه سقوط بلاد یمن ازندران زرد مایل بسرخی زرد و خشک
و براق و خوشبو و بهترین اقسام ست و قسم عربی مایل بزردی و در خشندگی
کمتر ست و قسم سیحا که صبر فارسی نیز گویند بدبوی و سیاه او غالب و بی درخشندگی

وزبونترین اقسام ست ومحدبن احمد گوید نوعدیگر مسمی بجعرمی باشند که بعد از
سقوطری بهتر از عربی وفارسی ست وهرچه از هفت سال بلکه از چهار سال
گذشته باشد وانچه بدبوی سیاه بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و
باید در سائیدن صبر مبالغه نمایند در هوای بسیار گرم وبسیار سرد و در مزاج جوانان
ومحرورین وضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر وامعا وسدّه ماسارلیقا
ولواسیر وعلل مقعد استعمال نباید کرد وصبر در دویم گرم ودر سیوم خشک ومهل
قوی تواند که مهیا وجمع بوده باشد وضعیف الاثر ست در انچه مهیا ودفع نشده باشد
ومخرج سودا وبلغم غلیظ ومای وصفرای مای ومفتح سدّه سوای سدده جگر ومحلل رياح
احشا ومخفف بالذع خصوصا شست او با مصطکی منقی دماغ وجهة مفاصل مفید
وبا نارلیقون جهة ربو وتقیه سینه وبکلسرخ ومصطکی جهة امراض معده وبا آب سرد جهة
نفث الدم سبته وبارد وبه مناسبه جهة برقان وجمیع امراض سودا وی واخراج
اقسام کرم وامراض سپرز کرده ورفع تشنگی که از صفرای مخلوط به بلغم باشد مفید
وبالخاصیة مفرح جگر ومقعد واکثار او موجب اسهال دموی کهنه او وانواع زبون
آن گاه باشد که تا سه روز که در معده بماند وباعث کرب گردد ومصلح او مقل
ازرق ومصطکی وپوست هلیله زرد وکتیرا وزعفران وافسنتین وتخم بنفشه کمیقال
وبدلش در او رام حراجات دو چندان او حضض ودر اسهال نیم وزن
او تربد وقدری سقمونیا ست وطلاء او حافظ جثه ثابت از فساد وجهة قرحه
وسقطه وادرام ورفع اثار ونزلات وصداع ونمله وحمره واکله وقروح خبیثه
وبا آب کشنیز وسرکه جهة بادسرخ وبثری وبا موز تخم کدو وجهة حراجب بینی وبا مورد
وشراب جهة سیاه کردن ودرازی موی ورفع قمل ورویانیدن موی که
از کچل ریخته باشد مجرب وغسول او با سرکه جهة سعفه وحمرا وداء الثعلب واکتحال

آن مقوی باصره وجهة سلاق وحرب وحکه ومطبوخ آن بآب کندنا وسلح الحیه جهة
سقوط دانه بواسیر وامراض مقعد وبعد ذرور او مجفف زخمها والتیام دهنده آن
وجهة قروح قضیب وقرح واعضاء عصابی نغایت نافع باسحوان بوسیده بلبوبه
رافع نواصر واکله وحرب صبارا تمرهندی ست صباره اسم جبرست صبة عیضاه
سنا مکی ست که ازان قرصها میسازند وجهة رفع اورام نغایت مفیدست صحناه
بفارسی ماهی آبه گویند ومعمول الاوسایر مواضعات وبانان میخورند وطریق عمل آن
که ماهی ریزه را با آب ونمک درهمی کرده چندروز بگذارند تامنفسخ شود پس
برهمزنند وصاف کرده استعمال کنند در دویم گرم وخشک ومجفف رطوبات
معده ورافع بدبوی عرق نافع ومولد اخلاط سوداوی وامراض آن محرق خون
ومورث خشکی ونقص اخلاط ومصلحش بالخاصیه زنجبیل ست واستعمال سرکه
وترشی ها ودر بعضی امزجه شربتها صدف با حلزون مراد فست وگویند
حیوان او مخصوص بحلزون ست وپوست صلب او مختص بصدف ست وحلزون
مذکورشد ومراد ازمطلق او صدف مروارید ست در دویم سرد وخشک وسوخته
او مسخن وملطف وجالی ومسدد وحابس اسهال وبرف الدم وجهة تقویت
لثه ورفع زخمها کهنه وجلاء دندان ونفوخ او جهة رعاف وبخور او جهة بواسیر
وطلاء با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی الش وبا ادویه مناسبه جهة کلف وبهق و
رونق لثه واکتحال او جهة قرحه چشم وسلاق دموی زیاد نافع ست
وضماد سوخته او جهة خفقان سودایی کرکه جهة دلانه بواسیر جهة ثالیل مجرب دلالت
وفرر شتش نابکدرهم است وبدلش سناج کاکوی سوخته است ومهرباریس
گوید در مروارید اولیه نشده باشد وچون بسوزانند طلاء آن رفع خنازیر میکند
وجالینوس گوید که صدف هندی محرق آن باخاصیت دفع درد فواد مینماید

صدف هندی بسیب نوعی خصوصیت تلیید میکند

ال

چون صدف رازم سائیده و با سرکه بر بنا کوشش طلا کنند رفع صداع نزله دایمی میکند
صدف الفر فر و فر فور انیز گویند نوعی از صدف ست مایل لسیاهی و در رغایت
صلابت بجورشش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در رغایت
جلاست صدف البواسیر معروف نحیف الغراب و بخور و ضماد محرق او با عسل
جهت بواسیر و ثالیل و زجر نافع ست صدف فرو قش صدف الفر فر ست صدف
زعفران الحدید صدیدا اسم سریانی اثمد ست صدینه اثمد اسم نباتی ست
برگش شبیه برگ لسلاب گیرد ازان کوچکتر ست و شاخهای او غلیظ و کره
دار و بر مجاور خود میپیچد و گلش سفید و خوشبو و تخمش مثل لسلاب بالزوجه و
اندک حراقت و منبتش جبال و مواضع درشت ست در آخر دوم گرم و خشک
و حرارت او غالب بر یوست و تخمش در اول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح
و مشرب او هر روز یکمثقال با شراب و امثال آن جهت عسر النفس و تنقیه
رحم و رفع سپرز و سموم مفید و لوبی کل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه
و مفرکرده مصلحش غراب و نشتبش تادو درهم ست صرصر حیوانیست شبیه
بملخ و لسیار کوچک و در خانها شبها لسیار صدا میکند و در اصفهان زنجره
و در تنکابن جنگ نامند در دوم گرم و خشک مشرب خشک کرده او از
سه عدد تا ده عدد با هم عدد فلفل جهت رفع قولنج صعب و ریاح غلیظه
مجرب دانسته اند و مقوی او جهت دردمثانه و قطور جوشانیده او در روغن
زیتون جهت کرانه ساموه نافع و چون دو سه عدد او را در میان نخ و امثال
آن گذاشته دهن ابنوبه را بموم گرفته در زیر سر بایم گذارند گویند مانع
خواب او کرد و صرفان شامل شرب و خیار سرخ ست صرافه لوف الحنطه
صرلیس نوعی از لوف ست صریط اخراس ست صرد سوداسیاست صرب

صمغ ست صبر ابه حنظلی ست که مایل بزردی بنده باشد صبر یا با در وح ست مرد تنور آن
صعتر بصاد و سین اسم کیاهی ست که بتر کی کلکلنک او دی و با صفهان آویشم
نامند برّی و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مزه نامند و برگ برّی بعضی مدور
و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او نند و خوشبو و کل او همه کبود ست در آخر دویم
کرم و خشک و کوه کرم و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مجفف و مقطع و بابر
یا قیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و رئه
از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو منقال کل او با سرکه و نمک
مسهل سودا و بلغم و خوردن او دویه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج
اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن همه غشیان و وجع
الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و باماست همه قولنج سودا دی و مستری از مجربات
و با عسل جهة کزیدن هوام و طبخ او با انجیر جهة ریو و سرفه و با آب کرفس جهة حصاة
و عسر البول و با مثل او عناب کرباچهارده مثل آب جوشانیده باشند و تا
ربع رسد با ملاطفت جهة رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهة انواع
مغص و سرکه در وغیسانیده باشند و از ان سکنجبین سازند و یا تنها بنوشند
جهة سیر زمجرب و با شیر تازه جهة لسعهٔ بدن و اکتحال آب او جهة بیاض
و قطور او جهة کرانی سامه و طلا او با عسل جهة تحلیل اورام صلبیه و عرق النسا
و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهة برآمدکی ناف اطفال و رفع
ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهة حرب و حکه و برقان
و مضمضه او با سرکه و زیره جهة دردندان و کلو و سفوف او با مثل او شکر
جهة قطع بخار و تقویت چشم و رایحهٔ او جهة کریزانیدن هوام موثرست و تخم او
در جمیع افعال قویتر و مفتح سدّه و رافع برقان و مهیج باه و خایدن او جهة درد

دندان

دندان وتحریک اشتها وروغن او سرپا وضماد او جهة رعشه وفالج ولرزه ودرد
مفاصل بهترین روغن ها ومقرا ربه ومصدع محرورین ومصلحش سرکه وقدر
تایج مثقال است ومرباد او با بنگ که بدستور کلقند بسازند جهة منع صعود وبخار بدماغ
ونزول آب وتقویت دهن وبکوکردن رخسار وسموم هوام وسایر امراض بهایت
سریع الانزست صعتر البحار اسم مغربی حاشناست صعتر تخم ماهی ست صعتر شامی
بود نه برّیست صفین بغین معجمه سکنیج ست صغاغون اسم فرنگی مرعنیست
بهندی مولانا تخم
قریب به کنجشک بفارسی گنجشکه نامند دایم دنباله را حرکت میدهد کوشت
خام وپخته وقدید ومحرق او با باد العسل جهة سنگ مثانه وعسر بول بسیار
نافع ست صفر مس زرد معدنیست که مس راست کویند صفصاف خلاف
برّیست صغر اوی اسم ترکی ثومون ست صفیه عرعر ست صقر بقاف باسکون
وعصاره رطب وماست راهم باین اسم نامند صقلین بستاج ست صل قسمی
از مارست که روی او مدور باشند وکویند شنیدن آواز او کشنده ست
صلخه غذائیست که از خمیر آرد کندم مثل بغرا ترتیب میدهند ودر افعال مثل بغرا
مذکور شد صلون قرنوب نبطی ست صلصل عقیق ست وصقعقان اسم ترکی او ست
صمغ رطوبت منجمد نباتات ست که از ان تراوش کرده خشک شود وضمع هر نباتی بان
مذکور ست ومراد از مطلق او صمغ عربی ست که از درخت مغیلان حاصل میشود و
بهترین او زرد مایل بسفیدی صاف براق ست ودر کمی معتدل ودویم خشک
باعتقاد جالینوس جمیع صمغ کرم سلاست وقابض ست ومغری ومقوی معده وامعاء
مانع ریختن مواد سینه ورافع حدت او ویه جهة اسهال وسرفه وقرحه ریه
ودرد سینه واز دو مثقال تا سه مثقال او جهة سیچ محرب وبرشته کرده او
بار وغن کل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست وطلای او با سفیدی تخم مرغ جهة

وعلای او بر ورم مقعد او ضماد او زخمهای گرفته را نیکو میکند وغرغره او
در یکنوقه قاطع سیلان خون است

سوختگی اتش وفطور او با کلاب جهته رمد وسلاق وحرب نهایت مفید ومضر
سفل ومصلحش کتیرا است صمغ البلاط نشاره بلاط الکبیران وعزی الحلو دست
که لسار مبالغه در کوبیدن وطبخ آن کرده باشند وبدیوارهای خانها میمالیده
سنگ فرش خانها راکه بر بلاط عبارت اوست مستحکم میکرده اند وذرور آن
جهته القیام جراحات تازه قوی الاثر است وجهته الصاق موی زیاد چشم
ببعدیل است وبعضی او را معدنی دانسته اند ودر مصر او را حناد قرلیش نامند
وصاحب منهاج ترکی را باین اسم بیان نموده ودر قلع لهق لبیار موثر است جبر
رز دوم الاخوین علک انرزوت صمغ عربی از هریک جزوی لبسد زاج از هریک
نصف جزو آب صمغ لبر شند ولرد نرد النطاک طبخ قوی آن لازم است ومذکور
شد صمغ الادمیثا صمغ است تلخ مایل لبرخی وصاف درغایة حدت وجلش
تقلیسی کویدکه از فارس خیزد وملطف ومسخن قوی ومحلل رباح ودر مزاج و
افعال قایم مقام حلیت است وکریه الرایحه نیست ومقدر نیرتیش نا مقدر هم است
صمغ الشر در جمیع افعال مثل راتینج است صمغ کرفس حبلی کهاشیر است صمغ قارچ
صمغ اجاص است صمغ جوز رومی کهربا است صمغ الطرثوث وصمغ الشرغار انشق است
صمغ البلسان دهن البلسان است صمغ الحروث حلیت است ولفارسی زوکوله
برنامند صمغ البطم علک البطم است صمغ الفتاد کتیرا است صمغ سداب بری
نرد بعضی ثافشیا است صمغ الفنول راتینج است صمغ الخرشف کنکر زرد است
صمغ الزیتون اصطرکت صمغ الکمام خصی لبان است صنوبر لفارسی درخت کاج
نامند وما رؤفر کویند ومراو را ثمر بمغز وقطران او زبونتر از قطران شبرس است
وماده او بزرک وکوچک میباشند وکوچک او را صنوبر صغار وتنوب نامند
وثمرش مثل دل کوسفند وازان بزرکتر ومغز وثمر او بانلخ وسفید ویی پرده

الفی

صنوبر کبار معلوم است که درخت طلعی بزرک دارد وبرکلدسته شبیه بکلدسته کبار میباشد
خصوصا در وقتیکه تخم او بیرون نیامده باشد ودر کوه دماوند بسیار میباشد
بجزت درخت صنوبر کبار بیرون نیامده باشد ودر کوه دماوند بسیار میباشد

رفیق سرخ و قسم فرانسش عبارت از دست و در سمنان کنیر الوجود است و از انتاج
صنع اوست و قسم ماده بزرگ را صنوبر کمار نامند و در کیلان یافته میشود و بسیار
بزرگ و مغز و ثمر او را باصطلاح انجا چلغوزه و درخت او را درخت صلغوزه نامند
ثمرش بقدر بانک و مغز دانهای او مثل قضم قرلیس و بالیده تر و شیرین تر و در عراق
چلغوزه مغز پوده را میدانند که از بحرین آرند و ظاهرا آنیه باشد چه در صفات مثل
آنیه است و درخت او بقدر درخت زرد آلو و برگش شبیه سبز و انبوه و ثمرش بقدر
شفتالو بود و مستطیل و در طعم شبیه بآن و مغز دانه او دراز و باریک و بارد
سرخیکه ملاحق موز بادام است بخلاف حب الصنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه
تر است و جمیع اجزاء درخت صنوبر در سیوم گرم و خشک و پوست بیخ او مجفف
و قابض و دو مثقال او جهة سیخ و اسهال مفید و ذرور او جهة سوختگی آتش و آب
گرم و رفع الم ضربت و سقطه نافع است و برگ و پوست او گرم و خشک و جهة
درد جگر و جراحت خشن و قاطع رعاف و خون جراحات تازه و بار و غن
مورد جهة قروح سطح جلد و با زاج سرخ جهة قروح خبثه و شرب یکمثقال او با
ماء العسل جهة ورم علل مزمنه جگر سپرز و طبخ او جهة اعیا و کلی و رفع چرک
بدن و عفونت عرق و استرخا و جلوس در آب جهة امراض رحم مفعد و
مضمضه طبخ او با سرکه جهة درد دندان و بخور او جهة اخراج مشیمه و ادرار
حیض و مرده او جهة ریختن موی مرده و ابرو و دمه و ضعف نور بصر و سلاق
و جرب نافع و جوب او سلاک بهمین نوع جهة امتناع و عشیه کنند مولف
تذکر نایب مناب جوب چنین در علم آلمنک و امثال آن دلالت و ظاهرا
فلاسس فرانسس و مرکب عبارت از دو جزء فرفه کردن گلاس و ریگ و فولاد
ندانند و حب الصنوبر کمار در جهم گرم و در اول تر و فولش تا مکیال یافته و مهی

وشنیز طعام وقوی اعصاب و اعضا و مفرح سدد و جهت فالج و لقوه و حذر و کلاز و رعشه
و امراض جگر و برقان و استسقا و کهه و دلو جگر و منانه و دلو مفاصل باردی
و لوف او بعسل هر روز نقره ۳ مثقال جهت فالج مجرب و جهت برقه کهنه و امراض
سینه نافع و با تخم خبازی در نوبل و نافع لوزیش کهه و منانه و با تخم خرفه
مسکن حرقت مقعد و رحم و با جرسنای انگوری جهت رفع اخلاط غلیظه سینه
و سینه و کهه مفید و نزلات او سلاکه گویند و در آب انگور اندازند ناضج و مدر و
نافع نزلات و کرفه و قاطع اسهال رطب و مستسقاست و قدر نشستش
از حب اوناء ۱ درهم و از عصاره اوناء ۲ درهم و از طبخ او یک
اوقیه و مغز محرور دین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل
و حب الخلیج و در علل عصب و اوجاع حب الغار است و حب صنوبر صغار
مسهل بلغم و جهت امراض سینه و کهه و منانه قوی تر از کبار و در سایر افعال
مثل اوست و کم سبز که در درخت صنوبر بهم رسد در سمیت مثل ذرایح
صنف درخت او نقیر و درخت کفکان است و ترشش سنبه تخم جهت
الخفقا و قوت چوب او تا ۳۰ سال باقیست و آن سفید و رخو زود میپوسد
سفید و رقراو در سیوم کرد و در رحم خشک و برگ او بعکس آن مقوی معده
و ملک و مقوی و لواح و قابض و با تر باقیه و مسدد و جهت حققان
حار و بهتها انند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت
رفع بدبوئی زه و در دسر حار و با د منخر و نمله و حمره و تقرس و اورام حار
مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با نصف او از زرد
و سفیدی تخم مرغ جهت منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع با خاصیت طلاء او مورث
خارش بدن و حرارت ست و رافع آن سرکه و روغنها و کرم لطیف ست

وبغایت مفرباه وقاطع آن ومفرصوت ومصلحش عسل وسنابت وتربتش
بکشفال وبدلش سفیدا ونصف آن کافور وبدل سرخ آن مثل آن فوفل
وحماد وصندل سرخ باروغن زنبق حنه وبالعکس کلاب حنه قلاع مفید ودر سایر آثار
سوداوی مثل سفیدست صین الوبر قرصیست که ازمین ارند اصل او معلوم نیست
وکوبند بول حیوانیست مسمی بوبر بقدر کربه ودرسیوم کرم وخشک قاطع سهل
وضیق النفس وامراض بارده وحنه اندمال جراحات جمیع حیوانات و
قاطع سیلان خون وتخلیل اورام وحمول او حنه قطع حمل موثرست و
طول مکث او بربدن مقرح جلد ومصلحش روغن کل ست صنار معرب از
چنار فارسی ست صندل حدیدی حماناں ست صنوبر الارض کما فبطوس ست
صنوبر هندوی دیودارست ضبط فرظست صندله کاچولی بلغت سکابن
اسم خفت النواب وآن قسمی ازحلزون برّلیت صوف بفارسی پشم
نامند سیاه اوکرم تر ازسرخ واو ازسفید اسخن ومجموع او در آخر دوم کرم
وخشک وسرخ او حنه شتری بعید بل ست وکما وآن بشراب کرم تر کرده باشند
حنه رفع حد صلابت جمیع اعضا بوشیدن جامهای پشمین مسخن ومخفف بدن
ومورث فارش وفرش او حنه صاحب نقرس نافع ومحرق معمول وغیر معمول
او در خواص مثل شنیرست صوف البحر جزلیست شبیه بپشم که از صدفی بر آرند
در بحر مغرب کرفته میشود وضاد او را در قطع خون واسهال سریع الاثرست
دانسته اند صوطل اسم مغربی شنوندست صوامن اسم یونانی صعترست
صوف الجابین اسفیجست صوف الارض فراسیون ست صوار اخروس ست
صهبا خمرست صیقو اسم یونانی اسفیجست صیاه قنا دست ط
حروف الضاد ضاں بفارسی کوسفند ماده وبرّ میش نامند ولبوف
بهتر از بهیر

اطبا مطلق گوسفند ست وبهترین او یکساله ودوساله که فربه باشد وچهارساله وزیاده
ازان غلیظ وکثیف ومولد خلط فاسد وگوشت کردن وخوالی آن
بهترین سایر اعضاست در دوم کرم وتر ومسمن ومقوی بدن وکثیر الغذا ومولد
خون متین وسریع الهضم دل وجگر ومعده را ومقوی دل وجگر وکرده انسان
ومغز سر او مورث بلادت ونسیان وخوردن گوشت آب مهرای او که باکره
وعسل مداومت نمایند وغذا منحصر بآن باشند لغایت مقوی بینه ومانع عشی
ورافع خفقان ولاغری بدن وبلغم کردن بینه او بعد از ذبح سرد نشده باشند
وگداخته او که کرم باشند جهت سرفه ودرد سینه وضیق النفس وحرقه البول
بسیار مفید وزهره او جالی آثار وجهت اقسام قوبا وباعسل جهت خراز وگری
او جهت بیاض وخون او جهت حکه وجرب وطلا بر سر کبس او جهت تحلیل اورام واستسقا
والتیام زخمها وبا موم روغن جهت ناسور وبا روغن زاید تو تیا نافعند وبا سرکه جهت
شتری وجهت سوختگی آتش ودر دفع داخس مجرب ست وشرب استخوان سوخته
قبر قه او قاطع اسهال وسیلان خون وبجیدن عضو در پوست او که باکره
ذبح باشند رافع درد ضربه ومانع زخم شدن عضو مضروب ست ودر ایام
طاعون او با استعمال گوشت گوسفند بجهت کثرت تولد خون جایز نیست
وسرکه وابکامه ملطف ورافع ثقل اوست ضال اسم سدر جبلی ست
ضیغ عرجا بفارسی کفتار زمانند وضعف او بوجاهنه کوتاهی دست جبان اوست
وبسیار ضعیف القلب وکثیر الجماع وخایف میباشد وگوشت او در آخر جرم
کرم ودر اول آن خشک وخون زنده او را دست وپالسته در آب
کرم وروغنها وشحم مهرا جهته دران بنشیند جهت مفاصل وتقرس وامثال
آن بغایت مفید ست ومحمول جلد تهیگاه او که سوخته باشند وبجنس اگاه

بابل

بازیت مخلوط کرده طلا نمایند جهة دفع ابنه موثر و نشستن بر روی جلد او مورث
ابنه و رافع تقرس ست و شرب خون او رافع جنون و اب خوردن در بوست او
مانع وحشت از اب ست کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از ان کیل
ساخته حیوانات را بان کشند موجب منع فساد حیوانات و دفع فساد زرع
آنست و نگاهداشتن دندان او مانع فرباد سگ ست لبث بدارنده ان
و زهره او را با مثل او روغن اقحوان سه روز در ظرف مسی گذاشته در هاون
دو بار طلا کنند جهة رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید
نیدرم او مسهل اخلاط دماغی ست و مضر مراره و مصلحش عسل و طلاء او بعد از
کندن مومانع رویدن آن گویند مجرب ست و زهره او با بیه شیر جهة کلف و
موی سوخته او جهة قطع نزف الدم و حضیه نمک سودا و بقدر یکمثقال با آب
کرم جهة درد جگر نافع ست ضب بفارسی سوسمار نامند و او حیوانیست
کوچکتر از گربه مابین سیاهی و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و در پشت
و شکمه بثمر درخت سرو و در سیوم کرم و خشک و گوشت او مقوی باه و مسکن
او با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد مشق کرده او جاذب بیکان و
خار و سموم جانوران ست و طلاء جلد سوخته او مورث بی حسی عضو ست
بحدیکه اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده ست ضبر
شامل جوزالسرو و تمر هندلیث ضجاج بفتح اول ضمع درختیست بمیغ خاردار
و رنگ او مایل بسرخی و برّاق در دوم کرم و خشک و در شستن جامه
کتان بهتر از صابونست و ضماد او جهة برون گوشت زیاده جراحات
و التیام آن و با عسل جهة اورام بارده و سستی اعضا نافع ست ضرر
اسم درختیست در بلاد بنی تمیم مدرجت بلوط و ثمرش مثل خوشه لطم و دانه

و ریزکتر از ان وتمع او خفی لبان ست ومذکور شد شاخ و برگ و بیخ او گرم و خشک و ات
مطبوخ او که باشکر بقوام آرند جهة خشونة حلق وسرفه و دردهان نافع و روغن دانهٔ او
خوشبو و مخفف و محلل بلغم و ریاح و جهة نفض و تقویت معده و حرب حیوانات
مفید و بدلش روغن حب البطم و برکش خوشبو و طبخ او بقدر سه اوقیه رافع درد
تهکاه و مضمضه او جهة قلاح و لثوبت لثه مؤثر و عصارهٔ او مقی قوی و قطور روغنی
که در آن برگ او را جوشانیده باشند جهة درد گوش و چوب سوخته او جهة
قطع خون جراحت قروح معقد و قضیب نافع ست ضریع برگ نباتیست مدور
و مجوف مایل بزردی و در قعر دریا بهم رسد و موج بساحل می آرد در دوم گرم و خشک
و لطول او و جلوس در طبخ او جهة مفاصل و طلاء او را جهة حکه و حرب مجرب
دانسته اند و بدستور بخور او را جهة زکام مجرب یافته اند و جهة الیتام جراحات
سریع الاثرست ضرع پستان حیوانیست و مولد جلد کثیف و دیر هضم و مدر لبن
زنان و جهة رفع خمار و معده که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع ست
ضرب لبکون را اسم دلدل ست و بفتح آن عسل سفید ست ضروع الکلب
بارد رخت زقوم ست ضرس العجوز حسک ست و گویند خار سعدان ست
ضرام درخت بطم ست ضرم اسطوخودوس ست ضغبوس قثاء کوچکیست
و خربزهٔ نارس و نباتی را نیز نامند شبیه بهلیون انچه بر روی زمین ظاهر ست
سبز ست و خورم و برکش قاطع باه ست و انچه در زیر زمین ست سفید و خشن
و محرک باه ست و در ماکول بجهة خوبی طعم داخل میکنند کشک و ماست میکنند
و جهة تندی صفرا مفید ست ضفدع بقارسی وزغ و بتر که دماغه نامند بری و بحری
و نهری میباشند از مطلق او مراد بری ست سمتوم قتاله و مجموع آن در سیوم سرد
و در اول خشک و شرب اقسام او مورث استسقا و کشندست به دور

هر لاله ضفدع کلا از اشکر نظافه و تو دوغ و دان انگلیسی می گوید
بر طرفان خوشبو و هر روز تازه کنند و قطع آن از مجموع آشامیدنی شود ۱۲

وقی دورم احشا و دردل وضماد شق کرده او جاذب قوی بیکان وامثال آن
وسموم گزندگان و قاطع سیلان خون والتیام دهنده زخمهای خصوصا سوخته
او بازرفت ترجمه داء الثعلب نافع وطلاء به او مانع سوزانیدن آتش وقالع
دندانست بی الم و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوح وطلاء او قاطع
رعاف ست و انیکه طلاء او را نافع آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد چون
از اطراف و احشاء او را انداخته بابه کرده مهر انچنته روغن او را جمع کنند جهة
بواسیر حار مجربست وقسی از ضفدع در اشجار ریاسند سبز و لبیار کوچک
و در دار الحز لبیار ست و چون او را مثل دانه پنبه بنوزانند اکتحالش
جهة نزول آب از مجربات ست ضفقاف نمر سعدان ست ضفابر الحن پرسیاوشان
ضمران اسم عربی سناه اسپغرم ست ضومران بید مشک ست ط ط ط
حروف الطاء طاری درختی ست هندی که چون او را زخم کنند آب از ان
لبیار تراوش میکند و از ان خمر و سرکه میسازند و مشهور ست بشراب طاری
و در افعال و خواص قریب ست بشراب مویزی و در نارجیل مذکور میشود
طالیسفر در ماهیت او اختلاف ست و بعضی او را برگ زیتون هندی مانند
و حال انکه در هند زیتون نمیباشند و جمعی بیخ درخت توت و پوست
درخت لسان العصافیر و لبیا سه دانسته اند و حقیر فرقی در میان او و
یتواج خطای در افعال وغیره نمی یابد و در حرف تا مذکور شدند طاؤس
مرغیست معروف و وجوه او تا ۳ سال کامل میشود و کوشت او در
آخر دویم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط سیف
و عرق آنکه با بسد اب بخته شده باشند حبة در معده و قولنج و طلاء به او بر گر
و ذکر و مقعد محرک باه و طلاء خون او با از زوت و نمک حبة فروخ خشته

وطلاء زهره او با سرکه جهت کزیدن هوام و سرکین او جهت ثالیل و اثار و شرب
زهره او بقدر دو دانک و با سکنجبین و آب کرم جهت رفع اسهال و
استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ برص موثر و مالیدن جبه زیره او
باعث ضعف قوت سموم مسمومین است و گویند چون طعام مسموم را ببیند
فریاد برآرد و حرکات غریبه کند و حکما دهند تحقیق نموده اند که چون موی
دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب بیک مثقال
فلزی شبیه بطلا بهم رسد و در دفع کردن بیاض عین و امراض آن مجرب
دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه بآن اسناد میدهند طالیسقون بفارسی
مس است گویند صفر عربی و روی بلغت فارسی عبارت از دست چه در
بعضی از معادن مس بدون کدار بهم میرسد و خود روست لهذا بفارسی
روی نامیده اند در فلزات تحقیق شده و آن مسی است زرد و دهنی
شبیه بمرخ مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمیشود بخلاف
سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر کداخته در بول گاو ریزند
کودکان اشنان سبز جوشانیده باشند چون قدری رصاص اضافه کنند
او را نحاس چینی نامند و در آخر سیوم کرم و خشک و با سمیت
و از متفاشی که از آن بسازند چون موی را بکشند دیگر نمیاید و
از قلابه او هیچ ماهی خلاص نمیشود و چون کرم کرده در آب اندازد
هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آینه صیقلی از آن ساخته در خانه تاریک
صاحب لکوه بپوسته در آن نظر کند رفع علت شود طالوفس صفر عربی
است طالون اسم رومی آدریون است طاماغا اسم یونانی مطرون
کبر است طارطیه ماهودانه است طاهره اشنی است طاریقه وند است

طامیوس

طامیوس اسم یونانی مزرکوش آن طباشیر از جوف نی کهنه بلاد هند بهم رسد و کویند
چون از شدت باد ها الش در نی زار ها افتد طباشیر بند های بی است
که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید و مستدیر است که باندک تندی
و کزیدکی زبان بابند و استخوان سوخته که بآن مغشوش میسازند و باندک
شوری و بیحدت میباشد و در آب حل نمیشود و در درد و بم سر و در رسوم
خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حاره و قاطع قی صفراوی و
اسهال دموی حاره و مجفف رطوبات معده و حمه خفقان و غشی و نقویت
اعضاء ضعیفه که از حرارت بابند نیز باو ضماداً نافع است و جهة بواسیر و تپهای
تند و قلاع و باسکنجبین جهة توحش و غم و رفع کرب و التهاب مفید و سعوط
او بار و عرق بنفشه جهة تقویت باصره مجرب و السته اند و مداومت او مضره
و حد مصلحش و عسل است و بدلش لوزن او تخم حرفه بوداده و لعوق آن
سماق است و مفرریه و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم است
و کل مختوم و صندل سفید بهترین بدلهاست طباهیج کوشتی است که در روغن
ها سرخ کنند و کویند مراد از و کباب سنامی است مقوی معده و مجفف
رطوبات آن و موافق نافعین قوی المعده و مقوی اعضا و مفرضعیف
الا حشاست طباق نباتیست که در اندلس بجای غافث استعمال میکنند
شجر او بقدر قامتی و برکش مثل برک زیتون و دراز تر از ان و زغب
دار و با چسپندکی و با تلخی و تندی و بوی او کریه و از اطباق منتش میماند
و قسم صغیر او بقدر شبری و برکش مثل برک زیتون زرد و دشنکن مایل بزردی
و با بوی و با اندک شیرینی در آخر دو یم کرم و خشک و افسرانش او کزر انبدن
هوام و کبک و کثیر او قویتر از صغیر و کل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج

مشیمه وجنین وتریاق سموم وحمه دردجگر وتهیج دبرک کل او مسهل اخلاط سوخته
وحمه منفص ویرقان سددی وصرع بلغمی وطبخ او حمه دردرحم وضماد ش حمه
دردسر ومارو غن زیتون حمه کزاز ولرزیتها وجرب وحکه نافع ومصدع
محرورین ومصلحش کشنیز وشربتش نادو درهم ست طبقا شلیم ست طبرزد
اسم فارسی جمیع اجسام صلبه ست مثل قند ونبات ونمک سنگ خرشت
اسم ضمع وامثاست طبار اسم انجیر سرخ بزرگ ست طبخ انچه جوشانیده
باشند وبشنید یا موحده بطبیخ ست طبلاق اسم ترکی سعدست طبنروح
بنا ومثله اسم نله کوچک ست طحلب لفارسی پشم وزغ نامند وباضفهان
حبل وزغ کویند وان جسمی ست شبیه بسبز که برروی ابهامی ایستد ودرکنار
جویها متکون میشود وانچه مستدیر ومتفرقات مانند مسمی بخرار الماست
وطحلب یعنی غزال الماء وانست که مانند رشتها باشد وهرچه متراکم
مثل نمد مانند جزو الضفادع ست ودردوم سردوتر وباضماد آن
بثهای وتاردجوهته بادسرخ داورام حاره ونقرس وقبله وقتق اطفال
نافع وشرب خشک او حابس اسهال مراری وچون دردوغن زیتون
بجوشانند درتلیس العصب قوی الاثرست وهرچه برروی سنکها ودریا
متکون میشود لسیار قابض وطلاء حابس سیلان خون اعضاست وچون
طحلب را کرده بلع کرده درساعت آب کرم اشامیده قی کنند دراخراج
زلوی که بلکلو چسپیده مانند مجرب ست طحلب الصخر حرار الصخر است طحال
لفارسی سپرز کویند غلیظ وکثیف ومولد سوداوذ دردخون اوکه خشک
کرده باشند جهة قطع نزف الدم جراحات تازه ست طحسا نیوکران است
طختیغون نباتی معجونه وانیست شبیه بسیر که درنبلادارمن بیکان را باواب داده

زخم آن

زخم آن کشنده میباشد و از جمله بیوقعات و برکش شبیه برگ کبر و برشیر و
نبایت تند و ضماد ش جهة قوبا نافع ست طرفا بفارسی درخت گز گویند
برگ او اثل ست و ثمرش عذبه و مذکور شد و برّی او بی ثمر و کوچک آن
مخصوص بابن اسم و شکوفه اش سفید مایل بسرخی و ثمرش مثلث و کزاج
کویند در اول سرد و در دویم خشک و قابض و مجفف و رداع و محلل
و طبیخ بیخ او را با سرکه جهة خدام مجرب یافته اند و بدستور جهة سیبزر و
برقان و رافع سدد و ورم صلب جگر مجرب ست و باید که هر روز
سی و پنج مثقال بنوشند و بجوز سناخ و برگ او جهة زکام و خشک
کردن ابله و زخمها و اخراج زلو از حلق موثر و خاکستر آن جهة استرخا
و قروح متعفنه و قروح رطبه و سوختکی آتش و سنه دفع بخور برگ او جهة سقط
کردن بواسیر و ثالیل مجرب ست و در سایر خواص مثل اثل و
ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار موجب اطناب ست طرخون
بفارسی ترخانی نامند و از سبزیها معروف ست و بیخ برّی او
عاقرقرحا ست در سیوم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و محذر و مغیر
ذایقه و مشتهی و خوشبو کننده دهن و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح
سدد و مصلح هوای وبایی و طاعون و خایدن او جهة قلاح نافع
و اکتار او محرق خون و قاطع باه و مصلحش بقول بارده طراغیون
اسم یونانی معنی شبیه بهبش ست و آن دو قسم میباشند یکی را برگ
و سناخ بزرگ مانند اسفولوقندریون و با اندک زعب و صمغ او مانند
صمغ عربا و در جزیره افراطیس بسیار ست و یکی کوچکتر و در سواحل دریا
بهم میرسد با ساق و برشاخهای او دانها بقدر کنجد و هر دو سر آن باریک

طرفا بهندی جهاؤ برگ او مانند برگ انجیر و در میوش مانند انجیر و در هندوستان بسیار میباشد و مخلل ورم و نافع و قمرخوار است بسیار خوب میشود ۱۲

طرخون جهة تقویت جگر و طحال و کبد و مفرح و مقوی قلب و مدر بول و محرک باه و مقوی معده و مدر طمث و مصلح هوای وبایی و طاعون و مقوی معده و مدر طمث و مصلح هوای وبایی و طاعون و مقوی معده و مدر طمث و مصلح هوای وبایی و طاعون

وسرخ و در سیوم گرم و خشک و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و سیکان از بدن
و مفتت حصاة و یکمثقال او با شراب مخرج جنین شده باو جمولا طراثیث بمعنی
رب الارض ست و رب ریاح آن نباتیست حبشی شبیه بقطر و در زمین فرو
رفته و سرخ و سفید میباشد و کیاه او مثل برگ بیده و بیشتر در نخوذ زار باو
زیر درخت نامبرده و قسم سرخ او شیرین و ماکول ست و قابض و سفید و تلخ
میباشد در سیوم سرد و خشک و لبیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده
و مقوی معدهٔ حبه اعیا و رفع مواد حاره نافع و مفرحه و مصلح سنگر و سنبتش تا
دو درهم ست بدلش سدس وزن او عصفر و لوزن او صمغ عربی ست
طرفلین اسم یونانی و بمعنی دو ثلثه او راق ست و مشترک ست در خبز
قوقا و نباتات خصبة الثعلب و بوبه مراد از و جوماته ست و آن نباتیست
قریب بذرعی و شاخهاد او باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگش مثل
برگ خندقوقا ست و در هر شعبه سه عدد و کلش بنفش و رایحه آن شبیه
بعصفر و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به بنی و با رغبت مستعمل او تخم و برگ
در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سنگبنین
جهه مسموم هوام و سپرز و با آب سرد حبه عسر بول و صرع و ابتداء استسقا
و در درد رحم و بیخ او از اد و یه کبار تر یا قیه ست و سنبتش دو درهم است
و مقرر ده و مصلحش کتیرا ست و کوبند سه عدد برگ و سه عدد تخم او حبه
تب مثلثه و چهار عدد از هر یک حبه تب ربع با لخاصیه موثر ست و نزول
طبیخ ان رافع الم کزیدن هوام و مفرح جلد و مصلحش بزرقطونا ست
طریقولیون نباتیست بقدر شبری برگش شبیه بسرک سنبل و از ان غلیظتر
و کلش در طرف صباح و قدر نصف روز نقش و در شب سرخ و تیره مینمود

بحرکش

بخش خوشبو و سفید و طعم بخیل و در اول سیوم کرم و در آخر خشک و قاطع
اخلاط بارده و مقوی معده و کبد و مدر بول و مسهل خلط از صفرا و حبه خضرا و رفع
سموم نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مفرح سفل و مصلحش کتیرا است طرفوت
خفاش است طرطیر دروی خمر است و در حرف دال مذکور شد طرخ اسم شاه
ماهی فارسی آمد و در سمک مذکور شد طرطقلا و طرد بلون و طرشتوح سنبل الروم
طراعیشل سلت است طرتیون حجر الشیف است طردفون برطانیقی است
طرخوماسل پرسیاوشان طراعور نفاس فودنج جبلی است طریقان طرفیوا است
و گویند قرطم تربلیت طرلقون شقتیل تربلیت طرشقوق و طرشقوق هندبا تربلیت
طروقومون زعرور است طرحماطیفون اسم کملی است طرمیشل اسم سرپانی
بطم است طراغا فیثا اسم یونانی کتیرا است طراخیل اسم یونانی خندروس است
طرشوط اسم اندلیسی قسم صنوصامر یوماست طرم اسم مرکب عسل و مسکه
طیشتر و طشتر طیرانه است طفل اسم اندلیسی قیمولیاست طفله سنا هندی است
طفشیقون طخشیقون است و گویند اسم بنوکران است طفلی درخت بقل
طفشیل عدس مقشر است که در سرکه نخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی
معدهٔ حار و قلیل الغذا و حبه تنها و مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع مزمن حیض
و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مفراحراض سوداوی
و اعضا و عصابی و قطع باه و مصلحش شیر بزاست طلق معروف است
و آن سفید نقره مانند و زرد طلای و یمانی و هندی و مغربی بیضا سند
و بهترین او یمانی است که مفاتیح آن بسیار رقیق جدا میشود و براق و
صدفی رنگ باشد و رطوبتش سرد و در آخر سیوم خشک و مستعمل از
مطبوب و محلول است و طریق صلب در اقسام حل او در دستورات

طرفوت و طرفوث طرطیر طرخ طرطقلا طرد بلون طرشتوح طراعیشل طرتیون طردفون طرخوماسل طریقان طرفیوا طرشقوق طرشقوق طروقومون طرحماطیفون طرمیشل طراغا فیثا طراخیل طرشوط طرم طیشتر و طشتر طفل طفله طفشیقون طفشیل طفلی

طرفوت خفاش است طرطیر دروی خمر است و در حرف دال مذکور شد طرخ اسم شاه ماهی فارسی آمد و در سمک مذکور شد طرطقلا و طرد بلون و طرشتوح سنبل الروم طراعیشل سلت است طرتیون حجر الشیف است طردفون برطانیقی است طرخوماسل پرسیاوشان طراعور نفاس فودنج جبلی است طریقان طرفیوا است و گویند قرطم تربلیت طرلقون شقتیل تربلیت طرشقوق و طرشقوق هندبا تربلیت طروقومون زعرور است طرحماطیفون اسم کملی است طرمیشل اسم سرپانی بطم است طراغا فیثا اسم یونانی کتیرا است طراخیل اسم یونانی خندروس است طرشوط اسم اندلیسی قسم صنوصامر یوماست طرم اسم مرکب عسل و مسکه طیشتر و طشتر طیرانه است طفل اسم اندلیسی قیمولیاست طفله سنا هندی است طفشیقون طخشیقون است و گویند اسم بنوکران است طفلی درخت بقل طفشیل عدس مقشر است که در سرکه نخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی معدهٔ حار و قلیل الغذا و حبه تنها و مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع مزمن حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مفراحراض سوداوی و اعضا و عصابی و قطع باه و مصلحش شیر بزاست طلق معروف است و آن سفید نقره مانند و زرد طلای و یمانی و هندی و مغربی بیضا سند و بهترین او یمانی است که مفاتیح آن بسیار رقیق جدا میشود و براق و صدفی رنگ باشد و رطوبتش سرد و در آخر سیوم خشک و مستعمل از مطبوب و محلول است و طریق صلب در اقسام حل او در دستورات

مذکور میشود و چون به تنهای بسوزد احراق او را با نوشادر و کلس ابیض ممکن
و النسته اند و شرب او جهة اسهال دموی و کبدی و رعاف الدم اعضا و تهاد
حاره و ریزانیدن بسنک کرده و منانه و باعسل جهة سرفه حاره و باب بازنک
جهة نفث الدم سینه و رحم و بوا سیر سعد یل و طلا او جهة قروح رطبه و قیب
و اعضا و عصا پا و حکه و جرب و حدام منقرح و آثار سیاه جلد و او رام
حاره بوا سیر لغایت مفید و مضر سیز رد کرده و مصلحش کبتر او تخم کرفس
و شترخش نیم مثقال ست و شکر رفع تشنت او با عضا باطنی میکند و چون
محلوب او را مثل غبار سائیده و رفع نمک او بشستن مکرر نموده با صمغ
عربی و آب حل کرده در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره ست
و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلا محلول و با زنکار زمردی
و با ب عصفر مشقق میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و
سفیدی تخم بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش ست و اهل صناعت طلق را
مظر قلعی میدانند هر گاه بآن گداخته شود طلع شکوفه درخت خرماست
که بعد از شکافتن کشن خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد دقیق
النخیل نامند و بدون باشیدن آن بر ثمر نخیل بار نمی بندد و در اول
سرد و در دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی
معده و خشک او بقدر نیم او قیه رافع اسهال دهنه تشنگی و تهاد
حار و نفث الدم و رعاف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج
و عسر بول و در د سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را
مصلح چربیها و سرشتهاست و آرد او با حرارت لطیفه نهایت مرک
باه ست طلع اسم عربی درخت موز ست و اهل ما دیه امفیلان را

تمام

باین نام میخوانند **طلا** خمر غلیظ سیاه لون ست و بعضی مثلث را باین اسم
می نامند و بعضی مطبوخ را در فارسی و عرب باین اسم مخصوص ست **طلیطلی**
طین قیمولیاست **طلیسا** نوعی از جلزون ست که در رخام مک سود کرده
بانان میخورند و خواص جلزون مذکور شد **طلمه** اسم نان کماج ست **طلطم**
سماق ست **طمطر** اخروع ست **طیناط** بلغة سودان ترنجبین ست **طولیدوان**
عنب الثعلب ست **طوطی** سنباست **طوسیس** بقول مولف حاوی
تفاح اوذخرست **طولوا** اغریون یونانی خربق سفید ست **طوازه** بلوط اندلس
کباه ست که نزدیک انتلبه میروید مثل بیش که باجدوار روید و آن بیش
اندلسی ست **طوطر** حبة الخضر ست **قنطریون** کبیر ست **طوطا** اغریون خماص
جبلی ست **طوط** قطن ست **طوفربوس** نوعی از کمادریوس ست **طوماغاذا**
قنطوریون کبیرست **طولیطون** وطومقوون قنطوریون صغیر ست لطیف
وزه ست و گویند طعامی ست که از وزه ترتیب میدهند **طیلافیون**
یونانی اسم کیاهی ست شبیه بکیاه حرفه و مابین برگ ها و شاخهاریزه
زیاده برشش عدد نمیروید و برگ و شاخها را بنوه و سطبر چون بدست
مالند رطوبت لزجی از ان ظاهر کردد و کلش سفید و منتشش مزارع و زیر
تاک انگورست در اول کرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه
و طلای او را هته بهق سفید و برص مجرب ست و مورث جراحت جلد
و مصلحش طلا کردن آرد جوست بعد از شستن آن **طیرانه** نوعی از قطر و
ارزن بزرکتر و تازه او سفید و زرد و خشک او سرخ ست و در
زیر درخت بلوط و زیتون بسیار میروید و از سموم قتاله ست حتی بوئیدن
آن **طیهوج** بفارسی تیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنک مثل او

و در جمیع افعال مانند آن و جهة نا قهین و ضعیف الاحشا نهایت نافع ست
طین بهترین خاکها و خاک خالص از ریگ و شوره و کوکر دست و طین احمر از
جهة پاکی او می نماند و بغارسی خاک رست گویند و اقسام خاکها بعد از
احراق و شستن سرد تر و لطیف تر و در افعال ثابت تر میباشد جمیع
خاکها خالص سرد و خشک اند سوای طین بلد المصطکی و لطیف مجرب
خاکها آنست که در آبها شیرین جاری نه نشین شده باشد و طین
مصری که از آب نیل حاصل میشود بهترین اقسام آن و مجموع او را دع
او رام حارّه و مقوی اعضا و سست و دافع حرارت مقعد و اعضا که
از بسیاری سوار و حرکت حادث شده باشد چون خاک خالص
را در آبها مغسول شش و شور رخته بگذارند تا خاک ته نشین شود اصلاح
آن میکنند و چون با آب شور و نمک مخلوط کرده عرق کشند شیرین میشود
و مجرب ست و خاکها غیر خالص در افعال شبیه بجز و مخلوط اوست و خاک
که همیشه آفتاب بر و تابیده باشد طلا بآب سرکه جهة گزیدن هوام مجرب ست
و انچه آتش بسیار دیده باشند نهایت مجفف و منقی لثه و جالی بهق و
دافع خشونت حلق و بدن و حکه و با سرکه جهة گزیدن زنبور و خاک تنور
با نمک و سرکه جهة گلی سر اطفال مجرب ست و جمیع خاکها مسدود و دافع
آن انبوهی ست و بوی کاه کل کهنه که آب و کلاب بران پاشیده باشند
مقوی دل و روح نفسانی و دافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهة گزیدن
هوام و روح او رام حارّه و عرق او با کلاب و عرق کاو زبان و
امثال آن نگشنده جهة خفقان و نقوبت دل و ضعیف معده حار بسیار مقید ست
طین مختوم از جزیره هلیون بحر مغربی ست خیزد و در قدیم زمینی از تل خاک آنجا

نقل به بقعه راهبی نمود و بعد از شستن قرصهای ساخته و صورت راهب
را در آن نقش میکرد و از نجهة طین الراهب نیز گویند و بسقوریدوس و
جالینوس را اعتقاد آنکه خاکیست بخون بزرگ سرشته و بالفعل از جزایر
دریای بحر زیره مذکور موجود نیست و بجای او سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین
آن در غایت سرخی عبا شد و در بوی شبیه بشبث و گویا چیزی آمیخته
شده و بر زبان چسبیده و باشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه
کند و در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مقره
هوا و وبای و اسهال دموی و چرک و قرحه امعا و پهاجاره و نزف الدم
اعضا ظاهری و باطنی و با شراب و آب کرم و شبث مقی سموم و طلاء او جهة
تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح
خبثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و ضربت و سقطه نافع و
مفرزیه و مصلحش عسل و مفرسپرز و مصلح آن کیتر او سنبش تا یکمثقال
و بدلش نزد حقیر کل داغستانیست و در امور مذکور قویتر از آن سنب
طین شناموش لوا و وبا و داء کواکب الارض نیز گویند و قسمی از آن سفید
و ناصاف و با صفاح شبیه بحجر المس و با بندک براقی میباشد و قسمی لسبار سفید
و رقیق و سبکوزن و بر زبان لسبار میچسبد و هر دو قسم در آب زود حل میشود
و از بلاد قبرس و صقالبه آرند و در طبع و فعل قریب بکل مختوم و یکمثقال
از مغسول او با مثل آن کلنار قاطع حیض دایم و عرق و با شراب جهة سموم
حار و باد و به مناسبه جهة لفث الدم و سیلان خون جمیع اعضاء
حقنه او با آب بارتنگ و شرب او با آب و اندک سرکه جهة قرحه امعا
سریع الاثر سنب و طلاء آن با آب و روغن گل جهة اورام حاره و نقرس حاره

مفید است طین المصطکی خاکی است خاکستری رنگ و با صفایح و ثقل الوزن
در آب زود حل میشود و از جزیره جوشش که مصطکی حاصل میشود می آرند و در
کرم و خشک و حابی و مفتح و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کردن رخساره است
طین دقوقی از ناحیه دقوقا بلاد حلب آرند کبود رنگ و لسیار رمالی و با ملاحت
سرد و خشک و رافع اسهال و طلاء او هنه برون چرک بدن دموی و رفع
اورام حاره موثر است طین قیمولیا قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل بسرخی
و چرب با زجه و دیر شکن و در آب دیر حل میشود و از بلاد اندلس و ارمن
خیزد و قسمی سیاه اندلسی زبون است سرد و خشک و با قوت محلله و در
افعال ضعیف تر از شاموش است و بدلش طین مصریست طین الکرم خاکیست
که از بلاد سوریا آرند سیاه و کریه الرایحه و مبرد و محلل است و چون در
ابتداء نموتاک انکور ریزان عالند تاک را از آفات نگاهدارد و با نخته
طین الکرم نامیده اند حابی بدن و حکه لسیار نافع و در اکتحال مستعمل است
طین اجلود خاکیست که پوست را با و رنگ میکنند و سرخ مایل بزردی میباشد
و با قوت قابضه و محلل و ضماد او جبهه اسهال و اورام نافع است طین ارمنی
کلیست که از بلاد ایران آرند سرخ و تیره جگری و با نرمی و اندک چربی
میباشد در دویم سرد و در آخر آن خشک و در دفع و با طاعون و رد ع اورام
و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل کل مختوم و جهة ضیق النفس
و سل لغایت مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و کلاب و سرشتش
تا دو درهم است طین خراسانی کلیست سفید و لسیار خوشبو و خوش
طعم و مایند شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست و بعضی که
عادت بخوردن کل داشته باشند بجهة کمی مضرت از آن میخورند و شرب او

بعد از خوردن چربها و چیزهای رطوبت دار قی آرد مانع قی میکرد و وجه سیلان
آب دهن و جوع کلبی و هیضه مهلکه که باقی و اسهال باشد و منع نزلات مقدار
خصوصا که مخلوط باشد با شیر و کلاب و سعد و از خرو کباسه و قاقله و قدر
شربتش تا سه مثقال است و در رفع هیضه دو دوقیه پرشته کرده او را سه بار
با آب سیب ترش باید نوشید و بدستور با آب سرد و طبع سعد همین اثر دارد طین
اندلسی سیاه و کسیف میباشد و در رضمادات استعمال او جایز است طین
رومی سرخ نیمرنگ سفید مایل بکبودی و خوشبو میباشد و یکنوع طین قبرسی
سفید اوست و در افعال مثل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه حوالی
قسطنطنیه بهم میرسد و زرد مایل به تیرگی و بران صورت بت نقش است
سرد و خشک و در دفع برف الدم و نفث الدم و اسهال دموی
و چرک بهتر از خاکستر است طین قبرسی سرخ درخشنده و خوشبو است
و بر زبان نمیچسپد و در جمیع افعال قایم مقام کل مختوم است طین صوفی
حمید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شروان از بقعه صوفی حمید آورنده
و نگاهداشتن او مانع کزیدن هوام و مار مجرب است و بدستور طلاء او بر موضع مار
کزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل کل قبرسی است
طین داغستانی قسمی از زرد کاهی لبیار کم رنگ و قسمی مغسول و سفید
و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودیست و مجموع آن خوشبو خصوصا
مغسول او و از داغستانی حوالی شروان ارند و در جمیع افعال بهتر و قویتر
از کل مختوم و مفرح قوی و دافع سمیت اخلاط و تب و غشی و خفقان است
و حقیر مکرر تجربه نموده طین فارسی کل شیراز است و کل شتر شو گویند مایل
بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب بکل ارمنی

و بعضی طین الحر را مخصوص او میدانند طین الاکل و طین اصفهانی طین مشا
پوری و طین خراسانیست طین الکاهن و طین اراهب و طین بحری طین
مختوم ست طین الضم طین اصفرست طین احمر و طین مغره اسم مغره ست طین
حیا و طین جبوشی طین المصطکی ست طین الحرشنامل طین اندلسی فارسی
دانسته اند مراد از و خاک خالص ست و گذشت طین الحکمت از
مرکبات و اقسام او در دستورات مرقوم محبه مند و صل و نکاه داشتن
ظروف و شیشهای از ضرر آتش ترتیب دهند و ضماد او جبه شکستکی اعضا
و تقویت استخوان و عصب مونثرست طیب الغراب اذخرست طیا
نوشادر ست طبار بلوط اکسر بایل زیبق ست طبقی لقاف و ادی طینوث
و حیا حب ست

حرف الظاء

ظبی غزال ست ظفره نباتیست مفروشش بر روی زمین و برگش مدور شبیه
نباتن و ظاهرش سبز و باطنش سرخ و تیره و ساقها که از میان برگها
بروید قریب بشبری و باریک و کلش سبز و بیخش بقدر بند انگشتی و سیاه و منقش
بسفیدی و در بلاد لستر بسیار ست در چهارم کرم و کبیا رستند و سم
قاتل و ضماد او رافع کوفت زیاد و ثوالیل و نواصر و اکله ست
ظفر البشر قاطانیقی ست ظفر العقاب لبستانی شجره الی مالک ست و
ظفر العقاب بری ظفر القط ست ظفر القط نباتیست ساقش مربع
مثل ساق باقلا و برگش مثل برگ بارتنگ و در ساق غلافهای
سرکیج و آمیخته با کلها مشبه بکل سوسن کبود بر لست در دویم سرد و
خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و برف الدم
اعضای باطنی و سینه و اسهال و ذرور بر کب او جبه القیام جراحات

محرر

موزست ومفرلقل ومصلحش ضمع ومقدارش یکمثقال وبدلش اقاقیاست
ظفرالجوزه خشکست ظلیسیم نوعی ازنغامه ست ظلف سم حیوانالست
وخواص هریک باحیوان او مذکورست وسوخته مجموع آن مسهل مادا صفرو خماد
او بامشراب جهت گزیدن هوام وباعسل جهت تقرس ومفاصل بسیارنافع ست
ظبیخ ثمرخوبرست ظهون ستور وحشی ست ولبفارسی گربه وحشی نامند ودر
حرف سین مذکور شد ظیان یاسمن برّیست ویاسمن سفید عبارت
ازدست وبلغه اندلس ومعرب عشبته النار نامند وقسم مغربی او مشهور
بعشبه ست الشقاقل مذکور خواهد شد وآن بنابتست شبیه به لبلاب ودرهم
پیچیده وکل اوبسیارخوشبو وقسمی رابرسناخاداو خاری شبیه بخارگلسرخ
وگلش ازیاسمن بستانی که گل چنبیلی نامند بسیارکوچکتر وبخش سیاه وبارنگ
وپرشعبه وقوت بیخ اوتابیست سال باقیست درچهارم گرم وخشک و
سایراجزاء درسیوم محلل وملطف ولبوییدن کل اوجهت صداع وشقیقه ورزکام
اوجهت علل بارده ورطوبت وسعال مزمن وفالج ولقوه نافع وطبخ شاخ وبیخ او
که نیم اوقیه اورادریک رطل آب بجوشانند تابضف رسد وباسکنجبین
وامثال آن بقوام اورده بنوشند جهت ضیق النفس وسرفه کهنه وفالج واسترخاء
زمن سودیست وظاهرش رادوشس وخاصیتی که الحال متداول ازنیجا
استنباط کرده باشند وحمول او مدرحیض ومسقط جنین وطبخ برگ
وشاخ اوتقدر۳ درهم بامثل آن لسفاج ومقل ازرق مسهل قوی
سوداوی کرب ست ومضمضه طبخ اوبابسرکه جهت دردودندان نافع
ویکمثقال اوبیخ اوکشنده بقی وکرب ومغص ودررقوت مثل خربق سیاه است
ومسهل بلغم وسوداوبآب خبازی مقی قوی وقدرشربتش تانیم درهم

ومصلحش روغن بادام وطلاء محرق ومفرح جلد وبهترین ادویه برص وجهت
عرق النسا ومفاصل وفالج وامثال آن مفید وروغن کدو بیخ فربور
راجوشانیده باشند جهة فالج وامثال آن بغایت نافع ست

حروف العین

عاقرقرحا بلغت عرب وتفسیر قرقرحا بربون یونانی ست ومشتق از عقر وتفرح است
وآن بنا لیست درمغرب کثیر الوجود درشکل وشاخ وبرگ وکل شبیه
بیابونه بزرگ وبازغب وسفید ومفروش برزمین وبخش قریب بشبری
ولبطبری انگشتی وتند ومحرق وگویند او بیخ طرخون جبلی ست وجمعی
برانند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود الفرح ست وآن درشام بسیارد
نباتش شبیه به نبات نخبت وکلش رزدودندانه دارمثل کل بابونه
میباشند وعاقرقرحا راقوت تاهفت سال یافتست درآخر سیوم
کرم وخشک ومفتح ومحلل ومقوی باه مبرودین ومسهل بلغم ومدر حیض
وبول وشیر وعرق وجهة درد سینه وسرفه ولکنت زبان ولقوه و
رعشه وفالج وکزاز ومفاصل وامثال آن واستسقاء ودردندان
شیرباوضماد انافع وطلاء آن بانوشادر برکام وزبان مانع سوزانیدن
آتش وازغرایب اثراوست وچون بردندان کرم خورده بگذارند
میریزاند وضماد او بارروغن ناجهة بی حسی اعضا ولذت جماع ومضمضه
طبخ او مابیرکه جهة سستی لهاة وزبان وحرکت دندان وتقویة او جهة
گشودن سدة دماغ وقوة اثر نزلات مفید ومفرزیه ومصلحش مویزو
کشنیز وشیرشتر شش نایکدرهم ست وبدلش دارفلفل آورونهاء او که
باعصاره او ترتیب دهند ویانیکوفه خشک او راکوبیده دریک رطل

آب بجوشانند تا بدو وقیه برسد و یا دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا
آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع تپها و بارده و ضماد او
جبهه جمیع امراض بارده و تقویت شرایین و ضماد او نافع ست و سعوط او جبهه دردسر
و شقیقه مفید **عاقول** حاج ست و کوبنیوت ست **عاج** دندان فیل ست
و در اینجا مذکور شد **عاقر** بلغة شامی اسم بربلیت **عاقوقا** از افیون ست
عاقرقرحا ابوحلساست **عاقرالبن** خمالیون ست **عالوسیس** غالیسیس ست
عبهر نرجس ست **عبیر** اسم عربی زعفران ست و مرکب او در اقراباذین مذکور **عبروس** اسم سریانی بردانی ست **عبیب** وعب حب کاکنج ست **عبقر**
اسم عربی سوسن سفید ست **عبقور** اسم برغاله کمتر از یک ساله ست
عترفیان هدیه ست **عثم** زیتون جیلی ست **عثق** شتا و مثله اسم عربی اینهاست
بقدر قامتی و برگش شبیه برگ کبر و سطبر و اینون در آخر ضموم کرم و خشک
و محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی
را مثل لوزه مبرد **عشرب** اسم عربی درخت انار ست **عجم** دانه انگور و مویز
و امثال اوست **عجل** کوساله ست و در رحم مذکور خواهد شد **عجما** اسم عربی
سطر دامنون ست **عجب** کیاه انا غلس ست و کوبند حب النیل ست **عجبه**
اسم عربی قسمی از خاکینه ست که کوکنا مند و در خبیص البیض مذکور شد
عدس بفارسی مرجومک نامند بری او کوچک مایل به بد و بری قلیح ست
و بستانی بهین و مدر و در قولنج تا سه سال با قیست و در حرارت مایل
باعتدال در دویم و تکیفی در دویم سرد و خشک دانسته اند و حالی جلد و
جرم او قابض ست و آب طبخ او مسهل و مزوره او با روغن بادام بعد از
رفع تپها مانع نکس و مطبوخ مهرای او با سرکه مقوی معده و با نفخ ست و بی

سرکه بخیته نفاخ و آب طبخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت قلاع و خناق و فزودن سی عدد مقشر آن مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و با سفیدی تخم جهت نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهت ورم پستان و انجاد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه و با روغن جهت ورم مقعد و ورم حار چشم و با تخم خربزه مقشر بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب به جهت نزلات و سوخته او جهت سفید کردن دندان و استرخاء پلک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و باشیر بزی نامولد استسقا و قولنج و مفرط اسهر و مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و بختن او با برگ جعفر و استعمال کوشت فربه و سرکه است عدس المرة تخم نوعی از سوسن برّی است و مذکور شد و کویند اسم علقمست عدس الماء نوعی از طحلب است و خرد الضفادع نیز کویند عدر ناکندش ست عدس جبلی بنفشه ست عذبه بذال معجمه ثمر الاثل ست و در اثل کذشت عروق الصفر بفارسی زرد چوبه کویند و آن بیخی ست نبات و برکش شبیه ببرکک کشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی باریک و پرشعبه و برکک و کل او مایل سفیدی و زردی و آب برکش مایل بسرخی و ثمرش مثل فشنخاش و قسم صغیر او ماميران ست در سیوم کرم و خشک و جالی و مفتح سده جکر و جهت استسقا و یرقان نافع و ضماد او جهت حرب و با شراب جهت نمله و ذرور او جهت خشک کردن زخمها و خائیدن و سنون جهت درد دندان و اکتحال او جهت نقوبت باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهت تحلیل اورام و فروح نافع و نهایت مفردل و مصلحش لیمون و ترنج و نرسیش تا دو درهم ست و بدلش

مثل

مثل مایران وگویند قوة الصنع ست عرن اسم عربی زوایدلیست که در حوالی
سم وزائوشتر واسب میباشد و در مزاج وافعال مانند سم اسب
و در طلف مذکور شد وسائیده او بقدر نیم درهم با بسرکه جهة صرع رطوبی
وما آب سرد جهة جمیع سموم وبخور او جهة اختناق رحم مفیدست وگویند جهت
صاحب تب ربع او را بقصد رفع تب از حیوانی جدا کنند و فع تب کند بجهت
دانسته اند و بلغة اهل سنام نوع سفید هیوفاریقون را عرن نامند عرعر
کوهیست واوازسرو کوتاه تر وکوچک تر وثمرش بفندق ویا اندک
شیرینی میباشد وغیر ثمر اهل ست درسیوم کرم وخشک ومقام سموم
وبا قوت قابضه ومسخن ومدر بول وحیض ومفتح سدد وجهة درد سینه وسرفه
ومغص وکرندن هوام وضعف معده وبواسیر ذرروی وذات الجنبی
وسنگ افتة شدن عصل ودر درحم وجلوس در طبخ او جهة اختناق رحم
وضاد او جهة قطع عرق وتقویت بدن نافع ومورث خشونت سینه ومصلح
کشر او نترش یکمثقال ست وگویند نگاه داشتن بدشت عدد ثمر او در سر
ماعث قبول وعظمت در نظرهاست عرق از حیوانات وکلها وادویه
یالسه ومایعه یقیط کند مسمی باین اسم نامیده اند وسریع النفوذ ولطیف تر از
اصل الخیر وعرق ناخواه ودارچینی بهتر از اکثر عرقهاست وعرق شکر و
عرق شراب وخرما وامثال آن وسریع الاثرست واکثار او محرق خون
ومورث امراض مهلکه حاره وعرقی که مخترع حقیر در دستورات مذکورست
در منافع قایم مقام شراب ودر بعضی اثار از ان قویتر دیده اسکار
درغایت تفریح ست عرق بید ماء الخلافست عرق کوشف ماء اللبلاب ست
عرطینشا اسم سریانی اذریونست عروق الصبا غین قوة الصنع گویند وام

۲ دفتر از اصل

عرق الصفراست عرق الزعفران عرق الصفراست عرق الخمر قوة الصبغ است
عرق بکسر اول ریشه بنا لست عرق البیض مستعجله است عرق النجیر اسم جنس
صمغ است وگویند مخصوص علک البطم است وجمعی مخصوص قلقوبنا دانسته اند
عرق الحجاب قفر الیهود است عرق الحجر باصطلاح اکسریان مفطر موی انسان
است عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شنام ذنب الحرد است
عرق الغار بلوج بلغت اندلس ولغداد صفت اول ابوخلیساست عرق
الکافور وعرق الطیب از بنادست عرار افحوان است عرق الاصف
بیخ کبر است عرق الاخبار بیخ اخبار است عروس بلغت اکسریان کبر است
عرق السوس وعرق دارهرم اصل السوس است عرق قنب است عرق فج
بکسر بی نگونست عرعر بری قسم کوچک شربین است عرض اسم یمنی بادرنجانست که
انرا حدق گویند عرمضان اسم عدی جند فوقا وبخورالاکراد است عریس
النیل بلغت مصری لشبنیس است عرم سمار یس است عرمف کما فیطوس است
عرمض اسم درخت سدر بربریست وطحلب وحب الغار رانیز باین اسم
خوانند عرق بهار اسم شکوفه نارنج است عرطب خسک است عروسک
اسم فارسی طینوث است عروسک پس پرده بفارسی حب کاکنج است
عزیرالکبیر وعزیرالصغیر قنطوریون کبیر وصغیر است عسل بفارسی انگبین نامند
وبهترین آن صاف ومایل بسرخی وقوام دارست وباندک حدّت
وخوش طعم میباشند وسمّوم بعدازان سفید وزبون تر پس سبز وسیاه
وخشک وتلخ وکهنه است که زیاده بردوسال مانده باشند درغایت
حدت میباشند ومورث جنون ومحرق اخلاط ومهلک اند عسل خام
مسهل اخلاط لزجه ومحرک سرفه ونفاخ وموافق معده ودردآن وورم

امعا وصالح الغذا و در جلا و حدت و قویتر از آنش دیده میهج قی است
و عسل کف کرفته را نفوذ و انضاج و غذائیت بیشتر است و ملطف و مدر
بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دویم کرم و در اول آن خنک
و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات
از عمق بدن و مصح دهن های رگ و تریاق سموم باردہ و حافظ قوت
او دویه و رسانیدن آن باعضا و جهته فضول دماغی و سینه و قصبه
ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و
فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و ممزوج
او با آب مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه ست با لخاصیته
مسکن مفض و لشنکی و تی کردن بآن جهته ضرر افیون و سموم باردہ و بارد عضو
شونیز جهته مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب ریزه جهته سیمیته ضرر
قطر و کزیدن سک دیوانه و اکتحال او با آب بیاز جهته بیاض و دمعه
و حکه جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنک جهته ریاح و رطوبات
کوش و تنقیه جرک آن نافع و با اغذیه جهته تنقیه زخمها و بردن کوشت
زیاده و التیام آن مجرب و با نوشادر جهته بهق و برص و طلاء آن حافظ
جهته ست از فساد و مانع تعفن کوشت و پیه و مرارات و حافظ قوت
سایر اشیا و با سرکه و نمک جهته تحلیل اورام و رفع کلف و جمول او جهته
علل رحم زنان نفسا و خادش جهته رفع قمل و رشک و قوی کردن
قضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد کندم جهته تحلیل
و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهته التیام جراحات عمیقه
مجرب و بخلاف سایر شربتها جهته فروح لثه و لهات و تقویت دندان

مفید ست ومطبوخ او با شبت تازه جهت رفع اثار ضربه وقوبا وغرغره او جهت پاک کردن
ترکب هر اخلاط لوزتین وحقنه او اب با رتنگ تا سه روز جهت قرحه امعا مفید ومضر
محرورین وسریع الاستحاله بصفرا ومصدع ومفسد دماغ حار ومصلحش سرکه وعنبر
وربوب ترش واب میوهای ترش وشربتش با بزرده متقال وبدلش دو مثاب
انکوزلیست واز خواص مجربه عسل ست که چون زن حامله با اب شربتش نموده بوشند
باعث مفص کردد ودیگر غیر حامله این اثر مفقود ست عسل داود اوملی ست ومذکور
شد عسل طبرزد شیره منبالست عسلج اسم مصری یخ عرطیثا ست وصفت اخیرا
بخورمریم رانیز نامند عسالیج سناخیار تازه رویده اشجار ست که هنوز مستحکم نشده
باشند عسل لبنی میعه سایله ست عسل القصب اب نیشکر ست عسل البلادر
رطوبتی سیاه ست که در جوف بلادر ست عسل خشک انگبین ست ومذکور شد عشبه مخفف عشبه النارنجندلسی ست واز یاسمین بزرگتر است و
در طبایع مذکور نشد ومغربی او قویتر واز یاسمین بری سایر ولایات ضعیف
الاثر اند وبتجربه رسیده وطریق خوردن عشبه ودر دستورات مذکور شد
وجمیع که در همه مواد اورانایب مناسب چوب چینی دانسته اند اصلا ندارد بلکه
همه مفاصل مزمنه وصاحبان مزاج لسبار سرد وقویتر از چوب چینی ودر سایر
امراض دارجه ضرر اوزیاده برنفع ست وسفوف او هر روز بقدر یکمثقال
با نبات تا یکهفته وزیاده بران جهت مفاصل مزمنه مجرب ودر بعضی امراض حقیر
اورا قویتر از طبخ او یافته ست وضماد او با کلاب جهت تسکین دردها وتحلیل
اورام نهایت نافع ست عشبه الصباح کراث بفتح کافست عشر درختک الوشر
کذشت عشرق بلغت حجاز سناء عرابض اورنی است ولیفی کوبند مولست واکبر
تلمیذ کیه کیاهی است برکش شبیه بمرکب غار ورنج وخوشبو وحروسان استعمال
بکنند

عصی الراعی

میکنند و دیوزی غیر ان دانسته شد عشقه بنا بیست مثل لسلاب و لسبایر کم برگ و شاخها را و از لسلاب نعابت قویتر و دراز و بهر درختی که میرسد خشک کند لذا عشق مشتق از وست و بخش شبیه بحلبه و ازان کوچکتر و در تکاپن لوبا مند و لعبی اطبا را بن زمان تخم او را کنوث و السنه اند

عصی الراعی کبیر و صغیر میباشند کبیر را زوصغیر را ماده و بفارسی کبر سلاسرخ مرد نامند و تخم و ساقش سرخ و برگش مایل به بنفشی و در باغها بسیار شد و در سکاپن صغیر او را خاک تره گویند برگش و ساقش سبز و کوچک تر از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستری بر برگها و او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها ابنوه و در افعال کبیر او از صغیر قویتر در سیوم سرد و در اول خشک اند و رادع و مدر بول و مبرود و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض او قاطع نزف الدم و آب او قاطع حیض و حبه قرحه امعا و لغت الدم سپته و اسهال مرار وی صفراوی و تپهار دوری و خماد آن لهته با د سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد جراحات تازه نافع و حمول آن قاطع حیض و مضر ربه و مصلحش الجزر و قدر شربتش از آب او تا هفت مثقال است

عصفور بفارسی گنجشک و بتر کی سرچه نامند بری و اهلی می باشند در دویم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مزاجین که ریاح در ابدان تولد کند و کوشت آب و ملین طبع و جرم او قابض و جهت استفاد قابح و امثال آن و ضعف جگر و پرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم او و مغز سر او با بزرده تخم که در وقت هیجان گزند نیابت نافع و تخم او در تسمین بدن سعد بلیت و مغز سر او با بزرده تخم مرغ مهیج باه و شرب او و حمول او با نبزاب باعث سرعت حمل زنان

عصی الراعی بهندی لاری کاکته و فارسی عصی الراعی غیر مرتع مرد و بر زبان تلنگی تیل ۱۲

عاقر وخون وزبل او جابد بیاض عین وزبل آن جهه کلف وثالیل مفرد مضر
محرورین ومصلحش آب انار وامثال آن واستخوان سائیده او مقوی
معده وجهه اسهال نافع ولسائیده او نقابت مضر احشاست وچون مویه
معدکنجشک راپاک کرده درثقبه گوش گذارند درحال درد ازاسکن
کند مجلس وچون مجموع ازموی پاک کرده سوای سروزنده را در آشیانه
زنبور عسل بیاویزند تا ازبنیش مگس عسل کشته شود انگاه در روغن بجوشانند
وبدان در روغن مزبور جهه استرخاء قضیب ولنوط مجلس عصیر الرطب
سیلانست عصاره سوسن رب السوس ست عصاره آب افشرده
نباتاتست اعم از انکه خشک کنند یا نکنند در ثمن اصل آن مذکورست عصیب
وعصیان شیطرح ست عصفره اخریص ست عصفر بادآورد ست عصفره
تمیمی گویند بلغت مضر اشتر غارست عصبه ریحان سلیمان ست وگویند فنوس است
عصب نوارش ست عصاره خشخاش اسود افیون ست عصاره قرطاقا قیا
عصاره ماهیتا شیاف ماهیان عصفور التوک قوزست عصفور السیاح
صفراغون ست عصفره چیزی زردست عصفور الجنه خطاف ست عصی حرس
جلبوبست عصلان خنثی ست وگویند استفیل ست عضاة بضاد معجمه
اسم جنس اشجار کوچک ست خاردار عضابات اسم جانوران گزنده است
عضابه جنبت ست عضرس خطمی ترکیست عطشان دنباوس ست عطب
قطس ست عطفل بهراوج ست عطاره اسم بنطی سنبل رومی ست عطوش
اسم عربی حمار وحشی ست عطر منیم حب المنیم ست عطارد بلغت اکریان
روح توتیاست ولوبنی زنبق رابایں اسم مے نامند عظم بفارسی استخوان
وبترکی سموک نامند واکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل آن

مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در
دویم سرد و در اول خشک و سوخته او در سیم تر و رطب او جهته صرع مجرب
خصوصا بوسیده او جهته عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم
نافع و جهته تب ربع بشرطیکه سنا رب آن نداند مجرب دانسته اند
ذرور او جهته ناسور و اکله مجرب است خصوصا با بذک صبر زرد و اشنان مدن
سوخته و کهنه آن با سکنجبین و با بذک صبر زرد جهته ورم سپرز و با عسل
نفایت مقوی باه و ذرور آن جهته قروح اعضا و عصابی و با سرکه جهته
سوختگی آتش و با ماء الشعیر جهته اثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش
تا دو مثقال است و کذا اشتن آن مانع احتلام است دندان آسیای
انسانی ما استخوان بال راست هدهد در زیر سر نایم موجب اعدام و بیدار خواب
ما دامیکه بر ندارند و با خود داشتن آن در زیر سر نایم موجب کذا است
مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتر سبب کثرت
ایشان میشود و چون دو دندان پیش سگ و گربه را در میان جماعتی
میدارند که ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه میشود و چون استخوان
سگ مدایجای استخوان آدمی که شکسته و برطرف شده باشد
بگذارند التیام می یابد و ضاد استخوان سنگ پشت با صبر موی را مثل
نوره میبرد و در دفع زخمها بعد لیست عظم السبق عرن است عظابه
اسم عربی بمعنا لامندراست عظم کباه نیل است و قطب را نیز نامند
عظا نوعی از صدف است عضیض نوعی از بلوط است و مذکور شد عفار اسم
عربی قطب است عفص بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت
بلوط است و در بعضی بلاد بکسال مازو و بکسال بلوط بار میدهد و بهترین

نسخه مازو و مصر و کته هر سه بموزن هر اقویه لنه و دندان از مجربی انتهای یافته ۱۲

فی اصباح الی قضیب طبی العضی اما دندان اصباح بلا قرینه
طبیعی مازو ترنجبین و نمدان از روی نفطع الدم ان فتوحه علی الم الطلبة الاطراف

بهترین او سبزی سورنجان و قوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم و در سیوم خشک
و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبخ او جهت سیلان رطوبات رحم
و سقوف او نارزده تخم مرغ جهت قرحه و اسهال کهنه و ضماد کهنه او جهت جمیع اورام
معدد و خروج آن و رفع بد بوی عرق و با سرکه جهت ریاد سرخ و سیلان حیض و
بیرون آمدن ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان و خون از همه اعضا
مجفف فروج و مانع نمله و آکله و سرطان و مضمضه طبخ او جهت قلاع و لثوثیت
لثه و دندان و کرم خورده آن و اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و حرب و آب او
جهت سیاه کردن موی و استحکام ریشه مداوم و مؤثر و لثوح او قاطع رعاف است
و منفرسینه و حلق و مصلح شیر بتر او و شربتش یکمثقال و بدلش پوست انار عفص
بهترین او سرخ و زرد و سفید ست در دویم سرد و خشک و سوخته او
لطیف تر و مقوی دل و مفتح سده و مسیز رو جگر و برانیدن حصاة و دافع
خفقان و اشنامیدن زرد او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او لثوثه
لثه و رافع سستی آن و درد دندان مسخن و مقوی بامره و انکشتری او
باعث هیبت در نظر خصم و استجابه دعوت ست و مفرکرده و مصلح او صمغ
عربی و شربتش تا نیم درهم عقرب بلوط اکریان کوکرد بست و بعربی اسم
کژدم فارسی ست و آن شبالیه و جراده و الوار شبالیه الوان میباشند
دانچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شبالیه نامند و انچه را کشد جراره دنباله
و او از شبالیه کوچکتر میباشند زبون ترین اقسام او سیاه و پر و دراز ست
و بهترین او در میدان از رد شبالیه ست و تجربه رسیده که چون اجزای
اب ندیده را آب اندک باشیده بر روی هم گذارند خصوصا در تابستان
عقرب بسیار ازان متکون میشود در آخر سیوم سرد و خشک منکافنه

او را که بر موضع گزیده عقرب به بندند جذب سمیت میکند و آشامیدن
برشته کرده او جهة قروح سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده مفید و
سوخته او با او و به مناسبه جهة رفع سنگ کرده و مثانه و عسر بول مفید است
و اکتحال محرق او با فلفل و ادویه حاره جهة بیاض عین و ناخنه چشم حیوان
و انسان مجرب دانسته اند و با سرکین موش بقدر نصف او جهة نقوبت بصر
و طلاء جهة ساقط کردن دندانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف
و قروح خبیثه قوی الاثر است و با روغن او که زنده او را بعد از سی و شش
ماه در روغن زیتون که بازای از عددی دو مثقال با بند انداخته چهل روز
در افتاب کدارند جهة عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلا بر شته
کرده او در روغن زیتون که بجد سوخته نرسیده با بند جهة رویانیدن
موی و ازالة الثعلب بسیار مجرب و بستن بکبد و عقرب قدید کرده بر ران زنی
که همیشه اسقاط جنین میشود دافع سقوط کودک و کزیدن عقرب بر غیر عصب
رافع فالج و از مجربات شمرده اند و اشامیدن او مضر ریه و مصلحش کل ارمنی
و تخم کرفس و شنبلیله تا مثقال درهم است **عقرب** بحری ماهی صدف خاردار است
و سرش بزرگ و خار سفید بران رسته و نیش آن حیوان است و کزیدن
او باعث سوزش عظیم میشود و اکتحال سوخته او جهة نزول آب و غشاوه بیاض
عین و قرحه چشم و طلاء او جهة داء الثعلب مفید **عقاب** با صطلاح اکثر یان
نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی معروف است و بفارسی الوه و
بترکی قزانوش نامند در دویم کرم و خشک و خون او محلل اورام و زهره
او جهة ابتدای نزول آب و بیاض و تقویت بصر و زبل او جالا کلف
و جوش رخساره و محلل خنازیر است **عقیق** از طیور معروفه و از کلاغ اطلق

کوچکتر و مطبوع تر و بهتر که صفصقان و در اصفهان غلا چاره نامند کرم و خشک
و در دی الکیفیه و در خواص قریب بعزاب البقع ست و اکتحال زهره او مورث
محبوبه و نظر خلایق ست عقار کوهان عاقرقرحا ست و گویند فادانباست عقار
خمرست عقار ناعرطیثا اسم سریانی اذریونست عقار اغیردون اسم سریانی
اشیر اس ست عقار اسوسنبالی اسم سریانی ابرساست عقاقر اسم جنس او و دیسقوریدس
و عقار اسم مطلق دواعقیان اسم عربی ذهب خالص ست عقیلا اسم عربی
عوزه ست عقربان بلغت اندلس اسقولوقندریونست عقبد العنب بفتح
سب عقده بلغت مغرجوب زرشک ست عکوب نوعی از خرشف بزرگ
برگش بسفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کوبیده لذیذ شود و با قهوه
منقوشش میکنند بغایت بهی ست و سایر خواص او در خرشف مذکورست عکنه
بلغة بربرست علکه عقعق ست عکرش اسم صف اخیر شمل ست و بعضی گویند اس
ست عکر ثقل و دُرد چیزهاست و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنهاست و آن در
اکثر امور قویتر از روغن صاف او و غلیظتر و کثیف تر از ان ست عکیر
نزد مجمی موم گویند عسل ست که در خانه زنبور یافته میشود و نزد بعضی و شیخ الکواز
که بفارسی موم گویند و آن موم سیاهی ست که رخنه های آشیانه را بدو مسدود
میکنند و را خر دیم کرم و خشک ست و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار
از بدن و بخور او چه سرفه کهنه و ضماد ش چه اقسام قوبا نافع و در اسحتکام
استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیا ست
لهذا مومیای تجلی نامیده اند و قدر نشر بخشش بکمثقال ست که باده مثقال نبات
و با عسل که با آب سنزبت کرده باشند بنوشند علیق نباتی ست خاردار و برگ مثل گشنیز
بگلسرخ و ثمرش در طعم و شکل مثل لوت سیاه و در دیلم نوش تنگاین نوند زیرا که

تکمن
بکور رستکاش نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در دو غالب بحد در جه دوم
و جمیع منافع او را مجرب یافته اند همه اجزاء او را دوع و حابس بریف الدم و سیلان
رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشاست و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او
با اندک صمغ جبه امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه نافع
و کشنا بنده دمل و القیام دهنده زخمها و حابس اسهال و مفلات و خون است
و جبه بوا سیر و سیج مفید و خایدن برگ او جبه قروح لثه و قلاع و بدبوی دهان
و اشامیدن او با کلاب در حیض مانع حمل و ضاد برگ او مانع زیاده شدن
آکله و نمله و رافع زخمها سر دو برآمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده و مانع
انصباب مواد بآن و نمر او قابض تر از سایر اجزاء او و مقوی امعاء و مفتح او
زیراننده سنگ کرده و طبخ برگ و ثمرش سیاه کننده مو و مضر کرده و مهلک
سنگ و قدر تر بتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی او بسیار
کم خار و ساقها و او سفید و ثمرش مایل به تدویر و در افعال مانند غیر جبلی
و شکوفه او محلل است علیق الکلب بنامست بسیار ریز کتر از علیق و شعبه
مدور است مورد و برگش عریض تر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای
صلب و کلکش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و
در جوف او چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک است و در القیام جراحت
مجرب دانسته اند و مستعمل از ان ثمر اوست که جوف او را پاک کرده باشند
طبخ او با شراب نبات قابض طبع و حابس بول است و کل او سرد و خشک
و قابض و مجفف او جبه اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و در ب
و لعف الدم سینه نافع است علیق بفارسی زلو نامند و دو جه و بیرکی
سلوک نامند کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از ان بزرگتر و خطوط سبز

نسخه عبدالله

من خواص العین انه اذا خرج جاورست الزاج
عکس مافوقه من الزاج صحیح ۱۲

و در آبها و در زمین نا مستعفن بهر سه و در اکثر امزجه و اعضا ضعیفه که قابل مجمر
نباشد مثل بلک چشم و بن دندان مدل حجامت سف در دوم سرد و خشک
و سوخته او حالا انار و مغفت حصاة و قطورا و با بارو عن بنفشه جهة حرقة البول
و قرحه مثانه مجرب دانسته اند و مسحوق او با صبر مخفف بواسیر و بیوق
او با عسل محلل حناق و طلا بجهة او در روغن زیتون جهة کردن قوی کردن قضیب
بغایت موثر و ضماد سوخته او با سرکه با آب بیخ جهة رویانیدن مو کنده
باشند مجرب است علیق القدس علیق الکلب است علک اسم جرئی است که قابل
منع باشد و ازهم بریزد مثل سقر و مصطکی و امثال آن علک الانباط علک البطم
است و الیحی بن عمران کوید صمغ درخت پسته است و در منافع مثل سقر علک البطم
بفارسی سقز و با صفهانیان قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک
و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی ماضمه و ملائق حکماء یونان در دوم در جمیع افعال
بهتر از مصطکی است و شربت او با عسل جهة زحیر باطنی و مالند روس و زده
لحم بهمرسانند جهة شکستگی اعضا بهتر از موم بیاضست و رافع اعیاست و جوش بلک و قبه
او را با دوا و قبه پخته کرده بزور قدر مضاعف بگدازند و مجموع او را در دوسه
شب وقت خواب بنوشند جهة خفقان و سرفه رطوبی بعد تحلیل و جوش ضماد
کنند بجهة ناخن و درد اعضا و شقاق فرمن خصوصا با قدری شنجرف بجهة
و تضمید علک البطم جهة ثقبه زخم ها و جهة تحلیل ورم و کوشت بر آوردن
و جذب سبکان و خار و رطوبات غایره از بدن و با بارو عن زیتون جهة
تحلیل ورم و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خایدن او
جهة جذب بلغم و ماغی و تحلیل رطوبت معده و ثقبه حلق از اخلاط زجه
مفید و مضر محرور ین و مصلحش سکنجبین و کو بند مضر عصب است و مصلحش

عسل قدری عنبش یک مثقال علق طفیقون ست و کویند اسم صبر ست بعلق هندی اسم
فارسی ماسقودون ست علو و علق صبر و نبات اوست علک سلک ست علوفن بیونانی
مفتح ست علک یابس قلوی نباتست علک رومی مصطکی ست علک رطبه خمک ست
علقم اسم جنس نباتات تلخ ست و کویند حرادا زوقنا دا لحمار ست و بعضی کویند حنظل
علم بلغة الکسیربان دزنج ست علوفس حیوانیست علیسی نبات صبر ست علت
خندریلی ست علیجار فراست عمر اکرفس ست عناب نوعی از خرزهره ست که بانجم او
خورند عماد نبک اسس ست عنبر رطوبتی ست مانند مومیائی و قطر منجمد شود از جزیره
های دریای عمان و بحر مغرب و چنین وقت جزر و مد دریا داخل بحر میکرد و دوصاف
او بر روی آب از تحریک موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و او را شحمانه مانند و نجیع
مخلوط بخاک و ریگ ست بچه تقل در قعر آب محال نشیند و صفاجی و سیاه میباشند
و عنبر تخته مانند و بهترین او اشهب مایل بسفیدی ست که بادهیته و خوشبوی باشند
بعد ازان مایل بازرقی و زردی بعد ازان مایل بسبزی و زبون ترین او لسباصفاجی و قسم سیاه
بلغمی کوماهی او را فرو برده باشند بجهة اضرار رد کرده باشند یا از جهة افراط مرارهای
ماهی را کشته باشند و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن
و کچ و موم و عنبر سیاه یا زرنباد مخصوص ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه لسیار مشکل
مشکل و خالص او در خایدن منقطع نمیکردد و عنبر در جرم کرم و در اول خشک
و حافظ ارواح و قوتها و نیابت مفرح و مرکب اشتها و باه و مفتح سدد و واعیه
کننده قوتها که از شرب دواء از جماع کم شده باشند و یا از زهر سموم و مسهل مواجبن
و تراکیب و مابلطیع رافع مضر امراض بارده دماغ و مایلغمیه رافع امراض حاره
آن جمله زلات و جنون و شقیقه و امراض کوش و سینه و بینی و سرفه و ربو
و خفقان و عشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جکر و استسقا و یرقان

و در معده و سبز زرد کرده و ریاح و قالیح و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء
و تقویت حواس و انتعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او با ما والعسل جهت
اعادهٔ یاده مایوسین و طلاء او با غالیه و روغن های حاره جهت تقویت اعضاء
تناسل و تحریک باه و براجلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بجد افراط و شراب
بگدانک او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب و
بخور او مصلح هوای وبا و کرنیز انده هوام و بوبیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر
و باعث غلیان خون در وقت آن و تولد شیری در محرورین و مصلحش
کاوز و میوه های سرد و تر و سوط او یا روغنها و عاره رافع امراض بارده و مانع
و سده آن کویند مفر اعصاب و مصلح او صمغ عربی و زد لوفی مضعف روح و در بگدانک
شربتش بگدانک و بکمثقال او که با دو چندان از بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی
سه دفعه در یکروز خورده شود و تفریح او بحد مستی میرساند و بدلش تخم خربزه
او مشک و زعفران است عنب بفارسی انگور و بترکی ازوم نامند و بهترین
او شیرین و نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است و در آخر اول کرم و تر و در اغذیه
بهترین میوه هاست و بغایت مسمن بدن و متعدل از جهت غلیظ و صاف کننده خون
و مولد خون صالح و افزونی بیه کرده و رفع مواد سوداوی احتراق خلط نافع و مصلح
حال سینه و شش و مفرح معده رطبه و ریوی و مصلحش زنجبیل و مفرحهای جگر
و سبز زرد قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و بلیله طبع و مورث تشنگی و مصلح آن
سکنجبین و غذای ترش است و آب سرد انکور بعد از انکور نهایت مفسد و
مورث استسقا و بتهای عضو است و باید بعد از چیدن او بدو روز تناول
نمایند و مابین و طعام خورده شود و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و
مفر اعصاب و معده و سوخته او جهت جراحت و جلا و بصر و رطوبت چشم را نافع و پوست

او مولد ریاح و سبیار بطی الانحدار است و انکور نارس و عقص مایل سبزی
و کسیف است و روغن انکور که بکرآب او و ثقل او را با روغن زیتون جوشانیده
صاف کرده باشند مادر اقتاب پرورده مانند و بغایت محلل اعیاد و
مسخن و ملین جلد است **عنب الثعلب** بفارسی سگ انکور و بزرگ قوس
آزو می نامند و در اصفهان تاج ریزی کویند و انواع بسیار است هر یک بری
و بستانی و هر یک از آن نوعی زوماده بسیار باشند و قسم نر او کاکیج است و نر بستانی
مستی بکاکیج بستانی و قسمی تربی و جبلی مسمی بکاکیج منوم است و قسم ماده بری را
عنب الثعلب مجنبن نامند و قسم ماده بستانی را بلغة عرب فثاناند عنب الثعلب
معروف است و از مطلق او مراد همین نوع است نباتش او مایل شجر و کیاه و
برسناخ و برکش مایل بسیاهی است و عریض تر از برک ریحان و دانه او زرد
مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با بذرک شبرنج و لز و حبه و تخم او سفید و بقدر
خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی زرد بصفرا در
اول سرد تر و مستعمل دانه اوست رطوبات دمبرد و ملطف و با نوعی قابضه و
مسکن تشنکی و دافع اورام حاره و حبار و قیه آب او با سنکر محلل اورام باطنیه
و امراض احشاست و مسهل اخلاط مرار و دافع مغص و ذحیر و ورم مقعد
و استسقا حار حقنه او حبه جنون و شوری و تقبیه اعضا و ضماد به او حبه ورم معده
و التهاب آن و سایر اعضا را و اورام حاره و با دسرخ و سوختکی الش و زخم
و ابله و قروح ساعیه و سرطان منقرح و در دسر و عصاره او حبه تقویت
باصره و فرحه و حبه رفع سیلان حیض و رطوبات و طلاء او با بمک حبه
حرب و حکه و با بان حبه عرب و روغن کل سرخ و سقمونیا آب حبه جمیع اورام
حاره و غرغره او حبه و رم حلق و درد دندان نیابت موثر و بخور و نطول او

حنه نرلاست وقطورا وجهة امراض کوش وبنی نافع وگویند مقوی مغز مشانه ست ومصلحش
قند وبدلش کاکنج ونزد بعضی قدر شربتش تا پنج مثقال ودر مطبوخات تا ده مثقال و
از آب تا بست مثقال واب غیر مطبوخ او لغایت مقوی ست عنب الثعلب مجتبن
نبات او را برگ مثل کنکر دیخار و ده دوازده شاخ از یک بیخ بر روید وبقدر
زرعی ودر اطراف شاخها وغلافی شبیه بزیتون وبزرگ تر ازان وعریض وبارش
مثل بارد رخت چنار وبعد از شکافتن غلاف شکوفه او سیاه وثمرش شبیه
بگوزت ودران دوازده دانه مدور سیاه وسست وشبیه بدانه دلق وبخش
سفید وسطیر میان تهی لقدر زرعی وتلخش کوهها در چهارم سرد وخشک بمثقال
او لغایت مسکر وزیاده ازان تا چهار مثقال کشنده ست درخارات مواد حاره
استعمال او جایز نشمرده اند عنب الفار الدب تیرک مردار اعاجی گویند درخت کوتاه
نرم ماده میباشد ونزار او بقدر قامت شاخها واو بسیار مایل بزمین وچوبی بخار
وبرگش مثل برگ انار مایل بپهنی ونرم وثمرش بقدر کنار خوشه دار مثل
کاکنج سرخ ودر رجوف او چهار پنج عدد دانه کوچک وطعم او با شیرینی قلیلی
وتلخی ومایلی بوجه وقبض وگلش رزد مایل بسبزی وارجنس زعرور ست در
اول سرد وخشک ودافع لفت الدم وبخش مایل بسرخی ولبسیار مجفف
وجاذب ومحلل اورام ست وبیطار آن لوست او را در اورام دوامی
میگذارند تا جرک بدر آورده شود وماده او را برگ درخت تر شبیر وشبیه
ببرگ شمشاد وازان کوچکتر وغیر چوبی بیخ او عود برست وسایر اجزاء
او با سمیت ست ودر بلاد کرمان وشیراز کثیر الوجود ست وبرگ نامند
وبرگ مسکر ست بخلاف بیخ او عنب لحیه شامل ثمر فاشیر آوشمر کبریت
عنکبوت بفارسی کمار تنه بتر کی ازو محجک نامند اقسام مبیاشند ومراد

از مطلق او عنکبوت بنیت که در خانها میباشند و سنایر اقسام مانا مها
مخصوص بست مثل سنب و رتیلا و غیره آن و مزاج همه سرد و خشک و مسحوق عنکبوت
مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و بادروغن کل رافع درد
گوش حار و تعلیق یک عدد او بر بازو و بجوز آن رافع تب ربعه و وام
عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و رعاف و مانع جراحات غیر عمیق
چون بسر که تر کرده در اینه او در کل ضماد کنند و رفع آن میکند و مجلب و سوخته او
جهت طلای باصره و تقویت چشم و منع نزول مواد و حمول او با نوشادر جهت بواسیر
مفید عناب بهترین او رسیده و بالیده و شیرین است و خشک او بهتر از تازه
معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و فرو نشش تا دو سال باقیست و ملین
احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف
کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و ربو
و درد کرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج حار و یابسکنجبین جهت شری
سعد بل بست و اکثار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش سکنجبین و مویز و مقلل منی و مصلح
آن عسل و اد و یه باهیه در میر و د و نیز بکلاب و شکر و برکش معجون ذرایقه بجد یکه تمیز
طعم اشیا نتوان کرد و شراب طبخ رکب او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض
یک روز رافع خارش بدن مجلب و دروغ خشک او در رفع اکله و قروح خبیثه بهم خصوصاً بعد
سعدیل و شرب نشاره چوب او رافع حکه و جرب و منضج و طلای او جابر شکستگی
اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان سست و شرب عناب سابیده
با دانه او رافع قرحه امعا و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با او دو به مناسبه و بثهای
جثه امراض جشم مفید و قدر نیم بتشش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان عقود اسم
جنس خوشبهاست و عناقید جمیع ان و اسم مخصوص بنا بتست پرشاخ و بقدر

سه شنبه و برگش مثل برگ سداب و ریزه و با شکوفه و خوشه او سرخ و مملو
از تخم و در رائحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع رنجش مواد با عضا
و ضماد او نافع اورام حاره و التهاب آن مسکن حدت خون و صفرا است و قدر
شربتش تا درهم ست عنم بلغت دیلم و تنکابن دارو اش نامند و از شناخیها
میروید و غیر تیونه ست برگش سبز با طراوت و ابیوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش
سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات
و نزف الدم و حیض ست شربا و ضمادا و لطولا و قائیدن برگ او مقوی دندان
و لثه ضماد و دزدا و جهت جراحات تازه نافع ست عنز بفتح اول بزماده ست
و در معز مذکور ست عناق بزغاله ست و در حدی مذکور شد عنبرب
سماق ست عنب الحبش فاشرست عنجد عجم الذئب ست و جمیع دانه اشمار
را شامل ست عنصل اسقیل ست عنزران اذریون ست عنقلی اسم
یونانی سنبلجم ست عندم بقم ست و نزد جمعی دم الاخوین ست عنقه اسم
عربی مرزنجوش ست عنزروت انزروت ست عوسج قریب بدرخت
انار و پر خار و برگش مثل مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخودی
و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار چسبیده میماند و میتمیز هر دو قسم از عوسج
را برگ مایل ببرجی و خار او بیشتر و شناخها دراز تر میباشند و ثمرش
عریض و با غلاف و مجموعه او در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک و
بیخ او را هر روز بقدر یکوقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد پس
صاف نموده بنوشند جهار روز عمل مجلس میکند و جهت جذام مجرب و دافع
سوداء سوخته ست بشرط ست که دو روز قبل از ان اسفیدباج بگوشت
گوسفند تناول نماید و روز سیوم طبخ مذکور را بنوشند چند گاه بدستور عمل میکند

ماند که روز دیگر نضرب او که روز راحت ست بحمام روند و مولف تذکره
طبخ مذکور را حنه قروح رطبه حرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب حینج و السنه
عصاره تازه او حنه حرب صفراوی و مضاد برگ تازه او حنه نفیه و حمره و
باجنا و حنه حرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبخ برگ که بجد قوام رسد
حنه جمیع دردهای چشم خصوصا مایسفیدی بخم مرغ با شیر دختران بپذیرد و
قطور آب برگ تازه او را حنه رفع بیاض مجرب و السنه اند و چون بکفته تار
کنند و چون بینی او را ریزه کرده با مورد بسوزانند حنه قروح و امراض مقعد و منع
زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر است و سخرش در جمیع
افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث
قولنج و مصلحش کتیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در دروازه
مبطل سحر و ساحر و دا شش مورث جباه ست عود اسم جنس چوب و
شاخ اشجار ست و باصطلاح اطبا مراد از چوب درختی ست که از جزایر چین
و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند
تا بصفات مذکوره متصف شود و انچه در خاک زیاده ماند ثابت تر
و سبک و متقشر میباشند و او را مولد مثل و السنه اند و عود قماری
نوعیست که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسم اند
مثل سمندوری و هندی و غیرهما و بهترین او سیاه و صلب و براق و
خوشبو و تلخ ست و سمندوری را و هنیه غالب و بری و جبلی و خطوط
سفید اند و هر چه بر روی آب ایستد فاسد ست و در آخر دویم گرم و در
سیوم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بعد مثل و مفرح و لطیف
و مفتح سدد و محلل رماح و مقوی دماغ و دل و حکه و حواس و اعصاب و

۲ کذا در نسخه و ظاهرا زیادتی است و گویا از ذکر الوان

احشاء وحابس طبع ورافع رطوبت معده وعفونت آن وادرار بول که
از رطوبت وبرودت وضعف مثانه باشند وهاضم وحافظ صحت حوامل
وجنین وحنه ربو وخفقان وسرفه وضیق النفس واستسقا وعشی وعشیان
وسپرز وتقویت باه نافع ومطبوخ او با شراب لجانی بازهر سموم وگزاو
محلل رطوبات دماغی ومقوی دل ودماغ وسوخته او در جلاء دندان مجرب
ومضمضه وزین ومصلحش سکنجبین وکافور ومضمضه وعود برّی هیچ قسم نیست
ماده عنب الدّب که برتر کی مرد اراعاجی نامند ودر کرمانسیار میباشد سطبر
مساعد وارزرعی زیاده وابلق وباد دهنده وخوشبوست ودر افعال بسیار
ضعیف تر از عود هندی وبدل نمیشود عود الحیه دوائیست که اورا مومن فرد
ذکر نموده وقبل ازین کسی مذکور نکرده آن نباتیست که از بلاد بربر وبلاد سودان
خیزد وشبیه بسوسن وبخش شبیه باصل السوس وباصلابته وخشونت مانند عاقرقرحا
وانیخ وتند درسیوم کرم وخشک وترياق جميع سموم ولكنا هدا شتن او مانع
کردن جمیع هوام وچون مار دارنده او را به بیند حس وحرکت از وساقط
گردد ومفرح ومقوی حواس ومحلل ریاح غلیظ وتند هین مطبوخ او در رد عنکبوت
زیتون نافع عرق النسا ودردهای بارده ست درهمان ساعت وشربتش
نیم مثقال عود العطاس تزویق کند شش ست ونزله جمعی بخیست بقدر یک
انگشت سر او سطبر وطرف دیگر باریک وابنوه شبیه بکیاه برنجاسف
وبرگش ببرگ زیتون وقبه او کوچک شبیه ببابونه وتندبوی وعطسه آرنده
وبیطاران درجراحت های دواب استعمال میکنند تازه او در آخر سیوم
دیگرم وخشک وخشک او در آخر سیوم یابس ومعطش قوی وجالی ومحلل
وضماد او رافع عشق وکلف وبرص وخون مرده بمدت جلد ست عود المیر

از ذ جم

نزد جمیع چوب او انا غورس ست بسبب خاصیت او در بسیر ولادت و بعضی
بجهته قضاء حوایج دلبران چوب حطی و چوب محلب و قومی اراک را دانسته اند
عود القرح انزد بعضی عاقرقرحا اند و نزد بعضی وج ست و برخی گویند بخبیث
باجدت و نبات او شبیه براز یانه و بقدر قامتی و شاخهاء او مثل ریباس
عریض و رسنام بسیار ست در سیوم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج ست و
در بعضی خواص مانند عاقرقرحا عود النجور عود قمار ست عود البرق دارشیشعان
ست عود الریح اسم مغربی از عبس ست و نزد جمعی فاوانیا و نزد جمعی ماهیران
و نزد بعضی وج ست عوسیا اسم رومی لسبابانه ست عود لبسان شاخ درخت
لبسان و در لبسان مذکور شد وج ست عود الصلیب وج ست چون بالفعل مفقود ست
شاخ درخت لبنام را بدل میکنند در جمیع افعال ازان ضعیف تر ست عود الفاروج
ابوخلساست عود الوج وج ست عود الصلیب فاوانیا ست عود الدارفه محروف ست
عهن صوف ست عهنیون سنای بلد لست و در مرعب کبز الوجود ست
ساق و شاخهای او مابین لسباهی و سرخی لسیار تلخ و بعضی او را از اقسام
ماهی زهرج دانسته اند در اول سیوم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل
بلغم و سوداء چنه در دورک مفید و لغابت مورث کرب و مفراحشاست و
صفت دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهاء او دراز تر مایل بسبدی و کلش زرد راست
و مسهل بلغم و سوداء و بغاله تر از قسم اول چنه در دو مفاصل و امثال آن نافع و مغشی و
مصلح عناب ست و انیسون نیز بتشش نادو در هم ست عین الدیک لفارسی
چشم خروس نامند دانه الیست سرخ و صیقلی و براق و مدور مایل به بهنی و
درخت او قریب بدرخت فلفل و خوشه شبیه بیطم و از جبال دکهن آرند نزد بعضی
تخم بقم ست در سیوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند منفرح و مقوی
عین الدیک بهندی کهنکی گویند برگ او شبیه بیرگ شفک و بیخار دارجنبی لهدرت او ان و قصبه او بهنیفید و مغز کرم دارد و بعد از
و روغن او که بطریق تکلیس گیرند بهندیا و غور آنست و ضماد او چون برگف پا بهد کنند اما کی نزد عظیم تجد و آنچه مولف آورده
در شکنه بنشاه

ع لسباهی و سرخی در دراز برگ و میوه و بیخ او از برگ و میوه و بیخ او در بر

اعضای مخ غایت مقوی باه بمولد منی بحد یکه کرست جماع موجب ضعف شود و حافظ
قوتها مانع هبری و جزو اعظم معجون ملوکی حافظ الصحه ست و مصدع محرورین و مصلح
کشیزست و شربتش بکمثقال باید که با شیر تازه و تر بخورند و شکر استعمال نمایند **عید** بکسر اول
نباتست کوهی و شناخیار او با برگ و گل و در رفع حرارات تازه قوی الاثرند و نشنه اند
عین البیدا اسم فارسی اذان الفار الف روی و در افراقصیه لحمه عرق النسا استعمال
بنمایند **عین البقر** در ارتاریک و صلب و طواز برگ ریزه شبیه برگ مورد و در هر شاخی
یکا مدور بقدر درهمی مایل بسیاهی اسم نوعی از زنکور و بلغت مغربی نوعی از الوات
و اقحوان را نیز نامند عین الاعلا اقحوان ست عین الفار اذان الفار ست بلغت اندلس عینه
رعی الحمام ست عین السرطان سپستان عین البقر بلغت شام و صغیرا قحوان ست عیدان اسم
جنس شاخ نباتات ست و بلغت شام دار شیعان را نامند عیزران زعرور جبلی ست
عیشام اسم عربی درخت غرب ست و نزد بعضی درخت غبار ست عیدان
ابطاط اذا لغراست عین الحیوان بلغة اکریان زبیق ست عین الهر سنکیست مشهور
و در طب بعضی ازان ذکر نکرده اند

حروف الغین

غافث بنا دمشاه و کرفا شکوفه کیاهیست کبود مایل بنفشی و طولانی و تلخ و یا غوضیه
و برکش دراز و عریض و زغب دار و از وسط برکها شاخ بخوف خونت دار میروید
و قوتش سه سال باقیست در دوم کرم در اول خشک و ملطف و جالی و مفتح سدده
جکر و مقوی معده و جکر و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره
و رافع بیهار مرکب و سده سپرز و کذر دراو مجفف و الیتام دهنده زخمها و حمول
او مدر حیض و کویند مفرسپرز و مصلحش اینسون و بدلش مثل او اسارون
و نصف آن افسنتین و شربت او سه درهم و در مطبوخ نهفت درم ست
غار درختی که تا هزار سال میماند و نزد یونانی بغایت محترم بوده و برکش
خوشبو

خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از ان شبیه ببرگ بید و ثمرش بغدر فندق
و پوست او رقیق و سیاه مغز و تخمش سرخ مایل برزدی و خوشبو و تلخ در آخر هوم
کرم و خشک و دانه او کرم تر از سایر اجزاء و طبخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضمادش
جهة کزیدن زنبور و بانان بدستور با آرد جو بر شته و جهة لسکبس و ردهای حاد و مضمضه
بطبخ او با سرکه جهة درد دندان و با شنیدن آب او در خانها جهة گرزانیدن
هوام و آشنا میدن او مقی افتراش آن باعث کرخیش هوام و مکس سب و حب الغار
محلل و مدر تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی فم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه
کهنه و ریاح غلیظ و مص و قولنج امراض جگر و کرده و مثانه و حصاة و سبز و پهوس
و صرع و درد کمر و مفاصل و اقتباس حیض و باعث جهة قرحه امعاء و ریه و قطر اورا
روغن کل و سرکه جهة کرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهة بهق و تحلیل اورام
باردة مفید و قدر نیم مثقال و بدلش سماق و سنبل هاجب محلب با جتطیانا
یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و منفر سینه و مصلحش کشنیز است و فرجه
حب الغار مسقط جنین و سقوط آن جهة لقوه و جلوس در طبخ آن جهة امراض
رحم و مقعد نافع ست و پوست درخت بیخ او بقدر نه قیراط جهة اخراج حصاة و امراض
باردة جگر نافع و باخود داشتن چوب او باعث قضاء حاجتها و قبول عامه
و از دیاد جاه و شستن بدن باب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع
آفتاب روز چهارشنبه بچوبد کسی که مفقود الزوج باشد از دواج میسر گردد
و مجرب دانسته اند روغن بخار که دانه او را بچته انچه بر روی آب ایستد
بردارند و با ازعصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب
دهند مفتح دهن رحم رکها و محلل و رافع عیاء و درد عصب و قشعریره پنهان باردة درد
گوش و نزلات و جرب و حکه و قوبا و بلغم و دار الثعلب و قروح ابریه و اضطلاج

اعضا وسوط او مهنه درد شقیقه وسرسام او کشنده کرم معده ومنفی ست ونوعی از
غار میباشند که یونانی خاماذاقیه گویند شاخهای او بلند تر و برکش عریضتر و
خشونت آن بیشتر و در مغرب بآن دباغت میکنند وحمول عصاره او مدر حیض
ومشرب برگ او با نبراب مسکن مغص ست غالیون در قانون در حرف
غین مذکور ست وبلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن ست چه آن نبات حکم نیز دارد
در لبن شیر برکش دار وکلش رز دوزیره وانیوه وخوشبو وزدیک آنها
ایستاده پروید در اول کرم ودر دوم خشک وحابس ترف الدم وضاد کل
او مهنه سوختگی آتش وقطع خون جراحت وبار وغن کل جبنه نافع ست وبیخ او در اعیا
آخر اول کرم ودر دوم تر ولغابت محرک باه غاز اسم فارسی نوعی از رماح
ست بزرگتر از اروک ودر افعال مثل لبط وازان کرم تر وغلیظ تر وروغن
او محلل ومنضج او مهنه رماج وبخش شکم واستسقاء ودرد مفصل سنر با وضاد
نافع ست غالیس بلغت یونانی بمعنی منبت الرجیه ست ودر قانون در حرف
عین ذکر نابقه غالیوسیس بواو نیز آمده ودر طبرستان بلهم نامند ودر لستانها
وخرابها میروید ولقد رنبات الخبره وبرکش با بلاسنه وبدبوی وکلش
سفید وجزری مانند کل شنبت وغرش لقدر عنب الثعلب وبعد از رسیدن
سیاه وبرآب میشود ودر دار المزر سرکه را بآن رنگین میسازند وبیخ او
سفید وبا خولنجان درسبوم کرم وخشک ومحلل خنازیر واورام صلبیه وسرطان
وقروح خبیثه ودورم مزمن آتشیان خصوصا چون برگ وسناخ او را با سرکه
روی زده وبار ضاد کنند وجوزدن ساق او بجای سبزی جهت سرفه کهنه وربو
ضیق النفس وربو ودرد سینه سعد یل وجزری دیگر را قایم مقام او دانسته اند
ومفتح سدده ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ومحلل رماج ومهه حرب وحکه

دبانی صبه جهة علل صفراوی مفید و سرشش تا پنجدرم و آب او با روغن زیتون
جهة پاک کردن جرب امعا موثر است و تخم او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم نقیع
وسوداوی رقیق سریع العمل است غارقون چربیست شبیه بموم که از اجزا بر دریا
روم او رند و در جوف درختها انجیر و چنبر و امثال آن سبب نقص میکنون میشود
مانند فاد که از درخت بلوط بهم میرسد و بهترین او سفید و سبک و زن آن
که بانگ مالیدن از هم بریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را
نامند و قسم تر او با طبقات و در صفات بخلاف اینست و استعمال آن جایز
نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم اند و شرط است
که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لیف او بگذرد و اجزا سمیه او که شبیه
بتاخن چیده است بماند هر گاه کوفته شود اجزا او در به هم از پرویزن میگذرد و قوتش
تا چهار سال باقیست و مرکب القوی در جهیم گرم و خشک و مجلاوت و تندیه
و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرا و مخلوط بهریک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظ و مفتح سدده
کرده و پازهر کزندان افعی و عقرب و بقاب مقوی عصب و جاذب مواد از
اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دیس عضل و با هلیله
کابلی و مصطکی مغی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و با برب السوس
و انبون جهة درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با ب جهة
قطع رعف الدم سینه و با فاد انیا جهة صرع و با بوند چینی جهة امراض جگر و
معده و به نهار جهة ترش شدن طعام در معده و نزلات و با ارزیانه جهة
سنگ کرده مثانه و درد احشا و کمر و درد کرده و با بنراب جهة سموم و با
سنگبین جهة سپرز و برقان سدی و با مثل او اسارون جهة استسقا
و با عسل قولنج و انواع ریاح و با بیر جهة عرق النسا و مفاصل و تهاب و با

مفتح

ونوبت حاره ولرزه واورام اعصاب واصناف رحم وقرحه آن باجند جهه اقسام قولنج وحقنه او جهه تنهای وبائی وقولنجهای دیگر عرقها او با جهه حقنه ورم باریده حلق نافع ودواشتن او باخود نافع کزیدن عقرب واقسام زبون او مهلک ومورث کرب ومصلح او در جمله احوال چندان قدر شرشش تا یکمثقال ست وبدلش نصف او شحم حنظل ست ونزدیعضی مثل خمس او تربد وربع آن بخیل ست ونزدجمیع دوجندان او سفایج ست غالیه از مرکبات قدیمه ومخترع آن جالینوس ست واصل او مشک وعنبر وروغن بان وحبس لبه وعرقها خوشبو که بحسب احوال عود ومشک ورامک ولادن ومومیا وامثال آن اضافه نمایند ودر دستورات چندقسم آن مسطور ست جهه اصلاح رحم وتقویت دل ولذت جماع ودفع امراض قروح ولغوه وخدر وتقویت قوتهای ارواح واعضا موثرست غازاباغ اسم ترکی کیاه اطریلال آن در کوهستان وکردستان بای زاغان نامند غاسول رومی یونانی ست غاسول اشتان ست غاسول اسم یونانی لیف غالس بفتح غین وتشدید با اسم عنب الدب ست غالا بوطی اسم یونانی ترمس ست غاغاطی اسم یونانی ترمس ست غاغاطی اسم یونانی جزری غیطوس ست غانه فوذنج ست غابانک شاهاپاج ست غیر الفارسی سنجد دیترکی ابکده نامند وبهترین او بزرگ مقدار شبرس ست دراول سرد ودردوم خشک وقابض وقلیل الغذا وهوافی امراض اطفال ومقوی معده وماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وصعود بخارات بدماغ وجهه قی واسهال صفراوی وسیلان رطوبات وسرفه حار وصداع نافع ومفرقوت ناضمه ومصلح سنکره قدر شرشش تا پنجاه عدد ست وسنکوفه او سفید مایل بزردی ولبسیار خوشبو ومحرک باه خصوصا در زمان وردوم گرم

مفتح سدد و محلل رياح و مقوی دل و دماغ و نافع لرعشهای بارده و جهه امراض
جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض
دماغ مثل فالج و کزاز نافع است مهرای او در روغن زیتون جهه مفاصل و
استرخا و دراز کردن موی مجرب است و قدر نرمش بمثقال و عرق گل بمثقال
محلل رياح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن واز وضیف ترست
غبار الرجی بفارسی گرد آسیا نامند سقوط او جهه قطع رعاف و خمادش
جهه ریختن مواد بخشم و بقوت اعصاب نافع است غباریه عنب الدب است
غبیرا درخت سیار خار دار است غراف نوعی از کلاغ بقدر زاغچه و اغبر سیاهی
او غالب و منقار و پایهای او سرخ است بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پایهای او
سرخ است کرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسده و مطبوخ او باشبت جهه رياح
تهکاه و دردرا نافع و زیل و زهیر او جایی و تند و رافع آثار و مقوی باصره است غراب
اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب البقع و سیاه و بزرگ موکوم بغراب اسود است
و تیرکی فوزقون گویند و سیاه کوچک او در گوشت زار میباشند و مسمی کلاغ
سیاه نامند و الجه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است
بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غراب است و در خواص مانند غراب الزرع است
و از صنف اوست و کلاغ سفید که ابقع باشند در دویم کرم و خشک و خوردن
او در قطع باه مجرب یافته و تعلیق چشم او مورث بخوابی است و اجتناب خوردن
گوشت او لیست و زاغ غرابت روی للغذا در سیوم کرم و خشک در خواص مثل
غداف و جلوس در طبخ او جهه ریاح رحم مفید است و چون زنده او را در ظرفی
گذاشته با برادهٔ حدید و ترشها مثل سرکه و آب ترنج حل روز در سرگین
دفن کنند تا حل شود مجرب دانسته اند و گویند مدت مدید رنگ او متغیر نمیشود

(غراب الزرع کلاغ سیاه نامند بهتر از غراب الزرع ۱۲)

و بیاض و رفع و خشم و اثار بعد یل و جوب حزن مغسول او قایم مقام توتیا و مقرر کرده و مصلحی ضع عربی و بدانشی نیموزنا او
اقاقیاست غرقیه ضح نوعی سفید بزرگ عرسینج است غزر بلغته شام

و در تغیر رنگ و طبع رو بابندن موجرب ست و کلاغ سیاه و زاغچه را ول
کرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مفرح و بن و مصلح سرکه ست و زهره
او اقسام کلاغ جهته بیاض چشم و ناخن و زبل آن جهته برص و جمیع اثار نافع است
غزی بفارسی سر ریشم و بترکی پالوشقان نامند و آن عبارت از چیزهای چسبیده که
وصل احشام بان کنند و انواع میباشند و مراد از مطلق آن سر ریشی ست که
از پوست حیوانات کاوساز ند بعد ازان سر ریشم ماهی مجموعه آن گرم و
خشک اند بتفاوت مراتب غزی الجلود سر ریشمی از پوست حیوانات بتکرار
جوشانیدن بعمل آورند تا مهر اشود و بگذارند تا صاف گردد و عمل را
عاده نمایند تا بحدیکه جرم آن از آب متغیر نشود و النگاه در افتاب چندان
برهم زنند که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست کاوست و در جرم
گرم و خشک و شراب او جهته قرحه ریه و لفت الدم سینه و ضماد او جهته منع
ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته
و رفع بهق و برص و فتق و فضله و جرب متقرح و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته
مغسول او قایم مقام توتیاست غزی السمک رطوبت منجمد ست در شکم
ماهی پنج در از که خر بر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی
سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غزی الجلود ست و در جمیع افعال
مانند آن مداومت او روزی از یکمثقال تا دو مثقال جهته سل مجربست
و ضماد ش جهته شقاق رخساره و برص مفید و انچه از نشاسته و برنج و امثال
آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل آنست و سر ریشم نیز در رضایع
غیر ابله و عجیبه الفعل ست و در دستورات مذکورست غرب در حدیث
عظم در اصفهان ۲ نوع کوچک عصبی الرعی ست غرسا راس ست غرب

نوع از انگور سیاه است غریف اسم یابس است غرم اسم فارسی میش کوهیست
غریم اسم فارسی شوربزاست غزال بفارسی آهو و بترکی جران نامند بچه او را تا شش
ماه طلو و از شش ماه تا سه سال راغشف و تا شش سال راطفی گویند در آخر دوم
کرم و خشک و از سایر طوم صید اقرب بمزاج انسان است و موافق مرطوبین و مزمن
و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و حنه خفقان و رعشه و فالج و امراض بارده عصابی
نافع و طلاء مغز خون او موجب درازی مو و نشستن بر روی پوست او باعث
کرختی هوام و تعلیق آن جهة تسهیل زنافع و گوشت او مصدع و کباب او مورث
قولنج و مصلح ترشیها و سکنجبین آ و چون خصیه او را با صعتر و مشک بسائیده
و خشک کنند و فرزجه آن قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلاء مطبوخ آن
در سر که جهة او رام بلغمی و تهیج مفید است و آهوی چین که مشک از و بهم میرسد
بسیار سیاه و بر پشت او خط سفیدی و شاخ او منحنی و کجدی و رازست
که بدنباله او میرسد و آن کرم و خشک و نزاز سایر اصناف اهوست غزال
البها و طلب است غسل خطی است غسول اشنان است و اذخر را بر گویند غسلج
او ریوست غسالی ملح است غضار چینی کاسه چینی سنون او جالی دندان و
قاطع خون لثه و زخمها را تازه و لعابت مجفف است و غضار مطلق کاسه سفالی
منزج است علقی علیقه است و نوع جمعی بخیت بقدر ترب و تمرش مثل
تمر گبر مثلث و برگش شبیه باخس و در جوف تمر جبزی مانند پنبه و تخمش و
مثل بلانه امرود و صلب شبیری که از و حاصل میشود مهلک قوی و مهلک
و طلاء او سافع نالیل است غلیجین بمعنی اسم لبنانی فوذنجست غلیمن اغربا
اسم لبنانی مشک تر اشیخ است و فوذنج حبابا شند و غلیمن بمعنی ریحان و اغربا یعنی
کوهی است غلوفش اسم لبنانی طیلسان است غلوقریا اسم لبنانی ماهیشناست غلوقریا

اسم یونانی اصل السوس است غلبواح اسم یونانی فارسی حداه است خلول
قنایح برست غامه اسفیح است غذب اسم معرب عنکبوت است عنم ضانست غوشنه
بلغت ماوراالنهر نوعی از قطرست و بتر که کبلک نامند و بهترین اقسام
قطر موافق محرور بین المزاج و دبر هضم و مفرح معده و مصلح مرتبای زنجبیل
و کلقند است غوک ضفدع است غوره اسم فارسی حصرم است غوره خرما
ملح و البرست غوغار اسم اصفهانی تنبیج و ارست غیان زنبق است غیم اصح است
غیفیطس بمعنی الطیف است ف حروف الفاء
فادانیان بیخ غیفیطس بنا بتست کمتر از ذرعی و هر شعبه و قسم زاو شبیه
بنبات زردک و بخش میکند و بقدر شبری و سطبری انگشتی و چون بکند
در خط صبیل در جوف او مشاهده کرد و لهذا او را عود صلیب نامیده اند
و قسم ماده او را بخش هفت و شش عدد و شبیه بملوط و جوف او با
خط صبیل و بناتش مثل کرفس بزیاد و کلش بنفش مایل بسیاهی و غلاف تخمش شبیه
بغلاف بادام و دانها او مانند دانه انار بسیار سرخ و وسط دانها سیاه
مایل بزنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فادانیان و مراد از قسم زنجبیست
فوتش تا هفت سال باقی و در آخر هم کرم و خنک است و تقریح نموده اند
که آفتاب در میزان بوده او را بخبرانه اهنی قطع کنند و در اثنا زیاد خصیه
موثر است و الا محقر است در افعال مزاجی و انچه با خطوط صبیل مانند
در خواص بهتر از زمرد دانسته اند و او محلل ریاح غلیظ و مدر حیض
و ملطف و منفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و کرده و جنبه صرع
غایب نافع صحیح تعلیق آن و مطبوخ در شراب حابس اسهال و شراب او
با شراب مسکن درد معده و مجوز او جنبه اکثر امراض دماغ مفید و ضماد او جنبه

صرع وضربه وسقطه در دفع انار بشره و تقرس نافع و مضر معده مصلح بکثیرا
و تنزیلش بکمثقال و جهنه فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس تا یا نمرده
عدو او با شراب قابض و جهنه ترف الدم و بدلش در صرع زمرد ست و در
سایر امراض زراوند مدرج ست و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و
ترف الدم رحم و دلعه و سورش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهنه کابوس
و صرع مفید و بخور ثمر او جهنه ترف الدم رحم لامرع و جهنه و تعلیق او جهنه فزع و صرع
اطفال و سعوط روغن ثمر او جهنه صرع مفید و داشتن صلبی او با خود که در بار چه پرند
بسته باشند و حابض مس او کرده باشند و بشرایط مذکوره قطع کرده باشند
جهنه عر والادت و رفع سحر و عیب و رنظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه آن
باشند جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند چون قمر نظر ثلثیت بر هره داشته
باشند در زیر خیمه گذارند موجب الفت دایمی ایشان شود فاظ مجهول الماهیه است
در آنرا گوید و ای آنکه از ترکستان آرند جهنه رفع سمومات خصوصا شور کران نافع است
فاوانیا مجمعه بلغت هندی اسم سندی هندیست و مولف اختیارات اشتباه عجیب
از حجر الیهم کرده و گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی و بعضی مایل بسبزی و برنگهای دیگر
هم هست که چون بر روی سنگ بازرد جوبه بسایند برنگ بسته شود و در آتش نمیسوزد
فاوزهر معرب از بادزهرست و آن عبارتست از چیزی که حفظ روح حیوانی
از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او فادزهر مونجست و مولف اختیارات منحصر
در حجر التیس و حجر الحیه و الستة خلاف جمهورست فاغره بفارسی فاخره و کبابه
دهن شکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه بقدر دانه مخروطی تا به نصف شکافته
و در جوف او دانه کوچکی مدور سیاه و براق و با عطریه و از هند و از بلاد
سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر خشک و با قوة محلله و بسیار قابض

ومقوی معده و باضمه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهه اسهال مزمن
و جنون و رياح غليظ و امراض باردة دماغی و اعصابی نافع و لخلخه و بوئيدن او جهة
تقويه دماغ و دل مفيد است و مصدع محرور و مصلحش کافور و بنفشه و روغن
بادام و شربتش تا دو درهم فارسی مونث و برگ سپیدار نامند در
سیوم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاف ذمیمه و ذرور او
ضماد شقيقه او جاذب بلغم و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل
خنازير و جلوس طبخ او رافع عسر بول و خون او جهة تلطيخ و تاليل و مساير مجرب و
سرکين او و سر او سوخته با شتاب او با سرکه جهة روبانيدن موی و ازالة الثعلب
مجرب و شرب سرکين او مسهل اخلاط غليظ و باکند رمخ سنگ کرده و شاه و شباب
او نفاية ملين طبع و دافع عسر بول و قدر شربتش نيم درهم است و بخور او جهة بخر
موسنان و بول آن دافع سباهی کتابة و چون بر زخم بلنگ بول کند باعث
هلاکت بجنس زخم از مکرر تجربه رسيده است و لهذا در ولايت دارالمرز بجهة
زخمی بلنگ در ميان آبها مکان خوابگاه ترتيب ميدهند که موش عبور نتواند
کرد و او در بن او بسيار حريص است فاره البيش بجنس موشان است و مذکور شد فاترا
ملقه سرما بنبت و نفارسی بهش هزار چشمان نامند و در ريگابان و طبرستان
الاملک نامند نباتش شبيه بتاک انگور و خار دار و برگش بالاسه و مايل
تبدور بر هر محاذ رخود می بجد و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و براق و خوشه دار
و در زمستان ثمرش بی برگ ميماند در آخر دی و يم گرم و خشک و بخش گرم تر از
ثمر و برگ او باجدة و حابل و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنين
و مخرج آن و مدر فضلات حضوصا شير و منفت حصاة و جهة ورم سپرز خصوصا
با سرکه مجرب دانسته اند و جهة صرع و نسيان خصوصا سدر و فالج و ماءعسل جهة سرفه

کهنه وسرخ عصل ودر معده وبهو وریاح معده واسعا با ماء العسل مسهل بلغم
ومغوی قوی وقدر شربت او یکمثقال است وآب که در بهار در خشت
او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم ومغی قوی قدر شربت یکمثقال است وزریک
ونمرس دو درهم وضاد بیخ او طبیعه سپرز وما بیرکه جبه حرب وتقشیر جلد
وکلف وثالیل وبثور لینه وآثار سیاهی وکشودن وتحلیل ومستحکم کردن
عضو شکسته نافع وروغنی که در وبیخ او راجوشانیده باشند جمیع درد
های بارد وبواسیر وخصف ورفع چرک رحمها وتحلیل صلابات و
یارکسنه جهت ازاله آثار جلد مفید وجلوس در طبخ او جهت پاک کردن زخم
واخراج جنبانی موثر است وگویند اکثار بیخ قاتر او نمرش مضر بسپرز
ومورث اختلاط ذهن ومصلح آن بعد از قی کردن وخوردن ربوب ونمر
او ودر افعال قریب بیخ او وضادش ستر نده موی وخوردن ساقها تازه
که بخبته باشند رافع جمیع قوا دود در معده ومسهل ومدر شیر است ودبل
بیخ ونمر او بوزن آن در روغن ونصف آن لسیار است فاشر سنبل نباتی
در پیچیدن بجا ورخود شبیه به لسلاب ودر رنگ مخالف فاشرا دیقار سی
شنبوان نامند ساق او سیاه ونمرش مانند قاشرا او سیاه است و
ظاهر بیخ او سیاه وباطن سرخ ودر افعال ضعیف تر از قاشرا او ضماد ورس
جبه زخمها وحیوان والتوای عصب نافع است فاخیقن لغت یونانی ومعنی
دواء الزیلیات از بیخ نبات او دو سه شاخ میروید ودر بعضی مکان
متفرق ودر بعضی مجمع میباشد وبرگش باریک ومکلش سفید وشبیه بسوسن
واز ان کوچکتر ونمرش سیاه وشبیه بعدس واز ان باریکتر وتخمش
کوچک وباریک وزرد وبعد از خشکی سفید میشود در سیوم گرم وخشک بر

وتخم کل او جهت کرفتن ریتیلا وعقرب ورفع غص سریع الاثرست فانید
درسکر مذکور شده در فانید سنجری وحزای اختلاف کرده اند وکویند معمول
از سنکر وآرد جوحزای ست ولی آرد جو سنجری واو منوب بسنجان ست واز
ترنجبین صاف ترتیب میدهند وکویند منوب بشجره بضم شین وجزم جایی
مهله ست که بلدی ازعمان ست درحرارت معتدل وبارطوبت وملین طبع وجهت
سینه وسرفه مفیدست فافیر بلغه مصر قسمی از بردیست که از وکاغذ میسازند
فاخته مرغیست خاکستری رنک وطوق دارد وقریب بکبوتر در آخر دویم کرم و
خشک ومهرای او جهت رعشه وفالج امراض عصبانی ورياح غليظ وتفتح سدد
ونافع ست ومورث بیخوابی وکباب او دربرهم ومصلحش شکر وروغنهاو
سرکه ست وقطور خمر کرم او جهت بیاض چشم موثر وزبل او جهت کلف وبیاسرکه
جهت تخلیل ونفخ او رام مفیدست فاسی تخمیست وسرخ وجمیده وتلخ و
غلاف او مثل خرنوب وبرکش مانند برک تخود ودر میان کندم وجو بروید.
وبونانی اندرو صادرون نامند در اول تر ولطیف وقابض ومفتح سدده
احشا وجهت درد مفاصل وسپرز وعسر النفس سبز زنافع وفرحه او عاسل
مانع حمل وشرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم معده ومقدار
شربتش دو درهم ست فارغه فاغره ست فافورا سم عربی بخار ست
فاربوحیا بلغه یونانی ومعنی خشبه الداخس ست فاغیه بغین معجمه شکوفه حناست
ودر اینجا مذکور شد واین اسم شامل جمیع شکوفه هاست وبعین مهمله نیلوفر
فالنیطس سفیدست فالانجفون فالنجفش ست فارسیا اسم یونانی خربزه ست
فانافس اسقیولس اسم یونانی دوکچه است فانافس خمر ویون زدفرانی
کوجیک ست فالانافس فارسی ست فارن شا مرادند وطوزن ست فاشیرا مرزنجوش ست

فارس اللبن بسطر الطبوس ست فالش اليونانی باقلی ست فالش بنطلی جامه ست
فاریقا ملعقه یونانی حلیه ست فاقس اسم یونانی لبطع فافروس اسم یونانی زردک ست
فاسطره اسم یونانی جندبیدستر ست وبتاء منقوط نیز آمده ست فاخشه جندبیدستر است
فاناقس برافلیمون نباتست جاوشیر ست فاغوش شبطرح هندیست فارغوش
لعلق ست فاء اسم هندی خطمیانست فتابل الجان نباتی ست بقدر
درعی وتمره رنگ مایل بسفیدی وبرگش مانند برگ خطمی وکوچکتر ازان و
کلش زرد ومجتمع وتخمش مانند تخم تمره تیزک وبخش خوشبو ومنبتش کنار
دریا ورود وخانها وریگ زارها در آخر دویم گرم وخشک ونبات
مقوی باه ورافع زکام وعسر النفس وسرفه وربو ورياح غليظ وضاد او
محلل صلابات رافع مفاصل ونقرس وعرق النساء ودرم انعشاء وفتح
عصب ومرتبای بیخ او نافع از بزنجبیل وناضم ومسخن معده وکرده ومضانه
ومدر بول ومحرک باه مواد یازده ست فتله بفارسی سنافه نامند جهة
تلیین طبع وجذب مواد از عالیدن مستعمل ست درجمعی که قوت مهمل
ندارند بدل حقنه واقسام ان در دستوران مذکور ست فتیت
نان خشک ست که بسیار نرم سائیده باشند ومستعمل او از نان ناگندم ست
وقلیل الغذا ومجفف رطوبت معده ومولد رياح وسودا ودیرهضم ومضر اصحاب
وکهنه او بسیار زبون تر ومورث قولنج ومبرد ومصلحش سنگ ست فتاط سلسلست
فحل بفارسی وشنامی مشهور ترب نامند برّی وبستانی وشنامی انست
که تخم شلغم را در بوته ترب کرده عرس نمایند یا بعکس وبرّی او تند تر از
بستانی وبیدرازی وبرزکی او مینت وقوتش شبیه بخردل وقوی تر وزود بصعود
برّی عبارة ازان ست وبستانی راقسم مستدیر بیرون سیاه وقوی تر از سفید

مستطیل و تخم افسام آن فوبیرا زسایر آخراو و بعد ازان پوست و برگ
ریزهٔ او و بعد ازان برگ بزرگ و کوشت او بمراتب مذکور تا سبوم کودرهم
خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مفرح ریاح و محرک اروغ و باذک
تلیین و نیکو کنندهٔ رنگ چهاره و مداومت خوردن او باعث روییدن موی
که ریخته باشد آب او مفتح سدد و معین بر تخصوصاً با عسل و مطبوخ او جهت
سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر نظر مفید و
اکثار او مولد قمل و کویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد در او محسوس نمیشود
و آب او کشنده عقرب است و طلاء او بر بدن مانع هوام و آب ش خهائی او را که
بدون برگ کرفته باشد بقدر یکوفیه جهت اخراج کنک مثانه مجرب و دانسته اند
خصوصاً با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج رزد
آب او منتفع نافع است و ضماد برجوف ترب او غلیظ کلریخته کرم کند قطور او جهت درد
کوش سریع الاثر و چون ترب را سوراخها کرده جهار درم تخم شلغم را در ان جاداده
نقبها را با پاره های ترب مسدود نموده در خمیر بکیرند و در زیر آتش بپزند
و با عسل تناول نمایند در اخراج کنک مثانه مجرب است و باید سه روز بدستور
مسلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث معض و منفض خلط و مضر نسر و
حلق و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه جنانیده باشند و ضماد او جهت قروح
خبیثه و کهنه تخت جنبم و باسلیم جهت رو بانیدن موی دار الثعلب و جوشهای
آبدار مفید و پرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظ و اکثار او مضر مزوری و دردبیت
و تخم ترب مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و منتفع و جهت درد جکر با زیره و درم سرز
و با شراب جهت کزیدن مار شخدار و در سایر افعال قریب از اصل آن و نیم
منقای او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منتفع جکر و ضماد او جهت قوبا و

باسرکه جهت زحیر غالفزا باد و باعسل جهت درد مفاصل و باکندش و سرکه جهت بهق
سیاه و مجرب و قدر شربتش از تخم او یکدرهم و از آب او سه درهم و از جرم آن
بست درهم سب و برّی او بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل
نیست و شامی از اقوت مرکب از شلغم و ترب بستانیست و گرم تر از شلغم
و ضعیف تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مضر و مصلحش نمکست
و روغن ترب که از تخم و آب و برگ آن که ابتدا تخم بستن ترتیب دهند
بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان سب و لطیف و گرم تر
از روغن بید الخیر و محلل قوی و اسنا کسیدن و طلا کردن آن فاد زهر گزیدن عقرب
و تدهین او جهت رفع بهق که بعد از امراض بهرسد و جهت فالج و لقوه بهق و برص
و خشونت بشره و جلای آن و درد کوش و رباجی که در کوش بهرسد نافع است
و مولف تذکره گوید که جهت ترب را خایده مگذارند تا منقض شود و کرمها
از ان متکون میگردد و چون در ظرف ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد
بماند و از احل کنند در حل معادن بسیار و افعال غریبه از و مر آید فجل باعلاج عشق
فجل شامی سب فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ مایل بزرد کی کهنه
او مایل بسرخی و متحلل و طعم و بوی آن مثل و نبات او شبیه بکاهو و شبردار
و سفید با شعبهای و خار ناک و قسمی از ان را برگش سیاه و خارش تندتر
و شبر او از بلا د سودان خیزد و بیب تندی شبر او که بوی آن بمشام بهرسد
از هر زهر باو مبرسانند تا شکافته شود و قبل از شکافتن در زیر ان نبات
شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند بعد از ان ضربه باو میرسانند
یکدفعه شبر بسیار فرو ریخته در شکنبه جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند
و منعوش او با از زود ت و بصمغ در آب روز حل میشود بخلاف غیر منعوش

ومتخلخل وتند طعام نمیباشد وزبان میکند قوة فرفیون وبدستور منقوش تا چهار
سال باقیست وچون با یا قلا مغشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوة نمی افتد و
مولف اختیارات گوید که ضمع درخت مازریون است واصلی ندارد و در چهارم
گرم وخشک وملطف ونبات محرق ومسهل زرد آب وبلغم وجهة استسقا
وسپرز وعرق النسا ومفاصل ورفع ضرر سموم ودرد درک وکرکه از بلغم باشد نبات
نافع وشربت او مسقط جنین وفرجه او باعث بهم آمدن فم رحم ومانع سقوط
طفل است والکنجال او باعل جهة نزول آب مفید است وحدة وسوزش
او در چشم مدت مدید باقی میماند وسعوط او با آب چقندر جهة سل ودمعه
وحمرة چشم وسفیه دماغ وضماد او براستخوان باعث لقشر آن وطلاء ان نافع
گوشت زیاده زخمها وبر زخم سگ دیوانه گزیده ولدغ هوام رافع سمیّة آن
وبار وغنها جهة فالج ولقوه وخدر وامراض عصب ودرد مفاصل وبار غزان
وافیون جهة تشنگی اقسام خربان مفید وحمول او بقدر جبه تا دو سه جبه
در ادرار حیض محتبس مفید ومجرب واگر احداث سوزش نماید روغن کلسرخ
رافع آنست ویکجبه او که با سگ سائیده باشند فرجه آن جهة اعانت
حمل وتضیق فرج وتقویة رحم ورفع بدبوئی ان بپوبل ومصلح آن مقل ورب
سوسن وسایر صموغ وروغن سیاه بادام وقسم سیاه او قتال وقدر
نیم مثقش جرقیراط وبدلش وراسنستا ماوزیون ودرفوایح چیدوزیاد او
موجب اختلال عقل والتهاب معده وفواق ودر بعضی مزاج مسهل مفرط
ودر بعضی قابض با فراط ورفع آن ببزبدقوی وآب میوه است فراسیون
نباتیست مابین شجر وکیاه وشناخها وبسیار از یک اصل میروید ومربع و
باندک رغبت ومایل بسفیدی وکرش لقدر انگشت مهین ومایل باستدارة

وچنین دارو با خشونت وتلخ وتمش محیط بر ساق آن وبعضی را کلکش مایل برزردی
وبعضی را با بارزقی وتنبش خرابها وکوه ها در آخر ثور واوایل جوزا کل میکنند
وفوت آن تا شش سال یابی ومولف اختیارات کرات چیلی والسنه اخذ
وار نجبت فراسیون نزد عطاران این بلاد معدوم ومفقود دست درهم
کرم ودرسبوم خشک ومنفتح سده جگر وسپرز ولفایت منفی تشنه وشش
ازار وحابت ومدر حیض وبول وشیر وعرق ومحلل ریاح وبلغم غلیظ وباقوة
تریاقیه وجالی اعضاء باطنی وظاهری ومقوی آن ومخرج جنین ومشیمه ورافع ضرر
فطر وامثال آن وطبخ او با شکر والخبر وعسل وایرسا جهة ربو وسرفه کهنه و
ضیق النفس وبانبرت بنفشه جهة قرصه ربه والتیام جراحات آن سعد یل
وبارو غن کل وروغن زیتون جهة درد امعا وبادو به مناسبه وهمه دردهای پهلو
وپهلو وتهیکاه وسنگ مثانه وخایدن وبلع کردن آب جهة قلاع ودرد
معده وضماد او جهة جراحات کهنه ودراخس ها وبرون کوفتن زیاده و
فاسد زخمها وتحلیل خنازیر ولفخ دمل وکشودن آن نافع مخصوصا جهة تازه
او را بیه کرده بزکوبیده باشند بار وغن بنفشه جهة الفشاخ یک چشم
ودرم که از ضربه وسقط بهم رسد وسنگستگی اعضاء وطلای مطبوخ او با آب
جهة ریاح مثانه وعسر بول ودرد عانه واصلاح زخم معقد وزخم سگ دیوانه
گزیده مفید وعصاره او بهترین ادویه چشم وجهة تقویة باصره وبردن زردی
برقان که در چشم باقی باشند وچرب وسلاق ودمعه ونزول آب و
جساوه وقطور او جهة کرانی سامعه ودردگوش مزمن نافع ومفرمثانه و
کرده بحدیکه اکثار او موجب ادرار خمن میشود ومصلحش کتیرا وعسل وسنبل
نزد بعضی رازیانه فادزهر ضرر او ومقوی فعل الست وقدر شربتش تا سه درهم

وبدلش در امراض سینه پرسیاوشان وهم وزنش او در تحلیل ریاح اسپارزن
و در اسهال لمز و جات افتیمون و انیسون سنت وچون زین را مغاک کرده باشد
کرم کنند و آتش را بر داشته فراسیون را در و فرش نموده علیل را که از بر و دش
و ریاح زبن گیرنده باشد بر روی آن بخوابند و از فراسیون بران لحاف
کرده بپوشانند تا کرمی مغاک برطرف شود و علیل همانجا بماند در رفع مرض
آن شخص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند
و بعد ازان صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع
فضلات و مواد بارده نهایت نافع **قرنجمشک** معرب از برنجشتک فارسی
ست و در نقل لستانی نیز نامند و آن بری و لستانی میباشد بری را صفت
سنگ لاخهای و بنالش و سافش مدور و برشاخ و برگش مثل شنونیز تند و
و ما عطریه و لستانی را سافش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خوشبوئی
و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند ریحان و ازان درازتر و تنبش
بلستانها و فراسها در آخر حزیران کرم و خشک و بری کرمتر و قویتر ست مفتح سده
دماغی و مصفیات و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ
و آنرا وع او خوشبو و در افعال بهتر از مرزنجوش ست و شنونیز و حنه و سواس
و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سرد و
برانکیتس اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مرة السوداء و مصدع محرر
و مصلحش بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش ۳ درهم ست و بدلش شونیز
تخم اولسیار کوچک و مجفف بنی و مولد رشک که ضمان نامند و هاضم و محفوظ
او رنده و شربتش تا دو درهم ست چون در سرکه و شراب و آب انگور و
اشربه داخل کنند مانع فساد آنست **قراخ** بفارسی جوجه و بترکی قرنیک نامند

دیگر

وبهترین آن جوجه مرغ وکبوتر است وخواص هرمک در رد جاع وحمام مذکور شده
ومداومت کباب کبوتر بچه را با ادویه حارّه وسیر مولد جذام دانسته اند و
بچه او با بیه او مقوی قوی باه وکوبند فروس بچه بالخاصیه مضعف باه است
فرس بفارسی اسب وبهترکه آن نامند کوشت او در آخر دویم گرم وخشک
ومورث سنجی عت وقساوت قلب ومبهی ومبرود بن وسوخته او قاطع
اسهال رطوبی وکباب او مولد خلط فاسد ومصلحش مهرانجبین واشکنج
مرغ وآب وانار است ودر تقویت باه با شیر تناول نمودن وبهر مایه او
بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن وقرحه امعاست وخون تازه گرم
او از سموم وطلای آن تغیر دهنده رنگ وضع دور ورجلد سوخته او با موی
رافع جوشهای سخت وکوبند چون دندان آسیاد او را بر ساق کسی
بندند از فرکت ماندگی نیاید واگر پای حیوان چهارپا را بدم سبز بندند
لنگ شود واگر بر در خانه موی دم او را بکشند کیک داخل آنخانه نشود
فرد ماهان رازی گوید فوطف است فرهاد اسم عربی لوت سفید است
فرفین اسم عربی بقلة الحمقاست واندلسیون نزد بعضی مسمی باین اسم است
فرفخ بقلة الحمقاست وفربغ اسم عربی بنفشج است فرخار درخت است بقدر
چنار برگش مثل برگ بادام وگلش مانند گلسرخ ونهایت خوش منظر و
در افعال ضعیفه از گلنار است فرسته اسم عربی شیر است که بارزده تخم
مرغ با آنش نرم بجوشانند تا غلیظ شود ونشیه با غوره شود ودر افعال مثل
لبابست فرکلیه آلش پلیم است فرو بفتح اول وجزم را اسم عربی موینه لبیار
نرم است مانند سموم وقاقم وغیرها فرسطاریون رعی الحمام است فرقه حلیه است
فریدس اسم مصری ارسیان است فراولبوت اکنر بان زنبق است

فراسیون اسم یونانی ارنب ست فرسیون اسم عربی نوعی از باد اورد
فردمیان بصل ست فرانیون اسم یونانی زبد البحر ست فرسیانیون اسم
رومی لسباسه ست فرطس اسم یونانی مارتاخذ اراست فرصیو تمیر گوید
عجم الزبیب ست وعجم العنب فرانسک اسم هندی خطاف ست فرهی
اسم فارسی سپهین ست فریک وفره اسم ترکی فراخ ست فردی اسم
فارسی مهلبه ست فستق معرب از پسته فارسیست درخت او شبیه بدرخت
سقره وغیر متقرر پسته رامدت مدید قوتش باقیست ومغز او را تا سه ماه و
آب لیمون حافظ فساد اوست مغز او در رحم کرم وخشک ونزدیک در اول
ترست وسهی وبا رطوبت فضله وترباق کردن هوام وسموم بارده وفتح
سده جگر ومولد خون صالح وموجب فربهی بدن ومقوی معده وفم معده و
بجدیکه سایر لبوب ماکوله با و نمیرسد خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق
مغز خورده شود حبه در رد جگر وقی وغشیان ومعض وسرفه مزمن وتقویت
دل وحافظ ذهن ورفع خفقان وبرودت جگر ولاغری کرده وبرقان
وسپرز نافع ومقدع محرورین ومورث شیر بینی ومصلحش سرکه وزنجبیل
ومیوه ناوبارده ست وپوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت
وخشک وپوست سبز برون او سرد وخشک ونهایت مقوی معده
ودل وقابض ورافع اسهال وتشنگی وقی وجهة تقویت دندان وخوشبو
کردن دهان ورفع قلاع وپوست سفید صلب او که طبخ مغز را در آن
بنشند حابس در آب او حبه خروج مقعد مجرب ولطول طبخ پوست در آب
وبرگ او حبه درد مقعد وزخم حرب وحکه وحبس نزلات ورفع قمل و

مداومت شستن موبآن بحدت رطبت موی نافع ست وروغن پسته مقوی غایه
با وخوشبو کننده اطعمه وبالجمله مفرح معده وسقوط با وبامشک حبه لقوه ونقوبت
حافظه وثیقه دماغ مجرب وبا عنبر حبه ازاله وسواس ومواد سوداوی ورفع
سموم موثرست وخواص ثمر درخت پسته که مغز به بندد ودر زغنج مذکور شند
فسافس بفارسی سالس نامند حیوانیست بشکل عدس وبسیار بد بوی
ودر مزاج قریب بذراریح ودراجه او حبه احتباس رحم ودر دان وشرب ان بهمن آنهل دارد کوبند
با سرکه وشراب وغرغره او حبه اخراج زلوی که در حلق مانده باشند وگذاشتن
سائیده او در سوراخ قضیب حبه احتباس بول بسیار موثرست وبلع کردن
یکعدد آن حبه کزیدن مار شاخ وچون در نقبه با قلای گذاشته بلع نمایند حبه
ربع بعدیل یافته اند فلیمون اسم یونانی برزقطوماست قوة الکلاب اسم معرب دمهر
غالیس ست ورزدیعضی شاخ فستق البهاء وحب اللبلاب ست قوة الضفع قنبیط
فعیل ست فنوا اسم عربی قافله ست فوابر اشین اسم عربی اصابع صفراست
فستق بفتح فا وشین وبعین مهمله بمعنی الخیرست که بجا و رخود پچد بچه یکه او را بپوشند
وفاسنه اغبر او امثال آنرا از جمله فستاغ نامند وفستق از جنس فاشرست ونبات
شبیه بعنب الثعلب وشاخهاو باریک تر وخارا وکمتر وثمرش خوشه دارد
برکش باخشونت ودانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد وطعم آن گزنده زبان
وبخش صلیب وسطبر وبنشش احجام وبدستور در مواضع درشب هم میروید
وقسم از وبخار ودانه او بشکل بادامهای مصری وازان کوچکتر وبسیار سیاه
وبردو راو خط سفید میباشند وظاهر الوسیاو هندی عبارت ازوبش قسم
اول درسیوم کرم وخشک وشرب برکش وثمرش رافع ضرر ادویه سمیه ومفرح
ومحلل ریاح وحافظ قوت غریزی ست وچون برک او را با عسل لعوق کرده

طفل شیر خواره را بتدریج از و بدانند در مدت حیات سموم حیوانی و نباتی در و
اثر نکنند و قدر سنبش بمثقال و ضماد قسم نامی را دافع او رام و مسکن درد مفاصل
و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد ست فصفصه
معرب اسپست فارسی آ و در رطبه مذکور شد فصیل بچه شتر ست فضا بکسر فا
عجز اریب ست فضه بفارسی نقره و سیم و بترکی کاوبش نامند و کتون او را
از کوکرد و زنبق یا کف دالسته اند که کوکرد عشر زنبق باشد بدلیل انکه چون
نقره از کوکرد مکلس کرده بگیرند و آن کبریت که تکلیس نموده و مثل خود زنبق را منعقد
میسازد و در اول سرد و خشک کویند معتدل ست و در تفریح و تقویت قریب
بیاقوت و حبه حفقان و بیدبوی دهان و رفع رطوبات از جبه و عفونت بلغم و تاکویها
و جنون و وسواس و ربو و شرفه و استسقا و سپرز و سنگ کرده و مثانه نافع
و ضماد او محلل اورام و با زنبق مفتول رافع بواسیر و در اکتحال حبه بیاض و
تقویت باصره مفید و مفرامعا و مصلحش کبرا و سنبش تا نیم درهم و کوکرد خام
باعث سیاهی او و نمک ملح را رافع الست و کویند کوکرد غیر خام معتدل او و بعد از
تعدیل موجب نبات ارواح حاره به و منقی مفرطات متناکل خود دست و خوردن
اشنه بجمر در ظرف نقره باعث تفریح ست فطر بنا بتست سفید بشکل
نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برک و کل و ساقش بسیار کوتاه و
جوف او مملو از صفایح و ماکول او را بترکی کلیک و بفارسی قارچ نامند
و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول اند و نزد بعضی فطر مخصوص بنوع
قتال او و کماة مخصوص ماکول ست و هر چه بی از و حبه و بی را بجه بلدو
سفید و مایل بزرد باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است
و سیاه او در غایت سمیت و هر چه از نوع سفید و سرخ او در درخت زیتون

و انجر و کردکان و امثال آن بروید و بدستور از سرکین و حیضها و مانند آن
برآید کشنده میباشد و کوبند سفید ماکول او تریاق سرخ نوع اوست و ماکول او
در دو یم سرد و تر و کوبند انتحال آب تازه او جهت بیاض و نقوب باصره و پلک چشم
نافع و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را بان پرورده کنند و سائیده و خشک او
رافع اسهال و ذرب و ذلق الامعاء و ضماد او با سرکه شیم ماهی و سرکه جهة فتق و قبیل
دبر امد یا ناف نافع و مداومت خوردن او قاطع نسل و دبر هضم و مولد خلط غلیظ
جهة قبول بعفونت کند بجد افراط منعظم میشود و ممدد و مورث قولنج و درد معدا و
قالع دسکنه و بهتر بنی مصلح او آبلکامه و خردل و پختن او با نمک و شبت و پودنه
و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و
خوردن آب سرد بعد از ان بغایت مضر و در بیشتر باد تخم مرغ و کوشت خوردن از خواص دست
که هر حیوان که را بگزد و با ماکول خورده باشد و هنوز از معدا و نکذشته باشد هیچ دوائی علاج
با و نمیکند هر چه در زیر خم شراب و سرکه روید پوست او کشنده ست و جوف خشک کرده
او مورث بیهوشی ست و تریاق غیر ماکول او سکنجبین ست یا سرکه بن مرغ خانکی ست
فطراسالیون بونانی و بمغربی کرفس کوهی ست و او را کرفس مغربی و کرفس ماعز و بهندی راجبور
نیز نامند و تخم او شبیه بتا تخواه و خوشبوتر از ان و تندتر ست و بهتر بنز اجزای ان تخم او در سیوم
کرم و خشک قاطع ازدجات و مدر بول و بغایت در ادار حیض قوی الاثر ست و مخرج جنین
و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی بغایت مفتح و هضم محض و در دهیلو مفید و در
جمیع افعال قوی تر از سایر اقسام کرفس ست و بالفعل تخم کرفس بنطی را ایجاد او استعمال
میکنند و آن مدر و مایل بدبازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید
مایل بزردی و تندطعم و برک نبات او عریض و با اندک حدت و چتر کل او
مثل شبت ست و در تخاین اهلیلنا مند و این قسم را بعضی ضعیف تر از قطر اسالیون

دانسته اند وجمعی مثل او میدانند او مدر عرق ورافع عرق النساو تهیج وقوه جماع او مسقط جنین
و در سایر افعال مانند اقسام کرفس است در حرف کاف ان شاء الله گفته خواهد شد
فطش وفطوش حب الاس است فطرناس بی خمیر مایه ایست وزبون ترین اقسام
ناهناست فطوریداس اسم یونانی دجاج است فقع تبرکه وبلان است وبلغاریان
کشنیخ نامند واو غیر اقسام فطر است ومدور وقریب بقدر ناریخ وکوچک تر ازان
میباشد ودر زیر زمین زدیک آبها متکون میشود وشیرین ونزدیک لذیذ وسرد
وتر وبهتر از قطر ماکول وغلیظ تر است واصلاح بدستور لیست که در قطر مذکور شد فقاع
نوعی از نبیذ است ومسکر نیست واز ادویه مناسبه واز ابهای حیوانات ومیوه ها
ترتیب دهند ودر هر سبد رطل آبهائی که خواهند بگنجانند از هر یک از عود وفلفل
وقرنفل وسنبل وسیماب وکرفس ولفاح ومصطکی وقاقله وبرگ تره ماند کور
وسرد ترین جمیع فقاح الفت که از شیره جوز ترتیب دهند وآن مدر بول ومرطب
بدن وجهت سرفه وامراض حاره ربه نافع ومفرح کرده ومجاب دماغ واعصاب
ومصلح او دیه حاره است وانچه از نان ومطبخی وسنبل وقاقله ترتیب
دهند کثیر الغذا ومقوی معده واحشا وبی لفح است وکرم ترین اقسام او علی وخرما
ومویز است فقاح اسم جنس شکوفهاست فقاح سورنجان است اصابع هرا است
فقلایوس اسم یونانی حرمیه الحدای است فقلامیوس بخور مریم است فاشر فقلامیون
فاشرستین فقیص شناهترج است فقاح الملح زهره الملح است وزد بعضی البورت
وما سرجویه گوید که بر روی نمک معدنی شبیه بشوره متکون میگردد ولطف از
اجزای نمک وقبض او بکمتر است فقلبن عقص است فقده حب الفقد است
فقعه گل زرد است فقولیون خناست فقارس اسم یونانی سردست فقاح
الکرم شکوفه انگور است در اول سرد وخشک وباعطریه ومقوی دل ومعده و

مسکن

مسکس فواق دقی وعرق او در افعال قویتر ولطیف تر ست فلز بسکون لام
وکسر فا در لغة بمعنی سفید روی ست ومفرغ نیز نامند وتشدید زا وکسر فا ولام بمعنی
ریم اهن وریم معادن گذارنده ست وهر کوهری که از کان خیزد ودر اصلاح
اجسام معدنیست که هریک را کافی مخصوص باشند باید روزن متفاوت
باشند اعم از انکه منطرف بالفعل یا بالقوه باشند که باعمال مخصوصه قابل گذاز وجکش گردد واسلم
جکش گیر بالفعل وبالقوه راتطرفات ومعادن سبعه نامند وفی الواقع
هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشود وطلا ونقره وقلعی وسرب
وآهن وروی ونوتیا هریک از معدن مخصوص اند ومس وروی از
یک معدن اند ودر روزن مختلف اند چنانکه بلیناس در کتاب اعجاز
بیان نموده ست ومس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد وروی در معدن
بدون گداز متکون میشود وبجهة خود در آو نفارسی روی ومس رست نامند
وبیونانی طالیقون گویند وآن در نهایت زردی میباشد وهر دو قسم او
در روزن سبک تر از روی اند ومنطرق بالقوه واز یک معدن دو فلز
خیزد که مس وروی باشند وچون روی نایاب وقلیل الوجود ست بتباه
عظیم وحرف مس سرخ وزرد در اسم نحاس وصفر واقع میشود تا غایت تحقیق
این مراتب احدی بجهة عدم استقصا ننموده کما لایخفی وخواص هریک مذکور شده
وازتاب آتش سیاه میشود ولهذا العربی صفر نامند ومس سرخ مایل بزردی
میباشد فلیخه افلیخه ست فلفل یونانی از نفس نامند درخت او شبیه
بدرخت سقر وخوشه او مانند خوشه اوبرگش رقیق وطرف ملاصق
شاخ سرخ وطرف دیگر سبز ست وفلفل سیاه وسفید هریک تربی
ولبستانی میباشد وگویند نارسیده او که بانتهای نرسد سفید میباشد و

وازیا التفات بنفرد است یعنی صفر نامند وس سرخ مایل بزردی میباشد
اینچنین نوشته فلفل در نسخه مارد در بعضی دیگر واین اصل است
وفلفل سفید بیاض اولی است او در فلفل سفید میخوانند

بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهرا اصلی نداشته باشد و سفید املس و قابض
ترست و سیاه و چین دار و تندتر و در آخر سبوم کرم و خشک و سفید در اول
آن و بعضی بعکس دانسته اند و ناضم و جذاب و محلل و حالی ترياق سموم یارده
و قطع بلغم و رافع سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح و مص و مقوی حافظ و
مفتح سدد و باشیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون بر و دین و ملطف اغذیه
غلیظه و رافع اروغ ترش و مقوی جگر و معده و مخن آن و باد و یه قالبه جهته
تقطیر لبول نافع و پازهر علت ها ی عصب و اعضاء و عصابی ست و حمول او مخرج
جنین و بعد از جماع مانع حمل و خادا و باز دخت محلل خنازیر و دواخ داخس
و برص و ناخن و بانظرون نقابت حالی ابهق و سرخ کننده رخسار و باپاز
و نمک جهته رو یانیدن موی دار الثعلب و با محلات جهته تهیج ریحی و جوشانیده
او در رو غنها جهته فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریه پتها و بارده مفید
و اکتحال او جهته ظلمت ابصر و بیاض و ناخنه و طلاء جوشانیده او در کلاب
جهته ترلات بارده و درد دندان مجرب بدستور مضمضه آن که بالوست
فشخاش جوشانیده باشند مجرب ست و سنون جهته درد دندان کرم خورده
سریع الاثر ست و خایدن او با موسیز جهته رطوبات دماغ و معده نافع ست
و مجفف منی و مقدح و مخشن سینه و حلق و مفرکرده و جگر حار و جمیع که خون ایشان
و فور نداشته باشند و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند و
مصلحش رو غنهای سرد ست و در بر و دین عسل و قدر شربت تا یکمثقال
و بدلش زنجبل ست فلفلیه اسم فارسی بیخ درخت فلفل ست و گویند
اعم از بیخ ست و جوب درخت اوست و این مخجل رانیه درخت غیر فلفل
دانسته اند و این اصلی ندارد و بهترین او سفید تازه ست و در خواص و

فلفل سرخ

وقدر نیم مثقال مصلح مانند فلفل و در امراض سپرز و درک قوی‌تر از آن و سوط او جیه سکنه
وصرع نافع ست و بدلش دار فلفل فلفل الماء بانبات که در آبهای غیر جاری میروید و
برگش شبیه ببرگ بید و ساقش پر گره و شاخها دارد و بقدر ذرعی و دانه او ریزه و مجتمع
و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بجای عطریه و عوض فلفل در اطعمه استعمال
میکنند و در هریم کرم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم و ضاد برک و ثمر او و محلل اورام بلغمی
و صلبه و رافع اثار رو بیخ او در اضده کلف و نمش فرسن قوی الاثر و قدر نیم مثقال تا دو
درهم ست فلفل السودان دانه البست شبیه بخلنجر و غلاف او مانند غلاف آن
تند و با اندک تلخی در آخر دویم کرم و خشک و محلل ریاح غلیظ و بلغم زجیه و مفتح سدده
و با عسل محرک باه و جهة قولنج ایلاوس نافع و جهة درد دندان و حرکت آن بلغمی
موثر و مفرح حلق و مصلح عناب و قدر نیم مثقال تا دو درهم ست فل تمر لیت هند
بقدر پسته و پوست او شبیه فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و بادمیه دار
فلاخه نقل کرده اند که آن از بیونند بلوفر هندلیت و با یاسمین بهم رسد و دانه اش
بدانه بلوفر شبیه بهیچ بلوفر و غیر هند یافته در هم سرد او خشک و نزدیکی در سیوم
کرم و خشک ست و محلل و مفتح سدده و منقی دماغ و جهة خفقان و غشی و درد سر
سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی مو و سستی عصب و در معده و استسقا
و باد بواسیر نافع و ضاد برک او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و
قدر نیم مثقال تا دو درهم ست فلافله حب الراس ست فلفلمون فودنج بربریست
فلفلدار فلفلدار دریوست فلحون ترمس ست فلحیص سوریجالست و نزدیکی جوانه فلفل
شامی تخم تخلصه ست فلفل الصقالبه شامل انبلق و حرف بابلی ست فلفل القرد تخم
وسمه ست فلفل الخواص ماهودانه ست فلیغله هرنوه ست و کوبند تخم بیخ انکتت
و بلغه مغربی برزالابجه ست فلیخشک فرنجمشک ست فلفل دکر اسم فارسی دارفلفل

فلفل سیاه ست دانه گرد و خشک و سیاه رنگ و تند و تیز و بقدر نیم مثقال تا دو درهم و بقدر
نیم مثقال تا سه مثقال مصلح مزاج و قوی کننده معده و جگر و هاضم و مقوی اعضای
رئیسه و مقوی باه و مفرح و مقوی حواس و مقوی حافظه و مقوی اعصاب و مقوی
دماغ و مقوی قلب و مقوی روح و مقوی نفس و مقوی قوای طبیعی و مقوی
قوای حیوانی و مقوی قوای نفسانی و مقوی قوای بدنی و مقوی قوای

فلون بلغه رومی برگ نباتست قلام اسم عربی قاقلی ست فنک اسم فارسی وساقش
وآن پوستیست سفید وسرخ وابلق میباشد وحیوان او از سنجاب بزرگتر
واز بلاد روس وترک ارند خوشبو وکرم تر از سنجاب وقامتش سرد تر از سمور و
لباس او موافق جمیع امزجه ست خصوصا جهة اطفال وزود بعضی جلد مرغیست وبخوز
او جهة کز ایندن هوام موثرست وقول اول اصح ست چه آخر نوعیست مرغیست
سفید وبزرگتر از غاز وقوی تنومند ولباس او موجب تبریدست بخلاف فنک
فنجیون اسم یونانی نباتیست برکش شبیه ببرگ لبلاب کبر وارتفاعش وصف عدد
پیش نمیباشد وطرف ملاصق زمین سفید وطرف دیگر سبز وبزوایای بسیار
ودر بهار از میان برگها ساقی میروید ولقدر شبری وگلش زرد وزیاد
برده رو زرد نمیباشد ولهذا تفریح نموده اند که بی گل وبی ساق ست وبخشش باریک
ودر مواضع نمناک بهم میرسد تندطعم وتلخ وباقبض ودر سیوم گرم وخشک وتازه
او مستعمل واند کی از بیخ وبرگ او که در دهان نگاهدارند رافع سرفه مزمنه
وربو وضیق النفس وقرحه سینه ومحلل ریاح وبخور واستشاق او بدستور همین
اثر دارد وضاد او محلل وکشاینده دملها واورام والتیام دهنده زخمهاست
وحمول او با عسل مخرج جنین مرده وزنده وخشک او بسیار تند وغیر مستعمل ست
فنجکشت اثلی ست فنا عرب الثعلب ست فنجریون فنجیون ست بیاء
بعد از جیم بنوعی ابوخلسا ست سرخ ست ومسهل بعرق انفادیخ ست فنجریون اسم
فنجیوش یونانی بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید ست وعوام فادزهر او
را باین اسم نامند فندق هندی ریته ست فندق اسم فارسی بندق ست
فوتنشد یا اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس وبزرگ وساقش زیاده بر
ذرعی واملس ومجوف ومایل بهمنفی وپرگره وگلش شبیه بنرگس وازان بزرگتر

نفقی

دسفید

وسفید او را بنفشی اسپغنه و بخش سطبر و اشق و انتهای آن با شبیهای کج و مانند
بیخ از فرو لشهای فرق سیاه و در بوی شبیه بیوبسنبل رومی و مزاج او مطلق
او بیخ اوست و بفارسی بیخ سنبله نامند در آخر حرم کرم و خشک و مفتح سدده
و محلل ریاح و مدر بول و حیض و با قوت نزاقیه و حبه در دهلو و سپرز و عرق النسا و
و تقیه عروق و مغص و علل بارده سینه و ضماد او حبه دار الثعلب مفید و مضر
کرده و مصلحش عسل و رازیانه و کبابه و قدر نشر بخش از جرم او تا یکمثقال در
مطبوخات دول است فوه الصباغین بفارسی روناس نامند بیخست
سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ کویند بری و بستانی میباشند و ثمر
او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود و در حرم کرم و خشک و مفتح سدد
و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طبخ او باعل
حبه عرق النسا و در درک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین حبه
سده جکر و سپرز نافع و مفرشانه و مورث بول الدم و مصلحش کتیرا و مضر سر
و مصلح آن انیسون و قدر نشر بخش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و باید
شارب او هر روز بحمام رود و برک و شاخ و ثمر او مجموعه رافع سموم هوام است
و هر جزوی به تنهای این اثر ندارد و ثمرش در ازاله سپرز مانند سایر اجزای
او و حمول او مدر حیض و مخرج جنین است و مشیمه و ضمادش حبه فالج و سایر امراض
بارده عصابی و بهق و قوبا و سفعه و خراز و انا رحلید از خرفه به و سقط نافع و
بدلش کبابه و نزدیکتر نصف او سلیخه و ثلث آن مویز سیاه است فوفل
معرب از کویل هندی و او ثمر درخیست بزرکتر از جوز بوا و مدور و با عضوضه
و اندک تلخی و سرخی و سیاه میباشد درخت او شبیه بدرخت نارجیل
در حرم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ

ولبسیار قابض وسرخ او مسهل بعید وغیر مفرط ورافع دردها حاره وقاطع عرق وحبه
استحکام عصب وسستی اعضا وفتق وقلاع وامراض حاره دهان ودندان وقطع
سیلان خون وسخن سینه ومصلحش کتیرا واکتحال اوحبه طرفه واستر خار پلک
چشم ودمعه والتهاب درمد وجرب مفید وقدر نیم سنبش تا یکمثقال وبدلش
مثل او صندل سرخ ونصف آن آب کشیرخت فودنج موب ازبودنه فارسیت
وبوریا حبی نامند وبری وبستانی وجبلی است ونهری میباشند ومراد از مطلق او
برّیست ومشک طرامشیع قسم جبلی است وصنفی از نهری که برگش دراز وساقش
بزرگ است وچون در بستانها غرس نمایند بعد از ۵ سال نفاع مینیوذ بود نه برگ
راسا قهای منفرقه وتند بوی وباعطریه وبرگش ریزه مایل باستدارة وتخمش شبیه
به تخم ریحان است در اوّل سیوم گرم وخشک ونهایت ملطف ومدر عرق وحیض و
مسهل سودا وقاتل جنین وترياق گزندین جانوران ومبلل ریاح وحبه استعمال
ویرقان واخراج مشیمه وفواق وغشیان وتقیه فضول معده سینه وگرز ازو
وسوزش معده وخادش حنه سرخ کردن عضو ودفع سپرز وجذام واثار سیاه
جلد وبوی او حبه غشی وفرزجه او مخرج جنین ونطول او حبه حکه ورياح رحم و
صلابت آن وخشک وسوخته او حبه تقویت لثه مفید ومضامعه ومصلح کتیرا
وقدر نیم سنبش تا دو درهم وبدلش مثل او ونصف او بودنه نهر لیست وشبیه ار
بودنه بری را برگش دراز ونرم ومایل بسیاهی وکل او خوشبو وتند مایل بزرد
درجمیع افعال ضعیف تر از قسم بودنه است فودنج نهری قیع را برگ مانند ریحان
کوچک وشاخهای او پراکنده وکلش سفیش ودرکنار آبها میروید وقسمی ازان
شبیه بنفاع وبرگش دراز تر ازان وساقش قویتر است در آخر دو برگ گرم
وخشک ومدر لبول وباعسل مدر عرق وطبخ او حبه دا الفیل ونفض الانتصاب

وتب بلغم وسودا وی وحمه ام وشراب حمه سموم وفتق عضل ومغض وبضه و
نطول او حمه دا والفیل ونفخ الانتصاب رفع زردی یرقان وباعسل ونمک
حمه رفع کرم معا وحب القرع وحمول برک او حمه احتباس حیض نافع وقائل جنین
ومجور وفرشی کردن او حمه کربر انبدن هوام وحمام جمله او ودر شراب حمه ار الا
انار سیاهی جلد وعرق النساء وقطوراب او حمه کشتن کرمی که در گوش باشد
وجوز خشک او را بر موضع گزیدن هوام بندند موجب فرو نشاندن عضو وجذب سمیت
ودرد عضوی که کرم متکون شود وذوراو را فع نیش ومضر باه کرده مصلحش کشنیز وشش
بکدرهم وبدلش نعناع ونزد بعضی قرد مانیا فودنج خبیا منکطرا مشیع است فوج
مایه آبگامه است وبعضی تر محمار انیز نامیده میشود وانرا از آرد جو دارد کندم کباب
کرم جمیر کرده باشند بی نمک ترتیب میدهند ودر برک انجیر بپیچیده در ظرفی کرده در سایه
میگذارند تا متعفن شود وخشک کردد وضماد او با سرکه ورد خشک گل حمه نخرب و
خارش بدن ونفخ مدمل مفید ومحلل قوی است وبعضی ازاد و به خوشبو اضافه
نفعه با سرکه مخلوط میسازند ومدیده در آفتاب میگذارند ودر دستورات فوکوراست
فول باقلا است فوم شامل سیر وکندم ونخود است فوه بری بلسان است فوه الصفع فوه ا
فوسنه غوشنه است فولیون اسم یونانی جعد است فوربون عاقرقرحا است فوفه
عنبه است فوهل قفای بربست فورس اسم یونانی بن است فوجولیا اسم یونانی حلزون
است فولفر اسم یونانی برک بنات فولو یونانی حنظل است فوغلس یونانی لسان الثور
لغور است فهد اسم عربی پوز است فیروزج معرب از فیروزه فارسی وبهترین او
نیشابوری کبود وصاف است که رنگش در هوای صاف نماید ودر غیر آن مکدر و
انچه از معدن شیراز وکرمان بهم رسد مایل بسفیدی باشد سیاه مکی است مجموعه
او از عرق وچربی ولوی مسک فاسد میکردد ودر او اسرد ودر سیوم خشک

ومقوی دل ومعده ودافع زهر جمیع سموم ورافع اسهال وقرحه امعا وسایر جراحات
باطنی وحقنه خفقان وباعسل جهت صرع وسپرز وسنگ کرده ومنانه واکتحال او جهت
دمعه وناخنه وبیاض وتقویت روح باصره وفتق طبقه قرنیه وسایر طبقات نافع و
مضر کرده ومصلحش کشنیز او قدر نیم مثقال نبدرهم وجهت سموم قویه تا یکدرهم ست وسدس
درهم اورا بالخاصیه جهت کزیدن عقرب مجرب دانسته اند واز خواص اوست که
دارنده در آب غرق نشود وصاعقه باو نرسد وداشتن او مقوی دل ومانع خوف
وجون باجساد نرم بگدازند صلب کند ومکلس او بکلس معادن ولسبب نفوس
ناربه بنماند فیل حیوان معروفست ودر غیر بلاد حبشه وهند غیاب سند ودر هفت سال
یکبار میزاید ومدت حمل او تا یکسال باشد وبهترین اجزاء او دندان اوست
که عاج نامند سرد ولسیار خشک وحابس اسهال ونزف الدم ولبس آن
برعضو یکه استخوان شکسته در وبا بند جاذب آن ومعین براخراج او خوردن
او را تا یکهفته با شراب وفرزجه او را بعد از ظهر جهت عمل عاقر مجرب دانسته اند
وشربه ده درم او ودر چند روز با آب بودنه حمل مانع از دیاد جذام وسوداوی
کرده که نشاره عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب وعسل بنوشند معده
قوة حافظه وفهم ورفع درد پهلو ومفاصل ست وضماد سائیده با مثل آن
براده حدید جهت نواسیر مفید وتعلیق او بر گردن انسان ومواشی که در آن باشه
سیاه بسته با بند مانع ضرر وبا وطاعون وخوردن بول او که زن عاقر نداند
که بول فیل ست وبسقورید وس بجهت حامل شدن مجرب دانسته اند وفرموده
که زهر او با جوز سنگ پشت وتخم او وتریاق جمیع سموم وماسر جویه گوید که تعلیق
پوست او رافع تب ربع نایبه ست وفرزجه سرگین او مانع حمل وبخور او رافع
هیضه ومزمنه ست وگریزانیدن هوام وطلاء او رافع کلف وآثار وقمل وسوختن

او جهة سعفه رطبه والتيام زخمها مفيد وفرزجه خصيه او در اعانه حمل قوى الاثر
وخوردن نايک قراط آب كاسنى رافع ذرب واسهال مزمن ست
فيجن اسم لونانى سداب ست فيل زهرج بمعنى سم الفيل وآن قسمى از لوف
الكبير ست كه حصص هندى عصاره اوست وقاتل فيل ست فيلجوش قسمى
از لوف الكبير ست وازالوف الجعده نامند فيند و فيتك وفيتج حجر
الفسور ست فيطس بنك است اسم لونانى قرطم ست فيقر الغيه لونانى وبمعنى تلخ است
ومراد از وصبر سقوطرى ست فيقن اسم لونانى قرطم تربست فيقن اسم لونانى عصفر فيقس
فيقن جوماية ست فيطل شاهترج ست فيهق اسم اندلسى انتلة السود ست فيقا
اسم لونانى عرانى والفجه ست وبربانى فيسانامند فيقراطون اسم لونانى عصفر
ست فينارس اسم لونانى سعدست فيناسيوس اسم رومى اصابع هرس ست

حروف القاف

قاقله بفارسى هيل نامند كبار وصغار ميباشد كبار او راغلاف بقدر جوزبا
ومثلث وسياه ست ودانه او مايل بتدوير وصغار او راغلاف سفيد ودانه
ها ريزه تر وهر دو باعطريه وتندى وتلخى اندونباتش بقدر دو زرع وبرگش
عريض وبافشونت وتندبوى وتخمش درسرشناخها متفرق ميباشند وازهند خزند
وكبار راذكر وصغار انثى گويند وقوت آن تا ده سال باقيست وكبار او جوشيو
تر ودر تقويح وساير افعال قوى تر ست در رحم كرم وخشك ومسخن ومحلل ومفرح وهاضم
ومقوى دل ومعده ومفتح سده وباقوة قابضه وملطف وجابا وخوشبو گشته
عرق درد پهلو وصرع معده واحشاء وغشيان وقى ودردجگر وسده آن
خصوصا باعلاق او جهة صرع وسنگ كرده واعانا نافع ست ولفوح او جهة عطسه
آرنده وجهة صداع وصرع وجنون مغبد وگويند مفرح ريست ومعلل شنگر وقدر نشربت

نا یکمثقال و بدلش یک وزن و نیم فاقله صفار است و بالوزنش کباب است و قسم
صفار او در اول کرم و در دوم خشک و در تقویت ناضمه قوی‌تر از کبار و مسکن
و مخفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوة قابضه کمتر از آن و مضر
امعاء و مصلحش کشنیز و قدر نیمکوبش تا دو درهم و بدلش نصف آن کباب و نصف
او حب بلسان است قانا بقی ملغة یونانی ممنخ کف العقاب است برگ و نبات او
مانند مورد و زبتون و تخمش سوراخ دار و شبیه بشبت کوچکی و تخمش مانند خردل
و بعضی کرسنه و گویند در نقش موثر است هرگاه با سم شخصی و مادران شخص داده
شود تعلیق او را مانع عمل دانسته اند قاقلی اسم نبطی است و بونانی قلام و بتازی کفار آغوشه
شوزنا مند نباتیست شبیه بافسنتین و اسفند و رطوبت آن بیشتر از افسنتین
و از آن سبز تر و طعم او شور و باتلخی و بیشتر بخوردن او راغب و موافق مزاج اوست مجاز
در دوم کرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یک وقیه و با نیم رطل آب
موز و شکر سرخ مسهل زرد آب است و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقیه ضعف
معده و نزهل و در درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قابضه
بفارسی چینه دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده است و بهترین از آن
از اردک و مرغ پرواریست و بعد از ان اخراج اعضا عبانی آن کثیر الغذا و
مولد خون صالح و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش الکابر و نمک است و پوست
اندرون او را چون خشک کنند و سائیده با آب سرد بنوشند حصاة در مثانه
و زلق الامعاء و اسهال غلبت نافع است قار بفارسی مشهور بقیر است
و آن در زمین نابن تا آب کرم از چشمها میجوشند و سیاه مایل بسرخی و اصل
آن بعضی حلیب و بعضی سیاه میدانند و با قدری خاک تیز طبع میدهند تا توان بر شکل
و امثال آن انداخت و قوتش تا سی سال باقیست در سیم کرم و خشک

و در افعال قریب بتقیر منضج دمل و محلل اخلاط غلیظ و لزجه سینه و دماغ و مانع تغیر آب
وطعام و فساد هوای وبای و معین هضم و جهة معده و جگر و سپرز نافع و فایدهٔ آنها
جهة رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و خرس سخن و دندان بایند مفید و ظروف مسی
بقراند و ده مدت مدید آب را مانع تغیر ست و استنا میدهند ازان طرف
مصلح غلیظ آب و رافع طاعون و مانع استسقا و شرابی که در رحم قرانید و ده
ترتیب میدهند کرمتر و سریع خروج تر از بدن ست و خمار او کمتر میباشند و اکثار
خوردن قیر مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا یکدرهم
و بدلش قفر ست قاوند اسم روغن منجمد سفید ست شبیه به بنیه و با بوی خوش
و نواحی یمن آرند و سنجم تاند وی نامند و اصل او معلوم نیست و بعضی نباتی
و جمعی حیوانی دانسته اند کرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و
هر بر ها رافع سرفه قدیم و درد زانو و بیکاه و اضعف عصاب و قدر شربتش
تا سه درهم ست قاقم پوست حیوانی ست از موش بزرگتر و سفیده و دنبال
کوتاه و سر بزرگ و دنباله او سیاه و لباس او کرمتر از سنجاب و سردتر از
سمور و در خواص مانند سنجاب ست قاتل الحیتان و قاتل سمک ماهیز هر چیست
قاتل الذئب خانق الذیب ست قاتل اسپه زنزدیکی بداسقان و نزد جمعی قطلب ست
قاتل بقه سنا قاتل کافور و فرفیون و مانند آنست که بنفشه تحلیل و نقصان بارز
بایند قاتل النحل بنلوفر ست قاتل النمر خانق النمر ست و نزد بعضی مارزبون
اسپاپست قاتل الکلب خانق الکلاب ست و کوبند عیاره از اذرا و ی
قاتل اخیه خصیه الکلب ست قاتل العلق نوعی از ناغیس ست که سنکوفه در حبت
او کبود و نزد بعضی نوعی از مرجوش ست قاطردم الاخوین ست قاقلیا اسم یونانی
بقلة الاوجاع ست قار و اسم یونانی او کر و یاست قاقلیا قیاست قار

سطاخیس است فاطون اسم رومی لوفسنادر است قاسی اسم ترکی بارزد است
قامیش اسم ترکی قصب است قارغنایاردوق اسم برزقطونا است قارا اسم
ترکی نیلج است قادوان اسم ترکی بطیخ قاربوز اسم ترکی بطیخ هندیست قابق
اسم ترکی دم است قانون اسم ترکی فنترست قارچ اسم فارسی فطر ماکول است
قارا اسم ترکی لصل است قبح بفارسی کبک و بترکی کلنک نامند در دویم کرم
وخشک وکثیر الغذا وسریع الهضم ومبهی ولطیف ومولد خون صالح وحابس
اسهال وجهة فالج ولقوه وامراض بارده دماغ وجگر ومعده وسینه واحشا
نافع ودر مزاج محرورین ودر هوای گرم دباشراب مصدع ومورث فارش
بدن ومصلح سکنجبین وترشیهاست ونیم مثقال مؤنس او با نیم مثقال
صندل جهة برقان ویکمثقال جگر خام او جهة صرع وزهره او جهة نقوبت وجلا بصر
وبیاض وشبکوری وحرب چشم بامروارید ونمک بالسویه جهة بیاض و
حرب بحرب وضماد او بر چشم بارد وغن زیتون بالسویه نزول آب وسقوط
آن در اول هر ماه یکبار جهة قوت حافظه ورفع نسیان مفید وبیضه او که در بر
عضل نخبه باشند جهة درد سنگ ومعض نخبه او بخیر سرکه مورث فصاحت
وصافی اوازه ورافع سرفه وخام او باکندر سمن بدن واکحال چون خشک
کرده او باز جاج سفید جهة حرب وناخنه نافع وخاکستر پر او محلل اورام صلبه و
طلا سر کین او رافع کلف ونمش است قنبط ناطف است قنابق اسم ترکی
قرع است قنبلان اسم ترکی نمیر است قنادتبا مشاة اسم فارسی است که بفارسی
کون نامند ونوارس قسمی ازان که بفارسی قبح گویند وکثیر الصنع کون است
که مذکور خواهد شد ودر دویم کرم وخشک وآب او جهة سرفه وضیق النفس و
طلای آن با عسل جهة رفع آثار جلد مفید است قنت رطبه خشک است قنبل الاعد

سلولیت قثاءالحمار مثلثه اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار چنبر
گویند و در بعضی مکان طول او بقدر ذرعی میشود و در آخر دویم سرد و تر
جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ کرده و مشانه و جنبه التهاب
جگر و معده مفید و لطیف تر از قثاء و سریع الهضم تر از ان و تخم او مدر بول
و منفخ و جالا و قویتر از تخم قثاء و بوست و کوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر
هضم و غلیظ که از و بهم رسد مستعد عفونت است و در اکثر افعال مانند قثاء است و
مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شراب برگ او جنبه سنگ دیوانه کرنده و خشک
کرده آن جنبه اسهال صفراوی بعید است قثاء اسم عربی خیار است و در شیراز
خیار بالمسنک و در خراسان بادرنگ نامند در آخر دویم سرد و زود هضم
حرارة صفراوی خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و منفخ سده جگر و مدر بول و
مخرج حصاة و غلیظ تر از قثاء و رافع ضعفی اسهال مفرط حاره بهم رسد و جنبه تبهای
تند و برقان و در دسر نافع و آب او تا چهل و پنج مثقال با سکنجبین مسهل
مرة الصفراوی که در معده و امعا باشد و آب خیار زرد و ترش رسیده در
اسهال قویتر از آب نارسیده آن و چون قدری قرنفل در ان خیسانیده
روز دیگر صاف او را با مثل العسل بنوشند جنبه بنکوی رنگ رخساره و تفتیح سدد
و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان است در دیگر و زلفول آب او مانع تولد
قمل و حمادو کوسیده تخم او جنبه جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن
خشونت جلد و التهاب معده و احشا و در دسر و اورام حاره مفید و
خوردن دو مثقال و نیم از بوست خشک او جنبه عسر ولادت نهایت موثر
و مفرح و دین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و در دتیکاه و چون در معده
فاسد کردد و مولد خلط سیئ و مصلحش نانخواه و مواجن حاره و عسل و بوئیدن

خیار رخنه انتعاش روح حیوانی و در دسر حار مغبدست و ترشی خیار سرد و مطفی
حرارت و لسبار دیر هضم با طعام و بعد از ان مفرست انوخم خیار زه و مدر بول
و مخرج صفرا و سوخنه باد آرد و رافع تپهای حارّه و ورم جگر و سپرز و درد شش
و قرحه ان که از حرارت باشند و ضماد او با لوزه و عسل محلل اورام جلد است
و مفرا نتیان و مصلحش کشنیز او بدلش تخم خیار زه تا چند رهم ست و روغن خیار
که مانند روغن کدو در ترتیب و هند در افعال ضعیف تر از روغن کدو ست
قثاء الحمار بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوط و لسبار بلغمی باشند و
نباتش او ساقدار و غیره مفروش بر زمین ست و برگش کوچک تر از برگ
خیار و با خشونت و بارغبت و تخمش بزرگ و سفید و نسبت او خراسان و
مواضع ریگزار و قوی ترین اجزاء او عصاره ثمرست که فشرده با قدری ضمغ یا
نشاسته آمیخته قرص کرده باشند و قوتش نا ده سال باقیست و غیر
منشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربه شعله میسوزد و لسبار سفید بیماک
و زبون ترین او کرات رنگ و خوشبوست و در سیوم گرم و خشک و مسهل
مرة السودا و بلغم خام و رز دآب مقی و مسقی دماغ و رافع استسقا و سرفه
بارده و ربو و صبق النفس و رماج غلیظ و سپرز و برقان سیاه و سنگ
کرده و منانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بضعه خورده و
درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر
شربتش از درقراط تا شش قراط و مضرمحرورین و ادویان ضعیفه و مقی
با فراط و مصلحش در افراط تخم سوس الشعیر آب سرد و سرکه و میوهای قابض
و در افراط اسهال مجمه آتشی و جلوس در آب سرد و استنا میدان قابض بارده
و شرطست در باد و به مناسب طبع و مخالف او استعمال نمایند مثل مقل

استعمال

و دارچینی و صبر و تربد و انیسون و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و زعفران
و اقسام صموغ و روغنها و باسقونیا و حنظل آن جایز نیست و طلاء او با عسل
و بدستور با روغن زیتون محلل اورام حجره و با سرکه جهة تکلف و اثار و تالیل
و قوبا نافع و آب او راجهة تنقیه معادن و نبات و بیاض آن مجرب
و السنه اند و بیخ او در تولیف قوی تر از سایر اجزاء و ضماد مطبوخ او با آرد جو محلل
جمیع اورام بلغمی و رافع بهق و اثار و جرب مقرح و قوبا و با عملک البلم کشنیز
دل و مطبوخ او در سرکه رافع تقرس و با مقشیح و امثال آن جهة در دمفاصل
و عرق النسا و تقرس و استسقاء طحالی نافع است موزن و مداومت شرب طبیخ بیخ
و بیخ او و اراقه جذام و بجنده ده قیراط از آن مسهل بلغم و مرة صفرا و مهزن او در
استسقاء است و قدر شربت از طبیخ او تا سه وقیه و جهة طبیخ او جهة عرق النساء
و مضمضه آن جهة درد دندان با برد و سعوط او با شیر و خراش آن جهة درد مازن
مفید و ضماد تخم و کل او جهة مفاصل ورم مجفف و ضماد تخم و کل او نافع و قدر شربت
تا یکدرم است و باید که بار و جو و کیتر انبوشند و روغن زیتون باد و وزن او با
مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رنگ آب کرد و با نمر تازه او را زرد کنند
با روغن زیتون باد و وزن او چهل روز در افتاب بگذارند و لسیار کرم و محلل
قوی و مدر حیض و مخرج دو دختین و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامع و رياح
آن و باخ گشتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یکدرهم است فتاء النوا حنظل است
فتاء الکبیر تمر هندی است و در آنجا ندکور نشد فتاء بدیل است و وزن و بعضی خیار شنبر
فتاء الحیه زراوند طویل است و وزن و بعضی حنظل است فتاء برّی فتاء الحمار است
فجی اسم ترکی کیاه خرزهره است فدید اسم جنس جنبا است خشک مراد از
مطلق آن گوشت فاق و فدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصناف آن و

فتاء الکبیر تمر هندی است

وزبون ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوشهای قولنج و جذامی
و حکه جرب و قدید کوشت حیوان وحشی جمله استسقا موافق است هرگاه
در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوامی قدید خیار است و روغن بادشیر بهیای
سرد و تر قدما اقلیمیاست قدیم الملک خبازلیت قداح بهار نارنج است
و زد بعضی شکوفه رطبه قدح نوع از ابرون است قدومه باغته اصفهانی
نوتریست قردمانا معرب از قردامون یونانی است کیاه او شبیه به نبات
بابونه و شاخهای او بسیار متفرق و کم و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بخش قویتر و کلش
سفید مایل بکبودی و ریزه و بخش دراز و باریک شبیه بکرویا و از ان دراز تر
و با بندی و تلخی و نوع بزی کردیاست و مستعمل تخم اوست در سیوم کرم و خشک
و تریاق سموم باردہ حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج
و ریاح غلیظ و سدده جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا
و فالج و دردکرده و کوفتکی عضل و یا پوست و بیخ غار مفت حصاة و طلاء
او با سرکه رافع جرب و حکه مجرب و محمول و بجزر او قاتل جنبل و مضر
سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر نشتش یکمثقال و بدلش از و جزب
یا حرمل قرنفل بفارسی و ترکیبخک نامند و آن شکوفه درخت واصلی
نبات او احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر جنبل است که از سواحل اند
دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل پاسمین
و سیاه و تند بوی و با عطریه قوی و تلخ در سیوم کرم و خشک و مفتح و محلل
و مقوی دماغ و دل و معده و جگر و اعضای باطنی و باه و هاضمه و مفرح و رافع
و غشیان و استفاغ علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح
غلیظ و امراض باردہ نزلی و نزلی الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبو

دیان و فالج و جمیع امراض باردهٔ دماغی و درشت و وسواس و خفقان و تحدر هم او
باشیر تازه بشرط مداومت لعاب محرک باه و مداومت بکدرهم آن بوقت ظهر
زنان باعث حمل الشان و فزوبردن نکعد دارقسم نزاو و هر روز منع حمل و اکتحال
او جهت سبل و قوهٔ باصره و غشاوه و طلاء ان براحلیل بلذ و جماع و مقوی فرج
و برابوخ جهت سکتهٔ و سهر دماغی و نزلات باردهٔ و سعوط و نفوخ او هم ازدارد
و عرق قرنفل که بکجزو او را با یک جزو و نیم کلسرخ و مثل او گل کاوزبان و نصف جزو
تنبول که مجموعه را سائیده و لسقبه بگلاب نموده و تقطیر کنند در جمیع افعال
قایم مقام خمر و تریاق مسموم و مقوی حواس و مفتح حبه تعدیل مزاج اخلاط و رفع
استسقا و امراض باردهٔ بعدیل و نزاب او که یکجزو ازا با سنا نزده جزو آب
انارین و یکجزو عسل و مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرکین اسب دفن نمایند بمرات
از خمر قویتر و چون همین نزاب را با سنکر قوام آرند جهت امراض باردهٔ صعب فی نظیر است
و گویند قرنفل مفرکرده و امعاست و مصلح نش صمغ و قدر نیم بنش یکمثقال و
بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسبالسه سب قرنفل درختیست قرفه
اسم یونانی جنس پوست هر درخت و چوب سب و مراد اطبا پوست درخت بهندرج
قاصی ست و قسمی ازان خوشبو و سطبر و سیاه و مانند زنگ قرنفل و در بوی
شبیه بآن و او را قرفته القرنفل شنبرین نزازان و در بوی شبیه بدارچینی
و قرفته الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی ست و جمعی غیر ان
دانسته اند و قرفته القرنفل قسمی مخطط بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد
و بهترین اقسام او قرفته القرنفل الوبولس گویند که در افعال ضعیف تر از
دارچینی و جمیع ازا قوی تر از دارچینی دانسته اند و قرفته القرنفل در مزاج و افعال
مشابه قرنفل و ازان ضعیف تر ست در آخر هر سه کرم و خشک و مقوی اعضاء و ملطف

و در تقویت جگر و معده سرد و قوی‌تر از دارچینی و فالج و لقوه و صرع و امراض عصب
و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و حکه و قوباشر بتش حرم
و بدلش سلیخه قرنفلیه بلغه عربی کیاهیست برگش شبیه به برگ لبلاب و برگ
بنفشه و ازان کوچکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبهای و با خشونت و گلش
بنفشی مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند فرفیون سیاه و
در بو شبیه بدارچینی و در مواضع نمناک و سایه‌ها و اکثر با بروج میروید و بدو در
دویم گرم و خشک و محلل ریاح و مفض و رافع صرع و بوئیدن او جهة زکام و
آب طبیخ او جهة عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهة
احتباس حیض و ضماد برگ او جهة صرع و ورم ریحی و رطوبی چشم و ابتداء او
غرب و ورم بستان و انجا و شنبر آن مفید و خوردن پنج او جهة احتباس حیض
و اخراج جنین و با شراب جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در شراب جهة
گرفتگی اعضا و مفید ورعشی که در وجوشانیده باشند جهة ازدواز نافع و
او مفرح و رین و مصلح بنفشه و قدر شربت یکدرهم است قراقاطا بلغه ترکی
اسم دختیست بقدر فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب
بآبان و ظاهرا نوعی از و باشد و بقدر آن اشنباه نمود و آنرا از قال دانسته
و از قال اسم فارسی قرنفل شناسند است قراصیا اسم رومی و بربری حب الملوک است
و بفارسی اسوتالو نامند و کیلاس قسم شیرین اوست و الو بالو در رهم سرد
و در اول خشک و مسکن تشنگی و حدة خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان
و التهاب دوانه او را چون شیره گرفته باشند با عنبر آن را زبانه پوشند
جهة سکته مشانه و حرقة البول بعد یل و خشک او قابض بزودی چون مغز دانه او را
با پسته کهنه نرم کوبیده قتیلها باریک ساخته در احلیل بگذارند و رافع حرارت بول

ومنقی بول المدة و حرقة البول و کیلاس و در اول سرد و تر و ملین طبع و بر ع الاستحالة
بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهنه
خشونت حلق و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهنه نیکوی رنگ رخساره
موثر و اکتحال او مقوی بصر و رافع جرب و قدر شربتش بکمثقال است قرة العین
جرجر اما و کرفس اما بنیز نامند او را در طم و رانجه شبیه بجرجر و در برگ و ساق
شبیه بکرفس و در آبها میروید و طعمش زرد و باعطریه و تندی است در آخر جوهم
کرم و خسکت و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ کرده و مسخن مزاج و ماضم و
مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سبز زرد قرحه امعا و معض و حابس نزف الدم
احشا و سرخ کننده رخساره و بطول طبخ او مسکن ارزه و قشعریره و مغرقل و مصلح
عناب است فرع بفارسی کدو و بتر کی قباق نامند و هر قسم میباشد یکی را سبز
کدو و دیگری را رومی کویند مجموعه آن در جرم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول
و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او انجه بجر کرفته مکتب در اکل
تون و تنور کذاشته بپزند با عسل و اندکی نطرون مسهل با عتدال صفرا و با
فلوس خیار سبز و تر بخیس و خمیره بنفشه جهنه تنهای صفراوی و دموی و بالمهندی
و شکر جهنه اخراج صفرای سوخته و حرارة دماغ و وسواس و در دسر و جنون
و رمد که از بخارات حارة باشد و تنقیه مواد کرده و امعا مفید و قدر شربتش
تا صد و پنج مثقال است و خوردن کدو با مزورات جهنه تنها حارة و سرفه و بحر
کرم و ترطیب بدن و دماغ موثر و مرق خروس بچه که با کدو و مطبوخ بافته باشند با مغز
تخم هوا و جهت رفع تنهای عشی و عشی حارة و سمیت اخلاط بعد بلست و مرمای
او جهنه مواد سوداوی و بلغوتیه دماغ و تولید خلط صالح موثر و مسهل عبارت از دست
و مذکور مینوشد و نرشتی او ملطف و ماضم و مسکن حدة خون و صفرا است و مسکن حدة جن

وصفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتهاست و مخرج مواد
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشند و باعث قولنج و تهاب سریع الاستحاله بخلط
موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میشود و هرگاه در معده فاسد
شود مانند خیار مولد خلط سبعی است و مصلحش زیره و اذویه حاره و در مزاج صفراوی
غوره و سرکه و امثال آن و ضماد کوبیده او جهت او رام حاره و التهام معده و احشا
و درد سر و رافع بخوابی و خشکی دماغ و قطور آب او با روغن گل جهت درد گوش
و ورم حار آن مسعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بخوابی و غرغره
آب او جهت خناق مضمد و سابیده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب
صفرا و درد کلیه و اکتحال آب کل او و آب تخم کلیه از آن جهت وزردی دیدگان
که در چشم باشند نهایت موثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم
جراحات و رفع اکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و
باسر که جهت بهق و برص و خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع است
و چون جوف کدو را بجنب احمد بدپرساخته بعد از چهل روز آب او را جدا
کنند خضاب بسیار نیکوست و مخ تخم کدو در دوا سر دو در اول ترو جه قرحه الرأس
و لاغر کرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و لفت الدم ربه و تب های حاره و تشنگی
و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بخوابی و یبوست دماغ و مص مغز او
و سل و تهاب حاره بسیار مفید و قدر نیم مثقال از مغز تخم او در روغن آن تا هفت
مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است در روغن کدو که جوف او را کوبیده آب آنرا
باریج آن روغن گنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سر دو تر و مرطب بدن
و جهت صاحب دق و مانیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار
و زحیر کهنه صلابت بسیار مفید است و جهت کدو را با پوست جدا کرده با دنبه و پیه گوسفند
بکوبند

بکوبند و بجوشانند تا مرهم شود و جرب را جمع کند در ترتیب قویتر و سردتر از روغن آب
که بار و غن بکجد ترتیب دهند **قرصعه** گیاه خاردار است و اقسام بیشمار و بزرگ
اقسام آن مفروش و از میان برگهاساقی میروید و یک قسم او را ساق گره دار و خارها
در حوالی گره ها و کلش سفید و بخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندکی تندی مانند تندی زردک
و بقارب پیوسته مانند و در افعال مانند مسدس است **و قسم دوم** را برگش فی خشونیت
و خاردار و نرم بسیار و ساقش بقدر ذرعی از و نصف اعلاء آن شاخهای بر و بیدو ان
قویتر از اول است **و قسم سیوم** را برگ مایل باستدارة و بخش دراز و لسطری یا
متوسط سفید **و قسم چهارم** را برگ عریض و مستدیر و ساقش با شعبه و بقدر ذرعی
و مملو از خارها مایل بکبودی و ظاهر بخش سیاه و باطن سفید و شعبه بهمن سفید **و قسم پنجم**
او که از اقسام قرصعه جبلی نامند برگش حدیه دار و قوی الحرارة و در بیت المقدس حبه درد
کمر و مواد بارده محرب میدانند **و قسم هفتم** از انواع بیضار را برگ عریض و بسیار سفید
و بخش سست و بانگ شبرنگی و در لقویه باه عظیم الاثر است **و قسم هشتم** را ساق
بقدر شبری و نصف و چتری دار و مایل بسفیدی و شاخهای زیاده بر شش عدد و میباشند
و قبه های او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و بار یک و شش عدد و بخش
در از لسطری انگشت سبابه و در طعم شبیه بزرگ واز مطلق قرصعه مراد همین قسم است
و او را قرصعه مسدس نامند و در مازندران رولنک و در شکاس و شنگ گویند
و گویا مجفف بشش شاخ خود در آخر اول کرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابت
و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و از کشر
بقول ماکوله بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و در دجر امتلائی
و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحت باطنی و مداومت او دافع اخلاط

ع بیضار بر کش بسیار و خارها و از صعده و قرصعه و قرصعه و قرصعه

فاسده بدن و محلل نفخ و نزاب او بامثل آن سداب طبخ یافته باشد بقدر
سه مثقال جهة درد تهیگاه مجرب یافته اند و یک مثقال از بیخ او بامثل آن تخم
زردک بغایت محرک باه است و مرباد او باعسل بغایت مقوی احشا و ضماد او
بامثل آن آرد جو رافع فروح رطبه ساق و ابتدای داء الفیل است و مضر ثنانه
و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکمثقال است **قرمز** لغة رومیست و آن جوان است
در غایت سرخی و بقدر نخود و مستدیر و بدبوی و در برگهای اشجار متکون میشود
و چون بجد طیران میرسد کرمی کوچکتر از خردل میکند و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است
و بکجزاوده جزو حریر را از نکبس میسازد و بهتر او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع
دیگر مخصوص اشجار بنه است و در سبزها یافته میشود و در رحم سرد و خشک و مرب
او را با عسل تا یکهفته جهة قطوعه حیض مجرب دانسته اند و اشنا میدان او با برکه تا
یک هفته مانع حمل و ضماد او با عسل جهة التیام جراحت عظیمه و با برکه جهة شکستگی
اعضا و جراحت عصب قوی الاثر است و در زراوند مجفف بواسیر و قلیق او
با ابریشم سرخ رافع بهارها و نطول آب مطبوخ او مانع بهر سیدن قمل و محلل صلابت
وجهة دراز کردن موی مؤثر و قدر شربتش دو درهم است **قرقال** جزلست مانند
قاقله که در جوف اشجار کهنه بهم رسد خصوصاً درخت خرما و درخت مقل و ازو کویند
مخصوص درخت مقل است در رحم گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و
نزف الدم و ضماد او با سرکه جهة نرم کردن جلد بدن و سنون او جهة قوت
لثه و سفید کردن آن مفید است **قرط** بضم اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مقر
فصفصه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث
نمایده نامند **قرط** بطاء معجمه و فتح اول و ثانی اسم ثمر درخت نوعی از مغیلان است و مکرر شد

قرانیا

فرانیا اسم یونانی زقال ست قرطم بستانی او را بفارسی تخم کافشه وخشک دانه نامند
و در کیلان تخم کاجره کویند و آن تخم اجریص ست وسفید وطولانی میباشد در حجم
کرم و در آخر خشک وشیره او مسهل اخلاط سوخته وبلغم لزجه و رافع سرفه و
منضج سدد و منجر کننده شیر در معده و کذا رنده منجد آن و حقنه مانیخولیا و جنون
و وسواس و جذام و جرب و بیکو کردن رنک رخساره و استسقا طبع و رقی
نافع و چون بنجد رهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را بنوشند
رافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و
سه مثقال از شیره او با افتیمون حقنه امراض سوداوی و باخیا شیر حقنه بهای
بلغمی با عسل و نطرون و بادام و انیسون و فلفل حقنه تقویت دماغ و بدن از
جمیع اخلاط فاسده و در دمفاصل و شری و بخارات دموی با مرورة یاس
و بخود آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق سوخته و حقنه با شیره او حقنه قولنج
و امراض دماغی مفید و جوشانیده او را قوة مسهله و ضعیف تر ست و مضر
معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درم تا بیست درهم ست و روغن
تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام روغن بادام و حقنه ربو و تحلیل
ادرام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او موجب یبس او را مورث
برص یافته اند و قرطم بری شبیه بستانی ست و ساقهاد او پا برک و سفید
و در آخر ساق برک و کل و تخمش میشود و کل او زرد ست و در حجم خشک
و در کرمی معتدل ست و شرب بمثقال از برک و ثمر او با نیم مثقال فلفل
حقنه کرنبن عقرب نافع ست و کویند مادامیکه عقرب کزیده آنرا در دست
نکهدارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک نماید فرون السنبل
دوای سمی ست و اختلاف بسیار در آن کرده اند و آنچه از کتب حکما و هند ظاهر میشود

قسم از بنفش سیاه و باریک و بادرخشندگی و از سعد باریکتر و دراز تر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافته میشود و قسمی ازان سفید نیز بیایند و در چهارم کرم و حکت و ضماد او با سرکه رافع زخم های کهنه و روغنی که در و جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست و ربع درهم او کشنده باختلال عقل و بلغم الدم ست **قرقوما** اسم یونانی ثفل روغن زعفران ست در سیوم کرم و حکت و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جالب البصر و مقوی روح باصره ست **قراطارغون** نباتیست برگش مثل برگ گندم و گلش شبیه بگاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز بقدری ازان ناشتا تناول نمایند بعد ازان مباشرت واقع شود به پسر حامله کرد و **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا ازان کاغذ مقرب که از ساق بردی و لعاب بشتین ترتیب دهند سرد و حک و حقنه قرحه ریه و سوزش معده و امعا و طبخ سرطان حقنه قطع خونی که ازشش آید و مفید و خیسانیده او در آب سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او حقنه انبام جراحت عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او حقنه رعاف و حقنه او حقنه قرحه امعا و بخور او حقنه رکام و اکتحال او حقنه بواسیر و دمعه و قرحه جشم نافع و قدر سرنشش یک مثقال و بدلش برد سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور قایم مقام اوست **قرطمان** معرب از هرطمان ست و مذکور میشود و ابو حنیفه دینوری اسم درخت داسته شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافته میشود و برگ و شاخ او حقنه و شرب حک او را لقدر دو مثقال حقنه اسهال مفید دانسته اند **قرقون** و قرقبا اسم یونانی کبابه ست قریض غدائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و باجه با سرکه و ترشیها و میوهای تازه و حک و ادویه خوب

ترتیب دهند ممسک حدّة خون صفرا و قاطع بلغم و مضر سودا و علل اعضا و تنفس
قراو بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل سپاس و در ریهایم منکون
میشود در طبع و افعال مثل فسافس ست قرد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی اورا
بوزنه و میمون و کپی نامند در خواص غریب بالطبع انسان و طلا رخون او مانع جمیع
رویدن موی مجرب ست و سم مخزون که از انسان مخنوق نمایند در کتب
قدما مرقوم ست از ان نیز حاصل میشود و از اسرار مکتوم ست قرنیه بفتح اول
و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیح ست و کوبند حقناست و نزد بعضی
لوبیا قرنفل سنامی قرنفلیه ست قریطه خرنوب سنامی ست قرعا سکنجبین
قرقف خمر غلیظ ست قرن المحریت سناخ کرکدن ست قرقیون اسم
یونانی سرطان ست قراقیوس بلغة رومی اشتر غار ست قرقارس یونانی اسم حنی الهراطن
ماء العسل سادج ست قرنة الطین قرنة القرنفل ست قرسیون
قراصیا ست قردمانون قردمانا ست قردا قردست قریض بالتشدید
راد بزرالانجره ست قرص مسک قرقفان و قرقفا و قرناد قرویا ست
قراض بابونج ست قرن الجرمجان ست و نزد بعضی کهربا قردل و قرالبوم
بوتاله بسدست قردامن بوتانی حرف قرطم هندی حب السنبل
ست قرنفل بستانی قرنجمشک ست قرخان نوعی از قطران ست قرماطن
افخوان ست قرقوا اسم یونانی زعفران ست قردامنی حرف اماست
قرقرون سعد ست قرلوله نوعی از بسلاب ست قرقم اسم ترکی رصاص اسود ست
قروط ترکی اسم ترکی افطست قرافروط اسم ترکی مصطکی قراقاول
اسم ترکی تدرج ست قرافوس اسم ترکی عقاب قراطاوح اسم ترکی شجر ورد
قرلانفوخ اسم ترکی خطاف قرافاج اسم ترکی درداراست قراجورک او و

اسم ترکی شونیز است فرفیون بکسر اول اسم ترکی صفراست قرماغه اسم ترکی صفدع است
قرساق بفتح قاف اسم ترکی فنک است قزاج بقاف و راء مهمله اسم مغربی
نباتیست خوشبو شبیه برازیانه و ازان کوچکتر و شعبهٔ او پشتر و مشبک
و نخش مانند انیسون در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسکن درد
بارده و محلل ریاح و تخم و شاخ او را در اطعمه باعث لذت آن و چون آب
طبخ او را با ربع رطل شکر بنوشند در تحلیل ریاح در دا حشاء مجرب
دانسته اند قرح بکسر اول اسم عربی تخم بهار است قرازر جاج است قرویر
رصاص ابیض است قز اسم گرم ابریشم قزلاق اسم ترکی قبزه است قزل بکسر
اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط بحیث شبیه بهیچ لفاح و از نواحی هند خیزد
و بنا لتش مفروش و بپاساق و برکش عریض و سه قسم پیدا شند یکی شیرین و
سبک و سفید و ماعطریه و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سبک
و سطبری و کم بوی و تلخ او را قسط هندی گویند و قسمی مایل ببرنی و سنگین و در
وزن شبیه بجوز شمشاد و خوشبو و بی تلخی و از مطلق او مراد قسط شیرین است
و بهترین او سفید و تازه کرم نخورده شش که اندک زبان را بگزد و قوتش تا
چهار سال باقیست و فرق در میان او و در اسن قسط شناسی نامند عدم عطریه
در اسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیوم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح
اخلاط سدده جکر و قاطع غلیظ و لزج و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهه در درج
و در د سینه و سنگ فنک عضل و تقویت معده و جکر و دردهای مزمنه دماغ
و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و مثانه
و با سکنجبین جهه تب ربع و با عسل جهه ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریقان

و علل

وعلل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و حدر و خور او قاتل جنین و رافع
وباء و زکام و ضماد او جهة کلف و عرق النساء و درد ها نافع و عرق النساء
جهة رفع لرز و فالج و استرخاء و درد کوش و سقوط آن جهة در دسر مزمن و دوار
او جهة فروج رطبه مفیده و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلاء او با سرکه و
قطران و عسل جهة داء الثعلب و غش نافع و مضرت شانه و مصلحش کل مجففی انگبین
و مضر ریه و مصلح آن انیسون و قدر نیم بیش یکدرهم است و بدلش نصف
وزن او عاقرقرحا است و روغن خطمی و سادج که قسط نلخ را لقدر رطل مثقال
بمکوب کرده یکشبانه روز در شراب خیسانیده با چهار صد مثقال روغن
زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند کرم و خشک و محلل قوی و رافع
برودة معدهٔ جگر و از تپها و بلغم و سوداوی و مقوی موی و قدر نیم بیش تا هفت
درهم و روغن غیر سادج او در دستورات مذکور است قس اسم یونانی
لبلاب کبیر است قطون اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساق
مربع و زیاده بر ذرعی و برگش دراز و بشکل برگ بلوط و از ساق میروید
و خوشبو و برگهاء اسفل بزرگتر و از اعلی ریزه تر و گلش زرد و در کوتسبیه
بصعتر و تخمش در انتهاء ساق مجتمع و پخش باریک و شبیه بخربق و مستعمل
از ان برگ و بیخ اوست در سیوم گرم و خشک و شراب او قبل السموم
و بعد از ان رافع مضرت او آن دو از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل
و ماضم و جهة درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عماره
آن جهة درد کوش و درد دندان و طبیخ تخم غلاف او را جهة قی مفرط مجرب
دانسته اند قصب اسم مجازی فرمانی خشک است که بکمال نرسیده باشد گرم
و خشک و مسکن نفخ بلغم و قاطع اسهال رطب [illegible] هوا و سینه و دیر هضم

وقلیل الغذا و مصلحش کردکان بود اده ست قسس بلاب پالش ست و برگش منشاب
وریزه وساقش باریک و سنرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او جهة
جنین و سقوط عصاره او جهة عفونت خشوم و آب بیخ او با سرکه جهة کزیدن زنبلا
نافع ست قسوس لیدون کاکنج ست قسطس اسم جنس قسط ست قسط شامی
راسن ست قسط المر و قسط هندی و قسط چینی قسط تلخ ست قسط بحری و قسط الحلود
و رومی و عربی قسط شیرین ست قسوس جبل بن اسحق کوید بولجة الیئس ست
فارسی کبریت ست قسیط رصاص ابیض ست قسطریون و قسطره چند بدستر است
قیطوس زنجار است قتا سلیخه ست قسطل سفاه بلوط ست قسراق اسم زیرک رباست
قسادلان آروغن رفت ست و در رفت مذکور شد قسوه اسم جنس پوست انار و
اشجار و بزور ست و بعضی را اعتقاد انکه اقسام آن غذا یه ندارد قابل هضم نیستند
قشمش معرب ارکشش فارسی ست و در زبنی خواص او مذکور شد قشار اسم
اصطلاحی پوست حب الحلب ست نزد اهل بغداد قشار الکندر صفایح باریک
کندر ست شبیه بپوست و او را کندر لطیفتر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ ست و در بیض
مذکور شد قشره در اصطلاح اهل مصر درخت زرشک ست قصب بفارسی نی و بترکی قامیش
نامند و اقسام میباشند و هندی او که بانش نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و
قصب بفارسی ناسبز ست که در غیر آبها میباشند و اجامی مخصوص آبهاست و قلم
و نیشکر از اقسام اوست و عکرش که قسم دیگر ان ست مثل ست و چون در زمین آبدار
پرورش میباشد می باید نا بشود و اقسام نی در هم و خشک و سوخته آن کرم و
بخش قوی تر و با بذک حدیه و خاصیت برگ و تازه کوبیده او جهة جذب پیکان
و استخوان و خار از بدن و با سرکه سکن درد مکر و خاصیت برگ تازه او جهة اورام
حاره و باد سرخ و سنرب سائیده او با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر دانگ مفتح سدده

زهره و مغز شش و مصلح آن کتیرا و قند سفید و صمغ سوخته او حبه جرب و حکه و زخمهای
چرک دار و سنون او حبه جلاء و دندان و سیلان خون لثه مفید و طلا بسیج سوخته او
با پوست آن با مثل او حنا و حبه روی با بیدن موی و تقویه آن و جلای لثه نافع و اکتحال
رطوبی که در برگ بی جمع میشود و حبه بیاض عین از مجربات است و فرش کردن برگ بید سفید
که آب بر آن بیاشند حبه صاحبان تب حاره و رفع سدد کرمی هوا و فضا و آن گوارنده
و شکوفه او حبه کردن عقرب و اخراج کرم گوش سعد لبست قصب السکر بنگ است
در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و منضج سدد و ملطف خون و منقی مثانه و
مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مبهج و قاطع التهاب
معده و مولد نفخ و ریاح و بخته او که دو سه جوش داده باشند نفخ او زایل میشود و قی
کردن آب بنگ منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتهاست و مصلحش
انیسون است قصب الذریره بنا بتست زباده بر شیری و باریک و مجوف و بیرون
او سرخ مایل برزد و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره و
از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و
عرق و منضج سدده و مقوی دل و جگر و معده و رفع خفقان و استسقا و در دسینه و جگر
و رحم و عر بول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده و شکاف عضل و طبخ او با نمک
کرفس حبه جنون و امراض کرده و رفع سرفه مزمنه و وجع الفواد بارده و جلوس او
در طبخ حبه در درحم و استشناق دود او حبه سرفه رطوبی مجرب و دود او حبه
خوشبو گویا که زیر بغل و عرق و سنگستگی اعضا نافع و اکتحال او حبه جلاء و تقویه
باصره نافع و مفرکه کاه و مصلحش انیسون استعمال او با ضمع علی البطم بهتر از سایر
چیزهاست و قدری بتنش تا دو درهم است و بدلش عدس المر است و بدستور اطفار
الطیب است قصدیه رصاص ابیض است قصد اسم عربی عوسج است قصیمه
قصطل بالعربی شاه بلوط است

لوز ریست قصب بوا قصب الذریره ست قصاص بضم اول قسمی از خلر ست رقیق الاطراف
دکوچک دانه و بسیار سفید و خواص خلر مذکور شد قضاعه بضاد و مجمه بفارسی او را
سک آبه نامند و اکحال دماغ و دماغ خنه تاریکی بعد بلیت قضم قریش حب صنوبر عطار
قضیب و قضم رطب ست که بهر چه تعلیق کنند اسم جنس شامل اوست قضاب مغرب
نوعی از ان الفرست قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و متدرا یه
او را قطرون برتی نامند یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیالست و نوع اول از
درخت شیرین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل
آنست که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر دیگ چیده و چاهی در ان مکان حفر میکنند
و آتش بی افروزند تا ماهیت آن در انجا جمع گردد و بدستور آب سایل اشجار مذکوره
را با آتش طبخ میدهند تا منعقد میشود و این قسم را در عراق و شام زفت بالس گویند
بهترین قطران نوعی برتی ست که از شیرین حاصل میشود و چون بتقطیر و با بار کره و سفید
و سفید تخم مرغ که آن را سفید کنند خنه غالیه با نهایت نیکوست و دخان او لطیفتر از
اصل اوست در آخر سیوم کرم و خشک و حافظ اجساد موتی و دافع عفونت آن و
قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخ آن نابنوه ترباقیه و مانع دباد طاعون و مجفف
و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جای آثار و موجب تقشر کوشت زخمها
بدون احداث و جمیع التیام دهنده زخمها و شراب او خنه در دسینه و ربو و سرفه زیاده
و ضعف جگر و رفع سوم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا نافع و فرزجه او مانع انعقاد
نطفه و قطور بر دندان محرک در دناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم آن و حقنه
آن خنه اخراج اقسام کرم و ضاد او خنه جرب انسان و حیوان و کشنده و رافع وا
سب و دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و کزیدن مار و
دفع خناق و رم لهاة و طلاء بر قضیب کچه خنه بزرگ کردد آن و منع حمل با بیه کاو

کهی

کوهی حبه منع کردن هوام وقطور او باسرکه حبه کشنیز کرم کوش وبآب زوفا حبه درد کوش و
ودودی وطبنی واکحال او حبه بیاض که در قرنبه باشند نافع وقدر تخم بش ازینم مثقال تا یکمثقال
وزیاده ازان کشنده ست وبدلش لفظ سیاه وحاوشیر وگویند بولیش لفظ وتخم وزن
او برگ درخت سنبر بین ست قطلب اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به دبرش
باریک وتخمش بقدر الوجه وبیدانه وبعد از رسیدن شیرین وسرخ میشود وخوشبو وباقض
وبعد از خوردن آب او بجای دانه نقلی مثل کاه ازان میماند درد ویم سرد وخشک
وتخم او تریاق سموم وضاد او بر چشم حبه تنقیه کردن آب نازل موخر وطبخ برگ او محلل
اورام وحبه جوشنها ومنع کبرة دمل ونطول او حبه در دمعقد ورحم وذرور او حبه
تجفیف قروح رطبه وضرر وسوختگی آتش وتالیل وصمع او اگر یافته شود وخوردن او مانع
اسقاط جنین وحمول او حبه بواسیر وبخور او رفع سحر وافسون موخر ست قطن بقارسی
پنبه وبزرگ پنبوق نامند درهم کرم خشک ومجفف ومنکوفه او بغایت مفرح ومکوفیه
آن قریب باسکار وشربتی که ازان میسازند بقدر بست درهم آن رافع خفقان
واختناق رحم ووسواس وحبه ابتدای جنون وضاد منکوفه وبرگ او بدستور
پنبه سوخته محلل اورام ورافع حکه ومانع ابله کردن وسوختگی آتش وآب برگ
او قاطع اسهال آن ولینر طبیکه با نیتر ب بکوبند بدفعات تا ربع رطل ازان بنوشند
ولباس او مسخن ومجفف وپنبه تازه مقوی بدن وموافق صاحبان رعشه وکزاز
وفالج وضاد برگ او با روغن گل حبه تفرس سعدیل وجلوس در طبخ آن حنه احتقان
رحم وبخور او حبه زکام وسوخته او در قطع خون رعاف وجراحات مجرب
وچون قتیله ازان ساخته بکبریت آتش زده وطرف دیگر تالیل کذارند بحکمه
قریب بدانع رسد وسه روز تکرار کنند ورفع تالیل مجرب ست وچون شناخ
پنبه را در گوش کذاشته طرف دیگر را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد

جذب کند و پخته کهنه بوسیده رافع کوشت مرده زخمهاست و ضماد جمیع اجزاء او موجب
معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و معرق دانه باسکنجبین در مجرورین و با دارچینی
در برود دین نقابت بهی است و قدر نیم مثقال از شکوفه او تا پنجدرهم است و از مغز دانه
او تا پنجدرهم در روغن تخم او بهی و ملطف و جالب و رافع سرفه و مضر و تدهین با و جهت امراض
بارده سعد یل است قطب اسفناج رومیست و او را سرق فارسی نیز نامند و او بوته
بلند تر میشود و منبتش نزدیک آبها و برکش سبز مایل بزرد و دراز و زود شکن و کل
و تخم او مایل بزرد و باندک زوجست و بری او قوی تر از بستانی و رطوبت و برودت
او کمتر از آن است در دوم سرد و تر و سریع الاثر است المضم و رادع او رام حاره باطنی
و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر حاره و صاحبان تب حاره و ملین طبع و ساق او مفتح
سدد او رام ظاهر و باطن و با شکر حنه شسک کرده و سبز زوبا او دو به مسخنه غیر محلله مهی
و مولد ریاح و مصلح او دو به خوشبو و طلاء عصاره برگ او رافع چرب و حکه و انارد
و شستن جامه حریر و پشمینه با آب طبخ او پاک کننده بدون تغیر رنگ آن و تخم
او در کری معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقی و محلل او رام باطن و ظاهر و
بالخاصیه مهی و چون تا سه هفته از آن بنوشند حنه استسقا مجرب دانسته اند
و جهت عسر بول و تقطیر شش و صف کرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و تبهای
مفید و مصلح او در هیجان نمک و عسل است و اکتحال با شکر حنه چرب و حکه نافع
و قدر نیم شش دو درهم است و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال
آب بجوشانند تا بنصف رسد استامیدن آب او را جهت اخراج مشیمه مجرب یافته اند
قطف بری بنا بتست شبیه بقوسج و بخار و برکش شبیه به برگ زیتون
و از آن دراز تر و درشت تر و اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار
میروید و اخذ در شام فلوج نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری و بستانی

کرم و زود مولد شیر و منی و محرک باه و بخش بقدر دو درهم جهت اضطباس بول و رفع محض و شکاف عضل موثر و مفید است قطاف غذائیست که از خمیر و روغن تابه‌ای رقیق کوچک ترتیب داده از مغز بادام و پسته و شکر بسور از سبزیها بخته و کوشت قیمه کرده جوف آنرا مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها بترتیب دهند در ترطیب اقویست و قلیل الغذا از سایر و مصلح عسل و مصلح اقسام دیگران سکنجبین است قطاة بفارسی سک اشکنک و بترکی باز بقره مانند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و محفظ بالوان مختلفه و رنگ غالب در صحرائی آب و سنگزار میباشد در آخر دی و کرم و در سیوم خشک و معدی مکبر رطب و معده و مفتح سده و رافع استسقا و رباح غلیظه و فالج و برودة احشا و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهر الخبز او و ادویه خوشبو و سکنجان او مولد سنگ کرده است و اکثر اخون کرم آن جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او با روغن زیتون بسیار جوشانده باشند جهت روئیدن موی دار الثعلب و کلی سزا مجربات است و باید در روز اول نوزدهم و بیست و شانزدهم نباشد قطایف بفارسی رشته قطائی و در اناضول اطرابه اشاره بآن شده و خوردن آن با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق نافهین و ضعیف القوة و چون او را با مغز گردکان تناول کنند و بعد از آن سکنجبین نوشند نهایت باخت فرهی بدن میشود قطنا کیاه برز قطونا است در افعال مثل کیاه بارتنگ است قطار لقا اسقولوفندریون است قطوس اسم یونانی سرخس است قطالا تیمی کوید اسم یونانی درداراست قطمیر قنب برّی است قطه سنبوراست قطم بهمه کهنه است و در قطن مذکور شد قعقبل نزدیکی از اقسام قطراست و نزدیکی بنظر بسقراطیون آوآن بجنبست بقدر شلغم مایل بسرخی و بالنجی و کزندگی و برش

شنبیه بربک نرگس وکراث وسوسن در سیوم در سیوم کرم وخشک ودر بعضی
افعال شنبیه بجای غصل وعصاره او را که بقدر دو سه درهم بالا آرد کرسنه خمیر
کرده باشند وقرص ساخته جبه سبز روغن نافع دانسته اند وصاحب منهاج گوید
نباتست شنبیه بساق کنگر وسفید وسطبر وبا برگ وبا کل وپنجره وبا بندک سندی
وخشک او زرد مایل بسرخی میباشد وآنرا انجنه باباست وشیر تناول نمایند فعال
اسم عربی بمعنی فاعل است قعنب اسم عربی وبمعنی قلقاس وحضه الثعلب است
قفر اسم جنس قار وعرق الجبال است وانچه شنبیه بقیر در ترکیب باشند قفر الیهود دو
قسم است یکی در ساحل دریای مانفته میشود که مسمی بشجرة الیهود است وموضعیکه در قدیم
کفر امیکفته اند وآن جسمیست بنفش مایل بسرخی ودر دو هجرت غالب است واز دریا
بساحل میآید وقسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد ومولف تذکره مخصوص به
بحر طبرستان وساحل آن دانسته است وانچه از جبال حاصل میشود از اقسام
مومیا وعرق الجبال نامند واز قفر الیهود الطف است وارسطی قفر مراد است
وبهترین قفر الیهود سیاه وبراق زود شکن است که یا خاک وسنگ باشند و
در رایحه بشنبیه بقط وازین قسم از اجزاء تریاق کبیر است به سایر اقسام در سیوم
کرم وخشک ودر افعال قایم مقام زفت وقیر وقطران وزرد بعضی در منافع
نایب مناب عبر واکثر خواص او از مجربالست وشرب او جهة شکستگی اعضاء
فربه وسقطه وسرفه مزمن وعسر النفس وعرق النساء وکزیدن هوام ورفع سهال
رطوبا واقسام کرم معده وریاح غلیظه سنکم وفواقر وتقویة هاضمه واعصاب وقرحه ریه
واخراج چرک از سینه وربو ودرم لوزتین وخناق بلغمی وسودائی وصلابت
رحم وضعف جگر وکرده وتقطیر البول ولواسیر وباجذ وبشراب جهة رفع احتباس
حیض بایوس العلاج وبابرکه جهة خون منجمد در معده وتحلیل آن وضماد او جهة تقویة

الطف

اعضا دابوم وآرد جو ولطرون حبه نقرس ومفاصل واورام صلبه وبادغونه مناسبه حبه
التیام زخمها وترم کردن اورام ورافع کرم آن ومنع ورم جراحات والصاق موی
زیادبلک چشم وصاف کردن لثه ونضج حنازیر ورفع برص وقوابعقید وبخوراوحبه
دندان کرم خورده ورافع رایحه کریه دهان واکتحال آن حبه بیاض ومالیدن
اوذرحت انکور مانع کرم زدن آن ومضمضه بدین مصلحش سرکه وآب میوه های
سرد وبدلش زفت وقدر شربتش تا یکدرهم ست قفز برای معجمه نباتست کنوث ست
قفلوط اسم شامی کراث شامی ست قفد کمون ست قفور اکفرلیت ونزد بعض
قفرالیهود قفارس اسم یونانی کنراست فقیر بخیل ست قفه کفیقهرست قلقاس
نباتیست که نزدیک آبها میروید ودرمصر کثیرالوجود ست برگش مایل بتدویر عریض
ولقدر یرگ بادام وازیک بیخ چندین شاخ بی ساق میروید ولسطبری انگشتی و
برهرشاخ یک برگ میباشد بخش سبطبر تراز زردک وکوتاه مایل لبرخی واندرون
اوسفید ومابدک قبض وتندی ولذیذ دراول کرم ودردویم تردوبغایت سمین بدن
وصالح الغذاومحرک باه وحبه سرفه وخشونت سینه وخنجره وسیج امعا ولاغری کرد
واسهال نافع ونفاخ ومداومت اومولدسودا وسدد ومصلحش عسل وسکنجبین
وادویه خوشبو وتخم اودرافعال فریبنج کزیب وقدر شربتش ازتخم اودودرهم
ست وقسمی ازقلقاس صلب ومستدیر میباشند وهرچندطبخ وهندکنیه نمیشود وضماد
آن حبه نفخ اورام وذرورسوخته اوحبه قروح وقلاع وتقویه موی موثرست قلقل
نباتیست شبیه بنبات کنب وجوب اومایل لبرخی وشاخهای اودرازوشرش
مستدیر وبزرگتراز حلقل والمس وبیرون اومایل لسیاهی ومیان با جلادت
واندک لزوجه وپوست ساق اوقویتراز پوست کنب وکلش مایل لسفیدی ودر
پوست وساق نیزمایل لسفیدی ومستعمل ازدانه اوست لبض اوراحب الغمه

قلقاس بفتح اول وثالث وسکون ثانی وضم لام اول وکسر ثانی وفتح لام دوم وسین مهمله

دانسته اند اقدار درویم کرم وتر و لعابیت مهی خصوصا با کنجد و نیابت مسمن بدن و قدر
شربتش تا یکوقیه و مصلح و مصلحش بوادادن او و استعمال سکنجبین ست قلب
بباء موحده و ضم اول نباتیست برگش شبیه ببرگ زیتون و از ان عریضتر و بلندی
او بقدر درعی و زیاده ازان و شاخهای او باریک و شبیه باذخ و در اطراف
شاخهای او برگ چرخی شبیه بساق برویده و منقسم بدو قسم میشود و بر او برگهای ریزه
میباشد و مابین برگها او دانه میروید صلب و مسند یر و سیاه و با خونت شبیه
بسنگریزه و منبتش کوه ها و زمین نادو رخت ست در سیوم کرم و خشک و در درجه
ربو در سرفه و ضیق النفس و اسهال و خوانق و با شراب سفید جهت امراج سک کرده
و مثانه و احتباس بول نافع و خادا و زایع بواسیر و قدر شربتش نادو درهم ست
و نیابت مصطکی باه و مصلحش حب الصنوبر ست قلب بفتح اول بقارب دل
نامند کرم و خشک و در یابس در دی الغذا و بهترین او از طبرستان و از برده ست و
مصلحش سرکه و روغن زیتون و او به حارّه و مهرای او معدی دل و رافع خفقان
و اکتئال خونبابه و رطوبت آن که در حین کباب کردن او چکد جهت شنکوری مجرب
دانسته اند قلت بتحریک لام و تاء مثناه حب القلقل ست و مذکور شد
قلوس بلغت یونانی بمعنی اذان سنت الدب ست و پنج صفت میباشد و ملخ نارنج
نوعی از دست صفت سفید ست برگش سفید و نرو ماده میباشند برگ ماده شبیه
ببرگ کلم و سفید تر و عریضتر از ان و شاخش بقدر درعی و زیاده بران و خرمانند
بشکم بساق و برگش ظاهر و کلش مایل بزردی و تخمش سیاه و پنجش دراز تر و نوکش
اکثفع و نر او را برگ دراز تر و بار یکتر و صفت دویم را برگ سیاه و عریضتر و زرد تر
از صفت سیقد و صفت سیوم را شاخهای بسیار و دراز و بی ساق و برگش شبیه ببرگ
بید و بر سر شاخها و قبه های مدور و کلش زرد و طلاز و صفت چهارم را برگ شبیه

ببرگ انجیر و ازان کوچکتر و با ساق و ملمس صق زبین و صنف بنجم را برگ بزرگ غلیظ و با رطوبت
چسبیده و تند بوئی و کلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر و رعی و آب او کشنده ماهی است
و جمیع اصنام او کرم و خشک و محللا و جابی و مدر و با قوه قابضه و ریشهای آن در افعال
قایم مقام ماهی زهرج و بیخ صنف سفید و سیاه او جهنه منع سیلانات و یک مثقال آن
با شراب جهنه اسهال و طبخ ان جهنه شکاف عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نر او جهنه
سوختگی آتش مفید و ضماد برگ مطبوخ صنف سیوم جهنه اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و
شراب جهنه شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا
و قدر شربتش تا دو درهم و مدلش انا غورس است و ظاهرا قسم بیخ کوبانند و الله اعلم
قلی در اصفهان کهلا و در خراسان سجی رود در کیلان قلیا نامند و آن از گیاهان تازه
که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات رمث در حرام نیز حاصل میشود و بهترین اوصاف برای سیاه
و آن جزو اعظم صابون در چهارم گرم و خشک و جلا و محرق و شراب یک قیراط گذاشته بار در آب
حل نموده بجر عافه صاف کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت مفتح و قاطع بلغم معده و رافع
مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای ان زایل کننده کونت زیاد دهها و نایل و ناصور و بهق و برص
و جرب و در رفع هیاض جسم حیوانات بعد تبدیل و بکدرهم او در همان روز کشنده و در اطبه استعمال او با نقره او
ممنوع است چه آن موریث پیوستیست که رفع آن دشوار است و چون قلی را بار و غن
حل کرده بر انگور بیاشند بزودی موثر شود و ملح القلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قلید
دارشیشعان است قلیفه فارسی است قلوتس شنبوط قلقوط اسم شامی کراث شامی
قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی رعی الابل است قلقلمون قیقهر است قلادا در یونانی
قلارتوعی از انجر سفید است قلاصابغن قلی است قلوما بن اسم یونانی ظفر القطا است
و آن شجره آبی مالک است قلاطاس اسم یونانی درخت خیار است قلاسم عربی غاث است
قلقوفیا اسم عبرانی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقطار زاج زرد است
محرقب

۲ ونزد بعضی ضع صنوبر صغار است

قلقند بدال و بتازاج سبز است قلیت بجلبه حمار است قلقونیا بونانی راتیانج است
بغم که باآش باشند و نزد بعضی ضع صنوبر کبار است قلیمیا اقلیمیاست قلوس بضم من بلاسیون است قلوس
واسم یونانی ربدالجر است قلقلان و قلاقل حب القلقل است قلی رصاص ابیض است
قلاجاره بلغة اصفهان عقیق است قلان اسم ترکی حمار الوحش است قمری معروف
از فاخته کوچکتر و باطوق و بسیار مانوس و نوع سغبد او خوش منظر تر است و دوم
کرم و خسک و موافق بروده دین و مرطبین و بولد خلط فاسد و اکثار او مورث سودا
و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و ندهین بروغن او و بیه او موجب سرعة
حرکت اطفال و بحم او معین نطق انسان و بودن او در خانها مبطل سحر و جنم
بدست قمل بفارسی شپش و بترکی بیت گویند و چون باقلی را سوراخ کرده و
عدد او را جایی داده بلع نماید فهته رفع نب ربع مجرب دانسته اند و چون زنده
او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و از خواص اوست
که چون مریض فریب بموت رسد از ان کریزان میشوند و چون زن حامله در کفدست
گذاشته بشپیر بریان دوشند هر گاه در میان شپیر حرکت کند آن زن حامله پسر
خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد دختر و از مجربات است قمر اسم ترکی شپیر مادیان
است که بخو محض ترتیب او کنند و در این مذکور میشود قمح اسم عربی است قمردن
اسم عربی پارسیان است قمیله بلغة شام نوع ارزو قوست که او را خشبه البرغیث
نامند قمر باسم بلغة اکثریان فضه است قمر قرنش و قمل قرلیش قضم قرلیس است قماشیر است
قمحه اسم عربی است مقدسی قضب الذریره است قمیحه اسم جنس سغوفا است قنار در اصفهان
موجود و در خراسان بر عکس است گویند او شپیه باسفناج و بابزک تندو تلخی و لقدر
شپیرک و ساقش باریک و کلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف لقدر نخود و در هر
غلاف چهار عدد و بسیار شپیه بجرجیر است در هم خشک و در اول کرم و لطیف

قشاور بر
عطارد و عقل و بنجوه
البهتی نیز گویند ۱۲

دو اول

و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح سده و جگر و سپرز و موافق مجرو رو مبرد و مقویه
مجاری بول و جایله و مقطع و منقی سینه و ریه و از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و
رافع برقان و سقوط آب بیخ او جهة رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن آن
جهة بهق و وضح و کلف و جهة بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش بخیس بآب او
بار و غن بادام و امثال آن **قنطوریون** اسم یونانی و آن نباتیست کبیر و صغیر کبیر را غلیظ
و صغیر را دقیق گویند و کبیر را ساقش شبیه باسپاق حماض و خشن بقدر دو سه ذرعی و
برگنبه و برگش مانند برگ رزدک و در هر غنبه قبه مایل بزردی و کمال قبه کما و زغب بلند
و تخمش شبیه بهم کافته و بخش سطبر و رخو و صلیب و پر از رطوبت و لسبار یخ و مانند با
و شبیه بخ و فیض و مبتش زمینی که بران افتاد بسیار بماند و کوه های دشتهاست و قوتش تا
دو سال باقیست و در آخر هم کم و خشک و عصاره بیخ او قوی تر از سایر اجزاء و مدر قلب
و حیض و مخرج جنین مرده و مفسد نسا آن و مجفف بلیغ و جهه کرفته کهنه و منقی النفس و مفتح انسداد
و صلب و شکستگی اعضا و تفتیح سدد و تنفیه دماغ و سینه و رفع برقان و المستقا و سپرز و تقویه اعضای
مرض و دلو پهلو و رحم و نفض نافع و مضاد زهر او به تنهائی خشک آن تا درهمی حبه القیام جلاء قاطع غایت
قوی الاثر و در سایر اقسام مانند قسم صغیر و آن صغیر است و مقدار و مصلحش همان و قدر شش
نا درهم است **قنطوریون** دقیق مبتش نزدیک آبها و شبیه بقوفج و ساقها انبوه جلد و با ساق
و زیاد بر بشیری و ملمس نقش مایل بزرد مانند کاشنیت بقول از آن کوچکتر و برگش شبیه برگ
سداب و تخمش شبیه کنیم و لسبار یخ و بخش کوچکتر و با منافع و قوتش نا دو سال باقیست
در اول سیم کم و خشک و دلیلتر از کبیر و ساقش و برگ و کمال او قوی تر از عصاره آن و مجفف
بلیغ و در جمیع اقسام قوی تر از قسم کبیر و طبخ او در خشکال مدا با همان مقال آرچ شانبا
با شنده و به نفع رسد با شکر و اقسام آن نیز شبیه مهلهل مر آلوده و زرد کلب و بلغم
و دافع مرزنجوش هلام حنظل صاعقه سقمونیا و صبر و فوفل و دلو مقاصل و امراض بلغمی و مفتح سدد جگر

وصلابت سبز و منقی دماغ و اعصاب و با مغز و العسل رافع غرة النساء و افراط عمل او و موسع
وضا و تازه او حنه فروج خشنه و التیام جراحات و با پنه حنب و رم زخمهای تازه و کهنه
و با آرد و نرمس حنه مفاصل و با آرد جو حنه دردهای حاره و شرب عصاره او با طبخ حلبه
حنه امراض سینه و طلاء عصاره او با سرکه حنه دردسر یکه از افتاب و شرب جو بهر سیده
با بشند نافع و جون موی سر را بنوره رفع نموده عصاره او با سرکه طلا کنند حنه رفع قرحه سر
و رویا ئیدن موی مجربست و با شراب حنه گزیدن زنبور و با بول سگ حنه تایل
و ماعیل حنه رفع چیش و رسک و با شیر و خران حنه و رم پلک چشم و درد
آن و با آب کاکنج حنه سطبری پلک و جرب و با آب راز یانه و شیر حنه جمیع دردهای
کهنه چشم و انار قرنیه و شوره مفید و جون پلک را برگ دانیده عصاره را با آب انار بالند
در حال رفع جرب میکند و با آب مزنجوش حنه ریح سیل و قطور او با روغن خیری
امثال آن حنه جریان گوش و با آب برگ شفتالو حنه کرم آن و با آب ترب و مانند
آن حنه ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه حنه و رم گوش و کری و سقوط او
با سرکه و آب عسل حنه فروج بینی و رعاف خصوصا با اندک زاج و کافور و آب تمیخ
و مضمضه او با گلاب حنه رایحه کریه دهان و قلاع متعفن و طلاء او با آب حنه شقاق لب
و غرغره آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج حنه و رم لوزتین و خناق و با طبخ
مجز السرو حنه درد دندان متحرک نافع و هر گاه عصاره او بوجود نباشد اصل او را
مهرا بخته آب او را بالعوام بقوام آرند و حمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و بطول
او و بجوز او رافع گزاز و مفرا معاد و مصلحش صمغ کتیرا و قدر نیمیش از تازه او دو درهم
و از خشک سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصاره او یکدرهم و بدلش نورستن افشین
و نیم وزن او و با بونه و نیم مثل او و پرسیاوشان و بزرقطونا و بزرگ و نیم وزن
او برگ حناست و حقنه با طبخ در روغن کنجد حنه درد کمر و عرق النسا و قولنج بعد دیل

وضماد کل او در تشکیس درد عقرب کرنیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغن
او که آب او را بار و غن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن
و رافع اعیا و فالج و مهر عیر و لادت و رباح درد ها مزمنه است و شرب او که آب او را
با شکر بقوام اورند و جمیع امور مذکوره مفید است فتیل چنر است شبیه بکه بر بن
زرد مایل بسرخی و گویند شمنیه که در یمن بخاک مخلوط کشنه آبان شکل میشود و نزد بعضی
تخم بنا بیست و جمعی گویند تخم سرخس است در دویم گرم و خشک و نزد بعضی سرد خشک
و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعا قوی الاثر است
و مفرد امعا و مصلحش سنبح و کتیرا و زرد او نقابت مخفف زخمها و رافع جرب و حکه
و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش و خشیرک است فنقد بفارسی خارشت و در
تنکابن دار موک و در مازندران ارمجی نامند و بترکی کربه گویند حیوانست موذی او مانند
خار و اقسام میباشد جیلی او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک تر مراد از مطلق او
بریست و مجموع آن در دویم گرم و خشک و کوشت او صالح الغذا است و محلل رباح و
قولنج بدا ومت آن رافع جذام و باعث وقوف آن و حنه استسقا و سبز رو درد
کرده و نقرس و مفاصل و فتح عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تخنیک باه طریق
و کرازوز ریاب و مداومت او مورث عسر بول و مفید معده و جگر و مصلحش
روغنها و سرکه و مصدع و مضر کرده و مصلح آن عسل است یا سکنجبین و سوخته بز کاو بحر
او جاو و محلل و رافع کوشت زیاد زخمها و التیام دهنده آن و شرب نیم درهم آن را
جهت تب ربیع مجرب یافته اند و ضماد کوشت او جهت خنازیر و غدد و دبیه او جهت تکلف
و نمش و پوست سوخته او با زفت جهت دار الشعلب و جگر خشک کرده او جهت استسقا
و درد زهره او جهت رفع انتشار زخمها و جذام مفید و شرب ازا با موم جهت اخراج جنین
مرده مجرب دانسته اند و اکنحال آن رافع بیاض است و فنقد جیلی کرم تر از بحار

فنقد جیلی اگر ده دانه از بینه در بینه بگیرند و بکوبند و با روغن گاو بگیرند

آن و خوردن آن حنه نفرس بعدیل و بدستور ضماد کوشت و خون و طلاء خون او
رافع چرک بدن و جاله کلف و حمول او مدر حیض ست و گویند که در جائی که خارپای
در رشت او باشد هوام نزدیکی نکنند و مار از اقسام قنفذ گزیر است و قنفذ بحری ایذا
تر از بر است و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او حنه چرب و فروج
سر مفید ست قنب بکسر اول و تشدید بدون و فتح آن موب از کنب فارسی است Cannabis
و برگ او را کنبک و اسرار و ورق الجبال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب
و تخم او را شاه دانه و شکوفه و غبار زرعی او را چرس نامند و برکش مرکب القوی و
مشبع و مبهی بالبوض و بعد از تحلیل جزو حارّه و بقای اجزاء باردهٔ محذر و مضعف
حواس و محکر و معده و مورث فساد رنگ رخساره و استسقا و بلاوه و کسلت
و جنون و تکدر وضع دماغی و اکثار او قاطع و مخشی باه و مجفف منی و شربتها معقول
او و ترشیها مفسد آنست و برّی و بستانی میباشند و بری را برگ مایل بسفیدی
و پوست او باز نفیتر و تخمش شبیه بحب السمنه و قویتر از بستانی ست و قطر عمار او
کشنده کرم کوش و سقوط آن منقی دماغ و شمش سر باطبع آن رافع ابرهه و قمل
موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حارّه و مسکن درد آن و قدر تشش
از یکدرهم ست تا دو درهم و غیر معتاد زیاده از ان کشنده ست و شاه دانه
در اول سیوم کرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غشیان و مدر بول و قابض طبع
و مجفف منی و لوداده او را خرز کمتر ست و اکثار او باعث قرحه امعاء و مصلحش
خشخاش و سکنجبین ست و ذرور کنب بوسیده را حنه جراحات مجوب دانسته اند
و روغن شاه دانه که بدستور روغن بادام گیرند کرم و خشک ست و حنه درد
اعصاب و صلابت رحم و درد کوش و رفع اورام صلبه نافع و شرب آن قاطع
باه ست قنبره بفارسی چکاوک و بترکی قرلاق نامند و از عصافیر مشهور ست

قنبره خاصیت چکاوک دارد و دشمن کامل مار است و هر جا که باشد مار نباشد و بخورد او دفع الفواق نافع

کباب او رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و کوشت آب آن ملین طبع و مفرح و مدر بن و مصلحش سرکه و میوه های ترش ست فندوز اسم حیوان جند بیدستر است لباس پوست او رافع ریاح و حلوس بران رافع تقرس ست قنبط بضم اول و تشدید نون و فتح آن و کسر بای موحده بفارسی کلم رومی و کلم کرنا مند مرکب القوی و با رطوبت غلیظ و فوت مفتحه و محلل و مبهی و مدر بول و بالخاصیه محلل خار و مولد سودا و مضعف دماغ و منجر و رودی الغذا و مسدد و در سایر افعال مانند برک کرنب و مصلحش مهر الخبز او رُوغن بالام و زیتون و ادویه لطیفه و بابونه او مانع مستی و نطول طبخ او جنه فاصل مفید و تخم او مفید منی ست قنا نوعی از اندر و طالیس ست و نزد بعضی رطبه یابسه و بلغه مصر اسم الشق و بلغه مغرب کلخ ست قنبس و قنابوس شاهدانه ست قنالیس اغریا اسم سریانی قنب برّی ست قنه بار زدست قنباری بیای غیر منقاة تحتانی زنجفر مصنوع ست قنطادم الاخوین ست قنطار ساد او ران ست قندول اسم بربری دارشیشعان ست قندس کندس ست و حیوان جند بیدستر را نیز شامل ست قنقهر قبقهر ست قندریون بلغه اصفهان علک البطم ست قندرون شکر طبرزد ست قوقایر و کر نوعی از ابردن و آن نباتست برکش مستدیره و با اندک تجلف و سافش کوتاه و تمش متصل بساق او و تخمش مانند زیتون و با نندی و تلخی ست مرکب القوی با قبض و تحلیل و جالی و رافع و منرب برک او مسکن التهاب معده و با نزاب و عسل رافع تهیج بدن و خاد او جنه او رام حاره و حرارت معده و احشا و شقاقی که از زرد هوا بهم رسد مفید ست و بیخ او کم و خشک و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و خاد عصاره بیخ و برک او محلل و رم زخمها و با نزاب و سیع کننده شقیقه جراحات ست قوارير زجاج ست قوق حجر الدجی ست قوفی اسم یونانی و بمعنی بخور ست و سائل بخور خوشبو و نزد بعضی حیوان جند بیدستر ست قوقایس نوعی از ارد و قوست و نزد بعضی

قنبیط بالفارسیه کلم قنقس نوعی از ارزن و نخود است

تخم کرفس بزری قونیا اسم یونانی طبان ست قوطیا
اذریون تربیلست قوبیطر یا دزیون سیاه ست قوسیا قسطست قوفاریون اسم
یونانی قطلب ست قطریون اسم یونانی کربزه ست قوب بضم اول و فتح ثانی اسم
عربی قشر البیض ست قورالیون اسم یونانی لبلاب ست قولن اسم یونانی کرنب ست
قوفایلس اسم یونانی احاص ست قودونیا میلا اسم سفرجل ست قوقیون اسم قرع است
از اجزاء مزدلطوس تنوکرا تز انیز باین اسم نامند قوتانا بطبس طبرزد الکرم ست قولنس
مرزنجوش قوربیه کهنه ست قوشق کیاه وج قوزی اسم زرک حمل ست قوزاسم زرک غلافی
حاص ست قوزاسم ترک جوز ست قوزقون اسم ترک عناب اسود کبیر ست
قوش ازدم اسم ترک عنب الثعلب ست قوبردق اسم ترک الیه ست قوردا سم ترک
خوشبو خواست قوش دیلی اسم ترک لسان العصافیر ست قوبیل اسم ترک خیار ست
قویم اسم ترک رمل ست قهوه اسم حرغلیظ ست و المحال متیاد رست از وبارد رطب
یمنی ست و در یمن بن نامند لقدر رفندقی و چون از غلاف مقشر کرد و مزاج او مقسم
بلو قسم کرد و مایل بسبزی و قسمی بزردی و باعوضت و سیاه او تلخ و غیر مستعمل ست
و درخت او بدرخت زعرور لسبار شبیه و غلاف او را قشر نامند و لطیفی مغز
او بود اده استعمال نمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و انچه بتجربه و قیاس ظاهر
میکرد د در کرم معتدل و خشک آن غالب ست و قشر کرم و خشک تر از ان و او مجفف
رطوبات و مدر بول و با قوت قابضه و مولف تذکره او را مفرح دانسته و نه سرفه
بلغمی و زلات و نکبس غلیان خون و رفع اعیا و ابله و حصبه و سرخ او موی و لقوبه نموده
و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثر او مورث بخار یا و مضعف باه مردو بین و مضر
مزاج سودا ی و مصلحش روغن بادام و لبسنه و سرشتها ی و چون لطیفی نخود با ریک کرم
برشته کنند و از سیاه نشود و منه قطع اسهال موثر ست قیصوم نوعی از بر نجاسف ست

دوبار

و در برگ و قبه مانند آن سوای آنکه از ساق برنجاست شناخته میشود و او را ساق باز
و اکثر در یک ریشه یکساق برمی آید و در انتهای ساق قبه او چتری و طول ساق از بعضی
زیاده و کمتر بخاسته میشود و بران برگهای تازه میروید ریزه مثل ساق زیتی و ساق اناریطلی
و از اناریطلی فوتیزو و برگ اصلاً او مفروش بر روی زمین و مکنش باعطریه و تعلق رائحه شبیه
سلیخه برنجاکف و طعمش تلخ و زلزلک است و بجهة این اشتباهات جمعی قیصوم
سلاریخانف دلالسنه لذ در سیوم کم و خشک و محلل تراز افسنین و سلاوفع تب از
و دلوسینه و ضیق النفس و مزرا دو به فناله و رباح و مفاصل و هون الساق و فالج افسنیم
معدی و امعا و مجرد و افتراش او کریه بدن و خلا او محلل او سلم و سلاوفع ضرر کزدن
عقرب و زنبلد و حمول او مخرج جنین و طول او جهة صداع مابلد و بوخته او جهة ترف للام
و دار الثعلب است و با روغن بید انجیر و روغن زنبق جهة برآمدن ارش موز و مفر
ربه و مصلحش کتیرا و خشخاش و نیلوفر مفرحه و مصلح آن عسل و سنج و قدر سرشش
دو درهم و بدلش افسنین و بابونج است و روغن او که از برگ و گل آن کرند محلل
صلابت و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انهام قم آن و رافع از وا مراض بارده عضلات
است قیقر صنع الیه شبیه بسندروس و بدلوی و بدلم و بهندبا بلال و لفارس
فعل مزی و بوبا بنجر نامند و بلهبر کبد اسم عراقی سندروس است و در سیوم کم و خشک
و مدر حیض و مخرج جنین و منفع داج و با بارد الکلف جهة مرع و استسقا و ربو و بخور و نزول
اسنا میدن او با سکنجبین و با آب جهة سیز و رفع قرحی بدن و سنون او جهة
درد دندان از مجربات و اکتحال او جهة ضعف باصره و رفع انار چشم و مرهم او جهة
جراحات مزمنه و ناسور مجرب و قدر شربتش ربع درهم است قیشور حجر القیشور است
فیر فارسی است قیاسوس بتمیم کو بد یونانی دارچینی است قیض لوست تخم مرغ است قیطس
سپیدارون است قیقیا گیاه خرفه است قیمولیا طین قیمولیاست قیرس اسم رومانی

موم است قیطافون زمس است قیوند قاوند است قیروطی شمایل موم روغن است
اعم ازانکه ساده باشند و یا مرکب سایر ادویه

حروف الکاف

کافور صمغی است و اقسام مباشند رباحی آن سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی
باسم بادشناهی است رباح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که بطاهر درخت
برون میکند و قیصوری آن لبیار سفید و صفایح صاف و در وجوف درخت یافت
میشود و کافور موسائی از ریزه های چوب و خشب درخت از چوب شاندن بهم میرسد و آن تیره رنگ ناصاف
است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی میباشد بحدی که بر صد سوار
سایه کسترده میشود و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و پاشکوفه و بی ثمر است
و از چوب او جهت بادشناهان سریر میسازند و بالجمله هوام و پشه و قمل و کیک
بر امون آن نمیگردد و گویند سبب کمیابی او آنست که از جهت گرمی هوا آن مکان
پلنگ و مار همیشه مجاور آنند درخت اند آیا که در حین قطع درخت از و بمجلد مسمار
الکافور است در غایت تندی رایحه و غلیظ مایل بسرخی در سیوم گرم و خشک و جالی اجزای
بدن و ظروف و جامه است و مکس نزدیکی باو نمیکند و رافع درد استوان و
مفاصل و امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیوم
سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و
رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض
حاره و معوی حواس محرورین و ترپانی و سموم حاره و سموم صاحبان دماغ حار و
با مشک و عنبر معوی ارواح حیوانی مبرود المزاج و سقوط او با آب کشنیز جهت رعاف
و با آب کافور جهت رفع تجوابی محرورین و با دوغ کل جهت ادرام حاره و سکون
اوجعه درد دندان کرم زده و قلاع و ذرور او جهت قروح و ساعیه با دوغ پنبه
زخمهای حاره و جراحت تازه و قطع خون او و لنکیس درد مجرب و اکتحال او جهت

برگ

رمد وطلا او جهنه در سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی وضماد او بر ماتوخ و بثور
جهنه رعاف مجرب و مغرباه و مولد مسک مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتهاء و مورث
سفید موی و مصلحش عنبر و مسک و او دوبه حار خوشبو و بسیار بو بیدن او مورث بخوابی و
مصلح او روغن گل و امثال آن و قدر شربتش تا یکدانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد
معده و کوبیدا بقدر رقاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یکوزن او صندل سفید است
و کافور مصنوع که از موم بقدر دو درهم و حجر ارخام ده درهم و روغن بنفشه پنج درهم و قدر
کافور ترتیب وزن او با کافور اصلی نقل و چنین که مصنوع است و بوی اصلی عنبر مصنوع شبیه
ببوی پوست لیمو و زنجبیل است کاشم اسم فارسی است و بیونانی لیفیوطون و در دیلزیره کوهی
نامند بنشش کوه های بلند قبکل است ساقش باریک و شبیه بساق بشت و برگه و برکش
مانند برک اکلیل الملک و از ان نرم تر و خوشبوی و برک اعالی ساق باریکتر و پر
شکاف تر و آخر ساق و چتر دار و تخمش سیاه و از بادیان نابیده تر و تندطعم و
باعطریه و بخشش شبیه به بیخ الجذان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ او است و قوتش
تا سه سال باقیست در سیوم کرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام
و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و نافع
در افراط استسقا و رطوبت معده و دردهای بارد و مخرج جنین و اهیل و اوام کجا قلفل
و افل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهنه عسر بول و احتباس حیض و مسک مثانه
و خون منجد معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک الباه و اعانت بر حمل و طلای او جهنه
عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مغربه و مصلحش کثیرا و مغر مثانه و مصلح
آن را زبانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس چلپوزرک است
کاوی اسم هندی است و بعربی کذر نامند در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود و شبیه بدرخت
خرما و برکش صلب اغوی و زم و طویل و سبز و برکهایش مانند غلافی و در غلاف

Pandanus odoratissimus

شکوفه

مهار عدد و دانه شبیه بدانه خرنوب و شکوفه او مانند حرما و نهایت خوشبو و اوراکیوتره نامند و بعد از شکفتن روغن تابرو روشن میدهند و سبب بداهن الکادی و جنه و دردکر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادی در آخر دویم خشک و زرد بیضی معتدل و مقوی بدن و هواس با تفریح و رافع خفقان و اعیا و ماشر او بثور و جکر و مسکن دردهای صعب و شربت او که چوب او را کوبیده و بجوشانند و آب او را با شکر بقوام ارند جبه البله و حصیه بهترین او دو بست و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت کدر را بخشند زیاده بر نه آبله برنمی آید و خاکستر او را جبة الثیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جکر است و آب کدر قویتر از دانه او و بدلش بوزن او صندل سرخ و مثل او بقم است کاکچ بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و لسباتی او را نبات مانند آن و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوت مثل او و سرشاخهای او نکون و تخرش در غلاف سرخ شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و کل او سفید و مایل بسرخی و جبلی او را برگ مانند برگ شبت و غبار الوده و سیاه و ساقش با رطوبت چسبیده و نبات او بزرگتر از لسباتی و کل او لسبیار سرخ و دانه او زرد و مایل بسرخی و در غلاف زردی و نقش سنگ لاخها و او را کاکچ موم و عنب الثعلب متوم نامند و در تخدیر قویتر از خشخاش و مذبول و یکمثقال او منوم و زیاده ازان مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد او مطلق از کاکچ نسبتا و است و مستعمل ازان پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقیست در آخر دویم سرد و خشک است و مدر بول و رافع امراض کرده مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا بدرار و مصلح حال جکر و رافع ربو و عسر النفس و اقسام کرم معده و حلاوت او هر روز بقدر یکمثقال جنه برغان مجرب و بلع کردن نصف عدد دانه او را بعد از پاک شدن حیض جنه منع حمل مجرب یافته اند و محذور و مصلحش کلفند و قدر شربت از پوست

دانه

دانه او تا پنجدرم و بدلش عین الثعلب است کابنی سرکه هندی است از جوبات ملسا تند و مسهل
او از برنج است و طریق آن است که جوبات را هر آنچه صاف نموده در شیشه کنند و
تا چهل روز بازبانده بران در آفتاب گذارند او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت
خون و صفرا و مفرحه و مصلح عسل و کلقند است کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است
کاربا کهربا است کافوربوی و کافوری ریحان الکافور است و زد کافور بالفتح ماسم آن
است کافور موز قسم ناصاف کافور است کافور العلک و کافور زرنباد است کاسلس
اسم یونانی جوز است کاسوس خشخاش زبد لیت کاماذن ماذزبون سیاه است
کاشم رومی سیاه بوس است کاسر الحجر قلب است کاجل اسم هندی اثمد است کاوجر اسم هندی
شونیز است کاین اسم هندی سنگ است کالمون اسم هندی قسم ازار از است کاکی بر
اسم هندی هلیله کابلی است کاشبر اسم هندی عصارت است کاذر اسم هندی
کندر است کاربه اسم هندی مطبوخات سهلة و منضجه است کال سانو اسم هندی
ساداوران است کائی بهل اسم هندی قثای برّلیت کالابلغه هندی سیاه است
کاجر اسم هندی زردک است کاکیره و کیکره اسم هندی سرطان است کائی اسم هندی
بقر است کارنگ اسم هندی کیتر است کالاکوت اسم هندی نوعی از پنبه است کاک کالکو
اسم هندی کات است کاندوی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی
بقر است کاوکوهی اسم فارسی بقر الوحش است و ابل کاسنی شامی و لبنانی
اسم فارسی هندباست کاسنی دشتی اسم فارسی خندریلی است کاهو اسم
فارسی خس است کاورس جاورس کاجره و کافشه اسم فارسی اخریص است
کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاودارو اسم فارسی جاوزبن است کاو
زبان اسم فارسی جرالیفرانس کاسنبس اسم دیگر خلد است کاغذ اسم فارسی قرطاس است

کاه اسم فارسی تبن است کاربه اسم فارسی عنکبوت است کاسه شکنک اسم فارسی
شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی افحوان است کبر بنا بخشت خار دار و پر
شاخ و برکش باریک و غلاف کل او مثل زیتونی و کلش سفید و در وسط آن
چیزی شبیه بموی و تخمش که خیارکبر نامند از بلوط و راز تر و تخم او رز دو بار طوبه ارجه
و در کوه ما و خرابها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ او قوی تر از سایر اجزاء او در سیوم
کرم و خشک و مفتح سدده جگر و سپرز و قاطع اخلاط ارجه و مقوی احشا و بهترین او و بیه سپرز
خصوصا پرورده او بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدرره السودا و صحه فالج و
امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و
عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبخ او رافع بلغم اعضای تنفس و حمادتازه او
رافع فسخ عقل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام صلبه
و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و آبرد ترمس محلل و رم سپرز و بخور او رافع بواسیر
و مضمضه طبخ او با سرکه و خائیدن آن حبه درد دندان نافع و سطلیوس در کتاب
زینت فرموده که چون بیخ کبر را زم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن او آب
بجوشانند تا آب باتمام و روغن تا لصف بسوزد پس او را بر سر غماد غلیظ کنند موی را سیاه
کند و هر گز سفید نروید مجرب دانسته اند و تخم او قبل از شکفتن و کل کبر نامند در دوم
کرم و خشک و ملطف و مفتح در جمیع افعال مانند بیخ ان و از ان ضعیف تر است
و ذرور او را فع نوازل چشم و خیارکبر کرم و تر و تخم او در سیوم کرم و خشک و خیار رسیده
او بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی کل و خیار او محرک اشتها و جالب بلغم
و مفتح سدده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده او بیه که مفسد معده است
و صافی و ریکش در آخر اول کرم و خشک و در افعال ضعیف تر از کل او و محلل خنازیر و سلع

۲ زوایه خیر و عصاره آن کشنده است کاکم اسم فارسی قارچ است نافع قروح خبیثه و مقوی عضله و محلل خنازیر

اورام

او رام بلغمی ست و در جمیع افعال ساق او قوی تر از برگ او و غره غره طبخ همه اجزاء او منقی دماغ و مفتح سدده ست و قدر شربتش و مضرمضانه از آب او تا هفت درم ست که با عسل و سکر کوشند و از بیخ او تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مفرمثانه و مصلحش انیسون و مفرمعده محرورین و مصلح او سکنجبین سکنجبین راصفهان موسک و بترکی ماسنو اصیحی نامند و آن چهار قسم میباشد و نبات همه شبیه بیکدیگر یکشیزی که مایل بسفیدی و بارطوبت لزوجه و کلش زرد و ساقش متوسط در سطبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و برشعبه مانند خرلق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و کلش منقش و بسیار تند ست و قسم سیوم نباتش بسیار کوچک تر و کلش زرد طلایی و بدبو و قسم چهارم او کلش سفید ست و اقسام آن در آخر سیوم کرم و حکاک و باحدت و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و در داعضا و بارد عنها همه جرب حیوان و انسان و تقشیر جلد و برص ناخن و اقسام تالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ او و ضعفه و بیخ حکاک او در عطسه آوردن قوی تر از کندش و طلای او از خارج جهة درد دندان و از داخل جهة ریزانیدن آن و حمول او جهة اخراج جنین و شیمه احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده و چون با مثل او اردکندم خمیر کرده بر عصوی بگذارند تا ب مناب و اغنیث کبابه دانه ایست قریب حب بلسان و خوشبوی مایل بسیاهی و منزا و سفید و درخت او مانند درخت مورد از هند خیزد و افلیحه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقیست در رهم کرم و خشک و لطیف و نفاذ و ملطف و مفتح قوی سدد و احتناد و کرده و مخرج سنگ و بول محبس آن و جهة امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن او از و رفع درد سر و رمس و اسهال و تقویت معده و احتناء و خوشبو کردن دهان و امراض

لثه و قلاع و خماده او با بیه حیوانات جهه تحلیل اورام و باغالیها جهه خوشبو ایجه
بدن و لفوته آن نافع و طلاء کردن خایده او بر فقیب لغابت ملذ و جماع است
و مفرح و مصلحش مصطکی و نیز عبتش بکمبتفال و بدلش قاقله و دارچینی است کبریت
بفارسی کوگرد نامند و آن احمر حار موالید و زبق اصل باردآن و چهار قسم میباشد
یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و از مصطکاوی
و اصابع نامند و یکی سفید مسی بکوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را
کبریت اسود و کدر نامند و آنچه از طبخ آب چشمهای گرم و از خاک بعضی اماکن
بهر سد مایل بسیاهی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع
در غایت سرخی و مسی بکوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام او در آخر نسیم
کرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقیست و در
غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی محرق نگزد از اسرار عظیمه و در غایت اشکال
است محلل ملطف و مسخن مجفف و جاذب و نزاب او مقاوم جمیع
سموم و بازرده تخم بنج بریشت جهه سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه
و شش و رفع یرقان و زکام و نزله و طلاء آن مسکن مزمن اعضا و سفید
کننده موی و با عسل و بدستور با بول و آب دهن جهه گزیدن هوام و با
عاقرقرحا و عسل و سرکه جهه جذام و جوشهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه و
نطرون و علک البطم جهه قلع انار و حکه و جرب و بهق و برص و ناخن و تقشر
جلد و داء الحیه و ثعلب و اکلیه و قروح رطبه و با حنا جهه قوبا و با سرکه و فیمولیا
جهه سعفه و با جند جهه تحلیل صلابات و با جب الغار جهه امراض باردهٔ و صداع
و با ماست و نیم وزن کوگرد و ضع عربی جهه سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با وزن
ارنبی و عسل و ادویه مناسبه جهه نقرس نافع و در زور او بر بدن قاطع عرق

سوط او حنه سکنه وشقیقه سفید وبخور او جالس زکام ونزله وسقط جنین ست بسرعت وباعث
کریزانیدن هوام وبخور وقطور او رافع کری ونقل سامعه ومفرمعده ومصلحش کثیرا وشیر
تازه وشنیزش ازدود وانک تاکمثقال وبدلش واکثر افعال زرنیخ ست ومصدع او
حمه لکلبس معادن ورفع چرک بعدیل وسفید کرده اوناب مناب جوهر زرنیخ
ست ورو غن کوکردنجی که ساختن او در دستورات مذکورست جهة جمیع دردهای
بارد وچرب وحکه وسعفه وقوبا بعدیلست وعرق کوکر دنبایت مجفف وسریع النفوذ
ومحرق جلد ومفرح جلد وجالی ورافع رطوبات وسخن ومحرق اخلاط ومالیدن او بردندان
رافع کوشت فاسد بین دندان وکسافت ست طرین واز خواص عرق کوکر دنست واکر
درست که اکر قدر نیمه بدان آلوده بردندان که دردسند بدکند بدارند فورا دردبنشاند
واکر بزخم کزدم بنهند سم جذب کند وراحت رساند واکر برعرق مدینا که رشته کونند
قدری بنهند بتمامه بیرون آید واکر قطره از وی باآب بنوشند صلابت سپرز راسود
دهد واشتهاها پیدا کند وطرین عرق کرفتن در دستورات مذکورست کبد بکسر اول
وجزم ثانی بفارسی جکر نامند وبهترین او جکر اروک ومرغ پروازی وبعد ازان جکر
بزغاله ست کرم وتر وغلیظ دیرهضم وخونی که از وبهم رسد قبول عفونت بسرعت میکند
ومصلحش آب کاره وسرکه وکباب او بانک وصنع عربی جهة قرح امعاء اسهال خونی ازست
وجکر زبان جیته محرک صرع ومضر موعبن ست وتجربه رسیده وخواص جکر هر حیوان در اصل
مرقوم ست کباب اسم عربی کوشت باآلش برشته ست واختلاف خواص آن
بحسب اختلاف لحوم وبهترین آن کوشتهای لطیف ست که در رختکی وبرشتک
جمیع اجزاء او یکسان وآن مولد خون متین ومسمن بدن ومخن کرده ومحرک
باه واشتها وموافق معده مرطبین ومقوی اعضا ودیرهضم وبعد از هضم مولد خون
صالح وباسهاق وکشیز واده به حاره حالس اسهال مفرط رطوبی ومورث صداع و

ومطبوخش سکنجبین وخوردن آب بعد از کباب نیابت مفرست کبر بت الدخان
نوشادر ست کبش مونث کبت اسم فارسی حنظل ست کبیج کطارح ست کبوه
نوعی از یتوعات ست کباریت آسم فارسی طباهیج ست کبر کاه دزوبانی اسم شیرازی
خرنوب شامی ست کبک اسم فارسی قبیح ست کبک بری اسم فارسی دراج ست
کبلک اسم ترکی فعیل ست کبوتر اسم حمام ست کبابه سنکافته اسم فارسی قاقزه ست
کبوتر بچه اسم فارسی فراخ الحمام ست کبور اسم هندی کهربا ست کبیر اسم هندی نوتیا ست
کبوک اسم هندی قبیح ست کبود اسم هندی شقتیس بزرلیس کتان نباتیست بقدر
ذرعی ساق وبرگش باریک وکلش لاجوردی وقبه های او قریب بخوری ودراز
تخم پوست او رامانند هنبه بابنده لباس ترتیب میدهند سرد وخشک ولباس اورا فع
حرارت باعث تقلیل عرق وجهه جرب وحکه ودرم صلب نافع وبخور کیاه او جهه سده
زکام واصلاح حال رحم ولوخسته او قاطع خون جراحت التیام دهنده آن وهل او مفرح
وعوذل ورکنه او مایل بسردی ودرزوآن جهه زخمها مفید وبخش مایل برزدی واملس
وبعضی ازان سفید وقسمی مایل بسرخی ونوعی سیاه میباشند راذل کرم وخشک وباطبنه
فضلیه ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومحلل وجالی وملین طبع وجهه قروح کرده و
مثانه ومداومت او روزی نیم مثقال جهه درد امعا وباعسل جهه ورم سپرز ومابدک
فلفل وعسل جهه نزلیک باه مابوسین مجرب دانسته اند وبوداده او قابض جهه
نفث الدم وسرفه رطبه نیابت مفید وفوق او باعسل جهه سرفه بلغمی وسه درم
آن جهه تنقیه سینه ونضج وتحلیل ورم جگر واعضای باطنی وضماد او جهه ورم صلب
وقروح سر ومابزرقطونا جهه تسکین درد مفاصل وتقرس وعرق النساء
مابوره وانجیر جهه کلف وباحرف بابلی جهه شقاق ناخن ومابوره وخاکستر جهه
تساقط وباآب سرد جهه صداع ورمی وقوباوروغن کنجد جهه زخمها ورفع درد

دلدنه

ولذع آن مفید و تهنه طبیخ او جنه اخراج فضول ولذع امعاء و رحم نافع و جلوس در طبیخ او
بدستور جهنه در درد رحم موثر و سوخته او جهنه جراحت و در درد لذع آن مفید و مضعف ثمنه
و مصلح آن سکنجبین و مظلم البصر و مصلحش کشنیز و مفرانبشان و مصلح آن عسل و قدر شربتش
از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلیله ست و روغن تخم کتان کرم و تر و حقنه او بارد غیر
کل سرخ جنه تسکین درد و جراحت امعاء و طلا او جنه قوبا و جراحات و تسکین درد
آن و وجع فواد و استرخا میدان او و مالیدن جوشانیده آن با شیر جنه رفع قولنج انسان
و دواب موثر و مضعف معده و باجره و مصلحش سکنجبین ست کسم و سمسه ست بزری و بستانی
میباشند و بزری را در مازندران و تنکابن سنال خنی نامند یعنی مثقال و کتم غیر رکب
نیل ست چه کیاه نیل شبیه ست و بکیاه کتان و ساق نیل مجوف ست و رکب و سمه شبیه
رکب مورد و زیتون و ساقش غیر مجوف و خمرش بقدر فلفل و بعد از رسیدن سیاه میشود
و دشتی و کوهی آن در کنار رود خانهای ریگ قرار میروند و شاخهای او ابنوه تر از شاخهای
نیل و برگش از آن عریضتر و دراز تر میباشند و بعضی برگ نیل را و سمه دانسته اند و خلاف
واقع ست در دوم گرم و خشک و باقوة جالبه و قابضه و محلله و خضاب او قویتر از رکب
نیل ست و ضماد او با آب و نمک جنه صداع بحری و بلغمی و ماضه و خوزه و رقع زهمها
و مخدر طلا او جنه زکام و تقویه موی و منع ریختن آن و استرخا میدان آب طبیخ او و نباتات مقلی
و جنه گزیدن سگ و هوا نه مفید ست و او مضعف دماغ و مصلحش فرنفل و لادن و روغن
آن که آب او را با مثل او روغن جوشانیده باشند بحدیکه روغن باقی مانده باشد
جنه بواسیر و امراض باردة مقعد مجرب و مانع ریختن مو و رافع درد باردة ست و چون
منع او را آبلیغ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جنه کتابت قایم مقام مداد است و تخم
وسمه در رنگ و مقدار غلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و بهتر آن او دو یه مائل بزرد
آب و رفع نازل آن ست کتان اماد طلحلب ست کتل اسم فارسی لفاح ست اصل

اسم هندی رصاص ابیض است کمتوله اسم هندی اسارون است کینه اسم هندی کلیست
کیثرا ابتای مثلثه صمغ قتاد است که فارسی کون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد در
حرارت و برودت معتدل و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند
مرکب القوی مرکبی یا بتخفیف ضعیف و مخلط مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت
اخلاط و قرحه چشم و قاطع لفت الدم سینه و مصلح ادویه مسهله و دافع حدت ادویه مسخنه
و مقوی فعل آن و باقوة مسهله و جنه سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و کرفتکی آواز و
حرقة البول و لذاع امعاء و تقویه رود ها و تسکین درد کرده و منافع بسیار دارد
استامیدن او با مثل آن هر یک از بادام و نشاسته و شکر نبات بسمن بدل حضضا
چون بعد از شیر بینی که در روناجیل طبخ یافته باشند بنوشند و اسرار مجربه شمرده اند
طلاء او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و باد و
دکوکردن جهت بهق و با عابها جهت شق شدن موی و اکتحال او جهت اقسام رمد و امراض چشم
و با دو یه مناسبه جهت اکزما و حاره موتر و مفرسفل و مصلح اینسون
و قدر شربتش از یک درم تا چند درهم و بدلش صمغ عربی در تلین و تقلیظ نخم کدو ست
کثیر الشعیر بر سیاوشان است کثیر الارجل بسفاج کثیر المنفعه خطمی است کثیر الورق خرفه است
کثیر الورق جرنیل است کثیر الورق خرنیل است کثیر جلنیل است حمار النخل است کثیر
بلغة بربری بزر الجرجر است کثیر الاصلاح لسان الحمل است کثار بلغة بربری جوزارم است
کجور اسم هندی زرنباد است کجم کبب حصرم است کچلا اسم هندی اذاراقی است
کحلین اسم هندی پوره ارمنی است کجیان اسم هندی غوره کچوه اسم هندی خراطین است
کچوه اسم هندی سلحفاة کچیت کس اسم ترکی الجره است کچوله اسم فارسی اذاراقی است
کچ اسم فارسی حیض است کچی اسم ترکی مغز است کچرما اسم ترکی دیلمی دلفین است
کحل اسم سرمه است و هر چه مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی و سیلانی کحل جلا انداست
کحل السودان

کحل السودان تشمیر ج ست کحل فارسی کحل کرمانی ازرود ست کحلا کحیلا اسم عربی
نوع ابوخلساست ولسان الثور ست وخوض ولبان راعبر کوبند کحل غزلان حضض ست
کدو اسم فارسی قرع کدها اسم هندی حمار ست کرفس اقسام میباشد قسم جبلی صخری
فطراسالیون ست ومذکور شد وجبلی غیر صخر یزبخش شبیه بزیره ست وبخش باریکتر از
بستانی وقسم بقلی را کرفس شتوی ومنتری وکرفس عظیم نامند ساقش مجوف ودراز
ونرم ومایل بسرخی وبرگش عریض وچترا ومثل شبت وتخمش قریب بشکل قرطم
که تخم کافته باشند وسیاه ومصمت وباعطریه ولبقطر اسالیون شبیه تراز سایر اقسام
وتند وبخش سفید وبزرک وخوش طعم درخواص ضعیف تراز بستانی ست وکرفس
بری را برک عریض میباشد وهرچه قریب بزمین رست سخی بطرف بیرون ومایل بدک
رطوبت چسبنده بیندازد بوی خوشبو ومایل برزدی وساقش باملابت وتخمش مستدیر
وشبیه بتخم کلم وسیاه وتند وچترا ومانند چتر بنطی ودر رستکلا ضماد وپشتها میرود
ودر افعال قریب لبقطر اسالیون ست ومدر عرق وهیضه النسا وتهیج نافع وحمول او
در اسقاط جنین موثر ست وکرفس ناوی (کرفس اجامی) نهری در میان آب ودر کنار آن مرویر
وقوه ضعیف تراز سایر اقسام وکرفس بستانی را برکش مایل ببند وبرو چترا و مانند
وشبیه ببرک کشنیز واز مطلق کرفس مراد اوست وتخمش ریزه تخم او دراول
دویم کرم وخشک ولبقابت مفتح سده جکر وسپرز ومدر بول وحیض ومنقی کرده
ومثانه واز قوه ادار مخرج جنین ومحلل ریاح ولفتح وسهی ومحرک باه واشتهاو
ورافع حدت او وبه وسعادن عمل او وبه مسهله ورافع سیچ وهیضه رطوبی وضیق النفس
وفواق وبرودت احشاو درد پهلو ودرکین وخصیه واز بلغمی وعرق النسا وشکم
بلغمی ومعص وکداختن سنک مثانه معنید وآب اوکه باآب انار وسنکها نشانند
جهت سموم مشروبه نافع وخوردن کرفس قبل از کزیدن عقرب وهوام وبدسور

بقیه کحل وعلامت سدر کوبند قسمی از انرا در دهلی بکار برند وقسمی دیکر را هلیلی کویند
ع تراز سایر اقسام وقوه اوکه تند وبخش باریک تر ودر قطر از دیکر بیرون است وبخش او
میله وقوتش از اجزای اوست وبعد از آن ۱۲

بعد ازان سبب سرعت تاثیر سمیت آن میکرد و دافع ضرر خوردن مردار
و امثال آن ست و ضماد او محلل اورام و با آرد جوجه درم چشم و طلاء عصاره او را
تا یکهفته بار و غن گل و سرکه جهه چرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کوکرد
و بوره سرخ نقاب نافع ست و با لوشادر و عسل جهه ثالیل و رفع اثار ناقع
و نیخ برگ او که با عسل پرورده بشند مقوی معده و مسکن غشیان ست و پرورده
آن لبرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشا مفتح سدد و محرک اشتهاست و مقرحات
و مرصوصه و جهه تحریک ایشان و محرک صرع و مفرح عین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و حفظ
عقل آن و منجر و نازه او نفاع و مصلح اینسون و قدر سنر بیاد و از بخش در مطبوخات
بچدرهم و از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم ست و تخم کرفس بستانی
و در تفتیح قوی تر از سایر اجزاء و جاذب فضول معده و رحم و ناضم غذا و در سایر منافع
مانند نیخ او و مفرزیه و مصلح حاما و کوبند تخم کاسنی ست و مورث سیخ و مصلح
آن کتیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش تا خواه زیره ست و چون در هر رطلی از آب
انکور یکمثقال تخم کرفس بستانی با فطر اسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطل
از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهه تقویه معده و محرک
اشتها و عسر بول نافع ست و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نا خواه و یکمثقال شکر
تناول کنند جهه تقویه معده و رفع ریاح مجرب ست کرم بفارسی تاک و زرد سوناهند
بستانی و هرسی میباشند و بربی ثمر دارا انکور او سیاه و ریزه و با عفوضه و شراب
او قابض و سیاه میباشند و بربی ثمر را در تنکابن دیو رز کویند شاخ تازه اقسام
زرائف الکرم و عالج نامند و ان در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء اوست
و بعد ازان برگ و عصاره آن و مقوی معده حار و مانع قی و قاطع الدم و حافظ
جنین از اسقاط و رافع خمار و ثقل نفس و مدر بول و جهه قرحه امعاء و اسهال صفراو

نافع ست خواه بنوشند وخواه حقنه کنند وشربت او که آب او را با فند بقوام آورند جهت
تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اختلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و
اسهال نافع و کاهنده که بسبب قوه جالبه باعث اطلاق شود و اشامیدن عصاره
مانع صعود بخارات بدمانع و مضعف باه ست و مفرسرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ و عصاره
او جهت دردسر و ابتدا و ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب او و رام خصوصا با لارد
جوجبه اسهال بارا مک عجائب مفید ست وضع و آب پنجه زرسیار جالی و با آبش و اشامیدن
آن با نبزاب مخرج سنگ شانه و رافع سپرز و ضاد او جهت قوبا و جرب و منفرح و
غیر منفرح مفید و دوام مالیدن او با روغن زیتون ستر نده مولیت و آب چوب
زرکه در جین سوختن تراوش کند و رافع ثالیل و ستر نده مولیت و حاکستر چوب او
و نشاره آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن کلسرخ و سرکه و سداب جهت ورم سبز
و با بنه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تفقد
عصب نافع و با بوره ارمنی جهت بردن کوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام
و سگ دیوانه و ورم غدد می موثر و ضاد کرم کرده او جهت بواسیر خوردن بنج درم آن
جهت فرجها معا مفید ست و نوع بری زراقوت قابضه قویتر و شکوفه او بهترین
اجزا او و دو مثقال خشک آن حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی
معده و مانع ترشی شدن طعام در معده و خمار او را فع او رام و التهاب معده و روم
چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول او قاطع حیض ست و
چون او را در سفالی بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت داخس و ناخنه و سستی
بن دندان و رفع خون آن مفید ست و آب طبیخ بنج او لقدر سی و پنجمثقال با قدری
شکر مسهل رطوبت و ماء اصفر و بوست از جبه قطع خون لثه مجرب ست و روغن زرکه
شکوفه او را مکرر در روغن زیتون کرده بعد از چهار دو سه روز بخدیرند یوب

نافع است قابضه و رادعه و قایم مقام روغن کلسرخ و حابس عرق و حبه قروح ساعیه و خوش
دهان است بفارسی کلم و باصفهانی قرنبیت نامند بستانی و برّی و بحری میباشند و
قنبط قسمی از بستانی سبب و مذکور شد و قسم معروف او را بخش مانند چغندر و سبز
و برگش سطبر و اصناف او شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال
میباشد و مجموع آن مرکب القوی در اول کرم و خشک و مبهی و تکوکننده رخساره و مولد
منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال
و نیم بخیت او مسهل و مهرامی آن قابض و رافع حرارت قاشش و سرفه مزمن و عسار
او با ایرسا و نطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن آن هر روز بقدر
یکوقیه رافع درد سپرز و کرفتگی او از آب مطبوخ او منقی بدن و عروق و مسکن
درد سر و حبه سرفه کهنه و درد مکر و زانو و ورم حجاب احشا و تاریکی چشم که بسبب
بخارات و رطوبات باشند نافع و مفرسودای مزاج و لوا سبر و مولد سودا و خون
غلیظ و مفرح و رین و مصلحش بخیتی او با کوشت فربه و روغن بادام و شراب مروج
آب و سکنجبین و در بر و دین خردل و امثال آن و ضماد او رافع بخیتی موی
و با جلبه و سرکه حبه لقوس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او با آرد جو
حبه اقسام اورام و آخرهای بادسرخ و شراوسرطان و با نمک حبه نار فارسی
و بازاج و سرکه حبه برص و جرب و سقوط آب او منقی دماغ و حمول آن با شیلم
حبه رفع احتباس حیض و فرزجه سنگوفه او قاتل جنین و سوخته او نیابت مجفف
و رافع قلاع و دردی دندان و سعفه و مانع رویانیدن موی و با پیه خوک و امثال
آن حبه خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیدی تخم مرغ حبه سوختگی آتش
مجلبب و تخم او در دویم کرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلاء آن رافع خشن
و کلف و فدرنشر بنش و مثقال سبب و کلم بری در سنگل شبیه بستانی و سفید تر از آن

وبا زغب وتلخ وتخمش شبیه بفلفل سفید است در سیوم گرم وخشک ولسبار جالی ومحلل
وبنج وتخم او بقدر دو درهم رافع اسم افعی وتخمش نقابت محرک باه است وکلم بحری را برگ
دراز وسرخ وشبیه بیرگ زراوند مدحرج است وطعمش شور وباتلخی وخوردن جایز است
ودر رضاعات محلله مستعمل است ودو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع لسبار موثر است
کراث بفارسی کندنا وباصفهانی تره وبدیلی کوارنا مندبرے ولبستانی میباشد ولسبانی
او را بطی نامند وآن اقسام است انچه برگش باریکتر ودر تمام سال موجود است کراث
البقل وکراث المائده گویند وانچه در آخر زمستان ودر اول بهار بهم میرسد وشبیه
به پیاز وقبه او مانند قبه پیاز است کراث سنامی نامند واز مطلق آن کراث البقل است
در سیوم گرم ودر دوم خشک وخوردن بعد از غذا نافع ترش شدن طعام وملین
طبع ومدر حیض وملطف ومبهی ورافع قولنج ومفتح سده جگر ومقوی کمر وقوت ناطقه و
منقی قصبه ریه وآلیش بقدر ۳ مثقال ونیم قابض خون بواسیر ومحرک باه وباعسل
جبه جمیع امراض باردہ در طبه سینه وبا بارالعسل جبه سموم نافع ومطبوخ او با جو جبه
ربو ودرد سینه مفید وعصاره خشک کرده او مسهل خون ولبرگ پرورده او مفتح
سده جگر وسپرز ورافع قولنج ومحلل برگ کوبیده او به تنهائی یا او دو به مناسبه مخفف
رطوبات رحم ومانع از لاق جنین وجلوس در طبخ او که با برگ وآب تنک باشد
جبه الفام فم رحم وصلابت آن مفید وضماد او کزیدن هوام دافع وباسماق
جبه سرے وثالیل وبابنک جبه فروج خبثه وطلاء مطبوخ او جبه بواسیر وقطور آب
او با روغن کلسرخ وسرکه کهنه جبه درد گوش ودے ودو سعوط او با کندر وسرکه جبه
قطع رعف الدم ورعاف مفید وچون کندنا را دو بار پخته بفشارند وجرم او را
در آب سرد بخیسانند وبا اطعمه استعمال کنند رفع نفخ وغلظت آن میکند وباعث
لذت طعام میگردد واقسام کراث از سازحا ... نخ ومفسد لثه دندان

ومفرح مزاج حار ومیخ ومحرق خون ومورث تاریکی چشم ومصلح کشنیز وکاسنی ست
تخم او در آخر دوم کرم وخشک وبهی وبانشراب لبغایت محرک باه ودو وثقال
او باتخم مورد وقاطع نزف الدم ومفتح سده بلغمی جگر ومحرک اشتها ومقوی کرده ومثانه
ورافع امراض باردہ آن وبلوداده او به تنها وحرف بابلی قاطع اسهال مزمن
وزیره ومحلل ریاح امعا وضاد آن حقنه کردن نافع وکلف وانار ودردهای باردو
بخور او جهته بواسیر وباموم وقطران بخور کردن حقنه دردندان واخراج کرم آن
موز وچون کوبیده او را در سرکه بپزند رفع ترشی سرکه میکنند ومفرزیه ومصلح عسل
ودر لقوبت باتخم کراث شامی قویتر ست وکراث برشیبه پیرست ولسیار
تند ومفتح ومقطع ونغایت مدر بول وحیض وحمول او جاذب جنین وعصاره آن
مورث اسهال وبوی وپیچ قیراط از تخم او باشکر که چند روز مداومت کنند رافع
بواسیر ست واز جمله ادویه وتریاق فاروق وحقنه کردن هوام قویتر از تخم
سایر اقسام ست وضاد آن رافع برص وثالیل ومفرح اعضاست وقسم از
برّی که در کوه ها یافت میشود وبرگش لسیار باریک میباشند وباحدّت ولسیار
ملطف وجهته در معده وامعا وخشبو کردن دهان قوی الاثر ست کراث
بفتح اول وتخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهی ست برگش دراز وباریک و
سنا خنارزم وبرشیر در بلاد حجاز لسیار ست وعشبه السباع نامند شیر او را در
طعم کردن رافع جذام والسنه اند کرسنه اسم عجمی نوعی از جلبان ست ولفارسی
کاودانه وبولی حب القرکویند وآن دانه لبست مدور قریب بقدر نخود وبیره
رنگ مایل لسرخی وتلخی وتندی وغیر ماکول ست در اول کرم ودر دوم خشک
ومدر بول وملین طبع ومنقی سینه وشش ومابر تابنده وجالی وبالقطع ومفتح سدد
سدده وآرد او که بعد از خیساندن ومقشر کردن بعل آورده مابشد مسهل وحرباه

(اوّل)

برو دین و با سرکه گرفته عسر بول و جرب کرده و با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و
کرکان مسمن بدن و طبیخ او با عسل حقنه سرفه رطوبی و تقیه ریه و رحم و عسر بول و با سرکه
حقنه برقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و حقنه جرب و شکستگی
اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام
جراحات عمیقه و باز راوند مدرج حقنه رو یانیدن بن دندان و با سرکه دانستن حقنه
گزیدن عقرب و با شراب حقنه گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان سگ دیوانه
گزیده و با آب قلی و تخم خربزه حقنه برص و با زفت حقنه نزک کردن عضو موثر و در رنج
کردن رخسار قوی تر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث
اسهال دموی و مصلحش کلاب و کل ارمنی و قدر نشر تبش تا سه درهم است کرناک کیاهٔ ایست
که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن با آنش برشته کنند حقنه مرتاجین و معده حار
و تقویه بدن مفید و مفرح معده ضعیف و مصلحش منفیج است کرویا بفارسی زیره
رومی و شاه و زیره و قرنبا و کویند از زیره دراز تر و بالیده تر و مایل بزردی و باجدت
و تلخی است و کیاه بستانی او بقدر فرعی و برگش مانند نبت و کلش سفید و بخش
شبیه بزرک و بخته او با کول است و بری او قرماناست و کلش سفید مایل بکبود
میباشد و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دویم کرم و در اول
سیوم خشک و ضعیف تر از قرماناست و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض
طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات
بدماغ و محرک اشتها اروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و حقنه
اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح کرده و مثانه
و درد معده و مغص و تقویه بدن و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب
نافع و جوزدن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یکوقیه باشد

۲ وصف و تقریر مصلح

تا یک هفته جهته اول استقا مجربست و در سرکه پرورده او موافق محورین ست و مقدار شربتش
تا پنج درهم و مقرمنانه و مصلح او عسل آن کثیرا و بدلش قرد ماناست و اینون و زیره
کرکی بفارسی کلنگ و تبرکه در نانا مند کوشت او در دوم کرم و خشک و مفتح سده
و مقوی بدن و محلل قوی و در هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنست که یک دو روز
بعد از ذبح با سرکه در وعنها استعمال نمایند و چنانست ان او جالس اسهال و مهریارس
گوید که دو درهم از خشک سائیده او با آب نخود مطبوخ جهته درد کرده و مثانه مجربست
و سرکین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهته خشکوری و بازید البحر و
سرکین سوسمار و شکر جهته بیاض چشم و با آب حلیه جهته تحلیل اورام و موی سوخته
او جهته بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چقندر سه روز با بز زنجوش بدستور سه
روز تا یک هفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه دران ایام روغن
کرکان بیاشامند و بالند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهته نزول آب
و خشکوری و ناخنه و اثر آبله و طلاء آن جهته برص و چرب و منقح قوی الاثرست
و سعوط زهره و دماغ او از هریک یکقیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفید موی
سر و ریش ست و بشرط تکرار و در تقویه حافظه سبیل ست و اشنا میدن براو
با سرکه عضل جهته ورم سپرز نهایت موثرست کرکدن حیوانیست ارجاش
بزرگ تر و پوست او سیاه و چین دارد در غایت صلابت و شاخ او مجوف
در یکعدد و بشکل کلهقند و از زرده بینی او دسته و صورتش بگوک اشبه ست
بجز شاخ او جهته بواسیر و عسر ولادت و کرز ایندن هوام نافع و اشنا میدن
آب از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند جهته بواسیر نافع و طلا کردن پیه او
مورث مهابت ست کرکش شکنبه و رودهای حیوانرا شامل ست و بهترین او از
گوسفند و بز جوان ست و بیخ او را سرد و خشک و جمع کرم و تر دانسته اند کذا فی الاغذیه

و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده ست و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته
و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن مهرا لجلنجبن و سرکه و اد و یه حارّه خوشبوست
کرکم بیخیست شبیه بسنبل رومی و ازان سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا
و از تخمه نزدیک بعضی مراد ازان زعفران ست و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفراء
کرکند اسم فارسی سنکیست شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل ست
و بعضی جنس دیگر دانسته اند کروان مرغیست ارکنجشک بزرگتر و پاهای او دراز و در
طبع مانند عصفور ست کرم دانه ثمر درخت صناست کرکر اسم صنوبر صفار ست
کرسف اسم قطن ست کرکیش و کرکاش اقحوان ست کرکمان اسم فارسی چند
قوفاست کرویا برجی و فارسیه و جبلی و رومی قردمانا ست کراث رومی
راسن ست کراث الکرم کراث برّی ست کراث البقول و کراث الماییده کراث
بستانی ست کرفس رومی قسم اخر خراط که در طبرستان جعفری نامند و برش
مانند کرفس بستانی ست کرفس الماء قرة العین ست کرفس جبلی محرّی قطر
اسالیون ست کرامه بیضاء و کرمه سنا بکه قاشر ست کرامه سودا قاشر سنین ست
کرمیلن نوعی از سپیسالیوس ست کرب الماء نیلوفر ست کرنب نبطی کرب
بستانی ست کرویل قنطریون دقیق ست کروش الغنم فرفیون ست کراع پاچه
و اکارع مذکور شند کز بر قثاء الحمار ست و نزد بعضی قثاء الکبر کربل حماض ست
کردناج کردناک ست کراث بلوته تنکابن قسمی از خربوب بستانی ست کرک
جرواش بلوته تنکابن بنبل ست کرداسم هندی ستبادج ست کرداکوشت اسم
هندی قط نخ ست کراتا اسم هندی قصب الذریره ست کراهولا بلوج اسم هندی
کندش ست کراوکلا اسم هندی کرسنه ست کرراسنم هندی عصفور ست کرسوهند

کیلا و کبیله و بهندی کهیلا کبهلار کوبیده و کوبند یوست
درخت است

کرنجو ظاهرا در سیوم گرم و خشک باشد و دافع ریاح و محلل و مخنثی که ... دوا و نافع ... مجرب و چون کوبیده با آب سرد بخورانند ... و ... او در ... مانع ... تا نیز ... او ...
و چون ... او ... نقل کوبیده ... ... دافع فلنج ... صعب ... و حمل او ... باعث حمل است ۱۲

شب سبف کروا اله بهند خیار شنبر سب کربه بهندار سب کرانبه بهند قنطوریون دقیق است
کرنج بهندی وج سب کرسنان اسم ترکی اسفیداج سب کرجک اسم ترکی فروع است
کرنج ترکی چچقی سب
اسم ترکی دلدل سب
کرکی اسم ترکی شام ابرص سب کرم سب باب
کرنکاله اسم ترکی قوز سب کرکس دبیست کرابه سب
کردکان اسم فارسی زبن فراطین ارکی کرد آسیا غبار ارجی سب اسم ترکی
جاجب سب کرم زبن کربه ونتج طولن سب کرکس اسم فارسی
سکور سب کرم البوب اسم فارسی جلبون سب کرف اسم دیگر الغول
کرده کلیه سب زغو درسب کرازو اسم تکابن شقراق سب
کرجیل اسم تکابن نامند بری و بستانی میباشند بری را برگ ریزه و بابل بزرگ و تخش کوچکتر و حرد و عکدر
کرنبه بفارسی کرنب نامند و در جمیع افعال قویتر از بستانی و مرکب القوی و بزر و بعضی بقراط سرد و قابض دانسته اند
بهم ملاصق میباشند و در جمیع افعال قویتر از بستانی و مرکب حدت و قاطع باه و نفوذ در ... مثقال
وحالنبوس و شیخ الرئیس کرم دانسته اند و تازه او باانک خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن التهاب معده و ...
او باانک منتهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ ... ولادت و ضماد او مانع الضماب مواد حاره و دافع اورام
و دافع ازلاق معده و تعلیق او در ران باعث سرعت ولادت و ضماد او با شیر دختران جهت ورم پستان
و با دو سنج و باتان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و سلاق و رمد و با آرد با قلا رفع خنازیر و امثال آن و قطور آب او
و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و رفع زردی چشم مجرب و چون بری را
در چشم ... نفع جهت نزول آب و رابله و حصبه و با روغن گل ... طلا کنند جهت ...
با آب ... بیند ... منفتح و غیر منفتح مجرب است و بعضی با آب
و قدر شربت از آب او بکوفته و از جرم تا ستة و قبه بدلش برگ خشخاش و کاهو است
و مجمع او که کشنیز خشک عبارت است از آن است در دوم سرد و در سیوم خشک و مفرح و مقوی

دل ومانع صعود بخار بدماغ وحابس اسهال دموی خصوصا بود داده اورافع خفقان وهضه
ووسواس حار وخمار ودردسر باصندل وانیسون صحه تقویه معده ورفع آروغ وباعی صحه
مولد منی ومسقط کرم معده ومانع نکوین آن وضماد او باعسل وروغن زیتون صحه سنری فار
فارسی وامثال آن وزهر واو قاطع خون جراحات وشربتی که ازو بترتیب دهند صحه سدر
دوار ومنع مسیل شراب وسرعت منی است ومضر صاحب ربو وضیق النفس ومسکن بقوط
ومفلل خبض وزیاد او مورث نسیان واختلال ذهن ومصلحش تخم نیم برشت
وشراب ومسکنجبین سفرجلی وقدر سنر بتش از نخد رهم تاک وقیه وبدلش تخم کاهو است
وخشخاش کزانکبین شیرینی است که بردرخت کز وسایر اشجاری شبیه وماننده بکز مکان
منعقد میگردد وهرچه از درخت پیدا حاصل شود الطف است والچه از درخت کز وبلوط
بهم رسد یاقوت قالبصه میباشد وبهترین او سفید وصاف است که مخلوط سرکه نباشد ودر اول
کرم ودر خشکی معتدل ومقوی آلات غذا ونفس وباقوت مسهله خصوصا بیدانکبین
وجالبه وجهه خشونت سینه وضیق النفس حار وسرفه ورياح غليظ دماغ ونزلات عنظا
نافع وقدر سنر بتش تاربع رطل است کزبره الثعلب قسم اخیر سندر بطبش است کزدان
اسم فارسی بادرنجبویه صحیح است ودر طبرستان کنبر الوجود ومذکور شد کزمازج بجیم وکاف
اسم درخت کز است کزه اسم فارسی طرفاست کزبره البر پرسپاوشان است کزبره الحمام
شاهترج است کزبره الثعلب طبقه ارستان جمجم بجیم است کزک ودوع است کزنه اسم دیلمی
انجره است کزر اسم فارسی جزر است کزوم اسم فارسی عفر است کسول ابن تلمیذ
تصریح نموده که آن مجهول است بقدر انگشتی ودر رنگ ومثکل شبیه بخیار شنبر واندک
عریض ودانها او بقدر دانه خیار شنبر ودرخت او درد میباشد سرد وخشک
ولسیار قابض ویکدرهم او در قطع خون اسهال دموی ودر زوران در رفع ترف الدم
جراحات بود است کسیلا وکس[illegible] شبیه بروناس ودر سیاه

ه نافع نفوذ کبد وکلیه خاصیت دارد خاصیت او
دافع خوف است

وسفید و سرخی غالب و مانند صمغ باچسند کی و بخش شبیه بجب الرمناد و گویند
پوست درختی است شبیه بسلیخه سیاه در دویم گرم و در اول خشک و مقوی
معده و نفخ شده کرده و رحم و مدر بول و حیض و جالب منانه و دفع زهر بدن
بهتر از اندزرا و نیکو کننده رنگ رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جبه و دندان متحرک
و درد آن مفید و مقرر یه و امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا پنج درم است
کسنین اسم رومی خشبة الزجاج است کسوس خشخاش زرد لیست کعب جرم
و نقل حیوانات که افشرده روغن آنرا گرفته باشند کس باقلی خشک است
و نزد بعضی گرسنه است کسبر رفت خشک است کفره گزبزه است کسیقون و
دلبوس است کسنه اذان القرس کسبط ابن اعرس است کسمه خیر الطالبون است
کستوری اسم هندی مشک است کسیس اسم هندی زاج سیاه است کسینا اسم هندی صعتر است
کشت برگشت اسم فارسی نباتیست مانند رسیمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن پنج
عدد میباشند و کلش ریزه مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنباله عقرب و شیرازی
بچک نامند و بهترین او هندیست در اول گرم و در آخر دویم خشک و مسهل بلغم غلیظ
و محلل و ملطف و ضماد او جبه اورام باردہ و قوتا و جرب نافع و قاطع باه و شهر
و مصلح آن حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش حب الصنوبر است کوث گیاهیست
مانند رسیمان باریکتر برگ و ساق و مایل برزدی و سبزی و برخارها و گیاه نامیباشد
و کلش ریزه و مایل بسفیدی و بخش کوچکتر از ترب و مایل به تندی و زردی در اول گرم
و در دویم خشک و منفخ شده احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق معده و جگر و رافع قیء
متعفن و عروق و مبلن طبع و جبه تبهای کهنه و برقان و تقیه بدن و ربو و خناق
و معض و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل
صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خیسانیده او در اسهال قویتر و قدر شربت از آب

او دو وقیه و از جرم او در مطبوخات با نزده درهم و مغث و مصلحش کیرا و تخم او در افعال قوی‌تر
از سایر اجزاء و ضماد او حبه چرب و تقرس مفید و بود داده او قابض و قدر شربتش دو درهم

برگ سستد بر منشق و بزرین خسیده و گلش رزد و لسبار برّاق و باعطریه و بخش بقدر
زیتونی و باشعبه و در اول پاییز بر وید در طبع و خواص مانند کف الضبع و فرر صیخ او میخی
حمل و ذر و راد و جهه قروح خبثه و باعسل جهه رفع ثالیل موثر است کف ادم بنابتست
بقدر ذرعی و برگش سستد بر و بقدر برگ مورد و بخش بابین نسیاهم و زرد و درونش
سرخ و تخمش از تخم کاهشه بارکتر و با تلخیست و زرد بعضی کیاه بهمن سرخ است در اول
کرم و خشک و رافع خفقان و محلل رباح و مقوی جگر و در افعال قائم مقام بهمن سرخ
و قدر شربتش یکمثقال کف الاجذم و کف الجذا نیز نامند زرد بعضی دوخت پنجکشت
و زرد بعضی پنج سنبل رومی و زرد برخی کرمه بیضاست و بعضی کشنیز کف الکلب است کف عاشه
اصابع صفراست و زرد بعضی چرچر کف السبع کف الصبغ و زرد بعضی کبیلج کف الکلب
بدرسقان است کف الاسد عرطنیثا است کف دیم اصابع صفراست و در عرق
شجره رایابن اثم نامند و در مغرب بنطافلون را کف الدیب و کف الارنب خطیا نا
نماست کفری پوست غلاف شکوفه درخت خرماست و اصل شکوفه تازه مسمی
بطلع و خشک آن مسمی بدقیق النخل و کشنیز است و طلع مذکور شد و کفرا با با عطریه
قویه و چون کهنه کرد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد در آخر دیم خشک
و با حرارتست که و با برودت زیاده و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال و
طبخ او قابض و نیم رطل نیم کوفته او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف
رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند جهه درد مثانه و کرده و ضعف احشا و معیه
و منع انصباب مواد بمعده و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و رافع اکله و قروح
خبثه است و بدستور ذرور آن همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل
و قاطع اسهال و با موم و زیتاج رافع جرب است بشرطی که چند روز بگذارند و غبار بسیار زدی
که غیر کشن در و بهر سد در جمیع افعال قویتر از کشن و بغایت مقوی معده و رافع

ع از نشنه دکتر نباتی و دیگر اندک بعضی بهوا آزا کوده کوبند و در خواص قریب بکدیگر ۱۲

خشنه
نزف الدم وسبج وقروح عفنه واسهال ست وعرق کفرا که بطریق کلاب کیرند ما بطریه
وقابض ومقوی معده ورافع رطوبی وسبج ست وروغن کفرا که بعد از رسیدن طبوع
کوب کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند رد
وخشک وقابض وحابس عرق ورافع قرحه امعاء ودرد سر حار ومقوی وما نع سقوط
آنست وکفرا بالخاصیت مانع فساد روغنها ومقوی فعل ست کفر الیهود قفر الیهود ست
کف دریا اسم فارسی زبد البحر ست کف مس اسم فارسی زهر النحاس کفتار اسم
فارسی ضبع ست کف شیشه اسم فارسی سجو قونیا ست کف اسم زبد ست کمکر اسم هندی
قثاء ست کمکه اسم هندی نیلوفر ست کمکریان اسم هندی زجاج ست کمکلیک اسم رکی
قیح ست کمکلیک اودی اسم رکی سقرنیا ست کمکو اسم سنکابن لبلاب کبیر ست کنج اسم
فارسی چرچر لبست کمکو اسم حبست که از هند آورند وفعل نبات از وی آید ولذا
او را مناب هندی نامید کمله بفارسی کرده وبا صفهانی وبترکی لوک نامند بطی
اللحم ومولد خلط غلیظ سریع الفساد ومقوی کرده وکمر ست وبهترین او از حیوانی ست
که جوان وفربه باشد ومصلح او دیه حاره وآب کامه وسرکه ست وبیه او ملین ادرار
صلبه کلب برّی وبحری واهلی باشد برّی العربی ابن آوی وبفارسی شغال وبترکی
چقال نامند وآن کاهی باسک اهلی جمع میشود وتوالد واقع میکردد وسک آبی
قسم ست یکی بحری ودیکری نهری وآنرا آخرمان کویند چه از سنکل وشبیه قر میباشند بفارسی
وبعربی کلب مائی نامند وچندازین قسم حاصل میشود وسک اهلی اضاف ست
ومجموعه آن در آخر دویم کرم وخشک وبچه بیست روزه او کرم وتر وچون ادرار او دیه
خوشبو بخته تناول نمایند حبه جذام مجرب دانسته اند وحبه جنون ومالیخولیا قوی الاثر ست
وبنرمایه او بقدر ربع درهم رافع سموم وکلف ونزاوه که از زایدن اول باشد انجیل ازدارد
وقطور او رافع حرقة البول وبواسیر خشم ست وچون بچه چشم نکشوده او را بتمامه طبخ

وهند بحدیکه با آب یکسان شود و نود مثقال کندم را بان آب بجوشانند تا جمیع آب
را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را بان کندم تعلیف نمایند و بعد از تمام
مرغ کباب کرده زن عاقر تناول نمایند و غذای دیگر با آن مخلوط نکرده باشند باعث حمل
او کردد از تجربات است خصوصا چون سه قطعه مرغ پرورده در سه روز خورده شود
و در رفع کردن بدن نبر مجرب است و مکیدن بچه سک پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر
و در دلستان است و استخوان و عصب سک با استخوان و اعضاء شکسته و پاره
شده انسان التیام عجیب پذیرست بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سک
دیوانه جهت رفع سمیت سک دیوانه کزنده نهایت موثرست و ضماد خاکستر او جهت
بواسیر و شقاق و حکه و زخمها کهنه و با سرکه جهت سک دیوانه کزنده نافع است و طلای
زهره او مانع روئیدن موی زیاد جهتم و پول او رافع ثالیل است و اشامیدن آن
مانع حمل و پیه او جهت خنازیر مفیدست و غرغره و نفوخ و ضماد سرکین خشک او جهت
خناق مجربست خصوصا چون تعلیف باستخوان فقط کنند و اشامیدن خون خشک
کرده او تا یکقدر نخود زهر و بدستور سرکین خشک او جهت اسهال و سوداوی و ضماد سرکین
او جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثرست و تعلیق دندان پیش او که ناب
کوچک مانع خرخره خواب سنگین حرف زدن در حالت نوم و رافع برقان آب و چون ناب
او را بر ناب کربه بموی انسان بخور کرده هر دو را دفن کنند باعث حدوث
فتنه و دران منزل میشود و محمد بن ذکریا فرموده اند که چون قضیب سک را خشک کرده
بر ران بندند معین جماع است و کلب برّی در سیوم کرم و خشک و در خواص
مانند اهلی است کلب الماء قسمی بحری او بقدر سک اهلی و بزرگتر از ان و دست
و پای او بسیار کوتاه و پر دنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظرف لفظ میکنند
و یکمثقال از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند

الخ فان

که اکتحال او را رافع بیاض ست و یولس گوید که شش تازه او جهت تقرس بسیار مفید ست
کلب نهری بقدر کربه و بزرگتر از ان و شبیه بدیق و دست و پای او در از و دنبال
او مانند دنباله گربه ست و در رود خانها میباشد خصوصاً در رود سکاو دارد ش
کثیر الوجود ست و در پشت این او رامشک نامند و چند از و حاصل میشود و جعفر مشاهده
نموده که در ایران صیادی را از ان قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در
آب خاکستر و بدود قهوه رنگ کرده رنگ و بوی از ان ظاهر شد و نوعی از سنجاله
در آن معلوم کردید در خواص و افعال کلب نهری قرین بکلب اهلی ست
کلب الماء الفقیر کلب نهری ست کلب الکلب سگ دیوانه ست کلس بکسر اول
اسم جنس اجسام سوخته ست که بحد سفیدی رسد اجزاء او بسبب احتراق از هم
پریزه و مثل آهک و بوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از
مطلق آن مراد اطبا آهک ست که از اجزاء لوزه نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص
البیض آن ست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده های آن را کرفته در کوزه
کل اندود کرده چند شبانه روز در کوره کوزه کری بکذارند تا سفید شود
و بهترین معدنی آنست که سنک رخام و سنکریزه ناصلب را بعمل آورند آب
ندیده آن در آخر اول کرم و در آخر دوم خشک و تابستان روز قوی القوة
ست و یابس حادت و محرق و مفرح جلد و آب ندیده قسم چهری آن تا سه
روز قوت احراق باقیست و بعد ازان ممسخ میباشد و موی را در مدت
بعید میبرد و زرنیخ در بردن مو مقوی فعل آهک ست و ثقل عصفر و برک
سفتالو رافع بوی اوست و روغن کل و آرد عدس و توتیای مغسول و کلسیخ
سائیده رافع جراحت نوره ست و آهک شسته مایل باعتدال و قاطع مزاج
و مکرر نفوخ کردن و فتیله را سفیدی تخم مرغ آلوده با آهک مغسول اغشته در

بینی کذا اشتهن در قطع رعاف مجرب است وضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و
جبه سوختگی آتش و آدار عرق و با پیه خوک جبه کنود ان و مل و ورم صلب و دور عنن
از بیخون کذ و ران اهک را جوشانیده باشند جبه منع نزلات و برودت هر عضوی
مفید است و کلس البیض در حبس خون جراحت قویتر و جبه حرب و حکه و رویانیدن
گوشت زخمها و حرک اعضا مجرب است و زرجه او قاطع خون حیض است و گویند چون او را
با مثل آن نمک و ربع آن طرطیر سائیده و با نه مقابل آن سرکه تشفیه کرده پس تقطیر
کنند مقطر مذکور گریت را سفید میکند و سیماب را منعقد میسازد و خوردن آهک
کشنده است بر دو معده و عسر البول و عشی اسهال و موی و آبی که در و آهک را کرکر
نخبه باشند هر چه بآن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتوبه است
کلخ لغت سریانی است و بغدادی که نزد اهل مغرب نباتست برکش شبیه بیرگ درخت
سیب و قابض و رافع لفث الدم و اسهال دموی و جبه کزبدن افعی و سقوط او جبه
رعاف مفید و بخشش بسیار کرم و مدر عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر میشود
که انار و طالیس باشند و در انجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است و بیان آنجا
نموده که برکش مثل برگ سیب است و بلغه مصر کلخ عبارت از اشق است کلیا اسم اشنان
کلموه اسم اشنان است کلیکان کشنج است کلیکرون چرچر است کلاغ سفید و کلاغ سیه
اسم فارسی غراب القاع است و کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر و غراب
الزرع است کل سنو اسم فارسی از ریوست کل عقرب باصفهان اسم سطاریون است
کل عاشقان بلغته خراسان زرین درخت است و بلغه تبریزی حامض است
کلاجبک بلغه نکابین دوع کل کافته بلغه اصفهانی اجریض است کل منگی اسم
فارسی نسرین است کل آفتاب برست اسم فارسی از ریون است کلنار اسم
فارسی جلنار است کل گندم اسم فارسی جوز جندم است کل سنگ اسم فارسی

فرا الزر

خزا الصخر است کل بکسر کاف اسم فارسی طین ست کل بجاران طین احمر ست
کل خوردنی طین الماکول ست کل حنا بضم اول فارسی فاغیه ست کل خوش
منظر مجنح ست کل سرخ دردا حمر ست کل رعناء دردالحماق ست کل فرنفل اسم فارسی
زیره ست کلم اسم فارسی کرنب ست کلم رومی قنبط را نامند کلنک اسم فارسی
کرکاست کلاب مارالورد ست کلب اسم دیلمی دلیک ست کلاکلا اسم نخاز یلمی
لوف کبیر ست کلوبج اسم هندی شونیز ست کلقنده اسم هندی بطبخ زنجی است
کلا اسم هندی سداب ست کل جیری اسم هندی خلنجاست کلیجا اسم هندی کبد است
کلیجن اسم هندی خولنجان کلیه اسم هندی حب القلب ست کلکونه بفارسی
سرخی نامند از سفیداب وآلک ترتیب وهند بحمره صفای لبنره وسرخی رخساره
مستعمل زنان ست کلیس بلغه مازندران جرست کمارضع کرفس کوهی است شبیه بجاوشیر و
کویند اسم هندی جاوشیر است در آخر سیوم کرم وخشک ومدر بول وحیض ومسقط جنین
ومحلل صلابت ومسهل زرداب ودرافع استفاذ قی وبلغم وقدر شربتش تا نیم درهم و
مصلحش کشنیز ست کشنیز بفارسی امرود کویند بستانی وبری میاسند ولبستانی آن
ترش وشیرین واقسام ست وبهترین اقسام شیرین وامرود وحشی قطریست
وحشی مخصوص وبلاد اسعان ومدوح شیخ الرئیس ست ونظیری در اکثر بلاد دیده
وظاهر موجود است بهترین امرود در بلاد ما زرلیجان ملحق است وا وشیرین معتدل مایل
بکرارت ودرهم تر وحابس بخارات ومفرح ومقوی معده وهاضمه ودافع
تشنج وخفقان وخلات ونوزش مثانه وملین طبع وباقوه قابضه وبعد از تلین
ومعدن خون ومرطب دماغ وجهه رفع تعب فطر مفید ومولد لبن وموافق ومصلح
اورنجبیل مربا وسلاد نافع است وبهترین اقسام امرود ترش لطیف سفید وآب
ملد اوست در اول سرد ودرهم خشک وقابض ومقوی جگر ومعده ومشتهی وکم

کلیان کاشته شبیه بشاهدانه ولی بسیار ریزتر و در بعضی جاها بدان خلنجان میکویند

حرارت خون وغلیان صفرا ورفع تشنگی وبعد از طعام سهل بعقیر وقبل ازان
قابض ومولد خلط صالح ومسدد جگر ومعده ومقوی مشایخ ومصلحش عسل وجوارشات
وکندر ست وثار رسیده وزرشک آن غلیظ ومورث قولنج ست ودوشقال
تخم امرود را کشنده کرم معده دانسته اند وشکوفه او مقوی دل ومفرح وقاطع
نفث الدم واسهال وضماد او حبه ورم چار چشم نافع وبرگ او حبه اسهال
والتیام جراحات وجوب برگ سوخته او نایب مناب توتیا وصمغ او محلل و
منضج قولنج ست ونوع بری او قلیل الحلاوة وکوچک وبا آبی باعفوصیه ولسیاقابض
ومسدد ست وذرور رشک او حبه رویانیدن گوشت جراحات وسقوف
آن حبه اسهال حار وخاکستر چوب او فاذزهر فطر وامثال آن ومقرعصب
ومورث قولنج ومصلحش ادویه حارّه وخوشبو وعسل ست وربّ امرود
قابض طبع ومقوی معده حار ست کماة اسم جنس اقسام فطر کشیج دقیق
وسمارو ع ست وزنو بعضی مخصوص نوع ماکول آنست وفطر مخصوص انواع غیر
ماکول وهریک مذکور شدند کمافیطوس موب از خاما نیطس یونانی ست
که معنی صنوبر الارض باشند نباتیست دربوی شبیه بصنوبر ودرطعم تلخ وباندک
قبض وتندی وسافش بلند غلیظ شود ودرکش درنجدکه وتراکم وپری از رطوبت
شبیه ست بی العالم صغیر که بفارسی همینه بهار نامند ودرکش ازان ریزه تر
وبارغب ورطوبت جسیده وسنا خداد او مایل بسرخی وکلش زرد وبارنگ
وتخش از تخم کرفس کوچکتر وبخش سفید واز ماه مینسان مالیرطان استمرار
دارد وقولنش نادسال باقلیت ومولف اختیارات نفرع عوذه که کلش
نبقش ودرکلش شبیه بیقرست ودرسیز از ماش دارد ونامند وظاهر این کلام
مغایر جلد استباهات او باشد درجرم کرم ودرسیم خشک ومستهلک ازو

ارکر

برگ او وشکوفه وتخم اوست مفتح سدد ومدر بول وحیض ومنقی وجالی اعضای باطنی
ومسهل بلغم غلیظ وجهة استسقا ویرقان ومفاصل وتقرس وعرق النسا وتحلیل ریاح
مفید وبالتوابل النحاس در اتیاخ مسهل عظیم زرداب ومنقی رحم وسایر اعضاست
ومداومت آن با آب باران وعسل رافع عرق النسا ودر دکمر وضماد او جهة اندمال
جراحت وصلابت پستان وباعسل جهة منع نملة سایله نافع ومضرسه ومملس
انیسون وقدر شربتش ازدو درهم تا سه درهم وبدلش بوزن او سیسالوس
ونصف آن سلیخه وباید در هوای لسیار کرم در مزاج اطفال ومحرورین استعمال کنند
کماذریوس معرب از خاذریوس ست بمعنی بلوط الارض بابند بناست طرفش
قریب شبیه ماو برگش ریزه ودر شکل ورنگ وتشقق شبیه به برگ بلوط او
طعم آن تلخ وبا اندک تندی وگلش بنفش وریزه ومنبت او سنگ لاخ او خشن
ریزه تر از ایسون وباحدت ودر تموز یافت میشود وقوتش تا هفت سال
باقیست واین ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کماذریوس
بیخ درختی ست شبیه بلوط در اول دویم گرم ودر آخر آن خشک ومدر بول
وحیض ورافع امراض سپرز وسرفه مزمن وقاطع اخلاط غلیظ ودر سایر
افعال مانند کاقیطوس وجهة عسر بول ویرقان وشکاف عضل واخراج جنین
واستسقا نافع وطبخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون ویک رطل
آب که ثلث برسد وچند روز مداومت کنند جهة سنگ ومثانه مجرب والسنه
دو سه درهم مسحوق او با عسل در چند روز رافع درد سینه وبرودت
نواحی آن میکند وضماد او با عسل جهة قروح مزمنه واکتحال او با شیراب
جهة غرب وبا سرکه جهة ورم سپرز مفید وروغنی که آب تازه او با آب
طبخ با کل او ترتیب داده باشند جهة رفع برودت بدن او ریاح موثر وشراب

اوکه در هر یک رطل آب انکوره مثقال ازان ریخته باشند تا یکمثقال و نیم او را
در یک رطل خمیر کرده مدفی گذاشته جهت تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط
و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر شربتش
۳ درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا و کرده است و مصلحش کتیرا و بدل
مثل آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه است و زرد بعضی غافث و سلیخه کمون
معرب از خامون یونانیست و بفارسی زیره نامند برّی و بستانی میباشند و هر یک
را اصناف مختلفه است سیاه برّی و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی
و سفید را انیطه نامند و اخیر زیره سبزست و در اکثر مکان میباشند و برّی هر صنفی
قویتر از بستانی و صنف از برّی سیاه شبیه بشونیز و قوی المرارة است و از مطلق
کمون مراد کرمانیست و یونانی او را باسلیقون نامند و بمعنی ملوکی است و بهترین
اقسام کرمانی برّی و زبون ترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال
باقیست و نبات او ارزرارزیانه کوچکتر و برکش مستدیر و قبه او مانند نیست
و در اول سیوم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس
طبع و حیض و تریاق سموم هوام محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک اروغ و ملطف
لزوم غلیظ و جهت عسر نفس و خمه و منفض ریحی و رفع خواهش کل و امثال آن
و فواق رطوبی و رم ریحی و سپرز و بواسیر او جهت اسهال رطوبی نافع و بر که
بر و رده آن که بعد ازان برشته باشند قوی القبض و در رفع رطوبات و مواد
قوی الاثرست و جهت به طبخ او محلل نفخ و فرزجه او بار و غن زیتون قاطع جیض
و مضمضه طبخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوص با صفرا و قطور او جهت قرحه
چشم و جرب و با سفیدک کم فرخ جهت رمد حار و طلاء او جالب لنزه آب فشرده او جهت
طرفه و بانگ جهت سبل و ناخنه و سقوط او ما بر که جهت رعاف و خماد او بار و غن

زیتون حبه ورم سبز روبا آرد باقلی حبه اورام ومضر به ومصلحش کتیرا و قدر شربتش
دو درهم وبدل کرمانی وسایر اقسام او وبدل کمون شامی کرویا وتخم کندناست ومدادست
جرم او وعرق او مورث لاغری و زردی رخسار است وچون آب زیره را بر بدن
مولود در حین ولادت بمالند بالغ حبه در مدة العمر منع تکون دمل میکند واز
مجربات دانسته اند وقسم نبطی او که بفارسی زیره سبز گویند بلین طبع است ونوعی بزرگ
که شبیه بشونیز است حبه گزیدن هوام ولقطر بول واخراج سنگ مثانه وخون
منجمد آن بعدیل خصوصا چون با آب کرفس بستانی بنوشند وبا سرکه حبه فواق وکرم
معده وضماد او بار وغن زیتون وعسل رافع رنگ خون مرده تحت جلد است
وحبه ورم حار انبان مفید کمون چینی قسمی از کمون تربلیت شبیه بشونیز وندکور شد
کمون جلو انیسون است کمون رومی کرویا است کمون اسود زیره کرمانی است ودر بعضی
بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره سبز است کمون
ماذریون سیاه است کمکام صمغ مرزه یمنی است وبفارسی حسن لب گویند وحصه
لبان مذکور شد کماة بتینی گویند بلغة سریانی بادا ورد است وبفارسی کبا هیت موقوف
که دواب را بان تغلیظ میکنند وحلیت متین صمغ اوست کم حابن اسم هندی
نوعی از بیش است کمهاره اسم هندی تخم الجزره است کمارو اسم هندی موسیای است
کموهی اسم هندی عنب الثعلب کمیز اسم فارسی هندی کولیست کمیش اسم ترکی فضه است
کندر صمغیست مخصوص بلاد سبز وعمان وجبال یمن مستدیر صلیب مایل بسرخی
او را کندر نر کرو سفید او را که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود وقشار کندر نامند
وانچه غیر صفایحی ومانند آرد باشد دقاق کندر وکندر را قوتش ثالث سال
بافیست ومغشوش او را آتش شعله در نمیگیرد ودود رخت او لقدر دود زرع وخار
دار وبرگ وتخم او شبیه ببرگ وتخم مورد در دویم کرم ودر سیوم خشک ولطیف

ومحلل رياح وحابس سيلان خون ظاهر اعضا وجيب دماغي ولغت الدم ومقوي دل و
معده وهاضمه وحافظه ومجفف بلغم وبا بر نافيه وبهي ومنقي ومقوي روح حيواني ودماغي
وجبهة خفقان وصاف كردن آواز وبا مصطكي جبة رطوبات دماغي وغشيان وقي اسهال
رطوبي ونيم درهم او با مثل آن نانخواه جبة زجير وبار وغن زيتون وعسل جبة رفع برودت
استخوان كه مزمن شده باشد وبا جمع جبة رفع راجكه كريهه خيشوم وعسر النفس وسرفه رئه
رطوبي وربو وبا عسل وشكر جبة ضعف معده ورياح غليظ ونسيان وبا مويز جوع وصعب
جبة ثقل زبان وبا زرده تخم نيم برشت جبة تقويه باه ولو توليد منى خصوصا با عسل وبا جوز ولبسابه
واكتحال او جبة جلاء البصر وقرحه چشم وخون منجمد در آن ودمعه وسلاق وبياض وحرب
وحكه وظلمت چشم خصوصا با عسل وذرور او جبة فروج خبيثه وساعيه وقرحه مقعد وضماد او جبة
فروج رطبه بسر دو بار وغن بكجد جبة تقليل صلابات وبار وغن مورد جبة ريختن موي وبا عسل جبة ريختن
موي وبا عسل جبة داحس وبا زفت جبة سنكاف عضل وبا شراب جبة درد گوش
وبا فيمو ليا و روغن بكلسرخ جبة اورام حاره پستان وباد وبه محلل جبة ورم احشاء مفيد
وبخور او جبة رفع وبا بسرفه رطوبي وتقويه دندان لثه نافع وچون بكثقال او را در آب
خيسانيده وآن آب را بنوشند ومداومت بآن نمايند جبة رفع نسيان از مجربات
دانسته اند واكثار او محرق خون وبلغم ومصدع محرورين وباعث جنون وجذام وبهق
سياه ومصلحش برگ فارسي وشكر وقدر زياد او با شراب وسركه كشنده وقدر بيشش
يندرم ومبدلش مصطكي سب قشار كند رخشك تر از كند روشديد القبض ومجفف
قوي سب ومخنه لغت الدم نيابت موثر ومقوي معده ومانع سيلان مواد با عصاره رافع
قرحه وحقنه او بنيز بدستور خنه قرحه امعا مفيد سب وضماد او بر شكم قاطع اسهال وكشنده
كرم معده سب ودقاق كند لطيف تر از كند ومفتح وجالي ودر افعال ضعيف تر
از قشار سب ودخم درخت كند رافع اسهال دموليت ودخان او كه دود آن باشند

ای خلک

ودر بعضی از نسخ بجای جبة جراحت خنه جراحت خوانده شده

ودر بعضی از نسخ بجای جبة جراحت خنه جراحت خوانده شده

کرم وخشک ومسکن درد چشم حاره مانع سیلان رطوبات بچشم ومنقی قرحه والتیام
دهنده آنست کندش هیچ بنا بنسبت شبیه بکنکر برکش مایل بسرخی وسفیدی ودرنام
هندی چوکه کوشیه لباس شیمینه را با وبمنوشند طاهر هیچ او مایل بسیاهی ودر دلش مایل برزردی وتندبو
ودر سرطان میرسد وقوتش تا سه سال باقیست در آخر سیوم کرم وخشک
وباستیه ومحرق بلغم ومخرج مرة السودا وبلغم غلیظ ومحلل ریاح ومنقی ومدر بول وحیض
ومخرج جنین مرده وقاتل زنده ومقوی جگر ومعده سرد وجالی لغابات عطسه ارنده
واسنا مبدن وطلا کردن او جهة استسقا وسبز زیر قان وعرق النسا ومفاصل
وطلای او با عسل جهة بهق وبرص وحکه وقوبا وسقوط او وآب بقدر یک عدس
جهة امراض بارده دماغی ومار وغش بنفشه جهة سنبکوری وضعف باصره ونشنیهوی
ومصروع وسکوت وبی حسی صاحب فالج وضماد او با دو وزن او زرنیخ وروغن
زیتون جهة روبا بندن موی دار الثعلب ودار الحیه مجرب وفی کردن بآن جهة
عسر نفس وربو وبا بیخ کرو جاوشیر جهة ریزا بندن سک کرده ومثانه وثقبه
سودا نافع ورو غنی که دران جوشانیده باشند جهة امراض بارده کوش خصوصا
جهة کرم آن وجهة حکه آن قوی الاثرست وقدر نیم مثقال جهة فی کردن یکدانک
نادو دانک وجهة سبز زیر قان وامثال آن یکدانک تا پنج قیراط اولی واجتناب
شراب اوست دو درهم آن کشنده بنماق ودرد شکم وتشنج مفرط ومفرده
ومورث کرب وغشی ومصلحش کبر اوشیر تازه وبدلش جهة قی مثل او جوز القی
وثلث او فلفل دو برابر آن دو وزن مقدولش ونصف اوشبطرح کنوس
بلغه طبرستان قسم کبیر زعرور ست وتبرکی . از کیل نامند قابض تر ولذیذ تر از زعرور
ودر افعال قوی تر ودر دوام زیاده ازانست کنکر زواسم فارسی صمغ العوسج است
که بفارسی کنکر نامند درد وبم کرم ودر اول خشک وغلیظ صفرا وبلغم وضماد او محلل

اورام وقدر نخود بشش از یکدرم نادو و درهم وبدلش جوز القی ست کهنان اسم نبطی بنا نسبت
مثل درخت کوچک برگش در رنگ وحدت شبیه بیرگ سقرد در بوی و دو شاخهای
او یک ساق سطبر رسته ونرم تر از درخت حب الخضرا در سیوم گرم وخشک و
بوئیدن او مسخن دماغ ومشروب او مسخن معده وجگر ومعین ناضمه وبالخاصیه در جائیکه
او با بند عقرب ودر انجا نمیباشد اگر برگ او را بر عقرب بیاشند در حال بمیرد
ومضر مسهل ومحرق خلط وقدر نخود دو درهم ست کندری بنا نیست شبیه بجانب
رازیانه وزرد رنگ برگش عریضتر از ان ودر بوی مانند کندر در سیوم گرم وخشک ودر
افراغال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی ست کهجورس اسم یونانی جاورس ست
کندس الدواب عود العطاس ست کنجده اسم اصفهانی از زوت ست ودر دیلم
کنجیده ست کنجد اسم فارسی سمسم ست کندم اسم فارسی بریست کنکر اسم فارسی حرنف ست
کندم مکه اسم قادیلم خندروس ست ودر اصفهان دره مکه مانند کندم ویواز اسم
فارسی شیلم ست کنکر اسم فارسی بادآورد ست که اسم فارسی قراداست کندر نا
اسم فارسی کراث ست کنار اسم فارسی بنق ست وبلغة ماژندران اسم درخت
نیک ست کنب اسم فارسی قنب ست کنجشک اسم فارسی عصفور ست کندرو
اسم هندی کندر ست کنبل اسم هندی قنبل ست کندست اسم هندی کرت ست
وکندهک وکندک نیز نامند کنیر اسم هندی خرزهره ست کنده اسم هندی بتکرت ست
کندهل اسم هندی فقاح او خر کند اسم هندی صنع ست کنجوه اسم هندی خراطین ست
کنوالچی اسم هندی عنب الثعلب ست کندا اسم هندی بصل الفار ست کندا سبز بلغة هندی
ساوج ست کنجال هندی طحلب ست کندنا هندی جندبیدستر ست کنتول هندی
استنان ست کنکوتی هندی بادخن ست کنوار هندی صبر ست کنول هندی نیلوفر
ست کوهه بلغة اصفهانی نوعی از مرلیف که مایه آب کامه را در شیر حل کرده استعمال

کنو ... کوهه ... کندر ... کنجده ... کندس ... کندر رومی ... کندر ... کنبیت ... کنجه ... کنجد ... کندم ... کنکر ... کندم مکه ... کنب ... کنجشک ... کندرو ... کندر ... کنبل ... کندست ... کندهک ... کندهل ... کنوالچی ... کندا ... کنجال ... کندنا ... کنتول ... کنکوتی ... کنوار ... کنول ... کوهه

کنند و در خواص قوی‌تر و دلبری و خفیف او کمتر ازان و مفرسینه و سرفه نسبت اما اکثار او باعث تپهای عفنی و اورام مزمنه است کوسنبل بلغه شکاین و ویلم است و ابن تلمیذ بلغه طبرستان دلپودار و بلغه مازندران کوزن کیاه بیان نموده و آن نباتیست برکش شبیه ببرگ نارنج و ساق او زیاده بر دو و ورع و تخمش سیاه بقدر آبوا و ظاهر پوستش سیاه و درونش سفید و او غیر تفاح است و بالجمله بر قطع که قانع آن در حین قلع آن کند و بهر قوتی که منتفع کردد و شارب او بهمان فعل و قول مبادرت نماید از آزمودهاست و مستعمل ازان در ولایت ویلم برگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند و در آخر دوم کرم و خشک و مسکر و مورث بخوابی و بیهوشی و راقع سلسل البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض باردهٔ رطبه و قدر شربت از برکش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درم از بخش نا نیم درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده است کوارع جمع کراع آمده کور رشد کور اسم فارسی مقل است کوسفان کوسفان کوالیف بادادورست کور کندم جوز جندم است کوکب سامومس طین سامومس است کوک خس است کوهر اسم هندی فلفل است کوکب الوض طلق است و نزد بعضی طین فیمولیا کور النخل آشیان زنبور کولان نوع ترا سیل است کور کبا اسم علک فارسی او خرست کوسنا داسم فارسی عنظیا ناست کوخلن اسم فارسی اندرست کوکا فیطوس اسم سریانی اجاص است کوله پرا سم فارسی انجدان است کورزه اسم فارسی خربوب شامی کوچ اسم فارسی زعرورست کوش ماهی اسم فارسی شتیح است کوکرد اسم فارسی کبر است کون بضم اول و دوم اسم فارسی قضا و قدر است کوکر چنین اسم ترکی حمام است کوکل اسم هندی مقل است کوکرا اسم هندی ثعلب است کوره اسم هندی فرس است کوت اسم هندی قط است کوه چونه اسم هندی حب السیل کوکری هندی دجاج است کوکرنده هندی کما فیطوس

کوکامیدی اسم هندی خصی الثعلب است کوند سبندی صمغ است کوکسم اسم هندی خراط است کوله
الله هر ترجمه ماژندران با حرف بابلی کهربا بسندی کوبیدار نوع مهراست واز دریای مغرب
بساحل می افتد وبعضی را باعتقاد انکه صمغ درخت جوز وغیر آنست واز بلاد غیار وس
است وبلغار ومغرب خیزد ونزد بعضی آب چشمه الابت در جزایر مغرب که مانند مرمر
متحجر ومنجمد میگردد وحقیر از قطعه کهربا مشاهده نموده که مگسی دران مانده متحجر شده بود
ونزد محرران لعل موجود نیست ومنزلا آن قویتر از ظرائیشی است واز قدماء ظاهر میگردد
که کهربا وسندروس از یک جنس میباشند وسندروس مخصوص بلاد هند وکهربا
مختص بلاد مغرب وشمال باشند ودر رلیدن کاه هردو سنریک اند سندروس
بانک حرارتی که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند وکهربا محتاج بمالیدن
زیاده است ودر سندروس سرخی غالب است ودر کهربا زردی وصلابة ودر حین
سوختن بوی شاذی سوخته از ان ظاهر میشود وبهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب
واز زمین مزارع مغرب بهم رسد در کمی معتدل ودر دویم خشک ونزدیک در
اول سرد است ومقوی معده ودل ومفرح وقاطع نزف الدم جمیع اعضاء وحابس
نزف الدم وحیض ونزلات دماغ وقی وحبه اسهال دموی وبرقان وخفقان
وحرقة البول وضعف کرده وسنگ مثانه وباسطمکی حبه عسر البول وبالجاصیه حبه
زجیر وطلاء او حبه تشنج اعضاء وبامور وحبه منع عرق ضفاء وباجر حبه سافظ کون ثلثه
بلاسبر وباآب حبه سوختگی آتش وتغلیق او حبه حفظ جنین از اسقاط ورفع برقان
از مجرباست وتغلیق او بر معده حبه منع تهمه وباجود داشتن حبه تقویت دل ودفع
خوف وطاعون وذرور او حبه التیام زخمها مفیدست وجون بوزن چهار شعیر او را
در طابع سرطان صورت بوزنیه قایم الذکر نقش کند حامل آن از جماع فتور نیابد وکوبند
مضر سبز ومصلحش بنفشه است ومبدلش سندروس واگر نیافت نصف دو وزن او سلیخه

الخ

ارمنی وکشت وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و قدر آن
نیم مثقال است کهانا اسم سریانی شناخ نباتست فاوانیاست کهیکه کسیلا اسم کهول
اصفهانی قلمی است کهلو اسم هندی حرفه است کهلم و کهرک اسم بادنجان کهری اسم هندی
مزوره بی کوشت است کهرکیت بهندی حرباست کهتا هندی بمعنی ترش است کهجور
اسم هندی خرماست کهوپکیج بهندی تخم حرفه است کناوه بهندی بمعنی نقل جهانست کهر اسم کیه
حافر حیوانات است کهوکهر و بهندی سلیخه است کهورژ هندی بوسمارست کهونج بهندی خبلة الرات کیهل بهندی
حب الحلب است کباه قیضر اسم فارسی الکلیل الملک است کباه جالینوس اسقولوقندر
یون است کیمرس دزه است کیدج کادمیت کیل دار و اسم فارسی سرخس است
کیدس اسم فارسی مصطکی است کیکود اسم طبری فسیخ ازدوقش است و مذکور شد کیله
بهندی مورد است کیره بهندی امرج بهار است کیهون بهندی حنظ است کبر و بهندی میوه ست و
کیسر بهندی زعفران است کیتی بهندی خبث الحدید است کیاپیل بهندی دارشیشعان
کیکر بهندی خار مغیلان است کیکر کاشیر اسم هندی اقاقیا است

حروف اللام

لاذن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه
بدرخت دیو و برگش عریض و بهم متصل و رقیق و صلب و کلش مایل بسرخی
و تمرش زیتونی و در جوف آن دانه سیاه باریک و رطوبت غلیظ که از ساق
و برگ او جمع کنند بهترین اقسام و لاذن عبری نامند و هر چه ازان رطوبتی ربوی
بزود کوسپند در حین چریدن آن نباتست جسپد و اران جدا کنند زبون تر
از قسم اول و هر چه بر سم مراعی جسپد و با خاک و ریگ آمیخته باشد
زبون تر از همه ست و بوجه تفریح نموده اند که رطوبتی مذکور را از قوسی که نوعی از
ازملا باشد بر موی مراعی جسپد بهترین او نرم و خوشبو سیاه مایل بسرخی و
سبزیست در دویم کرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوة قابضه

ومنضج قوی ومحلل ومفتح دهن رکها ومدر بول وحیض وعرق وشیر وبخور جنین ومشیمه ومقوی
معده ورافع فواق ودردی نابرده وبانبراب قابض طبع وطلاء او جبهه دردسر وصلابة
معده وجگر والتیام زخمها وکهنه وبانبراب جبهه انار روح وآبله وفرجه او جبهه صلابة
رحم واحتباس حیض وبار وغن کل که برما فوخ طلا کنند جبهه نزلات وفتر
الیشان وبرمعده جبهه تقویت آن ورفع غشیان وسیلان آب دهان وبابنه خوک
وبیه کاو جبهه ورم مقعد وذرو وآن وحقنه آن بار وغن کل جبهه سیخ بارد وطلاء او با
روغن کل جبهه سوختگی آتش وبار وغن مورد جبهه تقویت موی ومنع ریختن آن وبخور او
جبهه کرزانیدن هوام موثر وچون زن بعد از بول کردن بآن بخور کند پس در حال باز
بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود والا قلامضر سفل داشامیدن او موجب کرب
ومصلحش سنبل رومی وقدر نصف بنشن تا یکدرهم ست وروغن لادن که بکوفیه اورادر
یک رطل روغن زیتون وکنجد حل نموده روز دیگر برآتش خاکستر گداز ند که فریب
سدس آن روغن بسوزد جبهه برودت اعضاء وتقویت معده وزکام رطوبی وسیاه
کردن موی وتقویت آن نهایت مفید ست لاجورد معدن معروف ست وبهترین اوصاف
وشفافست که کبودی او بسرخی ولبسبزی مایل باشند وانچه از سنگ ترتیب دهند
وهرچه بازرنیخ وزاج وسنگ پزه ترتیب کنند دولاجوردی نمیباشد بخلاف
غیر منقوش آن ومستعمل در طب غیر منقول اوست در اول کرم ومنقول او در
اول سرد ودر دوم خشک ومسهل سودا واخلاط غلیظ مخلوط بخون وصاف
کننده آن از کدورات وبالخاصیته رافع سودای حوالی قلب وجالیست وتعلیق
او رافع خوف واومفرح قوی دل وجالی وباقوة قابضه ورافع امراض سوداوی
وغم وهم ولوحش ونجارات غلیظ ومدر حیض واکتحال او جبهه رمد ودمعه
بیاض وقرحه در پختن مرتمان وذرور آن جبهه اکله وقروح ساعیه ونفوخ او

لثم

جهة رعاف وفرحه او بار وغن زیتون جهة حفظ جنین از اسقاط وطلاء او
با سرکه جهة تجعید بوی وقلع ثالیل وبرص مفید ومفرح معده ومصلحش مصطکی و
موجب کرب وغشیان ومصلحش کتیرا وعسل وقدر شربتش از نیم مثقال
تا یکمثقال وبدلش حجر ارمنی است لاله سرنگون اسم فارسی نباتیست معروف
ودر باغها غرس میکنند سپاز او راچون بادنجه بالمناصفه کوبیده بخوشانند تا آب
سوخته ورو غن بالد طلاء او راحة عرق النسا مجرب یافته اند لاله غالیه اسم
فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ زیتون ومخصوص در سه چهار عدد وگلش مانند شقایق
وبزرگتر از ان وتخمش مانند بپاز ولقدر فندق وطلایی ودر چند پرده او چیزی
شبیه باطلس بر لبشم مطبوخ ولسیار نرم وپرده بیرون او سیاه ومنوشش سفید وشکرین
وساقش بقدر چهار انگشت است بالتوبح واسکار ومحرک باه ومفرح کننده رخسار و
منوم وقلیل الحرارة وبارطوبة غالبه ویبوست غالبه ومشتهی وهاضم است وقدر شربتش
از یکدرهم تا دو درهم است لاغیه نوعی از بنوغات وباستیته وبالغالبه نزاز انواع
بنوغات است وابو صریح گوید از مطلق بنوع مراد لاغیه است واو راد رتنکابن
سینه بیخ نامند کیاهست پر شیر قریب بکیاه سقمونیا وبرگش مدور وگلش
رز ومایل بسرخی وشبیه بزرگس ومایل بخوشبوی وتخمش مانند خشخاش در آخر صیف
گرم وخشک وشیر او مسهل قوی ومفرح جلد ومقی وبدسنور برگ وتخم او
همین اثر دارد وکشنده ماهی وجهة استسقاء ورقه واخراج زرداب نافع و
شیر او از سقمونیا قویتر وبا آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود وقدر شربتش
از یکدانگ تا یکدانگ ونیم واز آرد جو مخلوط بان تا یکدرم واز برگ او در مطبوخات
بدسنور تا یکدرهم ومفرامعاء ومصلحش کتیرا است لالا را زرگ گویند کباهیست که از نکه
خرد وبخور نمرا وجهة بواسیر ودر دمقعد ومشرب او جهة رفع سیلان خون نافع

ومفرمشانند ومصلحش تخم مورد است لالی مسمع درخت هندیست خوشبوی شبیه ببوی
مرکب از بوی مرد ومصطکی ودر رنگ مابین سفیدی وزردی در آخر دوم گرم و
خشک ومسخن وملطف سدد ورافع بلغم وجهنه شکستگی اعضا وضعف عصب
وامراض باردهٔ وطلاء او جهنه جراحات وتحلیل ورمها واعیا وقطع رایحه بدنافع
وبا آب مورد جهنه تقویت اعضاء وسرعت حرکت اطفال موثر وبجزر او عرق
لارند ومصدع محرین ومصلحش کشنیز وقدر نیم مثقال درهم است لاجی اسم هندی
هیل است لاجوردیه صامر بویاست لاورد لاجورد است لاغورس غرسا وشی
یونانی ولانه لیسر بانی ارنب بربریست لارلبطاطاون عرطنیث است لاسورس یونانی
ماهودانه است لالنگ اسم هندی رسنه است لاک اسم جنس فارسی لک است
لاکیشت اسم فارسی سلحفات است لاله قطای اسم فارسی حماحم است لبلاب
اسم جنس شناخته است که شناخته او ممتد شده بجاوز خود امیزد وهرچه بزرگ باشند
کبیر گویند وکوچک شبه صغیر گویند ولبلاب کبیر سفید وسیاه میباشند سفید را کلش سفید
وشبیه بشاخ حجامت وتخمش سفید وبرگش مانند برگ لوبیا ودرزنگابن بکلو
نامند وسیاه را کلش سفید نقش ودانه اش سیاه ولبلاب صغیر اقسام است
سفید وسرخ وزرد وکبود میباشد وبرگ همه ریزه وکلش کوچک ودو خلاف
سیاهی مایل بسرخی وقسمی ازان بی ثمر وساق وجمیع اقسام کبیر وصغیر شیردار است
ومرکب القوی وزود جالینوس در دویم سرد وخشک اندر زود یبوست لوخانین
ماسونه کرم است واو منفتح سدد وملین طبع ومحلل وآب آن مسهل مرهٔ صفرا
وچون بجوشانند تفتح او غالب واسهال آن کمتر وآب افشرده آن بکس
وکبیر برگ سفید او که مسمی بجبل المساکین است جهنه جراحات عظیمه وسوختگی آتش
ودرد سر وامراض سینه واب او جهنه سرفه وقولنج حار وماجیار سبز جهنه درم

مفاصل

لبلاب کبیر خاصیتی بلبلاب صغیر را
لاجوردیه بلبلاب صغیر را
خوئی

مفاصل واحتناد قرحه امعاء ربو بعد یل دسته درهم از کل او جبه قرحه امعاء ضماد
برگ تازه او جبه در دسپرز د مطبوخ او در رد عنها جبه تحلیل اورام و درد با
وسعوط عصاره او با ابر سا و نطرون و عسل جبه در د سر کهنه و بار و عن زیتون
جبه در د کوش و جرک آن و با موم رو عن جبه سوختگی آتش مفید ست و قسم
سیاه را عصاره اش سیاه کننده مو و برکش جبه فروح خبثه و کل قسم اخیر که
بی ثمر ست استامیدن و قرحه آن مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع و آب او
سند ید الحرارت و حدت و سترنده مو و کشنده قمل و بیخ او با نترآب جبه کزیدگی
ربتلا و برگ تازه مطبوخ او جبه التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید
از ضف کبیر الخ برکش با خشونت و دراز و مایل بسیاهی ست مسی بشجمه ست سرد
و خشک و جبه سرفه قولنج و درد سینه و پهلو مزمنه و ربع و سبز و ربع رطل از
آب او با دو درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او رافع قرحه خبثه
و تازه او التیام دهنده جراحات ست و اقسام لبلاب مضر عصب و مضاد مخدر
سنگر و مانع حمل و قاطع حیض ست و قدر شربت از آبش یکوقیه تا سه درم و لبلاب
صغیر با قوه محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه
که با پوسنه طبخ با بند و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و با خیار شنبر جهنه او رام
احتناء و تفتیح سدد و اکثر بتها نافع و قدر شربت از آب او نا نیم رطل ست با لغت
درهم نبات ع اسم عربی درخت عظیمی ست و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت
چنار و نخرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهت بلغم
و برکش مایل بدرازی و معروف بسمیه ست و اهل مصر سمیه در و نیافته اند و این جزله
مولف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته اند و نزد مولف خاصی الا دو به سمه
سمد اب ست در هم بسر د و خشک و شربت و ذر د راو قاطع نزف الدم

دندان وطلاء او مقوی موی و با شراب محلل اورام و بالادن دمور دهنه جربکسرو
وضربه و حرکت اسخوان از مفصل و دود او جهنه گرزانیدن هوام موذ و خوردن ثمر
او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و مورث ثقل سامعه لبن بفارسی شیر و بعربی
سود نامند مرکب القوی و مشتمل بر دهنیت و مائیة و جبنیت و دسومت در اول
کرم و خشک و مائیة در دوم سرد و تر و جبنیة در اول سرد و خشک ست پس شیر
هر حیوان در کمی و سردی و بیوست و رطوبت بحسب غلبه یکی از احزای ثلثه متفاوت
میباشند و شیر اکثر حیوان بالفراده مذکوره میشود و امور کلیه و شتر که در انجا
مرقوم میگردد و هر چه در تغذیه نسبت ست از حیوانات ست که اقرب بولادت انسان
باشند لهذا شیر گاو بهتر از سایر حیوانات ست و بعد از ان شیر بز و گوسفند
و آهو و شتر و از اولاغ و اسب و خر و گور و خوک و غیره در تغذیه اقوی اند
و از گاو و گوسفند و بز در تغذیه و هم جنس بحسب تفاوت دهن و فصل مختلف
میباشند چه هر گاه بمسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش
و مانند آن شیر او مخدر و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و مبردات
و مرطبات و مسخنات و ملطفات و مغلظات و امثال آن انتار آن متبدل
میگردد و شیر تازه و دوشیده با حرارت لطیفه ست و گویند اگر سرد سازند
زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او
گردد و از مطلق شتر بدون قید مراد شیر گاو ست و در تغذیه بعد از گوشت
و گوشت بز بهترین اغذیه و هر چه جنبشه در و غالب باشند مسدد اند
و الا مفتح و طلای اقسام آن موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن و قرحه مثانه
و اورام عانه و رحم ست و استعمال شیر بعد از تر شیها و با آن خوردن میوه های
تازه و ملهه و سیاز و امثال آن جایز نیست چه ما دامیکه از معده نگذشته باشد

چیزی خوردن وخوابیدن مفسدان باوجود اخلاط فاسده دربدن استعمال اورا
مهلک دانسته اند وقبل از انقضای چهل روز از ولادت ودر زمستان
بسبب غلظت او اقرب الولادت وبسبب غلبه مائیه استعمال جایز نیست
وآخر فصل بهار تا اوسط تابستان استعمال او اولی ست واکثار او مورث
پنها و تولد قمل وحبه وسوست سریع الاستحاله وبدخاصیه ودر اماکن حاره ومعده
ضعیف باعث مضره ست وموافق سوداوین ویابس المزاج ومعتادین افیون
وفلیل او در تغذیه وکبرش در تلین طبع مؤثر ست ومجموعه شیر بالملطف وجالی
دافع اخلاط سوخته وموافق اعضاء تناسل اند لبن البقر شیر گاو ست وگاومیش
از جنس اوست واخلاط ازان وهر دو را دهنیه غالب ومائیه وجبنیه کمتر ومایل
باعتدال وغلیظ تر از سایر وتازه دوشیده آن که سرد نشده تپنوشند مهیج
ومسمن ومنضج وسریع الهضم وکثیر الغذا ومنکوکننده رخسار ومولد ومدر فضلات
ومقوی جوهر دماغ وحبه سکیج ونسیان وغم ووسواس وتقویت بدن وقرحه ریه
وسل که بآب خلطی بامند وامراض پنسی وجرب وقوبا وحکه وجذام ومطبوخ
او بابرنج حبه طول عمر وباکردکان وخرما حبه فربهی کرده وبدن وداغ کرده اورا
آهس وسکنجه حبه اسهال وقطور طلاء او حبه اکثر امراض جشم نافع حتی
مالبوس العلاج از مداومت آن صحت می یابد وباکندر حبه طرفه وبا انزروت
حبه ناخنه وسبل وشرناق وطلاء او باسفیدآب خلع حبه نقرس واورام حاره
مجرب وبا افیون ومومیا وروغن زیتون رافع درد نقرس حار وقدر نیم نخودش از
نیم رطل ست تا یکرطل ومضر صاحبان شیرزرد ورم احشا وجگر وضعف اعصاب ودردسر
وسدر وصرع ومضر دندان وزنان آبستن وصاحبان خفقان رطوبا ومخرج دود کنار
او مورث سنگ مثانه وکرده وتولد قمل وبرص وسریع الاستحاله بخلط غالب مو

ومصلحش سکنجبین عسل وشرب او باعسل وسکنجبین مانع ایجاد اوست وچون منجر کردد باعث
از روشوره وعرق سرد وعنشی واخلاط عقل وخفقان میشود ورافع آن قی وحرف
باسکنجبین عسل وسرکه ممزوج بآب فوذنج وبدستور تخم کرفس وعسل باآب کرم است
وشرب بنبر مایه را تا بقدر یکمثقال از مجربات شمرده اند لبن الضان شیر کوسفند
ودهنیه وجبنیه غالب وغلیظتر از شیر کاو وبهترین آن از میش سیاه وور رقوبت
باه وتدارک مفرغ جماع وادویه سمیته وتقویت جوهر دماغ ونخاع وقرحه ریه وامعا
ولفث الدم موثر وبا روغن بادام وصمغ عربی جهت سرفه مجرب ودر سایر افعال وطبقه
مانند سایر شیرهاست لبن الاتن شیر بزنست ومایته او غالب وبرودت ورطوبته
او زیاده ومدر فضلات وجالی ومرطب دماغ ونخاع ودر جراحت ریه وحلق ومثانه وتپهای
زمنه ودق وغرغره ودر دردرم لهات وخناق النفع وسی مثقال آن تا چهل و
پنج مثقال با دو مثقال کتیرا ونیم مثقال رب السوس وصمغ بادام جهت لفث الدم
وسرفه وعلل سینه مفیدست ودر سایر افعال مانند شیر کاو واز ان لطیفتر وبدلش
شیر کاوست وبدستور عکس آن لبن النساء شیر زنان موافق ترین شیرهاست
واز مرضعه دختر سرد وتر ست ومدر بول ومرطب دماغ وحنجره ومفتح سده خشوم
ورافع سل وبوسنه وسرفه وپیه وسعوط او جهت خشکی دماغ وبخور او وسرسام
واختلاط عقل وضماد وقطور او جهت درد چشم وخشونت پلک چشم ومرطب
دماغ ودردکوش ودرم قرحه آن مفیدوقدر نخ بتیش دو دوقیه تا نیم رطل وبدل
آن شیر الاغ ست چون شیر حامله را بر دو بدو شند قتل میرد ویا در زیر آن بماند
آن زن وخر حامله خواهد بچه وبعکس آن لبن الفیل واز مجربات ست وبهترین شیر
زنان بکر وسایر البان آنست که چون بر آب ناخن بریزند جمع شود وچاچیند که باشتد
باعتدال قوام لبن اللقاح شیر شترست ودهنیه از حد امتزاج او جدا نشود

لهذا کرم و رقیق و مایل بشوریست مفتح و مدر بول و زرداب که ماء الصفر نامند
و باسکنجبین مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهنه سده و
بپوست جگر او رام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای رقی و طحال
و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شبنم بامیزند مهل زرداب
و باید بند یخ از دو وقیه بنوشند تا بیک رطل برسد و در او رام صلبه با
روغنها محلله بنوشند مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال آن
و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کنکر و
کاسنی و درمنه و امثال آن نموده لبن الاناث شیر الاغ سبک مائیه اوعات
و بغایت قلیل الجبنیه و دهنیه و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد سن و
مفرح و جلاء و مفتح بطی الاستحاله و مخلط غالب معده و جهنه سل و دق و هزال
و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون
صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقه البول و قرحه امعاء و زحیر
و حقنه او جهنه جراحت رحم و اسهال دموی خصوصا با قالیفات و مضمضه او جهنه
نقوبت لثه و دندان و ضماد او جهنه او رام ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران
جهنه دمعه و سلاق مفید و مفرح مطبوعین و در وسرا بردو مصلحش کل ارمنی و قدر
شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با سکنجبین و کتیرا و روغن تخم کدو و رب السوس
و امثال آن و تعلیف او با بشبار مناسبه هر علتی و اشتها و مدر حیض و بول
و موافق سن طفولیت و بدلش شیر بز لبن الماعز شیر با دیان سن جنبیه او کمتر
و کرم و تر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق
قرحه و مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حصول او با بشاره علاج لبواز
طرمون حمل عاقر است و از خواص اوست که در هر سالیکه قاری از و طفل

دهند دران سال آبله برنیارند واگر برآید زیاده برخندعر نباشند واز مجربات مکرره است
وترش کرده شیرباد بازا قمز نامند واکثر افعال قوی تر است لبن المختار زیر شیر خوک است
نزد بعضی ممدوح وموافق سل ودق است ومورث بهق ووضح است لبن الغزال والحمار
شیر اهو وخرگور کرم تر از شیر بادیان ولطیف تر ودر تقویت باه اقوی است لبن
الخفاش واسد شیر شتر بره وشیر درنهایت کرم ودر غالب جلاد ادار تفوزاند
لبن الحمامض بفارسی ماست نامند در دوم سرد وتر ومرطب ومقوی باه محرورین
ومسکن تشنگی وغذایه اوکمتر بلغم زیاده ودر سایر افعال قریب باوست
ومخیض مذکور خواهد شد واو مقر معده سرد وکسیف ودیر هضم ومسدد ومولد خلط
خام ومقر تبها ومرکبه وعفنه ومصلحش معاجین حاره وزنجبیل پرورده است لبا
بفارسی دوشه وبترکی اغور نامند وآن شیر غلیظ است که بعد از ولادت تا سه
چهار روز دوشیده میشود ویکوقیه او ده رطل شیر را غلیظ میکند ودر تسهیل
بدن وتحریک باه محرورین موثر ونهایت مسدد ومورث فواق وتولد حصاه
ودیر هضم ومصلحش شیر بزهاست لبن البقر نزد اکثر اسم فرنجیون است وبغدادی
وکوهبندیون خرلیست شبیه بصبغ ومایل بسیاهی وزردی ونهایت کرم واز نواحی مغرب
خیزد ولبوئیدن او باعث رعاف وعطسه مهلک از سموم قتاله وضماد
او محلل اورام صلبه است درچند ساعت لبن البقوعات شیر نباتات شیر دار است
مثل ماز ریون ومجموعه آن از سموم ومسهل لطیف اند وهریک مذکور است
وانچه اسم مخصوص ندارد ودر بقوعات مذکور هرقوم میکرد د لباب القرطم مزدانه کاجره
است وکدنش لباب القوم ولباب الحنطه ولباب البر ولباب القمح تشابه است
لباب النخله لباب النخله جاریست بروست ملینه موثر اقسمی از اسلیخ ومستعمل صباغان است
لبنی ادان الفار بستانی لیسپان خرد ل بریست لبلوبن ولبیردن شطرنج است لبانه
لبید

اسم مرتبا فرنجون ست بیقیه سعبه سابله ست لیسان فرد ل نزلبت لبرلون دیرلون
شیطرنج ست لبانی معرب از لبسانیونانی و آن کندرست لب داغ بلوط کهنه
چاکلکی ترکی ست لحم اسم هندی قافله ست لحلاج بلغنه اکثریان زبق پاک صاف ست
لحوم اقسام گوشت مذکور ست و در بحث قوانین کلیه تحریر یابد و در حدیث واقع
شده که سید الطعام اللحم ست و اغذیه انسان که از دو به بعد باشند منحصر در نبات
و حیوانیست که در استحاله نا مشابهه متغذی شوند لا چار ست که طبیعت در نبات
قسم قابلی کند بخلیط استحاله و تفرقی و هضم و تغذیه که آن هضم و تمیز ست و از هضم و شبیه
داد خلط باطل و در لحم طیور محتاج بتخلیط و استحاله نیمیز ست و در لحم محتاج بدو
قبل ست که تشبیه داد خلط باشد پس لحومات بهتر از سایر اغذیه باشند و بهترین
طیور متوسط الحد اوست که قریب بمزج خلط باشد خلط گیک و قدری و امثال آن
و بهترین مولدی گوسفند و بز ست و زیاده بر یک سال و کمتر از شش ماه بود و گذشته باشد
و بعد ازان گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحشی بهترین آهو
براست و بچه بز کوهی و در مزاج صاحبان تعب و صفرا و قوی الحرارتی گوسفندهای غلیظ
مناسب ست و هرچه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و انچه بجد کمال نرسیده باشند
و اقسام میته و سقیمه و بیمار سال و بسیار لاغر مورث امراض می شمارند و روزی
دو بار خوردن گوشت ممنوع ست چه هضم ان بر طبیعت دشوار ست و مداومت
لحوم خوردن موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفاق
بهیمی ست و بسیار در خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط
قوتهای اوست و شرب آب بعد ازان نهایت مضر و تناول نمودن در
شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و بیخ مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه
در کوبیدن و پختن کنند بهتر گوشت آب غیر ماء اللحم و سریع النفوذ و موافق تر ازین

نفس حیوان است که بقوت و تغذیه

وضعیف القوة ست الحبة التیس دواء مختلف فیه ست وزن الظاء وجمع دیگر
نباتست برگش مثل برگ کندنا و فلیل الغذا و مفروش بر زمین و در اصفهان
شنگ لبکون نون نامند و مانند سبز بها بخورند و حبش بن اسحاق و جمع دیگر گویند
که دلیغوریدوس فسیوس دانسته و قول او معتبرست و آن نباتست شبیه بدرخت
کوچک و شاخهای او صلب و برگش متدیر و مایل غب و صلابت و خلش شبیه بگلنار
و قسمی ازان سفید و نزدیک بهیچ او نوعی از بطم ثمیث میروید بابل لبرخی روشنی
و بعضی سفید و بعضی اسفر میباشند و بروجی آن طرثوث و ابو حنیفه اسم نامند و بونانی
ابوفیطس و او از جمیع اجزاء نبات فسیوس قویترست و مراد از عصاره طبة
النبس عصاره طرثوث مذکورست در آخر اول سرد و در سیوم خشک و قابض
و از اجزاء ترياق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مزمن و دموی
و رافع قرحه ربه و حاد او مقوی اعضاء ضعیف و فم معده و جگر و در سایر افعال
قویتر از اقاقیا و قدر شربتش از عصاره او تا سه درهم و از برگ کل او
تا چهار درهم و در زور برگ و کل آن حبة النبام جراحات و تقشر آن و کل او
با موم رو غن حبه سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن حبه قرحه امعاء
تقویت معده و منع ریختن مواد بانواع و مضر کرده و مصلح عناب و بدلش
حمض و اقاقیاست و ابو حنیفه و ابن الدوله و جمع دیگر بیان نموده اند
که شاخهای او برگ و مایل لبرخی و در خشدیک و سرخ او مایل لبیاض و لقدر
غبرست و اگر آن در بخت زبن و جهار انکنند او از زمین ببداست
و در نشوره زارها میروید و ابن فول اصح مینماید حبة کیاه مذکور نوعی از
طرانبست و محمد بن زکریا خوردن حبة النبس را رافع سموم دانسته بحام
الذهب صناع او شکارست و معدن او در بلوچ مذکور شد الحاء المهمله

بلغ

بضم اول شعر الغنول است **لحا** بکسر اول پوست شاخ درخت و برگ نباتات و ریشه ناریک آنست **لحیة الحجار** پرسیاوشان است **لحیالی** دنیا قوس است و کوهند حرشف است **لحام الضاعة** از اقسام تکاریست مذکور شد **لخیش** بخای معجمه بغتة بونانی و نوعی از خبری بزلیت و نبات او بقدر رزنی و کلش بقش و برگ وجبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و ردینه سراج القوارب است در سیوم گرم و دودوم از تخم او مسهل قوی و رافع سم عقرب شبالله و مفتح سدد و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون کل او را بر ریه عقرب اندازند کشنده است **لخیش الاکلیلیه** جزامی است **لذاق الذهب** شامل طام الذهب بهت و اشق است **لذاق الرخام** و **لذاق الحجر** صنع للبلاطات **لسان** زبان حیوانات است سریع الاخبار و مرطب بدن و باد و یه حاره مولد منی و سریع الانحلال بخلط متعفن و مصلحش سرکه و کشنیز و زیره است **لسان الحمل** بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برباغ نامند و از جنس مرماخوذ است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاسته پیشتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و کلش در طرف ساق پر زد و تخمش سیاه و کوچک در ساق قسم کبیر او بدستور پراکنده و مایل بسرخی و قریب بداغی میشود و تخمش زیره تر از تخم صغیر و کلش مانند او پنج هر دو سست و بارغبته و نهایت سبطری آن بقدر انگشت و منافع زیاده بر کبیر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است درهم او خشک و برگ و تخم او الطف و حابل و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس زنف الدم جمیع الاعضا و تخم برگ و تخم او با نمک و سرکه دعدس را فع اسهال دموی و عصاره او مسکن نشنج و جیده فسار هضم و دق و سل و لفث الدم و سدده و سبز جگر و صعف آن و سدز و صرع و تپهای حاره و ربو و جوشش دهان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سدع کرد و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد او در زوار

جهة السیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قرحه خبیثه و ساعیه و اکله
و نار فارسی و قطور آب او جهة درد گوش حار و امراض چشم و حمول او جهة در درد رحم
و جهة احتناف آن و لواصر و صادر برگ او منفی حرک زخمها و التیام دهنده تازه آن
و رادع او رام حاره و سنتی و با بنگ رافع سمیة زخم سگ دیوانه گزنده و با سفیداب
و طلی جهة بادسرخ و مضمضه طبیخ او بیخ آن جهة امراض دهان نافع کوبند مضر به سب و مصلحش
عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش از آب او ده مثقال
تا نیم رطل و بدلش حماض لبنانی سب و کوبند بالخاصیه سه عدد و بیخ او را چون با
چهار وقیه شراب ممزوج آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع تب
ربع و تخم او در افعال مانند عصاره آن و بود اده او قابض و مغری و مقوی اعضا و
رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم و عرق با بنگ در تقویت قوة ماسکه سپرز
و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست لسان الثور بفارسی گاو زبان
مانند برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر دیوار
آن قطعاً سفید شبیه بخار و زغب دار و ساقش قریب بذرعی و فرغب
و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و کلش لاجوردی بشکل کل انار و تخمش
مستدیر و بعالی و در رحیاب دار المرز کثیر الوجود است و قسمی که در اصفهان
و در بعض بلاد کاوزبان میدانند مرما خوز است و کل او لاجوردی و کوچک و بدور
میباشند در اول کم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و کل او الطف و جمیع اجزاء
او مفرح مقوی اعضا رئیسه و حواس و مسهل مرة الصفرا و سوداست و جهة امراض
سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونة سینه و سرفه و
ضیق النفس و یکسوی رخساره و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی
مرتز و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربتش از الش تا چهار وقیه و از

ج ۴ او

جرم او دو درهم و بدلش لوزن او ابریشم محرق و چهار دانک آن بوست ترنج آب
و چون از آب او و آب سیب و آب مویز شراب ترتیب دهند ده مثقال
آن تفریح بلدیکه رطل شراب میکنند بدون ازاله عقل و دو درهم کل او با یکدرهم
طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان ست و عرق کاوزبان جهه امراض سوداوی
مفید و در سایر افعال ضعیف تر از و قدر شربت سه مثقال ست و برگ بوخته او جهه قلاع
اطفال و سستی بن دندان و حرارت دندان مفید ست لسان الثور غیر رعی الابل
نباتش بابن کیاه و درخت و برشاخ و برانکنده و مربع و مایل بسفیدی و برکش شبیه ببرگ به
بهیئ و منبت او ازان در ازتر و عرضش کمتر و از عنب نرمی و سفید و ثقیل الرائحه مایل
بخوبی و تخمش زرد و مایل به پهنی و منبت او زمینهای درشت و در دویم سرد و خشک
و زرد بعضی گرم ست مجفف قروح ظاهر و باطل ست شربا و ضمادا و رافع سم شقتیل بحر
و طبع برگ و شاخهاد او مدر حیض و بول و مخرج و رافع لکنت زبان و باجناسیاه کننده
موی و در زور او هه النیام جراحات و تقیه خشنه ان و استنجا با آب مطبوخ او تسکین
حکه و قروح و مقعد و ذکر و آب بخنه او با عناب و مویز مفتح سدد و رافع التهاب
و مقرح و مصلحش ضمع و قدر شربتش از آب او دو دوقیه و از جرم او تا سه
درهم ست و چون هفتاد رطل آب انگور شراب انگور ترتیب دهند حبه قرصکرده
و مثانه و لفت الدم و سرفه و سستی عصل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش تا
یک رطل ست لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او قسم
از درخت دردار بعظم ست و برکش شبیه ببرگ بادام و تخمش عرایض
و طولانی و متقرف و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه دراز تر شبیه بزبان
گنجشک و سنج و مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و تکنی و قوتش تا ده سال
باقیست و در آخر دویم کرم و خشک و مسکن ریاح غلیظ و در دلهلوی و کمر و رحم

لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او قسم از درخت دردار بعظم ست و برکش شبیه ببرگ بادام و تخمش عرایض و طولانی و متقرف و در جوف هر یک دانه از تخم خربزه دراز تر شبیه بزبان گنجشک و سنج و مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و تکنی و قوتش تا ده سال باقیست و در آخر دویم کرم و خشک و مسکن ریاح غلیظ و در دلهلوی و کمر و رحم

وتهیکاه ومعض ومدر بول ونفث حصاة وبار طوبة فضلیة بغایت محرک باه وجهة خفقان
وضیق النفس وسرفه قرص وتقویت اعضا وتناسل وفرزجه او با زعفران وعسل
بعد از طهر جهة اعانه حمل از مجربات ومضمضه محرورین ومصلحش کشنیز وشربتش
تا سه درهم ومدلش جوزبوا بوزن او ونصف آن بهمن سرخ ست ونزد بعضی
کردکان ولوذ سرخ بوزن او وبرکش مقرح خمها والتیام دهنده آن وضماد بوست
او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید ست لسان الثور بنا بمثبت برکش دراز
واطراف او مانند اره وصلب وسبز مایل بسفیدی وزردی وشاخها پراکنده
ولقدر دو ذرع وبرسر آن قبه مستدیر وکلش بنفش وتخم او مربع وسیاه وربیعی ست
درسیوم کرم وخشک طبع او جهة حصاة کرده ومثانه وقرزحه بخش جهة کشودن حیض
واخراج جنین نافع ست لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل ست ونزد جمعی حماض صغیر است
ومذکور شد ونزد بعضی بنا بمثبت برکش شبیه ببرک بارتنگ ودراز تر وبا نقیر
وبسیار نرم اطرافش تند وساقش زیاده بر دو ذرع وشعبه او بسیار وکره دار
وبار یک وکلش بنفش وتخمش باریک واول تابستان میرویده ومنبتش حوالی
آبهاست وبیخش سفید وبرشعبه وشعبها مثل ریسمان باریک وخشک در اول کرم
ودر دوم خشک وطبخ او بقدر یک رطل رافع پرز وخمالش جهة التیام زخمهای تازه
وکوفته آوردن کهنه موثر ست لسان بنا بمثبت بالزوجهة مسح بازدان الثور برکش عریض ومعروشش
برذخلی ومستدیر بود درخشونت مثل برک کاوزبان وساقی که از میان برگها میروید
بقدر ذرعی وبرسر آن گلها گلابوی آن مانند خیار وخام وبخته او ماکول ست در دوم
سرد وتر وجهة علل زبان حیوانات بغایت موثر ودافع خفقان وحرارت معده
وامراض دهان وقلاع حاره ست لسن بلغة هندی اغوم ست بسوره هندی سیتاپل ست
بسه بابل بلغة دیلمی سلور ست بسیغه بلغة معربا او قمحوا ندانس ست بسوعورلون بلغة

عجوانا

عراق قرفه ست لسان البحر ستبان ست سورطیس لبلاب ست لیصقی اذان الدب
تیز کوشید برگش شبیه برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و سافش سطبری انگشت
و زیاده بروز عی و خشش بقدر فندق و تخم دخار دار و بر جامه میچسپد و لیصقی از خته کوشید
و در تنکابن معروف لیکاشش آن در آخر اول کرم و خشک و محلل و جلا و طبع او با
عسل حنه سرفه بارده و خشونت سینه و ضادش با روغن کلسرخ حنه خربان و رم مفعل
نغابت مفید آن مغوش مهی و غسول او سرخ کننده رخساره ست لصف کبریت دلخته
معرب اسم رخشف لغته بربری ست شبیه بسور نجان و بارکبیر و مانند سرپستان و تلخ و تند
و در مضر موفست تبر یاقیت و سورنجان را بعضی بابن اسم دانسته اند در دویم کرم و خشک
و نغابت مهی ست و مدر خون و حیض و لوا سیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهه مفاصل
و امثال آن نافع ست و رازیانه سموم مهلکه است و مداومت او باعث سرخی رخساره
و اکثار او موروث امراض حاره و مصلحش کشنیز عرعش یکدرم و بدلش لوزن او لوذر
و مثل آن مزکر دکمان ست لعبه بیروح الفم ست لعبه دفدر مرة مستجلبه ست لعیب بتقاطی
السفان ست لعل معبر قنقش ست لعل مورب از لال هندی است و از ادویه
مستانفه ست و در کتاب اجار قدیم ذکر او نشده و مولف منافع الاجار
و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز ست که سبب زلزله اعظم
کوه بدخشان شده لعل ظاهر شده و از جنس یاقوت و باستحکام رمانی
او مینست و بحسب اختلاف مکان تکون لعید منسب چه قدما یاقوت را باقسام
مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند او تفریح نموده در منافع بحسب
تجربه مثل یاقوت احمر و در تقویت دل و مبره و فوتیر از یاقوت ست و همذا
شراب او حابس خون لوا سیر و رافع سموم در جمیع علل سوداوی و اعصاب
قوی التاثیر ست و قدر شربتش از نیک قیراط تا یک دانک و بعضی نیم درهم

بخویز کرده اند لفاح اسم عربی است و بفارسی سایبرگ نامند و آن تمر بیروج است
و بیخ لفاح عبارت از بیروج سرمایی مذکور خواهد شد قسم ماده او برگش عریض
و مفروش و برزمین و شبیه ببرگ کاهو و ازان کوچکتر و مایل بسیاهی و قلیل الاجیه
و کلش سفید و تمرش از زیتون بزرگتر و زرد و لیسیار عصفی و بعد از رسیدن
ناعطریه و مایل بشیرینی او را لفاح انجن نامند و تخم او شبیه بتخم شبت و بیخ او
دو سه عدد میباشند متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و بوست بیخ او
سطبر و متکل بیخ او اندک شباهیت بصورت انسان دارد و لیفهای
شبیه بموی که بابیروج الضم میباشند در وسط و قسم نر او را برگ املس
و مانند برگ چغندر و تمرش بقدر خیار و زرد و بخش در سطبری متوسط است و صفی
آن امینت مقابر و مواضع سایه دار و برگش کم عریض و در طول بقدر سه بیست و مایل
سفیدی و بساق و پاکل و تمر و بخش دراز و بسطبری ابهام و سفید و ان قویترین
قوتش اقسام است تا چهار سال باقی و قوی ترین اجزا بوست بیخ لفاح است و مستعمل
ازان عصاره و آب سایل او و بوست بیخ اوست در آخر تسیوم سرد و خشک
و تمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوه و او مخدر و مجفف و مسکن خزان
مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و کیاه او
مدر و بخش قبراط او بوست بیخ او و آب عسل مقوی بلغم و مرة السودا و جنه مرقه
البول و خفقان حاره و اسهال دموی و رفع بخوابی نافع و طلای او مولد قمل است
در جمیع زنان و جنه درد سر و او رام حاره و بارد و جنه درد مفاصل حاره و بارد
و روغن زیتون جنه گزیدن هوام و با سرکه جنه باد سرخ که حمرة نامند و طلای شیر او
جنه کلف و بخش و مضمضه طبیخ او جنه درد دندان مفید و دود درهم او کشنده است
با اختلاط عقل و سیات و غشیان و مصلحش سداب و حرد ل بری و عسل و انیسون

دور ابکش

وقدر منزشش از سه قیراط تا نیم درهم وبدلش بورن او برزالبیج وشرب نیم درهم
از تخم او بجدی سرخ کننده رخساره ست واز حمام بسیار کردن رود وهند و سه عدد آن
با بندک رازیانه وسنگ مسکه با تفریح وسپانیدست وحمول او باکوکردقاطع حیض وضمار بر
جنه او رام حاره با آرد جو برای برش نافع ست واز خواص اوست که چون بیخ تفاح
را باعاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم ومطبوخ کردو واهل تجربه او را عاقد دانند
ومقطر او را با پوست انار ومورد وجنه تکمیل ضاعت مجرب شمرده اند تفش
درختیست بزرگ وبنت او نوای شام و در ترتیب سبزی مشتعل میشود و در خشکی
بسیار دیر آتش در وتاثیر میکنند واین ابی خالد گوید که مراد از قول سبحانه تعالی من
الشجرالاخضر نارا اوست وطلا برگ خشک سحوق او رافع برص وبهق وعصاره او
رافع قوباست والنطاکی گوید که آن جوب صنوبرست الف الکرم خیوطیست که از
تاک میروید و در کرم مذکور شند و از طبور معروف ست و در سنایی که وبا در بلاد
بالفعل او شود ترک توطن انجا میکنند و در آخر سیوم و خشک و کونت او جنه جذام
ولقوه وضعف باه وخدر و فالج ریاح غلیظ و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و
مصلحش روغن کنجد و بضه او در جمیع افعال قویتر و سرکین او جالبهق و انار
وبابخ او سیاه کننده موی و رافع صرع ست وزهره او رافع مشیکوری و فوق
او را سموم و جنه وضح وبهق نافع ست تفاح شتر ماده شیر دارست لقطیر صوراست
لک بفارسی رنگ لاک نامند وصمغ بنابست شبیه بر مساق کیاه او پرشاخ
وکلش رزد و تخمش قریب بقرطم و کوبند شبیه ست که بران نبات می
نشیند و در اخیر میزان جمع میکند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست
در دویم گرم و در سیوم خشک و منعقل و طب معمول اوست و طرق شستن
او در دستورات در دستور اول مذکورست و او مقوی جگر و احشا و مفرح تسدیه

لقب نفاح بری بیرون الصواب ام فتش خ ا لفتش نفاح بری لک لک هندی لک بر درختی میشود شبیه بدرخت انار و برگش شبیه بدرخت بید و در ختی دیگر هم هست که آنرا بهار میگویند و از درخت بهار صمغ بهار میشود و آن صمغ بقدر نارنج و لیمو میشود و آن صمغ را لک میگویند

جگر و سپرز و جایهٔ اثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده بالخاصیته لاغر کننده بدن
وجهه استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و فقاق و سرفه و ربو و ضعف کرده و
سایر اعضا نافع و مقوی سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش
در تفتیح دو ملثش اورینوند و نیم وزن او اسارون و ربع او طباشیر است
و از خواص اوست که چون هر روز یکبار لک اورا ببرکه (تا سه روز) نبوشند
نهایت لاغر کننده و چیزی درین امر با و نرسد و اگر سه چهار مثقال اورا در
سرکه بنوشند بیش اثر دارد و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است بخلاف
پنبه و غیر آن که رنگ نمیگیرند و باید ابریشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف
کرده باشند بکشب با آنش نرم بجوشانند و طرطیر باید هیچ چیز از لاک صد چیز و باشد
والا بدون طرطیر که تاثیر ندارد و چون اشتان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند
پس لک را صاف نموده با آنش نرم بجوشانند تا درد و صاف او جدا شده اشتان
سرخ و درخشنده گردد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و
امثال آن بهتر از شنجرف است و نقل او را زرگران در استحکام چیزها استعمال مینمایند
معروف بر موزر گرگیست در غایت قبض و شرب او در قطع حیض از مجربات است
لبا بضم الثعلب است الم بلغه مغربی قطف بحریست لیمون قنطوریون صغیر است الخیطی
لغه لونانیه و شریف گوید که اورا در شام سمسم نامند بستانی و صحرای میباشد
نبات بستانی را برکش عریضتر از برگ کندنا و برنگ خون و مخنخ بطرف
اسفل و اکثر اوراق او از منبع میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر آن گلی
سیاه شبیه بگلاله و در صورت شبیه برنگ دهان باز کرده و در اسفل دهان
دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و بخش برزدک منشابه و منبتش زمین نمناک
خشن است در دوم گرم و در سیوم خشک و بخش مدر بول مایوس العلاج

دکوینه

وگویند ساحران را از وافعال غریبه سر میزنند و قدر شربت از جرم او یکمثقال و
از طبیخ او دو وقیه است تخم خرمای را بر کش مثل اسقولوقندریون و باختوث و شامیزر
او بنزاب با سرکه جنبه سپیدزر وضا و تازه او جنه منع زیاد نه اجراحات و التیام
آن و خشک او جنبه تنقیه زخمها مفید و قدر شربت تا دو درهم است لغت الینبع
لغت بندی ملح است لونک بندی قرنفل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین
گویند در اول کرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضا باطنی و ملین آن و
ملین طبع و حلق و موافق کرده و سینه و معین باه و مسکن حرقه بینی و بول مسمن
بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیر با شکر جنبه سرفه مجرب و جنبه
خشونت سینه و حنجره و تولید بلغم و رفع نفث الدم و ربو و قرحه ثنانه و امعا
و زحیر و رطوبت معده و بالصف او زفت و مثل او شکر در قطع سرفه از مجربات
شرابست و بود اده او مقوی معده و قابض و منکح و فاسد او موجب کرب
و سقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب حامض است و بعد از قی و تازه و نارس
او بابوست که چغاله نامند مقوی معده و بن و دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط
کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان
و قاطع باه زنان و بادام مربا در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده فوق
ترست و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و نهایت مرطوبست و موافق
تشنج بیسی و رافع ورمی که از وتی و خربق بهم رسد و حقنه و چکانیدن او و شراب
او جنبه درد کرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانه بر خروج حصاة و شرب او جنبه
گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کبرا و شکر جنبه سرفه خشک مجرب و جنبه تقیه
آوازه قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش
تا نه مثقال و در رفع بخش مجرب و دوام تدهین مهرهای پشت با و جنبه تقویت

ورفع خمید کہ بران مجرب دانستہ اند و جہنہ بر سام و ذات الجنب بدستور نافع و تخرزہ
او آب کرم جہنہ خشونت حلق موزو مفراختشاد ضعفہ و مصلحش مصطکا نور المرتبا بادام تلخ ا
ریشہ درخت او کرم و خشک نجابہ و محلل و ضماد او بارد عرق بکلسرخ و سرکہ جہنہ درد سر
بارد و کلف و طبخ او جہنہ سبز زرد کردہ و رفع قولنج و کرم معدہ و خاکستر او جہنہ سوختگی
آتش مفید و مغز او در اول سیوم کرم و در آخر اول خشک و در ازالۃ اخلاط غلیظ
بعید لیس و جہنہ ربو و سرفہ و ورم سینہ و ریہ خصوصا بانشاستہ و لعناع و بامی
بخبہ جہنہ علل کردہ و عصارہ او با عسل جہنہ سبز زرد امراض جگر و تفتیح سدد یرقان و با
ماء العسل جہنہ قولنج و بخش و سایر دود و با مفید و مفرامعا و مصلحش شکر و زرجاوند
مدر حیض و ضماد او با سرکہ و شراب جہنہ بثور ابریہ و قوبا و حراز و نملہ و زخمہا
کہنہ و حرب و حکہ و با سرکہ جہنہ درد سر نافع و طلاء برگ مطبوخ او با شراب
جہنہ حراز سعد بل دار سط کوبد بجد رہم بادام تلخ را کوبیدہ ناشتا تناول
نمایند از شراب مست کردند و روغن او در اول دویم کرم و بایل بر طوبت
مجفف و مسہل اخلاط غلیظ سودا و بہ معدہ و نواحی آن و با دو بہ مناسبہ
جہنہ درد کردہ و عسر بول و ورم سبز زرد ربو و اخراج حصاۃ و حبس و جہنہ قولنج
و احتناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلاء او جہنہ رافع انار رخسار و کلف
و حبلس کوبد و بشقاق و حرب و حکہ و قوبا و با شراب جہنہ قروح رطبہ سر و خراز
و قطر او جہنہ درد گوش و دد و طبلس و کشنیز کرم گوش نافع و حلول المخ
حبلس و مشیمہ و قدر نیم مثقال تا ہجار مثقال سب وضع درخت بادام شیرین
و تلخ نایب مناب ضمغ عربی سب نور بری و نور جبلی بادام کوہی سب درخت
او کوچک و برگش ریزہ و کلش مایل بسرخی و با عطریہ و ثمرش کوچک و با تلخی و
قبض بسیار و او غیر حلو زرسب در سیوم کرم و خشک و جہنہ رطوبت معدہ و نقوبت آن
چلغوزہ

فرع

و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال لوز البر بر قسمی از لوز البر است شبیه بجب صنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب آن نقطهای که بمنزلش نرسیده سست کرم و خشک و بسیار قابض و روغن او را هم زیت السودان نامند و مذکور شد لوز الرجان و لوز السودان لوز الارجان بلغة مغربی لوز البر است لوبیا مولف تذکره گوید بلغة هندیست و یونانی سبلین و بعربی فرقانا مانند نبات او شبیه ببلاب و منبت بزرین و بعضی بر زبین بجاور خود می پیچد و دانه او بعضی سفید و از بعضی سرخ و از نافلی کوچکتر و شبیه بکرده طیور و غلافش مانند باقلا از ان رقیق تر و قولنج تا دو مثقال باقی دبهتر از باقلا و زبون تر از نخود و سرخ او در آخر اول کرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و منراب آب مطبوخ او با اندکی قند و جلوس و رطبخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و شیمه و جنه در دکرده و کمر مفید و در هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آب کامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث عقبان و مصلح آن دارچینی و سکنجبین ست لوبیا هندی قسم اخیر قشنج ست در عراق و مادم نامند لوبیا نوعی یونانی نوعی از سراج القرطب دانسته اند شاخهای بناتش فریب بذرعی و باریک و کره دار و در هر کری بر کهار سه شبیه بیرک بید و طعم ماش و با فبض و پای ساق و کلش سرخ مایل بزردی و منبش آبهای ایستاده و نزار و در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم کرم و خشک بیان نموده مسهل از و برگ و عصاره ست قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضاء و فرجه برگ او جهنه سبلان حیض و حقنه او جهنه قرحه امعا و ضادش جهنه التیام جراحات و تحلیل اورام و ما جناجه دراز کردن موی و بخور او جهنه گریز انیدن هوام موثر و

در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر به و مصلحش عناب و قدر شربتش از آب
او نیم مثقال و از برگش یک مثقال است لولو بفارسی مروارید و بتازی لؤلؤ
مقدار او سی بدرست و آنچه در صدفی منحصر یک تا باوجود بزرگی دُر یتیم نامند
و کوبند تا سه مثقال محلل است و از خواص اوست که چون در صدف نهاده
نمو رسد از بند بیخ تحلیل مرود و مانند تخم نبات و بهترین او عمانی سفید و مدور
تر برست و زبون ترین او فلزی و آنچه سیاه و ریزه مایل بسیاهی باشند و سیاه
و زرد و غیر مدور و سوراخ دار او مستعمل اطبا نیست و روغن و عرق و بوهای
گرمهه مفرد او و جوشانیدن او در آب برخی گفته اند نافع باشند و مالیدن سفیده او
حرک او را فع رزه آن و از اسرار است و در آفرد و بم سرد و خشک در تفریح
قوی تر از طلا و خواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و
خوف و فزع سوداوی و حبه او مهال مراری و موی و ضعف جگر کرده و امراض
دل و بدبوی دهان و حصاة و حرقة البول و سدد و یرقان و رفع سوم
و وسواس و جنون و ربو و ذرور او حبه قطع سیلان اعضا و التیام زخمها
و اکتحال او حبه رمد و سلاق و ظلمه بصر و بیاض و سیل و کمنه و سنون او حبه
پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او بقول ارسطو رافع برص است
در تطلیه اول و غیر محلول او حبه جذام و جمیع آثار و فرحه او را فع و رمتع
جذام حمل مجرب دانسته اند و نگاهداشتن او مقوی دل و درمان نگاهداشتن او
حبه از اله غم و ضعف دل موثر گویند مضر مثانه و مصلحش لسبدست و قدر شربتش
تا نیم مثقال است و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق بخور از
دستورات اول مذکور شد لوعجیب الطوس اظهر آنست که قسم ترابی
لنحیطس شد بنی و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند که کباست برگش شبیه برگ

اسقولوقندریون ست وتخمش مثلث دبرّی ولبستانی میباشند وبرّی او را حرارت غالب
وشرب برگ خشک او وضماد بپوست او باسرکه جهة حرب مجرّبست وجمیع اجزاء او
جهة التیام جراحات مفید لوف لغة عربی ست وفارسی قیلک گوش نامند سه
قسم میباشند یکی بزرگ ولوف الحیّة گویند چه ساق او مانند مار ابلق ست برگش
شبیه بلیلاب کبیر ومار بکماء مختلف وسناخهاء او مانند بلبوس ومنبتش اماکن
نمناک سایه دار در آخر دو بم کرم وخشک ومخرج اخلاط غلیظ لزجه ولطف آن
ومفتح سدد ونفایت جالی ومدر بول وحصاة وبخشش جهة نفس الانتصاب وباعل
جهة عسر بول وباشتراب جهة تحریک باه وضماد او بهترین ادویه سرطان ولوا صبر
الالف وجهة تنقیه جراحات متقیح وزخمهای تازه مفید خصوصا برگ وثمر او وعصاره
لوف جهة رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر ست وشیاف او
جهة نواصیر وحمول جهة اخراج جنین وبخشه او جهة شقاق مزمن ورفع اثار آب خوشه
او تازه مایر وغن زیتون مسکن درد گوش وبوییدن کل او مسقط جنین وطلاء آب
ریشه او بریدن باعث منع بختین نزدیکی هوام خصوصا افعی ومضر حکر ومصلحش صمغ
ونشتبش یکدرهم وبدلش افسنتین ست وشرب سی عدد از دانه او با سرکه جهة
اسقاط جنین ومشیمه سدید ل ومحمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم
در روغن کنجد وتمک خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند در رفع بواسیر
ظاهری وباطنی مجرّبست وقسم ثانی لوف را برگ گوگلی ویلوان مختلفه وسافش بقدر
شبری ومنقش میباشد وثمرش مانند قسم اول واو را لوف الجعد وقیل خوش نامند
وحرارت او کمتر از اول واز ان خشکتر ست وبیخ او قوی ترین اجزاء او وبانقطیع قوی
جهة سینه وتنقیه ان وضماد او باسرکه بن کاو وجهة تفرس مفید ودر سایر افعال
مانند لوف الکبیر ست وچون بیخ تازه او را در روغن مغز رز دالو بجوشانند تا

۲ عصارة نقطة اللبن نبات الخلنج وضماد او مع السکبر نافع للبرص والبهق وفرق الشعر ان خشخاش ۳ مانند عصاء او ان از ابیض بنفشه وبعد از ان سیاه وبعد از ان سرخ وبعد از ان زرد وبهترین

سوخته شود ضماد دش مسقط دانه بواسیر ست وقسم ثالث رالوف الصغیر نامند واو بسیار
کوچکتر از دو قسم کبیر ست و برگ کل او شبیه بان و بخش بقدر زیتون و قوی احراره
قریب بدرجه چهارم و محرق و لذع و قویتر از سایر اقسام و طلاء او قاطع دانه بواسیر
و تالیل و برنده گوشت و صبح و طلاء روغن زیتون که ثمر و بیخ او را سائیده و
ازان جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و یارو غن بنفشه و در رفع شوکه مرب
دالسنه اند لوف الجبة و لوف البط لوف الکبیر ست لوف الجید لوف الصغیر ست
لوفیون گیاه حضض و لفار سی فیل زهره نامند لوفایس یونانی سکوفه حماحم ست
لوطوس عملیس ست لوفا بعبرانی حی العالم و نزد بعضی قنطریون ضغیر ست لوطرس عربیا
یونانی جندقونا قاری و بعبرانی الشبنین ست لوفرد یس حجر قبطی ست لوبارون سطرخ است
لوطوس اعرابیس یونانی جندقونا قای لسنا مبنت لوقو یا عقرب بحر لست لوقا قیس
فالنجش ست لوهاء هندی اهن ست لونک و لونبه هندی گیاه فرفه ست لون هندی
نمک ست لومری هندی ثقلب ست لوهاء هندی سپستان ست لوقو غرافیس سنجرف
مصر لست که کاذران اسفهاک نامند و در آب رود نرم میشود سرد و خشک
و مجفف سلدغ و قابض و مانع سیلان مواد و جهه جراحات تازه کهنه و نزف
الدم و اسهال و درد مثانه و لفث الدم نافع ست لهندره هندی جاورس ست
لهالا هندی برد لبب لهب بادنجان ست لهوا اسم هندی خون ست لهاجو بعبرانی
عرس ست لیف اسم خیوطیست سنجری محیط بر نخل نارجیل و مقل و امثال
آن و از مطلق او مراد لیف خرماست و بهترین او نارجیل و نخل حجازی
و زبون ترین از مقل ست دراول دویم کرم و خشک فرش لباس او
خنه استسقا و ترهل و ادرام و از نارجیل که سوزانیده باشند جهه حراز
و حکه و حرب و شرب او جهه اخراج حصاة و لیف مقل جهه تسکین بواسیر

لغز

مفید وخاکستر انواع او منفعت دندان وجهة امراض لثه والتیام جراحات ورفع بهق وبرص
وبیاض چشم نافع ست لیف ج بیخست شبیه بقدو بزرگتر از ان وظاهر و
باطن او سیاه وبرکش شبیه ببرگ سرو سفید ورشبهای او باریک وبهم پیچیده و
مدور وسیاه وکوچک او بقدر رکدکان وبزرگ بقدر نارنج وباخشونت
وکوبا بشیست که مدور کرده اند واز بحر خوب خیزد وموج بساحل می اندازد
ودر دوم گرم وخشک ونهایت جالا انار وسوخته او بهزین ادویه فروج خشبه
وسنون او مقوی لثه وجالی دندان ومغسول او جهة بیاض وناخنه چشم مفید است
له لیفه الفاظ کوید کیاهیست سرخ وخاردار وبشکل خیار کوچکی ونایب
مناب قنار الحمار ست در اقالیم ودر نواحی مصر کثیر الوجود ست وزیاده از
یکدرم قتال ست لیمون رجمیع خواص مانند نرنج وپوست زرد او دوم گرم وخشک ومقوی
معدا ودل وقابض ومحرک شاه والشتها ومعین بهضم غذا ومفتح سده آده ومحلل قولنج
ریحی وآروغ ارنده ومصلح کیفیة اخلاط ردیه وبازهر سموم ملذوعه ومشروبه ودر
سایر اقالیم قایم مقام پوست نرنج ست وانچه مابین پوست زرد وترشی ست در
اقالیم مانند کوشت نرنج وترشی او در دوم سرد وخشک ومقوی معده حارّه و
لطیف ولسیار حالی وقاطع اخلاط غلیظ ولزجه ولطف آن جالی لهبق سیاه وکلف
وقوبا ومسکن غلیان خون وصفرا والتهاب معده وجهة بهتهای حارّه ومومی
وصفراوی وغشیان وتقلب طعام وبدکذ شتن اطعمه چرب وجذب مواد حارّه
جکر ومعده وجهة درد سرد ووارسدرکه از ابخار اخلاط غلیظ مانند وخفقان
سوداوی وغب خالص وغیر خالص وخمار وسموم هوام وادویه قتاله مفید ومورث کثور
امور قایم مقام سرکه وجهة مریض بهتر از ان ست ومفرح صعب وصاحب سرفه بارد
المزاج واکثار او در خلای معده مضعف امعا ومورث پیچش ومصلحش شکر

وهو نوعان خون وغیر خون وهو ترش وحلو ودبلی وهو
وبهاش وکرب وغم وقی صفراوی

وعسل ست وچون جواهر را بآب لیمو نجیسانند حل شود وضماد وضع محلول بآب لیمو
وبانوشادر واندک زمانی رافع بهق وانار جلد ست وتخم او در دویم گرم ودر آخر
اول خشک ودر رفع سموم مانند دانه ترنج وتفریح او نهایت عظیم وقدر شربت
یکدرهم تا دو درهم ست بآب گرم یا سکنجبین وباید مقشر از پوست بگیرند خواهند
دانه او رافع بیحی دندان ست که از ترشی بهم رسیده باشند ولیمو تنک پرورده
مقوی معده وباعث خوشبوی ادویه ست ولیمو شیرین در منافع لیمو ضعیفتر است
اما مصرعصب نیست وبدستور انچه بوند بدرجه تانیه وترنج کرده باشند قریب الفعل
اند باو وهمچنین ست انچه موزونست بمرکب چون لیمو را تمام خشک کرده باورن
او سنگ لسبا بند جهة صعود بخارات وتفتیح سدد بدیل وبرگ لیمو در تفریح صعیقر از
برگ ترنج ست لیمو نیون یونانی حماض بزرگ برگ ست لیسنوفرنیلون است
لینش فرمن یونانی قلب ست لینش بلغه لطینی تخم کتان ست لیفطیون کاشم
ست لیلا لوبیاست لیندر خورش ولیستالوس یونانی مرادرسنج ست
لینوسرطیس یونانی لبلاب کبیر مسمی بحبل المساکین ست لینوس یونانی نرگس است
لیسا نوکندرست لینیج تلخ ست وتزدیوسی نوعی از اقلیمیای مس ست لیسارد
بلغه دیلمی اسم اماریطس ست لیطه بخوریست که در بنها کل قدیم مستعمل آمده بعد
حروف المیم ماء بهترین آبها آب باران ست وبعد از ان
آب جاری کثیر المقدار ایست که بر زمین پاک سرخ لون وزمین سنگدار گذرد
وبعید المنبع وقتدر رفتار سبک وزلال ومکشوف از مغرب وجنوب بطرف
مشرق وشمال آید وآبهای بد مانند آب فی زار وکوکر دی وامثال آن داخل
او نشود ودر آب نیل جمیع این صفات موجود ست وبعد از ان آب مقطر
که مانند کلاب وعرق کشیده باشند وآب مقطر که از کوزه سفال تراوش

کرده باشد و بعد از ان آبی که جوشانیده بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر القدار
و آب کاریز و چاه سبک و تفاوت همه آنها بحسب غلظ و کثرت مواضع مختلفه
سبک و آب خالص در هم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و از رطب ارزو
چیزی نمیباشد و اگرچه بسبب نشاط غذا حیوان نمیشود لیکن نسبت بروح طبعی
و قوه غاذیه حکم هوا دارد نسبت بروح حیوانی و قوت آن پس مادام که آب
بوقت مناسب و مقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت عزیزی از تحلیل
و ترفیق غذا و بدرقه وصول آن باعضا و غسل عرق و طراوت و تری بدن
و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح حیوانی در حین مصور هوا
و در فضلات رقیقه بدنیست بعنوان مرافقت و مفرط احتناء ضعیفه بارده
و امراض رطوبی و قروح جراحات و دبیلات و قولنج سبک و اکثار او علم
مراعات وقت سستی اعضا و اعصاب و ضعف احشا و هضم و فساد
رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهیج و ثقل حواس و
گرانی بدن و سیات و امراض بارده رطبه سبک و شرط است که قبل از اخذ
غذا از معده نباشد مگر صاحبان معده و جگر حار و بعد از میوهای تازه
مورث تکون مواد اکله و امثال اوست و بعد از جماع و بعد از حمام
باعث رعشه و خدر و ضعف و بعد از خواب موجب اطفاء حرارت عزیزی
و مشرب او ایستاده و بر روی پا در افتاده مورث ضعف معده و عصب
و بدستور نا شتا خوردن او مورث امراض عصب مگر در هوا البسیار
گرم و ایام طاعون و صاحبان امراج حار و احشا و لسیار گرم که از عدم
مراعات مذکوره مضرر نگردد و مصابرت بر تشنگی صاحبان سبید و لسیار
گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در کمی مسکن حارش بدن

وقلیل او غاسل معده ست چون ناشتا بنوشند و آب بم کرم ملین طبع و معتق و
مفسد طعام و مورث استسقا و علل سپرز و لقاعد عن بخارات بد مزاج و حبه و رم حلق
و تنقیه معده و تحریک بلغم مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگ سودا و بلغم شور و
اعانت دوا ی منفی موثر ست و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و بتهای
حاره و مفراخنا و عصب صفیه ست و مصلح آبهای چوردن باز ست و جوشانیدن آن
ناصد و یک آن سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با کل و خاک پاکیزه و غرق
کشیدن و درین مورث جمیع آبهای شور و تلخ و تیز شیرین میشود مجربست و جلنا
ست بمانی و بدستور زاج را در آب اندازند باعث لصفیه الست ماء البحر
آب دریا کرم و تند و ملین طبع ست و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه
او بارد و غنها حبه بخش و نطول کرم او حبه در و عصب و جگر و شقاق و حرب و
قوبا و جلوس دران کریدن هوام و امراض بارده و استسقا مفید و مقرحه معده
و مصلحش شرب کوشت آب مرغ و مرق ماهیت ماء الاجام آب فی زار و
برنج زارها و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز
و سدد و استسقا و زلق الامعا و ذات الریه و نپ محرق و ربع و دوالی
و او رام رحوه و عسر ولادت در جاست و اصلاح او بنهج ست که گذشت
ماء النهر آب سبزه زارها و ریگ مانند آب فی زار ست ماء الملح آب شور مرجب
لاغری و مفسد جون و مولد حرب و حکه و او لا مسهل و بعد از مداومت قابض
و مصلحش شیر بزها و جربیها و مخلوط نمودن او با روغن بود اده و یخ ماء الملح
آب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظ و مفسد جون و مصلحش عسل و سکنجبین
و لبو مطبوخ ست ماء الکبریت آبیست که از زمین کوکرد در آید و آن کرم یابس
و سخن و مجفف و مسهل و جلوس او حبه قوبا و بهق و جرب و تقشیر جلد و درد

مفاصل

در دمفاصل ورماج باردہ وشخوص وسپرز ودرد جگر ورحم ورانو وسفہ و
تقدعصب وجراحات کزیدہ سباع نافع شرب او مضف معدہ وباجرہ ومسخن
جگرست ماء الحیاۃ آبی کہ از معدن زاجی وشبی ولونشادر وکبریتی ولورقی
میباشند وکبریتہ مذکور شدہ مجموعہ آن محلل قوی اند وقریب بہ کبریتہ وزاج
وشبی قابض ومانع تولد فضل وشرب قلیل او حابس قی است ورزیاد او بجات
مفرط ماء الزفتی آبی کہ از معدن زفت وقیر خیزد شرب او مفتح ومسخن بدن ومسخ
کنندہ رضاره ودهنہ قروح کہنہ مفید ومورث ذرحہ امعاء وامراض حارہ ومصلح او
اغذیہ رطبہ وصنع عربی وکحل ارمنی ست ماء المعادن آبی کہ از معدن مس
خیزد وامس تفتہ درو انداختہ باشند جہت جوشش دہان وورم لہاۃ ودرد
گوش وتقویت اعضای ضعیفہ نافع وشرب او خلط باکست ومصلح او بدستور
آب زفتی وآبی کہ سرب تافتہ درو انداختہ باشند مولد قولنج واحتباس
بول ست وآب تفتہ بقلعی بمرتبہ او در بدی نیست وآب تفتہ لطلاء ولقاموی
دماغ ومعدہ ودل ومعین لفوظ وجہت خفقان ومالیخولیا نافع ست وآب تفتہ
آہن مذکور شدہ ومجموع آبہاء معادن مورث عسر بول اند ماء التشعیر در شعیر
مذکور شد ماء الخلاف عرق بید ودر خلاف گذشت ماء البهرامج عرق بید منک ست
در خلاف ملحی مذکور شد ماء الورد گلاب ست ودر ورد مذکور شد ماء القواح وماء الزهر
عرق شکوفہ نارنج ست وعرق بہار کوبند ودر نارنج مذکور شد ماء الزهر
ملبقہ مفرد اسم ماء القداح ست ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکشن
در کفری گذشت ماء النون شامل صفات ومالون ست ماء القراطن
ماء القراطن ست ونزد بعضے اسم فندیقون ست وآن نوعی از خمر ومذکور شد
ماء القطر آبیست کہ از کوزہ سفال ترشح کند ماء الزجاج مصحف مناست ماء الحنا

زرد آب شیرست که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکورست و او جالا و غسالی و مسهل و مرطب و منفخ ست و حبه علل حاره و سودا و به و التهاب و مالیخولیا و حرب و حکه و داء الفیل و احتراقات و خرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافع و بابد بزر التعلیف بمبردات و مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن نمود و با دو به حاره مناسبه استماعیدن در مواد محترقه و سودا و به تعلیف لسان الثور و امثال آن و هر یک از سقوف و شیر بنبا و حبوب در دستورات ثانی و دستورات مذکورست **ماء اللبن** عرقیست که از کوشت ماکیزند او الطف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و رافع ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال این بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف باشد و کوشتها نوتریتر در بن امر بزه کیسالیه ست و در بعضی از امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترتیب میدهند و دستور آنست که کوشت ورق کرده را از استخوان جربی جدا سازند و مهرا نچه تجدید کند با آب کیسان شود و غلیظ کرده و پس عرق بکشند و اگر قوت زیاده مزاج باشد لحوم را قدر مناسبی از به و سیب و امثال و به عطریه بارده و در مزاج بارد مثل پوست تریخ و اسپیدار حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند **ماء الرماد** آب خاکسترهاست و اختلاف قوت آن باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر توتیا و اسپیدار حاره قویتر میباشد و مجموعه آن کرم و متعفن و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال آن و لطول او حبه در عصب و فالج و حقنه او حبه بسیار فلیبا و آن پرنده کوشت زخمها و منقی قرحه امعا نافع و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و مصبه ریه و حابس قی و غشیان و اسهال رطوبی و مخشن و مصلح او روغن بادام شیرین و نیم و قیه او حبه خون حاید خصوصا بسبب سقط و حرقه در سنگ مثانه نافع باشد و حبه سمیت کزدین عقرب و رتیلا مفید ست **مالیغراطن** اسم یونانی

ومالی بمعنی عسل وقراطس آنست وماء القراطس که مستعمل اطبّاست ومحقق اوست وآن
عبارت ست از ماء العسل که دو جزو آب باران وباآب صاف یا بکجز وعسل
یجوشانند ثالث باند بلین طبع ورافع قی واذیه ادویه قتّاله وقراقرشکم ومقوی
اعضا وبارده ومعده وجالب ومنضج بلغم غلیظ دشتها ومدر بول وحیض ورافع ضعفی
که از جاع یابند ومفرا ورام حارّه اخشا وصفراوی مزاج ومصلح شراب ورب میوها
ترش وقدر شربتش تا سه مثقال ماء الجبنه مائیست که از بلاد هند وچین می آرد وغلیظ
وسیاه وبدبو کویند از نوعی از ماهی حاصل میشود ودر سیوم کرم وخشک وطلاء او
رافع قروح واثار حکه وجرب وجوشش لثه وشرب ربع درهم او جایز شکنج
اعضاست در کاوزبدستور والتیام عصب وعروق بارده شده سجدیست
ماتون بنای مشناه فوقانی اسم یونانی ابنیست از ماهی نمک سود ترشح کند بوی
ماء النون نامند کرم وخشک وحقنه او جهة اخلاط غلیظ ودرد ورک وعرق النسا
وقروح امعاء وطلاء او جهة بهقه جراحت کهنه مفیدست ماست اسم فارسی لبن ای کلاب
ماهودانه اسم فارسی وآن نباتیست شبیه دارد وحب الملوک نامند وغیر
حب السلاطین ست مسی بدندست وساقش قریب بزرعی وبسیاری انکشت
وبرکهای ساق او دراز وشبیه ببرک بادام وبرک شعبهای ریزه مایل
بتدویر وشبیه ببرک رزاوند طویل وکلش زرد وثمرش در غلافی مخروطی
شبیه بخیار کبیر ودر جوف او سه دانه متفرق از هم وهریک را غلافی جدا
ودانه او از کرسنه بزرکتر ولونست او اغبر ومایل بسرخی وباطنش سفید وشیرابی
وجوب بیخ او باریک وشیر او در سیوم کرم وخشک وبرک ودانه او در
آخر دویم ولوش تا دو سال باقیست وکویند از هند وعراق خیزد وآب مطبوخ
برک او باخر وس سال دارمسهل ومحلل قولیج ورافع درد مفاصل وتقرس

عرق النساء و بلغم نمودن دانه او مسهل و شربت کوبیده او را اسهال قویتر و مخرج بلغم
غلیظ و محرق و بلغم خام و مرار سودا و ممتزیه و مصلحش انیسون و مفرح سقمل و مصلح
او کبرا و قدر شربت از حب دانه او از سه عدد تا شش باشد و از برکش نادو
درهم و شربت آب سرد معین فعل اوست و بالفعل بجای سنا و بالفعل ماهو دانه
حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهیزهرج اسم فارسی و لوجی اسم اسپنک
نامند و قسمی از فلوس است و نیز کسفر قوروی کویند گیاهست شیردار و برکش
مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر زرعی و کلش رزدود و در آخر ساق از جوانب
آن رسته بهیئه سرو پوست ساق او مایل بزردی و باندک حدت دال مکلل
خون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس میکردد و بر روی آب آمده میمرد و
در سیوم کرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل رباح و حبه تقرس و مفاصل
آن نافع و ضماد او محلل رباح اورام بلغمی و سودای و استسقا و قدر شربت از
جرم او با بنکر نا یک مثقال و در مطبوخ نا سه درهم و مفرامعاء و مصلحش کبر او
نشاسته و انیسون است ماز ریون معرب از ماز ریون فارسی است و بعربی خاصلا مانند
نباتش بقدر و درشت ساق شیردار و برکش شبیه برگ زیتون باریک تر
و قسمی را برگ باریک و رقیق و مایل بسفیدی و برگ و قسمی را برگ بزرگ و مایل
کوچک و مجعد و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم کرم و خشک و سایر اجزاء
در سیوم و زبون تر بن او سیاه و او نیز مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برکش
مسهل قوی ما را الصفرا و اقسام کرم و مواد سودای و بلغمی و رافع استسقا و زقی و ملین
و یرقان و ضعف کرده و طلاء او حبه بهق و برص و ماء غسل حبه تنفیه چرک رحمها
و رفع شکنه رشته آن با موم روغن حبه جرب منفرح و با سرکه حبه ورم سبز را مفید
و مفرح و رین و اطفال ضعیف البنیه دو درهم غیر مدبر او کشنده و بدون تدبیر

مصلح ثعابت مفرحکرد ومعنی دمورث غم وکرب وقدر شربتش بامصلحات ازشش قیراط
تا نیم درهم وشیر کیاه اومحرق وکاله کشنده وضماد او دربرص وبهق جایز است وطریق تدبیر
آنست که برگ دوشنبا زود رسرکه بخیسانند ودوسه بار سرکه راتغیر دهند پس
شسته خشک کنند ونیکوب کرده بروغن بادام حرب نموده دراسهال مواد سوداوی
وبلغمی نرید وافیتمون وهلیله رزد وکلسرخ ورب سوس وریزه وملک هندی ودر
اسهال مار اصفر ابرسا وتوتیا النحاس واسارون وعصاره غافث وافسنتین
وسنبل ومصطکی وامثال آن اضافه نمایند وشرب او باآب عنب الثعلب وآب
رازیانه وخبار شنبر اوساست واگر کوقبه روغن بادام شیرین بکوشانند تاروغن
بماند وازان روغن ازیک مثقال تاسه مثقال بنوشند بیلار بنابه سن مامیثا
اسم نطی بنابتست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن وبرکش مایل بسفیدی
وباز واید مثل ارّه وبارغب وبارطوبت چسبنده وکلش رزد مانند خشخاش ساحلی مقرن
وثقیل الرایحه وتخمش بقدر کنجد وسیاه وترش مانند خشخاش مقرن وبغلاف
منحنی میباشند بخلاف خشخاش بحری وشناخهاد خشخاش ساحلی درزمستان میرزد
دربهار عود میکنند بخلاف مامیثا که اثری از وظاهر نمیماند ودرسرطان میرسد
واو راکوبیده قرص مسبا زند بیتی بلوطی وقوتش تاهفت سال باقیست در
دوم سه دوخشک ومبترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرایحه باتلخی است که چون
درآب حل کنند رزدمایند رادع وقابض ومحلل ومقوی اعضا وعصاره
مجفف اوبهتر ازجرم اوست وطلاء او حنه اورام حاره وماء دسخ ودردسر
ومفاصل حار وسیجی که بسبب حرکت دربغل ودران بهم رسد وسوختگی آتش ومنع
ریختن مواد بچشم ودملوک او یاکلاب حنه قلاع واکتحال او حنه ومعده واسترخاء
پلک جشم وصعف باصره ومفید ومقرسبز ومصلح آن بادام وشربتش تاپکدرهم

ع اورد ابیرم چهل بیکوقیه نیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم

و بدلش سماق و تخم او بسیار مسمن بدن و مکیفال آن قاطع اسهال صفراوی و دافع
خفقان و طلاء او جهت سنزی و حمره و درد تفرس بعید لیست ماهیران قسم از زرد
چوب است ساق شاخهاء نبات او از زمین مرتفع و برکش شبیه برگ لیلاب
و مایل باستدارة و سفید مایل بزرد و بارز و جهة و پهن او برشفیه و کوچک و کره دار
و غیر مستقیم و در کرههای او ریشهای باریک شبیه بموی و مبتش نزدیک ابتدا سفید
و هندی او زرد مایل بسیاهی و چیزی از زرد و زبون تر از هندی و غیر هندی و چیتی
مایل بسبزی میباشند و مخمش شبیه بکمجد در آخر سیوم کرم و خشک و قوتش تا سیصد
سال باقیست مفتح سدد و مفرح جلد و جالب و مدر و محلل و منرب او جهة برقان
و بخش جهة ریاح غلیظ و طلاء او با عسل جهة برص ناخن و کلف و برشش و جرب و انار
و خائیدن او جهة درد دندان و سقوط او جهة تنقیه دماغ و اکتحال او جهة بیاض و ظلمة
بصر و ناخنه مفید و مضر کرده و مصلحش عسل و منرشش نیم مثقال و مدلش نوزن
او زرد چوبه و نصف او مرست ماریکیاه اسم فارسی نباتیست غریب بدو
زرع برکش شبیه برگ بید کلش رزد و قبه او شبیه بسر مار و مبتش جرم جبال
او بلیجان است و اکثر او متوطنین انجا بکدرهم او را کوبیده در سنور باکره میخورند
دیگر از کزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط میدانند که بعد از ان چیزی با
سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرمیه و جماع نمایند و ظن غالب آنست که او انیون
حیوانی باشد و الله اعلم مالیا نزد بعضی برالست و بولش کوبیده رخیست در بلاد
شام که خوردن برگ او انفع سموم افعی میکند و طلاء پوست او که سوزانیده باشند
رافع برص و خوردن نشاره چوب او کشنده است ماش از حبوبات موافق
در آخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیفتر از عدس و از
سایر حبوبات کم نفخ نزد بعضی مولد خلط صالح و ممکن حرارت و التهاب صفراوی قابض

مطلق

وموافق کرده ومقوی عصب وبهترین اغذیه صاحبان بتهای حاره وجهه سرفه ودوم
لثاة ودرد دسر وضعف باجره ونزلات وضماد او باآب مورد مقوی اعضا ورافع
درد ضربه وسقطه ومحلل اورام وجاب الکلف وبا بسرکه جهه چرب متفرح ومنع عرق
موثر وقاطع باه ومضر دندان ودیر هضم ومصلح در ضرر باه روغن بادام وآب
قرطم وبدلش باقلا ودر مبرودین جوارش کمونی وخردل ومصطکی واز خواص اوست
که باوجود بروست تحریک سودا وجذام مینکند ماش هندی حب القلت است
ماش اسم فارسی الماس ست از اشجار ریفیه والش والات حدیدی وامثال آن
در واثر میکند واز سراندیب خیزد وقسمی از وسفید قریب برنگ نوشادر وصاف
وشفاف ومسی بنوشادر ست وبزرگتر از باقلا مشاهده احدی نشده وقسمی سفید
او کمتر از نوشادری وقطعات بزرگ از و یافت میشود واو را ماقدونی وزنی
نامند وقسمی مسمی بحدید ودر رنگ مانند مغناطیس وقسمی مسمی بقرب ودر سفیدی
مانند نقره ست والش در واثر میکند لهذا نزد بعضی از اقسام الماس منست وگویند
سرخ وسبز وبنفش نیز از و میباشند وبهترین او ماقدونی وزبون ترین سبز خلدار
اوست ودر چهارم سرد وخشک ونزد بعضی در چهارم گرم وقلیل او قتال وعلیق
او مقوی دل ورافع خوف وباعث سرعت ولادت وعلیه برخصم ومسدس او
مانع صرع وکذا شدن او بر دندان مفتت اوست بدون کلفتی واز خواص اوست
که بغیر شکل مثلث شکسته نشود ودر جمیع اجسام معدنی اثر میکند وشرب در دوازده
مارکیوا اسم فارسی ست وناریکوا نیز نامند نبات او شبیه بدرخت ودر کنار
آبهای زمین سخت میروید وشاخهای بسیار وتا بقدر پنج درع ودیر شکن وبرگش
کوچکتر از برگ زیتون ونرم وگلش سرخ وشبیه بگل شبدر وثمرش در میان
برگها مانند فندق ومایل بسیاهی ودر جوف آن دانه سیاه ولسیار نرم و

قسمی از فلفل المانوست وچون کرسنه وسیله وسایر حبوب را دران جوشانیده
وخشک کنند طعم انرا از فلفل تمیز نتوان کرد ودر دویم کرم وخشک ومحلل ریاح ودافع
بواسیر وضماد پوست خشک او نهایت سرخ کننده رخساره ودافع اورام بارده
وانار جلد وطلاء خاکستر جمیع اجزاء او رافع کلف وفرزجه آن مدر حیض وطلاء برگ
او ما آب بستر نده موی وشرب دانه او باعسل محلل ریاح ومخرج بلغم ست ماشقوران
دوای هندیست کیاه او شبیه بریحان دربرکش مانند برگ بورد ومایل بتدویر ودر
رایحه مانند سنبل هندی وکل او شبیه بیاسمین کرم وخشک ولطیفتر از یاسمین وبرگ
او راجنه عطسه داخل روغنها میکنند درجمیع افعال قریب سنبل ست ماغر نفاریسی
بزودیتر کمی نامند کوشت او نیست لبسیار طوم سرد وتر وکسیف تر از کوشند وموافق
محرورین وفضل کرمی هوا ومضر سودا وی مزاج ومصلح او بادام وناریل وخرماست
ومیوه های تازه وترشیها وکشنک باو نهایت مضرست وکوشت بزغاله
مافوق ششماه لسیار بارطوبت وبتر بن طوم ومسکن غلیان خون وملطف ست
وبه بزمحلل وباقوه قابضه ومسکن دردها ودوبانیدن کوشت زخمها وشرب او
جهه رفع سم ذراریح وهریره او بانشاسته وآرد برنج وجاروس جهه تسمیج و
اسهال که از اغذیه بهرسد وافراط عمل دوی مسهل وحقنه او باآرد جوجهه
قرح امعاء وخماد او باسرکین او درزعفران جهه تفرس مفید وطلاء سرکین او نهایت
محلل وجهه دردهای کهنه واستسقاء ودرم سبز رو سوخته او الطف وجاپ او باسرکه
جهه داء الثعلب وباعسل جهه جرب ووضح واورام صلبه وسعفه وقروح ساعیه
وشهدیه وبابزر القنج جهه کوچک کردن انیشان ازمجرابات وشرب او جهه
گزیدن هوام ورفع یرقان وباماء العسل جهه کشودن حیض واخراج جنین وفرزجه
سرکین خشک او راماکیندر جهه اداء حیض مجرب دانسته اند وطلاء بخته او بانتراب

وبا سرکه حنه چرب سیم هوام وداغ کردن او حنه عرق النساء از مجربات ومشهور بلاغ
عربی سنت باید سرگین بزرا افروخته ودر پشم بپیچیده در موضع عمیق که تحت بندباو
مجاری ابهام ست گذاشت وچون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارت
آن محسوس در وی رک کرد ومحرق وغیر محرق او باعسل حنه ورد مفاصل بارد
وبا سرکه حنه حاره آن وطلاء مطبوخ او بابول اطفال حنه فولنج بلغمی ورياح غلیظ وتحلیل
ماء الصفر وبا شراب وحلبه حنه تحلیل اورام مفید وطلاء سم سوحنه او با سرکه حبه داء الثعلب
وسنون او بامثل آن نمک سنگ حنه رفع زردی دندان وعفونت لثه وبا سرکه
حنه نا سیل منکوسه وبخور او حنه کریز انیدن هوام وحشرات نافع وشرب سم سوحنه
بزنزر ا باعسل حنه رفع بول در فراش مجرب دانسته اند وقدر نیم مثقال تا دو درهم
واکتحال زهره او رافع غشاوه وطلاء ان حنه واء الفیل ذ بخمیل باشیده
کباب کنند چون باب متر شح کباب او را در چشم کشند حنه سنبکوری مجرب
دانسته اند وچون کرده او را شرحه کرده کوکردیران باشیده کباب کنند
واب متر شح او را برهی سفید طلا کنند ودر روز زایل کند واز مجرباب شمرده اند
وسلیموس واغاز یون گویند که چون حفیه بزرا شکافته وزراوند مدحرج
ولفاون وزیره براو باشیده خشک کنند ویکمثقال او رافع سبز رست
آب کرم حنه بزلو ودر وجگر ومثانه ومداومت آن حنه باه عجیب الفعل است
وچون با بزوده وشعه خشک کنند ویکمثقال او با سرکه عسل رافع سبز رست
وچون بزنزجهار رساله که در فصل اول ریگینی انگور ذبح نموده خون اول
وآخر را نگیرند وخون وسط را در ظرف سنگ بگیرند وبعد از لسته شدن
ریزه کنند وبرروی گاو وغراب در سایه خشک نمایند او رایدالله نامند ودر
ریختن سنگ کرده ومثانه سپید لیث وچون مشاخ وسم بزرا با تریاک وعسل

نبرد درد

دانه حنه در بیرون بادام سوم ۳ جگر بریان او مشروب

بید الخیر تقطیر کنند معادن جمیع اشیا صلبه را نرم میسازد و چون نهم او را حل نمایند
مداوی در غایت سیاهی است و لیستن پوست سرب زغاله بکرمی دبغ آن بر سر صاحب
سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد و منوم سراد و طب قوی و ملین دماغ
و اعضاء صلبه است بفارسی بوتیمار نامند از طبورنت کردن و یا ماد راد
کوچک تر از کلنگ و سفید در کنار کک ابها محاذی رو سر بر افکنده میباشد
در دوم گرم و خشک و گوشت او مرکب باه و مقوی کرده و تحلیل رباح و مفتح
ادویه حاره و طلاء او قاطع خون بواسیر و ضماد او محلل اورام خون او در جام
جنه منع نزلات مفید است مار ماهی شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید
واز دنباله ناصر او از دو جانب ثقبه دارست و بر روی آب مانند سایر ماهیان
نمی آید گرم و تخته او مهی و جنه در دو گرم و تحلیل رباح و قطع سیلان خون نفید است
مالیانوس مالیاست مادر زاد زبون است مامسود و ماسقودون است مالیطریا
زاج الاساکفه است مارانش دمار یغون اسم را زمایه برسی دلبنانی است مامون
حامنانست مالیقون بونانی مقل است مایه راس اطراطیقوس است مافن یونانی
لسباسه است مالوقیقان یونانی ازج است ماساج یونانی اسم مورست مالس لوقا
یونانی ماذون پرماه خوست مالیودیون و مالینوس حریق سیاهست
مافاریون و لبوشت مالاپتروون یونانی سادج است ملتنا فرطالیقرا است
مالی اسم یونانی عسل است مالی لوفلن بادرنجبویه است ملطوغیون نبات قشه
ماشیا از عامونی است مافود نیا فطر اسالیون است مایه رو بیان است
فارسی رو بیان است مادیون اسم فارسی رماک است ماه و فقیس دماه پرده
اسم فارسی جدوار است مایه پنه دراز اسم فارسی دلفین است مایه اسم سیاه
فارسی سمک است مایه تور اسم فارسی سمار ریس مایه مرکب اسم فارسی سیاه

ماهی پرنده اسم فارسی شفتین بحرانیست ماهی آبه اسم فارسی صحناقست مار اسم فارسی حیه است
مارزو اسم فارسی عفص ست مارجوبه بفارسی ابلیون ست ماهی زهرکوی اسم فارسی
فلوس ست ماپاپا بغه اصفهان خردون ست و در تنکابن پاچه کور نامند ماسنوچکی
برتر کی کبیکج ست مانک اسم هندی باقوت ست مازو بهل هندی عفص ست ماکهی هندی
ذباب ست ماری تانبا هندی کارامخت ست مانی هندی طین ست مالتی هندی خرالطرفاء مانی
مان بهل جوزالقی ست ماهیک هندی نوعی ازپشم ست متک اترج ست متیتی ماچلیک
نعناع ست مترهندی کرسنه ست متهاهندی شیرین ست متاسرین هندی جاورست
متاکیا هندی پنس ست متاکوست هندی قسط شیرین ست متان بتا و مثلثه اسم
عربی نباتیست که کرم انغوزاست و آن دو قسم ست یکی را شناخها بقدر دو ذرع
ومعقد دو درشت و برکش شبیه برگ مازریون و ازان بار یکتر و بار طرحبنده
وملمس سفید و مابین کل و ثمرش میروید شبیه بتخم مورد و مایل باستدارة و بدراز
رسیدن سرخ میشود و بپوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و جرم موافق
و در رمانه بنرنامند درسیوم کرم و خشک و برگ و تخم او مستعمل ست یکدرهم او با
هریرهٔ مسهل قوی بلغم و اقسام کرم نافع صعود بخارات بدماغ و طلاء کوبیده او
بریدن باعث او از عرق لسیار و مطبوخ او نافع جنه جرب و قوبا و برص قباله
موثر و زیاده او کشنده و مورث سحج و حکه عظیم و ورم حار و برک او در اخلاط
مثل تخم او و در سرکه کله خیسانیده آن جنه استسقا نافع ست مفید و ماطبخ ماقبلی
وعدس مسهل برفق و حمول او قاطع جنین و مخرج آن و مسخن فرج و منوق جماع
و ملذ آن و رافع رطوبات فرج و مبین برجل و قدر نشر تش و مطبوخ تا سه
درهم و بابد بابروغن بادام و صمغ عربی استوا ک عموده در هوای لسیار سرد و لسیار
کرم و ضعف الابدان جایز ست و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود ست و منتش کنا آنها

در یکزار ها و بنالش بقدر دو شبر و چرم در برکش مانند برگ اهیل و در پهلو هم دو کلش
رزد و باریک و خمش مایل بسفیدی و بقدر نیم انچه در سیوم کرم و خشک و برگ خضایده
او در سرکه و با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقی
زخمها و رافع کوفت زیاد و در سایر افعال مثل اوست مشک اسوس سب مثلث المجم
رغز و رسب مثلث آب انگورست که دو ثلث بسوزد و یک ثلث بماند منافع او
قریب بخمر و مولد خون صالح و مقوی باضمه و موافق صاحبان ابله حصبه و ذات الجنب
و ذات الصدر و مقوی باه مبرد دین و اکثار او مضر محرر دین سب مج بفتح ماش است
مجنش بقسمی از عنب الثعلب سب مجرر او بلام اسم هندی سمک سب مجری هندی یا
افسنین سب مجیت هندی فوه سب مجمع بفارسی خوش نظر نامند نوعی از بادرنجبویه مفتح
سب و در دویم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و حبه بهند قنفه گرت
زخمهای تازه و عصاره او حبه کرم کوش و قرحه و درد آن نافع سب محموده
سقمونیاست محلب درخت حب المحلب سب و کذا سف محروش بیخ انجدان محل العقاب
است واعم از بیخ که گوله بر که انجدان سفید باشد و از بیخ نکماة آن انجدان سیاه است
مجاهم بلغه اندلیس محلمه سب مج رزده تخم مرغ سب محلمه اسم بناتست که استعمال
آن خلاصی از سم هوام مبدهند لهذا بان اسم نامیده اند و او حب اما کن مختلفه
الشکل میباشند و تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند مجموع آن با تلخی و کل هم
انواع بابک و منکوس و شبیه بمجمه میباشند بعضی را شاخهای بساق و برگ مانند
کرفس و ازان نرم تر و از اول تا اخر آن مشقق و چندانکه شاخ او دراز کردد
و برگ او ریزه تر میشود و تا مجد برگ کتان و کلش کبود و منکوس و بعضی
کلش مایل بکبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و کلش سفید و باز ردی و الدک
سیاهی و این قسم را راس الدب نامند و قسمی ساقدار و بقدر دو شبر تا سه

شبر

شبه باریک و مستدیر و بی شاخ و کلش بصورت عقرب و کبود و سیمرنگ و قسمی
راساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و قسمی کم برگ و شاخها
او صلب و اغبر و بران قبه زغبی بفش و شبیه ببابونه اما دو و قیه او مثل بابونه
او راف ریز فدارد و در شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و انچه در اراضی
صلبیه بی آب روید قوتش تا بست سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک
و شرب او قبل از سم بعد از سم رافع ضرر انست و در رفع قولنج های غالبت
عجیب الفعل و جبه تقلیل اخلاط غلیظه و در دکر و مفاصل و ورک و تقویت معده و
جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش تا یکمثقال است و چون در اول
تحویل افتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در آن سال هیچ
ضرر نرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضا و رئیسه و موافق
مرد و دین است و بیضه در تریاق کبیر قایم مقام شراب دالسنه است مخ مغز
استخوان را نامند کرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و اکثار او مفسد اشتها و موزث
غشیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین ترشی هاست و طلاء او جبه
صلابت عصب و تر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قوی ترین او در اطلبه
ساق گاو است مخیض بفارسی دوغ نامند و بهترین او تازه است که
دهنیت او را با التمام گرفته باشند و در درویم سرد و رطوبت در و غالب
بر پوست و مسکن غلیان دم و خون و محرک باه محرورین و مشتهی و مسمن بدن
و مطفی حدت سمومات حاره و جبه تب دق و تشنج معده حار و التهاب
جگر و باجبت الحدید و اطریفل جبه تقویت معده و داغ کرده او با سنگ و آهن
تفته جبه اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طرانیث و قوابض و مطبوخ او با
برنج و آرد جو، بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جبه تسهین و

در ترتیب دق بانان خشک انوریع رطل تا نیم رطل باید داد و در هر ق نان را زیاده از
مثقال جایز نیست و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تصفیه تا سه مرتبه کرده و خشک
نموده باشند سرب اند کی از ان را فع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکنید
و از اسرار مرتضایی ست و دوغ در تبهای خلطی متعفن میکرد و اصلاح آن بقی و قرب
سکنجبین سفر جاست و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و غشی میکرد و د
اصلاح او با قلاقط و جوارشناست محاظ الشیطان چیزیست که بابعضی احجار میباشند در آن
نیسوزد و ضماد او تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثرست مخلص الکبیر اسم
مخبط و مخاطمعجون ست که بتوانی سواط را مانند محیظا و محیظا ظا اسم عربی سپستان ست مداد بقار
مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور اول مذکورست و مراد اطبا قسمی از ان ست
که از دوده درخت صنوبر و یا دوده روغن تخم کتان صمغ عربی یا غراء الجلود و زاج
زرد ساخته میشود در دوم کرم و خشک بخلاف مداد هندی که ان سرد و خشک
ست و از اجزاء درخت فوفل میسازند و طلاء مداد هندی جهت اورام و سبتی
اعضاء و برکف پا جهت جذب حرارت تهاد و سقوط و ضماد او بر پشانی جهت
رعاف نافع ست و غیر هندی او جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت
سوختگی اش مفید و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود بنفسه رفع کرده بقوت مدوش
مداد گویند که دو مثقال مقوی با آب سرد رفع سموم عقربست مدام اسم خمرست مدلل الحاج
اصابع فرعون ست مرزنجوش مرب از مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفاظ
راست چه اصلا برگ او شبیه بگوش موش نیست و از جمله ریاحین ست و خوشبو
و در خانها زرع میکنند برگش طولانی و کم عرض و کلش سفید و مایل بسرخی و بوش
مانند ریحان شفاف ست و مولف منع اشتباه نموده اند که اذان الفاظ را
و مولف اختیارات با اشتباهات زیاده از ان ست و در اینجا باید دانست تصریح

نمود

نمود داود در آخر دویم کرم و در اول آن کرم و خشک و در افعال بهتر است از سوسبز و محلل
مفتح و ملطف و جالا و جاذب و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و مسخن اعضاء
و احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة معض و قولنج بلغمی و استسقا و سدة جگر
و سپرز و دماغ و جهة خفقان و وجع الفواد و جهة مالیخولیا و مرانی و لقوه و درد سینه
و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و درد شقیقه و حبس زکام و عسر
بول و احتباس حیض و سنری بالغی نافع و طلاء او با حنا در حمام جهة درد سر مجرب
و برگ خشک او با عسل جهة انزا خون منجمد تخت چشم و با سرکه جهة گزیدن عقرب
و کلف و بدبوی عرق و با موم رو غن جهة التوای عصب و اورام بلغمی نافع و
با مغزه جهة ورم حار چشم نافع و با بزر القنج جهة ورم انتیان مجرب و بو بیدن
او جهة سدة منجرین و دماغ و لقوه مسنی از شراب و منع خمار و سوط آب او جهة
تنقیه دماغ و لقوه و صرع و فالیدن او با نمک و بر دن آب آن جهة رفع سیلان
آب از دهان و اکتحال آب او جهة ابتداء نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن
آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از
جرم او نا و مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و مقرر کرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه
و بدلش سوسبز است و رو غن مزر بجوش که آب او را با مثل آن زو غن زیتون
بجوشانند تا رو غن بماند جهة فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل
ریاح و تفتیح سده و کرانی سامعه نافع و بخور مزر بجوش رافع مضرت هوای وبای
و کریز انیدن هوام است **مران** بفتح اول و تشدید ثانی و در خنیست در بلاد
مغرب و روم و هند و جمیع اجزاء او تلخ و لیسا رینده و رغنا و نرم و کره ماری او نهنگ
مندلی و میان پردازان نیزه مدیازند و مشهور نیزه نی است و نزد بعضی مران
و مالیا یکی است و این قول صحتی دارد چه در افعال قریب اند و نزد بعضی مران

را برگ شبیه برگ تولست و برگ قرانیا شبیه برگ ترنج و ازان کوچکتر و درخت
او بسیار بلند نمیباشد و ثمر قرانیا لذید و ثمر مران شبیه بثمر او و با عفوضه لسیار ست و در
دویم گرم و خشک و یکدرهم برگ او دافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات
و مقوی معده و ثمرش مانع تخمه و کماد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلا و پوست
سوخته او با آب رافع چرب منفرح و سقوط سایر اجزاء او قاطع رعاف و قرحه او
حابس حیض و ضماد سوخته او را با سوخته پرسیاوشان حنه در از کردن موی مجرب
دانسته اند و کوبند لسنداره چوب او بقدر دو درهم کشنده ست و مالیدن نیز

همین اثر ست وقتال [illegible] منجد درخت ست مونیه شبیه بدرخت میلان خاردار و
از زخم کردن درخت و کرفتن آب سایل آن که حاصل میشود در اول تریخ
سفید ست و بعد از خشکی رنگین میشود و لسیار تلخ ست و بهترین او مایل بسرخی
و تند بوی و سبک وزن و زود شکن صاف ست که بعد از شکستن در
سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و این قسم را مر صاف نامند و آنچه آب
افشرده اجزاء او را میجوشانند در ساق درخت مانند صمغ منجمد کردد و بسی تخم البطم
ست و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام قسم اول ست و آنچه آب افشرده اجزاء
او را میجوشانند و خشک کنند مایل لسیاهی و قریب بمیعه سایله و بسی مر جنس ست
و آن زبون ترین از قسم ثانی ست و هرچه آب افشرده اجزا بجوشانند و خشک
کنند لسیار سیاه و بدبو و تند و قتال و منرب او جایز نیست و در آخر سیوم کرم در آخر جزم
خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و ادرام و با قوة قابضه
و مجفف و ملذع و منرب او مسهل ماء اصفر و بارد مس و مدر حیض و مسقط جنین و کشنده
کرم شکم و بالجمله بمیزشت بمدرم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات دانشمندان
و حنه سیرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعاء و درد

کرده ومنانه ومفتح سدّه ومنض ریحی ولبنی ودر درحم وختاز یر ومفاصل ودرم سبز رد
رفع مضرت سموم بارده وطلا او حنه کزیدن هوام ودر دسر مزمن وبا سنب بهمان
حنه بدبوی زیر بغل وکنج ران وقرحه فرج بار وغن مورد ولادن حنه رخبیث موتی
وباسلیخه وعنصل حنه ثالیل وکلف وبا آب سرخ حنه حرب وسعفه وبا سرکه حنه
قوبا وضاد او وبار وغن زنبق ریحانی برابهام پای راست وکوبند بحدی تحرک یاه
وجماع سنب که تازایل نکند تسکین نیابند وطلا او حنه حفظ جذمیت از تقص و
تقص زخمها نغایت موثر وباجوان صدف حنه التیام زخم عصب و روپانیدن
کوشت براستخوان وغضروف وبا سرکه وآب جغندر حنه فتق و ورده وبا آب
ترب حنه خون منجمد تحت جلد وباکوکر وحنه اکتحال اوبا او ویه عین حنه بیاض وخصوصا
بآب شقایق نعمان وبا فلفل حنه ضعف بصر مجرب دانسته اند وباعسل حنه سلاقی
وباشیر زنان حنه رمد وبا آب حلبه وکلاب حنه قرحه وآب مورد حنه ورم
وجرب وحمول او باکندر وزعفران وافیون حنه زحیر رطوبی از مجرا بآب
ومضمضه او بانبراب وروغن زیتون حنه تقویه دندان ولثه ونقض آن وبا سرکه
عصل حنه خون بن دندان ودرزدر او حنه قرحه سر وسایر زخمها خصوصا چون
قبیل ازان زخم را بآب بارتنک بشویند وفتیله او با افیون وحنه ومانیا
حنه درد گوش وتقعیه چرک والتیام زخم آن وسعوط او آب مرزنجوش حنه منع نزلات
وبا آب نعناع حنه بدبوی بینی وحقنه او با آب حلبه حنه صلابت رحم با آب نعناع
حنه بدبوی آن ورایحه او منوم ست واو مصدع وباعث سدر ومضر مثانه ومصلحش
عسل وقدر ستریش از یک باقیا تا پنجدرهم وبدلش صمغ بادام تلخ ست ونزدحاجیس
قصب الذریره وقسط تلخ بوزن آن ونزد طبیخ بدلش عسل موسایی وحنه وفلفل
بحسب مراعات امراض ودوده مرطبیعتراز وومحفف قوی او درافعا اشهل اوست

مرطوس اسم نبطی درختست که بقدر درخت انار و برگش بباریکی موی سر بهم پیچیده و باطوبه
چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ در سیوم گرم و خشک و طلاء او را رافع سموم
و سوختهٔ او را که ۳ بار در حمام بمالند رافع جرب و دود و قیه از آب او بعد از
دو روز قاتل سب و سنون او جهت تقویهٔ لثه و جراحت آن و دزدن خشک
او جهت البثیام زخمها و تعلیق جهت عسر ولادت موثر و در فلاحنه مذکورست چون برگ
او را عرش کنند درخت سپستان مروید و چون شاخ او را دفن کنند و آب ماند
بعد از چهل روز فطر بارد آرد مرار بضم اول و تشدید نانی اسم عربی خارست که در
آخر بهار بهم رسد و در مصر مروید و در درنه نامند و برگش مانند برگ چغندر و مایل
بسیاهی و ملاقی زمین و در تابستان مانند درخت برگ شعبهای اریک پیچ پیچ
و کلش رز دود و در آخر خار دار و شبیه بشکاعی میشود و دران تخم مانند تخم کافشه و
بسیار تلخ و قولنج تا چار سال باقیست و ساق او را لوست باز کرده میخورند
و منبتش میان زراعات و جاهای نمناک و چون شتر را فربه میکنند لهذا شتر گیاه
الجمال نیز نامند در حرارهٔ معتدل و در سیوم خشک و نایب مناب عصاره الراعی و
شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و پیچاک
کهنه و جرب و حکه و درد پهلو و مزمنه و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول
و خمار او جهت رمد و سه دانه او با شراب جهت سموم نافع ست و مصدع
مصلحش کثیرا و نشتنش تا ۳ درهم و از آتش تا یکوقیه مرو اسم جنس ست
انواع او هر یک بنام مخصوص و برابرون و خراب و افحوان و لسان الثور
نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست که مرماخوذ باشند
و اصناف مروجهار ست و نر و لیض هیچ ست و صنف هجر اسرو و دانسته اند و ظاهرا
آن [illegible] و از نوع مرو نبت و نوع از مرو کم بوی یا مساند نسبت بر ماخوذ

واورا

واورا سموشنا نامند وکمی را مروزلیخ وآن مرماهوس ست وکبرا دراملک نامند وآن
مرطاموس ست وماسرجویه حمار النواع اورا روینس ومرطاموس ومرماراد وناجزه
نامیده اند وزوجالینوس مجموع اصناف آن کرم وخشک اند ومحلل ریاح وملین ومفتح
سدد ومقوی معده ومنضج اورام صلبه ودمل ومدر بول وعرق ورافع ریاح جوف
واستقاروردر داعضا وتخم آن لعابا ملین طبع ولبوداده آن قابض ست خصوصا
باتخم حماض ورافع اسهال دموی وقرحه امعا وسحج ست وزوزمحمدبن ذکریا تخم مرودردوم کرم
ودراول ترست وگویند چون قطره قطره آب برو ریخته بانگشت بمالند ولعاب اورا
اندکی باروغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند ضرای سودا ویرا بالکلیه زایل کند
ومجرب ست مرماذاد بفارسی مروآزاد نامند ماسرجویه گوید که آن یکشاخ تاریک میروید
بقدر شبری وقریب بجده ورغب بحدیکه گوی ازساق تاآخر درمیان پنبه محلوج بسیار
رقیقی ست وملمس بنفش مایل بسرخی وریزه وازساق تاآخر برکنها بسیار ریزه انبخته
ولبسیار خوشبو وحقیر درجبال فیروزه کوه مکرر مشاهده واخذ نموده وسطالیش خشک
اورا کمتر ازگرمی دانسته واومدر حیض ومقوی اعضا ومحلل ریاح ورافع امراض بارده رحم
جگر ومعده ست وسعوط آب اوبا روغن بنفشه جهت سدده وتقویه دماغ وصداع بلغمی
مفید مرماهوس بفارسی مروسفید ومروزلیخ نامند ونبات اوشبیه بمرماخوز وبرکش
مانند برگ لبلاب وازان کوچکتر وملمس مایل بسفیدی وتخمش بدور وبخلاف سایر
اصناف که طولانی اند ومرواز مطلق تخم مرو وتخم این صنف ست کرم وخشک دردوم
بوضعی معتدل ومجفف ومفرح ودرهمه افعال مانند مرماخوز وشکوفه اورا ابن الدوله
سردتر دانسته اند مرماطوس مرو برست وقسمی ازمرو سفید وبفارسی وارک
نامند نباتش مانند مرماهوس وبرکش شبیه برگ خیازی وازان کوچکتر وبالنسبه لطیف
ودرافعال مانند مرماهوس ست مرماخذ براء مهمله ومیم ومرو ست وبفارسی

مروخوش نامند کوبند سافش زیاده لشبیری و باصلابیه و برکش باخشونت و بابین تدویر
و دراز بابین تیرکی و سبزی و بایل براسفل و خوشبوی و ملاحق ساق و طعمش تلخ
و بالشاعت و تحمش در غلاف فریب تخم کمان و کلمش بایل به تیرکی و زردی او
در آخر دوم کرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین منتے شراب و مفتح سده دماغ
و جهه خفقان سوداوی و فی و غشیان و ضعف جگر باردو با شراب جهه درد رحم و
درد حوامل و بدستور نطول طبیخ او و جلوس در ان و قرش کردن برگ تازه او
در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و رياح ظاهری و باطنی است و قدر شربتش
از برگ و کل و تخم او نا دو درهم و از البشن یک و قیه و مصدع و مصلحش مورد و بدشن
بادرنجبویه است مری اسم عربی است و مشتق از مرمری است و بفارسی الکامه نامند
و از ادویه قدیمه و اختراع اطبا و کلدانیونیست و داده او را فودنج نامند و مذکور
شد و بهترین او انست که آرد جو و فودنج بری را در تابستان بهم خمیر کرده نان
ساخته در تنور بپزند و او را با هم وزن فودنج و مثل آن نمک و ربع او را زیانه و
مجبته ببرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده بست
روز در آفتاب کرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب برو پیدا شند تا سیاه و مبین
گردد و سس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب
بگذارند کرم و خشک و مسهل و ناضم و مشتهی و رافع تخمه و مفرح جریها و ملطف غذای
غلیظ و مسخن معده و جگر و مخفف رطوبات معده و امعا جهه رفع کرم معده و اخلاط
ردیه و ادار فضلات و شرب او چند روز با قدری نمک جهه لاغر کردن بدن
از مجربات و حقنه او جهه قرحه امعا و قولنج و دردورک و نطول او جهه قروح خبیثه
و غرغره او جهه ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه
موثر و مضر سینه و سرفه و لوا سیر و خفقان بدن است و مصلح او لعاب اه و

جریها

چربیها و شیر بنهاست و فطور او در چشم مانع نزول رابله و اگر بزور کرده باشند و ازاله اثر آن از مجربات شمرده اند بالفعل الکامه مشهور درین بلاد که بجای مری استعمال میکنند و بجای آب ماده الکامه را و سرکه حل نموده در افتاب میگذارند و او را قوه مسهله ضعیف و قوه تفتیح غالب و مفرا مساعت و در حقنها استعمال آن جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف است بکومه و در حرف کاف مذکور شد مرطیس سنگ سنباسیاه و مخطط و سبک و بعضی ازان لاجوردی و چون لسانید انچه خمر از و ظاهر میشود و از مغرب آرند و ضماد او جهت نملة و شرب سه عدد شعیر او راحبة و جمع الفوا و مجرب دانسته اند مرواسیح معرب از مرداسنگ فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آنها بعمل می آرند و معمول او از رصاص ابیض و اسود است و غیر معمول او مایل بگرمی و در آخر سیوم خشک و معمول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن آن در دستورات مذکور است و اقسام او سم قتال و باقوه محلله و قابضه و مسعیه و نقاب ضعیف و مسدد و حابس و برنده کوشت زیاده و روینده صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند نرشی او را زایل کرده قریب شیر نی عمل سارزد و طلای او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنها حابس اسهال قروحی و سیج است و بجای کلف و سکن حدة او دو یه تند و جهت رفع بدبوی اعضا و عرق و منع او از عرق و سیج نهایت موثر است خصوصا با روغن مورد و روغن کلسرخ و طلای او با روغنهای مذکور بر جوانب قلب و زیر بغل مانع رنجتن مواد است و بدل او جهت رفع ثالیل و انار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مابرکه و روغن زیتون بسیار جهت رفع حمل و در اکثر [illegible] اف و جرب ناخنه

وقرصه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بکوبند تا غلیظ شود بهترین ادویه شقاق است
وسائیده آن با مثل آن کوکرد و با سرکه و روغن مومیا طلا کنند جهت بثری و جوشها پر
آب نافع و امین الدوله التیام و تنقیه زخمها را بالذات از و میدانند و معین ادویه
مناسبه دانسته است و تجربه نموده که جوزدن نیم درهم از سفید کرده او با جلاب
مخرج اقسام کرم متکم مجرب است و شیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان در بلاد ما باطفال
جهت قرحه و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد و دار المرز دیده که کهنه رفع کرم با شیر
میدهند و حرکت مبغ نمایند تا ان کرمها دفع میشود و مانع سکون اند و نافع الواقع در دفع
اقسام کرم سوداست و دو درهم او کشنده با جتماس بول و انتفاخ شکم و بخش عظیم و
ضیق النفس **مرغزی** لغه سرپا نیست و بفارسی بزمرغزنامند از انواع مغز و موی او دراز
و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد و لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن بمرود بس و
مقوی کرکاه و کرده **مرقشیثا** اسم یونانی سنگیست دارو دهبی و فضی و نحاسی و حدیدی
میباشد و هر یک در رنگ شبیه یکی از معادن است و غیر بر اقتی بخلاف مغنیا که بر آن
و گویند هر یک در معدنی بهم رسد و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را
از و استخراج میکنند قوی ترین همه نحاسی در آخر دویم کرم و شکنت و محلل و جابا و
قابض و منیع و شرب او جایز نیست و مادامیکه با ندک غبار لسانید در اطلیه بقفع دارد
و محرق او بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مقبول او مبرد است
طلاء او با سرکه جهت بهق و برص و نمش و تنقیه زخمها و جراحت عضل و با راتباع جهت تحلیل
او رام و اکتحال او جهت تقویه بصر و ظلمت آن و تعلیق بر اطفال نافع **مرزه** فرع است
بفارسی زهره نامند و خواص اکثران در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد
و خواص کلیه و غیره مذکور جزئیه در اینجا مذکور میشود و مجموع آن کرم و خشک و مفتح
سده مصفاة و رافع ظلمت بصر و سند بدالنفوذ اند و طلاء آن بر ناف و شیاف

آن مسهل طبیع وفرحه آن مدر حیض وبهترین زرد بایل لبرخی وزبون ترین آن زنگار
ولاجورد لیست واستعمال آن جایز نیست وقویترین همه زهره شیر وضعیف ترین
همه زهره خوک ست وهریک بحسب اختلاف آن احوال مختلف میباشد چه زهرهٔ
ذکور واز ذبیحه حالت نشیط وگرسنگی وحرکت مفرط قوی الحرارة ست وبخلاف
آن ضعیف وطریق حفظ زهره در دستور ات اول مذکور ست وطلاء زهره شیر
باعسل مانع ورم ورافع خنازیر واز کرک رافع برص وبهق واز هدهد باعسل مانع
ورم جراحات وسقوط زهره قنفذ باحصیة الثعلب رافع صرع وشرب یکدرم او با
یکدرم سوم مخرج جنین بمیت واز مجربات ست وشرب زهره آهو والاغ بارد وغن
بنفشه درجانب موافق رافع تازه کاونا شناشا ول نمانند درحال رافع بهر در
پوست وسقوط زهره اردک خایکه بار وغن بنفشه درجانب موافق رافع درد شقیقه
وشرب زهره چندرا باخاکستر چوب کز وعسل رافع بول ودرقراش از مجربات
ست مرده اند وطلاء زهره مرغ سیاه خانگی براجلیل مورث تعظیم زنان ومحبت
مفرط ایشان ست وطلاء زهره کبشتک باعاقرقرحا وقدری روغن زیبق برقضیب
وعانه وکنج ران وحضیه باعث شدة نفوذ ست تاکف پا برزمین نگذارد رفع آن نشود
مرجان معروفست وبهترین لبد نامند ونزدیکی مراد از لبد بیخ مرجان ست ومرجان
درخشک کمتر از لبد ودر سایر افعال مانند اوست ویکدرهم او را باز هر جمیع سموم دادانند
مرمحر الطرلبط ست مرطبس قسم سیاه مرطبس ست مرخ بلغة اکثریان حدیدست
مرخ بجاء مهمله مشق ست از رایحه وآن خرم ست مرخیه بخاء معجمه بدستور اسم خرم ست
مربر بلغة مصر مرارا ست مروفوش مرزنجوش ست مروس او طایونانی اذان ومرزنگوش
الفارسی ست ومرقوس ومیوس بمعنی وآوطا بمعنی گوش وموش ست مرانیه هوام
المجوس ست مراهمه اسم فارسی المجوس ست مرمانان ومرجلا پروشیرین

مرماحور است مروالثلال دمردبر مرماطوس است مروالمرم ومامرجونه مرتیخ ومرسعید
مرماهوس است مروآزاد مرمازاوست مرسنگ مرادسنگ است که سفید کرده باشند
نه مطلق مرداسپیغ مربق احریص است مرفاغی کفشون است مرقلین یونانی یعنی هزار برگ
وان خرنیل است مرماقلن سبندی طریفلیون است مرقل شامل جوز مائل وافیون
است مرسیا اغربا یونانی آسن بری است مرسیا ایارس یونانی آسن
لبنانی است مرطوس نرد مولف حاوی والادویه مرماحوز ونزدیقی مرطوس است
مربرآشیلم است مرسیون یونانی اشنان است مرسلون بلغه سریانی دارچینی است
مرسیابیوبالا یعنی ریحانست مراظ الصخر ومراظ العصفور حنظل است مرخ جیم نارجیل است
مرورته نزدیقی حجرالشیر ونزدیقی کاهوی تلخ شیردار است مرباکد واسم فارسی
مسبر است مردارعاجی تبرکا اسم نبات عنبت الاباست مرقش مرقشیشا است
مرغاب اسم فارسی اوزاست مرورشنگ اسم فارسی مروکم پوست مربا اسم فارسی
التیجات است مرغ خاکی اسم فارسی دجاجست مردارفوار اسم فارسی زرجمه است
مرگ موش کمانی اسم فارسی شنگ است مرگ موش عربی اسم فارسی دبک بردیک
مرزه اسم فارسی صعتر لبنانی است مرجوبک اسم فارسی عدس است مرغ شنگ
اشکنک اسم فارسی قطاة است مرگ ماهی بفارسی ماهی زهرج است مروارید
اسم فارسی لولویست مرکب اسم فارسی مداد است مرغ خی کو اسم فارسی
صاقرست مران اسم فارسی کی ایل است مروا اسم هندی مرزنجوش است مرج اسم
هندی فلفل است مرگ اسم هندی غزال است مرزابی اسم فارسی مرغیست مرد در
اسم هندی اذان الفارست مرسنگ اسم هندی جیده است مرزرای معجمه
اسم قسی از نبیذ است که در مصر از جو و دانه از برنج میسازند و در نبیذ نوکر
میشود و بفارسی بوزه نامند مرمارالراعی نباتیست برکش شبیه ببرگ بارتنگ

طوالی بزرگتر و منحنی بطرف زمین و شاخش باریک و پیکره و پر برگ و بقدر درعی
و با طوبه چسبنده و اطراف سر آن کله مایل سفیدی و زردی با و خوشبوی که بخش
باریک و سیاه شبیه خرق اسود و بسیار خوشبو و منبتش اماکن رطبه و در جوزا
بهرسد و تخمش مانند تخم کلسرخ و در اول دو یم کرم و خشک و نزدیک کرم و تر و محلل
اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض مرطبیعی و دو درهم از بیخ او جبه
ضرر افیون و سم ضفادع و ارنب بری و بخش و قرحه اسعاد طبخ بیخ او جبه تقبیح سدد
جگر و سنگ کرده و در درحم و ثبات او اسهال و ضاد او جبه اورام بارد حمنا
بلغمی و غسول او جبه در از کردن موی مؤثر و طلاء او با زیب الحیل و روغن زیتون
مانع تولد قمل است تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش باد آورد و قدر شربتش از
آب او یکوقیه و در مطبوخ تا نجذ درهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درهم و بدلش
لسان ثور است مرخ درخت بادام تلخ است مرد بلغه اصفهان موش است مشک خون
منجمد لیست که از حیوان کوچکتر از اهو در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود و او را
اهو چینی نامند دستهای او کوتاهتر از پا و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و مناخ
او منحنی و سفید و در از بحدی که بدنبالها او رسد و در ان سوراخها که استنشاق
آبان کند و مشک چهار قسم میباشد یکی را نافه نامند و آن خوبست که از ان حیوان
بطریق حیض یا بواسیر دفع شده و بوی و سنگها منجمد میکرد و آن در غایت خوشبوئی
و بوی او رعاف می آرد و رنگش زرد و قطعات او در از و با صلابه قلیل
الوجود است دویم راتبتی نامند و آن بلغه نافه است و از جمیع خون او در جوف
ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش بانوسی که ظرف اوست
می افکنند و یکی را چینی نامند و آن خوبست که بعد از صید موضع ناف او را شکافته
اطراف زایدش میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشک میکنند

وآن سیاه باصلابة میباشد وقسم چهارم راهند نامند وآن خونیست که از ذبح آن
حیوان بهم میرسد وباچکر وسرگین او مخلوط کرده وبرگ مورد و فرنفل خشک
بیامیزند وآن اشقر وغیر صلب است وعلی را از ریوند وعود وسنبل وحسن لبه وچگر
بزخشک کرده وبرگ مورد و فرنفل وخون کبوتر وقدری مشک ترتیب داده
درنافها میکنند وعلامت مغشوش از سیاهی مفرط وثقل او معلومست وانچه در
نافه بابند ریسمانی را لبسوزن اول از نافه گذرانیده پس از وسط میرگذرانند
هرگاه بوی سیر ندارد خالص است والا فلا وانچه درغیر نافه بابند درکفدست
قدری ازاز آب دهن بمالند اگر حل شود خالص واگر فتیله کرده مغشوش است و
ارسطو گوید خالص سائیده مشک درظرف رطوبة دار بقدر یکساعت وزنش زیاده
میشود وبهترین او تبتی وقوتش تا سه سال باقیست واز نافه برون آورده او تا یک
سال درسیوم گرم ودر دویم خشک وبهرچند کهنه شود خنک او غالب میشود وبفتح
سدد ومحلل اخلاط بارده ومقوی اعضاء رئیسه وحرارت غریزیه واعضاء ظاهر
وباطنه وحواس ومفرح ومقوی باه وحابس طبع ومسکر وجهة ضعف دل سودای و
غشی ورفع ضرر ادویه سمیه ومسهله وسمومات وغم ووحشة وخفقان بارده و
مالیخولیا وخدر فالج ولقوه وعرقسه وبلادت نسیان وریاح امعاء وبنکوی رنگ رخسار
رسانیدن قوة او وبه بعبق بدن واکتحال بطبقات چشم موثر ومشرب
او در رفع سهم پرش وقروح السبل سبیدیل وفرحه او معین حمل وطلا وسعوط
او جهة سکتة وجمیع امراض بارده دماغی وبارد وعن بان بر مقدم دماغ ولوبیدن
او جهة منع نزلات وصداع بارد وبارد وعن خیری براحلیل جهة نخر نیک یاه
واکتحال او جهة ظلمة لبر وبیاض ودمعه وطرفه نافع ومفرح ورین ومصلحش کاهوز
ورعن بهقه ولوبیدن او مورث زردی رخسار ومشرب او باعث بدبوی

دهان ومصلحش کلاب وقدر شربتش تا نیم درهم وبدلش مثل او خیر ونصف
سادج ست مسحوقنا شامل کف شیشه ست که بعد از کدار شیشه بر روی آن مانند شیشه
رقیق ظاهر میشود ومنا شامل احجار مطبوخه ست وشیشه وسنگ سرمه واقلیمیا در اسحنت راسائیده
وتصفیه باب وآهک وآب قلیع کرده صنع البلاط اضداف نمودهٔ نجوسنا تندکرم وتندرو
جالی ورافع کوشت زیاده وفاسد وزخمهای وکثنیده ودبلات ورافع آثار جلد وجالی
دندان ودر اکتحال رافع بیاض وظلمه لبصر وناخنه وسلاق وسرناق وطلاء او در رحام
رافع خارش بدن وشرب او قتال وبدلش الکیته ست مستحلة زدوغی لوزیدان
وزدجمع سوزنجان ست والظاک دوغی کویند که او فروع بلغه بربری ورشیهای ست با
بجدکی وصلیب وهندی او بهم پیچیده مربع بنوعی که چون بازکنند چوب او مربع متساوی
الاضلاع مشاهده میکردد وبهترین او خوش جوهر صلب شبرین ست در دویم کرم در اول تر
ومسمن بدن ومبهج باه بجدیکه استعمال فرمایند وحافظ قوتها ومقوی اعصاب ونافع
فساد اخلاط وشرب او قبل از سم مانع ماثران ومفرح حلق ومصلحش عسل وقدر شربتش
تا ۳ درهم وبدلش خمیر مایه ست مر اسم مرای کدد ست والظاک کوید دافع
آن بقراط ست دعا او معتدل ومحرک باه ومسمن بدن ومفتح سدد ومدر فضلات
ولطف اخلاط ومقوی احشا وکیز العذا ودافع اخلاط سوخته بادار وشکری او در اول
تر ودر حرارت معتدل ومولد خون صالح ومانع صعود بخارات بدماغ وجبه مانیخولیا
وسدد ودوار وانواع جنون ودرد سینه وسرفه ضعف معده وجکر وحرقة البول و
باخشخاش جبه رفع یخوابی وبابادام جبه تسمین بدن موثر ست وبابکدد را زیرست
جدا کرده وتخم وپیه پاک کرده بنیم پخت کندد وآتش سوخته فریب پختکی شود وعسل بانشکر را
دوچندان کدد وعلیحده بقوام اورده اضافه نموده طبخ دهند وبابند کمضدل ومصطکی
خوشبو سازند مسین سیونانی زاج سبز ست مشک الجیه شامل شواهر او جیده

صغیر است مشک الربان نارمشک است اسم لطیف درخت مقل است مسواک ادهان
مرکب است مسواک الراعی شامل زوفا و شیطرج است مسواک المسیح نوعی بزرگ نوارس
است مسک القرد و اشنه است مسواک العباس نوع بزرگ قتاد و رعی الابل سنا ملات
مستقلن زعرور است مسقور و مسقمران و مسمقار بلغات مجهه اندلس زراوند طویل است
مس مجرالمس مسنکبر انبوس است مستار خرنار سیده سقاطون عود هندی است مسیطغ
و مسیطح مصطکی است مس اسم فارسی نحاس است مس سوخته اسم فارسی راسخت است
مس راست اسم فارسی طالیقون است مسکه بفارسی زبده است مستار هندی
افستین است مسور بهندی عدس است مسبهندی کاکنج است در بعضی بلاد اطریلال بابن اسم
نامند مشمش بفارسی زردالو نامند و بترکی ادرک و اقسام میباشد و بهترین او شیرین
و پر آب کم حرم و خشک او بهتر از تازه است در دویم سرد و تر و مفتح مسدد و ملین صلابه
و شیرین او ملین طبع و موافق محرور بن است مادامیکه در معده فاسد نشود و چه تشنگی
و التهاب معده و تسکین غلیان خون صفراوی نافع و رافع اروغ خصوصاً ترش او
و خیسانیده خشک آن چون صاحب تب حار و بارد از ان جوزده آب کرم و
غسل بعد از دو بنوشند و قی کنند اخلاط کرانی و زنجاری دفع شده رفع شود و
از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردالو فضد کنند خون سفید رنگ مشاهده
شود لهذا مداومت او را باعث برص دانسته اند و او سریع التعفن و نفاخ و مولد
اروغ ترش و مضر مرود بن است و مصلحش سکنجبین است در جمیع امراجه
و خوردن او بر بالای طعام و خوردن آب از و نهایت مضر است و موذانه تلخ
او در دویم کرم و خشک و شیرین او در اول کرم و تر و مبهی و روغن همه
آن مفتح مسدد و ملین صلابت و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است و روغن
مغز تلخ آن بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آن و محلل ادرام معده

و مفرح

ومنفعت حصاة وجبة زحیر بارد ولواسیر ظاهری وباطنی وبا افیون جبهة جمیع دردها وقطور
او جبهة درد کوغن سعدیل ودر سایر افعال قریب بروغن بادام شیرین است واجزار
تلخ وقدر شربتش تا ۳ مثقال وروغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام شیرین است
واجزار درخت او در درد یم سرد وخشک وطبخ برگ او مدر ومسقط کرم معده ونطول
او محلل اورام وبرگ خشک او قاطع اسهال ومنکوفه او سرد وخشک ولطیف ونسبت
وزور او قاطع نفث الدم ظاهری وباطنی است مشط القول نباتیست شناخته او
باریک وبرگش شبیه ببرگ کشنیز وصلب وبی کل وثمرش خوشبو در دویم گرم وخشک
ومحلل قوی رایج غلیظ ومفتح سدد ودو ۳ دقه آب برگ او راجنه کزیدن سگ
دیوانه مجرب دانسته اند منکط المشیع قسمی از پودنه وقویتر از اقسام آنست برگش
ابنوه بزرگتر از برگ پودنه بری وباقشونت ومایل بایستاده وچون گوسفند از و
بخورد شیر او برنگ خون شود در آخر سیوم گرم ودر وسط آن خشک ونهایت
مدر حیض ونفاس ومسقط جنین ومفتت حصاة وجبة اخراج رطوبات غلیظ از سینه
وشش ودر رحم وقولنج وتقویت اشتها وشربت او جبة غشی وکرب نافع و
در سایر افعال قویتر از پودنه است وآن مذکر شند ومضر مقعد ومصلحش سرکه وشربتش
یکمثقال ودر مطبوخ دو مثقال ودبدش بوزنش پودنه وقرد مانه ودر اد ارحیض
بوزن او عدس المرشتری بلغه اکثر یان قلعی است منک هندی سعد هندیست
مشط الراعی دینستا قوس است مشنک هندی کرسنه است مسک واش بلغه بنگال
اسم شوالهراست منک شو اسم فارسی حلزر است منک زیر زمین اسم فارسی
سوسن است مصوص غذای است که از جوجه مرغ جوان هر یک تابع اجزار اوست مصطکا
معرب مسطکی است وبربر بلک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر
وسفید او زرد ومی وسیاه را بنظر کوبند درخت او در صافی وشناخته او در اطراف

* ذخیره‌های مردم کرمان را دیده چنین ترتیب نهند
ونمی دانم چیست چرا چنین می‌نهند ومنافع

وبرگ آن مانند درخت اراک وازان بزرگتر وثمرش مایل تلخی وقوتش تا سیب سالی ثابت
ودرخت او نزد شیخ الرئیس ویولس سرد وخشک وهیچ پوست او وعصاره و
برگ وخرا او قایم مقام اقاقیا وعصاره لطیه التبس دانسته اند ونزد جالینوس کرم
وخشک وباتحلیل وباقابض ست دوام تناول طبیخ ان رویانیدن فاکوشت بر
استخوان ومقوی اعضاست رخمه ست وضماد برگش جهت خروج مقعد ورحم ومسواک
چوب او مقوی دندان لثه وچون برگ وشاخ وبار وپوست آنرا بجوشانند
ومکرر تجدید اجزا کنند تا آب غلیظ کرده جهت نفث الدم واسهال وقرحه امعاء ونزف
الدم وبرآمدگی ناف ورحم ورفع سیلان حیض وشکستگی اعضاء وجرب نافع ست
ومصطکی در آخر دویم کرم وخشک ومقوی معده وجگر باردو وباضمه واشتها ومحرک
باه وآروغ وباجلاء عظیم ومحلل ریاح معده ورافع نفخ وآروغ وباسفل رافع سحیض
ودردسر ونزلات وضعف جگر ومعده وقروح باطنی وباغاریقون جهت بلغم وباصبر
جهت صفرا وباهلیلجات جهت سودا وعسر النفس وباد وبه مناسبه جهت نفث الدم
وقصبه ریه وباکبر باجهت نزف الدم از مجربات وباکندر جهت قوة فهم وحافظ قوة
وقطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت کرانی سامومجرب بدسنور بخور کردن
بینه بان وکلاب تراکده کماد مودن بر چشم جهت درد رمد از مجربات شمرده اند
وطلاد جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب واز زیتها باردهٔ وغشه
وخربان وکزاز وعیا بجدبل وشرب وضماد آن جهت شکستگی اعضاء رضه وسقط
وطلا بشیره سرخ کردن رخسار وبا او به مناسبه جهت درد فم معده وامعاء وعلل
وجگر وتفتیح سدد وقی نافع وبخور وسعوط او بار وغن زیتون جهت درد سر بارد و
مضمضه وطبیخ او جهت استرخاء دندان ولثه ومالیدن روغنها وکرم بر عضو درد
ناک وباشستن بمطبوخ او ودیگر فوائد بسیار آن جهت شکستن وتحلیل درد نیابت

مفید است وخائیدن او جهة جذب رطوبت دماغی موثر و گویند مضر مثانه است ومصلحش گردکان
وکتیرا وبدستور گیشبان روز در سرکه خیسانیده آن وبدلش بوزن او کندر وبابک
وزن ونیم آن علک البطم ودر تقویت معده وجگر اذخر وقدر نصفش تا یکمثقال است
وروغن مصطکی تا یک وقیه او را در یک رطل روغن زیتون تا قدر مضاعف حل
کرده باشند محلل ومقوی اعصاب ومشرب وضماد او جهة امراض رحم ومعده ضعف
واسهال رطوبی وعلل جگر ودو مثقال او جهة قرحه ریه وحقنه او جهة قرحه امعا وطلای
او جهة اثار جلد ونیکوی رخسار مفید وروغن درخت مصطکی که از برگ وتمرش میسازند
جالی وملطف ولسیار قابض وباسهد واذخر جهة جرب انسان وحیوان واخراج کرم
معده وشکم واز وجعات نافع وقدر نصفش تا سه مثقال است ممسوح تمر عوسج سپید است مصلح مصنع
الروم کهربا بست مقارین امعاست ومقرآن ولعجد آن مصلح زعرور است مصلح الرعاف مصفی
ملتسکی ست مصنع نبیذ الیست که از آب میوه ها وانار ترتیب دهند مثل بتری قراقوه نامند
ودر اصفهان قارا گویند وآن مایه دوغی است که طبخ داده غلیظ او را کشک سازند و
او را باردیگر جوشانیده منعقد نمایند لسیار ترش وسرد وخشک ومسکن حدت خون صفراء
وتشنگی ورادع او رام حاره وطلای او در رفع ورم زبان وغرغره او در ورم حار کلو
از مجربات ست ومصلحش ادویه حاره وجوارشنات ومضمضه او جهة قلاع حاره مفید و
او مضر معده سودای او مولد لفخ وقولنج وردی العذاست ومصلحش ادویه حاره وجوارشات
مضمض بفتح میم وسکون معجمه ومیم رمان البرست وتمرش حب الفلفل مطبوخ آب انگور است که از طبخ
بنصف رسد واو را منصف نیز نامند الطف از مندات ودر افعال مانند اوست
مطر بجنگشت ست مطیخا نوزست ولعوق لوزرا باین اسم نامند مطر باران است
مظ بفتح میم وکاف فارسی است معانفارسی رودهٔ بزرگ باقرساق نامند واعانه گویند
معشوقا مشتمل جمیست ومامیثا نه ست معرما غراست معانبوس بیونانی ابهلیت

معقار صمغ آلوست معه خصی الثعلب است معین مازریون است مغاث بیخی است دراز
وسطبر و بوست او سیاه مایل ببرخی و جوفش مایل بسفیدی و رزدیی و بهترین او خوشبوی
تلخ مایل الشیرینی است و زردیفه او بیخ زمان برّی آن کلناراست و زوجمع سوریجان است
واطرالست که غبر هرد و باشد و از جبال کرخ خیزد و برکش با خشونت و عریض مانند برگ
ترب و کلش سفید و بخش مانند حب النسمه و النطاکی کوید قسمی از او در حوالی شام بهمرسد
و در مقر مستعمل و ضعیف الاثرست در دویم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت
سال باقیست سمن بدن و محرک باه و باقوة قابضه و مقوی اعضا و باسکنجبین
حبه صرع و جنون و خلط سوداوی و باعسل حبه امراض بلغمی و در دکمر و مفاصل و عرق
النسا و نقرس و نقبه سبنه و ربه و کزاز و شکستگی اعضا و ضعف عصب
و تشنج و استرخا و آن و صلابة رحم و مداومت آن با آب عناب و کشیراجبه
تسمین بدن و ضماد او با کل ارمنی حدت سر دونی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در
تحریک باه قویترست و او مفرمنانه و مصلحش عسل و منزهش دو درهم و مدلش
سوریجان و عاقرقرحاست و در ضماد آب قلت مغره و او را طین منزه کویند
و زردیفه بهتر از طین مختوم ست و آن خاکست که از دوم خرد سرخ نایل بزردی
و باغرو به در دویم سرد و خشک و قابض و محفف و رادع و حابس زحف الدم
جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و بازرده تخم مرغ
نیم برشته و آب برگ بار تنگ حبه قرحه امعا و مثانه و با بنفشه حبه قربه کردن بدن
و طلا او با سرکه حبه حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و باروغن کنجد
حبه نرمی البشره و براق کردن آن و حقنه او حبه قرحه امعا نافع و اکثار او مفرد و مسدد
و مصلحش شیر بها و منزهش تا دو درهم و مدلش مثل کل ارمنی و ربع او کبریت
و جوز دست را یابد و خضاب کند و او را شسته حنا به بندنه نا بیست روز رنگ باقی نهاد

مغنیسیا اسم جنس سنگ است قریب برقشیشا و بفارسی رنگ کاسنه نامند و کاسنه
کران ظروف یا و رنگ میکنند و از اکثر ان بسرب حاصل میشود و آن نوع میباشد
یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی بیرون زرد و اندرون سرخ
و محمد ذکریا گوید که آن دو نوع است یکی را شبیهیا نامند و انتی است و بازی میباشد
و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدید و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی او سیاه و ذهبی
زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهای او سفید عیان
و ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند و گذارند زجاج و صاف کنند و او را
قابل رنگ گرفتن میسازند و باهن نیز این فعل میکند در دویم سرد در سیوم خشک
و مقوی معده منقی رطوبات و مقوی و رافع حصاة و عسر بول و ذو راه البنام و هندی جراحات
ذبر که و عسل رافع کلف و برص و دراز الة جرک و روغن و امثل آن قریب الفعل
و مفرح دل و مصلح عسل و نیز بتش نیچدرم و بدلش مرقشیشا است مغد بادنجان است
و تخم تفاح برّی را نیز گویند مغافیر و مغافیثا العنز است مغمونه قلیه بادنجان است
مغناطیس ج مقناطیس است مغات بفتح کلا است مقلیانا بلغه سریانی حرف بالجی
بود اده است مغرسر اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغزة
کاتبه طین مختوم است مغزه بیانی و مغزه بلته نیز گویند تخم ها اسم فارسی لبوب است مفرح
لسان الثور است مغناطیس القلب المخزن بادرنجبویه است مفردا اسم نوعی از قطرات
مقل مراد از وصف درختی است مانند کندر و لسیار عظیم و درشجر و عمان کثیر الوجود است
و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تمکی باشد مقل ازرق مانند و مایل بزرد را مقل الیهود
و مایل بسبزی و سیاه را صقلی و انچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد و او را مقل
عربی گویند و بهترین او زرد و صاف براق و تلخ است که زود در حل شود و در آتش اندازند

خوشبو بابند وقولنش تا سه سال ثابت است در اول سیوم گرم و در اول دویم خشک وجالی
ومحلل وملین ومدر بول وشیر وحیض ورافع حدت او ویه مسهله وبا تر باقیه ومفت
سنگ کرده ومسهل بلغم ومفتح سدد وشرب او جهة سرفه رطوبی وکزندن هوام وگزاز
وتخلیل خون منجمد احنا و وبواسیر وتقویت باه وتنقیه سینه از اخلاط فاسد وعرق
النسا وتنفس واحتباس حیض ومشیمه وعسر ولادت ودردکلیه ربو وضعف جگر ورياح
آن وبا سرکه جهة تسمین بدن مفرط وضاد او ملین اورام صلبه وتقدعصب ودورم حنجره
وسنخ عضل ودرد پهلو ورياح غليظ وخون منجمد کهنه جلد وامراض رحم ومعقد وبواسیر
وبا آب وبهن صایم جهة ورم پلک چشم وبا فتق وبا اندک سرخ جهة اسقاط دانه بواسیر وثالیل
وبخور او جهة بواسیر وحمول او جهة رفع القیام فم رحم وجذب جنین ورطوبات رحم
وضماد مسحوق مطبوخ او با سه چندان سبوس کندم که بجای آب رب العنب بسند تا بقدر
روغن کاو جهة ورم لثه از مجربات ومفرزیه ومصلحش کتیرا ومفرجگر ومصلح آن
زعفران ونترسبش یکدرم وبدلش دو ثلث او مرو ربع او صبر است مقل یکی اسم درخت
دوم است وبا عفوضه وخشونت واو راهبش وشکش او را قل نامند وماکول است
درخت او در سنگل وثمر بدرخت او در سنگل وثمر بدرخت خرما میباشند سرد وخشک
وقابض وقاطع اسهال وسیلان خون ومقوی معده وطبخ او جهة تقطیر البول ونفث الدم
وجلوس در ان جهة انفجار رکها مفید وشرب طبخ درخت او جهة قروح مزمنه و
تنقیه بلغم ونطول لیف سوخته او جهة جرب وحکه ومنع تولد قمل موثر است مقنع عبارت
از شیر کاو است که کرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند واو مسکن حرارت
وتشنگی ورافع تهها وتلخی دهن وخشونت سینه ومالیخولیا واختلاط معده وضعف جگر
وحرقة البول وحکه ودرب واخلاط لوذا ولیست مقدونس قطرا سالیون است ::

نقل

مقلقل فرنسی است بقلوشیا میلونست که ترنزه کرمک کوبند مقر اسم عربی نباتست جبریت مکینه فلوس
کهرکهایس بلغة سریانی بقشه ست مکنه قرنب اسم مخلصه ست مکری جالا اسم هندی دام عیکبوت
مکوبه اسم هندی عنب ست مکسل اسم فارسی عسل مکل فارسی نخل ست مکر هندی تمساح
ست مکهار هندی لوتورلست مکری هندی عنکبوت ملح بفارسی نمک وبترکی دوز
نامند ومعدنی وماهی میباشند ومعدنی بدون آب متکون میگردد وآن برّی وجبلی
میباشد ومائی آن آبهائست که منجمد میگردد ومعدنی او اقسام ست وهریک را نامی
مخصوص ست مذکور میشود وبهترین آن ملح اندرانی معدنی ست پس ملح مائی بعد ازان
نمک طعام وقسم هندی مائی کمیاب ست وزبون ترین آن ملح معدنیست واقسام منکار
وقلی وبوره ونوشادر را املاح نامند واملاح مصنوعه نیز میباشد وآنرا از خاکستر بعضی
نباتات که آب آنرا صاف نموده بآبش ویا باقتاب منعقد میسازند ومدبوتر از
جیوانات وانسان نمک بطبخ وعقد میکنند وبهترین او محرق ومحلول ومعقود وصاف
ست ومراد از مطلق ملح نمک ست ومجموعه آن مسهل بلغم وسودا ومار وصفرا ورافع طوبات
زجه وسدده ومصلح خلط خاصه قویتر وکمه طعام وفساد آن ومشتهی ومکوکننده رخسار ومصلح آلوده
بارده ومعین اخراج آن وبعضی در اخلاطه خاصه قویتر از سایر اند چنانکه مذکور خواهد شد
ولوداده آن قابض وسوخته او الطف وهمه آن غاسل امعا ومعین قلع سودا از
اقاصی بدن ورافع بدبوی کاطعمه ونافع حدوث جذام وباسکنجبین وآب مفتح جمیع
سدده وباعسل وسکنجبین رافع مفرط افیون سموم ومحذرات وگزیدن هوام وحقنه
استسقا وامراض سوداوی وبلغمی نافع وقی کردن بانمک وسکنجبین منقی معده ومسهل
حقنه قطع اخلاط وباصعتر حقنه رفع عفونت واخراج ریاح وبابروغ وباسفل ومضمضه
اوحقنه خون لثه ودندان قلع کرده وضماد او باصر حقنه نزلات وبابروغن زیتون و
غیران وعسل وزفت حقنه قبض وکوفتگی اعضا بونی وبابسرکه وکف صابون حقنه ورم بلغمی

وبحری وسنج وبابجم کمتان حبه کزبدن عقرب وبابسرکه وعسل حبه کزبدن زنبور وبامسک
طرامشیع حبه کزبدن افعی وبازفت وقطران حبه مارشاخ دارد وتنگ وبازفت
وعسل حبه اورام بلغمی وبابعسل حبه خون منجمد درتحت جلد وبابروغن زیتون حبه سوختگی
آتش وحکه وحرب وزخم ابله وجذام وباجناحبه داخس وباجوزماثل حبه ورم اعشیان
وباخمیرحبه دمل وبابسرکه حبه قوباوسعفه والتهاب اوحبه بیاض وسلاق وسیل وقوة
لبروسوخته اوباسوخته لوشادردشب سوخته حبه سنبل وبابروارید حبه بیاض جرب
ودرپاک کردن دندان اسحیل وشستن لثه ساعیه واکله وجوشهاباتنگ
وسرکه رافع آن ولبستن اوبابشم برزخم قاطع خون لبستن کرم پیده اوبراعضاحبه دردهای
بلغمی وریحی مفیدومضرماع ومورث تاریکی چشم واکثاراومحرق خون ومقلل منی
ومورث خارش بدن وجرب ومضرابدان ضعیف ومصلحش صعتر وجبرباوآشیاء
باردهٔ رطبه بسنج واز خواص مجرب اوست که چون پیرهن اورادارچنه که عقرب
بابرطان طابع بابندودرخانه مریض برآتش کذارندواکربعدازحبستن سیل بدرون
خانه کندآن مریض شفایابد والافلاوچون درخانه بسوزانندوسوختهٔ اورابطریق ذرور
بیندازندرفع سحروچشم بدکندوچون اورابابارچه سرخ بسته برطرف چپ زنان تعلیق کنند
باعث سرعت ولادت کردد وعرق عنک کبقرع واسپیغ تقطیر کنند بغایت ترش
وخوش طعم ومخفف رطوبت معده وامعاء مفتح سدد ورافع استسقا وسپرزاست واکثاراو
باعث لاغری بدن ودلوکی وبغایت جالی دندان ورافع کوشت فاسد لثه است
ملح اندرانی بفارسی نمک بلورین نامند وبهترین اقسام درآخردویم کرم وخشک
ومسهل بلغم لزوجات ودرتقویت فهم وذهن ورفع تخمر طعام قوی تردرادویه
عین استعمال غیراوجایزنیست وسایرافعال سابق ترین کذشت ملح نقطی وهو
ازجملهٔ معدنیه وسیاه وبدبوی وبانقطیه است وازآتش نقطه اوزایل شدن میکردد

ملح نقطی

و در سیوم کرم و خشک و سهل ترین اقسام ترین اقسام نمک است و بقی اخراج بلغم و سودا
قویتر از سایر خون یا روغن بکسرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدار عجیب الفعل
و قدر منتش تا یکدرهم ملح المر نمک تلخ است مابین سفیدی و سیاهی و مایل برزردی و از
همه اقسام کمتر است و قریب بدرجه چهارم و در اندمال جراحت بامیخ و زیتون
قویتر از سایر است و قدر منتش کمتر از یکدرهم است ملح الطرزد نمک معدنی جبلی است
و بهتر از بهندیون و سفید مسی باندرانی ملح العرب بوره الیست از درخت عرب بهتر از
و در افعال قویتر از ارمنی است ملح جبنه بلغه مصر القوت ملح سبخی شوره الست در القبر مذکور
شد ملح الدباغین قسمی از سیاه ملح العجیس ملح الضاد و ملح الصاغه نمکاریست ملح المختوم
ملح هندیست ملح القار نوشادر است ملح القلع نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف
از ما بالش منعقد کنند و خواص او در قلع مذکور شد و چون او را در سرکه حل کرده عقد
کنند و با نوشادر بسایند و رنقل معادن بمراتب اعلی بعید بل دانسته اند و چون
با زاج سه درهم نوشادر یک عدد و زرده تخم مرغ اضافه نموده با ما بالش برشته
یا فشردن روغن او را بگیرند در عمل رصاص مجرب دانسته اند و او برنده کوشت
فاسد لثه و منقی آنست ملح بحری از اقسام ملح ماست تا آب او رسیده حاصل
میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب ملح اسود ست ملح نوعی از عویسج و برگ
برگ و سرخ ست ملوحیا و ملوحیه خبازی لبستانیست ملیون و ملونیا خربزه کرمک است
ملیطه بلغه اندلس بقله یمانیه ست ملیطه بونانی اشنه ست ملیطر تازاج سیاه ست ملیون
زنجفر محلوقست ملیون قنطریون رقیق ست ملیسیا لیوس ست ملیکا الملل
الملک ملطاه و مسافوس ست ملاح بضم اول و لندیدا ندروطاطیس ست
و بلغه مزنه قاقلی ست ملوح بلغه شنامی قطف بحر لست ملح بفتح اول و ثانی و خاء
معجمه اسم فارسی جراوست ملبن اسم هندی کندش ست ممسک الارواح انطوخوس

ممسک الحوامل داد المسک ست مطو هندی طیر و غلو لیس ست من اسم عربی مجموعه
شیئی ست که منعقد کردد و شیرین باشد مثل ترنجبین و کراکنین و هر چه بر نبات
شبیه منعقد شود و شبیم ست مانند صبر از سکنجبین و انچه از نبات قابضه حاصل
شود قابض و از مسهله مسهل منهج بفتح اوبخشت و بکسر اول درخت بادام تلخ
منخ زراوشان اسم فارسی ست و آن تخم ست شبیه بنابخواه و سرخ مایده تر از ان
و نرم و بعضی تخم جبری بر ست و سکنجبین و مفرح و اکثار او کفرح و میر غلط ست منسم درخت
المسم مذکور سند منظر اهک ست منسنه بلغه مصر غالبس ست منصف اسم مطبوخ
ست بجوشته نار دین ست منداعورس پونانی بروج ست منور جبری و خشخاش
را شامل ست مسنبل شبیر آرای اسم معجمه ست ملک هندی ماش ست مندوه هندو مر
نوعی از دخن ست منیر هندی طباشیر ست مسل هندی زنجبیل سرخ ست مندیکی
هندی صفدع ست مندا کویل هندی جوز القی ست مجیت هندی فوه ست مع الله مواسم
بونانی تخ نابست برکش و ساقش شبیه بشبث ساقش ازان کطبرزد و لقدره
ذرع و بخش باریک و دراز و مایل برزدی متعرق و بعضی راست و بعضی کج و اکثر بی
و در خانیدن دنانزا کرم کمند و بازک کردکی و لفاریسی ربشه والا کویند و آن سنبل
جبلی ست چنانکه اطلاق کنند بر میوه و قولش نادوسال باقیست در دویم کرم و در سیوم
خشک و باقوة قابضه و ملزل و حبض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مثانه و
کرده که سبب اجتماع فضول باشد و حبه رباح معده و بخش و درد مفاصل و رحم
و سینه و ضعف کرده و معده و تحریک باه و تقیئ به و در قمع بخار بلغمی و بلغم لزوجات
و لقبه او از و امراض عصبه نافع و جلوس در طبیخ او حبه عسر بول و احتباس حیض
مفید و مفرسبز و مصلحش خبا نبده در سرکه و بقدر نخودش نادو مثقال و
بدلش نیم وزن سنبل الطیب و نیم وزن جوز بواست و کویند قطر السابوا

او وشیخ الرئیس در تولیف موفرموده که نبخ سب مختلف الشکل و در رنگ شبیه بغار یقون و ابن جزله گوید بهترین سفید مایل بزردی و دراز و خوشبوی و بغدادی و ابن تلمیذ و جمیع کتب سبخی که در تولیف او مذکور شد فاضل و تولیف مذکور بر ریشه و الاصادق می ابد و الله اعلم مومیائی لغة یونانی بمعنی حافظ الاجساد سب و بفارسی مومیا نامند آب که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی جبال کیلا منبت و در قهرستان نیز موجود سب و عرق الحباب نیز نامند و انچه در سواحل دریا مغرب بافت میشود نجوبا فارسی و بلاد ایران منبت و بهترین او سیاه براق که بدبوی نداشته باشند و ارسطو فرموده که بهترین او آنست که چون جگر گوسفند را در کربه ذبح تازه فرشته کرده بدآن مالند التیام یابد در اول سبوم کرم و در دوم خشک و نزدیک بقشک غالب بر گرمی اوست و قوتش تا هل سال باقیست و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضاء ظاهری و باطنی و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهه فواق و فالج و رعشه و لقوه و سمومات منزوبه و درد معده و وجع الفواد و لقوبت معده و اختناق رحم و جمیع امراض باردة و لفث الدم و جراحت مثانه و سلسل البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و کزبدن عقرب و نزب محلول او در روغنها و خاد آن جهه تشنج اعضاء و بروز امعاء مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل چیدلها و اعناب و امثال آن جهه سرفه و با سکنجبین جهه خفقان و با آب کرفس جهه سبز رود و بر علت یرقان و قطور او با بارو غن کل جهه کرانی سامه و با کافور جهه امراض مقعد و سوط او با برزنجوش و مانند آن جهه شقیقه و صرع و غرغره او با رب توت و مانند آن جهه ورم کلو و با شبر جهه امراض اعضاء تناسل و بک و یراط او با دو

موم یائی اسم مؤنث مرکبه من اطفال از ان نام میاند زیرا که طفل نیز مجبول از خون حیض و مضغ لحم و عظم و اعصاب و عروق و اغشیه و اخلاط و سایر اجزاء بدن است و در رحم مانند موم یائی نرم و سیال است و بعد از ولادت سخت میشود و از رحم بیرون میاید

۲ و امراض دماغی

دانک کل ارمنی و بکدانک زعفران حبه حدوده حکر و معده و آب کاسنی و عنب الثعلب
و طلاء او بار و غن حبه کرنبن عقرب و حمول او بار و غن زیتون یا زبق حبه قطور و
استر خا و معقد و غدیوط و دلوک او باعسل حبه لکنت زبان و مسوخ او بار و غن ناجیل و بانه
آن و بر قصبة الشیمان و حوالی آن حبه تحریک جماع و با انزیره منافیه حبه تب بلغ نافع و مفرح و بن و مصلح بلغمین
و قد تر تبش در شکستکی اعضا بغدرهم و در سایر امراض از یکقیراط تا یکدانک و بدلش فقر الیهود آرا رطوبت
که چون موصایی خوب یا بابه خوک غیر نکوده در کوشش اصم مادزاد کنارند دفع فکری میکند موصایی ان نی
دراز ده سابقه بحبه حفظ جدیت از تعفن بمرو عسل و موصایی و فقر الیهود و انمال آن طلا نمایند و چون
اکثر دهای بلاد مغرب را با آب بحر محیط گرفته هر چیز از اجساد و اعضای موتی را امواج بر ساحل رسانیده
میرساند از اجهال بجای موصایی حرف نمخه و منیا بند و از رصد الاقالیم ملنیاس ظاهر میشود که معمور ربع مغرب
جزایر خالدات بوده و با الفعل سیاهان مغربیت و چندی در جه معمور در آب معمودات و افریقی در کتاب اعتماد نقل
کرده که موصایی حرام است یکی از جبال و یکی از قبور موتی که بحبه حفظ جد بر آن طلا میکنند و آن غیر اعضای
میشود و بر کشش دراز و عریض تا بقدر دو درع و نمرش سبز و بقدر خیار کوچک و
نارس او راچیده در میان کاغذ میگذارند تا زود سبز شود و نمرش تا هفتاد
روز میرسد و موقوف و زبانی و فضا بنست و رطوبت نمر او سرخ و شیرین باشند
مانند عسل و در فلاحه مذکورست که چون دانه خرما را در فلفاس غرس کرده و سفید
کنند و سر کبس اب در محل غرس بریزند و درخت موز میشود و او در کرمی معتدل و در
دویم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از مضم کثیر الغذا و مولد خون و
محرک باه محرور بن و حبه لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق و طلاء او با بیر که و آب
لیمو حبه کلف و سفعه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه حبه تکلف و نیکو کردن رنگ رخساره و
ضلا بر کشش حبه تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و فاکسنر لوبست او و لوبست درخت او
حبه التیام زخمها و رفع تزلف الدم و سدد و ضعف ناضجه و مصلحش عسل و شکر و مرمای

بجبیل ست مولو بزا بامرد ارسنگ سفید کرده ست موقوطیس بلغه عبرانی قطرست بوم
اسم فارسی شمع ست موقد النار کبریت ست موربون نوعی از بیروج ست که برکش
سفید و شبیه بیرک جغدر ا باشد مودیقی یونانی طرفاست موخاسیونانی ابن عرس ست
مولیقون بروی انارست مولیونانی رمل عربی ست مون دلون موست موردا سفرم
اس برلیست وگویند اسم فارسی اذخرست مؤاقیون پرسیاوشان ست موقنون
نوعی از سموم قریب بیش ست مورد اسم فارسی اسن ست موش بفارسی فارسه ست
موش کور بفارسی خلدست موبر بفارسی زیبب ست موبرک علی اسم فارسی دلبوست
موساگوهی قفز الیهود ست مورچه بفارسی مل ست موسیر اسم فارسی اصل از بربست موش
دشتی بفارسی بربوع ست موجه بلغه اصفهان قطربلست موجرس بهندی سنکوفه فوفل ست
موتنه بهندی سعدست مولا بهندی فجل ست موتی بهندی لولوست موث بهندی ماش هندی
مسور بهندی لوبیاست موندهی بهندی کماد ربوس ست مورکث بهندی ماش ست
مهسا بضم اول وبالف آخر وبدسین ریا د آخر سنگیست مرنطیسنگ ست که از نواحی
روم ومصر خیزد وسفید وشفاف ومانند بلور ولبیار صلب ومثل سنگ آتش زنه
که آتش از و ظاهر شود وچون در خون کرم اندازند زود حل میشود و در جای که
مغناطیس سدا و نیز باقیه میشود وقسمی ازان غیر شفاف واز و صلب تر وشبیه بنمک سنگ
میشود و او را کوبیده ظروف میسازند و او غیر مجرسلوان ست در درویم سرد و خشک
دابر و اریدو سنگر قاطع بیاض چشم ست و از مجربات شمرده و مضنت حصاة و مدر بول
وتعلیق او بر ران راست جهة عسر ولادت و بر اطفال از جهة خواب جهش انسان
در رفع دیدن خوابها و پریشان و دانستن او در دست راست جهة قضاء حاجت
وخماد او پریشان جهة زیاده کردن شیر و رفع انجاد آن مفیدست مهلیه بفارسی
فرفی نامند واز جمله اغذیه لذیذست که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند

موساگاهی بهندی اوان الفار
موزیکه گوهی

واورا در دوس بابلی جهة مهلب این مجزه اختراع نموده بجهة رفع قی طعام که از ریختن سود امیده
ناشی شده بود کرم و تر و جهة مالیخولیا و جنون و درد سر و فربه کردن بدن و تولید خون
صالح موثر است مهدا از ریوست مهلبی و مهلوکی اسم هندی سوسن است مهار اسم هندی
سنا مکی است مهود اسم هندی حمام است مهندی اسم هندی حنا است مهیندی طسل است
مهرگیاه اسم فارسی برو ج الضم است مهره مار اسم فارسی جزاهره است میمین اسم عربی است
دیوسقوریدوس نامند درختی است قریب بخور رومی و برگش بارکیتره و شبیه بیرک
کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه او کوچکتر
و بابتدی در رد و بم کرم و خشک و مقوی کرده و معده و منقی رطوبات و حقنه بالنفاره
چوب او جهة تسیح و قرحه و امعاء و ضماد او جهة دار الفیل و تحلیل ادرام از مجربات
دانسته اند و طبخ او جهة اسهال کام موی و دانه اش جهة سرفه نافع و بیخ و شاخ او را
چون سه روز بر او رام ملیه به بندند و هر روز تجدید نمایند در دفع آن و مصل فتق
مجرب دانسته اند میعه سایله اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوشبو و انچه از درخت بهندی سلارس
تراوش کند اشتفر مایل برزردی و لغوام عسل میباشد و بهترین اقسام است و هر چه از
افشردن اجزاء درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظ تر است و انچه از ابو ر الطبیخ
غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی میعه یابسه است و مولف کتاب برشد گوید که یک
نوع او سفید میباشد و یک نوع سرخ و محمد ابن ذکریا گوید که آن صمغ درختی است و میعه
بعهد و در شام شبیه بدرخت به و قولش تا ده سال باقیست در سیوم کرم و در
دویم خشک و محلل و ملین و منفتح و مدر بول و مقوی اعضا و سه درهم با جهار اوقیه
آب کرم و مسهل قوی بلغم و جهة جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و درد
ریه و استسقا و سپرز کرده و منانه و درد کمر و کرفتگی آواز و طلاء مطبوخ او بروغن
زیتون جهة ماندگی و لرزه تپهای بارده و خدر و کزاز و رعشه از مجربات و بخور او

جهة ذات الجنب

گوشی

جنبه در وسر و زلات و رکام و جذام نافع و قطور او جنبه امراض یارد و خذا رد کر از مجربات
و بجوز او جنبه بیترین بادر وسر و رباح غلیظ و فرزجه و بجوز او جنبه بهترین ادویه و ضادات جنبه لقوس
و مفاصل و مفرح فعل آن و مقدریه و مصلحش مصطکی و خیرتبش از مثقال تا سه درهم و بدلش
روغن یاسمین و جند و نزد بوزنش قطر آن و نمش آن رفت طبرستان بلوبه نزد بعضی نقل
اجزا و درخت اوست که سایله را زان افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن
در گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند سایله و باقوت قابضه است و حمول او
مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جنبه رفع التیام رحم و صلابت آن و بخورش جنبه
رطوبت دماغ بقوه و رافع ضرر و هوا و آنا موثر و مصدع محرور بن و مصلحش رازیانه و بدلش
چاوشیر و خیرتبش دو مثقال منفخ سرب ازمی بخته و فارسی است و بعربی عقد الثعلب نامند
و آن آب انگورست که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل بسرخی
میباشد و در کیلانیات دو مثقال ترشی و چون با خاک دو مثقال بجوشانند سبز بن
کردد و آنرا دو مثقال گویند و مذکور شد در دویم کرم و در اول خشک و محک با دو ملین
طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد صفرا و غلیظ و مصلحش
آب میوه تا سرد و بدلش دو مثقال انگورست میتون نوعی از زبدالبحر و نفارسی کرم ابریشم
نامند جنبه احتباس حیض و حصاة و در دکرده و سبز و استسقا نافع و در سایر منافع
مانند زبدالبحر است میبه اسم فارسی سرب به است که با شیرا ب انگور مجاز ترتیب میدهند و در شاب انگوری
منفخ مدبری بخته که با شکر و عسل یا رد یگر جوشانیده باشند که در مدبران اهیل و جوزبوا
و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند میوبرج ذنب البغل است میخوش اسم فارسی
شرابیکه با سپستل رومی و با سپستل هندی ترتیب میدهند میطوس مزه است میفوبیدن
سنوکران است میوس شراب سوسن است مهبار اسم ابرون است و نزد بعضی
افحوان میمک اسم فارسی فرفیل است میمون اسم فارسی قردست میمل اسم هندی خوزالکوشل

میدا دوا ایست هندی مرد و خاک و با رطوبت فضلیه و معده لذیذ و منی و بخته حمیات صفراوی و دموی نافع و مفرح و مقوی است و قسمی از قدما مهدا گویند و در خواص مثل اوست ۱۲

میتهی هندی حلیله ایست **حرف النون مع الالف** نانخواه اسم فارسی است در زبان تبر نامند و بعربی کمون ملوکی گویند و نزد بعضی او تخم خیر حیاست و شبیه بانیسون و ان کوچکتر و شفر مایل برزردی و تند بو و باجراقه و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و محلل و محفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات از معده و در رو سینه و صلابت جگر و سپرز و مفض ریحی و ابخه بسبب دوا ایسی مسهل باشد و منفی چرک از رجات سینه و جنبه رفع عادت افیون و مضرت ان و عسر بول و حصاة و قی و غشیان و ادرع بد بوی و تخمه و فساد اشتها و تپهای مزمنه حضوصا ربع و سردی احشا و بهق و برص و باعسل جنبه احتباس بول مبرود دین و کرم معده و حب القرع و باسکنجبین جنبه محرورین و بخته امراض رحم و کسیکه اطعمه بد الیفه او لذیذ نیاید نافع و ضاد او با سفیدی تخم مرغ جنبه ناف برآمده مجرب و باعسل جنبه درد جمیع اعضا و تخلیل و رم آن از مجربات خصوصا با طین فیبولیا و بدستور در رفع خون منجمد ات

نعل جلد سهدیل و با ادویه برص و انار معوی آن و با روغن با جنبه ثور لشه و با بابونک و با بابونک ترسی او جنبه تقبه و زعفران جنبه ورم استخوان و لطول آب او جنبه رفع درد گوش بدن عقرب سریع الفعل و قطور آن جنبه کر انی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه ارحم از رطوبات بد بوی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن با نجا جنبه مورث زوال جلد و سنب ۳ مثقال او در یرقان طحال شیر خوار جنبه نا بیفت رسیده باشد که با یکوفه شکر که بر بالای طعام خورده شود باعث فربهی با فراط کردد و ناشتا خوردن ملین و رافع سنک کرده و مثانه و از مجربات مصلح محرورین و مصلحش شیر و مقلل شیر و مصلح آن ترشی و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش در عبر تیمین شود بر نسب و عرق نانخواه جنبه فالج و لقوه و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر النفس را جلا رفع میکند و جهت با دار چینی و کاو زبان عرق میکشند در تقویح نایب مناب خمر است در روغن او بقویح کرفته

شود

شود و بهترین ادویه ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده سنت و چون در آب بپزند
یک انگشت او را بپزند بخیسانند و خشک کنند و هفت بار بکرار نمایند فایده عاده
بار مید هد و تا صد سال عمر میکند و در او آبی میباشد شیرین و لذیذ و چون در اول
طلوع نمر شاخ او را با تبر بریده کوزه بران نصب کنند از آن ظرف از یکروز طل تا پنج
روز طل جمع میشود و او را سپیدی نامند و حلاوت او تا یکروز باقیست و در استکار قوتیه
باه و تفریح بهتر از خرمست و بعد از یکروز رو بنقصان میشود و ابی که از شاخ نارجیل
پیر بار قسم نر اوست باین قسم گرفته شود و طاری نامند و لیف درخت او اشتهار بسیار دارد
کنند و قاطع باه و چون عمل اضافه نمایند مدتها فاسد و مندس نمیگردد و ظرفی که از آن
ترتیب دهند حیوانات موذی بر او من آن ظرف نمیکردند و نارجیل در آخر دویم کرم و در
اول آن خشک و منکرج او لسیار کرم و خشک نامضرت و آب او کرم و تر و سرکه او
در اول کرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی و مغن کرده و مکرو سمن بدن را برون
و مدر خون و حدته نقطر بول و سرد مثانه و در د مفاصل مزمن و خوشبوی دهان و دفع
مواد بارده بلغمی و سودا وی و مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قوه باطنی
و بواسیر و با تنگر حدته تولید خون صالح و تقویه حرارت غریزی نافع جرم او در یرقم
و مولد خون غلیظ و مصلح آن سنگر و نبات و مفرح و رین و مصلحش میوه های نرش
بهو و فاسد و منکرج آن مورث غشیان و غشی سنت و قدر شربتش از جرم او تا ۳
مثقال و از آب تا ۳ اوقیه و مذاب او حدته مالیخولیا و نقویه باه و سرکه او سهل
کرم سنگ و حب القرع و حدته نقویه ناظره و مهرا کردن لحم مونز و خاکستر پوست او جالی
دندان و محلف و تنگو کننده رخسار و رافع نمش و حرب و حکه و با حنا مقوی موی
و روغن او کوبیده و جوشانیده از ان اخراج کنند شربا و خادا حدته نقویه فهم و
تولید به کرده و رفع درد مثانه و ریاح آن و در دکمر و زانو و بواسیر و تحریک باه

وقدر زنبش تا سه مثقال است ناریجیل بحری غریست غلاف دار مانند غلاف ناریجیل
وبقدر خربوزه وطولانی میباشد ومنبت او معلوم نیست واز دریا اخذ میکنند
ومغزش سفید ومایل برزردی وسطبری ولبیار صلب وپوست او تیره مایل بسرخی مانند
ناریجیل وغلافش سیاه وسطبر وخوردن آب از غلاف او رافع سموم ومضرت
آبهاست واو مقوی معدی ویکقیراط او که بردی سنگ سائیده باشند در رفع سموم
هوام وافعی وافیون وامثال آن مجرب وقویتر از تریاق کبیر وعلامت خلاص از سم
رافع قی است وتا قی کنند مکرر باید داد وضماد او بر موضع گزیده عقرب وهوام وزنبور
رافع الم آنست در ساعت وبقدر یک برنج در یک هفته یکبار یا کلاب بنوشند
یا کلاب بنوشند حافظ صحت ورافع سلیه از مرگ که دیده وفالج ومفاصل است وتبقی ورافع
مضرت هوای وبا واختلاف آبهاست وجاذب اخلاط ردیه از عمق بدن ورافع اوجاع
بیکرارت وچون در بدن خلط نباشد ترکیب نمیکنند وگویند زیاده او قتال است ناریج
مرب از نارنگ فارسی رسیده وپوست درخت وپوست ناریج وشکوفه وتخم او در جم
کرم وخشک وترشی او در آخر دویم سرد وخشک ودابزوجه که موافق سینه وزلات
وسرفه خارجه است ودر برگ وپوست او تلخی عظیم وجمیع اجزاء او در همه امور سبز از ناریج
وضاد پوست زرد او با بهر که جنه در دسر مجرب وشربت یکدرهم ونیم آن که خشک کرده
باشند با آب گرم جنه بجوش واخراج کرم شکم وغشیان از خوردن بالست وضاد تخمه او برای
ناریج تباه جنه مجرب وحکمه وجوشنهای سر وگرم کردن موی وجلد بدن بعد ازیل ونورة
او وبرگ آن رافع طاعون وفساد هوا وآب خیسانیده پوست وشکوفه او وآنچه عسر
ولادت مجرب وحمول او مدر حیض وشربت او رافع سم عقرب وهوام وترشی او
با شکر مسهل صفرا ومدر آن رافع خمار وامراض حاره عصب غیر صحیح واکثار او مضعف
جگر ومصلحش شکر وعسل ودو درهم از تخم شقاقل او نرمایی کردن جانوران وبدن سوزش

الزنجبیل

ریشه های نارنگ و درخت او شراب جهن از دارد و در سایر اجزا منافع مانند ترنج و لیمو است
و ضرر نارنج با عصاب کمتر است و روغن نارنگ بین دو مثقال و آن با دزهر سموم بارده
حیوانیت و لوبیدن شکوفه او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او سبب عرق بهار است در
دویم گرم و خشک و جهت صفت دماغ و تفریح و تقویت اشتهاء و ساه و سدده مضعفات
و نزلات و در رد سینه و قولنج ریحی و بخش و جهت خفقان و غشی و ملاومت او علف روز
دو و فیه با بنفشه و ربع در هم مرجان جهت رفع خسبر از مجربات و آب گرفس جهت اخراج
سنگ کرده و مثانه و شرب او ناشتا جهت قطع اسهال رطوبات نافع و حمول او با
پشم جهت اصلاح حال رحم و با شیره بادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات و السنه
و اکثار لوبیدن او مورث بچوا بی و هوا مفرقه عرق بهار است و مصلح او کلاب و قوشن
و ظرف مس هفت سال با قیمت و قولنج در شیشه تا یکسال نارقیصر اختلاف عظیم
در رد واقع است و الطاف گوید نباتیست باریک ساق و لسبار سرخ و کمش مایل برزرد
و خوشبو از روم آورند و در مصر او را ساق الحمام گویند و انچه در کتب هنود مسطور
میکرد و قسیم از هو فاریقون است که وازی رومی گویند و بلغة الیونان تاکیر نامند و مفرح
و مقوی اعضا و با منافع لسبار است چنانچه در هر فاریقون مذکور میشود و ظاهر انست که
مورب از تاکیر هندی باشند و جهت سرخی ساق نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند
نارنگ اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ مایل برزردی و از جوز برگتر و در شکل و شیوه
بنارگ چگونگی ریخته باشند و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر درخت
انار و خیری و نزدیکی او نارقیصر گویند و آن اصل انار دوجه در سفوف ارسطوخا
مذکور اند و آن در اول دویم گرم و خشک و مانع صعود بخارات و مقوی دل و جگر و معده
و امعاء و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارتواح و جهت مانیخولیا و اسهال و ضعف الدم
و خار او جهت رفع عرق و کشف زحمها نافع و مضر مثانه و مورث زحیر و در خار و مصلحش

۲ گویند اگر انار شکوفه را در خانه نگاه دارند عقرب در آن خانه نیاید و اگر عقرب گزیده
در جمیع اطعمه و شربت او را دهند نافع است

نارنگ بهندی نارنگی و درخت او بسیار شبیه بدرخت نارنج است و میوه او نیز شبیه بنارنج
و مطلوب محلی و جهت حبس خرده و امراض استطلاقی و اسهال و مغوث باه و مکثر منی و مقوی
اعضا و مفرح و مسکن عطش و مانع تحلیل ارتواح و مانع تکاثف و انجماد اخلاط و مصلح
او آب سداب گرده و اگر نارنگ نیابند نارنج بدل بایشان و اگر نارنج نیابند لیمو بدل بایشان

روغن بادام و کاسنی و قدر نیم بشن و دو مثقال و بدلش بیموزن او پوست پسته و بوزن او
زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب ناطف بفارسی حلوای قبیده نامند کثیر الغذا و
موافق سینه و سرفه و ریه و خلط بلغمی و سمن بدن و حبه لقصاب سود ا مبرده نافع و مفرح و زین
و مصلحش تر شبهاست ناطف فارسی اس خرله کویند که چون مرمرا بنوعات مغشوش
کنند باین اسم میسی و بغدادی نامند ناز را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل کرده و وجه تسمیه را سنجیده
ممکن است که بمعنی آتش باشد چه مرمغشوش بینوعات از جمله سموم و در احراق خلط مانند
آتش است چنانکه نار فارسی اسم حار مرضیست نافوخ بلغة بغداد اسم بیخ دلبوب است ناعب
اسم لونیاست نار منگ است ناموس لغتی است نار دین بر می بر شامل اسار ون و نوشادر است
نار دین اسم لونیاست سنبل است ناردین افلیطی سنبل رومی است ناعمه بلوة اندلس
لسان الابل است نافذ بلغة اکریان زیبق است نارکیوا نارکیوست و نزد ابن بیطار
دو جزند دارد از تولیف او ظاهر میشود که دو جز باشند و نزد بعضی خشخاش زرد است
ناکسیرا اسم هندی کبابه است ناکیر بفتح خاست ناریل بلغة هندی نارجیل است
نان اکلاع اسم فارسی خبازیست نان اسکک بفارسی خبز الاکلاء است نانا بلغة هندی فضاع
ناکدون هندی عود الحیه ناخن بریان و ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب نان
خبز الملک بکماة بفارسی خشیز الملوک است نان روغنی خبز القطایف است نان بسوس دار
خشکارست نان باسپوس دار خبز الجوار لیست نان کیمه خبز الطابون نان سماج
خبز الطابق است نان گاج خبز الفرامیست نارون اسم صنوبر بر کوه است نارکیل
نارجیل است نبیذ اسم عربی جمیع مسکر مانع است بغیر خمر هر یک بنامی مخصوص اند
و فقاح قسمی از دست که از آب انار و انگور و سایر میوه ها و حبوب ترتیب میدهند
و المقدار بگذارند که بجوشند و مسکر شود و هر گاه مدتی بگذرانند از افقع نامند مضع
و از جمله نبیذ است و مجرع نبیذ محرق خون و منجر و مضعف دماغ و مکدر حواس اند

و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جوز و بریخ و دزه و سنجد و انار و
امثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن نزد معتقدین آنست که هر چه از مویز و خرما
و سنجد و انار یا سه باشد آن چیزها را در ده مثل آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند
تا نصف رسد پس صاف نموده آورا بجوشانند تا ثلث آن بسوزد و بعد ازان در ظرف
نموده سر انرا محکم به بندند تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب پنج مثل آن جوش بدهند
بقدر نصف سنب و هر چه از حبوبات سازند باید آنمقدار بجوشانند که باب یک ان
گردد و باید مثل آن شیرینی که خواهند مثل عسل و شکر و مانند آن امیخته کرده بعد ازان
یک هفته صاف کنند و بعضی بجهت تقویت و اصلاح آن از مفرحات و مقویات مانند
جوز بوا و دارچینی و زعفران و عود و عنبر از هر یک بیجدرم یا زیاده هر دو رطل در پارچه
بسته از آوان جوشیدن تا آخر صاف کردن ان اضافه مینمایند و هر چه از عسل و شکر و
امثال آن ترتیب یابد سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هر چه
آب شکر و امثال آن باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویت
آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب
نامند در جهارم کرم و در اول تر و مولد خون منین و تفتیح سده و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده
و چون قدری عسل اضافه نمایند ادار بول و محلل ریاح و منقی سینه و ریه و مسخن کرده و مثانه
و سریع الاستحاله بسوداو و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقا و چون حامادرجش جوش
اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هاضمه مفیدست **نبیذ العسل** شراب عسلی
در سیوم کرم و در جهارم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مزدوج
و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافعست و چون بطریق گفته شده
ساخته شود افضل از خمر دانسته اند و عسل ده جزو نان خشک یکجزو جوز بوا عشر ان
بسیاسه و فلفل از هر یک نصف عشر ان زعفران سدس عشر مجموعه را در آب

بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر او عسل تازه اضافه نماید و بجوشانند
تا ثلث او بسوزد **نبیذ السکر** شراب سکری لطیف تر از مویز آب و گرمی او بیشتر و موافق
ناقهین و سوداوی است و آنچه آب از شکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرا گرانی و بخاری دانند
نبیذ التمر آب خرما نامند کرم و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام و فتاد بر و سرطان
و موافق بلغم است و هر چه از بسر و بلح سازند در اول کرم و در آخر خشک و بهتر از خرما و قابض
و مقوی معده و مدر بول بعد از مویز آب بهتر از سایر نبیذ هاست **نبیذ الدبس و السلان**
شراب دوشابی است که از شیره خرما سازند و در افعال مثل شراب خرماست
نبیذ الآذر بفارسی بوزه نامند و در مصر رزه گویند و آن شامل نبیذ رزه و ارزن و جو
و گندم و سایر حبوب است و آن حابس طبع و نیکو کردن رخسار و محرک باه و اشتهاء بسیار و
کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک آنست و مورث سل و مضر ضعیف الابدان
و مصلحش ماهی تازه و آنچه از جوتر تیب دهند نفاخ و لیکن تفریح و مسهل و مدر معتدل باه و ناصحه است
و بوزه از ارزن و درنت مانند اوست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از آب میوه ها بعمل
آرند مثل توت شربن و سیب شربن و امثال آن بهتر از نبیذ خوب و مسکر و سریع الفساد
و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره و فاسد شود بزودی **نبات** بارد خشک سرد است و مذکور شد
و بفارسی کنار نامند **نبات الملایکه** راسن است **نبات الرعد** فطر است **نبات الاثاب**
شبیه است **نبات** اسم فارسی فانیذ است **نخل و نخیل** اسم سنبل است و هر کجا که با
سا قافا نبند بوبا جیم نامند **نخب** اسم جنس پوست نباتات و اسم مخصوص سلیخه است
نحاس اسم هندی قسمی از شبث است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعیکه در معدن متکون
میشود مس است و کوپند روی عبارت از دست و بعربیا صفر و بونانی طالیقون نامند
و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی از کدا خشن سنگ خالص
همرسد بعضی از آن مایل برزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از مطلق نحاس ادهبی گویند

چون اورا باعشر آن روی توتیا بگذارند زرد میشود و بفارسی برنج و بیونانی صفر مصنوع گویند
و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابرین مصنوع اورا باین اسم شایع کرده اند
و چون مس را قلعی بگذارند بفارسی سفید رویی و مفرغ نامند و چون بار وی قلعی مخلوط
کرده اند مسی بنحاس است واو در سیوم گرم و خشک و محلول او مسهل بار الصفرا
طلاء او جهت حرب و حکه و سستی بدن و رفع مانده کبد و طحال او رام نافع و چون در ترکیه
خیسانند چند روز بگذارند و خاکستر چند بار بآن سرکه ضاد کنند دافع نزلات و خرفه
و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا در ظرف بی قلعی لبیار بد است خصوصا
ترشیها و لبنیات و در قلعی دار اوکذا شستن بدتر غذای گرم جایز نیست و اگر
را سفید و پاک کنند تا فتن مفاتیح رقیق او در ترشیها مکرر انداختن بسیار خصوصا
آب سماق و سرکه پاشیدن مشوره بعد از گذاز رافع مخلطات است و بخار او بجان
باعث زکام و کدا ختن او نحاس چینی طالبقون مصنوع است نحاس قبرسی مس سرخ مایل
بزردیست نحاس محرق روسنج است نحام نوعی از طبور ابی است و بترکی و فارسی
الغوذ نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی
مایل بزردی است و لبیار رفیه میباشد گرم و تر و دمویت او غالب و مولد خون
متین و محرک باه و مقوی بدن و مفرح و رین و دیر هضم و مصلحش در سرکه بخیش
مانند بعد از تناول نمودن است نحل زنبور عسل است در سیوم گرم و خشک و
طلاء رطوبت او رافع درد کزیدن زنبور و محلل او رام است و چون بچه بر بریان کرده
او را در سایه خشک کنند و بکدرم او را با پانزده آرد کندم ده مثقال دشنگ پنج مثقال
بابند بنوشند در انزک زمانی بدن را رافیه میکند و مجرب است نخاله سبوس حبوب
واز مطلق او مراد سبوس گندم و او از آرد کندم خشکتر و حرارتش کمتر و جاباد طین
طبع و آب مطبوخ او با شنگر و عسل جهت سرفه ریو و خشونت سینه و تقدیه نافع

دنان او قالبض و مجفف رطوبت معده و صفاء مطبوخ او در شراب و امثال آن حبه السکبین
در دلپستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشند و با نمک کرم حبه کردن انفع و تحلیل رباح
اعضا و مطبوخ او در سرکه حبه نمله ساعیه و حرب بنفوخ و او رام حاره و مار و غن زیتون
و سرکه حبه زکام نافع و لطول نخاله جوز حبه حکه و بخور نخاله عدس حبه رفع قمل و رسک
و بخور نخاله باقلا حبه منع رعشه و تکوفه درختان آزموده ست نخاع بفارسی مورز نامند
و در جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات ست و در چرک آوردن زخمها
سعدیل بخود اسم فارسی حمص ست بخود آلوندی و بخود مریم بلغه اصفهان زراوند مدحرج
ند بفارسی کشنه نامند و محترع آن مجتوعیه اند و آن مقوی دل و حواس و محرک باه
و مصلح هوای پای و رافع زکام ست بجز او شتر باد طرابلس عمل آن در دستور اول مذکور
شد ندع صقر بربست ندی کاکیکر اسم هندی برطان نهر لیست برزوک اسم فارسی
بیخ شبه بعصفر بربری از ان بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد و امین الدوله گوید مجرب صادق
بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جای بلنگ بسیار میباشد در اول بهار بنفشه
مروید بر کش شبیه برگ خربزه و چون قدر شبری شود و مشکل برگ منقلب میگردد
و نابیان در الوقت آن مکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه رسیدن
بیخ بآن نشان میجویند و بیخ را اخذ میکنند و علامت خوبی او آنست که چون بر بالای
دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوشش باز ایستد و چون در تنور اندازند تا نهتا
از تنور بریزد و از خواص اوست که چون بلنگ از زائیدن بسیار آزار کشد
هر گاه از ان بخورد دیگر حامله نمیگردد و هر چه را بلنگ خسته خورده باشند پازهال
دیگر از امکان بیرون مروید و با سبزی میباشند بخلاف آنکه بلنگ او را نیافته باشند انچه
چه آن سفید ست در سر کبس بلنگ هم گاهی یافت میشود و مدبسنور در قرح و
زخم آن چون دوشیره او را تا یک طوح آن بخورد و با فرزجه نابدا تعلیق کنند

هرگز آلیش نگردد و اگر مرد تعلیق نموده میباشد و مابنرسند بدستور رافع حمل است و در
و تعلیق او را جنه رفع خناز یر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و زیاده از یک طسوج او مورث
لاغری با فراط است و در دست داشتن باعث سرعت ولادت است و چون بر
ناصور بندد حجم او زیاده شده ناصور کمتر میشود و تجدید او رافع ناصور بالکل میباشد جرس
معرب از نرکس فارسی است و قدحی را تربی و مضاعف لستانی نامند چون بپاز او را
بشکل صلب شق کرده غرس نمایند و قدحی مضاعف کرده در سیوم کرم و خشک
و بخمش سیاه در دویم کرم و در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست جالا و جاذب
و کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و مشرب بنیخ مطبوخ او نهایت مقی خصوصاً با عسل
و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و هر چه در معده جمع شده باشد و القیام دهنده
زخمها و ظاهری و باطنی و ضماد بنیخ او جنه القیام جراحات عظیمه و نزور باط و عصب
مقطوع بعد دیل و مسحوق او با عسل جنه دردهای مزمنه مفاصل و نقرس و با کرسنه
و عسل جنه تنقیه قروح و کشودن دنبل و شوار لفج و با آرد کندم جنه اخراج بکمان
و امثال آن از بدن و مابسرکه جنه دار الثعلب و بهق و آثار جلد و به تنهای جنه
قوی کردن قضیب و مادون احلیل جنه منع بعضه رخوت نزلات و سنگستگی اعضا نافع
و در زور او جنه قاطع خون جراحات و القیام دهنده آن و رافع سبل و ناخنه و بثور
او جنه در سر کشودن سده دماغی مفید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع گفته که هر که خواهد در زمستان
زکام بهر سد مداومت بوی نرکس کند و مقرحورین و مصلحش بنفشه و کافور
و در سایر امور کل او مانند بنیخ است و شربتش بمثقال و تخم او بقدر بمثقال محرک
باه مایوسین و مابسرکه رافع غشی و آثار جلد و فرجه بپاز او مدر حیض و مخرج جنین و
منقی رحم و روغن نرکس که مکرر کل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل
و مسکن درد سر سودا وی و ریحی و مفتح فم رحم و دردهای آن و موافق امراض عصب

دو تر در باح

جنه رفع خفقان از وحشت و ضعف قلب که دوا ندر

نرجس لونش کویند قاتست که مانند حنظل حرف اوتم دارد و باجرارت و لسیار خشک
و عفص و مالیدن او با روغنها مدر عرق و خماد او با شراب جنه کزیدن افعی و سموط او عقرب
بدلوی مینه و قطع رعاف لسیار موثر و قاطع اسهال است نرد درخت عاریست نرگس هندی
جدوار است نرم آهن اسم فارسی حدید انتی است نرمشک اسم فارسی عدس است
هندی لیسوی نسرین کل سفیدست کوچک و مضاعف و درخت او بقدر درخت کل سرخ و لسیار
خوشبو و اراکل مشک و در بعضی بلاد کل عبر نامند درشت و کوه میباشند در بلاد
خار متا اول آب دوام میکند و عرق او کویند چه از جنه لطافت آتش مخ آن میکند
معتدل الحرارة و رزد بعضی در دویم کرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و
حواس و سائیده او در الخمه باعث خوشبوی آن و مدر حیض و مسهل و بلغم و سودا
و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق جکر و جنه قولنج و عنیان
دیرقان و فواق و خماد او جنه کلف و انار و بدلوی عرق و رفع بدلوی لوزه و سموط
دانه لوا سیر و منع اشتداد دار الفیل و ماجنا جنه تقویه موی و قطور او با روغن نرجس
جنه کرم کوش و ریاح آن و سنون و مضمضه او جنه درد دندان نافع و از یکدرم تا چهار
درهم برکب او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یکمثقال او را از اول تا کمال حمل
مانع سفید شدن موی دانسته اند و لطائف کجنه این ثمره روزد و مثقال مربای او را از
کتاب تحریه بیان نموده روغن او که بدستور روغن نرکس کیرند منعش باعتدال
و مقوی دماغ بالجمله جنه دافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر نیم بشش تا یکوفیه
نسر لغبارست کرکس کویند و بزرکی از سباع طیور بزرک جثه و در رنک قریب بعقاب
و مایل بسرخی است و کویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع راه میکند میشود
بدلیل انکه بجا او را زعفران آلوده اند و کمان بر قان کرده در یکروز رنک بر قان
بهم رسانده مسافت آن در رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود

و از خواص

واز خواص اوست که بخنه حرارت در وقت خواب یکچشم را نمی پوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند در سیوم کرم و خشک و کونت او محلل ریاح غلیظ و قولنج ایلاوس و منفتح سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم و رد الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب بیه او حنه مرفه و ضادش حنه مفاصل و قطور او حنه کری او فدیم کوش و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرکین او جالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح و محدر ذکر یا کوبید سعوط دماغ و زهره او مع یک بقدر نیم دانک و مثل آن قطران و روغن زیتون رافع جنون و جذام است و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف عین گذشت نسر بن السباع کل علق العدس است نسوت بهندی ترید است نسری بهندی نبات نسور بهندی سپستان است نسرین سفید اسم فارسی ورد ابیض بزیست و در افعال نعیر القرح و نقوته دل مانند نسرین است نسترن ورد اصفر بزیست نشا بفارسی نشاسته و بیونانی امولون نامند و آرد را از گندم چنیانیده که بی تفتن رسد و پوست او باز شود از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند و در آخر اول سرد و خشک و در بعضی سرد و تر است و منعی ورادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه و حابس اسهال و خون خصوصاً بوداده با شکر و روغن بادام که نمکرم نوشند حنه خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حبض و هریره او با پیه بز حنه سیج و رافع افراط عمل دوای مسهل و حقنه او حنه قرحه امعا و طلا او با زعفران حنه کلف و با سرکه حنه خناق و اورام حاره و التهاب او حنه دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر زنان و با سفیدی تخم مرغ حنه خشونت بلک و حرارت ریه نافع و مقلل و مسدد و در مضم و مصلحش شیر بنها و کرفس و قرنفل و بدلش سریش معسول و غبار الرحی و سرکنبش الا بکشفال تا پانزده نشاره اسم انچیزهاست که از اشجار لبوهان و لسبائیدن جدا کرده

تا بسبب کرم زدن از وعبار بهم رسد خشکی او نسبت باصل آن چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی
ومنقی رحم اند وضاد محرق مجموع ان که با وزن او انیسون سوزانیده مایند نابر که نافع زیادشان
قروح ساعیه واکله والیتام دهنده زخمهاست ومجرب شمرده اند وخواص هریک در اصل
آن مذکور است لشف اسم عربی هیچ مرجانست وکوبند غیر اوست وآن سنگیست سبک
وپرسوراخ مانند آشیان زنبور وسرخ در ساحل دریا جده ولواحی مکه معظمه خیزد وخشکتر
از سبد و در التیام زخمها وبا شبت در قطع خون قویتر ازان و در سایر افعال مانند اوست
نشاذ اسم عربی الصفت نطاذ اسم عربی ذاب است و در رخت کز کوبی را نیز نامند نظرون
بورق احمر است وکدشن بغام بفارسی شنبر مرغ ومعروف است در آخر سیوم کرم وخشک
وکوشت او محلل رياح وبلغم ورافع لقوه وفالج و درد مفاصل وامثال آن وخدر واستسقا
وجمیع امراض باردہ وبطی الهضم ومضر محرورین ومصلحش سرکه و روغن وطلا بدو او محلل اورام
فرمنه واستسقا ومنهج اطراف ورافع سم عقرب وباعث سرعت حرکت اطفال وجوان
بریدن همانند اقسام مارازان شخص نگزرد واگر نزدیک او شوند پیش گردند وشرب
آن باعث رفو وتکلم کردن اطفال وسرکین او رافع کلف وانار وخاکستری موی
او رافع اکله واز خواص اوست که از بلغ کردن اخگر وآهن لقمه مقرر کند و بقمع موقوف
ولطیفترین نباتات و در همه افعال قویتر از بودنه و در آخر دویم کرم وخشک وبقایت
مقوی معده و دل و قوه ماسکه وهاضمه وفم معده ومفرح ومرقق خون غلیظ ومحلل مواد
باردہ ورياح معده ومحرک باه وادرع وکشنده اقسام کرم شکم وآب او با برگ قاطع
نفث الدم وشرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکن قوای وعشیان
وقی وهیضه ومسکن درد معده وخفقان معدی ووجع الفواد وضعه در دسینه وپهلو
بصبر وطوبات قصبه ریه وسینه وتنقیه آن مفید خصوصا چون با برسیاوشان بخورند
چون دو سه شاخ او را در شیر مالیده نافع انجا دان وبا برگ وتر شیها رافع عرق النسا

باعصاب وبالبنیات رفع مفرت آن میکند وضاد او تقوی معده وبآرد جوهنه جراحات
وادرار فرمودن شیر مخدر لبستان ولبخ دمل وبا نمک جهنه کزدن سگ دیوانه ومضغ
او جهنه گزیدن عقرب نهایت نافع ورافع دردسر بارد وبا مویز جهنه ورم انیثان ودرد
آن وحمول او وقبل از جماع مانع حمل وقطور او با با العسل جهنه درد گوش وسعوط یکدانک
از عصاره او بار وغن کل تاسله دفع جهنه خنازیری که در گردن ظاهر گردد نهایت موثر
وگویند مولد ریاح ست ومصلحش کرفس وبدلش بودنه تری وشربتش نادو ومثقال نغز
بضم اول وفتح ثانی معرب اسم جنس عصفور ست ونزد بعضی مخصوص گنجشک ست سیاه لون ولبسیار
کوچک ودنباله او لبسیار کوتاه ودایم الحرکه وکثیر الصوت ودر سنگاپور جزایر مندکرم و
خشک ومکشو دو قدید او جهنه اسهال وغیر مکشو دو جهنه عسر البول ودسنک مثانه ذکر وه
نهایت نافعست لفظ دهنی ست که از بعضی زنبورها میجوشد وسفید وسیاه میباشد
سفید او لطیفتر وکمتر وسیاه او بقطیر سفید میشود در چهارم کرم وخشک وقویتر از اکثر
روغنها ومفتح وسریع النفوذ ومدر حیض ومخرج جنین وجهنه امراض باردہ وشرب طلاء
او نافع خصوصا جهنه فالج ولقوه ورعشه وکزاز ولنقد عصب وسستی آن ولوا سیر
وسپرز ورلوو سرفه کهنه وحصاة واخراج کرم معده ومقعد ورفع سموم وتقلیل ریاح
احتناق وبخش ودرد مفاصل وانتفاخ او جهنه نزول آب وبیاض وقطور او جهنه
کری وریاح گوش وزرجه وبخور او جهنه سردی رحم واحتناق آن مفید ومضر محرورین
ومصلح آن خشخاش وسرکه ومضر آن ریه ومصلحش کتیرا وقدر شربتش از نیم مثقال
او دو دانک تا نیم مثقال وبدلش مثل سعه ونزدبعضی قطران ست وخوردن
سیاه او بانخاصیه مسمن قوی الاثر بدن ست نغل نباتیست در عربستان کنار وجود
شبیه به لوبیه باکرهای مانند خار خشک آما بی خار ست وباسرخی وبنفشی ودر لوبیه
شبیه لنکوفه سپید کرم وخشک وتخم وگل او مدر بول ورافع سبز وطبع او در

وازسیاه او تا نیم مثقال

افعال ضعیف ترست **نقد** احریص ست **نقعان** حب الکاکنج ست **نقره** اسم فارسی قضیب
نقل خواجه اسم فارسی حب السمنه ست **نلک** زعرور ست و نزد بعضی قراصیا **نمام** سنبوسه ست
نمام الملک وسماسا نیز نامند **نمقوطس** یونانی قسمی از توتیا مصنوع ست **نمارق** متقابل
قداح باسمین سفید ست **نیلق** کرسنه ست **نمک** اسم فارسی ملح ست **نمشک** بلغة
اصفهان روغن تازه ست **نمور** اسم عربی ارنب برّیست **نمنس** اسم هند جاموش
ست **نملولان** بهندی حب البان ست **نمل** بفارسی مورچه نامند و بزرگ فاریقه گویند
و انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را بزّای و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و
سیاه دست و پا بلند را نمل فارس نامند و همه آن باسمّیه در سیوم کرم و خشک
و قوت شامّه او غالب بر جمیع حیوانست و طلا مسحوق او مانع برآمدن موی چون بار
اول قلع کرده باشند یکبار مالیدن رفع بزور آن میکند و اگر موی را دیگر قلع کرده
باشند و سه هفته در افتاب بگذارند طلاء بر قضیب و حوالی او نهایت محرک باه
مایوسین و رافع غمش عین و مورث صلابه و بزرگی قضیب از مجربات دانسته اند
خوردن آن موجب بحش و کرب و مصلحش عسل ست و از خواص اوست که اطعمه و
غیر آن و شبر بنها را در جای گذارند و در حین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند
تا مادامیکه دست بآن نرسد مورچه بر امون آن نگردد و مهر یارس گوید چون مورچه را
در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچگانند رفع کری و رباح و طنین مینماید و طلا
مورمقابر را با برگ رافع خنازیر و ضاد تخم او را با همه روغنها مسقط موی و مانع برآمدن
آن دانسته اند و گوید چون از تخم او بخورند باعث تحریک باد سنگم بطرف اسفل
بحدی میگردد که ضبط نتوان نمود و مصلحش و زیره کرمانی ست **نمونش** جمع نمس و آن
حیوانیست بقدر شغال و صورت و شیبه او بدلبق و رنگش مایل برزردی و با خطوط سیاه
مانند سر بزغ و موش صید میکند و در حین مستی آواز او کریه و در غیر آن وقت بهیچ گونه

ترکان ماوراالنهر الا کهکنجه کوبند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و سراو کم موی و بسیار حرب
و منطقه آن میشود که تدهیس کرده باشند و نموسه که علت ست در سر نابر شرکت این صفت
مسمی باین اسم ست جالینوس کوید طلا دسپه او بدستور موی سوخته او بار و عنق رافع بهق
سیاه و جرب ست وارسطو نموده که چون در افتاب در بیت خود یا در شرف باشد
چشم راست او را کرفته باجزفه کتان بر صاحب ربع بیاویزند رفع تب او میشود و
اکر چشم چپ او را بر بندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطیس کوید طلای
سرکین او باجزدل رافع داء الثعلب ست و مهر بارس کوید که طلا در نهره او با سفیدی
تخم مرغ رافع دمعه و سوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون ست
نمر بفارسی پلنک و بترکی قیلان نامند کوشت او کرم و حکاک و هیچ حیوانی کوشت
او را نمیخورد و تفریح نموده اند که کثیر الحیات ست و زهره او سم قتال و دود انک در سه
ساعت هلاک میسازد و خون او رافع کلف و بهق و اثار ست و مهر بارس طلای
خون او رافع جمیع علل چشم و السنه چون سپه او را با آب زیتون مهر اکنند طلای او
در ازالة نتری و زخمها و خراجهای بد و فطور مفید سر او با آب جرجر و زیتون در اجلیل
مقوی و محرک جاه و حمول آن و بدستور حمول مغز اسحقان او رافع درد رحم زند
اکثر اطبا سپه او بهترین اطلیه قابع و مفاصل و امراض بارده ست و جلوس بر جلد او
لوامع کزیدن هوام و مسکن لواسیر ست و از خواص او ست که چون کسی بر تمام
جسد خود سپه کفتار بمالد پلنک قصد او نمیکند بحدیکه تواند او را بدست کرفت و او سپار
محب خمر ست و چون سپه بیند سامانه نبوشند و بجز به رسیده که چون بر زخم پلنک
موش بول کند نجات نیابد لهذا در بلاد کیلان ست زخم دار پلنک را در جایی
نکاهدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتوان کرد زنهار
مرلغه فارسی ست او معدنی و مائی و مصنوع میباشند و معدنی او در بلاد حارة

میباشند مثل جیتة وقطعات آن مانند شوره بافت میشود و مای آن از آبیست که چون حرکت
بسیار دهند کف میکند واز جوشانیدن آب قطعات سفید بر روی کاسه میشود و انطاکی گوید
در نواحی اصفهان آب ندکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی و مائی
عزیز الوجود است و مصنوعی او از زرده‌های کسیف حمام بهم میرسد و رنگ او اولا اغبرست
واز زرد تصعید سفید میکردد و چون سفید و صاف او را با مثل او زاج زرد لاجوردی و عشر
او از انکار تصعید کنند سرخ میشود در آخر سیوم کرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب
از عمق بدن لبطاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سدد و التیام
دهنده زخمها و باطنی و رافع چرک ستیه و صلابت سپرز و طلاء او جهة خناق و بارو غش
تخم مرغ جهة برص و عسل جهة داء الثعلب و جهة وسعه و بارو غش کنجد جهة جرب و غرغره
او با آب جهة زلوی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهة التیام قرحه و رفع بیاض و جمعه
بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکورست که چون او را با مثل او فضله انسان
تصعید کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق سم مجربست و باشیدن از امکان محلل
آن در جای نمناک کذا شته حل کند و بابر که حل نماید و بدستور نخور او باعث
کریختن مار و هوام ست از امکان او و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف
خود مکذارند هوام بر امون او نکردد و سه دهم او قاتل ست بتقطیع احشا نوادر
اسم یونانی او قنادس ست شناخته او در از و باریک و تا بقدر سه درع و برکش زیره
و مستدیر و جمیع اجزاء او زغب شبیه بپشم و کلش رزد و خوشبو و طعمش تند و خارش
مانند سوزن و ضع او مابین سقدی و سرخی و در رحم و صلب کثیر الوجود ست و ضع
او در افعال قریب بکثیرا و بخشش در دویم کم و خشک و بخ او در سیوم و فو بسرین
اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات ست و از بن همه او را نجوزه
العصب نامند و طبخ شکوفه و سابیده آن بدستور جمع او در التیام عصب ضعیف

نوادر اسم

نرازبیخ اندونشرب نماد اوجنه دردعصب وکوفتگی اعضا واز جای بیرون رفتن وشکستگی آن
وقطع نزف الدم وموثر دعصاره اوجنه قرحه قصبه ریه ذوات الجنب سعدیل ونخم او راسموم
واومفرکرده ومصلح شش فنیز بشش یکمثقال است **لوزه** کلش جوزی است وکلش مذکور شد **دوقلن**
اسم لونانی زنجبیل است **نوق** شترماده است **نور** بلغه اکثریان زنبق است وبفتح اول وسکون
نون اسم جنس منکوحه کلهاست **نورالقندول** منکوحه درخت الوشیعه الست **نواه** بعربی دانه
اشارت واز مطلق او مراد دانه خرماست خصوصا دراوزان **نون** سبندی این عربی است
نوح لبلاست **نها** اسم بطی درختی است کوهی سافش مربع وبقدر قامت وبازغبی مایل بزردی
ومنکوحه بعضی مایل بسفیدی واز بعضی مایل بسرخی وعمیق ومیان تهی وباعطریه وبرگ بعضی بسفیدی
وازبعضی دراز وباثمر درهم کرم وخشک وبوبیدن اوجنه زکام وضماد اوجنه اورام باردرا
وقطع عرق ومنع تولد قمل وتقویت بوی وباعسل جنه داءالثعلب نافع ونشرب اومدرخون
وبالقرح ورافع تقفان وماببرکه ترياق همه سموم وخيسانيده اوبمويز وخوردن او باوام بعدازان
مسمن بدن وفرحه اومنقی رحم وخوشبوکننده الست وازخواص اوست که خون بکدرم
اورا باهفت عدد دانه کشنیز درپارچه کبودی لبسته درجاه بیندازند تازالستان بابد برد
بوزیدن آید وجون درحریر سرخ بچیده برباز وچپ بندند رفع سحر وچشم بد کند **نهق**
قره العین است ونزدبعضی جرجیر است **نهل** اسم عربی شقاقل است **نهنک** اسم فارسی بمعنای است
نیلوفر اسم فارسی است وکرنب اماد عبارت ازدست وپیش مانند زردک وسفید
نرم وطولش بقدر عمق آبها وبرگش قریب بسطح آب وثمرش شبیه بقبه خشخاش ودران
تخمهای عریض سیاه ودباز وجه وکلش بیرون آب واکثر او کبود وبعضی سرخ آن مختلف
وبعضی مایل برزردی ونیز کبودی وبعضی بری او نیز میباشند جمیع اجزاء او در دوم سرد وتر وبعضی
بیخ او که کرم وخشک ونخم او سرد وخشک است وکبود او لطیف ومقوی دل ومسکن
حرارت آن وتشنگیها حاره وتشنج وسموم ومانع احتلام وجبه در دوسرد وقروح ظاهری

وباطنی وخنکی دماغ وخشونت سینه وسرفه حار ونزله وبازعفران ودارچینی حبه خفقان
مفید ومضر مثانه ومصلحش بنات ومضرباه ومصلح آن کلبوبات وقدر شربت ازجرم
او سه درهم واز مطبوخ تا هفت مثقال وبدلش بنفشه وخطمی سپیخ او حبه سبز
واسهال مزمن وقرحه امعا وسیلان منی وضماد حبه دردمثانه ومعده وبا حبه حبه
بهی وبارقت حبه دارالثعلب نافع واکثار او وشرب تخمش مضعف قضیب ومجفف
منی وشربتش ازیک درهم تا سه درهم وتخم او رافع اورام حیض ونزف الدم و
دردمثانه ست دروغن بنلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آرند سردوتر ودرافعال
مانند روغن بنفشه ودرلتکین دردسرحار قوی الاثرست نیل نزد بعضی عبارت
ازوسمه ست وظاهر آنست که غیر ابا بندود رکتم مذکور شدو ممکن آنست که ازیک
جنس باشند ومستعمل هندی اوست وآن برّی ولستانی میباشد نبات لستانی شبیه
بکتان ساقش سه شعبه باریک وبرگش شبیه ببرگ برو تخمش ریزه مایل بسرخی مانند
تخم خرنوب وازان ریزه تر وبری او مانند لستانی وباخشونت زیاد وسیاه تر ازان
وبالجمله ست ودیسقوریدوس وجالینوس فرموده اند که نباتش شبیه ببارتنگ
ولسبار سیاه وساقش زیاده برذرعی وبرگ برّی او مانند برگ کاهو وشاخ
او مایل بسرخی ودراطراف او غلافها مانند زبان ودران تخمها ریزه میباشند
درآخر اول کرم ودرهم خشک ونزدیکی معتدل ست ومحلل ورادع ابتدای
اورام وقالص ورافع نفث الدم وشرب او بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن
هیجان اورام ومانع خروج دمل وحبه سرخ شده بر اطفال ودردسینه وکرده
ورماج غلیظ وباسکنجبین حبه سبز رو با او بدو یه مناسبه حبه قرحه وذات الجنب
سودائی ویکدرهم او با یک وقیه کلقند حبه زرّیه وخشت هموم وفقاقان وباخیار شنبر
خبه استسقا وخارا وحبه سعفه ونقشر جلد وقروح خبیثه وبا سرخ ونمله والتیام جراحات

قراد

و رفع کلف و سوختهٔ او جنه دار الثعلب و با بیموزن او مردار سنگ و قدری روغن کل و موم
جنه اکله از مجربات و باید قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با برگ جنه قروح
سر و خنازیر مفرح سعید بدل و مضر به و مصلح او عسل و قدر نیم بیشش تا دو درهم و بدلش
بوزن آن ارد جو و مثلث او مایعناست سنده لغه مصرب و بفارسی سمنو نامند از غدهٔ
شیرین است که بدون شیر بپزند و روغن کل بعمل می آرند الظاهر که کویند اول کرم و در خشکی
معتدل و مولد خلط صالح و ممسن بدن و معتدل بلغم و جنه بخار سپوداوی و مالیخولیا و سرفه و شک
و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار او مورث تپهای مرکبه و الحاکه با کرکان
و بادام جوشانیده زبون تر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل انکه گندم را
خیسانیده سبز کنند پس شیره ریشه او و سبز او را کوفته طبخ بسیار دهند و بدفعات
قطعات پنج دران اندازند تا غلیظ و شیرین کردد و غینیا نانخواه است نیقا اسم یونانی
نیلوفر است نیلج نیل است نیطا قوس کویند بنابست برکش شبیه ببرک صعتر
و در روز بین بهن میشود و در حوالی رند بلاد شیروان بسیار است و قرص
او راحه نباض چشم سعید بدل دانسته اند نیطافیطا مولف مالالیع کوید که از جمله نیلوفرهاست
و غیر نیطافلن است و غیر بحکیت است و برشناخها داوینج عدد برک میباشند و نبات
او شیردار و نقاییف مجفف و بالذع و بی حدت است و طبخ او جنه جکر و اسهال
بواسیری و خاد جنه او جنه زخم و عرق النسا و مفاصل و صلابات و داخس مفید
و عصاره بینج او سم قتال و قدر نیم بیشش سه نخود است نیلوفر هندی او سپیدهٔ آن
بنفوق ادرک است و نزد بعضی قرا صیا فی بضم اول و سکون یا اسم فارسی قصب است
نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نینو اسم هندی روغن نارجیل است نیم اسم هندی
آزاد درخت است نیم اسم هندی درختی است و آن بزرکتر و کوچکتر میباشند مکلس
مثل خرشته که چندین هفته با او باشند و وسط کلها رزد و با عطر تر و خوش منظر و

توز درخت بلکان را
کویند و آن عرق درخت
نیم است

در اصفهان ثمر او را سنجد کرخی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد گوچک
ست مایل به تدویر و قبح و در بعضی بلاد مرتب بدرخت توز ست ضاد برگ او دکل او
محلول و رادع و جبه او رام لغایت مفید و جبه مفاصل و تفرس و در دسر نافع و ذرور
حسک او جبه الیتام زخمها و قطع خون آن و روغنی که او را جوشانیده باشند ذباب
مناب روغن شیح صفهان ست و ثمرش بقدر یکمثقال حابس اسهال مزمن و آزموده ست

حروف الواو مع الالف واق اسم مرغیست که در کنار آبها میباشد
بیره مایل بسیاهی و مخلوق بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار عدد موی
مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و قریب سبزی و ترکان باز لف خفتار
جمع کرده بر سر نیز نهند و اکثر صید او ماهی ست و در تنکابن او را اودین نامند و گوچک
تر از خفار ست در حرم کرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و در دزالو
و مکرور و غن او جبه قاطع فالج و امراض عصب نافع ست نمکسود او جاذب بکان
و خار از بدن و زهره او جبه بیاض چشم و بهق مفید ست وادی کلب بر لیست
واحد لسلاب ست وافس پونانی کبک زرده ست واشه اسم فارسی عنبر ست سعید
وارکوک قنقذ ست وابلم بلغه بنکابن کرفس بر لیست والان برزک بهندی رانایه ست
والان گوچک بهندی شنبلیله ست وبرالارض قطر ست و بفارسی بشیم نرم نامند
و گویند مخصوص بشیم سبز ست و خواص مذکور شند وشیر بناع مثلثه اسم عربی و رد ابیض ست
وبج بفارسی اکسیر ترکمانند و آن سبج بنا بتست که در آبها میروید و بفارسی سوسن
زرد گویند و برگش از برگ نرگس دراز تر و عریض تر و با خشونت و انبوه و
سافش بلند و کلش شبیه بسوسن زرد که زبق مانند و زرد مایل بسرخی و تخمش کره
دار و بعضی به بیضی بچیده و کج و مایل بسفیدی و سرخی و مایل بوطریه در اول سرد و کم
و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سموم هوام و مقوی معده

وبج بهندی بچ نامند

و دماغه و فوه ها قطع و منقی دماغ و مهیی مجفف اطوبات و مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح و معده

والی

واما وجنه در دسینه وسرفه وپهلو وحکه ومعص ودر دسپرز وسکافنج عضل ونقطیر البول
وحصاة ولکنت زبان وبنکوکنندهٔ رخسار وسکنجبین کرده وضاد او وجنه مفاصل واورام
بلغمی ولقوبح تحت سپرز وهبوط وبرص ولتشنج بلغمی وفالج وفتق وقبله وفرزجه او باشیره
بادیان وزعفران جنه اعانت حمل واکتمال او وجنه بیاض وفائیدن او وجنه تقطیر بان
سپدیل وجنه درد دندان مفید وجلوس در طبخ او وجنه درد رحم نافع ومضر سر ومصلح
او رازیانه ومحرق خون محورین ومصلح او سکنجبین وشربتش یکمثقال وبدلش مثل
او زیره وشمت او زراوند طویل است **وجبو** بلغه مغربی باذربویه است **وخشیرک**
وخشیرق بکاف آخر وقاف تخسیم بستیناج ودر منه ترکی عبارت از دوست
ونزد بعضی در منه خراسانی است **ودع** از جمله اصداف وجلزون است بهترین وسبکدی
ودیلم ومازندران کلاچک ودر اصفهان نکس کریزنامند پوست او زیاده از
سایر اصداف ومدر مایه وجالی وجنه عسر بول وحصاة نافع وضاد محلول او در آب
لیمو ماقدری نوشادر نافع جمیع انار جلد مجلس است ومحرق او در همه افعال مانند
سنج ومضر ریه ومصلحش عسل ومقدار شربتش تا نیمثقال است **ودد** اسم مؤنث
ملیکه است **ودین** یونانی کهات است **ودح** زوفا رطب است **ورد** اسم جنس
کلهای اشجار است واز مطلق او مراد ورد احمر بستانی است چه اقسام ورد سفید
وزرد وسرخ میباشند وهریک ازان بری وبستانی است وهریک بنائی
مخصوص اند وبستانی اقسام او مضاعف وبسیط وهریک غیر مضاعف انشف است **ورد**
ابیض بزمی بفارسی اورانسرین سفید نامند وذکور شند **ورد** ابیض بستانی
بزرگتر از نسرین ومضاعف ولقدر کلرخ ودرخت او بخار است وزنگش سفید
وکرم وحکت ودر افعال ضعیف تر از نسرین است **ورد اصفر** بزمی بفارسی نسترن زرد بستانی
درخت او خار وگلش زرد غیر مضاعف است ودر قوت مانند نسترن سفید

ورد احمر بری لبستانی درخت او بنجار و لغدر درخت کلسرخ و کلش مضاعف و برگ و
زنگش صندل و در رقوت مانند کل سفید لبستانی است ورد احمر بری درخت ولیک است
و کلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر لبستانی لغار است کلسرخ نامند بهترین او
تمام شکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک
و نزد بعضی گرم تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با
قوت قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتح ما سار یقا و جهه ضعف معده و جگر کرده
و خفقان حار و عشی و حمیه ریه و رحم و مقعد و طلاء او و قطور عصاره آن حمیه در دسر
و چشم و گوش و مضمضه او حمیه تقویت لثه و دهان کوبیده او حمیه او را م مرانی و رطوبت
معده و سائیده او حمیه ثالیل و سیج جلد که بسبب حرکت بهم رسد و دویانیدن کوشت
زخمهای عمیق و دهان تازه او حمیه اعانت بر اخراج بیکان و خار از بدن و در زور
خشک او حمیه جوشهای و التیام زخمها و فلاع و زحم ابله و سیلان رحم و خوشبو کردن
آن و با برگ مورد حمیه قطع عرق خون و دهان برگ درخت او حمیه چرازه و او را م حاره
و ورم مقعد و شکستگی اعضا مفید و تخم گل او که عبارت از ثمر او ست و در افعال
مانند ولیک است که آن ثمر کلسرخ بری مانند دانه در میان کل شبیه بتخم و رشته آن از زور
کوبیده و دود رحم با آب رافع اسهال غیر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان کوشت
خصوصا چون با اقماص کل بسایند و شمول او لقدر مقوی رحم و رافع رطوبت
آن و مضیق فرج ست و لوئیدن کل مبهج زکام و عطسه و ماشری او در بعضی امزجه و در
بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مفرباه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر
منزشش از تازه او تا ده درم و از خشک تا چهار درهم و آب او تا هشت
درهم و بدلش مثل او نیفه و مزیج آن مزرنجوش ست و کوبیده درهم غنچه تازه
او تا ده ماریعمل میفرمایند و روغن کل که کل بی اقماح را در روغن کنجد کرده در آفتاب

بگذارند

بگذارند و بعد از سفیدن سندل کل بگذارند تا هفت مرتبه کنند و با آب افشرده تازه او را
مانند آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند و روغن مزبور مرکب القوی
در اورام و قابض و محلل و موافق مواد حاره و باردہ و باقوة سهلة و مسکن التهاب
معده و روبانندہ کوفتگی زخمها عنیف و مجفف رطوبات آن و رافع مواد خبثه او و خثه
حقنه او رافع قرحه امعاء و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حالس اسهال
مرارى و مسهل بادہ لزجه و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و دلشکن و ربانجیب الاثر
و طلاء او با سرکه لخلخه او با سرکه و کلاب مسکن درد سر و اورام نکاران دماغی و موافق
او رام آن و رافع زجیر و درد امعاء و حرب کردن او و به حالس اسهال و مقوی فعل
آن و قطور او حقنه درد کوفتگی و تدهین او با سرکه و اب مورد رافع عرق و باد زهر قروح
چشمهای حاره و شرب او رافع خمر خوردن اهک و زرنیخ و صابون و دراریح
و امثال آن و بدلش نمودن او روغن بنفشه و وجه الخلاف و قدر شربتش دو نوزاد
تا یکونیه و کلاب مرکب القوی و مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت و باقوة
قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی دماغ و فم معده
و قوتهای بدن و عیکرم او حقنه لفت الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا
و مغص باردہ و حار و درد جگر و سر دل و سر او حقنه خفقان حار و تقویت بدن و با شراب
حقنه زیادہ تفریح دل و بدن و طلا کردن او حقنه درد سر حار و درد چشم و با قرنفل حقنه
ماردان و تحلیخ او حقنه تقویت دماغ و رفع غشی و بیهوشی و حواس باطنی و لنشاط نفس
و رفع خمار مفید و با لجاصنه مضرباه و باعث سقیدگی موی و مصلح جلاب و سنا
و قدر شربتش تا هیژده مثقال و کلاب مکرر بقدر دو وقیه او مسهل است در دو تولیه
یا بس است **و در الحاق** بغبار سه کل رعنا نامند و اندرون او سرخ و بیرون زرد
و دیگری از اقسام او در مبنی است کرم و حک و سنج او محلل قوی و بسیار کرم و در اطلیه

استعمال او ادویه است ورد السباع کل علیق الکلب است ورد حیه نسرین است ورد الغبار
ورد الحمار ورد القلب ورد الحمار است ورد الحمر زرد بیضه کل خطمی است ولغه مؤدی فاد انیاست
ورد الذات بلغه مؤدب کل خطمی است ورد فراشقابی الغمان است ورد الحب کبیکج است
ورل ملح شقنقور زرست وربعا نوزفانشر است ورد ای سفاخس است ورق الیل
وسمه است ورق الزیتون هندی طالیقوست وورده بلغه مازندران سمانیاست
ورک بلغه قوبین نبات خرنوب بنطی است وربطنا عنم است ودرعین گذشت
ورل نقاریس وبزبک بزمجه نامند واو حیوانیست بزرگتر از خرد دن ودنبالیه او دراز
وجلد او سیاه ودرشت وابلق وخطوط زرد ودر آخر سیوم کرم وخشک وقاع مقام
سقنقور در همه افعال مبهج ومحلل رباح وخماد کوشت او جاذب سکپان وخار از بدن
وجاذب سم از بدن حیوانات بخود وجاذب خون بظاهر جلد وباعث فربهی عضوی
که بران بندند وطلاء روغن زیتون که دران خوشابیده باشند ومتراشنده رافع
آثار جلد وبکلی وحکه ودوالثعلب وقوباء وسرکلیس او قاطع بیاض چشم وطلاء او بیضه عظم کننده
قضیب وطلاء خاکستر او همه بجمیع عضویست ورشان ازجنس سلویه کبوتر صحرای واز ان
بزرگتر وطوق دارست وبیرنگ الا فاخته ودر خواص مانند کبوتر صحرای واز ان بهترست
وجون در روغن زیتون قمر کنند وطلاء او در افعال مانند بیضه شتر مرغ ومداومت
خوردن او موروث بدی خلق ومصلحش سرکه است ورس بارنیا تیست مانند
نباتست بنیه ومخصوص بلاد یمن ونباتست فرلوبرتا بهست سال کل وثمر مید هد وبخشش
مانند کنجد ولوبیا از رسیدن متشق شده شبیه بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران
میشود او را سابیده جامه با ورنگ میکنند وبهترین او زرد مایل بسرخی است
وقسم او را که خشک نامند وسرخ وبیزه که هندی کوبند زبون تر وزرد بیضی کم بیع آن
بنابیست وآن در رحم کرم وخشک وقوتش تا چهار سال باقیست مقوی ماه

وبالتفریح عظیم ورافع خفقان ورباح غلیظ وحصاة وحالی وشرب او رافع یبس وبرص سفید
وطلا او رافع کلف وسفعه وثور وقوبا ومورث لاغری ومفرزیه ومصلحش مصطکی و
کبزاوشربتش تامثقال ست وبدلش مثل او زعفران ولصف اوساذج ست وضع
اسم عربی سام ابرص ولفارسی ضفدع رابدین نام خوانند ورق بفتح اول وثانی رنگ
نباتیست وبضم اول وسکون ثانی اسم طیورست وبفتح اول وکسر را اسم فضه ست
وسنج لفارسی چرک کوبند واز مطلق او مراد چرک انسان ست وطلا او حرک کوش
حنه شقاق لب وکزبدن افعی وچرک بدن حنه لوا سبر وشقاق مقعد ودواخس
وبابوم روغن حنه تحلیل اورام نافع ست وسمه کنم ست وکذست وسنج کور النخل
لفارسی برموم نامند ودرعلکه گذشت وسیج اسم نباتیست که درجبال ارمنک
بروید ودر ریوی شبیه بیوی لیموست وچوب او لسیار صلب وازان نیزه میسازند
وبرکش شبیه برگ کشیز ومناخبای او باریک وسنج او کره دار شبیه بسعد در آخر
دویم سرد وخشک ورادع مقوی اعضا وبمثقال سائیده او باجم نیم رشت حنه
شکستگی اعضا وضربه وسقطه وخلوس درطبخ آن حبه سیلان زخم ولواصر مفید مقعد
وسنش حیوانیست لسیار کوچکتر از بلنگ ودورنگ وشکل مانند آن ودنباله او کمتر
ازشبری ودرنگابن بلنگ مول نامند ودرخواص مانند بلنگ ولباس لوبست
اومعین باه ومقوی کمر ودماغ عرضی لوا سبر وموسوخته او حنه جراحات مزمنه
نافعست وسنج اشق ست وسنج لسکون ثانی اغبر سطیس ست وسنم بضم اول وثانی
بلغه مکابن ودیلم اسم سمانی ست وصف الاسود پرسیاوشان ست وسواط
خفاش ست وعل نوعی از ابل ست وبزی خوبرو ودردیلم شوکا نامند ودرابل
مذکور شند وعذ بعض معجمه اسم بادیخان ست وفل اسم عربی تخم خشک درخت مقل

وکر آشیان طیور ست ولیع طلاطلاع ست ولب نوعی از نیوعات ولقد رزرعی وبرکش
تیره وباخشونت وشبره دارد در بعضی اماکن شبیه بیرک درخت نسرین واز
بعضی شبیه بیرک مورد واوغیر شجرة الراهب وماهو دانه ست واومقی قوی مسهل
وکویند چون اورا ازجهة اعلا قطع کنند مقی وازجهة اسفال مسهل وازهر دو جامع
فی الاسهال ومسقط کرم شکم وزنا باد وقاتل ومورث غشی ومصلحش سیب ونرکش
نانخیدرهم ومدبس لالاست ولکام لعقه سکابین جمبغم ست ولبن انکور سیاه ست
حروف الباء مع الالف بال قافله صغار ست بانه جبد ست بالوک
سک ست بلوبه مصر جعفیل ست بادمی اسم تریاق فاروق ست بالیوطس الکلیل الملک طس
ست بارو باسه اسم هندی استخوان ست باتی بهندی فیل ست بالس بهندی
اوزست بالیمو بانطی سیم بنا بتست بخش مانند شلغم وسیاه وهرخند در زمین
فرورود وباریک سکرد وتا قدر موی رسد وخام وبخته او ماکول ولذیذ ومایل بترشی
وساقش بارطوبت رغبة ورغب دارد وبرشاخهای او برکهای ریزه مانند خار
کوهکی وبرشاخ ملاصق بدون میاتبخش درد وبم کرم ودر اول خشک ونزدیکی
کرم وتر ودر بعضی ملطف اخلاط غلیظ ورياح ومقوی دل وحافظ صحت وچشم فرده ودرد
سینه وسبز وکرده ومنانه نافع وکویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید
پسر ست ولطفه منعقد قبول صورت الونا نمیکند ولطول اوجهة سرعت حرکت اطفال
موثر وفلبش را ودر بارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز پنجشنبه رافع سحر وچشم
بد ست بید دانه حنظل ست بهاجوری بهندی اسم کف مریم ست بدبه دراصفهان
خرخذا وپرپانا مند وآن حیوانیست بقدر بالقا خاکستری رنک وزیر شکم
او سفید وپاهای او بقدر سوزن وکنز الود سردر تردد ودر هم سنرب او ناشر

الباء مع الالف بال قافله صغار ست بانه جبد ست بالوک
سک ست بلوبه مصر جعفیل ست بادمی اسم تریاق فاروق ست بالیوطس الکلیل الملک طس
ست بارو باسه اسم هندی استخوان ست باتی بهندی فیل ست بالس بهندی
اوزست بالیمو بانطی سیم بنا بتست بخش مانند شلغم وسیاه وهرخند در زمین
فرورود وباریک سکرد وتا قدر موی رسد وخام وبخته او ماکول ولذیذ ومایل بترشی
وساقش بارطوبت رغبة ورغب دارد وبرشاخهای او برکهای ریزه مانند خار
کوهکی وبرشاخ ملاصق بدون میاتبخش درد وبم کرم ودر اول خشک ونزدیکی
کرم وتر ودر بعضی ملطف اخلاط غلیظ ورياح ومقوی دل وحافظ صحت وچشم فرده ودرد
سینه وسبز وکرده ومنانه نافع وکویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید
پسر ست ولطفه منعقد قبول صورت الونا نمیکند ولطول اوجهة سرعت حرکت اطفال
موثر وفلبش را ودر بارچه سبز قبل از طلوع آفتاب روز پنجشنبه رافع سحر وچشم
بد ست بید دانه حنظل ست بهاجوری بهندی اسم کف مریم ست بدبه دراصفهان
خرخذا وپرپانا مند وآن حیوانیست بقدر بالقا خاکستری رنک وزیر شکم
او سفید وپاهای او بقدر سوزن وکنز الود سردر تردد ودر هم سنرب او ناشر

رافع عسر بول و یرقان و طلاء او جنه خفقان و سقوط لهاة و مطبوخ او در لوبست انار
که بار و غن کل بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانیدن رافع کری قدیم و در دگوش
و چون در کوزه سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روی را بکوفته تاوو فته بگشند
جنه عسر النفس مجرب دانسته اند و بلعق او با پاره کتان و امثال آن رافع بثور
ربع و قطور رطوبت او در اخلیل رافع خرفه البول ست ۴ ۴ معروف ست و
او را رافع سلیمان نامند در دو یم گرم و خشک و مهرا بخته او با شیت جنه عیش و قولنج
و سدد و خون منجمد و حصاة کرده و شانه و زهره و خون او جنه بیاض چشم و بهق و سفعه
و استحوان او جنه تب ربع نافع و بلعق پرو زبان او مورث جاه و دوستی مردم
و بدستور بلعق الحیه اسقل او در بن امور مؤثر و بلعق استحوان بال چپ آلوده زبان
بدگویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جنه تقویه حافظه و بیاد آمدن
فراموش شده و ابخه از جذام و او کبش مذبوح تمامه بر دروازه خانه جنه دفع سحر و
چشم بد و ام صبیان و بخور بر او جنه زحمهار و سحر و جنون و بیع کردن دلاوکری در ذبح
جنه قوة حافظه بغایت موثر و ناخن و بر او را در حریر زرد بسته و در زیر خصم گذاشتن
جنه الفت النبان خصوصا و فتیکه قمر در سنبله و محل دوستی با زهره داشته
باشند و نگاهداشتن بر او جنه نصرت بر خصم موثر ست ۴ ۴ ل محض ست ۴ ۴ لیسه
از اغذیه مشهوره ست و بهترین حبوبا و لحومی که از ان ترشح باید و کندم و
گوشت مرغ ست کرم و تر و کثر الغذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عصب دماغ
و موافق سرفه و خشونت سینه و با بس المزاج و دیر هضم و مسدد و مصلح
آن در محرور بن سکنجبین و در مبرود بن انگور و بالخاصیه اکشندن قدری از
و در دو یک ۴ ۴ لیسه موافق قوام اوست ۴ ۴ پ لغه هندی بیخی ست در جبال
کشمیر کنز الوجود ست و فسخ سفید مایل بزردی و طولا نا و غیر محوط و در جحم مقابل

سه عدد جدوار میشود نیم نخود او قاتل ست با سهال وقی عنیف و با لخاصیه مقاوم سم
اقیام میش ست و سایر سموم آبقی هرونه نزد یونانی نخر درخت عود ست از فلفل کوچک
تر و با اندک زردی و طعمش تند بوی و عود از دهی آید و از حوالی بنجر و عمان خیزد و
مرکب القوی دوم گرم و در خشک معتدل و معوی احشا و محلل ریاح و حصاة و با قوح
و مدر بول و ملین طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک باه و مهین هضم و خائیدن او
بهترین انواع استعمال اوست و قطور او مانع زکام و نزله و کذا اشتن در میان
متاع و حامه کرم زدن آن و بیخ آنرا چون چهل روز در میان شراب ما بر که بگذارند
بسیار سیاه میشود از عود قماری لقوفه نتوان نمود و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
قاقله ست هرطانه دانه البست شبیه بخلنج و نزد یونانی او خلنج ست و زاری گوید
فعلی ست و اظهر آنست که قسمی از جلنجل باشد چنانکه اطبا گویند او را در بسیار دانسته
چه او نیز از آن درخ مایل بسیاهی ست و بنائش مانند کندم و نرمش در غلافی
مقسم بدو قسم در بر دو دست معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن غیر قابض و
موافق سرفه و در سایر افعال مانند خلنج ست هرقولیون عام ست هر شعبه اصفح ست
هرواسم عربی اوراق الصفر ست هرجان نوز البر بر ست هرقلوه و هرقلوس نوعی
از هندبا بر لیست و نزد یونانی ابوخلساست و نزد یونانی قرصعنه آست هر ریزه مرانیه الیت
هرتال هندی مارزنج ست هرس هندی آهو ست هربابونه هندی بونتیای هندی ست
هری هندی یا اهلیله ست هرلوای هندی خروع ست هرار افشان و هزار الیتان بلغاری
فاتر ست هست کند هندی لوف ست هشقیقل اسم اشقاقل ست هشت دان
اسم فارسی نوعی از عود ست هفولوز اسم سریانی افتیمون ست هکل فقع ست
هسلم اسم عربی اکل لاحی لبنی ست و فارسی عبارت از مرق گوشت و کندم
مهر انجنه ست و در افعال مانند هریسه آست هلام نوعی از اغذیه ست که گوشت

کاو دوسالہ و امثال آن او را العبد انجنبن با آب دنبک در جای گذارند تا آب او جکیده
رفع کرد و بجب احتیاج بقول جاره دیا بارده را با سرکہ بخبه کوشت مذکور را دران سرکہ
اندازند و بقول را بردارند و اگر با بقول بجوشانند قسمے از اقراص خواهد بود و در افعال مشابه
مزاج بقول مطبوخه ست **هلیون** بفارسی مارجوبه نامند ساق و برگش شبیه بکرویا بشیر
قلیل و کلش مایل بسفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و با جلابه در دوم گرم و در اول تر و تخمش
در دوم گرم و تخمش در دوم خشک و در اول گرم و تر او را خشک غالب تر و هلیون مفتح
سده و جگر و مدر بول و مهی و محلل نفخ و غذایه او غالب و باهم و منیر رایحه بول و عرق
و مفتت حصاه و حنه در دسینه و ظلمت بصر و در دریه و استسقا و طبخ او هلیون طبیع
و رافع درد امعا و با نبراب جهه سم ثعلب و تقطیر البول و مضمضه او جهه درد دندان نافع
و مداومت او مبهج درد مفاصل و معده طعام و مغثی و مصلحش عسل گویند او کشنده سگ ست
و تخمش مفتح سده و سپرز و با عسل و روغن بلسان مخرج حصاه و زرجه او مدر حیض
و در اداره قوی تر از هلیون و قدر شربتش تا دو مثقال و مفرسر و مصلحش عسل ست
و بخش مسکن درد دندان و طبخ با عسل و تخم جربزه منقی کرده و مثانه و مجاری بول و
مخرج سنگ و ریگ آن و مفرریه و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درم ست
و در فلاحت مذکور ست که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند
هلیون میروید و از مجربات شمرده اند **هلیتون** زعرور ست **هلیضا** هندباست **هلیوة**
هلیلج اهلیلج ست **هلیانه** شاهبرج ست **هلیون** و هلیس سلق جبلی ست **هلک** قرن
السبل ست و نزد اطبا کریح الفار ست **هلده** اسم هندی عروق الصفر ست **هلیلج هلیج**
نوعی از دباب و مشهور بخرمگس ست **همنه** بهار و همینه جوان ابرون ست
هنبک هندی جلتیناست **هندوا** هندی نوعی از بیش ست **هنکن** سنبد ملایی
زهرج ست **هنکا جهار** هندی اسپیالیوس **هندبا** بفارسی کاسنی نامند و او لبتاغ

وبری میباشند ولبستانی او دو قسم میباشند یکی را برگ بزرگ و دراز و با فتوت
و مایل بتلخی و کلش کبود و بزرگ و او را بهندی باسنامی نامند و به تبرید و ترطیب زیاده
از قسم صغیر اوست و یکی را برگ کوچک و باریک و کلش کبود و ریزه و تلخ او غالب
و او را بهندی بالبقل نامند هر دو قسم دران سرد و تر با اجزاء حاره لطیفه از تشنج
رفع کرده و از حیله لطافت مفرط بحب اختلاط هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنگ و طبع
او میشود و او منفع تسدد و مقوی حگر و مسکن حرارت جوف و تشنج مفرط صفراوی التهاب
معده و موافق جگر حاره و باردہ و رافع سدہ او منفع بخاری بول و کردہ و آب برگ
او با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سدی است و چون آب او را بجوشانند و کف
کرفته باسکنجبین بنوشند جهت تهیای کهنه و نفوذ معده و رفع نفخ رطوبات و بلغم
جهت ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشنوث بجوشانند نفتیح و اسهال او زیاده میشود
و طلاء آب او جهت اورام حاره و درد چشم و با سرب سایيده و روغن کل جهت
سرطان متقرح سعدیل و غرغره او با خبازی شیر جهت ابتدا و ورم حلق و خناق و فاد کوبیده
برگ او جهت ورم حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه و آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس
حار و اورام حاره سعدیل و قدری شیر تبش آب او بر طحال سست و مفرط صلب سرفه
و مصلحش سنگ سنت و بم کاسنی در دوم خشک مایل بحرارت و با اجزاء باردہ
جهت تهیای صفراوی و سددی یرقان و خفقان و صداع و امراض حگر و با مطبوخ
صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف کرده و سبز زود قطع نفث الدم و بتحریک
اشتها موثر و بلغزاز ترطیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی است
و قدری شیر تبش از دو درهم تا نیم درهم و او منفع و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین
داده به خوشبو موافق آن و بیخ کاسنی در اول کرم و در دوم خشک و نهایت
منفع و ملطف اخلاط و منقی بخاری غذا و مدر بول و جهت تهیای مرکبه قرحه و تصفیه

خون ورفع ورم احشا و درد مفاصل واستسقا و تنقیح وتحلیل دموا دنافع و قدر شربت از سائیده او یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از نیم درم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است **هندبای** بری اگر چند بری است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و تخمش بسیار تلخ و در کرش درشت و بی خارست او را بالقبله نهود و نامند در آخر اول سرد و خشک و در تبرید زاید بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع اوصاف بغیر ترطیب قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب او بار و غن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و مدر شهر و حمول عصاره او رافع ورم حاره و ضماد تنیخ او جهة گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و با آرد جو جهة باد سرخ و با سفیدآب و سرکه جهة سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و تنیخ او در اوصاف فوق تر از بستانی است و هر یک بدل دیگری اند **هندبای** ماشیه و **هندبای** شنانیه شبیه بنوع بزرگ و رق بستانیست **هندبا البقل** نوع ریزه برگ کاسنی بستانیست **هوم** بلغه ترک نباتیست شاخهای برگره و مابرش شبیه بعنب الثعلب و کنگ ازان بسیار محظوظ نگردد و باریک و صلب و کلش زرد تیره شبیه بیاسمن و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و نفیضی تخریر یم است در اول سیوم گرم و خشک و جالینوس مفتح و مسدد و ماجدت بسیار و مجفف و طبیخ کل او جهة حصاة مثانه و احتباس بول مفید و ذرور کل او جهة خون جراحات و قدر نیم بیشش بکمیقال و زنبار ارد مشقال او کشنده بمجفف قولنج **هوخاریقون** معرب از او فاریقون یونانیست و ان سه قسم است اشخر مانند چوبست قسم راسافی تقدیر نیم بری و زیاده و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ و کلش سفید و شبیه بکل شنبلیله شبیه بموی صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور مانند جو منبتش زمینهای سخت در اول سیوم گرم و خشک و فوتش نا ده سال ماند قسم و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و منضج سدد و دهنه درد و رک نافع و برگش جهة التیام جراحات و تقیه زمینهای متقنه و رفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهة

این کتاب نسخه بی همتا و بی نظیر است که در هیچ جای دنیا نسخه دیگر آن یافت نمی شود و ما افتخار داریم که این نسخه را در اختیار شما قرار میدهیم

نرگس سپید بل و مداومت شرب تخم او با هر دو زنجبیل هم باماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند
وجهت پشت ریع با نیموزن او سداب بدستور مجرب نوشته اند و بدلش تخم شبت و انیسون است
وصف وی بزرگتر از اول برگش لقد لغناع و بر شعبه مستقیم و ساقش سرخ و کلش زرد و تخمش
در غلافه مانند حشحاش و ماخطوط و در بوی شبیه برانیخ و در طعم کرم و حسکف و دود و هم
از تخمش مسهل صفرا غلیظ و خوردن آب سرد مهیج علل اوست و در سایر افعال مانند قسم
اول و چون در مزاج بحرانی مانند طلاء او را فع جراحات عظیمه است وصف دیگر که وادی
روی عبارت از دوست نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی بسیار سرخ و پر شاخ و
برگش مانند برگ سداب و کلش زرد و بوی مانند قسم اول و کرمز از اول و مسهل
رطوبات معده و مجفف آن و در جمیع افعال فوتر از اول و ثانی باسرخ کننده رخسار و مغوی
معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر بول و حصاه و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم
و جهت استسقاء و قولنج و تب ربع نافع و طلاء او جهت بهق و آثار و بوا سیر و مزمان مفاصل
و التیام قروح نافع و مصدیه و محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام
او مثل یکدیگر اند و بدل هم آن بوزن آن اذخر و لفف آن بنیم کرست و مولف اختیارات
بدیعی گوید که تخم هو فاریقون و دارزی شبیه بسماق است و ابن قول مخالف قول جمهور
و اطباء آوند و قدر از ناکیر هندیست قسم اخیر است اگرچه ابن البیطار و حکماء هند هو فاریقون و دارزی
رو می را یکی دانسته اند و ناکیر را غیر است از آن و از اقسام آن مزد کامل مرادالیقان است
هو مخطیداس طرطوثه است که در تثلیث البنس بیاشند و او غیر طرطبه البیض است و مذکور شد
هو جوه و هو قفیداس مرناء الرای است هوجوبه و هو فیلوس ابو فلساست هو دراسیون
اسم مولد لغناع است هوبره اسم فارسی خبازلست هوپوهندی اسم اهل سند
هوالنسبت بابدان افضل عناصر است و نسبت بروح حیوان و نزدیک آن چون
بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجساد مکتوبات نسنده و ضعیف است و هیچ

319

از ان جاله وعار نمیتوانند بود وفساد او باعث فساد مواد بدنست ولقد احتیاج بهریک
بان وتغیرات او سبب لطافت از هر مخیری صورت پذیرست چه از اسباب اجرام علوی
وجواجسام سفلی وتدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است وانرا آن در انجا رقم ندادیم بلکه ایراد
مصلحات او تقدیر وجزی مطلوبست چه خروج او بکه از حالت صحت موجب وبا امراض
بیشمارست وعلم بمعدلت او از واجبات وبجز بین تقریح نموده اند که بخورد روی وطرفاز
بحر بالست وبجوز کردن ولو بیدن عنبر ولاون وقطران وخوزبن طبن مختوم واشتمام آن و
نافه وزهر مهره وخوردن ولو بیدن تریخ وتارنج وسرکه ومورد وبازو وفتاح رفع ضرر هوا را بها
میکنند وآموده است **هل یوا** قاقله است **هبردن** نوعی از خرماست وگویند مراد از وست
هشیر عربیست اسم جنس حرنف است ونزد بعضی مخصوص بزی آن **هضمان** اسم عربی
فجل بزبست **هرار** اسم فارسی نتاج است **هبر** هندی اسم لم است **هرا** اسم هندی الماس است
هبراد وکس اسم هندی دم الاخوین است **حرف الیاء**
یاقوت بهترین او سرخ وشفاف وکلناریست که بهرمانی ورمانی نامند

که بجوشانند و بعد از آن خمیر بپس و روی و لعل از اضمام سرخ اوست و بعد از ضعف سرخ بهولیق
او زرد نارنجی پس زعفرانی پس زرد کمرنگ و بعد از زرد کمرنگ سپیدی کوفته پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس بنفشه
و بعد از همه سفیدان و غیر سرخ را با اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگش تر میکرد و گویند چون با سفید
آن مخلوط سرخ با شند آتش معتدل که او را بر بوی نشاندند تمام رنگ بسیار کرد و با فوشیر صلب تر از همه
احجار است بغیر الماس است و رایحه کهربا دارد و موزون مفرد است و مایدن او بیخ بوخته و آب سنباده باعث جلای
او و با فوشیر سرخ در حرارت معتدل و زرد او در رطوبت کم و حرکت و کم و در اول جرم و سفید در اول و خشک در همه
غالب بود و مقوی دل و دماغ و مفرح و مشرب بکبر هم و تریاق سموم و لدیغ و با خاصیتی خنه رفع طاعون و تبر هوا و سوداوی
و صرع و خفقان و رفع اخلاط غلیظ و لغث الدم و انکسار یا و خنه قضای حاجات و رفع فرط عقه و غوی و طاعون
و در دماغ داشتن او خنه رفع لشکی و بوی دهان موزون خنه شرب تش از قیراط تا یکدانگ است یاسمین تریاق و استنشاق
میباشند بر اوراطیان و نقار بس یاسمین سفید و مذکر شند و لبنا او چنیلا که یاسمین تانی باشد و آن زرد
و سفید و ابیض الدوله کویند غوا اسا نیز میباشند و سفید تواطا سمی به زنبق و بوسن از و را تخصوص کوش
سفید دانسته اند و بوسن سفید نزاکر غوانیان مقصود انحاصیه ست و این از خنه شبا هتی است که در بوسن او کر
شده و جمهور اطبا تر نیف یاسمین نموده اند که درخت او مانند درخت مرد و اس و برگش نرم تر و بین تر و سطبر
برگ مورد ست و درخت قسم سفید او صعفیر و بلش سفید با شاخه سرخ و لبا او خرچ شنبود از و قسم
شکفتن نرگس تا اول عقرب کل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع رزد و عظیم و حبری و مانند
درخت مورست و زرد و نصف قسم زرد او مسی زنبق ست و آن در جرم کرم و خشک و مفتح سدد و
مسهل بلغم و کودا و ماء الصفر و رافع سدد و رباح غلیظ و فاسد و مفاصل و امثال آن و مقام سموم
و نفع و محرک باه و مدر حیض و مخرج جنین و اضمام کرم شکم و بو بدن او خنه درد سر بارد و تقویه دماغ
و رفع رباح دماغ و نطول طبیخ او خنه در دماغ بارد و صداع و ضمار او خنه تکلف و رفع کوفی عموس سیاه بردن
مؤثر و مصدع محرور بی و مصلحش بقشه و کل سرخ و سرکه و خدر شربتش از جرم او سه درم و
از آب او ده درم و مدبش با سپیدی رزد و مدبل با هر دو با سپیدی ترنجبین و روغن با سپیدی

بدسنور مفتح ومحلل ودر جميع افعال مذكوره قوتر ثانيتر است وقدر نرخشش ٣٠ درهم ناچيزم است و
كل باسمين زرد ند بسنور مداومت نمايند حنه الاستفاده ودر كرد مفاصل مجرب بيان نموده اند باسمين
سفيد اسم فارسي باسمين بر لسب باسمين تركي غشه النارست يا بوشقاق غير اسم تركي عربي المهاست
ماريوز اسم تركي فوج است بايره طاسي اسم تركي حجر العاج است بايغ اسم تركي دهن است
ابايع اباع بيروج لغه سرباز مينمود وصوريتي داسم جنس هر زوجي ومشامل ميشح تفاح جيلي وبرلسب خيانكه تفاح شامل
تمر اقسام اوست وازمطلق اوبمعهود قسم جيلي وخواني ميشح بر نوع تفاح كه بزرگ باشد بشكافته شبيه بود
صورت انسان مشاهده نموده اند كرده او را ازين جهت بابن اسم نامبده اند وميشح تفاح جيلي اوبا
مشابهي بصورت انسان دارد بخلاف سيب كه لسبا مشابه بسر است بيروج الصنم ميشح تفاح برلسب بشكل
دو انسان كه روبروي يكديگر كرده باشند واو راهم كباه مسك كتن بزنامند چه در عوام مشهورست
كه هر كه او را فكند ماعيت هلاك اوست لهذا بعد از خارج كردن اطراف ميشح او مسك را بجاي
سند قنا از حركت نيفتد وبعد از خشك شدن ميشح مذكور در دو اني مينهند تا آرد در دو اني اصل
زرد رنگ شبيه بمبوه سابد وكلش سفيد وكوبند در شيشه ميدرخشند وبخش صورت دو انسان تواجه
وستوره بليقهاي اشقر شبيه بمومي بخلاف سابر اقسام ميشح تفاح كه ليقهاي مذكور ندارد وبدانكه
سر ابن صورت را جدا نكنند قوتش ناتصف سال باقيست در اول سيوم سرد ودر آخران
خشك ومحذر وهر عضو قسم ماده آن دوا ي هم عضو انسان ودر قسم تر دو دواعي هم عضو دوان است
وتر ابا زعفران جهه مفاصل وعرق النسا ونفرس وبا مقل جهه بواسير وبا سكنجبين جهه خفقان
وماكابت جهه حرقة البول ودرد ريه وتمر او جهه اكله وتمر او جهه خنه ناقع ومغلظ خون و
مسلد ذهن ومصلحش روغنها وقدر نرخشش چهار قراط است ودر زير بخات و
اعلاء غريه نجابت موثر وازهرمس نقل فرموده اند كه بهترين زمان قلع او آنست كه
مرغ در خانه شرف يا در خانه خطر از خطوط شرف ومضاف سعودين يا احدهما در تسعدين
وباقمر قريب بهم باشد ودر روز ٣ شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سابر اوقات است

وعلى هذا

چون عضوی از اعضای او را بیابند ازشرم او قلب روغن بان یا زیتی یا روغن تلدت نرم سائیده
به پیشانی و شقیقه‌ها و روی را بآن تدهین نمایند زود ملوک بسیار مکرم و معزز باشند و هر جا حاجتی که روی دهد
برآورد کرده و چون مجموع او را با عضوی از ازان شکسته و بآلتی قطع کنند و برباز و به بندند ازاکران
آویزند اکل افتاب و لخوق و حرق و حافظه و راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او
حین رفع صرع و تشکیل غضب ملوک نهایت موثر و بعضی شرط داشته اند که در اول ماه باید تعلیق
نمایند و بخور او حین دود رسیدن شیاطین و جن و رفع فساد عفاریت و جنون موثر است و غیر از این
او را با روغن کل سائیده زن حامله بر شکم طلا کند از اسقاط جنین ایمن باشند و چون با کندو
کل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلا و آن را فایده عسر ولادت است و هرگاه با کندو کل
کل شکفته را در کتان بریسمان شب نو که هنوز زنگ نخورده باشد مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کرده **بیروج انفار** بر وزن
بیروج انضم است **پیروزه** اسم فارسی مقلوبه یمانیه است و نزد بعضی رجله **پیروجا** با دو جیم است **پیرو**
اسم سریانی لقلب است که بفارسی استر **پیروع** اسم جنس ثابت شبردار است و گویند از مطلق
او مراد لاغر است چه ان بهترین اقسام اوست چون هر چه اسم مخصوص ندکور کرده اند از انجا
ذکر خاص کلیه آن بیان میشود و جمع پیروعات در غایب کرمی و خشک و اکثر آن در قبضه چهارم کرم اند
و با سمیه اند و جراحت کنده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و مورث اسهال و مورث قرحه امعا
و زحیر و بخش مورث غشیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و استهال آزاد در خایع بدان
جایز داشته اند و اگر بخورد ون بعضی از ان احتیاج افتد از دو و سه قطره شبر او بدون مصلح
نباید آشامید و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و کطیرا و سپوس
و کثیرا است و دفع سرکه را فع افراط عمل اوست **بجور** اسم حمار الوحش است و نزد اطبا
نوشادر است و در الف مذکور شد **پیروزه** فیروز است **پیزقه** در حب است **پیراع**
قصب است **پیرو عنصر النار** است **پیرنا** اسم عربی حناست **پیرامیع** هلیلج است **پیروع** فارسی
موش دشتی نامند و مانند موش است از ان بزرگتر و دستهای او بسیار کوتاه تر از پا و بالای

دنباله اش بلندست در سیوم گرم و خشک و کثیر الغذا و بلغمی طبع و مدر بول و مهی و جهه جذام امراض
بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ کرده و شانه نافع و محرق خون و مصلحش
میوه های تازه و ترشبهاست بشف مجر الشیب ست یعقوب کبک ترست یعفید خیدر
ست یعیضا بغین معجمه اسم سرمایه ریاس ست یغطین اسم جنس کل نیانیت که بر ساق نه
ابتد مثل نبات خربزه و لعاب و اشاک آن و عوام را مطلق او مراد فرح ست که بفارسی
یلنجوج و کذ و نامند یلنجوج بعربی عود هندست یلیوه اسم ترکی سلویاست یلقون اسم ترکی طرفاست
که بفارسی کرنامند یم اسم فارسی عری السمک ست یمام اسم کبوترست فالج یمام شقیقین ازست
یلیک اسم ترکی طحلب النبیذ ست یمشان اسم ترکی زعرورست یمشو بلغه اکثر ان الوتست
که شوره نامند یمر نامر صاف ست یمورط اسم ترکی پخش ست که تخم قرنبا باشند ینبون بلغه نبطی
ست اسم شقایق الفجه ست ینظرا اسم سلمه ست ینبوش خرنوب بنظر ست یمه بتاب
مشک سیه انجدریی و برکش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و ملکش
رزد و مولف احتیارات بدلیو کوید او را در شیراز نمبل دارو نامند نازه او جهه الصاق
جراحات تازه و ذرور خشک او جهه زخمهای کهنه و زنبور یمفید همه جذامیاست یوز فارسی
فهد ست و بعربی نامند صیوانیت مانند یلیک و او را رام نموده مانند سکان
حراست و بشکار صید وحوش بکار دارند و کمتر از یلیک و در جمیع اوصاف قریب بادست یوشان اسم ترکی پیچ
یونجه صحرای اسم ترکی و فارسی مضغه ست یونجه باغی اسم ترکی رطبه ست یونک اسم ترکی لوف
ست یهلان اودی اسم ترکی تیل ست یرکوکی اسم ترکی جرزست که بفارسی زردک نامند قد تم بحمد الله

تمام

جنبه رعاف و وزرحه او بارد و غسل زیتون جنه حفظ جنین از اسقاط و طلاء او بارکه

ن

حب چشم قوت و اسهال را نافع است
قدر [illegible] اول با [illegible] بعد از آن با [illegible] زرد چوبه
و بعد از آن با آب سیر خلقانی نفخه داده بس
صاف نخود چهل روز در آب مانگ بخیسانی نماید
و بقدر ۶ درم آرزن جیه بندد ۱۲

مرهم افوه نمائی و خارا بر روغن کاو مخلوط کنه

ن

۲ درم ۲ درم

آنکه کوبی بندد وقت خواب تا سه روز بخوبه

وصی بوالبرا حکیم نظر حسین قاب

کار بابونج عصر بلیله سیاه در روغن کاو بریان کنه دوم الذکر

۲ درم ۲ درم

وضع محرق صنع عربی طبایر سفید کل مختوم مروارید سحق

۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم

با دیان همه را نفوذ کنه با لعاب بهدانه قرص سازد خوراک

۲ درم

بخار سر با تشریح انجار بخوبه

[illegible] آب نفناع خرزول شراب بیانی خمیر ترش

آب شهد ۶ درم ۶ درم ۲ درم ۱۱ درم

۱۲ درم ۳ درم ۱۲ درم ۸ درم ۸ درم ۸ درم

تخم از هفوات تخفه آب نفناع خرزول شراب بیانی خمیر ترش

آب دریا ۸ درم ۸ درم ۱۲ درم ۲۴ درم

عسل خالص ۱۲ ۲۴ درم ۴۰ درم ۸ درم

تخم صحیح [illegible] آب نفناع خرزول شراب بیانی خمیر ترش

آب آن دریا عسل خالص ۲ مثقال ۲ مثقال مثقال یکعدد وزن مثقال

بلغزار پشقصه نشسته [illegible] ۱۲ شربت نفناع چهل مثقال

چهل مثقال و نیم مثقال

که هر دو تواند کرد و منفی معده از اخلاط سوخته و رافع

بالغم و مهیج است و چون بر آن معاجین بالیه بنوشند در

سرعت بعید میل است

عمل اکسیر تلخ

به ترکیب دیگر نوشته است که مسمی بجواهر الضیاع است از خواص اوست که هر چیز را که بآن وصل نمایند و یا بر آن بپاشند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتوبه است پیه تازه را بسیار رقیق ورق کرده بر روی سنگ پهنی آهک آب ندیده بیخته ریخته اوراق را بهلوی هم چیده آهک بر او بپاشند بحدیکه اوراق را بپوشاند تا جمله اوراق فرو شود و قلیحف شود پس سنگ پهن هموار بر روی آن بگذارند و بعد از خواندن کده تا آفتاب کده تا نهند بر روی نهند تا آهک تمام از وزن شود پس نمک مسحوق به سنگ و نوشادر و لحاف نمد تا یکهفته در زیر سنگ بگذارند و نشویند و مرتبی که بر روی نهند باید بر گاه در آفتاب بگذارند و چربی از او ظاهر کرده باز آب نمک بخوشانند و چربی که بر روی اوراق ظاهر کرده باشد پاک کرده در آفتاب خشک کنند و اگر مرتبی باقی ماند باز با آب نمک بخوشانند تا جمیع زایل شود و کمال او در عدم چربی نسبت بآهن مرتبه سایده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری بر آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بهم زده و کف او را گرفته قطره بر روی سنگ بسایند تا وقتی که سنگ بالا بالنگ زیرین چسبیده مانع انفصال گردد پس قطره قطره آب آهک صدف بقدر روان شدن در او بریخته استعمال نمایند و باید آب آهک باندازه روان کنند چون جیزرا بآمیخته باشند در اندک زمانی خشک شود از خواص اوست که هر چیز بدو الصاق یابد از آب و آتش باز نشود و از جمله صلابت جیز رود کار نباشد و این از اعمال غریبه و آثار عجیبه شاهده نخواهند و از اسرار مکتوبه است

نسخه کحل مژ تالیف علویجان مغنی مرورارید با سفته با قوت رمانی با قوت زرد تو تیای کرمانی [illegible] اقلیمای فتح ساج هندی سرمه اصفهانی

مرورا در دبه چینی تازه وری کرده سجیده بعد از آنکه مرورا چون دانهای نخود کرده باشند تا آتش اخگر نسوزانند تا دبه سوخته نشود و سرمه بد احتراق برسد پس در کلاب یک خرمرد نباشد بعد از آن تا ده روز در کلاب حلایه کنند پس بکهفته دیگر در آب بیخ پرورده تا بند پس آب بیخ را دور کنند سرمه را خشک کرده با سایر ادویه بیخ جوارات صلایه کنند و باقی ادویه کوفته بیخته مخلوط سازند پس هر جزو ازین سرمه بکجزو باقی که مرغوم میشود داخل نموده برچشم کشند و نسخه کاجل در فصل کحل نوشته شد ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوای سموم

مشتمل است بر پنج فصل اوّل در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن دویم در تدابیر مشترکه سموم سیوم در تدابیر مشترکه سموم چهارم در تدابیر سموم ملذوعه پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند فصل اوّل در تدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله محرمات است که چون طفل را در دون ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدری از اشک چشم گاو کوهی که در تقویم تخت چشم او منجمد گردد و مسی به ترمالک گاو کوهی است دور او بمالند کور شود بر کام طفل مالند و تا یام حیوة از سموم منزوبه و ملذوعه متضرر نگردد و بدستور در آن وقت از غاذر هر معنی بر کامش مالند تا روز متوالی هر روز نقدی بر نجی با شیر دهند همین از داد و از این جمله شربت با چیل بحری است که در ماهی دو بار نقدی بر نجی با کلاب ساده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شربت غاذر هر معنی در هر ماهی دو بار با نقدی قراطی با کیلو انگبین همین از داد و از این جمله شربت تخم خاصه است که در اول تحویل شمس محل تا روز روز دست بکمتقال از آن غاذر مانند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بقیه مخصوص ستم لوم دانند مطلق سموم و متفق علیه اطبا است که چون خرنیل را یکسر در زیر خیانیده بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود سموم گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چیزهای خبری که مجهول الخاصیه و غیر معروف شده و بدستور بنشکرند چیزهائی که معلوم نباشد هر چند که او خیر نماید و خواهند در مواضع قریب آشیان هوام و خزاهها بدون نخور ساخ گاو کوهی و اشتمال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظرف مخصوص بی قلعی مانده باشد و گوشتی که کرم بوده نهج پوشانیده نشده که منفذی نباشد که خروج نماید شیشه بخوان مقدار یک مانده که سرد

کردد و خوردن کنر بیوه بدون آب پیدن آن خصوصاً انکور پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع افراد یکسان
نمی باشد چه با بس المزاج و معتاد بن افیون و سمومات کمتر متضرر می کردند بلکه بعض اصلا متضرر نمیشوند
چنانکه مشاهده شده که عقرب معتاد افیون را کزیده و عقرب در ساعت هلاک شده و شخص متضرر نشده و
ادراک الم نیز چنان نمود و بدستور معتادین شراب تریاق را نیز همین خاصیت است و در خانها نگاهداشتن
مرغ و طاوس و کربه و مرغ آبی و مرغ خانکی و امثال آن که خشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و ماخود
کاو و کوسفند و غاز را بمعنی وحیوانی و مهر مار و خاک صوفی چیده و خاک ارمنستان که کمتر از طین مختوم است
و ماز جیل بحری از خرو ریات است و در دفع کزیدن هوام و زنده نشیای مذکوره را از جمله محرمات است و حضور
آن چنه تداوی سموم نموده قایم مقام تریاق اکبر خصوصاً مانوینی را داشتن یکی از انها واجبات است

فصل دویم در ندابیر شرکه سموم باید دانست که تا از سم بدل که منبع روح حیوانیت نرسد باعث هلاک
نمیکردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملدوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم با سبب حرارته مفرطه محرقه
و معفنه است باعث برود و مفرط که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و بیوست و ثقل مفرطی که باعث
سد طریق اکردد و صورت نوعیه که از بس مضاد روح حیوانی نشود و انچه بحسب اقتضای صورة نوعیه
باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدابیر دفع سم آن بانیاتی قویه و انا خاصیته بحسب کیفیت و کمیت زیاده
باید کرد و چاره آن تقریبا دل فضلات باره و خشونی مانند کلاب و صندل و کافور و روغن کل و نیلوفر
و امثال آن و در باره قسمین با شیا عطره حاره و در ادواط بیوست ترطیب بثل بزر و مرطبان
نهری و انچه در اقسام آن با انا خاصیته نافع است فاذ بر در تریاق فاروق و ماز جیل بحری است و دفع
خواب بکردن لازم است و تدبیر عضوی که اول سموم با و رسد شرط است چه از او سرایت بمجاورة و نکروه
بتدریج بدن میرسد پس اکر سم از جمله مشروبه باشد در قی میباید نمود و اکر ملدوعه باشد و در بستن محکم
آن عضو سعی کند و مکیدن آن و ریختن آب دهان و باید الشخص نا شتا نباشد و اولا مضمضه بروغن
کل نیلوفر و روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از ان بمکد و آب دهان را بریزد یا اندوه تریاق قبل از زهر
و امثال آن مضمضه کند و بدستور موضع کزیده را چامت کند که بلغت جذب سم کرده و او دیه جذابه

مضمضه

ضماد نمایند مثل مرکبین کبوتر و بوزنه و زفت و سرکین نر و پیر و کوکرد و امثال آنرا با بول و روغن زیتون
و عسل هر یک که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذب است و باید که بعد از چسبیدن مهره شیر براو
ریخته و تا یکروز بسته شود و تکرار و ریختن آن نماید و چون شیر منجمد نگردد و مهره بیفتد علامت نخالفت و در
بعض قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داع کردن موضع
گزیده بسیار نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملدوعه که معلوم نبوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر انچه
معلوم نباشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالتی که اندک تغیر ظاهر کرده باشد کرم و روغن گل تازه
و یا روغن کاو و مطبوخ نبات و آب انگور و عسل و بوره مکرر می کند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط
عقل گردد حقنه کند و ادویه تریاقیه انچه مقدور باشد بدهند و هرگاه بالتهاب حرارت و تشنگی مفرط بود
علامت حرارت است در اینصورت روغن گل تازه و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و
ماء اللبن با شکر و ترخم کافور و آب لیمو و امثال آن از مبردات نیز نافع است و هکذا باید بر موضع
در دناک و حوالی دل ضماد و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نماید و اگر علامت برودت
ظاهر گردد مثل بیحسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تسویس عقل و تشنگی اندک و نبض در اینصورت زعفران
و تریاقات حاره و سیاه و شیر و خیطینا و حلتیت و جندبادستر و امثال آن باید نخورد و در لخلخهای حاره
مانند عرق فتنه و عرق بهار و جندبادستر و امثال آن باید استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فوذنج
و شیر نیز تر نجبین و بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و اگر علامات ثقل و بیهوشی ظاهر گردد مثل
برآمدگی شکم و دور دامن و اختباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در اینصورت حقنه بسهلات قوی مثل
سنا و مکی و بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه با حلتیت و عقل و سکنجبین و شکر تر و بوره و امثال آن باید نمود
و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه سهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و کوشت
آبی که ادویه مناسبه بآن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط نشده باشد غشی و بیهوشی و عرق سرد و کشتی
شبیه بحالت خود و معده او را بقوت تمام مالند و باد و زدن بینی بدهند و ادویه قلبیه بر روی سینه
او مکرر طلا کنند و انچه در علاج غشی مذکور است بعمل آرند و اگر با سهال مفرط و بیحسی باشد بر آن

یا مالند

بداوی روغنها و لعابها کنند و بعد ازان او دیه قلبیه و تریاقات را با آب میوه‌های قابض و ریباس و سیب و لیمون و دوغ داغ کرده و امثال آن باید خورد و هرگاه سم ملذوعه شد بدستوری که گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم مارچه که مقشر کرده باشند و تخم لیمون و تخم ترنج بغایت مفید است و این دو را جهت سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع مغز اکان سی مثقال نمک دو برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال دانه ترنج مقشره مثقال اخیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند و قدر نخود حبه کرده در سایه خشک کنند تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است یا این صفت طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حبه و خاک اختستان یا مساوی آن جمله را بروغن گاو چرب کرده بوزن او دیه عسل سرشته و دو درهم او را نیز شسته و هرگاه علامت زیادتی خون و سموم ظاهر شود قصد بغایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع که سابقا مذکور شد فصل سیوم در مداوای سموم مشروبه که معروف شد و درین فصل بیان مداوی بعضی از آن که اشهر اند ذکر کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود بحسب اعراض و علامات هر یک مداوای مشهوره آن قسم عمل کرد چه اکثر آنرا علاج یک طریقست پنبس قدر حبه او در عرض دو ساعت بهلاک میکشد و او را سریع الاثر گویند از اسم فاعلی دانسته اند و علامتش دوم زبان و سر درد و دوار و بر آمدگی حدقه و غشی پی در پی و علامات دیگر مذکور است مطبوخ تخم سلغم و روغن کاو و اگر روغن فاوجیل بجای هم رسد بهتر از همه مقیات و بعد از ان تریاق زهر بزرد و خالص است برای محمد زکریا و اکثر اطبا تخم کبر را فاذزهر او دانسته اند دو او المسک حار را درین باب قوی تر از تریاق فاروق میدانند وجدوار را از عظیم است قرون السنبل از لوازم تریاق و بول الدم و سپاهی زنگ و اعراض گرسنگی است دو درعایت حرارت است و مداوای او بعد از قی تریاق بگلنگال کافور با گلاب و شهد زنبور دفع سرد کرده و آب میوه‌ها مخصوص سرو است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن با جلاب و حماضات باردة مثل صندلین و کافور و شیاف مانیا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن مرارة النمر زهره پلنگ است تا نه ساعت کشنده است بقی بنبر و از سموم حاره و مداوای او بدستور قرون السنبل است و بنیر مایه آبهورا تریاق آن دانسته اند نه کافور و مرارة الذئب و سمیته مانند بعضی است و مداوای او

بدستور آن و بار و غن قی مکرر کردن نافع است و نرا ب و کوشت آب مزع با قدری مسک مفید است و ادویه مشترک
النفع که قبل ازین مذکور شد و جمیع سموم نافع اند اراده کلب الماء قدر یکعدس آن بعد از هفت روز کنه است
و تریاق او نیز مانند حرکوش است و روغن کاو و یا حنظل با و دارچینی و نبات کاو کوهی مورث غشی شدید و اراب
و تریاق او بعد از قی کردن با روغن کاو و آب نیم گرم تریاقات مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته و
فیلزهر است که در یکروز چهار مرتبه و هر مرتبه یکمثقال دهند عرق الدابه مورث ورم روی و بینی آن و خناق
و عرق لبلاب و بدبوی است دوائی او بعد از قی کردن با ماء العسل نرب میفنج یعنی تخم و روغن کلنج است
که تکرر نوشند و تریاق الطین مذکور را زنبور بری از سموم حاره و اگر گزند موت سل است و اعراض او در معده
و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بدبوئی و نفث الدم و ماء دوای آن آب خیار و نیلوفر الذع و زنان و اب
برگ خطمی و مرطبان نهرست و بعد از تسکین عوارض خوردن جزء قی سیاه و خاریقون و تیرا و راسوس السوسه
بقدر دو درهم با جلاب و شیر الاکلنک مانند از سموم حاره و علامت آن مانند اعراض ارنب
بحری و با انتهاب و اختلاط و تشنج است و مداوای آن مانند ارنب بحری و قی کردن با آب گرم و روغن
کلنج و نرب نیلوفر تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و جبهه احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکاندن
روغن گل با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه روغن بادام و نان میده و با لوده و انچر خشک و حریره از
آرد کندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن فوزنجه و خربق و تخم خربق بدستور مذکور است و تریاقات
مذکوره و دواء المسک و متر و دیاطوس و تریاق اربعه نافعند بلادر و جندبیدستر و امثال آن مورث احتراق
و جنون و وسواس و انتهاب معده و تشنج مفرط اند و مداوای آن نرب نیلوفر و روغن و کوشت آبهای حرب
و تخم مرو و شیر خرفه و استشاق روغن گل و سفرجه و حرب کردن سر بر روغنهای مرطبه و مغز
کردکان خاور بر بلادرست خوردن خون کاو و بستگی تیز و خون در بعنه مورث کرب و اضطراب شدید و غشیان
عنیف و درد حاد و عسر النفس و گزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای او حقنه و نرب نیلوفر حیوانات
با برگ و حلتیت و بوره و خلفل با برگ تا رفع انچه آن باید و در بن قسم حاد قی جایز نیست مگر در نیلوفر حاد
و جوارش عود و معجون مصطکی و ماء العسل در ینهاب مفیدست بنوعات حرب طین و امثال آن از ادویه

حاره مسهله مورث التهاب وغشیان واطلاق بسیار و بخش است و مداوای آن دوغ و شیر بادیه قابضه است
بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغن ها و لعابات و در باب قابضه اما اشیا بارده مخدره مثل
افیون و بزر البنج و شکران و لفاح و ماتوره و امثال آن مورث خارش بدن و ظلمه بصر و سدر و دوار
و سردی دست و پا و بیحت اعضا و سستی است و چون بجد عرق سرد و خنکی اعضا و نبات مفرط سد علاج
ندارد و مداوای آن قی کردن باماء العسل است و نمک و بوره و سکنجبین و روغنهاست و شرب شراب ماهلتیث
و دارچینی و فلفل و جند و طبرزد با نخواه و نارجیل و ریباس و ترنجبین کبیر و حقنهای تند مرکبه با صعتر و فسنجشنیز
و روغن گل نرم و شربت شیر و کرکان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حاره مانند روغن بادبن و بومن
و بنفشه و جند و حلتیت نافع است و اگر مساوی افیون مزوبه جند خورده شود در رفع مضرت افیون
از مجربات است و مداوای خوردن بزر قطونا و کوفته و آب کشیر بعد از قی حلتیت و شراب و شراب
افسنتین کافیست و در مداوای قطر و لحاه و امثال آن مانند های مروشده که در موضع نمناک مانده باشد
بعد از قی معاجین حاره مثل فلذ فلی و کنوی و زراوند و صورا و امثال آن نفعه اما اشیا بارده مخدره مثل
مردار سنگ و اجرام معادنی در مرگ موش و سنجد و زرنیخ و امثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم
و درد احشا و در بعض بول الدم و در اکثر احتباس بول و حرم خانه و قرحه امعا است و گاه هست که باعث اطلاق
مفرط کرده و مداوای آن قی با وجود احتباس طبع حقنهاست و ماردینی با مرکبین کبوتر و شراب تفاح
و طبع انجیر و کرفس و زوفا و فسنجشنیز و زرنیخ و مسهلات و گوشت الهای جرب با بداوه و زرنیخ
مقتول و مصعد بعد از قطعه و مسهل و شربت ماء العسل مداوای صحیح است بدنمو زرنیخ و آهک و زنجار و ضابون
و امثال آن مورث قرحه امعا و بخش و خنکی دماغ و بول الدم صدر و معده است و گاه هست که آهک بول وضع نشود و
مداوای آن بعد از قی خوردن حلیب و آب کرم و شرب طبع تخم کتان و خیاری و تخم خربوز و تخم ترپزک است
و بدستور آب برنج و شیر و گوشت الهای جرب و آنچه دارتب بحری مذکور شد نافع است خوراک موسوم به
گوشت الهای مجربه گوشت الهای که گوشت الهای نجنه و کباب با و حبس کرمی مفرط آن بپوشانند که بخار آن دفع نشده سردکرده و الم آن باعث
سدر و دوار و بیهوشی می کرده و مداوای آن قی کردن و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب

مقویات معده دست و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غشیان شدید و آبهای مفوطر کرده بعلیج
هضمه مبادرت باید نمود و در تلخ و نمک تلخ و شورها امثال آن موجب مزمن شدید و علل نفس و سل است و مداوای
آن بروغن تازه و شکر و لعابهای تخم و امثال آن سفیدآب و حب بن کج و امثال آن موجب قولنج قوی و خناق و
خشکی دهان و برآمدگی سکنجه و مداوای آن شربت بارلعل سب یا آبطلی تازه و خیارزی و لعاب کتیرا و روغن
بادام و آبهال نمودن باید و دانک محموده با جلاب و سپرمهلات و هرگاه منجر سیج گردد مبادرت نمایند و در
جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود و میل بر یک بهر جهتی که شنیده بآن جهته دفع باید کرد و آلله
آن از خصوص شریف بخصوص جنس شرط است فصل چهارم در سموم ملدوغه معروفه و جراحات آلات سموم باید دانست که
سموم حیوانات بدسته سموم منزوبه قوی و ضعیف باشد و قواعد مذکوره شد و درین مکان بعضی از مشهوران
مذکور می گردد تا غیر مذکور را بآن تکذا و انمایند حیات اقسام مار بسیار است و مجموعه آن از شش طایفه بیرون نیستند
یکی آنکه مهلت بدا و ندهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدبیر او باشد و از یکهفته بیش
نکند و از قسم اول ماری میباشد در بلاد ترک از دو سر تا آخر سر با میل سیاهی زردی و جنس گرز و سرش
مارپیچ و بر آن تاجی و مسی بلکه ناظر نگویند چه دیده او بهر حیوانی که افتد هلاک میکرد و هر چند گرد و باشد
و وحوش و طیور از آن خایفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع تا پنج ذرع
و جنس او خشنده و گزنده او در عرض سه ساعت هلاک میشود و قسمی از آن شاخ دار میباشد و قسمی از آن بی شاخ
مافعی و صفت آن در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن او آنست که از آن موضع خون روان
گردد و بعد از آن زرداب و پس از آن برنگ قی و زنگاری و تدبیر آن بدستور است که در قولنج کلیه مذکور
شد و شربت زنبق گیرو و روغن کنه عسل و شیر و شراب کهنه و نگرانی و دو و منقال طلبنجبین با شراب و شربت
سایده مهره مار و پیش آن بر موضع گزیده و بزمایه خرگوش و غیران که تازه باشد با سرکه ممزوج کرده
تاب و خاکستر او اسپند و تخم بونجه و تخم عاطیشا و تخم کاشم و زراوند مدحرج و طویل و گرفش کوهی و تغذیه
بشرطان نهری زرخیل با شیر آن و الخ مغیث و این دوا را و سم افعی مانند تریاق کبیر و انبه
انبون ده درم فلفل نه درم و نصف زراوند مدحرج و چند بیدستر از هر یک یکدرهم و نیم با می منضج مرتبه

بقدری جزء استعمال کنند وخوردن آب سپند تا بقدر یک طل وبستن جرم آن از موجبات است حیات متعطنه وامثال آن وتمشین
وهر یک با لوانی مختلفه و بزرگ و کوچک می باشد و تمشین کبیر فارسی از دو نامند نوع عظیم است و کوچک تر از نوع دوم نیست
وزیاده بر سی فرع می باشد وچشمش بسیار بزرگ و در تحت خاک زیرین او تقویر است مانند دو دندان او بسیار
ونفع از آن بال دار مانند بال شتر وعلاج غیر از دو رمانند مداوای نافعه وعلاج زخم گزیده از دو سایر افعیت
آن مادویه الکله و فروج خشته باید کرد و ضماد نمودن بیاد روج وبدستور برصاص با لبن جیته نفیدات عقارب فارسی
گزدم نامند واقسام می باشد و کوینده قسم است وزبون ترین او سیاه و چراره و سلم او طیارات و گزیدن او باعث
درد شدید و لرزه ی اعضا و گاز و اختلاط عقل و انچه قتال نیست موجب غشی فدرد و عرق بمرد و انطباق فکین
و ورم قضیب و بروز مقعد می گردد و اگر بر شریان گزد موت غشی و بر عصب باعث تشنج و بر رگ موجب غوث
خون که در تجاویف رگهاست و مداوای او بموجبی که در قواعد داده و یه مرکب النفع کلیه گزیدن بادزهر و تریاق
وضماد آن و شراب کهنه و زیره و نیار و به و عاقرقرحا و برگ سداب و بیار غصل و تخم پونجه صحرائی و عاقرقرحا و نیخ
حنظل و غاریقون و اسپند و تره تیزک و تخم آن و جاوشیر و سطاریون که در اصفهان کل عقرب نامند از موجبات است
وضماد او بغایت مسکن درد و بدستور ضماد خند قونی بخته و طلای آن کوکرد و با رتیانج و بدستور عسل بلادر و با روغن
گردکان عینی از دارو و ندین بروغن زیتون کرم و تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره
بسیار کوچک می باشد و دنباله او وحینی حرکت می کند و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول چندان
ضرری از و ظاهر نمی گردد و در روز دویم و سیوم اعراض هولناک بهم می رسد مثل غشی و خفقان و بهل الدم
و ورم از زبان و بخش عظیم و مداوای او بعد از گزیدن و داغ کردن موضع تقریب است و با لخاصیه
آب آن و سویق آن تریاق اوست و روحی کافور و دوغ و لیره تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفید و برگاه
باعث ورم کرد و فصد کند و ورم زبان رگ زیر زبان را بگیرد بندد و در احتباس طبع حقنه و در بیح اسعا
روغن گل تخم بنوشند و تریاک عسکری و دینار باب قوی الاثر است و این عقرب را از موجبات دانسته اند طرخشقوق
خشک برگ درخت بید تر خشک کشنیز خشک با لبوبه و قدر ترش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدواء
تند باید کرد و حوالی از انطل ارمنی و برگ و بیر و عبر جات طلا کنند و تعذیه با آب غوره و جوارشناء

بادرنجبویه موافق است ریتلا و غبغبوت و اقسام ریتلا کوبند نیش صفت است یکی پر دار مانند موجه و یکی سیاه و یکی غنیه
که بفارسی انگورک مانند و یکی زرد و او دو هیئت بسیار زرد و بعضی مایل بزردی می باشد و نوع خرد
مانند پشه و یکی کوکبه و در پشت او خطهای براق و همه آن در شکل شبیه بغبغبوت اند و اعراض آن زدن ریتلا
در هر موضع اسع او دو در معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی بیحس بدن و برآمدگی شکم و ورم
مغبوط در غشه و درد سر و کزاز و تمدد و سرفه قوی دایم و در بعضی ..... زرد رنگی و خروج باد و از مقعد
و اضطراب عظیم و سبات هلاک می شاند و معالجه او بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در غبغب
بیان شده و تدبیر موضع لسع جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بعد از عنی
می گردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک شند نطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند
یوم نهایت نافع است یا موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و اهک و قلی که با آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و
دو درهم تنوین زنجبیل جهت زیادتی او است و جمیع ادویه که بجهة غبغب نافع شد و در او موزیت و برگ درخت خیار
و جوز الرود و ارخیه و نفرة الطرفا و تخم نبت و هلیون با نزاب نافع است و آن معجون چهار ریتلا و سایر هوام
مفید است ترياق الريتلا تنویز ده درم دو قوز یرک کرمانی هر یک پنج درم ابهل جوز السرو هر یک سه درم سنبل الطیب
حب الغار زراوند مدحرج دارچینی خبط الحمار تخم پونج تخم کرفس تخم نبت هر یک دو درهم با عسل دو وزن ادویه
بر نشند قدر نیم نیش ماشه مثقال آن نیز از نوع غبغبوت و پاهای او دراز است و از زدن او بدستور
غبغبوت درد معده و عسر البول و حبس البول طبع و بروی است و پاها حادث میگردد و معالجه آن بدستور
ریتلا است عملة النسر ا از جمله هوام و تقدیر هوام قمل و از اصناف کنه است و بفارسی دوده مانند
و از گزیدن او خون از همه مساعات تراوش می کند نیش رگهای مقعد و بن دندان و از سینه معده و مجرای
بول و رعاف و معالجه آن مالیدن موضع بعاقر قرحا و ضماد نمع و آب گاهو و حی العالم و طحلب و انتمال آب
و خل آب کرد و خیار و کاهو و کل قبرس و طین مختوم و آنچه در سموم جاره مذکور شد زنبور و مگس عسل و مور و بادیه
و انتمال آن معالجه آن زدن همان مانند سموم جاره است و بتبرید در آن شرط است نرمها و ضماد او خون ملخ
مرکنده تنمه را بر موضع گزیده مذکورات بمالند در ساعت ساکن کند و بدستور کل ارمنی با برگ و برگ

باد روح و امثال آن نافعند سام ابرص و عضایه بضاد سوسمار است و بطار معجمه سالاهند و از گزیدن اینها
و دندان انسان در موضع گزیده می ماند و مادام که اخراج او نشود درد و ایمی می باشد و مداوای آن در آب گرم
گذاشتن عضو مالیدن آنست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد ازان خاکستر را بروغن خمیر کرده ببندند
سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و انسانی که از گزیدن دیوانه شده و هر حیوانی و گویند الدغ و استر از گزیدن حیوان
دیوانه نمیشوند و گاه هست که بعضی مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و گزیده سگ و سایر حیوانات دیوانه گزیدش اولا
تا چند روز بعوارض می باشد و بعد ازان در او فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و کوفتگی آواز
و خلوت طلبی نشستن و خوف و غم و کره عارض می گردد و از آب خوف می کند و چون در آب و آئینه و امثال آن
صورت حیوانی نظر می آید بایران آب نمی خورد و چون اعراض قویتر گردد باعث تشنج و گرز و اد ارزنی بی
تهوه و گزیدن از روشنی و خون بسیع و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه می کرد و
و متقدمین اطبا معتقدند که بعد از خوف از آب و از دیدن آن لاعلاج است و متاخرین
ایشان اکثر از آن قابل علاج میدانند مگر آنکه به نهایت مرتبه خود رسیده باشد و اکثر از هیجان و طغیان
و نقصان ناهل رو در است و می شود که زیاده و کمتر ازان نمیشود چه بحسب مزاج است و بیاس المزاج بعد از
یکهفته و دو هفته و چهل روز خوف از آب هم میرسد و مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و هفت تا یکسال
و زیاده ازان نیز گفته اند و تجربه محرز بان رسیده ..... که گزیده اول بار او در خطرات و در سایر مخاطره
کمتر اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کرده بر اهون اهل آن خانه نمی کرد و چیزی نمی خورد
و از آب میگریزد و دیگر کفی جمع و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و فتادگی گوش و
دم برآمدگی پشت و کج کردن آن بطرفی که حرکت بآن جهت کند و حرکت بی تشویش نسبت بحرکت مستان و حمله
کردن بر همه چیز و دیگر گریختن سگان از او و در جنس ملاقات او عجز کردن انسان اما علامت زخم او
از زخم سگ غیر دیوانه که بکمال سگ متعفن شده و دیوانگی او مشخص نباشد باید داروی زخم
او آلوده بپیش سگ غیر دیوانه انداخته هرگاه آن را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر شادی
کند غیر دیوانه و بدستور سنگ را کوبیده و یکشب بر زخم به بندد هرگاه مرغ گرسنه از خوردن آن

افتد

نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول کند و یک شبانه روز در هلاک نکرد دیوانه شود العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تضمید بانبیائی باید کرد زخم وسیع کنند به نشود مثل بارزد تره تیزک و چقندر نخجه در روغن و سایر مراهم الحاله و اگر دافع نکند و در رفع چرک آن مبالغه نماید نهایت نافع است اما بعد از سه روز پرتقی تلاوه چه سمیت او سرایت کرده در منصوب بزخم آن جاویر و نیشهائی جاذب سم باید بست مانند نطرون یا گوگرد آهن ساده و خاکستر تاک یا برگ و تره تیزک یا قطران یا روغن و نگذارد بستن مرهم ها را نافع دانسته اند و در تر طبیب و تقویت اعضا و رئیسه باید کوشید و معالجه آن بدستور مالیخولیا و خون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا منضج و مسهل نکرد باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که هر که داده شد خوف از آب نکرد و باعث نجات شد

دوای سرطان مرطانرا زنده در ظرف مس کنند بقدری باید برشته کرد که توان سائید و ده جزو او را با حنظل نانخ جزو کند و بکجز و نرم سائیده در ایامی که روز مهتابی نباشد آب برده و در هیچ وجه در آن شب تناول نمایند در تفریح و تر طبیب و نشاط طبع سعی کنند و هفته یا دو الشجره روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و امثال آن بسیار مفید است و آب یا در ظرف لوله دار بدهند که آنرا نه بیند و چون ظرف آب از پوست گفتار شد از خوردن او اجتناب نمی کند و در آب گرم نشستن و بغل کردن در آن نهایت مفید است و از غذا کوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری و بره و بزغاله و بره و روغن گرد و شیر و پالوده و حلوا های نرم بسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج آب بسیار نهایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغن بادام و طبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار نافع است و خوردن آب پودنه نهری روزی صد مثقال بسته دفعه از سه روز تا یکهفته از مجربات است و آب بابونه بدستور سه روز روزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند بعد یکهفته اندک آب شیر از مجربات است و خون سمانی را که بترکی بلدرچین نامند تمامه لباب کرده بخورند و جزری از او طرح نکنند بانجاصیه مجرب دانسته اند و بدستور کباب کبک و بوانه که او را کزیده باشد نافع دانسته اند و نشستن او نیز بر موضع جراحت بسیار مؤثر است و دوای الزرایح بانجاصیه رافع جمیع مفرات و از مجربات جمیع اطبا است و چون از دنبوشند از او با بغل رفع می شود و شبیه بحیوان بسیار کوچک عوام را الحان می نمود

که بجای سک ست و دوا الزریاق دوا الزریاق بزرگ تر به را که بتری الاکلنک مانند سرد و با با انداخته یکجزو علک
یکجزو فلفل و فرفل و دارچین بسبل الطیب زعفران هریک سدس جزو مجموعه سائیده بآب قرص سازند و هر
روز دو دانگ با آب گرم بنوشند قسم دیگر زراریح را مرد و بال و با انداخته سه شبانروز در روغ خیسانیده
بعد از هر یک شبانروز تجدید روغ نمود پس خشک کنند بعد ازان با مثل عدس مغز سائیده بآب قرص ساخته بقدر
دو دانگ هر روز با آب گرم بنوشند مداوای زخم مسباع و سگ غیر دیوانه و دیوانه و امثال آن یکشبانروز در پیاز یک
وعسل را با یکدیگر مخلوط ساخته بر زخم بنهند پس بمرهم آلوده ضماد نمایند و مرهم مذبور چند زخم های
که از گوشتی اعضا و سقط بهم رسد بدستور نافع است مرهم سود قند روغن زیتون موم و پیه بالسویه استعمال
کنند و موضع گزیده بلنگ و ببر و پلنگ را اول با دویه جذاب ضماد کنند مانند برگه و خاکستر و پیاز و عسل و
بعد ازان با برگه و نمک بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلی تازه که دو نیم کرده بنهند بغایت
جاذب زخم سگ دیوانه و امثال اوست و آرد باقلی با برگه بدستور موثر و جاذب است و چند زخم دندان
و مثله آن نیز مفید است و شب پا محرق و بدستور کمند را با روغن زیتون و نمک آب چند گزیدن انسان نافع است
و هر گاه موضع زخم حیوانات درم کند طلای مرد رنگ نافع است موغالی نزد بعضی غیر مونس حرباست
و گویند کوچک تر از بن عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر می باشد و چون بر حیوانی
تسلط کرد بر خصیه آن میچسبد و گزیدن او باعث دردشدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که موجب
درد امعا و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با برگه و بدستور پیر و عاقرقرحا و نخم تربنج و امثال
آن و اگر درم بهم رسد پوست انار ریزین را همراه انچه ضماد نمایند مداوای زخم آلات زهردار بیتوت
که در سموم ملذوعه گذشت و در روغقاطیس عجیب الخواص است و اصل در ان ضماد جاذب بسمت و به
بکردن زخم نافع سمیت آن بالکلیه نشود و ترب تریاق کبر و فاذزهر و نسترن آنموضع را با آب و خاکستر مکرر
خانه کردن چوب انجیر و نمک و حجامت کردن او و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته نهند و جلد و فات و گوشت
سلخهات و امثال آن فصل پنجم در تداوی که حشرات زهردار زنند مار انواع از دود و شاخ گوزن
میگریزند و بدستور بخور سم بز و گوزن و موی انسان و زفت و مقل و سکبنج و جوب انار و قفه همین

افزاده

از دارد و پاشیدن آبی که نوشادر در آن حل کرده باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و نوشیدن آن بر نجا بعد غایت از موجبات و طبیخ خرک را بر موضعی بپاشند مار ترک آن مکان کند و چون ریسمانی را قطران آلوده برد و خود خلفه کند هوام داخل نمی آرند و از دارنده زهر دافع گریزانست و چون جزیره او برزمرد انتیمان ساعت چشمش از حدقه بیرون میشود و آنچه در فصل احراز یاد کرده باخود داشتن هر یک از آن و بپاز عضل باعث حفظ از آفت سموم جمیع حشرات است عقرب از دود کبریت و آنچه مار از و بگریزد در عقرب نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد از آن در مکانی که باعث گرفتن مسایری کرد و چون چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا می شوند و مکان بعد از چراغ محفوظ می ماند و بدستور بخوری که موالف امان الاقطار ذکر نموده و در کریز انیدن هوام و نیز بعد بیان زاج سفید شونیز سکنجبین چند فصل سم زغال سیاه کوفته جهانیان زند و در مکانی مکرر دود کنند و بپاشیدن آب مطبوخ بابونه حنظل و اسپند و سیر و نیکوتین بغایت موثر است و طبیخ بپاز عضل از موجبات است پشه طلای روغن بآب لیمون رفع او پشه گزیده نیکند و موجب و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی نگهدار کند دفع تولد پشه کند و موجب بانتهاند کیک پاشیدن طبیخ ..... خرک را جهت کشتن کیک از موجبات است و بدستور آب طبیخ حنظل و افسنتین و نوشیدن و نیکوتین از جمله او و بیرهوره اوست قمل طلا کردن مولو و در روز ولادت بآب زیره باعث عدم تکون بیشتر در تمام عمر او کردن و بیدن را چون بر جلبه بپاشیدن بالند در ساعت رفع آن می کند و از موجبات است و باب چون صوت مگس از زرنیخ و کندش بسازند یا چوده بدل کندش کنند و در جائی گذارند مگس از آن مکان گریزان شوند و طبیخ حرنق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از خوردن آن هلاک گردد و بوی بپاز عضل کشنده آب مگس است و بدستور از گل فوروزه روغن زیتون و زرنیخ می گیرند و رساس و اراضنه بپاشیدن آب مطبوخ حرزه در کشتن کیک و ساوس و اراضنه از موجبات است جعل آب مطبوخ تنکوفه درخت چنار و بخور از کشنده جعل است فاره چون موشی را خایه کنده یا دنباله او را بریده مرده بدند جمیع موشان آن خانه را برطرف کنند و بوی ادراچون کنده مرده بدند سایر موشان گریزند و بدستور از دود زاج گریزان است و بپاز عضل کشنده اوست در یک ساعت مورچه از حلیت میگریزد و از زیبای آلوده بقطران تجاوز نمی کند و چون لیزنی و سایر آنها را در جائی گذارند و در وقت کندن ضبط نفس کنند

کند ما دامی که دست احدی بآن چیز نرسد مورچه بیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند و در جائی که زر زیاد نجور کند مورچه هرگز عود بآنجا نیابد و از مجربات شمرده اند و دشمنی باز غصن موجب حرب سباع و هوام و مار و مورچه و مگس و قمل است و الله ولی التوفیق **علم تشخیص نجم در اوزان** آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل سیوم** در تحویل بعضی از اوزان بعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و ما فوق آن موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه نیز از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن می شود و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانک بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه می باشد و اکثر اساطین اطبا بر انند که در زمان قدیم وجدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال .... که در اختلاف آن قلیلی قایل اند و اختلاف هر یک در طی تحریر آن مذکور میگردد **اوزه** که بفارسی برنج نامند مراد از وزن آن وودانه خرول بر یست شعیره دو اوزه است **حبه** از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که یکی از چهل هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار اوزه باشد **طسوج** از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم که ده اوزه باشد **قیراط** از درهم دو طسوج است که شانزده اوزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست اوزه باشد **دانق** که بفارسی دانگ گویند و از درهم دو قیراط است که سی و دو اوزه باشد و از مثقال سه قیراط و یکعجبه که چهل اوزه باشد **ترمسه** دو قیراط مثقال است **نودة** دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درهم فضی است **غرا** ما بغین معجمه از یک دانگ و نیم تا دو دانگ است **عری** بعین مهمله هفت و نیم حبه است **کرکه شامیه** نزد بعضی یکغرا و نیم است و نزد برخی سه قیراط یکعجبه **خرنوب** از مطلق او مراد یکقیراط است **خرنوب میر** چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی **باقلا** از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است **باقلای اسکندرانیه** سه قیراط است **باقلای مصر** چهل و هشت جو متوسط است که یک درهم باشد **ابولوس** نزد بعضی یکدانگ مثقال است و نزد بعضی یکدانگ و درهم و یوحنا بن سرابیون گوید سه قیراط است **السونا فرا** از

معلی

مطلق او مراد هشت قیراط است و برگاه در رودخن مذکور آرد مراد شانزده درهم است و از تمراب پنجه مثقال و نیم
و از عمل سه وقیه و ربع و ثمن وقیه درهمی نزد اکثر یک مثقال است و نزد قلیلی یک درهم و درهم را معربان ان
دانسته اند جوزه از مطلق او مراد نه درهمی است جوزه نطیه یکمثقال است جوزه ملیکیه شش درهمی است سدقه
ملطه یک درهم است و نزد بعض یکمثقال ملعقه دراو دیه مراد یکمثقال و در عمل چهار مثقال ساسوا ابن هملجه
یک غرا ما و نیم است اوقوس حلوه و یکوقیه اند فیاساوا فلسفت مثقال اند فلجیارین بقول دیسقوریدوس یک
درهمی و نیم است بردارا مانند ملعقه از عمل چهار مثقال است و از اد دیه یکمثقال است بردا زرصغیر یک درهم است جرجیر یکدرهم
ورائی هملجه دو ثلث مثقال است و نزد یک بعض حمصل ثلث حامای صغیر بجای مهمله دو مثقال است حامای کبیر
سه مثقال حمصه سه درهم است خرزمه بجای مهمله ورای معجمه قریب شش مثقال است و گویند قدری است که گذشت را
مملو سازد خربا بجای معجمه یکدانگ و نیم مثقال است دینار یک مثقال و ثلث است کف شش مثقال است و آنرا
فیقه نیز گویند عنبا سه ربع اوقیه است و بعضی دو مثقال و نیم است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال
و نیم است استاره چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و جندی گویند خدای اطبا چهار مثقال دانسته اند
ناطل و نبطل دو استار است و نزد جندی دو وقیه و در مفتاح الطب یفت مثقال است سکرجه از مطلق او مراد
شش استار و چهار دانگ استار است سکرجه کبیره نه وقیه است سکرجه صغیره سه وقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیر است
تولد سه مثقال و نیم سه قیراط است نطرون کبیر سه وقیه است نطرون صغیر بوزن چوزه ملیکیه است که شش درهمی باشد
قوانوس از روخن دوازده درهمی است و از تراب یکوقیه و نیم درهمی و ثلث آن در هیتام در قدیم
هشت دانگ بوده در زمان جدید شش دانگست که دوازده قیراط فصی باشد و بطوح بیست و چهار
و بحبه چهل و هشت حبه است و آن نقد و شش شعیره است و یکصد و نود و دو ارزه میشود درهم ناقص که از
درهم طبی مراد است عبارت از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارت از دوازده درهم تام جدید است
مثقال طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهم است و آن شش دانگست که دو بست و چهل ارزه باشد و صد
و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از دوازده درهم ناقص
طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق وزن اترجی دو تی است و مثقال آنست درهم شرعی بقدر

۲ دوا از کپره مثقال دست

در هیتلی ط ح حبه خرنوبه ارزه خرده مثقال ق طوح حبه شعیر ارزه خرده
۴۸۸ ۱۹۲ ۹۶ ۴۸ ۲۴ ۱۲ ۶
۴۸۸ ۱۹۲ ۹۶ ۴۸ ۲۴ ۱۲ ۶ ۳

نه سیر از مثقال تبریزی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار رطل مراد از مطلق او رطل بغدادی است که نود
مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه شود و این سر ایون گویند
که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف تسع و رطل شراب نسبت بروغن
بقدر تسع زیاده است و رطل مکی صد مثقال و مدنی صد و بیست مثقال است من از مطلق او مراد دو رطل است که
بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال شود و بوزن نقره صد و بیست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است من مکی
یکصد و شصت مثقال است من رومی یکصد و بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال شود من مصری و القطاعی شش نزده اوقیه است
که یکصد و بیست مثقال شود من اسکندری و سی اوقیه است من قطری بیست و دو اوقیه است و زن طبع الرئیس یکصد و بیست
مثقال است قسط در کناش شاهی مذکور است که از روغن بیجده اوقیه است و از شراب هشتاد و رطل و از عسل
قطار رومی الرطل الیفی یکصد و هشت رطل صد و پنجاه مثقال است قسط ۲ یعنی یکصد و سی و پنج مثقال است جوهین قسط
جوهین بقطار رومی که نه صد مثقال باشد ورق الطالیفی هشت جوهین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد
ورق مطلق سه رطل است اناب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکصد و نیم فوطویا هفت اوقیه است ارنج
طالبون دو مرتبه است و نزد بعضی پنج رطل طالبون صد و پنجاه و پنج رطل است جره مطلق او پنجاه و چهار قسط است و نزد
ارائیل چهل و شش قسط جره صغیر چهار قسط است جره الطالیفی چهل و شش قسط است جوزف و
جوسقار یک سه رطل اند قفیر پیمانه ایست که بیست و پنج مرتبه گویند هست و چهار کیلجه است کیلجه
یکصد و هفت مثمن مرتبه است کیل سه و شش مرتبه است کیله نشش استار و ربع استار است مکوک
سه کیلجه است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و گویند این مقدار طلاییست که پوست گاو از ان
پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دویست و پنجاه مثقال و پنج باشد صاع شش چهار مد است و
بر طل نه رطل است اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور و در دستوران کاهی بان برخورند یکی من شاهی است
و آنچهار صد و دویست مثقال و معتبر تبریزی نشصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان یانزده مثقال
و سه عبارت از شانزده یکمن است و پنجاه عبارت از شمن یک من است و پانزده نصف سیر است
و او را در اصفهان ده قار گویند فصل پنجم در تحویل اوزان بعضی بعضی تحویل دوم بمثقال

طریق آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش خواستم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف کنیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده و مجموع سی و پنج پس دانستم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل مثقال بدرهم** برعدد دراهم چون سدس بیع افزوده شود مراد حاصل می‌کرد دو مثالش خواستم دانسته شود که چهارده مثقال چند درهم است پس مر افزایم ما هجده که سدس بیع و حمل و دیست برعدد مثقال مذکور و مبدانم که چهارده مثقال است نصف درهم است **تحویل مادون** درهم بادون مثقال باید بجبه در آورد و ثمن او را انداخته بالنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش مرکاه پرسند که چهار دانگ و درهم چند مثقال شعیر باید بجبه حساب کنند و سی و دو حبه محسوب مرکب و چهار ثمن را وضع کنند بیست و یک حبه بودن مثقال میماندوان نه قیراط و حبه از مثقال است **و تحویل بادون مثقال بادون** درهم چنین بدستور مذکور بجبه در آورند و بران بیع آن افزایند محموع ان حبات درهم خواهد بود مثالش چنین پرسند کرده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بجبه در آوردن و آن سی و یکجبه و نیم مرشعیر و چهار بیع او ده که چهار جبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش جبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تمت التشخیصات بحمد الله و اهب العطیات

قسم اول از دستورات جامع کوم تحفة المومنین بسم الله الرحمن الرحیم در بیان اعمال که متعلق است بادویه مرکبه مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه **طریق دویم** در بیان دستورات استعمال بعضی از ادویه مثل جوب چینی و عنبر و مانند آن **طریق سیم** در کرفتن عرقها و ما یتعلق بها **طریق چهارم** در بیان ساختن کل حکمت و شجرف و سب ادویه مفرده مضوعه و انچه تعلق بان دارد **طریق پنجم** در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت **طریق آوصف** در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در دستور [illegible] احراق **فصل دویم** در تشویه تجفیف و تقلیه **فصل سیم** در غسل ادویه **فصل چهارم** در بیان دستور انحای بعضی از ادویه **فصل پنجم** در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوصه و حفظ بعضی از آن **فصل آوصف** در دستور احراق ادویه معینه باید دانست

که احراق بجهة انفعال طبیعیست پس اگر جسم [illegible] نهجی باشد که اعراض مدرکه جسم را اصلا درک
نکند همانا مستعد الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر تخفیف بجسم و متخلخل باشد بسبب احراق
میل بسرودت میکند و از غایت احراق کرد ماده رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف
بجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهه که حرارت اخیر است مثل زاج
و یا بجهت تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهه رفع [illegible] سمیت است مثل افعی یا بجهت رفع
اجزای غریبه است مانند بوره و یا بجهه تقویت و سد منافذ است و یا بجهه شدة نفوذ و در احراق
اشیا شرط است که دو جنس مختلف را با هم بسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را همیا نوه در احراق
کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و مجموع را ادنی احراق کافی است و هرگاه مطلب
تبرید جسم محترق باشد باید بعد از احراق او را نشست والا بدون تعویل استعمال نموده
و تکلیس مشتق از کلس است و آن اسم ایک است و ایک سریع السحق است پس هر جسم صلبی
قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند ایک قابل سحق گردد او را تکلیس گویند پس تکلیس
اعم از آن است که با احراق باشد یا به تدبیر دیگر **احراق تدبیخ** باید زنجار را بقدر نخود
ریزه کرده در کوزه که بکل حکمت گرفته باشند گذاشته سهل در سر کوزه بگذارند که بخار
بیرون رود و در آتش گذارند تا انگه دود سیاه برطرف شده سفید بماند پس از آتش برداشته
احراق زاجات بعد از انکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نو مطین بطین الحکمة
کرده یا در بوطه زرگری گذاشته سر آنرا محکم نموده در آتش تند چندان گذارند که موخته
و رنگش سرخ گردد **احراق بسد و مرجان و کهربا و امثال آن** هریک را باید بقدر یا قلیلی ریزه
کرده در کوزه مطین بکل حکمت گذاشته و یکسب در تون یا تنور جای داده روز دیگر برداشته
احراق عقیق و یاقوت و نیشد و احجار صلبه هریک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو
یا بوطه گذارند و در اول و لا بسفالی و یا بوطه دیگر پوشانیده سوراخ جهة اخراج بخار
باید گذاشته در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب انداز ند و مکرر

[illegible] تکمیل کند

همیں عمل کنند تا بحدی رسد کہ زود از ہم بریزد احراق قلعی و سرب بعد از آنکہ رصاص بسیار پہن و صفحای باریک کردہ باشند بر بالای ہم چیدہ بر روی ہر صفحہ قدری کوکرد پاشند و قدری کوکرد باید باز اگر ہر صد مثقال پنجاہ نیک زیادہ نباشد پس یا تش ملتہب کردہ با پارچہ اہن بر ہم زنند تا خاکستر شدہ چیزی از سرب و قلعی نماند و از بخارات محترز باشند کہ یا عسر بغشی و اللاک مرگ در دو بعضی بجای کوکرد سفید اب کردہ انوا احراق صدف و پشم و پنبہ ان و ظرف مطین کردہ در تون باد در تنور بگذارند تا سفید کردد و از ہم ریخته شود احراق نمک باید یکبار بشویند و خشک کردہ در دیگی گذاشتہ چندان آتش دہند کہ از جوش و حرکت باز ایستد و اگر نمک را بخمر کرفتہ در آتش چندان گذارند کہ خمر بسوزد بدستور خوب است احراق فولاد و آہن مس ہلیلہ و بلیلہ و آملہ بابسویہ بکوبند و اب انار در ظرف مس کردہ بر روی آتش نرمی بگذارند فولاد و آہن و استاک را صفحای بسیار باریک کردہ در آتش سرخ نموده در اب ہلیلجات فرو برند تا بہ بست و یکبار و ہر چہ ثقل او در تہ اب نشیند بر داشتہ استعمال کنند و در احراق آہن بجای اب ہلیلہ جاب بول گاو باید کرد و اگر اشیاء مذکورہ و سرب و قلعی را بدستور مذکور چند بار دیگر در بول گاو تطفیہ نمایند بہتر است احراق نقرہ باید نقرہ را بسولمان ریزہ کردہ و با اب نمک در ظرف آہنی با تش تند بسوزانند و ہر گاہ خوب سوختہ نشود قدری کوکرد بر روی بپاشند و بسوزانند و بکوبند چون نقرہ را در بوطہ کہ را بچہ قلعی داشتہ باشد بگذارند تا بحدی کہ موسکہ سائیدہ شود و تحلیل او بطریق حکماء ہند آنست کہ چند بار صفاح و قیقہ او را بکوکرد و سرکہ آلودہ با تش بنمایند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوطہ سفید اب آلودہ بگذارند پس سوہان کردہ در ظرف آہنی با نمک اب بسیار بجوشانند با نمک اب تحلیل ہر حد پس قدری کوکرد پاشند و بر ہم زنند تا نمکاس کم شود تحلیل طلا طریق حکمای ہند کہ بجہہ تناول مکلس می کنند چند بار سرب را کداخته در اب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بیغش را چند

باب نمک نیستند و بولست نخم نرمه که چوچه برآورده باشند جمله اردو به عین بهتریست احراق ابرشم و پشم موی سر
بعد از ریزه کردن انها بمقراض در ظرف سفال یا اهنی کرده بر روی اتش گذاشته چندان برهم
زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرط است که شسته و شانه کرده انگاه ریزه کنند احراق عود
باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در اتش گذاشت گذارند تا احراق پوست گاو و خصی بزور
بدستور ابریشم پشت و هرگاه که خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید اتش داد
تا خاکستر گردد احراق سنگ پشت را شکافته احشا و مجی او را بیرون کرده در کوزه سلیقه
مطین جای داده چندان در تنور و یا در تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاف بچهای پرسنوک را
بعد از ذبح آن موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تنور و تون بگذارند که بسوزد احراق عقرب
عقرب نر را که علامت آن لاغری و ضعیفیت در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در اتش معتدل
تون یا تنور بگذارند احراق ارنب جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطافست احراق حیه
جهت خنازیر معمول است مار سیاه خانگی را زنده در کوزه مطین کرده در تنور یا تون چندان بگذارند
که سوختنی اصلا در طوبتی با او نماند و قابل سابیدن گردد احراق سرطان بحری سرطان ماده نهر یا سرو
اطراف جدا کرده احشا را اخراج نموده او را با آب خاکستر چوب تاک نمک بشویند و با آب
صاف مغسول نموده در کوزه مطین بگذارند در تنور معتدل بگذارند که خاکستر تکردد و علامت
مادگی چنگ آنست که چیز بر مشت او سوزنی فرو برند طوبت سفید ظاهر گردد و هرگاه سرطان
را در ظرف مس بی قلعی در وقتی که افتاب در برج اسد باشد بسوزانند جمله گزند
سگ دیوانه از جریان دانسته اند احراق سرطان بحری بدستور نهریست احراق قطران
جهت سنونات در قروح مطین بطین الحکمه کرده چندان در اتش بگذارند که نصف رسد
پس بچوب باریکی انگشته در هوا نگاه دارند تا خنک گردد و آن را باز اعاده اتش کنند
احراق زجاج بلجوردی را در تنور جزو اب حل کنند و شیشه سفید صاف را برده و کف ابهنی
گذاشته بر روی اتش بدارند تا سرخ شود در اب فلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه

ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب کرده و اگر بیرون کفگیر نریزد بکار رباب قتلی فرو برند بجای
که ریزه نشود خوبست **فصل دوم** در دستور تشویه و تخمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادف
اند اما جنس معهود مرکوز دکه اگر انجیر که تخمیر کرده یا کل کرده و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش
دفن کنند اولا تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن و یا تنهای زیاده برشته کنند
تقلیه نامند و انچه اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم کرده اولا بوده دهند تخمیص گویند
تشویه انیسون و نمک و ثمرة الطرفا و امثال آن جهة سنونات و غیرها باید انجیر را بعسل
سرشته و دانه بسته را بگل کرفته در تنور معتدل یکشب یکروز اندازند **تشویه اسفیدباج** بیاز عصل
را انجیر کرفته در تنور بر بالای اجری بگذارند تا خمیر برشته شود **تشویه سقمونیا** محمودیا در جوف
در پشت تخم به وسیب یا در بوست تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشد تنهائی گذارند برشته
و انجیر کرفته بروی اجری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی کردد **تشویه حبیال** آرد بیرون
که بلغة هندی اسم حب الملوک است و طریق حکمای هند که بعد از مقشر کردن آوردن بیرون
پرده درون او قدری کل سرخ و کشنیز با سویه بقدر ربع او اضافه نموده دانه تری بسته را انجیر بکرفته بدستور
در آتش تشویه نمایند و بعضی کشنیز انباید استعمال نموده **تشویه انزروت** با شیر الاغ یا دوغ خمیر نموده
در شاخهای جوب کز تازه آلوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر یاردبک سائیده
یا سفیدی تخم مرغ برشته یا جوب کز تشویه نمایند یا عندال قریب تری کردد **تشویه تشمیرج** جهة
ادویه عین و جراحات چشمک را در کیسه کرده یا سر کبن الاغ و اندکی کشنیز خشک و سازیاده
آب بخوانند تا بخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا
مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میکردد **تقلیه پلیند** جهة سقوفات و
غرغرها دانه اولا بیرون کرده مکوبند و با آب بجوشانند تا آبرا جذب نماید پس بار و عصر انیسون
جرب نموده برشته کنند و احتیاط نمایند پس بار و غرز بیتون جرب نموده برشته کنند و
احتیاط نمایند که نسوزد **تقلیه فغص** و امثال آنرا باید نمود که بار و غرز بیتون چندان برشته

کنند که

۲ واحتیاط نماید کنونه
کنند که ماذو یشق شقوط بلوط و غیر را بقدری که رنگ او تغیر یابد تخمیص بزور او دو یه جهة قبض
عبارت از بودادن آنچه سبب باید ظرف سفالی یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده از مرآتش برداشته
دوای مخصوص را در آن ظرف کرده برهم زنند تا بجدی که رایحه او ظاهر شود فصل سیم در غسل آدویه که
تصویل عبارت از آنست و غسل جهة تبرید ست یا تعدیل یا تنظیف یا رفع حرارت مکتبه نارنیه
اشیای محرفه غسل آدویه بحوه مانند یاقوت و شادنج و شیشه احجار مانند راسخت و اهلیلجات و آقاقیا
شنجرف و امثال آن باید انجرا بسیار نرم سائیده در ماءان و امثال آن کرده آب بر و ریخته
باآهستگی برهم زد تا هر چه مثل غبار بخیر باب مخلوط گشته باشد آهستگی در ظرف دیگر ریخت و در راه
را باز سائیده و بدستور آب داخل کرد نا مجموع مثل غبار گشته باب مخلوط شده در ظرف دیگر مخلوط
رود و بعد از آن روی ظرف را پوشانند تا غبار در داخل نشود و ته نشین کرد و پس ته نشین را
خشک کرده استعمال نمایند غسل لک رنگ لاک را از چوب خاشاک پاک کرده بسایند
و بپوشند و از خرد را جوشانیده از آب او لاک را داخل لاک در حین سائیدن کرده از اول
بیرون کنند و هر چه بماند بدستور با آب مذکور سائیده همان عمل کنند و هر چه از اول لاک رخته
در آب ته نشین شده بهشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و دهان ذرفت امثال آن
که در آتش گداخته شود باید چند بار گداخت و در آب صاف نیم گرم ریخت تا کدورت او
ته نشین کرد و بعد از روی آب بردارند و هر خواهند که روغن شکرج و بکنه که طعم آن نتند
شده باشد تازه کنند و او را نظریه کویند باید روغن را در ظرف کرده پاچ چندان برهم زنند
که آب شود پس از روی آب بردارند و با طرب نبز همین اثر ست و هر کاه پاچ و کلاب
را دو باشد اقوی ست غسل صبر سبنل الطیب قصب الزیره عود بلسان دارچینی اسارون
مصطکی حب بلسان و سلیخه بسباسه قعاح از خر یخ از خر جوز بوا هر یک سه درم نیم
کوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده مکرر طل صبر را
نرم سائیده با آب مزبور از دو آلا بگذرانند و ثفل اول را جدا کرده هم در ته آب شفته

خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین [illegible] بقدر ربع جزو اضافه ادویه فرموده اند هرگاه
جزو ابسنتین قلیمیا مکروبیو بندرفع حرارت او بالکلیه میشود **غسل اطیان** هرگلی را
که خواهند در آب بقدر رکه اورا بپوشاند خیسانیده پس برهم زده گریاس بگذارند که نه
نشیند آور اخشک نمایند **غسل بورة** اهک را در ظرفی کرده آب بر و ریخته برهم زنند و بگذارند
تا نه نشیند شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند انگاه خشک نمایند و نگاه دارند
غسل جراورسنک جهة امراض حاره مرد اسنگ را با مثل او نمک نرم سابیده آن مقدار آب
بر و ریزند که چهار انگشت بر روی او باشد آب ایستد و روز سه بار برهم زنند تا یکهفته پس تجدید
آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد و بعد از ان خشک کرده استعمال نمایند
غسل شرج روغن کنجد را با اب بسیار برهم زده باکش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده
با آب صاف بسیار برهم زده بجوشانند و آب از وجدا کنند **غسل صویق** آرد جو هشتاد انرا
که خواهند در معدل ترش شود و نفخ او زایل کردد با بد آب جوشان بر و بریزند و بگذارند
تا برآید پس آب سرد بر و ریخته بردارند **غسل لاجورد** جهة ادویه عین و کتابت و نقاشی اما
جهة ادویه بدستور اجار کا فیست و بجهة آهنا میدن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه
باعث ضعف عمل میدانند لاجهة کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده
و نسفته آب زده بجوشانند و اندکی روغن زیتون اضافه کرده و بدستور اجار غسل داده و مکرر اینکار
طبخ کنند تا غبار کردد و باد و یه دیگر نیز میشوید **فصل چهارم** در طریق اتخاذ و بعمل
آوردن بعضی از ادویه **کرفتن بیدالله** که بسبب شدت تاثیر در علاج سنک مشانه و کرده بایان
اسم نامیده بزنبری که چهار ساله باشد ذبح نموده جوف اول و آخر او را گذاشته جوف و
وسط را در دیک و ظرف سنک گرفته بار گذاشت تا مجدد کرده پس ریزه کرده بر بار چهار پاکه
بگذارند و مثل اول او را از غبار بپوشانند مثل حریر و در افتاب خشک کنند قدر
یک مثقال او را با آب کرفش کوهی یا شراب بامثال آن استعمال نمایند هرگاه ظرف سنک

بهم نرسد سفای نیز خبا رتبت تدبیر زنبار یک که بعد تبخیر ان کلنگ کوشند و قسم از سین بلغه اصفهانست
باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده و سر کوزه بلته کتان بسته معکوس بر بالای بخار
سرکه بالش جوشند بعد از ند تا زایح گشته و برو رده کرد و انگاه سائیده استعمال نمایند
تدبیر سلاجه که آن بول بزکوهیست که در مسکن او جمع میشود باید او را در ظرف نوی کرده
از آب خار خشک و بول گاو و انفقدار مذکور بیزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا آتش گرم کرده کوچک
میکنند دست مالیده صاف او را در ظرف کنند و بهست و یکروز در آفتاب بگذارند تا مانند
عسل غلیظ گردد انجاذ ما از جاج زجاج شامی و فلی را با سوبه در بوطه گداخته سرد کنند و
انچه مانند کف بر روی او باشد بردارند مثل عود مطرا که نظریه گویند عود قماری را ریزه کرده در
گلاب و جلاب نجیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبه آن کم شود و بعد ازان مشک
و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را بان چند بار اغشته کنند تا خشک گردد انجاذ بین
شیرم هر گاه تازه او بهم نرسد که بشر ازان گرفته شود بدستور سایر ثوبعات باید بوست تازه
او را بشویند و با خشک او را در اب گرم نجیسانند و در افتاب گذارند تا اب غلیظ
و لزج گردد پس اب او را جدا کرده خشک نمایند لبخاذ و خان الکندر بجته رو یا بندین تو گ
محربست و سایر ادخنه و دوده باید بارهای کند رو امثال او را در زیر فتیل چراغ برای هم
گذاشته فتیل را برفروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس نصب کنند و
هر دو را کردان جمع کرده بردارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده
بگیرند با انکه روغن آنها را با فتیل لوخته دخانرا جمع و ضبط کنند انخا در کرکه هندی که بلغه هندی
کاجی نامند بر تخشته سالها بجوشانند تا مهرا کرد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز
در آفتاب بیاویزند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر جبوب سرکه می توان ترتیب
داد انخا در ب الهلیله تربد و امثال آن که قدماء اند کی ازان فعل قوی کنند و باید هلیله
و امثال او را کوبیده در اب گرم خیسانیده بعد از دو سه روز افشرده صاف او را در سایه
وزوزی چند بر تهه حفظ کنند و

خشک نمود و مادامی که در جرم او طمعی نماند باز با آب کرم تازه خیسانیده و بدستور صاف کرده تا
طمعی در جرم او نماند دستور محلوب کردن طلق باید در آتش سرخ کرده در آب مطفی نموده بکوبند تا نرم
شود پس در کیسه کرباس مستحکم کرده سنگریزها بقدر فتدقی اضافه نمایند و کیسه را بقوه تمام
بدست مالیده در آب کرم با آب طبیخ باقلی بیغشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه
ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید تربد را سوراخ کرده مثل
انبوبه چوب نی را خالی نموده و از طلق محلوب بقدر مطلوب حشو نموده هر سه را بسپارهای تربد مذکور
مسدود کنند و در زیر سر گربه تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی
ایجابات مشاهده نمایند ادویه مرکبه جهه اصلاح بیوسته افیون وغیره افعال باید آب
معصوره تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را
خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین هست اخذ و ترتیب حل سرخ
و امثال آن و از بیم از تصرفات حقرست و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار
شربت است فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن اصلاح دیق
بعد از انکه دانه او را ببردن کرده باشند در لبن یا قدری روغن زیتون و امثال آن
مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و با بزر دستور است اصلاح مجموع ادویه
شیره دار چسبنده و هرگاه بادوائی که او را ترکیب کنند مغز بادام شسته یا مغز با
بکوبند و بهتر بیز مغز با جهه دیق مغز دانه بید انجیر است اصلاح بلدر باید بلدر را قطع
نموده و با شیری آنهم بسیار کرم او را بیغشارند تا عسل او جدا شده بار و غنر گردکان یا روغن
کاو بجوشانند و استعمال کنند و در دوای السنه وغیره که پوست بلدر داخل میشود
باید جهه اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند که تا دست را
جراحت نکند اصلاح مازریون تازه برگ و ورق او را بشیانه او زد در سرکه
خیسانند سرکه را تغیر دهند تا سه مرتبه بعد از ان با آب انشتان نشسته در سایه خشک کنند

با آب نشته

در طبق استعمال

اصلاح پیش باید او را قطع نطع کرده مرغ را سوراخ کرده بنفشه ی تر آزاد فندق عسل داخل زرده تخم
برهم زنند و پاره پاره پیش و وسط آن گذارند و تخم را بندند که در جرم رفته زیرا که تخم ۱۲

و در حین استعمال مبالغه در سحق بنماید کرده با کشنیز و روغن بادام شیرین استعمال نماید
اصلاح شرم باید که بیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض ان سه بار شیر را تغیر
داده خشک نموده و هر گاه حمه او رام و سدد اخشا و مای اصفر و اسهال بلغم و سودا
استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر یک روز در پکر و آب کاسنی و اب عنب الثعلب
و آب زراوند بخیسانند و خشک کنند و با قوابض طرفه استعمال او جایز نیست
اصلاح ادویه پنبه ط مانند بیخ شوکران و امثال ان که در غایت بیوغند و با سمیت
باشند باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانند و مکرر تجدید شیر
نموده پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن بیدانجیر یک هفته
بپرورد و اگر اخیر حار باشد در روغن های بارد و بارد در روغنهای حار پرورده
کنند و با مغز نان مناسبه مخلوط نمایند طرز دیگر معمول چقرتیب و بفاید مشاهده
نموده انست که ادویه تکلفه را بعد از انکه دو شبانه روز در آب یا عرقهای مناسبه
خیسانیده بجوشانند و آب او را حتی معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده
ادویه ان معجون را با او بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید با
بعض ادویه ان که از جوشیدن رفع قوتشان نکرده بجوشانند تا هم ایها را جذب
کنند انگاه باب برادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهر حیوانات که تازه باشد
باید محل قطع و مجرای آنرا بخیاط محکم بسته و در شیشه ی عسل او را بپوشانده انداخته باید
نگاه داشت دستور حفظ بیده و مغز ها وزهره حیوانات متعفن نکرده باید بعسل چند روز
انداخته و بعد از ان شسته خشک کرده و در لفه کتانی پیچیده در سایه
آویخت و بدستور هر گاه در ظرف قلعی حفظ کنند متعفن نمیکردد
دستور حفظ بیاض بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور
با فلفل و برادة آهن را با تخم مرغ را با نمک و سداب با زنجبیل و معدنی را

یا غیر جنس او بنابد جمع نمود و عصارات و مجموع را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرق های
گیاه و گیاه خاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف خرج و مجموع را در اوراق و پنبها و کلها را از
جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی بهتر و روغنها و اکسیرات و ادویه
مفرده و مرکبه بهتر است بطریق جیم در دستورات استعمال بعضی از ادویه و طریق استعمال جوشانیده
و آن بچند نوع است یکی با تعویق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است
و دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امراض خیلی موافق و بی عایله است و در هیچ مزاجی مضر نیست دیگر بطریق
حلوا و معروف است هر یک مذکور میشود مخفی نماند که هیچ تجربه رسیده است دوای مفرد در
هیچ باب بنفع و جوب جیغ مشاهده نگشته بجز جوندبیدستر که قسم از اقسام او موافق خالی از احوال
نباشد و اینکه در بعضی مزاج و بعضی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج رعایت آن علت
خواهد بعد چه یخی و محرور المزاج را تعویق و استعمال شربتها و ادویه چاره مضرت و مبرد و در تابستان و
کثرت آب با قلیه مقدار جوب جیغ و صمغ بیدهٔ احتراز اجزم آن و نخوردن نمک از دو جهت
پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاره و اعتبار تغیر معتاد مثل شربتی و ادویه تازه با فواید
لازم بهتر دارد و پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی و الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال
او با تعویق چنان است که بعد از تنقیه بدن از روز دوشنبه متعاقب ماده منقی او را بسبار باریک و ورق
کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و دویست مثقال باشد در دیگ سنگ یا شفال یا مس سیار
قلعی که دهنه او را بچیز گرفته باشند بآتش نرم بجوشانند تا نصف رسد پس بروی گرم نشسته اطراف
خود را بلحاف پوشیده و یک ساعت در زیر کرسی یا هر یک شبانه روز تا بخار او بدن او رسد و محل تعرق
باید بیرون لحاف باشد تا باعث عطش و خفقان و کرب نگردد و دو سه پیاله از آب او در اوقات
بهمان گرمی نوشند پس خود را بلباس پوشیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط
از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چیغ را در عرض شبانه روز صرف کنند بعضی را کرم معده
با نبات و بی نبات و قدیر را سرد بجای آب و قدیر را طعام با وطبخ نمایند و باید اصلاً از

دوای خوردن

در رده خوردن چنین مبل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق بید مشک و کلاب و عرق کاسنی و فرفیون
را زبانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت
و در اثنای خوردن چنین لحمه ضرورة حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام خوردن
اب زیاده باشد بهتر است در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است بعض را هر دو جایز کند
و بعض را دو قبض دون دو قت و هر گاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان
عضو را بمخار چنین بدارد و چون خواهد که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است بایه باید
ثقیه دو سر پوشش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب حقه را با چوب چنین در دیگ
ریخته چوبی باریک را اندازه کرفته موضع اندازه را علامت بگذارد بعد از ان نصف دیگر اب
را بریزد و بعد از جوشیدن بقدر ان که بوقت امتحان رسد آن چوب را از ثقیه سر پوشش
فرو برده ملاحظه موضع علامت بجدا نموده از رطوبة و عدم رطوبة علامت مشخص سازند به تجربه
رسیده که چون یکصد مثاقیل چنین خشک را بقدر چهار اقیه لبوز اند اب بنصف میرسد باید هر روز
دیگ چوب چنین را از آلایی و دود مطبوخ سابق او پاک کرده هر چه مضمحل نشده رنگش سیاه
نگشته باشد اضافه چوب چنین لاحق نمایند که باعث قوة او می کردد و بعض فرموده اند که باید
یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشیده بنوشند و باعتقاد
جمعی اگر او را بعد از فراغ خوردن چنین چوب مذکور نشانند بجای آب دوا تهامدتی بنوشند در بعض
امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از کلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اول از عقاقیر
ماه و اگر یکسال شرط گشت ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن دارچینی
ترشیها و شیرینیها و میوه های تازه لازم است و شیرینی با فراط نیز خوب نیست و چهل یوم
جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و انچه بخاطر
فاتر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انارین
و بعض از بقول باردة و ترشیهای خفیف داده اصلاح ضرر نباشد نه نفعه بلکه باعث

تعدیل کشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را فصل بهار و محرور را اوایل پائیز است و سایر
خواص و احوال جوب چینی و مقدارات مذکور شد دستور اش مبدن چینی بطریق نهوه جوشانیدن
او بجوبی است و آب او که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافی است و آب او بهفت مثقال
که بنصف رسد و بهیجده پانزده مثقال بیک تبریز آبرا بنصف جرسانند و شروط بدستور است که مذکور گردید
از نخوردن آب و رفتن حمام و مذکر دن جماع و امثال آن درین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون
نمیگردد و قلة مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب بحسب هر مزاج و هر علت مختلف
منافات است و کلیه باید در ایام شرب آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده میل شود زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف نماند فوتش
قوی تر کرده و اگر مطلب کمی قوة کشنده شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و فوتش
کمتر باشد و این قاعده عظیم است بجهة توافق امزجه دستور نقوع چینی که همه محرور المزاج
و حققان و ناهیین و تقویه اعضاء قوی و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا
موافق جوب چینی را از مثقال تا مثقال باید سودان نمود و در عرقهای مناسبه
وارد و به موافقه شکر شبانروز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر بر هم زده پس صاف
نموده نوشند هر گاه همه حققان حار و امزجه حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل
سرخ بالسویه بقدر چینی در کلاب یا عرق بنفشه و یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک
پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه همه میرود المزاج باشد با عرق بید و باد رنجبویه
و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و امثال آن باید خیسانید
و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم اولا در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده
بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و فوری جهة اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال
و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال دستور اسهال حلوای چینی جوب چینی را
از یافته کذا انیدن با نان سفته با شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند

آن بعد ضرورت خیسانیده

ال النحل

واگر تشخیص مطلب باشد در جوشانده و زرشک و تخم خرفه خشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید
از جرم جوشانده قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سوداخت
اخت مضرب و نفع که در جوشانده مقصور است با آب اولیت و آنست که قدری معتدبه اورا کوبیده
سه روز جوشانده بخوشانند و صلوار ابا آب او نرم کوبند و دو معاجین عسل ان معجون را
با آب او بقوام آورده جرم اورا استعمال نمایند و حقه مشاهده نموده که جهت نفع عاجل از جرم او
استعمال نموده بقدری منتفع شدند امازاحداث رد غافل و بعد از مدتی بنکال آن رسیده و سقوف
او جهت رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است دستور آش میدن عشیه در تشخیصات
مذکور شد که عشیه انار یا همین ترکیب و جنس مغربی که آن قویتر است لهذا در بین زمان اشتا میدن
آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده است و یا سمین ترکی را نیز بلند و نیز اهمین اثر
دارد اما بان تیه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر
محرور نیز است و طریق استعمال انکه هر روز یک مثقال تا پنج مثقال را بقدر رجوی کوبیده
کرده با کلاب و عرق بید مشک و عرق را نیانه هر یک نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق
جوب جنبه بجوشانند تا آبها غلیظ رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات
نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز همین بهمین نهج بکار برند و بعضی زیاده از سی نخوریزده اند
و نیز هم دستور است که در جوشانده جنبه مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار او بدهند نافع است
و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع شصت مثقال اورا جوشانیده صاف
نموده در عرض پنج روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده شده
سه حصه کرده سه روز جوشانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای
سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد
و قواعد کلیه مجملا در آن باب مسطور است دستور آش میدن فاذهر باید که در هر ماه اول بهار خورده شود و
اول میزان نیز جایز است و تنقیه بمسهلات و مقیات لازم و چند روز باید نخود آب

خورد و بغذاهای لطیف اکتفا نمود و روزی که فاد زهر تناول می نماید باید معده ممتلی نباشد
و در سال اول یکدانگ فاد زهر حیوانیا با دو به که مذکور می شود حب نموده سحر حب کرده تا روز
نبوشند و قدری شربت بنات یا بید مشک بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند
تا قدر او یک مثقال و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را جایز دانسته اند و هر سال بقدر
نیم دانگ و موقوف در مزطوب المزاج یکدانگ زیاده کنند و قبل از شش سالگی جهت سالکی جایز نیست بلکه قبل از
پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و در روز قبل و یکهفته بعد از حمل خوردن او از جماع و
حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سیری ها اجتناب نمایند و اسابلش
و تفریح را لازم دانند و فاد زهر و مروارید را با سنگ سماق بسایند و با نیم نسخه حب سازند
طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری هر دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ
مصطکی یکدانگ عنبر اشهب یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست
عدد و سق با نبات بقوام آورده بسرشند و نزد حکیم اولی آنست که فاد زهر را با سه
معاجین مناسبه ترکیب کرده کاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شربت مقدار
کیتر او فوه واحده باعث احتراق مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب دستور
استعمال ماء الجبن جهت مواد محترقه سودا و وحده صفرا و تنقیه کرده تفتیح مراره و سدد
و اسهال نمود مواد محترقه و ترطیب اعضا و امراض سودا و مستعمل است بزرشک زاغ بخم
که از ولادت او بیکاه گذشته باشد تعلیف با سفناخ و کاهو و شاهتره و خیازی و خطمی
خیار البحل و فصل و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را که در رطل باشد در
دو یک پاکی جوشانیده بیاشامند و در اثنا خوش دو یک مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه و دران ریخته باشند
یا چوب انجیر که پوست از و باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از شیر صاف
نموده شب در جایی بگذارند که تا نشین کرده روز دیگر نود مثقال صاف نموده او را
با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم کرم بسه دفعه بنوشند

وقاعلم بالصواب

و فاصله مابین هر دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و عذا را از چهار پنج ساعت بعد از تناول نمایند
و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سودا وی هر روز بان استعمال
نمایند و در رفع سدد و امراض صفراوی باد و به مناسبه آن و بعد از چهار روز از جوب
مسهل موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل آن تخود آب و سایر ایام قیمه شوربا
و شوله پلاو امناک آن تناول نمایند و بعضی از اطبا دستور آنست که بعد از صاف
کردن باد رنجبین تا نیم مثقال نمک جوشانیده کف کرفته استعمال نمایند و بجهة تسکین تشنه
شب بیاید گذرانید و دستور اول بهتر است و سکنجبین افسنتین در باب اشربه مذکور است
و هرگاه جهة امراض صفراوی و سدد استعمال کنند بجای سکنجبین افسنتین سکنجبین بزوری
باردة و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ و مخمر و حلویات و
تریشها شدید تخمه لازم است و هرگاه تربیت محض معمول باشد شربتها با پنیر مایه تربیت داده آب او را مخصوص مقصد
بدون جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه بشربت بهم نرسد از شربتها و نیز خانه زده انداز و هرگاه
افسنتین نباشد با تخم بادرنجبویه و مارالجبن جوشانیده بنوشند در استعمال اسهال سودا بعد بن آب
دستور اش میدن شربت فنتره والورج مجلد در تشخیصات و مطلق در کلیات مجلد مذکور شده و شربت فنتره در استسقاء
زرقه و طحال با بول او بغایت نافع و مسهل زرد آب و فتیح سده جگر و پسر زور افع ضیق باردة است
و نزد جمعی چاره آن نیز بعید بل و چون با قرصها و اشربه باردة و معتدله بنوشند اول ربع رطل بباشد
و هر روزده درهم اضافه نمایند تا بحدی که بطبع کران نیاید از پانزده گندتا نجا و از یک رطل کرده بدو رطل
رسد و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شربت بول شربت محلوظ باید کرد و ماداهی که بول صاحب
امراض بقدر شربت زیاده از ان رفع شهوة و زود منعقد و کرد و اطلاق فرماید و در آروغ طعم شربت ظاهر
نکردد و در معدة نرسد و علامت موافقت و عدم مخالفت ظاهر کرد و ترک باید کرد و جهة
رفع تخم دو دانک سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتضا غذا و آب باد کنند و غذای
کثیر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاده کنند و باعث ضعف شود یکروز نوشند
تا رفع آن شود

و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال
آن اضافه نمایند و تعلیف شیر بخه تبرید کاسنی و آرد جو و شبل و کشوث و امثال آن نمایند
و بخه تسخین قاقلی که شور نماند و کندر و در منه و کرفس و عنصل و زیانه و نشبت و مانند آن دستور اشامیدن
آب اشنره هرگاه جهة مواد سودا وی باشد با سکنجبین افتیمونی و جوب موافقه آن نیوشند و جهة
تفتیح سدد و نفضه خون با سکنجبین بزوری و ساده و بشریت عناب و امثال آن استعمال
کنند و تر بخنس و تر خشت و فلوس خیارشنبر گل قند اقاقیا و مربای بنفشه بحسب حاجت
در هر صورة اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند و یا قدری بورت
هلیله زرد و جهة رفع ضرر پیه زیاد بکذارند روز دیگر صاف او را بقدر رسد مثقال تا نصف
و بیخ منقال با او و به مذکوره بنوشند و جوب مسهل را قبل از او مدوی عت میل کنند
و اگر خواهند اجرای مسهل را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و خاربقون و امثال آن ثقیل
در آب او چنان نمایند اصاف نمضر نبوشند غذا تخود آب و آش جو یا شکر یا بهمر بحسب حاجت
تناول نمایند دستور اشامیدن آب کاسنی جهة تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سدد جکر و
عروق باید بدستور شاهتره آب او را با شکر قند بحسب قوت چشیدن قوه او را کم کنند و شب کذارند
روز دیکر صاف او را از جهل و بیخ منقال تا مقدار منقال با تر بخنس و تر خشت و شربة بنفشه
آش میده و بخه تفتیح او و به مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و بجهة اخراج صفرا او و
مسهله مثل هلیلجات اضافه نمایند و بحسب سعال آب کاسنی حضرت و هرگاه بر
کاسنی تازه بهم رسد و تبرید مطلق تمام تر بوده بیخ تازه او را مثل خیاطه ریزه کرده تا نیمه
منقال او را در عرق کاسنی و امثال آن چنانچه یاد او و به مذبوره بنوشند و چون آب کاسنی
تازه او بجوشانند یا کف کرفته یا کلقند و سکنجبین بنوشند جهة بیت ربع که از احتراق
صفرا بیش محرز است دستور اشامیدن برگ بید که معمول قدما است و جهة مواد بلغمی و
سوداوی و صفراوی و دموی و تفتیح سدد و تقویة معده و الادت نقش نافع دانسته اند

و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه ست و صاحب سرو را بهتر نافع ست و جوز را اکثر
مواد تجربه نموده بوک بیدرا کوبیده و آب او را شب کرده نانشسته روز دیگر از بیخ منقال تا سه منقال
او را با خمر اوشنگ بنوشند دستور اشامیدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط
محترق و یرقه و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع ست کدو را بخمیر آرد پوشیده شب در تنور یا تون بپزند
و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند و از جهت تبهای مذکور منقال تا دو منقال
او را با ترنجبین و شربت خشخاش خیارشنبر و کل قند افتابی و سکنجبین و تمرهندی و اهلیلجات
و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت و رقت که صفراوی محترقه بسیار غالب
باشد متحیل بصفرا میگردد بنا علیه در آن چنان مزاج با مکتفات و ترشیها باید استعمال نمود دستور
اشامیدن آب خیار در منافع مانند آب کدو ست و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور
آب کدو بعمل آورند و آب خیار را رسیده زود در بزرگش شند را با اقتضای منقال او چه اطفای
حرارت خلط صفراویه تنها و یا شکر او و یه مناسب میشود و جهت تبهای محترقه با او دویه مناسب آن
دستور اشامیدن گشوث که در اصفهان معروف است آن قسمی از تربد و دینار و سرکه
و از آن قسمی از سکنجبین بزوری آب و جهت نقویه معده و جگر و رفع استسقا و جهت
سدد احشا و تبهای مرکبه بمناسبت نافع و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد سمیع شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه
نموده تحریر می یابد پوست بیخ را زایل نموده تخم کاسنی بیخ کاسنی را زیاده تخم خیارمغزه که بلغمه تخم خیار
اصفهان تخم کلونده منقال تخم خربزه کرمک از هریک سه منقال بقدر تخم گشوث و کل آن سایر ادویه تخم گشوث و کل گشوث
بنیم کوب کرده در آب بخیسانیده و روز دیگر جوشانیده آب او را با شکر بقوام منقال تا دو منقال
آورند و هر روز داده منقال او را با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هفت
هر سه روز مسهل موافق علت بحسب تفاوت مسهله تناول نماید و در ایام شرب ابن شربت
چند روز بعد از او از برنج و نان اجتناب لازم و اجب دانند و هر گاه جهت مبرد و المزاج باشد
تخم کرفس سه منقال اضافه اجزا کنند و با شیره زیانه و امثال آن بنوشند و هر گاه با سرکه

ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب جنبند بجوشند تا ثلث رسد پس بشکر بقوام آورند و هرگاه با قرصها مناسبه استعمال نمایند از اثار سوء

طریق سیم در کرفس عرقها و آبها و روغنها و دستور کرفس عرق کوکرد که اهل صناعت ما و العروسی مانند در غایت حرارت بسط و بهوست و مفرح اعضا و شدید الاعتدال و ملطف و جالی و مفتح و مهیج مبرود بند و مرطوبین نافع و تحلیلات و تلطیف غلیظات قوی الاثر است قندیل شیشه دامن فراخ باید صورت کرچراغدان مجاری لهب او باشد معکوس نصب نمایند و

* در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطره او زیاده از قطره دهن قندیل باشد تا هر عرق که از لب قندیل چکد در ان ظرف رود و دهان ظرف باید چنبر باشد و قندیل را آنچنان محرف بیاویزند تا از یکطرف آن عرق بچکد و در چراغدان بجای پنبه کوکرد در قندیل پیچیده مستحب بعرق کرده و می باید شعله او به برون قندیل نرسد و بپوسند کوکرد در چراغدان کنند که منطفی نکردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه بعرق جمع گشته ملاقات ننمایند مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چنانکه منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی بتر میتوان نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تا بشعله نیاید و بیرون او را بکاغذ حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط محلول بوده منعکس کردد و هرگاه خواهند که رفع سیاهی او شود عرق مزبور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را محلول سازند باید کرد و انبیق را مسدکم نموده با آتش خاکستر اندک بسیار بتدریج تقطیر کنند و اینرا آب حیوة گویند دستور کرفس را از مختبرات جعفر بک در جمیع منافع بهتر از شراب است و سکنجبین چه در ترکیب آن ادویات بلیغ شده که مانند شراب تقدیه و تقویه باه و تقویه اعضای رئیسه و قوه باصره و سایر قوی نباتی طبعی و حیوانی و نفسانی نماید

عرق کرفس مسمی بماء الحیوة

و باقوه تر باقوه

و با قوه تریاقیه باشد مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مهی و مسکن عطش
ماء الشعیر و در جمیع امراجه سهت و بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل احتنا
بعدیل و قوی التاثیر است و بر وافقان امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان معدار
شربات اجزای ان و حسن ترکیب و مستحضران ارواح لطیفه عقاقیر از اجاد کشفه
و دانایان مصلحات شریفه شربت انار مذکوره از مخفی نخواهد بود سنجد و زرد ک هر یک
دو مثقال بعد از طبخ بلیغ با هم مرشکر و مثل سفید رنده کرده و گل سرخ گاو زبان بادرنجبویه
و گاو زبان را زیانه دار جنبی کباره سعد کبر تر کا طلاق کوبند بهار نارنج گل سنجد از یک
صد و پنجاه مثقال یک و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و الا برگ طرنجبین
و پوست نارنج هر یک صد مثقال جزیره موگه رشته و الا کوبند و سنبل الطیب هیل بسباسه
هر یک هفتاد و پنج مثقال نیم کوفته کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج و نرنج که روی
که عرق کشیده باید کوبیده مخلوط نمایند مع علف هندی از هر یک مثقال نا هفتاد مثقال میتوان کرد
و مجموع را آب ناشتش مرنما بد با هیجده برابر جوشانیده ناثلثش و متعفن نشود پس
در خمی کرده هر روز مکرر بر هم زنند تا ماه جوشیدن او کرده و در هوای گرم نا هفت
روز گذارند و در هوای سرد تا ده روز هر چند کم آب تبریز فوق تلخی شود پس بدستور
کلاب عرق بکشند و اگر عنبر و هر نیم بندیه بهتر است و روغن انبه عرق در غایه خوبی
و عطر یت مشاهده شده و هنگام بعد از سرد شدن تفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده
بعد از سه چهار روم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنج بقدر نیم
من نبارد یکرعرق بکشند همان آثار بر و مرتب است عرق جوب جنبی جمله تقویه اعضاء
قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظ قاعده کلیه آنست که او را با هم مثال آن از مجموع
گل گاو زبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دار جنبی و کلاب و امثال آنها سه روز در هفت مثل
مجموع جنسا بند عرق بکشند و تفل او را یکرو زد عرق بهار و نارنج بخیسانند و بدستور

نقطیر نمایند و عرق را زبانه و بهار جهار مقابل ثقل می باید دستور کرفتن عرق بابونه نمک
خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف و طوبات و در ترشح و تندی کمتر از عرق کوکرد و جالی
و مفتح یقدر نصف او کرده با اینیسون تقطیر نمایند و فواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام
آن در طریق پنجم مذکور ست و ماء الملح بقطر در بعضی اعمال آن طریق معمول است
دستور کرفتن عرق اجر و خواص آن و در آدویه مفرده مذکور ست و انجا در غایت و لطافت
و محلل و جهه نزول آب و علاج باره بیعد بل ست اجر سرخ آب ندیدرا بقدر دهی
ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند
پس از روغن بیرون آورده نرم کوبند قرع مطین را پر کنند و کلوی قرع را بلیف خرما و
امثال آن محلوسازند و چنین منکوس کردن اجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوزه
دو طبقه ترتیب دهند باینصورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد و قدری که کلوی قرع
قرع منکوس دران بیرون آمده قابله کرده دو طبقه تحتانی ست بدهند آن رو دس قرع را منکوس
در طبقه بالا نصب کنند و بار کبن کاه و امثال آن قرع را پوشانیده آتش بهم طرف برافروزند
تا روغن از قرع تقاطر چکد دستور کرفتن عرق بابونه که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بعد دل
و در امور غریبه بغایت دخیل ست نی زده شده را که تمام خشک شده باشد بکوبند جدا
کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بکذارند تا قدری چربی اخذ کند پس بطریق روغن
اجر با قرع منکوس تقطیر نمایند دستور کرفتن عرق جوبابت مثل کندم و جو و شونیز
و جلد و تخم و امثال آن باید بعد از کوبیدن جوبابت بدون پختن بدستور مذکور در قرع
تقطیر نمایند مطین کرده منکوس نصب نمایند دستور کرفتن عرق عود و روغن وصل و اخشاب بعد از انکه
اخشاب را ریزه کرده در کلاب و امثال آن مانند روغنهای مقطر دیکر باشد
مثل روغن بادام و پسته و بیان چنیا نیده باشند در قرع بدستور محلو منکوس
تقطیر نمایند هرکاه در آب و کلاب و امثال آن چنیا نند یکشبانه روز کافی ست و در روغنها

ایضاً

زیاکه بر سه روز باشد بهتر است و چون روغن ها مزبوره را خواهند که سیاهی و بوی و
دود آن زایل گردد و بازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یکوقیه خوز کرکان و نیم وقیه
نمک کف یا هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب نصف رسد پس سرد کرده روغن را
از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن دستور کرفتن روغن دردها و غشیها و خشونت
مانند بنفشه و بهار و تاریخ و سیر کلهای باید بادام را مقشر نموده و با بنفشه و بید مشک
و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست مالند بقدر ارعمل کنند تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند
اثر روغن یا بوی بخیر از جوف او ظاهر گردد و بعد ازان خلاف کرده بکوبند و اندک آب باشیده
کرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هرکاه کاملا سرخ بدستور این عمل نمایند نهایت روغن
او محلل شود و همچنین با فندل و امثال اومی توان ترتیب داد بجای بادام کنجد خشک و پسته
و فندق و امثال اومی توان کرد کم بغار سرخ حسن لیه کویند و روغن مصطکی و حل
جمیع صموغ و آن بقدر مضاعف میشود و او عبارتست از زفت و پیاله کم یکی آب
داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب در جوشد و دیکری در میان آب بوده و دوای
مقصود را داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغن که در ان پیاله است
حل شود و همچنین است حال زفت و مومیائی و امثال آن پس عنبر و امثال او را ریزه
کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی مانند آن کذاشته پیاله را در آب
جوشناک کذارند و بر بهم زنند تا هم حل کردد هرکاه حل حقط و سیلان عنبر و زعفران
مطلوب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف کذارند تا سایل کردد دستور کرفتن روغن تخم مرغ
بدستوریست که زرده تخم مرغ بخته را در تابه بجدی برابر زنند که قریب سوختن شود پس
افشرده روغن بکیرند و طریقی که بقرع و انبیق کرفته میشود در طریق تخم مذکور است
دستور کرفتن روغن کوکرد جهت دفع فضل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف و مقوی است
و صانع مطبخ ظاهر اول است بلون رابع و کویند در اعمال طریق تخم خلی عظیم دارد

حقط بره

و بعد از غلیان طوری باید اضافه نمود تا از آب بیرون نیاید

بید مشک

کوکرد صاف شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده بر رو در آتش نرم کند آشته بشیر تازه
تصفیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده بر افروزند
و اندک کبریج لکاهد ارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن
کوکرد کفچه را در روی شعله بدارند تا آنان بچکد عرق فتنه جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای
رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار شجره بهار تا ریخ تا ریخک و دواج ضدل
سفید دشنه و الاجس لیه استیل الطیب بیخ سنبل سعد کم طلاق کوبند عود قمار سنبله
بهار انکور علف چند ری سبز بوست نافه مشک بقدر کم عدد ر باشد در عرق بهار و گلاب
و عرق ضدل و اخای آن بقدر کوچهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند و در روز
پنج عبر به بندند و بر قابله مشک قدری بیالایند دستور کرفتن تیز قاقی مستعمل حرا
خرسانست و جدا کنند طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشد چون کداخته در او بریزند
و باید سه چندان منقوش باشد و در زجاج مطین با آتش نرم بگدازند پس قطعه مس در او
منتقی اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملتصق میکردد و طلا خالص ته نشین
می شود و در امور معالجات جهته بردن کلست زیادی و بهق و برص و حکه و جرب و غیره
منقح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق بخم نهایت موثر دانسته اند
صن زاج لاری که زاج سیاه کویند و آن چون آشیاد سیاه می کنند از بین جهته او را باین
اسم مخصوص کردانند والا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی بر خیستند و جزو او را
با یکنجر و شوره صاف بسیار نرم سائیده بقدح مطین و ابنیق لقطیر کنند و یا در دیک
دیگ و خاکستر یا قدح غیر مطین بعمل آورند و کویند چون در قدحی زنیق ریخته از بین
آب بقدر ثلث قدح اضافه نمایند و تقطیر کنند زنیق را همکی میسازد و مجوز است
دهن الشعر و دستور کرفتن او در نهایت جلا و انصباغ و محلل و مفتح و نهایت
مسریع النفوذ و جهته رویانیدن مو نافع و در اصلاح معاون و ثبات

ادویه بعد بل

ارواح بعید بل دانسته اند و طریق اخذ آورا مختلف بیان نموده اند و حیفرد و قسم آورا
که مسحوق و دیگری محلول است ایراد نمود اما مسحوق را دو دستور است که موی سر جوانان
را با صابون و اشنان شسته از حرک پاک سازند و با آب سرد قطره قطره دهند و بعد از خشکی تقاص
بسیار ریزه کنند که شبیه با برنشم مقرض گردد یکجو آورا با یکجو زکر پت صاف زرد
و یکجو و شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه مفصه با عرق کوکرد نمناک ساخته با
قرع انبیق تقطیر مفصه مقطر را تا سه بار با نفاث او سایند را تقطیر غایند تا زنگ عنق
مشاهد کرد و پس مقطر و ثفل هر یک را با نجای شسته استعمال غایند و تقطیر آورا تا نه
هفت بار فرموده اند دستور دهن العنیت که از محلول او کرفته مرشحوا هک آب نرمها
مدد و بست مثقال ماء الفلی ۴ جندان او سایده و در یکهزار صد و مثقال آب هفت دفعه
بریزند و در آفتاب یا در خاکستر کرم بکذارند و بعد از هر دوازده ساعت بجوعلاقه صاف
نموده و حصه دیکررا بریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقال ۵۳ انکاه در نهایت احتیاط بجر
علقه صاف کنند که اصلا جرم در وغاند و این آب مسمی بماء الراس است پس از شعر
مقرض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد آفتابی بالسویه با همدیکر بسایند و بنوزان
اشیا و ثلثه ازان آب اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را با کچه استحکام
فرموده سه هفته در سرکین تازه دفن کنند تا اجزای شعر حل کشته اثری از شعر نماند
و بعد ازان بدستور معمول تقطیر نمایند و بعض تکرار تقطیر را با ثقل او موثر دانسته
و اغلب تکرار ۳۳ مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ماء الفلی و امثال آن در طریق پنجم
مذکور است طریق چهارم در ساختن کل حکمت و ادویه مصنوعه صفت آکل حکمت جهت
استحکام ظروف کتاب آتش آرند کل کوزه کبیر ۱ حد منقال که خاک دست کوبند
باید از ریک پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام کردد و این اجزا را بقدر
نصف کل اضافه نموده تا ۳ چهار روز مکرر بهم زنند اجر کوبیده حد منقال پنجمه

سیماب دوازده جزو باهم کوکرده شب جزو باهم بسایند و پنج جزو نوشادر پنج نشادر اضافه
نمایند و بدستوری که مذکور شد معمول دارند **شنجرف زمانی** سیماب یا مثل اول اوراسخت
سابیده بدستوری بعمل آرند **عمل زنجار** اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه
تندی گذارند یا بکدیگر بسایند تا بتدریج مس از تندی سرکه حل گردد و یا صفایح را سرکه
پاشیده در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الفاعته** یکجو برابر ده مس را با نصف عاقرقرحا
سرخ و خیک یا بسوبه از مجموع ثلثه یک عشر او بیوشند و در ظرف با سرکه بقدر بپوشند
و هر چند خشک شود با سرکه تر کنند **قسم دیگر** که الطف اقسام است راسخت مغسول سیماب
با مثلث نوشادر در مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تدریج او چنان
سیخ کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او را با پارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و
باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا هم ان زنگار کهنه **عمل الرخت**
که عبارت از مس سوخته است در وی سنجیده نماند و بکطریق ان در فصل احراق مذکور شد
دستور دیگر انکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی هم چیده و بقدر عشر آن
کوکرد و نمک با نصف بر صفایح و پائین آن پاشیده و دیگ را مستحکم کرده یکهفته در تون
بگذارند تا مجموع کوخته شود و هرگاه زود تر خواهند باید مس را کداخت و کبریت و امثال
او را بر و پاشیده در سرکه تطفیه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته کهنه **عمل الصفاح**
الح با احراق و بتضفیض فرخ اما احراق باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفالین
یا مطین در تنور با تون احراق نمایند و بدستور قلعی سرب را در ظرف سفال کداخته با کفچه
آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفالین مطین کرده یکروز
آتش در تحت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری
سرکه کهنه بر او پاشند و یکهفته بگذارند و اما تعضیض باید بصفایح قلعی و سرب انکور را
یا دانه او کوبیده مالیده و در ظرف مطین کرده در مکان نمناک گذاشته هم حل کرده

باصفح اوراق و بانکور کوبیده اغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه
رفع نکرده و هر چند یوم انچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز کنند تا هم او سفید آب
کرده و درخت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از و ریخته شود در ان ظرف
جمع کرده و طریق دیگر انکه قلعی را در ظرف مشبکی سفالی گذاشته ان ظرف را در ظرف
که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف را بسیار مستحکم کنند که هیچ بخار
بخار نکند تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه بنشیند پس از سرکه جدا
کرده در افتاب خشک نصف بسایند و هر چه در ظرف سفال باقی و سایده نشود باز باید
تکرار عمل نموده عمل ابار و ان سرب پاکیزه بوخته است و در فصل احراق مذکور شد عمل او از
سوختن رصاص و هم از سفید آب محرق حاصل میشود و طریق عمل انکه سفید آب
قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوزه آتش نی و خاشاک گذاشته و قدری
نمک بران پاشیده با چوبی و کفچه آهنی بهم زنند تا نرم شود و هر چند آتش بیشتر دهند
سرخ میشود و چون بعد از آن اندک سرخی او را در دیگی کرده بر روی کوزه گذارند و آتش
در اطراف و تحت او افروزند بغایت زیادتی مرکه عمل زعفران الحدید اهن بوتان
کرده را که در غایت ریزگی باشد باید چند بار با آب نمک شسته تا سیاهی او زایل
گردد پس آب صاف عسل داده خشک کنند و با ربع او توتیا در سحق بلیغ کرده
بر روی لته یا ظرف سفالی بهن نمده در مکان نمناک دفن کنند تا ده یازده
یوم زرد مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم دیگر معمول بعضی از اهل صناعت
صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور در شیشه در قرع مطین کرده مساوی او
تیزاب فاروقی اندک اندک در و ریزند و هر گاه دم از دهن ظاهر گردد اندکی بول بحکانند
تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده بآتش بسیار نرمی تقطیر نمایند
و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را نشانند تا براده مکلس و زعفرانی

انگرکه

عمل سلیمانی سیاه از انواع مثقال سم الفار هفت مثقال در قرصاکرده بگل حکمت گرفته خشک نمایند و دیگی را بریگ پر کرده نیم گز عمق نمایند وشیشه را تا نصف در ریگ نهاده گذارند و آتش آنقدر کنند تا بگیارد و دیگ را بدر آرند چون سرد شود بگیارد و دیگ را بدر آرند چون سرد شود بگیارد و دیگ را بدر آرند چون سرد شود

ترکیب عمل سلیمانی که معروف بدواء المشعلب است و بفارسی داروی شکنه نامند بیق پاک نود مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در سائیدن او نموده بسنور بخرف بصعید در شیشه مطین نمایند عمل اول که بفارسی هر یک کوبند بگیر و مازو را کوبیده و آب چنانچه بگوشت نشده نامهر کرده دیس صاف نموده یکچو و نلاح سیاه و یکچو و دو دانه روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بگوشت نایکسان کرده بسیار باید بهم زد بحدی که بسیار غلیظ گردد پس بقدر تقاضا رقیق کنند و اگر با مازو بگوشت نمایند بعد از آن که بحد لیق برسد صاف نمایند بهتر است و صورده محکم و نقطه روغن بدهند بخیر و انشاء او بدل پذیرند و طریق لدغش چرب دادن قسم چهارم مذکور شد و باید در هاون کوبیده کاغذی چهار تو بر گرفته بسیار بخیر کرده و نقره رنجهاری یا روغن بزر خانسته کوبیده را گذارند تا خیر بخته شود و بحدی نیم بورند و چربی صرف و دیگ نقود نموده طاس گذارند چون چربی مقصد بدان رسد قسم دیگر که در غایت خوبی و ثانی نیست بیست مثقال مازو را کوبیده با هر مثقال زاج سیاه و هر یک مورد افیون و دو دانه هر یک خماز نیم هر یک هم مثقال بگوشت نمایند تا بحدی که رسد پس صاف نموده و ده مثقال و ده چربی گرفته با چهار مثقال صمغ عربی نرم بگوبند و قدری از آب او بدهند چنین کوفتن تدریج بگوزد او دهند و قتیکه بعد از رسیدن او اضافه نموده مایع کرداند و هر چند در کوبیدن او مبالغه نمود بهتر است و اگر یک مثقال زعفران را صاف نموده در آخر اضافه کنند رنگین شود بعد از که در ریگ و ز ساخته شود و بسیار رنگی آید و گذارند تا بی عمل چربی گرفتن بگیر و صمغ عربی بگوبند و زاج سیاه یکچو و مازو دو جزو و افتیون یک جزو نیم جزو جوشانیده صاف نموده آن مایع بسازند و هر مداد و که کم رنگ باشد زعفران و مثقال محلول صاف بقدر عشر و کمتر از آن بسیار رنگین می سازد قسم دیگر صد مثقال مازو را بستر بسیار نرم سائیده در آب بگوشانند ماهره شود و بقوام آرند و یکدانه نیم کرم شود و صد مثقال زاج سیاه را کوبیده در آن آب بدست مالیده آنرا

بیندازند و از صد مثقال نا دویست مثقال صمغ عربی با دران حل و صاف کنند و بیست
مثقال دوده چربی کرفته را در ظرفی کرده قطره قطره ازو در دوغ بریخته بر هم زنند و قوام
در افتاب کذارند و هر چند مبالغه در هم زدن او بهتر است و قدر صمغ کم و بیش
باز و بانک او خوب است و اکر خواهند براق کردد مثقال مغابت اضافه کنند
یک جزو دوده روغن کرفته را با چهار جزو اوزاج و مازو و بوزن مجموع ان صمغ عربی یکبند
نایکسان کردد و هر چند مبالغه در کوفتن ان کنند بهتر است و در وقت حاجت
قدر نیاز در اب حل نموده استعمال کنند **عمل دوم** اکر مقدار یک جزو مازو را سه جزو دوده
خرما ربع جزو و پوست انار مثل دوده خرما باشد خرما را خرد کرده بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز
اب بجوشانند و بپالایند و بر هم زنند تا یک سان کردد و ان را سفید و صمغ هر یک ثمن جزو و عسل کف
کرفته یک جزو و نیم اضافه نموده قرص ساز زند و **عمل سیم** اکر مانند **عمل دوم** است بدون اضافه
کاد و انک مشک اضافه نمایند سک المنک مانند عمل متکار قسم اول را با بول
اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست که بول را در ظرف مس
باد سته مدور آفتاب چندان بر هم زنند که منعقد کردد و قسم دیکر انکه بوره سرخ سه
جزو نمک طعام کل قلی هر یک یک جزو نرم سایند با شیر کاو میش بجوشانند تا منعقد کردد پس
در ظرف زاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بکذارند و معضی آفتاب را
سرطان اند انسته اند و قسم اول از مکتوبات قسم آخر مشهور و معمول است **عمل چهارم** پنیر
که بجهت هر الضایع نامند از خواص اوست که هر چیز را باو وصل نمایند دیا با او بسرشند از
آب و آتش منفصل نکردد و از اسرار مکتوبه پنیر تازه را ورق رقیق کرده براده
سنک مطبخ اهک آب بزدایند بجنبه فرش نموده اوراق را بهلوی هم بچینند روی اوراق
نیز از اهک بپاشند بقدر یک اوراق را پیوشاند دیکر سنک مطبخ دیکر بروی او کذاشته
ده روز در آفتاب بکذارند و باید سنک اعلی بسیار تقیل بکذارند و جنبیت او بجای خود کذاشته شود
۲ تا جمله اوراق فرش تکلیف بکنند

فلوط بابل کذا

مخلوط با هک کرده پس با آب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یکهفته
در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و جهت
در افتاب گذارند و چربی از و ظاهر کرد و باز با آب نمک آهک بجوشانند و بحدی
رسد که اصلا چربی و حرقی در آن نماند و کمال او در عدم چربی و سرخی ست پس ماند
سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری با آب سفیدی تخم مرغ
که در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را گرفته باشند و قطرات بر روی سنگ
ریخته بسایند تا بحدی که سنگ بالا بغلتک زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک صاف
بقدر روان شدن او اضافه نموده و قدری آب آهک بحدی که چیزی بر آن
اتصاق دهند در اندک زمانی خشک شود عمل مروارید سرب را کداخته سرخ با آب لوخته
بخورند او دهند تا هر ۵ ممتزج شوند و در ظرفی کرده پس در سرکه اندازند و بخوب
سوخته و ممتزج شده پاک جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدیکه چو مهره گردد و منشق
شود پس از جو جدا کرده با هم وزن او نمک سائیده و در آب حیا بندند هر روز
بر هم زنند و هر ۳ روز نو آب دهند تا خوب صاف شود و اجزای خام
در و نماند بعد ازان شسته استعمال کنند عمل تفتید کردن مروارید یا بدو مروارید سنگ مذکور
را در پشم سفید به پیچند و با آب قلی کهربا نموده و پشم سیاه کرده و بدستور تجدید
پشم و با قلی نمایند تا مروارید سنگ بحد سفیدی رسد و از هم پشم سفید کرده او استعمال اطبا است
جهت رفع قطع رایحه کریه زیر بغل و سایر اعضاء و منع عرق و سایر آثار عمل کشته
که بعربی مدنا منند بخور و شراب او مغسول با دل و دماغ و حواس معتدل هوا و بای و خوردن او نیز
ماه ۱ کل سرخ پوست ترنج صندل سفید عصاره حسن لیه یا بسویه نبات دو وزن
همه ۳ با قیلی منک قرصها بسازند بدستی که در بخور اکثر از کشته ترنج عود خمار
صندل سفیدی هر یک یکجزو و حسن لیه ۵ جزو و نبات ۵ وزن ادویه صفت عنبر

عنبر
صندل سفید سه جزو ریشه ولانیچ سنبل کل یک جزو سنبل الطیب نیم جزو سوسن کبود بهار نارنج کل
نیلوفر سنجد بعد نارنجک هر یک یک جزو و مشک قدری قلیل بسیار نرم سائیده استعمال نمایند عالیه
در باب نوزدهم دستور ثانیا مذکور است و طریق بخشم نسخه مخصوص اصلح است والسلام علی
من اتبع الهدی باب پنجم بسم الله الرحمن الرحیم در اصول صناعت و امور عزیزه بدانکه
علم صناعت علمی است به تبدیل قوای اجرام موجوده بعضی تا حاصل شود مذهب و فضه
از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند و علم طلسمات علمیکه بدان دانسته شود کیفیت ترکیب قوای
فاعل عالیه با منفعل سافله غریب از و حاصل گردد و آنرا کیمیا نامند و کیمیا علم تسخیرات است
و آن معرفت احوال سیصد و شصت ساعت است از حقیقت تصرف انسان که فواعل علوی اند در
فوایل سفلی و دعوات و خواتیم و تسخیرات انسان که فواعل و تسخیرات روحانی و
عزایم جنیان و معرفت اقدام و منازل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بدان تصرف
در خیال مقید کنند تا احداث مثلثات خیالیه کنند و در خارج موجود نمایند و ریمیا علم شعبدات است
و این معرفت قوای جواهر غریبه است بمزاج آن به یکدیگر تا ازان قوتی حاصل شود کازان
قوه فعل غریب صعب و رایدیو شیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از
جمله این علم تبدیل قلب ما هیته میدانند و نزد بعضی از محققین علوم محکمه الحصول و از عالم
تبدیل صورة نوعیه است نه قلب مهیته چه ذهب را نسبت با نواع فلزات صحیح
المزاج دانسته اند و سایر را مریض و بجهة اصلاح علل هر یک تدابیری مقرر ساخته اند
و تکون موش از کاوخ مشاهده نموده اند که مکرر دیده ایم که نصف کاوخ را اعضای موش
صورت موش گرفته بود و نصفی بر شکل خود باقی بود و نسخ ارسطاطالیس تراه در
فوایل حیاتی این علم بوجود آخر رساله در حقیقت این امر فرموده اند و بعضی را اعضا
لکن چون تلخیص و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمی تواند بود و این علت بنا دانست
و صاحبان معرفت از و بری اند و ظاهر است که این فن را اصلا اعتبار

آما بدون زهد و قناعت باقل و اقبال ایصال باکثیر و مکاسب و انصاف بصفات
قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله و اکرام بمقتضی جل شانه صورتا نه بندد و اگر ببندد عاقبت
بوار و هلاک آن شخص گردد و چه اینرا علم کلیه خزانه از خزانه ملک الملوک است و بندرت
اگر بیکانه بارگاه غیب بران مطلع شود حکم دزدی دارد که کلیدی باید و عافیت جای شارق
چنین درگاه معلوم و لهای اگاه خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون
استکمال ماهر پیرامون این علم گردیدن محض سودای خام مخیتش است چه بدار و درین فن بامثال
متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات آن ممکن التصور به تسطیر نیست بنا الواقع اگر نسخ
آن از تالف عالم بیک امکان ندارد که اسرار عظیم را بدون رمز بیان کنند و رموز
السنه مختلف است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد و اگرچه رموز اهل این علم بیک نهج
مجانبه هر اینه رمزی بود بلکه اصطلاحی خواص بران حاوی خواهد بود و اگر رب یک از تالیفات
عالم غیر عالم بدیهی البطلان خواهد بود بلکه بشرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است
از جانب ان فرزنگار اعمال در خدمت عارف و اینکه اینرا بی اطاعت را با عدم اطلاع
بران ترقیم از نکات اصول کلیه نموده است که اکثر اعمال اهل صناعت طبیبه
در بعض ادوار شفا پذیر بعض ازان ادویه با عمال مخصوصه باحسن وجوه ممکن است
وجیز در طی تالیف تحفة المومنین بمطالعه اکثر رسایل آنرا فرض شده بعض آدویه را
تدبیر بطریق اهل این فن نموده بکوشیدم تا احوال عالم امکان را بدون تحصیل
کتب متعدده علم باصول و مصطلحات اینگروه حاصل کرده و اگر طالب اعمال تحصیل
چزئی یا تخصیل عامل آن بکند و از مطالعه اینمجموعه تواند مدعی لاف و گزاف
را از آموده و بقریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را نسوزد
و اینطریق منسلک است بر پنج حلد دسته عقد و خاتمه حل اول در بیان حرف اصطلاح
اینطرفه و بعض از اصطلاحات انسان حل دوم در قواعد تقطیر و تکلیس و تقعید و ما زاد

ع نباید علیه بقدر امکان در بیان اصول اکثر بعود الات مخصوص این فن

حل سیم در بیان آلات مخصوص بعمل صناعت حل چهارم در قواعد کرفتن بعضی ابهاد
تخمیر و بیض و سایر تدبیرات اجزا حل پنجم در بیان بعضی از خواص خلرات و اصلاح
آن و انچه باو متعلق است عقد اوّل در قواعد قمریه عقد دویم در قواعد شمسیه عقد سیم در قواعد
عمل مروارید و اعمال متفرقه خاتمه در حفظ خطوط مرموزه حل اوّل در بیان بعضی از
اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکسیرات و اختلاف بسیار دران واقع
شده چه هریک از زهره تا بیض فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند تدبیر آن نموده اند
تا بحدی که جریان و نقود انصباغ رسیده و قایم النار کشته و نزد بعضی حجر عبارت از نفوس انسانیست
و اکثر اهل صناعت دران متفق اند و نزد برخی عبارة از زیبق و نفس بعضی کنایه از کبریت احمر
و به تحقیق پیوسته که تدبیر و بیض از دو اصل یعنی فعل تبیض و محمر عمل تحمیر است و شکی نیست
که هرکاه اصل بارد قایم النار کداز نشود و قبول صبغ نکند و اصل حار را رفع
اشتعال و تسوید نشود و مدافع علل منطرقات می کردانند لهذا جهت
اصلاح این در ترتیب انار مذکوره هریک از اهل این فن آنی و اجزایی
وضع نموده اند روح عبارت از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوه بوده که نقود
وصعود و غوص و غیره آثار از و آید مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب
و مانند آن و هرچه در مثل این اجزای لطیفه بسیار غالب باشد نزد
ایشان مسمی بروح است مانند جواز زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و
املاح و شبوب و امثال آن جسم عبارت است از اجزای کثیفه اجسام
که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسم که اجزای ارضیه بحد افراط
دران غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات نفس
نفس عبارت از جسمی است که بحسب لطافت و کثافت
در حد وسط بوده مابه الارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه

جریان اجزاء لطیفه صابغه در اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت
احمر عبارت از اکسیر شمسی است که در رنگ سرخ می باشد و
از علامت خاصه او است قرن الثور الطیور موی سر انسان است اصل اول
باردو زیبق و اصل کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر خوانند
قمر کنایه از فضه است و او را اولف نیز گویند عطارد عبارت از اسرب
باشد و ثانی کنایه از دست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث
عبارة از آن شمس فضه است و رابع کنایه از آن مریخ حدید است و خامس نیز
گویند مشتری قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از
از انست زحل سرب است و از سابع مراد او است عقاب
توتیا در است علم زرنیخ است عروس کبریت است املاح عبا
رت از نوشادر است که رباب سحق نموده بر اطراف ظرف نشنید ارض
عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تسفیه و تشویه و غیر اعمال بر و جاری سازند
نهند جواهر موی سر است حراف نمک نخ است بعد از شستشو حل دویم
در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارت است از اخراج مایعه لطیفه اشباه از
و تصفیه آن اعم از انکه بر علقه باشد باید ستور قرع و انبیق اما بر علقه آنست که از پشم قتیل
سبتی ساخته یکطرف او را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنحوی که ظرف
مایعات بظرف خالی منحرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد و اما ستور
قرع و انبیق آنست که اجزای مسحوقه را در قرع مطین کرده انبیق را بران وصل
در غایت استحکام نموده بر کوزه نصب کنند و لب کوزه را با قرع با کمال حکمت اندوده
سد منافذ شعله نماند که اطراف قرع که خارج کوزه باشد اثر شعله نرسد و قرع را باید
دو انگشت بگذارند تا اجزای لطیفه او
صعود نکند
عبارت از آن یک صد و نوزده و نیم است
و دیگر مستقیم باید نصب نمود آتش در زیر قرع افروخت با انکه قرع را در یک

مانند کل حکمت مانع تنکیس قرع اند و از شروط تقطیر آنست که ایخه در قرع ریزند کمتر از
نصف قرع و زیاده برد و ثلث آن نباشد و آتش در آخر تند کنند و دیگر انکه با دوای
رطوبته کلی که قرع را باکوره اند و ده مانند رفع نکرده آتش بکنند و قابله را با انبوبه اینچنین
نموده قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا اندکی تقطیر نکند و علامت انتهای
تقطیر آنست که رفع بخار انبوبه شود و در تقطیر مایعات حاره باید که مانع مزبوره زیاده بر ربع قرع
نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرطست که بجد جوشیدن نرسد بلکه باید کلوی قرع دردست
کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوشش
باز گذاشت و قرع منکوس در باب روغن آجر مذکور شد تصعید از شروط آن توافق
قدحیست و اگر لب هر دو ما دل نباشد باید لب قدح اعلی حاد و لب قدح اسفل باشد
و در سد وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند کلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است
و در اسطی گلی نام و نشان آن بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی و پستی منوط وفق
نموده دو سه روز باید نشیند و ثقل قدح باعث بازنشستن وصل آن نگردد و شرط دیگر مراعات
آتش با لب بتدریج زیاد کنند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زنیخ که آتش غیر معهود را شرط
دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح عادیه است در تصعید زنیخ شرطست که
بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ او مگردد و جمع اهل این فن بخلاف این ذکر کرده اند و این ترکیب
که جیوه اطلاع بر آن حاصل شده و وجه آن ظاهر است و در غیر زنیخ اگر موضع وصل آتش شعله نرسد بهتر است
و باید بعد از رفتن کوره و قدح و وصل یک بند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحق
ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی بهتر است چنانکه شکل اشکال مجملی از آنست
تشویه فسخ ازان عبارت از تحقیق است و مشهور نزد کویندگی باید که آتش آن بحد تصعید نباشد و انواع
لطیفه از آن نشنود چه انکه دود بلکه بقدر امتزاج و طبخ مناسب عمل شخرف و فسخ آن عبارت از
تقلیلست که بعد از سحق ارضی و تشویه یا جمادی مخصوصه قدح تشویه را بکمال حکمت ساخته و در خاکستر

روداد و ترتیب بیان آن نفیس است مشتمل بر شش فصل و خاتمه

الحکایه

کرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبتی آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت آتش
بحدی نباشد که ارض دود نکند و فسخ تشویه در تنور و فسخ دود زیاد امثال آن در جمیع
آن مراعات باید نمود که بحد نضج نرسد تشمیع عبارت است از تدابیر اجزای کبریتی که مانند بحدی
موم بگدازد و بر سطح روی صفحه تقطیر منبسط گشته دود نکند و شروط آن تکرار تسفید و سحق
بلیغ است با آتش معتدل تحلیل عبارت است از بهوا محض تفریق اجزا بتدابیر مخصوصه که قابل سهولت
سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر آن با آتش منبهه و اختلاف شروط آن با اختلاف
جسم میکاس است چه بعضی محتاجند با آتش تند که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را
احتیاج بحد افراط نیست حل عبارتست از سیلان اجزای جامده و آن بتدابوه و هوا یا
رطبه مستمره صورة پذیرست مانند حل نوشادر در مایات تند مانند ماء الغار و ق و ع
کوکرد عقد عبارتست از جمعیت و التصاق اجزا و آن ضد حل است و یا بیوست و جراه
و یا بروت و بهولت صورت پذیرست تعفین عبارت است از تدفین اجزا در زیل
و امثال آن و شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف
تعفین زیاده از یک شبر حایل زیل کرد و باید بعد از هر هفته تجدید زیل کنند تا نهایت
آن ناچهار روز است و باید بگذارند از گذاشتن ظرف بتعفین چاه او را مملو
از زیل سازند تا چاه کم شود و در دیگر ظرف ها بکنند و اگر دو چاه نزدیک بگذارند بهتر است
دیگر دهند بهتر است تا روزی که تغییر زیل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور را
نشود قاعده حل اکاسیر یکی آن است که تبقیفین محلول گردد چنانکه طبخ بیکاس و اکثر
مجرب بین ذکر نموده اند باید اجزای اکاسیرها در هاون مزج سحق بلیغ نموده از آنهاست
مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده تا یقوام عسل غلیظ کردد و بر روی آتش خاکستر
تا چهار شبانه روز که گرم خاکستر بیک قرار باشد باید سحق نموده باید معجون کشته نقره بر نهند
[illegible]

پس مثل غبار سائیده و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را نیمه‌ی به‌بندد و در چاه
نقعین تا چهار روز بگذارند و بعد از هفته ده یوم تغیر نیک دهند و علامت خوبی حل آنست
که محلول شفاف و بی‌رنگ شود و خلاف او دلالت بر نقصان تدابیر اجزا خواهد داشت
و یکا یکا باید دانست که شیشه مذکوره مصدر یک دو طبقه گذارند که تخت دیگ اعلی سوراخ‌ها داشته
محلول از سرکین کبوتر باک و فرح حک تا قنهایی بوده دهان او باز باشد و باید که سرکین تازه
داشته باشد و هرگاه خشک شود آبی بران بپاشند و دیگ اسفل پر آب و لب او منصف تخت
دیگ اعلی بوده انبوبه از زنی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت سد وصل هر دو دیگ
نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل افروزند تا بخارات او سوراخ‌های دیگ اعلی
بسرکین کبوتر رسیده هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود
کنند تا مانع خروج بخارات باشد و در غیر صورت تا سه هفته حل منحو و آنچه حقیر تجربه نموده است
که اجزای حار یابس از هوای بارد رطب حل می‌کردند نه از هوای حار رطب مگر آنکه بیرون
شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده اند
و طریق آنست که نوشادر را باد و یه مخصوصه یا تنهائی سائیده بر روی سنگ
مسطحی یا کاسه زجاج منبسط کنند و در زیر زمین غذار و سرد ابها گذارند و دو یا
روز را بدستیار ببوشانند که چیزی داخل نشود و در این صورت در اندک زمانی حل
می‌کند و نشود دیگر آنکه در ظرف مسطح زجاج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئه تکلیه قبه نیمه
مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه
گذارند تا از منافذ نمد رطوبت و حرارت لطیفه در آن تاثیر تواند نمود قاعده عقد
آنست که محلول را در قرع بلند کلوی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته یا
لبد قرع تنگ چست شکسته نصب کرده با آهک آب ندیده و نمک مکلس سریه که
یا سفندل تخم قرع سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت

خاکستر در دیگ

خاکستر در تخت فرع باش و اطراف او بدستور و پاش زیاد در تخت دیگ افروزند که
ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در کلوی فرع عرق محلول مشاهده کردد و بعد
عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را معقود شیشه برداشته غلیظی مشاهده میکرد در بتری
و جمد در ظرف چینی گذاشته بخرقانی بپوشانند و در آفتاب گذارند بانکی نشسته و منجمد

مقصد سیوم در بیان بعض آلات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه دیگ
عمیق را دهکوزه نصب کرده سه پایه از چوب در و گذاشته ظرف مخصوصه حمل را بالا
بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ ریزند که چهار انگشت فاصله او
با تحت ظرف بماند سر پوشش دیگ را بالته و خمیر مستحکم کنند تا بخارات بیرون
نرود و آتش نرمی از زیر کین و امتناک آنرا برافروزند بحدی که آب بجوش نیاورد
بخار کند و هر روز یکبار باید و روزی یکدفعه سرپوشش را برداشته آب کم بقدر
که به تحلیل رفته باشد اضافه نماید و بستور پوشش را نصب نماید و سنگی کران بر روی پوشش
گذارند تا در عرض سه هفته حمام شده صفت دیگ ناسه بر روی زمین مغاکی بقدر نصف
کوزه بشکل بوطه حفر کنند و از خاک سیاکی که آن عبارت از گردی ست
که بر روی کوزها و داس کوزه گری می نشیند و بعد از تراکم موضع مغاک تخلک
آن بمالند و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند و ظرفیت و وسعت مغاک باید
هم چندان قدر مسبوک باشد و لب مغاک را باید بقدری از زمین مرتفع دارند تا کثافات
روی مسبوک با آلات آهنی جدا توان کرد و یک عدد ابنوبه آهنی که یک طرف تنگ و سر
کج باشد بانبی مشکل در کنار مغاک محکم کوبند بستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف
یا دیک ابنوبه از وسط آن مرتفع و محاذی مجاذی وسط باشد و عدد دوم حداد بصاف
بر طرف وسیع ابنوبه نصب باید نمود که بوسته بلا فاصله بحوالی شدید وارد وسط
مغاک از فوق تواند شد و علی سبیل خشک دو جانب مغاک چیده را بر افروزند تا

چوب

تا شعله از خارج مغاک بسیط و مبدن داخل مغاک مذکور گردد و بعد از در مغاک بریزند گداخته
شعه و گربی که بجهه صاف کردن نقره داخل می کنند باید حصه نمود و یکحصه را بگذه گداختن
نقره اولا باید اضافه کرد و بعد از گداز دو و سه دفعه غلطیدن ثلث اول را اضافه نمایند و بعد از
ساعتی تجربه را و آنمقدار صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باز ایستد و کثافات
روی او را بدفعات رفع نمایند و سکوت مسبوک علامت پاکی و صافی و عدم کثافت
اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را باهر سه علامت بدان چون هر نقره دو نوع **صفته**
خلاص اجرا ثلث جزو زاج زند که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را باتش منعقد کرده یا کنند
و جزو کل نئوشادر که آتش بسیار دیده باشد دو جزو کل سرشوی جهار جزو نمک طعام جهار جزو
مجموع را نرم سائیده با آب چمبر تر کنند و کوزه را تا نصف از زوایه طلای مغشوش را ریزه
کرده بران کل فرو برده قدری از ان کل بر روی او بریزند سر بوشش کوزه را با کل بحکمت
محکم نمایند مجموع کوزه را بکل گرفته بعد از خشک شدن کل در کوزه کوزه گری
یا جرپزی یا کاسه پزی یکبار از زند و هر گاه تا صاف سیروی آید عمل مکرر نمایند تا بحد نرمی
و رنگینی که مطلوب است رسد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد **صفته** قالب کل البیض را
جزو بسر که حل و خمیر کرده هر نقش که کنند زایل نگردد مگر انکه باز در سرکه انداز زند و در
زیل حل کنند **تخلیص** ذهب مغشوش قدری را تا نصف بطریق انکه شرح یابد بکل
حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خرد کرده با سه وزن آن نیتراب قاروتی در فرغ مذکور
کمه بر روی آتش ذغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد آن را در ظرف
چرخی لایخه صفاح مس دران افکنند دیر وقت انچه از نقره باو مخلوط شده باشد
بروی نیتراب آلوده بر مس ملاصق می گردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و انچه
از سایر منطرقات باو مخلوط باشد بروی نیتراب آلوده بر مس ملاصق نمیگردد و طلای
صاف در تحت ظرف جمع میشود و انچه از سایر منطرقات باو مخلوط باشد تخلیص

نمیرود و تبریز اب فارونی در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم** در کرفس بعضی از آنها و تدبیر ما اجزاء و تجزیه و تبعیض بعضی از ان **حقنه میاه** از ان جمله است که رفع شعله کبریت کنند و خالص کرداند و در عمل تنجرف جزو اعظم است و باعث جریان او و اخلاط را عقد کنند و معقود را جاری سازند و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده از مجربات دانسته اند و کل و قلی را با موی سر با لسویه تقطیر کنند و بان تسقیه تنجرف نمایند و بدستور **ماء** قلی و نوشادر و اترزوت از هر یک یکجزو و در سرکه حل نمایند و قلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک دو جزو با سرکه مذکور سابیده تقطیر نمایند و با مقطرات اجزا ثلثه را مجدداً سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه و در عقد ارض نار و تشمیع و جریان بعدیل دانسته اند **آب دیگر** که تسقیه آن تنجرف را حاصل کنند و در نقل مشترک از مرتبه اعلا از مجربات شمرده اند از برادهٔ حدید و برادهٔ نحاس که مزوج با یکدیگر نموده با غرقان ترتیب دهند و ان زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار روح مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزدا کثیر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشترک است **آب دیگر** از زاج زرد را با سرکه سه چندان او تقطیر کنند جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بجد تشمیع بعدیل است و باید مکرر بان سحق و تسقیه نمایند **آب دیگر** جوز بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیدی تخم مرغ شسته در کوزه سفال پخته اند و نانه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل با تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجادر را حل کند در تبقیه اوساخ معادن و امحاق وضع ان لزیف از مجربات دانسته اند **آبها** کبریت را باده و زن ان آب آملج تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند اول را بلون رابع رسانند **آبها** پوست بیخ تفاح دو جزو پوست انار دو مورد از هر یک یکجزو تقطیر کنند تا عقد نار بنماید **آبها** کوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زیبق و افعال غریبه در مشترک از مجربات دانسته اند **دهن الپیش** جهت تلیغ را در سرکه قلی

حل نمده بحر علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود را بازرده تخم مرغ پخته مجزا
کرده بازای هر عدد سه درهم نوشادر اضافه نمایند و پس افشرده روغن بیکرند
و در تطهیر اجساد و تقل معادن بجدیل و جهر اصل حار را به آن حل کنند اصل بارد را ثابت
کند و اگر نوشادر ثابت باشد قویتر است **آبدیگر** چوبند انجرا با خردل سرخ و سرو طلق
محلوب تقطیر کنند سادس را بمرتبه اول رساند و مجرب است **آبدیگر** مستعمل بماء الحرث در
تجرا الکار مستعمل است سه وقیه زاج زرد و لاریرا نرم سائیده با دو لیتر در هم کرده
بسیار تند در شیشه با در ظرف مطین مزجج کرده بر رو آتش بسیار نرمی گذارند تا رکه
بانجدم زنجار رنگش شود پس بحر علقه صاف نمده و بنجدرم زعفران احمد بدو دودرم شب یمانی و یکدرم
شنجرف در ظرف مذکور کرده ذرا فتاب بسیار کرم با خاکستر گرم یکروز گذاشته پس
بحر علقه صاف نمده استعمال نمایند **آبدیگر** که مسمی بماء الملح است و تصفیه آن باعث
تنقید کریت و زرنیخ است و موجب حریان و تکلیس طلق و زرنیخ دانسته اند نمک طعام
و شب یمانی نوشادر با لسویه نرم سائیده نقطر نمایند **آبدیگر** که مسمی بماء المرخ و تصفیه آن
اس تاده با روده و زن آن عید معقود را ثابت و جاذب کند و جهر زنبق عبیط را بان
طبخ دهند عقد نمایند بیکروز زعفران احمد بدبا د و جزو نوشادر و پنج جزو ملح
القلی و پنج جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آنها با آتش منعقد کرده باشند مجموع را
با سرکه تند بوزن مجموع سحق نمده نقطر کنند **آبدیگر** مسمی بدهن لاجوزق است و در تشمیع
تشمیع اجزاد اجساد و نبات ارواح بعید بدو در حمل قمری و شمس مستعمل است
کلس البیض را با وزن آن نوشادر مطبوخ و معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج
مطین که سد و صاف نمده باشند یکشبانه روز در آتش ذنب گذارند بقدر که نم
کرده در ظرفی کنند که حمل بر نبوشد پوشند قفائی در آن نماند و مصعد شود و حمل را
[illegible]

اضافه نمایند

اضافه نمایند و بدستور در آتش گذارند تا سه بار و از گیاهی آتش زیاد در تون حمام
گذارند چنانچه شرح بعد از ین نرم سائیده بتدا وه مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نمونه
نقل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نمونه باز بآتش گذاشته پس سحق نمونه بدستور حل کنند
و تقطیر نمایند بعد ازان نقل را با مقطر اول و ثانی سه بار سوم حل کنند و محلول را تقطیر
نمایند تا تمام مقطر کردد تدبیر خاصه زاجات جنانچه خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نمونه
و صاف او را از بخر علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد باید در افتاب منجمد سازند و
شیوب و املاح را نیز بدستور مذکور تصفیه کنند تدبیر نوشادر بحرها عمل قمر یا بسوبه یا املاح
مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمع باز عفران الحدید و باز بخار و تخم تصفیه
او را محکم کنند تدبیر ثبات ملح نمکطعام را سائیده در کوزه کرده در کوره بگذارند و ملاط کوزه را ی
که بورن در آورند و نقصان در و باشد باید اعاده آتش بسیار ننمایند و علامات ثبات
او آنست که نقصان در وزن او محسوس نکردد و احراق او چنان نیست که چندان که آتش
در تحت دیک کنند که نمک از جستن باز ایستد تدبیر حل املاح و شیوب و تنکار و بوره و
شوره و زید البحر و زاجات باید نرم سائیده و در مشانه کاو و یا در یاروده کرده در مکان
نمناک گذارند و یا در دیک آب کرم او یخته به بخار آب حل نمایند تدبیر ثبات نوشادر بر نمونه
ملح القلی را با یکجز نوشادر مصعد سائیده بآتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق
بلیغ نمایند و بدستور یک جزو دیگر نوشادر اضافه نمونه اعاده تشویه نمایند تا مادی ملح
نوشادر محلوط کرد د پس بتدا وه حل کنند و بعد از حل جمد منجمد شود سائیده استعمال نمایند در مرکبات
در حل طلق و در سایر اعمال عجیب الاثرست و خزعفاب باب جبر محرور بعلاقه طبخ دهند
ثابت کردد تحمیر نوشادر نوشادر صاف سفید را با مثلث الزاج زرد لاری و عفران
زنکار تصعید کنند محمر کردد تدبیر سیماب زیبق را با عفران ملح القلی را با قطرات
سرکه سائیده تا پدید کردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیک بزنا آبک که در تخت

که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی آن باز نماند باید گذاشت تا رطوبت آن رفع
شود یا آهسته حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد پس باب شصتم باعشر آن شوره بدستور باید کرد
رسیده شوره را به شمشیر از آن رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و
رفع سیاهی عبد میگردد پس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلنغمه از نمک
مکلس فرش و لحاف نهفته تصعید او را بدستور با اجزای مذکور سه بار دیگر اعاده تصعید
نمایند تا سه بار مانند الماس معقود گردد و اکثر تصعید ناصاف حرفیه است که با اشیاء
مخصوصه جهت نبات تند بر نمایند و تصعید سه حرفیه جهت معاجیب با سایر ارکان در
اکثر امور قمر لکافی است اما بخیر عبد چنان است که مصعد حرفیه ثالث را با نصف آن کبریت
اصفر و ربع زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر و فحم سحق بلنغمه با فرش نمک مکلس
بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید نخست بدا جزای مذکوره نمایند تا عبد مانند بخار
سفید گردد و این در امور شمس شرط است و آتش این تصعیدات نرم تر باید تا باعث
احتراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس زبیق آنست که بعد از تنقیه آن در قرع
مطین کرده و یک وزن و نیم آن نیز آب فاروبه که در طریق سیم مذکور شد به تدریج در قرع
ریزند که باعث شکست قرع نگردد و هر گاه ابیق ازان بجوشد خنده جوش بچشیدن آید
و دود ظاهر گردد فتیله را بول نایفدر دو سه مثقال بریزند که از جوشش باز ایستد
پس ابیق را بران استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده نقطه مایلی جاده
مذکور شد نقطه نمایند و چون نیز آب تمام مقطر گردد و عبد را مکلس مشاهده کنند
و این امور بجهة سهولی تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوص تصعید نمایند و نیز آب
مقطر جهة عمل قمر از زعفران احمد بغایت موثر است و دستور آنست که براده
حدید را بعد از شستن با آب نمک چند بار مرتبه که سیاهی او زایل گردد و در قرع
مطین کرده هم وزن آن نیز آب مذکور ریخته بتدریج رفع جوشش و دود او را تعهد

تقطیر

بقطرات بول کنند و بدستور بقطر تمامی تیز آب نماید و بعد ازان باکش تند
و براده مزبور زعفران می شود اما تند بهر عقد قرار آنست که آب صاف و آب لیمو بی
تند را با ملاصقه در مقوقه آهنی کرده یکجز و عسید را در آن اندازند بجوشانند چهار جزو
تو تیای هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند هر دفعه نیم ساعت بجوشانند و چون خواهند که
نبه جوشیدن سر نعقد و باقی بر آن بیفکنند و بعد از نشستن هفت ساعت که جوشیده باشد
ه در لته ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد آن را در ظرفی کرده نوشت در
را در آب حل نعقد چند جوشش داده ازان بقدری که اورا بپوشاند بران ریخته و افتاب
یا خاکستر گرم بگذارند تا هر چه از خوشاب و توتیا بان مخلوط شده باشد بتدریج رفع کردد و
مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل از مجربات
عقد یکقرار مصفی را در بوته کنند گرفرش و لحاف آن سفو تیا یکی و سر بوته را در خاک
استحکام سد و حال نموده در آتش گذارند بدستوری که تمامی بوته در آتش پنهان نشود
در اندک فنی معقود میکردد و مجرب است و اگر بوته آهنی باشد آب حضور صاحب کاه
اندرون او را بکاک لوطی اندوده باشند عقد یوست انار تازه و پیه اورا کوبیده زعفران
احمد بدل یا آب معصوران بسایند تا خوب حل شود پس قرار مصفی را در بوته مسین یا آهنی
کرده ازین محلول در آویزند و سد و حال بوته نعقد باکش نرم طبخ دهند باد در تنور کرم
گذارند تا معقود کردد و از آنجا که عقد قرار یابد مذکور شد و چون نقره را باکوکرد
مکلس کنند یکجز و آن را کوکرد او را مکلس نعقد ده جزو قرار عقد نمایند و مجرب دانسته اند
و چون زبیق و سم الفار را با لویه باد و چندان هردو سرخ مقشر سنتی بلیغ کنند و
و بعد ازان اندک ترشی الحاق نمایند قرار نداده کرده و باعدم انعقاد و قایم الفار شود تدبیر
کبریت اما تبییض آن بنهجی است که یکجز و کبریت را با هشت جزو روغن کنجد باکش نرم در قدح
مطین بجوشانند تا کبریت حل شده روغن سرخ کردد و نه مثل کبریت نوشادر را سابقه

بدفعات بر روی آتش تسعیده بروغن مزبور کنند و سه بار بطریق مزبور تصعید نمایند
طریق دیگر جزو نوشادر با بلخ و کبریت نموده با آب تر کرده بسیخی بلغ خشک
کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در آتش مثل آتش بتون گذاشته پس
بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه نقره دود نکند
داخه با دوغ و هر چه با نمک سفید کنند خواص می باشد طریق دیگر شب یمانی را سفیده و چوف
نمک با دخان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بایند سفید و
ثابت می کنند و بدستور نوشادر محلول در باد خان همین اثر دارد تدبیر زریخ را در
بر اصاف را بلخ زد با ریخ نمک مشوی نرم بسایند و صابون خشک اعرابی بقدر نیم وزن
زریخ وزن کرده ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد یا پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند
حل نمایند در زریخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوشش دهند تا زریخ منعقد و سیاه شود
و بچوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده زریخ منعقد بماند و آتش آن نرم بکند تا
احتراق در جوهر زریخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زیاد ظرف
را پنهان کنند که بتدریج دود می کند و رفع چربی او شود و باید در نرمی آتش مراعات
کنند که مصعد نکند و بعد از رفع چربی صلایه نموده سه برکه و ملح القلی طبخ داده تا بقوام
زایل کرده و انگاه مثل عنبار سائیده با قدح مطین در قرع بلند کلوی مطین تصعید تا آتش
بسیار شود که دو روز استمرار داشته باشد تا عشر او نمک سائیده با روغن کنجد یا پیه سرشته
بدستور نشوه به با آتش نرم کنند و بعد از نشوه به با آب ملح القلی طبخ داده بشویند تا رفع
نمک شود و رفع سیاهی آن میشود و علامت نصفه او دود نکردن در آتش است و تفریح نموده که به تنهایی
یکدرم او بر بیست چرز زهره منقی طبخ میشود و از تکرار سبک در آتش نقصان نمی پذیرد
حل پنجم در خواص فلزات و اعمال آن بدانکه چیزی بهتر از نمک نیست و بوره باعث
سرعت ذوب اوست و باد بیقه باطی لسه و خالص محلس او با اجزای مناسبه اکسیر عافی

ومبدل زهره ومرخ ومشترلیت وبهتر ببزاقسام نکلبس او آنست که براده ویا ورق
او را در شیر آب فارونی اندازند تا حل شود پس از شیر آب جدا کرده مانند کطوتیه
شیر ابی که با او با نمک با مثل او نمک اندرانی بسایند و در بوطه با آتش فغال نرخ کنند
و هر چند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر لیکن بشرطی که بجذوب نرسد پس با آب صاف
شوینند تا نمک زایل گردد واز خواص آنست که بگیرد او با آب جزو قرار یحیض سایرون علقه
میشود و حصاة را ببرد زهره که کرم کرده باشند طلا کنند و با آتش نرم گذارند تا رفع فرار
شود و مقلص کنند و مجربست و ملین غیر منطرق کردانند کوشت غلیون انج و سایر الحوم است
که او را پخته قی دیده کنند پس غیر منطرق او را کداخته قدری بر آن بپاشند و سریع الذوب
و بغایت گرم گند و در حدید نیز بغایت موثر است و شمش را نیز قریب به ترمی مشترل سازد و ملح القلی و واز
نضید و نمک نافع سواد قمر اند و هر گاه بران بمالند و در آب آن بجوشانند عطارد از خواص او است
که جزو جزو کبریتی از او رفع شود سادس را با اول رساند و مبیض او بقدر جزوی و ملح جزوی سابع را به
سادس او و تدبیر تبییض آنست که سابیده او در کفیه آهنی بارد و عطارد نیز بخیث بقدری که حمار انگشت
بر روی او السید بریزند و بجوشانند تا رد و خمیر بانها رسد پس آتش را نگذارند کرده و هینه را با تمام
بسوزانند تا مانند خاکستر سیاه گردد پس با آب نمک طعام گرم بشویند و بعد از رفع دهینه با سویه با نمک
طعام بسایند و در کوزه مطین بگذارند تا روز در تون یا در آتش شبیه بان گذاشته بشویند و تکرار عمل
نمایند تا مانند برف سفید شود و هر گاه در کوره گذارند کرم و یا در آتش شبیه بان گذارند
در سه مرتبه سعدی مشهود از خواص مجربات آنست که جزوی سه جزو او را با ربع رسانیده و
تجمیر او با ماء الاصل مجربست و عطارد مبیض را با او هر دفعه بقدر تسقیه بر او
نرم کنند و تجمیر او با ماء الاصل مجربست که عطارد مبیض را با او هر دفعه بقدر تسقیه بر او
آتش نرم کنند تا خشک شود پس با نمک او در طرف مزج مطین بگذارند و روز بشب آتش
تون بشویه نمایند تا ملازده مرتبه و هر دفعه رنگ او عنابی تیره گردد و عدد مت حمای او نهایت کمال

خالص ۱
مقلص ۲
منطرق او ۳

۴ باش بگذارند و پس با نمک کرم و شویند تا نمک زایل گردد و بعد از آن خشک کرده بدستور
باشش و نمک بشویند و بگذارند در آتش ۱۲ ـ مبیض

ترشی و مجوع و ابغی مانند ترکه و سماق منقی زهره اند در رفع حمرة او مر کنند بعد از انکه صفاح او را
نافته در ان مکرر اندازند و چون آبگینه کل البیض و نمک را بالسویه سابیده با سفیدی تخم خیر کرده
بر صفحه آن طلی غلیظ کرده بعد از خشک آن بگذارند رفع سواد و حمرت او بالکلیه میشود و ثبت بمانی
و نمک اندرانی و توشادر را بالسویه در پنج مثال ان سرکه تند حل کنند و زهره را تا چهار بار
گداخته در ان ریزند صفاح او را مکرر تابیده در ان فرو برند بحدی که دیگر سرکه سیاه نشود و کمال
تنقیه او بعد از جوش با مغز گردکان او را بکوبند یا مغز گردکان را کوبیده بران بمالند منفعت
او ست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب او و شوره رافع مخلطات او ست که چون بعد از
گداز بر و افاضه نمایند و بدستور آب غالیه که در طرستان بلیم نامند و آب قشاء الحمار
جمله تنقیه جمیع معادن بغایت موثر ست و منقی اکسنت و طرطیر را جز باع التعلی و ثبت بمانی
و عنب ثعلب سابیده در سرکه حل نمایند و زهره مذاب با صفاح تنقیه آن انداز ند در هوا زاله
سرخی آهن مجرب ست و چون خشب بخاس مذاب را تطعیم بقلفل کنند سفید تطعیم
گردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس و اصلاح نقره سعید بلک ست
و آب خربوب بنطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده جامد است شمس چون از
عقاب جزوی و از مداد جزو فرش و لحاف صفاح لسبار رفیق آن نموده صفاح را برو
هم چیده بخلاص نزند در مرتبه اول نقطه دون شمس بهم میرسد و چهار هفت
بار روز یا که بران تکرار عمل نمایند تا که برده از قمر زهره و هر چند تکرار کنند تا
آنجا و شهرت دفعه دهم مرتبه افزاید با مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر
آید و چون سرب را با تش تند بسوزانند که سرخ شود و آنرا تنقیه باب زاج و نظرون
کنند بر صفاح شمس طلا کرده مکرر تابانند باعث تکلیس او شود و چون تصحیح نمایند
کیمکر و برادله شمس را حنز یا به جزو مقطر شود دو سه بار تقطیر نمایند مکلس گردد
و هنر نیز انچه او را بمرتبه رفیع رسانند تنقیه و تشویه برادله او سپ باز اج و شوره

از زیبل

بالتوتیه سحق و تقطیر کرده شهند و نکار اتشویه و تسفیه و رمس یکشبانه روزه در آتش ترطوبات

از هر یک دو جزو و نشاد[1] صالح یک جزو کرباب موارد و دفلی[2] و نخاله کندم مالخولیا ضیقت
خفقان رنگ او میکند و مکان ممتاز مفرد رنگ اوست جریح جون بر صفاح دقیق او با برادهٔ او بیخ انغار
الف و یا علم مرمشیشا پاشیده بگذارند با برادهٔ او را ثلج القلی یا زنجبین یا بیخ بسابند قریب
الذوب مانند رصاص کردد و جون مکرر کداخته و رجین کذارند بلیله رزد و زبد البحر و بوست انار
اضافه نموده در روغن بیدانجیر یا آب بقدر اطفا نمایند بغایت زود کداردند و نرم کردد و
بدستور جون با مس بکدارند و شوره بر کداخته آن برنشند تا مس از ان رفع شود در نرمی قریب
بستری شود و کویند مریخ را با طارم و طاهر شمس است و صبغ او را از شمس قوی تر دانسته اند
و جون زعفران او با آبهای تند حل شود عقد کنند اول را زنک رابع دهد و جون بنکیرد برادهٔ
او را با سه جزو مس بکدارند و نه جزو حل را با او ذوب نمایند و بیرون پاس بندجریح سرخ
بماند و جون زعفران را با زنجار و را سخت و شنجرف و سریخ و روغن نخم مریخ و ذیب الشعر
و نوشادر سحق و تسفیه و تشویه نمایند مشمع کردد و جین زجاج و نوشادر را با سویه
با روغن زیتون سرشته در جین دو یا سه بخورد آن دهند سواد شش با تمام زایل کردد و جسم
و نوشادر حل کنند و[3] مرتبه تسفیه بشنجرف معلوم کنند مشمع کردد و کاه بر پشت از اول رود
کویند جون با آب معصور بوست انار بسایند او را حل میکند بشرط که مدتی در آفتاب کذارند جون
با محلول آن عقد فرار نمایند و از طیران باز دارد و ثابت کردانند مشتری مسیبض و مسهل
معتق او نمک منتق اوست و بدستور دوم باز پره بقی او بدستور طاق مظهر اوست
جون با عسل مخصوصه بان بکدارند و جون با فیروزه بکدارند او را بغایت صلب کند بدستور
هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیشا ذهبی مسیبض را دفع صریر و سواد و نرمی اوست فافهم
و جین صفاح او را در دیک سفالکر ده مانند او چیده ملح ثابت و کلس البیض و کلس الحجر
کستی کم نمونه یکشبانه روز در آتش بسیار تند بکدارند و در نیم وقت بی لواو
و بی صریر و دیر کداز کرد و جین جزو جزو براده حدید را با یکجو و زنجبار سابیده بکدارند

[1] نشاد: ...
[2] دفلی: ...
[3] و: ...

وسیاهی اورا با آب نمک زایل کنند و بکجوا و لاباده جزو مشتری مدبر مذکور یکدانند
در بیاض و رونق مانند قمر مشاهره نمایند زحل منفعات و میضات او مانند مشتریست
وچون هفت بار کداخته در بول گمار تصفیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را سه وزن با
سفیدی تخم مرغ سحق متواتر کرده جهار ساعته زحل را کداخته مکرر بران طرح کنند سفید
و دبر گداز گردد و بدستور یکجزو کبریت مصعد و دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم
ثابت مشعع می کنند بدستور هر گاه عقاب را بر دو مکرر طرح کنند تا بغایت سفید شود و با صابون
آن قمر آمیز حل کنند و مجرب دانسته اند اگر تجر او چنان ثابت کرده جزو خالص منقی
اول را با مثل آن راسخت در بوطه قرشی و لحاف نمونه بگذارند و سه بار تجدید قرشی
و لحاف بر سنور بوزن آن نمونه ذوب نمایند و چون قمر مذکور را در او با مثل بگوزند
و وزن آن قمر بدهند ضیع رابع دهند طلق با محلوب او را با مثل او ملح القلی و نوشادر
مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن نازه گاو بالوبه بقدر سرشتی قمر کرده در بوطه
با لش نهند بگذارند و بعد از گداز معضود او ما یابس نرمه و ناصاف میکنش چون او را با مثل
آن زیبق ذایب که عبارت ست از جوهر صاعد اوست بگذارند یکجزو او پنجاه جزو
مشتری منقی نمونه در بگاه محلوب او را در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گران او مانند
آن چندان بگذارند که مانند سفید آب گردد پس سائیده در حل زیبق چهل روز
گذاشته بعد از ان یکشبانه روز در تنور حبازی بیاویزند محلوب مذکور شیشه
بشیر و صافتر از بیماب محلول کرده و باید دهن ظرف بکافور مسدود و نمونه
در تنور بیاویزند و گویند جزو نوشادر مدبر را با طلق محلوب بالوبه بار تصعید
کنند مشبک گردد و سادس را با اول رسانند عقد اول در قواعد قمر مجربین تصریح
نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشعع مخصوص قمریست مانند جوهر از نیخ کبریت مبرض و
طلق محلول قرار مصعد و قطنه مکلس قاعده کلیه در امتزاج ارکان ثابت جواز

نقاب مروارید

تناسب وزن هر یک مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه و تسفیه بجدی نمایند که مشمع کردد
پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح اولی افزاید
و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از انجمله سه جزو عبد مصعد و یکجزو قمر مکلس و جوهر علم را باید
با یکجزو دهن لا یخرق تا سه ساعت از ظرف تشویه بسائیده یک عت تشویه بسائیده
با تش بسیار کرم مخمر چون بخار از و ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احراق او
نشود و هم دنکنند و بعد از خشکی و سردی آن باز یکجزو دیگر از دهن جزو را اضافه نمایند
تا مساوی از ارکان از دهن تسفیه شود پس امتحان بر روی صفحه نافته زهره نمایند موم کداخته هر کاه مانند
صفحه را سفید سازد و دود نکند بخار اوست و نزد بعض میزان از ارکان با سوبه است
پس بحل برده عقد کنند و بعد از ان معقود را مناغ غلیظ مشتری تنقی را کداخته
یکجزو و بربست جزو از ان طرح نمایند و بدون حل و عقد برده جزو و باید در چین شویه بلاد فاصله
تا دو تشویه تمام اجزای مساوی دانسته باعث تشویه و تسفیه بعض ابخرا دون بعض نکردد طریق
دیکر ده جزو هیچ را با آب سیر بسایند تا مانند عسل غلیظ کردد پس شش جزو عبد را باد و جزو
برا ده قمر ملحم کرده اضافه نموده و با ر کرده بسیار تند بسایند تا باید بدرکه در دباشش جزو
و عقاب صلدیه نموده در ظرف آهنی کرده بظرف مس صحیح پوشیده اند و صل و رغایت
مبالغه نموده و رانش زیاد کی سفند و کاو و تمام ظرف را بهمان کنند و باید آتش بمرتبه تصعید
نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مزبور یکی بر نه از زهره منقی رود و چون باز
دیکر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسفیه و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند تا بیت کرده
مطروح او رویاس شود و اکر عبد ثابت و نوشادر مدبر و برا ده مکلس ترتیب
دهند یکی بر سه جزو طرح شود ایضا کبریت مبیض حدید با نوشادر محلول غواص شعد اکسیر
بیاض بخاص منقی و مشتری منقی است جزوی بر نهم بعث جزو رود طریق زاد المسافرین مشتری مطهر را
با کل عبد با سوبه ملقم نمایند و نیم او قید ریح و نیم و قیه شوره سحق بلیغ کرده با بیاض البیض

سرشته باید قهاتریت دهند و خشک کنند و زاجه منقی را کداخته با مزابی هر یک جزو مذاب
بگیرند و بندقها اضافه نموده با چوبی بر هم زنند و در راطر ریزند **عقد دویم** در رفو اعدد شمیه
شمس مکلس و قلیای محمر از هر یک جزوی باشش جزو زبیق محمر یا ماء الاصول احمر و سایر مواد
جمره بسفیده و شوره بکنند تا یکوزن آن آب برود و حل عقد کند بگیرد و بر سنگ صد جزو قمر قناد طرح کنند
قاعده دیگر شنجرف هندی مولوم را با ابهای گاز زعفران احمد بدوسایر اجزا تفطیر کرده
باشند بدستور تسفیه و تشویه نمایند تا مشبع کردد یکی بر صد ان قناد طرح نمایند **قاعده**
دیگر حجر الحمود مغسول مجفف مقرض را بقدر رطلی و زیاده بگیرند و زیر آب قاروقی یا در متقاطر زعفران
احمد بدخدکور بقدر حجر و کمتر از ان کداورا فرا گیرد و حل کند باید کرد ناحجر مضمحل کردد پس بوزن حجر کلس
البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و امتزاج ان حل کرده تقطیر کنند و نوشادر
که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را سائیده باقدر ربع ثلث او مقطر مذکور با آتش نرم
بجوشانند و سحق کنند و اگر با نوشادر در انبیق سائیده بعد از ان در ظرف شوره آب را فطر
فطر را تکثیف اوکنند هنر در ظرف مسدود المنفذ بکنند در آتش بسیار نرم کداز ند
و باید دستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشبع کردد و انکاه یکی بر صد از قمر و یکصد و
پنجاه از مشتری و دویست از زحل و مشتری طرح مبرقد **قاعده** دیگر عبد عبیط با مقطر
در مغرفه آهنی بر آتش بکیدارند و چون جوانهند منفرق شوند فطرات ابر مقطر مذکور بران بریزند
تا بحدی که اورا بپوشاند و شوره نمایند تا منعقد و شیئه نماند بکار بر ضعف اول و در هر حل
و عقد بر ضعف سابق رود هر کاه حل و عقد او به نهایت مرتبه رسد تصعید نموده که یکی بر عرض منتهی
طرح شود **عقد سیم** در عمل مروارید اعمال متفرقه **عمل** مروارید بر بامدف سفید صاف را بشتن کوبیده
در شیشه کرده با آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدر کفایت بپوشاند اضافه نموده چهارده روز نهایت
تا بیست روز در تموز بکذارند تا حل شود و بعوام جمع کردد و مقدار مصعد از نمک و زاج یا ملح
صفه را بقدر دم ۱۹ ربع اضافه کرده در شیشه کرده در کف دست بر اوی حریر مدور کنند و بایه دست

نخابلوا زنو

بجانب مقابل دوم از ان مقطر دیکی بر صد از قمر و یکصد از مشتری و دویست از زحل و مشتری

خیالی و زرد و با مل نقره لبیار با رنگ با موی خوک که چرب کرده نبشد در جنی رطوبتیه آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن
بیرون آورند و بعد دهر دانه هزار عدد دهر دانه بنیه دانه در گیره کرده دانها و خشک شده را تمام روز بدست مالند
خالی از احناکرده باشند گذاشته در تنور بریان کنند و دانه ها را اخراج نمایند بیقاید است
واگر مروارید محول را با ابریشم پنبه جهیا سازند بعد از خشکی آن بمشقت نیز متوان سوراخ کرده:
یا سنبادهٔ جلاد اد عمل جلاء لولو جهت مروارید زرد خود با ناصاف یا شند و آب بزیخ بجوشانند
یا ستیاده نرمی بمالند و از اسرار است دار خواص مروارید محلول است تخلیص کریت دهند قرار مجرب
عمل سادیخ عدس شادنه سفید و عنبر احمر او را با قدر روم الاخوین منک عنبار سا بیده ها
با سر ابریشم پنبه سر شته بقالب شیشه بعد بس دانها بسازند و از مکتوم است عمل دانهای رنگین صدف
یا دهره را که قسمی از جلزون ست باید سا بیده شست و جهت سبزی زنگار و جهت سرخی شنجرف
و جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان با آنچه مناسب باشد اضافه صدف مقبول نموده و چندان
سحق کرده که در صلابه خشک شود پس با سر ابریشم پنبه سر شته هر چه خواهند تربیت دهند و بعد سه چهار روز
در غایت استحکام شده باشد یا چرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه
در گیره کرده سه روز علی التاجدید کرد عمل رنگ احجار مثناب قوت و احجاری که می انجمله
تابت آتش دانشته باشد قلی زاج سیاه ۱۰ زاج سفید زاج زرد سنجاله فولاد دم الاخوین پوست
پیاز زیخ بالبو به با سرکه و بول اطفال یکروز تمام لب بندد و بعد از خشک شدن در شیشه مطین وامثال
آن کرده نا سه هفته در زیاد تازه گذارند تا حل شود و محلول بهم شیشه بخون کرده پس یاقوت سفید
و امثال را در قرع رجاجی مطین کرده با آب مذکور آغشته در آتش گذارند و قدحی بر قرع نصب کنند
و چندان آتش دهند که رنگ گیرد و سوزنی نوشتن عمیق ماء الفلی باو برکه رخت عرعر با سوزنه سا بیده
با سر که بر شته یا ان هر چه خواهند بر عمیق نویسند با تفت کنند و بعد از خشکی آن زمانی در آتش
نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بدست جلاد دهند تا نقش کرده باشند دیگر زایل نمی گردد
رنگ کردن استخوان تا عاج و امثال او اما در عاجت برنش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود
بجهة سبزی هر صد مثقال بنجاه مثقال زنگار هفت مثقال نیلة هر روز اضافه نموده بر هم زنند
از قرار گاه تا ده یوم و اگر تا چهل یوم باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان

ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود و پس بیرون آورده سه روز در رنگ لاک بگذارند
واگر لاجوردی خواهند تا هم از ده یوم هر روز اضافه مالند و شیر کنند و اگر زنگ مطلب باشد چهار
مثقال زر و چوبه اضافه نمایند و تا چهل یوم بدین منوال کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لقاح
تا شش ساعت بجوشانند بغایت مطبوع کرده عمل ذهب فرعونی از ذهب ندارد
سوای انکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح او توانند نمود کمال اوست برادهٔ حدید را با زنجبار
بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود انگاه در بوته گذارند و چون
نزدیک بذوب رسد بقدر رنه مثل او نحاس اضافه کرده بگذارند عمل صبغ وشبی
و اورا روی نیز گویند رنگین تر از اقسام برنج ها و شبیه بذهب فرنگی مس را
صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او روی توتیا را نرم سابیده
با شیر هویج سرشته قرصی ساخته بر روی سفالی آب نادیده گذاشته آتش در
زیران کنند تا سوخته و سیاه و صاف گردد پس بار دیگر سابیده مانند آن زاج مسحوق
امیخته ریزه های مس را با او تلخیف نموده بالش بسیار بتند بگذارند عمل تقریب
که مطلقاً عبارت ازان ست صفاح رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زبیق را
ملقمه کنند پس مس و نقره و برنج را مانند هندی مالیده چرک او را زایل نمایند و بر روی آتش نرمی
گرم کرده ملقمه را بآن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب بعمل شده
شده رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قلب از نقطه بگذرد روی توتیا را با پنج جزو سیماب سابیده
ملقمه کنند و بر سطح اشیای مذکوره مالیده و بالش رفع سیماب نمایند تا
مثابت نقطه ذهب ست پس اگر بعد ازان نقطه بملقمه ذهب کنند بسیار رنگین شود
و چون بنگر و نقره قناط و خالص آنرا در سه جزو عدید بمالند حل شود و بدستور مطلا
مفضض کنند عمل زرفشان که محتاج بآلات نباشد و باید سطح آهن و فولاد را بسنگ
امناک او را صیقلی کرده با انیر که مذکور میشود تعلیم نقاشی هر نقشی که خواهند

کنند و بدوزد

کنند و بعد از خشکی آن در آتش بتابند تا اجزاء دوران نفوذ کند پس جلاء دهند و از
اسرار مجربه است ورق طلا و نگار و زعفران الحدید یا بسویه سحق بالغ نموده با آب
صمغ بقدر لزوم که توان سرشت استعمال نمود و بسر نشسته بکار برند عمل نقاشی طلق محلوب را با مک
مثل غبار سائیده بغسل مکرر رفع نمک نمایند یا اب صمغ عربی حل نموده نقاشی
بآن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و جهر زعفران اضافه نمایند تا بسیب
مناسب تذهیب بورق طلا است و باز نگار زمردی و باعصفر فستقی میشود
عمل کتابت جهر سنج و سمه را مهرا لخته با صمغ عربی با سهمی استعمال نمایند قائم مقام
مداد است عمل نجر که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است اشنان سبز را
یکشبانه روز در آب نجیانند پس لک اضافه نموده بآلش نرم بجوشانند
تا در دو صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی بهم رساند پس
صاف و لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند زاجر آهن که مانند آهن آهنی
زیاید آهنی را در دوغ کنجد اطفا نمایند و باردیگر نقته اطفای آن با آب کنند زاجر حفظ
آلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد باید قلعی را چرب کرده گداخت تا زنگ بهم رساند
و از آن دوغ دو چربی زنگ گرفته با آلت حدیدی هرگاه مالند دیگر زنگ نمی گیرد
خامه در خطوط مروجه و اقسام مشهوره قلم هندی ایقع بکر زعفر
جلش دمت هنث وسنج
۳۲۳ ۲۲۲ ۵۰۰۵۰۰ ۹۰۶۰۶ ۷۷۷
حفص طحفظ قلم هندی که در اعاد نخط نمیرسد و در عشرات
۸۰۱۰۸ ۹۰۹۰۹
متصل بخطی نود و مات از خطی کذرد و الوف بعد از گذشتن از خط دیگر
میدارد احادات ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ عشرات ۹۸۷۶۵۴۳۲۱

مات ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ الوف ~~۱۲۳۴۵۶۷۸۹~~ قلم برونوی
نیج قسم است اختلاف در تحت هر یک تحریر شود و بترتیب حروف تهجی ا ب ت
ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط
ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا
ی

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین

اعمالی که آن مشتمل است بر تشخیصات و دستورات در بیان افعالی که متعلق است
بادویه مرکبه و ذکر هریک از مرکبات چون هر علتی و مرضی را بدوای مفرد مداوا
نمی توان نمود بنابرین موافق هریک باید ترکیب از مفردات کرد هرچه از
مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل گردد بهتر از کثیر الاجزاست و سبب کثرت
اجزا بسیاری باشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوای مقصود باشد و یا مصلح
گردد و یا معاون شود یا تقویه و نفوذ او را منظور باشد و امثال آن از ملتجح
الیه ازرفع کراهیت طعم و حفظ قوه کیفیت و اختلاف کیفیت استعمال آن
و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده و از کبار ادویه باشد حذف نکنند
مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هرچه مقصد آن باشد داخل نمایند مثل
بلاذر که مفسد قرص افعی و اکثر ادویه تریاق ست و هرچه از ادویه که اثر هریک
بضد دیگری باشد در قدر ترتیب مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند
مثل تساوی اجزای مسهل یا اجزای قابض و باید طبیعت اجزای علل و طبیعت اجزای
اعضا معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و
عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدیدة القوة اند مثل افیون و

فرفیون ولبعضی ضعیف القوة ولبعضی ضد فعل دوای شدید القوة ولبعضی کثیر المنفعة و
بامنفعة خاص اند مانند غاریقون ولبعضی قلیل المنفعة که زیاده ازیک منفعة ندانشته
باشند ولبعضی شریف الفعل ولبعضی خسیس ولبعضی مشترک النفع اند بادیگری ولبعضی
درمنافع متفرد ولبعضی مضعف قوة ادویه نافعه اند پس درترا کیب شرط آن است که از
کثیر المنفعة وشریف الفعل واز ضعیف القوة وکثیر المنفعة قدر زیاده داخل کنند
واز قوی القوة وقلیل المنفعة کمتر واز انچه درمنافع متفرد بوده واز هرشریف
الفعل قلیل المنفعة باشد بقدر مقصود کنند واز انچه قوة دوای نافع را
ضعیف کند بقدر ضرورة واز دوای کثیر المنفعة واز ضعیف قلیل المنفعة قدری متوسط
کنند وبدستور درمراعات عضو علیل قلة وکثرت مقدار ادویه مختلف می شود چه
هرگاه عضو علیل باشد از دوای کثیر المنفعة وشریف ضعیف القوة قدری از زیاده باید کرد
وهرگاه عضو قریب باشد مثل معده ومری بقدر اغذال کنند واگر باکثرت منافع
قوی القوة باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد طریق دانستن مزاج مرکبات آنست
که اجزای هاره بارده ورطبه ویابسه یکیک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت
آن حساب نمایند واقل را از اکثر وضع نموده باقی را برسمی عدد اده وبه که عبارت
از عدد شربت هریک بهت قسمت کنند وخارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل

مزاج مرکبی از زنجبیل که در دویم گرم و خشک است و کندر که در سیوم گرم و خشک
و بنفشه که در دویم سرد و تر است برکاه الفوزنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه
یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده که شش و یا به مثل حاره و رطبه
مانند بارده خواهد بود بدینصورت پس چون اقل که اجزای بارده و رطبه است از اکثر

زنجبیل

دو شربت که از زنجبیل حکم مفردی دارد

که حاره و یابسه است کم شود پنج جز و از حاره شش حاره بارده رطبه یابسه زنجبیل کندر

اجزای حاره	یازده	بنفشه	اجزا یابسه	اجزا یابسه	یازده	بارده رطبه	یازده	
۶ جزو								
۳ جزو								
رطبه	یابسه							
۲ جزو	۶ جزو							

کندر

یک شربت حکم مفردی دارد

که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک به دست پس مزاج

اجزای حاره	یازده	مرکب مذکور در اوایل درجه دویم گرم خشک خواهد بود و علی هذا القیاس						
۴ جزو								
رطبه	یابسه							
اجزو								

اما طریق دانستن قدر شربات مرکبات آن است که بعد از تحقیق وزن

عدد شربات مفردات آن جزوی از مرکب آخذ نمایم که نسبت آن مجموع وزن مرکب

بنفشه

یک شربت

اجزای حاره	یازده	چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع اوسی درم باشد و عدد						
اجزو								
رطبه	یابسه	شربات مفردات چون واحد را نسبت بده که عدد شربات مفرد است نسبت عشرات						
۳ جزو								

پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که آن ۳ درم است و اگر فرضا عدد

شربات سی باشد و وزن مرکبات ده شربت آن مرکب ثلث درم خواهد

بود

بود زیرا که نسبت ثلث به ده چون نسبت واحد است بعدد و شربات که کسی باشد
و مرکبات مبتنی است بر بیست و چهار باب ۲۴ باب ۱ در ذکر معاجین کبار و صغار
و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات باب ۲ در حبوب باب ۳
در اقراص باب ۴ در سفوفات باب ۵ در اشربه باب ۶ در مربیات و بعضی
از حلویات باب ۷ در لعوقات باب ۸ در مطبوخات و لعوقات و ما الاصول
و مقیات و مسکنات قی باب ۹ در سنونات و مضمضه و غرغره باب ۱۰ در
اکتحال و شیافات و ادویه عین باب ۱۱ در ادهان و انچه بدان متعلق است
باب ۱۲ در ذکر مرهم ها و ذرورات و ما یتعلق بها باب ۱۳ در ضمادات
و کمادات و لطولات و قطورات باب ۱۴ در معوطات و تشوقات و عطوسات
و سمومات و لخالخ باب ۱۵ در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات
باب ۱۶ در خضابات و انچه موی را دراز کند و بروياند و نرم کند و لستر و انچه
متعلق باو باشد باب ۱۷ در غسولات و منقیات لثه و محمرات و مسمنات
بدن و منهلات باب ۱۸ در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش
و خیلان و قلع اثار جلبه باب ۱۹ در مصفات و مطیبات فرج و ملذذات جماع
جماع و انچه بخصوصیت زنان و مسوحات قضیب باب ۲۰ در ذکر خواص غریبه

واثار عجیبه بعضی ازادویه که ازاسرار اطبا وحکمای ماتقدم است باب ۲۱ در ذکر بعضی ازادویه
معمول حکمای هند که بلغته ایشان رسایین نامند وانچه بران مناسب است باب ۲۲ در ذکر بعضی
ازادویه که مخصوص معالجه چهار پایان است وازکتب بطریقه نقل شده باب ۲۳ در قلع اثار
رنگهای لباس ورفع حربه وامثال آن وانچه باو متعلق است باب ۲۴ در دستور
معالجات طیور که بزوره نامند باب اول ازقسم ثانی دستورات در معاجین
وآن مشتمل است بر پنج فصل ۱ در تریاقات ۲ درایارجات ۳ درجوارشات
۴ درمعاجین کبار وصغار وبابیه ومسهله ۵ در مفرحات فصل اول
در تریاقات تریاق کبیر واورا تریاق فاروق وتریاق اکبر وتریاق هادی نامند
واندروماخس قدیم تالیف نموده وبعد از هزار وصد وپنجاه سال اندروماخس
ثانی تکمیل آن نموده واجزائی او بهفتاد رسیده بغیر اقراص وجالینوس ده جزورا
کم نموده واوحب الغار وشیح جبلی ومصطکی ومقل وعود بلسان وعود هندی وافتیمون
واشق وسورنجان وبیخ کبر است وشیح الرئیس تجویز نموده خصوصاً داخل نکردن
حب الغار وشصت جزو دیگر مع حب الغار واقراص ووزن او که صحیح ترین نسخه است
نسخهاست مذکوری شود ومتاخرین این هفت جزورا که عود هندی وافتیمون و
اشق وسورنجان وبیخ کبر ومصطکی ومقل ارزق است داخل نکرده اند وبریک

لفرق

تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه نقشه
وحاشا اضافه شصت و سه جزو و بجای شرایب عرق مخلصه و بجای عسل عسل حاشا
نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی بنهجی است که از نسخه آن مبرور مغفور ظاهر می گردد و تریاق
اکبر تا سی سال قوی الحراره است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولته
و بعد ازان مثل سن پیری و ازاو مثل سایر معاجین است و قبل از شش ماه نباید
استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است
و باید جنب و حایض مس ظرف او نکنند و آن مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر
و عرق و بادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت و اخلاط و دافع آن
و منوم و مفرح و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان
و استعمال و مقدار شربتش بجمله هر امری مذکور می شود صفت آن قرص اسقیل
چهل و هشت مثقال قرص افعی قرص از روغن فلفل اسود افیون از هر یک بیست
و چهار مثقال دارچینی و ورد احمر تخم شلغم اسقوردیون اهلیله سوس آسمانی تخم خارقون
رب سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل مرصاف را ونه
نبط افلن فوتنج اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دارفلفل مشکلا مشیع کندر فرایون
فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده

از هریک شش مثقال لبنی بزرگ فرش سیسالیوس حرف نا تخواه کاندریوس کافیطوس عصاره لحیته التیس
هیوقسطیداس سنبل رومی سایره هندی حنطیانا را زبایخ طین مختوم فلفد لیس مخرق حماما
وج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قرد مانا انیسون موفر افافیا سکبنج از هریک
چهار مثقال دوقوقنه قفرالیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جندبیدستر
از هریک ده مثقال واوزان نه دوای دیگر که در نسخه اندروماخس ثانی است بموجبی
که مذکور شد وعدد اجزا بغیر اقراص هفتاد می شود اما طریق ساختن آن آنست که هریوب
وبیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علحده بنحی بسایند که غبار او بیرون نرود
واو پرا ژوزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند و بعد ازان هریک بوزن
درآورند و هرچه صمغ و ریوب و عصاوا آن است نیم کوب کرده سه شبانروز در
شراب جمهوری یا مثلث با عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایع
است مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را
بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصارات تازه باشد
و محتاج بخیساندن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید از هریک ادویه
تازه و از مکان مخصوص باو باشد و در وزن ادویه عسل را بقوام آورده کف گرفته
با دو وزن مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عقیق ریحانی اضافه نموده مخلوط

کنند

کنند واول ادویه یا بسه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند بعد ازان محلول را
و کفچه معجون سازی را بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکسترگرم گذاشته
تا دو بیست بار بر هم زده بکذارند و روی او را بپارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز
و بعضی گویند که بعد از چهار روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره
یا چینی یا فلعی کنند بعد جهدی که محل تنفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه سرپوش را
بردارند و یک روز بکذارند تا روح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند اما
امتحان او چنان است که بشخصی دوای مسهل مثل محموده داده و در حین عمل آن
از تریاق بقدر باقلای هندی اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوب است و بدستور
حیوان یابس المزاج را از تریاق بدهند و بعد ازان افعی او را بگزد زهر در او اثر
نکند و بدستور خروس یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد ازان تریاق
بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور از دانه خون منجمد نماید و بدستور در دهن افعی و اندکی از تریاق آب کرده
مار کنند آزا بکشد اما طریق استعمال و قدر شربتش باید تا سی سال او را در دوای
سموم از یک بندقه تا یکمثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یک مثقال تا سه مثقال
استعمال نموده بحسب قوه و ضعف سموم و مادامی که بسی سال نکذشته بهیچ در امراض
نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهت جذام و برص

واختلاط عقل وفالج ولقوه وتشنج واختلاج وصرع ورفع هم بعد از تنقیه بادرالاصول
بقدر بندقه تا نیم مثقال وتا چهل روز هر روز بان سعوط نمایند وطلا کنند
وجهته اختناق رحم واخراج جنین مرده بکاقلا بامطبوخ سداب ومشکطراشیخ
وامثال آن وحلاب وجهته کزنه کی افیمی الانیک مثقال تا دو مثقال بانشراب
یامطبوخ وجهته دوای سمی مثل افیمون وفرفیون وذاریح از نیم مثقال تا یک
مثقال وبایک وقیه سرکه وجهته گزیدن سگ دیوانه وامثال آن از یک مثقال
وزیاده ازان باخاکستر سرطان بهری وجهته عقرب گزیده نیم درهم باشراب وبنبذ زنبیب
وجهته زنبور نیم مثقال باسرکه وخاد نیز باسرکه گنه وجهته سرفه ودرد سینه وپهلو یک
ترمسه باعسل وجهته نفخ معده وامعا تا دو دانک باآب زیره وجهته جوع کلبی بقدر بندقه
باشراب ممزوج باآب وجهته لرزیدن انهای بارده دو دانک تا نیم مثقال باآب
گرم وجهته مثانه باقدری مقل ارزق وجهته قولنج باطبیخ رازیانه وگرفس وروغن
خروع واصل السوس وغناب وبهستان بقدر بندقه وجهته استسقا وامراض جگر
باادویه مخصوصه آن بقدر یک دانک تا دو دانک وازکهنه او تا یک مثقال وجهته
نفث الدم تا چهار دانک باروغن گاو وآب وجهته قرحه امعا واسهال نیم مثقال
باآب سماق وآب به وجهته سنگ مثانه وکرده تا چهار دانک باطبیخ گرفس ودراورام

باطنی

باطنی عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و بجهت نیکوی رنگ خسا و بقدر یک
باقلی با طبنج افستین و بجهت سبز یک باقلا با سکنجبین و بجهت کرم معده تا نیم مثقال
با عسل و بجهت هر یک از امراض بارده عموماً با ادویه مخصوصه آنمرض استعمال نمایند
نسخه تریاق عظیم که حقیر در مقابل تریاق کبیر تالیف نموده و انچه ادویه مشبهه که ماهیت آن اختلاف
شده بدل کرده و غیر مشبهه را بعینه داخل نموده و بدل قرص افعی قرص اجلال ترکیب
کرده چه تقریح نموده اند که لحوم با عث فساد ترکیب است و حرمت لحم افعی بی شبهه
و چون جدوار در همه باب بهتر از آن ست و فادزهر معدنی که عبارت از مجر السم
باشد در جمیع خواص اولا از آن و فیروزه و ناریجیل بحری در رفع سموم اقوی
لهذا قرص جلال را از اجزای مزبوره ترکیب داده بدین صفت جدوار حطائی
اعلی یازده مثقال فادزهر معدنی چهارده مثقال ناریجیل بحری سه مثقال فیروزه
نیشابوری دو مثقال که مجموع ترکیب شتی مثقال باشد با مثلث بسر شند و قرص
مزبور در وسط سیوم جا رود در آخر سیوم یا بس ست و قرص اندرون این نسخه
ترتیب یافته دار شیشعان قصب الذریره و اسارون عود بلسان جعده سلیخه
مصطکی بیخ سنبله کرفویست هر یک مثقال و نیم قفاح از هر زعفران هر یک
سه مثقال دارچینی مما مرصاف هر یک شش مثقال اقحوان پنج مثقال سنبل الطیب

چهار مثقال با مثلث قرص بسازند وزن مجموع این ترکیب چهل و پنج مثقال
وعدد ادویه پانزده و قرص اسقیل باین صفت ترتیب یافته پیاز عنصل مخفف
دو جزو آرد کرسنه یکجزو با مثلث قرص بسازند اما ادویه غیر مشبه فلفل سیاه افیون
خشک کهنه قرص اندرونجان هریک بیست و چهار مثقال قرص اسفیل چهل و هشت
مثقال قرص حلال سی مثقال کلا سرخ برزنجبل برمی اسقور دیون پنج سوکن اسمانجوفی
غاریقون سفید رب السوس دارچینی هریک دوازده مثقال زعفران بخیل
بلوند فودنج اسطوخودوس قط تلخ دارفلفل مشکطرا مشبع کنند رفتاح ازخر فطرا
سالیون صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده جبا اقار قلقدس مثقال مثقال سبعه سابله
سیسالیوس مقشر حرف نانخواه اماردین سادج حنظل یا مازیانه روح صمغ عربی فودنا
انیسون فوکه پنج سنبله آموکه ریشه والارست اقاقیا شیخ خیلی سکبینج عودهندی مصطکی
فلفل چهار مثقال دو قوقنه مقل ازرق جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند
طویل هریک دو مثقال اما ادویه که بدل اورا داخل ترکیب نکرده باد رنجبویه با مثقال
بدل بنطافلن اسارون بدل فراسیون بوزیدان بدل کمادریوس افسنتین روفی
بدل کما قیطوس طین داغستانی بدل هوفاریقون شب یمانی بدل فلقدس
محرق است اما ادویه که بدل را اولی دانسته اند زیره کرمانی بدل فلفل سفید روغن تربد بدل

روغن بدل نارون

روغن بلسان بزرجمهر قوقایدل بزرگ الکرفش حاشا بدل افتیمون عصاره مشک از
قسمیه که بترکی بنلدن اوچی نامند بدل عصاره لحیة التیس مومیائی بدل قرصیع کوکره
حلیت طیب است بدل اجمد روغن عقربی بدل کورکان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد
بدل عود بلسان مجموع ادویه با اقراص بفتاد و سه است ووزن بالغ دوش مثقال
مبنود اما طریق ساختن آنست که عسل کف کرفته را بقدر دو وزن ادویه با
دو وزن مثلث بقوام آورند وصموغ وافیون را در مثلث حل کرده بسرشند
وتا چهل روز صبح و شام بر رویی خاکستر کرم کذاشته تا سیصد شماره بر بار
برهم زنند وچون قوام بلسنه شود و نتوان برهم زد بجهته رقت بقدر قوام
احتیاج اب انکور بر رویی خاکستر کرم بخورد او بدبس در ظرفی کرده تا نه ماه اکذارند
نیاید کشود واستعمال او بعد از یک سال جایز است واکر ادویه را با عسل کف کرفته
سرشته مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمایند درین وقت محتاج باد
خال اب انکور جهته ترفیق قوام نخواهد بر خلاف طریق استعمال او بدستور تریاق
کبیر باید در هر موضعی با ادویه موافق او بدهند بهترست والله بتنهائی بنزاتاراو
ظاهری کرد و این ترکیب در جمیع امور قویتر و سریع الاثر تر از تریاق قدماست
و در رفع سم بیش مجرب است بخلاف تریاق معروف و در امراض منضاده بتجربه

رسیده و در رفع سم افعی و هوام و سموم نباتی و معدنی و سگ دیوانه گزیده عجیب
الاثر است و قدر شربتش از یک دانگ تا یک مثقال است با ادویه مناسبه و ضماد او
بر موضع گزیده هوام رافع الم آن و مانع ورم عضو و انتشار سموم است بسایر
اعضا شربت او و بیطوس اندرو ماخس گوید که مولف او افلیمون است بجهت پادشاه روم که ممکی
باین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر اوقع و اقدم است و در رفع سموم نایب مناب
تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در
جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و انچه
در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از اوست و بحرارت او نیست و قوة او
دوازده سال باقی است و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت مثل تریاق اکبر است
صفت آن که موافق نسخه قدماست و حقیر بهتر از سایر نسخها میداند و انا رغریب
از و مشاهده نموده مرصاف زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم
کثیرا از هریک ده مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط شیرین مسیا لبوس کافیطوس قنه راتینج دارفلفل عصاره الحبة السیس
جندبادستر ساذج میعه سایله از هریک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید و زنجبیل
جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک خیطیثا روغن بلسان حب بلسان قرنفل قرنفول طرد

نقل

مقل ارزق از هریک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق نارد ین
مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قرماما افیون از یانه کل سرخ هفده مثقال مشیع
از هریک پنج مثقال اقاقیا نافع مقشور بوفاریقون از هریک چهار مثقال
ونیم انیسون وج فوسکنیج اسارون از هریک سه مثقال صمغ را در سرکه یا در
شراب یا در مثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل بر شند و قدر مثلث
آنقدر باشد که صمغ را بپوشاند و بیدل مقشور ماهی رویان بوزن او سمکه صیدا
کند و حقیر قرص افعی را نیمه انند و بیستور مایه شتر را و بعد از شش ماه استعمال نمایند
جوان حب بلسان وعود او روغن آن مفقود الوجود ند بدل حب نیم وزن او
حب الغار و بدل عود او نیم وزن او رزاوند طویل بدل مقشور سمکه صیدا و بدل
روغن بلسان روغن ترب کرده بغایت موثر یافته است نسخه دیگر که معمول حکیم
فاضل مسعود عماد الدین محمود است و بانسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد
صن
مرصاف کتیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هریک ده درم سنبل الطیب کندر
خرد ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط نانخ اسطوخودوس سیسالیوس دارفلفل
جندبیدسته هو قسطیدا کی که بلغه التبس است میعه یابس جاوشیر ساج هندی از هریک
هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه وسفید اکلیل الملک جعده توم بری دو توتیا مجزر

برگ روغن بلسان و قیچیان مقل از هریک شش درهم مثقال اشق نارد دین تخم کرفس
جیلی مصطکی فطراسالیون افیون دارمانه کل هریخ جنطیانه مشکطرامشیع از هریک
پنج درهم مثقال صفقه تریاق الافاعی که رفع سمیت هوام می کند واطبای سابق اجماع نموده اند
که هریک در وبا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با کلدب و با شراب و یا قایم مقام
آن تناول نمایند ایمنی و شفا رفع اذیت و بابت و مانی می کند و بغایت مجرب
دانسته اند و از جالینوس منقولست که در سال وبای آنجا هر که استعمال نمود سالم ماند ط
ص صبر زرد دو جزو مصاف و زعفران از هریک یکجزو تریاق اربعه اول ها
ترکیبی است و تریاقات در سیم کرم و در رویم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح
جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و انچه از جهته برودت محتبس شده باشند
و تریاق ستم مار و عقرب و مورث صداع و دمعه و مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش
تا یک مثقال و قوتش تا دو سال باقیست و بدلش نصف وزنش مشروط بطوس است
ص جنطیانا مرصاف رزاوند طویل با سویه عسل سه وزن آن تریاق و معوف
بنفع السموم منقول از تذکره معتدل مایل بحرارة و قوتش تا بیست سال ط
باقیست و تریتش از یک مثقال تا سه مثقال منقی دماغ و باد زهر سموم و
مقوی باه جهته جنون و صرع و البخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهته لقوه

فالج وامراض بارده دماغي وعسر بول وسنگ مثانه با آب کرفس وبا آب قثا وجهة
ضيق النفس وسرفه ونفث الدم وخفقان وضعف معده که از حرارت باشد با آب
کاسنی واگر از برودت باشد با کلاب وجهة استسقا وبرزوبرفان وقولنج با آب
انیسون وجهة بواسیر وامراض مقعد با آب عناب وجهة مفاصل ونقرس با آب
بیخ کبر وزیانه وجهة سموم وجزام با شیر تازه دوشیده وجهة برص وبهق با ماء
العسل بنوشند وطلای او در امراض مذکوره وجهة اورام نافع است صفة
بلوط تزنج آن وبرگ او از هریک ده مثقال حب الغار حنطا یا سنبل
الطیب مرّ اقاقیا از هریک هفت مثقال زنجبیل دارچینی آطریلال بهمن سرخ
وسفید انیسون از هریک سه مثقال زعفران کهربا از هریک دو مثقال عود هندی
هفت مثقال بادزهر معدنی سیزده دانک مروارید چهار مثقال عود را در بیست
وشش مثقال کلاب بسایند وبا دزهر را در وحل کنند وهفت روز بگذارند
ومروارید را در شیشه کرده اب ترنج در وریزند وسر او را محکم کرده در حمام
بگذارند تا حل شود وبعد از حل شدن با عود وفادزهر محلول مخلوط سازند
وسکه او دویه عسل بقوام آورده را با لتش نرمی بگذارند ومحلول را کم کم آویخته بر هم
زنند وبعد از ان ادویه را اضافه کرده بعد از بر هم زنند وبعد از ان ادویه

دنجم
مروافلن

بدشش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که برنج نرسد و اگر فاذزهر معدنی
بهم نرسد فاذزهر حیوانی را بدل او سبزده قیراط تریاق ابوماهر در معاجین مذکور است

فصل دویم در ادویه جات ایارج لوغازیا ایارج از تالیف فیلغریوس است
و بلغة یونانی بمعنی دوای الهی و مراد از سهلی است که بمشیة الله تعالی عوض او
در عروق می شود و تنقیه خلط می نماید و منقدمین شرط دانسته که آتش باو نرسد
و باعث شهد رشته شود و فروشش تا چهار سال باقیست و گویند تا سه سال.
تا چهار مثقال وقدر بخشش از نیم مثقال تا آنچه که در لبسفایج و زوفا و افتیمون و سهلیله
کابلی و کل کاو زبان و اسطوخودوس از هریک بقدر حاجت جوشانیده
باشند با یکدرهم ملح نفطی استعمال نمایند کرم و خشکی و جذام و برص و هیضه و صرع
و جنون و دار الشعلب و دار الحیه و عرالنفس و احتباس حیض و دار الفیل و درد
معده و جگر و کرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالیج و تشنج و رعشه و لقوه
و جوع الکلب و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و دردسر مزمن نافع و مسهل
خلط محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی را مفیدست و انچه از زخم در تحت هریک
نوشته شده موافق نسخه کامل و بهترین نسخه هاست و حب الغار ندارد ص
بهار غصل ۲ تخم حسک ۲ غاریقون ۱ شق خربق سیاه ۱ سقمونیا ۱ هو فاریقون از هریک ده مثقال
۸۲ ۸۲ ۸۲ ۸۲ ۸۳ ۸۳ ۸۵

افتیمون

افتیمون بسفایج مقل صبر دریوس فراسیون سلیخه از هریک هشت مثقال فلفل
فلفل سیاه وسفید و دارچینی زعفران جاوشیر سکبیج جندبیدستر فطراسالیون
زراوند طویل از هریک چهار مثقال باعسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و در بعضی نسخه عصاره فستین وحب الغار از هریک دو مثقال نوم بری فرفیون سافج
اسقیل مشوی جعده مرصاف سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حاما
حاشا از هریک دو مثقال ونیم اضافه نموده اند ایاریج سادریطوس الاکبر
که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم بادشاه آن عصر وفویتر از
سایر ایارجات واعدل از ایاریج لوغازیا وقدر شربتش تا چهار مثقال بامطبوخ غارقون
وسایر ادویه مناسبه هر علتی واو مسهل ونافع است از برای سوء المزاج بارد
واوجاع کبد ومعده وطحال وکرده ومثانه واحتباس حیض وقولنج وامراض عتیقه
وجهته دفع فضول غلیظه لزجه ولسیان وظلمات بصر وعسر نفس وجهته تنقیه بدن
از اخلاط فاسده تسخین وتقویه وتعدیل آن آزموده وجهته تحلیل ریاح وسده
جگر وسبرز در سینه وپهلو وحاشا حامض واستسقا که از ضعف وبرودت
جگر باشد ووجع کرده وجمیع امراض وانواع دردسر وجذام وبرص وخناق
بلغمی ولقوه ورعشه وفالج وتقویه حرارة غریزیه نافع وبغایت ضعف اورامانع

ورافع سودائی سوخته و بلغم متعفن فاسد و کدازنده اخلاط غلیظ از رگها و جنبه
نیکو کردن رنگ رخسار و که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سر مادر عروق
بهم رسد و جنبه اصحاب تقویته بدن آنها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مختار آن و
سعوط آن مقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شاه دانه بعد یل ست و انچه
موافق نسخه کامل و قدماست بسرخی نوشته با اضافه مصاف ه ص صبر سقوطری
بام ۱۰ غاریقون ابیض بیست ۸۳ م زعفران دارچینی ۸۳ مصطکی ۸۳ دهن بلسان مکه ۸۳ م
وزفتون دار فلفل و فلفل ابیض و اسود حنطیانا فتاح اذخر مکه ۸۳ م قسط
المرکما دریوس افتیمون مکه ۸۳ م اسارون سلیخه عود بلسان حب بلسان مکه ۸۳ م
راوند ۳ م ونصف سقمونیا ۳ م سنبل الطیب ۳ م قایم موحما مکدام باعسل
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن بهل مرجای موقع شده
ایارج فیقرا بلغه یونانی فیقرا بمعنی تلخست و از تالیفات بقراط و نافع ست و امراض
سوداوی را نافع ۲ انجره دماغی ست و منقی معده و مواد بلغمی و ماده حبوب
مسهله و گویند مفرکرده و مصلحش عناب و قدرشربتش تا دو مثقال و قوتش
تا دو سال باقیست ۳ اکل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان سلیخه دارچینی
اسارون از هریک جزوی صبر زرد دو جندان مجموع کوفته و بیخته اگر بتنهائی استعمال

نمایند باعسل شهد بسرشند واگر بادهٔ جبوب کنند بدون عسل استعمال کنند ایارج جالینوس
منافع او مثل منافع ایارج لوغازیاست وبجهة قولنج واسترخا وحبس البول وتقطیر
البول انفع ازوست ودر بقاء قوة وقدرشربت وطریق استعمال او بدستور ایارج
لوغازیاست ص آن موافق نسخهٔ کامل شیخ حنظل غاریقون فرسیون ازهریک
شانزده مثقال بیارغنصل منوی اشق سقمونیا خربق اسود هوفاریقون فربیون از
هریک شانزده مثقال لسفایج اقیمون مقل ازرق کادربوس سلیخه فراسیون
ازهریک ۵ مثقال مرصاف سکبیج زراوند طویل فلفل اسود وابیض دارفلفل دار
چینی جاوشیر چندبیدستر قطراسالیون ازهریک چهار مثقال ودربعضی نسخه
زعفران وصبر راچهار مثقال اضافه نموده باسه وزن عسل بسرشند بامطبوخ موافق
میل نمایند ایارج ارکاغاس بن داود م جهة امراض رطوبی ودشواری نفس ودوار
ومرة السوداوی بجهتیکه از رطوبة باشد وردد کلو وفواق ووجع مفاصل و
زردآب وقروح ریه وجگر وکزیدن سگ دیوانه تا ازآب نترسد باید که با
سرطاق محرق دادوبرگاه ازآب بترسد باید مخلوط سازند باشربتی از عصاره قصاء
الحیه وعصاره حنظل وزن چهار قیراط وباآب قیصوم نیوشند وجهة
دردشکم ورحم باآب سداب که مخلوط سازند باوسه قیراط چندبیدستر وجهة درد

گرد مآب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویزدانه بیرون کردن قدر شربت
و مدت مزاج بدستور اپارج سابق است ص شیخ حنظل بیست و دو درهم فراکیون
واسطوخودوس خرنوب اسود شقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هریک دو
وقیه و در مختار این هیل چهار اوقیه است بفصل اغار منوی فربیون صرغوان
حنظل یا فطر اسالیون اشق جاوشیر از هریک یک اوقیه جعده دار چینی مسکبح مرصافی
سنبل از خر فودیج در زاوند حرم مکه دو درهم با عسل سرشته و بقدر حاجت
استعمال نمایند موافق نسخه کامل الصناعه بر حی قید شده رفع سودا و بلغم و دار
الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در اپارج لوغازیا مذکور است
با طلاق استعمال نمایند و صموغ را در شراب با مثلث بخیسانند و قدر شربت
و مدت مزاج بدستور سابق است ص شیخ حنظل بیست و دو درهم خربق سیاه دو درهم
ده درم کادریون بیست درم اسکبح جاوشیر هشت درم زراوند مدحرج فطر اسالیون
فلفل ابیض و اسود مکه سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده
مکه دو درهم و در بعضی نسخه کی قبطوس فراسیون غاریقون از هریک ده درم زیاده
نموده بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند اپارج بقراط کو اورا اپارج هوفقراطیس
نامند جهت رطوبت معده و دردسر که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهته

غم وخوف وسایر علل سوداوی وبلغمی نافع وقدر شربت ومدت مزاج
بدستور ایارج سابق است ص حنظیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی
از هریک نیم قطرا سالیون کاذریوس اسطوخودوس فلفلمونی کته از هریک
یکدرم مرجها ۲ رخب البان زعفران از هریک یکدرم ونیم صبر هجده درم ونیم زنجبیل
حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند ایارج افسنتین جهت امراض باردهٔ
دماغ ومعده ومفاصل وتشنج وصدمه وضربه وشکستگی اعضا ودرد پهلو ومعده
ونفث الدم ودرد رحم گاه نافع است وقدر شربتش از یکدرم تا چهار مثقال درهم
دراورام صلبه با سکنجبین بنوشند وضماد کنند وجهت درم چشم با آب غب البلوط
وجهت درم مقعد با روغن گل سرخ وجهت قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند
ودر امراض دهن غرغره کنند وطریق شربت ومدت مزاج بدستور ایارجات
سابق است صفه دارچینی سلیخه زنجبیل قصب الذریره عبدان البلسان محکا
قفاح از هر قشور الطلع ۲ مرکب ۲ او قیه ونصف کوبیده در دیک سفالین کرده با آب
باران خیش ذورقی که بر ذورقی شش مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نگاه دارند وصبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب
سایده بشوید وچند آن در آفتاب بسایند که خشک شود بعد ازان با آب ادویه

تنقیح کمثقال واشنه

سابقه بدستور در آفتاب صبر را بساید تا مجموع ادویه را جذب کند و در سایه دان
خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مرو کبرا هر یک سه اوقیه و در بعضی از
نسخه یکونیه سابیده در ظرف شیشه نگاهدارد و قدر شربت یکدرهم است ط
نسخه دیگر ایارج اندرونا خس که ابن سهل در مختارات ذکر کرده ش شحم حنظل ۵ فصل الغار
مثوی غاریقون سفوفیا خریق اسود اشق اسقور دیلون هر یک چهار درم و نیم و در بعضی
نسخه دو درهم و نیم کادریوس افتیمون مقل صبر سقوطری هر یک سه درم
حاشا هیوفاریقون سازج فرابیون جمیعه سلیخه فلفل اسود زعفران و از هر چیز
دارفلفل بقدر یک جاوشیر سکبیج خنیده سکسر زراوند طویل از هر یک چهار
درم با عسل بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال فصل سیوم در جوارشات
جوارش معرب از کوارش فارسیست بمعنی کوارنده از اختراعات حکمای
فرس است و او عبارتست از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد
و بعد از سرشتن ادویه با سکر و امثال آن در صحی بهن کرده پاره کنند ط پاره
و مدتی چند اشراج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت
جوارشات ذکر کرده اند و ظاهرا موافق قانون نباشد جوارش املوک
جوارش سکنجبین نامند و ارسته است و مذکور میشود جوارش لولو مقوی اعضای رئیسه است

ومعده ومصلح حال رحم است ودر حفظ جنین از اسقاط بیت مجرب است ص لولو بهفته
عاقروخا از هریک یک م زنجبیل مصطکی از هریک چهار م زنباد دروج تخم
کرفس شیطرج فاقله جوز بوا بسباسه قرفه از هریک دو م بهمن سرخ سفید فلفل سفید
دارفلفل از هریک سه م دارچینی پنج م شکر سلیمانی منل همه ادویه قدر سه
یک حلقه ودر حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود
جهة تقویة معده بتخفیف رطوبات وخفقان وضعف معده وبجد واضمار طعام
ص عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی فرنفل دارچینی جوز بوا از هریک
دو جرو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد بلوط تخم بادرنجبویه از
هریک یکجرو وزعفران بسباسه دارچینی از هریک نیم جرو مشک بازاری هریک
مثقال از ادویه نیم مثقال بایک وزن ونیم ادویه شکر بقوام آورده لیسانند
شربتی تا دول جوارش زرعونی معتمد علیه تخم هلیلون مثقال تودری ناف مشقور اسا
العصافیر از هریک یکمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم کدر تخم نسبت تخم ره سبز کشنیز تخم جرجا تخم آرا
تخم بیار تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان از هریک سه
مثقال انجره دول بافا بندلسر شنبلید معدانعنبر از یک مثقال تا دول واین زرعونی
نزدیک است بجوارش مشقور واگر ناف مشقور نباشد بدل او دو وزن او

خصیة الثعلب با قدری خردل کشند بغایت نافع ست جهة تقویة معده و باه و
اعضای رئیسه و کرده و کمر و آلات بول جوارش تفاح جهة تقویة معده و احشا و دماغ و ہاضمه
مفید ست یک طل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا
شود و از پرویزن بیرون کشند با نیم طل شکر سفید و نیم طل عسل بقوام آورند
و فلفل دار فلفل قرنفل هر یک دو دل زنجبیل چهار دل زعفران پنج ل عود هندی
ه ل کوفته و بیخته بسرشند جوارش بلادر جهة رياح بواسیر و تقویه باه و ہاضم
طعام بغایت نافع ست و موافق مبرودین ست زنجبیل ده استار دار فلفل سه
استار شنبلید هندی دو استار تخم قاقل پنج استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال
مکرر دکان سفید کرده کنند از هر یک ده ل ده عدد بلادر را کوبیده در سر او قیه
روغن کنجد خیسانیده دست مالیده صاف نموده او ویه را با آن چرب کنند و بکورن
و نیم فانید را بقوام آورده بسرشند جوارش شکر جهة تشحیذ معده و تقویه با
و رفع بلغم و رطوبات نافع ست ص کبابه قافله کبار و صغار قرنفل دار چینی
زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یک ل عود فلفل هر یک نیم ل بنجاه ل شکر سفید را
بقوام آورده بسرشند جوارش کافور جهة ضعف معده و ہاضمه و بلغم غلیظ و خفقان
نافع ست زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی قرنفل سادج هندی سنبل الطیب جوز بوا

صندل زرد عود بلسان هیل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود
هندی از هر یک سه مثقال ونیم کافور مشک از هر یک یک مثقال ونیم نود مثقال قند را قوام
آورده بسرشند جوارش لولو جهت اسهال مزمن وتقویت معده وحکم رفع رطوبات خوزی
معده وامعا نافع وموافق امزجهٔ اطفال وزلق الامعار ابغایت مفید است
از تراکیب محمد بن ذکریاست دانه انگور که ازسرکه استخراج کرده باشند ولبو داده
ومثل سرمه صلایه کرده سی وپنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی
کلنار جوز بوا کزمازج از هریک دول کنند زنانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هریک بیضه دل
دول باشکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه مثقال جوارش
مفرح تالیف کندی جهت رفع خون وتقویت بدن ومعده ونیکو کردن رنگ وبخار
دبوی دهان وعرق بغایت موثر است کل سرخ سعد سنبل قرنفل مصطکی سنبل الطیب
اسارون از هریک سه مثقال قرفه زنجبیل از هریک دول بسباسه جوز بوا قاقله کبار
وصغار هریک یک مثقال بوزن ادویه آمله مقشر را در سرکه سه رطل آب بجوشانند تا ثلث
رسد واز هر دو زن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند واین نسخه
بعینه نسخه نوش داروی هندیست مکرر دو زن آمله جوارش سفرجل بدستور جوارش
تفاح ست ودر تقویت معده ابلغ ازان وطریق ساختن در جوارش تفاح مذکورست

بجای سیب به شیرین باید کرد **فصل چهارم** در معاجین کبار و صغار و بابیه و مسهله هرچه
متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و جلا و حفظ صحته و تحلیل باشد
آنرا معاجین نامند و هرچه از انجمله مشتمل بر ادویه قوی التراکیب و ذوالخاصیته باشد
و عدت بعید از مزاج نیفتد او را کبار نامند و عکس او را صغار و آنچه متضمن ثوران
حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور اند او را مفرح نامند شروط
ترکیب معاجین بنهجی که در ترتیاق مذکور شد و باید که باعسل سرشته شود و در فصل
زمستان عسل را دو وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند
کمتر از دو وزن جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب
قایل شده اند و اکثر در همه فصل بسه وزن قایل اند خصوصا معاجین کبار را
چه غلبهٔ عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوهٔ ادویست و سبب
اینکه کیفیت عسل را در امتزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و تر و حقیر
اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست **معجون سقراط** جهت امراض بلغمی و سوداوی
و از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف کرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و
وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و ربقان
و هر زود و میل و زحیر و قوه باه مفید است **ص** جنطیانا قرحا نا مرمکی تخم هیخکشت حب الغار

۲ ادویه در اختیار تعیل طبیعت دوا نظر قوت

بیخ لبه مثقال دانسته

زراوند طویل انیسون جندبیدستر حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یک ل مرصاف
یک ل و دو دانک اگر ترکی یک مثقال و چهار دانک دروج زرنباد تخم کرفس از
هر یک یک ل چهار دانک زعفران دارچینی لک مغول مرسقوطری تربرسفید عود چندبادا
قرنفل ریوند قاقله اشنه سنبل الطیب کل سرخ سعد حب المحلب بلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ورل و یکدانک تخم جرجیر تخم بیاز تخم کندنا از هر یک
یک ل و دو دانک زرنب شیطرج بیاز عنصل مثوی افلنجه مکه دو ل نرم صلایه کرده
بروغن بادام چرب نموده باشه وزن عسل بسرشند و در جوشنمای کذاشته بعد
ازان استعمال نمایند شربتی از دو ل تا عول معجون ارسطون جهنه سل وردد شکم
وتهیای مختلفه وربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است معجون افیون سلیخه
زعفران حاما اقاقیا مرقسطا لمر سنبل صمغ عربی تخم خدقونی تخم انجره حب الخروع
المقشر مقل ارزق لبان سماق بیدانه دبق بیدانه کبریت اصفر میعه یابسه
فلفل ابیض از هر یک ورل کل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس
از هر یک چهار ل بزرالبنج حب الاترج نانخواه تخم طرخشقوف از هر یک ده ل تخم بادروج
یک ل قرطم زنجبیل از هر یک دو ل و بعضی اطبا فلفل سیاه را دو مثقال
وچهار دانک می کنند صموغ را در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث بانبیذ زبیب

وعسل ضمیانیده با شراب وغیره مذکور است خمیر ترتیب کنند و سه روز بگذارند و روغن
بلسان یک کف در و مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو
جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
معجون کاکنج جهت درد کرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس را بابانج از هر یک
هشت گرم تخم خیار مقشر دو درم تخم منوکران تخم خاص بری افیون مقشر صنوبر مقشر مغز سه
درم زعفران بندق مغز بادام مغز مقشر سه درم و نیم جب کاکنج الیجی الکبار
بیست و پنج عدد با مثلث قوام داده بسرشند شربت یکدرم معجون مضطکی یونانی
جهت ضعف معده و ضعف و بروده معده قسط المرجا سنبل الطیب سلیخه مصطکی از هر یک
دوازده درم رزاوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون تا
تا خواه کمون کرمانی دو قوقوفطر اسالیون کاشم اسارون افسنتین انجدان سیاه
و فودنج بری لعناع از هر یک چهار درم با کره وزن ادویه عسل بسرشند معجون قباد الملک
جهت وجع مفاصل و نقرس و تشنج و درد آنهای و جهت منع حادث شدن درد
مفاصل و نقرس و جهت بسر زدهای غلیظ و پیهای کهنه و درد قولنج و کشودن
شده و گداختن سنگ کرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و فروج امعاء و باریکی
و درد کلیه هر گاه دو روز بنوشند نافع است جهت حفظ صحت بدن و مانع است

از حادث

از حادث شدن بسیاری از امراض حی تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولو
قندریون کما فیطوس جاوشیر حنظل نارومی اسطوخودوس قردمانا مبعه سابله
از هریک پنج ل قسط المزعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون
قشور اصل اللفاح اشق فوتنج حیلی تخم زرنباتخم جسر بری کل سرخ نارون
اقلیطی کسنبل رومی سه حب بلسان از هریک سه ل دارچینی ه ل شانزده
مثقال سلیخه عصاره غافث کا شیر بزرحند قوقی قسط جمیع الوزاز هریک عل افیون
بزرالبنج الابیض از هریک شش مثقال ادویه را کوفته وبیخته وانچه خیسانیدنی است
در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب وعسل خیسانیده باشد وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند واستعمال نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر
شربت او وزن یک درهم است باآب گرم وچنه سنگ مثانه وکرده باآب کرفس
ورازیانج وچنه درد معده وکبد بماء الاصول وجهت نقرس ودرد مفاصل بقدر ناشتا خصوصا درد پهلو
یک مثقال هر روز قبل از طعام باآب گرم بنوشند معجون سنجرنیا معنی او کثیر النفاخ است
چنه درد معده که از برودت باشد وسوء الهضم ودرد قولنج وعسر البول ومرض های
بلغمی وبادهای غلیظ واز برای صحت بدن از علل بسیار بعید یل است صفته
جند بیدستر افیون دارچینی از هریک یک ل مرفلفل دارفلفل قنه قسط حلو از هریک شش ل

زعفران یک ل و در بعضی نسخه شش قیراط تا نیم مثقال ست موفود دو قوا سا رون از هر یک
یک ل ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف کرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکرچه
مثلث داخل می کنند و قدر شربت از یکدانک تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از
شش ماه استعمال نمایند دواالکبریت جهنه تنهای بالمزه سرما و بلغمی و سوداوی کهنه و کرفه
کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و در دهای مزمن و کهنه نافع ست جهت کزیدن
مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنک کرده و مشانه و فعل ترباق ست ص فلفل
ابیض شش م بزرالبنج قردمانا لبان ذکر مصاف از هر یک دوازده درم افیون
زعفران از هر یک ده درم و در بعضی نسخه سلیخه و ورق سداب از هر یک ده درم
کبریت اصفر خام دار فلفل قسط مر زراوند طویل قشور اصل السوس از
هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب کهنه با جمهوری خیسانیده
و با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
قدر شربت یکدرم با آب نیم کرم و با آب کرفش و راز یانج در حمیات سوداوی
و بلغمی نسخه دیکر که حقیر ترکیب نموده جهنه تقویه حکر و معده و احشا و تنشج و فالج
و نسیان و لقوه و تقویه باه و رفع سموم و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح
و درد احشا و ضعف بدن بعید ست در اول سیوم کرم و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک

مثقال

مثقال صبر قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل ببسباسه
کشیر امکدم ل زراوند طویل فلفل سیاه بزرکرفس انیسون ناخواه زیره کرمانی فطراسالیون
اسارون کربیت زرد انجدان پودنه تغناع بزرانجره کندر مکدعرل دوفوفقاح
اذخر مرصاف افیون مکدم ل عود هندی فلفل سفید مکده ل زعفران یک مثقال
ونیم مشک وفرفیون مکد یک مثقال بادوزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند داکر بدل کوکرد جاودر کند اولی است
دوا الملک اکبر جهته ضعف حکر وابتدا استسقا وبرودت معده وتفتیح سده وادرار بول
وریختن سنک مثانه وکرده ومهترین دواهاست از برای جکرلک منتق هفت اوقیه بادام تلخ
مقشر دارچینی قرنفل از هریک پنج اوقیه کی قیطوس موفومرز وفای خشک از
هریک چهار اوقیه دوفوفطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هریک شش اوقیه
سنبل الطیب یکربطل جنطیانا روی زراوند مدحرج از هریک یکوقیه صبر سقوطری
چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون هفت اوقیه فوه حیدان البلسان از
هریک یازده اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق
از هریک هفت اوقیه رب السوس یکربطل ونیم زراوند چینی حجده از خراز
هریک دواوقیه فلفل سیاه وقسط تلخ از هریک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه
ونیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه راکوفته وبیخته باروغن بلسان چرب نموده

باسه وزن عسل کف کرفته بسرشند ودر وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند

دواء الملک الاصغر منافع این قریب بمنافع اوست ص ریونه چینی یک اوقیه

ونیم لک منقی دقط المر دفقاح از خروب الغار وتر مس وحلیه وفلفل سیاه

از هریک یک وقیه ادویه را کوفته وبجریر بخته باسه وزن ادویه عسل کف

کرفته بسرشند در وقت حاجت استعمال نمایند اقرودسیا بلغته یونانی بمعنی حابس

المواد ست واز تالیف بقراط جهت ورد معده که از مادهٔ بارده باشد وهضم

طعام نکند ونافع ست جهته تحلیل ریاح ودردجکر وسپرز وضعف بدن ص تخم

خربزی زیره کرمانی عیدان البلسان سپیحه قرد مانا فقاح از هرتخم کرفس از هریک

یک م دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هریک نیم م مرصاف ۴ م حب الغار

ده عدد وج زعفران از هریک دوم باعسل کف کرفته بسرشند لعدر بندقه بآب

کرم وبمارالاصول دواء المسنه جهته اسکندر تریاقیه چون در تمام سال استعمال می شود

لهذا باین اسم مسمی کشته منقول از ذخیره وسایر کتب واز خواص آن بیان نموده اتر که

چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه می کردد وچون تمام سال مداومت

کنند جهته تقویته معده وباصره ورفع لکنت زبان وبرودت اعصاب وعروق

وتقویته کرده ومشانه وباه وقوه حافظه ورفع امراض بلغمی وسوداوی وجذام و

بلغمی

بهق وبرص وبواسیر وحفظ حرارت غریزی بعدیل است صفته بوست بلیله کابلی
۸۲۸

بلیله سیاه آمله مقشر بوست بلیله زرد بوست بلیله شونیز فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل
۸۲۸ ۸۲۸ ۸۲۴ ۸۲۴ ۸۲۴ ۸۲۲ ۸۲۲ ۸۲۲ ۸۱۲

فلفلموینه نارمشک قاقله صغار کبابه بلادر منقی ازعل زنجبیل زنجبیل اشق موبز منقی تخم خیار
۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲ ۸۱۲

نبات ادویه را ازجریر گذرانیده بانبات سرشته سعد وشصت وپنج قسمت
۳۶۵ سعد کوفته

کرده قرص بسازند وروزی یکعدد تناول نمایند ودرنسخه زنجبیله بلیله زرد وبلیله
زنجبیل وموبز وتخم خیار مفقود است ودربعضی نسخه طبرزد اشق وشونیز بنظر نرسیده ودربعضی
ازهریک ۱۲ نفر مثقال طبرزد
سعد وافسنتین رومی افزوده اند ودواء الخطاجهته دردکلو ودرم کلو وانواع
خناق ودرم سینه وشش که ازرطوبت باشد صفته انیسون تخم کرفس ناخواه
ازهریک سوسن آسمانی شب یمانی تخم حرمل اصل السوس محلوک سلیخه دارچینی
مرصاف زراوند طویل ازهریک یک اوقیه اقراص اقرقیحا معمادردیابس مترقع
الاقاع ازهریک دواوقیه قسط المرومادالخطاطیف تازه ازهریک شش اوقیه
زعفران یک اوقیه نشاسته کندم سنبل الطیب ازهریک نیم اوقیه مازدی
پاک تازه ده عدد ادویه راکوفته وبیخته وباعسل کف کرفته سرشته قدرشربت
بقدرمازدوباماء العسل باماء الشعیر یاآبی که پخته باشند دراوعدس وکلنج و
اصل السوس وطلاء نمایند باپرزاغ ازداخل کلوسه یاچهارمرتبه درروزوبه ستور روزی

سه چهار بار غرغره بایکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقرد قوی معمادراقراص
مذکور میشود دواالکبریم الکبیر از مرکبات جالینوس است جهته دردهای کهنه حکر و سپرز و
برودت و غلیظ آن قوی کشاید سده جمیع الآت غذا را و هر اکنده میکند بادهای
غلیظ را و ادرار می کند بول را و جهته جمیع دردهای کرده و مشانه و رحم که از مواد
غلیظ باشد و از برای صلابه رحم و مشانه و جهته استسقا و غیر آن نافع است ص
زعفران فوموستبل الطیب انیسون دوقو اسارون راوند فطراسالیون قسط
شیرین سلیخه فقاح از خرجب البلسان فوه رب السوس عصاره غافث
اسقولوقندریون حبه رو غن بلسان نیم اوقیه مرصاف کبر رومی با عسل برشند
دواالکبریم صفیه موافق کامل جهته درد حکر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و درد اب
نافع است و رنگ رخساره نیکو گرداند صفته سنبل الطیب ریوند زعفران
سلیخه از هر یک دو درم دارچینی مرصاف قسط المر فقاح الاذخر از هر یک یک
درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف کرفته بقوام آورده برشند
و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مذبوره مساوی اند
انقردیا واو معجون بلادریست جهته استرخاء عصب و دوار و نسیان و خیالات
وصرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده صفته سنبل الطیب

سا ذج هندی مرصافی سلیخه زعفران و بعضی اطباشیح ترکی و در نسخه قدیم شیح رومی
اضافه نموده اند افتیمون از خربیون جنی حب اللبان المقشر و نقل از یک اوقیه
مصطکی و عسل الورد یا که عبارت از بلاذر باشد از هر یک دو دل حب اللبان زنجبیل
صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت م اصل السوس الآس انجوبنی
دو اوقیه پوست بنج را زیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم رطل باشد
ادویه یا سبه را کوفته و بیخته غیر از بنج را زیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده
باشند بعد ازان در دیک پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف
کنند و باز در دیک نموده سه رطل عسل با و ریخته بآتش نرمی به پزند
تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه کوفته را با و ریخته مخلوط سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یکدرم با آب نیم گرم و بجهت فالج و لقوه و استرخا
با آب شبت بنوشند جهت سده و سرزوبر و دت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل
بادهای غلیظه که در شکم متولد شده باشد و جهت تپهائی که از ماده بارده باشد مثل
ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبات باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس صفته
تخم حرمل یکمن و نیم لبان ذکر دم ریوند جنی زراوند طویل و مدحرج از هر یک
بیست درم زرنباد دروج از هر یک چهار درم مصطکی حب اللبان و زعفران

افیون ۵م اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون ۵م زنجبیل قطر المر سلیخه از هر یک
اساطیر سعد ده اساطیر مقطری چهارده درم فلفل سیاه دهم ادویه را کوفته و بیخته
باعسل کف کرده سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
خرما لوکو منافع این مثل منافع اول زیاد در وجع افیون چند بدسنز فلفل دار
فلفل سلیخه بوم المجوس بزرالنبیخ قطر حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش مثقال حلیله سی ل
مروارید ناسفته دول میعه زعفران از هر یک شش ل قنه مرصاد از هر یک دوازده ل
ادویه را کوفته و بیخته با که وزن ادویه عسل بسرشند انا ما سیا المعونة بکبد الذیب
نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعاء و سپرز و درد عصب را و جهة تحذر
و برگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهة درد کرده عسر النفس و شرفه که از کثرت
رطوبت مجتمع در سینه باشد و قطع بخش و ترف الدم و لغث الدم کند و هم می آورد
قطع عروق جگر را که عبارت از آورده است نافع است جهة تا سور برگاه طلا کنند
باد مثل مرهم و جهة سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب از جهة او مسمیه باین
اسم است که آتش میدن او دور میکند شارب او را از امراض باذن الله تعم و
قوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود صفة زعفران مرصاد افیون چند بدسنز
بزرالنبیخ قطر المر قرنفل تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الخافث یا عصاره

خافث

غافث جکر کرک شاخ سوخته راست بزهریک یکجزو ادویه را کوفته وبیخته وانچه
خیسانیده بنبت شراب صاف جید الجوهر یا جمهوری یا با مثلث یا با نبیذ زبیب وعسل خیسانیده
نالسه وزن ادویه وعسل کف کرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال نمایند وقدر شربت
از ربع آل تا نیم آل انا نالیا الصغری جهت درد جکر ورفه ودرد معده وبادمائی وقروح
امعاء قروح سینه وشش وبرای سموم هوام بسیار نافع است صفته میعه سائله یا بابه
زعفران قط المر سنبل الطیب مرصاف عبدان البلسان افیون سلیخه از هریک
چهارم عصاره عافث هشتم اصل السوس محکوک دو وزن دوم ادویه کوفته
وبیخته نالسه وزن ادویه عسل کف کرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال نمایند
القفطار غانی الاکبر وهی الصبیغة جهت سقوط جنین ووجع النساء وجمیع امراض بازه نافع است
دابن دوای هندیست کل افیون چهار اسا تیر وچهار دانک فرسیون شش م فاشترا کره
بزار جیان هست فاشد ستیان که شش بندست از هریک عوم آبر بشم مقرص دو
آسا تیر نقره محرق شش م تخم سداب وناخواه شکوفه کرفش از هریک عوم کلسرخ
مشک اصل السوسن از هریک شش درهم تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب
الذبره سلیخه زنجبیل دورونج شنبلیله هندی از هریک دو اسکاره بزر الیخ الله
نه آسا تیر ودودرم بیخ کرفس سه اسا تیر ودو تخم خرفه ده اسکاره حب خروع مقشر

اقاقیا ۳ اسا تیر حاما
۳ اسا تیر تخم دانک
عاقرقرحا ۴ م

بهشت استار کبریت اصفونج اسفناج صمغ عربی میعه سائله از هریک سه اسانیر و دوم کندر انفوذ
فلفل نیم اسانیر و چهار دانک دهن البلسان سه اسانیر و دوم جندبیدستر نه اسانیر
و دوم و چهار دانک دبق منقع نیم اسانیر و چهار دانک قرد ماشی اسانیر ساج
هندی سه اسانیر و چهار دانک قافله کبار پانصد دانه در ست قرنفل ذکر نیم اسانیر
قرنفل انثی اسانیر افروذیجان دو استار و دوم قرفه دو استار و چهارم مروارید ناسفته
بیم درم بسداد دو استار و یک درم زوفا دو مراره البقر از هریک دوم رزاد نرطویل نه اسانیر
زنجبیل فلفل ابیض از هریک نیم اسانیر اطوطه بعضی گفته اند که او کتمکت است
بورزیدان از هریک دو از ده دوم سوبار و کهنار منک است دو استار و دوم
و چهار دانک بهمن سرخ و سفید از هریک دو استار و چهار دانک مراره الذئب
و مراره الذئب و مراره الغراب از هریک یکدرم ادویه را نیم کوب ساخته و صمغ را
در شراب جوشانیده تا هفت روز بعد ازان ادویه نیم کوب کرده مذکور را بخته
جراویزند تا چون لعوق شود و در دیگ سنگ یا کنده کرده بعد از پنج شش جوش از دیگ
عرجا
سبب تسمیه او عرجا عنه کو تاہی یا لادی آتش بردارند و سرد کنند طبخ الصبیه العوجا گفتار لنک ماده پرزنده را
یکبار آتش نسبت پائی و
بمالند تا بقدر جوشان شود و پای او را بعضی بعضی و پنداز ند در دیگ مس ابیض و بست از هریک
یکیک کف دیگ را بپوشانند و آتش نرم بزنند تا مهرا شود و بعد ازان از آتش

۲۰۰۰۰۰۰۰۰

بگیرند و سرد کنند و شوربائی او را از پوست استخوان موی پاک نمایند و با زشور بارا
در دیگ پاکیزه کرده بر بزند بر او از روغن بلسان و روغن نارون از هر یکیک سکرجه و با تش
نرم بپزند تا انکه تا ثلثش باقی بماند بعد از ان عسل بقدر شور با بر و ریخته بپزند تا انکه
قوامش بمجون قوام عسل غلیظ کردد پس بریزند او و یه معجون را و از آتش برداشته در ظرف
شیشه کذاشته وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اکر استعمال
کنند مهلک خواهد بود فقط غفران الله صغیر حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح
اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس محلوک عبدان البلسان شحم حنظل زنجبیل
سکبیخ جاوشیر دارچینی جندبیدستر هزارچشان سپندان شیطرج هندی تخم اترج
کرویا زراوند مدحرج قاقلی ابیه سکجبین الغار دم الاخوین از هر یک دوم زعفران
فلفل دیزو البیج از هر یک دهم فربیون هفت درم بزر الحرمل قرنفل سافرج
هندی شحم الکرکدن خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهارم طلاو نقره
سائیده از هر یک دو دانک زرنباد و دو بیخ کافور از هر یک سه درم سنبل الطیب
هشت درم منک دو دانک افیون با نزده درم ابریشم خام ملح هندی لبان ذکر
کبریت بحری سوخته قنه خیارشنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرون کهو
وطالیسفر بیخ شاه دانه و بیخ کابلی و ناخواه صعتر فارسی بیخ زوفا جب الکبر از هر یک

یکدرم ادویه را کوفته وبیخته وصموغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده باسه وزن ادویه
عسل کف کرفته لبرشند وبعد از شش ماه استعمال نمایند سلیم اضعف جهته مرة السوداوی وجع
الصبیان ودردرحم ع فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المکرهریک درم افیون
فربیون جندبیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هریک یکدرم سعد از جمله ادویه قابض تین
که سپندان ست زرنباد درونج زراوند طویل از هریک درم دهن البلسان ماء
الکافور از هریک عدم ادویه را کوفته وبیخته بروغن بلسان وماء الکافور چرب
نموده باسه وزن ادویه عسل کف کرفته لبرشند ودروقت حاجت بعد از
شش ماه استعمال نمایند وسعوط آن مثل عدسی با آب مرزنجوش جهته علل دماغی
نافع ست ملخ الکبیر وایضا معجون هندیست جهته درد معده وتهای کهنه وغشی وعسر
البول وبرص وبهق وابله وسرفه رطب وقرنفل وعطش وزهرها وبرودت
بدن وبواسیر ودردسر زودملها وقولنج وزرداب وامراض زنهای آبستن و
اشتهای طعام نافع وقوتش پنجال باقی ست ع هلیلج سیاه بلیلج شیرامله
دانه بیرون کرده وابریج وفلفل مویه وتخم کرفس وشنبلیج هندی وفلفل ولسان
العصافیر وزیره کرمانی وهندی که شونیز ست ومشقیل بعضی کفته اند که شقاقل
وملح اندرانی وهندی وبهمنین وملح العجمین سیاه وسرخ ونانخواه از هریک ۳ ل

تربد سفید یکرطل ادویه کوفته و پخته آمله دانه بیرون کرده سه رطل دریب و چهار
رطل آب شیرین معتدل بزنند تا ثلثش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند
و شفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با و بریخته با آتش هموار بزنند و حرکت
دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود مثل عسل در روغن شیر تازه سه رطل
بر و بریخته حرکت دهند تا آب مجروح نشود و در ظرف چینی نگذارند آتش کرفته ادویه
کوفته شده را بر و بپاشند و بهم زنند تا مجروح شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت
استعمال نمایند قدر شربت از سه ماشه چهار مثقال است **کلکلان نخ الاصفر**
منافع آن مثل منافع اگریت صفت آن هلیله هندی بلیله شیر آمله دانه بیرون
کرده فلفل سفید طرح هندی هر دو بخیسانند حب الصنوبر ابریشم خشک نانخواه
فاغلوبه کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی واطمیط از هر یک نیم چهار مثقال
دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه سادج هندی هیل بوا کهنه شونیز است و اگر یافت
نشود عوض آن فاقله کبار است جبة السودا از هر یک سه درم تربد یکصد و پنج
شیرخ از هر یک بیست استار سنکر یکصد و بیست استار مویز دانه بیرون
کرده دو لست و بیخاه استار آب آمله ده رطل **صفة مار الاملج**
شیر آمله دانه بیرون کرده سه مویز دانه بیرون کرده شش مرتبه چهل رطل آب بیزند تا

رابعش بماند و آبش را صاف نموده در دیگ یا کیزه بریزند و شکر را بر و ریخته باشش
نرم ببرند تا شکر کداخته نشود و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مسحوقه مرقومه را
بر و ریخته تر بالای آتش حرکت دهند بعد ازان (یعنی) شیرخ را نیز ریخته بهم زنند تا خوب
ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی
گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند معجون هندی از کتب هنود نقل شده
چه لکنت زبان تر ب و دلک از مجربست و بجهة اکثر امراض بارده و رطبه و مانی بعد بلا
زبره کرمانی فلفل سیاه دار فلفل صد عدد قرفه نمک نقطی قند سفید
دو دو ونن ادویه یک یک ونن شکر شش و قدر شربت تا دو مثقال معجون سلیمانی چه چ
وسکته و فالج و لقوه و تشنج و لسان و رعشه و خوف و حبس النفس و خفقان و خیال
فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و شش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس
و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهة نگاه داشتن جنین در شکم امهات و سقوط
ادویه صداع و شقیقه را بسیار نافع و این معجون را بهیله و هلیله نامند ص مشک خالص
و حماما و عبدان الیلتان و فربیون و اشنان بنطی و تخم کرفس و تخم سداب و زنجبیل
و کبریت اصفر احنا البقر جبلی و احنا و مغز جبلی و کافور و حریق ابیض و زرنیخ
سیاه و بسوه سیاله و سعد ماهیران چینی و تخم بلیون و بدا سقان کف الکلب و احلیله

المحاسب

مفرد بیخ کاسنی وحب الحلت وکشت برکشت وخردل ابیض از یک جزم مروارید
ناسفته زعفران سادج هندی سلیخه دبق یخ مغز خوزبوا فتاح الارز خرچند بدستور
سنبل تخم جرجیر تخم ذوفرا از هریک ده درم طلا و نقره سابیده از زبد حب البلسان
شونیز زاج الاسکفه حرف الثعلب بولت بیخ کبر از هریک نیم درم ابریشم خام یخ
محرق قلقدس سفید فلفل سفید زنجبیل بیخ شنبلیله تخم شبت جغطیا نافتاح الارز
لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا رزاوند مدحرج بندق هندی اهل
فقرالیهود هزار جشان کسپندان بهت از هریک عدد درم فرنفل مصطکی سنبل الطیب
قسط حرمل ملح عود هندی برسیاوشان فاقله از هریک سه درم تخم سوسن البحاجی
بسابه خاک چهار راطماء السوسن ماء الکشوث از هریک یک درم مصطکی درم تفاح
بست عدد تخم زرنباد زردفای خشک از هریک شش درم فلفل سیاه دارفلفل سه
برزالبیخ الابیض بزاوند طرمثا افیون از هریک بیست درم اکلیل الملک چهار درم
نیم درم قرطم پاک کرده از هریک چهار درم دو دو دانگ آدویه را کوفته و بیخته بخیسانند
از الخبیص آنچه خیسانیدنی است بشراب ریحانی کنند یا آنچه قایم مقام او باشد و باروغن لادن
عسل کف کرده بسرشند و در طرفی کذا شته بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت
مثقال تخمدی با آب بیخ زرنباد و بیخ کرفس و سعوط از و بقدر دهه با آب

سکنجبین یا آب مزبور بنوشد وقت اتخاذ او هنگام طلوع شعری یمانیه است که عبارت
از کلب اکبر است معجون کاسنی کنه و این معجون فارسی است نافع است جهة امراض بسیار
خصوصاً امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود مثل صرع و لقوه و فالج
و تشنج و جهة حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم را سیار نافع است
و سقوط کرده میشود با نیجهة جمیع اخلاط که سقوط به سهلها کرده میشود ص سلیخه
جفت افریدبوست بیخ افتاح تخم رازیانه حرمل حب الاس بهل زراوند طویل و مقل
مشک و غیر حب البلسان از هر یک چهار درم و زعفران و زنجبیل از هر یک
بیست و چهار درم هلیله ۱۴ درم قسط المر جوز بوا هلیله اصفر افسنتین از
هر یک هشت درم قرفه زنجبیل اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک دو درم و
نیم سکنجبین از نبات دو رطل مبسعه سازند مرصافی از هر یک پنجدرم سعد بسابسه
زعفران خرنیا مشک حب الذهب هم ست حب الغار از هر یک ده درم مغات بزرگ
صمغ از هر یک پانزده درم مروارید سفوم ورق آس از هر یک سه درم ادویه را کوفته
و بیخته با روغن ادویه بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال
نمایند بعد از شش ماه قدر شربت بکدرم تا یک مثقال است صفة جرنیا که موصوف
در کاسنی کنه قصب الذریره اظفار الطیب سافج لبان ذکر میعه از یک چهار درم انشته

زعفران

فرفه زعفران مشک عود هندی از هریک اعظم م آدویه را کوفته و بیخته با شراب بخته
جمع نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند
منفعه معجون المشک جهته درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تقطیع سدها و تحلیل
بادهای غلیظ من مشک سلیخه سنبل الطیب سادج هندی یک یک کرده ریوند چینی
حنظل نا رومی از هریک دو درم زعفران نا نخواه نخم کرفس مصطکی از هریک
سه درم عود هندی قرنفل مرصاصی از هریک پنج درم آدویه را کوفته و بیخته
باعسل کف کرفته بقوام آورده بگیرند و قدر شربت مثقال یک یا قلی یا کرم معجون
حنظل نا جهته صلابه جگر و پیرزو سدها و درد معده و کرده و مثانه و تهالی که
بطول کشد و جمیع زهرها را نافع است ص حنظل نا رومی فلفل سیاه از هریک
وه تم قسط المر سادج هندی سنبل الطیب از اوند مدحرج ریوند چینی از هریک
یک درم آدویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف کرفته بگیرند و در شربت
یک م یا قلیا سداب معجون فودنج جهته درد معده و جگر بارد و قشور بیده و بهمای
بلغمی و یبس ریح ص فودنج نهری و فودنج جبلی و قطر اسلیون و سیاپوس از هریک
ه از دا درم نخم کرفس یا بوج حاشا از هریک چهار درم کاشم یا پنج درم فلفل
سیاه جهار درم ادویه را کوفته بگیرند بیخته با سه وزن ادویه عسل کف

کرفته لرشند قدر شربت از یکدرم تا دو درم با آب کرم معجون تمر هندی

جمله عسر بول و قولنج نافع و بی مشقت اسهال می کند در هر وقت از زمستان

تا تابستان ص خرمائی چیرون با مغز چیرخان دانه بیرون کرده مقشر بنجاه درم بکوبیانه

روز در خل خمر خیسانیده پس بپزند به پرویزن فراخی بعد ازان سقمونیا و سداب

خشک از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه ل بورق از هر یک مثقال

یا دام شیرین مقشر از هر یک بوقت سی عدد کوفته و بیخته با تمر کوفته بیخته مخروج نعنه

یا روزن او دو به عسل کف کرفته لرشند قدر شربت چهار مثقال با آب کرم معجون

زبیب چیره صرع نافع است و مایل باعتدال و مداومت او در رفع امراض عصب

عصب و صرع مجربست و حقیر تجربه نموده ص هلیله کابلی آمله هلیله زرد بلیله از هر

خود دوسی از هر یک ده تم عود الصلیب بخدرم عاقرقرحا سه درم کوفته بالا میز

دانه بیرون کرده بوزن ان لرشند شربتش از یک تا یک مثقال و نیم معجون چالیوس

جمیع امراض بلغم و سودا و ریاح و سدة جکر برودت کرده مشانه و امعا

اصلاح حال بدن نافع است فلفل سفید هلیله قطع بحری سنبل الطیب عود بلسان

قصب الذیره تخم مورد بزرالبنج سکوتی لبخان فرنفل دار فلفل دار چینی سلیخه اسارون

زعفران بقصد اخلاط محمود بادام شیرین معجون عاقرقرحا نسخه دیگر از کامل الصناعه فلفل سفید دلسپاه جماما تخم

کرفس انیسون

کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب قصب الذریره
رعفران مکدهم معجون عجب ملین از شیخ ابوعلی جهت تقویه معده که بابویست باک می
بهار زنجبیل دارچینی سلیخه رعفران فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هریک
پنج ل سعد زنجبیل سلیخه از هریک سه ل عود خام هفت ل لاجورد دو
دانگ کافور یکدانگ تربد چهار ل نمک یک ل باعسل و شکر بیامیزند و اگر مشک
و عنبر از هریک نیم ل اهلیله کابلی سه ل محموده ۸ مثقال داخل کنند بهتر خواهد بود
معجون عجب ملین عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هریک دو مثقال
یک ل و نیم بادرنجبویه کاسنی زبان یادبان تخم کرفس سنبل اکرکی پوست ترنج از
هرکدام دو ل باعسل بسرشند و در نسخه شیخ ابوعلی کافور یکدانگ و نیم
دارد و جدوار و پوست ترنج را زاید اضافه کرده است معجون صفرحیلی فاضلی به باک
کرده بکمی عسل یکمن دارفلفل فلفل زنجبیل تنجمشک هریک هفت مثقال
خافاسنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور هفت ل به باک کرده از پوست
دانه ها هرانچه از زیره و بزن درشت بیرون کرده باعسل نقوام آورده بادویه
ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است معجون زنجبیلی جهت قوت کرده و چکر و باه و معده
و کردی او و ریک مثانه نافع و باه را بیفزاید تخم کرفس یادیان و تخم ترده تیزک ناخواه

تخم خربز و خیار و هیم کرفس از هریک ۵ ل عاقرقرحا زعفران فرفه مصطکی عود
از هریک دو ل بسیاسه قرنفل فلفل مویه کبابه از هریک ۳ ل عنبر نیم ل بعل وزن الوم
بسرشند مقدار شربت نادو مثقال بعد از دو ماه بخورند معجون مانکیالبول جهته
سلس البول و تقطر آن نافع و مجرب است بلوط مقشر مطبوخ بنه درم حرف
و مروتخم نساب از هریک یکدرهم کندو وجب الاس جوربوا بسباسه قرنفل
هلیله الکوز مکلد دو درم بسعد شونیز هیل از هریک ۳ درم انجر خشک پنجدرم باعسل سرشته
بسرشند و قدر شربت از سه تا پنج مثقال معجون البندا ویقون جهته نفخ و
برودت معده ص زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز
الصنوبر الکبار از هریک یکشدرم بادام تلخ مقشر لبان از هریک دو درم فلفل هریک
مثقال پاسه وزن ادویه عسل بسرشند معجون نفعی جهته سرفه و درد جگر و سینه و الات
تنفس و معده و توحید صفای آواز و ادرار بول و درد پهلو میبرد و بیدانه یا کشمش
بست و پنج مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان هریک
قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ارزن دول و نیم درم صاف چهار
مثقال جمیع غرابشراب یا قایم مقام شراب جنبند با عسل بسرشند قدر شربت
یک ل با آب گرم جهته درد معده و جگر و جهته درد سینه و شش با آب زوفا معجون جالینوس
جهته رفع بیت ریح و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و کرمها جمع کنندگان حالتیت

فلفل الدار

فلفل مرسداب خشک بالسویه بجربر بنخته بعلک بسرشند و قدر شربت یک مثقال
معجون الحبیب الجدید جهته بواسیر و ریاح ان و نیکو کردن کونه و تقویه اشتاو هاضمه و اشتها
و اورا فتحوش نیز نامند جهت بلغم سیاه و ریاح غلیظ فلفل دار فلفل زنجبیل سعد
شیطرج هندی سنبل الطیب از هریک دو ل تخم شنبلیله تخم کشنیز تخم کتان از هریک چهار ل جنبث
الحدید مدبر مجفف بروغن بادام تر بنیم خوشاند داده ل باسه وزن او دوبرعسل بر شند
دارکرده مثقالی با یک مثقال منگ دروکنند اقوی خواهد بود معجون الفتح الکریمی از مجربات رکن
الدین مسعود سداب خولنجان سنبلیچ بیخ کبر سادج هف مثقالی و نیم بنیم کوفته
بکشنیز در کلاب جوشانند پس بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نمایند بعد ازان
بزنیاد و مصطکی با منگ عود هوت تربد دار فلفل کاشم تخم کرفس سادج هندی امیون
اوخراسا رومی تخم ترب تر زنیب صعتر فودنج دارچینی حلیت بکون کرمانی فرنقل حرف
از هریک دو ل و نیم چند نصف وزن مذکور کدیک ل و ربع باشند بجربر بنخته پس سه ل عسل
بکلاب مذکور بخته بافی اورا بر با نیم عسل بسرشند و روغن بادام تلخ سه مثقال بنیم ده
اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش نیکو باشد اضافه کنند با وقلوس خیار تربد قدری
که خواهند معجون زوفا جهته تنقیه مواد محتقنه و سینه مجرب مرحوم ابوی ام ابوالوس
زوفای خشک بریسا و شان از هریک ده ل فرد مانا فلفل از هریک ا ل مغز بادام

زراوند کرد تخم انجرر ۵ ل

تالیخ پنج ل عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو ل با نیم مطبوخ بنوشند انجیر زرد

ده عدد تمر هندی موبز پیدانه از هر یک ده ل جمله تخم کرفس را زیانه برسیاوشان اصل

السوس رود از خشک فی السیون از هر یک پنج ل دو چهار رطل اب بجوشانند تا نیم

تا بربع آید پس سه حصه کنند و هر روز یک حصه را با نیم مثقال معجون مذکور بخورند و

چون مطبوخ آخر شود باز همین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز مواظبت بکنند

با نیز دوا باقی نمانند اصل السوس خرد دل برخ تخم ترنج شیت جوشانند اصاف

کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند و قتی که معدهٔ خالی نباشد معجون ملوکی

مستعمل جهت قوهٔ باه و اشتها و قوهٔ مجامعت بسیار مجرب است جوز بوا فر فل بسباسه

لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دار چینی مصطکی عود زعفران از هر یک ۳ آ قاقیا

کندر مکه یک آ اشنه دهل مشک نیم ل قند کلاب از هر یک ده آ قند را در کلاب

حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد قوام بسرشند شربتی یکمثقال

معجون جدلی مستعمل جهت زیاد کردن منی و قوهٔ مجامعت و صفف کرده معده و اشتها

مجرب است جلب الطیب قرفه فر فل دار چینی قاقله از هر یک دو آ انیسون تخم کرفس

از هر یک ل زیره کرمانی مدبر مغلو مصطکی تعناع خشک عود نیم ل فلفل دو ل

تا یک مثقال فتیتی دو درهم نافع بوده مجرب است معجون الضرع مجرب است از جالینوس

وا سرار الادویه

و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده است عاقرقرحا دوا ل صلابه تا بیندوا
منحل نازک میکند و انند و بعد از ان باسرکه کهنه ل بپاشند و با عسل بیاشامند شربت دوم تا ل
جا بیست درم کرم آب معجون دیگر جهت صرع از تالیف حقیر در تقویه دماغ و رفع صدر
و قمع بخار و امراض حرکه دماغی مجرب است به تریاق الصبع موسوم بنوشه شفا
سیاليوس عاقرقرحا اسطوخودوس مکد عشره مثاقیل غاریقون جسنه
مثاقیل بلیلج مکد سبعه مثاقیل قرد ماناخا و انیاذ زاوند مکد ثلثه مثاقیل کابلی بلیلج
زبیب منزوع العجم صعف الادویه المشربت الی مثقالین عدوه وعشیه
معجون عقرب جهت سنگ کرده و مثانه عقرب سوخته حنظل یا سه ل زنجبیل
یک ل فلفل دارفلفل مکد دو ل گاو کهپنج ل جند بیدسته نیم ل با بیست مثقال عسل بیاشامند
بعد از شش ماه بیالغ و انکی دنیا بالغ بنمد انک بدهند معجون ابو ماسه مسمی بتریاق
جهت قروح کرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن چوقه البول فرح بغایت
مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای
تناسل و مانع ضعو و انجره بدماغ و مقوی اعصاب است قدر شربتش در اول
علت یک مثقال تا سه و قیه شیر الاغ و هفت م با ماء العسل و در مزاج بسیار حار
با شربت بنفشه و در بارد با روغن بادام علی الدوام یا هفت م آب برگ بارتنگ مطبوخ و نیم م

ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده و خون آید یک مثقال و ربع با شربت
مورد یا بارتنگ و امثال آن و جهت ادرار حیض یا آب بخود منقوع و مانند آن از ادویه
مدره حیض کل محتوم تخم خطمی و خبازی تخم خرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی
شیرین و م الاخوین از هر یک ۵ ال طبرزد فرسی یا نزدیک مثقال طبرزد منی مغسول و دل
و دیخ مخرق شاخ گاو و گوش خوشه بسد مروارید از هر یک یک ال و نیم عصاره لحیة
الثیس قطر السالبون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون مکدعسل جمع آنون سته
کبیر احب القلت که ماش هندی ب حب صنوبر کبار و صغار خرنوب بنطی مقشر بادام
کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوستها مکد اهفت ال سمان منقی غوره خشک طبرزد
فارسی که کل شیرازی است ریوند را مک طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزر
البنج از هر یک ۳ ال حسکا کینه جهلک عدد افیون بب السوس مکدر دل بحل
کف کرفته سه و زن ادویه معجون سیالیوس جهة اقسام صرع نافع است مک
دیوی از وبیچ دوای در باب صرع قایم مقام نمی تواند بود ص سیالیوس عافرقرحا
السطوخودوس از هر یک ده ال عاریقون پنج ال قرطاما حلتیت زراوند مدحرج از
هر یک دو ال و نیم آویه را کوفته و آب عنصل و دو حندان عسل را بقوام آورده
ادویه را باو بسرشند معجون عقل جهة بواسیر و اورام مقعد نافع است ماء

دیاوما نافع

و باد را بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله منقیه
تخم سنبدان سفید تخم کندنا تخم ریحان از هر یک نیم مثقال را در آب کندنا حل نموده
تقویه اول
جا عسل هم وزن بسرشند و در بعض نسخ بی عسل ثبت معجون الکمونی جهت تقویت
معده و نفخ و ریاح و رطوبت آن نافع است زیره کرمانی صندل کبابه بزرگ سه
جنبا بنده بوداده باشند زنجبیل بیست مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب خشک
دو مثقال بوره ارمنی ده مثقال ادویه را بسیار نرم صلایه نمایند کرده با عسل سه وزن
ادویه بسرشند مقدار شربت یک مثقال معجون جهت قطع خون بواسیر مجرب
بلیله کابلی آمله از هر یک ده مثقال بسه باصدف سوخته از هر یک پنج مثقال
کاو کوهی سوخته پنج مثقال سفیدنا نخواه از هر یک ده مثقال ارزق بیست
مثقال صاد در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و پنج مثقال عسل کف کرده بسرشند
مقدار شربت دو مثقال معجون اللولو جهت تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکثیر
اعضاء تقویت و تفتیح ادویه منی ۱۲
حافظه و اعانت می کند منی را اعانت شدیده و اخراج منی حرکت بلذت
شدیده و نفخ منی را مبدد مرواریدنا سفته بدانه از هر یک شش مثقال این سه نیم
از هر یک چهار مثقال کاکنج اصل السوسن از هر یک سه مثقال فقاح از هر یک
کرمانیج از هر یک دو مثقال سلیخه اسرون دارچینی مصطکی از هر یک

کنند ایک ک یا دو نخود ازاده بعسل کف کرفته بلیسند و در وقت خواب بک مثقال یا کم
بنوشند معجون حافظ ارجاد که تالیف حقیرست چه انواع سده و ماسار یقا و جکر و ضعف
و برودت جکر و امراض معده و سوء الهضمیه نافع است و با هم معجون را خواص کثیره و منافع جلیله
و شفا بیماریهای بسیار دیده شده صل دارچینی اصل الکبر از هر یک ۵ ک زعفران ۵ ک از دیا مثقال فوه مواز
هر یک ۵ ک سنبل الطیب شش مثقال انیسون چهار مثقال دو قوه چهار مثقال رب السوس
عصاره الفاقیا جعده از هر یک سه ک مرصاف ۵ ک روغن بلسان چهار ک واکر یاخت
نشود بجایی او زیت کهنه کنند و با عسل بسرشند و قدر شربت ک نافع باشد باذن الله تعالی
معجون انبوره حبه باه مجرب تخم رزدک تخم بیاز تخم تره تیزک تخم ترب تخم کوجه تخم خربز تخم بوخه
تودری سفید و سرخ و لسان العصافیر شقاقل مغز جلغوزه فسط شیرین زنجبیل ۵ ک
بهمن سفید و سرخ فلفل سفید دارفلفل حلتیت طبیه از هر یک بیج ک بامه وزن عسل
سرشته هر روز مثقال و نیم صبح و مثقال آن شام تناول نمایند معجون جب القطر
جلیل القدر و عظیم النفع و ارجا لینوس است اعاده شهوه باه مکند بعد از
نومیدی و او از خاصیت کند و سده مرکث بد و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند
و حبه حرقه بول نافع و سنگ کرده و مثانه می ریزاند و در شوارای نفض و ریورا نافع است
قدر شربت دو ک و قوتش تا سال باقی می ماند ۵۵۵ صفت

بر حب القطر

ب حب القطن بمث آن دارچینی فرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک یخ آن
شقاقل زنجبیل از هر یک ده آن دارشیشعان هفت مثقال قرطم ترین
بزرکتان مغلو مصطکی از هر یک چهار ل باسه وزن ادویه عسل کف کرفته
بسرشند معجون بدالله حصه تفتیت حصاة بغایت قوی است چون نیز منع بدالله ص
زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ کلم بوته دار که کرنب سلطو
رماد ارنب حجارة الاسفیذ رماد پوست تخم مرغ که خوجه از و بیرون آورده باشد حجر الیهود
صمغ جوزوج از هر یک از هر یک آن قطر اسالیون دو قوه مشک طراشیر صمغ
عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یکمثقال با عسل سرشته از هر یک مثقال
مثقال تا سه مثقال ر باب طبیخ خشک و نخود سیاه بپوشند و رماد الارنب
آنست که خرکوش را ذبح کرده درست و ظرف خزفی کهنه کذاشته بکل حکمت
کرفته در تون حمام با نتور کرم کذارند تا بسوزد معجون ازین هبل جهره وج
بعوا دو تغلب نفس که از برودت باکی نافع و بسیار مقوی معده است کل برخ
فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هر یک دو جزو مصطکی کندر بنادق بیخ ابهون از
هر یک یکجزو جند بیدسته بیم جزو با یک وزن لبزه طلخه بسرشند و قدر شرشتی دل معجون افتیمون
چهره درد معده و وجع الوادکه از سود اول باکی بغایت نافع است ابهون بیخ کرفس اغلیون بیخ جند بیدستر

افیون عسل دو وزن معجون جهته ریاح بواسیر وصداع بارد وظلمت بصر وتقویته
باه سنبل الطیب فرنفل دارچینی محب البلسان فلفل سفید دارفلفل اسارون سنبل قصب
الزیره سعد نخ مورد نخبیل فرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه المنتریه الی مثقالین
معجون توبید الورد یعنی او آنست که مثل هم اجزا الورد ورواست نافع است جهته
انواع صداع بارده هر قسم باشند ومنع صعود ابخره می کند وجهته دوار وطنین وضعف
معده وجگر وانواع استسقا وتحلیل ریاح بارد اورام ودمبلات وصلابات نافع
وظاهر احار یاخ در درجه اویی وقدر شربت از دو تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی عنبر
طباشیر دارچینی تخم اسارون قسط شربنی عصاره عاقرقرحا بزر الکشوث فولک
مغسول بزر هندبا بزرک قس زرا وند طویل حب بلسان فرنفل دانه هیل عود
از هر یک یکجزو ورد منزوع الاقماع مثلث الجمیع باسه وزن ادویه عسل سرشند
دواء المسک شربتی که دواء المسک جارنامند جهته خفقان ومره سودا وضعف
دل ومعده وبادهای که زنان آبستن را بهم میرسد یعنی وزنک زعفران بنکو
کرده مذر ص زنبار دروغن از هر یک م لولو کهربا بسد ابریشم المقرض غیر محرق یکم
وبیم بهمن ابیض واحمر ساوخ هندی سنبل الطیب فانله کبار فرنفل چندبیدستر
شنه از هر یک چهار دانک زنجبیل دارفلفل از هر یک ج دانک مشک

بلد انک دو یم

تلخ
بکدانک و نیم باسپ مشقاک عسل صاف آب بدنده بسرشند دوای المنک از فرابادین
مشک
جنبین جهة خفقان دو درم کلوه رطوبة معدة نافع ست سبند قرنفل مرصاف
سعاذج هندی از هر یک دو درم زعفران ناخواه تخم کرفس از هر یک ۴ درم جبر مقوطرست
افسنتین از هر یک هفت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یک درم
ونصف مرارد راب کرم حلک نمقصه باسه وزن عسل خام برسرشند دوای المنک بارد
مقوی اعضا رئیسه وموافق محرور المزاج وجهة خفقان حار ومانع قهین نافع ست
غنچه کل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض کل کاو زبان کهربا مروارید
زرشک بیدانه بسد تخم خرفه صندل سعد از هر یک پنج مثقال کل ارمنی شسته فوتنل از هر یک
سه مثقال شنه دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق
نقره دو مثقال سفیدبه دو وزن او ویه بار ب سیب نود مشقاک واب
انار بین نود مثقال عرق بیدمشک پنجاه مثقال بقوام آورده برسرشند
اگر بی مشک خواهند بغیر تنها اکتفا نمایند وجقره مشقاک یاقوت اضافه نموده
واثرش را بسیار قوی یافته نوشش دارد ریولوار منقول از خط ارسناد المتاخرین حکیم محمد
باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخهاست ومکرر تجربه شده لجهة تقویة اعضاء رئیسه ضعف
معده وبدن ونقاهت وبرانکیزین اشتها مفیدست طباشیر سفید ابریشم مقرض ....

مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید اگر باکل سرخ از هر یک ۳ گل بافوت بکوبند
اسارون سعد عود هندی از هر صندل سفید بوست ترنج سنبل هندی سلیخه بسپرک
تخم بادرنجبویه درونج هیل زرشک بیدانه عنبر اشهب دوقطل ونقره از هر یک
دو مثقال مشک ۱ گل نودل آمله را با نه رطل آب طبخ نموده از پروبزن بیرون کنند و با یک
وزن ونیم او دویه شکر سفید و مثل آن عسل کف کرده بسرشند نوش داروی عمدی
که ساده گویند جهت تقویه معده وجگر نهایت نافع است کل سرخ ۶ آم بعد بخدرم
فرنفل مصطکی سنبل اسارون از هر یک ۳ آم قرفه زرنب زعفران عاقرقرحا سپاسه
هیل جوزبوا از هر یک ۲ آم باز ال ۱ آم سه وشش مثقال اجزا یکرطل آمله را
در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پروبزن بیرون کرده با یک
رطل فانیذ بحری یعوام اورده بسرشند و قدر شربت از ۴ تا یک مثقال با ده
الجوزه تا مند از اندرو ماش قیم است جهت امراض یارده مثل مفاصل
وفالج وضعف معده وجگر وتقویه دماغ وحفظ فهم ودرفان وقولنج واستقا
وسنگ کرده ومثانه ونفظ البول وامراض مقعد ومثانه نافع است در سیم
گرم وخشک ومحرق اخلاط ومفرح ومقوی ومصلح شیر تازه وسکنجبین تر بنیش
از جهت تاجهار قوتش تا جهار ساک باقی است فلفل در ارفلفل زنجبیل دارچینی

کندر ابیض

کند ربلیله آمله جب منصور شبطرح هندی بابونج بالسویه باسه وزن عسل بسرشند
درازی پوست نارنج را اضافه کرده و شیخ خبث الحدید بجهة زرد آب وخفقان
و بعضی زراوند حرج و حضة الثعلب بجهة نقوط و تخم انجره جهة تفتیه منی کنند
جهة حرارة جزای کلیه بسباسه و جوزبوا و مویز منقی از هریک بقدر اجزای عشره اصل
اضافه نموده اند معجون که اشنها و خواهش کل خوردن و چیز بد را قطع کند
معروف بمعجون فیقرا یا ج بلیلج و املج و نفطی کوفته بعسل بسرشند سنزیت ..
ارسه م تا چهارم به حلیلج فودج معجون که در منفعت مثل معجون فیقرای مرسوم
و بغایت مجرب و معروف بمعجون جوزجندم هلیلج کابلی املج بلیلج جوزجندم
مصطکی فاقله کبار تا نخواه زنجبیل سا سوبه بعسل بسرشند قبل از طعام و
بعد از طعام مبل نمایند بقدر جوزی و بجای کل نشاسته را با نمک شور کرده
بخورند یا جوزجندم شور ساخته تناول نمایند و عذار منحصر سازند بکباب
مرغ بچه معجون اطریفل جهة غرق منی که رشته کونند منقول از حط مرحوم بوی پوست بلیله
کابلی پوست بلیله امله مقشر تر بیه سفید زنجبیل قنبیل بالسویه باسه وزن
عسل بسرشند خوراکی سه مثقال اطریفل صغیر جهة اسهال خاص معده و بواسیر
وقوه رجاع نافع است هلیلج کابلی و پوست بلیله امله بلیله لسان امله منقی قاول بلیله کوفته بروغن بادام یا روغن خرد

عسل بسرشند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و قطع رطوبات بوارسیر و تفتح معده و برص و بهق
و اصلاح خلط سودا و نافعست هلیله کابلی و آمله بزر الکرفس انجیلی از هریک شش درم بنفشه
شطرنج هندی نا تخواه صعتر از هریک دو اوقیه سنبل حماما بابونج از هریک سه درم
دارچینی چهار درم فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هریک نیم اوقیه خبث الحدید بیرا
سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام ترنجبین با سه وزن
ادویه عسل بسرشند اطریفل مقل جهت بواسیر و اسهال بوارسیر نافعست دولت
هلیله زرد آمله منقی هریک ده درم مقل سه درم آب حل کنند با شصت درم عسل توام
آورده هلیله و آمله را باو بسرشند اطریفل مقل ملین که جهت بواسیر نافعست
دولت هلیله کابلی چهل عدد مقل سه درم فلوس خیار شنبر سه درم مقل و فلوس را
در آب کند تا حل کند و با عسل بقوام آورده ادویه را در وغن بادام چرب
نموده بسرشند و استعمال نمایند اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات از دماغ و رطوبات
و ریحی سودای سوخته معده و تقویت خواسی نافعست اجزای ادویه اطریفل
صعتر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا اطریفل ثمانی جهت برص
و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی بست درم آمله
از هریک ده درم بزرنگ مقشر پنج درم شطرنج سعد زنجبیل

ترجمه ال افتیمون ۱۰ الی زراوند ۳۰ ی حاشا ۲ ل

از هلیله ۲۰ ل ۲۰ ج

بولت هلیله هلیله ۲۰ آمله منقی الیطوری کرس از هریک ۱۰ ان افتیمون

تا پان

از هریک سه مثقال سنبل هندی پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس از هریک یک مثقال
شش مثقال قرنفل کندر مصطکی زنجبیل قرنفل هیل جوز بوا از هریک شش مثقال
فلفل دراز فلفل سیاه از هریک چهار مثقال عسل سه رطل ادویه قدر شربت از سه
تا چهار درم اطریفل زمانی نا لیف جفر که مسمی باسم والد خود ساخته مهمل صفراو
بلغم وسودای ومنقی دماغ ومعده وهدا ومت آن جهه قطع نزلات مجرب
ومانع صعود بخارات رديه بدماغ وچون بعد از اغذیه متناول نمایند مضرت بمعدهٔ نرسانند
وجهه اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی وقولنج رحم بغایت نافع وقوتش تا دو سال
باقی ست وقدر شربتش جهه اسهال مخلوط از جهار تا شش مثقال وچون
هدا ومت نمایند وهر روز از یک مثقال وموافق جمیع امزجه ست حبل بلیله زرد
زنگبیلی وسیاه کل بنفشه ومجموعه منزوع از هریک دو مثقال تربد سفید خراشیده
بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک از هریک بیست مثقال پوست بلیله آمله مقشر
کل سرخ طباشیر کل نیلوفر از هریک پنج مثقال صندل سفید کشنیز از هریک سه مثقال
روغن بادام شیرینی آن ادویه کوفته وبیخته بعناب صد عدد کل بنفشه
ده مثقال خوشبنده صاف نموده یا یک وزن وبیم نیشه بلیله یک وزن عسل کف کرده بقوام آورده
برگیرند اطریفل افیمون الخ مواد سودا اول وتنقیهٔ دماغ ومالیخولیا وجنون وامراض

یازده درمی نافع است قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال بوست هلیله کابلی اعلم
مقشر بلیله از هر یک ده آل تربد افتیمون سنا مکی از هر یک پنج آل شیطرج بسفایج
اسطوخودوس کل سرج از هر یک سه آل انیسون نمک سندی از هر یک دو آل عسل وزن
ادویه بسرشند اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب
ثراه نافع جمیع بلغمی و سودا و اورام بلغمی و سودا و اورام بلیله
کابلی بلیله اهلیله افتیمون عاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا اشاهیره از هر یک
ده درم بسفایج سنا مکی از هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم زنجبیل
سه درم اسطوخودوس پنجدرم انیسون یکدرم سفوف بنا مشوی پنجدرم با عسل
معجون کند مقدار شربت پنج درم است تا پنج ل معجون شهریاران که مسهلی است جهت رفع
معده و جگر و زردآب و مره سودا و تحلیل فواق رخشاد و ارچنه قرنفل قرفه
سلیخه سنبل حب ریوا هیل هلیله عاقرقرحا مصطکی حب البلسان زعفران از هر یک
عدد تم دینم سفوف نیا ۳ درم تربد ۶ درم حب السنبل ۶ درم شکر سلیمانی مثل جمیع با
وزن ادویه عسل بسرشند قدر شربت از چهار درم تا عال و در بعضی نسخه شربت
بجای حب السنبل است و این نسخه اوفق است معجون صفوجلی مسهل جهت
امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و بجهت تهوع و غشیان و انقباض

طبیعت نافع و مقوی قم معده و مانع صعود بخارات فدر شربتش بهمنقال است خاص
بهترین پاک کرده از پوست و تخم یکرطل در ده رطل مثلث بجوشانند تا مهار شود
پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و نیم
اردو به داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هریک دو مثقال قاقله کبار زعفران از
هریک سه مثقال مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد بروغن بادام حرب کرده دو درم صفحه ۱۳۰
شربتی پنج مثقال یا آب کرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل جهار مثقال همه قوی صعب برتر اشه
و شقیقه معده و امعاء مسهل قوی است و محرک هیلج فرقه سازج فلفل دارفلفل
زنجبیل زنگ کابلی مقشر قرنفل از هریک یک ک امله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران
مصطکی از هریک نیم ک تربد سفید محموده از هریک دو ک عسل سه وزن ادویه شربتی از یک مثقال تا
یک ک و نیم معجون مسهل از تالیف جفر جهنه امراض حاره و مواد سودا و بعد از تنقیح قدر
شربت نانیم ک و جهنه قولنج بسیار نافع است سنا مکی کل یک نیم از هریک سه ک
کل سرخ بسفایج از هریک پنج ک مغز تخم کاهو شش ک محموده مشوی ده ک آن شش
رب السوس کشنیز از هریک ده ک هلیله سیاه بوست هلیله کابلی و زرد بار و عنب
بادام مقشر از هریک بیست و پنج ک عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن سنا پنج ک گل سرخ نیم ک هلیله سیاه بیست ک
هلیله کابلی بیست ک جوشانده باشند بقوام آورده برشند

معجون مسهل که بجهة کرم معده وجب النفع مجرب است ترنجبین ابریشم کابلی مقشر از هر یک
یک درم تربد مقشر مکدد دوم آرد و به سه کوفته بیخته با عسل بسرشند و مجموعه او یک
شربت سبک و باید که قبل از تناول این دوا یک ساعت بشربت تازه دوشیده بخورد
قدر دوا و قبله و قبل از دو آمده روز پرهیز نمایند معجون نورنجان جهة مفاصل حاره
و بارده و اخراج بلغم غلیظ نورنجان ابیض هفت مثقال بزیدان دو آن قشر ما هیزرج
بیج دو آن اصل السوس بکر محکوک شیطرج از هر یک دو آن هلیله اصفر هفت آن تخم
کرفس یک آن و نیم تخم نرگس نارنج یک آن و نیم فلفل ابیض صعتر ملح اندرانی ورق الجبار
زیدالبحر از هر یک یک آن و نیم سمسم مقشر سه آن تربد ابیض سه آن زنجبیل سه آن مجموعه
سه آن عسل کف کرفته آمده مثقال او دو یه قدر شربتی بمتعقل باب کرم و اگر مداومت
کنند صد آن و نیم کافی است معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ و حمة قولنج و امراض
دماغ که از سودا باشد نافع است و پوست هلیله کابلی یا هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله زرد
مقشر از هر یک ده آن تربد سفید هفت آن غاریقون بسفایج از یک ده آن اسطوخودوس
اسطوخودوس ده آن مجموعه مشوی سه آن کل سرخ ریباسوس مصطکی سفید از هر یک
ده آن عسل کف کرفته سه برابر ادویه تربد چهل تا پنجاه مثقال نخست زنجبیل را از پوست
جدا نموده و جدا کوبیده از
بقیه دوا بعد از آن کرم و قولنج نارنج کابلی یا سیب بهه زیره دو معدی و شقاق و مالیخولیا
و قولنج نافع

وجنبون نافع ست بلیله و هلیله سیاه از هریک ده ک افتیمون سه بدا سطوخودوس بسفایج
جلد گلبهی ک خاربقون بجزاردینی معمول مرجان کهربا مروارید از هریک یک ک کل ارمنی خرنوب
زرنیب بادورج حضض ملکی دم الاخوین از هریک نیم ک وشنج الائیس سل طباشیر
اضافه نموده بعضی کنند روغن بنفشه و بلیله کابلی از هریک سه ک اضافه کرده اند
باسه وزن عسل بسرشند معجون خیارشنبر کسمر قندی ذکر کرده جهة فوایح حار و بارده
و صفرا و رمد و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سر دو بجهة دیرکدشتن
او مصلح و استعمال او باب طبیخ را زبانه و خطمی و شبت و کاذی زبان گاوش
تا دو سال باقی ست و قدر نیم پنجش از ه ک تا هفت ک فلوس خیارشنبر صد مثقال
یا صد ک عسل بقوام آورند بنفشه و بزید از هریک بیست ک سقمونیا ه ک ریب
السوس دوازده ک ماهی هندی هفت ک و نیم افیون مصطکی را زبانه از
هریک سه ک ادویه را ماسک روغنی بادام چرب نموده بسرشند چون
خوشانیدن فلوس عیب غلظت و ضعف عمل او می شود باید بعد از قوام عسل
با آن محلوط کرده ادویه را بسرشند معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج

از تالیف حضرت حکیم قطع عادت افیون بغایت محرست و در رفع اسر خاد

بوست را جدا کرده بسوایان ریزه نموده بعد ازان نرم صلایه کرده کل کاو زبان هلیله
نغز جلوتره عصه هندی ارسطو خودوس قرنفل کبتر بازجبل شنفا فل خدل سفید اه ل املله مقشر
هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند
معجون مسهل منقول از تقریف و تذکره مسهل جمع اخلاط حاره و محرق و مواد
جذام و صداع حمیات و عطش است بنجر طلا لو بخارا و مثل آن نمرهندی
و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی سی هلیله زرد تخم کشوث افسنتین
بنفشه از هر یک پانزده آل کل سرخ ذل تخم خطمی و خیازی و رازیانه و خدل زرد
از هر یک عا آن در آب پخته صاف نمایند و با سه آن ترنجبین و یک وزن ادویه
شکر بعوم آرند و طباشیر و کبتر او ضمع عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک
آل اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال قوی تر شود ترنجبین را هم وزن ادویه
و سقمونیا را اضافه نمایند و مقدار شربتش تا هفت آل معجون منقول از ارشاد و
تذکره جهة قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهة ادرار فرمودن حیض نافع است
و زنگ اخبار بشره را نیکو کردانند و گفته اند که جهة برص مجرب است و تا سه
روز پیاپی هم تا پنج روز استعمال نمایند و قطع کنند پس سی روز دیگر عود کنند و در وقت
ابتدای استعمال او خوب است که قمر بروج در نقصان کرده باشد هلیله کابلی و بلیله و آمله
دافیتمون دو فوز از هر یک سه آل فرفه دار فلفل ندر هر یک عدل جوز بوا عاقرقرحا

عاقرقرحا

عاقرقرحا بشطرح از هریک دو آن عسل بآن بسرشند فلونیای رومی منافعش مثل فلونیای
فارسی است لکن انفع است از دور قولنج و عسر بول و سنگ کرده و مثانه و ضیق
النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و
ضعف جگر و این اجزا است و او بیش است و هر دو مفرده یکی لیکه اکثار در اطعمه
حلوه و سرکه نماند و تا حاجت نباشد استعمال ننماید اجزای او بعینه اجزای فلونیای
فارسی است باز یادتی سلیخه و سادج هندی و روغن بلسان فلونیای فارسی
جهه قطع خون و تقویه اعصا و حفظ حبس و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویه
باه و فوتش با چهار ساعی باقی است و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر
شربت تا یک درم ص فلفل ابیض بزر البنج از هریک بیست و پنج درم افیون
طین محتوم فوه تخم کرفس جوز بهلیله ساروق تا خواه را زیاج سنبل قسط بادام
تلخ از هریک ۵ ا درم مغز خربزه پنجدرم اشق سه درم با عسل و شراب بسرشند و
در بعضی نسخه زعفران ده درم مرصاف عاقرقرحا بیون از هریک ۵ درم ازنباد دروخ
لولو مشک از هریک نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در بعضی نسخه چند بند سنبل مرجان
کهربا ابریشم از یک ۵ درم برشعشا ابی برکات منقول از خط استاد ابوالمکارم
حکیم محمد باقر گویند بهتر از اینهم برشعشا ص بزر البنج فلفل لعظ از هر کدام بیست درم افیون ده درم

زعفران یخدرم عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه از بناد بهمن سرخ و سفید از هر یک دوم
عود بلسان عم چند بدستر دول خشخاش فرفیون یم آن روغن بلسان نیم
اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نمضمر
در جمیع امزجه موافق است بزر البنج فلفل زعفران مصطکی جدوار عنبر اشهب مثک
پشب مروارید ورق طلا یاقوت لبد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه
بوست تریج بوزیدان بهمن سفید دوقو بادرنجبویه کندر اگر ترکی بوست بیرون
بسته مکدم کهربا ورق نقره زرنباد روغ بسیاره مکدم عنبر قمار ساده هندی
اسطوخودوس فرفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عنبر بلسان خولنجان
سعد زرنب قطر بحری جوز بوا لسان العصافر خفیف الثعلب ریوند چینی
غاریقون دارفلفل سنبل تمام قطر اسلیون مرمکی مسوسایله هیل مکدم
ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید موصلی
مغز نارجیل مکده مغز تخم خربزه مکذا افیون صندل عسل سه وزن
ادویه فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق مزاج حاره و باره که چیز ترتیب
داده است و مسیح بحافظ الارواح نموده بزر البنج فلفل سفید افیون زعفران
کشنیز خشخاش صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب کل سرخ خشخاش چلغوزه

نارجیل از بنادر و روغن طل کاو زبان بسباسه عود قماری سافج هندی عود بلسان
حب بلسان سعد رزنیخ قط بحری جوز بوا لسان العصافیر امله بسیر
پرورده سلیخه اسارون قرنفل دارفلفل زنجبیل ارزیانه انیسون فرنفل
فرفیون بوست ترنج بوست بسته وزنقره مشک بهمن سرخ وسفیدوج تخم نادرنجبویه
بوزیدان غسل سورن اودیه وجهه بعضی ابن اود به اضافه شده کهربا مروارید یاقوت
لعل لبد مرجان عقیق ورق طلا عنبر انذب فلونیای محمودی افیون بفشل بنفشه بنبل
الطب ۲ اسارون ۲ جم کرفس ۲ بسباسه ۲ زعفران ۲ وکل سرخ ۲ مشک بنیم عنبر
یکسل ورق طلا پنجاه عدد ونقره هفد عدد ونقره هیل دارچینی مصطکی ربوند حبنی
زنجبیل افتیمون از هرنک دونسخه دیگر بر شعشا ابی برکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام غسل را از کتاب او
فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نمفهم و جعفر تجربه نمونه بهتر بنی نسخه با
جهته رفع سموم حیوانی و نباتی و جهته سدر و دوار و ظلمته بصر و اوار کوشش
وزکام و نزله و لقوه و قالیج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و دماغ و قلب و قوه
حافظه و رفع نسیان و کدر اخلاط بلغم و صفای صوت و جهته مهر سباتی و سبات بهری
و از جهته قولنج و بخش و برودت معده و جگر و کشودن سدهٔ جگر و تقویت ان و طبخ
خون و نافع جهته ربو و انواع استسقا و سیلان بدن و کثرت عرق و یرقان و تقویت

جماع و زیادی کند حرارت را و زاید مسکند کسل و تشاؤب مطلق و استرخا و انواع تشنج
و اعیاء و جهت تقویت سنگ کرده و مشانه و اوداج بول نافع در یک مثقال را منحل میسازد
و جهت رفع وسواس سوداوی سوداوی و وحشت و سوداوی مزاج بارد و درد معده و قلب
و هضم و برشدن غذا و قدر شربت او نافع تا یک مثقال و اقلش یکدانگ صاحب سل مقدار
نخودی باب کرم نباشتا وقت خواب بنوشند در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار
هر سه روز یکبار باب کرم در روغن بادام شیرین و بنات و حذر نمایند در مزاج خشک و
سعوط از و صاحب صداع بارد مقدار حبه باب مزربخوش کند و بدستور صاحب لقوه سعوط
نماید و در امراض حلق مقدار حبه بدمان کرفته آبش را ابتلاع نماید و در سرفه کهنه و تازه
بلغمی بعصاره مزربخوش مقدار حبه و جهت ضیق النفس ربو باب زیره و اصل السوس
و درونج فواد و مشانات رطبه و اکل متعذر باشد بطبخ زیره و جهت وجع پسر زمان
الورد و خلف خز و جهت درد پهلو بشراب الاصول و جهت مبطون باب الآس ارکاه
ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد هی کاه باب که کرم شده یک در آفتاب تابستان
و در زمستان بجلد بنم کرم و جهت بتهای بالزه ارکاه باو و جع فواد باشد
باآب و جهت تب مرکبه بطبوخ اینسون و جهت زحیر باب بزرفطونا و باب بنم کرم و
جهت حصاة باب سداب و آب ورق ترب و جهت بیمار که خواب نکند بطبخ خشخاش و جهت

بواسیر کماء الکرن

وجهة نهم فی سبب باب کالرین

بواسیر باد الکراث وجهة تقل لسان جهة باب سعال وجهة حماع ماء الحمص المطبوخ
وجهة نقرس جهة ادرار وفرو برد وجهة زنی که بزاید و نقاس قطع نشود باب جلد وجهة
هم باب حرمل وجهة کسی که افیون خورده باشد بطبخ دارچینی وجهة کسی که کاهو خورده
باشد بطبخ عود و مارالورد وجهة گزیدن عقرب بعسل وجهة گزیدن افاعی جهة هر روز
و هر چند قی کند باز بنوشند تا قی ساکن گردد باز بنوشند و علامت درین آن است
وجهتی که مار گزیده و قتیکه پاک شود از سم خوابش میبرد و همچنین در هر سم قتالی
وجهة ماده که در کرده بهم رسیده باشد بطبخ خاله وزید و جهة دفع زیادتی خون حیض
باب سعال وجهة احتباس خون حیض بطبخ عناب و مویز و جهة قولنج بطبخ
اصل السوس نافع ص دارفلفل دارچینی حنظل ماسلیخ چند پید ستر از هر کدام چهار
درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر کدام ده درم افیون ال و
بکدانک و نیم زعفران یک م انیسون تخم کرفس بزرالبنج از هر کدام ه ال فلفل
سیاه ۲۲ ل و نیم قسط فواسارون از هر یک ده ل و نیم زنجبیل فودنج خشک از هر یک
هفت م روغن بلسان یا روغن گل سرخ دو هل عسل بقدر کفایة نسخه دیگر
از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه رسیده و در اکثر خواص بهتر
از متروولیطوس است و بجهة تب ربع مکرر بتجربه رسیده است ص

سایله کماد ریوس مرصاف زعفران حرف حنظل یا ملکذا طین مختوم افیون سنبل
الطیب ضمع عربی چند بیدستر غاریقون ملکدس اقاقیا هیو فاریقون فطراسلیون
ملکد قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیته التیس ملکده زراوند طویل
ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بابونه ملکدس و نیم و بدل زنجبیل سنبل الطیب چندان
او باد و وزن عسل بسرشند تریاق براین عقه از املد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی رحمة الله علیه قارب
شاکردانی برکات که هر موزنوشته و تصریح نموده که بخط مضف مقابله کرده ام فلفل سفید
و سیاه بزر البیج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دوورن ادویه
بعد ارشماه استعمال نمایند و منافع او و طریق استعمال او در اعلیت بموجب رست
در برش عنا مذکور شد و در بعض نسخ فلفل منحصر در سفید اوست و در بنصورت
مایل بر بودت می باشد و با فلفلین مایل بحرارت مخالد بخفی مخلصه اگر که بیوبانی
سوطیرا و با لفعل مخلصه نامند جهنه درد سر کهنه و نقرس و صرع و دوسواس و فالج
و تبهای که با نوبته باشد و سرما و حمی صفوت و دو چشم که از رطوبت باشد
سعوط نماید از او و اکتحال کنند و جهته دردندان و کسر بدن هوام
و درد پشت و پهلو و شر السیف و جهته احتباس بول و تنقیه
مثانه نافع و بجهته منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی

کردن خون با آب بارنگ یا آب تخصی الراعی و در معده و یا غلیظ با آب که در و تخم
سازیانه خوشنیده بنشند و در دردهای صعب روده و دوم او و تقویت فکر و
توش سودا وی در عشق و در سر زدن بسیار طلای بوبر قضیب مبهج باه و نموت
قضیب و حقنه بعد نیم با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم که از برودت باشد مفید است
دانکه که او ران لرزش نوشته شده موافق مجربات ابوی است ص مرکبی
نقاع از خرا زهر یک و قیه دنم خیسانده قطرا سالیون از هر یک ده ل در بعض پانزده ل
بعضی نسخ ۱۲ ال تخم کرفس دو دقیه سپیالیوس یک ل قطه المرداجنی اقراص
از معمو سیعه سایلیه اسارون از هر یک شش ل فلفل ابیض دوازده ل دارفلفل
چهارده ل افیون ده ل زعفران حماما از هر یک عدل قدر ضرب تا یکدرم و در
بعض نسخ ها فیون ده ل دارفلفل چهار ل سنبل چهار ل و در بعض نسخ سنبل
بهمت ل ست قرص اذرمعمو در اواض مذکور است و در اری شش مثقال سترب
داده بی اختلاف ادویه داوران قطه المرتا خواه فلفل نصف قرنفل یکدرم
دانق فوجیه دارچینی مصطکی زعفران یکدرم چهار دانک سنبل الطیب سازده یکدرم
مرصاف عاد دانق حماما دارچینی قصب الذریره یکدرم دانق تا سترب یا قیام
مقام اقرص کنند معجون ربع از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده

جهة اسهال بواسیری محب ست تخم خاص تخم مورد بلیله مجموع را بوده
آمله بلیله کابلی جنت الحد بدیدر انجا با بیه وعسل مالیا صفه دو فلس ادویه بر سند شربتی
دو مثقال اما معجین یا بیه در استعمال او شرط ست که اغذیه بر موافق باشد و لطف
نسبت بهر مزاجی در ادویه آن لا بد ست و آنجان نیست که در هر مزاجی هر معجون
بهی موثر باشد از انجمله معجون لبوب ست از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین ابن
هلال اردبیلی که بقا قوی باه و دماغ و دولت و رنگ رخ را نیکو کند و مدت
کشته را قبل از حمام و بعد از ان ایمن ست از عرق النسا و قرس و نقصان بی
و امراض عصابی قدر شربتش از دو تا سه مثقال ست جعفر بهمه معاجین افیون
زعفران نیز با یکدیگر اعرابی افیون نیز زنبه و مثل شقفول ها بردن کرده
موافق کشته قدر شربت از افیون دار اویم مثقال ست تا یک مثقال
خولنجان خفقیه الثعلب بهمن سرخ و دودی سرخ و سفید لسان العصافیر دوچ ترکی
از هر یک سه درم شقفول سه درم حب بلسان حب البان فلفل سفید هر یک خرپوزه تخم پهاز تخم تندنا
تخم خیارین تخم کدو تخم شنبلیله تخم خشخاش سفید خکشه انکم تره تیزک تخم شاهی تخم کدو
شنبلیله و آن دو دوا ست تخم هلیون خشک مربی از هر یک دو درم بیخ سوسن مغز بادام
مویز منزوع الخضر از هر یک بیست دانه کنجد مقشر نیم مثقال

مغز کردکان چیلوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند و اجزا در آن بسرشند هر یکدو ۸۱۰
و بخورند و قدری منشطرا که جهت سرو دست داخل نکرده است مثقال چوب چینی
را جوشانند که آب او را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته بقاعده
• در افعال قوی شاهد نمودست معجون مهی که جهت والد ما نافع ست اگر غلبه
غالب باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن چهار روز بعد از شام نیم مثقال مردنیم مثقال
بدل و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند و از مقویات باه پرهیز نمایند خ ص
مهن سرخ و سفید مغز چیلوزه فاقره کبار دارچینی از هریک ۱ مثقال مروارید سفید
رنجبیل قرنفل ناردجیل سکنجبین بدل او بزر ناشتر کنند سادج هندی یک
قرنفل نیم درم آقر قرنفل بدل می توان کرد و اگر سادج سیاه تخمیم درق
کنند بهتر ست والانصف قرنفل بدل کنند و جوز بوا نیم مثقال زعفران نیم مثقال
• با سه درم عسل سرشته بعد از آن جهار روز استعمال نمایند معجون مهی این
جمع موافق شاد کوید که نعمت مجرد ست و محلل یاه غلیظ و مسکن مفرض
وقدر شربتش تا چهار مثقال خ ص کل کاو زبان تخم تره تیزک از هریک یکدرم نیم مقشور
و اگر نباشد ماهی رهبان بدل ۸۳ شنبلیله ۸۳ کشنیز خشک ۸۳ خرفه ۸۳ خیسل
قلقل معز قندق ضعف کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هریک یکدرم تخم بزرقه
۸۲ ۸۲ ۸۲ ۸۲ ۸۲ ۸۲

مرطوبین جهت رفع رطوبات وکلف امراض باردهٔ مثل فالیج ونسیان وسکته
درخشه وضیق النفس ولکنت زبان وسرفه رطبی وف دانوند وتحلیل ریاح وسدد
وتقویهٔ معده وجگر وامراض مقعد ورحم مکرر اختناق آن وجهت احتباس حیض وبول ونیکو
کردن رنگ رو وبرانگیختن باه یا یوسیتی لغایت محرک ومفرح جوانان وصاحبان
مزاج حار ومصلح سکنجبین وشربت خشخاش وطلا کردن روغن او بر پیشانی
جهت رفع اذیت سرما وسقاق یا شستن وپاک انار وبرقفیب جهت مهیج باه لغایت نافع
ودوقش تا چهار رتل باقی است وشرشش تا دول وآن کرم است در سیم
خشک است در اول ص کرطل ۲ ونیم حساب بتوام آورند بخیسانند فلفل وقرنفل دار
فلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هریک دول وزعفران سنبل
وروغن گل نرم ده مثقال اگر خواهند روغن آن خواهند قبل ازانکه باعسل بخورانند
بار روغن گل جوشانیده روغن گل ۱۰ جوشانیده روغن اول
بگیرند بعد ازان با مثل بخوشانند معجون میشود مقبول از مختاریهای
هبل در تقویهٔ باه وتولید منی لغایت آزموده است
نخم تره تیزک نخم پونجه متوخلیوزه از هریک ۵ مثقال زنجبیل
نقاقل زنجبیل نوشادر حصرالثعلب از هریک چهار مثقال حلتیت طیب

شش ل روغن بادام حل ۵ ل او دیه را بروغن بادام حل کرده با نصف ل
قند مجون کنند و اگر عسل و قند با نصف باشد بهتر است قدر تخم شش و دو مثقال فلفل
زرد و تخم نیم بخت و امثال آن تناول نمایند معجون دار الموشیکه نالیف حضرت
معدل مایل مرطوبه جهت بلغم و شهوت طعام و هضم مفید و نفع می کند جهت سعال
و نزله و ضیق النفس و خفقان و غیره و اصلا او را مضرتی نیست و تجربه رسیده ص
ان النور حصه العلب از هر یک ۵ ل مثقال ۲ ل تخم جرزه ۵ ل بادام حل دار چینی
حب ضبور کبار از هر یک ۵ ل جوز بوا کبیر ۱ اصل السوس الاسمانجونی از هر یک
چهار ل او دیه را کوفته و خشخاش ۲ مثقال پوست خشخاش را جوشانده
صاف کرده و پست و پنج ل شیره تخم خشخاش را در آن حل کرده تقلش را اندازند پس با عسل
و آب شیرین صدل و آب زرشک صد و پنجاه ل بقوام آورده شش با او دیه سرشته
و نیم مثقال مشک را بیاشند و اگر خواهند مثل خشخاش اصل شوکران کبیر پنج نفشی کوبند
با پنج پیش و بر کلک شیرازی و امثال ان بقدر لایق اضافه نمایند معجون لسرور
تالیف حقیر مهیی و مشتهی و ناصره باطن و مقوی اعضا و مفرح و جهت سرفه و الام نفس
نافع و در اول دوم گرم و یابل مزاج حار بابت و موافق اکثر امزجه بست جولاب
بنفشه از هر یک شش ل با هم باید کوبید و با دل روغن بادام ل بخسل کوبیده را

جرب بماند و از چنین یاران لسان العصافیر از هر یک دو دل عود قماری مرتعل
خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک یک مثقال خفش النعلبت بیست و دو دل شقاقل
بنفشه بیست و پنج دل اگر مرباشد بهتر است کتیرا نقاع خشک از هر یک دو دل عسل کف
کرده هفتاد و پنج دل دوشاب زردک هفتاد و پنج دل اگر دوشاب زردک
نباشد عسل رسد و صد و ده دل باید کرد معجون قرص افعی جهت تولید دم و تسکین محرقت
دماغ است بهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت انسان و جهت
امراض حصاتی و رقت منی و منکوکردن رنگ رخسار و تقویت باصره و تفریح و رفع وحشت
و خنک سودا دی نافع است خفش النعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام شش
مثقال کبابه قرنفل دارفلفل از هر کدام یک مثقال مغز فستق مغز بادام شیرین بادیل
مغز بندق مقشر از هر یک دو دل از هر سم مفرض اشنیز تخمدان بزماهشیراعرابی
تخم کرفس تخم توبخم تخم هلیون تخم کراث تخم تلم تخم خیار تخم جعفری بهمن بورندان تخم قنبیط
جدوار جلوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ و سفید بهمن
سرخ و سفید تخم زردک مقرحب القلقل مغربن فلفل لسان العصافیر قرنفل
بصل العصفر المشوی خشک مرباشقاقل از هر یک یک مثقال اشهب خشک از هر کدام دو دل
رخفران ده دل ورق نقره ورق طلا یک مثقال قرص اقحوان عنزاروه یاعسل کف کرده

و مثل او دیه پرسند **فصل پنجم در مفرحات**

مفرح عبارت از آن چیزیست که مشتمل
باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوتها و فکرها و تقویت
آلات آن چه ادراک نفس مجردست و هر چند آلات قوی باشند و از کدورات
بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر می گردد و این تفریح بسبب
هر یک از قوتها بانفراده می شود مثل شنیدن نغمهای ملایم طبع از قوت سامعه
و مجموعه و بر سبیل ازدواج می باشد و هر چه نفس را از شغل خارجه باز داشته
است مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات کرداند مفرح حقیقی است و هر چه
باعث ادراک لذات خارجی مجموعه بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد
مفرح مجازی دور آنکه هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت
جمعیت صحت مزاج و عدم اختلاط ردیه بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوت
سمع و دیدن مقبول باصره و اشامیدن لذیذ ذائقه و بوئیدن ملایمات شامه و احساس
کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیه موافقه و هم ترکیب متناسبه
متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه بانوبه حافظه و صحت قوتهای باعثه و محرکه و قوتهای
جاذبه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرطست و بحسب
تفاوت اشخاص تقویت قوتهای مدرکه متفاوت لهذا مفرحات متعدده مرکب گشت

باهم تن

بافته است منعم باقوی ابوعلی کذا دوا دیقلیه دیگر کرده فی الواقع ترکیب بسیار شریفیست
و مکرر فقیر و والد مرحوم تجربه نموده و باندک تصرف در زیادتی و نقصی سوافی جمیع
امراض حبه و خشکی سودا دی دانواع یا بخولیا و تفریح نشاط و تقویت اعضای
رئیسه جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان تعاب مانع است و قرصاً و محمولاً معجوناً
و استعمال می توان کرد من مروارید کهربا سنبد یکدرم و نیم ارشم معرق سرطان محرق
نهری از هرکدام یک مثقال و یکدانگ سنجد لطف دو دانگ لسان الثور پنج درم یاقوت
یکدرم تخم فرفخینک تخم بادرنج تخم بادرنجبویه تازک بادرنجبویه از هریک سه درم نهمن
سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی معمول لاجورد مصطکی سنبله دارچینی زعفران اهل
قافله کبابه سیاه از هرکدام یک مثقال افیمون یکدرم و نیم اسطوخودوس سه درم
جدوار یکدرم و اگر نباشد زرنباد عوض آن بگذارند بقدر سه مثقال دو نوع رودی
دول تخم کاسنی پنجدرم تخم خیار سه درم مشک دول کاو دیگر لک سنبل سادج
از هریک دودرم ابن دو اصل و خمیر مایه کافی قرص کنند جهت معتدل المزاج فصل
ال و کابعل ترکیب کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغیر ندهند و اگر خواهند
که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در اوایل فصل و پنج مثقال هر دو دل با هم
سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از شماه استعمال نمایند و غرض

ترکیب من دو دل کل ۱۰ م

از استعمال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال چند جزء اصلاح افیون است که مرکب است باز
بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر صفراوی مزاج غالب شود می باید
که رهوان و نمک این ترکیب را تنزیل کنند و افیون کم کرده بدل چهار مثقال یک
وقیه یک شاهترج تنزیل دهند و درین ترکیب یک درم کحل سرخ و هشت درم تخم خرفه
و هشت درم طباشیر دو درم تخم کاهو و سه درم صندل داخل کنند باقی ادویه را بحال
خود بگذارند و بدستور قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را بوزن مزاج بارد غالب
باشد واجب باشد که درین ادویه قرنفل و جوز بوا که آن نسبت راست و فنجوا بترنج و عود
بلسان در خیل و فلفل سه چند بیشتر در دوا دخل کنند و اگر نصف کنند و اگر
صاحب مزاج حار یکشب از این ترکیب بایکل طباشیر و رب سیب بخورد و صاحب
مزاج بارد شب بیش از نان با طوخ چند بخورد کافی باشد و اختیار تغیر و تبدیل با فضل
این نسخه نسبت و مرحوم حکیم محمد باقر قمی گوید که من بعضی از ملوک را باین علاج کرده ام
در مرض مالیخولیائی که بجز بمانیا شده بود و با این معجون مداوا شد و در نسخه معتدل اگر یک سر
یاقوت زمانی اضافه کرده انفع عظیم مشاهده نموده شد مفرح حار جهت خفقان بارد و لیخالی
و وحشت و تقویه معده و اشتها و ضعف طعام نافع است و موی سیاه دارد و رنگ
رخسار را نیکو گرداند و با درنجبویه و شربت قرنفل فرقه زعفران مصطکی جوارش

فاقده کبابه مشک بهمان در نباد و در نخم بادرنجبویه نخم خرفه مالیخولیا از هر یک
دو درهم سکنجبین و عسل منصف خرد بلیله کابلی هشت عدد دو اسکه سنی عدد را در آب
سه رطل بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از ان صاف نموده یک رطل عسل
بر نیزند بجوشانند تا آب شود و عسل بماند بعد از ان عسل را سه برابر آورده
کرده بر شند شربت یکم تا دوم دارین نسخه انفع از نوشتن دارد است جهت سر و دین
دماغ و مطابین مفرح یاقوتی یا رد که مسیح مفرح بسیار است از تالیف حمر جهت سر درد
دوار و سنج بخار غایت مجربست کل سرخ ده مثقال ۸۳ زرنیک سپید نه مثقال ۸۴ صندل سفید
طباشیر کل ارمنی بادرنجبویه بنفشه ۸۵ سرو دل ۸۶ بیدمشک ۸۷ گلشکر خشک نخم
خرفه کل خادرنبان ۸۸ گلاب ۸۹ مثقال شربت سیب بر شند شربتی وعل
وطلا محلول و نقره محلول و فاذهر معتدل یک مثقال عنبر نیم مثقال در بعضی مزاج
اضافه مینمود مفرح یاقوتی از اده دو مثقال سنبل سعد و حجر ماکر نخود نموده جهت محرورین
نافع و بهم جهت عنبر از دوا را مشک یا رد یا قوت آب و جهت ما فهین وقت دق
و خفقان حاره و رقیق بخار سودای سوخته رطوبت مغز بریان تخم کاهو تخم خربزه
مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خرفه از هر یک سه گل لوز بسکر یا طبرزد سه
مرجان ابریشم مقراض از هر یک سه صندل سفید دل عود هندی روغ زرنباد

بهمن اصفر از هر یک یک درم دانک بیل طباشیر از هر یک دو درم گل سرخ
مغز بادام هم گل کاو زبان یک درم دانک عنبر دو دانک بسنان از هر یک بیست درم
زرشک یک درم دارچینی نشود دو درم جوز بوا یک درم سنبل الطیب
سرخ کند دو درم سه گوفته قرص سازند با معجون کاشغری بسایند
بالسویه بقدر اندکی روغن بنفشه معجون تواند خورد معجون از حکمای فرس منفرح مقوی
و مسلیست اعضا دل و با ارواح او در نافعیت مطلق از جوارش هر وقت ای ده
می کند قوای سه قطار ارواح که نقصان یافته باشد بمرض یا سهل یا از سبب غیر
اینها و جهت خفقان عجیبه و استسقا و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و باکس
می کند در فرس و مفاصل را معتدل است بعضی می گویند که ریست و دل و
نیافته اند در دو ضرر چیزی ربا دو درهم سپرز و سفید یاد بخونه از هر یک ده درم
فرنجمشک نشاسته از هر یک نیم درم تخم خشخاش سپید از هر یک سه درم
جوز بوا نقره محلول کهربا زعفران از هر یک دو درم سا سه قوت از هر یک یک درم
بعد از سحق بلغ آویزه عنبر معدنی سه قیراط مشک یک مثقال بدین موجب در گلاب
سه روز و عرق بید مشک و آب سیب مروارید خوش و آب گاو زبان از هر یک
سه روز و عرق بید مشک و آب سیب و آب مروارید خوش و آب گاو زبان

از هر یک

لذم یک شانزده دل در بهار بکنب بجنبانند و در زمستان دو شب دو بست و پنجاه دل
عل کف کرفه سه وزن او دویست لون در آورند و بعد از آن دو دست و
پنجاه دل سیزده را بجوشانند عسل دهند و بسند و با عسل که بست و پنج دل
باشند دو عسل بفته تا دام بجوشانند تا منعقد کردد و بعد از آن از آتش بزیر
بر آورده و او به ری اضافه نمایند و باز در آتش کذاشته اند که بجوشانند و بکنب
در پاتیل بکذارند و اکر روز دیکر مشاهده نمایند که آبی بالا دست باز بکذارند باش
نرمی که بجوشش نماید بخار بر طرف شود آنکاه او به معدنی اکثره و کهربا و
یاقوت اضافه کنند و شیخ مولف نسخه مینویسد که اکر یاقوت معدنی نباشد دول
و اکر جواهر نباشد دوازده قیراط در کلاب حل نموده تصفیه نمایند کرم او
در شتاء و کیف برابری با تین خرمیکند او چون سلامت حس و صحت ادراک
قدر شریف تا دل است و قوتش تا بست سال باقی است جهت حفظ صحت
بهشتاد تناول نمایند و جهت قوه باه بست و جهت سموم با آب زرشک و جهت خفقان
یا عرق کاو زبان مفرح جالینوس معروف بحولا ماحس بمنع جبار القلب جهت
خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و مدرد و وارد و ضعف و شقیقه و مالیخولیای
و تشنج و قطع حزن و مکاتب سموم نافع و برکات در درجه سیم و خشک است

در اول اله کبیر بکنجد خیانیده در کلاب سه روز کل کاوزبان تخم خرفه از هر یک
شصت مثقال صندل سفید و سرخ و بید مشک از هر یک سه مثقال عود بلسان
بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر از هر یک دو مثقال تابج و برگ از هر یک
یک مثقال مقرض کهربا از
هر یک پنج مثقال مروارید از هر یک سه مثقال طلای محلول تقره محلول از هر دو
از هر یک دو مثقال بابونه بید و نبرت ریباس و نرگس انار از هر یک یکونزن
برسند مفرح اعظم معدلست و بهترین مفرحات و موافق و معدل جمیع اخرجه
و شکننده تندی خون و نافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس
و اعضای رئیسه و مخزه و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف می کند اجیاد و کسالت و
بلادت و وحشت را و تفتیر را تحلیل میدهد و قوی اشتها و باه و را فع اقسام کرم
و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و تعاب محب الفعاد و جلب القدرت
و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار نامبرده شود معجون یاقوتی مخلص از
باد طاعون و واشامیدن و مالیدن او بار و غل بنفشه امن میسازد از باد و
طاعون و حقر مکرر تجربه نموده در جمیع مزاجات بعدیل موافق تست اکثر اخرجه
و قریب الاعتدال صحت و بخشنده رفع صرع و جنون و ضعف دل و وحشت و خفقان
و مالیخولیا و مداومت آن حافظ صحت و بهترین مفرحات است

مادر بخوبه کل کاوزبان بنفول از هر یک دول بهمن نرخ سفد از هر یک مثقال
لاجورد غیر مغسول طباشیر کل مختوم و حقیقل آن کلی که از اصفهان می آورند
و مشهور است کرده و اثرش را قویتر از کل مختوم مشاهده نموده زعفران در درنج
زرنب کبابه زرنباد از هر یک سه ریال یکه کافوری اثرش مغرض ضل سفد یوست
سبرون پسته از هر یک دول مرجان مروارید کهربا از هر یک ریال دارچین یکیل
عود قماری ورق طلا و نقره یاقوت سرخ از هر یک سه آل استمساک نموده ادویه را کوفته
و بیخته شکر سفید صد یکجا بنفشاب آب سه برابر ادویه ریباس و آب سیب
شیرین و گلاب و آب انار ترش بنحوی که آب ترشی نرخ دارد شد آب لیمو
و آب زرشک از هر یک بیست و سه مثقال بوام ادویه مرشند قدر شربت
از یک مثقال تا دو مثقال قوتش تا چهارده سال باقی است از کنار شکر
جهت تلطیف اخلاط و تقویت ارواح و بسط نفس و تقویه عمل نافع و گرم
است در دوم و قوتش تا هفت سال باقی است و قدر شربتش را دو مثقال
بماء الورد و یا آب ریباس قاقله صغار و یکبار از هر یک دول زرنب در زعفران
در درنج و نقل عود نخواه صندل سرخ سلخه اسارون از هر یک یک مثقال
ساج حمامار از یاخ دار فلفل از هر یک دول مروارید سفید

ونقل
ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا از هریک دو مثقال زعفران یک مثقال ورق جدید
نیم مثقال فلوس ابیض هم مثقال همه را بکلاب خیسانیده سه روز قبل از سرشستن
دعسل را بالای آنش کداشته مثل اورق داچنع دنام در برنجش تعمیه نمایند
پس از آتش گرفته تا دو بار بر شند مفرح سهل الوجود جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط
قوی و صداع مزمن و امراض حکر و وحشت و تهای عفنی نافع و درس مفرح
سرور و تزکیه بسیار است و چون بر صفرا غلبه کند و سل و بلاده را زایل می کند
و قوتش تا یک سال باقی است شربت او یکوقیه آب سرد ده رطل که در او
اطفای آهن تافته و طلا و نقره بقدری که میسر شد فرغل افیمون سه مثقال
کبار صندل سرخ از هریک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته باسی درهم اسرشتم
حام و بگذارند در آن آب تا ده روز بماند پس بخوشانند تا ربع او بماند پس صاف
نموده با مثل آن شکر و مثل او آب سیب شرش با شربت بسبب بقوام آورند و
اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه کهریک دو مثقال و ارانش سر آورند
ریواس جهت رفع احلاط بخور اوی و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از
اخره و تقویه حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه
و ریاح بی مضم نافع است و کرم است در اول و در دویم معتدل و قوتش تا سه سال باقی

در شرشش دوم ص افسنتین اسطوخودوس حب بلسان سنجه اسارون ونعناء از هر یک
چهار مثقال رر ماد ورد مروارید درست کرده با جوارش بهمن سرخ وسفید ساده بسنبل
مثقاله کبار قرفه چند از هر یک سه درم حریر محرق ده درم زنجبیل دار فلفل شنگ
از هر یک یک درم با عسل کف کرده شربتی سازند وزن اجزای دوا مفرح را نیز
از چند باده وزن مفرح بهلیله اسود جوزبوا قی شربتی باز یادتی قادر بر معدل کشنیز اصول
هووق طلاد نقره در اثنا بعدیل مثاقیل مقرر است ومعنی مفرح الرشش کفرشش در
رفع اف ال ام نحو لسان رطاوست مجرب ومخلف نمیشود مفرح یزدان جار چنانچه امراض باردهٔ و
هر قسمی که باشد وجهه جنون وسودا وسی وتقویه اعضای رئیسه وتقویت قلب
نافع است کرم درسم وشنگ آن درهم وقوتش تا دو ساک باقی است وشربتش
تا یک ص اشتهٔ اطفار الطیب یا رشنگ فرنجشک با سه قرفه قرنفل داجه سنبل
الطیب از هر یک مثقال نصف اجزا مضطکی وعقران از هر یک وزن رفع اجزا
یا عسل لرشند مفرح بارد جهه اصلاح امراض حار وتقویه انجره وتعدیل مزاج
دجکر کرده وورسم سرد وقوتش تا دو ساک باقی است وشربتش تا ص دول حرس سفید
وکشنیز خشک تخم خربزه از هر یک سه درم طباشیر کل سرخ سندل الطیب از هر یک یک
ونیم عصاره درشک طبلی مختوم از هر یک یک مثقال با عسل جاید لرشند مفرح زردی
بارد

شکر طبرزد هفت مثقال حب زنجبیل جهته استسقا قرقی که با حرارت باشد زنجبیل عصاره
غافث تخم کاسنی خارقیون مازریون شبرشم یک یک درم حب الذهب قرابی نوشادر
بست بجب الصبر از هر اکبب رئیس الفضلا حسین بن عبد الرحمن سیناجهه حفظ صحت
وتنقیه اخلاط از سر و سینه و تفتیح سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و پای و تشدی
باحره و مهضم طعام و ادرار و رفع بخارها و بالجمله مداومت او منعم است از جمیع
ادویه و قدر شربتش تا دو مثقال صبر سقمونیا بلیله کابلی ده ده درم مثل سرخ بخدرم عصاره
زعفران مصطکی کتیرا سفید از هر یک مسهوم عنبر و مشک طلا از هر یک چهار قیراط مروارید
یاقوت سرخ مرواید از هر یک سه قیراط مولف تذکره جهته تقویه و اصحاب
رباح عود سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار درم ریاله نمونه جهته معاصل
وعرق النساء و مثل آنها خارقیون اشق تمرهندو انیسون عاقرقرحا کور نخال از
هر یک سه درم جهته بلغم رجوش و کشنیز از هر یک پنج درم المختصر جهته بلغم
پنج درم جهته بخار مزرجوش و کشنیز از هر یک پنج درم و جهته ضعف جگر مثل
مزرجوش و کشنیز و جهته سودا بالاصل بسخه لاخوردو یا جوارش نیم درم کرده اورده نیلوفر
گوفته با کلاب و عرق سدر کرفس زرنباد جهت ساردی و خوشی باد و بلغم قرص
حب الدیارج مسهوب باس مالوس نافع است جهته امراض دنایی خصوصا اللغمیه

صفرا و بلغم را حاصل از نخست جهته بلغم زنجبیل و بنفشه از هر یک

و مغثه و صاع کنند و سنبل با مره بقر اند از یا به فیقرا شتد رم هلیله زرد دو درم تربد
علام ایون نیلج هندی از هر یک دو درم و نیم عاریقون دو درم شحم حنظل یک درم و
در صفرا وی بمقدار حاجت اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقی است
و شرش تا یک سال مثقال حب اصطخوخون یعنی منقل اخلاط مادره جهر منفعه اخلاط
و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداوی و خفقان و ضعف معده مکرره
نافع صبر تا بیرده ال سعاح افتیمون از هر یک شش ال سقمونیا عاریقون شحم حنظل
از هر یک سه ال سنبل سلیخه زعفران حب بلسان نیلج هندی از هر یک یک ال و نیم صاع
افسنتین عود بسطاخ از هر یک از هر یک دانگ حرف دارچینی از هر یک یک ال و نیم
وقت اباره اضافه کنند و در بعضی نسخ هلیله تربد زیاده کرده اند الحب المنقط
منسوب بجالینوس داوقی الفعل است و نافع جهر هر مرض بارد مثل قالیج و لقوه
و باد ها و تشنج و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوشی تا دو
باقی است و شرش تا دو دیم و رانی نقل کرده که مقوی جگر است و مصلح
او زنجبیل و آبخیر نعناع کرده که تقویه بواسیری کند و مولف تذکره بر این است
که این اصح است از اول و مصلح او کتیرا و ماء العناب است حب مرمانی قرص هلیله
اصفر یخ حمل افتیمون جمع مساوی اگر ماضر شود دو چندان آنش حاضر شکنج

حیطل

مقل ارزه
شخم حصال جند بیدستر تردن از مریک مثقال درم و در بعض نسخه ترند عود اصل
السوس از هریک هفت درم گرفته اگر افراط بلغم باشد بیفزاید کرد و همچنین اگر دوا
زیاده باید افیمون را داخل نماید و اگر حلتیت واجب انگارد اضافه نماید در صورتی
که مریض تاب بیاشد جانیت اودیه را بالفعل مسهل باید و اگر مسهل صاحب قاقله
بوزیدان دسورنجان دیاریوه لذا هر کدام یک درم داخل نماید جهت ادویه جالبه
خصوصاً نقرس نقش خطم خواهد بود حب العاقل از اصحاب تذکره است و محرب
دانسته اند که در کفار ندارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیار تخم خشخاش از هریک یکدرم و
ت سنا صمغ عربی کتیرا از السوس بقوان تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ
حب الصوبر آمون زرنباد از هریک نصف جزو حب اسپند اگر دو شنیز
مروحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه سه جزو دندقا دو جزو نیم میرابولان
دو جزو و اگر بادنجی باشد پس کل ادویه مفرد و کل مجموع از هریک سه جزو همه را با بل
دن ادویه بلعاب تخم مرو و بزرقطونا و بادنجان دروغن بنفشه جهار اندوار
بعصاره کرنب معجون سازند در تابستان طبع و صاف کردن او را بلغ خواهد بود
حبی که نافع است جهت امراضی که مولد از بر دمثل جذام و وداء الفیل و وداء الثعلب
واخراج فضول غلیظه دفوس تا دو سال باقی است کرم است در دوم و خشک است در اول

شب ست حبهه نقیه سرودل ازسودا که متولد از بلغم باشد ترید افسنتین عارقرحا دسن
بلیله کابلی از هر یک جزو فیقرا مجموع نیم حب النبیاد نوع دیگر حبهه تنقیه دماغ و قلب او عود هندی ش ال تا نیم
سودای که متولد از صفرا باشد ترید افسنتین سنا و ملک شاه ترہ از هر یکی جزو ثلث هلیله زرد مجزو
صبر دو جزو ولاجورد دو ثلث جزو کل سرخ مثل او مصطکا یکی دو ثلث آب
سیب شیرین جهار سا ربند سرشستش تا جهار درم حب النبیاد نوع دیگر حبهه تنقیه دل و
دماغ از سودا که از نفس سودا هم سیب باشد بلیله کابلی افسنتین از هر یک جزو فیقرا یکی دو نیم
اسطوخودوس دو ثلث جزو تخم خطمی یکی جزو خرنوب زرد جزو مصطکی عود بسفایج
از هر یک نیم جزو مجموع ارنی مغول ثلث جزو آب سیب شیرین جهار سا ربند سرشستش
از نکدرم تا یک ل حب حبهه سپرز مجبوب ست تا ماه و اعل و امثال آن بشوند منقول از تذکره
قوت تخ کبر در بیند صرف زرد و مرجان نوخته تخم کرفس عاقرقرحا ملح هند تا عرق بیدمشک
بهار حب سازند و قدر شربت تا یک ل حب المقل از مجربات والد مرحوم حضر
جهه حب بوم سپرز که از اعتقال طبع از اردرشته شده محبوب است اگر قبض
بلیله زرد و بلیله سیاه پوست بلیله یکی کند نا از هر کدام جزو مقل ازرق
جهار جزو مقل را سم کوب کرده در اب کنند نا شب بخیسانند و روز
دیگر در ناون بکوبند که خرقی مرهم شود و بدان اندران کرده حب

معده از رطوبات و تقویت آن و چون شامل کند معده طعام هر روز بگیاه
رطوبات لزجه اخراج منفعه باید معده را ضعیف میکند ناخواه زیره کرمانی کرده با
آبجوش بلیله اسود ملح نفطی ام مصطکی سرد رم صبر غوطر مثل همه با آب دوق اشترخیر
وجب الفرع کرده جهار مرتبه یکدرم با دو دانگ حب الیدان الطویل گیل دار و قاقله
اصل زنجبیل کابلی مقشر قشیل ملح هندی عود سرو مثل ۱ شیخ از بیده ۱ قسط
مر صافی ۱ تربیش ۱ دوده عود بنگ راسن ترجب للمالنجو لیا مجرب قیطر اعلا ۱ قسط عاقرحا
الجوز دو غیر مغول غاریقون ۱ صبر سقوطرا ۱ قرنفل بحری ۲۰ عدد با آب تربش حب کرده
شربتی نیم مثقال یک مثقال حب عرق النساء حضر نجره بوده بسیار موثر یافته
ورانی میگوید که در ساعت رفع می کند و چند نفر از ایشان که یک سال این آزار
داشته اند و معالجه نمیکرده اند از جای بجای کردن با این حب معالجه
نموده صحت یافتند شش بار اطلاق می فرماید مجموع یکدرم بنت صبر سقوطرا
بلیله اصفر بوزیدان از هر یک یکدرم جهار دانگ حب سهل جهار درم صبار درم
متعول از هر یک یکدرم عصاره غاشت عصاره اسطوخودس مصطکی بلیله زرد
مساوی از هر یک یکدرم صبر سقوطرا ۱ جزو سقمونیا ۱ ثلث جزو سرشش یکونیم ماشه
دو درم آب مطبوخ شاهتره و بلیله زرد حب لاجورد جهار درم صمغ عربی

وسودا و بلغم
غلیظ از مخرج عات حقیر ست للاجود و غیر مغول مقطع کل سر و پشت بلند زرد و سفاح
و ست بلند کاب عارفون سفد تر بد مکوک صبر رند اشفو حود دل عود و قماس سیاه
کل بیشه افسنین کشنیز با آب سیب حب سلخه از دغل ناسپرل ها دل نامند حب چپیال
مغول از کحلای هند جهار اجزا بلغم و صفرای عوخته محض و قلیلی آدمی و دوطریات
غلیظه از عضل بدن موثر و عمل آن نفی و اسهال است حب اللطف بدکله از دوسوراب
مذکور شربلیله سیاه از هر یک بجب عدد مساوی هم آرد و بیز نسفید پرابر مردوزم
کوبیده با آب بهمو لو یا آب غوره حب سازند بعد رفع قی و بکود را کو بیده دردو حاب
حل نموده بطلای نخود اب کوشتی چرب بخورند حب فرض افعی جهه تقویه ماهیچه
دنعلب خولیان نیز بایه شتر فرض افعی رکنجل خرزهل سرکه کشن خرما بکلب
حب سازند حب مقطرات از نانخواه لوی دم مرحوم سارون سنبل اطلس عرعران
مصطکی زرنباد حب انغار بزر البنج قلقل افیون فرنجمشک حاوزحاتم کرکی
دار خنه ریوند فرفیون سازه خضع عجی با کلاب حب سازند حب نشاط دیگر
جهه سردی حار و نزولات و سل و قوة ناضمه و قی و سطه و دمام محرورین و منع اسهال
و تعدیل مزاج کودای نافع و از تالیفات حقیر است کثیرا افیون ضع عرق
رب السوس نشاسته حب مجلب مروارید کهربا یاقوت بابونج بهندا حب

ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل

تخم کتان شربت جب با فرفیون بسازند و دوم با مطبوخ مسانند جب جهت سهل استمساک
منی بغات محرست طبرستم هندی را چهار روز در آب خیسانده بوست او را
کوفته بکرد و معاور را دو قدح کوبند بسازند و چند که قدر خورش باشد استعمال
کنند و گویند رفع اثر آن خوردن ایکنه را کند جب بوالیسر هاضم شدید بلیله
هندی و بلیله و امله از هر یک بیست درم تخم کندنا شصت درم بلوده و مرزنجوش دوم و نیم
از زنجبیل دوم و نیم کوفته و بخته و منقلب و اخلاط غلیظ را بسازد و ورق
سرو و ورق کندنا از دو سر یک درم جهانبند و سنبل سر دوم نیم درم کل ارمنی قرنفل
دو درم اندا خته باشند جب البسوط منفول در کمالات از کمالات انصاب خشر
جهت صالح و تقویه دو درم سرکه از یک درم باشد حرق ابهل چهار درم جوشیز ام مرصاب
سه درم فرفیون نیم درم کندش بوزن از هر یک دو درم چند خرفل یکدرم
دو نیم درم جاد سترم نیم درم چند جهانبند خشر نقد دو درم جهت هاضم جهت سوطا بسازند بروغن
خیری جب الطیب اللکنه و یذهب الخبر بخور دن فاضل قوقل کافور و مرنقلب دار خشخاش
خولنجان از هر یک یک درم بدو درم مشک را صحت سازند بسازند بسازند بسازند بسازند بسازند بسازند بسازند
جهت هاضم خشت و دندان نگاه داشته دارند و اگر اراده کنند که معده از فضول صفرا
نقیه شود یک شب و مخلوط سازند بامداد کورات لبارح فیفرا مساوی خشخاش دو از طا فور

معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون است تا نوزده الی بیست عدد بقدر مزبلج هر کس می توان خورد حب غبر
مخرج حقیر جهة نعوظ مجرب است بعد از شش ساعت نعوظ می آورد تا دوازده
ساعت اثرش باقی است و چون با آب سرد خورد زایل شوند نعوظ برطرف میشود
و چون در دهان نگاهدارند در عرض یک ساعت هر دو آب نمی شوند و دهان را بسیار
معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر از اطبا جهة نواب خاقان خلد آشیان
صاحبقران ثانی بجهة این امر جهانمطیع ترتیب فرموده اند هر یک بعلتی بخورند و بعضی زود
آب میشود و بعض باندک وقتی نرم می شود و بعضی بدمزه بود و این حب لقا
مستحسن طبع شده و فی الواقع بعدیل است حب مزبانه شیراز ای عنبر شهبت مشک
حضیه الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر قیمتی حب سازند روزی یکعدد
استعمال نمایند دارد عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب
نخود چیده بخورند از غم حب تا نیم مثقال میتوان خورد مرطوب
المزاج زیاده میل می توان نمود حب جهة بواسیر دموی و ریحی و قاطع خون
و مجرب منقول از کامل الصناعة الطبیه سیاه اهلیله بلیله نخم مورد و حضف البلوط
طرانجبین کلنار مصطکی خوزبو اسپغول الطیب قرنفل تخم کنه نا مقلب حب الحدید

مدبر شسته ملیلجات و تخم کندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقلی را با آب
برگ کندنا
یا بر روغن
کندنا
کرم نمودند و داد و به را بریان لبر شسته و حب بسازند و دول را با آب
کرم نمودند حب السعال جهت خشونت نفس و سرفه و ریمی سخت و تلیین سینه و تصفیه
صوت و جهت رطوبت نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کتیرا حب صوبر الکبار
صمغ عربی انیسون اهل السوس ربب السوس فانید شکر مالبو به بابندکی عسل و آب
را زبانه لبر شسته و حب ساخته در زیر زبان نگاهدارد باب سیم در اقراص اقسام قرص مشتمل
اقسام حب است و حد وسط سفوف ملیین و معاجین اند و مخترع او اندر و ماحس
قدیم است و انچه مشتمل است بر ادویه کبار و ذوات خاصیه و افیون دارقوش تا چهار
سال باقی است و مسهله و غیره اقسام ان در بقای قوت مثل حبوب اند و حفظ قوه
ادویه در قرص زیاده بر سفوف اند قرص المغی در اول سیم کرم و خشک و ملطف و مهی
و مقوی حرارت غریزی و باد زهر سموم جهت بقایای جدام در رفع و تحلیل خلط محترق
بطی نافع و
سطرلن و قع قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شش ماه استعمال نمایند و بعد از تحویل
شمس جمیع اقسام ماده را صید باید نمود و بلا فاصله ایام بعیده شمس را با دنیان
بسته بر روی تخته گذاشته بعد از چهار انگشت انی سرو چهار انگشت از دنبال بگذرند
قطع نمایند و احشا و پوستش را بیرون کرده با آب شیر بشویند و با نمک شب و نمک

در دیگ سنگی یا سفالی بجوشانند تا نخنه و مهراسود بس استخوان اورا دور کرده
گوشت اورا جدا کرده باریخ آن زمان میده خشک در ناون سنگ یا مرق اورا بکوبند تا هموار
یکسان شود و قرصی بقدر یک مثقال بسازند و در روی هر قرص خشک کرده در شیشه
ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد
بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکت باشد و کاردش باریک و چهار دندان در
باشد که علامت مادگیست و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی آید قرص اسفیل
که از اجزای زبان فاروق است جهنه سموم و ربو و عسر النفس و چیز کسر نافع و جهنه
استسقا بی عدیل است قرص عنصل منقی در خمیر را کوبیده لوزن آن آرد گرسنه با شراب
معجون ساخته با روغن کل دستها را چرب نموده قرص سازند و بدل او شراب
مثلث میتوانند بود و اندرو و حاشی حکیم اسفیل را دو وزن و آرد گرسنه را
یکوزن کرده قرص اندرو خون که از اجزای زبان فاروق است جهنه کزمن هوام
و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا
و تقویح سموم نافع است و نسخه او مختلف و بهترین نسخها از حسن بن احمد است
که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده قرص ارشیشعان قشر الزیره اسارون
عود بلسان جعده سلیخه مصطکی از هر یک شش ل تفاح ادخر زعفران از هر یک

دوازده دل دارچینی حمام مرصاف از هریک بیست و چهار مثقال افیون بیست
مثقال سنبل الطیب شانزده دل با شراب بنیند یا عسل یا جمهوری قرص بسازند قرص
اندرونی خون الملک که مولف آن باسم پادشاه عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق کبیره
غرّه و بعضی معاجین کبار است معوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و اجنه
علل باردهٔ اعضای رئیسه مفید ع بالوبه برخ و سفید سماق بیدانه مرصاف
اسارون انیسون اشنه فصل الزبره عود بلسان بالسویه با شراب جمهوری
با مثلث با بنید زبیب قرص بسازند قرص لک که از جمله اجزای معاجین کبار است
فیلجوش که لوف باشد بکر و لک مغسول دو جزو با شراب جمهوری با مثلث و مفتح
قرص بسازند قرص آقرو معمول که از جمله اجزای مخلصه است که سوطرا کومند ملطف
و جهنه استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام باردهٔ و اجنه
در دسر بلغمی و نزلات قدیم بسیار مؤثر است حماما دار بشمشال قسط نلچ فصب
الزبره فلفل بقدر کفایت بخواه از هریک سه مثقال دارچینی مصطکا زعفران مرصاف از یک
مثقال قرنفل سنبل الطیب سادج هندی از هریک نصف مثقال با شراب با امثال
آن از مذکورات قرص بسازند قرص آقرو معمول یعنی قرص زعفران از جمله
اجزای دوا و انحطاطیف است و در خواص مانند آقرو معمول و بعضی بر دو را بین است

می نامند زعفران دارچینی سرخ سوسن اسمانجونی سافرج هندی از هر یک دول کل
سرخ حاما فسط تلخ هر یک یک مثقال مرصاف چهارمثقال با شراب یا مانند آن بدستوری
که گذشت قرص بسازند **قرص قرنفلیون** از اجزای مفرد و بطوس آن مفرح و لطف
و محلل و منقی احشا و جهه امراض بارده اعضا مخصوصه نافع و یاقوت تر با قیه را
مرنجبیدانه چهارمثقال علک البطم چهارده دول مرصاف او خر هر یک دوازده دول
دارچینی مغل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک سعد
حب البان هر یک سه دول قصب الزریره نمل زعفران یک دول قرالمهود دول
و نیم صمغ عربی را در شراب و امثال ان خیسانیده قرص بسازند و بعضی از قدما
وزن آن عسل معجون کرده اند **قرص طباشیر ملین** جهه بهای صفراوی و دموی و
رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافع است طباشیر سفید کل سرخ صندل سعد کل
منفرح خیار منگز تخم خربزه تخم هندوانه تخم خیار سوس زرشک منقی ضمغ عربی کتیرا مرنجبین نانخواه
نرنجبین قرص بسازند و اگر تلبین بیشتر خواهند دو بند چنبه غارلفون سعد اضافه
کنند مقدار هر یک مثقال **قرص طباشیر ملین** ارنا لیف مرحوم میرعطاالله
جد حقیر است و بهترین نسخها و معمول حقیر و جهه بهای حاره و حصبه و آبله و بثرات
دق و حرقه البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب

مفید است کل سرخ طباشیر نشاستهٔ تخم خرفه مغز تخم کدو هندوانه تخم خارخسک کشنیز کل
بنفشه صندل سفید کشنیز ترنجبین رب سوس فوفل رعوان باشیره جوزفرص بسازند از
مثقال تا دو مثقال نوشند فرص طباشیر قابض منافعش منافع بلیس است بالنسبت
طبع استعمال نمایند تخم خرفه بوداده کل سرخ صندل سفید سوده کلنار افاقیا صمغ عربی
بوداده کشنیز بوداده نشاسته بوداده شاه بلوط بوداده رب سوس طباشیر تخم حاص
بوداده زرشک منفی اجزا را بعد صلابه نموده یکدیگر مخلوط نمایند و بعد ازان
باآب سیب یا به یا زرشک فرص بسازند و در سایه خشک کرده یک مثقال را
بیاشامند اگر با اسهال و غدغه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید بنوشند
چغندر کهربا بیخ درم مرجان سماق منفی انجبار اضافه کنند فرص ورد قابض جهت قی
الدم و جهت اسهال ذوبانی منقول ارقالون و مجرب است کل ارمنی طباشیر شاه
بلوط تخم حاص مقشر کل سرخ مغلوس طباشیر محرق بالسویه با آب فرص بسازند
فرص الورد الاحمر جهت دردقم معده و حمامات بلغمیه کل سرخ سنبل درم اصل السوس
سنبل اصل چهار درم با نخ بیخ بقدر یکدرم فرص بسازند فرص عارونس جهت ابلادس و جمیع الرواح
تفح عبیر نافع است تخم کرفس انیسون از یک هشت درم استبین چهار درم
فلفل دو درم مرصاد دو درم دارچینی شش درم مصطکی چهار درم افیون یکدرم

جهت مسدد ستر دوم با آب فرصها سازند بقدر یک فرص کاکنج جهت فروج کلیه و مثانه و تنقیه
البول و دول الدم بغایت مجرب منقول از جامع ابن الدوله افیون تخم کرفس هر از البسیج شاه دانه
از هر یک تخم را زبانه دول زعفران تخم حماص بری مغز چلغوزه مغز بادام تلخ
مغز از هر یک سه مثقال حب کاکنج جلی ۵ عدد تخم خیار دوازده مثقال ادویه را کوفته
بیخته معجون ساخته فرص سازند فرص ابسزور جهت اشتهال و فروج امعاء و کبد را که
هضم طعام نشود و هیجش سخت و زحیر و سیلان خلط متواتر باشد حب الدس
دول تخم را زبانه افیون نانخواه تخم کرفس هر از البسیج دو دقه هر یک یک دانگ ادویه
افیون دول با شراب معجون ساخته ثانیم فرص سازند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند فرص برکمیه جهت رفع بلغم خام و صفراوی حاره قوی بسیار نافع است بلیله
و بلیله و امله بریخ کابلی مغز از هر یک نیم خرد و تربد ابیض خرد سیده مثقال هم
و فایند مثقال هم اجزا فایند را در پاتیلی کرده و قدر آب بر و ریخته بعد از جند
جوش از آتش کرفته ادویه را بر و پاشند و خوب با هم ممزوج نمایند بعد ازان
بوزن هفت مثقال فرصها ساخته قدر شربت یک فرص بالی که در وقت شستن جنگ را
پاک خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این فرص از ده بار متجاوز از دو بار
کمتر اطلاق می فرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند

بادرنج جزو بلیله شنجم حنظل را قرص زرنگ نگ دار جهة مسقی که لبنیت طبع داشته
باشند و جهة نهای مرکبه و برقان نافع است و بغایت مجرب عصاره زرنگ بازرد
مسقی لک مغسول از هر یک ل سنبخ طباشیر کل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ
عربی بوداده کل ارمنی بوداده کتیرا بوداده نشاسته بوداده مصطکی ر
سوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد رلوند خشخاش بزر
قرص سازند و با شکنجبین بزوری با شربت بنفشه بشوشند قرص افسنتین منقل
از کامل الضاعه ترکیب حبس جهة ضعف جگر انیسون افسنتین اسارون تخم
کرفس صبر عصاره غافث بادام مغسر مصطکی سنبل الطیب سادج هر یک بقدر
درهمی قرص سازند قرص ادویه جهة نهای حاره و ادرام جگر حاره و رقت
شطر الغب و رفع تشنگ بسیار نافع است تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
رب السوس کتیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه کل سرخ زعفران بالعاب بزر
قطونا قرص سازند قدر شربت یک مثقال است قرص ریوند جهة نهای کهنه و
صلابت جگر و ورم جگر و ورم سبرز و ضربتی که واقع شود بجگر و سبرز رلوند خشخ
م قرحه عبدان بلسان لک مسقی تخم کرفس انیسون عصاره غافث م نان قرص ساخته
استعمال نمایند قرص غافث مجرب است جهة شطر الغب و نهای کهنه کل سرخ م سنبل الطیب

استعمال نافیه

طباشیر ۴م عصاره غافث ۶م آب قرص سازند بقدر درهمی **قرص البید** جهت اسهال دموی
وقوف خون نافع است بسرآم کندر اقاقیا جلنار عدم صمغ عربی ۴م از ارجنی تندرم ۴ سفیدم ۵م
مزج بقدر درهمی قرص سازند **قرص طحال** کوبند بسیار مجرب است بیخ سوسن اسمانی
عدم فلفل ابیض سنبل اشق ۴م آشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقالی قرص سازند
قرص کافور جهت بهنای محرقه در شکر و تپ دق و خفقان کلسرخ ۴م طباشیر صمغ عربی
کثیرا عدم ۴م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس ۸م نشاسته ۳م زعفران ۱م کافور
نیم م بلعاب بذر قطونا بقدر درهمی و حب ساخته با آب انار میخورش استعمال نمایند
قرص مثلث جهت صداع حاره و ادرام حاره ضماد او نافع مرصاف افیون للادن در کتب دیگر افیون را نیز
کافوره م کندر انزروت را مک کل ارمنی قرص نعناع دمشقی ام بکلاب کوفته بیخته بیمه
قرصها ساخته با سرکه حل نموده به سنائی قلاد نمایند **قرص مثلث بمعمول** زعفران افیون قرص (۲م)
مرصاف بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه بآب کاهو قرصها مثلث بسازند که شبانه
قرصهای خورده نباشد و بامرکه و آب کشنیز و امثال آن بر ادرام حاره و صداع
حار طلا کنند و در صداع بارد با شراب خاصه با بنگ در بخور و امثال ان **قرص الورق** جهت
دق منقول از شیخ رئیس طباشیر عدم کل سرخ ۴م کل ارمنی عدم تخم کدو تخم
خیار تخم خرفه کهربا ۳م درم بقدر دودم قرص سازند و این قدر شربت از قرص

جهته اسهال وسوء از نا بلغات الدر مرحوم کل سرخ نخم حماص ۵ م ضمع عربی نشاسته طباشیر
بلعاب برر فطونا فرص سازند و شربت یک مثقال فرص کل صغیر معمول الورد
جهته درد معده و نهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجرب است کل سرخ دو حرد سنبل
الطیب ریب السوس از هر یک یکنخ و فرص سازند و قدر شربتش یک مثقال
فرص الذیق دیگر از مرحوم الوی جهته تب دق و تب مطبوق و محرقه و اسهال صفراوی
و دموی که بابت شد بغایت آزموده است نخم ماءالجبن نشاسته کتیرا صمغ عربی
کل ارمنی طباشیر خشخاش کل سرخ مغز نخم کدو و خیارین نخم خرفه مغز دانه مغز نخم
هندبانه ریشه السوس بالعاب برر فطونا فرص سازند فرص جهته بول الدم و بول المذه و
فروج کلیه و مثانه مغز نخم خیار و نخم خربزه خشخاش کتیرا کل فربیون شادنج معمول
و اگر باشد مغناطیس محرق معمول ریشه السوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر
نخم کرفس انیسون کاکنج مقدار سر بتش دوم فرص الفا جهته امراض مذکوره و مسکن
المرارة مغز نخم خیار خربزه نخم کاهو نخم هندبا نه رازیانه نخم کرفس بزرالبنج
انیسون کل ارمنی عصاره لبنی خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دوم
فرص جهته درد کرده و مثانه نخم خربزه نخم خیار نخم کدوی شیرین بزرالبنج تخم خرفه
بادام مغز کتیرا نشاسته ربع س خشخاش ابیض ۴ م بلعاب بزرقطونا بقدر

عرق نیلوفر

قرص
بندقی بسازند قرص رنگ منقول از خانون مجرب است جهت سرده جگر و سپرز که از
حرارت باشد و جهت تبها و امراض معده حاره بعد باب است زرشک بیدانه رب
السوس کاسنی تخم خیار تخم هندوانه تخم کشنیز تخم کاسنی مکدم مصطکی سنبل الطیب
عصاره العافث مکدم قوه الصمغ یکوبند عرق غوان مکدار تخم خبیث ۱۴ نرخبیث را
با آب حل کرده قرص سازند و اگر بوبند دول باشد اجود خواهد بود قرص کاکنج
جهت حرقه بول تخم خیار چنبر کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کتیرا کل ارمنی صمغ
عربی دم الاخوین کندر مکدار تخم خرفه ۲ افیون ۱ م مال از هر یک قرص
شربت بانفشه و فوتنج نادو سال باد و نسه قرص سکنجبین کندر و رس الفواق
یابس ۳ فودنج ورق السداب ۳ م زرد النبات ۳ صعتر ۱ م نانخواه ۳ م و نیم شربتش
یک مثقال بسطخ زیره قرص لذت بطیس طباشیر تخم کاهو تخم خرفه ۱ م کشنیز خشک
۵ م کل سرخ جلنار ۳ م کاکنج ارمنی ۵ م کافور نیم م با آب انار بر شش بنوشند
قدر شربت دول قرص مر للادرار الحیض مرصاف ۳ م ترمس ۵ م ورق
سداب فودنج مشکطراشیع فوه جلنبت سکنجبین جاوشیر قسط سنبل ۳ م با
سداب قرص بسازند قدر شربت بکل قرص الورد المسهل الصفرا و مطفی
للحمیات کل سرخ ۱ تخم خیاره تخم کدوه رب السوس ۲ شیرخشت بنام کافور ربع م با آب

خرفه قرص سازند شربتش یک مثقال با یک مثقال شنگ **قرص ورد** نوع دیگر جهه درد
معده و درم معده کل سرخ ۶ سنبل ۳ ارب السوس ۵ اکلیل الملک با لوبخ
از هر ۳ مصطکی ۲ کهربا م شربتش یک مثقال بطبیخ انیسون و جهه درد معده با آب
قرص خشخاش عنب الثعلب جهه درم معده ۲ جهه فروج سینه و شش و تب جاره و درد سینه
و زکام کلسرخ صمغ عربی ۶ کتیرا ارب السوس ۲ خشخاش ابیض و اسود ۳ طباشیر ۱ عنبران
دو دانگ بقدر یک مثقال قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند **قرص مبرود**
از املار حکیم محمد با فرجهه حمیات و عطش و محبت و قایم مقام قرص کافور است مروارید طباشیر ۲
صندل سرخ و سفید و نیلوفر خشک نشاسته کلسرخ تخم خاص تخم کاسنی تخم خرفه
تخم کدو تخم هندوانه ۵ کتیرا بزر البنج ۴ خشخاش سفید ۶ بزر قطونا دراج حنا شده
بی انکه صاف کنند با اوزن قرص سازند اس قرص مالوف طبیعی است که متفرح باشد از
شربت قرص کافور **قرص کافور** ار رازی جهه علل حکر و کفه است که انفع اقراص
است جهه علل حکر و حیات و معمول حقر است طباشیر ۱ کلسرخ ۵ تخم کدو تخم کاهو
تخم کاسنی تخم خرفه ۵ صندل سفید کافور ۱ بلعاب بزر قطونا قرص سازند و با بزر بکوده
که از بزر البنج و اخل نمایند جهه تبرید حکر و تطفیه حرارت عجیب خواهد بود **قرص**
سرطان جهه مسلولین طین مختوم روی نشاسته کل سرخ عدد بنشش درم سرطان
طین ارمنی

محرق ده درم کبریت طباشیر شادنج مغسول ۵ م ریشه انجبار مدل گشنیز ناخ کاو کوه
سوخته که حفر تحریه نموده است بسیار مجرب است خشخاش سفید ۵ سنباده ۵ زعفران ۱ م اضافه
نموده رب السوس سه م با آب یسان الحمد قرص سازند بقدر دو درم و با شربت
انار شیرین میاشامند قرص کل کبیر جهت بلغم و سودا دی و تهای مرکبه و غیر
مرکبه کلسرخ ده عصاره افسنتین ۵ م و مصطکی ۵ م دنبم سنبل السار ون عود اذخر
مکدم سرپنش ۵ م عاد البزور و تربحبین قرص شادنج بهتر از قرص کهربا و فاطونیا خون مغفول از تهوه کبد
جمیع اعضا و مجفف قروح و رافع بقایای آتشک است و جهت تهای مرکبه و اسهال و قطع سفلی
دموی مجرب کشنیز خشک ۵ م دواء خشخاش سفید ۵ م هریک ۵ ل کهربا مرجان تخم خرفه
از هریک ۵ ل طین مختوم و اگر نباشد کل ارمنی ناخ کاو کوهی سوخته ۵ م
تخم مرغ سوخته کشنیز اصمغ عربی هریک ۵ ل ودع سوخته مرزنجوش ۵ م
مغسول از هریک ۵ ل شادنج مغسول هریک دو مثقال قدر سرپنش یک مثقال
بدل شادنج مقاطیس مجرب مغسول است قرص شادنج از مخترعات جعفر جهت
دق و سل و قطع سیلان خون باطنی و اسهال مزاری و ذوبان تهای دموی و سرفه حار
مجرب است تخم خرفه کشنیز خشخاش سفید نشاسته کلسرخ طباشیر طین ردمی طین ارمنی مغسول
هریک ۵ ل مروارید سوخته ده ل کبریت ارسوس ضمغ عربی شادنج مغسول انجبار

شاخ کاو کوهی سوخته هر یک ۳ ل بزر البنج افیون زعفران هر یک ۱ ل با لعاب برز
قطونا قرص کنند و قدر شربت تا یک مثقال قرص کهربا ارنجبیب الدین جهت
حبس خون از هر موضعی که باشد مجرب است و انچه بسرخی در نخست نوشته شده
با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه کل مخنوم کاک قرصی موافق کامل است
کهربا تخم خرفه بسر تخم حاص شاخ کاو کوهی سوخته یوسف سوخته تخم مرغ کل
ارمنی ۳ صمغ بودادده تخم کشنیز جلغوزه مکده دوغ محرق جلنار ۳ مرر البنج لک
منفی طباشیر کشنیز انشاسته ۲ مصطکا بودادده زعفران افیون اهر یک ۴ م شربتش
یک مثقال با رب بهه نفع الدم و با بزر خشخاش قروح اعضا قرص زرشک
منقول از نسخه دیگر مرحوم حکیم محمد با فرجه استسقا و بخیر به رسیده زرشک مدرانه
رب السوس کلسرخ مغز تخم خیار معز تخم خربزه مصطکا عصاره عاقرقرحا سنبل الطیب
روناس لک شسته عصاره استبن اسارون تفاح از خر تخم کاسنی تخم کشوث زرنبد
چشم زعفران طباشیر تربخشین با آب قرص سازند قرص کلنار بهه اسهال مزمن و قدیم
اعم از انکه دموی باشد عفص خرنوب بنطی کزمارج کندر کلنار مساوی افیون
صمغ عربی مکد بیخ زنادو درم قرص سازند قرص کهربا بهه لثقه و بنهای مرکبه و
بنهای کهنه مجرب است کل سرخ ۶ رب السوس شاهتره سنبل الطیب مصطکی کهربا

تخم شاهتره

انبسون فرص سازند فرص ورد تخمه نهای مرکبه کاسنی مصطکی سنبل الطیب
رازیانه تخم کرفس کاسنی عصاره عاقرقرحا انیسون طباشیر شیرینبش دودرم باکلقند
وطبیخ رازیانه فرص الدستقاوجا منقول از مختار و مجربست عصاره زرنباد زرنگ
اکلیل سرخ تخم خرفه تخم خیارشنبر تخم کرفس مصطکی لک معمول ربوند ازریک م
سنبل الطیب پنجدرم بقدر کل فرص ساخته باعسل م آب کاسنی و بیدمشک درم آب
عنب الثعلب دوده مسکبنج و تخم خیارشنبر استعمال نمایند فرص مسهل
ازنالبف جفرد و در امراض حاره و مهنای گرم و مرکبه در رفع قولنج تقلی نفاب
نافع و سریع العمل و بی غایله و بهترین اقسام فرصهای مسهله است بقدر منزتخم کدو
تخم خیارشنبر فرمنزتخم هندوانه تخم خربزه کاسنی طباشیر شاسنه کتیرا کشنیز تخم خرفه
خشخاش دول مصطکی انیسون هریک ل حب الملوک پاک کرده مسوی بطریق
حکما هندکه در دستورات مذکورست یک مثقال با لعاب برزقطونا قرص
ساخته از نیم ل تا یک مثقال با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب
الملوک را با کتیرا و انیسون و مصطکی سائیده دو سه روز در آب بیجوشانند بهتر از
تشویه اوست فرص مروارید از نالبف جفرحه نبق ابی و بوراسیر و دوق و
اسهال نافع است و بغایت مجربست طباشیر کاسنی کل ارمنی تخم کدو مغز

مغز تخم خیارین صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصاره بیخه القیس تخم بارتنگ بارزد
مورد سرشته قرص بسازند و یک مثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی مربع با شیر
الاغ باید داد و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و بجهت تب دق
کافور زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطباء جهة امراض حاره که با یبوست
طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کتیرا مصطکی محمودة منشوی تخم کاسنی مغز تخم
کدو تخم خرفه آب برنجبین قرص بسازند قرص قابض از تالیف جعفر جهة اسهال
دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سخ و بواسیر لغاث
مجلب طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار گل سرخ کتیرا زعفران افیون تخم مورد
انجبار شاخ کاو کوهی سوخته گل ارمنی خرنوب بنفشه آرد گندم بارزد تخم حماض
دم الاخوین با آب بارتنگ قرص بسازند و یک مثقال را در هر مرضی باید داد
موافق امراض بدهند قرص طحال از تالیف الوی ره جهة ورم و درد سپرز
کهربا تپ شاهتره مجلب گل سرخ ۶ ارزشک ۳ تخم خیارین ۲ تخم خرفه ۲ ریوند
مروطباشیر از هر یک معمول عصاره عاقر قرحا عصاره افسنتین از زعفران ثمره
اسطوخودس ایرسا اسپند اسطوخودس از هر یک مثقال با سکنجبین و آب کاسنی تا بید
معصور با آب شاهتره بسازند قرص کوکب واضع او سلیمون است داود عوت

الکردی

کوکب فی حمل می کرد و پیوسته تمثیلش ملباس آفتاب می بود و در ان زمان
معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا از این قرص اسم مسمی هاسم کوکب شده و سبب
دیگر در این تسمیه انکه طلق را کوکب الارض می نامند و جزو اعظم اندر قرص او معتدل
الحرارة و یابس است در اول جهه ضعف معده و دماغ و حکر و سپرز و فضول غلیظه و
فواق و صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهه درد کوش و قرحه امعاء
مثانه و سرفه و فروج مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغه و قوتش
تا چهار سال باقی است و شربتش نادول و مثقول از تذکره است و انچه بر حرف او
او نوشته شده موافق کامل و شعار الاستقام است ص دوقرص سبسا بلوس تخم کرفس
انیسون بزر البنج میوه سالیه کندر جندبیدستر سنبل الطیب بوشنیج لفاح کل مختوم مصافی خشخاش
سلنج طلق محلوب مکرره و در بعضی نسخه خشخاش ۱ و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر
قسط زعفران حلتیت یکدراهمه قطع پنها و در دلیشه و در بعضی نسخه کافورام
و بعضی افیون م جهه خون و حرقه بول اضافه کرده اند قرص کلنار منقول از تذکره
جهه نهای حاره و اسهال مزمن و لقث الدم از هر موضعی که باشد نافع است
و کوبند در تخفیف قروح و باقی نار فارسیه که معروف بعجب و نکی نفع عجیب میکند
لبزر زیاد نماز و دیابوست انار ص کلیرخ اقاقیا مازو مکدا انیسون کل مختوم

قرص کوکب چون عوت از ان را
دور میکنند بتوبه رسیده ۱۲

سلیخه ضمع مکدعام کثیرا افیون مکدا آب کرم استعمال نمایند قدر ربع تا دول
فرص دیا بیقوماطون جهت زجر و تخلیص و اسهال مفرط و قروح امعا و تنقیه الدم
و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس ناخواه زاید
ضمع مرارا بکرده تا نه افیون سنبل الطیب سلیخه افیون با شراب بحالی یا قایم مقام او فرص
بسازند و قدر ربع نیم مثقال است فرص ریوند منسوب بسبح الرئیس
قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب است جهت ایرقان و درد سر و درد سینه و معده
و حکر و سپرز و بادها و منهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و در اکثر منافع مثل
فرص کوکنبت دار اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقی است فرص ریوند مثل
روناس لک بمعمول مکدعا تخم کرفس افیون عصاره عاقرقرحا عصاره افسنتین از
هر یک سه مثقال و اگر مریض را در سر کهنه باشد قسط و مصطکی در هر یک اضافه کنند
و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با لقابا عد بخار باشد کشنیز خشک
بجای تربد و اگر با تیب و قبض طبیعت باشد اصل السوس کلک سرخ طباشیر سفید
بنفشه از یک سه مثقال و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کند قدر ربع
یک مثقال فرص کل قابض جهت سیج و اسهال دموی بغایت نافع است منفعل از ایلاج
کل سرخ تخم حاض بودا زه صمغ عربی کثیرا نشاسته بودا ده با لعاب برگ قطونا فرص سازند

قرص رونج سه سوم مربع جکر و اسهال سعدی و مهوی بغایت آزموده است رانند
چینی عصاره زرنک نخم کاسنی بالسویه با آب بارتنگ قرص سازند و با آب بارتنگ
بنوشند قرص انزروت تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است
جهت بقایای نار فارسیون آتشک و قروح مزمنه و اهل روم او را حب کاسنی سازند
و اهل فرنگ آن را دکندم هشت مثقال و زنجبیل سه مثقال و هر یک از افیون و عنبر و مشک
نیم مثقال اضافه می نمایند و در استعمال او شرط است تقیه بدن و ترک تشبهات و
فرش تا سه سال باقی است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز
متناول نمایند زراوند مدحرج دوازده مثقال کندر عفص مکه هر یک شش مثقال
مکه هر یک تلقد یس ال با کلاب قرص سازند قرص نردی در خادات مذکور است
قرص سفه از خلیه ضادات مذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات و ان اقدام
تراکیب است و بعد از ان معجون ترکیب یافته دیلقو دیوس گوید مخترع او لغواط
سناکرد اسقلیموس است نه لغواط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده
و سده استسلاء جایز نداشته اند مگر انکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و
قوتش زود ضعیف نگردد سفوف ارسطو سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسکندر
نامند معده را قوة دهد و کونه را سفع دارد و وسواس و فراموش کاری ببرد

وجهه هضم طعام و لوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد
جهه بخار و قطع عرق فاشد و بدلویی بدن نافع و این سفوف را ارسطوجهه اسکندر
ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند قوتش تا دو سال باقی است و سر منبش
نادول است و فضله را سادج نامند قصد کران موب نا گیر لغته هندیست و ان دارد
رومی و قسمی از بیوفارلیون است عود هبلی سادرون مصطکی هبلهٔ کابلی فرنجمشک
نارمشک زیره کرمانی دارچینی اشنه قلفل دارفلفل زنجبیل فرنفل انار دانه
جوز بوا کاکوله قاقله کمکده خرد مشک نکده نیم غیر خرد مشک شش چندان بیش از طعام و بعد از
طعام از نیم درم تا سه درم تناول نمایند سفوف جهه اسهال اطفال از مجربات
لوی زه اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است حب الرمان بوداده را بسیار نرم
صلابه کنند طباشیر سفید ضمغ عربی کتیرا مصطکی سفید تخم مورد کلنجه کل ارمنی
سفوف کنند و با طفال بنرمل صباح و بنیم مثقال شب با نیرنبه با نیرنبه سیب
ترش بدهند سفوف بلوط منقول از مصوری جهه نقطر البول و سلس البول مجرب
بلوط مقشر بوداده کتیرا کشنیز خشک کل ارمنی ضمغ عربی با سفوف سازند بقدر
دو درم صبح رو دو درم شام و اگر با تقطیر و سلس و تشنگی شدید مبتلا باشد که مرض او را
بیاشامد زود رفع شود باید که ماء الشعیر و برزقطونا بیاشامد و با آب غوره و سماق

از ترابلیف حقیر

وسنگ ان عدا ترتیب دهند سفوف دیگر جهت سلس البول مجرب است بلوط ۱ کشنیز ۸
خشک را سن آ عرق سوس لسان الثور تخم خرفه انسون ۸ سنگ الطیب ۴ طباشیر
مصطکا ۳ زود ورد سعد کندر سنگ سنبل هم وقت حواب استعمال نمایند بقدر
سه ل سفوف دیگر جهت اسهال مزاری مزمنه و بواسیر و نواصیر حاره بغایت مجرب
از ترابلیف جفر کل ارمنی ناردان بوداده دانه انگور که از سر که بیرون آورده
باشند و بوداده هر یک سه ل سماق بیدانه کل سرخ صمغ عربی بوداده هر یک
سه ل طباشیر کل مختوم یا د اغستانی هر یک دول مصطکا عود قماری هر یک یک ل
قدر شربت دول بار بوب مناسبه سفوف دیگر جهت اسهال بواسیر مجرب
یتواج خطائی بلوط فر صمغ عربی کل ارمنی مکدر خرز سفوف الطین جهت سیح و اسهال
صفراوی برز قطونا تخم مرد نجم ریحان نشاسته صمغ عربی کل ارمنی مکدر خرز صمغ عربی
و کل ارمنی و نشاسته را نیم کوب ساخته برز را با نشاسته نرمی بوداده مخلوط کنند
و در وقت استعمال بر دغن کل چرب کرده با شربت به یا رب آ مس بنوشند
سفوف ایران جهت اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و نفوذ معده و امعای کند
ناردان بوداده حب الاس بلوط سماق لکمون در سرکه خیسانیده بوداده آرد نیقی
آرد بسنجد کشنیز خشک بوداده خرنوب شافی مکدر خرز سنگ را مک مکدر یو خرز نیم

خرنوب نیقی

کوب ساخته استعمال نماید سفوف مقلیانا جهت اسهال کهنه و خیر و ضعف معده و سردی
معده و مغص و بواسیر نافع است حرف بدرداده و بکرطاس و نیم زیره کرمانی یکشبانه
روز در سرکه خیسیده خشک شده بودداده بهم رطل نخم کنان نخم کندنا بنطی یکدرهم لوز
بالا مصطکی یک درهم و نیم هلیله سیاه بودداده مویز یکدرهم رطل بهم کوب
ساخته استعمال نماید سفوف خرنوب جهت اسهال و سستی معده خرنوب بنطی اردانه بیرون
کرده زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده بودداده سماق نخم مورد آرد
بنفشه بلوط کشنیز خشک بودداده مصطکی مکدرخرو نمکوک کرده استعمال نماید سفوف زرنیخ
زرنیخ بودداده جهت نقوبه معده و جگر و حبس شکم نامحواه سماق نخشک حب الرمان بودداده آرد بنفشه یکدرهم
درهم شکر طبرزد دو درهم کوفته سفوف نماید سفوف سماق جهت اسهال مزمن سماق دوجزو
وحب الاس دوجزو حب الرمان بودداده یکجزو خرنوب بنطی سه جزو ضعف جگر و کلیه
یکدرهم تم کوفته سفوف سازند سفوف مزور جهت بادها و نفخ کرده با انیسون زیره کرمانی
قاقله کبار قرفه نامحواه نخم کرفس دو تم فاصله صغار و فلفل از هریک نیم درم نخشاب
و فلفل یکدرهم و دانک شکر بهمه درم سرشته وزن دو درهم سفوف للجوع اول جهت رفع اشتهای
روده در وقت حمل و نقوبه معده و اشتهای طعام و نمکو کردن رنگ جسار نافع است
زرنباد نخم کرفس دو درهم نامحواه کندر دو تم جمله بیست و نیم درم زیره کرمانی دو درهم سفوف

سازند معوف للمحرقه اهل دیگر جهه حوامل بسیار نافع است و جوارش الشمس تبزکرند کنجد
زیره کرمانی ریحبیل ده درم دارفلفل فلفل ده م دارچینی ام هل قاقله سه درم
شکر طرد بکر طل معوف الاسهال منقول ازجهه ضعف معده که بار اسهال
باشد و تب لیع و استهای طعام زیره کرمانی و نکون بنطی که بکشبانه روز بر دو
در سرکه خیسیده و خشک شده و بوداده باشند هر یک سه درم حب الاس ه م شنبز
خشک بوداده ۲ درم ارد بنی ارد سنجد ارد نارون ۲ م قرطم طراشیت ۴ م
ساک ۳ م عود هندی منله به پیروزن دو سیع بخشه شنبلیله سه درم با عسل سازج صبح
و شام معوف المغوان جهه قوای تشنجی که از استلاء حادث شده باشد تخم کرفس حلبی سعد
زیره کرمانی بالسویه سعوف ساخته شنبلیله یک ل باب بهمکرم معوف لوجع الکبد
جهه درد جگر باشیر شتر استعمال نمایند یک منقی سه م طباشیر ۴ م کلنجبین ۳۰ م
کاسنی و تخم کشوث بهمکرم هر یک ۲ م سعوف ساخته قدر دو م با تخم درم شکر سلیمانی و چهار
وقیه شیر شتر کرم کرده کف کرده بوشند معوف لورنجان صفرا مجرب است جهه نفوس ذوی
الناسور نجان ام شکر سلیمانی ده م رحقوان یک دانک بقدر یکدرم نارنج
سرد استعمال نمایند معوف لقطع دم البواسیر مجرب است منقول از معالجات لقراطی
عجیب الفعل است جوز تخم بکجر دو زرده تخم مرغ سوخته بکجر و کنجد بوداده سه جزو

مجموع را سابیده مثل پاشزهر سیب با آرد ماریاس بنشتا استعمال نمایند سفوف مقل یا شا
از نانیف والد مرحوم جهت زلف الامعا مجرب است بلیله سیاه و بلیله و املک بار دغن
زیت برشته کرده مکده درم زیره کرمانی یکشبانروز در سرکه خیسانیده خشک شده
وحب ارشاد نموده مکده م تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده خشک شده بوداده
مکده م مصطکی قرنفل فاقله عود هندی سنبل الطیب مکده م سعد م صبح دشام م
استعمال نمایند سفوف جهت اسهال بلغمی نانیف الوی ره نانخواه کمند رکلنار مکرر جرد دانه
مویز دو جزو بابیه خشک استعمال نمایند سفوف للحفظ جهت نفوذ نه وماع و تقیفه اوار
رطوبات فاسده و زیادی بلغم حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است
کندر مصطکی دارچینی دارفلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج بارزه دانه
سنگ سفید مثل هم قدر شونیز دو درم تا دول بآب کرم در تابستان یکروز
پیل نمایند سفوف جهت سنگ کرده و شانه که بامزاج حار باشد مغز تخم خیارزه
لله و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو مکد چهارل را زنانه حجر الیهود هر یک
دو مثقال و دو مثقال را با شکنجبین بنوشند سفوف ارنانیف جهت حرقه
بول مزمن که باجیر کیاشد و با او تعطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است جهت ذرد
و زیادی رمدی و در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار مؤثر افتاد بلوط بو داده

۱۰ اکل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم خاص لوبیا داده و کشنیز ذکر مکدم بقدر دول آب
سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب احتساب نمایند سفوف ج که در انواع
اسهال یابس و مغص و حرارت باشد نافع است تخم خیاری مکدم نشاسته صمغ بحری تخم خطمی
مکدام کوبیده اندک لوبیا داده دول با شربه مناسبه بنوشند سفوف للمحفقان البارد از
قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر لعاع کهربا بریان کرده شب بهمانی بریان کرده مکدم زراوند جمیع
زرنباد در دو نخود م مروارید ۲ م شکر نیشکر سه درم با طبیخ افسنتین سفوف سوء مزاج بلغمی
حره مفاصل و عرق النساء بجر لسان ریحان مصری ام سنا مکی ۷ م مغز بادام ۳ م
پوست بلیله زرد ۳ زعفران نیم م قند سفید ۳ م سفوف نباشی ام و اگر مادهٔ بلغمی
باشد بدل سقمونیا تربد ۵ م کشنیز شرنبش دول با سرد سفوف جهر قطع سیلان منی
و مذی و وذی مجرب است تخم کاهو تخم سداب تخم خمکشت ۳ م سعد شهدانج ۲ م کلنار
یک م شرنبش سه درم با سرد سفوف اخر جهه قطع شهوه جماع از زنان و مردان مرارالبج
تخم خرفه کاهو تخم شبت مکدم خربق سیاه فرد خرد شرنبش سه درم با آب تخم خرفه سفوف القا
در قطع وذی و مذی بعد بلیسه و مخفف نار فارسی که آتشک است بلوط دو خرد کشنیز
بکیر و کوبیده بروغن زیتون جرب کرده هر روز دول مدر مست کشنده سفوف سودا
که با مار السلخ لبن الاخوین استعمال نمایند از خط مرحوم البوی ره پوست بلیله کابلی و سیاه
الجبن

مکرده عاربغون ۳ سعاج ۴ افسنتین کل کاوزبان ۴ ارسطوخودوس ۴ نمک بغطی
لاجورد غیر مغسول حرق سیاه ابریشم دول سفوف از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر می را
زوفای خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم بیخ کشت تخم سداب مالسویه
۴ م باشکنجبین بهاشنا مناول نمایند سفوف جهه سپرز مجربست در مالیخولیا مکنند
منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرم کبرا دودانک بشوشند و بدستور شکر دو عرق نهار
و مرجان نامکهفته مداومت نمایند مجربست سفوف مجرب جهه خرقه البول دوجع الکلی
منجم خیار شنبر ۱۰ منجم حرره معنجم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کبرا ارب السوس بزرالبنج
سفید قند ساوری هم دول را با جلاب ساده با شربت بنفشه بنوشند سفوف نفرس
منقول از محمد بن ذکریا وی فرماید که مجربست جهه دفع نفرس باردوده و در درد مفاصل
باردوده که بالکلیه قطع میکند تا بحواه اهل درین سداب خشک تخم کرفس را زیانه
دو فو مکدد جزو وده بادام تلخ سیر قطع حلو زرا وند مدحرج مکدنیم جزو هر روز یکدرم
استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال ابدی سفوف تا چهار
ساعت چیزی میل نکند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند سفوف
سرطان مستعمل مرحوم الوی یکبرند سرطانات تهیه و قطع کنند سرها و پاهای انرا
و شکمش را انگافته چند بار با خاکستر زرونک بشویند تا پاک شود بعد از ان

باب گرم نشسته تری او را رفع کند و در کوزه گل انداخته کذاشته و در تنور معتدل
انداخته یکشبانه روز بعد از آن که سوخته شد پس خوب کوفته و دوده تم او را و از
صمغ عربی و طین فرسی و خشخاش سیاه و سفید بخدرم کبرا سه درم کوفته سوف سازند
قدر نیم نخودی در دل سوف چه کسی که از حرارت بول کند از تالیف مرحوم آقای
خیف الحمد بدرستم کوفته و بیخته و هفت روز در سرکه خیسانیده بعد از آن ببرد
آورده با تلش خشک کنند و بار دیگر کوفته و مخلوط سازند تا و قشر کندری یکشبانه روز
در سرکه خیسانیده و خشک کرده باشند و پنج درم طباشیر ۴ تم کشنیز خشک ۳ تم بیخش
از یک مثقال یا میبه ساده با آب سرد صبح و شام میل نمایند سوف نسیا چه عرق
النسا از مجربات قدما است و ملی ۱ تم سورنجان ۵ تم شنبلیله هندی ۳ تم زعفران
نیم درم قدر نیم تلش ۳ تم با ۳ تم شکر سوف نه که مسته بسیار آورد و تقویه اعضاء رئیسه
میکند و فواید بسیار دارد و عسر البول و تنفس و خفقان کبد و جریان کبد و مجموع را در
یکروز بسته مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است در مجلب سوف چه اسهال خون
و بلغم دار نشاسته طباشیر صمغ عربی کتیرا مکسنج ۵ روناس زعفران تخم دل بار
به بوشند را کرفص کنند بهتر است سوف چه در دیابتس و ذرورول و نبی
و تقویه الفاظ و سیتیه الات بول و نساسا مجرب است از حکمای هندوستان

وارتر جمعه باهر نقاشده فوفل هفت ل دنیم را صلابه نموده در سفال پاک اندک
بود هندوار جنبه هفت ل دنیم را بدستور کوفته دنجنه اضافه نمایند و بر روی آنش
نرم گذاشته با چهار نخ عدد زرده نخم مرغ بقدر اینکه معجون شود امیخته بعد بسته دول
دنیم نبات دول دنیم را کوبیده بروشنار کرده مجموع اورا در یکروز تناول نمایند
سفوف تالیف جفر جمه رتب دقاوسلد وسرفه که باتب باشد وجهه لیشت
طبع دمنع نزلات حاره مجرب قدر شربتش دو مثقال تا سه ال یا قلی هفت
کبتراعه نشاسته صمغ عربی عه نخم خطمی موتخم گردو نخم هندوانه ربالسوس خشخاش
سفید مغزدانه به عه بادام طاشیر موتخم خیارسرطان محرق عصاره لحیته البقلس
کلنارا فافیا کل ارمنی سفوف انجراه از مجربات جفر جمه ریاح ودرد معده وسپرز
ولقوه ها ضمه ورفع دجیرد بخش لعابات نافع است نانخواه نخم کرفس السوبه باهنال ال
قند سفید سفوف کنند سفوف غالیف که مکرر جفر تجربه نموده جمه اسهال مزاری دمغص اسهال
دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز نسل سابیده نوشند تا سه روز زیاده
بران دا گر با اسهال شدت باشد شاهبلوط پوست جنجاس اکمثل غیار سابیده باشند
ارمک مثقال بادول از مجربات است دا گر با صمغ ممزوج کنند بدستور سفوف جمه جوع
کلبی دفساد معده دقرب ساقطا دا شتهای اشیا ردیه جفت البلوط انبیون

موبر بیدانه بلیله سیاه کابلی وامله سفوف کرده سال باآب آمش دماغ کرده یا بانیرات خبیث بد
جوشانیده بنوشند سفوف جنه در دسیر زکه باجرارت شهدار الوی مرحوم نمک سرخ
بارکه کرکه نکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده شسته زرنگ نیدانه بوداده
بوره ازمن اسفوله قندربون اگر نباشد منج کرنجم کرفس بدل کنند ثم مهلطا فاعاز نقون
وشنیز از یک مثقال ونیم تادو مثقال باشیر بامار انجبین باآب چوب کرنا سکنجبین
بنوشند سفوف جنه ریاح بوراسیر ودر دآن موافق کاندر تلخیص الصبیان بلیله شاه
وبلیله وامله مکذا اهر وغن زیتون برشته کرده تخم کندنای بوداده وحسب الارشاد
بوداده ناخواه مکده اجزئ فی جلبه الاهل معزدانه زرد آلو مکده مصطکی
جوزبوا مکدا اهر شبش دول باآب کم سفوف الاسهال الصبیان از مجربات
مرحوم الوی خشخاش حب الاس کندر سعد بالسویه کوفته باشیر مرصفه بنوشند باب
نجم در الشربه در ربوب واضح اوفیشاغورس است وباعتقاد او در تقبیح سر دامراض
حاره وباردة واقسام او بهتر از سایر تراکیب است ودر دفس را اعتقاد او
کر زود فاسد میشود سریع الاستحاله است پس قول هر دو بحسب امزجه وامراض مختلفه
حق است وکوبند سکنجبین اقدم ادویه است وشیخ الرئیس میفرماید که ارحکمای فرس را
دیبونانیین رسیده واز شربه بدستور حبوب وافراص اقسام می باشد وقد یجب باده

وزمان واختلاف استعمال آن در ادویه مختلفه بیشتر قسم دیگر چنین راه از رد و بدست
و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب آن بحسب اختلاف ادویه مختلفه منحصر
نمی تواند بود و در مربع اشربه زیاده از یک مثقال باقی نمی ماند و شرط ترتیب آنست که هر چه
از قوا که صلبه باشد مثل سیب و بیه بعد از یک کف از پوست و تخم کوبیدن آن
باد و وزن آب بجوشانند تا نصف آید پس صاف نمایند و هر چه غیر صلبه
باشد مثل بهمو و ترنج و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هر گیاه و برگ خشک
باشد یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جنس میخها و شاخها باشد
زیاده از یکشبانه روز بخیسانند و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب
او را بگیرند و با دو شاب انگوری و شکر و عسل و امثال آن بقدری که مقصود باشد
بقوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن از
از سر آتش داخل کنند و در شربتهای قوا که مطلب تقویت بوده باشد شرط
که شربتی او لقدر ثلث آب میوه باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغیر یافته
و بالطبع جگر مشتاق شربتی او جاذب او رد پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد
پیشتر جذب میکند و با طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او حسب الواقع میشود
و اد خال عسل و شکر و سایر شربتها در اشربه باید در حد مربع هر یک را از

شربتی او با انچه سکنجبین می سازند ملاحظه نمود و موافق قصد محلوظ کردد و هرگاه الی
در اعضاء تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست
و اگر در استعمال آن لابد باشند مثل سماق و درق باید ضمع عربی و کتیرا و غیره مقوی
استعمال نمایند **سکنجبین ساده** که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزای مساوی باشد
مایل بسردی خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض
سپرز و حکه مفید است و اگر سرد تر بخواهند قند را زود و خنبان سرکه کمتر **سکنجبین دوشابی**
که سرکه یا دوشاب انگور مساوی باشد معتدل است **سکنجبین عسلی** که سرکه و عسل
بالسویه باشد گرم با عتدال رجحه امراض بلغمی و تصفیح سده و تقویت حکه و معده و تنهای
مرکبه نافع است **سکنجبین سفرجلی** جهه تقویت معده و حکه حاره و رفع غثیان و قی و اسهال
صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه
و قند از هر یک یک جزو بعوام آورند و اگر آب به شیرین تر تسب دهند قبض کمتر خواهد بود
سکنجبین اصولی جهه حبات و سرها و عطش و جلای معده از بلغم خل خمره طلا آب شیرین
بقدری که حدت سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ کرزنیه کرزنیه مکدس
و قبه بیخ کرفس و کرزنیه مکدوس مکدوس و قبه در سرکه مذکور یکشبانه روز خیسانیده
و بانش همواری بخته تا ثلث بماند پس او کم شود پس از آتش کرفته و صاف نموده بر بزند بهر جزوی

ازین مطبوخ دو خبر دو از شکر و بنوشند تا بعوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند ۳ درم
زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او بمیان ان بیندازند و در وصاف
کنند سکنجبین افسنتینی که با ربحین استعمال نمایند افسنتین ۲ بسفایج ۲ حریق سیاه ۲
حریق را نیکو کوفته بکشیانروز در نبود مثقال سرکه خیسانند و بود مثقال آب اضافه
نمایند و بالش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده دران بیندازند و چون
آب بدو دو کیسه افسنتین را انداخته یک جوش داده بعد ازان صاف نمایند و
با دو لیتر شکر بنجاه مثقال بعوام آورند هر روز تا چهارده مثقال استعمال نمایند و در مزاجی
که بسیار حار بوده باشد باین نسخه ترتیب دهند افسنتین بسفایج تخم کاسنی مکدهفت
تخم کرفس مغسل تخم خیاره بیخ کاسنی دو مثقال بیخ رازیانه دو مثقال او دو به را سرکرده
نرم سوده و آب لعاب دل خوشانیده افسنتین را در رقه بسته در اخر بکبر و جوش داده بعد از
سوختن آب صاف نمایند با دو لیتر شکر بنجاه مثقال بعوام آورند سکنجبین بنوری معمول
همه نهای مرکبه از ضعف حکر و صفرای حمی و استسقای حار نافع است تخم رازیانه ۲ تخم
کشوث ابسنتین کل سر ۲ تخم کاسنی ۲ تخم خیار ۲ تخم خربزه ۲ تخم کرفس ۲ بیخ رازیانه کبر ۲
السوس ۲ بیخ کاسنی ۲ عناب ۲ در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف بسه لیتر شکر
بعوام آورند سکنجبین انجوانی که از نالیف جعفر است در رفع تب ربع مجرب و جهه

اسهال فرس بعد بیرون آب انجدان را نیم کوب کنند در دیگ و آب جوشانده
روز دیگر بجوشانند تا نصف رسد بعد از نشستن صاف نمایند با دو شاب انگوری هر دو بیست
بقوام آورند و هر روز دو مثقال با آب ساده تره یا شیره تخم کرفس یا کرمالو
غالب باشد با کاسنی و امثال او استعمال نمایند تمام مهمل جهت اخراج حصاة قا
وجع و حصاة و ادرار بول جگر و سده و سودا را رقیق و ضعف کرده و صفرا
سوخته نافع و مدرّ است و مصلح تخم کاهو و طباشیر و صمغ عربی از هر یک یک مثقال باز او
هر یک یک طل شربت الهیه نکوده را یکروز مزبور کوفته در میان شربت
بیندازند بجوشانند و طریق آنست که بعد از جوشیدن آنقدر جهار رطل یک طل ۱۶ رطل آب
تازه بر جهار وقیه ریزند و هر وقیه یکرطل آب بتوقف بیفزایند صاف کرده
بدستور حصه دیگر را ریزند تا آنکه از آب ربع بماند و اگر تو شیر خواهند کل را بنیم
نیم رطل می نقل کبر دو شیخ اگر شیر نباشد بنیم وقیه بی شیر هم وزن آب
صاف او شکر بقوام آورند و قدری شیر تازه از آن بمالند این است آب
و اگر با نصف وزن آن شکنجبین نمایند جهت مرض صفرا اولی است
جهت ادرار بول جگر نافع است جهار رطل کلک کنج دار را بیک وجه کرده
رطل آب بجوشانند تا ربع رسد و صاف نموده با هم وزن آن شکر بقوام آورند

اگر قوی خواهد بدارچینی هر یک رطل آب انار ترش مصطکی و تخم مورد فندق بقدر درد کنار
کشنیز خشک طباشیر از هر پارچه بسته در روغن بدارند تا بجوشد سایند بقصب باطل
اگر اجزاء حاره قابضه باید اضافه کنند و اگر باردة باشد ملائم باشد از زیان ترازو قابض کند
جلاب جهت تپهای و تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و اسهال و نزف دم و تپهای
حاره هر باسره باشد و جهت تقویت آلات نفس نافع و ملین و مفتح و مقوی اعضاء و
مدر بول و عرق و جهت اورام حار مفید شکر سفید یکجزو آب باران سه جزو
عرق بید مشک ۵ جزو گلاب ۵ جزو بقوام آورند و اگر خواهند عرق بید و عرق
نیلوفر از هر یک ۵ جزو اضافه کنند نوع دیگر منقول از کامل و قانون شکر
یکجزو و آب باران ۵ جزو و گلاب ۳ جزو بقوام آورند شربت بنفشه جهت تقویت
معده و تشنگی و تشنگی و معده و جگر حار نافع آب سیب شیرین ۵ جزو آب لیمو
یکجزو شکر یکجزو مجموعه را بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه صفرا و ضعف معده
و تپ صفراوی و تشنگی نافع آب لیمو را بجوشانند تا نصف رسد
و پانزده رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تپهای حاره و سرفه و تشنگی
و تشنگی غلیان خون نافع آب و ملین ۳ رطل بنفشه تازه را بدستور
شربت ورد ۳ رطل در چهار رطل آب گرم بدوجوشانند تا ربع رفته و با سه رطل

شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند ملبس فوشنجه خواهد بود و اگر نفته خشک باشد
یک رطل او را بجوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند ترتیب نیلوفر موافق این نسخه
کاسنی جهت تنهای حاره و الالت نفسی و سرفه و تقویت دل و احشا نافع و باد جوزه شربت
مستحیل بصفرا منبوع بخلاف سایر اشربه شربتی طبی ساختن او مثل سایر شربت
نفته است و بعضی خون نیلوفر را جهار جزو با یک جزو بقوام می آورند ترتیب بنفشه جلی منقول از
کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غشیان و قی که ترش از دهانه
و بوی بد که آب سیب بفشرند دو رطل آنرا گرفته و یک رطل شکر سفید بیابا
جمهور یک رطل و نقدیه را یکسانه روز در هاون بکوبند و بعد آنرا فشرده
صاف نمایند و با آب بحوشانند تا بصفت رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته
بقوام آورند بخیسانیدن مصطکی از هر یک جزو فانله کبار و صغار و از جنس خرفان
غیر مسحوق از هر یک جزو و نقل سه درم در یک جزو آب نیم روز بجوشانند و اگر
خواهند عسل نیز در آن حل نمایند میتوانند بود ترتیب انجدیقون جهت برودت
معده و تب ربع و دلع احشا نافع و مناسب بیلان شکل کف گرفته سه من
شکر یک من ربع آبی یا جمهوری ده درم فانله صغار و کبار نیم درم و نیم درم نقل
یک دانگ و از جنس نیم درم خرفان یک درم و از نقل یک دانگ و نیم خیرزند خرفان

باقی را نمکو کفته بیندازند و در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار
حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانک و نیم خشک مطیب سازند شربت دیقوطیس
جهت ضعف جگر و معده و سرد و فساد خلط بارد نافع و کفته نه هر بلاوست لیکن
خصوص میکند جمع الامراض جوزه الدواء الاصل السوس اسماخ هر نیم نخود از زیاده
فلفل ملکم سلیخه عنبر خورسانیده یا سعد هر یک مثقال کلاب خوب کهنه
منزوع سازند و در ظرفی کداشته سر ظرف سه روز بگذارند و بعد از
غذا و قبل از غذا میل نمایند شربت جهت صرع مجرب و رافع درد سر
مرس و ضیق النفس و سرفه رطوبی و الامراض بارده و باسناد استسقا و جنون و لسان
بعد بیل ص یکرطل اسپند سا کوبیده در سه رطل آب انکور بجوشانند تا
رسد و هر روز یا ناشته مثقال تا سه روز بنوشند و جهت اعانه زنانی حمل
حامله میشده باشند و بعد از ان نوشند سه روز از این شربت بنوشند تخلف
در حمل نکند شربت نفاع جهت تحریک اشتها بسیار نیکو و مؤثر است
و منقی معده از خلط سوداوی و رافع نفخ و مهیج طعام و چون بر از معاجین باهیه
نوشند در سحر از بعد میل آب نفاع و شربت ۲ مثقال خوردن گیرد ۲ مثقال شب
یمانی یک مثقال سائیده با نوشادر خمیر مایه کرده بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا

نصف سد پسته نصف سه مثقال عسل تقوام آورند شربت بدل الخمر
یا بخر و خمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و روغن بنفشه آلوده بسرشند و در جمیع افعال
قائم مقام خمر و اکثر است شربت السطوخودوس جهت تقویت دماغ نافع و معده
بارده و اسطوخودوس نرم فاخته خشک فانیذ از هر یک شش مثقال گل کاو زبان سه
تخم رازیانه تخم کرفس گل کبر سیستبل از هر یک پنج مویز دانه بیرون کرده
از هر یک سی عدد گل بنفشه سه تخم خیارین سه مثقال شکر سفید هفت مثقال
کنند و بیاشامند و مجرب است جهت صداع و شقیقه و سودا و
و در نقرس و ارجنیه و سیلان و رخوت اعضا و استرخا و لقوه و فالج و رعشه و
در جوزه و نسیان و بیخوابی و وسواس و وحشت کنند و هر روز شربت مذکور
مثقال تا یازده مثقال شراب ریحانی از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد
شراب الیمو مؤلف شفاء الاسقام و مذکره ذکر کرده و ما نیز مناسب دیدیم
کبر و التهاب و رفع اخلاط محترقه و تباهی دوری و ضعف دماغ و دل
و فالج و ارتعاش اطفال و صداع سودا وی و دفع قشنگ و گزیدن عقرب
و سایر سموم نافع و خاصه صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط
لزج و فضله ریه ادویه را رساند مقدار شربت و مورث اسهال با بس ضعف

باه و معلج او با دام و خشخاش آب و لخه با آب بنفشه نرنجب و نهند جهه تقویه
معده و رفع بخارات دماغ و خیالات نافع است و لخه با آب به نایند جهه
تقویه معده و دل و رفع خفقان محرر دانسته اند و لخه با سرخس و نرنجبین نرنجب
و نهند جهه ابو و سعال و ضیق النفس و در دسنبه و لخه با عناب جهه سعال
جهه حرقه البول و در دمثانه نافع است و طریق ساختن آنست هر سکر بقدر
سابیده در قدح مدهوش با آب لیمو تر کرده و روی قدح سابه کرمانی بوشیده
تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس سکر سابیده در شیر تازه حلی بمصر و مثل آن آب
مضاف اضافه کرده باشی نرم بجوشانند و قدر شیر باید ثلث سکر باشد
و کف او را بگیرند و آب لیمو تدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از سکر بقدر سه
دوقیه یا چهار دوقیه آب لیمو به قدر نیم لیمو آن قدر هر چند آب لیمو آب
به شربت بخورد او دهند و مصنع آنکه هم عربی محلول بقدر آب لیمو تفته نمایند
و ملعب آنکه بکعاب به دانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تفته کنند و منفعه آنکه
آب بنفشه تازه تفته نمایند و لخه با شربت و نرنجبین نرنجب و نهند و اولی
آنکه بجای سکر نرنجبین کنند و یا نصف شکر باشد و نصف سکر نرنجبین تفته نمایند
شربت انار ساده و شربت سیب ساده و انشال آن

هریک از آبهای آن قند یا عسل یا خشت یا نمک یا گوری باشد و بعضی
با منا صفه گفته اند و شربت آن ازرش جهت تسکین صفرا و قوت معده و قطع
اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت آن ازرش جهت اسهال
و در دسته و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال
طبیعی و از توت سفید جهت امراض اللات تنفس و ضعف با ضمه و قوت معده
و شربت رمانین جهت قوت احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت خاص
جهت قوت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت سماق و سایر مواد ترشی
قابضه قابض و مقوی احشا و مسکن حرارتند و شربت میوهای شیرین بدسور
زیرا که غلبه صفرا باشد یا مستحیل میشود شربت ترنج جهت خفقان حاره و
امراض حاره دل و اعضا از همه ترشی ترنج اولی و در کلات آب بکر آن بهتر
نارنج ترشی در رحم او نماند پس باز اوهر یک عضو همال و مجتمع قند
اضافه نمایند تقویم آورند شربت ترنج نافع است و اوجاع سینه و
سرفه کهنه و ذات الریه و سوداوی نفس و صلابه معده و سدها را مفید و مزاج
المعجم ۳۰ م عناب سپستان بخر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هریک
۳۰ بیخ نیلوفر بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هریک ۳ م

بهدانه از تخم کدو از یانه از هریک ۵ درم تخم خیاری مغز تخم کدو و خربزه مغز
مغز خب صنوبر بسیل للصب از هریک ۳ درم تخم خطمی تخم کتان از هریک ۳ درم از گلها بنفشه
گلبه بخوشاند و با اجزاء طلی سکر تقویم آورند و مرهمها را کوبیده و رلی حل کنند
نوع دیگر مشهور است روغن خشخاش یا روغن بادام یا روغن بنفشه
عدس و عناب سپستان از هریک عدد ۲۰ حلبه ۳۰ عدد آمیزند بدانه نیشته تخم کرفس تخم
کدو از یانه از هریک ۲ درم حل شده آورند با اجزاء طلی سکر تقویم آورند
تربت کاوزبانه جهت تقویت دل و توحش سودا و خفقان نافع است ۵ حل
کاوزبان جهل ل با دو بخوبه بسته ل حل شده آورند با دو بسیل آ
انجار سکر تقویم آورند تربت انجار جهت حبس نفوس سیلان خون از جمیع اعضاء
باطنه و رحم و التیام قروح للصلبه در سینه و شش بهم رسد ریشه انجار بصل
خرتوب سای بیخ ل صندل سرخ و سفید سوده ها گلبه از هریک ۲ درم تخم مورد
با گلاب طلی سکر تقویم آورند تربت دنیار از تالیف بخور عیسی و جهل سر بته
و اخراج اخلاط بیکدنیار طلا بیضه مرغ گلبه الله بسیار مسی تربت دنیار سنده جهت تهلو و خفوت اخلاط شده
از اعتاق بدن و ضعف معده و جگر و زرد بیکدنیار بدانه تخم کاسنی بکده ل عود بخ بوسن
بکده تخم کشوث کل سرخ پاک کرده قیطون و قبض مصطکی و زعفران

فرد ناکمل را دوم

فودنج مکدل اردصه یه سالکوفه اگر جهه تب باشد سور آب کاسنی بخیسانند اگر جهه محقق باشد
در آب ریحانیه و بهتر آنست که سه روز در میان دو بخیسانند بدهند و روغن کاسنی و بالیان
و بنفشه و بکا و فانیذ و موز بیدانه با بسویه از هر یک بیخ ل چوشانند تا بثلث رسد بیدانه
رسیده باشد و باز آرند هر یک را طل از آن آب یک ل ریزند چیزهای ل آسارون را نیم
نعنه با هر طل شکر نقوع آورند سعوط و غرغره سازند بعد از قی قرص اضافه کنند شربت
خیارشنبر نافع است جهه مرطوبین و حبس تنقیت و رفع ورم سینه و سرفه و درد سر و
سرسام و بهر حرارت و رفع تشنگی و اخلاط ۱۱۱ محرقه و جوش یا شربت ورد مکرر
ممزوج شش بعد از قصد بنوشند و رفع قصد و نقوت ضعف قوتها می کند قدر شربتش تا
بیست ل است و قولنج تا ۷ سال یا دو صد عدد خیارشنبر رسیده را با نیم او
کوبیده و با پوست و تخم علیحده بکوبند و نیم سیر روغن بنفشه و یا ده مثقال آن آب
نیسان بجوشانند تا بثلث رسد و با مثقال آن شکر نقوع آورند شربت عناب
منقول از تذکره و مولفی نسخه اصول الشربت است و مولف او غیر نسخه را خوش می داند
جهه سینه و امعا فایده علی و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خونی و آبله و جهه ماده
و مصلح حال اطفال است و قولنج تا ۷ ماه با دو صد عناب با طل کشمش خشک
عدس هیچ کاسنه لذیذ یک ل او بیفزوده و طل آب بجوشانند تا بثلث رسد

پس صاف نمضه بوزن آن شکر بقوام آورند ترياق العنصل سکنجبين عنصلي
نيز مانند سفوف از کامل جهه صلابت پس روغن و شکر و لقيح سيده و قطع و غلاظ عنصلي
و دفع ضيق النفس و سرفه کهنه از رطوبت باشد نافع است پياز خشک سه ديگر طبل
و نيم باکارد جويدن ريزه کنند و با آنچه رطل سرکه بآتش نرم بجوشانند تا دو ثلث
پس صاف نمضه باز آورند هر يک رطل و نيم شکر اضافه کنند بقوام تعليقه کف
بگيرند و اين للاعلاء و فتح آن فدمايش آن دو به سه اضافه کنند هر يک نيم ريزه
کوبانيده عاقرقرحا پنج درم زنجبل زرد خشک بوزن نصف آن هر يک ۵ ل فلفل
دراز پنج درم زرنباد کاشم هر يک دو ل و نيم قرفا يا دو ل سداب سه ل ساذج سه
سه ل عصل دو سر که حسانيده بجوشانند و از اين صورت جهه جمع علل عصبانی
و امراض بارده مزمنه بغايت نافع است ترتيب عصل نوعی ديگر مجرب جهت
جهه سرفه کهنه و ضيق النفس و مواد سودا وی و بلغمی و سده حابس و تقويت معده
و دماغ نافع و ديگر در تجربه رسيده و مجرب است پياز خشک سه دو درم خشک اصل السوس
کل کاو زبان پرسياوشان از هر يک دو درم عناب يکصد عدد يک ۵ ل نشاسته
خشک سه ذرا بيخ لوسن کنيز قرنفل هر يک سه ل در صد و بجاه ل سرکه و چهار صد
و بجاه مثقال آب دو به سه شبانروز خيسانيده بجوشانند تا نصف رسد پس صاف

نسخه ناتمام

نصف یا سه دل سکر تقویم آورند و هر روز صبح آن ساده آن باب مطبوع پر
سیاوشان و در مثال آن بنوشند شراب الکبد شربت کادی نیز کوبند منقول
از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهه حصه و اینه و باب سرخ و ما
شراد جمیع الامراض و موی و نیکس حرارت قوه و فد اخلاط محترقه را بشارت
دلیا شد و جهه بیرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و خفقان و فسه اخلاط
و نیکو کردن بوی دهان نجابت موز است جوب کادی نیکوب کرده شاخ
بالایان و بیخ بالایان تمرهندی غناب و اینه بیرون کفه از هریک یک طل کاب
سرخ نیم طل سهل الحلب یک از چوبک کفه هریک چهار مثقال کج
و فید هریک ده مثقال بکیانه یک روز در چهار مثل آب بخیسانند پس بجوشانند
تا ربع رسد و صاف کنند و با طل سکر کرده و آب انار ترش و شیرین از
هریک یک طلی بجوشانند تا قوام مایل غلیظ پس یکمثقال سکر جزو در هر طل آن
چند جوشی دهند تا قوام کرده و از سر آتش برگرفته کافور و خولنجان از
هریک سه درم در وقت کشتن قدر شربتی از دو مثقال تا هفت مثقال و نیم است
و جهه اطفال یکمثقال شربت جعده سرد اخراج صفرا جهه ادرار و قرحه
حیض و بول و رفع خفقان اخلاط و ریاح و تفتیح سدد مجرب است سکنجبین سبع

جعده خرمل قرص نیلوفر بزرگ جنبه تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار یکدرم ال الهل تخم کرفس
رازیانه رونانی مغز تخم کاسنی قطر بیون وسنی یکدرم ۲ دول آمیخته بیدانه تخم زرد
یکدرم دل در یکسی تر زآب خیسانیده بجوشانند تا ربع رسد و با مدد و بجاه ال آشک
بقوام آورند و هر روز دو مرتبه دو مثقال آورا با آب بیدار شیرخشت و قبل بخوشند یکگاه
طبع یابس باشد با کل کمی و مجموعه مقوی و محارب قوی بیمار نامند شراب انجی
مولد الدم قوی ناجهه ضعف دل و خفقان و ضعف معده بی سبب نافع است
یکمن تخم انجیر نقار شسته یکگاه در خشت با لنگ شب بجاه عدد ساعت در شراب صاف
کهنه یا جمهوری یکدرم بیمی صدر هر روز صبح صدو بجاه ال آشب هفت روز بخیسانند
پس صاف نموده با مدد و بجاه ال عسل کف کرده بقوام آورند و بعصر از پوست
تخم بیرون و مطبوخ تیز میدهند و بعضی یکمن عسل بوست تخم سابق در دو
و بجاه ال آب خیسانیده می جوشانند تا بنلث رسد پس صاف کرده با یکمن عسل
عسل بقوام می آورند شراب سپستون از اقسام خمر است جهت امراض حاره بارده بغایت
نافع و مقوی است حرارت غریزی را بسیار بمدد آب انگور صاف یکمن آبش نیم
جوشانیده کف بگیرند و نیمدل آب عسل اضافه نموده بجوشانند تا بحد رسد
اهل قافله کبار فرفه فرنقل و ارفلفل از هر یک بجدیم نیم سائیده در

۳ تا آخر بچوشه و بعد از برودشه ن پارچه را افشرده بیندازند

پارچه بسته در اول طبخ بیندازند نور ۳ دم خرفون در وقتی که در شیشه‌ها کنند
و سر شیشه‌ها محکم کنند تا چهار روز در آفتاب گذارند و هر چند کهنه شود قوی‌تری
کف تراب افسنتین کبیر مولد لنسخه قدما مقوی معده و مصلح سده و مسهل صفرا و
مقوی اعصاب و دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار ل خاریقون مثل آن کل مع
هشت ل صبر زرد دو ل حاشا مثل آن مصطکی نیم کرفس از هر دو سون سنبل
الطیب اسارون ساوج هندی هر یک یک ل نعناع اوراق الورد کل آن یک کرفس
سیچ زایانه دو ل قرنفل دو درم زعفران هر یک آن نیم درهم در هشت رطل شراب بخوابانند
تا نصف رسد و باید رطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر جای شراب آب و
بجای عسل شکر کنند می‌تواند بود نوعدیگر در ضعف کبد جهت مالیخولیای
مرارتی و ضعف معده و اذا رودت باشد و سوء الهضم بغایت از مفرحات
افسنتین دو ل کل سیچ بیست ل آنرا بعد ل خاریقون عدل آن سنبل الطیب دو ل
در چهار رطل آب بخوابانند تا نصف رسد و با صد و بیست ل شکر بقوام آورند
و اگر بدل عسل و سنبل سه عدل کنند قوی‌تر خواهد بود و جهت مکروه بخره نحصه
نوعدیگر از مجربات جهت ضعف معده و جگر و یرقان و سوء طبع و حرارت قلع
یاس نعناع نافه از هر یک دو ل کل سیچ عدل آن تمر هندی دو ل تربخبین سه ل

جوشانیده وصاف نمایند و مجموع یکسر است شربت ابریشم جهت تقویه دل
و اعضای رئیسه و رفع خفقان مادر و بلغم سر و توحش سودادی و اقسام مالیخولیا
و بیکه نافع است و موافق نسخه قدما است ابریشم خام هر عیار از صمغ است نه ابریشم متعارف
که بعرف اطبا بر آخر آن است بسیصد مثقال یکپیمانه روزد رنیم لیتر و یا نصف آبی که آنرا نافه
چند بار در و انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث برسد و ابریشم را
افشرده بیرون آورند و بنبات بهم آل گل گاوزبان و یا نصف آب بادرنجبویه را
علحده در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثین بماند و آب اول را افشاده آب ابریشم
کنند و با سیصد مثقال سکر نقوم آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک دو هم
و ورق نقره سه وارید مصطکی از هر یک دو مثقال در لیلی حل کنند و بعضی بجای
دو هیله حریر گفته کرده اند و اگر دو هیله کنید باید شکافت و کم ابریشم را بیرون کنند
هر یا هیله بخوشانند شربت ابریشم هر معمول مناخری است موافق نسخه مرحوم
مغفور حکیم مهر با قرمی موافق اکثر امزجه و در رفع مولد سودادی و خفقان و تقویه
دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت موثر است
ابریشم حریر سیصد مثقال سه روز در عرق گاوزبان و عرق بید مشک و عرق سادجه
و گلاب از هر یک یکمن تبریزی هر شصت مثقال باشد آب سیب بی آب امرود سرین

آب انار شیرین آب بیدستر هر یک دو لیت مثقال بخسانند و بعد از نان بخورانند
تا بیع رسد و در حین خوردن بدن مصطکی سپند هندی و جوز بوا بسا رغفران
هر یک آن بهل درم نقل عود ساوج هندی هر یک آن دو درم زرنب سه درم کوفته
در یار چه بسته در نان انداخته بخورانند و بعد از نان هر آبها بیع رسد از آن دو دو لیت
افسرده آب صافی که در یا شش مثقال سکر سفید دو لیت آن عسل بقوام آورده
و عنبر اشهب دو درم حلاله از هر یک آن درم نقره ۳ آن خمیر نان حل کنند
و اگر فربه خواهند مصطکی زعفران و روغن بهمی قرنفل عود بهل سنبل زرد
از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بقاقه نمایند و بعضی سکر سفید دو لیت
و عسل سه مثقال در زعفران سرشته بخورانند بلکه بعد از قوام در وصل می کنند
و این آب چه زعفران را بخوشانیدن ضعف الدماغ میکند شربت فواکه
معتدل معمول متاخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت ناقهین و ضعف اعضا
نافع است آب لاله رخشی و خربزه آب امرود ترشک و خربزه آب سیب ترش آب به ابهیز و ترشک
و خربزه از هر یک یکجو و آب نیم خورده کوچ نارسیده آب ترنج یک مثقال نیم خروبا
نبات آبها سکر سفید بقوام آورند و بعضی نکجو آب انگور اضافه می کنند و
آن آب را که انگور ندارد علیحده بخوشانند تا مثلثان ثلیث بقیه بماند و آب

شراب فواکه ترش جهت تقویت احشا و نافعیتی وصاحبان لینت طبع وجهه صاحب
سعال موافق است و آب میوه های ترش سابق مذکور شد باشد آن سکنجبین
آورند شراب فواکه ترش قابضی تر از فواکه ترش است و در منافع مثل آن و صاحب
سعال را موافق است و عمل آن بدستور سابق است از آب میوه های ترش
ترتیب دهند و هر یک از این اشربه را موافق احوال هر شخص تقویه یا دوه مناسبه
می فرمایند نحوه اعداد موافقه را گوشه در بیان جمله بسته و در آن بخوانند شربت خودنی ترش
معمول مناخولیی و مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت رفع غشیان و بدی هاضمه و
بخارات محرقه نافع است آب سیب ترش و ترش آب انار ترش و ترش
آب به ترش و ترش آب لیمو از هر یک صد و بیست درم یا سیصد مثقال قند بقوام
آورند و عود قماری صندل سفید کل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون
بسباسه بادرنجبویه سنا و سنگ و عنبر ورق طلا و نقره هر یک حل کنند شربت
تر باقی هر یک از هر سموم و کرنبن رافع است و جهت گرز و خفقان و غشیان و دل انگیختن
اشتها مجرب است منقول از تذکره آب زرشک و آب سیب ترش هر یک سیصد مثقال
آب لیمو آب ترنج هر یک صد و بیست درم یا ثلث آن سکنجبین بقوام آورند و مروارید یی
هر یک ترنج حل کرده باشد بیست مثقال اضافه کنند و در بوتیه در آن کنند

از اهل قلم مقام

الاغراض قائم مقام تریاق فاروق است **شربت هندی** منقول از ترجمه ماهرویست
جهه زرد کرده و مثانه ورحم و جگر و معص و ورم پسر و عرق النسا و نفث الدم و
ریو و قولنج و خفقان و فرحه امعاء و بهای دایره و کزیدن هوام و درد کمر و مفاصل
مجرب و انسته انرا بجیزرد و ساده بنیانه هر یک صد و پنجاه آن یکنیانه روز در
وزن آن آب بجوشانند و بخیانند و پس بجوشانند تا بثلث رسد بعد از نقل صاف
نمایند و شیره کل سیر تازه بصد آن و قند سفید بصد آن بجوشانند تا بقوام سکنجبین
رسد و صد و پنجاه آن ریوند چینی هر یک بتر کرده باشند و بشاکه مثقال کرده
کاوی چرب بنهه و دقایق حل کنند از خمالصه آن تا بیست آن استعمال نمایند
شربت صندل جهه تقویه معده و رفع رسهات و سیلان حوض و ضعف
دل و جگر حار پیست آن صندل سفید سه نیمکوب کرده در نیم رطل
گلاب و شانه روز خیانیده صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند
تا بقیه قوه او در آب رود پس صاف نموده با گلاب سابق و یکرطل شکر
نقوم آورند و اگر خالص ترخواهند یک اوقیه نارون آن شکر را در دن خیانیده
صاف نمایند و بعد از نقل نقوم آورند و اگر قدم آن شکر نخواهند بجای گلاب
در سرکه و یا آب لیمو بخیانند و در شربت هندبا صندل بهی و سفید یا المضفه

کشد و او قابض ترین خلط ترنجبین اجاص منقول از حاوی چهره در دسر و تهای حاره
و یرقان نافع و مسهل صفرا است الوجا سالدر آب خیسانیده بخورانند با عصاره خلف
الصفا نیم شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نیم تولنج آورند و اگر بقدری
زیاده مسهل اضافه نمایند قوی الفعل خلط ترنجبین بدستور شربت اجاص
ترنجبین بود چهره سرفه و قوه رئیه را سهال و اقیا و قطع سیلان خون و
تقویه معده و امعا نافع است بحم مورد سلا با چهار مثقال آب بخورانند
بعد از چیاندن و بمکوب کردن لای آبی رسد و با وزن او شکر تقویم
آورند ترنجبین قابض زرنایف الوی ره چهره اسهال و زنی للاحا محرب است
خصوصا گاه با نفوذ قابضه نوشند و آب آن مرده است از زهر
رطلی گرفته سه آل بحم مورد سلا در آن خیسانیده بخورانند با عصاره خلف الصفا
نیم اسعمال کنند و اگر اسهال بلغمی باشد در آبی خوشانیدن خلط مهلک سکنجبین
مصطکی از هر یک دو آل در یا عصاره نسته در آن بخورانند ترنجبین مسهل زرنایف چهره
خلط مارده و ضعف معده و دنا هو و تصحح سدده و اخلاص سودا دوی نیابت
نافع است و بهترین مسهلات است کل کم سنا یکی از هر یک ده آل نفته بنت
مثقال نرید نصف عاقرقرحا افسنتین زدی از هر یک پنج آل بحم گشوث اصطوخودوس

مصطکی هریک ۳ آل سنبل الطیب دو آل خلنجان سیسنان هریک سی عدد
در جهار صل آب بکروز خیسانیده بجوشانند تا دو نیم رطل آن بخیسانی
و سکر بالمناصفه بقوام آورند و بانیخ آل داده آل استعمال کنند شربت کنوت که در اصفهان
بسیار مشهور است و مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تپهای مرکبه
و سوداویه مفید است تخم کنوت ۳ آل تخم کاسنی ۳ آل تخم خیارین ۳ آل
خربزه کرنک هلیله ۳ آل بوست بیخ کاسنی بیخ سپرک هریک ۲ آل انسون ۱ آل
بانگ بقوام آورند داده آل شیرخشت تخم کاهو تخم خربزه تخم کاسنی تخم خربزه
و آب کاسنی آن نوشند شربت دیگر معروف مساعدی جهت امراض جگر و سده
یاس ریقا و تپهای مرکبه نافعه و فرح الاعتدال قسم کاسنی هریک کاسنی کل
سیاه ریوند تخم کنوت بکروز خیسانیده بجوشانند و با طل بانگ بقوام
آورند نوشند یکی جهت حرارت جگر و دفع صفرا خلط نافع قسم کاسنی
زرشک هلیله قندل سفید لک مغول اصل السوس تخم کنوت کل سیاه کوهه
درخرن کاسنی با آب آن خیسانیده بجوشانند صاف نمایند و با نگ بقوام
آورند مقدار اضافه کنند قوی کبد شربت غوره جهت حرارت معده ضعف
آن و تحلیل صفرا معده و دردهای گرم دفع سموم و تسکین تشنگی و بوسیر احشاء

زمان آبستن میفتد آب خوره بجوشاند تا نصف رسد و بکار برند
و روز دیگر ماهی مرتفع بجوشاند با بوی او سازد بر دلف با شکر طلی بقلم
آورند تربت المؤید از تالیف قدماست مقوی معده و دافع خفقان و مشاعر او
و را لخلاصی یارده نهایتی خوالعبوس تریج رطل ماحو یکوفته فرنقل آل خرد
آل حلکوب کنند و ریح رطل آب شکر آب سه شبانه روز بخیسانند و با سه رطل
شکر بقدر و حاشقل مصطکا و نیم آل رعوان و وج و ارمک بجوشانند تا مایل
بقوام کف بر سطح صاف بمصطکا استعمال کنند نزاب مجیبه جهر نفوت معده و اسهال مزمن
و درد جگر و فی و عشیان و فواق و لشکاف دافع مشقول از جامع ابن البیطار
آب بنفشه گرفتن طرطل آب سیب ترش یکرطل بجوشانند تا نصف رسد و با
یکرطل عسل و یکرطل نشاسته کهنه بجوشانند تا نصف رسد و با یکرطل عسل و یکرطل
نشاسته کهنه بجوشانند تا نصف رسد و بگیرند و بکوبند و بغربال مصطکا بیاسیند
و بعد فرنقل جوز بوا هل قاقله کبار و از هر یک رتحیل مشک ساییده قرص قرص نمایند
جهر الخلاصی یارده خصیاء و دماغی ماهو و مصطکا بلم غلیظ صاف و بقدر
نیم رطل عسل صاف بسا بهش جوز آب با آنش نرم بجوشانند تا بقوام نگهدارند
رسد و با زنهار یک رطل عسل دوم فنقل مکوبیده و بارچه بسته در آن بجوشانند

شراب العسل جهة معده وجگر سرد و الغاض غصب نافع است وزن ده رطل عسل با سه
رطل آب و سبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قرنفل و خولنجان و زنجبیل و جوز بوا و
دار فلفل و زرنباد هر یک دو مثقال بجوشانند تا نقوام آید پس صاف نموده
استعمال نمایند اما ربوب سازند از آب انجر یکه مقشر باشد بدا
بجوشانند رقیق رسد و مجموع او قاقیا نیم رطل شکر نیم رطل و اگر زنجبیل
اضافه کنند باید قدر قلیل باشد جهت رفع قی و غوغه و دوا جهت خفقان و درد دل
بسیار نافع آب بوسه گردکان تازه بگیرند بجوشانند تا نیم بماند و با مثل آن عسل
و با نیمی او مثلث بجوشانند تا نیم بماند و بکوفته مرصاف دو نیم وقیه زعفران
و نیم وقیه سنبل اضافه نمایند و الکر سنبل ازین ترکیب بیندازند و مثلث وقت
کافور است ربوب خشخاش آن را لیق قدما بسیار جهت نوائی حاره نافع است
ربوب عدس جهت سکی سازند بگویند یک شبانه روز در نیم صد مل آب خیسانده
بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال شکر با عسل با مثلث
بقوام آورند بعربی تعویل کردن و افاقیا خوانند بعضی عصاره لحسه التیس
آن را هم یکی گویند و بعضی مخلوط کنند با بنشه در مرباب که انتخاب نامند
دو صد نیمی از حلوا و مربا و ثقیل مبهی و سمی میل و معوی از عصاب و یکی از صاف فاضل

تازه هر پوست را در جدا شده باشند در آب یک صاف که بقدر چند روز داشته
باشد و هر روز یک بار بگردانند و بار بخوشانند و بار بجوشانند تا اثر آب
از یک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و بخته شود و چون سرد
بقوام آید صاف کنند و بیوشانند و بار دیگر بر آتش گذارند و پوست
هندوانه و زرد و مازو و آلی و اگر قوی تر خواهند هندوانه و مرمای صاف
زرد و یک بار از هر صد مثقال و از جنبد رحیل زرد یک بار از هر صد مثقال
قرنفل و هیل جزو لایتجزا هر یک سی مثقال یکدانگ کوفته و بخته نرم و بعد
مقوی معده و دل است و جهت هضم کردن بوی دهانی موثر مرمای به در منافع
مثل اوست و در تقویت معده قوی تر مرمای انگ جهت سینه و دل و تقویت معده موثر است
خصوصاً چون با پوست بیدانه و تخم هندوانه و مرمای ساعی از هر یک
سبب به سه مثقال پوست و تخم و مغز هر یک سه مثقال از هر یک پاک کرده بقدر
یکمشت زمرد کنند و طبخ نمایند با نخبه کف و نوشاب بدون آن قدر عسل و
شکر یا آب آلی تقلیم آورند بعد از نان جرم هر یک سه مثقال
چندان بجوشانند رطوبه آب در جرم هیچ نماند مرمای مرمای جهت قطع
صفرا و تقویت معده حاره و دل نافعه است پوست بیدانه هر یکی خرد شده

بادرنگبویه و زنجبیل بیرون آورند و در آب بجوشانند تا نیمی از آن بسوزد پس
شوند و نیم کف پس با عسل و سکنجبین دستوری هر گدازشت بجوشانند مرباتی زنجبیل
در زمستان بارد و سلطه کوبند چهار نقوست ساده کرده و مشانه و ناخنهم طعام معده بارد
و تب بلغمی بود و سودای نافع و مدر بول است زنجبیل سودا و بلغم و درد
و خشک کند بآب و انبک عسل بجوشانند تا نیم شود پس بسوده بگذارند
کف کرده چندان بگذارند در او سیب بپوشانند و بگذارند تا نرم شود مرباتی سیب
مقوی معده و باشهوه و محفف رطوبت معده و بطن طبع و جهت ضعف محرک و دیر هضم
و ریاح غلیظ سیر و سودای هر اندام تا بلغم بهم رسیده باشد نافع است
سیب حامض
سیب حامض کاهلی و رنگ سیب و آب بقدری هر دو را بپوشانند بجوشانند و
و بجاه دلم خاکستر خوب تا گرد آن بگیرند و هر سه روز یکبار آب و خاکستر
تغیر دهند و بعد از ده روز سیب بشویند و باقدری آب هر دو را بپوشانند
و یک کف جوشانده جوشانند چو بجه شود پس بر دن آورده بر آب
خنک کنند و از جوشاکه سازند و با شیرینی ده بخورند هر عضوی را که عسل
کف کرده بقدر قرو کردن آن در ظرف کنند و سبب بگذارند و عسل سیب
تغیر دهند و چند جوش باید داد تا خاصیت جمع شود و دیگر طریق هر اندام که در آشته

و شقیقه و اخلاط کوخته و رفع سدد و مجرب میباشد و چون با نمرهندی و عناب
بجوشانند جهت اسقاط سدد بعد از سقط و هر دو تخم کلقند و چون بجوشانند
و صاف نمایند با مقداری شکر سرخ و رد مکرر و گویند مضر جگر و بورش
نشکر است و مصالح او حبس حابس قوی در بر بس و رطوبت باجهالله مثقال و لادن
باجهار مثقال است و طبیخ او باید با بس مثل او آب باشد تا نه یک رسد و هر
روز بجکر بخلاف قیاس و تجربه است کل ارمنی ۱ و کل ارمنی و ارمنی پاک کوفته بدست
چندان بسفارند در خوب و درهم نخود و با قند بسایند سه روز هر روز صبح و شام
بر هم زنند بعد از ان جهل روز در آفتاب گذارند و هر گاه شکر کمی
زیاده نماید و باید فرمان شکر او کل مقدار چهار حصه باشد و عسل باید بین کل
عسل کفه زیاده نخود و در آفتاب گذارند مرهای زرد ک جهت تصفیه
صوت و تقویت سینه و منع نزلات و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و تنفس
و ضعف ماه بی عدیل است زرد ک تره کوفته بجوشانند تا چهار انگشت و عسل زیاده
نخود بجوشانند تا آب زرد ک جوشیده نماند پس بارزنی هر صد لادن
زرد ک کوفته و بخته زیاده نماید بخود فارسی قوقل جلد جنبه بجوشانند
خوب بود از زیاد کباب از هر یک نیم آن تفیح ۲ مرهای بفارسی خمیر بیفته نماند مهل

۲ آرد دو رغن ۲ دارد

تازه می خوشاند و بعد از ۳ روز اندرون عسل پرورده
می کنند و ۲ حلوای آرد خلط دوری بهضم می باشد و مولد خلط مرّاری و سودا دویست
خصوصاً در محرورین و لثجه بلغم آلود و روغن باشد کاسف و دافع است و در غرب
الفعل مانجه لذوذ تر شیب دهند و تفصیل مجموع آن متعذر است و لکن تعریفی
کرده میشود در دستوری باید جهه ساختن خمیر کند حلوای شکر پاره مولد خون نیکو
و بلغم سینه و مولد قوی سودای بهتر از بلغم شکر باشد و مسکن سبل و مضر حکر حاره
باشد آلا کند بسیار نرم سائیده باشند و روغن باشد کم بریان کنند شکر را بقوام آورند
آنقدر که اندک دراز بکشد و دران کرده بهم زنند تا منعقد گردد حلوای کز انگبین
مایل باعتدال و الطف حلوهاست و جهه سرفه و خشونت حلق و پیوست طبع
نافع و سریع الانحدار است ۳ خورد کز انگبین صاف کرده را بنکر و شکر خام باقدری
آب بجوشانند و کف بسیار بهم زنند آنقدر کف بگیرد و چون بانتهای قوام
رسد قدری روغن کنجد تازه بیاشند تا خوب بسته شود و بعد از قوام تمام
چون اندکی دراز بکشد باندک حرکتی شکسته شود در انوقت منع بسته
بود الفه و بارحیل و امثال آن قدری صاحب زعفران بیامیزند حلوای سوهان
موافق صفرا و دین و کبر العذا و مولد خون غلیظ و جهه دردگر و تقویه اعضاء رئیسه

نافع است کندم سه در آب چندان بخیسانند بخمیر در آرد پس در کیسه کهنه در آفتاب
گذارند و هر روز در آب بزنند تا بیاشند باشروع کنند پس شستن پس در آفتاب
خشک کرده آرد کنند و با نصف وزن آن آرد کندم مخلوط نمایند و آنگاه
بجوشانند آنقدر که از یک ربع کم نشود و بخورانند تا آنقدر طبع عام یابد
بسیار خلیط کف پس قدری روغن طعام بار روغن بنفشه اضافه نمایند و بعد از چند
روز شستن با آب انگوری یا عدس شیرین هر مقدار که باشد اضافه نمایند
چندان بجوشانند در روغن خشک کرده سه شروع بدفع کردن نماید بعد از آن
معونه و گردکان و بادام و مغز چهار تخم خربزه و مغز تخم خیار و جوز بویا و فرنجمشک از
هر یک بقدری که اضافه نماید بدانچه موافق آید تر حلوا فنجه از آن شسته
ترتیب دهند موافق سینه و حلق و فرجه امعاء و ترتیب اعضاء و جهه سل و سرفه
و تب دق نافع است شسته را با آب بجوشانند تا خلیط نخود و طبخ تمام یابد
و شکر صاف کهنه اضافه نمایند و بعد از آن هر قرص بانعناع کوفته قدری روغن
بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از فرقه ترتیب دهند
جهت امراض مذکوره بسیار نافع و سرد تر از قسم اول است ص تخم خربزه را بسره غلطی
کرده بآب شسته با نشاسته بجوشانند و بشکر و روغن بنفشه اضافه نمایند و چندان

طبخ ما

بجوشانند

بجوشانند در روغن خنب کهنه بمالند شربه مدفع کند و آنچه از ریخ تریت دهند
قابض و مقوی بدن و معده خلط صالح است بجای نشاسته نشر ریخ کنند یا ریخ بسیار
چندان بجوشانند حتی کعب بستور شکر و روغن اضافه نمایند و بستور طبخ
دهند تا منعقد گردد و قدری عنبر در آن داخل کنند و لکر دهان و دو حلوای آن نشسته
دارچینی مخلوط نمایند مسهل تر ملک دارچینی خواهد بود حلوای ریخ مقوی معده و
جگر و دماغ و معده خلط صالح و متعدل الکیفیه است هر یک از ریخ و حلوا چهار بهدانه یا پنج
گردان از پوست و تخم بکوبند و طبخ نمایند تا مهر انعقاد آن آب بگذارند و لکر قدری
کلاب بآن اضافه کنند بهتر است و معدل گرفته با شکر نقوام آورده بقدری
از شربت آن معلوم باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز تخم پوزده
بقدر احتیاج مخلوط نمایند حلوای ریخ و حلوای بالنگ تر کنند بهتر است حلوا باه
و مقوی احشاء و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک سه روز از تر کردن
پوست بیرون آورده تخم آن هر قدر که خواسته باشند نرم بکوبند
و بستور حلوای سیب با شکر نقوام آورده و قدری آب ریخ هر دو را در آن
کنند اضافه نمایند و بعد از چند جوش تر شد مغز تخم پوزده با و مخلوط کنند و لکر
بجای آب ریخ آب لیمو یا آب ترنج کنند و منعقد نمایند و لکر قدری از

پوست بادام و مغز پسته که باشند ملحی سازند و اولی آنست و انفع خواهد بود و اگر
بجای بادام مغز گردکان سازند هر آینه به دستور بعمل آورند و در تقویت باه قوی‌تر و ثقیل‌تر
از حلوای سیب و بادام است **طریق** بود را اول بمغز نشسته یا بادام جهت حلویات انست
که عسل گندم در دیگی که در نشسته کنند و آن عجینه که بهم زنند منعقد شود و بوی دارد
پس از آن بپوسی پاک که در استعمال نمایند **فالوذج** معرب پالوده است از حلوای
نشاسته و عسل و در منافع مثل آن است و مفرح معده و سرد و مرطوب است نشاسته را با قدری
شکر با آب بسرشته که چندان بجوشانند که حل شود و بسته گردد پس در طبقی
که بعد از بسته شدن نگاه دارند ریزند و با شربت قند و عسل بحسب امر جمله استعمال
نمایند **فرنی** حلوای معروف مهلبیه باشد کثیر الغذا و مسمن بدن و مقوی گرده و
جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولید منی و به طبع نافع و مسدد و مصلح
جگر و ضعف و در معده سرد و بطی الهضم است **ص** آرد برنج را با آب و شیر با مطابقت خورده
بجوشانند هر آینه و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته گردد
صفته حلوای مشهور است در بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق
اکثر امزجه و جهت یافتن و ضعف احشا مفید است و بهترین حلواها است گویند
اندک بود و طعم او در بیابانی که خوب قند بعد از آن اندک آب حل کرده با شیر

صدف آب و عرق بید مشک و کلاب در ماهیز کافور باشی نیم بیوسا شد تا تمام

مالیده شود باب هفتم در لعوقات لعوق بابونج معجون و شربت و در قوام

و نکته پیچ گویند و ادراک ادراک بلیسند و حبی الکرز محصوص الادت شیف

تبدیخ آرائی و در حبس مرد بحلی و قصبه و بریسد و فوشیر بخشوده کوید و اخراج

جالینوس است تا در قرابادین نیایند احدی عاهده نکند و از بیکه معجون حب

القطن بیاورد از مالف جالینوس است متاخرین لعوق حب القوض بلعیده باشند

و لیکن اخراج لعوق مقصود از جالینوس باشد مقصود لعوق طباشیر منقول لذ کامل

الاضاعه جهه سرفه رشت و سل جمع عوبی و فاقد کبار از هر یک سه مثقال باشد

کبرا بکوده آل طباشیر عرق آل بیاب سفید سه مثقال منوخم خیار چنبر صفوف کبار از هر یک

هفت آل کم ساییده بروغن بادام چرب کرده با سه وارد و به عسل کف کرده

بسیار بعلم نیاورده باشند بر شد و باشر الاخ استعمال نماید نسخه دیگر جهه حلاوت

مفرط و خونه سینه و ریا سل باشد جمع عوبی نسخه حبی کاشی بفدار هر یک آن

منوخم کدو و منوخم خیار بنه هر یک ده مثقال طباشیر چهار آل تخم خیاری تخم خربزه از

هر یک سه آل کم ساییده با روغن بادام شیرین و عسل با آب انگوری

با شیره زنجبیل بقدر حاجت لعوق کنند و جفری ادویه مذکوره مضاف نمایند لعوق بابونه

لعوق حرمل جهة ضيق النفس وسرفه رطوبي بعد بليت تخم كتان حرمل بالسويه با عسل لعوق كنند مداومت نمايند ۱۲

جهة تخم كتان با عسل او با دوشاب انگور لعوق كنند لعوق التين انجير را در سلاء
بجوشانند تا مهرسد و آب او را با دوشاب انگور بقوام آورده موجيغوره موسبه
بادام تلخ خشخاش تخم خيرة تخم رازيانه كرسنه جلغوزه مغز بنيه دانه حب الفقاح نرم
سائيده بروغن بادام تلخ چرب كرده لعوق سازند و در رفع ضيق النفس
و سرفه كهن و ريو بلغمي غايت نافع است لعوق مخصل جهة ريو و ضيق النفس بارد
و بلغم غليظ لزج غايت مفيد است فراسيون بيار عصاء مغز بيخ بنوسن كبوه
با عسل لعوق كنند و يا آبي كه حاشا يا و بيخ حلبي يا بر خاسف جوشانيده باشند
استعمال نمايند لعوق بنفشه جهة سرفه و فواق قوي و صفراوي بسيار موثر است
بنفشه مويز سداب غاف سپستان جوشانيده اب او را با نيم وزن شكر مفيد
و بجاي آن عسل خيار شنبر و سپستان آرد عن بادام شيرين نوام آورده مسكل
سائيده اضافه نمايند و از بيخ آن تا هفت آن استعمال نمايند لعوق خيار تنبر جهة درد
الجنب و دوات الريه غايت نافع است و بدستور جهة سرفه و نزلات مفيد و موس
خيار شنبر و نبات سفيد سداب را انوك اب حل كرده صاف نمايند و با روغن
بادام مخلوط كنند كبير اصبع قارسي كه صمغ آو باشد آرد يا قلي نمو بادام شيرين
اضافه نمايند كه متين اول اطبا است جهة نزلات حاره رقيقه و خونيه مفيد است

لعوق خشخاش

خشخاش بغشت سه کنار صمغ عربی تخم کدو و تخم خیار ماهیه ۳ جلد بلعوق کنند بلعوق زوفا

جهت امراض بارده سینه و اخلاط غلیظ و بلغم لزج لسانی و تری قصبه الریه زوفا خشک

انیسون سداب زیاز پرسیاوشان اصل السوس سپستان بلعوق فرطیون نیلوفر ۷ حلبه

الخیر زرد سفید تخم کتان دراب بقدر کشش وزن او دو به بجوشانیده مانند سرشت

پس صاف نمود ۳ هندوانه عسل بقوام آورند و علک البطم و اراضیاج سداب و

کنند بلعوق زرب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و کوفتگی آواز و تنقیه معاف

از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش سه مثقال و قوتش تا چهار سال باقی قوت

آب ارزن سفید کرده اصفهان کلم فربه نیم افشرده بجوشانند تا نصف رسد و

بادوخیدان آن شکر بقوام آورند و نبات را هر وقت در شربتی مصطکی کنند

و صمغ عربی اقتراء را اضیاج پنجدرم و آن حاصل کنند بلعوق الورد منقول از جامع

امین الدوله جهت تپهای حاره و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی

و درد سینه و سعال و سرفه مفید است حلب سرخ پاک کرده صمغ عربی سه کثیرا

خشخاش سفید و خیرکلم مختوم و کاهو بدل او کاهو سفید در شیر گاو دوشیده و بسیار

محب است طباشیر بخور اضیاج السوس نرم سوده مادر شاب انگور بلعوق

بسازند بلعوق نارستانی جهت تقویه معده و رفع قی عتیق محب و السنه آنند

نارداون

منقول از [illegible]

منقول از جامع مذکور کل سرخ آرد سنجد پوست بیرون بسته ازاد دین رنگ
دانه در سماق نفاع تخم نورد در سه اطل آب بجوشانند ارطلی بماند صاف
عمده باب لیمون راب غوره و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام
آورند، باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ما یالاصول و
منقیات و مسکنات قی اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اقلادیه و ملینات
طبع و خلط هر قدر تجربه باشد و بر مسهلات و شرط است که بعد از خیساندن و جوشانیدن
از ادویه که تاب طبخ داشته باشد مثل پنجها بیشتر بجوشانند و انچه بملاین او باشد
در اخیر بار بجوشانند اضافه نمایند مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده
مذکور شد و در ترتیب منضجات که مشتمل باشد بر تفتیح و ترقیق غلیظ و
تقویت خلط متعفن از خلط صالح الوادین و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند
و بحسب هر شخص علت و فصل و سنت و بلدی ترکیب باید نمود بنابران نسخه چندی
که دستور توانند بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم غلیظ موسر بدانه ملک کاو زبان و
بادرنجبویه هر شکوفه عناب پرسیاوشان عناب سپستان پوست بیخ ارکش
تخم دارمایه هر چوشانیده خلقند افتا میشرخشت ترنجبین در دوران حل و صاف کرده با شکر
سرشته و باید قدر آب شیرین باشد که مربع باز آید و اگر سودا از صفرا تحریک

بعد از آن سنا مکی افسنتین اضافه نخود چند چوشانده صاف نمایند و آلوی بخارا
بخارا تمر هندی موبز بیدانه مازو ورطل آب بجوشانند تا نصف سرد کرده صاف
نخود سبز و بیخ منشاک او سلیخه جهل گ از آب صاف کرده اول با پزده آن
شکر سفید بیوشند مطبوخ افسنتین جهته اخراج اخلاط چاره منفول ارکاها صاف بلیله
زرد آلو بخارا اعناب موبز بیدانه تمر هندی هلیله سرخ شونیز منقی ورسه رطل
اب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیار شنبر ازده آن تا پانزده آن دوغ بادام
شیرین دوگ اضافه نخود بیوشانند مطبوخ افسنتین و غاریقون ارکاها حل جهته
اخراج بلغم و سودا نافع است بلیله زرد و کابلی و سیاه پوست بلیله آمله
مغز موبز بیدانه آلو بخارا کاکنج و زبان گنجشک عناب بادرنجبویه بنفشه خود
بسفایج نربد سقمونیا مکوک مربی اگل اب بجوشانند تا بیک رطل و ثلث رطل
رسد پس افسنتین اضافه نخود بجوشانند تا بیک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون سلا
در و حل کرده بجوشانند و مادغاریقون سلا عسل پرسشته بیامیزند و بخورند
و اگر بیخ لسان العصفور طری خرنی سیاه اضافه کنند و جهته اخراج بلغم زمجاج جبرد
شحم بخطمی کنند نوع دیگر که موبز است از جامع امیر الدوله بلیله کابلی
و سیاه بلیله آمله مغز آلو بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه موبز بیدانه سنا مکی

اخلاط مودا وی و محرقه و صلابات و وسواس و جنون و مانیخولیا و عرق النساء
و مفاصل و صاف اردن خون و کدورت جگر نافع است بسفاج مفرد از قرطم
عناب سپستان اسطوخودوس کل بابونه فنطوریون دفنی افتیمون بوگاهان بقدر
باسه مثل ادویه اب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف کنند موافق
باورد سر نقاعه بخارات دیوست دماغ باشد نخورند و کنجار و غن بادام سپستان
خشخاش صعتر مزبجوش اضافه کنند و اگر با رباح غلیظ باشد یا ضعف در
مجاری بول حلبه کل قند بیفزایند مطبوخ بسفاج جهت درد معده و رباح بواسیر
و صرع و امراض سودا وی سعد مکی شسته آرد و از سر آن ماش قی اورا حساننده
بجوشانند و صاف اورا با فلوس خیار شنبر و روغن بادام موشند مطبوخ
دارشیشعان در وجع درد معده بارده محرب قبض هر دو در یکمثقال با دو ل اورا
جوشانیده بنوشند اما در نقوعات شرط است که در آب لسیار گرم بقدر اده ساعت
بر نهند بحیسانند و دو ز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد بعد ازان
لسیار افشرده صاف نمایند و بعضی سه تا سه شبانروز باید خیسانند
تا قوهٔ ادویه باب برکرده و مخصوص محرورین و فصول حاره نقوع بهتر
جهت بقایای امراض حاره و تبهای که بقیه او در بدن مانده باشد و تشنگی عرق

مؤثر است منقول از کامل الوی بخارا مویز سیاه از عناب سپستان تمر هندی
منقی ارد دانه ولیف محکم کاسنی کشوث کشنیز خلنج سه درم دراب آرم خیسانیده
پس صاف نموده دو مرارو تمر طلب را با مر نجسبین با شکر بپزند و در طلوع آفتاب
بنوشند و اگر قبل ازان مدوست صبر ارد سه با مصطکی مخرو و فغه با دل
نمایند اول وقت یقطع جهنه درد سر بود اوی و بلغم و سایر امراض آن نافع است
افسنتین دو درمی اسارون فنطوریون دقیق مصطکی صبر ارد نیم کوب کرده
با آب طلب آب کرم سه درم بدستور مقرر بخیسانند پس صاف نموده مرارو
ربع رطل سه بار از غن بادام موشند و اگر مرارو بقدر ربع رطل سابر داشته تتمه
صاف نکنند اولی وقت نوعد یگر جهنه دوار وصرع و نقوه معده و دفع
اخلاط غلیظ مفسدات بلیله کابلی بلیله اهلیه معشر عود خام افسنتین خلالی
باد آورد مسهل الطبس قرنفل حب بلسان نعناع مرما جوزجالیه لک
بخیسانند بعد از سه روز
هر روز دو بار ربع رطل آب نیم رطل آب
بنوشند و اگر دو بار چهار رطل آب
بکرم بجوشانند مارع رسد و صاف نمایند و مرارو در پس
بنوشند اولی است نوعد یگر که محرق ذکر نا کرده که تجربه نموده ام جهت امراض معده سوء مزاج
دوار حبس افسنتین عود بلسان فلفل سرخ عود مصطکی در سکرطلب و آب جوشانند
تا نصف بماند پس صاف نموده صبر ارد داخل کرده اوری بکوشه بنوشند

نقوع جهة ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله کوبند بعات مدر حیض
تخم خربزه بیخ آلبخم کرفس اسفرزه نانخواه از هریک دهم مثقال بکوبند
سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روز سی ام جوش دهند تا دو رطل بماند
جهة فالج ولقوه وصرع وتشنج وسکته وسایر امراض بلغمی نافع است موافق
نسخه کامل وحسن امین الدوله وثابت بن قره پوست بیخ انار بن وبیخ کرفس
از هرکدام یک درم تخم کرفس وانیسون از هریک چهار درم مصطکی
سنبل الطیب حنطیانا فاقیا از هریک دو درم وتخم حب بلسان اسارون
هریک دو درم عود بلسان سلیخه جوز بویدان ماخواه هریک سه درم مویز
بیدانه بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک ربع بماند صاف نموده
هر روز سی آب دوغ نادام بنوشند ترش وتلخ ودوغ ندهند اخیر وجعیتش که بجهة امراض
مذکور مناسب باشد نوشند نافع الاصول نوعدیگر جهة سده جگر و
سپرز وبرودة وفساد مزاج معده واستسقاء تنهای کهن نافع است پوست
بیخ کرفس سی درم از هرکدام از بیخ وقطاع از مصطکی سنبل الطیب قوه الصلیک منقی
پاک کرده عود بلسان شقاعر ماداورد کیاه عاقرقرحا بوست بیخ کبر کماذریوس
کافطوس افسنتین کل ارمنی بیخ زرد وبویز همدانه در چهار رطل آب بجوشانند

بیاشامد و اگر قی مرة السودا باشد شیر بیخ تناول نماید و تخصیص نماید کردن بلیند
و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود مقی مرة السودا و مرة الصفرا کرد پیهای
بیاه و مرکبس باد کنکر از دو تخم تره تیز تخم ترب خودرو الف تخم شنبلیله هندی
تخم اخفاخ بالوبه کوبیده بوزن او عسل بر شند و دوا آل اورا تا تشرب دارچی
کرشت چو مانده باشد حلب نمود سی شند و از بقدر مقصود قی نیاوا آب
شبت مطبوخ دارا عسل بیاشامد و درین وقت قی بافراط خواهد
مقی دیگر جهت دفع مرة السودا و بلغم با صفرا آنچه مشتمل ترب سداب تره
باده م شبت تارد و تخم کنکر هندی و تخم خربزه تخم اخفاخ هر یک چهارم تخم
از چهار طف آب تا ثلث برسد پس کشاف نمود با سکنجبین بیاشامد و قی کنند
و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل بیاشامد مقی دیگر جهت دفع رطوبات معده
و مرة الصفرا و مرة السودا اثر مرا بزه کرده بکشمار از در سکنجبین عسل خیسانیده
صاف نمایند و با کنکر از دتا بحد آل بیاشامد مقی دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه
ریشه خربزه اصل السوس از هر یک سه آل بجوشانیده و آب او با کنکر از دو
سکنجبین بیاشامد مسکنات قی اما آنچه در سکنجبین قی خواهد آورده آب شبت
در شت بیدانه انار دان ترشی بهمان دانه سرو بن لسته از هر یک یکدو طباشیر
پودت

کلک سرخ غوره خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده ناسه آل او در آب
بیه یا آب انار شیرین یا شربت بنوشند نسخه دیگر کوهی مجرب حقیر
انار دانه ترشی مویز دانه طلا بالیده زیره کرمانی ده یک آن نرم کوبیده
تا سه آل بنوشند تا مسکن فی بلغمی و سودای کلک سرخ علم از خشک سه از سه
نضاع یوست سرو بسته مصطکی عود سنبل الطیب فرفه فرنفل فرنجشک
زیره کرمانی بسرکه سرشته از هر یک دوم درم آبی دوا دوا تا مسکن بغرغره و
آن نوشند باب نهم در سوهات و غرغره و مضمضه سقوطات ادویه مخصوصه
با مراض و بدان حاجت اهم از انکه سائیده بیاشامند یا بخوری سر شند یا فرض
کنند و مولف تذکره گوید که سعوط از مجرحات جراحی است بخشوع و ظاهر آن
کلام اصلی تدارشته باشد و از قدما مالجون اظهر است و در استعمال سعوط شرط است
که معده محتقن نباشد و قبل از استعمال آن دهن را بآبهای ادویه مضمضه نمایند
و بمسواک و انگشت آن دندانها را پاک کنند سعوط از مجربات و از اخص خواص
در دندان بعابت آزموده است هیوجوبه زرد چوبه تخم ریحان سرخ پوست
بیخ درخت درشک کندر آبا لام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگی فوفل نیم درم
سائیده استعمال نمایند سعوط از معالجات بقواطی چند مستحکم مخصوص دندان گوشت

بن دندان ورفع خون وقمع کرم خوردن ودرختی مواد از دماغ مرین دندان بنفشه
منفعت درفع بدبوی دهان کند وجلای دندان مرد وچهار دانگ زرنباد
یاقوتان سرشته بر دندان درد ناک گذارند در حال رفع الم می کند وچون با سرکه
مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک سست را مستحکم کند وقی الواقع تبخیر سرنوشادر
عاقرقرحا دوای کرمخا مازج سعد از هر یک شش آب پوست انار مازوی سنبر کندر کلنار
گل سرخ مرد از یک سه مثقال چنین از هر یک سه مثقال بیخ نرگس لبوه عاقرقرحا
کاوکوهی پوخته دندان فیل دانه هیل طباشیر تخم خرفه تخم سته کندر انشر چنگ
بوداده عدس از هر یک هفت گ زنداهجر نمک سنگ صدف طلق از هر یک شش مثقال
از هر یک ۲ گ وزن فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک یک آ بعد از سائیدن
اجزا دوا نمک کافور اضافه نمایند سنون از تالیف والله خیر حافظ و یا نمک
بن دندان ورفع بدبوی دهان نبات نافع است دم الاخوین کرنباچ انزروت
جوز السرو کندر بیخ نی پوخته طباشیر اقاقیا کلنار خفت البلوط پوست
انار برشش از هر یک جزوی قصب الزریره نصف جزو در وقت خواب استعمال
کنند سنون منقول از اختیارات ابن سهلان وشفاء الله مقام چهره دون گوشت
متعفن واکله وسیلان خون لثه بغایت نافع وبعد قلع دندان لازم مسرخ وزرد

ابیک آب بذیده زاج سفید مازوی سبز مالیده قرقی با سرکه لب زند و دندان سیاه
مالیده بعد از ساعتی بنویسند و اگر بورق شکنند بروغن گل سرخ مضمضه کنند مسنون دیگر
جهت تاکل و بدبوئی دهان و حرکت بن دندان مازوی سبز قرقی لوزی از دو جزو و صاف
یکجزو با روغن گل سرخ بمالند و بسر که غرغره مضمضه کنند مسنون مسی بسوریجان
منقول از کناش و منسوب بابن مراپیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان
نافع است بلوط نارسه جزو کلنار عفص و شب یمانی عاقرقرحا از هریک جزوی سماق
یکجزو نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه دوآب داده مورد و قرص سازند مسنون
جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجرب است و اکثر اطبا برین اتفاق دارند درهم
آرد کرسنه سداب مسل سرشته بروغن اجری در تنور بگذارند تا روغن بگوخی
رسد و از کنند و دم الاخوین هریک ده درم و از ابریسا و زراوند مدحرج هریک
دو درهم اضافه کرده مسنون کنند مسنون منقول از غنی منی و از مجربات
حسنی است جهت رویانیدن گوشت لثه از مورد کاب بلوط نیخ کبر ابهل عاقرقرحا
نیخ کرسنه آرد جو با سوبه مسنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امر جبه است
و در بسکمل الام در قلع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آورده
است سعد الطیب شیر گل سرخ تخم مورد کلنار فوفل کات هندی

کرمانی افاضه

کرمانیه اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون دیگر منقول از معالجات
بقراط و الاقی جهه جلدی و دندان و پاک کردن آواز و سفید کردن دندان
موثر است زید البحر و نمک سوخته بالسویه سنون کنند از شفاء الدسقام جهه خون
بن دندان و حرکت دندان زید البحر شب بمانند اقاقیا کلک رسماق مازو و سوخته
انار کلد خرد و نمک نیم جزو بعد از سنون مضمضه باب سماق و کلک کنند سنون که
قوی تر از ان و سریع الدتر است نمک سنگ صدف سوخته نرادند مدحرج نیخ بوفته جو
سوخته بمثقال چنیب بالسویه سنون کنند و مجوقیا و ساذج در حال دندان را گفته
می کنند و هر گاه زیدی دندان باز لکهای دیگر قوی باشد و در بجوهر دندان نقوب
کرده باشد زنجار سوده در عسل حل نموده بر دندان مالند و اگر فوتر خواهند
باید قدر مجوقیا اضافه نمایند سنون انیقا منقول از اسلاق جهه رفع
سباع دندان مجرب در نسخه انه قنیب ده م قلفل نخود حماما سه درم
مساوی هندی حصص مجوق از هر یک دو م سنون منقول از ابن ماسه
جهه دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد نفایت نافع است
عصاره سوخته تب بمانند کلنار سماق قاقیا بالسویه استعمال کنند و اگر بسبب حرکت دندان
از رطوبت باشد مضمضه باب اذریه که در مضمضها مذکور شده کرده
زیادتی

بعد ازان دو اسطوخودوس برندان متحرک بچسبانند شب بانی سود مصطکی ثمره اطرفا
خاکستر شاخ گاو گوهی از هر یک خروغک معجون بعسل که بعد ازان نرم باشد
مرصاف رعوان از هر یک جزو سنبل الطیب سداب خشک از هر یک نصف
جزو مغز بزم سائیده باهم سرشته استعمال هند تریاق الاکبر ازیا لیف قدماء ثبت
محبب خشک دندان بکسل دندان ازیحسل قنطف حلتیت چندبیدستر انجون بالوبه
باعسل سرشته مردندان قوی بکند اندرو مولف شفاء الدمقام الی الدوره
اضافه نفعه مرصاف زاوند صبر میعه از هر یک نصف اجزای مسانی وانچه در کلس
درد دندان تجربه رسیده است عاقرقرحا بکسل قنطف باعسل ثبت
مرکبا کاز بطرق
ونزلات دماغی باشد وبدستور مرکبا قنطف دوست حبش سوده دندان بکند
واز بیرون طلا کنند دردهای مزمن کرده دندان بشیطرج هند سوده کوبیده در کیسه
کرده بخلوف چنته موضع درد کند کشته تکلیسه ماتحته کنند بسبب اما یاده باشد
تکلیس دندان منفعت از تذکره داروغان هارون الرشید تالیف ماقبته حکام
لثه دندان وخوشبو کردن دهان وقطع رایحه کریه وتحلیل اورام مزمن سلان
آب دهان منفعت سنگ یونانی جزو جوز مغز جزو جوز هندی شش جزو
سنگ سه جزو کرنا جزو نفلک ریحسل زبد الحر فاقله از هر یک دو جزو

با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بخیشوع شیخ الرئیس وزراوند مدحرج از هر یک نصف
جزو اضافه کرده و جمیع آن را ادویه عاقرقرحا و از جمیع از هر یک دو جزو الیخان نصف جزو
بر شده و بعضی این ادویه سلا اضافه کرده اند صندل ابیض سعد کلب بزر خوبخاکشی
خاکشی کاکنج خاکشی تخم خرفه از هر یک سه جزو بوره از همه دو جزو و تفریح نصف جزو
جمیع را بر ابر سرشتی ادویه دندان گرگ را یک کرد اول ادویه را کوبیده بیخته
باشند و بعجین مصمصه اوتیر بهترین اشیاست سنون جهت اعراض حاره مفعول از کل
و شاهتره و حاوی کبیر و تنباکو و بهمه دو برابر کوشنه لثه و تعفن آن و حرکت دندان
بجربه رسیده طباشیر هلیله زرد از هر یک سه درم مروارید کهربا از همه بیست
درم الائجوین هر دو درم مرجان سوخته صندل بزر خرفه خاکشی تخم کاکنج کوفتاح مازریون
از هر یک یک درم جمیع سلک سه درم مفرد ابهترین ادویه است سنون جهت اعراض حاره
عاقرقرحا نصف مثقال حلول بخیسانیده بوره مالیده ماقطران یا طباشیر بیزه بر شسته
سنون جهت کندن دندان نایب مناب حلیله کابلی است و تقلیت ادویه کند منقول
از کامل عاقرقرحا پوست چوب توت بنرم مازریون پوست بیخ کبر حلیله
زرد بالوده مجموع را سائیده سه برابر وزن سرکه بخیسانند و حلیت سلا با یکم نصف
مثقال از زن اول در سرکه حل نموده ادویه سلا بر شسته و در وقت

پیرزن آدونون
پوست حنظل

استعمال و حتیاط نمایند در بردندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک سیاه مجیرد
غلاف کنند سنون جهت دندان متحرک مجرب حکمای هند است وضع خوب
بالوبه سنون کنند سنون جهت قلع سودا وی موثر پیدا نه سنون بالوبه با عسل
سنون کنند نوعدیگر برگ بحر سبز زیتون اقاقیا از هر یک یکجز و قنطار
صبر جزو شب یمانی زاج سفید از هر یک خمس جزو بیخ نوسن ثلث جزو زعفران ربع
جزو سنون جهت قلع شب عفص مالوبه سائید سنون کنند فوائد
مفید وصیت عقیقه ادویه که کرم دندان سوراخ ساقط می کند تخم پیاز در آب تازه سائیده نایه بر سر شیشه چسبانند و عدوی ازان در آنش اندازند شیشه بر سر دندان خلاص کرده سر دیگری سوراخ در ظرف آتش گونه دار باشد بهتر است کرمی بر آنجا نقیب
و دهن ظرف سوراخ پوشیده تنها دود از راه لوله در داخل شده بدندان رسد چون
پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند کرم سوراخ قطع کند و مضمضه آب برگ
شفتالو و قدری زراوند طویل بیت انزروت جست و بدستور بخور در اتباع موثر جست
چون مزاج دندان گرم خورده و الکافور پر کنند موجب تسکین درد گردد
و بدستور چون بعد غایت مجرب جست و بدستور پر کردن نقبه بموم و حلیت
و بوره ارمنی همین از دلاد اده و یه رفع خرس کنند و اوجع دندان است که از

خوردن تشنج و برودت مفرط ایمن رساند چون بسماق تخم خرفه سود نماید دفع آن کند
و بدستور خایند بادام تلخ و فندق و خیرزان کرم و مضمضه شیر خر خران
و شیر الاغ و طلا کردن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان را لطف
سفید و روشن دارد از جمله طلا کردن لثه قلف بمغز سر خر کوشش که بچه باشند
و مالیدن روغن کوسن و طلا نمودن حنا با روغن مسرشته مضمضه جهه اورام دهن
دهان و غیران مضمضه جهه رطوبات بن دندان و حرکت دندان مجرب الطب
کلک سرخ جوز السرو سعد و ثمرة الطرفا مالوده باب جوشانیده مضمضه
کنند مضمضه مجرب جهه قلاع و خون بن دندان و تعفن و چرکش و زرد نمودن کوشت
آن قوتیای مغول مسل و پنج مثقال بنفشه فوزده مثقال آب سرکه خام مثقال بنفشه سوده
با سایر اجزا با سرکه بمقدار موم آمیخته در شیشه ضبط نماید و بجهه کوشش دندان
بول سرکه مذکور را با پنج مثقال آب انار یا آب کشنیز مذکور مضمضه کنند مرکب قطع خون
و ریا نیدن کوشت با سرکه محلوط نماید و هر گاه سرکه شیشه آخر شود بدین سرکه
تازه اضافه نموده ضبط نماید و هر یک سال و زیاده بران اندازه از اثر نمی افتد
مضمضه که قبل از استعمال ادویه باید کرد معقول اوکی کوشش خاکستر و سنبوب
محمد بن اسحق است تخم کلک سرخ نزدیک ثمرة الطرفا برگ زیتون

از هر یک جزوی بیخ بارتنگ یا برگ آن یکجزو و نیم جوشانیده نیم جرو شب عاما
حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت دوم لثه و سستی آن طراشیدن شب عاما
پوست انار سماق با لوبیه مضمضه کنند مضمضه جهت قلاع داد و چوشیدن دهان
در داد و اپیل با آب برگ بارتنگ و با آب برگ عنبیق و آب به و سرکه که در
عدس و خیاری و شاخهای تازه تاک دارد جوشانیده مضمضه کنند و بکشورکاح
حلتیت عنبیق و گلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص جوشانیده مضمضه کنند
مضمضه جهت قلاع بلغمی برگ سف برگ زیتون حامیران پوست انار عفص لوبیه
جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ثقل زبان و سستی آن و لکنوشش کلام مفید است جزو ل
حل بحسک فلفل عاقرقرحا خانوشت در بوره از هر یک بقدر هفت برگ با لوبیه نرم سائیده با سپستان
عدسی با آبی که در آن فرنجکوشش و اسفناک ان جوشانیده غرغره کنند غرغره جهت خناق
حار آب انار ترشش ریا بیده او افشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره کنند
غرغره با رب بارتنگ و با آب عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ و نافع است و دوا چندان
که نضج یابد غرغره با رب توت با بوره و مر بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج
بسیار نافع است انجیر را در جلبه تمر هندی اهلیلج سیاه جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند
غرغره جهت خناق بلغمی که مرکب با فندر برگ کردکان کاز کردکان سبز شنبر تلخ داده باشند با مرطبات
تا و اگر با رب خناق در دکلوی و سینه باشد عدس تمر هندی گل سرخ مرو جوشانیده در
با رب سوسن غرغره نمایند

در حموان غرغره کنند و بدرستی باب کاهو و عسل سکنجبین عنقلی و آب ترب و
خردل و مویز و دعا فرما غرغره کنند غرغرا که چنه حاره و بارده و امراض حلق نافع
عدس کلنار سرخ کرفاز چوشانیده بارد جوز و مکور غرغره کنند باب دهم
در اکحال و شیافات و سایر ادویه عینی کحل و ذرور و عیابات از ادویه میخواهد از
حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتی او بخیزی و بزود انچه با آبها مخصوص
سرشته باشد و مانند ذرور استعمال کنند مانند توتیای غوره و امثال آن و مخرج آن
سلیطوس است و جوش اول از کافور و مروارید ترتیب [illegible] آنکه آب
یافته با این اسم موسوم کشته و بعد از انکه بطبل از ادویه حاره تهیه شده و اوه انکه تغیر اسم نداده
و شیاف انچه بمایعات سرشته تقاطع قطع و در سایه خشک نمود بمایعات
حل کرده استعمال نمایند و کونند مخرج او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود
که قبل از نوشیدن یافته و کحل مخصوص است پانچه یا میل در چشم کشند و ذرور انچه
بیاشند و مخصوص چشم نیست قطع نزف الدم لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود
و در هیاکل استقلیوس مذکور است که عوجب وجه ترتیب کحل شده و کونند
مخرج آن فیثاغورس است و شرط است که استعمال او بعد از نقیه باشد و مزاج
حال کحل حار سرد در شب و وقت هیچ استعمال نمایند از کحل حار باشد و مزاج

و استعمال آن استعمال نماید باید مریض به پشت تکیه کند و هر گاه علت در اجفان باشد

مریض باید دو دو در آخر دو در چشم کشد و اگر هر دو بار دو الم زیاده باشد در سطر اول
در چشم کشد و هر گاه بجهت زوال آب باید بعد از کشیدن دوا ملک را پوشیده بر
بالین خواب کند و هر گاه بجهت دمعه باشد ملک سر نباید پوشید و بر بالشها
بلکه بدن باید کشید و در اثنای معالجه استعمال نمک کحل روشنائی بیای معجمه از
شین و نون معدوله بهونانی بمعنی مقوی البصره و جابر الوهن است و مخرج او
بقاطوریون فیثاغورس گفته جهت ضعف بصره و غشاوه و دمعه و سلاق حار
و ابتدا از آب و سیل و جرب و حکه و حفظ صحت عین نهایت نافع است
کحل بجوزی یا کحل بجوزی در افضل
مرواریدی و ضعف بصر و دمعه و سلاق حار
راحت و محافظ حس محرق کبریت یک سر با یازده فرنه یاب کرم شسته باشند از
هر یک سیم درم زبد البحر یک حبه کابلی از هر یک نیم درم اقاقیای فضی نوره و مر
فضی از هر یک سیم درم تا نافته بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره الشرعا
هم باشد دو آسره اضافه کنند و اگر با یبوست باشد ملح اندرانی دو درم باید کرد و
و اگر با ضعف اجفان باشد مستبد الطیب یکدرم و نیم اضافه نمایند و نخته
بوده مفرط ریم فلفل در حل کنند با سیقون کبیر از تالیف بقاطوریونانی
معجون جالب السعاده است و گویند در اسم بادشاه آن عصر ثبت و بخط آن حکیم نوشته
جا و حافظ صحت عین و جهه حکه و غشاوه و بیطری یک چشم و سیل و جرب

دوم

ودعه و بیاض مرغ بغایت نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر هریک ده درم را سنجد یازده درم
سفید آب قلعی و نمک ترکی فلفل سیاه جعده نوشادر از فلفل هریک دو درم و نیم قرنفل
اشته هریک ام کافور نیم درم سائیده هندی یکدرهم و نیم چندبیدستر سنبل الطیب سرو هریک
ب درم باسلیقون صفر منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیای ذهبی دو مثقال مس
مغسول پانزده م سفید آب قلعی نمک ترکی هریک دو م نوشادر جعده فلفل سیاه
هریک یکدرهم کحل عزیزی از تالیف بوعلی است حفظ صحت و قطع دعوه و امراض
که از مدد بهمرسد نافع و در سایر علل منافع او مثل باسلیقون کبیر است اقلیمیا ذهبی توتیا
النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ فرنجمشک یک آل ملح هندی زبد البحر هر
هریک آل و نیم مشک یکدانک کحل ملکیا معرب از مقلیا ثاست که بسریانی عاصره
از ملکیه
از ملکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که یقراط در خواب یا ملهم شده محلل و ملطف
وجهه او اخر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است انزروت حربی البزر الذع نشاسته شنگرف سفید
هریک یک م عنزتشیر ج یکدرم کحل جته احولی مولف شفاء الاسقام صاحب تذکره گوید
مجلیست دخان سندروس که در چراغ بارد و غسل کند سوزانیده باشند با قدری مشک
وعنزا مبخته در چشم احول بکشند کحل جته بیاض ذ الیته ثالث اوزن زاید کند هر چند صاحب علته
ما یوس از علاج باشد منقول از مفاتیح زبد البحر بوده ارضی سرکین موسمار شنگرف سفید مسحوق نیابالوه

ب ساج هندی منقول از قرنفل نوشادر صبر مغسول حضض کمی عنوان مرغان مجرب از کدام مجرب از کدام

باید کرطل ابی که ماهیران دوج هریک ده م چوشانیده باشند تا بربع رسیده شیره مکرر در افتاب
صاف کرده سایده پس خشک کرده از یافته بیرون کنند والسلام تمام شد کحل ورد از تالیف
جالینوس وجهته قرحه وظلمت بصره وحکه وغشاوه نافع وحافظ صحت عین است رصد
آب فلفلی شصت درم اقلیمیا فضی ضمع عربی شاذنج واگر نباشد مقشا طبیس محرق مغسول
هریک چهار درم افیون بسباسه نخاس مغسول اعوان هریک نیم م کافور یک قیراط کحل ساذج
از تالیف قدما وعجب العقل است ودر رفع بیاض ودمعه وغشاوه وحکه واسترخای جفنین
واکثر امراض چشم وجالی وحافظ صحت است وکوبند جمله رو رشیزه وجهار شنبد با میل طلا
در چشم کشند از کوری ایمن شوند مرهم اصفهانی مرقشیثا فضی هریک ۴م افلیمیا
فضی لبد هریک دوم ساذج هندی ۴م مرارید زعفران هریک نیم م مشک چهار قیراط
کحل جهته دمعه یغابت مجرب واز قدمات نوشتاکرمانی مغسول پنج م لبد یوست
بلیله صبر زرد هریک دوم فلفل نیم درم کحل مقور از مناخریست ونغابت جهته ضعف
باصره وغلظت روح ونزول آب وخیالات مفیدست ودر جمیع انار قویتر از مرا
ونجده اونیست بیست ۲۰ ل نوشتاکرمانی معسول ۱۵ با آب مرزنجوش ترکه یکشب اورا
کوفته گذاشته تا نه نشین شود بصاف او خیر کرده خشک کنند وبسایند زنجبیل فلفل
دارفلفل ماهیران هریک دو ل نوشت در ل مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بند

بقیه ۷ ل نوشته نه

دخشک کنند

و خشک کنند پس توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده استعمال نمایند کحل الدهنجان جفاف
جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن بغایت موثر است دانه خرمای سوخته پنج ل دخان الکندر چهار
سنبل الطیب سه آل حجر لاجورد حب بلسان هر یک یک ل با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر
از اختراع متاخرین است و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و
اجفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت است سرمه صفهانی
ده ثم توتیای هندی که غیر قسم حاره است کافر فیلشیا ذهبی مرجان لاجورد مغسول
هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس سادج و اگر
نباشند مغناطیس محرق مغسول هر یک ده ثم سرطان بحری یمنی از هر یک دو درم زعفران سه ثم
و در بعضی نسخه دهنه فرنگی چهار ثم بنظر رسیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزا است و صمغ
عربی کثیرا و مغز تشمیزج و صمغ آلو هر یک پنج ثم افیون سه درم اضافه کرده اند و جوهر والد
نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ
عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس گردد کحل بقراط جهت
رفع بیاض بیعدیل است و در اندک زمانی قلع می نماید شقیقه سبز محرق مغسول دو درم
بوره ارمنی زبد البحر هر یک یکدرم ذرور جهت مورسرج بغایت نافع موافق اختبارات
ابن هبل و ایلاقی و شفاء الاسقام سنبادج قلعی چهار ثم اقلیمیای فضی صمغ عربی هر یک دو درم
نحاس محرق مغسول نشاسته افیون از هر یک یکدرم با لعاب بزر قطونا سرشته خشک

کنند و باز سائیده در روز نمایند در روز دیگر جهت مورسیدج و جهت شبه بودن او
در رنگ در و مسی باین اسم شده سفید آب قلعی حول دو آل و چهار دانگ انزروت
ضمغ عربی
آل دو دانگ نیم آل نخاس محرق ضمغ عربی آل دو دانگ انزروت نیم آل نخاس محرق افیون هر یک دو دانگ
شادنج چهار دانگ کزبنک مقناطیس محرق مغسول بدل کنند در روز تشمیرخ جهت بیاض چرب رقیق و
وحکه و حمرة ملتحمه و بقایای رمد و حرقه و دمعه حاره نافع و حافظ صحت بغایت آزموده است
بست آل تشمیرخ سلایا بست آل کیاه مامیثا بچشانند و سه روز در ان آب گذاشته
بیرون آورده خشک کنند و از مقشر اوده آم ضمغ الوا نزروت و نبات هر یک دو آم
ضمغ سماق
کرد بزرقطونا کزارکوبیدن او جدا شود بدستور دول افیون دو دانگ در روز نمایند در روز دیگر ماهیران مادی
منقول از معالجات بقراطی کز جهت رفع حمرة ودمعه و درد چشم که از غلیان خون
باشد بسیار نافع است نشاسته کشتر اضمغ آلو مکدس ضمغ عربی بشیاف مامیثا او نیم در روز ماهیران
از معالجات بقراط جهت اختلاج دایم و امراض باردة مزمنه و تقویه بصر عملی بغایت
آزموده است ریجیل قرنفل ماهیران فلفل دار فلفل انوتیای کرمانی مغسول ضمغ عربی بکدانیم
از مخترعات جغرات جهت منع نزلات و حمرة و جرب و حفظ صحت چشم و سعل
ودمعه و رمد مزمن و حسبیدن پلک و امراض حاره مجربست توتیای با آب نارنج
بروده قدری کشنیز انشاسته انزروت کل سرخ جز حصص یکی از هر یک یکجز و سفید
آب قلعی هلیله زرد و انه دارد و جزو افیون نیم جزو در روز اقلیما جهت بیاض
از سهوه شیاف در انجا نوشته

وجلای بصر از تالیف جعفر زید البحر بوده از منی سرکه خطاف با بران ساریج نوشادر شب یمانی
هر یک دو درم صدف سوخته بسد سوخته روی سوخته افلیمیای طلای یکدرم آبوسط تخم مرغ سه مثقال
انزروت جبر زرد دار فلفل یکدینم گل یا عسل سنگ سیاض استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه
مناسبه ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل رمد و مجفف رطوبات و جمله امراض چشم اطفال بسیار
نافع است انزروت تشمیرج از هر یک جزوی جنته السود انشاسته از هر یک نصف جزو سفید
آب قلمی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و
منع باز ول مفید انزروت جزوی جبر زرد زعفران تخم کلم سرخ از هر یک دو جزو افیون
دو دانگ مامیثا جزوی ذرور مضعف چون زرور بنذکوری را با مناصفه ترکیب کنند
باین اسم نامند ذرور کافوری جمله حرارت عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید
مرده شاسته کافور دانگ ذرور حنه مورسنج و قرحه و بثور نغایت
نافع است سفید آب قلمی افلیمیای قضی مغناطیس محرق معسول ضمع عربی مکدع مشاسته
آب افیون نحاس محرق زعفران یکدینم کافور نیمدانگ ذرور منقول از معالجات
بقراطی جمله رفع حمره چشم و رمد و جلای آثار و طرفه نغایت از موده است برگ
عنب الثعلب سوخته کشوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته معسول یک مکه کندر
جلای نقره با وی کند با لسوبه برود منقول از معالجات بقراطی و ابلاغی جمله
سلاق و دمعه و جرب و سیل و ضعف بصر و شرناق و سایر امراض نافع است توتیای

کرمانی مغسول بآب غوره تازه پرورده از دوچوبه مکده جزو هلیله زرد با نخ زنجبیل مکده دار فلفل
مامیران مکده ۲ و نمک هندی بعد از سائیدن نابخ مرتبه بآب غوره سائیده خشک کنند
توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته بآب غوره خشک کنند جهت دمعه و جهت جرب و حکه و
حرارت عین نافع است و جون بآب نابخ همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است
جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سدق و جرب و رفع سائر لات و تقویه طبقات
جهت امراض مذکوره بآب انارین و جون بآب انارین پرورده کنند
جهت حدة البصر و امراض مزمنه مفیدست و بدستور با آب رازیانه همین اثر دارد
بغایت مغسول بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و حمه بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل
اورام نافعست و از تالیف جالینوس است و مسمی بجلاء و کحل الرمانیین است
توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق مکد اجر و حجر فلفل ساذج مغسول یا مغناطیس
محرق مغسول مکد نصف جزو مامیثا عصفر تشمیر انزروت زنجبیل اجر مکد ربع
جزو سائیده با آب انارین تا سه مرتبه پرورده در آفتاب گذارند و پرورده
نیز نامنداز تالیف محمد بن ذکریاست و او در تقویه احفان و رویانیدن مژه
و رفع برص احفان و تقویه نوازل مجرب دانسته اند سنبل الطیب
اصفهانی مکد بکجر و دانه هلیله کرمانی را بگجر کرفته بوخته باشند مکد نصف جزو
بعد از سائیدن با آب کشنیز یا آب مورد پرورده خشک کنند

اکحل

اکسیر بن وبرود احمر بنز نامند از تالیف قدماست وجهة التیام قروح تخفیف
رطوبات ورفع جرب مجربست شادنج حمار واگر بنشد مقناطیس مکد نصف جزو
افلیمیای فضی صمغ عربی ن سنه مکد آسائیده باب رازیانه رورده الشعال کنند
شیاف ابیض از تالیف بقراط ست جهة امراض حاره وتحلیل اورام وروح او
مقیدست سفیدآب قلعی ۵ کبش اصمغ عربی مکد ۳ ت سنه انزروت مکد ۳ وچون
ربع م افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیون نامند وچون دو قیراط نانیم م
کندر کندری خوانند وکندری جهة قروح اقوی ست بعد از سائیدن بالعاب
بزرقطونا شیاف سازند شیاف احمر لیس جهة بقایای رمد نافع سب کبش اصمغ عربی
شادنج هندی یکجزو مرصاف دم الاخوین زعفران مکد نصف جزو تالیف این خوانند شیاف وردی از
رادع ومحلل ومسکن مواد ومانع نزلات ومقوی اعضای عین وجهة امدود دریخ
نافع وعظیم الاثرست در امراض حاره کل سرخ بی افیون ۲ هندل سفید وسرخ ۵
حصص کبش اصبر شیاف یا مشیا مکد با کلاب شیاف سازند شیاف مرقالیا بونانی
بمعنی محللست از تالیف حالینوس وحنین بن اسحاق ترجمه نموده جهة ظلمت مواد
منحلیه وا وجاع وقروح مزمنه وجرب وطول امد واکثر امراض بغایت نافع ست وآزموده
موده افلیمیای ذهبی توتیای النحاس صمغ عربی مکد ۳ مرصاف سنبل افیون
زعفران سادنج مکد افلفل سفید نشاستهٔ قیراط با شراب سرشته وباسفیدی

تخم هرچه استعمال نمایند شیاف خصوصا حنه سداب وحرب وحکه وغشاوه وسبل وبیاض
نافع است صمغ عربی سفیداب فاعی اشق مکدبکوز نجار شادنج مکد نصف جزو واگر
بنفشه شادنج مضاطیس محرق معسول کنند شیاف حنه منع موی زیاد زاج احمد سو
خبث الحدید مکد جنزر و توشادر نوشادر نوبال النحاس محرق مکد نصف جنزر و بازهره طیور هرچه مکن بمناسب
سازند شیاف مرارات وبیوتانی یا سلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط کوید از ما لیف
اسطیفا اسطیفا است وخوشش تا دوساک بافی است حنه نزول آب وقروح و
غشاوه در طوبه معتدبست وسریع النفوذ مجدیست که در طبقات تاثیر می کند
اقاقیا یا محرق صمغ عربی هر صداد هندی فلفل سفید مکد سفیداب قلی ع
اشق بسکنجبین روغن بلسان جاوشیر مکد آرا کر روغن بلسان نباشد روغن جرا فیون ا
زهره کفتار ازهره ماهی شیوط زهره کبک مکد ما زهره باشه وعقاب وکاو وخرس
وکرکس وغراب وباز مکدا و نصف وشیخ ابوعلی مینویسد که مزور از زهره شیوط و کرکس
وسایر حرارات و کار نیست و باید یا آب را زیانه انگبتی نمانند و مجربین تصریح نموده اند که
بفارسی زهر ماهی حداءه که غلیواج نامند و بوم که جعده کویند و کبک دری قدر نزول آب
غشاوه مجربست و جنزر هرا غلیواج و اما آب را زیانه انگبتی نمانند جهت اجزا
سریع مجرب است انزروقی بنابرین بلطف و بعنایت والهام فروه و فرزبان و غشاوه بشود لیکن مفید است قبض

شیاف سماق کبر جهته رطوبات و دمعه و حکه و سلق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است

سماق ۱ جزو برگ مورد ۱ هلیله زرد ۱ عفص مکدر ربع مجموعه را بساده جندان آب بجوشانند

تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و انیسون ۱ و به را با آن بسرشند و شیاف

سازند شیاف مامیثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب ۱ مکدا جزو اخافیا

نصف جزو کبتر اخیون ۱ ثلث سنه مکدر ربع جزو جهته رمد و حرارت چشم و التهاب شیاف سماق ظفر

و حکه و دمعه و جرب و سیل و خوط حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و تبخیر حصیر سعید محمود

سماق بیدانه ده جزو سقیدآب اکبر ۱ نصف جزو کافور ربع جزو و هرگاه سماق را بجوشانند

و آب او را ثانیا طبخ نمایند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافی است شیاف غرب و ناصور از محمد بن

ذکریا جهته جرب و ناصور مجرب جهت است جبر کنند در انزروت کلنار سرمه شب یمانی دم

الاخوین بالسویه زنجار ربع یکی آب بسرشند شیاف لبنی ناصر جهته نقوبه چشم و منع

قبول افات و حمره اجفان و جلای بصر معتدل است کحل نرخ ضمع عربی ۳ حفص ۲ ضمع آلو

افلیمیا نقره آنک سدیم توتیای هندی مغسول آنزروت ۱ عدسم و نیم افاقیا او نیم

با آب بسرشند جرم المعسل جهته رفع بیاض بغایت موثر است جند عدد تخم خرفه خالد المعسل

دلی لزه را خالی کرده بر روی بخم در افتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا بزاده که در وی بخوبی آب غوره

منعقد شود پس خشک کرده بآب بیدمشک بسایند و با عسل نمایند و قبل از استعمال چشم را بآب طبخ باونه و اکلیل

الملک و بدابزند و در معالجات بقراطی مذکور است که بولس شتر نر و مادر که جوم شیر نداده باشد نامبرده کبن کبوتر و سرگین

۱ چند مرتبه از بافته بیرون کشیده با صدف سوخته و مرکبن حطاف و مرکبن سوسمار و بید سوخته

و بوره ارمنی با نشاسته مخلوط نموده بازبره بگلبنک بسرشته شیاف سازند

خطاف از اداد بیاض چشم که از آبله رسیده باشد می نامند وجرم عسل سابق قوی برد شناف علدی
جهت جلای بصر و تقویه چشم و منع افات وسیل و بیاض رقیق و دمعه و حکمه نافع است
تونیای کرمانی مغسول هلیله زرد غیر مفشر کیشر امکده ۵ نوشادر بکدانگ زرد چوبه ۳
زنجبیل صمغ عربی مکده ۲ با کلاب بسرشند شناف جلد جهت ضعف بصر از رطوبت بغایت
مجربست واز اضاف مرارات بهتر و بغایت بدست وجهت نزول و خیالات بی نظیر است
بست م تونیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تازه که شب مانده صاف
شده باشد سرشته خشک کنند و بار نخبیل فلفل دار فلفل ما میران مکده ۲ نوشادر
زعفران حصص کبشر اصمغ عربی اشق نخاس محرق زنجار اقلیمیای فضی مکده نصف
نخود کرده با آب رازیانه تازه سرشته بسازند شناف آبار جهت رفع آثار و اتمام قرحه محرب
سرب سوخته نخاس محرق سرمه تونیای هندی غیر خارصمغ عربی کبشر امکده ۲ اقلیمیای ذهبی
سفید آب مکده ۲ افیون فرصاف مکده نصف تم کندر ۵ با آب بسرشند شناف ابود جهت حرارة
ونورش دلشده وجمع وسیل ودمعه حاره نافع است سفید آب ۴ صمغ عربی کبشر امکده ۲ اقاقیا ۵
اقلیمیای فرصاف نصف تم سنبل افیون مکده ۲ دانگ با آب بسرشند شناف اصفر جهت ابتدای نزول آب
وغشاوه وبیاض رقیق وسحاب ودمعه جرب وجرب وسیل مزمن نافع است از زوت شناف
ما میثا ۲ مرصاف پوده ارمنی فلفل سفید ۴ زنجبیل زرد ۲ زعفران او نیم با آب بسرشند قطور
که در اینذل را مدبغایت نافع ومسکن دماع است وجهت تخریب نمومه ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

تشمیرج بهدانه تخم خیاری از هریک ده عدد نیم کوب کرده بالش نیم محقض
دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده باقدری سفیدی مرغ
در شیشه کرده برهم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند قطور دیگر که در ایام تراید رمد
نافع است تشمیرج بهدانه مکدسی عدد نیم کوب کرده بالش و نیم اترروت
سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و سبز دختران یا ترانش نرم بخوشانند و
صاف آورده در چشم بچکانند و آب برگ بابونک بدل عصی الراعی میشود
قطور دیگر که در انحطاط سیاه نافع است و مسکن و محلل و مانع شورش طبور
فرحه است قلعی را بکبدست سیاه عمل نمایند تا دست سیاهی سیاه را زور دارد پس
با کلدرکف دست تر کرده سیاهی را جمع کنند و با سبز دختران بچکانند و سیاهی
سرد را تمش خاصیه راست و در لنگس و جمع شدید مکرر بخوبی رسیده که گوشت
بی جربی گوسفند را در وی لیسیار رضع کرده آنمقدار در کفت بگذارند
که گرمی دست در وانرکند پس بر پشت چشم و پیشانی بهندند در حال
درد او را ساکن کند و هیچ صعادی را این اثر نیست باب یازدهم در
دیگر ادویه مجرح او لمان قیشا غورس است و گویند اولد سفراط استخراج نموده
و پرصه از بزور و گلها و مانند او ترتیب دهند مثل روغن کنجد در روغن

کمال درجت ذکر اصل او در ادویه مفرده مذکور است جمع خواص و افعال
و مزاج آنها هر چه در حکم عطریات و احمال غریبه است مثل روغن عنبر و
امثال آن بدستور در طی دستورات مذکور است و قواعد کلیه و ادله بر مرکبه
در طریق اول
در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که ادویه را
کوبیده خرد را آب گرم بر آن پاشیده تا تش کرم بفشارند و هر چه از
اوراق و اعصان و ازهار خشک گیرند باید شش وزن آن آب بخورانند
تا ربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن کنجد یا روغن مسطگی و امثال
آن بخوشانند تا آب رفته روغن بماند و هر چه از گلهای تازه و مانند آن
گیرند بهتر آنست که کوبیده آب را گرفته با مثل آن روغن مذکور بخوشانند
تا روغن بماند و آنچه متعارف است آنست که گلها را در روغن کرده تا آفتاب
گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلهای تازه کنند تا هشت مرتبه و اگر زیاده تر
تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف ضعیف ترین اقسام
اول و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن کندم و امثال آن در قسم
اول دستورات مذکور است و بدانکه اکثر ادهان بزور و روغن آن بکرح
میشود مگر روغن حب البان که هر چیزی را بر روغن او مرتب نمایند

غلیظ

منکسر و فاسد و بدبو نمیشود و غلاف شکوه خرما که کفری نامند با انی صمغ مانع
فساد روغن است و هرگاه خواهند که روغنها را سفید کنند تخمه طبوت و تمودی باید
آن را بازاری هر رطلی از روغن و مثل آن آب و یکوقیه مغز کرکان و نیم وقیه نمک
که باهم سائیده باشند اضافه نموده بخوشانند تا آب نصف رسد پس کرد
کرده روغن را از آب جدا کنند و باز آب دیگر بخوشانند و صاف نمایند
و نکرار عمل او کنند تا بحدی که خواهند روغن از روغن نیل روی است
و در کل امراض باردهٔ مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده
و جگر و کلیه و مثانه و کرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا
و اعصاب نافع است شربًا و ضمادًا و احتقانًا قصف الزیره عود بلسان بعد
ورق الغار قسط تلیح نارد بین مر زنجبوس قرد مانا ناردخ اذخر راسن الهیل
برک مورد اذان البقار و مکدد اول نمکوسکرده تا مقصد و بخاه آل
شیراز کهنه با جمهوری با نبذ زبیب و عسل و دو برابر روغن کنجد و بخاه آل آب
تا شش ساعت بخوشانند با نصف رسد بعد از آن بکشانند و در جسانده
باشند پس صاف نموده با کل سرخ و حمامًا و سلیخه و آب مورد نارد و مرصاف
مکدیت و سه آل تا سه ساعت ثانیًا بخوشانند که نصف رسد پس صاف کنند

در روغن بابونه و اگر بابونه نباشد

و با سنبل رومی و سنبل الطیب صعتر نعل و مسوسه سابده در روغن زیتون کهنه
و جوز بوا مکد مست و دسته مساوی روغن کنجد شصد و پنجاه مثقال موم پاک نرم
بار ثالث بجوشانند تا آب بخته روغن بماند الکاه صاف نموده استعمال
نمایند و هی الدواء جهت درد کمر و درد پهلو و مثانه و کلیه و مقعد و اورام نمودن
بول و حیض و تخلیص ریاح و درد گوش و صرع و صداع و ضماد آن شافع
و طرز آن و احتقانا التحاقا نافع ست بازاری هر یکی قیه سه مثقال سیر
تازه و قیه روغن کنجد یا زیتون یک مثقال از هر یک از غرول و حب الرشاد
و عاقرقرحا یکدرم آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال
کنند و هی المحنظل است و هی قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا
بهترین ادویه دانسته اند خصوصا جهت تقویت باه و اشتها و بردوده بعده
و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بعد از استفراغ و محب المقعی مزاج روغن
نارد دین دانسته اند عصاره قثاء الحمار ده رطل مسوسه سابده ده رطل قنطوریون
شیح المحنظل از هر یک مدحرج زوفای خشک پودنه کوهی و بری و نهری از هر یک
برگ و فلی هر یک سه مثقال آسمانجونی مکدوده ل و عاقرقرحا ل آب حاصل
روغن زیتون نا لمها صعته یازده رطل بعد از جوشانیدن ادویه بجوشانند تا روغن
اولی ماند

روغن بادام تلخ فرموده استعمال کنند دین الکلاع از حکمای هندست و جهت امراض
بارده مثل فالج و ورد مفاصل و اعیا و ازاله آثار و تقویه مبوی و ترب
کل جهت تقویت حافظه و کلیه نافع و مدر بول و حیض است انوذه بلیلج
و بلیله و آمله و فلفل و دارفلفل زنجبیل مکدت حاوشر اشق سکنجبین مکدته
ترتیب سعد عقرقرحا خاکسترنبت تازه سداب تازه مکدته م با یکدیگر آرود و
آل آب تخم شاهدانه با نصف زنبور یس حاضر نموده با چهار صدل روغن خروع
بجوشانند تا روغن بماند دین الحلوی نامند جهت صلابات و اجاع
رحم و سعده و تشنج و فالج رنگ خارو رفع نخوانی و تقیه قروح و خروج
رحم نافع است زعفران ۵ لقرد مانا ۶ آل مصطکی از بزه ۵ مرجانه آدر
شبصدل روغن کنجد یکهفته خیسانیده هر روز بر هم زنند و با صدل آب بجوشانند
تا روغن بماند و صاف نمایند دین البوب السبعه منقول از قرابادین عیسی بغایت مجرب و جهت
امراض بالبه و ازاله علل سوداوی و صداع و خدام و مالیخولیا نافع است
صعاد اوشر با و معوطا مغز فندق و پسته و بادام شیرینی و کنجد و جهت تصفیه کبار
مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ با لسویه کوبیده کم کرده بیفشارند تا روغن از آن
جدا شود دین المبارک منقول از شفاء الاسقام و دین اللقوه نامند جهت لقوه

وعاج وکزاروعرق النساء ودوالی ولغرس وتخلیل باد وتهیج باه واشتهای
طعام باد وقطور او جهته کرانی سمع وسده صماخ در زود مونتر و قرحه
او جهته امراض رحم باد است ومولف تذکره کوید که مشیت او اصلاح است
وعاقد است حلبه شونیز بالسویه کوبیده نسفته بروغن زیتون بطریق
تخمیص بمالید بر روی آتش نرم تا سرخ شود روغن را چند بار بکتان تقطیر کنند
وبس کنند والتوم وبس که وبس الراهب نامند از جمله رهبانان تالیف نافعه در کل امراض
بارد مجرب است وآماده باه مایوسین می کنند وجهت تعقد عصب ودرد مفاصل
وحدبه و پولسیر وتقطیر بول وسرخ کردن رنگ رخ وازمودهٔ است وبس در
زمستان استعمال کنند محتاج بپوشش نشوند قوم معسر بکر وزوفر فیون عاقرقرحا از
هر یک یک جزو وعسل سه اب هر یک ربع جزو بادیانه ونوشادر وروغن زیتون
بجوشانند تا بثلث رسد بس صاف نموده استعمال نمایند وبس انخلیع موضوع
بدواء الهرمس است حبه بثوری که در اصول مشهور ومعلوم بهم رسد وجمیع مواد
غلیظه تحت جلد وخارج از ضربت وحکه نافع است پیتال روغن کل یا فودنل سرکه
بجوشانند تا روغن بماند وفرفیون وشیطره هندی کهربا را بتایه هر یک دانگ وکاغذ
سوخته مداد چینی وانزبخ نوشادر سنجد هر یک نیم مثقال صاف نموده استعمال کنند وبس خص
هلیله سوخته

که نامدار اسرار مکنونه شمرده اند در تقویه باه بیعدیل دانسته اند وچون با

عسل ومعاجین باهیره طبخ دهند منافع اورا بچند بتوان نمود وچون با بزر نیز

استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع باره بغایت مونر ست واستخراج

روغن تخود بعنوان مختلف مست وبهترین تقطیر او ست که تخود را نیم کوفته

در قرع مطین کنند بطریقی که کلوی قرع خالی باشد وازلیف ومانند آن در

کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد تخود از شیشه بیرون نیاید

آورده ودر کوزه تر تیب دهند وطبقه وکلوی قرع را ازروغن طبقه

اول بطرف اسفل بیرون کنند که شکم قرع شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد

وقابله را بدهن قرع وصل نمایند وبراطراف شکم قرع آتش سرکین یا ذغال

ملکی برافروزند تا روغن از لیفها کلوی قرع بقابله بچکد وچون الیخ ازلیف

حقیر ست جهت ریاح واختلاج وتشنج وقالیج وامراض باره عصابی وتقویه

اعصاب وتفتیح مجاری ضیقه واوجاع باره وکلهای مواد غلیظ محبوسه

حسن لبان مقل مسیوه سابله مکدده آشتی فرفیون حب بلسان خربق سفید زنجبیل

کبابه شبطرج ماهی زهره مقل مکدس اجزبوار نجبهل خولنجان دارچینی بلادر

مکدس پنج کندر سیما لیموس نخم کندنا شونیز نخم ترتیزک ماخواه فسطرنج نخم

مکدعه ۲ سعد مرزنجوش حلبه اسپند مغز دانه کرچک مغز بیش از شصت خیسانغار مکدنه قیراطا
بکهفته در یک رطل عرق بهار و امثال آن بخیسانند و بجوشانند تا نصف رسد
و صاف نموده با صد و پنجاه آل روغن زیتون و پنجاه آل روغن بید انجیر بجوشانند
تا روغن بماند و سکنج جاوشیر مومیائی میعه سائیده قنه علک البطم مکد ۳ آل
در آن حل کنند و سهل الطبیب مرصاف مرغ افسنتین قصب الزیره مقشر مکد ۳ آل دارچینی
۵ آ جند بقشر فرفیون دار فلفل مکد دو آ از هر یک زنجبیل سائیده بماید
وهن الکحل وهن الجلا تالیف والله حق محمد زمانی تنکابنی حقه بقوه معدی بنظر عود کلیل
ریاح معده و جگر بعدیل است مقشر آل سهل الطبیب مصطکی علک البطم
مکد مشله آ اشق اسارون قصب الزیره از هر یک مکد دو آ روغن مانوه روغن
گل سرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب کنند از ند و بر هم
زنند تا ده روز و الا در خاکستر گرم بگذارند وهن داروشیشه جهت آسهال ضعف
معده و تحلیل ریاح نافع است دارچینی ۵ عاقرقرحا عود بلسان ۲۵ جوزبوا
۲ آل قصب الزیره ۵ آل و نیم کوب کرفته کرده با ۶ آل روغن کنجد با تش نرم
بجوشانند تا ملث بسوزد وهن الاد جهه استرخای عصب و فالج و لقوه و امراض
باردهٔ نافع است و بغایت محلل ریاح سهل الطبیب ابدل فلفل و زنجبیل

بسم الله الرحمن الرحیم

شربطرح را سن دارفلفل حوزالفی بلادریح سوس اسماحوانی را بایقسط
نلح لوزبدان زرنباد دروریج مکدة آل نم کوب کرده با شیر تازه و آب
آهن هریک بانصدل وروغن کنجد دوسب و بیجاه آل بجوشانند تا آب
شیر بسوخته وروغن بماند نسخه دیگر دهن جهت لوا سیر وجمیع امراض باردة وتحلیل ریاح
علبط عظیم المنفعة واز تالیف قدماست مقل ازرق ۱۸ صموغ سالیکی
افیون بسفایح حب بلسان بادام مقشر حرق سعد زرنباد افلنجه شربطرح آل
قرنفل حوزالوبا رحمل حولنجان واراجنبی بلادرخندبدستر ۳ آل زرالنبیح کندر
سیسالیوس تخم کندنا شونیز تخم تربتیزک ماکحوا قسطبلیه ۵ آل سعدبر
مورد مزرنجوس حلبه اسبند حنه لخضر اخروع ۱۸۰ اشنه ثبت ۹ آل دهن انغار
فوفل ۳۶ آل عسل کف کمی فنه روغن کاو وروغن باسمن بنفسه سپند قطران روغن خروع
دهن انغار ۱۲ آل روغن نیتوس شصد وبنجاه آل آب حاف هزار آل بجوشانند
تا آب بسوزد نسخه دیگر دیه استرخای عصب فالج ولقوه واوراض باردة
نافع وبجات محلل ریاح سبک الطبیعت حمل فلفل وج شربطرح رزن واراجنبی
حوزالفی بلادریح سوس روغن بنفشه صفان حنه التمام رخم لمی تازه مجرب بسیار
هندی نقل شده ومحلل اورام باردة ومقوی اعضاء ۱۲ روغن بنفشه ۱۲ حوبه شتل زرد
۱۲ ر ۱۰

دهن الفقط جهت درد مفاصل وتقویت اعضاء وتقویه وتقویت اعضاء وتقویت اعضاء وتقویت اعضاء
جزو ۱۰۱ مرکوبه ۱۲۰۰ آل آب حاف بسیار بسیار ۱۲ آل آب حاف بسیار بسیار

کنبیه دیوار که چوب صنوبر بست اصل السوس که نیخ مهلک است چوب کز بوست خار
که بجهت علف چارپایان مغیلان آب برگ نیم آبکوب ۵ آل برگ حنا بوجوزه ۱۰ دوده چرکه سنبل مابند ۱۰ ازال
تفتیم دبیم جوز بوا مرد ار سنگ شنجرف کمات هندی بلغار ۱۰ ترشیده ۱۰ ال موم کافور چهار
دانگ جدا ورد دو دانگ روغن کنجد دو بست ال جوبها وزرد چوبه سنبل دبرگ
حنا و اصل السوس و نیخ خار مغیلان را در نهصد آب جیسانند بجوشانید تا نلث
تا آب بسوزد و انگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که خضر بحریه نموده
در التیام زخم های تازه بهتر از نسخه اولست و ظاهر النسخه اقوی و کمان آرای
باشد اصل السوس موجوبه زرد چوبه پوست درخت صنوبر پوست درخت
خار مغیلان مالبوبه تا جهار حصل کوبیده بار و غن خراج شصدل که از پنبه دانه گیرند
و ستمن تیز تر آب تا نلث نرم بجوشانند تا بحدی که کف نکنند تا آب بسوزد
پس صاف نموده استعمال کنند روغن زانو نافع روغن موم مجرب خضر بست و بهت
دار الغلب بعایت موثر است و چون موی سفید را موضع دار الغلب
بر آید استعمال این روغن موی سیاه بر و یاند برگ مورده
ه آل و سنبل استعمال در جهار آل آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه
روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و پس آل لاوند و حل کنند روغن

لکم

جهت خالج و رعشه و تشنج و حذر و امتال آن باید مخالف اعصاب
و اعضای دردناک را با کیسه در شست مالند تا سرخ شود و بدین منوده
بخوابند قسط ملح سنل الطیب ۱۰ یک مثقال آنرم کوبیده در یک رطل
روغن زیتون و یک رطل آب مخلوط شانند تا روغن بماند پس صاف نموده
تا سه مرتبه در اودیه مذکور بخوشانند و از کجای هر مرتبه عرق را از بالیچ یا از دیگ
یا عرق بهار کنند نهرست و بعد از ان جندبادستر و فرفیون و مسیحه و سلیمه
هر یک دو مثقال در ان حل باید دهنی کرد زنبع ۳۰ مثقال مثقال ۱۰ از یک آن نادیده موی بسترد
صدر و بجاه مثقال فلی شصت مثقال مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من
شاه آب را بجوش آورده یک حصه زنبع یا مثقال یک حصه از یک و فلی در
آب ریخته بخوشانند تا عشر آب که سیصد و شصت مثقال است بسوزد پس حصه دیگر را
بریزند تا مجموع شصت و دو آب عشر بماند پس امتحان هر مرغ کنند تا مخفف ملاط
بستر و موبرا مادر آفتاب کنند بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا امتحان
رسد و اگر ملح القلی و از یک هر یک جزوی و زنبع ده جزو باشد قوی تر است
و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از بخشانه فرو نشیند
جوشانیدن صاف کرده و سه بار مذکور را جزا جزا بجذبد نموده صاف نموده را مایع

وزن آن روغن کنجد بحر شاهد تا روغن خالص بماند و غیر آن بسوزد آنگاه عدد حرارتین
را در روغن کنجد برشته کرده از روغن بوره آورده بادبه تم دبالبه بادنجان بساید
و روغن را با موم مروم روغن ساخته با اجزای سابق بیامیزند و بر مواضع نور سیده
بمالند و جهت قطع حمل با اندک مازو که غضن باشد استعمال نمایند روغن زیتون
بجهت ساقط نمودن حمو غن در آبله نور سیده محرک است و بیغایله کوکردن زرنیخ را
بالمناصفه سائیده بتشفیه روغن کنجد کنند بحدی که جذب کند و با قرع دانیق
تقطیر نمایند و در حین تشفیه باید مرروی آتش نرمی باشد روغن زرنیخ جهت درد
معده و درد نور سیر نهایت آرام دهنده است هرگاه از حرارت بنشیند زرنیخ را
با بیه بزرگوسفند در آب بحر شاهد با مهراسو و در روغنی که مرروی آب بسته از
سرد شدن آب بسته باشد بردارند و اگر دبالبه بادنجان را سائیده اضافه
کنند جهت نور سیر بارده نافع است و داغ کردن با بین خنصر و بنصر دست چپ
جهت قطع حمل نور سیر و داغ مفصل ترجوه جهت برباع نور سیر ار بحر با لست
روغنی که نور سیر بر و بیندنهایت معتدل الاثر است زرایح که بلوف بتنکابن
دارسیاس و بلغ اصفهانی سبین باشد دو بالا مهراو را قطع کرده سم را
سائیده با یک وقیه روغن بادام بحر شاهد تا غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو

کرده طالبه

کرده بالله تا موضع آبله کند و موی برآید باب دوازدهم در مرهم ها و ذرورات
جراحات و ما یتعلق بها مخترع مرهم کوندیلقراطست و تصریح نموده اند
که اکثر مرهم مدتها باقی می ماند و هر چه صموغ بسیار در آن شد تا مدت سال
قوه او باقی است و بعضی معتقد آنست که هر چه یا روغن کهنه شود
شود و قوتش ساقط نمی گردد و آنچه باشحم ترتیب یابد قوتش تا یک سال
باقی ماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن کمتر از ربع آن نباشد بلکه
او در شتا جزو روغن بنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم مخصوص
جراحات است و آنچه در قوه جراحت وجهه میرود بین روغن بیضه
کنند و در غیر آن روغن بیضه نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن
کنجد کنند و موم را اول با روغن شحوم بگدازند و از آتش بزیر آورده ادویه را
اول در روغن حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طرق حل عنبر و مصطکی و
علک البطم و موميائی و سکنبج و امثال آن چنانست که قدر مقاطع باشد
یعنی ظرفی را آب در کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید ظرفی کوچک
را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارة
آب گرم شود پس عنبر و امثال آن را در روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را

مخلوط نمایند مرهم النحل نون و خا معجمه و نحای مهمله نیز خوانده میشود و هر یک را
وجهه تسمیه گفته اند چه یکی بمعنی تحریک مواد بجهت رفع از رسالک است
چنانکه از پیرو زیران مشاهده می کردد و ثانی اخذ عطایای کثیره از جهت استشفای
باو و از تالیف جالینوس و عظیم النفع است و بجهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتکی
اعضاء و استخوان و التیام جراحات و تحلیل اورام و رم حریت مفرح و حکه رطوبی
و ملمه و حمره و اکله مفید است و یکوقیه مرداسنک با قدری سرکه نمعدا آنکه
نشود بسایند و در آفتاب کذارند تا همار و قیه را جذب کند پس بدو قیه
روغن زیتون تسفیه کنند و دو قیه پیه کاو صاف و ترو قیه قلوط را نموده
برروی آتش نرم نرم بریم زنند تا منعقد کردد مرهم النحل کرم بریم الکود نامند
جهه شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه
کهنه روغن زیتون با لسویه مردار سنک مسحوق ربع روغن را نرم نرم بخورانند
و بپوستند بریم زنند که مردار سنک رسوب ننماید تا منعقد کردد مرهم زنجار
جهه اسقاط لوز سیر و تخفیف قروح و روباز بدل کوشت جراحت و بیرون
کوشت زیاده رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است موم زفت
اشق محلول با سداب و سعتر کرد روغن زیتون با نشاسته نرم مجموع حاصل کنند

ادهار

ورنجاره ۳ انزروت ۳ را تباشیر ۲ وزنیم اضافه نماید مرهم دانطیون یا مرهم سپرمائی

بمعنی لعابی وارتالیف بقراط ست بجهت اورام حاره واوجاع شدید

وتعقد عصب وجراح وضربات بغایت مفید ست چهار وقیه مرداسنگ سحق را با یک

رطل وینم روغن زیتون آتش نرم حل کنند وتخم خطمی وبزرقطونا تخم مرو وحلبه

بحم کاهو هر یک ۳ ل حدا گانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند واز مجموع بقدر

چهار وقیه با تسویه اندک اندک بشفیه کنند بحوشانند تا منعقد گردد وچون کاه قوام

وحالت جوشیدن زرد وصاف ۵ م خشت الحدید ۲ ل اضافه نمایند فتحی الاثر

می شود مرهم زنجبار جهت تحلیل اورام عسرة البرء وختازیر وسرطان ودرد مزمن

زنبین نافع ست کندر راشق ۳ علک البطم ۲ مرد دانگ قشره شنجرف ۲ سحق یک مثقال موم ۱ ال

هر چهار روغن زیتون سه ست مرهم جاویدان ومرهم رسل ومرهم رسلیخا مانند جهت

اصلاح قروح وجراحات وتنقیه وتحلیل وتصحیح واندمال آن وشفای قروح

ناصور وحلقه وجرب ولوا سیر وشعفه وقروح کرم نافع ست موم علک البطم ۳ ا ۱

آسی ۲ مغل مرداسنگ ۳ روغن بید طویل کندر ۳ جاوشیر زنجار مرداسنگ قشره ۳

سکنبج ۱ آسی ومغل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند

تا سرکه بسوزد پس شاسپرم وموم را بگدارند وادویه بالسه محلول انداخته مرهم بیض

جهنه سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق که
قبل از حرارت مانند نافع است موم ۱۰ روغن کنجد ۱۰ روغن زیتون ۳۰ بعد از
گداختن موم از سر آتش بر داشته با سعدی مرخ برهم زنند و اگر تربد زیاده
خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حضض و سعدی بحم مرخ اضافه
نمایند و جهنه تسکین درد بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیون جهت جراحات مزمنه
و ورم بارد نافع و دوره خواص مثل مرهم نخل است رفت را تابع موم بریک
جزوی قسمی ربع یکی روغن زیتون دو وزن او دوره بر روی آتش مخلوط سازند
مرهم مجلل جهنه تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقاء و صلابات تحت جلد و
از جراح کرم بسرعت نافع و از جرمات و دانسته اندر مس سرکین کبوتر دانه
خرما شیلم بالسویه رفت را مثل مجموع پسته مرغابی کداخته سایر ادویه را
مخلوط سازند مرهم جراب تالیف این تلمیذ منقول از شامل جهنه اخراج پیکان و انجار
و انچه در عضو فرو رفته باشد مجرد دانسته اندرج نی خشک زرد اوند طحل
مالسویه سائیده با حسل بر شته استعمال کنند مرهم قطونیا کرد کان کوخته دانه
زرد الو با السویه با روغن کولی اش بر شته بمانند و بخورند نیم کوب هر دو کنند
مرهم عنداب جهت مرج حار و رو یا نبدن کوشته و رفع شور بلحیه و اطراف آن

بماسل

لغایت نافع ست مروارسک ۵ باسرکه بساید و با روغن گل بسفته کنند تا غلیظ
کرد و ده م سفید آب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهت بر جستگی آبله
قروح لغایت نافع ست موم ۱ با روغن گل سرخ ۳۰ گدازند و آبگ را قدم
هفت بار بآب خشت اضافه نمایند مرهم عروق که رشته گویند و پیوند نیز نامند
واز مباه غلیظه و اهویه کثیفه بهم میرسد خصوصاً در بلاد و اکثر مفاصل مانند
خیاط پیرون می آید بعد از ورم حاره و درد عظیم و هر جا پیرون آید باید بجنبی
و مانند آن هر روز برفق بپیچند تا تمام بیرون آید و پاره نشود که بر گاه قطع شود
از جای دیگر زور می کند و این مرهم آسان میکند بر وز اور و بر گاه پاره
نشود باید موضع را بطول بشکافند و مرهم را استعمال نمود موم ۵ مال مردار
خاکستری ۳ آبگ آهو را با روغن گل گدازند اندوه را مخلوط کنند و بحده النهایه
بر زخمها را با روغن بسفته مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم
و روغن است و اقسام او با عتبار داخل کردن ادویه مختلفه است آنها بحسب الطبایع
سفیده و ذرات الصدر و تیهای محترقه و ادرام ملتهبه باید موم سفید را با روغن
گل کیل اخته و با آب خیار و گلاب و آب برگ خرفه صاف کرده بسفته کنند و بر گاه
قرطیب پیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بسفته کنند و آب برگ بید

موم را در روغن کل کنند ۱۵ ام خته با سفید آب قلعی آم کافور قیصوری آم
مرهم رال منقول از حکمای هندست جهت جراحات مزمنه و عسر البرء و تعایر
و مجهت فروح آتشک و ناصور بغایت نافع و منبت لحم وافر کوشش ماسه
و مصلح عضو ضعیف و ظاهر احدیل ندارشیه باشد و حقیر مکرر تجربه در فروح
بوسیس نموده کافور قیصوری رال هندی که بعل معبری و شجره مشتهر نامند
کات هندی هر یک ۳ آل کوفته و بیخته و موم را با روغن کاوی تازه بی نمک
که مساوی مجموع باشد در ظرف آهنی کند اخته اول رال را بخته دوسه جوش کند
پس کات را بدستور پس کافور را بریزند و دیگر جوشش بدهند و در فروح مزمنه قدیمه
تا سه روز با قدری از فتیل سوخته استعمال نمایند مرهم زمانی از تالیف والد حقیر محمد زمان
منگاهی آره مجهت جراحات مزمنه بغایت مجربست و در بانیکر کمتر از مرهم رال
نیست و با عتدال اقرب است زروت کاغذ کبود سوخته بوست درخت کاج
روناس کات هندی هر یک ۳ سفید آب مغسول ۵ مرد رنگ معسول ۳ کافور
قیصوری آموم سعید ۵ روغن کل سرخ ۲۰ مرهم سارده مرهم آرنگ از مجربات
اسرار است و در یکشبانه روز رفع و ریها و زخم آن می کند توتیای هندی شسته ۳
شنجرف آگرد چوبه جینه نیم وا گر نباشد با نیوسر ۱ بازرده تخم مرچ که در زیر خاکستر پخته باشد

بقدر کفایت سرشته استعمال نماید و اگر بجای جوب حیزران پیچ را مکرر از کرباس
بگذراند تا زیبق دران ناپدید شود پس کرباس را بسوزاند و از خاکستر او
سهم آل در آن داخل کنند بعد ازین است مرهم جهت نفخ و دمامیل و جراحات
بغایت نافع است کنتر اکم مر و بخم کتان سرشش هر جوبه کل مالیونه کل حظی مالیونه
کوبیده مانند بخشیر بخشیم کرم مکرر استعمال نماید مرهم شقاق مر حضرت و بعابت
موثر علاک العظم بکیر زمه بزهبار جزو و در قدری مضاعف کداخته استعمال
کنند و در کجی ماخن و تقشر آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آلک و
شقاق چهار پایان آزموده است مرهم جذام از مجربات والد حقیر است و در
سایر قروح سودادی و اورام بارده آزموده است مسل الطیب حماما مر دانا
دار فلفل کبابه سلیخه مسط نلخ عاقرقرحا مصطکی مقل مرحاف حب بلسان انشق صبر
زرد میعه سایله سیسالیوس زراوند طویل و مدحرج سعد الکلیل الملک و فلفل
ابیر سا روغن زیتون کنهه هر یک او قیه لادن ۲ آل زعفران نصف او قیه
علاک العظم موم هر یک ۳ آل روغن نارد بن مثل جمیع مرهم مرطان که در یک سفرنه
تحلیل سرطان و سایر علابات کند حرمل بزرالدنجره کبریت زید المجزر اوند طویل
انشق مقل مالیونه هر یک یکجزو روغن زیتون کنهه مثل جمیع موم سرخ ربع

اوعی

روغن زرد برتوتیا که جراحات مزمنه را بیکدفعه وجود دفعه التیام دهد و چون بر ساعیه
غدد بی بانعی انجنان یابس نبندد بر عقب بایل سازد از مجربات بواز کرارست
کندر ۲ مرصاف آویشم کلنار ۳ جفت بالسوط اکل ارمنی کل برح هر یک دو
ثلث از جریر کندر امهده استعمال نمایند زرد اعظم جهت اکله و قروح ساعیه دهن
و کلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از سالیف حقیرست و عدیل ندارد و از
جمله و اسرارست و در قطع عمل جراحات و ربا بندن کوشت و منع ورم
و قروح و انصاب مواد از موده و ست موی سوخته کلنار شاخ کاو کوهی و اگر
نباشد استخوان سوخته هر یک عناب کل ارمنی هر یک دو جزو کندر سفد آرد
قلمی توتیای کرمانی مسلته هر یک یک جزو از جریر کندر امهده استعمال نمایند و هر گاه
در غیر دهن و کلو استعمال کنند صبر زرد بکوبند و مرد از سنگ بنا تاس مکرر سرخ کرده
و در سرکه انداخته و منعول نموده دو جزو اضافه نمایند و هر گاه که قشر ساخته
در سوداک استعمال نمایند قدر دو دانگ افیون محلول کرده با سفیدی تخم
مرغ سرشته قشر بسازند و در مجاری بول بگذارند فی الغایه مسکن و رد و دافع
سوداک بنظر نیاورد زرد دیگر بجهه اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و
نواصیر مجرب حقیرست و استخوان رمیم ماسوخته صبر زرد بالسویه زرد کندر

وهمچنین برگ غاب خشک را و زرد نمایند بجهة اکله سعد یل است زرد جهة
قطع نزف الدم جراحات جیدین ۳۲ ۱ یک مشنیز ۲ زراج سفید اسمای ادم
الاخوین اکمد رصیم زرد دنبل غار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک از این اجزا
همین اثر دارد زرد برگ و تخم انجره جهة قروح متاکله و رطان منضج سعد یل
و بی لذع است زرد دیگر رفع اکله و تخفیف قروح از مجربات موی موجهة
دو جزو لوست پیاز موجهة یکجزو تخم ریحان بوداده نصف جزو کافور قیصوری
ربع جزو زرد منضج سعد از مجربات حکمای قدیم است در اندمال جراحات و عسر
البرء و تخفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و اسقاط
بوسر نیز نایب مناب جیدیست وزن یک درج وزن هر یک دو جزو آب
آب ندیده راح سعد هر یک یکجزو و راح رزدو زاج سرخ هر یک ربع جزو با
سرکه مرشته مبست ۴۲ و چهار روز در میان بجوشاند اشته پس بضعید کشند مرهم منضج
اودست جهة اندمال جراحات و اکله و هر جه رسوب اودست جهة اسقاط بوسر و بردن
گوشت زیاده استعمال نمایند که بهتر از بریدن و سوزانیدن است و اهل فرنگ
شراب اورا نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع می نماید
زرد دیگر منقول از تذکره جهة تخفیف رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار

مجرب است اما رخصی ست یعنی سعد کاغذ کبود سوخته انزاروت بخاس محرق
مرصاف کنند روم الدخویش ذرور دیگر که از اسرار و اندمال جراحات نعجاب
مریع الاثر ست و عظیم الفعل صبر زرد کلنار فشار کنند با لعوبه ذرور دیگر
قروح حار المزاج و ملتهبه و مشورمه نعابت مؤثر ست و از عجایب این صنعت
صندل سرخ نیلوفر صبر زرد با لعوبه ذرور نمایند باب سیزدهم
در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات مخترع ضماد اب بقر کوات
و اطلیه اعم ازوست ضماد اطلی کینه تر مسی چون بر کبخ زنی ضماد نماید اسهال
صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماند و برود کبین اسهال سودا و بر کبد اسهال
خون و از سر اشمرده اند تر مسی نرم بساید و حنظل بقدر نصف آرد و
طلق محلول بقدر خمس و زهره کها و بقدر ربع با شیر تازه در دیگ خمیر کرده
بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره کاو و عسل
و روغن زیتون شحم الحنظل و زنجبار با لعوبه ضماد کلوبه مسمی باسم مولف اوست
چون بر فم معده ضماد کنند قی آرد و نزاف اطلاق نماید و بر پشت زند ادرار
حیض کند بر سنگ کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار سه خربق سفید مرد سنبح عصاره
تخم روغن نیلوفر ضماد بقراطی حنه ورم و صلابات حاره نفاید نافع ست بوست

انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالوزه کل ارمنی آنجه النصف یک
کاخور بقدر احتیاج با روغن کل ضماد عاید ضماد مفاصل حاره و لغرش نقرس
آزموده است صدلیس الکلیل الملک اشیاف ماهیثا ما اقاقیا تم زعفران ا
افیون و نفاح آونیمه ضماد فیثاغورس جهت استسقا و ماء اصفر و ضعف حکر معده و حم
و غیر آن اوفای رطب یوم الاحد زعفران پیه اروک مر غابی و مرغ ۲ اصفر میوه سایه
مثقال ارزق اشق مصطکی ضماد جهت اسهال حار و ذرب و تقویه معده و حکر کعک گوشان
بکسمات بامنده ل کلیرخ سنکوفه انکور و اگر نباشد شاخ رز بدل کنند بر کرم مورد حم
مورد عاقاقیا عصص حضض سماق جاورس مودادده زعفران مصطکی ۲ کافور
تیمل با آب مورد بر سند ضماد جهت اسهال بارد و تقویه حکر و معده کعک ل نفاح
از خر موبر سعد عنب ثمانی دم الاخوین ناخواه بوست تبریخ جاورس مرخا کندز
تر آب مورد بر سند و هر کاه جهت تقویه معده و حکر استعمال کنند و بی اسهال باشد
بعقل صبر کند و بجای آب مورد ماروغن کل ضماد نمایند ضماد جهت طحال و اورام
حلبه ا خیر زرد معتر کرکان آرد نخود آرد با قلی نرمس تخم کتان مالوه اشق
مقل محمل حلبه یکدرنصف سکسبین الطیب اکلیل مالوه ربع یکی با برکه ضماد نمایند ضماد جالینوس
منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجرب جاورس کنند کلیرخ بر کرم مورد

کمل ۱۱۱۱

کهنه بکند آرد جو ۵ بآب یا بطبخ او بر شند ضماد محلل صلابات خصوصاً اشتهاء
و تعفن عضل حطی ورسبه خلط و کنجد بجم کنان مرد حلبه سوجوره هر یک ۵ آل موداد
کبر جک زوفا و طب هر یک ۵ آل موم زرد مثقال ارزق مکه مثقال مرد عنبل روغن دنبه
یا روغن کنجد کدا خته اد ویه را مخلوط و نیم گرم ضماد کنند ضماد جالی خنه قوبا و انار مجرب
قرد مانا موزج آرد نخود سرکنین بکند اصل السوس کوکرده با سرکه و امثال آن بیا جالیه مجرب هر طحو
بر سند ضماد قوبا از مجربات والد حقیر خنه قوبا ۵ سعفه یا بسه و جرب از موده است
کوکرد. اصع عربی ۵ پنبه تازه ۵ ادر حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند
ضماد دیگر از مجربات والد مغفور خنه شقاق از موده است زاج صر سیاه یا سوبه
یا نقط سیاه مالند دوست را نزدیک آتش ندارند ضماد خنه سعفه و جرب
بغایت نافع سفال تنور دو جزو نمک جزوی با سرکه طلا کنند ضماد خنه شقاق
مرس جمیع حیوان بی عدیل است ۵ تم مرد رسک سائیده را با ۳ تم روغن بزرگ
بجوشانند تا مثل قطران شود و ۳ تم قنه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد
و بقوام رقت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را
گرم نموده در شکاف شقاق بچکانند ضماد خنه رفع و خس اقاقیا خصوص مکحل
ارمنی ناسنه شیاف ماهیا خصل سفید با سوبه اصول خس خس یکی با لعاب بر قطونا

بقل

وسرکه ضماد نماید خماد جهت رفع تایل و قوباجعل را در آب سائیده بمالند در دو
روز زایل میشود ضماد تایل از مجربات والد مغفور راقم مقل ۲ درهم کوب کرده یک
شبانروز در سرکه خیسانیده پس حل کنند و کل حظمی ۳ درم و تخم کتان ۱ یوخ نشسته
از اضافه نموده استعمال نمایند و باید که نیم گرم باشد خماد جهت تقویت معده اطفال
و عرق النساب مقوی است و رفع اسهال می کند لادن یکونیه اقاقیا عقل
موم ده آل روغن بنفشه ۲ درم خلای معده ضماد نماید خماد جهت ضربه و سقطه مسهل الطیب
لاطیب مغات هر یک مقدار ماش بر یک کلیرح مالیوه بازرده تخم مرغ در روغن
گل سرخ و عرق الیهود در حل کرده بسرشند خماد ایضا جهت ضربه و جرکسر
الشهر آزموده است مغات کل ارمنی صبر زرد کل سرخ عدس شیاف ماهیتا
فوفل هر یک حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نماید خماد حابس حیض
حوامل عدس مقشر پوست انار هر یک مقدار با سرکه سرشته بر پشت زیار
و کمر ضماد نماید خماد نفوس بنفشه مجرب است مرزنجوش حظمی هر قطونا آرد جو کوکنار
مالیوه بازرده تخم مرغ در روغن گل ضماد نماید و اگر قدری زعفران در ضیون
اضافه کنند اثرش سریعتر مشهود خماد طحال ارخیس بن آبخی خمایر گرفته
زنجبر را بقدر پنجاه آل بکنیانبر در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قطعه بری ۲ درم

مزبادرم تلخ آنیخ کبر ۳ از کشنه ۵ سرداب خشک بوره ۳ اضافه نموده در خلدی
معده استعمال نمایند ضماد دقیق انزروت مسمای آقاقیا هریک آل مرقشتیا کبریت
سا ذیخ و اگر نباشد مغناطیس موضعه نشتر بجانی کنند صدف هریک ۲ آل ۲ ورصاص
خوز السرو هریک آل ۱ ماموم ۲ آل ۲ دروغس مورد ۸ آل لسرشند ضماد لذع الفدعین
جنه درد سر بپارچه کرباس که بقدر درهمی گذاشته بر بیان ضدغین بندند تخم
کاهو تخم کاهو اوصاف تر حقص ۳ افیون اوبیم مایع بر قطونا لسرشند
وضماد بر کف عناب رافع اقسام صداع بسند ضماد برگ کرکاس و برگ حنا
رافع نقبه و صداع بارده رعشه ضماد نیلوم که رمع بخوابی کند دارچینی والد
مغفور افیون تخم کاهو نیلوفر البنج بیخ بنفشه مالسوه با آبی که حنا خیس در او پخته
باشند استعمال کنند ضماد سلیخا جنه درد مفاصل مرض مخرب دارد شکنه کرسیفانی
نامند دقیق هریک آل با هم سائیده با آب دنبل تر کنند با سیماب کشته موده آل صابون
حلبی را در آب حل کرده اضافه نمایند ضماد دقیق جنه مفاصل باردو فالج و امراض
عصابی جمیعا نافع و مفتح و محلل قوی جاذب خار پیکان از عمق بدر کشد و حقیر
تجربه نموده که مداومت ضماد او بر مهره لی نشیب و مفصل باعث نجات
جمعی کثیر از سر خاوشیخ چند ساله مشوره تخم انجره ۲۰ بوزیدان موره کوشش در زراوند

بدحرج شحم الحنظل علک البطم ده حلبه فلفل دارفلفل عاقرقرحا سنتی عه مقل
قرد ماناعود بلسان کندر مرعاف راسنج زاج آهکخوان سوخته اهل صبر زرد
زفستین معدا ذخر فرفیون سورنجان سه دبق ۱۲ مومیا عه حب السلطی آلوئی
سرشن و امثال آن ده ال بدستوری که در قاعده مرهم مذکور کار ترتیب دهند
وضع را در رکه حل کنند... وعسل بقدر سرکه اضافه نماید ضماد مجرب حقیر جهت تسکین
درد و تبخیر ضربان مفاصل و در ضربانی مغز استخوان باضه ده ل روغن گل سرخ سنجل فرفیون
یک آل زعفران سه آل ضماد مفاصل حار که در وقت هیجان تسکین الم کند افیون
زعفران با سرکه با شیر سائیده با روغن گل سرخ ضماد نماید وحرض نرودی که با دوبه
حاره جهته باردة و با اشیای باردة در حاره استعمال نماید و در محرمات حقیر است
آرد لوبیای مرر محوش گل حطمی هر قطونا سورنجان اکلیل الملک هر یک ده آل
خولنجان شاف با مینا آرد جو هر یک ده آل بیخ بنفشه زعفران افیون هر یک
دهل قرص سازند و در استعمال نماید ضماد جهته مفاصل و راکه قریب بمحرک باشد
و مسکن اوجاع باردة است و حقیر تجربه نموده مغز دانه خروع که پیدا زکرنا مکی خرد
روغن تازه کاری و عسل هر یک جزوی الدی سرکه موزن عسل بعد از پختن مجموع
سرکین گاو خشک سائیده بقدری که غلیظ سازد اضافه نموده در استعمال نماید ضماد

ضماد مسکن اورام حاره در دیسکن در مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر حلبه را با آب
و سرکه با لعوبه طبخ نمایند تا مهر اشود و دو عشر نون حلبه اضافه کرده بخوشانند تا غلیظ
گردد و دو نیم گرم طلا کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد سعدیل است عرطنیثا و حنظل را
با عسل و سرکه بقدر کفایت با لعوبه سرشته ضماد کنند ضماد محلل جهت مفاصل
بارد و اورام مزمنه بوره دبق اشق آرد بذیده با لعوبه با سرکه و عسل
با المناصفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار و نقرس مجرب و رفع تقایای
مواد می نماید صبر زرد زعفران مرجانه با لعوبه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارة زیاده
باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و درم قرح و کنج ران و قضیب و سایر اعضا
از مجربات بوعلی است حسنخاش سنجد را در آب بجوشانند تا مهر اشود و
سر بزقطونا سنجد نون او در روغن کل سرخ هر دو را اضافه کرده بسعوط نافع ضماد و فوق
خاکستر کاه کندم نمکطعام با لعوبه با سرکه طلا نمایند ضماد جهت اقسام استسقا
بغایت مفید است سهل الطبیب ضرر رد آخاکستر سرگین خاوه اگر کین هر دو آب
سعد قرد و نانا ریساقطونا لیخ نوشادر اشنه حامض لیخ عود لسان حمل لسان ثور ضعتر
نمک سیاه جنطیانا ده یا یول شترخار نمایند و طلای آب بنفشه کرده شند
در اقسام هیچ مجرب حقیر و سعدیل است اضماد بوره سعوط شقاق مقعد و فرج آن و

و آسهال بواسیری و زحیر حیض سفید آب موم سفید حصص هر یک جزوی کل خطمی
مقل هر یک دو جزو و پیه بز سه جزو و روغن کل شش جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند
ضماد دیگر جهت درد و بورش مقعد کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمایند و
بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفید آب
و مرد دانگ شش تا برزالبنج ۲ یا ۳ زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور
پیاز را در خاکستر گرم پخته با هم مدتی بسایند و روغن تازه ها کامی ضماد کنند و بدستور
هر یک خطمی گل بابونه اکلیل الملک ۴ حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر مجموعه را
پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد جهت کرز از بارده
و دردهایی که بجهت مواد سیر در اعضا هم رسد از تالیف حقیر غایت آزموده
است و مجرب است مثقال ۲ فاقله نوشادر حلبه ۵ تخم اکلیل الملک ۳ سورنجان بار و روغن کرچک
و موم زرد نمایند ضماد جهت خاریر حاره مرطاق یکجو و حصص دو جزو
با آب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خاریزی که بی حراره باشد و جهت تشنجات
موثر است قشنه ده درم حلتیت اثق هر یک تمام چاپ شیر نیم فرفیون ۳
درم مقل ازرق ۶ درم سکنبج ۳ درم صمغ در سرکه حل نموده با آب کشنیز
ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود ضماد مواد سیر نارد و معاصل و رماح
و هم سورنجان و درهم زنجبر نیز نهایت موثر است

آزرین ۱۲

مجرب سیر را کوبیده در روغن بزرگ بجوشانند یا منصف رسد پس صاف نموده
روغن را طلا و سیر را ضماد کنند ضماد جهت کشودن خلل بواسیر تخم الحنظل
۳ مغز بادام تلخ ۳ بخور مریم مرمر ۳ سرکنجبین کبیر ۳ قشه ۳ بازهره کاو قشیله
کرده پنج عدد را در پنج ساعت استعمال نمایند و هرگاه قشیله را بر روغن گل
آلوده سازند رفع تورمش می نماید ضماد جهت ورم سپرز که از حرارة باشد از
مجربات سالار مغفور برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال
نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه نجیته بندیرانا و غسته ضماد کنند
ضماد جهت ورم جگر یا رود و سپرز از مجربات جالنیوس است پیه موم ۱۰
مصطکی حاما زعفران یا بونج اکلیل الملک ۳ صبر زرد روناس ۳
از هر حب الصبر ۶ آنش تا یا روغن بورس و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد
جهت ورم معده یا برده و جگر و تلیئیس علامات آن و درد سینه فرمی مجربست
زردهای رطب آل یا پیه اروک دیس مرغ هر یک آل حلمنوده نیم گرم
ضماد نمایند ضماد جهت ورم انشیس تخم کشنیز با پوست آن را زیانه ساییده با گلاب
و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل حطمی آرد جو آرد با قلد را هر انچه تازه تخم
مرغ و دندان صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم متحجر شده باشد زیره کرمانی

مویز منقی را آل کوبیده با روغن داده خروع آل ضماد نمایند ضماد جهته خراز که
بفارسی کلی نامند نهایت آزموده است صبر را نرم کوبیده بروغن کنجد حرب
کنند و کنک سوخته و پشم سوخته را با سرکه بیامیزند ضماد ایضا جهته خراز
نیز محرب است سفید آب مرد اسنگ معسول فلفلی سوخته با شراب و روغن
مورد را مستعمل نمایند و مدستور آب انار ترش و آب انار نارسیده را در ظرف
مس بی قلعی بجوشانند تا غلیظ شود را مستعمل نمایند ضماد بجهته بهق و برص نیز
محربات حقیر است و از اسرار است و در رفع برص حیوانات که الله کوبید مخلوط نمی
کنند و در روباهان و در دار الثعلب و دار الجیه سریع الاثر است و نهایت
حاد و سریع الاثر است و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت
شستن آن و بعد از صد لین بجهته رفع حدة و سوزش آن طلا کنند و برای اعضای ترش طلای
رو جایز نیست و هر گاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد بیک بار همه موضع
نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی دون بعضی تا همه ضماد شود و بعد از آبله
کردن همراهم مناسب ضماد کنند و علاج کنند سلیمانی بنکجر و ضدل سفید سوده
پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر بنکجر و سلیمانی نباشد و جزو ضدل سفید
دو جزو جمیره مایه دو جزو قسط تلخ و بنکجر و اترزوت ضماد نمایند اولی است و جعفر
ضماد جهته کلی آزموده است مر را نرم کوبیده بروغن حرب کنند و کنک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را با سرکه بیالایند

و اگر صندل و سپیدانی و خیریا به آب جوشانده شود قطع نافع و از روی بهتر است و حقنه نیز نموده که صندل جهة دوالی لازم است
ضماد جهة تحلیل اورام گرم بکوبند و مغز کوکنار و روغن تازه بنفشه بمقدار مساوی بسرشت بکار برند و جزو بعد از ترکیب کنند یا روز یکشنبه و دوشنبه بگیرند و در حمام بعد از
تجربه نموده است ضماد دیگر جهة بهق و جمیع امراض مجربست منقول از متقادوخ
را کوبیده در آب لیمو بگذارند تا دو چل نخود قند بیخ سرخ سه آل خرد
که حرف بابلی است سه آل تخم ترب ۵ آل مغز بسته مغز بادام تلخ خیریا به یک آل ضماد
دیگر از شیخ قدس سره جهة رفع آثار قاطبه و جرب مجرب رسیده است
سپیدانه مغز بادام تلخ سه تخم خربزه غیر مقشره هر یک طلا کنند تا یکهفته رفع علت
می نماید ضماد جهة جرب رطب و یابس و مواد آتشک از مجربات منقول از حکیم
بندادهٔ آسیرا در ظرف سفال و سپس دو گرد و زرنیخ هر یک یک مثقال
سائیده بعد از آنکه ظرف را از زر آلش بردارند بهوای آن آتش نگاه داشته
باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند
هرگاه مثل عبار شود استعمال نمایند و هرگاه منجر گردد دست بدو طلا کنند و خبر منجر نیز
آزموده است ضماد جهة دار الثعلب و دار الحیه از مجربات حقیر و سعید است
گندش شیطرج از هر یک جزوی زرنیخ سرخ دو جزو و بار و روغن زیتون طلا کنند
الفیا جهة دار الثعلب مجرب است مویز بزرگ سرخ را خشک کرده با سوده
بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز داشتان یا پیاز تخصل لیسیده مالیده
بشویند پس دوائی مذکور را ضماد نمایند ضماد ریختین مزکان و منبع سقوط موی
ریختن

مجرب استخوان خرما سوخته سنبل الطیب سرکنجبین موشن صدف سوخته فلفل
بریک جزوی سه سه جزو قلعی سوخته مغسول سه آجزو بحفر ثم جزو شود
زاید که بعد از قلع زخم طلا کنند منع روئیدن کند زعفران آل کافور نیم آنک
سرین استعمال نمایند جهت باد سرخ که حمره گویند وکل ورم حار مجرب
است کبر لا از بافته بخته با آب بسیار تحقیق کرشته آنمقدار بر ضمع زنند
کبر لا بستگی از اصل نشود و مکرر طلا نمایند که در کل ورم حار آزموده است
صندل سرخ فوقل شیاف مامیثا قلعی کل ارمنی بزر البنج مردار سنگ
حصص مساوی در بندی روند چنین بریک جزوی بیخ لفاح افیون بریک نیم جزو
با آب سرشته بهیشه آلته زرد ترتیب داده با آب کشنیز و کلاب وکرکم آن مثال
آن طلا کنند قرص مخصوص منقول از جامع امین الدوله جهت سعفه و قوباء و ورم بارده
وصداع بلغمی تجربت آزموده زرد چوب بادام تلخ بریک جزوی مغل ارزق دو جزو
و مقل لاسه شبانه روز در سرکه چنین قرص ترتیب دهند و با آب بابونه
ورد نیلوفر کل وکرکم و اشنای آمیخته طلا کنند مخصوص دماغ که رفع نزلات مزمنه
بحسب عادت کند و جهت دردسر مزمن و تقویت دماغ بعد بدایت منقول
از تذکره نمک سنگ نمک طعام سوخته خرقی سعد موبیج نشوره خردل برابر
بوره سوخته

کل نبع

زبدالبحر بریک جزو سرکه دو جزو بسماق سوخته بریک صفا از خرعفص فراکنوی صمغ عربی
کندر مقر فصل حود صبر زرد بنج موش زرنیخ زاج سبز سنبل الطیب جوزبو
بوا هر یک نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون را بقدر دو وزن مجموع
در سرکه حل کرده اسپرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد
سرطان منقرح و جرب جاری و حکه و اورام حاره مجربست و منع
تولید میکند سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن
گل ورد و روغن بادام با سویه ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و آهن با سرکه بسایند
بدستور نافع است ضماد جرب بغایت از موده آرد جو و تخم ریباس با آل مغز زرد آلو
تلخ زیتون بریک ۲ آل با سرکه سائیده و با روغن کنجد در حمام طلا کنند
ضماد دیگر ایضاً جرب و حکه بغایت مفید است انار ترش را با پوست
زیره کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا دانه و پوست
یکی نرود و در حمام طلا کنند و برگ گاه از ماده صفراوی و سودا و بلغم و با حلوه
خلط مغز دانه کدو هندوانه را با شیر و شکر از سر تا پا طلا کنند ضماد جهت حکاق
گل ورم حار از مجربات و عدس و خیار زرد نافع است آرد جو با آب
کشنیز و گرگاه مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز

آش بیدانه با طلی از کرفس با قدری شکر با خیار زرد در رفع خارش بدن مجربست

لغایت مفید است ضماد فلوس خیار شنبر با روغن بادام جهت اکزا و جرب اورام
محرقست و بدستور طلا کردن عسل با شونیز بدستور با حلیله از جهت مسکنات و وجع
بارده است و محلل مواد و ضماد سفید آب قلعی با شیر تازه و طلای بر
قطوفا با کرم در تسکین اورام حاره و نفرس آزموده است ضماد جهت جرب
محرقست کوکرونج سفید قلفل مازو نیم سوخته یکعدد زنجبیل سفید آرد
قلعی امرد ار سنگ بار و غن تازه بی نمک ضمادی دکنند ضماد آنی جهت جرب و حکه
محرقست سنار مکی پوست هلیله زرد مرد ار سنگ سفید آب قلعی با سویه با روغن
با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد منضج دنبل و سایر اورام
اکلیل الملک حلیله تخم کتان دانه تمر هندی را کنی کبوتر آرد کندم با سویه با روغن کنجد و موم
ضماد نمایند و اگر اجزا با آب بپزند مطلا کنند و مکرر تعذیه نمایند لغایت موثرست ضماد
جهت کشودن مزدمل از مجرا بست دانه تمر هندی را کوبیده نیم آب سیه چرانغ را در آب
بر روی آتش گداخته مخلوط سازند و نیم گرم طلا کنند و چون بر زقطوفا را
با آب دهنی تر کرده بر دمل بندند مانع تمزید و مسکن وجع و منضج قوی است
ضماد جهت رعاف عدس مقشر شنبلیله مامیثا صندل سفید آرد جوانفیون گل
ارمنی یک جزو کاهو نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند ضماد

جهت دفع ادرار حیض آزموده است تخم انار سماق کندر جفت البلوط زاج
کندر زین کرمانی تخم مورد با آب بیاض طلا کنند و چون ثقل اک را که رسوب نامند
و مستعمل نزکر آنست با سفیدی تخم مرغ بر کمر و ستبی زنبار طلا نمایند بجا
مفید است ضماد جهت رفع احتباس بول کل کاشغه که عصفر نامند در شیر پخته بیمورزن
او شوره اضافه نموده ضماد نمایند ضماد جهت زیادکردن شیر مصطکی و رفع ورم پستان
آرد باقلا تخم بادروج مرّی با آب بادروج یا آب ریحان لبرشند ضماد کنند منع بزرگی
شدن پستان زنان می کند ودع سوخته جزو آرد جو ۲ جزو با سرکه سه
شبانروز ضماد نمایند ضماد جهت افتادن ناف و برون آن آرد جو کل از عضی
آرد باقلا پوست انار پوست تخم مرغ ۲ بعد از پختن اجزا پوست تخم لاذن بافته
پخته اضافه نمایند ضماد جهت منع قی کل سرخ سنگ ۵ صندل سرخ و سفید عاقرقرحا ۳
زعفران آنکا فور نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند ضماد جهت گرم معده بر کشفته لو
نمک شوئیز با لبوبه با زهر کاو و سرکه لبرشند ضماد جهت کلف و آثار بغایت
موثر است کرسنه ۵ پوست تخم مرغ ۲ ایرسا سه نخ اقاقیا ۲ کهربا سه جزو کوبند
قطائف ۳ شاخ کوزن سوخته سه بوره ارمنی ۲ تخم خربزه ۷ زراوند طویل ۲
بادام تلخ سافت ۲ لعاب ۲ سرکین کبوتر ۵ آرد نخود ۲ با سرکه طلا کنند ضماد

جزو از روغن گندم و دانگ سرکه مرکب ساعی کرده بر دانگ طلا کنند ۱۲

جهت منع ریزش موی سر و ریش تخم مرغ با سرکه مرکب ساعی کرده بر دانگ طلا کنند ۱۲

جهت دفع ادرار حیض آزموده است تخم انار سماق کندر جفت البلوط زاج

جهت منع قمل مویز را روغن طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلا کردن
سیماب در مناصل کردن قمل از مجربات است **فصاد** روغن زنبق رافع قمل است
و بدستور صبر زرد و طلا بر همین قاعده قمل است و چون تخم را چوب کردکانی
صبیان را چند روز روغن زیتون بخیسانند تدهای آن را رافع قمل و صیبان از مجربات است
و بدستور طلای مذکور با آب قاتل قمل صیبان است و تدهین روغن
و همین از دارو ذرور بعید است **فصاد** جهت سکته و بیات خردل چند بدستور بالسویه با سرکه مرکب
ضماد نمایند **فصاد** جهت سکته و بیات و فلنج خردل را با سرکه مرکب
تخم الخرفه بالسویه با سرکه طلا کنند **نکاد** عبارت از لب بن ادویه بالسویه است
کرده بر عضو به بندند نیاز ادویه مطبوخه لادن مشانه کاو و امثال او کرده یا ماده
لادن مفتح ترمنوده بر عضو گذارند **کماد** جهت زکام از مجربات است تخم نیلوفر را تخم کوب
کرده چند قطره آب نمک بر آن بپاشند نیم گرم بر سر به بندند و اگر بدون نیم گرم
بدستور گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است **کماد** جهت تحلیل ریاح معدود
طحال و تهی گاه حلبه تخم نیلوفر تخم خواه با آب نمک بدستور گذشت گرم
کرده به بندند و چون سرد شود تبدیل کنند **کماد** جهت تحلیل مواد بارده و ریاح
برگ سداب از هر قسم طعم کل یا بونه صعتر نمک طعام نوش در خردل برخ بوده از منع

باسوسه

زاج سفید افشنتین روی در منه زنگار انجدان بابونه بدستور استعمال نمایند

کماد جهت رفع محل مادده کوشش دریاچ بابونه بشبت ورق الغار مرزنجوش بودنه

عاقرقرحا در آب بخته در میانه کوفته کرده گرم نموده بر بزرگی و قفعا کماد نمایند کماد دیگر جهت

درم کوشش آرد جو باقیا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب بخته یا روغن بنفشه

خطمی مخلوط کرده یا مثانه گوسفندی دنبه نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده

آب او را بر عضو بریزند و چرم او را بپوشند و عضو را بنخ را آن بپوشانند

و پاشویه قسمی از دست که بجهه اعاله ماده و تعریق معمول است و بجهه مرطبه

بعضی مرقومه تحریک کردد نطول جهت ترطیب عضو و رفع تخوالی و صداع حار بنفشه

ریک بیدینو فرخبزی ارد جو خیارزماز کدو تازه در آب طبخ دهند تا مهرا کردد و

عضو را بنخ را و داشته با آب او عضو را شویند و نقل لا یمالند نطول جهه تحلیل اورام و

مواد بارده و تقویه اعضا بخ سف کل بابونه افشنتین رومی مرزنجوش الطوخودکا

مشکطا مستیع عضفر حاشا معده خشک اهل فطرا سا لیوس تخم الخطمی جوز السرو

[illegible]

للمرو کما فطوس و ارتشیعاف کوبیده بدستور معمول نطول کنند

جلد کرم مجروح یافت نشود بعضی اکتفا جایز است و دیاشویه بادویه مرطبه

نموده است و مجرب دانسته اند قطور جهت کری که دفعه واقع باشد طبخ افسنتین
با زنجبیل کاور استعمال کنند زیرا سلخفات که سنگ ثبیت نامند با بونه با روغن
با بونه نهایت نافع است و چکاندن دو قطره از قطران بر نقطه یا روغن
قطره قطره فطر احمل کرده باشند صبح و شام بدلوست نمودن بجهت جمیع انواع درد گوش نیز مفید است
مجرب است قطور جهت کشتن حیوانات که در گوش رود قطرات زرنیخ با آب فوذنج با آب
برگ شفتالو حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرمهای متولد در گوش
نماید شراب کهنه ۲ عسل ۲ روغن گل سرخ ۲ سفید تخم مرغ دو عدد شیر
آغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند مدتی بهمان جانب بگیرد کرده اسکنجبین عسل آغشته
بپرورزآورند قطور دیگر جهت درد گوش که از حرارت باشد یکی دو روغن گل سرخ زرده تخم مرغ
جوشی که بجوش نیند تا که بسوزد یا قطره نماند و بدستور شیاف انیسون یا شیر خشت در دو روغن
نفشه و یا کافور و آب کشنیز و بدستور آب عنبه الثعلب نافع است و سفید تخم
مرغ با انجی حصیه از نخ باشد قطور که جهت درد گوش یا ورم یا درد و ریح نافع است زیره کاوا
با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبتش زایل شود و انگاه استعمال نمایند
قطور جهت چرک و حرقه و درد گوش مرصاف صمغ زرد زعفران با روغن بادام
شیرین بقطر نماند و جهت تسکین درد افیون نهایت نافع است و جهت پاک کردن
بدلتوز

حریک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مرهم در آب حل کرده با روغن
گل قطور میکنند و بدستور از زدوت با ماء العسل لسیلان نافع است قطور جهت رفع سیلان
رطوبات گوش اطفال نافع است منتن یمانی زعفران بورق سرخ از هر یک عسل
و سرکه آب بر یک قطور کنند و با پنبه آلوده بگذارند قطور دیگر که منع سیلان
خون بسبب صدمه و ضربه از گوش بزند مایه خرگوش را با سرکه حل نموده بچکانند
و بدستور گردهای گاو را با قدری سرکه کباب نیم بخت کرده آب او را گرفته
در گوش بچکانند از مجربات است اگر از اطباء نقله باب چهارم دوازدهم در سعوطات و عطوسات
و نشوقات و نفوخات و بخورات و دوخته سعوط عبارت از چیزی است که از بینی
چکانند و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه بینی کشند و بخور دود و خته پوشیده
بخار رود و دود او را از مشقان بینی و لحیه آنچه از دهانیات خوشبو دارد فرو کرده بوکنند
و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویه قوه خاطر و کوفتگی دماغ و آلودگی
بازو عرق نتن و سیاه کردن مغز سر کلنگ و زکام او قرار زمستانی بار خرزهره نتن سعوط
نمایند و عرق بنفشه بخوانند و سعوط از بهر خطاف را جهت سیاه رویانیدن موی
سفید مجرب دانسته اند سعوط جهت قطع رعاف مجربست خصوص بند سر سوخته با دام
با سرکه سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر کبر و نفوخ سرکنی محرق او بسیار

قول الله الرحمن

قوی الاثر است و سعوط آب برف با آب کشنیز نافع است سعوط دیگر که قطع
رعاف بعید نیست جندبادستر جندبادستر سفید آنک دم الاخوین مازو کافند سوخته با یکدیگر
بارد بخش زیتون سعوط نمایند سعوط نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است مازو
سوخته با آب سرکه اندا خته زاج قلقطار محرق کندر با لبوه نرم ساییده
نفوخ نمایند نفوخ دیگر کلنار تعفت اللبوط زرور و کافور افیون مازوی سوخته
با آب تربد بیده با آب کاهو و امثال آن سعوط نمایند و با آبها نفوخ نمایند
سعوط دیگر جندبادستر و شقیقر و بیضه و خوزه نافع است صعتر
مرصاف صرر زرد حضض ملح کشنیز جاوشیر جندبادستر سکبنج مشک زعفران
کلنار زرنیخ گلپ با آب کرفس سرشته بقدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط
نمایند سعوط جهت کلال ریاح دماغ و سده ملخی مومیایی جندبادستر مشک فرفیون
با لبوه قدر یکجه را با روغن زنبق دا مثل آن سعوط کنند نفوخ
جهت سکته و سیات و تشنج نافع است جندبادستر جندبادستر زرنیخ کلنار مفرده
مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند نفوخ جهت سده دماغ و مواد عطوس
بارده نافع و رفع مواد بطبسه مرکند کندش فرفیون سفید جندبادستر زرنیخ
زراوند طویل مفرده و مجموعه چون نرم سایند بمرهم مالیدن در بینی کند عطاس

عطسه می‌کرداند **عطوسی** دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد غرقی سفید
نوشت در مرز نجوشش بوده ارمنی شطرنج هندی مشک با لسویه استعمال نمایند **لخلخه**
جهت تقویت دل و دماغ حار کلاب سرکه کافور روغن بنفشه در ظرف مس خشک کرده بپوشند
لخلخه دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل
نافع آب کشنیز سرکه بید آب سرکه آرد و غرغره کرده صندل سفید آرد ستور لخلخه نمایند
لخلخه دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده فرنفل دانک کبابه دانک بسباسه
دانک کبابه دانک باکلاب و عرق بهار لخلخه نمایند **نشوق** جهت تقویت
دل و رفع غلبه و خفقان آب مورد صندل سفید کلاب سرکه کافور عود
استشاق نمایند **نشوق** جهت جراحت بینی و حرکت آن پودنه خشک را
نرم سائیده با شراب استشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری از زوت
اضافه نمایند **بخور** جهت تقویت دل و دماغ عود صعتر لبان پوست بهروزن نرنج
سائیده با کلاب مخلوط کرده در چوب سرخه و سیب کداشته در آتش نرم بسوزانند
بخور جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات است آجر آب
نشادر هر یک بعد داده در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را بخار
آن بدهند و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدهند

نشوق جهت بیهوشی و سکته و تحلیل مواد و تقویت دماغ و رفع سدده جنبه مغلوب از آنف بدهند یا بدرون بینی بدمند

الکمی ولد

آب ممزوج لسرکه خاصیت دارد بخور جهته زکام سیاه دانه بر روی سنگ تافته
ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهته حبس کردن مادهٔ زکام که قطع
سیلان رطوبات کند بخور سند و سس مجربست بخور جهته ثقل سامعه
و دوی و طنین و ریاح نفاخ نافع است سداب افسنتین صبح ازین هر بخوری
صعتر اهل بابونج اکلیل الملک بنفشه بنفشه هلیو فربالبویه جوشانده در ظرف
دوله دار کرده او ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش
شود بخور جهته رفع احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش مقعر علک
البطم بر یک جزوی عنبر الشهب نیم جزو مشک ۰۰ زعفران ربع جزو بر روغن
زنبق سرشته قدر عدسی را در آتش انداخته دود او را در رحم رسانند و باید
آتش دان دوله داشته باشد که از آن دوله دود در رحم رفته پراکنده شود بخور
دیگر جهته اخناق رحم و عسر ولادت بید نافع است شحم الحنظل قسط جاوشیر
کوکرد مر بالویه با زهر کاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهته درد دندان و مولد
ترله پوست خشخاش عنب الثعلب کل بابونه بالویه بجوشانند و سر بخار او
بدارند تا عرق جبینی ظاهر گردد بخور جهته قطع کردن دانهٔ بواسیر ازموده است
کوکرد بلدر اصل السوس بیخ کبر بر یک مورد بالویه با روغن زنبق بازبون

باب پانزدهم در حقنه‌ها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارتست
از استرسال مایعات بمعاء مستقیم و رحم و فتیله استرسال جامدات بروده
مزلوق و در عرف شافیان مندرج فرزجات انچه زنان از ادویه در قبل و رحم
بردارند و حمول اعم است از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واضع حقنه
بقراط است و آله حقنه باید از قبیل جلود باشد بهیات کیسه تهی و حقنه کرطرف
دیگر بهیات کردن کند و باشد و از قبی لوله بر طرف باریک او وصل نمایند کرا را
چرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در ان کیسه کرده و هوای کیسه را
بهم آورده لفشارند تا آب حقنه برود بار دوم باید حقنه کننده بر روی بخوابد تا آب حقنه
بامعاء علیا تواند رسید و می باید برقدد آبی که مرد فعه بر نمیدد زیاده از نیجاه
آل نباشد و بعضی را اعتقاد انست که کمتر ازان بهم جایز نیست و اکثر اطباء صحت
اعضاء رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازم
است بر چه غلیظ باشد باعث زحیر و قرحه می گردد و بسیار رقیق باعث
انتشار و افساد می گردد و بارده مولد ریاح و صار و مورث عشی و لیست
و منافع حقنه بسیار است از انجمله ازاله مواد مرتفعه بدماغ و اعضاء
جاذبه

عالیم اسر

عالیه راست ودفع سرد امعاء ورفع اقسام قولنج ودر قتایل مسهله شرط است که قلوی
ملسیت
او نقدی را نکشف میان او شخصی باشد وفرزجات زیاده از قدر یک نخود آنالث نباشد
وچون آب حقنه بزنند بهتر است که نصف قدر اقل آنقا اول بار بریزند تا آب اول
را دفع نمایند وقبل از حقنه با آب ادویه با دنان ادویه مناسبه وآب
گرم حقنه کنند حقنه حقنه جهته برودة احشاء کرده ورحم ومثانه ومعروفست
بحقنه الادنان روغنی بادام روغنی کرد کان روغن حب البطم از یک
تا آل روغن زیتون با آل با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود
ودر قبل ودبر بحسب احتیاج حقنه کنند وبرکاه برودة غالب بگذارند روغن
مرزنجوش وزنبق اضافه نمایند حقنه جهته ورحه امعاء وسیح بغایت مفید آب قلعی
کاغذ سوخته صبغ عربی یک م زرده تخم مرغ پخته سه عدد آب برک بازنک
مطبوخ وجوشانیده کرده بزروغن کلی خ آقاع دار وکلنار در داخل مطبوخ کنند حقنه
جهته قولنج منقول از کامل الصناعه عناب سپستان مویز منقه حلیله کتیرا سوس آرد کندر
۲۰ ۱۰ ۲۰ ۵ ۵
کل خطمی بنفشه روغن زنبق تخم لاذ زبانه برک حقنه در چهار صد آل آب بجوشانند تا ثلثش
۳ ۳ ۱۵ عدد
بماند بس صاف نموده چهل آل او را با شکر سرخ بوزن آب کامه روغن حقنه نمایند
۱۵ ۱ ۱ کف

۱۲ مد ۱۲ ۱۲ کاه نقاعن معتاج انفذ خوشبو نمایند با بزرد وکلنج

خفقه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب سپستان بنفشه جوهر خطمی سوس
کندم اکلیل الملک انجبر زرد در سیصد آب بجوشانند تا ثلث رسد و بهل آن را و
را با شکر سرخ ورد و غن بادام حقنه نمایند و اگر مسهل لازم باشد لعاب بزر قطونا
ورد و غن تخم کدو و آب البلاب اضافه کنند حقنه جهت برودت رحم و احتباس
حیض نافع است اسقیدنج مقل حاو شیر خشت تخم کرفس نانخواه را زبانه سپاتیوس
با یونه حلبه سپستان با آب و شیر تازه بجوشانند تا نصف رسد و بهل آن دور ا
با روغن تازه گاو و عسل کف کرفته ورد و غن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا
ممکن باشد امساک نمایند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل
و عرق النسا و امثال آن نافع حلبه بادام تخم مغز دانه بید الجر کتان با یونه نشت ۱۵
حب الاصل خسک سورنجان آنزروت سفید قطوریون اسقیدنج اسق حاو شیر شخم الخلل
سداب انجبر زرده عدد عناب سپستان بعد از طبخ تخم رطل با روغن گاو
ورد و غن خیری حقنه جهت قروح امعا نافع و بغایت قابضی است برگ عدس مقر
اگر دو جو داده کلنار حضت البلوط پوست انار ترشی در دو رطل آب بجوشانند
تا مهران تود و سیستقال دو ورد با سفید آب کل قرصی صمغ عربی اقاقیا دم الدخوین
عصاره لجیته انتلیس بریک بک آل کاغذ نرخته آن و نیم زرده تخم مرغ بخته دو عدد

روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه جهت زحیر زحیر و اسهال و تعفن و قرحه امعا مجرب فدماست
نان تکیمات سوخته زرنیخ سرخ و زرد و لاسحنت بنب بابونه مازو سنک ایک
١٣٨ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠
آب بندین افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین تخم سائیده با آب
٥ ٤ ٤ ٤ ٤
مورد سرشته قرص ساخته زند و آن اورا با آب ~~تخم~~ مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه
١٣٨ ٢٧
نمایند حاده حقنه جهت غش و امراض دماغی شحم الحنظل قرطم تخم الجره فودنج پوست جهت فالج و عصب
٣ ٧ ٣ ٥
بیخ کرجوث بیخ با روغن زیتون حقنه کنند حقنه جهت فالج و لقوه و غش و امثال
٥
آن شبت بابونه مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم
شحم الحنظل دانه بید انجیر قنطوریون دقیق از هر یک یک کف انجیر زرد
ده عدد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و آب کامه حقنه نمایند مری تخرالکامه
٧ ٧ ٧
مشهور است که بارگه ترکیب مهید نمایند حقنه جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از
٧
حقنه مسهله باید نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است چند بید بیر مقل
٢ ٣
صمغ جاوشیر فرفیون بارزد و آن اورا با روغن قسط و امثال او حل کرده حقنه
٣ ٢ ١ ٢ ١٥
نمایند حقنه جهت نضج ورم کرده و اورام رحم حلبه بغایت نافع است لعاب خطمی
١٠
لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال
١٠ ١٠ ١٠ ١٠
صفراوی و کراتی که با تب و سده باشد از مجربات حکیم حاذق شنبلیله
٢ ٥ ٣

خفقان لینه که در امراض حار استعمال نمایند عناب سپستان نیفته جوهر مقشر خطمی سوس
کندم اکلیل الملک انجبار زرد در سیصد مثقال آب بجوشانند تا ثلث رسد و بهل آن را و
را با شکر سرخ و روغن بادام خفقان نماند و اگر مسهل لازم باشد لعاب برزقطونا
و روغن تخم کدو و آب البلاب اضافه کنند خفقان جهته برودة رحم و احتباس
حیض نافع است اشق سکبینج مقل حاوشیر خشت تخم کرفس مانجواه را زبانه سپستان
با بونه حبه سنبل با آب وشیر تازه بجوشانند تا نصف رسد و بهل آن را و را
با روغن تازه گاو و عسل کف گرفته و روغن کنجد در قبل خفقان نمایند و تا
ممکن باشد امساک نمایند که آب خفقان زود دفع نشود خفقان جهته در مفاصل
و عرق النسا و امثال آن نافع حلیه بادام تخم مغز دانه ببد الخبز کتان با بونه نشت ۱۵
حب الاس تخم سورنجان آخر یق سفید قنطوریون مسکبینج اشق حاوشیر شخم الخطمی
سداب انجبار زرد ده عدد عناب سپستان بعد از طبخ نیم رطل لا با روغن گاو
و روغن خیری خفقان جهته قرحه امعا نافع و بغایت قابض است برنج عدس مقشر
از کدو جوادانه کلمار حضت البلوط پوست انار ترشی در دو رطل آب بجوشانند
تا مهرا نود و سه مثقال دوره با سفید آب کل قرص صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین
عصاره لجیته التلیس ریک بیک آکافذ روضه آ و نیم زرده تخم مرغ بخته دو صد عدد

روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ زرد و اسهال بقبض و قوه امعا مجرب قدماست

نان بکبهات سوخته زرنیخ زرد و زرد ولا سخت بشب با بی مازو سنگ ایک

آب بدین افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیدم با آب

مورد سرشته قرص ساز زند و آن اورا با آب تخم مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه

نمایند حادثه فتق عسر و امراض دماغی شحم الحنظل قرطم تخم الجزه فوذنج پوست

بیخ کرچوت بنفشه با روغن زیتون حقنه کنند حقنه جهت قولنج و لیز عسر و امثال

آن شبت با بونه مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان بر یک حقنه رسوب کندم

شحم الحنظل دانه بید الخیر قنطریون دقیق از هر یک یک کف زنجر زرد

ده عدد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و آب کامه حقنه نمایند ابن سینا

مشهور است که با رکه ترکیب مهدی بندی حقنه جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از

حقنه مسهله باید نخورد و چند امساک آن شده بهتر است چند بیدستر مقل

مبعه جاوشیر فرفیون با رزد و آن اورا با روغن قسط و امثال او حل کرده حقنه

نمایند حقنه جهت نضج و رم کرده و اورام رحم حلبه بغایت نافع است لعاب خطمی

لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال

صفراوی و گرانی که با بیت و سرده باشد از مجربات حقیر جاوشیر بنفشه شیوفر

کشنیز سرشته شیاف بهار با ریگ لب زند و در میان آن ریسمان نگذارند
ریسمان سر برون مقعد شیاف که در قطع نخون مقعد مجرب است خواه بود اسپرک یا اسپهال
باشد یا خونی صرف مرصاف اقاقیا با زرالبنج ضع عربی برنج بود داده با لوبیه
یا آب مورد سرشته شیاف لب زند شیاف جهته قولنج و بحر بسیار نافع است
برگ سداب زیتون با نخواه بود ره از مغیث با لوبیه با عسل سرشته شیاف لب زند
یا پلپله الوده حمول نماید شیاف جهته دفع ورم مقعد که دود الخل نامند مجرب است
شحم الحنظل رشتی موز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون قطران شیاف لب زند
شافه جهته عرق النسا و وجع ورک تجارب آزموده است بوره شحم الحنظل
سورنجان محمودی نرم سائیده بوزن مجموع سنگ سرخ سرشته شیاف سازند فتیله
که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النساست
سنا ۱ مکی ۱ تخم خیارزی ۱ غاریقون ۱ مسقیا ۲ تربد ۲ شحم الحنظل ۲ رکینی موش بوره ۴ کمیاسیندر ۴
با عسل یا انجیر بخته فتیله سازند فتیله جهته قطع خونها و اسپرک مجرب قدماست لسپیج کوسفند
فتیله ساخته روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که نیک ورق الجبل نامند
نرم سائیده بر آن فتیله باشیه حمول نمایند فتیله دیگر که در قطع بواسیر اکثر اطبا
مجرب دانسته اند قاقیا با دنبلان که لاله یا دنبلان نامند با مثل آن با دام

تخم نرگس کوبیده حمول او طلا نمایند حمول جهت کشودن خون او را سیر برگ او مسدود شده باشد
و باعث زحمت کرده اول مقعد را بروغن تخم نرگس آلوده و منخرین گاو و مغز کوبان
شتر بافند رمقل طلا کنند و ملته را بر و آلوده بردارند پس عرطنیثا قنه شیح الحنظل
را با زیبق گاو و رشته حمول کنند و بر گاه لسیب تندی او دهند خروج مقعد و رحم
بهم رسد بروغن سوزنج و سرکین کبوتر و زیبق گاو طلا کنند فتیله جهت
رفع حرقت بول و قطع چرک آن بغایت نافع و از مخترعات حقیر است
و بغایت مجربست و بکتور جهت نواحی بعید بل است و چون فتیله بدر رود بهتر
او را سیر کنند و در باب ذروات اکلة نیز اشاره بانی نشده است و از اسرار
مرتوانند بوجه صبر زرد تنباکو مغسول آرد ارسنک مغسول سفید آب قلعی
مغسول مکند رکل ارمنی موی سوخته کندر افیون زرنباد و
ازجر یکذراینه با آب کشنیز سرشته فتیله های باریک ساخته در روغن قنیب
بکند از نفوذ جهت حمل مجربست و باید بعد از حیض سه شبانروز متصل بردارند
زیبق طرکوش و سرکین او و عسل آن فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت
حمل مغسول ازاین سرافیون که والد حقیر مجربست دانسته زعفران حماما سنبل
اه لطیب اکلیل الملک مکه سه و نیم سا ذوج فرد مانا مکه او قبه بیه اروک زرد

بالته کبود تر از خود نمایند
مرغ کله
تخم دو او فیه روغن نارون نیم او فیه پاک کرده هر روز و هر شب نازه کنند
یک مثقال
دیر روز دستار ۲ عاج را با مثل او بیاشتا مناول نمایند فرزجه جهة کشودن حیض
مجلست سداب مرصاف اهل لاذیانه تخم مرو بازیج کاو فرزجه سازند
فرزجه جهة کشودن حیض منقول از بوحنا که حیض مجلس هفت ساله را
ادرار نموده مرصاف پودنه کوهی مویز منقی سداب خشک اهل زنبق کاو
بقدر کفایت فرزجه جهة اخراج جنین مرده و زنده و مشیمه و عسر ولادت
وعلته رجا بغایت موثر است وقایل جنین بجا شیر خرفی سیاه با بالسویه
بازیج کاو بسرشند فرزجه جهة ادرار فرمودن حیض مجلست فرجنون را
نرم سائیده بعینه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهة کشودن حیض و اخراج
جنین زنده و مرده بغایت موثر است و مجرب دانسته اند عصاره قثاء
الحمار بعفت قراطاره بازیج کاو حل کرده بالته کبوتر دبردارند فرزجه
که در غایت حدت و عتیقه است جهة اخراج جنین و مشیمه منقول از تذکره
عصاره قثاء الحمار سداب شحم الحنظل مازریون اشق بجوریم مویز یج با
عسل فرزجه سازند و این قابل جنین است فرزجه جهة تحلیل و ادرار
صلبه موثر است بیه اروسی بیه مرغ مقل ارزق ۳ حنظل ۱ تخم کتان با عسل با فلوس خیار

فرزجه بهمن قطع و مورد خشخاش مجرب خون بند مازو کوفته کل ارمنی ۱ ۳ ۱
فرزجه بهمن قطع و مورد خشخاش مجرب خون بند مازو کوفته کل ارمنی ۱ ۳ ۱

بسرشند فرزجه جهت قطع خون و نزول از اثر فروح و عفونه و رطوبات سایله رحم کلنار
شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زنبق گرمابی که در رکبه خیسانیده باشند کل ارمنی
بسرکه پرورده بالسویه با آب برگ بید یا آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه دیگر
که در قطع سیلان خون حیض مجرب است مازو سوخته دم الاخوین برگ مورد کل
ارمنی کل سرخ بالسویه از حریر کنند این پوست انار ترشی بنمکوب کرده
طبخ نمایند مهراشود و قدری نشیم را با آب او تر کرده با دویه مسحوق آغشته
حمل نمایند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شب یمانی بهمو
زر البیض افیون فرزجه که بغایت قوی است مردار سنگ زاج کلنار کل ارمنی
کل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که غایت برحمل نمایند ولیبا مؤثر است مرصاف
ایرسا سرکنجبین حرکوشش فرزجه دیگر که در رفع سیلان حیض قویتر است برگ مورد
مازو سوخته سرمه پشت سته زاج سوخته کل ارمنی ضع عربی بدستور سابق استعمال
نمایند و در حین استعمال اگر بر روز ثقل لک را که ذکر کردن امور دکوبیده
یک مثقال با سرین باز رده تخم نیم بیخ تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه
شده آنچه خوردن زنبق بوداده و بوبنداده بالسویه با آب تخم مطبوخ مهراز
مجربات فرزجه که زن حمل کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط کند و

الخ

از مجربات مکتومه است تخم لوبیا صحرائی سرکین خیل خرد ل سرخ دانه ریحان
۲۲۸ آل ۱۰۰ ۱۴۰ ال بالویه زرم سرشیدن با مبعه سلیمه سرشته بالته حمل نمایند فوزجه که در افراج
حنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین مدر حیض است استفان عرطیشا
وقطران شحم الحنظل اشق قثاء الحمار خرق سیاه مویز خوشت در زراوند تخم مازریون
روغن بید الخ زنبق کاوجا و تربد کنیج مرساف مفردة و مجموعه کلا و بعضا استعمال نمایند
فوزجه که جنین حیض نماید دازموده است و در تقویه رحم بعد حمل است موسیای صمغ عربی کل
ارمنی دم الاخوین فوزجه جهته ورم حار رحم خشخاش کوبیدن در شیر بخته بار دغنی کل
سرخ و اندک زعفران و موم فوزجه نمایند و بدستور مرهم داخلیون بار دغنی
کل حل کرده با آب بار تنگ یا شیر و خیران ممزوج نموده استعمال نمایند فوزجه
جهته رفع حکه و اصلاح قرح رحم و ازمجرباست نفع تارد بنی کل نسرین خشک
کل نیلوفر یک برسر و ورک سدر الاجوزه با لویه روغن زیتون سرشته
آلوده فرو کنند و قبل الاتیان با بونج مطبوخ برافت خاد نمایند و از آب
و شراب و مدر است اجتناب نمایند تا دوا ملکث نماید و فوزجه که حیض جاری
باشد این دوا باید عمل نمود فوزجه که اعاده ۲۰۲ ۱۰ ایم ۴ نماید از اسرار مکتومه است
اسنجه از خروس سیاه با یم شه ۴ او چوب تاک سوزانیده ۲ ۲۰۲۲ دباغ ۲۰۲۲

فوزجه تخم اجاره دو بار بلوط تخم اذخر تخم کاکنج تخم اذخر تخم اجاره حاف بالویه نرم سرشته و حبی نمایند ۱۲

سرشته استعمال نمایند وع کس ۲ ۰۰ ۴ ۰۲ ۰۴ ۰۶ نوح ۳۴ است دب ۲ ۰۲ عم ۴ ۰۶ نامند

فرزجه لعبد الطیب بکر امنی الجامع ع ف ص دوخرد ۰ ۱۰ ۱۱ ۰۰ ۱۸ ۱ ۰۰ ۴

۲ بکرد بالتمر تراب آلوده چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و جمله

اختلاج کرد بمرتبه که زنرا قرار نباشد و باید تا مکفقه استعمال نمایند و دایم

استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزی یک فرزجه کنند ظاهر میکرد و

نامدة شش ماه اثر مزبوره باقی میماند و چون اهل اشنه انجدان بیخ درخت فندق

اشنان نمودم زنجوش مرماخور محروث زرد بریکدرام بالوین یک مثقال را با شیر حیوانات

سرشته بالته حول نمایند و اگر روزی یک انگشت این حول نمایند بهمین اثر دارد

و بر گاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از انها هم کافی است و بدستور ادویه

رافع این علت که مذکور شد بعضی از ان کافی است باب شانزدهم

در ادویه که مخصوص است بمویش مثل خضابات و انچه مورا در از کند و قوی

کند و انچه مورا رویاند و انچه بستره و امثال آن بدانکه اطبا در باب ادویه خضابیه

اختلاف نموده اند و اکثر بر اعتقاد آنست که در نهایت مانع الحبال قوه مصابیه است

و بعضی را اعتقاد آنست که خضابی که در فعل او بقائی اثر چند ماه باقی باشد

امکان ندارد و در جزئی تصریح نموده اند که بحسب ثبات دارد که در هیچ وقت

تحقیق
از اهل نمی کرد و انچه بحق اقرب است آنست که چون تکوین موی از بخار دخانی غلیظ است
بارگاه قوه نامیه و قوه صانعه خضاب عجیبی باشد که تا نیز نام در رطوبات
تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکوین موی است توانند بود و افنای بیاض او کرده
امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکوین نماید والا فلا و چون خضاب جلد را
سیاه کند طلای روغن باه شبکه رفع می نماید خصوصا در ادمان حاره خضاب
منقول از حکمای هند و در صحت چوک و ترجمه باهن تقریح شده که مجرب است و گویند
که در سن پیری موی سیاه میروید سعید و بیجاده آن سرکه انگوری و مثل او سرکه تازه
لاوبر را بهم بجوشانند تا قریب بانعقاد کرده پس بکنند ارزند تا سرد شود پوست
انار دانه معتق و پلیده سیاه هر یک سه آن کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه
کرده در سرگین اسپ سیاه دفن کنند پس موی را بآب لیمو شسته خضاب کنند
خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند که مدعی اند که تا هفت سال اثر او
باقی است کلاه بادنجان را تیشه درخت انار و توتیای نحاسی پلیده سیاه زیتی مازو زیتر
هر یک بخود سیاه پوست دار گویبه و بیخته باسه قلمتراشی سرکه در غرغره کنند سیاه گردد
در ظرف آهنی کرده چهل روز در تشت آب دفن کنند پس استعمال نمایند خضاب
ایضا منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر شش باقی است نار جیلی سوراخ کرده

مغز اورا بیرون آورده هفت مثقال او را با دو درهم برادهٔ آهن و یک درهم
بورهٔ نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را بهمان پاره که از و برداشته
بودند مسدود نموده بگل حکمت گرفته یک ساعت در تنور بگذارند بعد
که بسوختن نزدیک شود پس روغنی که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند خضاب
منقول از خاوری که تصریح نموده که تا هشتاد سال از ریش باقی است و مجرب دانسته اند
وسمه بسیار سیاه یک مثقال ازجر بیخته یک مثقال آهک یک مثقال
مازو یک مثقال زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر
ربع روغن زیتون در وقت استعمال اضافه نموده با آب گلابی سرشته خضاب کنند و ساعتی
در حمام گرم نگاه دارند خضاب دیگر بدستور منقول از خاوری که مجرب دانسته اند برگ
حنا و برگ وسمه را بحد امکان در آب حنیسا نیم در آفتاب گذارند پس
صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آبها بسیار رنگین شود و برادهٔ آهن را در سرکه
کرده در آفتاب گذارند تا بحدی که بغایت سیاه گردد و مازو و سرب را هم بهمین
در آب حنیسا نیم بدستور در آفتاب گذارند تا بغایت غلیظ گردد و مرور رنگ
و آهک را با لمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب گذارند بحدی که چون ریش
مرغ لاور و فرو برند موی را اول سیاه کند و بعد از تکرار اول خاص مرد را رنگ و آهک

پس بگیرند از آب حنا و آب دسمه و آب مرد ارسنگ و آنگاه بر یک بگیرند و از آن بزنند
سر کرده حنا هر یک ربع جزو و مجموعه را مخلوط نموده بوزن در آرند و بار ارایک
بر طلی کرده نوال باشد سلاسخت زاج سیاه ملح اندرانی پوست کرکان تازه نرم سایند
اضافه نمایند و بگاه در آب رقت کنند ارند و بشیم سفیده آوده امتحان زنگ او کنند و
انگاه بر پوست بخطمی شسته بار مرغ بار سوار کرده بالند چه از کشت لاسیاه می کنند و اگر خواهند
قدری از زاج بجوشانند تا غلیظ شود و طلا جهاب زنند و در وقت احتیاج
بآب حل نموده بار مرغ بر نشیت موی طلا کنند خضاب دیگر ایضاً از حاوی گوید
تانکیه از نرشی یا قچ دانسته اند برگ سدر تازه و آهک خشت الحدید دسمه دانه خرمایی
روخته زاج سیاه پوست انار لاسخت نوشادر بهلیله سیاه از هر یک نیم آن در
یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته روغن
بماند و روغن نیز بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند دیگر
صاف نیز موثر است خضاب دیگر منقول از حاوی و متفق علیه مجربی است بلیله سیاه
خشت الحدید آهک زاج زرد مازو با لویه یکجا ده در سرکه خیسانیده پس بجوشانند
تا غلیظ کرده وجهاب ساخته استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از محمد بن ذکریا که نقش نموده
که در غایت قوت حتی انکه بر گاه در حمام خضیه را در سر کنند و سر در دهن

به ارند که سیاه نکنند که باعث تولید موی سپید و طپیدن میگردد تا ده سال
اکثر شیرازیان دانسته اند و خوش رنگ سیاه که کمتر از یکماه باشد بروی کاغذ بج
کرده گذارند تا منعقد گردد و از کاغذ دور کنند و ده آن اورا با آب آن را سخت و
آن زاج سیاه دو دل مازو را اندرانی زمستانیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده
در شیشه کنند و شیشه را نا ملوئی در سر کنند مدة چهل روز بگذارند و اگر
زودتر خواهند سه روز در سر کن و سه روز در سر کین تازه اسپ باید گذاشت
خضاب منقول از ابن سهیل و بجزیه رسیده است مرد ارزنگ و آهک را با شش
وزن آن عنجب سه روز در آفتاب بگذارند و به بینم سفید امتحان کنند
برگ سیاه صاف نموده با دو یک جزو کوکر از بقدر سدس اضافه کنند تا با متحان
رسد بس صاف نموده دو جزو حنا و دو جزو سماق را با دو جزو عنصل خیسانیده قدری فرنفل اضافه نمایند
قوصها ساخته استعمال نمایند و مجربست طبا جوع نموده اند که چون مرطوب قوی
شود یکمیم از زاج فیروزه نیز بکوبند موی سفید قطع کرده سیاه می روئید و چون
زاج مزبور مسهل است و تفرشش تر طیب شش لازم است خضاب منقول از
ابن بیطار و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویه و تولید موی بسیار است ابن بیجاه
آن شیم آب مورد تا نه صد و پنجاه آن آب صاف سیصد و پنجاه آن بگیرند تا نصف

رسد پس صاف نموده با پنجاه درم خطمی و پنجاه درم سمغ و مثل او صمغ عربی بوده هم زراج بجوشانند
بیاشامند کرده که بروغن زیتون آلوده باشد و پنجاه درم صمغ عربی بوده هم زراج بجوشانند
تا منعقد گردد و بشکنند و قرنفل معطر بسیار خشک استعمال نمایند از اهل تجربه مکرر تصریح
یافته و از منتصدان نیز منقول است که چون بر روز بروغن زیتون صحرائی
تریاق زنبور سوی سفید میکرده و بدستور بر روز نکعب دلیله سیاه تناول نماید و همیشه
دلیله سیاه در دهان نگاه دارند دوام سود آموز است و آنچه سفید شده
باشد بعد از مدت کعب ال شروع بسیاه شدن می کنند و این لذجر باشد
و دوائی خوشبو که چنین سوی سفید لا قلع نموده در حال بر این موضع ضماد کنند
سیاه بر و باند و دوائی از حجر باشد ره خطاف الا و خون او لوشاد ر از ناخ طلا
کرده و قدر یکجو از ایشان ا و سعوط کنند و دوائی دیگر که صاحب جامع ابن البیطار
مجرب دانسته اند و مبالغه در تاثیر نموده و از عجایب اسرار شمرده اند زنبور زرد
سیاه زنبور عسل سیاه زنبور سیاه و زنبور عسل کنجد مخلوط نموده
بر بره و لحیه بمالند قوی تر شش سیاه کردن سوی سفید است که ابتدا سفید شود دوائی دیگر بر
موضع موی مغلوب مالند دیگر سفید بر نیاید علق الماء مویه باکره تشنه کرده چهل روز
در سرکه انداخته دفن کنند و استعمال کنند ایضا چون حجر السقر را با تر اب

موی مشروف

بر موضع مقلوع برص و کلف و الثعلب چون بالله بجای سفید سیاه برآید مجرب است دوائی

که زمان طویل سیاهی او می ماند روغن خار جیدی کهنه بلیله سیاه و نوشادر یکدانگ

دوائی منقول از وکر دست و جلد را سیاه می کند و موی را و لحیه را بغایت سیاه

میکند و مجرب دانسته برگ تمام را شسته با آب بقدر انکه یکسان بنده انگشت او را

بجوشانند و بجوشانند تا بخته شود و قطره از آب او بر بدی بگذارد با صفحه آهنی صیقل ازده

چون سیاه کند انگاه صافی نمایند و مادامی که سیاه نکند باید جوشانید پس آب

صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم تمام را مهر انجیه بر

ضماد نمایند و آب منعقد را بآبگینه حل نموده بر اصول اشعر بمالند و روز دیگر

بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث کنند اما اگر او دو به خضاب به امهات

اند و حنا و برادت آهن و مس و سرب و را سخت و خبث الحدید

و آب پوست بابونج و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ

چغندر و مغز اندرون مرد ارسنگ و آب هلیله و مازو و پوست انار زاج

سیاه و شقاقل و قرنفل و حضض است و محمد بن ذکریا حنا و قرنفل

بالسویه از مخضابات قویه شمرده اند و بعضی مسم کوخته الاغ سیاه را با روغن

مورد مسح بلیغ الاثر قرموده و به تجربه رسیده است که نطرون و سعد را تقسیم حنا

اولا بالعبارتین

او للبعد از آن زنبیل میکنند بعد ازان مورچه را بکوبند بخورد نموده بزیر کاه و برگ
رشته طلا کنند طلا کردن مورچه را بکلاب و کاهو تر کرده بکوبند مسحوق بیالایند و بدود
کوبند بدارند بعد از چند ساعت که رشته باز اعاده عمل کنند و در چند دفعه
مورچه باقی نماند و بدستور سر کین خطاف با زنبق کاه یکان اثر دارد و بدستور
صفیح را با زنجبار زنبوز در شیشه کرده چهل روز در سر کین آب نمانند بعد از آن
طلا کنند او مورچه را سفید کند قوای دیگر که از اسرار عجیبه است چون خواهد آن مورچه را
سفید میگردانند و چون با لونهای بشویند باز سیاه میشود طلق محلوب را با آب شسته
اگر سر رشته طلا نمانند مورچه را سرخ کند صدای الحدید را با آب زاج
چون طلا کنند مورچه را مثل رنگ حنا دهد و بدستور مرصاف شوره با سریشم
با آب خمیر کرده نگذارند روز بیفتند و بدستور زرد چوبه را دو وقیه سیماق
در آب خیس بندند تا ده روز بر هم زنند پس آب او مورچه را تر کنند
و چون خشک شود دگر ار نمانند تا ده بار تر کرده مرتبه آنکه با آب دهان بوسند
ادویه که مورچه را بیاویزد زرنیخ زرد سوخته با آب طلا کنند و بدستور خاد مغز سر
روباه با لخاصیته عجیب الفعل است و بدستور سر مگس و سم سوخته بزیر سیاه
و سم الاغ مفرد آو مجموعا بار و عنبر زنبوز استعمال نمانند و مولف عادت کرده

۱ از کرمین خطاف و مانس بر شته بر خط کشیده بیاش از کرد و بیرون مانده از آنها باز کرده مرتبه طلا کنند مورچه را

۲ دو وقیه یک و قیه قرمز بیرون مانده از آن

حذاق اطبا متقدمین را اعتقاد آنست که حمل کندش را بار و مغز تخم مرغ ضماد نمایند
در بیمه اعضای مرویانند جهت بر پشت دست و بدستور چون دو عدد گردکان را
بالپوست او و دانه خرمای بسوزانند بمرتبه که توان سائید نرمانکه بسیار بسوزد
و بار و مغز زیتون با روغن گل سرخ و بابزده عدد فلفل بمالند در رویانیدن
مو را بر و وغره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ و فندق را در ناسه بسوزانند
و بار و مغز زیتون را استعمال نمایند و در باب ضرارت بعضی از ادویه مجویه
درین باب مذکور شده و بر گاه از ادویه جراحت و آبله حادث شود بمرهم
اسفیداج و موم روغنها معالجه کنند و بدستور چوبین لوزه ارمنی نوشادر را سوزا
نیز با گزنه کهنه ظلا نمایند مو بر اندرسه روز بشرط تکرار در پی رعایت میرود و آنرا نموده است
ادویه که منع رویش مو کنند از انجمله این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیرها
مغز لد دی نارو مرصاف مصطکی و مانا کند بار و مغز گل سرخ استعمال نمایند موافق
مختار و از مجربات است و با منع رویش مو باعث رویانیدن نیز میگردد آمده بر
مثقالی بر یک مورد پرسیاوشان بعد مثل الطیب بر یک سرو پوست گردکان تر
تخم حنبلت تخم کرفس مرصاف بالویه از هر یک دو درم خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا
مصطکی دانه خرمای پخته هر یک نیم بابک رطل روغن خیری و مثل آن سرکه

رطل آب بجوشانند تا آب سوخته و روغن بماند پس صاف کرده چهار رطل لادن در و
حل نموده استعمال نمایند نسخه دیگر بغایت قوی است جهت دراز کردن و تشقق
و خشک کردن و منع تساقط بسیار مؤثر است اهلیله زرد بلیله تخم مورد از هر
۱۰ ۳۰ ۱۰
رطل شراب بعد از یکشبانه روز بجوشانند تا سه رطل رسد
پس او را صاف نموده بر روی این ادویه بریزند بعد از سه روز بر جمیع رخنها
۱۰ ۲۵ ۳۰
بر سیاه و شان سعد کنند مصطکی تخم گشنیز بوزیدان هر پنج شاهتره هر یک ۵ ۵ ۵ ۲۵ ۱۵
بعد از ان بجوشانند ثالث بسوزد آنگاه صافی نموده دماهد و نیم آن روغن گنجد
با آنش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر مویی ببرد یا بماند و دراز کند و از ریزیده
شدن و یخ نگاه دارد بطون ارنب قنفذ کاو خشک کرده و هر دو را سوخته با هم
بسوزانند سم سوخته الدغ شاخ جامیش محرق کهنه با سویه با یه خرس خمار نمایند
و ذکر سه
نیز هم سم مرده بار دغ گنجد استعمال نمایند و هر که مجموع اجزا معتدل زمانند
بعضی تنبر کافی است او و یه کمنع رویدن از انجمله طلا کردن پیه تازه افعی است
مولند ۲
که تخلف نمی کند و بدستور مالیدن مغز سیر کوسفند مؤثر است ساقط کرده و دیگر نمیرویاند
و ذاهک
و از مجربات است طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و نیز کافی
و افیون
باشد بعد از کندن مویی بدستور بعد از نتف مویی آنچه از سر کرد

طبخ نموده بمالند وبدستور قدید وزغ وخون سنگ پشت وخون زلو وزلوئی که
درظرف قلیع خشک کرده باشند وبخیابن چون زبدالبحر اباترشیح تریخ بعد ازقلع
موی بمالند ونوش در محلول برزماه ودو برگ خشک توت ماخون وطوال الغایت
موثرست وخون خفاش ومغز سرهدهد اوازموده است وازموثرات قویه است
عاد قد عالنصح کرده اند که جند مسحوق باعسل درمنع روئیدن موی بعد از
قلع آن مجرب است وچون صمغ عربی اباروغن زیتون بعد ازقلع موی بمالند
اما انچه مر
لکن اصل موی نروید ومجرب دانسته اند موبرا مجدد نروئیده کند برگ چغندر باماروت وبدستور اورد
علیه ازانچ ومرادسنگ وسمدر وآبک راهمین اثرست وبدستور عفص وکمرط
کزمازج برگ سروچب اوبهدانه مرواسنج کنزآ املک کل کرشوئی ازهریک یک جزو
اما انچه مر
واهک اب ندیده یکنجر وباآب برگ چغندر استعمال نمایند نجدده ویجدد کموردا
زایل کند تدبیاین اوست بروغن کنجد وروغن بنفشه ممزوج باآب نشستن او
بالعاب بزرقطونا وطبخ برگ کنجد وطبخ ریشه توت سیاه وبعضی ادویه که موردا
بستر ولعضی ازان دربابا دان مذکور شد واین داوالغایت قوت آبک
تازه رادرشش مثل او آب تاسه روز نگذاشته صافی نموده تجدید آبک سه باره
کنند پس دراب مذکور کرده بقدر ثلث اوآبک ریشه زرد اضافه نموده در

دلاغیر لکزارند

در آفتاب بگذارند مجدی که چون برمرغ باورسد بستر دیس استعمال نمایند و هرگاه
سو بگذارند تا منعقد و خشک گردد در حین احتیاج قدری ازان در آب و امثال ان نمایند
آب برنج و شیره آرد جو چل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که مویرا رفیق کنند در
توده خاک تجوب زرد پاپوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل
او میشود و چون خواهند که بدبوی او کم شود در غوان و سعد مخلوط نمایند و چون رفع
بدبوی بعد از نشور برگ شفتالو عجیب الفعل است و بدسته و کل خشو و برگ دوائی
که چون بر عضو بمالند و یک ساعت صبر کنند موی ان عضو را باسانی قلع کنند
و باعث درد و نکرد و و بغایت مجرب است اشق را در سرکه جلنوده استعمال نمایند
و چون یک کف بید انجیر اداهیده نوده کنند موی نمی ماند در غسولات و
منقیات بشره و محرات و ذکر مسمیات و مبدلات بدن و ما یتعلق بهما
باب هفتاد و هشتم در غسل جهت صاف کردن رخسار و اشتان سبز آرد باقلی ترمس نخود لپت
دار مغز وانه بهم خربزه تخم خیار زید الجرجل ارمنی بابونه بالشیر تازه و قدری سلاب
عسل سب طلا کنند و روز شوینده نشود و یکار غوان روناس کنند مصطکی بابونه
با آب بیار سرشته قدری ازان را باب کرم بمالند و بعد از ربع ساعت بشویند نشود و یکار
سرخ کنند و مجرب است خردل سفید زرنج بابونه بالشیر تازه بهفت

در غسولات و منقیات بشره و محرات و ما یتعلق بهما و ذکر مسمیات و مبدلات بدن

روز استعمال نمایند زوفای خشک زعفران سنگ سفید مثل هر دو تم کوبیده روزی دو آ
او را تناول نمایند در روز با طبیخ بادام تلخ بنوشند و بعد کوتاه خوردن خردل حلیت و شیر و آب
انار شیرین باعث سرخی رخ میگردد نسخه دیگر که در حال کونه را سرخ کند شیطرج
را در سرکه دو سه جوش داده لثه را با آب او تر کرده چند بار از
پی هم بر روی زنند نسخه دیگر که لثه را سفید و براق و سرخ کند
و از نار رگلف و نمش و جهری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل کند
و باید یکهفته استعمال نمایند جب المحلب مقشر بیاز عنصل فرفیون مغاث
طلسا رگل سرخ سریش خولنجان مویز سرخ مصطکی بیاز ماکول صمغ عربی طبرزد
زرد چوبه نبات نشاسته خشک آرد نخود آرد برنج پوست سبز لیمو تخم بهدانه
کتیرا خردل سفید از هر یک بیخته با آب سرشت کنند م شیر دختران سفیدی تخم مرغ شیر
درخت انجیر سه شبانه روز قرص بسازند و در حین احتیاج با رزده تخم مرغ شب مالیده
در روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بروغن گل سرخ رخسار را چرب
کنند محو و رفع غمره که در سرخ کردن کونه عدیل ندارد کندش زعفران روناس
مرصاف مصطکی با بوره [illegible] با آب بیاز
طلا کنند دوائی که در رفع زردی لثه و بیرقان مجرب است برگ سیاوشان

شیخ ارمنی مرزنجوش جعده بابونه افتیمون شبت نرگس تربخ بابونه جوشانیده با آب
او مکرر بشویند صفته دوائی که بشره را زرد و شبیه بمرض کند زیره کرمانی زرد
چوبه آرد کنند هم که از طافته بیخته باشند با آب عصفر فحاد نمایند و با آب طبخ
انجیر بشویند دوائی که جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی او
زایل گردد آهک و مردار سنج بابونه با آب چند بار طلا کنند و چون خواهند
که زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب بشویند و همچنان آرد نخود
بشویند و سرکه و نیز شنبلیله تربخ رفع او نماید دوائی که رفع مشقاق روی و لب و کف دست نماید
دلغایت مجرب است موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی شاسته
کنیر العاب بهدانه موم را در روغن و پیه گداخته زوفا و غیره را اضافه نموده
در هاون برسم زنند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات مذکور شد
و شنجرف را اثر قوی در این امر است و چون بیخ آل اضافه نمایند بعد یک و
عقیر مجرب یافته است نسخه دیگر که لغایت نافع است علک البطم زوفای تر
مصطکی مغل با پیه بز و موم در قدر مضاعف حل کنند نسخه جهت شقاق
و خارآموده است لعاب حلبه لعاب بزر قطونا لعاب تخم خطمی لعاب
بهدانه با روغن و امثال آن چند جوشانیده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند

نسخه جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از انکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند
و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری بسیار نرم کرده در شکافهای
پیچانند مرداسنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام رفت رسد پس
استعمال کنند و اگر فوتیر خواهند سندروس بوزن مرداسنگ اضافه کنند و
بدستور پیه بزرا گداخته بیخ آن مازوی سائیده مثل غبار را با بیست ل آنت مخلوط
نموده در شقاق نرمش بچکانند و بدستور سرطان گذرا کهربا کنند و علک البطم را
با روغن بید انجر طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بید انجر در ظرف مصاف
حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کرده صبغی
که گرده منکره و برص ناخن و برص بهق اعضا و کبودی چشم را تنگ سیاهی و
اسرارست نخود پوست دار سوخته شیطرج هر یک دانگی سرمه صبغی هر یک
دو دانگ نرم سائیده در شب شسته کرده و روغن کنجد آن سر کرده آن را بران بخته در
افتاب گذاشته مکرر بهم زنند و امتحان رنگ او پشت ناخن کنند هر گاه
رنگ تغیر دهد روغن را اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت
رنگ کردن برص المقدار در افتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین
کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ می کند یعنی هر چه بدان

ورد کنند

ابرنگ

قریه کند از انجمله آش میدن شیر و شکر و لبوب مثل موفندق و پسته و بادام با
شکریت و تناول نمودن غذای شیرین و جوب و کنیر الغذا مثل برسه و شیر
برنج و بعد از طعام مجام و فتن کز غذا از معده منحدر شده بکنده و مالیدن بسیار که
بجوزه رسد و اجتناب از ترشیها مفوظ و تندو کرم با قراط لازم است یا مداومت بادوم
مسمنه کز قریب الاعتدال و بغایت نافع است مقوی بادام فندق پسته جمته الخضرا
تمر هندی از هر یک جلغوزه با بسوده با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز یازده مثقال تا سه مثقال
تناول نمایند و از عقب ان شراب با قایم معتاد آن نوشند مسمنه دیگر موافق میرود
با مزاج و بغایت قوی الدر است و قوه این ترکیب تا سه سال باقی میماند و فند سرشته
از سه تا ۵ و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مغز بادام مخود حب الصنوبر
از هر یک نیم جزو حلیله شاهد از حب السمنه یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن
شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن او دو یه عسل کف گرفته اضافه
کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر شش جزو جوارش کباد زهر کاو دیست در
قالب حل نموده تشقیه نمایند مسمنه کز موافق محرور المزاج و مقوی باه است
مخود بوست دار دیر یک شبانه روز خیسانیده بر تور تجدید شیر کنند تا سه دفعه
هر یک نسمه تشکر سفید تخشاش سفید و کنجد و جو مغز و بادام شیرین
۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۵ وخشخاش سیاه

مسمنه دیگر از زردک ۳۰ تمر هندی ۳۰ جوارش کباد زهر کاو ۳۰ کنجد ۳۰ مغز بادام ۳۰ شکر سفید ۳۰ عسل ۳۰ بعد از هضم غذا تناول نمایند

اضافه کنند و بکوبند و هر روز بیست آن آنرا در شیر بخته تناول نمایند و در حمام مدتی
مکث کنند **مسهله** که بالخاصیه بغایت موثر است بیخ مکس عسل را که بر بر سیاه ورده
باشد در سایه خشک کرده هر روز آن اورا بشکر و آرد کندم سائیده با آب ماند یا لوذ
طبیخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبیخ بر یا لوده مزبور باشیده بنوشند انفع است
تسهیل عضو مخضوض مانند مازه و ساعد و شیرین باید عضو مخضوض را با شیر تازه
مالند تا بحدی رسد پس این دوا را طلا نموده و بعد از یکشبانروز با آب گرم شسته
و بدستور اول باز طلا کرد خراطین را از گل شسته خشک نموده بسایند و با روغن
کنجد یا گرم طلا کنند و بدستور علق را که زالو ماند در یا رجیل که بر وف او آب باشد
بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلا کنند و این از مجربات است و هیچ دوائی بجهة
سطبر کردن قضیب با و نمیرسد و هر گاه در یا رجیل آب نباشد قدری شیر در و کنند
و بدستور مالیدن عضو باشیر و بعد از ان زفت انداختن و بعد از لمحه کندن و باز انداختن
تا سه مرتبه
تا سه مرتبه و فکر از عمل مدتی کردن باعث تسمین آن عضوی کرد و دو بدستور دوا آب فرفیون را
نرم سائیده با سم آل و نیم لیتر روغن بیاز غسل خام مخلوط کرده بر قضیب و انثیان
او مکرر مالند باعث تسمین میشود و آزموده مجربین است **ادویه** که بزال آورد
و او عبارت از لذ غیست چون فربه خواهند لذ غ کردن باید صبر بر جوع و عطش و قلة

کلی فایده و بقول

اکل نمایند و بقول تحریر شیباد غذاهای شور و قدیم تناول کنند و بیشتر غذای ایشان نخود
و نان جو و امثال آنها باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدارات
بسیار موثرست و از مهزلات قویه انسا میدان سرکه و الکامه ست که با شکنبه بپزند
مهزلی که بغایت موثرست ماخواه را زبانه سداب زیره هریک جزو مرزنجوش
بوره ازمنیع ربع جزو لک عربی دو جزو سفوف کرده هر روز یک آل بپزند و عرق زیره
کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر می کند و آزموده است
مهزلی دیگر که سریع الاثر است اوند مدحرج قنطوریون دقیق جنطیانا جعده قطرا
سالیون ملح الافعی هر شش بنی سم باید نسخه دیگر که بغایت قوی الاثر است
تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را چند روز ناشتا تناول نمایند و بدستور مداومت
اطریفل کوفی و غلد قبی قلیی و امثال آن باعث هزال است دوایی که مانع بزرگ
شدن پستان و خصیه اطفال گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده خشک نمایند
بسر که تر کرده بران بپیچند تا سه روز بگذارند پس ازان بردارند شسته بیاز بنی سفید را
با سرکه و آب خشک نمایند و بعد از سه روز یک بند و باز بدستور اول عمل نمایند تا
سه بار در ماهی معمول گردد دوایی که خصیه را زبول فرماید و مانع روئیدن مو بود
زایل گردد و از مجربات قیمولیا سفید اب قلیی با بیور با آب پنج تازه بر سر شسته

ضماد نمایند و اگر تخم بازرد نباشد بزرالج را جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هرگاه
از عضوی مو را قلع کرده باشند بدستور منع روئیدن نماید و از موده سب
باب ۱۲ بخش هشتم
دراد و به تلطیف و بهق و برص و دوسم و خیلان و برش و نمش و باد شام و لعقه
و سعفه و امثال آن چون مواد فاسده که باخون باشند و طبیعت او را بطرق
جلد دفع کند و بتحلیل زود از آن مواد فاسده آثار در سطح جلد پیدا میشود پس
آنچه رقیق و مایل بسوختگی بود باشد او را کلف نامند و مایل بسیاهی را برش
و غلیظ و سیاه را بهق سیاه و رقیق مایل بحمرة را نمش و حمرة منکره و غلیظ که در
رخسار و اطراف بینی بهم رسد باد شام گویند و آنچه از مواد بسبب صفرا و سقط
ش دان صفرا و تیره گویند و بسیاهی مانند
در رخت جلد منجمد گردد دوسم بسیاهی مانند و آنکه صفرا تیره و کبود رادم میگفت
برص متفرق نیز گویند و مواد سودائی متفرق شبیه بقطعهای راخیلان و بفارسی خال نامند
وضح آنچه از مواد بیضی باشی گردد بهق سفید و وضح گویند و اغلظ را برص سفید و سود اویرا
برص سیاه و بشور باخارش اندکی که متفرق باشد و متقرح گردد و مایل بزردی باشد سعفا نامند
و هرگاه چرک از وسیلان کند سعفه رطبه و شیرینج و بی چرک را لعقه یابسه و بثور صغار
سوداوی و بی چرک را قوبا نامند و شیبهت بسعفه بابسه چه در قوبا بسطح ظاهر
می باشند و سعفه غالبا ضخامت دارد چرک او مجاور آورا متقرح سازد و باعث نامند

آبله

دانچه سفید و شبیه بلیل باشد و بی خارش لبنیه و شهریه و انچه با التهاب و حدت و وجع
و قلیل العدد دور زداب تراوش کند بلخمیه و فارسیه و انچه از جلد تقاطل لحم برسد
بنامه انچه صلب و مستدیر و با حمره و در باطن قرحه او و انتهای او شبیه بدانهای
انجیر باشد طالبه و تنبیه کنند و بشور متقرحه که جلد را تقبه دار کند و در طوبه شبیه بکوشت آب
تراوش نماید جرده نامند و بشور بی قرحه که در سر بهم رسد و با خارش باشد و
پوستهای سفید از وجه اکرد و مثل شوره نسخه نامند و قسمی از کلی است و
انچه با یرقانی موی سر باشد و جلد را متقرح کند حر از بدماه لبیار زیره و متفصل منتقل بهم رسد
و با حمره و خارش باشد و بشور غیر متقرح قطوع قطوع باشد نبات الیل چه اکثر بر وراو
در شب و بعد از خواب می باشد و بفارسیه ابرو کهیر خوانند و برکاه با اتصال از خارش
و کوفتکی لون باشد حرب با لیس کویند و بشور متفرق و بر احمد و تیره رنک باشد
ثالیل نامند و از عدسیه و بطمیه و حمصیه و مسماریه و شکریه می باشد و بشور سودا وی
و بخصوص بساق باشد از خیس ماده دوای بلغم نامند و بشور شبیه
برای خار بغایت کوچک و با خشکرینه و تندی و لذع را خفیف کویند و شرط
در ادویه ملطف و ملین و مهیج و امثال آن که بعد از تمام بمالند تا موضع را بخارات
کرم بدارند و بمالند تا سرخ کردد پس ادویه را که تجاوز کند چون بعضی ادویه مجربه

در مواد مذکوره در باب ضمادات مذکور کشته در این باب برخی ازان مرقوم میگردد

دوائی که جهته کلف مجرب است انزروت را در زهر کاوحل نموده بمالند و

و بدستور تخم خربزه مغز بادام تلخ خب المحلب خاک نرمیق با آب سرشته استعمال نمایند

و بدستور جهته کلف و نمش و باهق بغایت نافع است تضمید تخم مرت و قسط و تخم خربزه

تلخ بادام تلخ و بوره و فلفل اشق که مجموع را با آب عصفر بسرشند و بدستور

جهته ازاله کلف و نمش و امثال آن آزموده است سیماب سوس سرکین کبوتر قسط

تلخ با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سوس کنند بشویند دوائی دیگر فلفل کرسنه

ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه تخود بوست دار نشاسته از هریک جزوی زنجبار زرد

و سرخ دو جزو انزروت مصطکی بوره یک جزو نیم با آب بیازوده امثال ان طلا کنند

دوائی که جهته خیلان و قمع آثار بغایت نافع است انزروت نبات مغز

بادام تلخ با آب و سابون بمالند و بدستور عشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند

دوائی که آثار بادنجانیه را رفع کند دوسم را قطع نماید کند ربوص چرز را با لبوه

با سرکه استعمال نمایند و بدستور مردار سنگ سفید کرده را با بیه مرغ بمالند و بنجاهن

قدری نوشادر با آب کنیز طلا کنند دوائی که جهته آثار و خون مرده و خیلان نمش آزموده است

مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف با پلی تخود مقشر کرسنه ترمس زبد الجراستخوان

بوسیده از زرد وست وبنات با آب عصفر استعمال نماید ایضا جهت سقوط طرفه عفص
محرق وسماق بارد وغن وبنه مالند وبدستور بادام تلخ مازوی سبز وسرکه ضماد کنند وبدستور
غرغره نمایند مرصاف کند رشب یمانی رزاوند طویل زاج خاکستر جوب زرد چوب زرد وسو
بارد وغن گل سرخ وسرکه بمالند دوای که جهت سقوط نابله نافع است وبدستور جهت
رطبه وحراز وجرب وقمل وقوباء وداء الثعلب جرب ست شیاف مامیثا
عفص فیلزهرج رزد جوبه بوره بارد وغن بادام تلخ ورد وغن خردل بانی صفه استعمال
نمایند دوای که جهت ثبات اللیل نافع است صبر زرد مرصاف عدس بابسه که
وعسل بمالند وبدستور سرکه وبوره وخشاو زعفران بغایت مفید است واشنان
ست هیدن بگدرم قلقله را با آب سرد از مجربات دانسته اند وبدستور طلا نمودن
آب هلیله زرد وصبر زرد انچه باجواره باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی آب
کشنیز وبدستور آب برگ درخت بیاصندل وخشخاش در بندی از مجربات ست
در ساعت رفع می نماید دوای که جهت جرب باقامه وحکه عیب الاثر ست
آهله غبر مقشر نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند و با نفل
آن بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند مادامی که از حرارة آتش بلند شوند باید
تکرار طلا نمودن بعد از اکراه موقوف داشت وتصریح کرده اند که این تدبیر در یکشب

هلیله زرد غرغره

جهت ثبات اللیل ایضا عفص مقشر

زایل می کند وجهت حکمه از حرارة مفرط باشد طلا نمودن مخ تخم کدو و بند دانه باشیر
دختران از مجربات است و بدستور خشخاش مسحوق بسرکه و بیخ نیل خبر زرد و ان سه
با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه موزه ست دوای بند که در رفع برص و بهق سفید تازه
از مجربات است قسط تل شطرح هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار با سرکه در ظرف مس
سائیده بگذارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن
نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل می کند دوای که بر برص و اثار زخم را
رنگ کند شطرح سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار شقایق
با السویر باسه که مکرر بمالند و تصریح نموده اند صبغ دیگر از ابهار بسیار منقول است که انچه
قابل رفع باشد زایل میکند و انچه علاج پذیر نباشد تا یک سال برنگ
اصل جلد میدارد و از جمله اسرار است زهره کاو سرکین سوخته کاو زعفران الحدید
خبث فولاد و شطرح فارسیه پوست نیج کرو با بیه انار تارس مازوی سوخته
و نسوخته از هر یک یکجو زرنیخ لبنده و خون عقاب و خون بز هر چند بار متوالی
بخورد آن دهند و باید در سایه دن پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای
مذکور بدستور مزبور لبنده تا در یک مثقال ذرور اصفر کردد و در وقت حاجت با
سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون نشستن بمالند تا سه روز پس از ان بشویند

مطلوب بحمام

وبرگاه تغیر رنگ زیاده از حد دلخسته باشد باروغن بنفشه بدین نموده بحمام روند و

روغن بادام تلخ نیز برص و بهق را نیک می کند و روغن خطاف بهمچنین و هر سه

زایل نمیکند دوای که جهه قوای مفتقد نافع است کندر زاج کوکرد صبر هر یک

بکجو و صمغ دو جو و باسر که استعمال نماید دوای دیگر جهه قوا بالغایت نافع است

شیاف مامیثا کندر زرد البجوبل تلخ اس بوره از مسی خرنوب کفیرا اشق با البه

باسر که طلا کنند و بدستور خاکستر سپند سوخته باعسل جهه اطفال بغایت از موده

است و بدستور جلباب و سرکه لبا دموثر است دوای که جهه رفع اسل دها

خلدان مجرب است کوکرد زرد زرنیخ زرد نوشادر خاکستر عقرب با السویه با رقیت

یا سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطفار الصغیر چند بار طلا کنند از مجربات است و بدستور

با زهر هر یک جهه رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ مورد و برگ خطمی

برگ کتان و قصب الذیره و برگ سرو دار جمیع مفرداً و مجموعاً بار و غن قرطم

لا بخور برگ السفیدار را از غن لب سیب و بدستور ضماد تنوتیر با بول مجرب است

۲ در روغن زیتون نافع است در روغن رب از مجربات است و خاکستر سیماب

بعد دل و مکرر بخور رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب

الفعل است دوای مجرب کندش زرنیخ سرخ رزاوند طویل قطران موم زنج هر یکی ان

سیماب مقفول با السویه با بزه کاو بما لند با نوزدهم در مطیبات بدن و عرق
و مطیبات فرج و ملذ ذات جماع و بیان غوالی و عطریات کہ بوئی دہان خوش
کند چون این باب خصوصی بما کی ست پیش دارد بنا و علیہ لازم ست کہ شطری
در اصول کلیہ بعضی از انکہ در توافق و امثال آن و خلی عظیم دارد مذکور گردد چہ
مراد الملتمذ از عاجل و بقای نوع در اجل ست و عمدہ درین دو مطلب ست
توافق طرفین ست در وقوع متناکر القدر وسع و مهلی اطبا اتفاق نموده اند کہ ہرگاہ
عمق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقت طرفین و دوستی نمیکند
و بدستور ہرگاہ علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد نیز تخلف نمی نماید و این
اصل عظیم و محقق ست اما استدلال بر اینمعنی آنست کہ مردان و زنان را قضیب
و عمق رحم کمتر از مقدار انیش انگشت مضمومہ و بلند تر از دوازدہ انگشت نمی باشد
و متوسط بقدر نہ انگشت ست بعد از موازنہ انگشتان مرد و زن و مبانیہ معلوم
می کردد و طویل را بقصیر مبانیہ بمرتبہ ایست کہ بملذات اصلاح پذیر نیست
اما مبانیہ قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیری پذیرد و آن بمطیبات و مضیقات
فرج و ممسوحات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی مکہت کہ بوئی دہان
ست صورۃ پذیری کردد و غالیہ از مخترعات جالینوس ست کہ جہۃ ملکہ یونان

ترتیب داده‌ست و اطیاب اقسام ست قسمی منحصر در عرقهاست مثل
عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه‌ست که ادویه عطریه و مقویه اعضا را
با دوغن بان بجوشانند و مشک و عنبر بقوتیه نمایند و قسمی ذروریات عطریه‌است
مثل عنبر و امثال آن و قسمی ادهان مثل روغن گلاب و صندل و مانند آن
و هریک از عرقها و ادهان در قسم اول دستورات مذکورست و بعضی غالیه را
منحصر در ساد آوران و حجر الرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام
باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان خواص آن نموده اند مخصوص ساد آوران و ادویه
مذکوره می باشد غالیه منسوب بخاشعه خاشعه و منسوب به تخشوع ست از تراکیب
زینة الورد جهة تقویته بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر
امراض رحم و تفتیح سده دماغ و صداع با رد و نزلات و حمول آن جهة تقویته
رحم و سیلان و تفتیح آن نافع ست قرنفل دارچینی کل سرخ هریک یکجزو سنبل تفتیح
الطیب لبسباسه عود هریک نیم جزو ناخن هریان یکجزو نیم زحریر هجده باده وزن
ادویه گلاب سه روز خیسانیده آب مورد را بجوشانند تا ربع رسد و از آن
یکوزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده اضافه کرده مجموع را با آتش نرم بجوشانند
تا ربع رسد پس صاف نموده بوزن اورد و غن بان و غیره او زیا مخلوط نموده

در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه سپ دفن کنند تا غلیظ شود و اگر بغلظ عسل
نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد ازان بازاء هر یکدرهم ازان حبه از
مشک و یک حبه از عنبر حل کنند غالیه دیگر از اسرار مخزونه ست و در ذخایر خلفا
یافت شده هم ازان اثار عجیبه مشاهده نموده اند از انجمله انکه چون با مسوح و موافقه
نماید بفوری رغبت نکرده بی قرارش کرده و در هیجان شهوه طرفین و لذه جانبین
بحدی که عقل برنتابد و جهته فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل و کمر
و جمیع امراض بارده رحم نافع ست و با زهره خرگوش جهته حمل عاقر مجرب است بلادن
جلی تبنول کبابه فقرا بهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل ملکه بکجوه بحتی
نموده با سه وزن اوما و الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند پس چهار
روز دیگر با روغن زیتون بدستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه هر یک
یک جزو مشک و عنبر و سک هر یک بازای هر درهمی یکجبه اضافه نموده مزج بالقوه
چهل روز بگذارند دوای دیگر که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند سوسنبر نغناع
مرزنجوش برگ سیب با الویه جوشانیده صافنموده سعد برگ مورد بوست ترنج
برگ ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده اضافه کنند و با روغن مورد یا روغن گل بجوشانند
تا روغن بماند ایضاً جهته رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران صندل سلیخه جوز بسبل مرصاف

منزل

مشک کل سرخ هریک سه جزو کافور نیم جزو با کلاب قرص بسازند و استعمال نمایند

ایضاً جهت بوی زیر بغل که ضمان بفساد مهمله مضمومه ست باید موضع را با تیغ

خدشها نموده این دوا مالند تا خون بقدری دفع شود و بعد از یکشبانروز موضع را

بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجرب ست آرد سنگ محرق زراوند طویل

محرق زجاج فرعونی محرق هریک یک جزوی با آب برگ مورد تازه سرشته و قرص سازند

دوای که بجهته رفع بوی عرق بغایت موثر ست مرده سنگ توتیای محرق مغسول

خاکستر برگ سوسن کوه مرکوبند و بتبرکی شیرین بیان نامند مرصاف صبر زرد کلسنج

با الویه با کلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بوی انگشتان پا لبن برگ

سوسن تازه از مجربات ست ادویه مجربه که قطع عرق مفرط کند از انجمله دهن سوخل ست

که آب به را با ثلث روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل

سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند ادویه مجربه که باعث تضیق فرج شود

از انجمله حمولیت که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع در آن موجود ست

تضیق و تقویه عضو رحم و تسخین و تطیب و اکثار انزال زن و جذب مواد از قدمین

و جذب منی مرد و سداب لسیاسه مرز نجوش صعتر بری کندر اذخر کلسنج بوست

انار تربش با الویه با روغن بان و امثال آن سرشته بالته اول روز حمول کنند

شب اخراج نمایند ایضاً شکر و نقل سرمه مازو استخوان سوخته با آب مورد سرشته
استعمال نمایند حمول دیگر که سریع الاثر است عود سعد را مک را سن اقاقیا و نقل
مازو هر یک جزو مشک عشر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند
حمول که چون استعمال نمایند در جماع و ولادت باعث توسیع نگردد دندان
اسپ پوست شغال سم بز صعتر فارسی جزر ماثل سرطان بحری موی خرس همه را باید
سوزانید و در روغن بان سرشت و در ماهی سه بار بقدر یک انگ بالته حمول نمایند
دوا که چون از منقطع الحیض استعمال نمایند هر گاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هر گاه
بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر وج انیسون تخم کرفس
با الویه بحق نموده بکیدرم را با شراب ممزوج بیاشامند دوا که در تضیق نایب
مناب لبکارت باشد مازو کندر پوست انار دانه خرمای سوخته تو بال النحاس صعتر
بری حفت البلوط دانه عرعر در شراب خشک کرده طرطیر نامند کوفته با آب به سرشت
استعمال نمایند و درین باب در فروجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد ادویه
متفرقه از انجمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین میگردد بیاز زرکش زهره گاو
مویز منقی عاقرقرحا با الویه در حین جماع بر حشفه قضیب طلا کرده بعد از خشک شدن
مباشرت کنند چون برعایه بالند بغایت لغوظ آورد موی که بغایت موثر است و بسیار باعث

لذة

لذة طرفین می کرد د کبابه زنجبیل عاقرقرحا هریک جزوی حصی لبان که بفارسی حسن لبه
کویند کثیرا هریک نیمجزو باب دهن طلاکنند واکر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت
لذة افزای زن می کرد د مسوح دیکر همین اثر دارد عاقرقرحا زنجبیل دارصینی هریک
یکدرم مشک یکحبه باعسل سرشته حب بسازند وورقت حاجت دردهان حل نموده
برقضیب بمالند وبعد از جفاف مباشرت کنند مسوح که در تقویه قضیب
بیعدیل است ورفع اعنین می کند پیاز عنصل پیاز نرکس ازهریک وقیه باآب میراکرده
باسی ال روغن زیتون وقدری آب بجوشانند تارفع آب کشود پس ماشموده زهره
کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ موسیلی سورنجان مرصاف هریک ال اضافه
نمایند وبرکنج ران وزنا روحیصه وقضیب مکرر بمالند مرطبت حفقه ادویه که چون مسوح کرده نمالند باعث
بغض ونقوة طرفین میکردد سفیداب افیون بسوچ کعب خرنزغیر محرق مامیران
زهره خرس دندان سوخته هلیلک السثان سرکه سرکین کبوتر مفروه ومجموعه
یکدانک اوراسائیده باآب طلاکنند واکر برباطن زیرجامه مردمالند بکه قدری
ازان ادویه ملاصق قضیب اوکردد باهرزنی که مباشرت کند باعث نقوة زن
میکردد بحدیکه دیکر بملاقات آن رغبت نماید ادویه که باعث توسیع فرج کردد
بحدی که احدی بمباشرت او رغبت نکند بصل العنصل بیسکه حب بقم تخم بستان

عاقرقرحا هریک جزوی حصی لبان که بفارسی حسن لبه کویند کثیرا هریک نیمجزو باب دهن طلاکنند واکر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذة افزای زن می کرد د مسوح دیکر همین اثر دارد عاقرقرحا زنجبیل دارصینی هریک یکدرم مشک یکحبه باعسل سرشته حب بسازند وورقت حاجت دردهان حل نموده برقضیب بمالند وبعد از جفاف مباشرت کنند مسوح که در تقویه قضیب بیعدیل است ورفع اعنین می کند پیاز عنصل پیاز نرکس ازهریک وقیه باآب میراکرده باسی ال روغن زیتون وقدری آب بجوشانند تارفع آب کشود پس ماشموده زهره کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ موسیلی سورنجان مرصاف هریک ال اضافه نمایند وبرکنج ران وزنا روحیصه وقضیب مکرر بمالند مرطبت حفقه ادویه که چون مسوح کرده نمالند باعث بغض ونقوة طرفین میکردد سفیداب افیون بسوچ کعب خرنزغیر محرق مامیران زهره خرس دندان سوخته هلیلک السثان سرکه سرکین کبوتر مفروه ومجموعه یکدانک اوراسائیده باآب طلاکنند واکر برباطن زیرجامه مردمالند بکه قدری ازان ادویه ملاصق قضیب اوکردد باهرزنی که مباشرت کند باعث نقوة زن میکردد بحدیکه دیکر بملاقات آن رغبت نماید ادویه که باعث توسیع فرج کردد بحدی که احدی بمباشرت او رغبت نکند بصل العنصل بیسکه حب بقم تخم بستان

افروزنجم شاهسفرم تخم با دروج زهره کفتار در روغن زیتون با السویه با زهره گاو
سرشته خشک کنند و قدری ازان در روغن زیتون و زنبق حل نموده حمول
نمایند و بر بدن ماه یکبار استعمال نمایند صفه حمولی که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم را
بد بو و متعفن گرداند و باعث نفرة مردان گردد سلیخه قصب الذریره فقاح از هر شاهدانه
قرنفل جوز بوا قسط شیرین میوه سایله جاوشیر بانفط سفید سرشته استعمال نمایند
دوا آدویه که بجهت بخر که بدبوی دهان ست نافع باشد و نکهت را نیکو گرداند ازان جمله
حب عنبر ست که در حبوب مذکور شد و از مخترعات حقیر و عدیل ظاهر انداشته
باشد و دیگر این دواست که از معالجات ابلاقی نقل میشود بتجربه حقیر رسیده ست
جوز بوا هیل قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان هر یک ام مشک نلث
درم با رب به سرشته حب کرده در زیر زبان نگاه دارد و بدستور خواهد بود
پوست ترنج و در مواد حاره مضغ کشنیز خشک نافع ست و هر گاه که خواهند
حبوب معطره در دهان مدتی بماند و حل نشود با عنبر و قدری مومیای حصی
لبان را در عسل یا شیرهٔ نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه مخصوصه را
با او سرشته و الله اعلم بالصواب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه
ازنایب بن فرة منقول ست و تجربه محرر این رسیده که چون مراره [illegible] سنور سیاه

دهلی فقر

وعنین قنقد را بر روی آتش نرم جوشانیده با چزهای مناسب چشم الکحای نمایند
قوة باصره بحدی رسد که در شب اشیا را بدستور روز بیند ایضاً بدستور فرموده
که جوز در سایه خشک کرده الکحال نمایند مشاهده روحانیات نمایند
فی المجرب ایضا منقول از وست که جوز کل سنجد را با ع ۲۰۱۰۵۰
۱۰۲۰ معجون کرده با قدری شیر بز بم با ع دهند در دوستی بحدی رسد که آرام
کردد و بدستور هر گاه مذکور اول را با قطره از خون سر انگشت وسطی و قلیلی
آب دهان وانند که عرق جبین و قدری خون هر با شیر بز آمیخته بطعام
دیا هر که دهد در محبت بیقرار کردد و بدستور فرموده واز مجربات شمرده اند که جوز تخم
مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را با تمام اخراج نموده ازم ۱۱۰۵ ادخال کرده
ثقبه را مسدود سازند و چهل یوم در سرکین اسب دفن کنند تا جوز مضغه
کردد پس خشک کرده با شکر بایند و ناشتا بخورد ۷۰۵ دهند در محبت بحدی
رسد که احدی را اختیار ننمایند ایضاً جهت دوستی مجرب دانسته از ناخن هر هر را
با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار سائیده با شراب
یا شربتی هر که دهند مطیع و منقاد او کردد و از سطوح بدون ناخن هر هر ذکر نموده
واز جعفر طوسی منقول است که جوز موی طرفین عارض و تحت الذقن را تعراض

کرده با آرد کندم آمیخته اطعام زنی کنند در محبت او بی آرام گردد ایضاً خاک
چهار راه چون در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوة والموافق محبب والله اعلم
بخور حب المحلب باعث الفت خصمین ست ونگاهداشتن او بالله کبود بی
مبطل سحر ایضاً جهت افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند
که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد ست نکین ساخته در ساعت اول روز جمعه
که قمر در میزان باشد مثال زهره را بران نقش کند و آنصورت زنیست
که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نکین این حروف خمسه را بی بر انگشتری
نحاس احمر نصب نمایند لابس او تا یک سال با هر زنی که مباشرت
کند آن زن از وی دوری نجوید و آن شخص نزد جمیع نسوان محبوب
باشد فی الفصوص منقول از کتاب طب روحانی که چون کوزهٔ خزف آب ندیده را
بموی سر زنان بخور کرده مردان ازان آب بخورند آنمرد ازان زن
بحدی لقوه نماید که هرگز بآن نظر نکند فی اوتاب الغیرة عن النسوان در کتاب اسرار
بیان شده که مغز سر گوش را با شراب زنده که بیاشامد غیرت از و سلب
شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک کرده نیم ل او را با شراب بزنی دهند سلب
شهوة جماع او شود و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب

یا بعد از غروب کرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که از ان بخورد متنفر از
مردان کردد و قطع خواهش از و شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده با آب
افتاع حب سازند هر زنی که یکدانک از و بنوشد تا یکسال قطع شهوه او شود دو
دانک او تا دو سال همین اثر دارد و بدستور مذکور ست که چون در مقنعه زن اکرم خدا
چنان بندند که آن زن نداند در حال هیجان شهوه آنرا حاصل شود و بدستور
که چون بکجزو ریحان را با نیم جزو نوشادر جوشانیده با آب او هر زنکه استنجا کند
طالب جماع کردد و العهدة از ثابت بن قره منقول ست که چون موی سر زن
که از شانه فرو ریزد بسوزانند و مرداحلیل را بخاکستران انباشته جماع
با آنزن کند دیکری قادر بر مباشرت آنزن نباشد و آنزن بغیر آنمرد بدیکری هرکز دارد
و در حیواة الحیوان مذکور ست که چون مرداحلیل را بخون شقنین بری
آغشته با هر زنکه مباشرت کند احدی قادر بر جماع آنزن نکردد و آن با
دیکر انس نکیرد و در اسرار الاطبا مرقوم ست که هر کاه مرد قضیب خود را
بزهره کرک آلوده مباشرت کند احدی با آنزن مقاربت نتواند نمود و
بدستور زهره کفتار و زهره خفاش و خون غراب همین اثر دارد و اکر خون غراب الشراب
چون بکدانک رجیع اسد را در شراب حلکرده بنوشند بحدی متنفر کردند

که هرگز خواهش آن نکند فی امتحان الحامل والبکر حنین بن اسحق تصریح نموده که چون
یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده زن حمولنما بهرگاه صباح آن شب رایحه
سیر از دهان او ظاهر گردد حامل و بابکر نخواهد بود و چون بورهٔ سرخ را با صمغ
با الوبه بسایند و در بینی دختر سعوط کنند هرگاه عطسه آورد باکره است
والا فلا و به تجربه رسیده که کفهای دست حامله املس و صاف باشد حمل
او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل به سبزی باشد مونث بدستور نقل طرف راست
دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر و چون در اول حمل بقدری باطلای
از زهرهٔ خرس تر با شراب مخلوط بنوشند پسر تولد کند و از زهره ماده او
دختر و چون زراوند مدحرج با زهرهٔ گاو حمول نمایند بعد از مطهر و در صباح طعم
آنرا باید زنرا فرزند خواهد شد والا عاقرا بری خواهد بود فی سرعة الحمل وعدمه چون
با الفخ ارنب و سرگین او و عسل با لسویه سه روز و سه شب حمول کنند و
هر روز یک لشارهٔ عاج تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است
و بدستور حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری
بول اشتر بنوشند حامله نگردد و چون بول کبش بیاشامند هرگز حامله نشود
و بدستور آشامیدن حلتیت با بول زنان همین اثر دارد و سرغرایب آن جنین

طوسی منقول است که چون زبان صفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زنان
بگذارند و یا دانش او را بخورند بجزوی از اجزای صفدع کنند آنزن هرچه در
روز کرده باشد بیان کند مالیخولیا خروج الریح من الاذن نقل خردل سفید خورد با محرق برگ
خشک سرو نا نخواه محرق برگ سدر تخم بلیون اهل الجدان محرق و محرد شیخ تن
آذریون مجموعه و معوده چون سائیده یک درم با ماکولات اطعام کنند
کنند در خواب و بیداری ضبط و خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموعه را با عسل مثل
آن آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند تا آب
بسوزد و بر شکم بمالند اثر آن در اخراج ریح بقدر نصف اکل ادویه مذکوره است
و در بنیاب تخم مورچه از مجربات است و رافع او زیره کرمانی است ضعف عمل که بهوش نیاورد
کوشت گوسفند بی چربی را شرحه نموده شرحها را به برابر الیخ سائیده آلوده کرده در کوزه
سفال کنداشته در سرکه بین الب دفن کنند تا کرم شود پس کرمها در شیشه کرده
بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال دو جزو او را با یک جزو افیون سائیده
دانکی در بینی هر که دمند بی هوش گردد و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را
با نیچه در بینی آن شخص تف باید کرد و بدستور چند سپند سترفیون زنجبیل مالیوه
نفوع نمایند یا با سرکه مخلوط کرده استنشاق فرمایند تا عطسه کند دوای دیگر که بغایت قوی

الاثرست افیون بزرالبنج بیخ لفاح جوز مائل جنورک تاتوره نامند تخم کابو بالسویه
نیکوب کرده بجوشانند وصاف کنند وکندم بقدری که در آب خیسیده شود در آن ریخته
بگذارند که خشک شود پس بهمین طور دو به مذکوره را جوشانیده تسفیه نمایند تا بحد قبه
انگاه کندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط نمایند و در وقت حاجت از
یکدانک تا دو دانک او را سائیده بیاشامند و تدبیر رفع او بدستور است
که مذکور شد فی خواص کل تا مجرد خوردن شیمه ان ۵۴۱۳ ۵۱۶۰۱ بی شبه جذام آورد
غرغره بتفویه آنکه تخم خربزه را آلوده باشند از خاک مملوسا خته عرس نمایند و بطریق معمول آب دهند
تا خربزه را بیار آورد هر که از آن تناول نماید و فور عقل و ذکا و ضبح حدس
و علم با مور خفیه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رویای او تخلف نورزد و قوه
حافظه نهایت قوی گردد و چون تخم خربزه در کاسه سر ۵۴۱۳ ۲۱۴۵
که تخم را بمغز سر ابداع آلوده عرس کرده باشند خوردن ثمر او بلاهت و حمق
عجیب آورد و دیگر اکتحال مورث کوری ست بدون الم و سوخته
او نیز همین اثر دارد ۲۶۵۶ تخم مغز سر ستور وحشی و اهلی مخدر نطفه است
که در رحم بسته باشد دیگر شرب دو درهم مغز سر خمه
باعث جنون و بلادت ست مودت جنون و قطور آب بوزنه
۲۴۳۵۶۴۵۲ ۴۶۴
کف دهن تمرهندی شیر

دیگر حب الدیگ اگر در نکند از خروس مانند تنبود درد هنی و نشتن آن نافع تشنگی است و شربت آن رافع جنون و وسواس دیگر طلی محلول با جوز مانیه یابانی
و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ برا عضا مالند دافع سوزانیدن آتش است دیگر از غرایب خواص عاقرقرحا است که هر گاه اوراق او را بر شاد در
بر کام و زبان مالند دانش در دهان کرندها را نشوزاند و چون تاخ و اخیشان را با دو دکند رنجور کرده و ریب جهار و هم ماه و ربقه نبشه
در زیر جامه خواب کند از در خواب شخص را بیند که از جانب او جواب کوید دیگر فطر که در زیر خم نزاید و هر که روید بوست او فاتل

درد باغ او رافع مستی اوست دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات
موثر دانسته اند چون نوشا در را حلکرده کاغذ برابر آن نقشها نموده در اطراف خود نگذارند
هوام هیر لمون آنکس نکرد دواز مجربات است چون هفت عدد حنفسار اکه جعل نامند در زیر طاس مس سفید
حبس کنند باعث برودة هوای حار و باریدن باران می کردد باب سی و یکم
در بیان بعضی از رسایین حکمای هند باصطلاح خود رسایین یعنی کیمیای بدن است
و آن مخصوص است بادویه و ترا کیبی که باعث حفظ صحیحه و طول عمر و تقویه اعضای
رئیسه باشد و اکثر ترا کیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع
و خامس و موافقی ندارد و بنا علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیان
لبیب تناسب مناط اعتبار کشته است و حقیر انچه اقل غایله دانسته بتجربر آن
مبادرت مینماید از انجمله رسایین کنده هلک است که عبارة از کوکر دباشد و ابو الاحباد
اشاره باوست و طریق آن است که کوکر دسندروس نارنج کوبیده در مغرقه
آبنی باروغن کاو و بقدری که او را بپوشاند تا آتش نرم کداخته و از خرقه که
که بر سر کاسه شیر تازه کاوی بسته باشند صافنمایند تا مصفای او داخل شیر
کرده بیزه منعقد و مشابه بسنکر زعفران سنک شفاف صاف کردد پس خشک
ضبط کنند و این مسمی بکند هلک منقی و بجدین قسم مستعمل میکردد اما انکه

[illegible] درد باغ و رافع مستی اوست دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات
[illegible] چون نوشا در را حلکرده کاغذ برابر آن نقشها نموده در اطراف خود نگذارند
[illegible] آنکس نکرد دواز مجربات است چون هفت عدد حنفسار اکه جعل نامند در زیر طاس مس سفید
[illegible] باعث برودة هوای حار و باریدن باران می کردد باب سی و یکم
در بیان بعضی از رسایین حکمای هند باصطلاح خود رسایین یعنی کیمیای بدن است
و آن مخصوص است بادویه و ترا کیبی که باعث حفظ صحیحه و طول عمر و تقویه اعضای
رئیسه باشد و اکثر ترا کیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع
و خامس و موافقی ندارد و بنا علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیان
لبیب تناسب مناط اعتبار کشته است و حقیر انچه اقل غایله دانسته بتجربر آن
مبادرت مینماید از انجمله رسایین کنده هلک است که عبارة از کوکر دباشد و ابو الاحباد
اشاره باوست و طریق آن است که کوکر دسندروس نارنج کوبیده در مغرقه
آبنی باروغن کاو و بقدری که او را بپوشاند تا آتش نرم کداخته و از خرقه که
که بر سر کاسه شیر تازه کاوی بسته باشند صافنمایند تا مصفای او داخل شیر
کرده بیزه منعقد و مشابه بسنکر زعفران سنک شفاف صاف کردد پس خشک
ضبط کنند و این مسمی بکند هلک منقی و بجدین قسم مستعمل میکردد اما انکه

هر روز یکدانگ او را سائیده با یکوقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند
و تصریح نموده اند که چون میت بروز مداومت کنند بهق و جرب و قروح را زایل
نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغیر مزاج و مرضی
بروطاری نگردد و در سته ماه صحت و تقویه قوی و حواس و ذکا بحد اقصی احداث
کند و در یک سال ضعف بینه و بهر برازایل کند دیگر انکه هر روز یکدانگ او را
با یکدرهم از هلیلجات ترم سائیده بروغن بادبخان که از تخم او کوفته باشند جرب
نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذای میل نکنند و بعد ازان اغذیه
لطیفه تناول نمایند تا شش ماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند
نهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل سعال قدیم و بواسیر را
رفع نماید و حدة بصر و قوة سمع و حواس بغایت قصوی رسد دیگر انکه هر روز یکدانگ
او را با یکدانگ طلق محلوک سیاه مکلس سائیده و با روغن تازه گاوی حب کرده
استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رسایل
آن است که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و انچه حرارت درد
غالب باشد و آن سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه اجتناب
کنند چه هرگاه بشروط مذکوره عمل نمایند باعث هلاک و امراض مهلکه و صعبه میگردد

الباقی

دیگر رسایین ترکی هلیله بلوط و اد عبارت از هلیلجات ست وطریق آن ست که سیصد و
وشصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلا را در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول ماده
گاو بر آن ریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین
پاکی دفن کنند بنحوی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بده و هفته گذارند و هر روز
ملاحظه نمایند و هرچه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیله ها نرم شود پس هریک را
بدو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیبق منقی را که ابوالارواح عبارت از روست
باکوکرد منقی مزبور با السویه هریک نود درهم بسایند تا یکسان کردد و در قدحین
گل حکمت کرفته کرده در یک پیرویک یا خاکستر با تش نرم بکذارند تا منعقد شود پس
بسیار نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم کذاشته نصفین هر هلیله را بریسمان بسته محکم
نمایند و هلیله ها را در ظرف پاکی کرده عسل کفکرفته بر ریزند بقدریکه او را بپوشاند
وظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از و چون بیرون آورند اجساد
مذبوره را در اجسام هلیلجات عوض نموده اثری از ان نماند و هلیلجات که
مربی شده باشد هر روز یکعدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند
و بعد از ان شیر تازه کاوی و اطعمه لطیفه و شکر و کوشتهای لطیف تناول نمایند
چون یکسال مداومت کنند بدستوریکه مذکور شد جمیع منافع سابقه مذکوره

او بسیاه کردن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف هیری و اعاده شباب
و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند صفة زبق منقی زیبق را با اون
سنگ یا زاج یا آب کیاه بیدانجیر تا پند جرم و سیاهی او زایل کردد بس بآب کیاه
بعد ازان مغسول کرده بهفتاد دل او را با نود دل آب خالص در دیگ شیشه تا آتش نرم
بجوشانند و هر چند آب بتحلیل رود تا یکر طل دیگر بتدریج بر و بیفزایند تا مجموع
صد و هشتاد دل آب بتحلیل رود بس بر داشته ضبط کنند و این مسمی است بابو الارواح
منقی اما استعمال سایر رسایین که مشتمل بود با دویه سمیه و تدابیر او چون خطرناک
دانست بقید تحریر در نیاورد مثل بروبرس که عبارت از دوای پیشی است
و مهارس که عبارت از دوای پیشی مزبور با جاد سبعه آوامثال آن
از ادویه بلادری و زرنیخی و غیرها تا تدابیر معادن و تکلیس و تصعید
و احراق و تفویل و سایر این در دستور اول این کتاب مذکور است
صفة تر کیبی که جهته احتباس بول و حرارة جکر و سل و دق و تنقیه معده بعد یل
و از مجربات حکمای هندست قلیه را در ظرف سفال یا در ظرف آهن کداخته
چند بار زر دچوبه سائیده یا نا نخواه مسحوق و قدری باو آمیخته با آلت
آهنی بر هم زده سر ظرف را بپوشند تا مانع صعود بخار کردد و بجدی رسد

که زنگ او سفید شود پس با آرد برنج جهابقدر نخودی ساخته از یکعدد تا دو عدد استعمال نمایند
و هرگاه مطلب طین طبع بوده باشد قدری ازان مشتری مدبر میض را با آب
لیمو خمیر کرده در بوطه بدمند و بار دیگر بروغن کرد کان خمیر نموده و در بوطه کرده چنان
بدمند که مایل بسرخی گردد درین وقت یکعدد ازان جب مسهل قوی الفعل ست
و رفع افواط اسهال آنراجب سفید اول می کنند ذکر بعضی از معالجات که مخصوص
چهار بابان ست و از کتب بسیطه کوین ست نقل شده مخفی نماند که عرق وقی که قصد او در امراض
بهایم حاجت می افتد بیت و یک رک ست باین تفصیل عرق باقلین بر یک پهلوی
کوشی ست و فصد او جهته تحریک سرو کرانی جزی و جنون نافع ست عرق منجنی
در پیشانی یکی ست و جهته امراض چشم و بینی و گوش و دهان مفید ست عرق ورد اصلی
در وطرف کردن ست جهته حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات
و نافع ست عرق اسلمون از حوالی لمبه علیا از دو طرف کشیده ست تا باطن دماغ اذرغان
و جهته دردیست پاها و مقعده و ظفره و زکام نزدیک زدن نافع ست صافنات
چهار عرق ست در طرف وحشی دستها و پاها جهته ریختن موی که حمره گویند مع جوجر دسم
ضعف قوایم و زحمت باربران و جراحت ست آخر سالد و عرق ست از دو طرف
کتف کشیده تا برکانه جهت امراض لشت و کرو صعوبته خوابیدن و برخواستن

وتشیح وبدی نشخوار فصد آن نافع ست عرق دنبر کی ست در زیر دم جهت امراض
رحم و خصیه و قله شیر و بدی اعضم فصد کنند عروق چشانات چهار عدد ست در باطن دستها
وپاها و مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارة مفرط باید فصد نمود
صد عین دو عدد ست در تحت زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف دهن و ورم
کلو فصد کنند لکن طریق معالجات آن ست که در امراض حار علفهای سرد مثل فصیل
و اسفناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده مثل بونجه و علفهای
گرم و بجای جو جلزو و نخود دانه و عدس و امثال آن لس بادویه مخصوصه ارعلتی را
استعمال نمایند امراض را کلیکی آنست که در ابتدا سر را حرکت دهند با سیلان
رطوبات بینی و قلة اکل و بعد از ان ورم مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج
آن کشودن رگ با رزین ست جهت طلا نمودن تقل تخم کتان که روغن او را
افشرده باشند با صابون و بزر قطونا و هر گاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد
مرض دیگر ناخنه ست که نزکی سانجو گویند علامتش تنگی نفس و برآمدن عضروف
بینی و سر پیش افکندن و عدم اکل ست علاج قطع باسفره و اخراج عضروف
و فصد عرقین متخرین و سعوط کردن بزاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال
معطات براهرن و نداران نباید که مانع لجام و باعث قلة اکل و نشخوار شود

علاج قلع مالیدن موضع بزفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده
باشند و سنون نمودن بشب یمانی و شوتیز دیگر ضفدع ست و او ظهور ورم و
رگهای سبز در زیر زبان ست علاج کنون ضفدع عین ست و تضمید ثانی که در مرق
ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیگر تاشیر هوا ست و علامتش بهم آمدن
چشم و سرخش افکندن و غمگین بودن و افکندگی سینه و بر خواستن موی او ست
علاج آرد جو با ربع وزن او ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده بر روی بخ سرد
نموده بخورانند و بآن حقنه کنند و هر گاه از بر و دت هوا باشد شبت و حلبه از
هر یک ۵ عدل نیمکوب کرده با جو سه روز بر هند امراض عینی مثل ظفره و امثال
آن و بیاض و غیره علاج همه بدستور معالجه ان ست مگر آنکه در ریهایم ادویه
آنهارا باید استعمال نمود امراض ریه واحث از انجمله سعال ست هر گاه بعد از اکل
عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود والا از علاج حاره او را تخم مرغ خام بکلو کنند دماغ
و یا سر که چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد و انگاه به هند و بدستور
دادن شیر بزو اسفناج و علف خبازی و خطمی و آب طبخ حلبه مسلوق مع خبازی لیبا نافع ست
و خیر جب سعال تریاقی دارد جب لشاط را تجربه نموده ست و بارده را
جب عطای جب میعه داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا

مجرب است از زیانه قنه شوتیز سیر مقشر هر یک سه مثقال روغن زیت تازه هفت مثقال
نیمگرم کرده بدهند هر روز بدستور تا سه یوم باید داد و اگر اثری باقی ماند سه روز
دیگر در بینی چهار پا بریزند و گویند که اگر در سالی یکبار این دوا بدهند بهیچ مرضی
در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز می شود و بدستور دبق را با زیت
و آب گرم دهند از مجربات شمرده اند و این دوا نیز بغایت نافع است سیر
مویز زیره نانخواه از هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده با پنج
مثقال عسل بدهند و در شدت سعال فصد و داجین را نافع دانسته اند و داغ
مرافق و سقوط زعفران با روغن بغایت موثر است قوی نیز علامتش
احتباس زبل است و بی آرامی و برآمدن شکم علاج تخم کافشه که آنرا عبارة
از قرطم است بخورانند و آب بخته جرم او را بخورانند و با آب او حقنه
کرده بکنند تا اطلاق واقع شود و شیاف شحم الحنظل با صابون و مویز
از مجربات است خصوصا با قدری زهره گاو و خوراندن مثقال زهره خرس
جهته درد شکم و درد جگر و سده آن مجرب است و بدستور شیاف از حلتیت
و اشق و شحم الحنظل کردن و خوراندن آب برورمع سرکه کهنه کبوتر و زیت
و شراب بعد یک ساعت دیگر احتباس بول است علاج شراب روغن گاو هر یک

نوفل

نوذل بحکم بدهند و حقیر این دوا را تجربه نموده شوره صاف را از بخ ل تا هفت
مثقال در ماست حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن
دوا از جوی تا کم عرض بجهانند و چون دهنه فرنگ در چشم اسب
بکشند با الخاصیه ادرار می نماید و مجرب ست جوگیری و سینه گیری بهرگاه سینه
گیری از جوگیری حادث شده باشد دو روز آب و کاه ندهند داد و بعد ازان
بتدریج علف سبز دهند و اگر با هیچ قسم علف سبز هم نرسند کاه و جو را در آب
و قدری شیر بخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه
سینه گیری از جوگیری نباشد فصد عروق و حشیات دست او زعان
کنند و تخم مرغ خام چند عدد در ادرکلو ریزند و بجای عجلز و عدس وجب البقر
و امثال آن دهند و کندم در شیر بخته نافع ست و سیر را در روغن دنبه جوشانیده
بر سینه گرم کرده بقوه تمام بمالند و پوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوائم
تقدیر
تحریکست و آن وقتی عارض میشود که عرق داشته باشد دفعه سرد شود و مانع حرکت
گردد کردن کرد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضا ست علاج پوشیدن بسیار
و سعوط بیوره ارمنی و روغن گل سرخ و بخور و نطول کردن بمطبوخ
درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ

مفصل سر و کردن و بیخ دم باید کرد جبرو علتی ست که باستخ قوایم موی
او مثل داء الثعلب ریزد و علاج را باشتره چند جایها شکافند تا خون
بقدری رفع شود و باز عنصل مالیده بر روغن کوهان شتر و روغن
حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان تضعید نمایند جمود علتی ست
که بسبب کثرة اکل عارض می شود علامتش کام دیر برداشتن و گرانی سینه
و خشکی اعضا و تشنج قوایم ست علاج فصد بازرین طرف پیشانی و زیر سم ست
و سعوط کردن لکلاب و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل حاشا و بابونه
و بریجاسف و افسنتین تعقد علتی ست که سبب حمل کران و حرکت بسیار
و سیر بر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو برآمدگی بهم رسد
علاج بملینات و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عنصل
تضمید نمایند ورم تحت البرو خراج وسطری یکی از قوایم بجد داء الفیل از رطوبتی
مواد غلیظ ست علاج تضمید موضع ست بحنظل تازه و مقل و اشق
و سیر و عذره انسان از مجربات ست و بدستور میعه بازیت و خوابانیدن
ربونه جنبی بادنبه و شیر و نطول بیابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن
طباق علتی ست که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونت و شکافها و شقاق بر بدن
علاج

موضع وداغ کردن است باستره باتش سرخ کرده واخراج انچه شبیه بدانها انچیز
باشند بعد ازان استعمال نمودن قطران ومراهم مناسبه قرحه حقنه جاوکه از منج هم تنقیه
رسد علاج کشیدن وچکانیدن روغن چراغ وروغن شبح صعتران وامثال آن است
شفاق طریق علاج آن است که مکرر باب کرم بشویند بلکه مدتی در آب کرم
بگذارند پس سم راخشک کرده این دوا را کرم نموده درشکافها بچکانند و
علک البطم را در پیه بز در قدر مضاعف بگذارند وسبج اضافه نموده استعمال
نمایند واین از مجربات حقیر است وبعضی مالیدن مغز سرکو سفند وکنجد وزرده
تخم مرغ وزعفران رامدح نموده اند وداغهای خطی بالای سم وساق بسیار
نافع است امراض جلد از انجمله جرب است علاج آن است که نمک وزرنیخ زرد ا بالمناصفه
در روغن کاو جوشانیده طلا کنند ودر آفتاب بنشینند وتا سه روز تکرار نمایند
وانچه حقیر تجربه نموده این دوا است که گرد دو جزو سیماب یکجزو مغز بادام تلخ یکجزو
بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده موضع جرب را بعد از
شستن باب کرم وصابون ضماد کنند بشرط منع دنفاخات آن علتی است که از جلد رطوبات
تراوش کند وباخارش بود علاج تضمید اوست بصابون وسرکه وسدر ودستور
خردل باماست نافع است وسیماب وزاج وخاکستر چوب تاک باسرکه و

روغن کل از مجربات حقیر ست حکه علاج خارش مثل جرب و شیر بیخ ست
وادویه اوشراب وسرکه سریع الاتاثیر ست وبرگاه بسبب خارش ریختن دم
حادث گردد گنجد راسوزانیده باآب اومخلوط کرده دم اوراالشویند ویکهفته
همین عمل کنند برص بترکی الاکویند حقیر انچه تجربه نموده ضماد یست که درباب اطلیه
برص مذکور ست باید موضعرا باآب اشنان شسته وشبت ضماد نمود چون پوست بیفکند
واثری باقی نماند والافلا علتی ست بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف
جمع گردد وبروز کند علاج تضمید اوست بقبنه وسرکین کبوتر بارو غنها
وبعدازان شگافتن ومعالجه جراحت کردن وادویه جراحات درباب
مراهم مذکور ست واحتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف حرکته
عضو مخصوص ست وچون دست براین مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد
علاج فصد قوایم وتضمید بزنجبیل ونفط وصبر وسرکه وادویه محلله ست
وداغ مفصل معلوم ودرخلع مهرهای مفاصل داغ نیز نافع ست والصاق
زفت وتدهین بروغنهای حار اورام انچه دران تاآخر ساق وپای زانو باشد
ریح الحمال نامند علاج تضمید بعذره ازادویه مجرب ست وبدستور
جاورس وسبوس کندم کاه نمایند وسایر اورام رابدستور انسان علاج

نمایند

نمایند وعلاج ورم ثبت که از کوفتگی باروتکلمان باشد نمک را درشیر کاو جوشانیده
تمدرا بآن تر کرده مکرر بگذارند وورم محل تنگ باحبروسرکه ضماد کنند وتمدیرا
باآن تر کرده بگذارند وتنگ را برروی او بکشند واورام حاره را بردوا دفع مثل
گل ارمنی وطلب وبزرقطونا وآرد جو باآب کاسنی وآب کشنیز وسرکه
طلا کنند وبعدازان بمجلات واورام حاره وبارده ومزمنه را درابتدا وانتها
بمجلات وتضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر وسرکنجد کاو وزوفا تر ومرصاف
واشق ودبق وآهک وامثال آن جراحاتشملاج آن بذرورات ومراهم
مذکوره درابواب سابقه نمایند وانچه مخصوص جراحات ثبت دواب ست
سرکنجد کنجشک الاغ وخاکستر تنبا کو که بعدازشستن بانکرم هرروز تجدید کنند
امراض عامه ازانجمله اعیاءات که مانکی باشد علاج شکر وآرد جو را باآب
ممزوج کرده بدهند وبعدازلحظه اندک بگردانند ویکبار دیگر ازان داده
ساعتی حرکت نفرموده پس درتهر آب دستها وپاها وقعقد وزهار ودهان
بشویند پس خشک کرده بروغن کاو ونمک وشراب زانوها راناسم تطلیه
نمایند اگر مانکی ازدویدن بسیار باشد سینه اش بپوشانند وبچل وبخل
روغن کنجد وبا روغن تازه حقنه نمایند ویکبار دیگر باآب سرد حقنه کنند

تنبیه علامتش عسر نفس و فرورفتن اضلاع است علاج داغ تهیه کاه ست هر طرفین
سه داغ مثلث کنند و یکی زیر زبان دبیله باکثرت تشنگی دبی آرامی
و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات علاج تدبیر با ماء الشعیر و تعلیف
بکدوی تازه و هندوانه و دوغ آب و فصد عروق وحشیات و تضمید
جراده کدوی و خیار و امثال آن و یخ بسیار دادن و سعوط کردن لکافور
و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب دلمه کنند مغیر الالوان چون ببابم را
خواهند که تغیر رنگ او کنند باید خاکستر بخته را با آب خمیر کرده و بقوه تمام مالید
تا حرک زایل شود و با آب کرم بشویند پس موضع را با شب یمانی بقوه تمام
بمالند و بجهته سیاه کردن بقم را با آب نیل بخته بمالند سیاه و بجهته سرخ کردن
آب ملح القلی بخته ضماد نمایند و بجهته کبودی نیل را مکرر از بقم کنند و بجهته سفید
کردن بقم بروغن ورغ تدهین نمایند و ادویه در میضات موی مذکور شد و اکتحال
عسل بلادر مورث بیاض چشم حیوانات ست و اکتحال خربق رافع اعوذ و سعوط
آب بودنه در دماغ نشتر رافع مستی او و مجرب ست باب سی و سیم در قلع
آثار رنگها از لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاهی دو جزو اشنان
یکجزو انار دانه را با سرکه بجوشانند و انجان کرم بوده موضع سیاهی جامه را دران

بگذارند

بگذارند بحدی که دست تاب گرمی او آرد پس بر دست بمالند و هرگاه اثری
باقی بماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با آب و صابون
رفع نشود باین عمل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و بهر
والوان مختلفه را با دبشویند و بعد ازان با آب و صابون رفع اثر می نماید
اثر مداد شیر تازه با نمک نیکو فته مخلوط کرده بآن بشویند پس ازان بصابون
و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار می کند
اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را بکوبند و دود کنند و سر کین کبوتر
مالیده بشویند رنگ دود موضع را خمیر آرد برنج مالیده بصابون و آبگرم بشویند
و بدستور ترشی ترنج و آب لیمو رافع آن است قلع جمیع الوان اول با آب با قلی
قلعی شسته مالیده تا نمناکی دود کو کرده بند ابصم درین باب مجرب
دانسته اند موضع را بسر کین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند پس
بصابون بشویند قلع رنگ خون در حاوی این تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج
با نمک زایل کننده جمیع الوان خونهاست مگر خون بکارت و این فرقی غریبی است
و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع
اثر خونها می کند و بدستور چون سر کین کبوتر را بجوشانند و با آب آن بشویند

از مجربات ست قلع رنگ زعفران چند بار بقند سائیده دود کنند که رفع میکند و بدستور انجیر را
در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و جامه را بحسان کرم بوده بآن بشویند پس ازان
بصابون و بدستور شستن جامه ببوره و صابون همین اثر دارد قلع رنگ بقم الیموی را
کرده در ماست بیفشارند و موضع را با و آلوده بعده از سه ساعت بدست
مالیده بیفشارند و بصابون و آب کرم بشویند قلع رنگ نیلی را ماست ترشش را
بجوشانند و موضع را با و فرو برده بعد از دو ساعت بآب و صابون بشویند
قلع رنگ شکوفها و میوها و اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و بدستور
قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در بهر آبی مکرر بگذارند
پس بآب و صابون بشویند قلع رنگ آلو با لوبرک آلو با لورا سوزانیده
خاکستر او را آب و صابون بشویند قلع رنگ توت اثر توت سیاه را
با آب توت سفید بشویند و بدستور هر گاه بکرر دود کنند زایل گردد قلع
رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود
دست مالیده از موضع بیفشارند و با آب بشویند و بدستور شستن آن بصمغ عربی
و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست کردکان تر را با روغن صابون بشویند
قلع رنگ خرو بنید با آب ناردان و قراقوت بشویند و بعد ازان بصابون

و بنید

وگویند چون بکوکرد دود کشند زایل کردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی
تریخ از مجربات ست نقاشی جامهای رنگین که تغیر نیابد قطف راد آب جوشانیده
لباس بان بشویند وجهت ثبات رنگ جامها خرنوب نبطی را کوبیده بخیسانند
وجامه را بان تر کرده بعد ازان هر رنگی که کنند زایل نمیکردد قلع اثار روغنها
آرد جو را بدوغ آمیخته بان بشویند تا ازاله جربه شود و چون لباس
بشم سفید بروغن آلوده باشد مرصاف بعد از تر کردن موضع بان بپاشند
وبسیار بدست مالیده بآب سرد وصابون بشویند و هرگاه پوست بچه آلوده
باشد نخاله کندم تازه بار بران ریخته بدست مالند و بفشارند و تصریح نموده اند
که چون بزهره کوسفند و بزطلا کرده و آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع
ادهان از اقسام الیه زایل کردد و هرگاه خواهند ناشسته زایل شود
آهک ونمک را سائیده بر موضع بپاشند و خرمای شکین بران کذارند بعد از
مدتی بفشارند و در قلع روغن بزرک و نخجور روغن چراغ کفته اند که چون لباس ابریشمی
بان آلوده باشد بسوس کندم را جوشانیده و موضع را با آب اوتر کرده
بکوکرد بخور کشند و در خواص الاشیا ازاله آن از جامه پشمین نیز بدستور
مذکور ست چون لباس رنگین اول بآب خطمی بشویند پس با آب اشنان وصابون قلع

آثار نقطه سیاه و سفید اول بدو شاب بشویند پس بآب باقلی که کرم باشد وجهت
رفع بوی آن اول بسرکه و بعد ازان بصابون بشویند و آب طبیخ باقلا با جمیع
مهره مجرب دانسته اند بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار
بقوه بمالند و بعد ازان بشویند زایل گرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع
اثر نقطه می شود و قلع رنگ غالیه و جلوب سرکین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را
باو بشویند پس بصابون و از اله اثر عرق چهار بایان و اثر پوست سیاه بدستور است
که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد قلع اثر روغنها از اوراق کتاب و کاغذ با نفت
درهم استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و با دو م شب و یکدرم نبات
بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالای آن از سر شب تا صباح
گذاشته پس اوراق را بشفارند و همچنین کل نیشابوری و آبک و نمک و شوره
همین فعل میکنند اما قلع نوشتجات باید کج را بروغن زیتون و اندک بوره ارمنی
و شب یمانی و بر نوشتجات مالیده پس رفع آن نموده و همین عمل در هر دفعه هر جامه نیز
بسیار مفید است قلع موم عسل را کرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم و عسل
بیامیزد پس عسل را برداشته موضع بآب کرم بشویند القا جامه را در سر بخت
جوشانیده گذارند پس بصابون و آب کرم رفع نمایند قلع قیر و زفت و قطران

دیوبانی

ومومیائی وامثال آن آرد بخود با آب آمیخته استعمال کنند و بسنور روغن زیتون
گرم کرده وصابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع وازاله آشیاء مذکوره
واشیاء چسبنده مثل دبق از مجربات دانسته اند اقسام شستن جامه الباس
زرافت را بهتری بهتر از گل و بوره و آبک نیست و پشمین را گل و ابر شمی
وخوف وسقلاط و لنده و امثال آنرا چوبک و نمک و جامه ابریشمی چنانکه
بصابون پاک می کردد با پشم سفید نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را
سرگین کبوتر نازه چرک می کند و جامه سفید بهر رنگی که آلوده کردد چون یکشب در بول
وروز دیگر بصابون و آبک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را نیز همین اثر
والله اعلم بالصواب باب سیزدهم در دستورات معالجات طیور که بزوره
عبارت ازان ست پوشیده نماند که علمای این صناعت بسیار قلیل اند
و مهتر این ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادسم و فطریف و سوسمار
و ابن حابس ست و اول کسی که صید شاهین و باز کرد و ابن زاشکار آموخته قسطون
بادشاه روم ست و صید بالنه اختراع کرسی است و شکاریی بحری و جزع نسبت به
بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و سایر حالات طیور و سباع که
جوارح نامند بابی بی مختلف تحریر کرده اند و چون امور معالجات امراض ان باشد

ومناسب الحاق این مجموعه دانست بناء علیه اکتفا به بیان آن نمود و آنچه از متقدمین
بنظر رسیده ترجمه میشود تفریح کرده اند که نبض طبور در مفصل ثانی بال محسوس
میگردد و حرکت زیر مابین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است
و آنچه به عدم عظم وندی که در سایر حیوانات قاعده دماغست و محل وقوف
مواد غلیظه و شمول در رو کاسه سر جمیع سر اصداع عارض نمیگردد بجهة باین
سبب بخارات محتبس نمی شود و مهتای کردن دست طیور نمی باشد و آن
عبارت از برآمدگی های طرف بیرون مهرات و رودهای این جنس است
مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فایض و
عرق النسا نیز طاری نمیگردد علامت صحت و مرض چون هر صبح بعد از خواب
شب بال و پر خود را بمقابل بسازد و بالا فشانی کند و مردمک دیده او صاف
نوارنی باشد و نظر باطراف از روی حیث و جوئی خیزی کند و از طرز پرواز نماید
باشتهای صید و فضله اش معتدل القوام و سفید و بسهولت رفع شود علامت
صحت است و بابن اوصاف بر کاه در چین پرواز پر بسرعت و قوت زند
و کنیز اگر که باشد دلالت بر حرارة و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن برودة
و رطوبت و اضداد صفات مزبوره علامت عدم صحت است پس اگر برا

الیز طاوه

حرکت بجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از انکه در اصل دماغ باشد
یا مشارکت عضوی و اگر یکی چشم را بپوشند و رطوبت آنرا سیلان نماید
دعالته بر طرف آفت چشم کند و بکاهد و نقش بعد از سیاهی سفید کردد دلالت
بر اکله کند و اگر بال را تمامه جمع نماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه
و چون با وجود آن هر دو کیفیتی در حین دفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است
بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارة غریبه و لرزیدن
با دلیل تقرس و مفاصل و ورم فوق زانوست و کشیدن موی خود بمنقار دلیل
کرم معده و قمل است و کاهیدن بال راست بمنقار دلیل ضعف جگر و خارش
بینی بجهة افراط دلیل اکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه
ثمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است امراض را کل
و آن علتی است که سر را بسیار حرکت میدهد و کاه منکوس کند و کاه منتفع
دارد پس اگر منکوس داشتن سر زیاده بر رفع باشد و تعدد در چشم بهم نرسد
از اصل دماغ خواهد بود الا بمشارکت اعضا را مفل علاج انچه از اصل
دماغ باشد در مواد حاره آب کشنیز و مفید آب نطلیه نماند و سعوط کنند و تقیه
بکلاب آن در باره و تقیه بکلاب که در آن مرزنجوش خیسانیده باشند باید کرد

و تقمیه بحوشش مطبوخ انچه بمشارکت باشد علاج آنعضو کنند حرارقه علتی است
که موجب آن ایستادن و مخلب که عبارت از ناخن است کج و سست بحدی کرده
که کرده که ضبط طعمه نتواند نمود در گاه زمستان باشد در پیش آتش و گاه در آفتاب
بدارند و تطول بمطبوخ بابونه و تقمیه با آب نرگس و آب مورد کنند تفلیظ علتی است
از بس دماغ که حرکت دشوار کند تطول با آب شبت و روغن کنجد و تقمیه لثه
بکمدم دره کنند بدستور آب غاب و بنفشه نیز مفید است امراض عضلی غشاء کوری
است و تصریح نموده اند که غزان ن و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوان
در شب بکشند و عدم ابصار جوارح بسبب انی غلیظ است و علاج منع لحوم
و افتقار بحبوب و تقطیر بلکدب و شکر نمایند و علاج عشاوه و بیاضی
و تقطیر زیرها و بلکدر و مروارید کشتن انسداع در نزول آب علتی است که در روز ابصار نکند
علامتش وسیع شدن مردمک است در روز چه طیور را در صحت بصر
سوای شب و بروده و مفروط هوا مردمک وسیع نمی کرد و علاج تقطیر زیرهاست
باصل علاج سیلان رطوبات بتقطیر آب مورد کنند و اداسم
آب مورد با توتیای مغسول تجویز کرده و اداسم آب مورد با توتیای
مغسول تجویز کرده اند و علاج سطری یک چشم بهم آنچه من او بعد از حک

دو بار طلا انجون بابل مدرس طیور بغایت آزموده است و بدستور جهته طرفه
واکثر امراض چشم مفید است جدوری وآن حدوبس نقطهای سرخ مدور است
در پلک چشم علاج موضوعا بشید بمالند وبعد ازان خاکستر برگ زیتون بپاشند
وعلاج سلاق کہ بلک چشم است بقطور شراب وسفیدہ وسماق منقوع در محلب
کنند وعلاج نفخه کنوب بی سیلان است بقطور روغن گل سرخ و شراب
باید کرد ودموع کہ کثرت اشک است بر گاه از درد آتش عارض شده بروغن بنفشه
مخلوط بشیر دختران نقطیر باید اجراض من سرد محلب منیر را بقدر منقار ومحلب را بقدر
نخال کوبند از جمله امراض اویلی تقشر است کہ عبارت از ریزه شدن
وپوست اندافتن باشد وعلاج بعد ازین تصعید این دواست نشاره
شاخ بز بقدر مزا در روغن بید الخ جوشانیده استعمال نمایند وسطیری مقارن خیس
را کہ صدمه واسباب نخارج بهم رسیده باشد تصعید با آب مورد وان دادن نمایند
وانچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام وتخم کبوتر مغز پسته تطلیه نمایند
والتوالکه کجی وپیچیدگی است تصعید بسرکه وشب کنند ونطیق کنند بهم آهدن وبهار
شدن محلب ومنیر ملتهب است مداومت تصعید روغن بنفشه وسعوط بترازان نمایند
وطعمه بزرده تخم مرغ خام باید کرد وشلیل کہ بتریاک زکیل کوبند وآنرا در چشمها ل

۲ باصبع سبابه دوا بر نقطه کلان دور نقطه میمالند علاج جرب کہ تقوت دوا خلاص میشود ۱۲

وانگشتان حدوث میشود باین دوا مکرر تطلیه نمایند که از بیخ بالست اشق مقل
ارزق هریک دو جزو نیلوفر کرده یک شبانروز در سرکه خیسانیده پس
در آون حل کنند و کل خطمی دو جزو تخم کتان بنفشه یا بونه هریک یک جزو
اضافه استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنگال را بمنقار و خون آوردن
موضع آن تا خفان باید کرد و تضمید باین چنین و امثال آنکه باید نمود و اورام
حاره را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور در غوان باسکه کنند
و بارده و مزمنه را تطلیه بهر سم با خیلون و دبق و مویز با عسل و سایر
محللات کنند امراض دهان و زبان و نجره و آلات نفس علاج خشونت
دهان که مانع خوردن طعمه گردد و بهدانه را با حلبه را در گلاب خیسانیده
و تنقیه بآن کنند و کنجد طعمه دهند و باشیدن کنیز اون استه بسیار
مفید است و تشنج عضلات نجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه با آب
طبیخ انجر و مویز و تضمید بروغن گردکان کنند و دردم کنج دهان را تنقیه با آب
طبیخ کرم مزدوج بلعاب بزرقطونا و تضمید با خیر مهرا با قدری سپیدنما بند
و چون منفجر شد و چرک او را پاک کرده بمرک عنابر امثل عبار سائیده بپاشند
سعال و ضیق النفس را علامت نوا تر و بازداشتن دهان و ضعف

حرکت است این علت از حرارت مزاج و باهوا مانند بالنده تعب میل
با آب میکند و نبض سریع و کف باکم می باشد و رائحه نسیب بخار و دخان
باشد این اعراض بآن نمی باشد و علاج او تشقیه بروغن کنجد باقدری صمغ
عربی و لعاب بهدانه و کل ارمنی و جوش باحوازه لاغوی عارض کرد و تشقیه
بشیر الاغ و کشنیز و ماء الشعیر باقدری آب کدو بر درد استفاخ و کشنیز و برگ
بید و امثال ان خوابانند و داغ طریق سر و پیشانی هرگاه بجوب مورد کنند
بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودة باشد علامتش حرکت سر و سیلان
رطوبات غلیظه از دهانست علاج کرد قدری سرکه بین موس حل کرده باشند
باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند جلنبیت را بعقیب تجویز نموده اند
حقق را علامت تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظم فوری است
که باندک حرکتی این عوارض محسوس کرد و علاج تشقیه بلعاب دکل محزوم
و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و کل ارمنی کنند و بر روی برگهای و علفهای
سرد بخوابانند و اطمه از زرده تخم مرغ خام و جوجه پر نیا ورده دهند و در قلیه آوازرا
علاج طبخ انجیر زرد و خطمی و زوفای و عسل کنند و قناق و دشنوای این
نفس را این دو الغایت نافع است بوست پخته تخم مرغ را نرم سائیده

۲ نسخه بدل الاغ

باموزج جها کرده بزند تنقیه با آب کلم بوته دار نمایند و در حرارت غالب باشند
تنقیه بروغن بنفشه و کلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند احراض خوصله
که زهرک عبارت از وجع تخمه سبب کثرة اکل و طعمه بیوقت بود و
عدم هضم است علامتش قی کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر
نشستن و قرار نداشتن و دهان باز کردن و سبلان رطوبت است علاج
کرسنگ و پرورانیدن و فرمودن تا طعمه اندک و زود و زود و جوبات دادن است
و در روز سیوم یا پنجم کنجک طعمه کنند و این دو اندر گوشت پیچیده دهند بجهل
مصطکی گرد و یا دارچینی فلفل هر یک بگرو حرف ابیض راج جزو باشکر
حب بقدر فلفلی ساخته استعمال نمایند و جهة رفع رطوبات غلیظه موتر حرا
از مجربات دانسته اند و قدر شربتش از سه عدد تا هفت عدد است
و سوماخس و ادهم تصغیر طیخ مصطکی و قرنفل را ساییده اند در بروی لعاب
تازه و پودنه و سداب کوبیده باشند بخوانند و در زیر نشیمن
بگسترانند و باجزع رسیده که از ان ن و طیور و وحوش سه صنف اند که تخمه نخورند
و از ان ن حکیم و راهب و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و از طیور کبک و شترمرغ و قطا که بفارسی سنگ اشکنک گویند ریاه

علامتش قرقرو وظهور نفخ وقلت اکل است علاج طعمه از ملح وخطاف وخرگوش
کنند وچی که مذکور شد بسیار نافع است وحقنه بطبخ رازیانه وکرفس وبیخ و
برگ بروع تازه وفنفل کنند وجگر گوسپند وشیر الاغ وهلیله زرد وبسوتر تخم سنگ
بشت با سنگ بغایت مسهلات نافع اند وشیاف شکر وانزروت سهل
وعسل ونمک بسیار مفید است وشیاف پیه خوک را مخصوص بازیبان
کرده اند وهرگاه ظاهر بسیار سردی نمک در مسهلات وشیافات وحقنها
هلیله زرد کنند وبیخ وشاهین وبحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر
با شکر وروغن تازه دادن بسیار نافع است چه اولا بقی دفع فضلات
وثانیا طلاق رفع مواد می فسد اما علامت کرمی که در زهر بک بهم
رسد خشکی دراشتن سر وکشودن دهان ولاغر شدن است وعلامت
کرم روده بدبوئی فضله غلیظ بودن وقلتش کل است وعلامت کرم مقعد
خروج وظهور ادست علاج آب برگ شفتالو با کوشت با آب جغندر
وعسل نیم گرم دهند وبسوتر قنبل وبزرک کابلی مقشر واگر ترکی وتربد سفید را
با السوبیر سائیده با عسل حب کرده باید داد یوا الیر علامتش ظهور خون با فضله
وفساد بیخ وبرطرف شدن فضله بدستواری ومقدار آن وکنده شدن

تخم

مراد است علاج حقنه بطبخ کتان و روغن آن در روغن گلکان و روغن بادام حل

کنند خصوصا جون قدری از گلکان سوخته اضافه کرده باشند و خروج

مفعد و شفاف او را حقنه بروغن وسمه و کوبان شتر خب البطم کند روغن

علامت سده و ورم آن و تشنگی مفرط و احتباس ثقل و برآمدگی تحت

استخوان سنبه است علاج نشقیه بطبخ زرشک و طبخ بنج علیق که آن را

مکور نگی مانند باید کرد و لیک مغسول ریزند چنین کل سرخ بنج گاوبنه با الوبه

آب او را بدهند و طعمه او زرده خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و گاهی

"با آب با آب" طبخ عدس کنند و موهای تحت استخوان سنبه را استرده با آرد جو

مندلین و مصطکی و سرکه مکرر تضمید نمایند در نمودادن موضع مذکور نافع است

قولنج علامتش خشکی فضله و سبنه بر هم کذاشتن و بی آرامی است علاج نشقیه با آب

طبخ حلبه و خبث با عسل کنند و آب نمرین و آب زنبق و عرق بهار با ریح

کم کنان و بابونه

که در آن حلبه خیسانیده باشند نافع است و خفقیه بیمه مزبور با قدری از روغن

امراض مفاصل و جلبین و امثال آن بغایه مفید است قولنج علامتش ظهور برآمدگی متصل و عدم ضبط

طعمه بجلب و عدم قیام است علاج برکاه حواره ملمس باشد موضع را از نمود بنده

و بکل ارمنی و کلاب خصف و بوشش در بندی و نان سته سیر کرده و قدری سورنجان

و غوان

وزعفران فرمایند ونشایند باآب عناب وروغن بنفشه کنند وبرگاه بجاره باشد
روغن گردکان وبارو بیدانجیر دهند وزعفران بسیار مفید است وکوشت
کنجشک باروغن بادام تلخ وشکر بغایت نافع است ومرحل را درسر که
جوشانیده لثه مالند مکرر کرده برموضع بندند واین را ازمجربات شمرده اند ودادن
سنار مکی باعسل بقدر یک دانک عجب الاثر است ورم کف که منجر نماند بدون
این امراض واز مواد محترقه حاده می باشد علاج بوست خشخاش کوبیده در
سرکه بخته بوزن او برقسطونا کوفته وقدری روغن گل سرخ اضافه نموده نیم گرم
ضماد نمایند وطلا کردن انچه در اعلاج دلیل مذکور شد بغایت نافع است وبرگاه
منفجر گردد مرهم کافوری علاج کنند امراض بزرگ دوست ازان جمله ضعف افتادن
ویچیدگی است پس اگر باوجود او لاغر گردد سبب قلت معده غذائی نخواهد بود
لحوم لطیفه باید داد ونقویه باضمه یا دویه که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود واگر
بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است وبدستور برآمدن وریختن ریزه
شدن واصلا نروئیدن از احتراق مواد پس خواهد بود اعلاج بسهولت مذکور
کنند ولعض جبر زرد را بجهت نافع دانسته اند از یک دانک تا دو دانک در روغن
[illegible] دادن [illegible] وبیته تازه وخاکستر عیق وخاکستر پرسیاوشان

نصیحه مایند و طبع شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هر گاه موی از ریشه سند زیرا که اصل
او باقی ماند تدهین بروغن مورد و روغن ورد سحر وقدری لادن کنند و چون بال
بال جدا کرده و روغن کردکان حل نموده بمالند عجیب الاثر است فراخ
ریختن موهای زیره است علاج تسقیه بماء الشعیر و طلیه با آب کدو و روغن سداب
بنفشه و آب کنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرما سوخته کنند جرب
ریختن جمیع موی سر است با وجود کهربا سوده و خارش و آب چقندر و جلبه
بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن بنفشه با شکر طعمه دهند محلل قمل
بفارسیون بسیار کوبند علامتش فرو رفتن چشم و پیوسته کنده داشتن
بال و خاریدن بمنقار و متحلب و حرکت بسیار کردنست علاج بخور بطرا طیر
کنند و داروئی که دانه نافذ
بفارسیون وارق نامند مستعمل متابعات و بدستور بزرگ بیخ و
زراوند طویل و مویز طلا کرده بطبخ نسیم خطمی و دبوا بسیار است دهد
وجوب کز و آب نقاع بشویند و مجربی قاطفه تصریح نموده اند که آب
نقاع بجهت اکثر امراض بال و پر بعد بیل است و طلا کردن زیبق
مقتول بسرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانات و خصوصا جرب
یافته و بی عدیل است اما طریق عدیم طیور چون کنند مرغ را دیگ دهان شستن

533

بابونج اوشر کنند از خوردن او طیور بیهوش کردند و چون دیق باعسل
و دوشاب طبیخ بلیغ داده مانند ریسمان بر شاخ بیجار و غیران گذارند طیور
که بران نشینند بای بست گردند والسلم علی من اتبع الهدی تمت بعون الله
وحسن توفیقه در کاتب الحروف غلام محی الدین ساکن بردوان ۵

معجون نافع المطحول جبارت دارد مرکز خمر یکمثقال روغن خیاشین و بادآورد هر شش خمر تا نیم دانگ کرده در تنور
گذاشته نیم پخت نهند مقدار ازان خاک کرده نرم کوفته نسای با بته ماه پوست تخم کبر و تخم خبیث دیکم کند نادر بعد نوزدهمین
زیره سبز بیدمشک را لطافا نوف ساخته بر شب وقت خواب دو ماشه بنوشند فرونیاد کرد بادرات

معجون کجله که حاجی عباس مرحوم باین نوع بهمه کجله باد آلود کرده بدکر باس کرده در زمین نمناک خاک کنند تا یکهفته بعد ازان
برآورده از کار دپوست انرا برتراشند بمقدار امکان ازکار دیزی کنند و دو دو مثقال زرد بریان کنند بمقدار یکه
نیم خمر بعد ازان ازرد خمر برآورند بکوبند تا خوب صلابه شود و موافق وزن کجله زر نباد و باد آلو پوست داخل
کنند و دو برابر اجزا اخراجی تازه داخل نمایند و خرما را با اجزا در ناون بکوبند که خوب بهم ممزوج شود معجون
کرده هر روزی مرتبه یکمرتبه بخورند ازان رفع باد شود و در اعضا و مفاصل و بواسیر بالس نفع تام دارد و اول
وزنه ماشه فرح کند تا یکتولا نافع است

ACADEMIA BRNO

583.0 P2579f

Persza O. 12.

MAGYAR AKADÉMIA
KÖNYVTÁRA

Porzio Qu 30.

Digitized by the Library and Information Centre of the Hungarian Academy of Sciences